

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۲۷)

مهندس مهدی بازرگان

## پدیده‌ی پیامبری

مسئله‌ی وحی • ولادت تا نبوت  
بعثت و معجزات • دیانت و حکومت



## شناسنامه

مجموعه آثار (۲۷)

مهندس مهدی بازرگان

پدیده‌ی پیامبری

جمع‌آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه‌آرایی: خدیجه امیدوند

فروردین ۱۳۹۲



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید مطهری)





## فهرست عناوین آثار

۷.....	فهرست تفصیلی مطالب.....
۱۵.....	پیش‌گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.....
۱۹.....	مسئله‌ی وحی.....
۷۷.....	ولادت تا نبوت.....
۲۷۵.....	بعثت و معجزات.....
۳۱۱.....	دیانت و حکومت.....
۵۰۱.....	نمایه آیات.....
۵۲۱.....	نمایه احادیث و روایات.....
۵۲۳.....	نمایه فارسی.....
۵۷۳.....	نمایه انگلیسی و فرانسه.....



## پدیده‌ی پیامبری فهرست تفصیلی آثار

پیش‌گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان ..... ۱۵

### مسئله‌ی وحی

- ۱۹ ..... ورود به مطالب
- ۲۰ ..... طرح مسئله و اشکالات آن
- ۲۳ ..... اهمیت یا ضرورت مسئله
- ۲۵ ..... از چه راه وارد شویم؟
- ۲۷ ..... راه دشمن به جای دوست
- ۲۸ ..... سیر تکامل افکار غربی‌ها نسبت به پیغمبر اسلام، و رسالت و وحی او
- ۲۸ ..... الف- دوران جاهل و تنفر
- ۲۹ ..... ب- دوران توجه و تردید
- ۳۰ ..... ج- دوران تحقیق و تجلیل
- ۳۲ ..... د- دوران تفهیم و تقریب
- ۳۶ ..... پیش‌بینی آینده
- ۳۷ ..... بحث انتقادی درباره‌ی نظریات مستشرقین
- ۳۸ ..... آنچه مورد قبول کلی قرار گرفته است یا دیگر قابل انکار نیست
- ۴۳ ..... آنچه هنوز به درک و قبول آن نرسیده‌اند
- ۴۳ ..... الف- طرف‌داران تقلید یا تعلیم مستقیم
- ۴۵ ..... ب- طرف‌داران تعلیم غیرمستقیم
- ۴۸ ..... ج- طرف‌داران تأثیر محیط و مقتضیات

۸	مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری
۵۲	نارسایی توجیه پروفیسور وات
۶۲	راه کج
۶۳	راه بشری و طبیعی، ولی الهی
۶۵	تأمین قبلی احتیاجات در عالم حیات
۶۶	راه‌های مختلف تأمین و تعلیم در بشر
۶۹	به جستجوی مهبط وحی
۷۳	خلاصه کنیم
۷۴	معذرت بخواهیم

### ولادت تا نبوت

۷۷	شروع سخن
۷۹	جشن ولادت و رسالت
۷۹	پای سیاست
۸۰	برگشت به ولادت
۸۲	دو پایه بودن پیغمبران
۹۱	ناتوانی ذاتی ما
۹۵	ضرورت عقلی نبوت و چگونگی آن
۹۶	دلایل قرآنی نبوت و رسالت پیغمبران
۱۰۱	خلوص پیغمبران و عدم دخالت غیر خدا در رسالت آنان
۱۰۷	پیدایش و پرورش پیغمبران
۱۰۷	چند نمونه توصیف ولادت و تربیت پیغمبران
۱۰۷	۱- آدم (علیهم السلام)
۱۱۳	۲- نوح نبی الله
۱۱۴	۳- ابراهیم خلیل الله
۱۲۰	۴- یوسف صدیق
۱۲۷	۵- موسی کلیم الله
۱۳۹	(۱) مواجهه با فرعون
۱۴۱	(۲) مصاف موسی با جادوگران
۱۴۳	(۳) نجات بعد از ابتلاء
۱۴۶	(۴) هدایت بنی اسرائیل
۱۵۵	۶- عیسی روح الله
۱۶۰	ولادت و نبوت عیسی (ع) در انجیل‌ها

۹	فهرست مندرجات
۱۶۱	(۱) در انجیل مرقس
۱۶۲	(۲) در انجیل لوقا
۱۶۸	(۳) در انجیل یوحنا
۱۷۰	(۴) در انجیل متی
۱۷۳	<b>ولادت تا نبوت آخرین پیامبر</b>
۱۷۳	ویژگی‌های ولادت
۱۸۳	آنچه رسول اکرم از زادگاهش فرا گرفته است
۱۸۵	سال‌های آموزش و آزمایش
۱۸۸	تار و پود رسالت
۱۹۲	<b>نه قیاس با نواخ، و نه با ابراهیم</b>
۱۹۲	(۱) در قیاس با نواخ
۱۹۷	(۲) در قیاس با حضرت ابراهیم (ع)
۲۰۱	<b>سیر تحول و ترفندهای نبوت</b>
۲۰۵	۱- آدم
۲۰۵	۲- نوح
۲۰۶	۳- ابراهیم
۲۰۷	۴- موسی
۲۱۰	۵- عیسی مسیح
۲۲۲	۶- پایان پیامبری
۲۲۲	مأموریت (۱)
۲۲۳	مأموریت (۲)
۲۲۳	مأموریت (۳)
۲۲۵	<b>خاتمیت نبوت</b>
۲۲۶	خاتمیت محمد بن عبدالله
۲۴۰	اعتقاد به آخرت
۲۴۳	امت واحد و تشکیل حکومت جهانی واحد
۲۴۹	<b>امامت</b>
۲۴۹	دنباله‌ی رسالت‌های گذشته
۲۵۱	دستورهای قرآن به امت آخرالزمان
۲۵۳	وصیت رسول اکرم
۲۵۵	امامت در عینیت تاریخ
۲۵۶	امامت و خاتمیت

۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری

- ۱- حکومت و سیاست در برخورد با سنت ..... ۲۵۸  
(۱) از سقیفه بنی ساعده تا شهادت علی (ع) ..... ۲۵۸  
(۲) خلافت و شهادت امام حسن (ع) ..... ۲۶۱  
(۳) شهادت امام حسین (ع) بر سر حجت ..... ۲۶۲  
(۴) امام زین العابدین (ع) و سنت‌سازی برای امت اسلامی ..... ۲۶۳  
(۵) امامان پنجم و ششم و سنت تقیه ..... ۲۶۵  
(۶) دوران انتظار و غیبت ..... ۲۶۷  
۲- جهاد و جنگ ..... ۲۶۷  
۳- علوم و افکار ..... ۲۷۱

### بعثت و معجزات

- موضوع صحبت ..... ۲۷۵  
انواع آیات در قرآن ..... ۲۷۶  
علت طفره رفتن از مسئله ..... ۲۷۸  
واقعت معجزات ..... ۲۷۸  
راه‌های انتخابی ..... ۲۷۹  
منظور خدا از معجزات و آیات ..... ۲۷۹  
چرا خدا رو در رو و مستقیماً عمل نمی‌نماید؟ ..... ۲۸۱  
آیات معجزه‌آسا ..... ۲۸۵  
خارق‌العادگی و استثنایی بودن یا نبودن آیات ..... ۲۹۰  
سیر تحول آیات ..... ۲۹۶  
اختلاف آیات و معجزات با پدیده‌های طبیعی و جریان‌های عادی ..... ۳۰۰  
مسئله سرعت و زمان و عنصر سوم خلقت در رابطه با آیات ..... ۳۰۸

### دیانت و حکومت

- یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت ..... ۳۱۱  
استفاده از آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) ..... ۳۱۱  
استفاده از مآخذ و منابع مفید ..... ۳۱۷  
استفاده از آیات سوره‌ی شورا (۴۲) ..... ۳۱۸  
روحانیان زرتشتی ..... ۳۲۰  
قرآن و ادیان، شخص را هدف تربیت و توجه خود قرار داده‌اند ..... ۳۲۱  
همه‌ی دولت و حکومت در جمله‌ی کوتاه «أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» خلاصه می‌شود ..... ۳۲۴

۱۱	فهرست مندرجات
۳۲۵	دو مسئله نبوت و ولایت کاملاً از هم جداست
۳۲۷	مسئله‌ی قسط و میزان
۳۳۰	موازن و معیارهای حکومت
۳۳۱	چند ادعا یا اصل که باید گفت
۳۳۲	مسائلی که باید به آن‌ها جواب داد
۳۳۵	<b>دیانت و حکومت (دست‌نوشته)</b>
۳۳۶	موضوع اصلی سمینار و رابطه‌ی آن با دیانت و حکومت
۳۳۹	هدف و وظیفه دین و رسالت پیغمبران
۳۴۴	آیات قرآن راجع به حکومت و اداره‌ی اجتماع
۳۴۴	سوغات غرب به شرق در قلمروی سیاسی و فرهنگ اجتماعی
۳۴۵	مسائل و موضوعاتی که باید مطرح و جواب داده شود
۳۴۶	گروه آیات بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲ و نکاتی که از آن‌ها به دست می‌آید
۳۴۸	نکاتی که از این آیات می‌توانیم به دست آوریم
۳۴۹	مطالب وابسته و حاشیه و استنباط‌های کلی
۳۵۱	قسط و عدل مترادف هم نیستند
۳۵۳	در گروه آیات شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۴، طرف خطاب خودِ مردمند
۳۵۶	مسئله تفکیک یا عدم تفکیک دین از سیاست
۳۵۹	مقایسه میان نظرات مکاتب امروزی دنیای متمدن و اسلام درباره‌ی فرد و جامعه
۳۶۰	ادیان و به خصوص اسلام و قرآن چه می‌گویند؟
۳۶۱	۱- انفاق و ربا و اقتصاد
۳۶۲	۲- حکومت و امر
۳۶۳	مسئله فرد و جمع یا اجتماع و جامعه، و اولویت و فرعیت هر یک
۳۶۶	امر به معروف و نهی از منکر
۳۶۸	پاسخ به سؤال آقای مهندس صباغیان راجع به مجریان شرع
۳۷۱	پاسخ به سؤال و نظرهای آقای مهندس کتیرایی راجع به انفاق
۳۷۲	پیغمبران، بالاخره برای چه آمدند و دین برای چیست؟
۳۷۷	<b>دیانت و حکومت، جلسه اول، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۰</b>
۳۷۸	عنوان این سخنرانی چرا «دیانت و حکومت» شد؟
۳۷۹	روحانیت شیعه در گذشته توجه و اقدامی برای گرفتن حکومت نداشته است
۳۸۱	برخی از نظریاتی که فقها راجع به حکومت دارند
۳۸۳	تفکیک دین از سیاست، سوغات غرب به شرق
۳۸۴	آزادی، ارمغان دوم غرب به شرق

- عکس‌العمل روحانیت و متدینین در برابر «تفکیک دین از سیاست» ..... ۳۸۵
- مسائلی که در «دیانت و حکومت» باید به آن‌ها پاسخ داد ..... ۳۸۷
- هدف ادیان الهی چیست؟ پیامبران برای چه آمده‌اند؟ ..... ۳۹۰
- دو گروه آیات مناسب بحث و بررسی «دیانت و حکومت» ..... ۳۹۱
- ادیان الهی و قرآن چه نوع حکومت را تأیید یا رد می‌کنند؟ ..... ۳۹۳
- قرآن سیستم حکومتی معین نمی‌کند ..... ۳۹۴
- تفکیک اصولی حکومت و پیامبری ..... ۳۹۵
- دیانت و حکومت، جلسه دوم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴** ..... ۳۹۷
- لازم نیست که هر پیغمبری حتماً ولیّ امور امت و جامعه هم باشد ..... ۳۹۹
- رسالت و حکومت دو ریشه و دو شیوه‌ی مختلف دارد ..... ۴۰۰
- ادیان الهی و قرآن هیچ شیوه‌ی حکومتی را تعیین نمی‌کنند ..... ۴۰۶
- در امر حکومت، قرآن یک سلسله شاخص‌هایی را تعیین کرده است ..... ۴۰۸
- حاکمیت از آن مردم است ..... ۴۱۰
- در حکومتی که قرآن و انبیاء می‌گویند، همه باید به قسط قیام کنند ..... ۴۱۲
- طرف خطاب قرآن در امر حکومت خود مردم‌اند، آیت‌الله یا حتی پیغمبر نیست ..... ۴۱۴
- «قسط» و «عدل» مترادف هم نیستند، اختلاف آشکاری دارند ..... ۴۱۴
- پاسخ به سئوالات، در سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴** ..... ۴۱۹
- برای حکومت، قرآن شرایط و اصول را معین کرده ولی شکل را تعیین نکرده است ..... ۴۱۹
- عدل و ظلم، مقابل یکدیگرند ولی قسط همه جا همراه با ترازو و میزان و معیار است ..... ۴۲۳
- همه‌ی انبیاء به معنای سیاسی امام نبودند ولی به معنای ایدئولوژیک امام بودند ..... ۴۲۴
- دیانت و حکومت، جلسه سوم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۲** ..... ۴۲۷
- آیا حکومت جزئی از رسالت انبیاء و دین است؟ یا نه ..... ۴۲۷
- پیغمبر آنجا که پای اداره‌ی امت یا کشور و مردم بود، مأمور به «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» بود ..... ۴۲۸
- اگر دولت در دیانت دخالت کند، نفی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» کرده است ..... ۴۲۹
- در شیوه‌ی حکومت و نظام حکومتی، باید رضایت مردم باشد ..... ۴۳۰
- بحث حکومت در آیات شورا (۴۲) ۳۶ تا ۴۴ و جایگاه «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در آن‌ها ..... ۴۳۱
- در جامعه‌ی اسلامی، حکومت در حداقل مشورت با هم پایین می‌آید، هدف خداست ..... ۴۳۵
- در قرون وسطی آن که حاکمیت مطلقه داشت، کلیسا و پاپ بود ..... ۴۳۶
- بعد از قرون وسطی، چه شد که ناسیون و ناسیونالیسم و لیبرالیسم و... به وجود آمد؟ ..... ۴۳۷
- تمدن دنیای متمدن، اساسش دنیاپرستی است ..... ۴۳۸
- در دنیای متمدن، جامعه حاکم است و روز به روز از آزادی و حقوق فرد کم شده است ... ۴۳۹
- در نظام مورد نظر ادیان و اسلام، هدف زندگی و فعالیت‌ها دنیا نیست، آخرت است ..... ۴۳۹



- در نظام‌های دنیایی، جامعه و دولت مورد توجه است، اما قرآن به فرد و انسان توجه دارد.. ۴۴۱
- در اسلام، هدف فرد خدا؛ و سعادت او از طریق دنیا، خدمت به اجتماع و جامعه است ..... ۴۴۲
- در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ی فردی است نه دولتی ..... ۴۴۳
- جامعه در نظام‌های دنیایی دولت است ولی در ادیان و اسلام، جامعه ایمان خود فرد است. ۴۴۴
- به نظر بعید می‌آید، اما؛ اسلام و ادیان نفی حکومت می‌کنند ..... ۴۴۵
- قرآن هدف از صدقه دادن و انفاق و زکات را ترکیه‌ی نفس می‌داند نه رفاه جامعه ..... ۴۴۵
- ربا، بیع، انفاق ..... ۴۴۹
- دیانت و حکومت، جلسه چهارم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۶** ..... ۴۵۱
- در گروه آیات سوره‌ی شورا(۴۲)، این مردمند که حاکمیت دارند ..... ۴۵۱
- ادیان الهی برخلاف تمدن‌های بشری، توجه اصلی‌شان به فرد است نه جمع ..... ۴۵۲
- فرد یک‌طرف، و جمع و جامعه طرف دیگر، کدام باید در درجه اول و اهم گرفته شود؟ ..... ۴۵۴
- قرآن می‌گوید فرد باید اصلاح شود تا جمع درست بشود ..... ۴۶۲
- انفاق و زکات و... برای تصفیه انسان است ..... ۴۶۵
- انفاق و بیع و ربا سه موضوع است و سه اثر متفاوت روی انسان دارد ..... ۴۶۷
- ادیان الهی می‌گویند فرد باید آدم بشود، هدف خود فرد است ..... ۴۷۱
- قرآن نظام حکومتی معینی را تعیین نکرده است ..... ۴۷۳
- اگر بخواهید دین را جاری بکنید باید از راه ارشاد باشد ..... ۴۷۴
- انفاق و صدقات یک مسئله‌ی عبادی، یعنی رابطه‌ی فرد با خداست ..... ۴۷۴
- حکومت مربوط و متعلق به بشر و وسیله‌ی تربیت و تقرب او به خداست ..... ۴۷۶
- پاسخ به سئوالات** ..... ۴۷۹
- دیانت بر سیاست باید حاکم باشد، اما حاکمیت روحانیت را بر سیاست نمی‌پذیریم ..... ۴۷۹
- امر به معروف و نهی از منکر به همه مربوط است و در جهت امت به دولت است ..... ۴۸۱
- اساس استبداد و اساس مشکل ما همین شیفتگی‌هاست ..... ۴۸۲
- دیانت و حکومت، جلسه پنجم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۳** ..... ۴۸۷
- قرآن، حکومت یا مدیریت را از حکام ظالم گرفته و به خود مردم برگردانده است ..... ۴۸۷
- وقتی هدف جامعه خدا بود، مردم حکومت غیر را نفی می‌کنند و... ..... ۴۸۹
- اسلام و قرآن می‌گوید خودت انفاق کن و خودت زکات را بده ..... ۴۹۰
- نبوت از خدا و وحی و جبرئیل نشأت می‌گیرد و ولایت یا حکومت از خود مردم ..... ۴۹۱
- در هیچ آیه‌ای از قرآن به پیغمبر اجازه و دستور حکومت و الزام و اجرا نیامده است ..... ۴۹۳
- امر به معروف از راه‌های مسالمت‌آمیز است ..... ۴۹۵
- پیغمبران برای چه چیز آمدند؟ ..... ۴۹۶

### پیوست‌ها

۵۰۱	..... نمایه آیات
۵۲۱	..... نمایه احادیث و روایات
۵۲۳	..... نمایه فارسی
۵۷۳	..... نمایه انگلیسی و فرانسه

## بسمه تعالی

### پیش‌گفتار

پروردگارا، تو را سپاس می‌گوئیم که توانستیم بیست‌وهفتمین جلد از مجموعه آثار زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان را با نام «پدیده‌ی پیامبری» آماده و تقدیم نمائیم. مؤلف فقید در مقدمه جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» درباره‌ی کتابی با نام «ولادت تا نبوت» قصد تألیف آن را داشتند، نوشته بودند:

«این مقاله (کتاب «ولادت تا نبوت») ان‌شاءالله همراه مقاله‌ی «بعثت و معجزات» که در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در تاریخ ۶۵/۱/۱۸ سخنرانی شده است، همراه با تجدید چاپ «مسئله‌ی وحی»، در کتاب جداگانه‌ای تحت عنوان «پدیده‌ی پیامبری» منتشر خواهد گردید.»

ما این خواسته‌ی مؤلف فقید را فراهم کرده‌ایم و این سه اثر را با نامی که ایشان بر این مجموعه نهاده‌اند، همراه با اثر دیگری که در همین راستا قرار دارد، آماده‌ی نشر ساخته‌ایم.

«ولادت تا نبوت»، عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۰ مؤلف فقید به مناسبت جشن میلاد رسول اکرم (ص در انجمن اسلامی مهندسين می‌باشد که بعداً توسط ایشان تدوین و تفصیل یافته و در اواخر سال ۱۳۶۶ آماده‌ی انتشار شده است. اثر مذکور در سال ۱۳۸۸ در اختیار بنیاد قرار گرفت و پس از مختصری ویرایش، نسبت به چاپ آن از طریق ناشر اقدام شد لیکن تاکنون امکان انتشار آن به صورت کتابی مستقل فراهم نگردیده است ولی اکنون در این مجموعه تقدیم می‌شود. «بعثت و معجزات»، عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۸ زنده‌یاد مهندس بازرگان

در جشن عید مبعث انجمن اسلامی مهندسين می‌باشد. دست‌نوشته‌ی پیش‌نویس توسعه یافته‌ی این سخنرانی که توسط خود مؤلف تهیه شده ولی تدوین نهایی نیافته است، توسط بنیاد آماده شد و برای اولین بار به مناسبت سال گشت مبعث رسول اکرم در ماه‌نامه‌ی شماره ۲۳ «مهرنامه» مورخ ۳۰ تیر ۱۳۹۱ چاپ و منتشر گردید.

«مسئله‌ی وحی»، تفصیل و تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۹/۳۰ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد هدایت در خیابان اسلامبول تهران است. این اثر اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت ۱» است که بنا به خواست مؤلف فقید، همراه با دو اثر مذکور در بالا، به صورت یکجا و با عنوان «پدیده‌ی پیامبری» در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

ما این سه اثر را با توجه به تاریخ‌هایی که سخنرانی شده‌اند، منظم کرده‌ایم و برای اینکه مجموعه کامل شود، اثر دیگری را که در همین راستا ولی با عنوان و هدف دیگری تهیه و سخنرانی شده است، به این مجموعه افزوده‌ایم. این اثر «دیانت و حکومت» نام دارد و عنوان چهارمین و آخرین اثر مندرج در جلد بیست‌وهفتم مجموعه‌ی آثار است.

انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۶۳ مبادرت به برپایی سمیناری نمود که عنوان آن «سرگذشت و سرنوشت روحانیت» بود. از زنده‌یاد مهندس بازرگان نیز برای ارائه‌ی سخنرانی دعوت به عمل آمد. در رابطه با این سمینار از ایشان دو دست‌نوشته در اختیار است. اولی یادداشت‌هایی است که تاریخ دی‌ماه ۱۳۶۲ را دارد و در بالای آن نوشته شده است: برای سخنرانی «امامت و حکومت» در سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت. در این یادداشت‌ها آیات موردنظر برای بررسی، محورهای بحث و بعضی از عناوین و نیز مآخذ و منابع مفید مورد نیاز ذکر شده است. دست‌نوشته‌ی دوم عنوان «دیانت و حکومت» را دارد و در بالای آن، تاریخ «۱۳۶۳/۸/۱۰ / افتتاح سخنرانی» نوشته شده است. در این دست‌نوشته، بسیاری از آیات و احادیث مورد استفاده و استناد و نیز محورهای اصلی بحث درج شده است و بسیار مفصل‌تر از دست‌نوشته‌ی اول می‌باشد و اختلافات آشکاری هم با آن دارد. ما ترجیح دادیم در عین مشابهت بین این‌ها، هر دو دست‌نوشته را بازنویسی و منتشر سازیم تا از نکات و ویژگی‌های هر دو دست‌نوشته علاقه‌مندان بهره‌مند شوند. زنده‌یاد مهندس بازرگان، در سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، با عنوان «دیانت و

حکومت»، پنج جلسه سخنرانی داشته‌اند که با استفاده از دست‌نوشته‌ی دوم ارائه شده است. ما این سخنرانی‌ها را با برداشت از نوار و ویرایش آن‌ها تقدیم داشته‌ایم. امید آنکه از مجموعه‌ی دست‌نوشته‌های اولیه و سخنرانی‌های بعدی مؤلف فقید، بهره‌ی کافی نصیب محققین و دانش‌پژوهان گرامی بشود.

عنوان‌بندی مطالب دست‌نوشته‌ها از مؤلف فقید است لیکن عناوین مطالب سخنرانی‌های برداشت شده از نوارهای مغناطیسی، تماماً از بنیاد است که با استفاده از متن آنها تعیین گردیده است.

زیرنویس‌های مربوط به این دست‌نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، تماماً از بنیاد است که بنا به ضرورت، توضیحات لازم ارائه شده است. در کل مجموعه نیز، ترجمه‌ی آیات و احادیث و روایاتی که در متن قرار دارند از مؤلف فقید است و آیاتی که در متن فاقد برگردان فارسی هستند، با استفاده از ترجمه و تفسیر «قرآن مبین» اثر ارزنده‌ی قرآن‌پژوه گرامی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی، ترجمه‌ی آیات در زیرنویس همان صفحات ارائه شده است.

بنیاد از اینکه توانسته است با آماده‌سازی و ارائه‌ی «پدیده‌ی پیامبری» خواسته‌ی مؤلف فقید آن را برآورده سازد، خوشحال است و امید آن دارد که در ارائه‌ی این مجموعه خوشنودی خداوند تبارک و تعالی و نیز رضایت علاقه‌مندان به آثار مهندس بازرگان را جلب نموده باشد.

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**



## مسئله‌ی وحی \*

۱. وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.  
قسم به ستاره چون فرود آمد
۲. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ.  
رفیق شما گمراه نشد و به راه باطل نرفت
۳. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.  
و از روی هوای نفس حرف نمیزد
۴. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.  
چیزی نیست جز وحی که به او وحی می‌شود
۵. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.  
اورا (صاحب) نیروهای سخت‌تعلیم داده‌است
۶. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ.  
صاحب توانایی پس استوار شد
۷. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ.  
و او در افق بالاتر قرار دارد
۸. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ.  
سپس نزدیک آمد و نزدیک شد
۹. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ.  
تا آنجا که فاصله بقدر دو کمان یا کمتر بود
۱۰. فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.  
در آن هنگام به بنده‌اش آنچه وحی کردنی بود وحی کرد
۱۱. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ.  
دل (یا عقل) آنچه را دید دروغ ندانست
۱۲. أَفْتَمَارُونََّهُ عَلَيَّ مَا يَرَىٰ.  
آیا حالا شما با او بر سر آنچه دیده‌است مجادله می‌کنید
۱۳. وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ.  
و به تحقیق که مرتبه دیگری آن را دید
۱۴. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ.  
نزد سدره المنتهی
۱۵. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ.  
که در آنجا آرامگاه بهشت است
۱۶. إِذْ يُعَشِّيَ السُّدْرَةَ مَا يَعَشِّيٰ.  
هنگامی که سدره را پوشاند آنچه پوشاند
۱۷. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَىٰ.  
چشم برنگشت و جلوتر نرفت
۱۸. لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ.  
حتماً از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید

\* تفصیل و تدوین سخنرانی جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد هدايت، به تاريخ ۱۳۴۱/۹/۳۰.  
۱. نجم (۵۳) / ۱ تا ۱۸.

یک بار دیگر به دقت و پس از توجه و درک ترجمه‌ها تلاوت نمائید. ملاحظه می‌کنید کلامی است دارای حداکثر استحکام و یقین، بسیار عالی، در عین ابهام و اشکالی که برای امثال ما دارد، گیرا و تکان دهنده است. در میان سوره‌ها و آیات قرآن، آنجا که با صراحت و قاطعیت و تفصیل بیشتر، از مسئله‌ی وحی حضرت رسالت (صلی الله علیه وآله) صحبت شده، همین سوره‌ی والنجم (۵۳) است.

\* \* \*

حال به خود وعده می‌دهید که ابهام و اشکال آن رفع شود و بیشتر تحت تأثیر جاذبه آن قرار بگیرید. اگر این آیات را فهمیده و قبول کرده باشیم، مسئله‌ی وحی و حقیقت نبوت و حقایق قرآن برایمان روشن خواهد بود و به مرحله‌ی یقین رسیده‌ایم. بنده هم فوق‌العاده آرزومند بوده و هستم چنین ارمغان ارزنده‌ای در چنین شب عزیزی حضورتان هدیه کرده باشم و خود نیز نصیبی داشته باشم.

### طرح مسئله و اشکالات آن

اما از حالا شما را از یک انتظار خام و امیدواری تمام بیرون می‌آورم و صریح بگویم، چنین وعده‌ای نمی‌دهم.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن  
گاو نر می‌خواهد و مرد کهن  
نه تنها بنده‌ی نادان ناچیز چنین وعده‌ای به شما نمی‌دهم، سایرین نیز مرد کهن و صاحب گاو نر، کوبنده‌ی این خرمن نبوده و نیستند؛ بلکه خدا هم، چنین وعده‌ای به ما نمی‌دهد:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> (اسراء (۱۷) / ۸۵)

۱. آیه بعد چنین است:

«وَكَلِّمْنَا شَيْئًا لَنُدَّهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» (اسراء (۱۷) / ۸۶)  
(و اگر بخواهیم حتماً آنچه را به تو وحی کردیم، از بین می‌بریم و بعد از آن نگهبان و مدافعی برای خود از ناحیه ما نخواهی یافت.)

توضیح این آیه کاملاً می‌رساند، که مقصود از «روح» همان فرشته وحی و مسئله وحی است؛ کما اینکه در آیه:



→ «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» (شوری (۴۲) / ۵۲)

(و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ ...)

«وحی» و «روح» به دنبال و مرادف هم آمده‌اند. اصولاً هر جا در قرآن کلمه «روح» به کار برده شده، به معنایی غیر از آن است که ما در زبان و اصطلاح فارسی اراده می‌کنیم و می‌فهمیم. در سراسر قرآن جمعاً در حدود ۲۰ مورد کلمه روح آمده است:

**الف - در مورد خلقت انسان** (ولی نه در ابتدای پیدایش و صاحب حیات شدن، بلکه با قید **ثُمَّ** و مقارن مرحله تکاملی آن):

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر (۱۵) / ۲۹)

(و آنگاه که او را سامان دادم و از روح خود در او دمیدم [تا استعدادهای شگرفی در وجودش به ودیعه گذارم]، در برابرش ابراز فروتنی کنید).

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ» (سجده (۳۲) / ۹)

(آنگاه او را سامان داد و از روح خویش در او دمید...)

**ب - خلقت عیسی** (که از ابتدا کامل و پیغمبر بوده است):

«كَلِمَةً أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ» (نساء (۴) / ۱۷۱)

(... که به مریم القا کرد و رحمتی است از جانب خدا...)

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم (۱۹) / ۱۷)

(... آنگاه جبرئیل [فرشته مقرب خود] را به سوی او فرستادیم و او به صورت بشری کامل اندام، بر وی ظاهر گشت).

«فَتَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُّوحِنَا» (انبیاء (۲۱) / ۹۱)

(... و از روح خود در وجودش دمیدیم...)

«وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (بقره (۲) / ۸۷)

(... و او را توسط جبرئیل نیرومند کردیم...)

**ج - وحی بر پیغمبران** و نزول قرآن (بیشتر از همه‌ی موارد، همین مورد است):

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» (نحل (۱۶) / ۲)

(فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود بر هر که از بندگانش که بخواهد، نازل می‌کند که هشدار دهید معبودی جز من نیست، تنها از من پروا کنید).

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (شوری (۴۲) / ۵۲)

(و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست...)

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر (۴۰) / ۱۵)

(درجات [بندگان شایسته] را رفعت می‌بخشد و صاحب عرش [تدبیر] است؛ به هر یک از بندگانش که بخواهد، به فرمان خویش وحی می‌فرستد تا [مردم را] نسبت به روز لقاء [پروردگارش] هشدار دهد،).

(و از تو راجع به روح (فرشته وحی) پرسش می‌کنند. بگو روح یا وحی کار پروردگار من است، و به‌شما جز دانش کمی (در این باره) نداده‌ایم.) و می‌فرماید دسترسی بشر به چگونگی وحی و فرشته و منبع آن بسیار اندک است. حالا لابد از خودتان و از بنده می‌پرسید پس برای چه معطلیم؟ چیزی را که عقل ما قد نمی‌دهد و به آن نمی‌رسیم، چرا بیهوده صحبتش را بکنیم! پی کار دیگر و حرف دیگر برویم.

بلی، در آیه‌ی فوق خداوند امیدواری زیاد نمی‌دهد. اما مایوس هم نمی‌کند. «قلیل» هم باز یک چیزی است! به از هیچ چیز است. آن آیه، وحی را به‌عنوان یک مسئله‌ی غامض و دوری نشان می‌دهد که دانش و اطلاع مختصری از آن به‌روی بشر گشوده شده است. اگر در چنین وادی بی‌پایان و در موضوع تاریکی وارد می‌شویم - که نمونه‌های آن برای مشاهده و آزمایش ما «الْأَنبَاءُ كَالْمَعْدُومِ» است و مانند سایر حالات روانی نیست که در وجود خودمان نظیر و قیاسی پیدا کرده، مطالعه نمائیم - از آن جهت است که تمام مسئله دین (و برای ما مسلمان‌ها تمام مسئله دنیا) همین جا است.

→ «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» (نحل/ ۱۶) / ۱۰۲

(بگو: قرآن را جبرئیل از جانب صاحب اختیارت آن گونه که باید، نازل کرده است...)  
«وَأَنَّهُ لَنَزَّلُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ. (شعراء/ ۲۶) / ۱۹۲ تا ۱۹۴  
(و این [قرآن] نازل شده صاحب‌اختیار جهانیان است.

[که] روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرده است تا هشداردهنده باشی.)

«وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (بقره/ ۲) / ۲۵۳

(... و او را توسط جبرئیل نیرومند کردیم...)

«أَوْلَيْتَكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» (مجادله/ ۵۸) / ۲۲

(... [خدا] ایمان را در دل آنان رقم زده و با القای روح ایمان از جانب خود، آنان را نیرومند کرده است...)

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.» (قدر/ ۹۷) / ۴

(در آن شب، فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به‌خواست صاحب‌اختیارشان، برای [تقدیر] هر امری فرود می‌آیند.)

د- قیامت :

«تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.» (معارج/ ۷۰) / ۴

(فرشتگان به معیت [فرمانده خود] روح‌الامین، در روزی که مدتش [به حساب دنیا] پنجاه هزار سال است، به سوی او عروج می‌کنند.)

اگر نتوانیم کمّ و کیف وحی را به‌تمامه کامل کنیم و اندازه‌گیری نمائیم، لااقل این قسمت شاید از آن جهت برای ما ممکن و ضروری باشد که بدانیم اصلاً وحی و تنزیل در کار بوده است و قرآن حقیقتاً کلام خدا است؟ یا آنکه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم استنباط و کلام بشری است.

### اهمیت یا ضرورت مسئله

اگر این گره باز نشد و این مطلب حل نشد، دیگر دین و اعتقاد و اطمینان و تمام آثار دنیوی و اخروی مترتبه بر آن حاصل نخواهد شد.

خود قرآن می‌فرماید:

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» (اسراء (۱۷) / ۹۴)

(و مردم را موقعی که راهنمایی خدا برایشان آمد، چیزی مانع ایمان آوردنشان نشد، مگر اینکه گفتند: آیا خداوند بشری را به‌عنوان پیغمبر برانگیخته است؟)

آنچه مانع ایمان در برابر اعلام هدایت الهی می‌شود، این نیست که در اصل هدایت یا صحت و خاصیت آن خیلی حرف داشته باشند، مانع قبول و موجب تردید و مخالفت، آن است که می‌گویند اصلاً می‌شود خدا بشری را به پیغمبری مأمور نماید؟ خود رسالت و ارتباط مستقیم و وحی است که اشکال مسئله و سدّ راه می‌شود. ملاحظه می‌کنید امروزه تعلیمات انبیاء اگر در جزئیات آن نباشد، در اصول و روش کلی، مورد قبول دنیا واقع شده است. بشر به‌پای خود و با عقل و بینش خود پس از تجربیات طولانی به همان احکام و اصولی که از ابتدا انبیاء گفته‌اند، رسیده است و (لااقل در زمینه‌ی مقررات زندگی و دنیائی) کم و بیش عمل می‌کند یا می‌خواهد عمل کند؛ دروغ نگوئید، به یکدیگر خیانت نکنید، حقوق هم‌نوع را مرعی دارید، از مال خود در راه خیر و حفظ اجتماع به‌مصرف برسانید، نظافت و بهداشت (طهارت) داشته باشید، پابند شرافت و عدالت باشید، به دنبال علم بروید، هدف شما شکم و شهوت و قدرت نباشد، دنیاپرستی و مال دوستی و رباخواری - یعنی استفاده از سرمایه بدون زحمت و کار - غلط است، و امثال آن...

ولی همه اینها را اگر قبول داشته باشیم و عمل هم بکنیم، دین نمی‌شود. آخرت و ثواب نمی‌شود و حرف سر آن است که صرف تجربه و علم و قبول، دنیا را هم درست

نخواهد کرد و برای عمل و گذشت و فداکاری محرک نیست. تأمین دنیا و بهبود آداب و اعمال زندگی، فقط قسمتی از دین است - و قسمت کوچکی از آن - چیزی که برای خدا و به عشق خدا نباشد، بی پایه و بی نتیجه است، دین نیست، سطحی و زودگذر است و حداکثر بانگ و رنگی می‌باشد، آرامش خاطر و نشاط و پرواز ایجاد نمی‌کند. وقتی عمل برای خدا نبود و برای سود یا رضای خود بود؛ ارتقاء و تربیت و بنابراین تغییر حالت و اکتساب حاصل نمی‌شود. وقتی ارتقاء و اکتساب نبود، کمال و ثوابی هم به دنبال نخواهد داشت. به مصداق:

«جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِكُسْبِهِمْ» (توبه (۹) / ۹۵)

(... به پاداش آنچه کسب کردند و به دست آوردند.)

از اینکه بیائیم زیبایی و بزرگی و حتی درستی دستورهای انبیاء یا اسلام را نشان دهیم، حتی موفق شویم نبوغ و قدرت ذاتی و عظمت و صفای خصائلشان را تشریح و تجلیل کنیم، ولی آن احکام و اخلاق را بالاخره ناشی و دنباله‌ای در مرتبه اعلا از سایر احکام و اخلاقها و استنباطهای بشری بدانیم، این کار ممکن است برای مؤمن ایجاد سکینه و تشفی خاطر و شوق بیشتری فراهم نماید. ولی برای مردّد و منکر ایجاد ایمان و یقین نمی‌کند و شخص را وادار به عمل و حاضر و شایق به زحمات و فداکاری‌های لازم نمی‌نماید.

یک چیز دیگر لازم است. اسلام غیر از ایمان است. ایمان آن است که داخل دل و جزء وجود انسان شده باشد. و ایمان عملاً حاصل نمی‌شود، مگر آنکه قبول کرده و یقین و اطمینان داشته باشیم که آنچه پیغمبر گفته است، از طرف خدا و خالی از اشتباه و خطا است. خصوصاً که دین، همه‌اش اخلاق و احسان و طهارت نیست که به عاطفه نفسانی و آزمایش‌های اجتماعی به آنها رسیده باشیم. خدا و قیامت هم در آن هست که به حس و تجربه ما در نیامده و در نمی‌آید. اتفاقاً چه از جهت نظری و فکری و چه از جهت آثار عملی و داخلی و خارجی اصل و اساس هم آنهاست!

خلاصه آنکه باید دید بالاخره حرف یزید درست است که می‌گفت:

«لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»

(هاشم با ملک و سلطنت بازی کرد و گرنه، نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد)

یا سوره‌ی «والنجم» (۵۳) درست است؟

بنابراین با همه‌ی مشکلات و ابهام‌های موضوع و با همه‌ی بی‌دانشی و لنگی خودمان، باید دل به دریا بزنییم و در این وادی بی‌پایان به راه بیفتیم؛ امید است هر

اشتباه و خطا و نقصی که داشته باشیم و هر راه بهتری که دیگران بنظرشان بیاید، اصلاح و راهنمایی کنند.

### از چه راه وارد شویم؟

آیا راه معین است؟ آیا یک راه وجود دارد؟ مسلماً خیر، زیرا فرموده‌اند به تعداد خلائق راه به سوی خالق است.

چون فکر می‌کنم اکثریت حاضرین در مجلس (یا اکثریت خوانندگان) مثل گوینده به لحاظ طرز تفکر و توجه به مطالب، تربیت شدگان یا لااقل عادت کردگان به مکتب غربی باشند، بهتر است از این راه قدم برداریم و استدلال کنیم. اتخاذ این راه خیلی هم بنا به تقلید اروپائی و از روی «غرب زدگی» به اصطلاح آقای جلال آل‌احمد نیست. بلکه همان راه و به سبک و سیره قرآن است. چه بسا اشخاصی که سبک و طریق دیگری را بپسندند، این طرز استنباط آنها را قانع نکند.

قدما و اهل کلام از طریق منحنی وارد مباحث دینی و اثبات توحید و نبوت و امامت می‌شدند که می‌توان آن را «سیر صعودی و نزولی» گفت؛ با یک گام بلندی از ورای دنیا و مافی‌ها خود را به خدا می‌رساندند. بعد خود را به جای خدا می‌گذارند و به قول استاد مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی برای خدا آئین‌نامه می‌نوشتند. یعنی پس از آنکه وجود خدا و صفات ثبوتیه و سلبيه او را ثابت می‌کردند، به استناد این صفات و با استدلال‌های فلسفی مطلق استنباط‌هایی می‌کردند. مثلاً می‌گفتند چون خدا حکیم است، لطف هم دارد، پس «به‌قاعده لطف» بر او «واجب» است عمل خلاف حکمت نکرده، بندگانش را در گمراهی و بیچارگی وانگذاشته، پیغمبرانی برای هدایت مردم بفرستد. پیغمبر هم چون باید قول و فعلش متبع باشد و مردم به خطا و گناه نیفتند، پس حتماً باید معصوم باشد. سپس چون پیغمبر بالاخره می‌میرد و دنیا نباید خالی از حجت بماند، پس انتصاب امام لازم و قطعی است.

همین‌طور قیامت: چون خدا عادل است و در این دنیا می‌بینیم ظالم‌ها به کیفر اعمال خود نمی‌رسند، پس بر خدا واجب است در عالم دیگری خوب‌ها و بد‌ها را زنده کند و جزایشان را بدهد. پس آخرت و بهشت و جهنم حتمی است.

مرحوم فروغی این طرز استدلال را آئین‌نامه نویسی برای خدا می‌نامید و می‌فرمود عدل یا حکمت آن نیست که ما می‌فهمیم یا می‌خواهیم. عدالت بنا به تعریف همان

باید باشد که خدا می‌کند و براساس آن دنیا را آفریده و استوار کرده است و اگر ما آن را رعایت بنمائیم، کار صحیحی کرده‌ایم، زیرا عملمان قرین سلامت و توفیق خواهد بود.

خیلی چیزها و خیلی جاها است که اگر بنا بود ما تکلیف برای خدا و برای دستگاه خلقت معین کنیم، درست در جهت عکس آنچه جریان طبیعت و مشیت است می‌کردیم.

عقل ما خیلی مواقع نعوذ بالله دلالت بر عدم عدل و عقل خدا می‌کند.

می‌گویند روزی تیمورتاش - فاسق ظالم، وزیر دربار شاه سابق - به مرحوم میرزا طاهر تنکابنی، حکیم و فاضل معروف برخورد کرد؛ (ظاهراً پیش او درس خوانده بود و ابراز خصوصیت می‌کرد) به او گفت: استاد، من با هزار دلیل ثابت می‌کنم که خدا نیست!

مرحوم میرزا طاهر جواب می‌دهد: من با یک دلیل ثابت می‌کنم خدا نیست! تیمورتاش با تعجب می‌پرسد: کدام دلیل؟ میرزا می‌گوید: وجود تو! اگر خدائی که ما عادل و حکمیش می‌دانیم وجود داشت، موجود خبیثی مثل تو خلق نمی‌شد! پس بهتر است برای درک یا لااقل قبول وحی، به جای آنکه به سراغ منبع اصلی آن رفته، در ذات و صفات خدا و پرتوهای جود و وجود او جست‌وجو و اثبات نمائیم. از سطح نازل بشری خودمانی - که البته خیلی پست است - ولی در عوض محسوس و سهل‌القبول است شروع نمائیم. از مشاهدات و مسلمات و از استدلال‌های امور زندگی استمداد بگیریم. تا بینیم به کجا می‌رسیم و چه توجیهی می‌توانیم برای پدیده (فنون) بعثت و دعوت انبیاء به‌طور عموم و قرآن و رسالت پیغمبر عظیم‌الشأن خودمان بالاخص پیدا کنیم؛ اگر دیدیم راه حل و راه فراری جز قبول یک امداد یا الهام فوق بشری و وحی خالص اعلا وجود ندارد، دیگر زیاد معطل اینکه فرشته وحی چگونه موجودی است و لوح و قلم چیست، نشویم و به همان «علم قلیل» اکتفا کنیم. علامه بزرگوار و استاد معاصر حضرت آقای سید محمدحسین طباطبائی در کتاب «وحی یا شعور مرموز» استدلال و استنباطی دارند که البته محققانه و مبتکرانه است؛ ولی می‌شود آن را حدّ وسط مابین راه اهل کلام و قدما و راهی که ما می‌خواهیم برویم دانست.

حضرت ایشان می‌فرمایند:

«دین از وحی آسمانی سرچشمه می‌گیرد نه از عقل و خرد.»

برای اثبات این مطلب می‌روند به بحث اینکه در دنیا همیشه در اثر سودجویی و خودخواهی بشری، اختلاف و استثمار پیش آمده است و دائماً رو به شدت می‌رود. بشر چون خودخواه و ستمگر و عامل اختلاف است، نمی‌تواند دافع آن باشد. از سوی دیگر دستگاه آفرینش هر نوع را به سوی کمال حقیقی وی هدایت کرده و سوق می‌دهد (قبلاً اثبات کرده‌اند) پس «ناچار دستگاه آفرینش دین حق و سزاواری را باید برای انسانیت تعیین کرده و به عالم انسان وحی کند» و این همان دین حقیقی است که باید در جامعه انسان وجود داشته باشد. (اتفاقاً یکی از اسباب‌های تکامل، وجود همین اختلاف است).

در هر حال راه آقای طباطبائی و راه اهل کلام و قدما و راه‌های اتخاذی دیگر اهل تحقیق، هر یک به جای خود ارزنده است و مسلماً به ذائقه و به درک خیلی‌ها کافی و شافی می‌آید.

ولی همه‌ی اینها یک عیب اساسی دارد؛ راه دوست است، راه موافق است، راه کسانی است که قبل از حرکت رسیده‌اند و قبول دارند.

### راه دشمن به جای دوست

بیائیم راه دشمن را بگیریم، راه مخالفین را که مدعی و منکر و دشمن بوده‌اند، با بدبینی و ریزبینی تا توانسته‌اند موشکافی کرده و ذرّه‌بین‌ها گذاشته، عیب‌ها را بزرگ و حسن‌ها را کوچک و حتی موهوم گرفته‌اند، توجیه‌ها و تعبیرها برای رسالت و وحی پیشنهاد کرده‌اند و سعی داشته‌اند جنبه غیر بشری و الهی آن را نفی کنند (مع‌ذالک روح تحقیق و تا اندازه‌ای انصاف داشته‌اند).

اگر از این طریق رفتیم و به‌جائی رسیدیم، به یک‌طرفه نظر داشتن و متعصبانه قضاوت کردن متهم نخواهیم شد. اگر به حقیقت و فضیلتی رسیدیم «الْفُضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ» خواهد بود، و مطمئن‌تر و مسلّم‌تر پذیرفته خواهد شد.

پس از آنکه راه آنها را رفتیم و رفع ایرادها و اشکال‌ها را کردیم، آن وقت راه خودمان را که راه مثبت خواهد بود پیش می‌گیریم؛ ولی نه راه سیر صعودی و نزولی قدما یا راه نزولی یکسره یا تنزیل که بیان خود قرآن است، بلکه راه صعودی تدریجی که راه بشری و راهی است که قرآن تعلیم داده است.

پس اول پایه‌های مخالفین و منکرین راه می‌افتیم (منکرین محقق یعنی غربی‌ها) و

این خود، سیر و سلوکی خواهد بود و می‌بینیم آنها چه سیر و تحولی و تکامل عقیدتی داشته‌اند.

### سیر تکامل افکار غربی‌ها نسبت به پیغمبر اسلام و رسالت و وحی او

غربی‌ها (از روم شرقی گرفته تا اروپای قرون وسطی و جدید و معاصر و آمریکا) در حاشیه روابط جنگی و اقتصادی و سیاسی و استعماری که همیشه با ممالک اسلامی داشته و دارند، یک سلسله روابط فرهنگی نیز داشته و مخصوصاً، نظریاتی نسبت به اسلام و بنیان‌گذار آن اتخاذ کرده‌اند، عقیده و علاقه و نظر آنها از این جهت به‌هیچ‌وجه حالت ثابت یکنواختی نداشته است؛ بلکه در طی قرون متمادی و حوادث متوالی و به‌موازات توسعه اطلاعات و مطالعات انجام یافته، تحول قابل ملاحظه‌ای با زمان و مکان پیدا کرده است.

این تحول البته مانند هر سیری همیشه در جهت واحد و با روال یکسان نبوده؛ تندی و کندی‌ها و پیشرفت و بازگشت‌هایی داشته است. در هر حال شایان توجه بوده و ارزش دارد زحمت بررسی اجمالی آن را تحمل بنمائیم. به‌طور کلی طرز تفکر و قضاوت غربی‌ها را نسبت به پیغمبر اسلام می‌توانیم به چهار دوران تقسیم کنیم.

این دوران‌ها با پس و پیش‌های زمانی که دارد و از کشوری به کشور دیگر که می‌رود، قدری تودرتو می‌شود و اگر نگوئیم چهار دوران، می‌توانیم چهار مکتب بگوئیم، چهار مکتبی که تقریباً به‌دنبال هم رواج یافته است.<sup>۱</sup>

### الف- دوران تجاهل و تنفر

دوران تجاهل و تنفر یا دوران دشمنی شدید توأم با بی‌اطلاعی و اتهام‌های ناشیانه. اولین برخورد مغرب‌زمین با آئین جدید در میدان‌های جنگ است، از ابتدای برخورد با روم شرقی در قرن هفتم میلادی و تا سال‌ها بعد از جنگ‌های صلیبی نظریات عجیب و غریبی درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ابراز می‌شود و کمتر تهمتی است که درباره آن حضرت زده نشود، از دزد شتر گرفته تا جادوگر و سردسته راهزنان.

---

۱. عمده اطلاعات و مدارک این بحث از کتاب‌های: Tor Andrae، Blachere و Dermengham اخذ شده است.



در قرون وسطی، جهالت و افترا را تا آنجا رسانده بودند، که مؤسس اسلام را به‌عنوان یک اسقف رومی می‌شناختند که چون به مقام پاپی نائل نشده، به عربستان فرار کرده است، یا او را مدعی الوهیت معرفی می‌کردند، که عرب‌ها مجسمه‌اش را از طلا می‌ساختند و خود را قربانی او می‌کردند، از نام محمد اسم بتی به‌اسم ماهوم (Mahom) مشتق کرده و در قصص رائج زبان آورده بودند، در سرودهای معروف رولان (Chansons de Roland) اشعاری هست که می‌گویند وقتی سواران شارلمانی بر اعراب پیروز شدند، بت‌های مسلمان‌ها را شکستند و زیر پا ریختند!

پاپ اینوسان سوم (Innocenti III)، پیغمبر ما را دجال می‌نامد و نویسنده نسبتاً جدی، ژیب بر دونوزان (Gibert de Nogent) حکایت می‌کند که فوت محمد (ص) (نعوذبالله) از شدت مستی بود و بعد جسد او را خوک‌ها خوردند و به همین دلیل شراب و گوشت خوک در اسلام حرام شده است!

دائمه معروف، حضرت محمد (ص) را در طبقه بیست و هشتم جهنم کتاب خود، به‌حالت دوشقه و سردسته ارواح دوزخیانی می‌بیند که دعوی مذهب دروغی کرده‌اند و به دست خود، خود را پاره پاره می‌کنند!

خلاصه آنکه در تمام قرون وسطی در نظر اروپائی‌ها حضرت پیغمبر یا شخص شاید کذاب عامل شیطان است یا اگر خیلی جلو بروند، او را مریض مصروع دیوانه و قرآن را بافته‌ای از لاطائلات خلاف عقل، و عرب‌ها را یک قوم احمق می‌دانند.

### ب- دوران توجه و تردید

در قرن ۱۲ میلادی یعنی پنج قرن بعد از طلوع اسلام و نزول قرآن، اولین کتاب نسبتاً جدی راجع به اسلام (البته بر ضد اسلام) توسط پی‌یرلو ونرابل (le Venerable. Pierre) نوشته می‌شود و اولین ترجمه قرآن به زبان لاتین به رشته تحریر درمی‌آید.

در قرن ۱۴ پی‌یر پاسکال (pierre pascal) از اسلام‌شناسان مساعد (bon islamisant) است و به‌دنبال او به‌این اسامی برمی‌خوریم که تماماً قضاوت‌های دوپهلوی (nuancé) در باره اسلام دارند:

ریمون لول (Raymond Lulle) در قرن ۱۴، گیوم پوستل (Guillaume postel) در قرن ۱۶، رولان (Roland) و گانییه (Gagnier) در قرن ۱۸، کشیش آبه دوپروگلی (Abbe de Broglie) و رنان (Renan) در قرن ۱۹.

البته همه این‌طور نبودند؛ ولتر (Voltaire) فیلسوف و نویسنده نقاد معروف فرانسه،

۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
ابتدا در سال ۱۷۴۲م. در «تراژدی محمد» پیغمبر را سخت به باد انتقاد می‌گیرد و  
به‌عنوان اعتراض به طرفداران او می‌گوید:

«اگر محمد امیر یا رئیس‌جمهور منتخبی می‌بود که صلح و دفاع برای  
مملکت خود آورده بود، استحقاق تجلیل می‌داشت. ولی یک (نعوذبالله)  
دلال شتر، انقلاب راه بیندازد و ادعا کند با جبرئیل صحبت کرده است  
و کتاب نامفهومی را دریافت کرده - که در هر صفحه آن طغیان علیه  
منطق بدیهی است - و مردها و زن‌ها را بکشد و مردم را مجبور به ایمان  
به کتابش بکند، چنین رفتاری را فقط آدم باید سبک مغز باشد، تا مدافع  
آن شود و یا آنکه خرافات، دیده‌ی بصیرت او را کور کرده باشد!»

واقعاً چه قدر بی‌اطلاعی و بی‌اطلاعی از بی‌اطلاعی!

اما همین ولتر در رساله دیگری به نام «نظریاتی در زمینه آداب و اخلاق» (Essais  
sur les moeurs) بعداً نسبت به پیغمبر اسلام قضاوت ملایم‌تری کرده، عظمت و  
لیاقت او را تصدیق می‌نماید. ولی به‌زعم خود به ستم‌کاری و خشونت او ایراد داشته،  
همچنین نتیجه می‌گیرد که در آئین او هیچ چیز تازه‌ای جز «محمد رسول الله» وجود  
ندارد.

دیدرو (Diderot) نیز از نظریه ولتر که مُد زمان شده بود، تبعیت می‌کند.

### ج - دوران تحقیق و تجلیل

چند سال قبل از ولتر در سال ۱۷۳۴ جرج سیل (G. Sale) ترجمه انگلیسی قرآن را  
منتشر می‌کند و محمد (ص) را با نیوما و تزوس (Numa & Thesus) مقایسه می‌نماید.  
چند سال جلوتر از جرج سیل نیز دو بولنویلیه (de Boulainvillier) کتاب «زندگانی  
محمد» را می‌نویسد و قصد صریح او، اثبات ارجحیت اسلام نسبت به مسیحیت است؛  
او محمد را یک مرد خردمند و قانون‌گزار روشنفکر نشان می‌دهد که خواسته است یک  
آئین منطقی و عقلانی به جای معتقدات یهودیت و مسیحیت بیاورد.  
پرده جهل و غرض که عقب رود و چشم تحقیق که باز شود، جلوه حقیقت کم‌کم  
ظاهر می‌گردد.

ساواری (Savary) صاحب ترجمه نسبتاً کامل و کلاسیک قرآن، در سال ۱۷۵۲  
حضرت محمد را به‌عنوان یکی از آن شخصیت‌های استثنائی تاریخ معرفی می‌نماید  
که احیاکنندگان و بیدارکنندگان بشریت و هادی او به شاهراه‌های رستگاری و

سعادت‌اند. نظر ساواری این است که محمدبن‌عبدالله با توجه به مشکلات و موانع زمان و مکان خود و پس از مطالعه اختلافات و اشتباهات یهودیان و مسیحی‌ها، درصدد برآمد شریعت نوساز و قابل قبولی برقرار نماید که خدای واحد داشته باشد و آن خدا خوبی‌ها را پاداش و بدی‌ها را مکافات دهد و برای پیشرفت در نیت پاک خود، مجبور بود یک قدرت و اجازه‌ی الهی به خود نسبت دهد؛ در حقیقت دعوی رسالت یک حیل‌ی مشروع و زاهدانه اجباری (pious fraude) بود. بنابراین آن قسمت از مقررات یهودیت و مسیحیت را که درست و مفید بود و با محیط داغ عربستان مناسب بود، حفظ کرد.

خلاصه آنکه ساواری یک محقق روشنفکر غربی بود که فقط نبوت محمد(ص) را انکار می‌کرد، ولی او را بزرگ‌ترین مردی می‌شناخت که به جهان آمده است.

در جمعه ۸ مارس سال ۱۸۴۰، کارلایل (Carlyle) در جلد دوم کتاب خود موسوم به «پهلوانان و پهلوان‌پرستی» (Heros and Heroworshi)، آن‌جائی که به شرح «شخصیت محمد» می‌پردازد، دامنه اعتراض به هموطنان و همکیشان و پرچم تجلیل و تعظیم محمد را خیلی بالا می‌برد، و صریحاً می‌گوید نظریات و اتهام‌هایی که به محمد نسبت داده می‌شود، انعکاس ذنات و معایب خود ماست و با تعجب و طعنه می‌پرسد چه طور ممکن است خداوند حکیم عادل بگذارد صدو هشتاد میلیون نفر افراد بشر، که کلام محمد ستاره راهنمای زندگی آنهاست، در گمراهی باشند؟ یا یک نفر شارلاتان چنین تأثیری روی خلق احراز کرده باشد؟ می‌گوید:

*«محمد یقیناً مرد صادقی بوده است؛ همان‌طوری که هر مرد بزرگ، صادق است. ما می‌توانیم او را شخصیتی بزرگ و فردی مبتکر و پیغمبری بدانیم که خبرهایی از عالم بینهایت و از مجهول آورده است. می‌توانیم او را شاعر یا پیغمبر بخوانیم، چون کلماتش غیر از کلمات مردم عادی بود. منشأ این کلمات حقیقت ذاتی اشیاء است، چون او صمیمانه در تماس با این حقایق بود.»*

بنا به نظریه ایده‌آلیسم رمانتیک کارلایل، شخص نابغه، خود عالی‌ترین مرتبه وحی و مظهر آن قدرتی از پروردگار است که حقیقت مکتوم و ذات وجود اوست. می‌گوید:

*«محمد در آن ظلمات عظیمی که ملازم و متقارب با مرگ بود، نور مشیت الهی وجود را به صورت شعله فروزان با عظمتی، مخلوط از حیات*

و افلاک رؤیت کرد و نام آن را وحی یا جبرئیل گذارد. حال کدام یک از ما می‌تواند نام دیگری انتخاب کند؟»

بنا به فلسفه اشراقی (Intuition) کارلایل، محمد (ص) یکی از آن شخصیت‌های بزرگی است که خود از مظاهر و کلمات حیات خلّاقه خداوند می‌باشد.<sup>۱</sup> خوانندگان محترم شاید کتابی را که یک محقق منصف انگلیسی به نام داون پورت (Davenport) ده پانزده سال بعد از کارلایل نوشته است و آقای حاج سید غلامرضا سعیدی افتخار و ثواب ترجمه آن را داشته‌اند (و بنده آن را در ایران شنیدم و دیدم) خوانده باشند.

عنوان این کتاب « عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن » « An Apology For Mohammed and the Koran. » خود معرف مقصود و محتوای آن است و به خوبی عنایت و انابتی را که در افکار منورین اروپا، در صد سال پیش پدیدار گشته بود، نشان می‌دهد.

#### د- دوران تفهیم و تقریب

در قرن بیستم بیش از قرون گذشته در باره شخص حضرت رسول اکرم و شریعت او تحقیقات به عمل آمده و کتاب‌های فراوان نوشته شده است. در سنوات اخیر توجه دیگری نیز به جنبه‌های سیاسی و اجتماعی جهان مسلمین و اسلام (مخصوصاً از سال ۱۹۳۹ به بعد) به عمل آمده است و می‌آید.

در آنچه قبلاً به عرض رسید، از کسانی که نسبت به تاریخ مسلمانانها و تمدن اسلام توجه و تتبع داشته‌اند (مانند گوستاولوبون : Gustave le Bon) یا در تدوین و ترکیب قرآن مطالعه نموده‌اند (از همه محققانه‌تر نولدکه : Th. Noldeke) صحبت به میان نیامد، زیرا که محور و مقصد ما در این مقال، مسئله‌ی رسالت و وحی است. در اینجا نام چهار نفر را می‌بریم که کتاب‌هایشان جدید و در دست است و نظریات آنها را مطرح می‌کنیم:

۱- تور آندرائه (Tor Andrae) استاد دانشگاه اوپسالا (Upsala) که کتاب او به زبان آلمانی در سال ۱۹۱۸ تحت عنوان «شناسائی شخصیت محمد از تعالیمش و معتقدات امت او»

---

۱. کارلایل می‌گوید: (He himself was one of those great personalitis who are expressions of the creationlife of God.)

(Die Person Muhammeds in Leben und Glauben seiner Gemeinde. Stokholm, ۱۹۱۸.)

در اسلو چاپ شده.

۲- امیل درمنگام (Emile Dermenghem) نویسنده و متبع فرانسوی صاحب کتاب «زندگانی محمد» (La vie de Mahomet) در سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۵۰ و کتاب «محمد و سنت اسلامی» (Mahomet et la tradition islamique) در سال ۱۹۵۵ (همچنین سه کتاب دیگر که در این سخنرانی مورد استفاده قرار نگرفته است:

Vies des saints musulmans, ۱۹۴۲

Les Plus beaux textes arabes, ۱۹۵۱

Lecutte des saints dans l'islam maghreben ۱۹۵۲

۳- بلاشر (Regis Blacher) استاد دانشگاه سوربون پاریس و مؤلف «قضیه محمد»

(Le probleme de Mahomet) (سال ۱۹۵۲) و آخرین مترجم قرآن.

۴- منتگمری وات (W. Montgomery Watt) استاد دانشگاه ادیمبورگ و صاحب

کتاب «محمد، پیغمبر و زمامدار» (Mahomet Prophet and Staleman) در سال ۱۹۶۱.

\* \* \*

۱- برای تورآندرائه<sup>۱</sup> موضوع نبوت و وحی به‌هیچ‌وجه یک امر خیالی موهوم و خلاف طبیعی غیرمعقول نیست. تورآندرائه آن را به‌عنوان یک پدیده و یک آزمایش کاملاً مشهور و مسلم که نظایر زیادی در نزد انبیاء و واسطه‌های هیپنوتیزم (mediums) و اهل جذب داشته و دارد می‌شناسد.

سپس راجع به اینکه داعیه الهام و وحی و روشن‌بینی تا چه حد ممکن است مغشوش و مخلوط با وهم و اشتباه یا مخدوش از تصنع و تدلیس باشد، یک بحث مفصلی به اتکاء مطالعات و نظریات روان‌پزشکی و تجربیاتی که روی انواع افراد جن‌زده خواب‌بین، روشن‌بین، الهام‌گیر و غیره شده است، پیش کشیده و صریحاً اعلام می‌دارد که:

**«وحی محمد از نظر روانشناسی کاملاً خالص و مصون از تزویر و تدلیس**

**باید شناخته شود.**

زیرا به اشکال می‌توان قبول کرد شخصی بتواند بدون آنکه شدیداً تحت

تأثیر سرشار یقین به رسالت خود باشد، به‌چنین درجه‌ای، اعتماد و اطمینان

پیدا کند و چنان تأثیر و تحرکی در اطرافیان ایجاد نماید.»

۲- امیل درمنگام در فصلی از کتاب «زندگانی محمد» که عنوانش «رسول‌الله»

است، چنین می‌گوید:

«تاریخ بشریت از یک سلسله حلقه‌ها یا قطعاتی تشکیل شده است که رسالت، بندها یا مفاصل آن هستند، گاه‌گاه ندائی در تاریکی و سکوت جهان طنین‌انداز می‌شود، مردی برمی‌خیزد و پیش می‌رود. همان‌طوری که ابراهیم از کلدیه فرار کرد و سر راه، دیگران را از خواب بیدار کرد، محمد نیز به همین ترتیب به پاخواست تا نژاد عرب را به آئین مشترک توحید دعوت نماید، تا قسمتی از آسیا و آفریقا را بیدار کند؛ برای آنکه ایران چُرت‌رفته را حیات تازه بخشد و کسانی که رسالت واقعی او را درک می‌نمایند، از بندگی عادات پوسیده آزاد سازد! و مسیحیت شرقی را که پاره‌پاره شده و در فلسفه‌باقی فرو رفته است، تحریک نماید...»

پیغمبران برای دنیا همان‌قدر ضروری هستند، که نیروهای سودبخش و وحشت‌آور طبیعت - مثل خورشید، باران، طوفان‌ها و زمستان - که زمین‌های خشک و بی‌حاصل را تکان و شکاف می‌دهند، تا از سبزی و خرمی پوشیده شود! عظمت و حقیقت چنین حوادث را باید از روی نتایج آنها قضاوت کرد: استعدادهایی که مطمئن و محکم شده‌اند، دل‌هایی که آرامش یافته‌اند، اراده‌هایی که قوت گرفته‌اند، اضطراب‌هایی که فرو نشسته‌اند، بیماری‌های اخلاقی که شفا یافته‌اند و بالاخره نیایش‌هایی که به آسمان صفا یافته برخاسته‌اند!»

۳- بلاشر یقیناً با توجه به همه این اختلافات گذشته و مشکلات و مسائل حال است که نام کتاب خود را «مسئله یا قضیه‌ی محمد» می‌گذارد. دیگر برای محقق اروپائی و آمریکائی، محمد، نه کاهن بت‌پرست است، نه پیغمبر شیا، نه شاگرد تعلیم گرفته در مکتب عهدین و نه حتی رادمرد نابغه روشن‌دل و مصلح مبتکر مانند سایر بزرگان و مصلحین تاریخ. به‌جائی رسیده‌اند که دیگر نمی‌توانند زندگانی و دعوت و کتاب و اعمال و آثار او را بر موازین عادی عوامل و مؤثرات معمولی عمومی توجیه کنند.

ضمناً همه‌ی آنها هم هنوز حاضر نشده‌اند صریحاً اقرار به حقیقت نبوت و رسالت و به واقعیت وحی او بنمایند، برای آنها وجود محمد و عمل محمد «مسئله‌ای» است.

بلاشر چون به‌عنوان استاد بی‌طرف و مستقل از عقاید مذهبی می‌خواهد کتاب بنویسد، مانند دو دانشمند محقق قبلی بحث و تصدیقی درباره کیفیت و حقیقت وحی پیغمبر نمی‌نماید. ولی در خاتمه‌ی کتاب خود آنجا که به شرح «حجة‌الوداع» می‌رسد و ندای حضرت را که می‌فرماید «خدایا آیا مأموریتم را درست انجام دادم» یا «آیا رسالت را رساندم؟»<sup>۱</sup> نقل می‌کند و جواب مثبتِ مشترکِ یک صدای ده‌ها هزار مسلمان مجتمع در آن صحرا را شرح می‌دهد، چنین اضافه می‌نماید:

«مسلماً در زمان ما نیز کسی پیدا نمی‌شود با هر عقیده و مذهبی که داشته باشد، با جمع حاضرین همصدا نشده و نگوید: آری محمد، مأموریت را به بهترین وجه انجام دادی.»

سپس چنین ادامه می‌دهد:

«کمتر مؤسس مذهبی است که با وجود وسائل و ممکنات ضعیف موفق شده باشد در چنان زمینه‌های ناهموار نامساعد، آن‌طور بدر افشانی کند.»  
خیلی‌ها دلخوش شده‌اند که برای توجیه دعوت پیغمبر اسلام، اطلاعات سطحی و پراکنده‌ای را که او می‌توانست نسبت به مذاهب توحیدی دیگر داشته باشد، پیش بکشند؛ ولی همان‌طور که ارنست رنان (Ernest Renan) می‌نویسد:

«زیاد دانستن مانع سازندگی و ایجاد است، اگر محمد دین یهود و مسیح را از نزدیک مطالعه کرده بود، منتهای مراتب یک فرد یهودی یا مسیحی می‌شد و هرگز نمی‌توانست چیز تازه‌ای بیاورد و از ترکیب آن دو مذهب، آئین مناسبی برای عربستان درست کند.»

۴- سال گذشته که انجمن اسلامی مهندسين به افتخار برادر مسلمان دانشمند، آقای عبدالمجید سر دبیر مجله اسلامی «ایسلامیک روی‌یو» (Islamic Review) مجلس معارفه‌ای ترتیب داده بود؛ مشارالیه کتابی در دست داشت و به ما ارائه داد که ظاهراً آخرین نشریه‌ی تحقیقاتی علمی غربی‌ها راجع به پیغمبر ما می‌باشد.<sup>۲</sup> مؤلف کتاب

۱. هَلْ بَلَغَتْ رِسَالَتِكَ

۲. سلسله ترجمه‌های ارزنده‌ای که در مجله‌ی خواندنیها در سال ۱۳۴۲ به قلم آقای ذبیح‌اله منصوری، تحت عنوان «حضرت ختمی مرتبت و قرآن» منتشر می‌شود، از کتاب «La vie de Mohammad» تألیف: Constant Virgile Gheorghieu می‌باشد، که اصل آن به زبان رومانی و چند سال جلوتر از کتاب مورد بحث ما نوشته شده است؛ اما با همه نفاست و جالب و مفید بودنش، جنبه تحقیقی و انتقادی نداشته و مؤلف از خود اظهار نظر صریح نمی‌نماید؛ بلکه یک نوع وقایع نگاری منظم مأخوذ از کتب و روایات معتبر و آثار دیگران است، بدون آنکه در صحت و سقم آن روایات بحث و حلاجی به عمل آمده باشد.

۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
آقای و.مونت گمری وات استاد دانشگاه ادیمبورگ، کتاب خود را به سؤالی تحت  
این عنوان ختم می‌کند: «محمد آیا پیغمبر بود؟»  
پس از بحث و نظریاتی که در قسمت‌های بعد سخنرانی به آنها اشاره و انتقاد  
خواهد شد، آقای وات چنین ابراز عقیده می‌نماید:

او مردی بود که نیروی تخیل خلاقه‌اش (Imagination creative) در  
سطوح بسیار عمیقی عمل کرده، اصول و افکاری را ایجاد نمود که  
بستگی به مسائل مرکزی حیات و انسان دارد، به طوری که دین او دارای  
جاذبه وسیعی نه تنها در عصر خود، بلکه در قرون بعدی گردید، البته  
تمام افکار و اصولی که او ابراز کرد، حقیقت و درست نیست. ولی به  
فضل خدا توفیق یافت به میلیون‌ها افراد بشر دینی بهتر از آنچه داشتند  
بدهد و آنها را به آنجا برساند که بگویند «لا اله الا الله، محمد رسول الله»

### پیش‌بینی آینده

پیش از آنکه به بحث انتقادی در باره نظریات مستشرقین و توضیحات و استنباط‌های  
خودمان پردازیم، اگر لحظه‌ای توقف کرده و در پایان این مرور اجمالی سریع از  
چهارده قرن سیر طولانی گذشته، نگاهی به پشت سر برگردانیم، آیا این دو آیه از  
آیات قرآن در خاطرمان جلوه گر نمی‌شود؟

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ (۳۴) / ۶)

(و کسانی که دانش به آنها داده شده است، می‌بینند آنچه بر تو نازل شده  
است، حق است و به راه خداوند صاحب عزت سزاوار ستایش رهبری  
می‌نماید.)

«وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ  
مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.» (مائده (۵) / ۸۲)

(... و مسلماً نزدیک‌ترین آنها را به دوستی مؤمنین، کسانی خواهی یافت  
که می‌گویند: ما نصارا هستیم، این از آن جهت است که در میان آنها  
برخی دانشمند و پارسا هستند، و اینکه آنها در پی تکبر و خودستایی  
نیستند.)

در محاسبات و پیش‌بینی‌های علمی و صنعتی یا اقتصادی، معمول است که وقتی



می‌خواهند میزان مصرف یک جنس یا افزایش جمعیت یک شهر یا چیزهای متغیر دیگری را برای آینده برآورد کنند، منحنی تغییرات آن را در گذشته رسم می‌نمایند و بعد که روال و طرز سیر آن معلوم شد، منحنی را با همان فورمول ادامه داده، از آن قرار وضع آینده را پیش‌بینی می‌نمایند.

مثلاً اگر طی بیست سی سال گذشته مصرف برق در مملکت هر ده سال دو برابر شد، می‌گویند پس شش سال دیگر معادل دو برابر چهار سال قبل خواهد بود و روی این حساب قدرت ماشین‌ها و ظرفیت تأسیساتی را که باید از هم اکنون سفارش داده و ساخته شود، تعیین می‌نمایند.

آنچه را هم که در جریان چهارده قرن گذشته راجع به سیر افکار و جریان نظریات غربی‌ها نسبت به اسلام و مسئله نبوت حضرت خاتم‌الانبیاء دیدیم و در خاطر شما رسم شد، در حقیقت یک نوع منحنی بود که مسلماً به همان روال ادامه خواهد داشت. بنابراین چه استبعاد و اشکال دارد که به‌زودی دوران تصدیق و تسلیم یا ایمان و یقین شروع شود و آیه «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (سباء ۳۴ / ۶) بی‌چون و چرا تحقق پیدا کند؟

### بحث انتقادی درباره‌ی نظریات مستشرقین

البته برای ما کافی نیست و مایه تأسف است که اگر در امور اقتصادی و علوم و سیاست و غیره جیره‌خوار و مقلد غربی‌ها شده‌ایم، در کار قرآن و دینمان نیز چشم به دست و دنباله‌روی آنها باشیم، خصوصاً که اگر چه در جمع آنها در قرون اخیر موافق‌ها و متمایل‌های زیاد پیدا شده است، ولی هنوز منکرین و خرده‌گیرانی هم هستند، به‌علاوه مساعدها هم به‌طوری که در بند «د» بحث سابق دیدیم، همگی یک زبان و مصدق تام و تمام نبوده، تردیدها و توجیه‌هایی دارند که بعضی از آنها ممکن است مانع آن سکینه و یقین و تحرک مطلوب باشد.

پس حالا می‌آئیم بعد از آنکه جاپای مطلب را تا آنجا که همه یا لاقلاً اکثریت کسانی که تا دیروز منکر و مدعی بوده‌اند قبول داشته باشند محکم کردیم و آن مراتب را مسجل نمودیم، ایرادها و توجیه‌ها و نقاط ضعف را مطالعه کنیم و جواب بگوئیم، سپس در مبحث بعدی به آنچه عقل خودمان برسد می‌پردازیم.

در مطالعه آراء و عقاید غربی‌ها به همین چند نفر اخیرالذکر اکتفا می‌کنیم؛ چون جواب قبلی‌ها را بعدی‌ها داده و زمینه را تا اندازه‌ای صاف کرده‌اند. ضمناً چون در

۳۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
نظر است حتی المقدور نقطه تاریک و ایرادی باقی نماند، ناچار از بعضی بازگشت‌ها  
و تکرارهایی که پیش می‌آید قبلاً معذرت می‌طلبد.

### آنچه مورد قبول کلی قرار گرفته است، یا دیگر قابل انکار نیست

۱- در سلامت مزاج و قدرت عقل و متانت و اعتدال کامل حضرت رسول اکرم  
دیگر شکی نیست، بلکه او را صاحب شخصیت ممتاز و از نمونه‌های کامل افراد بشر  
و از نوابغی می‌شناسند که موفق به حل بزرگ‌ترین مشکلات شده است.  
در زمینه‌ی سلامتی فکری و در جواب کسانی که نسبت صرع یا امراض روحی و  
عصبی به حضرت داده و خواسته‌اند حالات وحی را یک نوع بحران یا حمله‌های  
روانی و مالیخولیا بدانند «در منگام» (در صفحات ۲۷۹ و ۲۸۰ کتاب خود) توضیحات  
ذیل را می‌دهد:

«تا زمان بعثت، زندگانی او عادی و کاملاً متعادل بود، کما آنکه بعداً نیز  
صرف نظر از لحظات وحی همین حال ادامه داشت. چنانکه در مورد  
انبیاء بنی اسرائیل دیده می‌شده است.

چنین نیست که چون مریض بوده است، مکاشفه یا الهام‌هایی داشته  
است، بلکه به عکس چون حالت مکاشفه و وحی به او دست می‌داده  
است، ناگزیر آثار ظاهراً غیرعادی ظاهر می‌شده است.

البته میان یک شخص عصبی یا دیوانه و یک روشن‌بین اهل مکاشفه  
واقعی (Visionnaire authentique) پدیده‌های مشترکی دیده می‌شود،  
ولی اولی بکلی منفعل و تأثیرپذیر است، در صورتی که دومی  
فوق‌العاده فعال و خلاق می‌شود. حداکثر آنچه ممکن است بگویند، این  
است که یک مزاج تا اندازه‌ای ضعیف حالات عرفانی و شور را تا  
اندازه‌ای تسهیل نموده و به نوبه‌ی خود سبب تشدید کسالت می‌گردد؛  
ولی در هر حال به هیچ وجه چنین حالت مرضی در محمد دیده نشده  
است.»

۲- در صداقت و حسن نیت شخص پیغمبر نیز تردید نیست و لااقل خود او به  
آنچه می‌گفته، اعتقاد کامل داشته است و برای او مسلم بوده است که: خدائی هست،  
آخرتی هست، وحی و تنزیل هست، آیات قرآن از جانب خداست و نمی‌شود  
خلاف آن عمل کرد، و خلاف آن عمل نمی‌کرده است.  
اگر برای او چنین یقین و حتمی حاصل نشده بود، مسلماً حاضر به قبول چنان زحمات

و مشکلات و محرومیت‌ها و فداکاری‌ها نمی‌شد و نمی‌توانست آن مأموریت سنگین را انجام دهد و محال بود شوق و حرکت فوق‌العاده در خود و در سایرین ایجاد نماید. پس در تقوای او در حدود احکام قرآن شک و تردید ندارند.

در این زمینه «وات» در صفحه ۲۰۴ (ترجمه فرانسه) چنین می‌نویسد:

«یکی از تهمت‌هایی که معمولاً به محمد می‌زنند، این است که او کاذب و حيله‌گر بود... نفی صداقت محمد مسئله‌ی توسعه مذهب اسلام را غیر قابل درک و غیر قابل توجیه می‌سازد، این نکته «صداقت و حسن نیت پیغمبر» برای اولین دفعه شدیداً از طرف کارلایل پشتیبانی شد و پس از آن، روز به روز بیشتر مورد قبول دانشمندان قرار گرفته است.»

کازانوا که کتابی<sup>۱</sup> به منظور اثبات پاره‌ای تحریف‌های قرآن (به زعم خود) در سال‌های قبل از جنگ بین‌المللی گذشته تألیف کرده است، در فصل مقدم آن راجع به «صداقت و عظمت محمد» (Sinceite et grandeur du Mahomet) (صفحات ۳ تا ۷) می‌گوید:

«قبل از ورود به عمق مطلب لازم است صریحاً اعلام نمایم که من بالبداهه هر نظریه‌ای را که صداقت محمد را مورد تردید قرار دهد، طرد می‌کنم... هیچ کارشناس علمی نمی‌تواند بدون مدرک مسلم ادعای دروغ‌گوئی یا جادوگری برای او بنماید؛ تمام تاریخ زندگی پیغمبر عرب نشان می‌دهد که دارای خصال مثبت و جد و وفا بوده است.»

درمناگام (در صفحه ۲۷۷ کتاب خود) در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

«صداقت او امروز دیگر نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد؛ سراسر زندگی او علی‌رغم خطاهایش (که شخصاً انکار نمی‌کرد) شهادت می‌دهد که عمیقاً صاحب ایمان بوده است.»

بنابراین وقتی در عبارت قرآن می‌گوید:

«وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوْنَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّوْنَ بِيَمِينِكُمْ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۴۸)

(و نبودی که قبلاً هیچ کتابی خوانده باشی و به دست نوشته باشی، که در این صورت حتماً باطل‌کنندگان (نادرستان) به شک می‌افتادند.)

۱. Paul Casanova, Mohammed et la fin du monde, Etude critique sur l'islam Primitif, Paris ۱۹۱۱.

یا در جای دیگر:

«وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ» (قصص (۲۸) / ۸۶)

(و نبودی که امید داشته باشی که کتاب بر تو القا شود...)

اگر کسی اعم از آنکه قرآن را نازل از طرف خدا بداند، یا بگوید یک نوع تراوش و انعکاس‌هایی از مکنونات درونی و معلومات قلبی شخص محمد می‌باشد، در هر حال باید این اظهارات را عین حقیقت بداند.

برای خود پیغمبر نیز اگر دروغ می‌بود، سلب اعتقاد و ایمانش را می‌کرد؛ بنابراین تردیدی نیست که قبلاً نه کتابی خوانده و نه یادداشتی برداشته است و نه در مقام و انتظار چنین رسالتی بوده است.

۳- در میان صحابه و گروندگان او نیز کسان زیادی بودند که با شهود و یقین و در اثر تماس نزدیک و با بصیرت کامل، به او عشق و ایمان پیدا کرده، واقعاً گرویده و اسلام را پذیرفته بودند، آنها نیز از دروغ و خلاف پرهیز داشتند و سعی می‌کردند گفتار و کردار او را جزء به جزء و درست نقل کنند.

۴- موضوع یا پدیده‌ی (فنون) وحی اگر به عقیده‌ی همگی آنها، ارتباط خالص الهی نباشد، واقعیتی است مسلم، مشخص و متمایز؛ حالتی بوده است غیر از حالات عادی پیغمبر، در عین حال نه تخیل و افسانه‌ی جعل شده به وسیله‌ی صحابه و مسلمین بعدی است، نه ساختگی و اختیاری خود حضرت.

تاریخ ثبت کرده و اروپائی‌ها پس از انتقاد و استدلال قبول کرده‌اند که وضع و حالت خاصی در بعضی مواقع به حضرت دست می‌داده و او را موقتاً از استشعار و تسلط بر نفس بی‌خود می‌نموده است و حالات و اشکال مختلف داشته است.

درمناگام به تفصیل، صور مختلف وحی را (در صفحات ۲۷۹ تا ۲۸۲ کتاب خود)

چنین شرح می‌دهد:

«گاهی اوقات پیغمبر صدائی شیهه به طنین زنگ یا بهم خوردن بال طیور و یا هیاهو، خطابه‌ی درهمی را می‌شنید و موقعی درک کامل مطلب را می‌نمود که صدا خاموش می‌شد؛ این آن نوع مادون و خسته کننده‌ی دریافت وحی بود و تأثیرهای بدنی شدید داشت.

اما گاهی اوقات فرشته‌ی وحی به صورت مرد خوش قیافه‌ای یا به صورت خودش ظاهر می‌شد و به‌طور واضح با حضرت حرف می‌زد و او می‌فهمید؛ این نوع عالی‌تر از قلبی و مع‌ذالک مادون رؤیت یا مکاشفه‌ی

مستقیم و واقعی است که گاهی برای پیغمبر حاصل می‌شده است.»

در منگام می‌گوید:

«تقسیم‌بندی فوق که مأخوذ از روایات و نوشته‌های روات و مورخین معتبر اسلامی است، با تقسیم‌بندی الهیون و قدیسین کاتولیک و با درجاتی که از مکاشفه‌ی حسی تا مکاشفه‌ی تخیلی و فکری و جذب تغییر می‌کرده است، تطبیق می‌نماید؛ چنین حالات و کیفیات در مورد انبیاء گذشته و حتی در اقوام بدوی نظائر زیاد دارد»

سپس اضافه می‌نماید:

«که البته وحی پیغمبران که رسالت عینی یا دریافت احکام تشریحی و دستورهای مثبت است، با الهام و اشراق عرفا که القائی و ناشی از حیات درونی تغییر پذیر است، اختلاف اساسی دارد.»

تورآندرائه نیز نظریه‌ی مشابهی دارد و وحی را پدیده‌ی کاملاً شناخته شده‌ای می‌داند که نزد پیغمبران و واسطه‌های هیپنوتیزم و اهل جذب<sup>۱</sup> سابقه دارد.

این مطلب نیز به طوری که در بند ۲ اشاره شد، مسلم می‌باشد که محمد(ص) بی‌سواد بوده، قبلاً درس و کتابی نخوانده، وحی و آیات قرآن خارج از اختیار پیغمبر بوده است، بسیاری از مسائل و موضوعات را که از او سؤال می‌کرده‌اند یا پیش می‌آمده است و بعداً آیه‌ای نازل می‌شده است، پیغمبر اکرم قبلاً آن را نمی‌دانسته‌اند؛ و بالعکس وقتی در زمینه اخبار و مطالبی مثلاً آیات قیامت توضیح و دلیل می‌خواستند، برای خود حضرت نیز مجهول بوده است. اگر جزئیات زندگی پیغمبر در چهل سال قبل از بعثت خیلی روشن نباشد و بتواند احتمال تعلیم و تعلم را بدهند، ولی بعد از بعثت را چه می‌شود گفت که پیغمبر تحت کنترل دائمی دوست و دشمن بود و اگر پیش کسی می‌رفت و کسب علم و اطلاع می‌نمود، حتماً برملا می‌شد، می‌بینیم وقتی از او مثلاً راجع به ذوالقرنین یا اصحاب کهف و مسائل اعتقادی یا تشریحی سؤال می‌کردند، پیغمبر جواب فوری نداشت و بعداً آیه نازل می‌شد..

لویی ماسینیون<sup>۲</sup> مستشرقی که دوسه سال قبل مرحوم شد، به طور خلاصه می‌گوید:

«محمد قرآن را درست نکرده است.»<sup>۳</sup>

۵- قرآن به عنوان مطمئن‌ترین و قطعی‌ترین مدرک مطالعات راجع به پیغمبر و

۱. A phenomenon well known to us from experiences of prophets, mediums and ecstasies.

۲. Louis Massignon.

۳. Mahomet ne pas fabriqué le Coran.

اسلام شناخته شده است؛ اولاً: نسبت به اصالت و دست نخوردگی<sup>۱</sup> آن حرفی نیست، ثانیاً اطلاعات و اظهارات آن درست است؛ زیرا اگر دروغ می‌گفت فوراً خلاف آن اعلام و گوینده رسوا می‌شد؛ کفار قریش و یهودیان چنان دشمنان هوشیار و مراقبی بودند و آزادی بحث و ایراد طوری در محیط پیغمبر رواج داشت که کوچک‌ترین لغزش و اختلاف را دست‌آویزی بزرگ برای هو کردن و جنجال راه‌انداختن می‌نمودند و دیگر آبرویی برای حضرت در نزد خودی و بیگانه باقی نمی‌ماند؛ مثلاً آنجا که قرآن خبر از فتح رومی‌ها داد و ابوبکر شرط‌بندی کرد، یا حمله‌ی ابرهه و قضیه عام‌الفیل و بی‌سواد بودن پیغمبر که تصریح شده است و مسائل دیگر...

اگر اخبار قرآن دروغ درمی‌آمد، اول مدعی، خود پیغمبر می‌شد؛ آنجا هم که در پایان داستان نوح در سوره‌ی هود (۱۱) می‌فرماید:

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا» (هود (۱۱) / ۴۹)

(این از خبرهای غیب است، آن را به تو وحی می‌کنیم، که بیش از این نه تو و نه قومت آن را نمی‌دانسته‌اید...)

اگر این حکایت را کسی می‌دانست یا در میان قوم عرب معلوم و مشهور بود، شدیداً به انکار و تخطئه‌ی قرآن می‌پرداختند و قرآن به کلی اعتبار و اثر خود را از دست می‌داد، هم چنین است در مورد سایر قصص قرآن که در بعضی از آنها اشاره‌های مشابه آیات فوق وجود دارد.

از خصوصیات که سبب شده قرآن از نظر تاریخی بیشتر مدرک و مورد اعتماد قرار گیرد، این است که نه تنها آیات و احکام را بیان می‌نماید، بلکه جدال با مشرکین و اهل کتاب و ایرادها و اتهام‌های آنها را هم نقل و ضبط کرده، اوضاع آن زمان را آئینه‌وار منعکس می‌سازد.

تأسفی که مستشرقین و اسلام‌شناسان دارند، این است که چرا قرآن مانند تاریخ‌نویسان نخواستند تمام قضایا و وقایع را به ترتیب زمانی و با تشریح جزئیات حکایت کنند، تا کار محققین آسان شود.

۶- اعجاز قرآن از جهت کلام و مطالب به‌صورت مختلف مورد تصدیق و تجلیل مستشرقین و اسلام‌شناسان قرار گرفته است و به‌طور کلی این مطلب را قبول دارند

---

۱. Authentibité.

که آیات قرآن با کلمات خود پیغمبر نیز اختلاف و تمایز مشخص داشته، میان آن دو پیوستگی (Continuite) وجود نداشته است:

در منگام (صفحه ۲۷۷) به طور خلاصه می‌گوید:

«قرآن یگانه معجز محمد است، از جهت زیبایی مافوق ادبی آن»

فون گرونوم (Von Grunbeaum) استاد آمریکائی معاصر و مؤلف کتاب «اسلام»

(صفحه ۸۶) تفصیل بیشتری می‌دهد:

«قرآن معجز بدیهی محمد است؛ اعجاز و انحصار کتاب از جهات مختلفی جلوه می‌کند: پیش‌بینی آینده، اطلاعات در باره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزطلبی‌های مکرر و بالاخره زیبایی بی‌سابقه و فصاحت مافوق‌اعلای انشاء آن.»

### آنچه هنوز به درک و قبول آن نرسیده‌اند

مستشرقینی که در قرون اخیر درباره‌ی اسلام تحقیق و توجه کرده‌اند، از همه نوع و مرتبه‌ای هستند؛ از منکر و دشمن سرسخت (مانند کشیش لامن (Abbe Lammens) که گفته است: باید مجسمه طلانی از معاویه ساخته و در شام نصب کنیم. زیرا اگر او نبود اسلام از جبل الطارق و اسپانیا هم تجاوز کرده و تمام اروپا را تسخیر می‌نمود) گرفته تا کسان زیادی که صریحاً مسلمان شده، نام محمد یا علی روی خود گذارده‌اند. در این میان تعداد آنهایی که در همان مرحله یا در مکتب تفهیم و تقریب هستند و از جهات زیادی شخصیت و عظمت و حقانیت مؤسس اسلام را تجلیل می‌نمایند، ولی هنوز ایرادها و اشکال‌هایی دارند و مخصوصاً برای اصل دعوت و نبوت و وحی پیغمبر عقب توجیه‌ها و تأثیرها می‌روند، شاید اکثریت داشته باشند؛ البته در این جمع نیز دور و نزدیک‌هایی هست و به‌رنگ‌های تند و ملایم هستند؛ از کسانی که او را تقلیدکننده‌ی کتب پیشینیان می‌دانند گرفته، تا تعلیم‌گیرنده و آن‌ها که از راه تأثیر محیط در پی توجیه مسئله‌ی وحی می‌روند.

### الف - طرفداران تقلید یا تعلیم مستقیم

داوید سیدرسکی (David Sidersky) مؤلف کتاب «قصص قرآن و زندگی پیغمبران»<sup>۱</sup>

۱. Les Origines des Legendes Musulmanes dans le Coran et dans les Vies des prophetes paris, ۱۹۳۳

که خیلی رنگ تند دارد و قدیمی است و حتی می‌توان او را خارج از مکتب تفهیم و تقریب بدانیم؛ قصص قرآن و حکایات مذهبی اسلام را با نظائر آن‌ها که در تورات یا تلمود و ادبیات مذهبی قبل از اسلام است، مقایسه می‌کند و توافق یا تشابه آنها را دلیل بر مأخوذبودن قرآن از عهدین و غیره گرفته، همه جا از خبردهندگان (Les informateurs) به حضرت صحبت می‌نماید و مقصودش از خبردهندگان، افراد اهل کتاب و غیر اهل کتاب، و به‌طور کلی منابعی است که پیغمبر اسلام به زعم او از آن منابع کسب معلومات یا نظریات کرده است. ما از این آقای دانشمند که متأسفانه زنده نیست تا سؤالمان را بشنود، ولی به زبان حال و از کسانی که هم عقیده او هستند، می‌پرسیم اگر بنا بود قرآن هم مثل تورات و انجیل شما کتاب خدائی بوده و محمد هم مثل موسی و عیسی (علیهم‌السلام) پیغمبر واقعی باشد، آیا توقع داشتید حکایاتی که نقل می‌کند مخالف و مغایر حکایات تورات و انجیل باشد؟ توافق قصص، که بیشتر می‌تواند نشانه‌ی صداقت و اصالت قرآن باشد، تا نشانه‌ی کذب و ساختگی بودن آن.

قرآن مکرر همین تصدیق و تطبیق «کتب سلف» را دلیل بر حقیقت وحی و رسالت می‌گیرد:

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»<sup>۱</sup>

اگر خبردهندگانی برای پیغمبر وجود داشت و این قضایا قبلاً در آن محیط شایع و رایج بود که نمی‌توانست تصدیق و تطبیق با آنها، ارزش و سندیتی در نظر مردم و مدعیان پیدا کند و روی آن تکیه شود.

سؤال دیگر از پیروان نظریه تقلید یا تعلیم مستقیم، این است که اگر قصص قرآن تقلید و کپی‌ای از قصص کتب مذهبی قبل باشد، تا به حال کدام «کیست» در دنیا پیدا شده است که یک پرده نقاشی یا مجسمه یا مضمون شعر و نثری را بهتر از اصل و استاد بسازد و بیاورد؟ شما قصه‌ی یوسف قرآن یا روبه‌رو شدن حضرت موسی با فرعون و سحره و یا هر قصه‌ی دیگر قرآن را با همان قصص که در تورات موجود مندرج است، مقایسه کنید و ببینید اصلاً قابل مقایسه هستند؟

نه تنها به‌لحاظ رموز ادبی و هنری و گیرائی کلام، بلکه به‌لحاظ توصیفی هم که از پیغمبران می‌شود، قرآن چگونه مقام فضیلت و عظمت و عصمت آنها را بالا برده

۱. بقره (۲)/۹۷، آل عمران (۳)/۳، مائده (۵)/۴۶، فاطر (۳۵)/۳۱ و...: که کتب پیش از خود را تصدیق می‌کند...



است و عمق و روح اعلا‌ی این زبدگان بشریت را نشان می‌دهد و تورات و تلمود چگونه آنها را کوچک و گاهی گناه کار معرفی می‌نماید! قصه‌ای در قرآن نیست که توأم با انواع تذکرات روحانی و تعلیم‌های اخلاقی نباشد و هدف و غرضش بر همان محور و مقصد توحید و تربیت استوار نباشد. پاره‌ای از حکایات نیز در قرآن هست که در کتب و روایات عهدین نیست. بیشتر آن مکاشفه‌های حضرت ابراهیم و استدلال‌هایی که با خود و قوم خود می‌نماید و منتهی به «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>۱</sup> می‌شود، نشنیده و ندیده‌ایم که در جای دیگری بوده باشد. وقتی قرآن دست‌نخورده را با کتب مقدس تحریف‌یافته‌ی یهودیت و مسیحیت پهلوی هم بگذارید، می‌بینید که قرآن خیلی بیشتر از تورات و انجیل سنگ حضرت موسی و انبیاء بنی‌اسرائیل و حضرت عیسی را به سینه زده و آنها را به‌عالی‌ترین وجه وصف کرده است. به طوری که اگر قرار بر اصل و بدل باشد، هر آدم بی‌طرف با ادراکی خواهد گفت قرآن اصل است و آنها بدل و کپی!

#### ب - طرفداران تعلیم غیرمستقیم

طرز فکر سیدرسکی البته نظریه‌ی کهنه‌ایست. حالا کمتر محقق قرآن را مأخوذ مستقیم از کتب عهدین یا تقلید و نقل تحریف شده‌ی آنها می‌داند و پیغمبر اسلام را عالماً و عامداً به چنین «قاچاق ادبی» متهم می‌کند، بیشتر می‌گویند بدون آنکه خود آن حضرت توجه و تعهدی داشته باشد، بالاخره در تماس و معاشرت مستقیم یا غیرمستقیم افراد یهودی و مسیحی که در شبه‌جزیره عربستان و شامات به‌صورت غلام، تاجر، طبیب، راهب و روحانی و غیره وجود داشته‌اند و یا اعراب و سایرین از آنها مطالبی ارمغان می‌آورده‌اند «تعلیماتی» در زمینه معتقدات و حکایات و عبادات ادیان توحیدی دریافت داشته است و پس از آنکه این تعلیمات در ذهن و دل او وارد شده و با سایر احساسات و نظریات او ترکیب و تکمیل گردیده، به‌صورت یک سلسله تراوشات ظاهراً شخصی و اصیل بروز کرده است و مثلاً قضیه راهب نصرانی «بحیرا» را خیلی شاهد مثال می‌آورند.

درمگام این نظریه را که پیغمبر اطلاعات و تعلیماتی از مسیحی‌ها و یهودی‌ها گرفته باشد، خیلی تأیید نمی‌نماید و پس از آنکه اسامی تعداد زیادی افراد مسیحی

۱. انعام (۶) / ۷۹: من حق گرایانه وجود خود را متوجه کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است کرده‌ام؛ ...

معاصر یا مجاور پیغمبر را ذکر می‌کند، (در صفحه ۱۱۷ کتاب خود) چنین اعلام می‌دارد:

«در اینکه محمد(ص) تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفته است، شکی نیست...»

مسیحی‌های مکه مانند نوفل بن ورقا، وجدان مذهبی را قبل از بعثت در ضمیر او بیدار کردند، ولی وقتی محمد بعد از دریافت مأموریت برای روشن شدن بیشتر به آنها متوسل شد، نتیجه‌ای نگرفت، زیرا خود آنها آن‌قدر اطلاع و دانشی از مسیحیت نداشتند.»

بلاشتر که مؤخرتر است پا را فراتر گذشته، اگر نگوئیم احتمالات و اتفاقات فوق را رد می‌نماید، لاقلاً در آنها تردید می‌کند و می‌گوید:

«در مکه اصلاً یهودی وجود نداشت و تعداد مسیحی‌ها هم انگشت‌شمار بود (صفحه ۲۵) مردم عرب مکه اصولاً و عموماً بی‌سواد بوده‌اند و اطلاعات خیلی کمی در باره قصص انبیاء عهدین داشته‌اند (صفحه ۱۶) مشغولیات آنها منحصر به تجارت و امور جزئی محیط محدود خودشان بوده است (صفحه ۲۷) قبول تأثیر بحیرای راهب هم خیلی اشکال دارد (صفحه ۳۱).»

نکته قابل توجه که بلاشتر متذکر آن نشده است ولی واقعیت و اهمیت دارد، این است که تمام قصص قرآن در سوره‌های مکیه است، یعنی در سیزده سال دعوت و اقامت پیغمبر در مکه و پیش از آنکه حضرت به مدینه هجرت نموده، با یهودی‌ها تماس پیدا کند، نازل شده است.

واقعاً خودمانیم اگر بنا بود حضرت رسول اکرم از روی مسموعات مختصر مبهم یا اطلاعات متفرقی که دربرخوردهای تصادفی کوتاه با اهل کتاب به دست آورده بود، کتاب و آئین خود را ساخته باشد، آیا می‌توانست از آن راه چنین مجموعه کامل مفصلی بیاورد؟ مسلماً برای بیان تنها قصص قرآن لازم بود حتماً تمام تورات و انجیل و کتب دینی قدیم را که هیچ یک به زبان عربی ترجمه نشده بود، و مدرسه و مؤسسه‌ای هم برای این کار وجود نداشته است، با دقت مطالعه و حلاجی نموده، تبخّر و تسلط کامل پیدا کرده باشد تا بتواند به مقتضای مواقع و مطالب، حکایات مناسبی از گنجینه‌ی محفوظات خود استخراج و استفاده نماید، زیرا که قصص قرآن که میان آنها از هبوط آدم تا اصحاب کهف مسیحی و واقعه الفیل حبشی وجود دارد،

حکایات دست‌چین شده‌ی معدود محدود می‌شود.

مضافاً به این که قرآن علاوه بر قصص شامل عقاید و اخلاقیات و احکام و اجتماعیات و مسئله‌ی قیامت و موضوعات متنوع دقیق فراوان می‌باشد. از طرف دیگر به تصدیق مورّخین و محققین، این قبیل افکار و اخبار در حول و حوش پیغمبر و محیط عربستان رواج و شیوعی نداشته است که به گوش و هوش کسی رسیده باشد و اگر شیوع داشت، در اشعار و افسانه‌ها و آداب آنها آثار زیاد می‌گذاشت. خلاصه اینکه از هر طرف که نظر کنید، می‌بینید حقیقتاً فرضیه‌ی تقلید یا تعلیم در مورد حضرت ختمی مرتبت با هیچ منطق و عقل سلیم جور در نمی‌آید و به هیچ وجه نمی‌تواند جواب گوی مسئله باشد.

درمنگام و تورآندرائه این قضیه را مردود می‌دانند ولی همان طوری که در بالا اشاره شد، درمنگام معتقد است که بیدار شدن حس دینی پیغمبر در دوران جوانی مدیون برخورد با عیسوی‌های مکه و غیره بوده است و تورآندرائه جلوتر رفته، چنین توجیه می‌کند که چون محمد(ص) قبلاً تارک دنیاها و رهبانان مسیحی را دیده بوده است که ذکر و شوری دارند و به رکوع و سجود می‌روند و عباراتی می‌خوانند که خیلی عالی است، ولی برای او نامفهوم و بیگانه می‌باشد و همین قدر می‌داند که از «کتاب» است، در وجود او یک آرزوی عمیق و احساس شدید پیدا شده بود که قوم عرب و خود او نیز به زبان مّلی «کتابی» از جانب خدا دریافت دارند تا بتوانند آنها هم خدا را پرستش کنند و صدقات بدهند و روزه بگیرند! ...  
خدا پدرت را پیامرزد!

خیلی‌ها در دنیا وقتی مرغ‌ها را می‌دیدند که در آسمان با چنان زیبایی و متانت بال می‌گشایند و می‌خرامند، یا با چابکی و سرعت پر می‌زنند و به راه‌های دور می‌روند، هوس می‌کرده‌اند آنها هم صاحب بال و پر و قدرت پرواز باشند، خوابش را هم می‌دیدند؛ اما با آرزو و خواب پرواز، هیچ کس مخترع هواپیما نشد!  
درست است که آرزو و عشق، محرک خیلی اشخاص و مبدأ خیلی چیزها شده و می‌شود، ولی برای تحقق منظور باید به دنبال آرزو، عمل و تعلیم و تمرین توأم با استعداد سرشار بیاید، یا تزکیه و تمرین توأم با وحی الهی، به امداد برسد.  
در مورد پیغمبر اسلام برای شقّ اوّل که زمینه و امکانات وجود داشته است، پس صرف هوس یا آرزو نمی‌تواند کافی برای جواب مسئله باشد. تازه به فرض هم که

۴۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
اولین الهام یا مثلاً القای آیات ابتدای سوره‌ی «اقرأ» از این راه به عمل آمده- تسلط و  
تجسم تمنیات شدید درونی باشد- آیات بعدی قرآن و هزاران مطالب و معانی و  
قصص و احکام و حکمت‌ها را چه می‌فرمائید؟ مگر نخ‌قرقره است که سرش وقتی  
درآمد، تا آخر باز بشود؟!

### ج - طرفداران تأثیر محیط و مقتضیات

منتگمری وات که گفتیم برای ما صاحب آخرین کتاب تحقیقی در باره پیغمبر  
است، نظریه مخصوصی اظهار می‌دارد.

وات قبول دارد (صفحه ۳۷ ترجمه فرانسه) که نه نقل و تقلید در کار بوده است،  
نه تعلیم، یعنی حضرت نه از قرائت تورات و انجیل چیزی دریافت کرده است و نه از  
صحبت با یهودیها و مسیحی‌ها. ولی نمی‌تواند منکر تأثیر شود، تأثیر یک سلسله  
اطلاعات اجمالی و کلی که در معاشرت با مردم فهمیده مکه از اناجیل داشته و  
بعضی از آنها به اقتضای شرایط و احتیاجات محیط موجب الهام‌ها و نظریات او شده  
است.

خلاصه آنکه می‌گوید از طریق «نفوذفرهنگ» (Influence de culture) بوده است.  
استاد محقق برای ارائه و اثبات نظریه خود مقدمتاً اشاره و استناد به تئوری جدید  
جامعه‌شناسی «سرهامیلتون گیب» (Sir Hamilton Gibb) می‌کند و سه ماده از قانون او  
را که راجع به تأثیر فرهنگ یک کشور یا ملت روی فرهنگ ملت دیگر است و  
شرایط آنرا تعیین می‌نماید، به شرح ذیل (مندرج در صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۱) نقل  
می‌کند:

«۱- تأثیرهای فرهنگی و اخذ و قبول افکار و آداب یک قوم در قوم  
دیگر، حتماً باید مسبق به یک سلسله فعالیت و تقاضای قبلی در  
محیط گیرنده بوده باشد.

۲- عناصر و اجزاء مأخوذ، فقط تا حدودی ریشه دار و مؤثر می‌شوند  
که برای فعالیت و هدف مورد نظر، مفید باشند.

۳- یک فرهنگ زنده، کلیه عناصر فکری و روانی فرهنگ دهنده را که  
مطابق و مفید با فعالیت و احتیاجش نباشد، دفع می‌کند.»

پس از ذکر این شرایط و برای انطباق و استعمال قانون مزبور در مورد مذاهب،  
چنین می‌گوید:

«اولاً: در قدیم برخلاف وضع متداول امروزی مسیحی‌ها، مذهب و اجتماع با هم توأم بوده است و مذاهب جنبه شخصی و جدانی فردی نداشته است.

ثانیاً: برای هر محیط که در شرایط مادی معینی زندگی می‌کنند، یک روش یا سیستم اجتماعی مناسب لازم است.

ثالثاً: وقتی تغییری در این شرایط مادی (جغرافیائی - وضع همسایه‌ها - ابزار تولید و فنون جدید) پدیدار شد، برای بقای آن جامعه لازم است سیستم اجتماعی و بنابراین مذهب آنها عوض شود و تا افکار و هدف مذهبی و اجتماعی جدیدی نباشد، بقاء و تحرک و ترقی جامعه میسر نخواهد بود.»

سپس مطلب را به موضوع پیدایش اسلام می‌کشاند و به‌طور خلاصه چنین استدلال می‌کند:

«در قرون قبل از اسلام، محیط مکه و زندگی اجتماعی آن جا محیط خانواده و قبیله‌ی متناسب با زندگی صحراگردی بود. ولی وضع خاص و مقدّس زیارتگاه بودن مکه باعث شده بود که آمد و رفت طوائف و امر تجارت رونق بگیرد؛ در حالی که آب و زمین مساعد وجود نداشت و زراعت عملی نبود.

مقارن ظهور اسلام این حالت به حد اعلای خود می‌رسید و شرایط مادی زندگی اهالی مکه از صحراننشینی و صحراگردی به کلی دگرگون گردیده، به شهرنشینی و تجارت مبدل شده بود، بنابراین خصلت همبستگی و عواطف قبیله‌ای که از لوازم و مقتضیات صحراننشینی است، تهدید به اضمحلال می‌شد و جای خود را به «خوی انفرادی» یا «اندیویدوالیسم» (Individualisme) و خصلت سودجوئی تجارتمی‌داد که مانع و منافعی اخوت و عصیت قبیله‌ای است. تاجر به سرمایه و به منافعش بیشتر اهمیت می‌دهد تا به کسان دور و نزدیک و محتاج خود؛ در صورتی که در شرایط سخت و ناامنی صحراگردی، بدون همکاری و همبستگی با یکدیگر و دفاع از وحدت و قوت قبیله، نه زندگی مشترک و نه زندگی فردی امکان‌پذیر است، بالتسبیح در محیط مکه افرادی از خانواده‌ها مانند بیوه‌زنان، یتیم‌ها و بی‌سرمایه‌ها، بی‌سرپرست و بیچاره می‌شدند.

این تغییر شرایط و ضروریات تازه زندگی، یک تغییر اخلاق و آداب و سپس یک تغییر مذهب و معتقدات را ایجاد می‌کرد.

مذهب قبلی، مذهب عاطفه‌ای و اخلاقی، متناسب با زندگی قبیله‌ای بود، فرد در اجتماع قبیله منجمد می‌شد، شرافت و ارزش‌ها، شرافت‌های قبیله‌ای بود، بعداً در زندگی تجارتمی و شهرنشینی، میل به ثروت و قدرت شخصی جای آن را گرفت و شرافت در توانگری شد.

این تغییرات روحی و اوضاع و احوال جدید، موجب نارضایتی و ناراحتی گردیده، بقای جامعه را تهدید می‌کرد، در برابر آنها عکس‌العمل و چاره و نجاتی لازم بود، فرهنگ کامل‌تر و عالی‌تر، یعنی مذاهب یهودی و مسیحی صددرصد منطبق و جواب‌گوی این احتیاجات نبود، از آن فرهنگ در این جامعه جدید فقط قسمت‌هایی می‌توانست متناسب درآید و پس از تحولات لازم مفید واقع شود.

این است که می‌بینیم آیات و دستورهای اول قرآن، اعتراض به بی‌عاطفگی‌ها و به بی‌اعتنائی‌های به‌یتیم و مسکین است، علیه تفاخر و تکبر در اموال قیام می‌کند، با مال و قدرت و بزرگ‌منشی و تکبر در افتاده، در برابر آن اعتقاد به قدرت بالاتر و به کبریاء ذوالجلال، یعنی خداپرستی را عرضه می‌کند. به جای مال و مقام، تقوا و شرافت اخلاق را توصیه می‌کند، بخیل‌ها را به بهشت راه نمی‌دهد.

مؤمنین را به صلح‌رحم و دستگیری یتیم و نگاهداری فقراء و کارهائی که به‌لحاظ حفظ جامعه ضروری است، اکیداً سفارش می‌کند. به این ترتیب عکس‌العمل و داروئی برای علاج اندیویدوالیسم (فردپرستی) می‌آورد و از این رو احتیاج به اعتقاد به قیامت و بهشت و جهنم دارد.

اما در عوض قرآن پافشاری روی سایر احتیاجات ضروری جامعه‌ها از قبیل حق حیات و حفظ جان، مالکیت، ازدواج نمی‌کند، چون مثلاً اولی تا اندازه‌ای روی عادات انتقام‌جوئی دوران قبلی تأمین می‌شد و بلکه از حد لازم تجاوز هم می‌کرد.

قرآن ابتدا متوجه واحد اجتماعی کوچکی به مقیاس قبیله بود، بعداً که عده‌ای گرویدند و عده‌ای نگریدند و هجرت پیش آمد، اساس و ریشه جامعه قرآن از حدود خانواده و قبیله خارج شده، روی مذهب و عقیده رفت.

نظر به اینکه تورات و انجیل و سنت مسیحیت مربوط به جامعه‌هائی می‌شده است که در عقب خود چندین قرن سابقه‌ی حیاتی داشته‌اند، ولی جامعه‌ی عربی مکه جامعه‌ی جوانی بوده است، پاره‌ای از اصول و احکام یهودی و مسیحی در اسلام مسکوت مانده است.»

آقای وات پس از بیان مقدمات فوق که به‌طور خلاصه و فشرده نقل شد، برای آنکه به‌دنبال و تکمیل نظریات مستشرقین قبلی، وضع و پیدایش اسلام را بالنسبه به مذاهب موجود، خصوصاً یهود و مسیحیت مشخص کند، چنین نتیجه می‌گیرد:

«بنابراین جای اسلام در داخل سنت و طریقت انجیلی یا یهود و مسیحی است، یا اگر بهتر بخواهیم بگوئیم در داخل ملت ابراهیم است. ولی به هیچ وجه یک جلوه کم‌رنگ از مذاهب کهنه نمی‌باشد، بلکه از آمیختگی عناصر انجیلی با یک نهضت مستقل روح انسانی که ناشی از شرایط محلی می‌باشد، به‌وجود آمده است.»

\* \* \*

این طرز فکر و طرز توجیه آقای وات از جهات مختلفی قابل توجّه است، ولی قابل ایراد هم هست.

به طوری که ملاحظه کردید و خود او در مقدمه کتاب دیگری می‌نویسد، کمابیش تبعیت از فلسفه‌ی مادی مارکس کرده است، عامل اصلی (بالاقل عامل مؤثر) را افزار تولید و شرایط و احتیاجات مادی شناخته است. در واقع می‌خواهد بگوید چون چنان تغییراتی در محیط مادی و شرایط زندگی پدیدار شد، چنین تغییر و تأثیرهائی در اخلاق و آداب و بالاخره در عقاید مذهبی پیش آمد.

مثل اینکه پیغمبر نشسته و مدتی فکر کرده بود که چه چاره‌ای برای رفع خطاهای مربوط به گذشته و تأمین فضائل مورد احتیاج آینده باید بکند و بالاخره به احکام اسلام و اصول اعتقادی آن رسید.

اتفاقاً فوستل دوکولانژ (Fostel de Coulange) مورخ معروف فرانسوی اوایل قرن اخیر که در تاریخ ملل قدیم صاحب تبحر و تتبع بوده و تحول دهنده و مبتکر سبک جدیدی به‌شمار می‌رود که تاریخ را از صورت خشک وقایع‌نگاری و نقلی جنگ‌ها بیرون آورده، به فلسفه و رابطه عوامل و آثار می‌پردازد، درباره پذیرش آئین مسیحیت از طرف رم و یونان، نظریه‌ی قدری مشابه با نظریه وات دارد؛ ولی نه آنکه بگوید

دین مسیح مولود عوامل و محیط جدید باشد، بلکه می‌گوید قوم یونانی و رومی که مشرک بودند و طبق عقیده موروثی از شرایط زندگی ساده و کهن، کانون خانوادگی را تقدیس و علاقه خاص به آن ابراز می‌داشتند و ارواح اجدادشان را می‌پرستیدند و خداهای آنها مظاهر بسیار محدود خانواده‌ای و قبیله‌ای و حداکثر شهری بود، پس از آنکه زندگی و تمدن آنها فوق‌العاده توسعه یافت و امپراتوری تشکیل دادند، رفته رفته آن معتقدات بر تمدن و افکار تازه آنان تنگی می‌کرد و به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست جواب‌گوی احتیاجات دوران رشد و تکامل باشد؛ یک افق فکری و عقیدتی بازتر و عام‌تر و عالی‌تری لازم بود تا تمدن بتواند پیش برود. بنابراین وقتی مواجه با آئین مسیحیت شدند، با آغوش باز آن را پذیرفتند.

### نارسائی توجیه پروفیسور وات

توجیه آقای پروفیسور وات به دلایل ذیل قابل قبول نیست و به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند جواب‌گوی مسئله وحی باشد:

۱- زندگانی حضرت رسول اکرم و طرز دعوت و تعلیمات اسلام همان طوری که مستشرقین اخیر و حتی خود وات قبول دارد، به‌خوبی می‌رساند که قرآن از طریق توجه و تفکر و استدلال یا صغری و کبری چینی‌های قبلی و حسابگری<sup>۱</sup> درست نشده است که مثلاً پیغمبر مدت‌ها از وضع جامعه مکه و گرفتاری‌های آن متأثر شده، در پی چاره‌جویی و راه نجات برآمده و بالاخره به این نتیجه رسیده باشد که باید با مال‌پرستی و خودبینی مبارزه کرد و به دفاع از یتیم و بیوه و فقیر پرداخت و برای مستقر ساختن چنین اخلاق و آداب، توسل به یک مبنای محکم و مقصد اصلی چون خدا لازم است.

این طرز تفکر کاملاً طبیعی و متداول است و مکتب تمام متفکرین و مصلحین بزرگ جهان به همین ترتیب درست شده است.

گانندی در میان هندی‌ها بود و از فلک‌زدگی و عقب افتادگی‌های آنها رنج می‌برد. جریانات شغلی او را به آفریقا نزد هم‌شهری‌های بدبخت‌ترش کشاند، تحت تأثیر زجرها و مشقات زندگی آنها قرار گرفت، خواهان نجات از این وضع مصیبت‌بار شد، فکر کرد و به‌اینجا رسید مادام که هندوستان مستعمره انگلستان است، فرد هندی

---

۱. به‌طور خلاصه Premeditation



باید نوکری کند و توسری بخورد، پس باید عقب استقلال رفت، اما یک ملت بی‌سواد بی‌اسلحه بینوا، چگونه می‌تواند از امپراتوری نیرومند انگلستان استقلال خود را بگیرد؟ دید چاره‌ای جز اتکای به عدد، یعنی جمعیت و استمداد از صبر و قناعت و استعمال مقاومت منفی نیست.

ضمناً باید ملت را بیدار کرد و تعلیم داد، با چنین منطق و مکتبی و با عزم راسخ به راه افتاد، تبلیغ کرد و هدفش را نجات هموطنان از اسارت و بدبختی قرار داد و برنامه‌اش را برای آنها تشریح کرد، رنج‌ها کشیدند و بالاخره به مقصد رسیدند.

همین‌طور کارل مارکس که در سنوات بحرانی ارتحال بشریت از دوران سرمایه‌داری و استثمار صنعتی به دوران کارگری و لزوم تعادل طبقاتی می‌زیست، تحت تأثیر عوارض و لوازم زمان خود قرار گرفته، پس از مشاهده بیچارگی‌های طبقه کارگر و مطالعه مکتب‌های مختلف و استدلال و استنباط این که یگانه عامل بدبختی بشریت سرمایه‌داری است و جنگ طبقات یک امر طبیعی و ضرورت تاریخی است؛ مرام و مکتب جدید خود را به دنیا عرضه کرد و کتابی به نام «سرمایه» نگاشت و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک را چارچوب نظریات خود قرار داد و جنگ طبقات و انقلاب را به عنوان راه نجات برای رسیدن به بهشت کمونیسم نشان داد. لوتر هم که یک مصلح مذهبی است و داعیه و نشانه‌های پیغمبری نداشت، از همین طریق متوجه شد و ارشاد کرد.

در عالم حکومت و سیاست، پطرکبیر را می‌توان به عنوان نمونه دیگری از نوابغ مبتکر و مصلح مثال زد. پطرکبیر که در منتهی حدّ مظالم و فساد و انحطاط و اختلافات درباری روسیه قدیم به دنیا آمده بود و کشور پهناور روسیه با چنان دربار به هم‌ریخته‌ی کثیف و با یک ملت نادان خرافه‌پرست و نیمه‌وحشی، دچار شدیدترین بحران‌های تاریخ خود و تجاوز همسایگان نیرومند مجهز و متمدّن قرار گرفته بود و نمی‌توانست دوام بیاورد. پطرکبیر که حق وراثت تخت و تاج را داشت، پس از قلع و قمع کردن رقبای داخلی و درباری، مطالعاتی روی علل خرابی و عقب‌افتادگی روسیه و عوامل قدرت و برتری ممالک متمدن اروپا کرد؛ به زودی دریافت که مملکت قبل از هر چیز احتیاج به تربیت و تجهیز ارتش و مخصوصاً نیروی دریائی دارد. سران و بزرگان و مخصوصاً جوانان با استعداد را جمع کرده، نظریات و نقشه‌های خود را با آنها در میان گذاشت.

برای تشکیل ارتش صحیح، از افسرهای فرانسوی و اتریشی استفاده کرد و عده زیادی نیز از خارج استخدام نمود. کشتی‌ساز آورد، کارخانه توپ‌ریزی سفارش داد، و به تقلید از اروپای مرکزی و غربی، در طرز لباس و آداب زندگی مردم تغییرات فاحش داد و به آن جاها مسافرت کرد، هدفش و حرفش رساندن روسیه به درجه تمدن و قدرت و فرهنگ اروپای غربی بود.

او با هوش سرشار و نبوغ و پشتکار فوق‌العاده‌ای که داشت، همه چیز را زود فرامی‌گرفت و اجرا می‌کرد، در جنگ‌ها فاتح می‌شد و بالاخره به مقصود رسید. از این قبیل نمونه‌ها زیاد می‌توان مثال آورد که تماماً کمابیش مطابق طریقه و ترتیب (Processus) مطروحه‌ی آقای وات، اول تحت تأثیر عوامل و احتیاجات محیط قرار گرفته، سپس به نیروی استعداد و ابتکار شخصی و تعلیم و تمرین لازم، مکتبی یا دولتی به وجود آورده و هدفی را تعقیب کرده‌اند.

اما اسلام این طوری درست نشد، هدف پیغمبر اصلاً و ابداً نه اول، نه آخر، نه وسط، نجات مادی و اعتلای قریش و مردم مکه نبود، تاریخ نشان نمی‌دهد که مثل گاندی یا لوتر و کارل مارکس از وضع موجود به لحاظ انحطاط جامعه مکه رنج برده باشد.

در دعوت و بحث‌های خود نیز برخلاف نمونه‌های فوق‌الذکر چنین مطالبی را با مردم در میان نمی‌گذاشت، به چیزی که حساسیت نداشت و توجه نمی‌کرد، مسئله‌ی انتقال از دوران صحراگردی به تجارت و شهرنشینی بود، او گم‌شده دیگر و معشوق و معبود دیگری داشت.

از این رنج می‌برد که چرا مردم احمق مکه، غنی و فقیرشان در برابر بت‌های سنگی و ساختگی خود به خاک می‌افتادند و خالق و ذوالجلال یکتا را پرستش نمی‌کنند! او حرف اولش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود، حرف آخرش هم بعد از فتوحات و قدرت کامل باز خدا و معذرت خواهی و تسبیح و تجلیل خدا بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا.» (نصر (۱۱۰) / ۱ تا ۳)

(زمانی که یاری خدا و پیروزی رسید.

و دیدی که مردم فوج فوج داخل دین خدا می‌شوند.  
پس به شکر پروردگارت تسبیح نما، و از او بپوش بخواه، همانا که او  
بسیار توبه‌پذیر است.

او دقیقه‌ای و لحظه‌ای از این هدف چشم برنگردانید.  
هدف هر کس از مطلوبی که وصف آن را می‌کند و ارض موعودی که وعده  
می‌دهد، معلوم می‌شود. پتر کبیر برای روس‌ها شکوه و قدرت دربارهای اروپا و  
زیبائی و ثروت مملکت‌های آنجا را وصف می‌کرد. کارل مارکس بهشت کمونیسم  
و دنیای مادی زیر نفوذ رنجبران را وعده می‌داد، ولی قرآن سراسر تعظیم و تجلیل و  
تسبیح خداست، یا توصیف صلح و صفای رضوان و نعمت و لذت‌های جنان و  
به‌مؤمنین وعده بهشت را می‌دهد.

اگر در قرآن آیات و دستورهائی راجع به یتیم‌نوازی و سرپرستی بیوه‌زن و مسکین  
و درمانده‌ها را می‌بینیم، یا به‌مصادق:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» (تکاثر (۱۰۲) / ۱)

(شما را حرص جمع‌آوری مال واله کرده است.)

یا :

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ.

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ.

وَلَا يَحْضُ عَلَي طَعَامِ الْمِسْكِينِ.» (ماعون (۱۰۷) / ۱ تا ۳)

(آیا دیدی آن کسی را که تکذیب روز جزا می‌کرد.

پس این آن کسی است که یتیم را طرد می‌کند.

و رغبتی بر غذای مسکین نشان نمی‌دهد.)

سرزنش‌های تلخ به اشراف مکه به‌عمل می‌آید، اولاً: این‌ها هیچ یک آیات ازلی و  
اصلی قرآن نیست و أم‌الکتاب نیستند. از این قبیل دستورهای اخلاقی و مبارزه با  
عادات ناپسند اعراب در قرآن فراوان است، دعوی مشرکین هم با پیغمبر بر سر این  
حرف‌ها نبوده است، بلکه اولین آیات نازل شده این است:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.» (علق (۹۶) / ۱، ۳ و ۴)

(بخوان به نام پروردگارت که آفرید.  
بخوان و پروردگار بزرگوارتر است.  
آن کسی که بوسیله قلم تعلیم داد.)

پس از آن، این آیات است :

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

قُمْ فَأَنْذِرْ.

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ.

وَتَيَّابِكَ فَطَهِّرْ.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.

وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْثِرْ.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.» (مدثر (۷۴) / ۱ تا ۷)

(ای کسی که جامه بر خود پیچیده‌ای.

برخیز و بیم بده.

و پروردگارت را پس به بزرگی یاد کن.

و دامن‌ت را پاک کن.

و از پلیدی پس دوری بنما.

و منت مگذار، که طلب فزونی کرده باشی.

و برای پروردگارت صبر کن.)

و بلافاصله مکرر و متوالی آیات قیامت نازل می‌شود:

«الْقَارِعَةُ. مَا الْقَارِعَةُ.» (قارعه (۱۰۱) / ۱ و ۲)

(درهم کوبنده، چه درهم کوبنده‌ای؟)

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ.» (انفطار (۸۲) / ۱)

(زمانی که آسمان شکاف بخورد!)

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ.» (طارق (۸۶) / ۹ و ۱۰)

(روزی که اسرار آشکار شود، پس برای او نه نیرویی است و نه یاری.)

صحبت «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ.» و امثال آیات:

«وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا.» (فجر (۸۹) / ۲۰)

(و مال را عاشق‌وار دوست دارید.)

وقتی می‌آید که مشرکین واله‌ی مال و مقام، اعتنا به دعوت خدا و رسول نمی‌کردند و حتی عواطف انسانی را هم از دست داده بودند. اصولاً مابین طرز توجه و پیدایش افکار مصلحین از یک طرف و انبیاء از طرف دیگر، نه تنها اختلاف فاحش وجود دارد، بلکه در دو قطب مخالف قرار دارند. برای مصلحین و به‌طور کلی برای بشر هدف و مقصد در مرحله اول خود شخص است و بعد اگر خیلی صاحب رشد و فضائل انسانی باشد، هدف و مقصد توسعه یافته و به نزدیکان خانواده یا قبیله و به هم‌وطن و هم‌نوع می‌رسد و همه چیز دنیا را برای خاطر خودش یا کسان و یا هم‌نوعش می‌خواهد، حیوانات و بلکه انسان‌های دیگر را برای خود یا کشورش استخدام می‌کند؟ زراعت و پرورش گیاه‌ها را برای استفاده خود می‌کند، به کوه و دریا و زمین و آسمان و حتی به علم و اخلاق و کلمات نیز از جهت احتیاج و استفاده‌ای که می‌تواند از آنها بنماید، نظر می‌کند. اگر متدین شده و به او خدا را یاد داده باشند، دین و دعا را برای بهبود حال خود و توفیق در آمال و عواطف دنیائی می‌داند و در حقیقت می‌خواهد خدا را هم در جهت تمنیات خویش استخدام نماید.

اما انبیاء دارای مکتب و مسلک کاملاً معکوس هستند؛ دعوت انبیاء در عالم افکار و آمال بشری خیلی شبیه به انقلابی است که کپرنیک در هیئت بطلمیوس ایجاد کرد و سیستم نظریات دانشمندان را در مورد وضع نسبی زمین و خورشید دگرگون ساخت. تا قبل از کپرنیک همه کس زمین را مرکز عالم می‌دانست و خورشید و تمام دنیا را به دور او می‌چرخاند. کپرنیک گفت: حقیقت درست عکس این است، ما مرکز عالم نیستیم بلکه زمین ما به دور خورشید می‌گردد.

برای غیر از انبیاء، چه عامی و خودخواه، و چه روشنفکر و خیرخواه، مرکز و مقصد و اساس کوشش‌ها و کاوش‌ها نفس انسان یا نوع انسان است. همه چیز باید در استخدام و استفاده او باشد.

اما برای انبیاء، مرکز و مقصد خداست؛ خدای ندیده، انسان هم مثل سایر موجودات باید تسبیح کننده و فرمان‌بردار و خدمت‌گزار خدا باشد: «أَنَّا لِلَّهِ»<sup>۱</sup>.

تمام تعلیمات و مکتب انبیاء و مخصوصاً اسلام، از اینجا سرچشمه می‌گیرد و در سایه خداپرستی و اعتقاد و تدارک آخرت است که دنیا نیز اصلاح و آباد می‌شود.

پیغمبر به شهادت کردار و گفتارش مصداق این آیه بود:

«إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (احقاف (۴۶) / ۹)

(...پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را که به من وحی می‌شود...)

و پیروی از آنچه به او وحی می‌شد می‌کرد، نه پیروی از احتیاجات و مقتضیات. به‌طور وضوح در ذهن و نظر حضرت، قرآن برای جواب‌گویی به مسائل زندگی، اعم از فردی و اجتماعی نیامده بود. ملاحظه کنید کلمه‌ی «يَسْأَلُونَكَ» (از تو می‌پرسند) در قرآن زیاد آمده است:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (بقره (۲) / ۲۱۹)

(از تو راجع به شراب و قمار می‌پرسند...)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ» (بقره (۲) / ۱۸۹)

(از تو درباره‌ی هلال‌های ماه می‌پرسند...)

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» (بقره (۲) / ۲۲۲)

(و از تو راجع به حیض زنان می‌پرسند...)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ» (بقره (۲) / ۲۲۰)

(... از تو راجع به یتیمان می‌پرسند...)

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» (بقره (۲) / ۲۱۵)

(از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند...)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ» (بقره (۲) / ۲۱۷)

(تو را از جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند...)

---

→ کتاب «راه طی شده» حاصل تدوین و تفصیل ۴ جلسه سخنرانی به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در آذر سال ۱۳۲۶ در مسجد سپه‌سالار (شهید مطهری فعلی) است. این کتاب یکی از آثار مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث بنیادین»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم روانه‌ی بازار کتاب شده است (ب.ف.ب).

اینها سؤال‌هایی است که مردم طرح می‌کردند و از پیغمبر یا از خدا جواب می‌خواستند. تقریباً تمام آنها سؤالات عبادی یا زندگی از جهت تکالیف دنیائی است. هیچ‌جا «يَسْأَلُونَكَ عَنِ اللَّهِ» یا «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآخِرَةِ» نداریم.<sup>۱</sup> مردم از پیش خود علاقه چندانی نسبت به مبدأ و معاد ندارند و احساس احتیاج آن را نمی‌کنند. اتفاقاً بعثت انبیاء و وحی خدا برای همین قبیل مسائل و معلوماتی است که بشر به طبع و تشخیص خود به آن توجه ندارد و خارج از منطقه دید و درک و علم او است؛ یعنی خدا و آخرت یا مبدأ و معاد، که یکی بینهایت دور از جهت خلقت در گذشته و عظمت و احاطه در حال است و دیگری بی‌نهایت دور در آینده است. تصور هر دوی آنها برای بشر از همه بابت محدود و محال است:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.» (علق (۹۶) / ۵)

(به انسان آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد.)

در راه تعلیم و توجه مردم به خدا و قیامت، که عقل خود آنها نمی‌رسد و به طرفش نمی‌روند، قرآن به استقبال آنها می‌رود و پیشاپیش جواب می‌دهد؛ در حقیقت سؤال را در دهان بندگان گذاشته، خدا را پیش ما می‌آورد:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

(بقره (۲) / ۱۸۶)

(و هر گاه بندگان من از تو سراغ مرا بگیرند، پس همانا که من نزدیک هستم و به صدای طلب‌کننده جواب می‌دهم...)

و یا در جای دیگر خداوند با لحن سراسر لطف و خواهش وار توصیه می‌کند که مرا بخوانید و به‌جانب من بیائید:

#### ۱. آیات:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (اعراف (۷) / ۱۸۷)  
(از تو راجع به رستاخیز می‌پرسند که استقرارش چه زمانی است...)

یا:

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ.» (نباء (۷۸) / ۱)  
(در مورد چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟)

و یا:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (اسراء (۱۷) / ۸۵)  
(از تو درباره‌ی وحی می‌پرسند؟...)

نیز من باب انکار و اعجاب از خبری است که پیغمبر داده بوده است.

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»<sup>۱</sup>

حتی قرآن نسبت به احکام فقهی و عبادیات نیز (جز در مورد مناسک حج) که مؤمنین و مقدسین این اندازه طول و تفصیل می‌دهند، خیلی به اختصار و اجمال می‌گذراند. اتفاقاً آنچه هم در رسائل دینی و کتب فقهی ما شرح و بسط داده شده است، بیشتر استفاده از سؤال‌هائی است که مردم از معصومین علیهم‌السلام می‌کرده‌اند و آنها جواب می‌دادند. آنجا که قرآن و رسول و امام به سخن در می‌آیند و ابتکار دعوت و توصیه کلام را به دست می‌گیرند، در مرحله اول تصدیق و حمد و تسبیح و توجه به خدا است و در مرحله دوم تقوا و مکارم اخلاق. در مرحله آخر اعمال صالح از طریق خیرات و خدمات یا قیام‌های علیه ظلم و فساد.<sup>۲</sup> چه خوب است که فقهای عالی‌قدر نیز از سبک قرآن پیروی کنند و در رساله‌های عملیه توجه شایسته به معتقدات و اخلاقیات و خدمات نیز بنمایند.

۳- ما قبول داریم که در جامعه عربی مکه، تحول و احتیاجی که آقای وات تشریح کرده وجود داشته است و بعد از اشاعه اسلام نیز تأمین شده است. اما مگر همیشه تأمین احتیاجات از راه تأثیر یافتن و تحقیق کردن و تدوین نمودن یک طریقت یا سیستم است؟ در جهان خلقت و در حیات بشریت تأمین احتیاجات از راه دیگر نشده و نمی‌شود؟

احتیاج مورد بحث را آیا فقط محیط تحول یافته‌ی مکه داشت؟ مکه‌ای که از پیغمبر و از اسلام استقبال نکرد و او را طرد نمود؛ اما مدینه که تحت شرایط کاملاً متفاوتی بود با آغوش باز پذیرفت. بعداً عربستان و همان اعرابی که هنوز در مرحله‌ی صحرائشینی بودند، اسلام را قبول نموده‌اند، ایران که قرن‌ها بود به تجارت و شهرنشینی پرداخته بود، شام، مصر، آفریقا و سایر جاها...

چه طور شد ایران که شرایط طبیعی و اجتماعی کاملاً متمایز و از جهاتی مخالف با مکه را داشت، در مکتب قرآن پیش رفت و آن اندازه مؤمنین علاقه‌مند و وزراء و

۱. غافر (۴۰) / ۶۰: ... مرا [با اخلاص] بخوانید تا اجابتان کنم؛ ...

۲. مراجعه به کتاب‌های «مرز میان دین و سیاست» و «کار در اسلام».

«مرز میان دین و سیاست» تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و «کار در اسلام» تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۴ در انجمن اسلامی دانشجویان تهران می‌باشد که هر دو از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).



علما و قضات و فقها و غیره به اسلام داد، ولی مکه که به قول آقای پروفیسور وات سازنده و پذیرنده اسلام است، نه تنها در ابتدا دشمن سرسخت پیغمبر بود و همیشه با اهل بیت نبوت چهره خصمانه داشت، بلکه هیچ نقش و خدمت دیگری هم در عالم اسلام، غیر از اینکه قبله مسلمین و محل خانه خدا است نداشت. نه مقرر خلافت و پایتخت شد و نه بزرگانی از جهت علم و عمل به اسلام داده است.

بسیار کوچک دیدن قضایا و کوچک کردن اسلام است، اگر کسی بخواهد عوامل پدید آورنده اسلام را در شرایط محدود اجتماع کوچک مکه جستجو نماید. اگر چنین بود و این درخت در محیط مکه و برای مردم مکه روئیده شده بود، می‌بایستی همان‌جا ثمر می‌داد و همان‌جا خشک می‌شد. اما می‌بینیم صرف‌نظر از انتشار و توسعه فوق‌العاده اولیه از هند تا اسپانیا، هنوز هم که مسئله انتقال از دوران صحرانشینی به شهرنشینی دیگر مطرح نیست، در میان سیاه‌پوستان آمریکائی متمدن شده و در میان دانشمندان اروپا در حال قبول و نفوذ است.

درمناگام در کتاب «محمد و سنت اسلامی» پس از اتمام تاریخ زندگی پیغمبر، به سنن اسلامی پرداخته و در پایان آن قسمت در تحت عنوان «بشر دوستی و مذهب جاری» (Humanisme et religion ouverte)<sup>۱</sup> (در صفحه ۸۷) چنین بیان می‌کند:

«امروز افکار تازه اروپائی همان نقش را در نهضت اسلامی بازی می‌کند، که فلسفه در قرن ۱۲ بازی کرد، بر عهده‌ی افکار مذهبی است که تشخیص و تحرک لازم را تأمین نماید. مبانی موجود است و اسلام که خوراک لازم به حیات روحانی انسانیت و به توسعه فرهنگ او داده است، متضمن ارزش‌های ابدی- که همه محتاج به بهره‌گیری از آن هستند- می‌باشد. همان‌طور که قرآن گفته است، امت اسلام «أُمَّةً وَسَطًا»<sup>۲</sup> یا ملت واسطی است که باید نقش خود را میان شرق و غرب ایفاء نماید. اگر اسلام هم مثل سایر ادیان و مکتب‌های اخلاقی دارای وجهه‌های بسته و ساکن (به اصطلاح برگسون) می‌باشد، دارای تمام خصائصی که آن را یک مذهب باز یا جاری بنماید، نیز هست.»

در حدیث از قول محمد (ص) نقل شده است: «برای دنیاتان طوری عمل

۱. کلمه overte را که معنای تخت اللفظی باز یا مفتوح است، بهتر دیدیم با توجه به منظور مؤلف «جاری» ترجمه کنیم.  
 ۲. بقره (۲) / ۱۴۳.

کنید که گوئی زندگی ابدی دارید و برای آخرت خود چنان عمل کنید که گوئی فردا خواهید مرد.»

چه طور ممکن است که آن تحول ساده حاشیه کوچک مکه چنان افکار و معتقداتی را به وجود آورده باشد که به قول درمنگام، هنوز نقش خود را بازی نکرده و باز و جاری باشد و برناردشاو (Bernard Shaw) نویسنده و فیلسوف اخیر انگلستان بگوید:

«من همیشه نسبت به دین محمد به واسطه‌ی خاصیت زنانه بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام.

به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. چنین پیش‌بینی می‌کنم و از هم اکنون آثار آن پدیدار شده است، که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود. روحانیون قرون وسطی در نتیجه‌ی جهالت یا تعصب، شمائل تاریکی از آئین محمد رسم می‌کردند. او به چشم آنها از روی کینه و عصبیت ضد مسیح جلوه کرده بود.

من در باره این مرد - این مرد فوق‌العاده - مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده، بلکه باید منجی بشریت نامیده شود. به عقیده‌ی من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید شود، طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت، که صلح و سعادت آرزویی بشر تأمین خواهد شد.»<sup>۱</sup>

پس به طور خلاصه می‌بینیم با همه تلاش‌ها و تحقیق‌های مستشرقین و آخرین توجیهی که آقای پروفیسور وات از راه تأثیر غیرمستقیم عوامل جامعه‌شناسی می‌نماید، هیچ کدام قابل قبول و قادر به جواب مسئله‌ی وحی و رسالت نیست. قضیه خیلی بالاتر از اینهاست.

## راه کج

علت اینکه اروپائی‌ها دائماً تغییر نظر و رویه داده و معذالک به مقصود و به حل مسئله

۱. نقل و ترجمه از مقدمه کتاب: Mohammad Apostol of Allah (متن انگلیسی در مقاله «خداپرستی و افکار روز»).

مقاله «خداپرستی و افکار روز» تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۳۷/۱۱/۱۷ انجمن اسلامی مهندسین به مناسبت مبعث حضرت ختمی مرتبت (ص) در مسجد هدایت است و اکنون از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

نرسیده‌اند و با ادامه آن باز هم نخواهند رسید، این است که بیراهه می‌روند و راه کج را گرفته‌اند. آنها می‌خواهند مسئله‌ی وحی و دعوت پیغمبر را از همان راهی که مسائل عمومی زندگی و عادی بشری - اعم از ضروریات حیوانی یا اجتماعی و فنی و فلسفی و اخلاقی - شناخته و حل می‌شود، حل کنند.

متعمداً (سیستماتیکمان) خصوصیت الهی بودن و وحی را پس می‌زنند، با آن که می‌بینند افکار و آئین‌های بشری مظهر تنازع و تفرقه و مشمول تأثیر و تحول بر حسب زمان و مکان است، اما انبیاء مظهر وحدت و منادی این هستند که:

«لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ» (بقره ۲ / ۲۸۵)

(... میان هیچ یک از فرستادگان او فرق نمی‌گذارم...)

و بنابراین باید آنها را مرتبط و ناشی از مبدأ مشترک واحدی دانست، که مستقل از قید زمان و مکان است، ولی باز در دایره تسلسل و تقلید و تعلیم و تأثیر می‌گردند، یا به راه‌های کج می‌روند.

پس برای تغییر ادیان توحیدی و حل مشکلات وحی، ناچاریم تغییر مسیر داده، از راه دیگری وارد شویم و بسیار ممنون اروپائی‌ها هستیم که راه‌های غلط را یکی پس از دیگری حلاجی و رها کرده، اینک احساس بن‌بست می‌نمایند و خودشان و ما را آماده جست‌وجوی راه صحیح نموده‌اند.

### راه بشری و طبیعی، ولی الهی

راهی که قرآن ارائه فرموده و اینک می‌خواهیم از آنجا وارد شویم، نیز راه غیرطبیعی و غیربشری نیست.

قرآن در عین اینکه داعیه‌ی عظیمی اعلام داشته می‌فرماید:

«قُلْ لِّئِن اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا

يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.» (اسراء ۱۷ / ۸۸)

(بگو اگر انس و جن جمع شوند که شبیه این قرآن را بیاورند، نخواهند آورد، اگر چه به هم دیگر کمک نمایند.)

مع ذالک مکرر به پیغمبر سفارش می‌نماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ» (کهف ۱۸ / ۱۱۰)

(بگو من بشری مثل شما هستم، وحی به من می‌شود...)

کلمه وحی را قرآن نه تنها در مورد القائنات به رسول اکرم و سایر انبیاء به کار می‌برد، بلکه درباره‌ی زنبور عسل و اعمالی که آن حشره به غریزه انجام می‌دهد نیز به کار می‌برد:

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَيْنَا أَلَّا نَكُونُوا مِنَ الْكٰفِرِينَ  
وَمِمَّا يَعْرِشُونَ.

ثُمَّ كَلَّمَ كَلِيمًا مِّنَ الْأَمْثَلِ فَاسْلُكِي سَبِيلَ رَبِّكَ» (نحل ۱۶ / ۶۸ و ۶۹)  
(و به زنبور عسل وحی نمود پروردگار تو، که در کوه‌ها و جاهای بلند  
لانه بگیرد.)

سپس از انواع گل‌ها و میوه‌ها بخور و از راه‌های پروردگارت روان  
شو...

همین کلمه در باره جریان و امور آسمان‌ها یا جهان خلقت نیز استعمال شده است:

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» (فصلت ۴۱ / ۱۲)

(... و در هر آسمانی امر آن را وحی کرد...)

زمین یا ماده‌ی خاکی که بی‌جان است هم، وقتی به زبان حال و مقال درمی‌آید،  
از طریق وحیی است که به او شده است:

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا.

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا.» (زلزال ۹۹ / ۴ و ۵)

(در آن روز (زمین) گزارش‌های خود را حکایت می‌کند.)

بر حسب آنچه پروردگارت به او وحی کرده است.)

پس زبان خلقت الهی و بیان فطرت مثل اینکه همان وحی باشد. وحی انبیاء مانند  
غرائز حیوان یک نوع تحقق مشیت الهی و فرشته تربیتی است که به بیان و کلام  
درآمده است.

پیغمبر اکرم و ائمه‌ی اطهار (به دلالت و تربیت او) از طریق وحی ناطق، آداب  
طهارت را به ما تعلیم داده و گفته‌اند: اگر آب نبود با خاک تیمم کنند و خاک در  
شرایط خاصی مطهر و زائل‌کننده‌ی نجاسات (کثافات و میکروب‌ها) است و گریه هم  
که روی مدفوع خود خاک می‌ریزد، یا مرغ که در خاک نرم پر و بال می‌زند و دفع  
حشرات و میکروب‌ها را می‌نماید، از طریق وحی غریزی این کارها را تعلیم گرفته‌اند.

### تأمین قبلی احتیاجات در عالم حیات

در بند ۲ بحث راجع به رد توجیه پروفیسور وات، گفتیم که آیا تأمین احتیاجات بشریت فقط از طریق تأثیر و تحقیق و تدوین انجام می‌گیرد و راه‌های دیگری وجود ندارد؟ در آنجا سؤال کردیم، اینک نمونه‌هایی از راه‌های دیگر را ارائه می‌دهیم:

زنی در اثر وصلت آبستن می‌شود. طفلی که باید به دنیا بیاید احتیاج به غذا دارد و غذاهای معمولی را نمی‌تواند جذب کند. از چند ماه به وضع حمل مانده، بلکه از همان لحظه انعقاد نطفه، مقدمات تهیه و ذخیره غذای سالم کامل مناسب، یعنی شیر شروع می‌شود؛ بدون آنکه مادر یا خود طفل دخالتی در تشکیل و ترکیب آن داشته باشند. چند روز به ورود طفل مانده، پستان‌ها متورم می‌شوند و شیر سرازیر می‌شود! طبیعت یا خدا پیشاپیش احتیاج نوزاد را تأمین نموده است. طفل قدم به جهان تازه می‌نهد. در ابتدا جز مکیدن پستان و به دهان بردن هر چیزی، کار دیگری بلد نیست. اما باید رشد نماید و کارهای زیادی انجام دهد، فعلاً باید بتواند با پنجه‌ی دستش اشیاء را بگیرد و بعداً روی پا بایستد و راه برود.

می‌بینید بچه در روزهای اول وقتی چیزی را چنگ می‌زند نگاه نمی‌دارد، مرتب انگشت‌ها را باز و بسته می‌کند. ظاهراً عمل خلاف مقصد و لغوی انجام می‌دهد. ولی این ورزشی است که باید به انگشت‌ها قوت نگاهداری اشیاء را بدهد و تکان‌ها و ضربات دائمی دست، بازوی او را محکم می‌نماید.

همین‌طور قبل از راه افتادن، چندین ماه در حالت خوابیده یا وقتی که زیر بغلش را گرفته‌اند، پاها را باز و بسته می‌کند تا استخوان‌ها و مفصل‌ها و عضلات شکل و نیروی لازم را احراز نمایند. «وَقِسْ عَلَی ذَلِکَ» تا دوران بلوغ که هر عمل یا میلی مقدمه و تدارک احتیاجی است که بعداً خواهد آمد.

ما عادت کرده‌ایم برای کشت و زرع، زمین را آب بیاندازیم، بعد بذر پاشیده، بیل یا شخم زده، خاک را خوب بشکافیم و خرد کنیم، تا جاذب هوا و حافظ رطوبت و مساعد برای نشو و نمای ریشه‌ها بشود. بنابراین فکر می‌کنیم اگر از این راه و به دست ما بذری پاشیده نشود و زمین شخم نخورد، محصولی داده نخواهد شد.

اما غافل از آنکه طبیعت به مقیاس وسیعی از خیلی قدیم این کار را کرده و می‌کند. سه چهار ماه پیش از فصل بهار و موسم سبزه و صفا، باران می‌بارد و در زمین فرو می‌رود. پشت سر آن سرمای زمستان می‌آید و قشر مرطوب روی زمین یخ می‌بندد،

یخ برخلاف همه‌ی جامدات حجمش از حالت میعان بیشتر است و همین امر سبب می‌شود قشر یخ‌بسته‌ی زمین ترک خورده و شکفته شود. پس یخ‌بندان اول زمستان و نفس‌دزده‌ی بعد از آن، زمین را به‌طور طبیعی شخم‌زده و شرایط لازم برای حرکت ریشه و جذب ازت و حفظ آب تأمین می‌شود.

به آقای وات و هم‌سلیقه‌های ایشان می‌گوئیم چه مانعی دارد که اسلام نیز مانند شیر جان‌بخشی بوده باشد که پیشاپیش برای جامعه و دنیای متحول از پستان وحی جوشیده باشد و همان‌طور که می‌بینیم به تمام جامعه‌های آن زمان و آینده‌ی دنیا، خوراک لازم را برساند؟ یعنی وحی نیز از همان نیرو و ملکوت گرداننده‌ی دستگاه خلقت و ربوبیت باشد که طفل را غذا می‌رساند و حَب و نوا را در دل زمین می‌شکافد و می‌رویاند.

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.»

(جمعه ۶۲ / ۴)

(این (بعثت رسول) فضل و فزونی خدا است که به هر که می‌خواهد، می‌دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.)

### راه‌های مختلف تأمین و تعلیم در بشر

اگر بشر (مخصوصاً بشر مترقی متکامل) از راه توجه و تلاش به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه، در صدد تدارک مایحتاج و مایصلح برمی‌آید، این قضیه یک استثنا بی‌نهایت کوچک در جهان خلقت است. در تمام قلمرو نبات و حیوان و (قسمت اعظم از فعالیت‌های خود انسان) تدارک لازم و تأمین احتیاجات از طریق غریزه و فطرت، یا به‌عبارت دیگر از طریق وحی صورت می‌گیرد. پس چرا برای قبول وحی ناطق این قدر استعجاب و استیحاخ داشته باشیم؟

آداب و عادات تمدن، ما را تغییر شکل داده و هر چیز را از دریچه‌ی تصنعی و ارادی طلب می‌کنیم، در حالی که حتی در دوران‌های گذشته انسان‌ها کارهایی می‌کردند و اسراری را می‌دانستند و معلوماتی داشتند که مسلماً با وسایل متداول امروزی نبوده است، مانند اهرام مصر و اطلاعات عجیب و غریبی که علمای مصر داشتند و در اندازه‌ها و ابعاد اهرام و در آثار دیگرشان ظاهر ساخته‌اند یا معلومات کشفیات کلدانی‌ها<sup>۱</sup> و حتی فنونی که مثلاً در ساختمان‌های تخت‌جمشید و مشهد

۱. رجوع شود به کتاب «آغاز وحی»، تألیف استاد محمدتقی شریعتی، صفحات ۱۴ و ۱۶.

مرغاب و غیره به کار برده شده است، یا معالجاتی که اطبای قدیم می‌کردند و احساساتی که مثل حیوانات در تشخیص مواد مفید و مضر داشته‌اند، به کلی با رویه تحقیقی و منطقی و مصنوعی طب جدید اختلاف دارد.

کاشفین و مخترعین قدیم هم خیلی به سبک محققین و جستجوگران امروزی عمل نمی‌کردند و آزمایشگاه‌های مجهز و آمار و رویه‌های کلاسیک در اختیار نداشتند. نیوتون کشف بزرگ قانون جاذبه عمومی را در اثر مشاهده‌ی سقوط سیبی از درخت در باغچه‌اش اعلام نمود. بسیاری از علما و کاشفین دارای حس کشف درونی (intuition) بوده‌اند.

علاوه بر خود مکاشفه و وحی که طبق توضیحات نقل شده از قول کارلایل و تورآندرائه و درمنگام از نظر تاریخی و روان‌پزشکی به تجربه و ثبوت رسیده است، بسیاری از خواب‌هایی که منطبق با واقع درمی‌آید و حس‌ها و اثرهایی که استثنائاً در بعضی اشخاص و حالات آنها دیده می‌شود و همچنین قضیه تله‌پاتی (Telepathy) یا ارتباط و اطلاع از دور که امروزه مسلم شده است و رفته رفته بر مبنای آزمایش علمی قرار می‌گیرد، تماماً نشانه‌ای از این هستند که در وجود انسان غیر از حواس پنجگانه و عقل، حس‌ها و دریچه‌های ارتباطی دیگری نیز با دنیای خارج وجود دارد که به‌طور مستقیم و غیر مادی، امواج و احکامی را اخذ و ثبت می‌نماید.

البته برای ما خیلی مشکل است محصولات ذهنی و معلومات و نظریات خود را نتیجه مستقیم مشهودات یا تأثرات و مکتسبات ندانیم، زیرا علوم را از دو منشأ می‌بینیم؛ یا مأخوذات از خارج و مشهودات است (مثل جغرافیا- تاریخ و علوم طبیعی) و یا محصولات درونی و نتیجه تفکر و تدبیر خودمان می‌باشد (مسائل ریاضی، فلسفه، افکار، اخلاقیات و اختراعات)؛ کمتر فکر می‌کنیم که عمل یک موزیسین یا شاعر و نقاش، که نواخ آنها بدون سوابق تعلیمی (یا با تعلیم و تربیت خیلی مختصر) آهنگ‌ها و کلمات و رنگ‌ها را به وجه استادانه و معجزه آسائی با هم جور می‌کنند و یا مضامین و عواطف و مناظری را وصف و خلق می‌کنند، که در جای خود کمتر و آسان‌تر از یک مقاله‌ی علمی یا قضیه ریاضی نیست و به‌طوری که اصطلاحاً نیز متداول است، از راه الهام یا ذوق و استعدادهای خدائی به دست می‌آید. یک مقایسه یا تشبیهی که می‌توانیم پیش خود بکنیم، طُرق مختلف وصول آب به انسان و به کشتزارهای ما است:

باران، رودخانه و قنات، که سرچشمه و مبدأ هر سه یکی است؛ ولی آخری کار سیستماتیک و فنی و مصنوعی بشر است که به سراغ آب درون خاک می‌رود و آن را استخراج می‌نماید. این از نوع تحقیقات علمی و فعالیت‌های صنعتی و تولیدی است. اولی یعنی باران نزول آسمانی است. نخواستن و ندانسته طبیعت آن را برای ما می‌فرستد و به همه جا می‌رساند و در صورت مساعد بودن زمین و وجود بذر مفید ثمر مطلوب می‌دهد. رودخانه و چشمه عبارت از باران یا برف فرستاده قبلی است که جاری شده و مردم در کنار آن مسکن و بهره می‌گیرند.

فکر و عقل و عمل از نوع قنات است؛ وحی از نوع باران است؛ الهامات شعری و هنری و اختراعات ابتکاری از نوع رودخانه و چشمه است که از مایه‌های موجود تقریباً آماده، ولی با اراده و مختصر حرکت و فعالیت شخص و دخالت او بروز و ظهور می‌کند.

همه از یک منشأ است، از خداوند و از خلقت است، ولی طرز دریافت و درجه خلوص آنها فرق دارد. آب باران بدون دست کاری و آلودگی و دخالت ما یکسره تحت شرایط و فرمان طبیعت است. آب رودخانه بالاخره مسیر زمین و آلودگی خاکی و اختلاط با فضولات زندگی را پیدا کرده است و برداشت از آن روی میزان مصرف است. قنات به کلی تابع اراده و احتیاج و نقشه و عمل ما می‌باشد.

قرآن مثل باران نازل شده از بالا است؛ سبک آن کاملاً حالت نزولی یا تنزیل را دارد؛<sup>۱</sup> برخلاف علوم و افکار بشری است که از مشاهده جزئیات و از ابتلای به ضروریات پست زندگی شروع شده، پی به کلیات علمی و معالِم اخلاقی و اصول حیاتی می‌برد و سیر آن کاملاً تکاملی یا صعودی می‌باشد.

۱. به عنوان شاهد مثال شاخص، سوره انفطار (۸۲) را می‌توان ذکر کرد، بحث از آسمان شروع شده، ابتدا شکفتن آسمان و سر از جلد بیرون آوردن عالم جدیدی از عالم قدیم را خبر می‌دهد. سپس به پراکنده شدن گرات و کواکب که نتیجه انفطار است، اشاره فرموده، آنگاه به کره ارض نزول می‌نماید و از به هم ریختن دریاها، که تشکیل دهنده‌ی قسمت اعظم زمین است، صحبت می‌فرماید. مرحله‌ی نازل تر و جزئی تر، یعنی آیه بعدی زیر و زبر شدن قبور و پوشش‌ها است، تا آنکه نوبت مطلب بالاخره به خود انسان می‌رسد:

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (انفطار (۸۲) / ۵)

(هرکس از آنچه انجام داده و آنچه باقی گذاشته است، آگاه خواهد شد.)

تا اینجا خبر از زمان آینده و حادثه عظیم قیامت است. از آن به بعد التفات به این دنیا و خصلت و خلقت انسان می‌شود و لجاج او را در انکار روز جزا ملامت می‌نماید.



قرآن علاوه بر آنکه مانند کلام و منطق ما نیست که صغری و کبری چیده و به‌اتکای آنها حکمی صادر کند، اخطارکننده (نذیر و بشیر) و حکم‌دهنده است و سپس در توضیح و تأکید حکم، گاهی مثال و دلیل هم می‌آورد و اساس قسمت اعظم آن صحبت از خدای ندیده و قیامت نیامده است؛ در صورتی که بشر آنچه می‌گوید و می‌خواهد، روی دیده‌ها و آمده‌ها بنا شده است.

### به جستجوی مهبط وحی

همان‌طور که مایه حیاتی - آب - از سه طریق متفاوت به انسان می‌رسد، تحریک و تأثیر روی انسان نیز از سه طریق یا سه منشأ مختلف صورت می‌گیرد. گاهی تأثیر یا تحریک خالص است و فقط از یکی از سه منشأ سرچشمه می‌گیرد و گاهی مختلط:

۱- تحریک از بیرون: مثل تحمیل‌هائی که شخص از قوی‌تر از خود یا از ارباب و استاد می‌پذیرد و به دستور او عمل می‌نماید، یا تقلیدی که از دیگران می‌کند و تعلیمی که به او می‌دهند.

۲- تحریک درونی از منشأ درونی: مانند کلیه‌ی تحریکات نفسانی و فعالیت‌هائی که شخص برای رفع احتیاجات یا ارضای تمایلات شخصی و حیوانی انجام می‌دهد، اعم از خورد و خوراک و شهوات و جاه‌طلبی و غیره...

۳- تحریک درونی از منشأ بیرونی: مانند فعالیت‌هائی که محرک آن طبع و تمایلات خود انسان است، ولی هدفش خارجی است. به‌سوی دیگری و برای دیگری است؛ مثل محبت فرزند و خدمات خانوادگی، فداکاری در راه وطن، نوع‌دوستی، کمال‌جوئی و بالاخره خداپرستی. اما نه خداپرستی تحمیلی یا تقلیدی و تعلیمی، بلکه عارفانه و عاشقانه و خالصانه.

\* \* \*

تحریک‌ها و تأثیرهای از نوع اول، بی‌لذت است و سطحی و زودگذر بوده، با زوال عامل خارجی محو می‌شود.

دومی جاذبیت و لذت دارد، عمق هم دارد، اما چون هدف خود شخص و متعلقات او می‌باشد، حرکت حاصله مانند اسب عصار به دور خود گشتن و درج‌زدن است.

جلو برنده نیست، خلاقیت زیاد ندارد، مثل معاشقات شهوانی و مشغولیات دنیائی تکرار مکررات است، بعد از هزار سال باز هم «دلبر جانان من، برده دل و جان من، برده دل و جان من، دلبر جانان من» است. خلاقیت آن محدود به دارائی‌های نفسی است، سرعت و شتاب ایجاد می‌کند. اما چون حرکتی است که سمت و میدان خارجی ندارد، ممکن است منفجرکننده و هلاک‌کننده هم بشود.

سومی که سمت (Dirige) دارد اگر ریشه‌دار هم باشد، عمیق است؛ عاشقانه و لذت‌بخش است؛ پیشروی و خلاقیت دارد. این همان عمل حیات و شبیه به رشد درخت یا حیوان است، که عوامل اصلی از خارجند، ولی فعل و انفعال‌ها و ترکیب و توسعه در داخل صورت می‌گیرد. خودجوشی است. اما مبدأ و مقصد آن غیر خود و در مرحله نهائی و عالی، خداست، تا آنجائی که می‌فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق (۵۰) / ۱۶)

(... ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.)

وقتی کاملاً صاف و خالص باشد، باید بگوئیم که ندای درونی به صورت وحی در می‌آید و کاشف اسرار و گویای احکام می‌شود.

وحی پیغمبر از نوع سوم و از مرتبه‌ی اعلا‌ی آن بوده است. زیرا عدم خودپرستی و مال و مقام اندوزی او که مسلم است و احساسات و عواطف درونی هم در کار او دخالت نداشته است. پیغمبر به مصداق:

«وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ.» (قلم (۶۸) / ۴)

(به یقین تو دارای خلق و خوی بزرگی هستی.)

و شهادت تاریخ و نمونه‌های فراوان، به‌هیچ‌وجه نه عصبی مزاج و زودرنج بوده و نه تحت عواطف خویشاوندی و دوستی و غیره، تغییری در اعمال و تصمیم‌های خود می‌داد و یا موجب انحراف او از احکام قرآن می‌شده است، بلکه در سخت‌ترین روزهای شدت و جنگ و در روزهای پیروزی و نعمت، خون‌سردی و تسلط بر نفس را از دست نمی‌داده است. بنابراین فقط نوع سوم می‌ماند.

وقتی می‌بینیم تعلیمات پیغمبر و وحی موقعی که خوب دریافت شده، با طبع و طبیعت انسان مطابقت و مؤانست فوق‌العاده داشته، نه تنها شوق و جذب و فداکاری بی‌نظیر در داخل ایجاد نموده،<sup>۱</sup> بلکه حیات و سلامت با برکت و فضیلت و قدرت

۱. رجوع شود به مقاله دل و دماغ.

فوق‌العاده در صدر اسلام به وجود آورده است، در مقابل چنین آثار عملی مشهود، ناچار می‌شویم به واقعیت و حقیقت منشأ آن سر تسلیم فرود آوریم.

نه تنها وحی و نبوت دارای آثار عملی و مادی محسوس در عالم خارج بوده است، بلکه به قیاس کلیه نهضت‌های مختلف تاریخ بشر و با توجه به مدت فوق‌العاده کوتاهی که این نیرو توانسته است، با شروع تقریباً از صفر، چنان آثار متنوع و وسیع و عظیم را پدید آورد و حداکثر شتابی را، که بشر نظیر آن را در هیچ یک از جنبش‌های فردی و اجتماعی ندیده است تولید نماید، باید اذعان کنیم که در برابر نیروی محرک بینهایت قرار گرفته‌ایم.

این نیروی بینهایت یا وحی نمی‌تواند از منشأ بانهایت و محدود، یعنی از شخص پیغمبر باشد.

فراموش نکنیم که اسلام صددرصد از یک شخص شروع شد و اگر افراد خارق‌العاده‌ای چون علی یا عمار یاسر و سلمان و حتی عمر و ابوبکر را می‌بینیم، تماماً دست پرورده‌ها و تحریک شده‌های او هستند و به لحاظ فضائل و خدمات مخلوق اسلام می‌باشند. جهشی که مخصوصاً در ده سال بعد از هجرت پدیدار شد، شبه جزیره‌ی عربستان را که به عمر خود حکومت و وحدت ندیده بوده است، در زیر لوای واحد مترقی‌ترین حکومت عدل و آزادی درآورد و از عرب جاهلیت، نمونه‌های اکمل فضیلت و قدرت بیرون داد و بعد از کمتر از یک قرن از دروازه‌های هند تا غرب اروپا گسترش یافت و به دنبال خود صرف نظر از عوالم دینی و اعتقادی، عدالت و اخلاق و انسانیت و علم و هنر و آبادی و ثروت و سایر مظاهر تمدن را به وجود آورد. حقیقتاً اگر بخواهیم در ظرف زمان و مکان بینهایت تاریخ بشریت به چیزی تشبیه نمائیم باید آن را نه تنها جنبش، بلکه انفجار بدانیم. اما نه انفجاری که خرابی به بار آورد و بلافاصله خاموش شود، بلکه انفجار زنده و زنده‌کننده‌ای که هنوز مولودهای آن باقی بوده و طنین‌هایی تولید می‌کند و در دل خود نطفه‌های دست نخورده‌ای برای آینده دارد.

پس شاید بتوانیم وحی انبیاء را یک نوع «غریزه ناطق» بدانیم و به قدرت بیان و نطق که در انسان وجود دارد، ولی حیوانات صاحب مرتبه مبهم و پست آن هستند،

---

→ این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی سال ۱۳۲۶ در انجمن اسلامی دانشجویان است و اکنون از آثار مندرج در جلد نهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث ایدئولوژیک» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

تشبیه کنیم.

حیوان مانند انسان احساس دارد و در برابر احساس گرسنگی و تشنگی یا خطر و دشمن، علاوه بر اینکه آثار (Reflexe) و آمادگی‌هایی در اعضاء و در وسائل دفاعی او بروز می‌کند، بعضی تظاهرات حرکتی یا صوتی هم دارد که مفهوم هم‌نوع‌ها می‌شود؛ مرغ برای طلبدن جوجه‌های خود یا اعلام خطر و اعلام درد و غیره، در هر مورد صدای مخصوصی می‌کند. ولی انسان برای ابراز حالات و اظهار احساسات و تأمین ارتباط با هم‌نوع - به مقیاس فوق‌العاده وسیع با صراحت و دقت تمام - زبان را با به‌کاربردن حروف الفبا به نطق درمی‌آورد. نیروی نطق و بیان که در انسان وجود دارد، متضمن احساس و استشعار هر دو است. انسان وقتی مستشعر به آن چیزی می‌شود که دریافت می‌کند، یا می‌خواهد و اراده ابراز آن را می‌نماید، به نطق درمی‌آید.

وحی انبیاء نیز ممکن است احساس و استشعار کامل‌تر و بیان صحیح و صریح غرائز فطری انسانی و ظهوری از نوامیس جهانی باشد؛ روحی از خدا باشد که به کلام درآمده است:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»<sup>۱</sup>

«وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ»<sup>۲</sup>

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا»<sup>۳</sup>

در سوره الرَّحْمَن (۵۵) نیز چنین می‌خوانیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»<sup>۴</sup>

به دنبال رحمانیت خدا، تعلیم قرآن می‌آید. بعد به دنبال خلقت انسان که صنعت و قدرتی از خداست، تعلیم بیان که خاص انسان است ذکر می‌شود؛ گوئی مابین تعلیم

۱. شورا (۴۲) / ۵۲: و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ ...

۲. نساء (۴) / ۱۷۱: ... مخلوق خداست که به مریم القاء کرد و رحمتی از جانب خدا...

۳. نساء (۴) / ۱۶۴: ... [و از میان آنان] خدا با موسی به وضوح سخن گفت.

۴. رحمن (۵۵) / ۱ تا ۴: خدای رحمان. خواندن را آموزش داد. انسان را آفرید. [و] سخن گفتنش آموخت.

قرآن و تعلیم بیان، تناسب و تشابهی باشد. در هر حال هر دو تعلیم از منشأ فطرت و از سرمایه‌های انسانیت است.

### خلاصه کنیم:

- وحی محمدی یا آیات قرآن، تدلیس و تزویر نیست و از راه تقلید و تعلیم هم به دست نیامده است.
- پیغمبر قرآن را به اختیار و به هوش و استدلال خود نساخته است و برای شخص او از خارج و از جانب خدا «القاء» شده است.
- فعل و انفعال‌های درونی و تراوش‌های ضمیر ناخودآگاه (Inconscien) نیز نیست
- چون محصولات وجدان مکتوم یا ضمیر ناخودآگاه، بالاخره همان دریافت‌های قبلی و ساخته‌های خود شخص است و قرآن صرف‌نظر از قسمت‌های اعتقادی و اخلاقی که ممکن است بگویند جنبه ذهنی و نفسانی دارد، متضمن حکایات و اطلاعات فراوانی است که باید از خارج دریافت شود، به‌علاوه با خصوصیات و تمنیات بشری و شخصی سنخیت ندارد.
- تأثیرهای محیط و مقتضیات زمان و مکان نیز، به‌هیچ‌وجه کافی برای توجیه آن نیست.
- صاعقه‌وار با چنان سرعتی وارد شده و با چنان قدرتی در ضمیر دریافت‌کننده جاگیر شده است، که امکان و احتمال هرگونه اصطکاک و اختلاط و انحراف را نفی می‌کند. پاک و دست‌نخورده است.
- واقعیتی است غیر قابل انکار، در عین حال درونی و برونی. یا طبیعی بشری و فوقانی الهی. درونی بودن آن به قدری عمیق و اصیل است که ریشه در فطرت و خلقت محمد و در حیات انسان دارد.
- برونی بودن آن به قدری مسلم است که هم از اطلاع و اختیار گوینده خارج بوده است و هم با سنخ تأثرات و توجهات عمومی بشری مغایرت دارد.
- طبیعی بودنش قطعی است و آن قدر طبیعی است که در غرائز حیوانات و در رشد نباتات و سیر جمادات، جز آن چیز دیگری حکومت نمی‌کند و در خود انسان نیز عادی است.
- فوقانی و الهی بودن آن نیز از این جهت است که می‌بینیم پس از مرور قرون کثیر،

بر عقول و افکار و در پهنای زمان و مکان سیطره دارد. انکار وحی یا عدم قبول رسالت، در حقیقت انکار قدرت خداوند است. خداوند که نظامی در وصفش می‌گوید:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده!  
دلیل وجودش در ظهور آن می‌باشد:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قُرْآنًا تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ»<sup>۱</sup> (انعام (۶) / ۹۱)

(آن‌طور که شایسته است، حق خدا را قدر ندانستند، آن وقتی که گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده است! بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورد و روشنایی و راهنمایی است، نازل کرد؟ کتابی که آن را به صورت کاغذ پاره درآورده نشان می‌دهید و بیشترش را پنهان می‌دارید (با آن) چیزهایی را که نه خودتان و نه پدرانتان هرگز نمی‌دانستید، یاد داده شدید؟! ...)»

«غریزه ناطق» خالص است؛ هم چشمه زندگی و روح حیات است؛ کلام خدا است!

### معذرت بخواهیم

خیلی سر خواننده گرامی را درد آوردم. بالا و پایینش بردم؛ بالاخره آنچه می‌خواست دستگیرش نشد. اگر همین قدر فهمیده باشیم که نفهمیدیم، خیلی فهمیده‌ایم! اگر همین قدر قبول کرده باشیم که مسئله‌ی وحی قابل فهم و درک با وسائل و توجیه‌های عادی نیست، عقل و علم ما خیلی کم به آن می‌رسد، وحی کار خدا است،

دست او و فقط دست او در کار است،

خیلی پیش رفته‌ایم. خواننده و نگارنده به پاداش خود رسیده‌اند:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ

---

۱. دنبال مطلب با فصاحت و استغنا و قدرت عجیبی در آیات (انعام (۶) / ۹۵ تا ۱۰۸) تعقیب می‌شود.

قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي  
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء (۱۷) / ۸۵)

(از تو در باره روح می‌پرسند،

بگو: روح از فرمان پروردگار من است،

و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند.)

یک مرتبه دیگر سوره مبارکه والنجم (۵۳) را که در اول کتاب است، تلاوت نمائید.

اگر فرصت و میل داشتید بقیه را هم برای دومین بار بخوانید. امید است بگوئید:

«صَدَقَ اللهُ الْعَلَى الْعَظِيمِ وَصَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمِ

وَوَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ»

و در طریق خدا به راه افتیم...





## ولادت تا نبوت\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.»

(مریم (۱۹) / ۱۵)

(سلام بر او روزی که به دنیا آمد روزی که می میرد و روزی که به صورت زنده برانگیخته می شود.)

این آیه و سلام درباره حضرت یحیی (ع) است که بنا به دعای پدر پیر فوتوش زکریا، از مادری نازا، به دنیا آمده است. در کودکی و صباوت درخواست کتاب و حکمت و رحمت از خدا کرده تزکیه و تقوا یافته خدمت گزار پدر و مادر بوده، و سرکش زورگوی ستمگر نبوده است. شبیه چنین سلام را حضرت عیسی (ع) به خودش می کند و شبیه چنین جریان و غیر عادی تر از آن را، قرآن درباره ی ولادت و نبوتش می کند:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.»<sup>۱</sup>

در چنین روزی که حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) و جانشین حضرت

---

\* «ولادت تا نبوت» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۰ زنده یاد مهندس بازرگان به مناسبت میلاد رسول اکرم (ص) در انجمن اسلامی مهندسين می باشد که بعداً توسط مؤلف فقید تدوین و تفصیل یافته و تا اواخر سال ۱۳۶۶ آماده ی انتشار شده است. این اثر اخیراً در اختیار بنیاد قرار گرفته و اولین چاپ آن در سال ۱۳۹۲ توسط شرکت انتشارات قلم به علاقه مندان تحقیقات دینی و پژوهش های قرآنی تقدیم شده است (ب.ف.ب).

۱. مریم (۱۹) / ۳۳: سلام بر من، روزی که تولد یافتم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد.

یحیی، دنیا را به قدوم خود روشن کرده است به او درود و صلوات فرستاده، می‌گوئیم:

«الْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُحَمَّدًا نَبِيَّ اللَّهِ      اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ  
اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِيْبَ اللَّهِ      وَ اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

\* \* \*

خدمت دوستان و همکاران حاضر و غائب و همه هموطنان و برادران و خواهران  
مسلمان، به زبان و دل تبریک عرض می‌نمایم.

سالگرد یکی از روزهای بشریت است که بار دیگر و برای آخرین بار وعده‌هایی  
که خداوند در آیات قرآن اعلام داشته است، جامه‌ی عمل پوشید:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رَّسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى  
وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»  
(اعراف (۷) / ۳۵)

(ای فرزندان آدم هرگاه که برای شما فرستادگانی از خودتان بیایند که  
داستان آیات مرا به شما برخوانند (بدانید) کسانی که پروا و پرهیزگاری  
پیشه کرده و شایستگی ابراز دارند نباید بیم و نگرانی داشته و غصه و  
تأسف بخورند.)

«فَأِمَّا يَا تِيبَتُّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
يَحْزَنُونَ.» (بقره (۲) / ۳۸)

(... پس هر آنگاه که از جانب من هدایت و رهبری برای شما آید  
کسانی که پیروی از هدایت و رهبری من بنمایند (بدانند) که هیچ‌گونه  
ترس و نگرانی برایشان نبوده، محزون نخواهند شد.)

اینک که بیش از چهارده قرن از روز ولادت و قدوم با برکت آخرین فرستاده‌ی  
خدا می‌گذرد از درگاه فرستنده و پرورش دهنده‌اش مشتاقانه و ملتمسانه درخواست  
می‌نمائیم که ما را مشمول رحمت و هدایت خود قرار داده موفق به ایمان و تقوا و  
عمل صالح یا خدمت به آستانش، که خدمت به بندگان او است، نموده از بیم و  
نگرانی‌های وحشتناک دنیا و آخرت و از رنج و غصه‌ها نجاتمان دهد.

---

۱. از دعای زیارت حضرت رسول (ص): سلام بر تو ای محمد (ص) پیامبر خدا. سلام بر تو ای فرستاده‌ی  
خدا. سلام بر تو ای دوست خدا. سلام بر تو ای بنده‌ی خالص خدا.

### جشن ولادت و رسالت

حیف است که در چنین زمان و مکان صحبت و سرورمان راجع به چیزی غیر از ولادت گرامی سرورمان باشد. البته نه به منظور یک عمل تشریفاتی و برپا کردن جشن تولد که سی چهل سالی است به تقلید اروپائی‌ها در بعضی خانواده‌ها متداول شده است و نه مراسم کریسمس یا نوئل که مسیحی‌ها برای پیغمبر «پسر خدا» عید گرفته مختصری در کلیسا به ذکر و عبادت می‌پردازند و بیشتر به شب‌نشینی و نشاط‌های دنیایی صرف می‌نمایند،<sup>۱</sup> بلکه می‌خواهیم پیروی از تعلیم و سنت قرآن بنمائیم. همان‌طور که می‌دانید قریب یک‌سوم قرآن اختصاص یا ارتباط به پیغمبران گذشته و امت یا قوم و قبیله‌های آنها داده شده است و در این سوره‌ها یا آیات سهم قابل توجهی نصیب زندگانی و زاد و ولد انبیاء گردیده است. هدف قرآن، که خوب است مقصد و برنامه ما نیز باشد، داستان‌سرایی و سرگرمی نبوده می‌خواهد از طریق سرگذشت‌ها به مردم آشنائی صحیح و ایمان و عرفان متکی به واقعیت‌ها بدهد.

\* \* \*

### پای سیاست

دوستانی علاقه داشتند و بعضی شاید ناراضی می‌شوند که چرا به اقتضای اوضاع حاضر، از جشن میلاد پیغمبرمان استفاده لازم به عمل نیآورده گریزی به صحرای سیاست و حکومت نمی‌زنم. زمانی در کشور ما دین و سیاست از یکدیگر تفکیک بود ولی حالا چنان ترکیب شده‌اند که صحبت از دین و دیانت کردن عین سیاست است. چنان سیاست سوار بر دیانت شده که رشته‌ای برگردنش انداخته و هر جا که خاطرخواه اوست و افزارکار مصلحت و قدرتش می‌تواند باشد، می‌کشاند. دین و حکومت و مبارزه چهره واحد پیدا کرده‌اند. افراد و گروه‌های زیادی که از قدیم مقدس و مقید بودند و یا در دوران انقلاب معتقد و علاقه‌مند شده‌اند با تجربه‌ی

۱. و در سال‌های قبل از انقلاب، در بین ایرانیان بی‌شخصیتی که نه مسیحی بودند و نه مسلمان درست و حسابی، مد شده بود که به‌هوای هموطنان ارمنی و اروپائی‌ها درخت نوئل خریداری کنند و شب میلاد پیغمبر تقوا و طهارت را، در خانه یا در کافه و کاباره‌هایی که اکثریت مشتریان خود آنها بودند، به شکم بارگی و مستی پردازند!

انقلاب دچار اشتباه و انصراف گردیده از اسلام و از امام و پیغمبر، ابراز انزجار می‌نمایند. اینها سیاست را با خشونت و خرابی و خرافاتی که اعمال می‌شود و یا دورویی و دروغ‌هایی که مشاهده می‌گردد عین دیانت گرفته وضع مشهود را به گذشته و به گذشتگان تسری و تعمیم می‌دهند. می‌گویند معلوم شد که همه‌اش دروغ بود. در تاریخ بشریت، غیر از استثنای کوتاه مدت، سیاست و دیانت نتوانسته‌اند در کنار هم تعادل و رابطه صحیحی حفظ نمایند. هر زمان که سیاست و حکومت مستقل از دیانت عمل کرده‌اند - البته منظور دیانت اصیل الهی است نه دیانت استخدام شده و انطباق یافته - و خودسر و خودکامه بوده‌اند، حکومت به گمراهی و به ظلم و فساد افتاده ملت و سیاست زیان برده‌اند. در دوران‌هایی نیز که دیانت در کسوت و به دست روحانیت سوار بر سیاست بوده و عامل یا آمر بر حکومت شده است، استبداد مذهبی و اسارت به وجود آمده حاصل کار جهالت همراه با اختناق و انحطاط گردیده کار به ظلم و فساد بیشتر کشیده شده است. نمونه‌های بارز این جریان را در قرون وسطای مسیحیت می‌بینیم<sup>۱</sup> و در خلافت‌های اموی و عباسی و عثمانی، یا در سلسله صفوی، عکس‌العمل و اولین نتیجه نیز برگشت مردم به بی‌بندوباری و بی‌دینی بوده است. یعنی دوری از خدا و از ادیان الهی. ابتدا لیبرالیسم مطلق به وجود آمده است که بی‌قیدی و بی‌اعتقادی است، همراه با هرج و مرج‌های اخلاقی، فکری، فرهنگی و سیاسی، ضمن آنکه هیچ‌یک از فلسفه‌های اجتماعی سیاسی جدی دنیا آن را تجویز ننموده‌اند، مصلحین و متفکرین ملت‌ها که نمی‌توانسته‌اند خوشنود از بی‌هدفی و از بی‌حساب و بی‌کتابی باشند برای چاره‌ی کار و با دلزدگی که از خدا و ادیان پیدا کرده بودند به دنبال دین‌سازی می‌رفتند. در چهره‌های گوناگون مافوق طبیعی، طبیعی، انسانی و علمی به کسب تکلیف و تعیین هدف برای زندگی می‌پرداختند. لازم می‌دیدند که حقایق روشن باشد و تدوین جهان‌بینی نمایند. به این ترتیب ایدئولوژی‌های خودساخته، موجد و آمر بر سیستم‌های حکومتی و عامل حکومت‌ها گردید و دیکتاتوری‌ها و استبدادهای ایسمی یا مکتبی به وجود آمد.

### برگشت به ولادت

ما که می‌خواهیم دچار هیچ‌یک از سه استبداد بالا نشویم درست در گیرودار همین تلاش و تحول‌ها هستیم. بنابراین بی‌مناسبت نیست که از ولادت شروع کنیم. انگار

۱. رجوع شود به کتاب «گمراهان» ان شاء الله در جلد بیست و هشتم مجموعه‌ی آثار منتشر خواهد شد (ب.ف.ب).

می‌خواهیم از نو پیامبری و مذهبی برایمان زائیده شود. انسانی که همیشه شاهد فرسودگی و فنا بوده به جای کهنه‌های تکراری و رنگ و رو رفته‌های دوران‌های قدیمی، تشنه‌ی تازه‌ها و تجدید حیات‌ها است. اگر در نبوت و دیانت و ضمن تذکار و تکرارها تازگی‌هایی دید و نوسازی و نوزادهایی پدیدار گشت، می‌تواند امیدوار شود که نبوت و دیانت هم‌چنان پایه در فطرت دارد و از سر چشمه ازل و الوهیت می‌جوشد.

اتفاقاً در قرآن و در اسلام با وجود همه ذکر و بحث‌ها، درس و تعبیرها، حدیث و کتاب‌ها، علما و حوزه‌ها، فقه و رساله‌ها، احکام و آداب، تشریفات و تعینات، فروع و اصلاحات، اصول و استدلالات و خیلی افعال و احوال، آن‌قدر زوایای تاریک، نفهمیده و نخوانده و نگفته‌ها، عوضی فهمیده‌ها و به خدا و قرآن بسته‌ها یا تکفیر و تعصب‌ها، وجود دارد که با مختصر تعمق و جرأت می‌بینید نهال‌های تازه و غنچه‌های درخشان در بهار هر دوران از دشت و دامنه‌های آن سر در می‌آورد.<sup>۱</sup>

قرآن، برخلاف برخی از فلاسفه و اهل کلام یا شعراء و عرفا و همچنین بعضی از فقها و رساله‌نویسان و به‌طور کلی متولیان ادیان، که بیشتر روی ذهنیات رفته از احساسات، و همیات، قشریات و یا دستورهای خشک مایه می‌گیرند و معمولاً از طبیعت و حیات فاصله گرفته با خود انسان و با خدای جهان‌چندان‌کار ندارند، به‌واقعیت‌ها و به‌مادیات و محسوسات یا به‌موجودات عینی توجه داشته از تجربه و تاریخ شاهد می‌آورد یا حواله به آنها می‌دهد.

پدیده‌های مربوط به نبوت پیغمبران را نیز که بشر اصرار دارد به‌صورت خارق‌العاده ببیند و فرستادگان خدا را از جنس جن و فرشته بداند، قرآن آن را در سطح بشری و عادی می‌آورد: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»<sup>۲</sup> می‌گوید. ولادت انبیاء و کودکی و پیغمبر شدنشان را هم حدیث می‌کند تا کم و کیف قضیه، آن‌طور که پیش آمده است و هست، خالی از ابهام و انحراف گردد.

بشریت در سیستم عضوی و در ساختمان روانی، فکری و اجتماعیش همیشه یا با خودی‌های خودی سروکار داشته، مشابه‌ها و ماندهای خویشتن را دیده و شناخته

۱. حدیثی اخیراً از حضرت صادق (ع) شنیدم که آقای حاج سیدغلامرضا سعیدی در مجله‌ی کیهان فرهنگی مهرماه ۱۳۶۴ نقل کرده‌اند. حضرت می‌فرمایند:

«قرآن چنان کتابی است که در هر عصر و زمان خودش باید تجلیات خود را به مردم نشان

دهد.»

۲. قصص (۱۸) / ۱۱۰: ... من فقط بشری همچون شما هستم...

است یا از گذشته‌ها و از خواسته‌ها و خیال‌ها بت و خدا ساخته است. عروج ذهنی به عالم ماوراء الطبیعه نموده، به آن سوی احساس و ادراک و اندیشه پرواز نموده از پیامبران و از بزرگان، خدا و بنده‌ی خدا می‌سازد یا پریزاد و دیو و دد که غیرانسان باشند، بیرون می‌آورد. در هر حال، شخص خود یا نوع خود را لایق عوالم بالا ندانسته است، ضمن آنکه هر چه در ذهن خود ساخته و گفته و به خدایان و ادیان نسبت داده است تماماً نشأت گرفته از ضمیر و ذهن خودش بوده است.

قرآن از یک طرف انسان و خدا را بینهایت نزدیک و بهم رسیدنی می‌داند. و از طرف دیگر آنها را دو موجود کاملاً متمایز و مجزی می‌شناسد. دو موجودی که یکی مخلوق است و دیگری خالق. یکی متعدد و متحول و محتاج است و دیگری یکتای یکسان استوار و بی‌نیاز علی‌الطلاق است.

نوبت به پیغمبران که می‌رسد قرآن به ایشان حالت دو منشائی مشخص سراغ می‌دهد. ولی بالعکس کلامشان و پیامشان خالص و خالی از خودشان یا از انسان بوده انحصاراً از خدا نازل می‌شده و نشأت می‌گرفته است.

### دو پایه بودن پیغمبران

این دو منشائی یا دو پایگی شخصیت پیغمبران، به‌طور ساده و صریح، در دو آیه‌ی ابتدای عرایضم به عنوان مشیت الهی و مژده یا هشدار به همه‌ی نسل‌های آدم اعلام گردیده است.

در یک آیه کلمه «مَنْكُم» آمده و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ» گفته شده است. یعنی رسولان و فرستادگانی برای شما و از خود شما. در آیه‌ی دیگر کلمه‌ی «مَنِّي» آمده و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى»<sup>۲</sup> گفته شده است، یعنی هدایت و رهبری برای شما ولی از نزد من. شخصیت اول پیامبران بشر بودن و از خود ما بودنشان است که فرشته و جن نبوده آدمیزادند، حتی از خود مردم قبیله و قومی که به‌سوی آنان آمده‌اند، هستند. شخصیت دوم هادی بودن است ولی با اعزام و اصرار از سوی خدا.

در آیه‌ی بعثت سوره‌ی جمعه (۶۲) که مبنای برنامه جشن‌های هرساله‌ی انجمن ما بوده جمله‌ی کامل «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ»<sup>۳</sup> را داشتیم و همچنین در

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ... رسولانی از خود شما به‌سراغتان آیند...

۲. بقره (۲) / ۳۸: ... از جانب من رهنمودی برای شما آمد...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده رسولی از خودشان برانگیخت...

سه آیه مشابه دیگر سوره‌های دیگر، تحویل گیرنده رسالت یا ضمیر غایب «هم» و گاهی با ضمیر مخاطب «کم» است و تصریح به بشر بودن و از خود مردم بودن آخرین فرستاده‌ی خدا شده است. به طوری که در سخنرانی سال ۱۳۴۰ و جزوه منتشره مربوطه بیان شده است، تکیه و توضیح خاص روی مسئله‌ی «خودجوشی»<sup>۱</sup> انسان می‌رود و روی این امتیاز و انتظار می‌رود که همه چیز آدمیزاد باید از خود او درآید، در خود او ساخته شود و به دست او کسب گردد. پیغمبر شدن و پیغمبری کردن نیز مأموریت و امانت و خلعتی است که به حکم آیات:

«أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۳۸ و ۳۹)

(و اینکه هیچ حامل (و عاملی) بار (و کار) دیگری را (غیر از خود او) بر نمی‌دارد (و به منزل نمی‌رساند).

و اینکه برای انسان نصیبی نیست جز آنچه در راهش تلاش کرده باشند). شخص رسول باید با همه مرارت‌ها و خطرات به‌دوش خود بکشد. با این تفاوت که هدایت اولیه یعنی اعلام هدف و مأموریت و ارائه‌ی طریق رسالت و ابلاغ مواد مأموریت، از طرف خدا انجام می‌گردد. و شاید یک عمل دیگر لازم باشد که بررسی ولادت برایمان روشن خواهد کرد.

ضمناً اشارات مکرر به «يَأْتِيَنَّكُمْ» توجه به این نکته بدیهی ولی اساسی را می‌دهد که پیغمبران برای ما انسان‌ها و به خاطر ما از جانب خدا آمده‌اند، نه برای خدا و مخلوق‌ها و موجودات دیگر، نبوت خدمت و رحمتی است از جانب پروردگار برای خارج ساختن آدم‌ها از تاریکی، بی‌تکلیفی و بی‌هدفی و از بیراهه‌های بدبختی و ستمگری این دنیا و سوق دادنشان به سلامت و رشد و به سعادت جاویدان.

متکلمین و متفکرین دینی سنتی اصرار دارند نبوت را از خدا بیرون آورند یا بر خدا تحمیل کنند. می‌گویند چون آدمیزاد نادان بوده و ناتوان از تشخیص خیر و صلاح خود می‌باشد و طبعاً راه ظلم و فساد را اختیار کرده اجتماعشان را به خرابی و بدبختی می‌کشاند و از طرف دیگر خداوند قادر متعال دانا صاحب لطف و عدل

۱. «خودجوشی»، عنوان سخنرانی شب مبعث حضرت خاتم الانبیاء (ص) در جشن انجمن اسلامی مهندسین در مسجد صنیع‌الدوله (حاج حسن) تهران در ۱۴ دی ماه سال ۱۳۴۰ است که تدوین و تفصیل یافته‌ای آن چهارمین اثر مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت (۱)» می‌باشد که در سال ۱۳۸۸ چاپ دوم آن توسط انتشارات قلم منتشر گردید (ب.ف.ب).

است پس بر او واجب می‌باشد که پیغمبرانی برای هدایت مردم و جلوگیری از جدال و گمراهی‌شان بفرستد و اگر نافرمانی کردند در آن دنیا عذابشان بدهد. نتیجه‌ی منطقی و طبیعی چنین تفکر بشری، شخصیت خاص و مأموری می‌تواند باشد کمابیش مشابه خدا و از قرب جوار یا کسان دربار خدا. به همین مناسبت بوده است که همیشه مشرکین و منکرین برای قبول نبوت حضرت خاتم‌النبیین توقع داشتند که کارهای خارق‌العاده با قدرت‌های آسمانی انجام دهد و صاحب دارائی‌های فوق‌العاده از طلا و جواهرات باشد، یا اینکه خدا و ملائکه جلودار او شوند. برای آنها پذیرفتنی نبود که شخصی بتواند هم بشر باشد و هم پیغمبر. در این زمینه آیات ذیل را در سوره‌ی اسراء (۱۷) می‌خوانیم:

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ ...

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ... قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا» (اسراء (۱۷) / ۹۰ تا ۹۴)

(و گفتند هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه از زمین چشمه‌ای بشکافی و جاری سازی.

یا باغی داشته باشی از درختان خرما...

یا آسمان را چنان که دعوی می‌کنی فرود آورده و پاره پاره سازی یا خدا و فرشتگان را (به صف و دسته جمعی) شاهد بیاوری.

یا تو را خانه‌ای از طلا و نقره... بگو منزه است پروردگار من آیا من جز یک فرد بشر فرستاده (از طرف خدا) هستم؟

و چیزی مانع ایمان آوردن مردم به هدایتی که برایشان می‌رسد نشد، جز آنکه می‌گویند آیا (ممکن است) خداوند بشری را رسول بفرستد؟! )

اعتقاد و اتکاء به معجزه نیز که به معنای ارائه و اتیان یک عمل یا شیئی خارج از معمول و قاعده و اندازه می‌باشد و در استدلال‌های کلامی و سنتی اصول دین جای محکم باز کرده است و آن را برهان قاطع نبوت و ضروری اثبات حقانیت می‌دانند،



به احتمال قوی از همین روحیه و اندیشه سرچشمه می‌گیرد و استدلال‌های مستقیم قرآن را نارسا می‌گیرند. چه آنجا که می‌فرماید بروید کتابی راهنماتر و روشن‌تر از این دو (تورات و قرآن) بیاورید تا من پیرو آنها شوم و چه آنجا که اعلام می‌دارد اگر در این کتاب اختلاف و تناقض وجود می‌داشت حتماً از ناحیه‌ی غیر خدا می‌بود:

«قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup>

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۲</sup>

شکی نیست که معجزه وجود داشته است و غالب پیغمبران مجهز به آن بوده‌اند و یا ولادت و رسالتشان همراه با پدیده‌ها و کیفیات معجزه‌آسا به وقوع پیوسته است. ولی نه آنکه معجزات را برای احتجاج با منکرین نبوت بر اثبات حقانیتشان به کار برده باشند. توضیحی که قرآن برای خودداری از اجابت درخواست یا توقع مشرکین می‌نماید و منظوری که در ارسال معجزات و آیات گذشتگان بوده است قابل تعمق می‌باشد:

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»  
(اسراء (۱۷) / ۵۹)

(چیزی مانع ما از اینکه آیات و معجزه بفرستیم نشد مگر اینکه سابقین آن را تکذیب می‌کردند درحالی که به قوم ثمود ناقه‌ی بیناکننده را دادیم ولی نسبت به آن ناروایی کردند و ما آیات و معجزات را فقط برای اخافه و ترساندن می‌فرستیم.)

قرآن در آیات فوق و آیات ابتدای بحث، پیغمبری و پیغمبران را از خود بشر و بشریت در می‌آورد، بدون آنکه تکلیفی بر خدا تحمیل نماید. لازمه‌ی بشریت و زندگی دنیائی او یا اقتضای تربیت و تکامل ایجاب می‌کند که راه و رابطه‌ای با خدا داشته باشد. و این جریان و کیفیت پیش از آنکه بشر به دنیا بیاید در طراحی او و همراه

۱. قصص (۲۸) / ۴۹: بگو: اگر راست می‌گوئید، کتابی هدایت بخش‌تر از این دو از جانب خدا بیاورید تا من هم از آن پیروی کنم.

۲. نساء (۴) / ۸۲: چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر از جانب غیر خدا می‌بود، در آن ناهمگونی فراوان می‌یافتند.

با ساخت و بافت او، بر طبق نقشه و مشیت الهی، بوده است. ملاحظه می‌کنید که تفاوت منطق متکلمین و منطق قرآن ۱۸۰ درجه است. در منطق قرآن نبوت یک وظیفه و تکلیف برای خدا و یک عمل تشریفاتی نیست. پدیده‌ای است در جهان خلقت، پیدایشی است در تولید و تحول آدمیزاد و آزمایشی است برای انسان. بنابراین قرآن باک ندارد که در میان سرگذشت انبیاء و معرفی آنها از ولادت و کودکیشان آغاز نموده اشاره و اطلاعاتی راجع به تربیت و دوران بلوغ و رشدشان بدهد.

رسالت و تعلیمات پیغمبران را نیز غالباً در برخورد آنها با قوم خود و ضمن گنجش و واکنش‌های امت نشان می‌دهد. همچنین است مواجهه و مجادلات پیغمبر ما با گذشتگان و معاصرین اهل کتاب. علاوه بر اینکه سهم عمده‌ای از اشتغالات و رسالت آن حضرت را همین قسمت تشکیل می‌داده است گفتارها و رفتار او به صورت یک سلسله ابلاغ‌های خشک و دستورهای بکن و نکن یا تذکرات ساده بهشت و جهنم نبوده است، بلکه ارتباط و اختلاط با انسان‌بینی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی داشته، با توصیف و تعلیم‌های درون و برون فردی و اجتماعی اهل کتاب توأم بوده استدلال و استنباط می‌کرده و در صدد نفوذ در عمق دل‌هاشان بوده و قصد تأثیر و تغییر آنها را داشته است. و چون قصد تربیت و هدایت از راه تفهیم و تشویق در کار بوده است، برخلاف تصور رایج ما، در پی طرد و تعزیر آنها یا برانگیختن تنفر و تخاصم مسلمانان نمی‌رفته، تلقین امید و خوش‌بینی واقع‌بینانه نیز می‌کرده است. در همان زمان - البته با بازده خفیف مانند پیغمبران خودشان - مؤثر و مفید واقع می‌شده است و شاید آثار عمده‌اش توجه و تأییدها و بازگشت‌های روزافزون است که ما قرن‌ها بعد از بعثت در میان محققین و صاحبان انصاف مشاهده می‌نمائیم.

اما اینکه قرآن چرا به معرفی پیغمبران و وصف ولادت و تربیت و رسالت آنان می‌پردازد. طبعاً از جهت اهمیت و نقشی است که برای انبیاء در زمینه‌ی دنیا و آخرت ما قائل است.

اینک به روی دیگر سکه پرداخته موقتاً «مِنْكُمْ» را رها می‌نمائیم و به «مِنِّي» می‌پردازیم و قبلاً از خود می‌پرسیم:

**دین برای چیست؟**

**دین چه چیزهایی را تعلیم می‌دهد، و چه چیزهایی را نباید از دین خواست؟**

دوستان حاضر در مجلس و خوانندگان مقاله شاید در ضمن عنایت به عرایضم به

این نتیجه برسند که فرق ولادت پیغمبران با ولادت سایر مردم، با آنکه در بشر بودن مانند ما بوده‌اند، در این است که ولادت آنها از ابتدا برای نبوت و رسول شدن تنظیم گردیده است. به عبارت دیگر خبر «إِنَّمَا يَا تَبَيَّنَ كُمْ رَسُولٌ مِّنْكُمْ»<sup>۱</sup> ناظر به روز بعثت انبیاء نیست بلکه به روز ولادتشان برمی‌گردد و از زمان ورودشان به این دنیا قدم در راه رسالت می‌گذارده‌اند. ضرب‌المثل عربی که می‌گوید:

«الدَّيْكَ الْفَصِيحُ مِنَ الْبَيْضَةِ يَصِيحُ»

(خروس خوش صدا از درون تخم آواز می‌دهد.)

می‌تواند رساننده‌ی همین معنی باشد. کما آنکه به گفته‌ی قرآن حضرت مسیح (ع)، به محض تولد به سخن درآمده:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.» (مریم (۱۹) / ۳۱)

(... همانا که من بنده‌ی خدا هستم، کتاب به من عطا کرده و مرا نبی قرار داده است.)

می‌گوید. ارسال وحی برای موسی (ع) نیز از شیرخوارگی و از طریق مادرش آغاز می‌گردد:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ

وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.»

(قصص (۲۸) / ۷)

(و ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و هر زمان که ترسناک شدی او را در آب رود نیل بینداز و مطمئن باش که ما او را به تو برخواهیم گرداند و او را از فرستادگان قرار خواهیم داد.)

حال باید به دنیا آمدن و نشو و نما‌ی پیغمبران طبیعی و عادی بوده مانند سایر پدیده‌های جهان خلقت، همراه با کیفیات و پیش‌آمدهای تصادفی، به روال قانون احتمالات، رخ داده باشد و سپس انتخابشان برای نبوت و جعل رسالت، با توجه به چگونگی و شرایط ولادت و تربیت، از ناحیه‌ی خدا صورت بگیرد و یا آنکه از ابتدای ولادت و انعقاد نطفه تا دوران رشد و تربیت بعدی، دست و دخالت خدا در کار بوده باشد. در هر حال، مهم است که بدانیم پدیده‌ی نبوت و القای دیانت به چه منظوری بوده است.<sup>۲</sup>

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ... چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند...

۲. در این زمینه و از نظر دیگری بحث مجدد در مقاله‌ی «ناگفته‌های بعثت» خواهد آمد. ←

بسیارند کسانی که دین را یک سلسله دستورها و راهنمایی‌هایی می‌دانند که پیغمبران، از طرف خدا یا از طرف خود، به خاطر زندگی، سلامت افراد، برقراری عدالت و ساختن جامعه‌ی پاکیزه‌ی استوار که شکوهمند و شکوفا باشد، وضع کرده‌اند. در نظر آنان پیغمبران انسان‌دوستان مصلح و موفقی بوده‌اند که برای جلب افراد و تشویق و تأثیرگذاری روی عوام‌الناس، در روزگارهایی که سطح بینش و دانش مردم پائین بوده است، از اعتقاد فطری به مبداء خلقت و قدرت و با پیش کشیدن آخرت یا بهشت و جهنم، استفاده کرده‌اند. متدینینی نیز وجود دارند که قائل به اصالت و حقیقت دین هستند و به خدا و آخرت ایمان دارند ولی مانند آن دسته رسالت انبیاء را تعدیل و تأمین یک زندگی مطلوب برای افراد و اجتماعات می‌دانند.

چنین نظریات در حقیقت انکار نبوت است و بشری دانستن رسالت، و ضرورتی برای دخالت و حضور خدا در آن وجود ندارد. مصلحین صاحب‌دل و متفکرین و دانشمندان صاحب‌نظری همیشه وجود داشته و دارند که به درد مردم رسیده و چاره‌اندیشی و راهنمایی کنند. اگر بنا بود که خدا برای اصلاح امور و نظام اجتماعات و اقوام، آموزگار و رهبر یا امیر بفرستد چرا برای پیراهن دوزی، آشپزی، بنائی، طبابت، زراعت، صنعت، تجارت و سایر مشاغل و مسائل انسان‌ها معلم و مدیر نفرستاده است و نمی‌فرستد؟ می‌دانیم که همه‌ی آن کارها به عهده‌ی خودمان گذارده شده است و بشر توفیق یافته است که به‌شخصه خیلی چیزهایی را که در نزدش مجهول یا معضل بوده است حل کند. اصلاً زندگی چیزی جز ابتلاء و عمل نیست:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنفُسَكُمْ أَهْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَقُورُ.» (ملک (۶۷) / ۲)

(خداوند مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک در عمل بهترید.)

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَنفُسَهُمْ أَهْسَنُ عَمَلًا.  
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا.» (کهف (۱۸) / ۷ و ۸)

---

→ این مقاله، تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۴/۱/۲۹ در جشن میث انجمن اسلامی مهندسين است که در جلد چهارم «بازیابی ارزش‌ها» قرار گرفته و اکنون در جلد بیست‌وششم مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب.).

(به‌درستی که ما آنچه بر زمین است آرایشی برای آن قرار دادیم تا بیازمائیم که کدام یک در عمل بهترند.  
و همانا که آن عوارض و آرایش‌ها را به‌صورت زمین خشکِ هموار در خواهیم آورد.)

پیغمبران بنا به ادعای خودشان و بنا به تجربه‌ی ادیان در عمل، همان‌طور که برای تعلیم مُدِ لباس، مهندسی کارخانه، معالجه‌ی مسلولین یا معلمی حساب و فلسفه نیامده‌اند، برای آموزش و پرورش انسان‌ها در امور دنیا نیز نیامده‌اند و همچنین برای ارائه‌ی سیستم‌های مدیریت، حکومت، اقتصاد، سیاست نیز فرستاده نشده‌اند. کار خدا پا تو کفش آدمیزاد کردن نیست.<sup>۱</sup> کار او جانشین آوردن و خلیفه قرار دادن انسان در زمین و نظارت بر اعمال او می‌باشد:

۱. فاشر؛ آیت الله محمد تقی مصباح یزدی از اساتید برجسته حوزه علمیه قم عقیده دارد که :

«دموکراسی جدید در غرب، هنگامی شروع شد که متدینین غربی متوجه شدند آئینی که به نام مسیحیت در دست آنهاست، کارآیی و قابلیت آن را ندارد که در تمام جنبه‌های زندگی انسان به ویژه در زندگی اجتماعی نقش داشته باشد و قانون‌گذاری کند. از این رو مشکل را بدین گونه حل کردند که حوزه کاربرد دین و حکمرانی خدا محدود به زندگی فردی انسان و چگونگی رابطه او با خدا باشد. آنها حاکمیت دین را در مسائل اجتماعی و سیاسی نپذیرفتند. بنابراین قلمروی رسالت دین، منحصر در این شد که بگوید: نماز بخوان؛ دعا بکن، توبه و مناجات داشته باش و اما اینکه حکومت چگونه باید باشد، سیاست چیست، قضاوت کدام است و یا نظام‌های ارزشی جامعه بر چه مبنایی است، ربطی به دین ندارد و به‌صلاح خداست که در این مسائل مهم بشر دخالت نکند! بدین ترتیب دنیای غرب، تکلیف خود را با دین مسیحیت تحریف شده، روشن ساخت و در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، خیال خود را از خدا راحت کرد.  
اسلام همچون مسیحیت نیست و به تمام جنبه‌های زندگی بشر عنایت دارد و متن قرآن و سنت پیامبر (ع) و سیره ائمه اطهار (ع) سرشار از دستورات اجتماعی و حکومتی است. آیا چنین اسلامی به ما اجازه می‌دهد فقط در مسائل فردی، بنده خدا باشیم و در مسائل اجتماعی، بنده مردم؟! آیا اسلام به ما اجازه می‌دهد فقط در مسائل نماز، روزه، زکات و مانند اینها به سراغ خدا برویم، اما در مسئله حکومت و سیاست، معیار مشروعیت قانون را رای این و آن بدانیم؟! ...»

اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند، معتبر و لازم‌الاجراست و باید محترم شناخته شود، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست. زیرا از نظر دین، حق حاکمیت و تشریح مختص به خداست؛ «ان الحکم الا لله». فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد و انسان‌ها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی‌چون و چرا باشند. (فارس ۸۸/۵/۱۶)

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»  
(یونس (۱۰) / ۱۴)

(سپس شما را جانشینان و خلفای بعد از آنها در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید.)

آنچه را که نمی‌باید از دین و از پیغمبران خواست امور زندگی و وظائف دنیائی مربوط به خودمان است.<sup>۱</sup> قرآن را که باز کنید در سراسر آن از این مقوله مطالب چیزی نمی‌بینید، تأیید از علم و تکیه بر آن خیلی شده است، خصوصاً بر علوم طبیعی یا آیات خدا، ولی قرآن نه درس ریاضیات و فیزیک می‌دهد و نه از زیست‌شناسی و الکترونیک در آن خبری هست، سفارش احسان و عدالت یا محبت و خدمت در آنجا زیاد دیده می‌شود و به‌طور کلی آنچه را که اخلاق و معنویات می‌گویند در قرآن بسیار می‌بینیم، اما تماماً به‌خاطر ترکیه‌ی نفس، تقوا و تقرب به خدا است و برای تدارک آخرت، البته دین خدا تأثیرات اساسی در زندگی و در وضع فرد و جامعه نیز دارد و طبعاً روابط سالم و سازنده در میان افراد به‌وجود آورده باعث استواری و شکوفایی و برکات در اجتماع و امت می‌شود اما به‌طور غیر مستقیم و تبعی و ضمنی، نه آنکه اداره جوامع هدف اصلی و برنامه موردنظر دین باشد، کاری که ما می‌توانیم بکنیم و استفاده‌ای که از اصول و تعلیمات ادیان در اداره زندگی ببریم رعایت آن اهداف و احکام در خط‌مشی‌ها، برنامه‌ها و در روابط و رفتارمان با یکدیگر می‌باشد.

منظور از دین آن‌طور که صریحاً و مکرراً در «کتاب» آمده و با عناوین و عبارات مختلف بیان شده است دو چیز بیشتر نیست: خدا و آخرت، یا مبداء و مقصد. دو

۱. ناشر؛ آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید:

«پیغمبر اکرم غیر از ابلاغ وحی و تلاوت آیات قرآن، وظیفه تعلیم و تبیین آیات و بیان تفسیر احکام را هم بر عهده داشتند که در طول دوران ۲۳ سال بعد از بعثت تدریجاً به این کار هم پرداختند... علاوه بر این تبیین بسیاری از احکام در شرایط خاصی باید صورت گیرد؛ لذا خدای متعال همان‌طور که در تقدیر علمی خود وجود انبیاء و بالاخره وجود خاتم الانبیاء را ترسیم فرموده بود، برای ادامه کار آن حضرت هم دوازده پیشوای معصوم را پیش‌بینی کرده بود...»

بخش عمده احکام اسلام مربوط به مسائل اجتماعی است و مسائل اجتماعی نیاز به مجری، مدیر و رهبر دارد. این وظایف عیناً در جانشین او هم پیدا می‌شود. پس اولین وظیفه جانشین پیغمبر بیان احکام و اتمام حجت با مردم دارد...»

(به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله مصباح یزدی، سخنرانی مورخ ۱۳۸۹/۶/۹)

چیزی که درک بشر و عقل و احساس ما با اطلاعات و امکاناتی که در اختیارمان گذارده شده است نمی تواند به آنها برسد. مع ذلک ضروری برای حیات و حرکت ما بوده و راهی نیست جز آنکه آنها را از خود مبداء و مقصد پیرسیم و بگیریم. نه خدا را می توانیم بشناسیم و توصیف کنیم، یا بدانیم که چه می خواهد و چه می گوید و نه راه به سوی او را می توانیم تشخیص بدهیم که اگر قرار است هدف و قصد ما باشد، چگونه عمل نمائیم.

### ناتوانی ذاتی ما

بشر با همه ادعای فلاسفه و عرفا و سایرین، در زمان حال زندگی می کند و محیط زندگی او محدود به زمین و جهان مشهود موجود می باشد، به عبارت دیگر آنچه می بیند، می داند، می شناسد، می فهمد، می گوید، می خواهد و می سازد تماماً در ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با چیزهایی است که دیده، حس کرده، چشیده، شنیده، شناخته، آموخته و به نحوی عملاً یا ذهناً تجربه کرده است، و در ارتباط با واقعیات و همیات این دنیا و با وجود و ساختمان خودش می شناسد. نقاشی که تصویری می کشد یا شاعری که محبوبي و موضوعی را وصف می کند، یا تقلید و توصیف طبیعت است که درست یا کامل یا غلط و ناقص روی پرده و قطعه آورده است و یا اگر از راه هنرمندی و خلاقیت و ابتکار اضافاتی وارد آن کرده و مطلوب و مخلوق تازه ای ابداع نموده باشد و حتی فیلسوف و صاحب نظری که به دور از حواس و قیاس حقیقتی یا اصلی را در ذهن و زبان خود عنوان و اثبات می نماید، فرآورده های آنها چیزی جز مأخوذات از اجزاء و عناصر و عوامل موجود یا مؤثر در طبیعت نبوده اگر عین و تکرار نباشد می تواند ترکیب، تحریف یا تغییری باشد. همین طور است برای هر دانشمند کاشف، سازنده ی مخترع یا نابغه ی مبتکر، که تماماً مواد اولیه استنباط یا فکر و عمل خود را رویدادها و جریان ها و از واقعیات و امکانات خارج و داخل وجود خودشان می گیرند. به طور کلی درک و تصور عقل و احساس ما از موضوع و شیئی از طریق سنخیتی که با آن داریم یا ارتباط و حضوری که در ما پیدا می کند، حاصل می شود.

حتی اصل موضوع هایی که در فلسفه به عنوان بدیهیات اولیه و پایه های استدلال مطلق معرفی شده اند و آنها را مستقل از مادیات و محسوسات و تجربیات می شناسند، در نهایت امر متکی بر واقعیات مشهود و مأخوذ از محسوسات و تجربیات می باشد. چون هیچ گاه دیده نشده است که شیئی معین، مثلاً قند یا برف، هم سفید باشد و

هم سیاه، «جمع اضداد» یا «جمع ضدین» را از محالات عقلی و قطعی دانسته‌اند و وقتی می‌خواهند همین «حقیقت» را تفهیم کنند همان مثال سفید و سیاهی، قند را به زبان یا به خاطر می‌آورند. یا چون با سیستم‌های سنجشی که داریم و در عملیات روزمره‌ی زندگیمان برای جا دادن اثاث خانگی و مواد مصرفی و غیره همیشه ظرفی را انتخاب می‌کنیم که جاگیری آن بیش از مجموعه‌ی اثاث و مواد موردنظر باشد، قبول این اصل که «کل بزرگ‌تر از جزء است» برایمان قطعی و بدیهی شده است و خلاف آن را کلام احمقانه تلفی می‌کنیم. عادت برای ما بداهت می‌آورد و قطعیت مطلق پیدا می‌کند، و بالعکس. مثلاً وقتی نظریه‌ی نسبیت اینشتین اعلام شد، و هنوز هم با آنکه مقبولیت علمی پیدا کرده است، هیچ «عقل سلیم» نمی‌توانست و نمی‌تواند بپذیرد که یک ساعت ۶۰ دقیقه‌ای بر حسب سرعت حرکت انسان یا عوامل دیگر معادل ۴۰ دقیقه یا ۲ دقیقه درآید و حتی صفر و فوری شود یا اندازه و ابعاد اشیاء جامد و امکانه‌ی ثابت بر حسب زمان و حرکت و غیره فرق کند.

خلاصه آنکه ما محصور و محبوس در عالم دنیای موجود بوده برای خارج از آن و متفاوت با آن نه ماده‌ی اولیه و مفروضات و داده‌هایی داریم و نه معیار و مبنایی در دسترس یا دید و دلخواهمان قرار دارد.

مبداء خلقت یا خدا- اگر به آن اعتقاد داشته احتمال وجودش را بدهیم یا در جستجو و شناسائیش باشیم- چون بنا به عقیده یا تعریف خالق است و مخلوق نیست و داخل دنیا و مشابه با سایر چیزها نیست برای ما غیرقابل تصور و درک بوده نامحسوس و نادیدنی می‌باشد. ما قادر نیستیم در ذهن یا تجربه و احساس خود او را بیابیم و بشناسیم. مگر آنکه خودِ خدا راساً و شخصاً بخواهد خویشتن را و خواسته‌هایش را به ما بنمایاند و با انسان ارتباطی برقرار سازد.

هر تصور و تصویر که ما در ذهن و ضمیر یا در ظاهر و زبانمان از خالق و خدا یا از مبدأ و موجودمان بنمائیم و بسازیم ناچار چیزی از نوع و از سنخ خود ما و موجودات دیگر جهان طبیعت و خلقت خواهد بود. از مقوله قیاس به نفس و قیاس به طبیعت در می‌آید و مخدوش و غیر اصیل است.

در عمل و به شهادت تاریخ نیز می‌بینیم که ارباب انواع یا خداهایی که اقوام قدیم می‌پرستیده‌اند، بت‌ها و مظاهری که از آنها می‌ساخته و صفات و افعالی که به آنها نسبت می‌داده‌اند، تماماً تجسم‌های عینی یا شباهتی و توصیف‌های واقعی یا وهمی از



موجودات و آثار و پدیده‌هایی بوده است که در حول و حوش محیط آن اقوام و در شرایط زندگی آنها حضور و دخالت داشته است و به نحوی انعکاس دهنده‌ی نیازها، اشتغالات و خواسته‌ها یا معتقدات و معلومات آن روز آنها بوده است. مانند رود نیل، خورشید، زهره، گاو، اجداد خانواده، ماهی با کله و تنه‌ی آدم، عقاب، آلات تناسلی و غیره، همچنین است رب‌النوع‌های یونان برای زیبایی، دریا، عقل، عیاشی، جنگ و امثال آن یا اساطیری که درباره‌ی زندگی، ولادت، ازدواج و صفات و کارهای آنها سروده‌اند.

بشر هر زمان که خدایی را کشف یا اعلام می‌کند در حقیقت خودش و وابستگی‌هایش را می‌سازد و معرفی می‌نماید و دانسته‌ها و خواسته‌های خویش را بیان می‌کند.

خودساختن خودپرستیدن است و خودهدفی درجا زدن است و به دور خود چرخیدن. با چنین شناخت‌ها و هدف و حرکت‌ها نه خروج از خویش و از آنجا که هستیم و از آنچه داریم، امکان‌پذیر می‌شود و نه بهبود و ارتقاء به وضع بهتر و به سمت بالاتر صورت می‌گیرد.

البته انسان با حواس و عقل و تجربه و بر مبنای علت و معلولیت یا صانع و مصنوعیت و ضرورت ناظم و یا نظام، می‌تواند راجع به وجود یا عدم خالق و صانع و ناظم در جهان مشهود، بررسی و داوری نماید ولی جلوتر از آن نمی‌تواند رفته چگونگی او را تشخیص دهد و توصیف کند، و نمی‌توانیم ارتباط خودمان با او را، از نظر احتیاج و استفاده‌ای که می‌توانیم یا باید داشته باشیم، بشناسیم و راه‌های وصول و نزدیکی به او و احکام و اوامرش را بدانیم.



## ضرورت عقلی نبوت و چگونگی آن

این همان مسئله‌ی نبوت و پیغمبری است که ملاحظه می‌کنید. هم از جنبه‌ی آگاهی و نظری و هم از جنبه‌ی نیازمندی و عملی، و با احتمال و فرض اینکه خدایی و حیات دیگری وجود داشته باشد. ضرورت دارد که ابلاغ و الهامش و اعلام و ارشادش از ناحیه‌ی خود او، که سازنده‌ی ما و بالا و بیرون از این دنیا است، صورت گیرد. تنها او است که اگر بخواهد می‌تواند ما را از جهالت و بی‌خبری و از ظلمات و ضلالت خارج ساخته خودش را معرفی نماید و ما را به آن سو بکشاند.

ارتباط گرفتن خدا با ما ممکن است علی‌الاصول به‌طور مستقیم و با تک تک افراد صورت گیرد یا دسته جمعی انجام شده افراد معینی را خدا واسط و وسیله قرار داده فرستاده و رسول او باشند.

خداوند، بنا به آیات ابتدای مقاله و بنا به عملکرد تاریخی و تجربه‌ی مذهبی راه دوم، یعنی نبوت خاصه، را اتخاذ کرده است.

حال که قرار شد اگر خدایی باشد یگانه وسیله‌ی شناسائی و ایمان به او و آگاه شدن از راه‌های وصول و اجرای اوامر و خواسته‌های او دریافت رسولان مخصوص مأمور باشد منطقاً و عملاً چند مسئله پیش می‌آید. یکی اینکه رسول را چگونه تشخیص دهیم و مطمئن شویم که از طرف خدا است. دیگر اینکه رسالتش را چگونه تشخیص دهیم که صرفاً از طرف خدا بوده و دست و تأثیرهای دیگر در آن وارد نشده است. و همچنین اینکه برخورد ما با مواد رسالتش چگونه باید باشد. آیا در حدود تشخیص و تصدیق ما بوده و چگونه باید تشخیص دهیم و یا خارج از آن بوده باید کورکورانه بدون حضور و شعور خودمان بپذیریم. البته سؤالات دیگری هم قابل طرح هست. از

قبیل اینکه آیا پذیرش مواد رسالت اجباری و با خشونت باید باشد یا اختیاری و استدلالی؟

جواب این سئوالات را ما نمی‌توانیم بدهیم. باید از خود خدا یا از انبیاء پرسیم و از آنچه واقع شده است بگیریم. از اینکه همه‌ی مردم و از جمله خود ما ارتباط با خدا پیدا نکرده‌ایم پاسخ سؤال اول را گرفته‌ایم و همین که افراد معدودی در طی تاریخ بشریت ادعای ارتباط با خدا و ابلاغ مشیت او را کرده‌اند، اگر راستگو بوده باشند پاسخ سؤال دوم از ناحیه‌ی خدا همین خواهد بود. پاسخ سؤال سوم را هم از پیام و کتاب انبیاء باید بگیریم.

بنابراین آنچه می‌ماند رسیدگی به صداقت و ایمان نبوت و رسالتی است که اعلام می‌نمایند از طرف خدا دارند...

### دلایل قرآنی نبوت و رسالت پیغمبران

پیغمبران راستین، آن‌طور که در قرآن آمده است، ابتدا به صرف اعلام و ادعا اکتفا کرده و به دعوت مردم برای پرستش خدای یکتا پرداخته‌اند، بدون آنکه طمع به مال و مقامی برای خود داشته باشند و از قبول زحمات و صدمات این دعوت و رسالت فرار نمایند. دعوت به سوی خدای نادیده و اعراض از سایر معبودها، همراه با استغنا از سودجویی و اغراض شخصی، به خودی خود می‌تواند گواهی یا لاقول قرینه بر صدق ادعا و رسالت خدایی آنها باشد. خصوصاً اگر قبلاً در نزد قوم شناخته شده و خوشنام بوده باشند. قلیلی از مردم قبول می‌کردند و کثیری استنکاف و انکار ورزیده حق داشتند برای خاطر جمعی خود مطالبه‌ی نشانه و دلایل قاطع غیرقابل تردید نمایند. یعنی در اصطلاح قرآنی «بینه» بخواهند. در تاریخ انبیاء و در کتب موسوم به آسمانی هیچ گاه نمونه از اجبار و اعلام یا تطمیع و تمنا و تمهید دیده نشده است بلکه برحسب شرایط زمان و رشد استعداد و پذیرش انسان‌ها، پیغمبران در صدد ارائه و اثبات خدای یکتا و اقناع مردم بر آمده بینه که به معنی دلیل آشکار بی‌اشکال و ابهام است، و یا آیه و نشانه‌ای از صدق و دعوی و دعوت خود می‌آورده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. اصطلاح بینه در قرآن و درباره‌ی معرفی پیغمبران و هدایت الهی مکرر و شاید به صورت انحصاری، به کار برده شده است. در «آیة الْکُرْسِی» جمله‌ی «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» آمده است، حضرت موسی (ع) و انبیاء دیگر «جاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» (غافر/۴۰) (۵۰/۴۰) بوده‌اند، قرآن «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ» است، در روز قیامت گفته می‌شود: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلُكُم بِالْبَيِّنَاتِ» برای منفک شدن مشرکین و کفار اهل کتاب جمله‌ی «تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» ذکر می‌شود و نام سوره را «بینه» گذارده‌اند.

بیشتر بینات و آیات یا «سلطان» ها که اهل کلام و علمای کلاسیک به معجزه تعبیر می نمایند یکی از انواع ذیل است:

(۱) پیش گوییِ حوادثِ غالباً نامطلوب و هلاکت بارِ نزدیک، توأم با پیش بینی و ارائه استخلاص آنها از طریق ایمان به خدا و دست برداشتن از لجاجت و عصیان؛

(۲) تجسم یا تذکر نمونه‌هایی از قدرت و دخالت خداوندی؛

(۳) مجادله‌ی استدلالی یا برهان‌های تجربی و عقلی ساده؛

(۴) نفس دعوت و نحواستن مزد و منفعت، همراه با قبول زحمت تا سرحدِّ هلاکت؛

(۵) در زمان قرآن و پیغمبرِ آخرالزمان، استناد به خود کتاب به عنوان شاهد محسوس مسلم بر بشری نبودن و اختلاف نداشتن و هدایت به سوی خدا بودن آن، شده است. یا به قول مولوی رومی.  
«آفتاب آمد دلیل آفتاب.»

→ همان‌طور که گفتیم در آیات این سوره است که فرستاده شدن یک فرد بشر از طرف خدا به جانب انسان‌ها به عنوان یگانه راه حل ارشاد و ارتباط خدا با انسان‌ها اعلام شده و شرط موفقیت او را برخوردن و تلاوت صفحات و لوحه‌هایی پاکیزه و مبری (از اغراض و از دخالت و آلودگی‌های بشری) اعلام می‌نماید، که حاوی و حامل نوشته‌ها و مقررات استوار و برپاکننده‌ی (حیات و حرکت و حقیقت) باشد. به این ترتیب، هرگونه تدابیر و تشبیهات دیگر را نفی کرده غیر مؤثر و غیرمجاز می‌شمارد. مانند تهدید یا الزام و اجبار مردم به ایمان به خدا و به آئین و عمل به حق (که در «آیة الْکُرْسِی» نیز با تعبیر «لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ» آمده است و پشت سر آن «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» گفته شده است)، تطمیع و تمنا و هرگونه تبلیغات ماهرانه که من غیر تبیین و تعقل و تذکر بوده راه‌های انحرافی و غیرمستقیم اتخاذ شود و تحریک از طریق خویشاوندی، قومیت یا علقه‌های نژادی و ملی و سیاسی و غیره که از پایه‌های گرایش‌ها و تعصب‌های بعدی اقوام و امت‌ها نسبت به آئین‌های اجدادی و اتخاذی می‌باشد. در آیه سوم سوره تذکر داده می‌شود که پیشینیان با وجود دریافت کتاب و حصول یبینه (به دلیل ستم‌کاری و خودخواهی‌های بشری که در سوره‌های دیگر قرآن اضافه شده است) راه‌های تفرقه و تخاصم و تجاوز را پیش گرفته‌اند. در آیه چهارم تعریف دین قیم داده می‌شود که همان مأموریت اصلی فرستادگان خدا و برنامه‌ای است که انسان‌ها قادر بدان نمی‌باشند. یعنی معرفت و عبادت خالصانه خدا که خالی از شرک و علاقه‌مندانه باشد و دادن زکات است. زکات در معنای اعم انفاق از مال و متعلقات و وابستگی‌های انسان (به مصداق: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید...) در راه خدا و اعراض از دنیاپرستی برای نیل به سعادت آخروی که در آیات بعدی ۵ تا ۸ سوره تفصیل مختصر داده شده است.

در مورد اول می‌توانیم طوفان و کشتی نوح را نام ببریم یا آیات هفتگانه و بلاهایی که فرعون دچار آن شده و با دعا و درخواست از حضرت موسی (ع) و وعده‌ی آزاد کردن بنی‌اسرائیل، مرتفع می‌گشته است. و همچنین عذاب‌هایی که امثال عاد و لوط و شعیب قوم خود را تهدید و انذار می‌کرده‌اند و تحقق می‌یافته است. در مورد دوم، ناقه صالح را قرآن اشاره می‌نماید و به زمین فرو رفتن قارون، با گنج‌ها و زینت‌های فوق‌تصوری او.

در مورد سوم نمونه‌ی درخشان احتجاج‌های حضرت ابراهیم (ع) را داریم که با قوم خود درباره‌ی بت‌های بت‌کده به استدلال محسوس تجربی می‌پردازد، از پادشاه مدعی خدائی می‌خواهد که آفتاب را از مغرب طالع نماید و یا درخواستی که از خدا برای مشاهده‌ی عینی پدیده‌ی رستاخیز می‌کند.

در مورد چهارم که آیه‌ی تکراری «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> بیانگر آن می‌باشد، در کتاب «انگیزه و انگیزنده»<sup>۲</sup> نشان داده‌ایم که تمرکز و توجه یک‌سره‌ی قرآن و علاقه و برنامه پیغمبر در جهت سوق دادن به سوی خدا دلیل بارزی بر وجود خدا و رسالت از طرف او می‌باشد.

در مورد قرآن تمسک‌های مستقیم به خود آن زیاد به عمل آمده است که نشان دهد بیان و نزول آن از غیر راه خدا ممکن نیست، از قبیل:

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأَكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (یونس (۱۰) / ۱۶)

(بگو اگر خدا نمی‌خواست من آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و نه اعلام می‌نمودم به این دلیل قطعی که پیش از آمدن قرآن عمری در میان شما به سر بردم.)

یعنی اگر خدا نمی‌خواست که من آورنده‌ی قرآن بشوم همان‌طور که در ظرف چهل سال قادر نبودم باز هم نمی‌توانستم آن را بر شما بخوانم.

« وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

۱. شعراء (۲۶) / ۱۰۹: از شما هیچ پاداشی بر رسالتم نمی‌خواهم، پاداش من، تنها بر عهده صاحب اختیار جهانیان است.

۲. کتاب «انگیزه و انگیزنده» تدوین و تفصیل سخنرانی در شب مبعث حضرت ختمی مرتبت (ص) مورخ ۱۳۴۸/۷/۱۸ است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه آثار است که با نام «بعثت ۱»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).

الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (شوری (۴۲) / ۵۲)

(و این چنین روحی از امر و اراده خودمان بر تو وحی کردیم (درحالی که) تو نه می دانستی کتاب چیست و نه خبر از ایمان داشتی و لکن قرآن را به صورت نوری قرار دادیم که بدان وسیله هر یک از بندگانمان را که خواسته باشیم هدایت می نمائیم و یقین بدان که تو به راه مستقیم و سر راست به سوی خدا رهبری می نمایی.)

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ  
الْمُبْطِلُونَ.»

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

(عنکبوت (۲۹) / ۴۸ و ۴۹)

(و چنین نبود که تو قبلاً کتابی از بر خواننده باشی یا به دستت نوشته و استنساخ کرده باشی که در این صورت ردکنندگان در اصالت قرآن ایجاد شبهه و شک می کردند.)

بلکه این کتاب آیه های روشن آشکار کننده ای است در سینه و در ذهن کسانی که به آنها علم داده شده است...

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا.» (نساء (۴) / ۸۲)

(آیا پس در قرآن تدبر و تأمل نمی نمایند (و متوجه نشده اند) که اگر از جانب کسی غیر از خدا بود حتماً اختلاف و تناقض های زیاد در آن می یافتند.)

و تا حدی بارزتر از همه، برای ارائه عدم منشأ بشری داشتن قرآن، آیه ی ۸۸

سوره ی اسراء (۱۷) است که می فرماید:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا

يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.»

(اسراء (۱۷) / ۸۸)

(بگو اگر انس و جن جمع شوند که شبیه این قرآن را بیاورند نخواهند توانست، اگر چه کمک کار همدیگر شده دست به دست هم بدهند.)

یا در سوره‌های هود (۱۱)، بقره (۲) و یونس (۱۰) دعوت می‌کند که اگر درباره‌ی خدایی بودن قرآن و رسالت محمد بن عبدالله (ص) شک دارید ده سوره از پیش خودتان و حتی یک سوره مانند آن بیاورید:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ  
وَأَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.  
فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ التَّيِّبِ وَتَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ  
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.» (بقره (۲) / ۲۳ و ۲۴)

(اگر نسبت به آنچه بر بنده‌ی خودمان فرو فرستاده‌ایم در شک و انکار هستید اگر راست می‌گوئید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان و همکاران خود را که از غیر ناحیه‌ی خدا (و کتب قبلی آسمانی) باشد دعوت نمایید.

پس اگر نکردید یا نتوانستید بکنید، و هرگز هم نخواهید توانست، از آتشی بر حذر باشید که گیرانه و زمینه‌ی آن خود مردم‌اند و سنگ‌هایی که برای کافرها آماده شده است.)

درباره‌ی ناتوانی و عجز بشر از آوردن و ساختن کتابی مانند قرآن، متقدمین ما از متکلمین و مفسرین و مترجمین تماماً (یا غالباً) تکیه بر روی فصاحت و زیبایی ظاهری یا ادبی قرآن نموده‌اند. البته قرآن فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلام در زبان عربی است که کسی مانند آن را تا به حال نسروده و نگفته است ولی همان‌طور که در دروس «بازگشت به قرآن» (جلد اول صفحات ۱۱۳ تا ۱۵۲) درس سوم «مؤلف قرآن کیست»<sup>۱</sup> نشان داده شده است، نوع مطالب قرآن و برخورد و بیان آنها و تعلیمات و توجهات طوری و در سطح و کیفیتی قرار دارد که با برداشت‌ها، قضاوت‌ها، تصورات و خواسته‌های ما اختلاف صریح و مباینت آشکار دارد. ما چه یک فردمان و چه اجتماعمان و متفکرین و مصلحین، بالاخره بشری فکر می‌کنیم و بشریم اما قرآن فوق بشری و غیربشری بوده ناچار الهی است.

این مطلب یا حقیقت که نبوت و محتوای نبوت و رسالت، یعنی عقاید و احکام و هدایت‌ها و دلالت‌های دینی، باید حتماً از ناحیه‌ی خدا بوده در غیر آن صورت غیر

---

۱. شماره صفحات مطلب مورد نظر در جلد ۱۸ مجموعه آثار که با نام «بازگشت به قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است از ۱۱۴ تا ۱۴۷ می‌باشد (ب.ف.ب).



قابل اعتماد و باطل است، تعبیر و توضیح عملی آن درباره‌ی کسانی است که معتقدند افرادِ مطلع و برجسته بشری می‌توانند دینی عرضه نمایند یا در دین‌های آسمانی صاحب تشخیص بوده برحسب زمان و مکان و افراد، دست در آن ببرند، و همچنین کسانی که سطح فهم و تشخیص و تجربه‌ی خود یا افرادی از بشر را آن‌قدر بالا می‌دانند که متوقع یا مدعی هستند همه‌ی احکام و علل و عوامل ادیان را می‌فهمند و حق دارند سبک سنگینی کرده تجدیدنظر و تغییراتی در آن وارد سازند، اگر بشر دارای چنین بینش و توانایی می‌بود اصلاً چه احتیاج به وجود پیغمبران و الهام‌های خدا می‌داشت؟ این یک نوع تکبر و جهالت عمومی از ناحیه‌ی انسان‌های دارای این طرز تفکر می‌باشد.

### خلوص پیغمبران و عدم دخالت غیرخدا در رسالت آنان

اما غرض دوم که اطمینان ما را بر اصالت و بر صداقت گفتار و رسالت پیغمبران تضمین نماید از طریق ولادت و تربیت و تولیداتشان تأمین شده است. با مطالعه قرآن و تدبر در آیات و داستان‌های مربوط به پیدایش و پیام پیغمبران، عنایت خاص خداوند آشکار می‌گردد. چه در عمل و اجرا در مورد زندگی و ولادت بعضی از پیغمبران و چه در معرفی آنها و ارائه‌ی قضایا، به ما ضمن اصرار و ارائه‌ی اینکه پیغمبران فرشته و استثناء نبوده از خود مردم هستند و به زبان آنها حرف زده همان لباس را پوشیده و همان اشتغالات را دارند، و به‌طور خلاصه بشری مانند سایرین بوده و در معرض مرگ و مرض هستند؛ از جمله در این آیات:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ<sup>۱</sup>»

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»<sup>۲</sup>

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاعِ الْآخِرَةِ وَأُتِرْنَا لَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا

۱. ابراهیم(۱۴) / ۴ : هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [پیام خدا را] بر آنان به روشنی بیان کند...

۲. انعام(۶) / ۹ : اگر آن [فرشته‌ای] قرار می‌دادیم، قطعاً او را هم به‌صورت بشری درمی‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

تَشْرِبُونَ»<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا مَا لَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا»<sup>۲</sup>

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۳</sup>

به این ترتیب، خداوند دخالت خاص خود را در پیدایش و پرورش آنان و پیغمبر شدنشان نشان می‌دهد. گویی حصاری از اوان کودکی (و قبل از ولادت در مورد حضرت عیسی (ع)) به دور آنها می‌کشد که محفوظ و پاکیزه از تأثیر و تربیت اغیار باشند و تأثیرپذیری نداشته باشند. در هر حال این معنی را می‌رساند که با نبوت و رسالت نمی‌شود بازی کرد. نه نامحرم و ناهل حق ورود در این حریم را دارد و نه غیر پیغمبران مأمور و محفوظ و مُرسَل. کسی، ولو بسیار عالم و مدعی تقوا و ولایت، حق ادعای نبوت یا ادامه‌ی رسالت انبیاء را ندارد. تنها او است که می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام (۶) / ۱۲۴)

(و چون بر آنها آیه‌ای می‌رسد- می‌گویند نا به خود ما نیز شبیه آنچه به فرستاده‌های خدا داده شده است نشود هرگز ایمان نخواهیم آورد، خداوند بهتر می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد...)

و در این باره به دیگران اختیار و اجازه داده نشده است:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (قصص (۲۸) / ۶۸)

۱. مؤمنون (۲۳) / ۳۳: سران قومش که انکار می‌ورزیدند و دیدار آخرت را دروغ می‌شمردند و در زندگی دنیا فرصت عیاشی به آنان داده بودیم، گفتند: این [مرد] جز بشری همچون شما نیست، که غذا می‌خورد و می‌آشامد.

۲. فرقان (۲۵) / ۷: گفتند: این چگونه رسولی است که غذا می‌خورد و در بازارها گام می‌زند؟ چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است که همراه او هشدار دهد؟

۳. کهف (۱۸) / ۱۱۰: بگو: من فقط بشری همچون شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می‌شود: معبود شما معبودی است یگانه؛ و هر که امید لقای صاحب اختیار خویش دارد، باید به اعمال شایسته دست زند و در بندگی صاحب اختیارش احدی را کنار او قرار ندهد.

(و پروردگار تو آنچه را که می خواهد- یا آن طور که می خواهد- خلق می کند و گزینش می نماید و آنها را نرسد که اختیار و انتخاب داشته باشند.)

از ولادت تا نبوت- علاوه بر جعل رسالت که در حقیقت انتصاب است و مرحله‌ی آخر می باشد و بیش از خیره و اختیار، که ظاهراً فقط یک بار در قرآن آمده است و اختصاص به خدا دارد، تعبیری که به صورت عام و وفور به کار برده می شود «اصطفا» است. «اصطفا» و «مصطفی» از ماده‌ی صافی و تصفیه است و مفهوم گزینش بهترین توأم با تربیت و عمل آوردن و خالص کردن را دارد:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ.  
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ» (آل عمران (۳) / ۳۳ و ۳۴)

(به درستی که خداوند آدم و نوح و ابراهیم و آل عمران را نسبت به مردم دیگر جهان برگزید که بعضی از آنها فرزندان بعضی دیگر هستند...)

درباره‌ی دریافت کنندگان کتاب نیز عمل «اصطفا» به کار برده شده است:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»  
(فاطر (۳۵) / ۳۲)

(سپس کتاب را به کسانی از بندگانشان که گزیده و پرورانده بودیم به میراث دادیم، حال بعضی از آنها ستمکار به خود هستند، برخی میانه‌روانند و کسان دیگری مسابقه گذارنده در خیرات و خدمات به اذن خدا می باشند که این همان برتری و فزونی بزرگ است.)

این عمل تربیت و تصفیه و گزینش یا انتخاب اصلح را خداوند به خودش نسبت می دهد. او است که از میان افراد مناسب و شایسته برمی گزیند، قبلاً پرورش می دهد یا اصلاً می سازد.

غیر از اصطفا و مصطفی، از تعبیر اجْتَبَاء و صفت یا نام مجتبی نیز در قرآن و در ادبیات دینی ما استفاده‌ی فراوان به عمل آمده و همراه آن اِهْتِدَاء و هدایت آمده است:

«اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»  
(شوری (۴۲) / ۱۳)

(خداوند هر که را بخواهد به سوی خود می گزیند یا بالا می برد و هر که را توبه و انابه کند به طرف خویش رهبری می نماید.)

در سوره‌ی انعام (۶) نیز پس از بیان حجت و براهینی که خداوند به ابراهیم (ع) در برابر قومش داده، درجات او را بالا برده، اسحق و یعقوب را به او عطا کرده و تمامی آنها و نوح و فرزندان‌شان داوود و سلیمان و یوسف و همچنین موسی و هارون را به پاداش نیکو کرداری‌شان هدایت نموده است، پس از ذکر اسامی عده‌ی دیگری از پیغمبران، که همه از صالحین بوده‌اند، به صورت دسته‌جمعی می‌فرماید:

«وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (انعام (۶) / ۸۷)

(و از پدران و فرزندان و برادرانشان، و آنانی که برگزیدیم و به راه راست (یعنی خدا) رهبریشان کردیم.)

سئوالی که مطرح می‌شود این است که اصطفاء و اجتناء از طرف خدا چگونه و از چه راه‌هایی انجام می‌گیرد؟

تا آنجا که از آیات متمرکز یا متفرق در قرآن برمی‌آید شش مرحله یا شش عامل و وسیله جلب توجه می‌کند:

(۱) وراثت یا نسل و نژاد؛ همان‌طور که در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره‌ی آل عمران (۳)

دیدیم:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» (آل عمران (۳) / ۳۳ و ۳۴)

همچنین در ردیف آیات ۸۴ تا ۸۷ سوره‌ی انعام (۶) تصریح و تکیه روی این مسئله دارد. به نظر می‌آید که از دیدگاه قرآن و فرستاده‌ی خدا، نژاد و عوامل اکتسابی و انتقالی، بدون آنکه الزامی و قطعی باشد تأثیر به‌سزا در زمینه‌سازی برای اختیار خدا و اجتناء و اصطفاء داشته باشد. قرآن در همان سوره و در سوره‌های دیگر فرزنددهی به حضرت ابراهیم را که به صورت سرمایه‌ی موروثی عظیمی در آمده است در هر مکان و زمان به نحوی ارائه و اثبات وجود در ابراهیم و در نسل و ذریه‌ی او می‌نماید.

(۲) با پشیمانی و توبه و پیمان‌بندی که به درگاه لایزال می‌نماید، تصفیه می‌شود و لیاقت و انتخاب و ارتقاع خدایی را پیدا می‌کند، همان‌طور که در آیه ۱۳ سوره‌ی شوری (۴۲) دیدیم و در سوره‌ی طه (۲۰) آیه ۱۲۲ نیز دیده می‌شود:

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ.» (طه (۲۰) / ۱۲۲)

(پس از آن پروردگارش او را برگزیده توبه‌اش را پذیرفت و هدایت کرد.)

۳) ابتلاء و امتحان به گرفتاری‌ها، همراه با صبر و پایداری تا تقوا و تمرین اراده که سبب استحکام نفس و اتکاء و ارتباط بیشتر با خدا می‌گردد. مثلاً در مورد حضرت ابراهیم (ع) و امامت او گفته می‌شود:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره (۲) / ۱۲۴)

(و هنگامی که ابراهیم را پروردگار او به کلماتی گرفتار و امتحان نمود که (با موفقیت) به اتمام رساند گفت همانا که من تو را در زمین برای مردم پیشوا قرار می‌دهم.)

ولی به هیچ وجه نصیب ذریه‌ای که ظلم به خود و به خلق و خدا می‌کند نمی‌گردد. سراسر داستان یوسف نیز همین شیوه را نمایش می‌دهد.

۴) احسان و نیکوکرداری که آزمایش و ارتقاء مثبت می‌باشد و در جمله‌هایی نظیر:

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» (انعام (۶) / ۸۴)

(... و این چنین ما نیکوکرداران را پاداش می‌دهیم.)

مکرر آمده است.

۵) الگو شدن و صالح شدن یا در زمره‌ی صلحاء قرار گرفتن. مثلاً درباره‌ی یونس (ع) پس از توبه و بازگشتش این آیه را می‌خوانیم:

«فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ.» (قلم (۶۸) / ۵۰)

(پس از آن پروردگارش او را برگزید و از شایستگان قرار داد.)

۶) برانگیختن، مأمور شدن، هدایت یافتن و هدایت کردن که مرحله‌ی نهایی است و همراه با دریافت کتاب و حکمت و نبوت می‌شود:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» (بقره (۲) / ۲۱۳)

(پس خداوند پیغمبران را برانگیخت و مأمور کرد که مژده دهند، و هشدار دهنده‌ی (بلاهای این دنیا و عذاب آخرت) باشند و همراه آنها به حق کتاب نازل کرد تا در میان مردم حکم نمایند.)

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»

(نحل (۱۶) / ۳۶)

(و به تحقیق در هر امت رسولی را برانگیختیم که (بگویند) خدا را بندگی کنید و از طاغوت (یعنی افراد، افکار و عوامل سرکش از حاکمیت خدا) دوری نمائید.)

و همچنین در آیات بعثت حضرت خاتم النبیین که علاوه بر برانگیختن رسول اکرم، به برخاستن او از میان توده‌ی عامی مردم نیز اشاره می‌نماید.

## پیدایش و پرورش پیغمبران

### چند نمونه توصیف ولادت و تربیت پیغمبران

قرآن نه در مورد همه‌ی پیغمبران، بلکه اولوالعزم‌ها و معدودی از شاخص‌ها اشاراتی درباره‌ی ولادت و احیاناً تربیت و ساختن آنها دارد. گاهی از این حد جلوتر رفته می‌بینیم خداوند دست پیغمبر مورد نظر را گرفته در پیمودن راهی که در پیش دارد و کاری که باید انجام دهد، دلالت می‌کند. علاوه بر آن گویی عنایتی هست که غیر از خدا دست و دخالت دیگران در تربیت و تعلیم رسولان وارد نشود و غریبه و نامحرمی مشارکت و مباشرت در امر آنها نداشته باشد.

ضمناً قرآن برای همه‌ی پیغمبران، از جهت ولادت و تربیت یا پیدایش و پرورش آنها، وضع مشابهی را تکرار نمی‌کند بلکه هر کدام کیفیت و جریان خاص خود را داشته تا شاهد تنوع و حالت تصادفی باشیم که در سراسر طبیعت و در عالم حیات حاکمیت دارد و از کشفیات و مشاهدات علوم تجربی امروزی است.

این تنوع داشتن ولادت‌ها و آزادی حالات و تصادفات یا طبیعی بودن جریان‌ها در مورد بعثت و ابلاغ رسالت پیغمبران، در سخنرانی «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز» در مقاله‌ی پنجم جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها»<sup>۱</sup> آمده است. وضع کاملاً استثنایی و برجسته‌ی حضرت ابراهیم (ع) را نیز نشان دادیم. اینک به ذکر فهرست وار پیغمبرانی چون آدم، نوح، ابراهیم، یوسف، موسی و عیسی علیهم‌السلام می‌پردازیم:

### ۱- آدم (علیه‌السلام)

درباره‌ی حضرت آدم (ع) که ابوالبشر نامیده‌اند و اولین پیغمبر و پدر پیغمبران است اشارات متعدد در قرآن داریم که می‌تواند حالت عینی و واقعی فردی داشته باشد یا وصف حال و طراحی آدمیزاد را بیان کند.

---

۱. جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» ان‌شاءالله به صورت جلد بیست و ششم مجموعه‌ی آثار با نام «بازیابی ارزش‌ها» منتشر خواهد شد (ب.ف.ب).

اولین اشاره از دوران بهشت و مقدماتِ اخراج از آنجا برای سقوط و اقامت در زمین است که در واقع پس از ازدواج با زوجه‌اش می‌باشد:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.» (بقره (۲) / ۳۵)

(و گفتیم ای آدم تو و زنت در بهشت سکونت کنید و از (درختان و میوه‌های) آن فراوان و از هر جا که بخواهید بخورید و (لیکن) به این درخت (به خصوص) نزدیک نشوید که در این صورت از ظالم‌ها (ی به خود) خواهید بود.)

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.» (اعراف (۷) / ۱۹)

(و ای آدم تو و زوجه‌ات در باغ بهشت سکنی گزینید و سپس از هر جا (در آن باغ) خوراک (و تغذیه) کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که در این صورت از اهل ستم و ناحق خواهید بود.)

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (طه (۲۰) / ۱۲۳)

(خدا گفت از آن (بهشت) بیرون شوید و همگی (آدم‌ها) سقوط کنید بعضی (از شما) دشمن بعضی دیگر خواهید بود...)

ولی خیلی جلوتر از اینها، از ولادت آدم، نه مانند سایر پیغمبران و مردم بلکه به صورت خاص خود او، صحبت می‌شود که عجیب و جالب است و شرح مراحل تکوین و تکامل آدمیزاد می‌باشد. یک جا گفته می‌شود:

«وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ.» (سجده (۳۲) / ۷)

(و آفرینش انسان را از گل آغاز کرده.)

که خلقت از گل بلا تفاوت درباره‌ی انسان، بشر و آدم در قرآن آمده است و به این ترتیب معلوم می‌شود که مراد از آدم همان بشر و انسان است و لا اقل در این آیات نوعیت دارد نه عینیت به یک فرد خاص:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ.»<sup>۱</sup>

۱. ص (۳۸) / ۷۱: [به یاد آر] زمانی را که صاحب اختیار به فرشتگان گفت: من در کار آفرینش بشری از گل هستم.



«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا»<sup>۱</sup>

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ»<sup>۲</sup>

یا گفته می‌شود:

«مِنْ سُلالَةٍ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ»<sup>۳</sup>

پس از آن به تناسل و تولید نسل و تشکیل نطفه اشاره شده دنباله‌ی آیات سرعت مراحل جنینی نوزاد انسان شده راه طی کرده از ولادت او پُل به روی مرگ و به سوی قیامت می‌زند:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ.» (مؤمنون (۲۳) / ۱۲ تا ۱۶)

(و به تحقیق و یقین (یعنی با آنکه تکامل انسان از چنین مسیر دور و دراز، یعنی از عصاره به گل تصفیه شده که ماده‌ی بی‌جان معدنی است و تبدیل آن به ماده‌ی آلی تشکیلات دار و سپس مراحل ماند عصاره‌ی مایع که حالت زنده و تک سلولی است، پیش رفته دوران‌های جنینی انسان را طی می‌کند و به‌نظر شما بسیار مشکل و غیرقابل قبول می‌آید، مع‌ذلک)، انسان را از عصاره‌ی تصفیه‌شده‌ای از گل آفریدیم.

سپس او را نطفه‌ای کردیم در قرارگاهی استوار.

پس از آن نطفه را به‌صورت علقه (موجود معلق همبسته به‌جدار رَحِم) آفریدیم (یا تکامل و تحول دادیم) آن‌گاه به‌علقه آفرینش مضغه

۱. اسراء (۱۷) / ۶۱: و [به یاد آر] زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای [بزرگداشت] آدم ابراز فروتنی کنید، همه ابراز فروتنی کردند، جز ابلیس؛ [که] گفت: چگونه در برابر کسی که از گل آفریده‌ای ابراز فروتنی کنم؟!

۲. مؤمنون (۲۳) / ۱۲: انسان را از چکیده‌ای از خاک آفریدیم.

۳. سجده (۳۲) / ۸: ... از عصاره‌ی آبی بی‌مقدار قرار داد.

(قطعه‌ای به صورت گوشت جویده یا توت دانه‌دار) دادیم و از مضغه استخوان‌هایی آفریدیم و استخوان‌ها را پوشش گوشتی داده همین‌طور آفرینش دیگری به وجود آوردیم، بنابراین خدا را برتر و افزون‌آفرین بدان، خدایی را که نیکوترین آفرینندگان است! پس از آن و بعد از این مراحل (و ولادت و حیات در دنیا) شما خواهید مرد و بالاخره روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

این آیات که با اختلاف در تفصیل و اختصار، چند بار در قرآن آمده است ولادت انسان را تا مراحل ساده‌تر عناصر مادی خاک و آب به عقب می‌برد.<sup>۱</sup>

پیش‌روی یا تفصیل و تکامل در این مسیر بی‌نهایت که به مصداق:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا.»

(انسان (۷۶) / ۱)

(آیا زمانی بر انسان نگذشت که شیئی قابل ذکر نبود؟)

از عدم آغاز می‌گردد، مانند نباتات و حیوانات بوده گام به گام نظم و کمال می‌یابد تا به شایستگی یا مطابقت با روح الهی و صفاتی از خداوند رسیده انسان مختار استحقاق سجده یا خدمت و اطاعت فرشتگان را احراز می‌نماید.

اما قرآن در ارائه ولادت و تکوین آدم و در معرفی ذات و حیات آدمیزاد، از عدم نیز فراتر رفته از دوران ماقبل ولادت یا «پیش‌زادی» او صحبت می‌کند. از آن زمان که پیدایش و پرورش انسان در مشیت و علم خدا طراحی می‌گشت و به فرشتگان که مظاهر اراده و مجریان امر هستند ابلاغ می‌شد. قرآن این مرحله را که می‌توانیم دوران «ما قبل جهان» یا «زایش انسان» بنامیم، با بیان سهل و ممتنع شگفت‌انگیز موجز که اراده و عینیت را یک‌جا تصویر می‌نماید، به صورت مصاحبه با ملائکه، مجادله با ابلیس و سکونت آزمایشی موقت در بهشت، تا اخراج و اعزام به زمین، برای زندگی پرماجرا و انتظار هدایت انبیاء در طی مجموعه آیات چندی برای ما توصیف و تشریح

۱. بحث تحلیلی و تطبیقی علمی در کتاب «خلقت انسان» آقای دکتر یدالله سبحانی شده است و به صورت تفسیر موضوعی تحت عنوان «آفرینش آدمیزاد» در جلد‌های ۲ و ۳ «بازگشت به قرآن» بیان گردیده که خوانندگان اهل تحقیق می‌توانند مراجعه نمایند.

مجموعه‌ای از سه اثر زنده‌یاد دکتر یدالله سبحانی با نام «قرآن مجید، تکامل و خلقت انسان» در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است.

جلد ۱۸ مجموعه آثار نیز که با نام «بازگشت به قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، در برگیرنده‌ی مباحث «آفرینش آدمیزاد» می‌باشد (ب.ف.ب).

می‌نماید.

در این مجموعه‌های معرف «گزینش آدمیزاد» نه تنها نقاط قوت و ضعف و صفات آدم که اولین پیامبر و پدر پیامبران خواهد بود، ظاهر می‌گردد بلکه توجه و تعمیم به فرزندان آدم، در طول زمان و سراسر جهان داشته، چنانچه با دید بصیرت و مطابقت آنها را مطالعه کنیم فشرده‌ای از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، و جنگی از حوادث و حالات دنیا و انسان را، در آن می‌یابیم.<sup>۱</sup>

پس به‌طور خلاصه قرآن در مورد آدم بجای ولادت، درباره‌ی خلقت او اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد و از خلقت آدم و آدمیزاد توأماً صحبت می‌کند. یعنی هم به معنای اخص و شخص آدم و هم به معنای اعم در مفهوم‌های آدمیزاد، بشر و انسان. ضمن آنکه علاوه بر آفرینش به «گزینش آدمیزاد» یا طرح و برنامه‌ای که خداوند درباره‌ی انسان داشته است و در زندگی زمینی پیاده می‌شود، نیز اشارات اجمالی و سمبلیک به‌عمل آورده است. جمع‌بندی آیات مربوط به آفرینش و گزینش آدمیزاد در آیه‌ی کوتاهی دیده می‌شود که خلقت عیسی و آدم را با وجود تفاوت‌های ظاهراً عمیق، مشابه یکدیگر بیان کرده به صورت ترکیبی یا محصولی از ماده‌ی خاکی و اراده‌ی الهی معرفی می‌نماید:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (آل عمران (۳) / ۵۹)

(به‌درستی که مثل و داستان (ولادت) عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید و گفت بشود آنگاه (چنان که گفته و خواسته بود تحقق و تکامل یافته) شد.)

ولادت و سکونت و معصیتِ آدم در بهشت آغاز می‌گردد و ظاهراً (با استنباط از سوره‌ی بقره (۲) ) پس از هبوط به زمین است که آدم کلمات یا تعلیمات و تمرین‌هایی دریافت کرده بازگشت به خدا می‌نماید:

۱. رجوع شود به کتاب «بازگشت به قرآن» جلسات ۱۲ تا ۲۳ از صفحه‌ی ۲۸ تا ۱۴۱ جلد دوم و جلسات ۲۴ تا ۳۲ از صفحه‌ی ۳ تا ۱۱۲ جلد سوم.

جلدهای دوم و سوم کتاب «بازگشت به قرآن» در جلد (۱۸) مجموعه‌ی آثار که با نام «بازگشت به قرآن» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، قرار دارد و مطالب موردنظر در صفحات مورد اشاره به ترتیب در صفحات ۱۷۷ تا ۳۰۲ و ۳۰۷ تا ۴۳۳ این مجموعه می‌باشد (ب.ف.ب).

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»  
(بقره (۲) / ۳۷)

(پس - از ابلاغ «فَلْنَا اهْبَطُوا» - آدم از پروردگارش کلمات - یا تعلیمات و تمرین‌هایی - دریافت کرد یا برخوردار نمود و خداوند توبه او را پذیرفت، همانا که او توبه‌پذیر مهربان است.)

و پس از آن به ترتیبی که متفاوت با پیغمبران بعدی است هدایت و نبوت یافته اولین توبه‌کار و اولین پیامبر و رهنما از طرف خدا در روی زمین می‌گردد. ولی بنا به ترتیب آیات سوره طه (۲۰)، «اجْتَبَاهُ»، یعنی پذیرش توبه و هدایت آدم برای نبوت، قبل از دستور «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»<sup>۱</sup> بوده است:

«وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»  
(طه (۲۰) / ۱۲۱ تا ۱۲۳)

(... و آدم نافرمانی پروردگارش را نموده گمراه و بی‌بهره شد. پس از آن پروردگار آدم را برگزیده توبه‌اش را پذیرفت و هدایت کرد. گفت شما دو نفر جمعاً فرود آئید بعضی دشمن برخی دیگر خواهید بود پس اگر هدایتی از جانب من برای شما آمد...)

در هر حال توضیحی که داده می‌شود این است که آدم و زوجه‌اش، علی‌رغم تأکید خدا که نباید به درخت معلومی نزدیک شوند در اثر اغوای شیطان و وعده‌ی فرشته شدن و حیات جاودان داشتن امر خدا را فراموش کرده از میوه‌ی آن درخت تناول می‌نمایند! در نتیجه زشتی‌های آنها بر خودشان ظاهر گردیده ثابت می‌شود که عزم لازم و شایستگی کافی برای برخورداری از زندگی سالم و فراهم و سعادت‌مند بهشتی را ندارند. آدم از کرده‌ی خود پشیمان و پشیمان گشته رو به خدا می‌برد. توبه‌اش پذیرفته می‌شود ولی به زمین برمی‌گردد تا فرزندانشان با بهره‌مندی موقت از کالای اندک زمینی و در اثر ابتلاء و آزمایش و درگیری‌های ناشی از فساد و دشمنی، ورزیده و آزموده و گزیده برای حیات واقعی ابدی بهشت آخرت شوند.

از دوران زندگی آدم و زوجه‌اش در زمین و تشکیل خانواده و از دعوت به سوی خدا و انجام رسالت آدم چیزی در قرآن نیامده است. حتی خطاب‌هایی را که قرآن

۱. طه (۲۰) / ۱۲۳: ... [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید، در حالی که دشمن یکدیگرید؛ ...

از قول خدا نقل می‌کند به نام «یا بنی آدم» است. خطاب «یا آدم» فقط در دوران اقامت موقت در بهشت آمده است و ما از طریق آدم خطابی برای آدم‌ها نمی‌بینیم.

\* \* \*

## ۲- نوح نبی الله

عجیب است که درباره‌ی نوح با آنکه ۴۳ بار نامش می‌آید و از اقامت ۹۵۰ ساله و جدال با قوم ناشنوا و نافرمان، نسبتاً به تفصیل صحبت شده و درباره‌ی طوفان و ساختن کشتی که اولین بلای تصفیه‌ی نژاد انسانی است توضیحاتی در قرآن می‌خوانیم مع ذلک راجع به ولادت و دریافت نبوتش کمترین اطلاع نمی‌یابیم.

تورات فاصله مابین آدم تا نوح را با ذکر اسامی اولاد و احفاد آدم و تعیین عمرها و مدت‌ها (که معلوم نیست تا چه اندازه اصالت و دقت داشته باشد) پر کرده است ولی قرآن در این مورد ساکت است. البته راجع به دریافت وحی و مأموریت و اینکه رسالت و کارهایش، از جمله ساختن کشتی و سوار کردن افراد و انواع تا پیاده شدن در خشکی و حتی دعاهایش، تماماً زیر نظر و دستور مستقیم خدا بوده و اجازه‌ی تخطی نداشته است، تصریح به عمل می‌آید. از جمله در سوره‌ها و آیات ذیل:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ.»<sup>۱</sup>

«وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ.»<sup>۲</sup>

و آنجا که برای پسرش طلب نجات می‌کند مورد عتاب قرار می‌گیرد که :

۱. عنکبوت (۲۹) / ۱۴ : نوح را به رسالت بر قومش فرستادیم و نهصد و پنجاه سال میان آنان بود؛ تا بلای طوفان دامنگیرشان شد، در حالی که ستمکار بودند.

۲. هود (۱۱) / ۳۶ و ۳۷ : به نوح وحی شد که جز آنان که [تاکنون] ایمان آورده‌اند، دیگر کسی از قوم تو ایمان نخواهد آورد، پس از آنچه می‌کردند اندوهگین مباش. و کشتی را زیر نظر ما و طبق وحی ما بساز و درباره ستمگران از من درخواستی مکن، که همه غرق خواهند شد.

«إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.» (هود (۱۱) / ۴۸)

(... همانا که عمل او ناشایست است بنابراین از من چیزی را که آگاهی نداری درخواست مکن، من تو را پند می‌دهم که از نادانان نباشی.)

### ۳- ابراهیم خلیل الله

راجع به ولادت ابراهیم که ۶۹ بار از او نام برده می‌شود نیز در قرآن چیزی نداریم ولی مکرر از پدرش آذر که بت پرست بت تراش بوده است اسم برده می‌شود.<sup>۱</sup> از دوران کودکی یا جوانی او صحبت می‌شود:

«قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ.» (انبیاء (۲۱) / ۶۰)  
(گفتند نام جوانی را شنیدیم که به او ابراهیم می‌گویند.)

از دورانی که هنوز معرفتی پیدا نکرده بود ولی صاحب رشد و معرفت و موحد شده است و با پدر و قوم خود به نصیحت و جدال برای اعراض از بت پرستی می‌پرداخته است خیلی صحبت می‌شود:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.  
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ.»  
(انبیاء (۲۱) / ۵۱ و ۵۲)

(و به یقین و تحقیق به ابراهیم قبلاً رشدش را داده و عالم و آگاه به آن بودیم، آن زمان که به پدر و قوم خود گفت این تصاویر یا صورت و مجسمه‌ها چیست که به درگاهشان معتکف و دل بسته می‌شوید؟! یا چه معنی و چه خاصیت دارد؟! ...)

در مقاله‌ی جداگانه «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز» (مقاله‌ی پنجم جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها») به تفصیل راجع به حضرت ابراهیم (ع) صحبت کرده‌ایم. مطالبی در این مقاله تکرار خواهد شد که پوزش می‌خواهیم.

۱. بسیاری از مترجمین و مفسرین شیعه اصرار دارند آذر را که صریحاً همه جا با عنوان أبوه یا أباه در قرآن ذکر می‌شود و ابراهیم به او یا آبت (ای پدرک من یا پدر عزیز) خطاب می‌نماید، به این دلیل که مشرک بت پرست بوده است و انبیاء باید حتماً از ولادت و از پدر و جد موحد نآلوده باشند (در صورتی که حدیث نبوی معتبری که وجود دارد فرموده‌اند پیغمبران هیچ‌گاه مولد ناپاک نداشته‌اند یعنی زنازاده نبوده‌اند) آذر عموی ابراهیم می‌گویند، درحالی همین عنوان یا آبت را که قرآن از قول یوسف به کار می‌برد آن را ای پدر ترجمه می‌نمایند.

کیفیت رسالت و نبوت حضرت ابراهیم (علی نبینا و علیه السلام) و دریافت وحی و هدایتش عجیب است و مخصوص به او می‌باشد: با ارشادِ پیشاپیش خدا و با استدلال حسی و عقلی خویش ملکوت آسمان‌ها و زمین بر او ارائه می‌شود تا اهل یقین گردد:

«وَكَذَلِكَ نُورِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»<sup>۱</sup>

و هدف و سمت حرکت خود را در زندگی و بندگی، تنها و با میل و رضا به جانب کسی که آسمان‌ها و زمین را سرشته است قرار دهد:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup>

همه‌ی بت‌ها و معبودها، به جز «رَبُّ الْعَالَمِينَ» را دشمن خود می‌شناسند و «رَبُّ الْعَالَمِينَ» همان است که او را آفریده و رهبریش را به عهده دارد، نان و آب و شفا می‌دهد، می‌میراند و برمی‌انگیزد، آرزو و امید دارد که روز جزا آمرزیده شود و در این دنیا کتاب یا حکم و نبوت به او داده جزو شایستگان شود و پذیرفته‌ی آیندگان باشد.

«فَأَنبَهُمْ عَدُوًّا لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ .

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ .

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ .

وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ .

وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ .

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ .

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ .

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»<sup>۳</sup>

۱. انعام(۶) / ۷۵ : و این گونه نظام حاکم بر آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم می‌نمودیم تا [یکتایی آفریدگار جهان را درک کند] و به یقین دریابد.

۲. انعام(۶) / ۷۹ : من حقگرایانه وجود خود را متوجه کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است کرده‌ام؛ و در جرگه شرک‌ورزان نیستم.

۳. شعراء(۲۶) / ۷۷ تا ۸۴ : همه دشمن منند؟ مگر صاحب اختیار جهانیان؛

که مرا آفریده و هدایتم کرده است؛

برای خودش از خدا میراث بهشت و برای پدرش که گمراه است آمرزش می‌طلبد که روز رستاخیز خوار نگردد:

«وَجَعَلَنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ.  
وَاعْفُرْ لِيَ يَا أَبَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ.  
وَلَا تُحْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ»<sup>۱</sup>

با چنان هدایت و حجت خدا به احتجاج و هدایت پدر و قوم، بر مبنای استدلال عقلی و تجربی، به منظور ترک شرک و رو آوردن به خدا می‌پردازد:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَي قَوْمِهِ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup>

قوم با آنکه محبوب او و محکوم منطق او هستند کمترین پذیرش نشان نداده به آتشش می‌افکنند. آتش به امر خدا سرد و سالم می‌گردد:

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَي إِبْرَاهِيمَ»<sup>۳</sup>

پروردگارش به زبان حال یا به زبان قال به او تکلیف تسلیم و تبعیت می‌کند. جواب می‌دهد تسلیم ارباب کل جهانیان هستم:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۴</sup>

رانده شده‌ی پدر و قوم از دیار، هجرت به سوی خدا می‌نماید تا هدایت شود. در

---

→ و طعام و آشامیدنی‌ام از [لطف] اوست؛

و چون بیمار شوم، شفا می‌بخشد؛

و آن که مرا می‌میراند، سپس زندگی [دوباره] می‌بخشد؛

و آن که چشم امید از او دارم که در روز جزا لغزشم را ببخشد.

صاحب اختیار، مرا دانش توأم با بینش بخش و به شایستگان ملحق ساز؛

و در میان آیندگان خوشنام گردان.

۱. شعراء (۲۶) / ۸۵ تا ۸۷: و مرا در زمره وارثان بهشت پر نعمت قرار ده؛

و پدرم را که از گمراهان است بیامرز؛

و در آن روز که [مردم] برانگیخته می‌شوند، مرا رسوا مکن.

۲. انعام (۶) / ۸۳: این منطق ما بود که به ابراهیم در مواجهه با قومش القا کردیم؛ [مقام] هر که را بخواهیم به

درجاتی رفعت می‌بخشیم، که صاحب اختیار تو فرزانه‌ای است دانا.

۳. انبیاء (۲۱) / ۶۹: فرمان دادیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش.

۴. بقره (۲) / ۱۳۱: آنگاه که صاحب اختیار ابراهیم به او گفت: به مقام تسلیم درای! گفت: در برابر صاحب

اختیار جهانیان [با تمام وجود] تسلیم شده‌ام.



سرزمین بی کشت و کاری، همراه با زن و فرزند رحل اقامت می‌اندازد. بنا به خوابی که دیده و احساس تکلیفی که کرده فرزند دل‌بندش اسماعیل را به قربانگاه معبود محبوبش، خدا می‌برد و از این آزمایش بزرگ سرفراز و سزاوار بیرون می‌آید:

«وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ.

قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ.»<sup>۱</sup>

و خلعت پیشوایی بشریت از خدا دریافت می‌دارد:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.»<sup>۲</sup>

در پیری خدا به او اسحق را عطا می‌کند و از اسحق، یعقوب که همگی شایسته‌ی هدایت و صاحب نبوت شده دریافت وحی می‌کنند تا عامل به خیر و خدمت بوده نماز برپا کنند و زکات پرداخته تنها خدا را بندگی نمایند:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ

الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.»<sup>۳</sup>

و خداوند او را به عنوان دوست صمیمی خویش اتخاذ می‌نماید:

«وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(... و خداوند ابراهیم را دوست خود گرفت)

خلاصه آنکه ابراهیم پایه‌گذار توحید و مدعی سرسخت شرک است، یار خدا و پدر انبیاء و اولیاء است و پدر امت‌های موحد است. هم امت است و هم امام. حنیف

۱. صافات (۳۷) / ۱۰۴ تا ۱۰۶: او را ندا دادیم که: ای ابراهیم،

رؤیای [خویش] را تصدیق کردی؛ نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم.

مسلماً این آزمونی روشن [از مقام تسلیم و رضای تو بود.

۲. بقره (۲) / ۱۲۴: [به یاد آر] وقتی که ابراهیم را صاحب اختیارش به اموری چند [مثل شکستن بت‌ها، فتنه

آتش، تجدید بنای کعبه و اسکان خانواده‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه مکلف کرد و] در آزمون

نهاد و او همه [مراحل] را به انجام رساند؛ [آنگاه خدا] فرمود: تو را [سرمشق و] پیشوای مردم قرار

می‌دهم؛ [ابراهیم] گفت: از دودمان من [چطور]؟ گفت: [اگر شایسته باشند، که] پیمان من شامل ستمگران

نخواهد شد.

۳. انبیاء (۲۱) / ۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که [مردم را] به فرمان ما هدایت می‌کردند و نیکوکاری‌ها

و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و [فقط] ما را بندگی می‌کردند.

است، مسلمان است و مشرک نیست.

در تمام این جریان صحبت از رشد ابراهیم، رویت، حجت، هدایت، حکم، امامت و سازندگی خانه‌ی خدا برای مردم شده است و به‌طور کلی قرآن ابراهیم را مانند سایر انبیاء، گیرنده‌ی وحی ذکر می‌کند:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا»<sup>۱</sup>

از صحیفه‌ی او نیز نام می‌برد:

«أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ  
وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى»<sup>۲</sup>

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ  
صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ»<sup>۳</sup>

ولی به صراحت نمی‌گوید چه موقع، چگونه در کدام یک از مراحل فوق یا در چه زمان و مکان اختصاصاً وحی به او رسیده و مشمول «امر» شده است. از نبوت و نبی بودن او نیز ظاهراً با صراحت ذکری نشده است. در عوض اگر از ولادت او یادی نشده و ظاهراً عادی بوده است، ولادت فرزندش اسحق فوق عادی و با دخالت «امر خدا» صورت می‌گیرد. آنجا که با فرشتگان مأمور هلاک قوم لوط به‌منظور جلوگیری از این مصیبت مجادله نموده به‌او مژده‌ی فرزند می‌دهند و زوجه‌اش تعجب کرده می‌گوید:

«يَا وَيْلَتِي أَلِدُّ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ»  
(هود (۱۱) / ۷۲)

۱. نساء (۴) / ۱۶۳: ما به تو وحی فرستادیم، همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او [مثل] ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و [پیامبران] دودمان [ش] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی فرستادیم، و [همان‌گونه که] به داوود زبور را عطا کردیم.

۲. نجم (۵۳) / ۳۶ و ۳۷: یا از مفاد کتاب آسمانی موسی و [تعلیمات] ابراهیم - که حق [بندگی] ما را به تمامی ادا کرد - باخبر نشده است؟

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۸ و ۱۹: این [حقایق] در کتب [آسمانی] پیشین نیز هست.  
کتب ابراهیم و موسی.

(... ای وای بر من! آیا من فرزند آورم در حالی که پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است حقا که چنین چیزی عجیب است!)

جواب می دهند:

«أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.» (هود (۱۱) / ۷۳)

(... آیا از «امر خدا» تعجب می کنی در حالی که رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان است به درستی که او ستوده‌ی بزرگوار است.)

آنچه به طور مسلم و به صراحت دیده می شود این است، در حالی که ابراهیم خلیل و امام تعلق به پدر و به قوم و محیط خود داشته از آنها و در میان آنها زائیده شده است و از آنها هست، از آنها نیست. از آنها در زمینه‌ی عقل و منطق علمی و عملی، دوری از شرک، توحید خالص و عشق به خدا، محبت و فداکاری و صفات و رشد اعلی، چیزی را نگرفته است و شباهتی به آنها ندارد بلکه پدر و قوم، او را از خود می رانند و او نیز از آنان برائت می جوید و می گوید:

«وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (انعام (۶) / ۷۹)

(... و من از مشرکین نیستم.)

«إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ» (ممتحنه (۶۰) / ۴)

(... به درستی که ما از شما و از آنچه عبادت می کنید بیزار و جدا هستیم...)

پس ابراهیم کیست؟ از خودش است. خودش هم از خدا است! خدایی که بینا و دانای بر اوست او را رشد داده، خواسته هایش را یکی بعد از دیگری بر آورده، حفاظتش کرده و از آتش نجات داده، به عالی ترین مقام و منزلت رسانده، نامش را در دنیا و آخرت بلند کرده، ذریه‌ی عظیم و برومند و شایسته‌ی نبوت و امامت به او عطا کرده (تورات روی قسمت اول خیلی تکیه می کند)، دعایش را دربارهی خانه و سرزمین کعبه اجابت نموده و به آخرین رسول وحی کرده است پیروی از ملت و مکتب او بنماید. زیرا که حنیف است، مسلمان است و مشرک نیست.

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»<sup>۱</sup>

۱. انعام (۶) / ۱۶۱: بگو: صاحب اختیارم مرا به راهی راست هدایت کرده است؛ [به] دینی پایدار، همان آیین ابراهیم حنفر که در جرگه شرک و رزان نبود.

از جمع‌بندی تمام توصیف‌های پراکنده و متنوع قرآن به این نتیجه می‌رسیم که ابراهیم (ع) در بشر بودن کاملاً «انعکاس» «مِنْهُمْ» است. چون که از پدر خدانشناس و از قوم و سرزمین مشخصی بوده با آنها حشر و نشر داشته و بستگی‌اش چنان است که علی‌رغم بد رفتاری‌هایی که می‌بینید علاقه‌مند دلسوز و دعاگوی آنها است. در برابر خدا هم کاملاً «انعکاس دهنده‌ی» «مِنِّي» است، چون که کلام و پیامی جز از خدا ندارد. خواسته و گفته‌اش جز به سوی او برای او نیست. بزرگ‌ترین صفت و لقب خدا دادش «خلیل» است:

«السَّلَامُ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ.»

#### ۴- یوسف صدیق

یوسف (ع) از پیغمبران اولوالعزم نیست ولی یک سوره‌ی کامل ۱۱۱ آیه‌ای به او اختصاص داده شده است. از پرورش و گزینش و از تعلیمات و رسالتش در زیباترین داستان که قرآن احسن القصص نامیده است و بارها آن را خوانده و شنیده‌اید، صحبت می‌شود. داستانی که اگر ما می‌نوشتیم عنوانش را «چگونه پسرکی پیغمبر می‌شود» می‌گذاشتیم.

یوسف، فرزند یعقوب ملقب به اسرائیل، اولین نسل بنی اسرائیل است که ده برادر بزرگ‌تر از خود و یک برادر کوچک‌تر دارد. سخت محبوب پدر است و مورد حسادت برادران.

مانند ابراهیم، از ولادت یوسف سخنی در قرآن به میان نمی‌آید بلکه داستان پر ماجرای پر معنی از دوران صباوت و «اجتبا»ی او آغاز شده به مراحل «اصطفاء»، ابتلاء و ارتقاء می‌رسد. پیش آگهی نبوت او خوابی است که به پدر گزارش داده می‌گوید:

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ.»  
(یوسف (۱۲) / ۴)

(... من در خواب یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که به من سجد می‌کنند.)

پدر آن را نشانه‌ی اجتبا‌ی او از طرف خداوند «علیم حکیم» می‌بیند که به یوسف تعلیم تأویل خواب‌ها و اعطای نعمت‌ها را خواهد داد.

مانند دو پسر آدم که یکی دست به قتل دیگری، نه برای مالکیت و مقام، بلکه حسادت از قبولی قربانی، دراز می‌کند. برادران ارشد و نیرومند یوسف به حسادت از

محبوبیت او نزد پدر، نقشی نابودیش را می‌کشند که با دخالت یکی از برادرها منجر یا مصالحه به انداختن او در چاه، برای دور شدن ابدی از دید پدر و از دیار آنها، می‌گردد. در قعر چاه که ظاهراً امید برای حیات و نجات باقی نمی‌ماند و آغاز «اصطفا» است اولین وحی خدا و امید بقا و موفقیت را دریافت می‌دارد:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (یوسف (۱۲) / ۱۵)  
 (... و ما به او وحی کردیم که مطمئناً آنها را از همین کار در حالی که اشعار و توجه ندارند آگاه خواهی ساخت).

دور افتاده از محبت و حمایت و تربیت چنان پدر و مادر و خانواده و در محیطی ناشناس و ناشناخته که مهجور از محیط قبیله است، پرورش و گزینش یوسف پیش می‌رود، درحالی که سپرده به دست تصادف و تقدیر است. خدا را که می‌داند با او چه می‌کنند ناظر و بالا سر خود دارد.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

کاروانی از آن مسیر رد می‌شود. سقای کاروان که دلو می‌اندازد یوسف را بالا می‌آورد و صیدشان را به چند درهمی در مصر به غلامی می‌فروشند.

از این به بعد دورانی طولانی از غریبی، سختی و خوشی با زیر و زبرهای متوالی و برخورد با آدم‌های ناشناخته و در محیط‌های ندیده، در انتظار یوسف است، یوسف باید، محروم از حمایت و تربیت پدر و تأثیرهای زادگاه، خود را بشناسد و بشناساند، آزمایش شود، تمرین ببیند، تربیت یابد، رشد کند و بزرگ شود، تصفیه گردد، برگزیده شود و به پاداش نیکو کرداری‌ها «حُکْم و عِلْم» از خدای «عَلِيم و حَكِيم» دریافت دارد.

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»

(یوسف (۱۲) / ۲۲)

(و چون به استواری و برومندی خود رسید به او حکم یا شریعت و احکام و قضا و علم یا دانش دین دادیم و این چنین نیکو کرداران را پاداش می‌دهیم).

یوسف از بازار برده‌فروش‌ها، پس از ایام دربه‌دربی، به خانه‌ی جوانمردی از بزرگام مصر برده می‌شود که به امید استفاده و به فرزندگی گرفتن او به زن خود توصیه

۱. یوسف (۱۲) / ۱۹: ... و خدا آگاه بود که چه می‌کردند.

می‌کند قدرش را بداند و با حرمت و محبت منزلش دهد. به این ترتیب خداوندی که مطلع و مسلط بر کار خود می‌باشد یوسف گمگشته را در شهر آباد و امن جایگزین نموده علم تعبیر خواب‌ها و اخبار را به او می‌آموزد:

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ

غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» (یوسف (۱۲) / ۲۱)

(و به این ترتیب برای یوسف در زمین و آبادی استقرار و امکانات دادیم و برای اینکه به او از تأویل احادیث و تعبیر خواب‌ها چیزی بیاموزیم، و خداوند بر امر و کار خود مسلط است درحالی که اکثر مردم نمی‌دانند).<sup>۱</sup>

زندگی با تمدن و تمکن و میزبانی بانوی زبده‌ی زیبا عوارض و آثاری به‌دنبال دارد. برای انسان وقتی ضروریات فراهم می‌گردد نوبت به ذوقیات می‌رسد. شکوفایی‌هایی بروز می‌کند که ممکن است در جهت رشد و کمال باشد یا تحت تأثیر هوای نفس و شیطان کار به فساد و فنا بکشد. غالب مواقع چنین است مگر آنکه رشد فطری و عاملی برتر و لطیف‌تر از عشق بشری، شخص را از سقوط به طرف صعود ببرد. در مورد یوسف که در نهایت نیکویی و برازندگی است می‌بینیم آنچه عشاق جهان در آرزو و تکاپویش هستند به‌مطلوب‌ترین صورت آماده شده، معشوق عاشق می‌گردد! ملکه‌ی عزیز مصر که شیفته‌ی بی‌قرار جوان همه چیز تمام، یعنی یوسف فرشته‌خوی فرشته‌روی است، می‌خواهد با اسیر کردن او در بند زیبایی و دلربایی خود و در چهار دیواری خالی و خلوت خانه خویشتن را تحویل بدهد. اما با اراده و امتناعی روبه‌رو می‌شود که هیچ قهرمان عشق در چنان نبرد جان و جسم قرار نگرفته و چنین سرافراز از آزمایش بیرون نیامده است! دو آیه‌ی قرآن این صحنه‌های داغ و درخشان بیرون و درون دو انسان آشفته‌دل را که به دیدار جلوه‌ی پروردگار منتهی می‌گردد و بنده‌ی ناب‌خدا که نامزد رسالت خدا است، رهبری و نگاهداری می‌شود، خلاصه می‌کند:

«وَرَأَوْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ

لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.»

۱. ضمناً معلوم می‌شود در آن زمان در کشور مصر پدیده و استعدادی در بشر برای ارتباط زمانی با خارج خود و اطلاع از حوادث آینده از طریق رؤیا و دریافت‌های در حال خواب به‌وجود آمده و همراه آن نیاز و مختصر دانش برای درک و بیان، احساس می‌کرده است که مرتبه‌ی روشن و صریح آن را خداوند به‌گونه‌ای به یوسف آموخته و داده بود.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (یوسف (۱۲) / ۲۳ و ۲۴)

(و بانویی که یوسف در خانه‌اش بود و با او ارتباط و ابراز علاقه داشت درهای خانه را بسته آغوش گشود، یوسف (امتناع و رزیده) گفت پناه می‌برم به خدا، ارباب من مرا به نیکویی منزل داده است (و به او خیانت نمی‌کنم) به درستی که ظالم‌ها (عدول‌کننده‌های از عدالت و امانت) رستگار نمی‌گردند.

به یقین اگر یوسف جلوه پروردگارش را ندیده و برهان خدا در نظرش نیامده بود طرفین حتماً متمایل و مجذوب یکدیگر می‌گشتند (ولی چنان شد) تا ما بدکاری و زشتی را از او بگردانیم، زیرا که یقیناً از بندگان مخلص بود).

دوران آسایش و عزت دیری نمی‌پاید و عشق حیوانی نمی‌تواند با عشق الهی همساز و همخوابه گردد. یوسف با عدم تمکین به سوز و گداز زلیخا، رفتن به زندان را برای مدت طولانی نامعلومی بر وسوسه‌های خانه‌ی شیطان ترجیح می‌دهد. در حالی که خدا نمی‌خواست در سیمای درخشان و گیرای برگزیده‌اش که باید برای مردم راهنمای مطمئن باشد، سایه‌ای از شبهه و از ضعف اخلاص وجود داشته باشد. شاهدهی، گویی از غیب، که از خانواده‌ی زلیخا است سر رسیده اثبات بی‌گناهی برای یوسف می‌نماید. بانوی خسته‌دل نیز در مجلس دعوتی از زنان درباری که جمال یوسف حواس و اختیار از دستشان می‌رباید، اعتراف به بدکرداری خود و تهدید به زندان انداختن یوسف کرده بوده اتمام حجت به عمل آمده است.

اولین برخورد یوسف در زندان با دو جوان قبطی وابسته به اشراف و دربار است که آگاه و شیفته‌ی جوانمردی و دانایی او در «تأویل الاحادیث» شده‌اند. یوسف با استفاده از فرصت و قبل از تعبیر خواب‌هایشان به معرفی پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب و به تبلیغ استدلالی توحید برای احتراز از بت پرستی و شرک می‌پردازد. مع‌ذالک هفت هشت سالی در محاق فراموشی زندان صبوری می‌نماید. اتفاقاً مَلِک مصر خواب عجیبی می‌بیند که خوابگران اظهار عجز از تعبیر آن می‌نمایند. یار زندانی روزهای اول ناگهان به یاد «یوسف راستگو» می‌افتد. یوسف در خواب پادشاه، پیش گوئی هفت سال قحطی شدید، به‌دنبال هفت سال کشت عادی را

می‌نماید که منتهی به یک سال فراوانی نعمت خواهد شد و به اعتبار آن توصیه می‌کند که ذخیره‌گیری لازم بنمایند. به این ترتیب به فضل پروردگار و به پاداش پایداری و نیکو کرداری مجدداً یوسف، با منت و عزت، راه به دستگاه و دربار یافته مقرب درگاه و امین خزائن و اموال می‌گردد.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ

بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۵۶)

(و به این ترتیب برای یوسف در زمین - و کشور مصر - چنان امکانات و گشایش فراهم آوردیم که هر جا بخواهد منزل گزیند، ما از رحمت خود هر کس را بخواهیم برخوردار می‌کنیم و پاداش نیکو کرداران را هدر نمی‌دهیم.)

قرآن با تذکر این نعمت و دولت بلافاصله اضافه می‌نماید:

«وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ.» (یوسف (۱۲) / ۵۷)

(حتماً پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده و با تقوا بوده باشند بهتر و برتر است.)

قبلاً دو معترضه را متذکر می‌شود که به لحاظ رسالت و نبوت حائز اهمیت است، یکی آنکه یوسف پس از دعوت و احضار، استنکاف از استخلاص نموده نظر پادشاه را راجع به ماجرای عشقی و برائت خود از خیانت به ولی نعمت پرسش می‌کند و با اعتراف مجدد و اعجاج بانوان درباری پاکی و بزرگواری او محرز می‌گردد. دوم انصاف و اقرار یوسف درباره‌ی نفسِ خطاکارِ بشری و هدایت و صیانت الهی است، یا ترکیب «منکم» و «منی»:

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي

غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (یوسف (۱۲) / ۵۳)

(من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم همانا که نفس امر کننده و وادارنده‌ی شخص به بدی است مگر آنکه پروردگارم لطفی کند به درستی که پروردگارم آمرزنده و مهربان صاحب لطف است.)

یوسف از امکانات اکتسابی خدادادی یعنی از اقتدار و اختیاری که نصیبش شده است، به جای مستی و غرور و ستمکاری، استفاده در خدمت‌گزاری به مردم و نجات قحطی‌زدگان می‌نماید، اعم از مشرک و موحد یا خودی و بیگانه. از کشور مصر و



از اکناف نزدیک و دور، رو به پایتخت آورده جیره‌ی گندم و آذوقه به بهای مختصر دریافت می‌دارند. ضمناً مردم منطقه آشنا و مجذوب رسول خدا و آئین توحید، از طریق محبت و نعمت، می‌گردند.

فایده یا غرض دیگری که عاید می‌شود و شاید جزئی از برنامه‌ی رسالت یوسف و زمینه‌سازی برای پیام موسی (ع) بوده است، راه یافتن فرزندان یعقوب و خود یعقوب و آئین توحید به سرزمین متعم و متمدن مصر و گسترش بنی‌اسرائیل در آنجا است که قسمت عمده‌ای از سوره‌ی یوسف (۱۲) را به خود اختصاص داده است<sup>۱</sup>: مراجعه برادران برای دریافت جیره و شناخته شدنشان از طرف یوسف، طرز برخورد با آنها، کسب اجازه از پدر برای مراجعه‌ی مجدد و بردن برادر کوچک‌تر، اکراه یعقوب و استمرار او در صبر و امید که خود پرتوی دیگر از نبوت بر پرده‌ی بشریت، در این نمایشنامه‌ی واقعیت است، تدبیری که یوسف برای نگاه داشتن برادر بر طبق آئین پادشاهی به کار می‌اندازد، شناخته شدن یوسف از طرف برادران که همراه با شرمساری شدید و توبه‌ی آنها می‌شود و بزرگواری یوسف و تقاضای عفو برایشان از خدا، اعلام این نتیجه و پند که هر کس پروا و پایداری پیشه گیرد خدا پاداش نیکو کرداران را تباه نخواهد کرد:

«إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup>

فرستادن پیراهن برای پدر و دعوت از خانواده برای اقامت و امنیت در مصر:

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ

اللَّهُ آمِنِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۹۹)

(و چون به خانه‌ی یوسف وارد شدند پدر و مادرش را به نزد خود جا داده

گفت داخل مصر شوید که ان شاء الله در امنیت خواهید بود.)

تا آنجا که وقتی پدر و مادرش را به تخت خود می‌نشانند همگی به او سجده

می‌نمایند. خواب زمان طفولیت و علیم و حکیم بودن خدا در تمام دوران، به خاطر

یوسف آمده می‌گوید:

۱. آیات ۵۸ تا ۱۰۱ یا چهل درصد کل سوره یوسف (۱۲).

۲. یوسف (۱۲) / ۹۰: گفتند: مگر تو به راستی یوسفی؟! گفت: من یوسفم و این برادر من است. خدا بر ما نعمت بزرگی بخشید؛ مسلماً هر که پروا و شکیبایی ورزد، [نیکو کار است و] خدا پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد.

«يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»  
(يوسف (۱۲) / ۱۰۰)

(... ای پدر من این تأویل خوابی است که قبلاً دیده بودم! خدا آن را تحقق داد، به یقین آن گاه که خدا مرا از زندان بیرون آورد و شما را پس از جدایی که شیطان میان من و برادرانم افکند از بیابان به اینجا کشاند، در حق من احسان و نیکی نمود، به درستی که خداوند در آنچه خواهد ذره پروری و لطف دارد و او مسلماً دانا و فرزانه است.)

داستان با سپاس از پروردگار علیم و حکیم پایان می‌یابد که به یوسف قدرت داده، علم و حکمت آموخته، پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، در دنیا و آخرت یاور و سرور او می‌باشد و اینک می‌خواهد که او را مسلمان از دنیا ببرد و به شایستگیان ملحقش سازد:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (يوسف (۱۲) / ۱۰۱)

(پروردگارا به تحقیق از قدرت پادشاهی نصیب کردی و از تأویل رویاها تعلیم دادی، ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین تو سرور و یاور من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگیان ملحقم ساز.)

مجموعه و محصول داستان یا ترازنامه ولادت و نبوت یوسف (ع)، همان‌طور که در آخرین آیه سوره جمع‌بندی شده، عبرت و دلالت است و هدایت و رحمت، برای مردم و اقوامی که ایمان می‌آورند. قرآن داستان یوسف را برای امت آخرالزمان و آیندگان جهان، با تکرار و توضیحات لازم، زنده کرده است. رسولی بنا به وحی خدا رسالت رسول سلفی را استمرار می‌بخشد:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لَأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

۱. همان حکمت یا رفتار و کردارهایی که انسان را در صراط مستقیم خدا می‌اندازد و در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آیه‌ی بعثت آمده است.

(یوسف (۱۲) / ۱۱۱)

(قطعاً در قصه‌های آنها پند و عبرت برای صاحبان عقل و خرد بوده گفتار ساختگی نیست بلکه تصدیق و تأیید اخبار گذشته و بیان هر مطلب است و برای مردمانی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمت است.)

نه چگونه به دنیا آمدن است نه چگونه از دنیا رفتن، بلکه رهنمودی است برای چگونه زیستن، زیستن هم نه به قصد زیستن تنها و پرستش دنیا بلکه استملاک و استفاده از دنیا برای رسیدن به رحمت خدا، از طریق صبر و توکل در برابر محرومیت‌ها و مشکلات، بهره‌مندی از عالی‌ترین داده‌های طبیعت چون حسن اندام و خانه و سرمایه و سلطنت، همراه با شکر و تقوا، بخشش و گذشت در حق بداندیشان و خوبی و خدمت به هم‌نوعان، و در سراسر این احوال غافل نبودن از یاد خدا و راه خدا ... چنین است راه و روش پیامبران و پیروان راستین او که از روی بینائی همه را به سوی خدای پاک دعوت می‌نماید و شریک و شبیهی برایش نمی‌سازد:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۱۰۷)

(بگو چنین است راه من، که خودم و هر کس که پیروی از من می‌کند، از روی بصیرت و بینش به سوی خداوند دعوت می‌نمایم در حالی که خدای پروردگار همه‌ی ما منزّه بوده و من از مشرکین نیستم.)

## ۵- موسی کلیم الله

ولادت و نبوت موسی (ع)، با توجه و تفصیلی بیش از سایر انبیاء، در قرآن آمده است. روی هم رفته ۸۶۵ آیه‌ی پراکنده در ۴۹ سوره، درباره‌ی حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل داریم که به حساب کلمات در حدود ۱۵/۵ درصد قرآن می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. از ۸۶۵ آیه، ۱۱ آیه راجع به ولادت حضرت موسی (ع) است، ۱۸ آیه مربوط به مبارزات و آزمایش‌ها و هجرت و ازدواج تا قبل از نبوت می‌شود و ۶۸ آیه یعنی جمعاً ۹۷ آیه از قضایای دریافت رسالت (یا نبوت) و مأموریت نجات بنی اسرائیل بحث می‌کند. از بقیه ۷۶۸ آیه ۳۳۲ آیه بحث و برخوردهای حضرت موسی (ع) با فرعون و فرعونیان و مصریان و با خود بنی اسرائیل و روانه کردنشان به ارض موعود است که متن رسالت حضرت موسی (شامل نبوت و مأموریت) را نشان می‌دهد. قسمت عمده ۴۳۶ آیه که تقریباً نصف مجموعه آیات می‌شود ادامه اعمال و اخلاق و افکار امت موسی بعد از رحلت اوست، و برخورد آنها را با خاتم الانبیاء و با قرآن و مسلمانان، پیش روی ما و پیش روی خود آنها می‌گذارد تا هم عبرت و تنبیه برای پیروان قرآن باشد و هم توجه و تذکر برای اصلاح و ارشاد یهودیان، در جهت اجرای دین و کتاب خودشان.

این توجه و تفصیل مسلماً نه برای داستان‌سرایی و سرگرمی مسلمان‌ها است و نه برای تحقیر یهودیان و تحریک علیه آنان، که هر دو مورد آن دور از شأن و شیوه قرآن و برنامه نبوت می‌باشد. یک شیوه خردمندانه و انسانی تفهیم و تأثیر و تربیت که حد وسط مابین تعلیم نظری مسائل به‌وسیله‌ی معلم و تمرین و تجربه عملی به‌وسیله‌ی خود شخص می‌باشد و در قرآن مکرر به کار برده می‌شود، استفاده از «موارد» و استشهاد به وقایع است که از طریق امثاله و داستان‌ها انجام می‌گیرد. از این راه، هم منظور بهتر دریافت می‌شود و هم مطلب در ذهن‌ها و دل‌ها جای می‌گیرد.

\* \* \*

ولادت موسی (ع) برای اولین بار در سال ۴ بعثت در آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره طه (۲۰) مطرح می‌گردد. شش هفت سال بعد نیز، با تفصیل و توضیح بیشتر، در ۷ آیه از سوره قصص (۲۸) آمده است که چنین آغاز می‌گردد:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلَيْهِ فِي يَمِينٍ  
وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»  
(قصص (۲۸) / ۷)

(و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و هرگاه درباره‌اش ترسیدی به دریا (یا به آب رودخانه نیل) بینداز و ترس و اندوهی نداشته باش بدان که او را به تو باز خواهیم گرداند و از فرستادگان و رسولان‌ش خواهیم ساخت.)

در هر دو جا به دنیا آمدن موسی همراه با وحی خدا است که برای پیغمبر شدن نامزد گردیده مباشرت و مراقبت خدا بالای سرش می‌باشد. به‌طوری که می‌دانیم و در آیات و سوره‌های دیگر قرآن خواننده‌ایم موسی در زمانی قدم در این دنیا می‌گذارد که بنی‌اسرائیل، با آنکه با دعوت و عزت به‌مصر هجرت کرده بودند، زندگی اسارت‌بار و پر مشقتی را می‌گذراندند. فرعون که شنیده یا در خواب دیده

→ کلیه آیات مربوط به حضرت موسی، از ولادت تا رحلت، آیات مربوط به بنی‌اسرائیل، از زمان موسی تا خاتم انبیاء در جدولی، برحسب زمان نزول، جمع‌آوری شده است. خوانندگان محترم می‌توانند در صفحات ۱۵۵ تا ۱۶۴ متمم جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن» ملاحظه نمایند.

متمم جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن» اکنون بخشی از جلد سیزدهم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۸۶ با نام «سیر تحول قرآن (۲)» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و جدول موردنظر در صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۸ آن قرار دارد (ب.ف.ب).

بود که مردی از بنی اسرائیل سلطنت او را سرنگون خواهد کرد، دستور داده بود هر تازه مولود ذکور آنها را بلافاصله سر ببرند. مادر موسی سخت به وحشت می افتد و طبق وحی خدا کودک شیرخوار را در سبد یا در صندوقچه چوبی می اندازد. کشتی یک نفره ی شناور که ناخدایش خدا است وقتی از کنار باغات و قصر لب رود خانه ی فرعون می گذرد جلب توجهشان را می کند. زن فرعون، بی خبر از آنچه هست و آنچه خواهد شد، علاقه مند می شود که کودک آب آورده را به فرزند ی بگیرد. فرعون نیز به این امر صحنه گذارده سایه ی سرپرستیش به سر طفل ناشناس می افتد. از طرف دیگر خواهر فرعون بنا به نگرانی مادر که به پی جویی صندوقچه آمده بود به طور ظاهراً تصادفی تماشاگر صحنه ی صید کودک گریبان از آب و امتناع او از گرفتن پستان دایه ها و زن ها می شود. پیشنهاد می کند که اگر مایل باشند کسی را بیابند که عهده دار نگهداری بچه گردد. به این ترتیب نوازِد نامزد نبوت، بنا به وحی خدا بر مادر و بر طبق مکانیسمی که بر ما مجهول است، به طور طبیعی و عادی، بر طبق وعده الهی به آغوش مادر برگشته نه تنها در چنگال مرگ نمی افتد بلکه در خانه دشمنش و دشمن خدا پذیرایی و پرورنده می شود!

از جریان اقامت موسی در قصر فرعون و دوران صباوت و بلوغ و جوانی او، قرآن اطلاعی در اختیار ما نمی گذارد. جز اشاره مختصر در آنجا که حضرت موسی نبی، وقتی ابلاغ مأموریت خود را به فرعون می نماید فرعون با زبان مطالبه ی ولی نعمتی یادآور پرورش کودکی او و سال هایی را که در میانشان گذرانده است می شود.

«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ.»

(شعراء (۲۶) / ۱۸)

(آیا، تو را در کودکی در دامن خودمان پرورش ندادیم و سنواتی از عمر خود را در میان ما نگذراندی؟)

و موسی جواب می دهد این چه منتی است بر سر من می گذاری، در حالی که بنی اسرائیل را بنده ی خود کرده ای؟!

پس از ولادت تنها داستانی را که قرآن از دوران تربیت و تدارک موسی ذکر می نماید، و خود درس نمونه ای برای مبارزات مورد رضای خدا می باشد، درگیری خشونت آمیز جوان نیرومند برومند با یک قبطی مخالف، بنا به استمداد یک عبری موافق است که منجر به کشته شدن قبطی و پشیمانی و توبه خواهی موسی به درگاه

الهی، به سبب پشتیانی از یک معجرم، می‌گردد. موسی که پریشان از این پیش‌آمد است و مخفیانه وارد شهر شده بوده است، روز بعد مواجه با صحنه مجددی از مبارزه جوان وابسته به گروه خودش می‌گردد و متهم به جباریت می‌شود. و چون سر و صدای این اعمال در شهر پیچیده است مردی برای موسی خبر می‌آورد که آن طرف شهر علیه او، بالائی‌ها به مشورت نشسته‌اند و تا دیر نشده است جانش را نجات دهد. موسی یکه و تنها با کوله باری از ترس و تعجیل راه مدین را در پیش می‌گیرد. پس از طی طریق در کنار چاه‌های آب خور شهر به امید پیش‌آمد چیزی از جانب خدا، رحل اقامت می‌اندازد. با وجود خستگی و خوف و گرسنگی، به دو دختر گله‌دار که دیگران مهلت آب برداشتن به آنها نمی‌دادند، کمک کرده گوسفندانشان را سیراب می‌نماید. همین واقعه‌ی ساده و خدمت بی‌شائبه نقطه‌ی عطفی در سرنوشت موسی و وسیله‌ی آشنایی و پناه یابی او نزد شعیب می‌گردد. و بالاخره منتهی به یک قرارداد ده ساله شبانی گوسفندان شعیب در برابر ازدواج با یکی از آن دو دختر می‌شود، شبانی گوسفندان که می‌گویند کارآموزی و شغل غالب پیغمبران بوده است.

دو جریان فوق نیز تنها در سوره قصص (۲۸) آمده است. سوره‌ای که برای موسی حالت سوره یوسف (۱۲) را دارد.

به نظر می‌رسد کارآموزی و آمادگی یوسف برای پیغمبر شدن، با پایان قرارداد شبانی و مهاجرت با اهل بیت خود به صحرای طور، به مرحله نهایی می‌رسد. اینک که موسی سنین کودکی و جوانی را پشت سر گذارده، وظیفه کسب معاش و ازدواج را انجام داده و با ابتلاها و با توبه و احسان‌هایی شایستگی لازم برای انجام رسالت الهی را پیدا کرده است، آیه کریمه‌ی:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي

الْمُحْسِنِينَ.» (قصص (۲۸) / ۱۴)

(و چون به کمال قوت و اعتدال خود رسید به او حکم و علم دادیم و

این چنین نیکوکرداران را پاداش می‌دهیم.)

درباره‌اش تحقق پیدا می‌کند. همان اعطای حکم و علم که درباره‌ی یوسف (ع) نیز دیده بودیم. موسی (ع) وارد دنیای جدیدی می‌شود که تنها نخواهد بود ولی مشحون از وظایف طاقت فرسا و مخاطرات و خدمات بی‌انتها است. در ورود موسی (ع) به دوران یا به مرحله جدید، خداوند صریحاً می‌گوید تو را به خاطر خودم، یا برای مأموریت

و کاری که در نظر است، ساخته و پرداخته‌ام:

«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي.» (طه (۲۰) / ۴۱)

(و تو را برای خودم ساخته و گزیده‌ام.)

برخلاف دوران صَبَاوت و تربیت، قرآن از این دوران که ابلاغ رسالت است و محصول و نهایت قلبی‌ها می‌باشد، با تفصیل بیشتر و توضیحات آموزنده‌ای یاد می‌کند. داستان در چهار سوره به ترتیبی که رسم قرآن می‌باشد آمده است. با اعلام و ابهام آغاز می‌گردد، اشاراتی اضافه می‌شود، تدریجاً تفصیل داده می‌شود و با توضیح و اضافاتی تکمیل می‌گردد<sup>۱</sup>:

(۱) نازعات (۷۹)، سال دوم بعثت، آیات ۱۵ تا ۱۷ (۳ آیه = ۱۵ کلمه):

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.

أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ ظَعِينٌ.» (نازعات (۷۹) / ۱۵ تا ۱۷)

(آیا داستان موسی به نظرت رسیده است؟

آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد. به سوی

فرعون برو همانا که سرکش شده است.)

(۲) شعراء (۲۶)، سال چهارم بعثت، آیات ۱۰ تا ۱۷ (۸ آیه = ۵۰ کلمه):

«وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَدِّبُونِ.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ.

وَأَلْهِمْ عَلَيَّ ذَنْبًا فَاخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ.

مُسْتَمِعُونَ.

فَأَتَيْنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ.»<sup>۱ و ۲</sup>

۱. گاهی اوقات برای تذکر، تکرارهای ادغام شده‌ای نیز پیش می‌آید.

۲. شعراء (۲۶) / ۱۰ تا ۱۷: [به یاد آر] هنگامی که صاحب اختیارت موسی را ندا داد که: به سراغ آن گروه

(۳) طه (۲۰)، سال چهارم بعثت، آیات ۹ تا ۴۷ (۵۲ آیه = ۲۹۵ کلمه):

«وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى .  
 إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا  
 بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَي النَّارَ هُدًى .  
 فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى .  
 إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى .  
 وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى .  
 إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي .  
 إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى .  
 فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى .  
 وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى .  
 قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ  
 أُخْرَى .  
 قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى .  
 فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَبِيبَةٌ تُسْعَى .  
 قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَتُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى .

→ گروه فرعون؛ [و توجه کن که با هشدار تو] آیا [باز هم] پروا نمی‌کنند؟

گفت: صاحب اختیار، از آن ترس دارم که مرا دروغ پرداز بشمارند.

و تحمل [کافی] ندارم و بیانم رسا نیست؛ پس به هارون نیز [پیام] فرست [که دستیار من باشد]؟

و آنان ادعای گناهی بر گردن من دارند؛ می‌ترسم مرا به قتل برسانند.

گفت: هرگز؛ با معجزات ما بروید که [همه جا] در کنار شما هستیم و [گفتگوی شما را] می‌شنویم.

نزد فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار جهانیان هستیم،

[می‌خواهیم] که دودمان یعقوب را در اختیار ما بگذارید.

۱. جدول ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن» این آیات سوره شعراء (۲۶) (به شماره نزول ۸۴) را مختصری بعد از سوره طه (۲۰) (شماره نزول ۸۰) نشان می‌دهد و سال آن را ۵ بعثت تعیین کرده است. اتفاقاً فهرست‌های شهرستانی و بلاشر نیز سوره شعراء (۲۶) را کمی بعد از طه (۲۰) تعیین کرده‌اند ولی بنا به روال عادی ارائه مطالب در قرآن (یا سر تحولی آیات که در متمم جلد اول بررسی شده است) و تقریبی بودن اصولی حساب احتمالات، به نظر می‌آید لازم باشد تصحیحی به عمل آمده آیات ابتدای سوره شعراء (۲۶) را با آیات بعدی یک پارچه بگیریم تا سال نزول و شماره نزول مجموعه قبل از سوره طه (۲۰) قرار بگیرد.



وَاَضْمَمُ يَدَكَ اِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بِيضَاءٍ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً اُخْرَى .  
 لِثُرَيْكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى .  
 اَذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى .  
 قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي .  
 وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي .  
 وَاَحْلِلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي .  
 يَفْقَهُوا قَوْلِي .  
 وَاجْعَلْ لِّي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِي .  
 هَارُوْنَ اَخِي .  
 اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي .  
 وَاَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِي .  
 كَىٰ مُّسَبِّحًا كَثِيْرًا .  
 وَنَذْكُرًا كَثِيْرًا .  
 اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا .  
 قَالَ قَدْ اُوْتِيْتَ سُوْلَكَ يَا مُوسَى .  
 وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً اُخْرَى .  
 اِذْ اَوْحَيْنَا اِلَى اُمِّكَ مَا يُوحَى .  
 اَنْ اَقْذِفِيْهِ فِي التَّابُوْتِ فَاَقْذِفِيْهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ  
 عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَّهُ وَالْقَبْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي .  
 اِذْ تَمْشِيْ اُحْتِكُ فَتَقُوْلُ هَلْ اَدْلُكُمْ عَلَيَّ مِنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ اِلَى اُمِّكَ  
 كَىٰ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَفَتَلْتُمُ نَفْسًا فَجَئَيْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُوْنًا  
 فَلَبِثْتَ سِنِيْنَ فِيْ اَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى .  
 وَاَصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي .  
 اَذْهَبْ اَنْتَ وَاُخُوْكَ بِآيَاتِيْ وَلَا تَنِيْبَا فِيْ ذِكْرِي .

اذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى .  
 فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى .  
 قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى .  
 قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى .  
 فَأَتِيَاهُ فَقَوْلَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ  
 جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى .<sup>۱ و ۱</sup>

۱. طه (۲۰) / ۹ تا ۴۷: آیا داستان موسی به تو رسیده است؟  
 آن دم که [در تاریکی صحرا] آتشی را مشاهده کرد و به خانواده‌اش گفت: اندکی مکث کنید که آتشی  
 دیدم، بسا که افروزه‌ای از آن را برای شما بیاورم، یا در پرتو آن [به جای امنی] راه یابم.  
 چون موسی به آتش نزدیک شد، ندا رسید: ای موسی.  
 من صاحب اختیار توام، پای پوش خود را [به احترام] بیرون آر، که در سرزمین مقدس «طوی» هستی.  
 تو را [به مقام رسالت] برگزیده‌ام، به آنچه وحی می‌شود گوش فرا دار.  
 منم خدا که معبودی جز من نیست، مرا بندگی کن و برای یاد من نماز برپا دار.  
 بی‌گمان رستخیز فرا رسیدنی است، [ولی زمان] آن را پوشیده می‌دارم تا هر کس در برابر تلاش خود جزا  
 بیند.  
 آن کس که رستخیز را باور ندارد، و پیرو هوای نفس خویش شده است، هرگز نباید تو را از [توجه به]  
 رستخیز باز دارد، که به هلاکت [و تباهی] افتی.  
 ای موسی: در دست راست تو چیست؟  
 گفت: چویدست من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌ریزم و نیازهای  
 دیگری نیز به آن دارم.  
 [خدا] گفت: ای موسی، آن را بیفکن.  
 چون آن را به زمین انداخت، ناگهان ماری شد که به سرعت می‌خزید.  
 گفت: آن را بگیر و مترس؛ ما آن را به حالت نخستین بازمی‌گردانیم.  
 دستت را به پهلوی خویش بر، تا سپید و روشن [و] بی‌آسیب خارج شود، [این هم] معجزه‌ای دیگر.  
 [می‌خواهیم] که معجزات بزرگ‌تر خود را به تو بنماییم.  
 به سوی فرعون برو که سر به طغیان برداشته است.  
 گفت: صاحب اختیار، صبر و تحملم را زیاد کن.  
 و کارم را آسان ساز.  
 و لکنت را از زبانم بگشای.  
 تا گفتار مرا دریابند.  
 و برای من دستیاری از کسانم مقرر دار.  
 برادرم هارون را.  
 پشتم را به [کمک] او استوار دار.

(۴) نمل (۲۷)، سال هشتم بعثت، آیات ۷ تا ۱۲ (۶ آیه = ۸۱ کلمه):

«إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ  
بَشَيْهَابٍ قَبَسَ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.  
فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ .  
يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .  
وَأَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا  
مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ.

→ و او را در امر [رسالت]م شریک گردان.

تا تو را فراوان تقدیس کنیم.

و فراوان به یادت باشیم.

که همواره به [حال] ما بینایی.

[خدا] گفت: ای موسی، آنچه خواسته‌ای در اختیار توست.

دیگر بار هم نعمت بزرگی به تو داده بودیم.

آنگاه که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم.

که کودک را در صندوق قرار بده و به رود [نیل] افکن تا امواج، او را به ساحل اندازد و دشمن من و

دشمن او صندوق را بگیرد؛ و محبوبیتی از جانب خود بر تو القاء کردم تا [مورد محبت آنان قرار

گیری]، و [به دست آنان] زیر نظر من پرورش یابی.

آنگاه که خواهرت [با نگرانی در تعقیب صندوق] می‌رفت و گفت: آیا [می‌خواهید] کسی را به شما

معرفی کنم که سرپرستی‌اش کند؟ بدین قرار تو را به [آغوش] مادرت بازگردانیم تا دیده‌اش روشن

گردد و اندوه نخورد؛ و [آنگاه که به غیر عمد] یک نفر را کشتی، تو را از اندوه [و گرفتاری] نجات

دادیم و بارها تو را آزمودیم، تا اینکه سال‌ها در میان مردم مدین به سر بردی، اینک بر اساس تقدیر

[الهی] باز آمده‌ای.

تو را برای [پیامبری] خود پرورش دادم.

به همراه برادرت معجزات مرا [برای آنان] ببرید و در یاد کردن من سستی نکنید.

به سوی فرعون بروید که سر به طغیان برداشته است.

و با نرمش با او سخن بگویید، بسا که پند پذیرد یا [از خدای] بترسد.

گفتند: صاحب اختیارا، می‌ترسیم که بر ما سخت گیرد و گردن فرازی کند.

گفت: مترسید، من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

نزد او بیایید و بگویید: ما دو رسول پروردگار توایم، دودمان یعقوب را در اختیار ما بگذار و آزارشان

مده، نشانه‌ای از صاحب اختیار برای تو آورده‌ایم، و درود بر آن که پیرو راه هدایت باشد.

۱. در داخل این مجموعه ۷ آیه = ۶۸ کلمه مربوط به ولادت و تربیت موسی (از ۳۷ تا ۴۳) می‌باشد.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.  
وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ  
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.<sup>۱</sup>

(۵) قصص (۲۸)، سال دهم و یازدهم بعثت، آیات ۲۹ تا ۳۵ (۷ آیه = ۱۲۷ کلمه):  
«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ  
لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ  
لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.  
فَلَمَّا أَنَاهَا تُوْدِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ  
الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.  
وَأَنْ أَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا  
مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ .  
اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ  
جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ  
كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.  
قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ.  
وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي  
أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ .

۱. نمل (۲۷) / ۷ تا ۱۲: [به یاد آر] آنگاه که موسی [در تاریکی صحرا] به خانواده‌اش گفت: من آتشی [از دور] دیدم؛ به زودی خبری از آن برای شما می‌آورم یا پاره آتشی که گرم شوید.  
چون به آتش رسید، ندایی برخاست که: مبارک باد آن که در آتش است و آن که پیرامون آن است؛ و منزله است خدای صاحب اختیار جهانیان.  
ای موسی، منم خدای فرا دست و فرزانه.  
چوبدست خود را بیفکن؛ و چون موسی آن را دید که به سان ماری سبکخیز می‌خزد، واپس گریخت و برنگشت؛ [خدا گفت: ای موسی، مترس که پیامبران در آستان من ترسی ندارند.  
مگر کسی که مرتکب ظلمی شده باشد؛ آنگاه [حتی او هم اگر] از پی بدی، به شایستگی تغییر روش دهد، [ایمن است] که من آمرزگاری مهربانم.  
دست را در گریبان فرو بر تا سپید [و] بی‌آسیب خارج شود؛ [این] از جمله‌ی آن معجزه‌های است برای [دعوت] فرعون و قومش که آنان گروهی منحرف بوده‌اند.

قَالَ سَتَشِدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَجَعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا  
بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْعَالَمِينَ.<sup>۱ و ۲</sup>

خلاصه‌ی این قسمت از داستان، این که موسی بی‌خبر از همه جا یک مرتبه این کلام را می‌شنود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.» (قصص (۲۸) / ۳۰)

(... من هستم! من خداوند یکتای ارباب جهان‌ها!)

که نکات برجسته آن به‌لحاظ بحث حاضر چنین است:

در شب سرد تاریکی که موسی با خانواده و چارپایان به مصر برمی‌گشته است آتشی را در طرف کوه طور مشاهده می‌نماید. به طرف آتش می‌رود تا شاید راه را بیابد و قطعه‌ای برای گرم کردن کسانش بیاورد. با ندای:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» (طه (۲۰) / ۱۲)

(به‌درستی که من پروردگار تو هستم!)

مواجه می‌شود و بلافاصله با اطلاعیه و دستور:

۱. قصص (۲۸) / ۲۹ تا ۳۵: چون موسی مدت [خدمت خود] را سپری کرد و خانواده‌اش را [همراه خود] حرکت داد، [در تاریکی صحرا] از جانب کوه طور آتشی دید؛ به خانواده‌اش گفت: کمی صبر کنید که من آتشی [از دور] دیدم، بسا که از آن برای شما خبری یا اخگری بیاورم که گرم شوید. چون به آتش نزدیک شد، در کرانه خجسته آن دره، بر جایگاهی مبارک، از درخت ندایی برخاست که: ای موسی، منم خدا، صاحب اختیار جهانیان.

چو بدست خود را بیفکن؛ و چون موسی آن را دید که به سان ماری سبکخیز می‌خزد، واپس گریخت و برنگشت؛ [خدا گفت]: ای موسی، پیش آی و ترس؛ ایمن هستی.

دستت را در گریانت فرو بر تا سپید [و] بی‌آسیب خارج شود و [برای رهایی] از این ترس، بازوی خود را به سمت خودت جمع کن؛ و اینها دو دلیل از جانب صاحب اختیار برای فرعون و سران [قوم] اوست، که آنان گروهی منحرف بوده‌اند.

گفت: صاحب اختیارا، من یک تن از آنان را [به غیر عمد] کشته‌ام، می‌ترسم مرا به قتل برسانند. و برادرم هارون از من زبان آورتر است، او را به کمک من فرست که مرا تصدیق کند، که می‌ترسم مرا دروغ پرداز شمرند.

گفت: تو را با [کمک] برادرت قوی‌دست خواهیم کرد و شما را در موضعی مسلط قرار می‌دهیم که به [برکت] معجزات ما بر شما دست نیابند؛ شما و پیروانتان پیروزید.

۲. برای صرفه‌جویی در وقت و طولانی نشدن مقاله کلیه آیات مربوطه را نیاوردیم ولی به خوانندگان اهل مطالعه و ذوق توصیه می‌شود آیات چهار سوره را به ترتیبی که ارائه شده است از روی قرآن خودشان، با تأمل و دقت لازم بخوانند و به طرز تحول و توسعه تدریجی آیات و مطالب توجه نمایند.

«وَأَنَا أَحْتَرُّكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» (طه / ۱۳)

(من تو را اختیار کرده و برگزیده‌ام پس گوش به آنچه وحی می‌شود فرا دار.)

دریافت قاطع نبوت می‌نماید. در چند جمله کوتاه خداوند به او خبر از وجود و وحدانیت خود و نمازی که راه و یاد اوست داده اعلام قیامت و پاداش در برابر تلاش و تقوا را می‌نماید، یعنی دو علمی که دور از دسترس بشر و یگانه وظیفه پیغمبران است. پرده عوض می‌شود: خدا راجع به چوب عصایی که موسی در دست دارد پرسش می‌کند و پس از آنکه موسی اقرار به خواص ساده و هنر ناچیز آن می‌نماید می‌گوید به زمین بیندازد. عصا در دم ازدها می‌گردد و وسیله الهی موسی برای اثبات نبوت و اجرای مأموریت می‌شود:

«اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (نازعات / ۱۷) و طه / ۲۴)

(برو سوی فرعون به درستی که طغیان کرده است.)

موسی وحشت زده است و اظهار ناتوانی و ترس و میل به نافرمانی نموده کمک برادرش را می‌طلبد. خداوند خاطر جمعی داده ولادت و نجات و پناه دادنش به نزد فرعون و حمایت و تقویتش را به یاد او آورده، می‌گوید:

«لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ» (طه / ۴۶)

(... نترسید، بدانید که من با شما هستم می‌شنوم و می‌بینم.)

و سپس مأموریتش را که رهبری بنی اسرائیل است و یا نجات آنها از اسارت فرعون باید آغاز شود تفهیم او می‌نماید.

نکته تطبیقی ظریفی که از مجموعه آیات ابلاغ رسالت برمی‌آید این است که موسی (ع)، برخلاف ابراهیم (ع)، علاوه بر آنکه تفکر و توجه قبلی به نبوت خود و به دعوت مردم و انجام مأموریت نداشته و تراوشی از او نمی‌بینیم، ترس و بی‌میلی هم نشان می‌دهد. خدا است که او را قدم به قدم پیش آورده و مأموریت و دستور و وسیله می‌دهد. اما ابراهیم با رشدی که قبلاً دریافت داشته و عشق و علاقه ذاتی که به حقیقت و حق دارد شخصاً به کشف و درک ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌رود و به دعوت و ارشاد پدر و قوم خود می‌پردازد. با قربانی و قبول خطرات، امام می‌شود و خود او است که درخواست نبوت و رسالت و دعا برای آیندگان امت می‌نماید.

دوران‌های بعدی ایفای رسالت است، رسالتی که شامل دو قسمت یا دو فصل متمایز می‌شود:

الف) نجات بنی اسرائیل و رساندنشان به ارض موعود، یا رهبری امت،  
 ب) هدایت و ارشاد بنی اسرائیل در جهت توحید و تقوا، یا نبوت.  
 قسمت اول مشکل‌ترین بخش رسالت موسی و مشتمل بر مشروح‌ترین آیات بوده  
 حالت نمایشنامه کاملی را دارد که در سه مرحله یا در سه صحنه ارائه شده است:

(۱) مواجهه با فرعون،

(۲) مقابله با سحره،

(۳) اتمام حجت و درگیری‌ها و موفقیت.

البته ضمن این سه مرحله یا سه صحنه، هدف اصلی رسالت که ارشاد مردم و دعوت به سوی خدا است نیز انجام می‌گردد.

### (۱) مواجهه با فرعون

رفتن یک چوپان چوپ به دست زنده پوش با برادر عامی‌اش به دربار پُر از سرباز و دربان و به نزد فرعونی که مالک اموال و اراضی و افراد امپراتوری بزرگ مصر بوده خود را خدای روی زمین می‌داند و سپس خواستن اینکه خدای نادیده‌ای که او را فرستاده است بنده شده اسیران خدمت‌گزارش را تحویل آنها بدهد، اگر خبر آن را امروزه به راحتی و سادگی در قرآن یا تورات می‌خوانیم و داستانش را به زبان یا قلم می‌آوریم، در آن زمان در شرایط حاکم و در عمل، نه تنها کار بی‌فایده‌ی خطرناک بلکه ناممکن و غیرقابل‌تصوری می‌آمده است! انجام این کار را تنها باید مدیون اراده و اطمینانی بدانیم که خدا در موسی القاء کرده است.

نگهبانان کاخ و خود فرعون در برابر جسارت حضور و ادعا و اظهارات عجیب موسی و هارون، چنان مبهوت و «هاج و واج» مانده بودند که قدرت تشخیص و تصمیم بر افکار و اعمال از آنها سلب شده بوده است تنها توجیهی که فرعون پیدا می‌کند دیوانه شناختن موسی است:

«قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»<sup>۱</sup>

و بعد که کمی به خود می‌آید او را ساحر تشخیص می‌دهد:

۱. شعراء (۲۶) / ۲۷: [فرعون] گفت: رسولی که بر شما فرستاده شده، دیوانه است.

«فَتَوَلَّىٰ بَرَكْنَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»<sup>۱</sup>

برخورد با فرعون و جریان‌های ابلاغ و اثبات و دعوت تا هلاک فرعون، که قسمت مهم و مشکل رسالت موسی (ع) را تشکیل می‌دهد و پیش از ولادت و تربیت و موفقیت‌های بعدی نقش اساسی در تعلیم و تنبه پیغمبر آخرین دارد، زودتر از مطالب دیگر و با تکرار بیشتر در سال‌های اولیه نزول قرآن و در سوره‌های زیر آمده است. ترتیب محتوایی و توالی مضامین آیات نیز به همان روایی است که در بند قبلی مربوط به ابلاغ رسالت دیدیم:

سال دوم بعثت؛ نازعات (۷۹) / ۱۸ تا ۲۶،

فجر (۸۹) / ۱۰ تا ۱۲، جمعاً ۱۴ آیه = ۵۰ کلمه

سال سوم بعثت؛ صافات (۳۷) / ۱۱۴ تا ۱۱۶، جمعاً ۳ آیه = ۱۶ کلمه

سال چهارم بعثت؛ شعراء (۲۶) / ۱۷ تا ۶۷،

ذاریات (۵۱) / ۳۸ تا ۴۰،

دخان (۴۴) / ۱۶ تا ۳۱،

طه (۲۰) / ۴۷ تا ۵۵، جمعاً ۷۹ آیه = ۵۱۰ کلمه

سال پنجم بعثت؛ مؤمنون (۲۳) / ۴۵ تا ۴۸،

زخرف (۴۳) / ۴۸ تا ۵۶، جمعاً ۱۶ آیه = ۱۳۰ کلمه

سال ششم بعثت؛ طه (۲۰) / ۵۴ تا ۷۹، جمعاً ۲۷ آیه = ۳۱۴ کلمه

سال هشتم بعثت؛ اسراء (۱۷) / ۱۰۱ تا ۱۰۳، جمعاً ۳ آیه = ۴۱ کلمه

سال دهم بعثت؛ اعراف (۷) / ۱۰۳ تا ۱۳۶، جمعاً ۳۲ آیه = ۳۴۳ کلمه

سال یازدهم بعثت؛ یونس (۱۰) / ۷۵ تا ۹۲، جمعاً ۱۸ آیه = ۱۳۰ کلمه

سال دوازدهم بعثت؛ قصص (۲۸) / ۳۶ تا ۴۰،

مؤمن (۴۰) / ۲۳ تا ۴۶، جمعاً ۳۱ آیه = ۴۳۴ کلمه

خلاصه و جریان کلی این قسمت از نمایشنامه که در سه پرده اجرا می‌شود چنین

است:

اولین عکس‌العمل فرعون، در برابر مأموریت موسی (ع) از طرف خدا، این است که با شگفتی تمام پیرسد اصلاً خدا یا ارباب شما دو نفر، چه چیزی است و چه کسی

۱. ذاریات (۵۱) / ۳۹: ولی [فرعون] با تکیه بر قدرتش، [از پذیرش حق] سر باز زد و گفت: [موسی] جادوگر است یا دیوانه.



است؟

«قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ.» (شعراء (۲۶) / ۲۳)

(گفت فرعون رب العالمین چیست؟)

عکس العمل بعد از مختصر توضیح و استدلال‌های ارشادی موسی که برای فرعون به کلی نامأنوس و ناخواسته بوده است، دیوانه خواندن پیغمبر است و سپس تهدید به اینکه اگر حرف از خدای غیر از او بزند به زندان خواهد افتاد:

«قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى.» (طه (۲۰) / ۴۹)

(گفت، بگوئید رب شما دو نفر کیست؟)

موسی استدلال عقلی را با دلیل عملی، یعنی اژدها شدن عصا و درخشندگی کف دست که «سلطان مبین» یا حجت مشهود محسوس است، تقویت می‌نماید. فرعون به اعتبار هنر شایع و علم جاری آن زمان عمل موسی (ع) را از مقوله سحر و جادو تلقی می‌نماید و چون چیزی جز مالکیت و سلطنت مصر در نزدش مفهوم و ارزش ندارد. تنها توجیهی که پیدا می‌کند و عکس العمل سومش این است که موسی و هارون را توطئه گرانی بدانند که می‌خواهند از راه سحر املاک و اقتدار او را از چنگش بیرون آورند:

«قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى.» (طه (۲۰) / ۵۷)

(گفت، موسی آیا آمده‌ای که ما را از سرزمین و دولتمان بیرون کنی؟)

## ۲) مصاف موسی با جادوگران

فرعون برای مغلوب ساختن مدعی نوظهور و خنثی کردن حجت و سلطان او، موسی را، پس از مشورت با درباریان، دعوت به یک نوع مصاف و دوئل فنی یا مناظره علمی و عملی با استادان فن سحر کشور خودش می‌نماید. به این ترتیب بنا به مشیت الهی و نقشه یا مکر خدا:

«قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ.» (شعراء (۲۶) / ۲۹)

(گفت، اگر خدایی غیر از من بگیری حتماً تو را از زندانیان خواهم کرد.)

در این برخوردی که فرعون از ابتدا تعادل و تسلط خود را از دست داده بوده است، بزرگ‌ترین موفقیت نصیب موسی و خط خدا می‌گردد. به جای آنکه فرعون با زور و مال و حربه‌ای که دست بالا را دارد با فرستاده خدا روبه‌رو شود و او را مغلوب و معدوم سازد، طبق اصطلاح خود قرآن و خدا که می‌فرماید:

«وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»<sup>۱</sup>

منازعه در خط بینه یا عقل و عمل می‌آفتد که قلمروی حقیقت و عدالت است، علاوه بر آن به جای آنکه مسئله در محدوده حاکمیت فرعون فیصله یافته و خفه شود بنا به پیشنهاد خود فرعون در صحنه‌ی ناس مطرح و موجب آگاهی و ارشاد مردم می‌گردد:

«فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوِيًّا.

قَالَ مَوْعِدِكُمْ يَوْمُ الزَّيْتَةِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحِيًّا»

(طه (۲۰) / ۵۸ و ۵۹)

(پس هر آینه سحری مانند آن برایت خواهیم آورد و برای این کار بین ما و خودت میعادى قرار بده که در میدان همواری بوده هیچ کدام خلف عهد نکنیم.

گفت وعده گاه شما در روز زینت - یا جشن عمومی - باشد و مردم از صبح زود جمع شوند.)

شاه بیت پرده‌ی دوم قسمت دوم نمایشنامه همین مقابله یا مصاف موسی با جادوگران دست چین شده‌ی فرعون است. قرآن جهات مختلف و ریزه کاری‌های حساس قضیه را که تماماً در جهت صحنه گردانی پشت پرده‌ی خدا است و منتهی به پیروزی آشکار و آزاد حق بر باطل می‌گردد، به بهترین وجهی ارائه می‌دهد که از نمونه‌های اعلاى اعجاز قرآن است<sup>۲</sup> و ضمناً سرمشقى برای روشن صحیح تبلیغ و پیاده کردن راه خدا می‌باشد.

خوانندگان گرامی بهتر است برطبق شماره آیاتی که در فهرست اخیر داده‌ایم آیات مربوطه (بیشتر در سوره‌های شعراء (۲۶)، طه (۲۰) و سپس در اعراف (۷)) را پیش خود تلاوت نموده نکات اشاره شده و کارآیی نقشه الهی را دریافت کنند. ترس موسی از وارد شدن در غائله‌ی سرنوشت‌ساز و تحریک خدا را ببینند، توجه و تمرکز نظرها و خواست‌ها را احساس نمایند، در آیه‌ی:

«فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ» (شعراء (۲۶) / ۴۶)

(پس جادوگران به سجده افتادند)

۱. آل عمران (۳) / ۵۴: [یهودیان] دسیسه کردند، خدا هم [با] دسیسه [آنان] مقابله کرد، و خدا از همه دسیسه‌گران قوی‌تر است.

۲. و تورات‌های موجود به صورت بسیار ضعیف از کنار آن رد شده‌اند.

و گویا تراز آن در طه (۲۰) / ۷۰:

«قَالَتِي السَّحْرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى.»

(پس جادوگران برای سجده به رو افتاده گفتند ما به ارباب هارون و موسی ایمان آوردیم.)

اعلام پیروزی موسی یا خدا را بشنوند، شکست قطعی و خشم و تهدید فرعون را بخواند و بالاخره ایمان و ایثار و عرفان همان کسانی را ملاحظه نمایند که حریف برای شکستن رسالت موسی بسیج کرده و وعده بهترین پاداش‌ها را داده بود و به جرم نافرمانی فرمان بریدن دست و پا و به دار زدنشان را دارد:

«قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ.»

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَاَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ.»

(شعراء (۲۶) / ۵۰ و ۵۱)

(گفتند باکی برای ما نیست مابه‌سوی پروردگارمان برمی‌گردیم. همانا که حریص هستیم که نخستین گروندگان بوده و پروردگارمان از خطاهای ما درگذرد.)

و باز زبان‌دارتر و جسورانه‌تر آن در سوره طه (۲۰) آمده است:

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا

أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.»

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَاَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ

وَأُنْبَىٰ.» (طه (۲۰) / ۷۲ و ۷۳)

(گفتند ما هرگز بر آنچه از بینات به ما رسیده است و کسی که ما را سرشته است ترجیح نخواهیم داد، هر حکمی و قضاوتی که می‌خواهی درباره‌ی ما بکنی بکن تو فقط حکمران در زندگی این دنیا هستی. بدان که ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا خطاهایمان و آنچه را که در زمینه سحر ما را مجبور ساخته‌ای، بیامرزد و خداوند هم بهتر و برتر است و هم ماندگارتر.)

در این مسابقه یا مناظره غلبه‌ی صد درصد با موسی و شکست قطعی از آن فرعون شد.

### ۳) نجات بعد از ابتلاء

پرده بعدی از این قسمت، که در سوره‌های شعراء (۲۶) و طه (۲۰) سال چهارم بعثت

نیامده اشاراتی در سوره زخرف (۴۳) سال پنجم و تفصیل بیشتر در سوره اعراف (۷) در سال دهم دارد که دوران فشار و آزمایش و اتمام حجتِ دو طرفه‌ی بعد از پیروزی است. فرعون و فرعونیان شکست خورده در نبرد بینات، که البته حاضر به تسلیم به حق و تحویل دادن بنی اسرائیل نمی‌شوند، سلاح همیشگی مستبدین پیرو باطل و مدعیان دروغین حق و خدمت را به کار برده پای زور و خشونت و کشتار را میان می‌آورند. این بار مصاف میان خدا و فرعون است. با تجدید صحنه‌های آزمایشی قدرت‌نمایی و بلا از طرف خدا و لجاجت و خلفِ عهده‌های مکرر فرعون، که اگر موسی فلان مصیبت را از سر آنها بردارد بنی اسرائیل را آزاد خواهد کرد، که در حقیقت و عملاً اعتراف به وجود خدا و قدرت او می‌شود و ایمانی است که به عصیان و فسق آلوده بوده مع‌ذالك پیروزی موسی به‌شمار می‌رود:

«وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لُتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ.  
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ  
مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ.  
وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ  
لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.  
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ.»  
(اعراف (۷) / ۱۳۲ تا ۱۳۵)

(و گفتند هر زمان آن فال شوم- و آیه و نشانه‌ای را بیاوری تا ما را مسحور خود سازی ما ایمان آور به تو نخواهیم بود. بنابراین بر آنها طوفان را فرستادیم و ملخ و کنه و قورباغه و خون و بلاهای مفصل را، و مع‌ذالك تکبر و بی‌اعتنایی ورزیده و قوم مجرمی بودند. و چون عذاب و گرفتاری بر آنها واقع می‌شد به موسی می‌گفتند به خاطر ما از اربابت بخواه به عهده‌ی که بر تو دارد عمل کند که اگر بلا را از ما دفع کردی حتماً به تو ایمان آورده و بنی اسرائیل را همراهت خواهیم کرد. اما همین که از آنها در موعد مقرر رفع عذاب می‌کردیم پیمان شکنی مجدد می‌نمودند.)<sup>۱</sup>

۱. ضمناً تورات‌های موجود در این مرحله از کشمکش‌های فرعون و خدا، برخلاف قبلی سحره، بیش از قرآن به توصیف و تفصیل می‌پردازد.

به موازات گرفتاری‌های آزمایشی و خدایی فوق و شاید قبل از آن و در اثبات و ارشاد حاصله از تجربه‌ی جادوگران، یک بحث و جدال استدلالی و اعتقادی پیش می‌آید که در سوره‌ی مؤمن (۴۰) تحت عنوان مؤمن آل فرعون نقل شده است. فرعون که هنوز در کش از موسی و خدا یک شیب مدعی سلطنت و خدایی از نوع خودش می‌باشد دستور می‌دهد کاخ کوه پیکری بسازند تا از فراز آن به جنگ خدای موسی برود. ولی صحنه‌های قبلی چنان تأثیر و نفوذ در افکار پیدا کرده است که علی‌رغم فرمان فرعون به درباریان که من جز خودم خدایی برای شما نمی‌شناسم فردی از اشراف مصر و اطرافیان فرعون سخنگوی مدافع مکتب با همان شیوه و منطق می‌گردد. پرده‌ی آخر این قسمت که پس از چند بینات و اتمام حجت‌ها رخ می‌دهد، از یک طرف هجرت و نجات بنی اسرائیل از اسارت فرعون است و از طرف دیگر حرکت مستکبر بزرگ تاریخ و مدعی الوهیت، به سوی غرق و هلاکت، به پای خودش و اقرار و ایمان به خدای یکتای قهار:

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ.  
فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ.»  
(طه (۲۰) / ۷۷ و ۷۸)

(و به تحقیق به موسی وحی کردیم شب هنگام بندگان ما را کوچ داده برای آنها راه خشکی را در دریا طی کند. پس از آن فرعون با لشکریانش به تعاقب ایشان شتافته چنان که باید غوطه‌ور در دریا شد.)

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.» (یونس (۱۰) / ۹۰)

(و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم و فرعون و لشکریانش از روی ستمگری و تعدی به دنبال آنها روانه شدند تا غرق در دریا او را بلعیده بگوید ایمان آوردم. که خدایی جز آن کس که بنی اسرائیل ایمان آورده‌اند وجود ندارد و من هم از مسلمان‌ها هستم.)<sup>۱</sup>

۱. جریان کوچ بنی اسرائیل از مصر که ارتباط با قومیت بنی اسرائیل دارد نیز با تفصیل بیشتر از قرآن و تفاخر و تذکر در تورات آمده، و به عنوان قدرت و نعمت بزرگ تلقی شده است.

ایمان و تسلیمی که به لحاظ او دیر شده است ولی به لحاظ رسالت موسی پیروزی نهایی محسوب می‌شود. در سراسر این داستان و جنگ با بزرگ‌ترین مستکبر جهان، همان‌طور که خداوند در اولین کلام ارجاع مأموریت به موسی و هارون، توصیه به ملایمت می‌نماید:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.» (طه / ۴۴)

(و با گفتار نرم و ملایم با او صحبت کنید شاید سبب تذکر او و ترسش از خدا شود.)

از توسل به خشونت و خون یا حیله و خلاف تقوا از ناحیه فرستاده خدا، خودداری شده است. به رسم آزادی و آزادگی با استدلال‌های منطقی عمل گردیده است و مسئول و عامل همه‌ی مصائب خود فرعون بوده است. امر مسلم این است که اصلاً در رسالت الهی موسی برنامه اعدام و از بین بردن مستکبر وجود نداشته است بلکه به مصداق آیه شریفه:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

شخصاً عامل و باعث ظلم به خود می‌شوند.

\* \* \*

#### ۴) هدایت بنی اسرائیل

پس از خروج از مصر قسمت دیگر رسالت موسی یا وظیفه نبوت او، که توأم با رهبری نیز بود و همراه با سختی‌های فراوان و ناکامی‌های ناگوار می‌باشد، آغاز می‌گردد. بنی اسرائیل البته قوم اسماً موحد و صاحب کتاب و صاحب استعداد سرشار بودند ولی مثل همه‌ی امت‌ها به راه‌های فطری فساد و شرک رفته احتیاج شدید به تعلیم و تجدید عهد با خدا داشتند، تعلیم و تجدید عهدی که به موسی خاتمه نیافته خداوند بندگانش را هیچ‌گاه محروم از هدایت و امامت نمی‌گذارد.

قرآن در این قسمت نیز از آنچه باید گفته شود فروگذار نمی‌کند. آیات نازل شده همه برای تعلیم و تربیت رسول اکرم و گروندگان به او در زمینه‌های نبوت و ارشاد است و هم برای تذکر و هدایت بنی اسرائیل، در اعاده دادن آنها به ایمان به خدا و اجرای صادقانه کتاب خودشان می‌باشد، که در واقع ادامه رسالت راستین انبیاء گذشته

۱. یونس (۱۰) / ۴۴: خدا هیچ ستمی به مردم نمی‌کند، بلکه مردم خود در حق خویش ستم می‌کنند.

ولادت تا نبوت \_\_\_\_\_ ۱۴۷  
است.<sup>۱</sup>

آنچه قرآن در معرفی این دوران آورده است بیشتر در سوره‌های طه (۲۰)، کهف (۱۸)، اسراء (۱۷) و اعراف (۷)، مابین سال‌های هفتم تا دهم بعثت، دیده می‌شود. در سال‌های بعد از هجرت نیز در سوره‌های مائده (۵) و بقره (۲) به گزارش‌ها و یادآوری‌های چندی برمی‌خوریم که به شرح ذیل قابل فهرست می‌باشد:

- سال سوم بعثت، سوره صافات (۳۷) / ۱۱۷ تا ۱۲۲، اعلام ایتاء کتاب به موسی و هارون و هدایت آنان از طرف خدا.
- سال چهارم بعثت، سوره دخان (۴۴) / ۳۰ تا ۳۳، اشارات کوتاه راجع به نجات بنی اسرائیل و انتخاب و ایتاء کتاب.
- سال هفتم بعثت، سوره طه (۲۰) / ۸۰ تا ۹۹، نجات بنی اسرائیل - صحرای سینا و مَنْ و سَلْوٰی - گوساله پرستی.
- سال هفتم بعثت، کهف (۱۸) / ۶۰ تا ۸۲، ملاقات موسی با خضر.
- سال هشتم بعثت، سوره اسراء (۱۷) / ۱۰۴، اسکان بنی اسرائیل در زمین.
- سال دهم بعثت، سوره اعراف (۷) / ۱۳۸ تا ۱۵۵، عبور از دریا میقات موسی - دریافت کتاب - گوساله پرستی - میقات ۷۰ نفر از مشایخ.
- سال یازدهم بعثت، سوره یونس (۱۰) / ۹۳، اسکان و تغذیه پاکیزه بنی اسرائیل و اختلاف کاری آنها.
- سال دوازدهم بعثت، سوره ابراهیم (۱۴) / ۶ تا ۸، نجات و آزمایش بنی اسرائیل از طرف خدا و کفران نعمت آنها.
- سال دوم هجری، مائده (۵) / ۲۱ تا ۲۶، سرپیچی بنی اسرائیل از دخول به زمین

---

۱. برخلاف تعصب بشری و تصور عمومی مسلمانان و علی‌رغم انکار و اعراض یهودیان و مسیحیان که غالباً خیال می‌کنند آنچه در قرآن راجع به اهل کتاب و پیغمبرانشان آمده است به‌منظور توییح و تحقیر آنان بوده و خواسته‌اند مسلمانان را متنبه و متوجه خصال و نیت سوء آنها کرده به شوراندن و انتقام‌گیری و ادارشان نمایند، واقعیت امر چنین نیست، خداوند بر طبق آیات مکرر قرآن وظایف خاصی برای رسول اکرم در قبال اهل کتاب تعیین فرموده است. منظور از آیات و تذکرات فراوانی که در حدود یک سوم قرآن را به خود اختصاص داده است تنها استشهاد و استفاده از تجربه نبوت و سوابق انبیاء و امت‌های گذشته نیست بلکه استمرار رسالت وجود داشته و حضرت خاتم‌النبین، هم «كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سباء (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم فرستاده‌ایم...) است و هم «مُهَيِّمًا عَلَيَّ الْكِتَابِ كُلِّهِ» می‌باشد. بسیاری از آیات تصریحاً یا تلویحاً به اصلاح انحراف‌ها، اختلاف‌ها و مخصوصاً به تذکر و دفع انصراف‌های آنان از کتاب و سنت‌های مربوطه می‌پردازد.

مقدس و چهل سال بیابان گردی آنها.

● سال چهارم هجری، اعراف (۷) / ۱۵۹ تا ۱۶۶، تفکیک قوم موسی به هدایت شدگان و نشدگان - ۱۲ سبط - مَنْ و سَلْوَى - اسکان در زمین و سرپیچی - آزمایش ماهی‌ها - بوزینه شدن نافرمانان.

● سال پنجم هجری، بقره (۲) / ۴۷ تا ۶۷، یادآوری وقایع دوران نجات از مصر، هدایت موسی، گوساله پرستی و جنگ با خود، توقع دیدار خدا و تنبیه آنان، ناشکری‌ها و نافرمانی‌ها.

آیات ۹۲ و ۹۳، پیمان محکم و عصیان داستان مُفَصَّل ذبح گاو و گوساله پرستی.

● سال ششم هجری، نساء (۴) / ۱۵۳ تا ۱۵۵، پیمان محکم و عصیان‌ها.

● سال دهم هجری، انعام (۶) / ۱۴۶، حرمت بعضی خوراکی‌ها.

سرگذشت بنی‌اسرائیل پس از خروج از مصر و برخوردی که با پیغمبرشان داشته‌اند، طبعاً با تفصیل بیشتر در تورات آمده است. تورات چون جمع‌آوری وقایع امت و احکام شریعت است که به دست اشخاص در طی سنوات بعد از رحلت موسی تدوین گشته و در معرض تغییر و تجدیدهایی قرار گرفته است جنبه‌ی قومی و تاریخ‌نویسی داشته قضایا را به ترتیب زمان وقوع گزارش می‌دهد، در حالی که قرآن چون هدف اصلیش تعلیم و توصیف توحید و نبوت است رعایت ترتیب و تناسب‌های وقایع‌نگاری به سبک بشری را ننموده است. ضمن آنکه به مطالبی اشاره می‌کند که در تورات وجود ندارد<sup>۱</sup> با استفاده از دو منبع فوق، رویدادها و جریان‌های این دوران را، در رابطه با مسئله نبوت و رسالت موسی، بدین شرح می‌توان خلاصه کرد:

بعد از غرق شدن فرعون و بزرگان او، بنی‌اسرائیل به رهبری موسی (ع) با جشن و سرود و دعا و شادی راه صحرا در پیش گرفته از «ایلیم» پس از یک ماه و نیم راه پیمایی به بیابان «سین» که نیمه‌راه «صحرای سینا» است می‌رسند و از همان ابتدا در اثر خستگی و گرسنگی و تشنگی شکایت و شمتاتشان به سر موسی بلند شده ابراز پشیمانی نسبت به خروج از مصر می‌نمایند. خدا دعای موسی را اجابت کرده «مَنْ» و «سَلْوَى» به جای گوشت و نان برایشان از آسمان فرستاده آنان را در معرض اولین آزمایش قرار می‌دهد که اولین نافرمانی را در جمع‌آوری دانه‌های «مَنْ» و عدم

۱. قرآن به‌طور کلی نظر به اشخاص و ازمنه و مسکن‌ها نداشته نام و نشان از آنها نمی‌دهد، بلکه با توجه به تذکر وقایع و اعمال و حالات به نتیجه‌گیری‌های مطلوب و به تفهیم و تذکرات ارشادی می‌پردازد.



رعایت تعطیل روز شنبه مرتکب می‌شوند. در منزل بعدی (رفیدیم) موسی (ع) به دستور خدا با زدن عصا به کوه، دوازده چشمه آب برای دوازده سبط بیرون می‌آورد که بهانه برای اختلاف و نزاع نباشد.

«وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۶۰)

(و آنها را به صورت امت‌های دوازده گانه جدا کردیم و وقتی قوم موسی از او طلب آب کردند به او وحی نمودیم با عصای خود به سنگ بزند پس دوازده چشمه از آن روان شده و دسته دسته مردم آشخور خود را شناختند و بر آنها از ابر سایه انداختیم و «مَنَّاء» و «سَلْوَى» برایشان فرو فرستادیم از پاکیزه‌هایی که شما را روزی داده‌ایم بخورید در حالی که ستم بر آنها نمودیم بلکه خود بر خویشان ظلم می‌کردند.)

در «حوریب» برخورد با «عمالیق» و اولین جنگ بنی‌اسرائیل پیش می‌آید که به گفته‌ی تورات با نظارت و دعای مستمر موسی به پیروزی منتهی گردیده به شکرانه آن اولین مذبح بنا می‌شود.

منزلگاه سوم که پس از سه ماه راه‌پیمایی در آنجا اردو زدند «صحرای سینا» بود. با کوه آن موسوم به «جبل‌الله»، که موسی اولین ندای خدا را از فراز آن برای هدایت بنی‌اسرائیل شنید. به گفته تورات بنی‌اسرائیل نیز کلام خدا را شنیدند و جلال خدا را که به صورت دود غلیظ و رعد و برق شدید از پشت ابر ظاهر می‌شد با وحشت و لرزه دیدند.

آن‌طور که از تورات برمی‌آید<sup>۱</sup> بالا رفتن موسی به کوه طور، تکلم با خدا، دریافت شفاهی احکام شریعت و ابلاغ آنها به قوم خود در این زمان صورت گرفته است. در نوبت دیگری که موسی به بالای کوه احضار می‌شود ۷۰ نفر از مشایخ را تا پای کوه همراه می‌برد. در روز هفتم لوح‌های سنگی یا تورات و ده فرمان را که به

۱. سفر خروج باب‌های ۱۹ تا ۲۴.

دست خدا نوشته شده است دریافت می‌دارد و اقامتش ۴۰ روز طول می‌کشد.<sup>۱</sup>

در اثر تأخیر مراجعت موسی، بنی اسرائیل به هارون می‌گویند:

«برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند»<sup>۲</sup>

هارون با زیور آلات جمع‌آوری شده گوساله طلایی می‌سازد و مذبوحی برای قربانی و جشن و شادی کردن قوم می‌آراید شرح ماجرا در باب (۳۲)، آیات ۷ تا ۳۴ چنین آمده است:

«و خداوند به موسی گفت روانه شده به زیر برو زیرا که این قوم... فاسد شده‌اند... گوساله‌ی ریخته شده برای خود ساخته‌اند... این قوم را دیده‌ام و اینک قوم گردنکش می‌باشند. و اکنون مرا بگذار تا خشم من برایشان مشتعل شده ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»

«موسی نزد یهوه خدای خود تضرع کرده گفت ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده‌ای مشتعل شده است... آن‌گاه موسی برگشته از کوه به زیر آمد و دو لوح سعادت به دست وی بود... و لوح‌ها صنعت خدا بود و نوشته نوشته‌ی خدا بود... و واقع شد که چون نزدیک اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را دید خشم موسی مشتعل شد و لوح‌ها را از دست خود افکنده آنها را زیر کوه شکست. و گوساله را که ساخته بودند گرفته به آتش سوزانید و آن را خورد کرده نرم ساخت و بر روی آن آب پاشیده بنی اسرائیل را نوشانید.»

«و موسی به هارون گفت این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی برایشان آوردی. هارون گفت خشم آقایم فروخته نشود تو این قوم را

---

۱. باب ۲۴ آیات ۷ تا ۱۸:

«و کتاب عهد را گرفته به سمع قوم خداوند پس گفتند هر آنچه خداوند گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت... و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. و خدای اسرائیل را دیدند و زیر پای‌هایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا... و خداوند به موسی گفت نزد من به کوه بالا نیا و آنجا باش تا لوح‌های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی به تو بدهم... و چون موسی به فراز کوه بر آمد ابر کوه را فرو گرفت. و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و شش روز آن را پوشانید و روز هفتم موسی را از میان ابر ندا در داد و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قله کوه بود. و موسی به میان ابر داخل شده به فراز کوه بر آمد و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

۲. سفر خروج، باب ۳۲.

می‌شناسی که مایل به بدی می‌باشند... بدیشان گفتم هر که را طلا باشد  
آن را بیرون کند پس به من دادند و آن را در آتش انداختم و این  
گوساله بیرون آمد.»

«آن‌گاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت... یهوه خدای اسرائیل چنین  
می‌گوید هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا  
دروازه اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود و دوست خویش و  
همسایه خود را بکشد... و در آن روز قریب به سه هزار نفر افتادند.»

«و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت شما گناهی عظیم کرده‌اید  
اکنون نزد خداوند بالا می‌روم شاید گناه شما را کفاره کنم. خداوند به  
موسی گفت هر که گناه کرده است او را از دفتر خود محو سازم. و  
اکنون برو و این قوم را بدان جایی که به تو گفته‌ام راهنمایی کن...»

دنباله داستان در باب ۳۳ چنین آمده است:

«... و فرشته پیش روی تو می‌فرستم و کنعانیان و آموریان و حِتیان و  
قُرزیان و حوِریان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد، به زمینی که شیر و  
شهد جاری است... و موسی به خداوند گفت اینک تو به من می‌گویی  
این قوم را ببر... اگر فی‌الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام طریق خود را به من  
بیاموز تا تو را بشناسم... گفت روی من خواهد آمد و تو را آرامی  
خواهم بخشید... عرض کرد مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی  
گفت من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذارم و نام یهوه را  
پیش روی تو ندا می‌کنم و رأفت می‌کنم بر هر که رؤف هستم و  
رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم. و گفت روی مرا نمی‌توانی  
دید زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.»

خدا دستور می‌دهد:

«دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح‌های  
اول بود و شکستی بر این لوح‌ها خواهم نوشت»<sup>۲</sup>

خداوند با وعده‌های مجدد و تأکید بر فرامین گذشته به موسی می‌گوید:

«این سخنان را تو بنویس زیرا که تحت این سخنان عهد با تو و با  
اسرائیل بسته‌ام... و او سخنان عهد یعنی ده کلام را بر لوح‌ها نوشت... و

۱. باب ۳۳ آیات ۲ و ۳ و ۱۲ تا ۲۱.

۲. باب ۲۴ آیه ۱.

موسی تمام جماعت بنی‌اسرائیل را جمع کرده بدیشان گفت این است سخنانی که خداوند امر فرموده است.<sup>۱</sup>

احکام خدا بر موسی و بنی‌اسرائیل که در باب‌های ۲۰ تا ۲۳ سفر خروج با تفصیل و توضیح ذکر شده است و در باب‌های دیگر و در سفرهای لاویان و اعداد و تثئیه به مناسبت‌هایی تکرار می‌شود عمدتاً از این قبیل است:

- شکرگزاری نجات از مصر،
- نپرستیدن خدایان دیگران و غیر از خدای اسرائیل (که همان لاله‌الاله‌الله است)،
- رعایت سبّت،
- احترام به والدین،
- حرمت قتل و زنا و دزدی و ربا و رشوه و شهادت به دروغ و طمع به همسایه،
- رعایت غریبان و یتیمان و بیوه زنان،
- پرداخت زکات قربانی و عبادت در مذبح و معبد

و پس از آنها یک سلسله احکام و حدود سرقت و زنا و سحر و خلاف‌های دیگر. دنباله باب ۳۵ تا باب ۴۰ که پایان سفر خروج است تماماً به شرح معماری معبد خدا با تزئینات مجلل مفصل و تشریفات خاص قربانی و عبادت و کهنات می‌پردازد. سفر لاویان بیشتر راجع به اولاد هارون است که باید کهنانیت معبد را داشته باشند. در سفر اعداد از انساب و تشکیلات صحبت می‌شود و لابه‌لای آنها و در سفر تثئیه اشاره‌ها و تکرار و تفصیل‌هایی درباره‌ی دریافت تورات و احکام می‌بینیم و همچنین از منازل و جنگ‌های بین راه تا رحلت موسی و فوت هارون و رسیدن به ارض موعود صحبت می‌شود.

قرآن با تشریح و تفصیل خیلی کمتر، با اکتفا به جریان‌های اصلی و مراحل حساس و با پاره‌ای اختلافات اصولی، وقایع مشابهی را مطرح می‌کند. گزارش‌های قرآن بیشتر از دیدگاه نبوت و هدایت امت است. بلافاصله پس از خلاصی از مصر اشاره به برخورد بنی‌اسرائیل با یک قوم بت‌پرست و هوس‌بت‌پرستی‌شان نموده به موسی می‌گویند:

---

۱. باب ۳۵ آیه ۱.

«اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (اعراف (۷) / ۱۳۸)

(... برای ما خدایی قرار بده (یا درست کن) همان طور که آنها الهه‌های دارند ...)

که در تورات نیامده است. هارون برادر موسی و پیغمبر خدا را نیز به هیچ وجه سازنده‌ی گوساله طلایی ندانسته به سامری نسبت می‌دهد. داستان ملاقات با خضر و تعلیم و تنبه‌های موسی نیز فقط در قرآن آمده است.

در مطالعه اجمالی اسفار بعد از خروج، تصریحی به اینکه چهل سال در به‌دردی و بیابانگردی بنی اسرائیل در اثر امتناع از داخل شدن در ارض مقدس و درگیری با قوم جبارین بوده است ندیدیم و همچنین داستان ذبح بقره برای کشف قاتل.

نتیجه کلی بررسی ولادت تا نبوت موسی (علی نبینا و علیه السلام) این شد که موسی نه تنها از کودکی تا نیرومندی ساخته و پرورده‌ی خدا، در زیر نظر و نقشه او بود، بلکه در دوران رسالت نیز هر سخن و هر حرکت او به تلقین و به تعلیم خدا انجام گرفته از خود ابتکار و اختیاری نداشت، آیات تورات غالباً با جمله‌ی «و خدا به موسی خطاب کرده گفت به قوم خود بگو» آغاز می‌گردد و در قرآن به جمله‌هایی از قبیل:

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ»<sup>۱</sup>

یا

«فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»<sup>۲</sup>

برمی‌خوریم که حالت نقل قول و نقل حکم دارد یا فاعلیت را مستقیماً به خدا نسبت می‌دهد. مانند:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»<sup>۳</sup>

یا

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ»<sup>۴</sup>

شاعر ایرانی آنجا که می‌خواهد سپاس مادر را به‌جا آورد با عشق و غلوی می‌گوید:

۱. بقره (۲) / ۶۸: ... گفت: او می‌فرماید: همانا گاوی است...

۲. بقره (۲) / ۶۰: به او گفتیم: چوبدست خود را بر آن سنگ بزن...

۳. اعراف (۷) / ۱۳۸: دودمان یعقوب را از دریا گذرانندیم...

۴. اعراف (۷) / ۱۴۲: و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب [دیگر] تکمیل کردیم...

دستم بگرفت و پا به پا برد      تا شیوه راه رفتن آموخت  
یک حرف و دو حرف بر زبانم      الفاظ نهاد و گفتن آموخت  
پس هستی من زهستی اوست      تا هستم وهست دارمش دوست

در مورد موسی راه بردن خدا و الفاظ نهادن در زبان او تا پایان عمر و رسالت ادامه داشته اکتفا به تکلم و تعلیم تورات و احکام نیز نگردیده و کتاب را هم خدا به دست خود با شعله یا به نحو دیگر به روی الواح حک می نماید.

در مورد ابراهیم در مقاله «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز»<sup>۱</sup> دیدیم که وضع کاملاً متفاوت بوده خداوند به او قبلاً رشد داده و ارائه ملکوت خود را کرده است و سپس ابراهیم با تحقیق و تراوش و تصمیم خود به ملامت و نصیحت پدر و به احتجاج با قوم می پردازد، آزمایش بتخانه را طراحی و اجرا می نماید، نمود مدعی خدایی را با استدلال شخصی مجاب می سازد، از خدا توقع رویت ندارد ولی برای اطمینان به قیامت مطالبه‌ی رؤیت نمونه و کیفیت می کند. طلب رحمت و رسالت برای خود و نعمت و محبت برای ذریه‌اش از درگاه خدا کرده برای آیندگان دور دعای بعثت رسول و هدایت گمراهان را می نماید.

شاید داستان خضر به این منظور در قرآن آمده باشد که خدا به موسی و به ما نشان بدهد که شخصیت توانایی که موفق شده است بر فرعون کبیر غالب گردیده بنی اسرائیل را از اسارت و ذلت به استقلال و عزت برساند و کتاب سراسر نور و هدایت بیاورد، وقتی واگذار به خود می گردد، این چنین ناتوان و نادان می شود.

در مورد داوود و سلیمان نیز می بینیم که خداوند به آنها علم و فضل و حکمت می دهد و امکانات در اختیارشان می گذارد:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَيَّ

كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

وَأُوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup>

ولی بعداً همه جا خودشان هستند که انشاء بیان و حکم و عمل می نمایند.

۱. این مقاله در جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، جلد ۲۶ مجموعه‌ی آثار منتشر خواهد شد (ب.ف.ب.).

۲. نمل (۲۷) / ۱۵ و ۱۶: به داوود و سلیمان دانشی [وسیع] دادیم، و گفتند: ستایش و سپاس خاص خداست که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خویش برتری بخشید.  
... از هر نعمتی بهره‌مند شده‌ایم...

پیغمبر خودمان نه مانند ابراهیم (ع) است و نه مانند موسی (ع)، و به عیسی (ع) که می‌رسیم جریان وضع دیگری پیدا می‌کند.

### ۶- عیسی روح الله

اگر پیغمبران گذشته در ولادت «مِنْكُمْ» بوده و بشر کامل می‌شده‌اند و در نبوت از «مِنِّي» و از «خدا» نشأت می‌گرفته به تعبیری نصف بشر و نصف از خدا بوده‌اند، حضرت عیسی (علی نبینا و علیه‌السلام) سه چهارمش «مِنِّي» است. زیرا که در ولادت به جای پدر بشر آراسته‌ای به نزد مادرش می‌رود که روح خدا است:

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم / ۱۹) / ۱۷

(... پس روح خودمان را به سوی او فرستادیم که در نظرش چون بشر آراسته اندامی جلوه نمود.)

اگر موسی و محمد (علیهم‌السلام و الصلوة) مستقیماً یا از روح القدس کلام خدا را دریافت می‌دارند عیسی مسیح خود کلام خدا است و روحی است از خدا:

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» (نساء / ۴) / ۱۷۱

(... محققاً جز این نیست که عیسی مسیح پسر مریم رسول خدا و کلمه او بود که بر مریم القا گردید، و روحی از او...)

اگر سایر انبیاء پس از ولادت و پس از دریافت یا گذراندن دوران تعلیم و تمرین و تربیت یا رشد و رسیدگی لازم، به پاداش احسان و امتحان‌ها، نائل به مقام نبوت و اخذ کتاب و رسالت شده‌اند، این پیغمبر به محض ولادت می‌گوید:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم / ۱۹) / ۳۱

(... به درستی که من بنده خدا هستم به من کتاب داده و مرا پیغمبر نموده است.)

و:

«وَرَسُولًا إِلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

و معجزاتش کارهایی است همانند خدا ولی «به‌اذن خدا» یعنی برطبق ناموس و قانون‌مندی خلقت؛ پرنده‌ی گلی را جان می‌دهد، کور مادرزاد را بینا می‌سازد، مرده را زنده می‌کند و از درون خانه‌ها خبردار است و... :

«و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُثَبِّتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ.»<sup>۱</sup>

در وجود عیسی (ع) ولادت و نبوت توأم گردیده است. تنها یک پیغمبر مادرزاد نیست بلکه مادرش در تدارک نبوت با او مشارکت دارد. تغذیه و تربیت او و همچنین حفاظت و اصطفا و طهارتش که نتیجه نذر و نیاز زن عمران است، از حضرت مریم آغاز می‌گردد:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»<sup>۲</sup>

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ.»  
(مؤمنون (۲۳) / ۵۰)

(پسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم و در مکان مرتفعی منزل دادیم که دارای آرامش و استقرار بود و آب جاری داشت.)

تقدیس فوق‌العاده مسیحیان از حضرت مریم و اعتقاد به تثلیث که ترکیب «آب» و «ابن» و روح است. چندان هم بی‌دلیل و بی‌جهت نیست، اگر در حقیقت الهی انحراف و گمراهی محسوب می‌شود ولی در خلقت و هیئت بشری واقعیت داشته بنا به ارشاد و آیات قرآن، ما در ولادت و نبوت عیسی همکاری همبسته‌ی روح خدا و کلمه‌ی خدا را با عیسی فرزند مریم همه جا می‌بینیم. خیلی رشد و معرفت و توحید

۱. آل عمران (۳) / ۴۹ : و [او را] رسولی برای دودمان یعقوب [انتخاب کند، با این دعوی] که برای شما نشانه‌ای از جانب صاحب اختیاران آورده‌ام، از گل برای شما مجسمه پرنده‌ای می‌سازم و در آن می‌دمم و به اذن خدا پرنده‌ای [جاندار] خواهد شد؛ و ناینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه‌های پوستی را بهبود می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه در خانه‌های خود می‌خورید و ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ به راستی در این [امور] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

۲. آل عمران (۳) / ۳۷ : آنگاه صاحب اختیارش مریم را به نیکویی پذیرفت و [نهاد وجودش را] به تربیتی شایسته پرورش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت؛ هرگاه زکریا در محراب [عبادت] بر مریم وارد می‌شد، غذایی [شگفت آور] در کنار او می‌دید؛ [با تعجب] پرسید: مریم، این [روزی] از کجا برای تو رسیده است؟ [مریم] گفت: از جانب خدا؛ البته خدا هر که را بخواهد، بی‌دریغ روزی می‌بخشد.



لازم است تا شخص به تفکیک پی برده، عیسی را مانند آدم از خاک بداند که مخلوق اراده‌ی پروردگار باشد. معذالک خدا است که به او حکمت و تورات و انجیل تعلیم می‌دهد و از شر بنی اسرائیل حفظ نموده به حواریون وحی می‌کند که به خدا و به رسولش ایمان بیاورند.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ  
 أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ  
 وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي  
 فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ  
 تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ  
 فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.  
 وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ  
 بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.»<sup>۱</sup>

فوت عیسی نیز حالت فوق عادی دارد و اختصاصی اوست. در برابر، بنی اسرائیلی‌ها که کافر شده و نسبت ناروا به حضرت مریم (س) می‌دادند و مدعی بودند که عیسی را به دلیل الحاد و ادعاهای باطل به قتل رسانده مصلوبش کرده‌اند، قرآن می‌گوید:

«وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. (نساء/ ۴) / ۱۵۷ و ۱۵۸)

(و او را نکشته و به صلیب نکشیدند و لکن بر آنها اشتباه دست داد...

۱. مانده (۵) / ۱۱۰ و ۱۱۱: [به یاد آر] آنگاه را که خدا گفت: ای عیسی فرزند مریم، نعمت مرا بر خود و مادرت یاد کن، آن زمان که تو را توسط جبرئیل نیرومند کردم؛ با مردم در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] سخن گفتم؛ و آنگاه که تو را کتاب و دانش توأم با بینش و تورات و انجیل آموختم؛ و زمانی که مجسمه پرنده‌ای از گِل می‌ساختی و در آن می‌دمیدی که به اذن من پرنده‌ای [جاندار] می‌شد، و نابینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه‌های پوستی را به اذن من بهبود می‌بخشیدی؛ و آنگاه که مردگان را [زنده از گور] خارج می‌کردی؛ و آزار دودمان یعقوب را آنگاه که نشانه‌های روشن برای آنان آوردی از تو بازداشتم، و گروهی از آنان که انکار می‌ورزیدند گفتند: این جز جادویی آشکار نیست. و [به یاد آر] آنگاه را که به حواریون الهام کردم: به من و رسولم ایمان آورید؛ گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که تسلیم [تو] هستیم.

بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد، و خداوند توانمند و فرزانه است.)

در حالی صلیب و رنج‌های مصلوب شدن عیسی (ع) شعار مسیحیت و از پایه‌های عقیدتی و تربیتی و سنت آنها شده است، در سوره مریم (۱۹) نیز، پس از ذکر ولادت و چند کلمه از نبوت و شریعت، قرآن داستان را با سلامی که عیسی در سه مرحله ولادت، فوت و رستاخیز به نفس خود می‌فرستد، خاتمه می‌دهد:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.»<sup>۱</sup>

مژده پیدایش یا ظهور حضرت عیسی (ع)، به‌عنوان پیغمبر نجات‌بخش، که بنی‌اسرائیل انتظار او را داشتند کسی به آنها می‌دهد که ولادت و نبوتش و سلامی که قرآن بر او می‌کند اندکی همانند عیسی است. زکریا که کفالت مریم را به عهده داشته شاهد اعتکاف‌های مریم در محراب و دریافت روزی‌های الهی او بوده و خواهان وارثی از درگاه خدا می‌شود، در پایان پیری که سوخته‌سر و سست‌استخوان است زن نازای او به رحمت خدا پسر پاکیزه‌ای می‌آورد که نامش را خدا یحیی گذارده است و مانند عیسی در کودکی کتاب و حکم دریافت نموده اهل تقوا و نیکی به والدین است و جبار نافرمان نیست.

بعد از ولادت و اعلام نبوت و قبل از رحلت یا رفعت عیسی، قرآن مطالب چندانی درباره‌ی عمر و رسالت و تعلیمات او نمی‌دهد. فقط پاره‌ای اشارات مختصر متفرق داریم. از قبیل آنکه خدا به او حکمت و بینات اعطا کرده، کتاب انجیل را داده است که تصدیق‌کننده‌ی تورات و حاوی هدایت و نور می‌باشد، بعضی اختلاف‌کاری‌های بنی‌اسرائیل را دفع می‌کند و تأکید به تقوا و اطاعت نموده مژده رسولی بعد از خود را می‌دهد که نامش احمد است.<sup>۲</sup>

طبیعی است که چنین باشد. خداوند به حضرت خاتم‌النبین قرآن را داده است که تصدیق‌کننده و نگاهدارنده‌ی تورات و انجیل و ادیان پیشین باشد نه نسخ‌کننده و محکوم‌کننده، تا لازم باشد به ابطال و نفی آنها بپردازد. بلکه هر جا لازم باشد به اصلاح انحرافات می‌پردازد. اگر در زمینه ولادت، نبوت و رحلت عیسی فرزند مریم آیات

۱. مریم (۱۹) / ۳۳: سلام بر من، روزی که تولد یافتم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد.

۲. مائده (۵) / ۴۶، زخرف (۴۳) / ۶۳، حدید (۵۷) / ۲۷ و صف (۶۱) / ۶ و ۱۴.

متعدد آمده و قرآن توضیح و تصریحات روشنی داده است، برای نشان دادن چهره‌ی روح‌اللهی ولی بشری حضرت مسیح است که بنده‌ی فرمانبردار و پیغمبر خدا می‌باشد، تا بدین ترتیب از آلودگی آئین پاک ابراهیم و تبدیل توحید خالص الهی به شرک و خرافات شیطانی جلوگیری به عمل آمده پیروان مسیح دست از اعتقاد به تثلیث بردارند، پیغمبرشان را پسر خدا ندانند و رهبران دینی را خدا و اربابان خویش نگیرند. در عالم اعتقاد و عبادت نیز اجابت دعوت نمایند:

«تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۶۴)

(... بیائید کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان و مشترک است (همکار باشیم) اینکه جز خدا کسی را نپرستیم و هیچ چیز را با او شریک نکرده حواریان را به جای خدا ارباب نگیریم...)

و با مسلمانان و یهودیان و مجوس و موحدین امت واحد تشکیل دهند. در عالم اخلاق و زندگی نیز محبت و خدمت‌گزاری را حفظ نموده رهبانیت و ترک دنیا را که خواسته خدا نبوده است کنار بگذارند:

«وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» (حدید (۵۷) / ۲۷)

(... و عیسی بن مریم را از پی آنها آورده انجیل را به او دادیم و در دل‌های کسانی که او را پیروی کردند مهر و خدمت قرار دادیم و رهبانیتی که از پیش خود ساختند ما بر آنها جز طلب رضای خدا مقرر نکرده بودیم و حق آن را به جا نیاوردند...)

اگر قرآن از حواریون یا شاگردان مخلص و کمک کار عیسی توصیف می‌نماید به احتمال قوی برای این است که هم به ما مسلمانان سرمشق دهد تا یاران واقعی و انحصاری خدا باشیم و هم به عیسویان بگوید شما که این قدر احترام برای حواریون دارید و ادعای دنباله‌روی از آنها را می‌کنید خود حواریان انصار خدا بودند نه انصار عیسی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ

طَائِفَةٌ (صف (۶۱) / ۱۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید یاران خدا باشید همان‌طور که عیسی پسر مریم به حواریون گفت چه کسانی یاران و شاگردان من در راه خدا هستند حواریون گفتند ما یاران خدا هستیم، پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند ...)

تا چه رسد به اینکه او را، یا یکدیگر را به جای خدا بگیرید.

### ولادت و نبوت عیسی (ع) در انجیل‌ها

انجیل‌های امروزی که به رسمیت شناخته شده‌های آنها از طرف کلیساهای کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان چهار انجیل: متی، مرقس، لوقا و یوحنا است، علاوه بر قضایای ولادت عیسی و نبوت و رحلت او طبعاً تفصیل‌های زیاد راجع به سرگذشت و تعلیمات حضرت عیسی ارائه می‌دهند که برای بحث ما می‌تواند آموزنده و مفید باشد. البته چون آورده‌های مستقیم محفوظ و گفته‌های ثبت شده‌ی حضرت عیسی با خدا نیستند نه متفقاً یک چیز را می‌گویند و نه آنچه را که مشترکاً می‌گویند طابق النعل بالنعل اند و خالی از اختلاف یا تضاد می‌باشند. می‌دانیم که هر کدام آنها دست به دست رفته‌ی چندین قرن و زبان به زبان گشته‌ی چندین نسل و فرهنگ، از کانال‌های مختلف اند که قهراً تحول و تغییر پیدا کرده‌اند، و تازه انتقال دهندگان اولیه نیز بر حسب خصوصیات شخصی، دریافت و ادای مطلب می‌کرده‌اند. مع‌ذالك چون در دریافت و انتقال شفاهی یا کتبی و در استفاده‌های بعدی، ارادت و اخلاص وجود داشته دقت و مراقبت به کار می‌رفته آنچه به ما رسیده است خالی از اصالت و ارزش نمی‌تواند باشد و از مجموع و مقایسه با مطالعات لازم حقایق و اسراری مسلماً به‌دستمان خواهد آمد.

قبل از آنکه داستان ولادت تا نبوت حضرت عیسی را از زبان انجیل‌ها - که در این مورد صاحب‌خانه‌تر و صاحب سابقه می‌باشند - نقل نمایم نکته‌ای را مطرح می‌سازیم که می‌تواند آموزنده باشد و قابل مطالعه است: چه سری وجود دارد، با آنکه در مورد قرآن خدا وعده‌ی «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»<sup>۱</sup> را داده و قرآن محفوظ و کامل نگاه داشته شده است؛ تورات نیز که قسمتی از آن، «کتاب» است، روی الواح سنگی به دست خدا حک گردیده و دستور اکید «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ

۱. حجر (۱۵) / ۹: قرآن را ما نازل کردیم و خود ما هم محافظش خواهیم بود.

قَوْمَكَ يَا حُذُوا بِأَحْسَنَهَا<sup>۱</sup> درباره‌ی آن داده شده و لایویان با تجلیل و توجه تمام آن را در صندوق مقدس معبد حفظ می کرده‌اند، ولی گفتار و کتاب حضرت عیسی از ابتدا حالت دیگری داشته و به کتابت و حفاظت سپرده نشده است؟ شاید یک جواب این باشد که حضرت عیسی (ع) به لحاظ شریعت کتاب حک شده و محفوظ مانده‌ی حضرت موسی (ع) یعنی تورات را قبول داشته و تأیید و تثبیت کرده است اما بابت تعلیمات اخلاقی و تصحیحات اعتقادی، در مبارزه با شقاوت و غرور و قشری‌گری‌های ریاکارانه علمای یهود، و تغییر دادن روح دینی حاکم، وجود او کلمه خدا و روحی از خدا بوده با حضور و عملش تأمین منظور را می‌نموده احتیاج به تحریر و تثبیت پیام و نوشته‌ای نداشته است.

\* \* \*

در چهار انجیل، به چهار گونه یا از چهار زاویه، راجع به ولادت عیسی و رسیدن او به پیغمبری (یا پسر خدایی) صحبت شده است که جمع‌بندی آنها با هم و با قرآن می‌تواند آموزنده باشد.

### ۱) در انجیل مرقس

انجیل مرقس اطلاعات چندانی نمی‌دهد و در باب اول بدین شرح از یحیی آغاز مطلب می‌کند:

- ۱- ابتدای انجیل، عیسی مسیح پسر خدا.
- ۲- چنان‌که در اشعیا نبی مکتوب است اینک رسول خدا را پیش روی تو می‌فرستم تا راه ترا پیش تو مهیا سازد.
- ۳- صدای ندا کننده‌ی در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمائید.
- ۴- یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و به جهت آموزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود.
- ۵- تمامی و مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده در رود اردن از او تعمید می‌یافتند.

---

۱. اعراف (۷) / ۱۴۵: ... آنگاه [گفتیم]: آن را جدی بگیر و به قوم خود نیز توصیه کن تا نیکوترین احکام آن را فراگیرند [و به کار بندند] ...

۶- و یحیی را لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل بری.

۷- و موعظه می‌کرد و می‌گفت که بعد از من کسی توانا تر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم.

۸- من شما را به آب تعمید دادم لکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.

۹- و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت.

۱۰- و چون از آب برآمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری با وی نازل می‌شود.

۱۱- و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.

۱۲- پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد.

۱۳- و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش به سر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.

۱۴- و بعد از گرفتاری یحیی به جلیل آمده به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده.

۱۵- می‌گفت وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیکست پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.

۱۶- و چون به کناره‌ی دریای جلیل می‌گشت شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیاد بودند.

۱۷- عیسی ایشان را گفت از عقب من آئید که شما را صیاد مردم گردانم.

## ۲) در انجیل لوقا

انجیل لوقا داستان را از زکریا و زوجه‌اش ایصابات آغاز کرده نام از یحیی می‌برد و صحبت از حامله شدن مریم و ولادت عیسی می‌نماید. گلچینی از آیات باب اول را ذیلاً می‌آوریم:

۵- در ایام هیروودیس پادشاه یهودیه کاهنی زکریا نام از فرقه ایثا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت.

۶- و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند بی‌عیب سالک بودند.

۷- و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

۱۱- ناگاه فرشته‌ی خداوند به طرف راست مذبح به خور ایستاده بر وی ظاهر گشت.

۱۲- چون زکریا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد.

۱۳- فرشته بدو گفت ای زکریا ترسان مباش زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات برای تو پسری خواهد زائید و او را یحیی خواهی نامید.

۱۴- و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.

۱۵- زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود.

۱۶- و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.

۱۷- و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان برگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.

۱۸- زکریا به فرشته گفت این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه سال است.

۱۹- فرشته در جواب وی گفت من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.

۲۰- و الحال تا این امور واقع نگردد گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی.

۲۳- و چون ایام خدمت او به اتمام رسید به خانه خود رفت.

۲۴- و بعد از آن روزها زن او ایصابات حامله شده مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت.

۲۵- به این طور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

- ۲۶- و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد.
- ۲۷- نزد باکره نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود.
- ۲۸- پس فرشته نزد او داخل شده گفت سلام بر تو ای نعمت رسیده خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی.
- ۲۹- چون او را دید از سخن او مضطرب شده متفکر شد که این چه نوع تحیت است.
- ۳۰- فرشته بدو گفت ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.
- ۳۱- و اینک حامله شده پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید.
- ۳۲- او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود.
- ۳۳- و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.
- ۳۴- مریم به فرشته گفت این چگونه می شود و حال آنکه مردی را نشناختم فرشته در جواب وی گفت روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد.
- ۳۵- و اینک ایصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است مرا و را که نازاد می خوانند.
- ۳۶- زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.
- ۳۷- مریم گفت اینک کنیز خداوندم مرا بر حسب سخن تو واقع بود پس فرشته از نزد او رفت.
- ۳۸- در آن روزها مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه به شتاب رفت.
- ۳۹- و به خانه‌ی زکریا درآمده به ایصابات سلام کرد.
- ۴۰- و چون ایصابات سلام مریم را شنید بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شد.
- ۴۱- به آواز بلند صدا زده گفت تو در میان زنان مبارک هستی و مبارکست ثمره رحم تو.



- ۴۷- پس مریم گفت جان من خداوند را تمجید می‌کند.
- ۴۹- زیرا آن قادر به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است.
- ۵۱- به بازوی خود قدرت را ظاهر فرموده و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.
- ۵۳- جباران را از تخت‌ها به زیر افکنده و فروتنان را سرافراز گردانید.
- ۵۴- گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرموده و دولت‌مندان را تهی دست رد نمود.
- ۵۶- و مریم قریب به سه ماه نزد وی مانده پس به خانه‌ی خود مراجعت کرد.
- ۵۷- اما چون ایصابت را وقت وضع حمل رسید پسری بزاد.
- ۶۲- پس به پدرش اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد.
- ۶۳- او تخته‌ای خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند.
- ۶۴- در ساعت دهان و زبان او بازگشته به حمد خدا متکلم شد.
- ۶۷- و پدرش زکریا از روح‌القدس پر شده نبوت نموده گفت.
- ۶۸- خداوند خدای اسرائیل متبارک باد زیرا از قوم خود تفقد نموده برای ایشان فدایی قرار داد.
- ۷۲- تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدس خود را تدکر فرماید.
- ۷۴- که ما را فیض عطا فرماید تا از دست دشمنان خود رهایی یافته او را بی‌خوف عبادت کنیم.
- ۷۶- و تو ای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید تا طرق او را مهیا سازی.
- ۸۰- پس طفل نمو کرده در روح قوی می‌گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل در بیابان به سر می‌برد.

باب دوم انجیل لوقا چنین ادامه می‌دهد:

- ۱- و در آن ایام حکمی از اوقُسطُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند.
- ۳- پس همه‌ی مردم هر یک به شهر خود برای اسم‌نویسی می‌رفتند.
- ۴- و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داوود که بیت لحم نام داشت رفت زیرا که او از خاندان و آل داوود بود.
- ۵- تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زائیدن بود ثبت گردد.
- ۷- پسر نخستین خود را زائید و او را در قن‌داقه پیچیده در آخور خوابانید زیرا

- که برای ایشان در منزل جای نبود.
- ۸- و در آن نواحی شبانان در صحرا به سر می‌بردند و در پاسبانی گله‌های خویش می‌گردند.
- ۹- ناگاه فرشته‌ی خداوند برایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تأیید و به غایت ترسان گشتند.
- ۱۰- فرشته ایشان را گفت مترسید زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.
- ۱۱- که امروزه برای شما در شهر داوود نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.
- ۱۲- و علامت برای شما این است که طفلی در قن‌دقه‌ای پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت...
- ۱۶- پس به شتاب رفته مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.
- ۱۷- چون این را دیدند آن سخنی را که درباره‌ی طفل بدیشان گفته شده بود شهرت دادند...
- ۲۱- و چون روز هشتم وقت ختنه‌ی طفل رسید او را عیسی نام نهادند چنان که فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم او را نامیده بود...
- ۲۵- و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود.
- ۲۶- و از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.
- ۲۷- پس به راهنمایی روح به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را به جهت او به عمل آورند.
- ۲۸- او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده گفت.
- ۲۹- الحال ای خداوند بنده‌ی خود را رخصت می‌دهی به سلامتی بر حسب کلام خود.
- ۳۰- زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است.
- ۳۱- که آن را پیش روی جمیع امت‌ها مهیا ساختی.
- ۳۲- نوری که کشف حجاب برای امت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.

- ۳۳- و یوسف و مادرش از آنچه درباره‌ی او گفته شد تعجب نمودند.
- ۳۴- پس شمعون ایشان را برکت داده به مادرش مریم گفت اینک این طفل قرار داده شده برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که خلاف آن خواهند گفت.
- ۳۵- و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.
- ۳۶- و زنی نبیه بود حنا نام دختر فنوئیل از سبط آشیر بسیار سالخورده که از زمان بکارت هفت سال با شوهر به سر برده بود.
- ۳۷- و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود.
- ۳۸- او در همان ساعت در آمده خدا را شکر نمود و درباره‌ی او به همه‌ی منتظرین نجات در اورشلیم تکلم نمود.
- ۳۹- و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند به شهر خود ناصره‌ی جلیل مراجعت کردند.
- ۴۰- و طفل نمو کرده به روح قوی می گشت و از حکمت پر شده فیض خدا بر وی می بود.
- ۴۱- و والدین او هر ساله به جهت عید فصیح به اورشلیم می رفتند.
- ۴۲- و چون دوازده ساله شد موافق رسم عید به اورشلیم آمدند.
- ۴۳- و چون روزها را تمام کرده مراجعت می نمودند، آن طفل یعنی عیسی در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند.
- ۴۴- بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است سفر یک روزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند.
- ۴۵- و چون او را نیافتند در طلب او به اورشلیم برگشتند.
- ۴۶- و بعد از سه روز او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته سخنان ایشان را می شنود از ایشان سؤال همی کرد.
- ۴۷- و هر که سخن او را می شنید از فهم و جواب های او متحیر می گشت.
- ۴۸- چون ایشان او را دیدند مضطرب شدند پس مادرش به وی گفت ای فرزند چرا با ما چنین کردی اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.
- ۴۹- او به ایشان گفت از بهر چه مرا طلب می کردید مگر ندانسته اید که باید

من در امور پدر خود باشم.

- ۵۰- ولی آن سخنی را که بدیشان گفتی نفهمیدند.
- ۵۱- پس با ایشان روانه شده به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.
- ۵۲- و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد.

### ۳) در انجیل یوحنا

انجیل یوحنا بیان عارفانه‌تر و مرموزتری داشته در باب اول آن چنین می‌خوانیم:

- ۱- در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود...
- ۴- در او حیات بود و حیات نور انسان بود.
- ۵- و نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی آن را در نیافت.
- ۶- شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود.
- ۷- او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله‌ی او ایمان آورند.
- ۸- او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.
- ۹- آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.
- ۱۰- او در جهان بود و جهان به واسطه‌ی او آفریده شد و جهان او را شناخت.
- ۱۱- به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند.
- ۱۲- و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.
- ۱۳- که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.
- ۱۴- و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر.
- ۱۵- و یحیی بر او شهادت داد و نذر کرده می‌گفت این است آنکه درباره‌ی او گفتم آنکه بعد از من می‌آید پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.
- ۱۶- و از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض.
- ۱۷- زیرا شریعت به وسیله‌ی موسی عطا شد اما فیض و راستی به وسیله‌ی عیسی مسیح رسید.

۱۸- خدا را هرگز کسی ندیده است پسر یگانه که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد.

۱۹- و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی.

۲۰- که معترف شد و انکار نمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.

۲۱- آنگاه از او سؤال کردند پس چه؟ آیا تو الیاس هستی گفت نیستم آیا تو آن نبی هستی جواب داد که نی.

۲۲- آنگاه بدو گفتند پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم درباره‌ی خود چه می‌گویی.

۲۳- گفت من صدای نداکننده در بیابانم که راه خداوند را راست کنید چنان که اشعیاء نبی گفت.

۲۴- و فرستادگان از فریسیان بودند.

۲۵- پس از او سؤال کرده گفتند اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی پس برای چه تعمید می‌دهی.

۲۶- یحیی در جواب ایشان گفت من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید.

۲۷- و او آن است که بعد از من می‌آید اما پیش از من شده است که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.

۲۸- و این در بیت عَبْرَه که آن طرف اردن است در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت.

۲۹- و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید پس گفت اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.

۳۰- این است آنکه من درباره‌ی او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.

۳۱- و من او را نشناختم لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد برای همین من آمده به آب تعمید می‌دادم.

۳۲- پس یحیی شهادت داده گفت روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده بر او قرار گرفت.

۳۳- و من او را نشناختم لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده بر او قرار گرفت همان است

او که به روح القدس تعمیم می‌دهد.

۳۴- و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.

#### ۴) در انجیل متی

انجیل متی با تفصیلی بیش از سایرین ولادت عیسی (ع) را با نسبت‌نامه از ابراهیم شروع می‌نماید. پس از آنکه اجداد را تا متان ذکر می‌کند و می‌گوید متان یعقوب را آورد می‌گوید:

۱۶- و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.

۱۷- پس تمام طبقات از ابراهیم تا داوود چهارده طبقه است و از داوود تا جلای بابل چهارده طبقه و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.

۱۸- اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه با هم آیند او را از روح القدس حامله یافتند.

۱۹- و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.

۲۰- اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت ای یوسف پسر داوود از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است.

۲۱- و او پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.

۲۲- و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد.

۲۳- که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است خدا با ما.

۲۴- پس چون یوسف از خواب بیدار شد چنان که فرشته خداوند به او امر کرده بود به عمل آورد و زن خویش را گرفت.

۲۵- و تا پسر نخستین خود را بزائید او را بشناخت و او را عیسی نام نهاد.

باب دوم، داستان معروف مغها را نقل می‌کند که در قرآن و در سایر انجیل‌ها ذکری از آن نیست:

- ۱- و چون عیسی در ایام هیروودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند.
- ۲- کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.
- ۳- اما هیروودیس پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی.
- ۴- پس همه‌ی رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود.
- ۵- بدو گفتند در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است.
- ۶- و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچک‌تر نیستی زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.
- ۷- آنگاه هیروودیس مجوسیان را در خلوت خوانده وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.
- ۸- پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده گفت بروید و از احوال آن طفل به تدریج تفحص کنید و چون یافتند مرا خبر دهید تا من نیز آمده او را پرستش نمایم.
- ۹- چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده بایستاد.
- ۱۰- و چون ستاره را دیدند بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند.
- ۱۱- و به خانه درآمده طفل را با مادرش مریم یافتند و بر وی در افتاده او را پرستش کردند و ذخائر خود را گشوده هدایای طلا و کندر و مرّیوی گذارنیدند و چون در خواب وحی به ایشان در رسید که به نزد هیروودیس بازگشت نکنند پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.
- ۱۳- و چون ایشان روانه شدند ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم زیرا که هیروودیس طفل را جست‌وجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.
- ۱۴- پس شبانگاه برخاسته طفل و مادر او را برداشته به سوی مصر روانه شد.
- ۱۵- و تا وفات هیروودیس در آنجا بماند تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که از مصر پسر خود را خواندم.

۱۶- چون هیروودیس دید که مجوسیان او را سخریه نموده‌اند بسیار غضبناک شده فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود به قتل رسانید.

۱۷- آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام شد آوازی در رامه شنیده شد گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.

۱۸- اما چون هیروودیس وفات یافت ناگاه فرشته‌ی خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده گفت.

۱۹- برخیز و طفل و مادرش را برداشته به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.

۲۰- پس برخاسته طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.

۲۱- اما چون شنید که از کلاوس به‌جای پدر خود هیروودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته به نواحی جلیل برگشت.

۲۳- و آمده در بلده‌ای مسمی به ناصره ساکن شد تا آنچه به زبان انبیاء گفته شده بود تمام شود که به ناصره خوانده خواهد شد.

\* \* \*

از چهار انجیل مطالبی استنباط می‌شود که در مجموع تأیید کننده‌ی قرآن است و قرآن با ایجاز و اختصار تصحیح کننده و تکمیل کننده‌ی آنها می‌باشد.



## ولادت تا نبوت آخرین پیامبر

حال می‌رسیم به پیغمبر بزرگوار خودمان حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) که جشن امروزمان به نام اوست و خوشبختانه ولادت و نبوتش تاریخ روشن مضبوط دارد. کتابش نه تنها مدرک مستند زندگی و رسالت اوست بلکه معیار مورد اعتماد برای انبیاء سلف و بیان کننده‌ی نقاط اختلاف و ابهام‌های آنها است.

در اینجا ما قصد تاریخ‌نگاری و بازگو کردن مراحل ولادت و رشد و رسالت رسول اکرم (ص) را نداریم. در سیره‌ها و در کتاب‌ها متعدد «زندگانی محمد» آمده، شنوندگان عزیز (و خوانندگان محترم) می‌دانند، یا می‌توانند مراجعه نمایند. آنچه تصدیق داده می‌شود ولادت و زندگی و رسالت از دیدگاه نبوت است و تشخیص و تفکیک دو جریان «مِنکُم» و «مِنّی» که صفت مشخصه‌ی مشترک مابین همه‌ی فرستاده‌های خداست.

### ویژگی‌های ولادت

قضایای ولادت و طفولیت محمد (ص)، اعم از آنکه استثنایی و تصادف بوده باشد یا توجه خاص و نقشه و تعمد الهی را می‌بایستی عامل آنها بدانیم، آنچه واقعیت داشته و تاریخ‌های از صافی در رفته شهادت می‌دهند این است که در مورد قهرمان عزیز بزرگوار ما محمد بن عبدالله (ص) نکات ذیل غیرقابل انکار است:

۱- زادگاه و مکانش از نامساعدترین محیط‌ها و از عقب‌افتاده‌ترین مناطق روی زمین بوده فرهنگ و تمدن قابل ذکری در آنجا وجود نداشته است. اعراب بدوی و قریش با همه‌ی ثروت و نخوت و ادعای شرافت، زندگی بیابانی و قبیله‌ای نزدیک به توحش داشته در «جاهلیت» کامل بسر می‌برده‌اند. حداکثر فضائلشان غیرت

سنگدلانه‌ی زنده به گور کردن دختران و از خود راندن آنان بوده است یا سفره‌داری جاه طلبانه و مهمان‌نوازی سخاوتمندانه‌ی متناسب زندگی در صحراهای سوزان خالی از آبادی و ارزاق و امنیت، نهایت فوران ذوق و آثار لطیف هنریشان اشعاری بود در وصف شتران و غارتگری و معاشقات خیمه‌نشینان یا تعلیقاتی که وقتی سوره‌های قرآن در آمد از شرمندگی، دست به جمع کردن آنها زدند. از چیزی که خبر نبود، سواد و درس یا مکتب و دانشگاه بود.

خانه‌ی کعبه در شهر مکه که «أمّ القری» نامیده می‌شود و زیارتگاه اعراب و مرکز اشرافیت و تجارت بود، می‌بایستی در سال ۵۷۰ میلادی یا سال ولادت محمد به دست ابرهه پادشاه نیرومند حبشه خراب و تاراج شود که به خواست خدا و به طوری که در سوره فیل (۱۰۵) اشاره شده است انجام نگردیده خانه کعبه و شهر و سکنه‌ی آن باقی ماندند.

۲- زمان ولادت و نشو و نما و این نامزد نبوت مصادف با دوران رکود و انحطاط تمدن و افکار و علوم در جهان آن روز بوده نه تنها در شبه جزیره عربستان بلکه در روم و یونان و ایران نیز نوآوری و پیامی برای تکان و تکامل بشریت دیده نمی‌شد و اروپا نیز پس از حمله‌ی قبائل وحشی و تجزیه و تقسیم امپراتوری روم، در تدارک قرون وسطای تاریک هزار ساله بود.

۳- به لحاظ خانوادگی و سرپرستانی که باید نوزاد را در انتقال از ولادت به بلوغ و زندگی محافظت و تغذیه و تربیت نمایند، می‌بینیم به صورت استثنایی، یکی پس از دیگری پیشاپیش، از بالاسر او برداشته می‌شوند:

- چهار ماه به ولادتش مانده پدر فوت می‌کند در حالی که جوان عزیز و برومندی بوده، با نذر و نیاز به دنیا آمده و نامش را عبدالله گذارده بوده‌اند.
- یتیم شیرخوار که مادرش آمنه توانایی نگاهداری او را ندارد به دایه سپرده شد، از شهر روانه بادیه و بیابان می‌گردد. با بضاعت مالی اندک مادر، طفل شیرخوار تحویل دایه‌ای می‌شود موسوم به حلیمه که ضعیف و کم شیر است ولی در کتب سیره نوشته‌اند که پستان خشک او به فوران در می‌آید و مرکب لنگش پیشاهنگ کاروان می‌گردد. محمد محروم از پدر و برادر و خواهر و دور از خانواده و مادر، سال‌های کودکی را در بیابان در میان قبیله بنی‌سعد می‌گذراند.

- در پنج سالگی موقتاً به آغوش مادر مسترد می‌شود.
- در شش سالگی مادر نیز فوت کرده سایه‌ی رقیقش از سر او برداشته می‌شود. فرزند بی‌پدر و مادر به‌خانه‌ی جدش عبدالمطلب برده می‌شود.
- در هشت سالگی عبدالمطلب هم دار فانی را بدرود گفته ابوطالب عموی قهرمان ولی فقیر حال و ناتوان، سرپرستی نوجوان را به‌عهده می‌گیرد. همین قدر هست که محمد در خانه‌ای جا داده می‌شود و خوراک و پوشاکی به او می‌رسد. ابوطالب با مهربانی محمد را نگاهداری می‌نماید و تا بعد از بعثت برای او باقی می‌ماند.

قرآن بعدها در سوره‌های متعدد و به مناسبت‌های مختلف، این ایام بی‌کسی را به یاد رسول خدا می‌آورد تا درس و دلگرمی برای او در ادامه‌ی رسالت و امیدواری به آینده گردد و دانش و دلالتی برای ما در زمینه‌ی اصالت و نبوت او باشد. در سوره ضحی (۹۳) در سال دوم بعثت چنین آمده است:

«الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.» (ضحی (۹۳) / ۶ تا ۸)

(آیا نبود که تو را یتیم یافت و منزل و مأوی داد و گمراهت یافت و هدایت نمود و تو را نادار و عائله‌مند یافت و بی‌نیازت کرد؟)

همان‌طور که در صحرای سینا خداوند برای روانه کردن موسی به‌مأموریت خطیر به او می‌گوید:

«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي.»<sup>۱</sup>

و به فرستاده آخرینش پس از یک سال که از قبول مأموریت و فرمان:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

قُمْ فَأَنْذِرْ.»<sup>۲</sup>

می‌گذرد و فترت موقتی در دریافت وحی پیش آمده است یادآوری سرپرستی‌های گذشته خود را کرده به او اطمینان می‌دهد که :

۱. طه (۲۰) / ۴۱ : تو را برای [پیامبری] خود پرورش دادم.

۲. مدثر (۷۴) / ۱ و ۲ : ای جامه خواب بر خود بسته.

برخیز و [مردم را] هشدار بده.

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.  
وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۳ تا ۵)

(پروردگارت تو را وانگذاشته و خشم نکرده است و یقیناً آینده و آخرت برای تو بهتر از آغاز و گذشته است و مطمئناً به زدوی پروردگارت به تو عطاها خواهد کرد تا راضی و خشنود شوی.)

تنگ‌دستی‌ها و سختی‌های دوران طفولیت و جوانی نیز خالی از قصد تربیت و تدارک نبوده محمد(ص) چون طعم یتیمی را چشیده و عملاً یتیم شناس شده است حالا فرمان‌خدایی و توصیه‌ی:

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۹)

(بنابراین یتیم را در نظر داشته به او قهر و تلخی مکن)

را به گوش و جان دریافت و اجرا می‌نماید. و چون محرومیت و ناداری به او عملاً معنای نیاز و نیازمندی را فهمانده به بیچارگی و روحیه‌ی سائل‌های به کف آشنا شده است، بی‌تکلف و اشکال دستور:

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۱۰)

(و اما درخواست‌کننده و سائل را زجر و زحمت نده.)

را اجرا و اعلام می‌کند. و بالاخره چون با توجه به گذشته‌ی محرومیت خود و وضع فعلی نعمت که قرین عافیت و هدایت است، مجاز و بلکه موظف می‌گردد اعلام نماید که آنچه دارد و آنچه می‌گوید از کی و از کجا است:

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۱۱)

(اما نعمت و انعام‌های پروردگارت را بیان کن.)

سوره ضحیٰ (۹۳) با سوگند به صبحگاه آغاز می‌گردد، صبحگاهی که به دنبال تاریکی و آرامش شب آورنده‌ی روشنایی و حرکت است. پس از آن با یادآوری سرپرستی و هدایت و نعمتی که خداوند در طفولیت و جوانی به او ارزانی داشته است دلگرمی و امیدواری برای حال و آینده‌اش می‌دهد. بلافاصله بعد یا قبل از سوره‌ی ضحیٰ (۹۳) سوره انشراح (۹۴) را داریم که خداوند کمک‌ها و رحمت‌های بعدی در حق فرستاده‌اش را متذکر شده وعده‌ی «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»<sup>۱</sup> را می‌دهد و

۱. انشراح (۹۴) / ۵: پس مسلماً از پی دشواری، آسانی است.

از رسول اکرم که درگیر با مشکلات و نگرانی‌های سال‌های ابتدای رسالت می‌باشد می‌خواهد که در طریق اخلاص و تمایل به سوی خدا رنج‌ها را با صبر و تمرکز بیشتر تحمل نماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»  
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ.

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ.» (انشراح (۹۴) / ۱ تا ۸)

(آیا برای تو سینه‌ات را نگشودیم؟

و از تو سنگینی‌ات را فرو نهادیم؟

همان که پشت تو را کوفته بود.

و یاد نامت را برای تو بلند نکردیم؟

پس به راستی با هر سختی آسانی است.

و راستی با هر سختی آسانی است.

پس همین که فراغت یافتی باز خود را به پا دار.

و یک‌سره به سوی پروردگارت روی آور.)

(ترجمه از تفسیر «پرتوی از قرآن» آیت‌الله سید محمود طالقانی)

سوره ضحی (۹۳) بیشتر یادآوری عنایات الهی در سال‌های طفولیت تا آستانه‌ی

نبوت بود. سوره انشراح (۹۴) ناظر بر ایام دشوار و کمرشکن ابتدای رسالت است. به

سعه صدر اشاره می‌شود که دلتنگی و کم ظرفیتی اشخاص یا عجز و ترس و تردید

آنان، در برخورد با مسائل و مشکلات و مخالفت‌ها را چاره‌سازی می‌کند.<sup>۱</sup>

پیغمبران از این جهت بیش از کسان دیگر، در انجام مأموریت سنگین و سهمگین

هدایت جوامع بشری احساس نگرانی می‌نمایند. حضرت موسی (ع) که از شنیدن

۱. از جمله در قلم (۶۸) / ۴۸، هود (۱۱) / ۱۲، اعراف (۷) / ۲ و نحل (۱۶) / ۲۷.

ندای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»<sup>۱</sup> و ابلاغ دستور «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»<sup>۲</sup> به وحشت آمده، مأموریت را بیش از توان و کلام خود می‌دید چنین درخواست می‌نماید:

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي.

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي.» (طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۷)

(پروردگارا سینه‌ام را فراخ و پرتوان ساز.

و کارم را آسان گردان.

و گره از زبانم بگشا.)

ولی پیغمبر خاتم که با پیام :

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.» (علق (۹۶) / ۱)

(بخوان به نام پروردگارت که آفریده است.)

قبول رسالت کرده و عذر و اشکالی و امدادی پیش نکشیده است پس از چند ماه یا سالی به او ابلاغ می‌شود که اگر وسعت نظر و قدرت عمل یافته، بارهای طاقت‌فرسا برایش قابل تحمل گشته، پشتش خم نشده و آوازه‌اش بالا گرفته است، در حقیقت دست خدا گشایش دهنده و نگاهدارنده و بردارنده بوده است، نه استعداد و امکانات او یا حمایت و هدایت دیگران. بعد از این نیز سروری و ربوبیت خداوندی حافظ و هادی او بوده و فقط به سوی خدا باید پیش برود. گویی که گوینده‌ی قرآن عنایت دارد در مرحله اول به فرستاده‌اش - که محمد است - و در مرحله دوم به دعوت شدگان آئین - که جهان بشریت است - بگوید که شخص رسول چیزی از سرمایه‌ها و فرآورده‌های خود و از دریافتی‌های محیط و مردم همراه نیاورده صرفاً پرورده و پیام‌آور خدا است. شاید چند ماه فترت و تعطیل وحی نیز که رسول اکرم و زوجه‌اش خدیجه را سخت پریشان کرده بوده است و می‌گویند برای شکسته شدن حالت اضطراب و انتظار آن حضرت سوره ضحی (۹۳) نازل گردیده است، سِرِّی و منظوری در کار بوده خداوند عزیز حکیم خواسته است مطلب فوق و این حقیقت بر همگان مسجل شود که اگر وحی و الهامی الهی در کار نباشد شخص پیغمبر، با شعور و تلاش و تفکر و تمایل خود، قادر به ساختن و آوردن حتی یک آیه نمی‌باشد

۱. طه (۲۰) / ۱۴ : ... منم خدا که معبودی جز من نیست...

۲. طه (۲۰) / ۲۴ : به سوی فرعون برو که سر به طغیان برداشته است.

و قرآن منشأیی جز خدا از طریق وحی ندارد. کما آنکه در جاهای دیگر به جن و انس می گوید اگر تمامتان هم جمع شوید نخواهید توانست مانند قرآن بیاورید:

«قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.»<sup>۱</sup>

در آیات دیگر و سال‌های بعد نیز صحبت از ضیق صدر و شرح صدر برای رسول اکرم در مواجهه با مشکلات و مصائب رسالت، به منظور پایداری و تقویت روحی و امیدواری او مکرر به میان می آید. خداوند اطمینان می دهد که حییب خود را از کید دشمنان حفظ نماید. نه تنها محافظت در برابر آزارهای شخصی و قصد جان محمد بلکه بیشتر و مهمتر از آن مراقبت و مصونیت در برابر اغوهای مشرکین و اهل کتاب و انحراف پیغمبر از عصمت و از خط اصیل وحی، در ابلاغ کامل و خالص کلام خداوند. در سوره اسراء (۱۷) به سال هشتم بعثت به دور از هرگونه تعارف و تأویل گفته می شود:

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لَتُنْفَرِي عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا.

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا.

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا.  
وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا.» (اسراء (۱۷) / ۷۳ تا ۷۶)

(و به درستی که نزدیک بود تو را از آنچه بر تو وحی کرده ایم در معرض فتنه قرار داده منحرف نمایند تا غیر از آن بر ما افترا بزنی و در این صورت تو را دوست صمیمی بگیرند.

و اگر نبود که تو را ثابت و استوار ساختیم هر آینه نزدیک بود مختصری به سوی آنها میل نمایی.

در این صورت ما هر آینه دو چندان در زندگی و دو چندان در مرگ به تو می چساندیم و پس از آن برای خودت در برابر ما یار و یاور نمی یافتی. و به درستی که نزدیک بود هر آینه تو را از زمین (و دیارت) بلغزانند تا

۱. اسراء (۱۷) / ۸۸ : بگو: اگر انس و جن همدستان شوند تا شبیه این قرآن را ارائه کنند، هرگز موفق نخواهند شد و هر چند که پشتیبان یکدیگر باشند.

از آنجا بیرونت کنند. و در این صورت پس از تو جز مدت کوتاهی باقی نمی‌ماندند.)

قرآن دست رد به سینه هر فرضیه‌ساز و طرح‌کننده اتهام و احتمال می‌زند که خواسته باشد انشاء و تدوین قرآن را به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه از طریق تفکر، تعلیم یا تقلید، به‌شخص پیغمبر یا فرد دیگر نسبت دهد. قاطعانه می‌گوید:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ.»

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ. (شوری (۴۲) / ۵۱ تا ۵۳)

(و هیچ بشری را نرسد (یا نتواند) که خدا جز از راه وحی یا از پس پرده با او سخن گوید. یا آنکه رسولی را اعزام دارد تا به‌اذن او آنچه را که خواهان است وحی نماید همانا که او والا مقام و خردمند فرزانه است. و این چنین بر تو روحی از امر و اراده خودمان وحی کردیم، تو نبودی (یا توان آن را نداشتی) که نه کتاب را بدانی چیست و نه ایمان را و لکن آن را نوری گردانیدیم که بدان وسیله هر که را از بندگانمان می‌خواهیم هدایت می‌نمائیم و به‌درستی که تو مسلماً به راه مستقیم (خدا) هدایت می‌کنی.

راه خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن او است و متوجه باشید که کارها و جریان‌ها در جهت او انجام می‌شوند و می‌گردند.)

دو نکته در این مجموعه آیات که به پیغمبر خطاب شده است جلب توجه می‌کند. یکی اینکه هدایت را تو انجام نمی‌دهی، ما هستیم که به هر کس بخواهیم با نوری که به دست تو داده‌ایم هدایتش می‌نمائیم. دوم اینکه کار تو و مأموریت تو به عنوان پیغمبر هدایت سر راست و صحیح مردم به سوی ما و به‌همانجا است که بازگشت و شدن همه چیز به آن سمت است، نه برای تنظیم و تمشیت کارهای دنیایی مردم.

اگر بنا بود این تذکر و تصریح‌ها خلاف واقع و قابل تردید باشد معاصرین پیغمبر و حاضرین در نزول قرآن، چه مؤمن و چه کافر، آن را با نام و نشان تکذیب می‌کردند



و مسلماً اثرش در تاریخ و در خود قرآن ثبت می‌شد. اصلاً سلب اعتقاد و ایمان از مؤمنین و از خود پیغمبر به عمل می‌آمد. قرآن با توجه به همه‌ی احتمالات و اتهامات و ادعای اینکه قرآن ساخته و بافته یا دیکته شده باشد، محصول فکر پیغمبر بودن قرآن و منشأ بشری داشتن آن را علناً و صریحاً رد کرده می‌گوید تو قرائت و کتابت نمی‌دانستی تا آیات قرآن را در کتابی بخوانی یا املاء کسی را یادداشت کرده باشی، بلکه اینها آیات بیناتی است که به صورت علم درونی در وجود تو وارد شده است. سپس اضافه می‌نماید که خود این امر یا پدیده که چنین کتاب بی‌سابقه بدون تعلیم و تلقین و به گواهی چهل سال عمر گذشته‌ات بر آنها خوانده شود و محتوی رحمت و پند باشد، معجزه است و آیه و نشانه‌ای است بر خدایی بودن و غیربشری بودن آن. به قول شاعر:

«آفتاب آمد دلیل آفتاب».

در سوره عنکبوت (۲۹) چنین می‌خوانیم<sup>۱</sup>:

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَرَأَيْتَ الْمُبْتَطِلُونَ.  
بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ.»

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً  
وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (عنکبوت (۲۹) / ۴۸ تا ۵۱)

(و چنین نبود که قبلاً کتابی خوانده یا به دست نوشته باشی که در این صورت ابطال کنندگان شک و تردید می‌نمودند.

بلکه این (کتاب) آیه‌های روشن و آشکاری است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است و جز ظالم‌ها (و منکرین و مخالفین حق) کسی انکار آیات را نمی‌نماید.

و گفتند چرا بر او آیات و معجزاتی از ناحیه پروردگارش نازل نشده

۱. در همین زمینه اشاراتی در سوره‌های: فرقان (۲۵) / ۵ و ۶، نحل (۱۶) / ۱۰۳، یونس (۱۰) / ۱۶ و جاهای دیگر قرآن آمده است.

است بگو آیات و معجزات تنها در نزد خدا بوده (و از ناحیه خدا صادر می‌شود) و من فقط هشداردهنده و بیم دهنده‌ی آشکار می‌باشم. آیا برای آنها کافی نیست اینکه می‌بینند ما بر تو کتاب را نازل کرده‌ایم که بر آنها خوانده می‌شود به درستی که در این امر به یقین رحمت و پند برای قومی که ایمان می‌آورند وجود دارد.)

قرآن از یک طرف إلقاء و الهام انحصاری کتاب را از ناحیه خدا و خارج از دخالت غیر خدا و خود رسول دانسته اخطار می‌نماید که اجازه داده نمی‌شود اغوا و انحراف و اختلاطی در آن رخنه نماید و صریحاً می‌فرماید که ما قرآن را فرستاده‌ایم و خودمان آن را حفاظت می‌کنیم.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.» (حجر ۱۵ / ۹)

(به درستی که خود ما ذکر را نازل کرده‌ایم و به یقین خود ما حافظ آن هستیم.)

از طرف دیگر در رهگذرهای عدیده به پیغمبر دلداری و خاطر جمع‌ی داده می‌شود که جان و جسم او نیز از شر مشرکین و بدخواهان در امان و حفظ خدا است. مثلاً در:

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده ۵ / ۶۷)

(... و خداوند تو را از دست مردم محافظت می‌نماید...)

«يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضُ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»

(نساء ۴ / ۸۱)

(... از آنها اعراض و صرف نظر کرده توکل بر خدا بنما و کافی است که خدا مراقب و محافظ تو باشد.)

«وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.» (احزاب ۳۳ / ۴۸)

(... آزار آنها را واگذار و بی‌اعتنا بوده بر خدا توکل بنما و کافی است که خدا مراقب و نگهبان تو باشد)

«إِنَّا كَفَيْتَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ.» (حجر ۱۵ / ۹۵)

(ما تو را از دست استهزاکنندگان حفاظت و کفایت می‌نمائیم.)

مرحوم طالقانی در تفسیر «پرتوی از قرآن» در ذیل سوره انشراح (۹۴) اشعار ذیل را، ظاهراً، از مثنوی مولوی آورده است که بیشتر ناظر به بعد از رحلت نبی اکرم و

استمرار رسالت و حفاظت مکتب او به دست خدا بوده می تواند تعبیر و تحقق وعده‌ی قاطع حق تعالی در این آیه شریفه تلقی شود:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ  
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.» (توبه (۹) / ۳۳)

(او است کسی که رسول خود را با هدایت و دین حق اعزام داشت تا اشراف بر کل دین (و آئین‌های جهان) داشته باشد. اگر چه مشرکین را ناخوشایند آید.)

من تو را اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از حدیث دافعم
رونقت را روز افزون می‌کنم	نام تو بر زر و بر نقره زنم
منبر و محراب سازم بهر تو	در محبت قهر من شد قهر تو
من مناره بر کنم آفاق را	کور گردانم دو چشم عاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تا قیامت باقیش داریم ما	تو می‌رس از نسخ دین ای مصطفی
هست قرآن مر تو را همچون عصا	کفرها را در کند چون ازدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای

\* \* \*

اعلام‌ها و تصریحاتی که در این بند آوردیم بیشتر مأخوذ از کتاب و کلام خدا با اقوال مفسرین و مؤمنین بود که البته سند و گواهی دست اول و اصلی است ولی برای آنکه از جهت تاریخی و واقعیت‌های خارجی جامعه‌شناسی نیز استشهاد و استنباط مطلب شده باشد به دنباله بحث تاریخی «ولادت تا نبوت» برمی گردیم تا عوامل زنده‌ی سازنده بعثت رسول اکرم را در ظرف زمانی و مکانی مربوطه مطالعه کرده باشیم.

### آنچه رسول اکرم از زادگاهش فرا گرفته است

قرآن به عنوان بازگوکننده ظرف زمانی و مکانی بعثت پیغمبر، عنایت به زادگاه و محیط نشو و نما‌ی او که مکه است نیز داشته در سوره بلد (۹۰) سوگند به آن شهر

می‌خورد. با اشاره به مشهودات و با استفاده از خاطرات او و گروندگان اولیه، هم گوشه‌ای یا خلاصه‌ای از فطرت و سرگذشت انسان‌ها را بیان می‌کند و هم خالی بودن مکان ولادت و نبوت رسول از عوامل تعلیم و تربیت لازم را آشکار ساخته به نیروی جاذبه‌ای که مالداری و زندگی مصرفی تجملی در جامعه آن روز مکه داشته است اشاره می‌نماید. بخش اول سوره چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ .  
وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ .  
وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ .

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ .  
أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ .  
يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا .

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ. (بلد (۹۰) / ۱ تا ۷)

(نه چنین است و سوگند به این شهر.

در حالی که تو اقامت و ریشه، یا حلول، در این شهر داری.

و سوگند به هر زاینده و به آنچه بزاید.

به راستی آدمی را در میان رنج آفریدیم.

آیا گمان می‌کنید که هیچ کس بر او توانایی ندارد؟

می‌گوید مال انباشته‌ای به باد داده‌ام.

آیا گمان می‌کنید که او را هرگز کسی نمی‌بیند؟)

قسم‌های قرآن معمولاً استشهاد و استناد به آثار طبیعت و مشهودات زندگی و اجتماع است، غالباً موجودات یا پدیده‌هایی به صورت نمونه آورده می‌شود که در نزد شنونده و خود پیغمبر معلوم و مسلم بوده غیرقابل انکار باشد، یا بتواند وسیله‌ی تمثیل و باعث تنبّه بشود. در اینجا خداوند به زادگاه پیغمبر و مرکز فعالیت و پرورش او تا زمان بعثت قسم خورده خود رسول را شاهد می‌گیرد تا با اطلاع و تجربه‌ای که از زاد و ولدها و تشکیل جامعه دارد و ناظر بر گرفتاری‌های گوناگون همگان و سختی‌های مردم، علی‌رغم تجمع ثروت و بی‌بندوباری‌های در مصرف و خوش‌گذرانی‌ها می‌باشد و از غرور و غفلت آن قوم آگاه است، استفاده تربیت و

هدایت برایشان بنماید، با توجه به گردنه‌های راه پر صعوبت زندگی و روابط انسانی ابتدایی، تعهدات خانوادگی و اجتماعی را گوشزد کرده آنان را در خط امت ایمانی و برادری بیندازد. راست رونندگان خوشبخت و چپ‌روان کج‌اندیش را که مستحق آتش دوزخ هستند معرفی نماید.

### سال‌های آموزش و آزمایش

از هشت سالگی که این نوجوان بی‌کس و بی‌خبر از آینده‌ی عظیم خود زیر سرپرستی ابوطالب عمومی محترم مهربان ولی بی‌نان و نوای فراوان (در مقایسه با سایر برادران و مخصوصاً عباس مال‌اندوز) قرار می‌گیرد، تا سن چهل سالگی که برای پیغمبری برانگیخته می‌شود دوران خودساختن محمد و خود شناساندن او است، دورانی نه چون روزگار پیش‌پیامبری موسی در مصر و مدین، و نه ابراهیم در کلدان و فلسطین و حجاز. *عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ.*

اگر محمد، یتیم از پدر و مادر است ولی محروم از نعمت‌های خدادادی و از محبت و حمایت نبوده قبل از هر کس ابوطالب پی‌به‌نجابت و هوشیاری و پاکی طینتش می‌برد و او را بیش از فرزندان خود دوست می‌دارد.

در دوازده سالگی، محمد همراه عمو از زادگاه خود خارج شده رهسپار شام می‌گردد. در این حرکت، با کاروان و مسافرت و با بازار و تجارت آشنایی پیدا کرده دنیای وسیع‌تر از شهر و بیابان‌های ام‌القری، و مردم گوناگونی را می‌بیند. بر خرابه‌های مدین، وادی‌القری و دیار ثمود، که بعداً توصیف و تذکری راجع به آنها و مردمش باید بشنود، گذر می‌کند. باغستان‌های خرم و پر نعمت شامات، جلوه کوهستان‌های سیه‌چرده‌ی احجار آتشفشانی اطراف مکه و باغ‌های طائف را از نظرش می‌برد. با راهب بَجِیرا برخورد کوتاهی می‌کند که نوشته‌اند نشانه‌های پیغمبری را در او دیده توصیه کرده است از یهودیان سوریه بر حذرش دارند. احتمالاً در شام نام و نشان کتب آسمانی و مبارزه زرتشتیان با عیسویان را از پیشوایان یهودی و مسیحی شنیده است. سفر شام سودی به ابوطالب نمی‌رساند ولی علاوه بر دنیاگردی این درس را به برادرزاده‌اش می‌دهد که لازمه تلاش و تجارت ممکن است زحمت و زیان هم باشد.

در مراجعت به مکه و چند سال آشنایی با خانه کعبه و بازار عکاظ که آمیزه‌ای از عبادت، تجارت و فصاحت بوده فعالیت‌های صلح‌جویانه مدنی و اجتماعی

هموطنانش در آنها خلاصه می‌شده است، محمد پانزده بیست ساله ناظر و حاضر در یک جنگ داخلی قبائل می‌شود که چون در ماه‌های حرام واقع شده است نامش را جنگ فجار گزارده‌اند.

شخصی از قبیله کنان که علاقه‌مند قیادت کاروان نعمان بن منذر بوده است حرمت ماه‌های حرام را بجا نیاورد. رقیب هوازنی خود در این معامله را که توفیق عقد قرارداد قیادت کاروان را پیدا کرده است، به قتل می‌رساند. جنگی میان قریش و هوازن درمی‌گیرد که پنج سال در فصل حج ادامه پیدا می‌کند و آخر الامر قریش خون‌بهای بیست نفر را به هوازن غرامت می‌پردازد. بعدها از قول رسول اکرم نقل کرده‌اند که فرموده است:

«من در آن جنگ با عموهایم حاضر بودم و چند تیر انداختم و از این کار پشیمان نیستم.»<sup>۱</sup>

در شرح حال این دوران، به دنبال جنگ فجار، به جریان مقابل آن و مشارکت جوان کارآموز رسالت، در «خلف الفضول» برمی‌خوریم. پیمانی دسته‌جمعی و غیردولتی، شبیه به صلیب سرخ یا جمعیت حقوق بشر دوازده قرن بعد مغرب زمین، که چند تن از بزرگان فهمیده و مصلحت‌اندیش و مسالمت‌پیشه‌ی قریش برای پشتیبانی از مظلومان بسته بودند و رسول اکرم بعدها از حضور خویش در آن پیمان خوشنودی می‌کرد.<sup>۲</sup>

محمد جوانمرد، اگر در احوال و اجتماع هموطنان خود و در فعالیت‌هایی چون جنگ فجار و پیمان فضول حضور و مشارکت داشته و متعلق به خانواده اشراف بوده است ولی به گفته سیره‌نویسان و تأیید بسیاری از خاورشناسان، نه در آداب عبادی قریش و نه در سرگرمی‌های عیاشی آنان رغبت و مشارکت نداشته است. در حالی که گذران وقت و سرگرمی‌های شراب و قمار از اشتغالات متداول و مجاز محسوب می‌گردیده است.

اشتغال یا سرگرمی متداول و معقول برای پیغمبر گرامی در سال‌های قبل از نبوت شغل شریف شبانی برای گوسفندان کسان خود و مردم مکه بود که هم

۱. کتاب «زندگانی حضرت محمد» تألیف دکتر محمدحسین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده، کتاب فروشی علمی تهران، بدون تاریخ، صفحه ۱۶۸.  
۲. همان منبع.

تأمین کننده‌ی نان و زندگی به جبران تنگدستی ابوطالب می‌شد و هم مشابهتی با پیشینیان خود یعنی موسی و داوود محسوب می‌گشت. انسان با چوپانی چارپایان، هم کسب حلال از فرآورده‌های خدادادی می‌نماید، هم ارتباط و آشنایی با زمین و آسمان و حیوانات پیدا می‌کند و هم تبادل خدمت به مردم را تمرین می‌نماید. اما ابوطالب بیش از اینها برای برادرزاده دل‌بند جست‌وجو می‌نماید. در محیطی که دامداری و سرمایه‌داری دو منبع شرافتمند زندگی، در برابر غارتگری و جنگ‌آوری، محسوب می‌شده است، سودآورترین کار به نظر ابوطالب برای کسی که سرمایه و درآمد شخصی ندارد، خدمت در کار تجارت می‌آمد، و چون شنیده بود که خدیجه بانوی بیوه‌ی تجارت پیشه، برای کار و کاروان‌های خود مردان کارکشته‌ای را اجیر می‌کرده است، با کسب نظر و رضایت برادرزاده ۲۵ ساله، مراجعه به زن شرافتمند پاکدامن چهل ساله می‌نماید و پیشنهادش با استقبال و امیدواری مواجه می‌گردد. محمد که اینک جوان برومند خوشنام خوش اندام است با اثبات کاردانی، درستی و شایستگی، هم به فراخی معیشت و رفاه در زندگی می‌رسد و هم صاحب همسری می‌گردد که سراپا صمیمیت و حرمت و خدمت است.

از ۱۵ سال دوران تشکیل خانواده و فعالیت در جامعه، تا بعثت رسول اکرم، قسمت اول آن مصروف تجارت و خدمت و شناخت در شهری می‌شود که در آن «حلول» پیدا می‌کند. به لحاظ تحقیق و تجربه سوگند «وَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ»<sup>۱</sup> نیز ثمره‌ی ازدواج با خدیجه، سه پسر است و چهار دختر. سه پسر به نام‌های قاسم، عبدالله و ابراهیم، قبل از رسیدن به بلوغ فوت کرده مصیبت فراق و داغدار شدن خانواده ابتلاء و آزمایشی است که خود در تجربه و تربیت ابوین و در سازندگی پیغمبر آینده که باید اسوه‌ی صبر و تسلیم باشد نقش مؤثر دارد. چهار دختر پیغمبر به نام‌های زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه همگی از دواج می‌نمایند ولی فقط حضرت فاطمه (س) که به عقد علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع) درمی‌آید یگانه فرزند ماندگار و وارث رسول اکرم می‌گردد.

به لحاظ نقش یا خدمات اجتماعی ثبت شده در این قسمت از دوران قبل از بعثت واقعه‌ی قابل ذکری دخالت و حکمیت آن حضرت در تجدید ساختمان کعبه می‌باشد. داستان از این قرار است که بنای یادگاری ابراهیم و اسمعیل برای پرستش خدای

۱. بلد (۹۰) / ۳: و سوگند به پدری [بزرگ] و فرزندی که به وجود آورد.

یگانه که بتخانه و زیارتگاه قبائل مشترک عرب شده بوده است در اثر جریان سیل رو به ویرانی می‌گذارد. در میان رؤسای قبائل بر سر تعمیر خانه رقابت و ستیزه درمی‌گیرد. قرار می‌گذارند هر یک از چهار قبیله حاضر در مکه یک دیوار را نوسازی بنمایند. برای جاگذاری حجرالاسود که قابل تقسیم به چهار پاره نبوده است جدال و جنجال از سر گرفته می‌شود. ابوامیه مخرومی مرد سالخورده و شریف نظر می‌دهد اولین کسی را که از در صفا درآید به حکمیت قبول کنند.<sup>۱</sup> دست تصادف یا دست مشیت نامزد رسالت را که «محمد امین» است مشکل گشای معرکه می‌نماید. حضرت پس از استماع قضیه سنگ را در میان پارچه‌ای می‌گذارد و از رؤسای چهار قبیله می‌خواهد هر کدام یک طرف آن را گرفته نزدیک بنا بیاورند و او آن را در سر جایش قرار می‌دهد. به این ترتیب، داخل شونده‌ی از در موسوم به صفا کارساز صلح و صفا در میان قوم عرب گردید.

قسمت دوم و کوتاه این دوران کناره‌گیری حضرت از مردم و محیط مکه بود. محمد معروف به امین و شناخته شده محبوب، بنا به عادت معمول بعضی از بزرگان و نیکان، گاه‌گاه و به خصوص در ماه‌های رمضان سال‌های آخر این دوران به غار حرا واقع در ۶ کیلومتری شهر می‌رفت تا فارغ از زن و فرزند و اشتغالات زندگی و به دور از قوم و مردم به اعتکاف پرداخته با خود خلوت نماید. در این گوشه‌گیری گاهی اوقات طولانی، نامزد ناخودآگاه پیامبری به چه می‌اندیشیده، چه می‌کرده و چه می‌خواسته است، از گفته‌های پیغمبر و از آیات قرآن چیز روشنی در دست نداریم. آنچه صاحب‌نظران گفته‌اند و نوشته‌اند به نظر می‌آید از مقوله حدس و حساب بوده قیاس و پیش‌داوری برای توجیه نبوت و تدارک بعثت کرده باشند.

### تار و پود رسالت

خاورشناسان و محققین خارجی، اعم از بدبینان سابق و مساعد نگران قرون اخیر و همچنین بعضی از نویسندگان و متفکرین مسلمان، درباره‌ی رویدادهای چهل سال قبل از بعثت رسول اکرم و به خصوص سی سالی که شامل اقامت، مسافرت، تجارت، مزاجت، فعالیت‌های اجتماعی و غارنشینی نهایی می‌باشد، اظهارات و استدلال‌های مختلف کرده‌اند. بدبینان خواسته‌اند سرنخ‌های نبوت و رسالتی را که به‌زعم آنها

۱. کتاب «زندگانی حضرت محمد»، تألیف دکتر محمد حسنین هیکل، صفحه ۱۸۰.



حضرت محمد به خود بسته و آیات و احکامی را که ساخته و پرداخته است، در ملاقات‌ها، مراودات، مشاهدات، تفکرات، مکاشفات و به‌طور کلی در مکتسبات زندگی و در زرنگی‌ها یا نبوغ او بیایند. خوش‌بینان خارجی و معتقدین توجیه‌گر که احياناً مقلد یا متجدد هستند<sup>۱</sup> در آن وقایع و در برخوردها، در آن وقایع و در برخوردها، برداشت‌ها، بیداری‌ها، محرکات و مقدمات بعثت حضرت را می‌بینند و مقدمات و مبانی وحی و نبوت را سراغ می‌دهند، مانند همه‌ی متفکرین و کاشفین و مخترعین جهان طوری وانمود می‌کنند که گویی رسالت رسول اکرم معلول و محصول شرایط زمان و مکان بعثت و تمایل و تولیدات شخصی او بوده انداز و الهام‌هایی نیز از آستان ربوبیت دریافت کرده است. به این ترتیب و منطقاً مکتب محمدی در حد اعلای اصالت و نبوغ و صحت می‌تواند جوابگوی مسائل و موضوعات محیط و مردم هم‌زمان پیغمبر یا مشابه اعراب و ملت‌هایی باشد که به آنجاها رفت و آمدهای کوتاه داشته است.

در اینکه مرد پاک سرشت سرشار از استعداد و احساسات چون محمد که به‌طور ناخودآگاه نامزد نبوت و بزرگ‌ترین رسالت در تاریخ بشریت می‌باشد، مشاهدات و برخوردها و برداشت‌هایی داشته و مانند حنیف‌های زمان خود خواهان و جویای حق

۱. و از آن جمله دکتر محمد حسنین هیکل، که از کتاب او استفاده کرده‌ایم مثلاً در «روزگار چوپانی» حضرت می‌نویسد:

«چیزی که بیشتر از همه او را به تفکر و تأمل وادار می‌کرد اشتغال وی به گوسفند چرانی بود... چوپان هوشیار هنگام روز در فضای وسیع و آزاد و هنگام شب در ستارگان درخشان زمینه‌ای برای تفکر و تأمل به‌دست می‌آورد. در این جوامع مرموز فرو می‌رود و می‌خواهد ماورای آن را ببیند و در مظاهر مختلف طبیعت راز خلقت گیتی را پیدا کند و اگر هوشیار و خردمند باشد خویش را با جهان متصل می‌بیند...»

در باره‌ی ریاضت و عبادت در غار حرا نیز می‌نویسد:

«محمد این کار را بهترین وسیله اشتغال به تفکر یافته بود... و راهی برای وصول به معرفت که دائماً اشتیاقش بدان بیشتر می‌شد جستجو می‌کرد... دور از هیاهوی مردم و غوغای زندگی حقیقت را می‌جست... زیرا آنچه در اطراف خود و در زندگانی مردم دیده بود حقیقت نبود... در جستجوی حقیقت بود اما آن را در داستان‌های یهودیان و کتاب‌های مسیحیان نمی‌جست بلکه در این جهان وسیع، در آسمان صاف، در ستارگان درخشان... در دریا و امواج مرموز آن، در اینها چیزهایی که با وجود ارتباط داشت و در دایره وسیع وحدت و خود جای می‌گرفت، حقیقت عالی را جست‌وجو می‌کرد و برای ادراک آن در اوقات خلوت، روح خویش را اوج می‌داد تا حجاب ظلمت را بدرزد و با راز خلقت آشنا شود...»

و عدالت و حقیقت بوده است شکی نباید به خود راه داد ولی از بررسی عمیقانه و استنتاج بی طرفانه وقایع و دریافت‌ها چیز دیگری برمی آید. مسلماً آن حرکات و حالات و مبادلات سی و دو ساله تا چهل ساله‌ی ولادت تا نبوت خاتم الانبیاء بسیار آموزنده و در نوع خود به‌طور شگفت‌انگیزی متنوع و حساب شده بوده است. محمد بن عبدالله تقریباً به هر دری از شقوق زندگی و شئون انسانی سرزده و سر در آفاق و انفس کرده است، در زمینه‌های گسترده‌ای چون یتیمی و دربه‌داری، شبانی و بیابان‌گردی، بازرگانی و دنیاگردی، ازدواج و پدری، جنگ و صلح، شهرنشینی و مردم‌داری - منهای مدرسه و شاگردی - وارده شده است ولی وقتی تک تک آنها و مدت برخوردها را می‌نگریم می‌بینیم که حداکثر می‌توانند مانند دوره دیدن‌های عمومی و کارآموزی‌های بیش از تخصص باشد که دانشجویان پزشکی یا داوطلبان مهندسی در سیستم‌های تعلیماتی جدید طی می‌کنند. دانشجوی ناخواسته‌ی رشته‌ی نبوت ما نیز که برنامه‌اش به‌طور ناخودگاه پیروی از ملت ابراهیم بر مبنای مشاهده و تجربه و استدلال خواهد بود و قرار است از میان عامیان چون خود برانگیخته گردیده آیات خدا و آثار امت‌های گذشته را به مردم برخواند، با شناخت روحیات و کیفیات تزکیه‌شان کند، کتاب خدا و مبدأ و مقصد دنیا را تعلیم دهد و روش‌های حکمت و راه راست را نشان دهد و به‌طور خلاصه «نگاری باشد که به مکتب نرفته مسئله آموز صد مدرس» گردد. چنین برگزیده‌ی شایسته و بایسته‌ای می‌بایستی به صفت بشری و «منگم» دوره‌های مقدماتی آزمایشی چهار برنامه بعثت را لازم و کافی پیموده آماده برای مرحله «مئی» گردیده باشد تا به تلاوت و تزکیه و تعلیم انسان‌ها پردازد. این روش تدریج و تمرین و تکامل حتی بعد از بعثت، به‌طوری که «سیر تحول لفظی و موضوعی و محتوایی قرآن»<sup>۱</sup> نشان می‌دهد، ادامه داشته است. از سرمایه‌ها و تمرین‌های بشری استفاده به‌عمل آمده ولی چیزی بیش از زمینه و آمادگی پذیرش نبوده، محمد بن عبدالله به قول درمنگام همچون گراموفون یک دستگاه ثبت کننده و بازگو کننده‌ی صد درصد صادق و با وفا بوده است و در قرآن کمترین کلام و حرف و نظر از خود نیافریده و نیآورده است.

۱. اشاره‌ی مؤلف فقید به سه بخش اصلی تحقیقات قرآنی است که با عناوین «سیر تحول لفظی قرآن» و «سیر تحول موضوعی قرآن» در سال ۱۳۴۴ و «سیر تحول محتوایی قرآن» در سال ۱۳۶۱ به‌انجام رسانیده‌اند. این آثار در جلد‌های ۱۲ و ۱۳ مجموعه‌ی آثار و با عنوان «سیر تحول قرآن ۱ و ۲» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

تمام دیده‌ها، شنیده‌ها، کرده‌ها و اندیشه‌های ولادت تا بعثت، تار و پودهایی بوده است که کیفیت و شخصیت محمد مصطفی، صلی الله علیه و آله، را متناسب و مهیا برای نقش نبوت می‌کرده است. تار و پود قالی یا شمایی که باید خدا و آخرت را، خالی از کمترین خطا و خیال ترسیم و اراده نماید و جنبه‌ی بشری یا «مِنكُمْ» رسالت الهی باشد، چهل سال پرورش و آزمایش و آموزش‌های فطری ولادت تا بعثت است. در حالی که قرآن و سنت (یا عترت) محمدی خطوط صاف و نقوش برجسته‌ای است که به دست یگانه‌ی وحی، روی آن تار و پود، تصویر و تجسم یافته است. کلام:

«إِنَّهُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم ۵۳ / ۴)  
 (آن نیست جز وحیی که وحی می‌شود).

از آستان ربوبیت «منی» تنزل و تنزیل یافته برگزیده‌ی خدا را:

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم ۵۳ / ۵)

(او را) (فرشته) بانبروهایی پُر توان سهمگین آموزش داده است.)

تا مرز:

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (نجم ۵۳ / ۹)

(پس) (فاصله‌اش تا خدا) به اندازه دو کمان یا کمتر بود.)

بالا بُرده، مع‌ذالک نخواسته است که برای امت مؤمنین و مردم از حد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب ۳۳ / ۴۵ و ۴۶)

(ای پیغمبر بدان که ما تو را فرستادیم تا شاهد و نمونه بوده، بشارت دهنده و بیم دهنده باشی.)

و دعوت‌کننده به سوی خدا به‌اذن او و چراغ پرتو افکن (برای راه‌یابی مردم).

جلوتر رفته از انسان‌ها سلب اختیار و آزادی کند و مانع خلافت خدایی آنان بشود. محمد اگر خودانگیخته می‌بود یا مأموریت از ناحیه غیر خدا می‌داشت مسلماً برای رسالت پر مشقتش در این حد توقف نمی‌نمود و به‌دلیل بشر بودن و نزدیک نگری، به نحو مقتضی از مردم یا اجر و پاداش می‌خواست و می‌گرفت یا برای دلسوزی و خدمت‌گزاری کامل، برنامه‌اش را تسلط بر نفوس و به منظور تحریک آنها به سوی

### نه قیاس با نوابغ، و نه با ابراهیم

آنها که گفتند محمد در بیابان‌های سوزان ایام شیرخوارگی و کودکی و جوانی، با نظاره‌گری آسمان درخشان صاف، عظمت خلقت و سبحانیت خالق را می‌یافته است و زندگی بادیه‌نشینی در روح او صفا و تقوا را پرورش می‌داده، اشتباه می‌کنند. به این دلیل ساده که چرا سایر ساکنین صحرا و چراگران گوسفند و چارپا چنین نمی‌شده‌اند. یا وقتی می‌گویند رنج‌های بی‌کسی و بینوایی، مشاهده عادات قریش و آلودگی و مطالعه‌ی خرافات بت‌پرستان، همراه با ملاقات راهب‌های مسیحی، در او عواطف انسانیت را زند کرده، بیزاری از فساد اشراف به‌وجود آورده، آگاهی به‌پوچی و تباهی شرک داده، به توحید و تعهدش کشانده و سرگذشت انبیاء و امت‌ها را وارد در حافظه‌اش کرده است، آنها نیز جز تصورات استحسانی و تمایلات پیش ساخته‌ی خود مدارک مستند و قرینه‌های مستقیم ندارند. از این نظر به‌خطا می‌روند که آن نوع آموزش و آزمایش‌ها به اندازه کافی و شاید بیشتر برای بسیار یا بعضی از هموطنان پیغمبر فراهم بوده است، در میان ملت‌های صاحب فرهنگ و تمدن آن دوران نیز افراد برجسته‌ای از قبیل برزویه طیب و سلمان فارسی و نوافلاطونی‌ها ظهور کرده است مع‌ذالک هیچ کدام چنین راه و رسالتی را در پیش نگرفته‌اند. تاریخ عرب نام بیدار دلان و حقیقت‌جویانی چون ورقه بن نوفل و سه نفر یارانش را ثبت کرده است که به دامن مذاهب توحیدی آن زمان پناهنده شدند یا در سرگردانی مردند. لوئی ماسینیون<sup>۱</sup> اسلام‌شناس معروف معاصر و استاد مورد احترام و ارادت و عشق مرحوم دکتر شریعتی، می‌نویسد اگر بنا بود محمد نزد علمای یهود و نصاری اخذ عقاید و اطلاعات کرده باشد حداکثر این می‌شد که مجتهد منظم و مقدس در کیش آنها از آب درآید، نه آنکه آورنده‌ی مکتب و آئین مستقل جامعی، اگرچه در سنت ابراهیمی باشد.

### (۱) در قیاس با نوابغ

در پرورش و پیدایش حضرت خاتم‌النبین (ص) البته نشانه‌هایی که او را قابل مقایسه با نوابغ جهان در قلمروهای مختلف فکری، اخلاقی، علمی و دینی بنماید وجود

---

۱. Louis Massignon

داشته است ولی هیچ یک از وجوه شباهت نمی تواند توجیه کننده مسئله نبوت او باشد.<sup>۱</sup>

بزرگان اندیشه، اصلاح، اکتشاف یا اداره و رهبری اولاً کمتر اتفاق افتاده است که چون گیاه خودرو و زاینده انحصاری نبوغ و استعدادهاى شخصى باشند. غالباً مولود شرایط مساعد موجود، محیط پرورشی و وجود معلم و امکانات آموزشی بوده مولد یا چاره ساز نیازهای محسوس شده اند. پرورش و پیدایش نوابغ دنیا و فضائل و معلومات و خدمات آنها حالت اکتسابی آشکار داشته که در ارتباط با سرمایه های فطری آنان بوده است. نه یک فیلسوف یا متفکر بزرگ در خارج از محیط مساعد و محتاج ظهور کرده است نه یک مصلح اخلاقی، مرشد معنوی یا رهبر اجتماعی در میان ملت ها و کشورهای معتدل منظم و بی نیاز از دگرگونی و نجات بروز نموده است و نه اکتشاف اسرار و اعلام حقایق جهان بدون طی مراحل مقدماتی و تعلیم روی داده است، ثانیاً نوابغ تاریخی حالت تخصصی داشته نائل و قائل گوشه و قسمتی از ارزش های عالی شده اند. نه آنکه عرضه کننده سیستم یا کالا و مکتب جامعی گشته باشند که همه جهات فکری، انسانی، اجتماعی، علمی و دنیایی یا دینی را در بر بگیرد. دانشمند تیزنگر کاشف مبتکر معمولاً رهبر اجتماع و مرد ارتباط و نفوذ در طبقات مردم نمی شود، و بالعکس، کما آنکه دانشمندی و مرشد و مدیر بودن ملازمه با هم ندارند. در مورد بنیانگذار اسلام وقتی بی طرفانه و دانشمندانه نگاه می کنیم هیچ یک از این شرایط و حالات را منطبق نمی بینیم.

علاوه بر این، مطالعه در زندگی و آثار خدمت گزاران بزرگ نشان می دهد که یافته ها یا رسیده های آنها چیزهایی بوده است که به دنبالش بوده اند. اشتغالات ذهنی، عاطفی یا علمی که قبل از وصول و حصول ثبت می شده است ارتباط و انعکاس در آنچه به دست آورده یا تقدیم جامعه کرده اند داشته است. حال آنکه در پنج آیه ی آغاز وحی سوره ی علق (۹۶) که افتتاح یا اکتساب نبوت است و به زعم مدعیان ساخته و خواسته های نفس محمد می تواند باشد، آنچه بروز و ظهور آشکار و روشن دارد خدا است و انسان، خدای آفریننده و انسان درس گیرنده، دو موضوعی که با تجزیه و تحلیل پژوهشگران و توجیه های تعلیل گران، کمترین طرح و حضور در

۱. به قول رژی بلاشر (Régis Blachère) و عنوانی که روی کتاب خود گذارده است:

Le Probleme de Mahomet یا معمای محمد.

مراحل متوالی یتیمی، سرگردانی، شبانی، شهرنشینی، تجارت و سایر فعالیت‌های اجتماعی و فعل و انفعالات تا سن چهل سالگی شاهد شاخص ما نداشته است، یا بسیار کم مطرح و مورد بیان و نظر بوده است.

به گفته آنها سادگی صحرا، زیبایی‌های طبیعت، بینوایی و سختی‌های معیشت، ستمگری‌های اعراب همراه با فساد و محرومیت، تاریکی‌ها و ضلالت و به‌طور کلی آلودگی‌های زندگی و دلبستگی‌های دنیا، در برابر دیده و دل او رژه می‌رفته است. محمد با چنین تأثیر و تبادل‌ها، علی‌القاعده می‌بایستی یک هنرمند تسخیرکننده‌ی احساسات از آب درآید، شاعر افسرده دل روح پروری بشود، مصلح مبارز یا انقلابی انتقام‌گر گردد، مکتب شکاکیت و نیهیلیسم باز کند یا از ذات او افلاطون و ارسطویی سردرآورند... در هر حال، پرچم وجودش پیرامون این قبیل مصائب و مسائل به اهتزاز درآید. دین یهود و نصرانیت آن زمان نیز در خلال داستان‌های افسانه‌ای و دعا‌های موهوم یا مبهم، که تنها وسیله ارتباطشان با عوام و بیگانگان بود، چه چیزی می‌توانستند به جوان سرگردان سرشار تحویل دهند؟ مگر در کتب و منطق متعارف و منحرف مؤمنین و مبلغین آن ادیان خدای خالق خالص و انسان عالم به میان می‌آمد؟

بعد از پنج آیه سوره علق (۹۶) که برای پیغمبر کاملاً تازه‌گی و به‌عبارتی بیگانگی داشته تردید و ترس در او برانگیخته است، ملاحظه کنید سوره‌ها و آیاتی که در سال اول بعثت بر نوآموز رسالت خوانده می‌شود از چه مقوله است و آیا کوچک‌ترین ارتباط و استنتاج با تجزیه و توجیه‌های تعلیل‌گران نبوت بشری دارد؟

● سوره مدثر (۷۴) آیات ۱ تا ۷، امر به قیام و انذار در تکبیر پروردگار، با

پاکدامنی و تقوا و با بی‌نظری و پایداری، به خاطر خدا.

● سوره عصر (۱۰۳) آیات ۱ و ۲، زیانکار بودن انسان در دنیا.

● سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱ تا ۶، اعلام قیامت و پاداش آخرت «وَإِنَّ الدِّينَ

لَوَاقِعٌ»<sup>۱</sup>

● سوره تکوین (۱۰۲) آیات ۱ و ۲، سرزنش مال‌اندوزی فزون‌طلبانه.

● سوره طور (۵۲) آیات ۱ تا ۸، اعلام قیامت و عذاب آخرت «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ

لَوَاقِعٌ»<sup>۲</sup>

۱. ذاریات (۵۱) / ۶: و [روز] جزاً قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

۲. طور (۵۲) / ۷: که عذاب صاحب اختیار واقع شدنی است.

- سوره اخلاص (۱۱۲) تمام آیات سوره، خالص ترین بیان توحید.
- سوره غاشیه (۸۸) آیات ۱ تا ۱۶، توصیف جهنم و بهشت.
- سوره طارق (۸۶) آیات ۱۱ تا ۱۷، وحی و قرآن و مهلت کافران.
- سوره شمس (۹۱) آیات ۱ تا ۱۰، مردم شناسی با مژده به پرهیزکاران و هشدار به گردنکشان.
- سوره کوثر (۱۰۸) تمام آیات سوره، تقویت پیغمبر در عبادت و رسالت.
- سوره اعلیٰ (۸۷) آیات ۱ تا ۹، تسبیح خدا در خلقت و هدایت و آماده ساختن پیغمبر برای قرائت و رسالت.
- سوره بروج (۸۵) آیات ۱ تا ۷، اولین داستان زجر گروندگان و مقابله گردنکشان.
- سوره تکویر (۸۱) تمام آیات سوره، حدوث قیامت، هشدار و بشارت، وحی و سلامت.

اعلام‌ها و دستورها اولاً در زمینه پنج آیه آغاز وحی، یعنی خدا و انسان است که تکمیل و تفصیل پیدا کرده است، ثانیاً تثبیت و تقویت رسالت برای دعوت مردم و ثالثاً خبر از قیامت و آخرت است که غیر معمول و تازه و غیر بشری می‌باشد. باز کمترین عنایت به مصائب و مسائل اجتماعی یا مدیریت دنیایی دیده نمی‌شود. اولین اشاره که در سال سرآغاز نبوت به مدعیان پیروان قدیم و پیغمبران گذشته به عمل می‌آید دنباله‌اش را با توسعه و تفصیل در سال‌های سوم بعثت به بعد می‌بینیم که باز هم در حول و حوش هدف اصلی اعزام پیغمبران و اجرای رسالت آنان می‌باشد. آنچه با زیبایی و رسائی، از ردیف‌بندی آیات نازل شده در سال اول بعثت و سال‌های آینده، جلوه می‌نماید وجود یک نظم حساب شده و از پیش تعیین گشته در برنامه‌ریزی نبوت و مواد رسالت یا دعوت است.<sup>۱</sup> گویی آیات قرآن از بالاسر رسول اکرم (ص) و پیشاپیش رویدادها و نیازها، او را رهبری و همراهی می‌کرده‌است. پیش میرانده، دلگرمی و آگاهی می‌داده، استوار می‌ساخته و در اعتدال نگاهش می‌داشته است.

بنابراین احتمال اینکه مشاهدات، تجربیات و مطالعات، برای پیغمبر کاشف اسرار

۱. برای توضیح بیشتر موضوع و توجه بهتر به برنامه داشتن دعوت، به کتاب «سیر تحول قرآن» مراجعه شود. مخصوصاً «سیر تحول موضوعی قرآن» با منحنی قله‌های تنزیل و «سیر تحول محتوایی آیات». «سیر تحول موضوعی قرآن» در جلد ۱۳ مجموعه آثار، با عنوان «سیر تحول قرآن (۲)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

و گویای احکام بوده باشد و با تقلید و تعلیم یا تفکر و مکاشفات به این مراحل و مقام رسیده و از نوع نوابغ بوده باشد، کاملاً منتفی است. اگر قرآن از قول خدا تصریحاتی در زمینه‌های ذیل تکرار می‌نماید دروغ نمی‌گوید و این یک واقعیت است که خداوند رسول خود را در هر قدم و در هر قول و عمل به مفهوم کامل کلمه «اداره می‌کرده» است. به‌طور نمونه به آیات ذیل توجه نمائید:

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا» (هود (۱۱) / ۴۹)

(این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم نه تو و نه قومت قبلاً آن را نمی‌دانستید...)

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (یوسف (۱۲) / ۳)

(ما در میان مطالب قرآن و آنچه به تو وحی کردیم نیکوترین داستان‌ها را بر تو حکایت می‌کنیم، اگر چه قبلاً از بی‌خبران بوده باشی.)

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(پس در اثر رحمتی از خدا تو با آنها نرمی کردی و اگر تندخوی سخت‌دل می‌بودی حتماً از اطرافت پراکنده می‌شدند...)

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» (آل عمران (۳) / ۱۲۳)

(و به تحقیق خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد در حالی که ذلیل و ناتوان بودید...)

«إِذْ تَسْتَعْيُنُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (انفال (۸) / ۹)

(آن زمان که استغاثه به درگاه پروردگارتان می‌کردید پس شما را اجابت نموده وعده داد با هزار فرشته ردیف شده یا پیاپی شما را امداد خواهیم نمود.)



«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»  
(انفال (۸) / ۱۷)

(پس شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و آنگاه که (تیر) می انداختی، تو نبودی که (تیر) انداختی بلکه خدا انداخت.)

قرآن در عین آنکه اصرار به بشر بودن و مانند سایرین بودن پیغمبر ما و همه‌ی پیغمبران داشته می گوید آنها را به لباس قوم خود و به زبان قوم می فرستیم، و رسول اکرم را در معرض اغوا و اشتباه و انحراف و محتاج به هدایت و محافظت و عصمت از ناحیه خود می داند و با این یادآوری‌ها می خواهد کمترین شائبه‌ی خدایی الوهیت نسبی او را از ناحیه‌ی گروندگان برداشته، نگذارد داستان عیسی پسر خدا تکرار شود، روی اصالت انشائی قرآن و ارتباط خدائی پیغمبر، همان‌طور که تفصیلاً بیان شد، تکیه می نماید. هر گونه تألیف، تدوین یا تأویل و همکاری را که از ناحیه‌ی رسول یا دیگران به عمل آمده باشد شدیداً نفی می کند. حتی برای مؤمنین معاصر و آینده و برای متولیان و مدعیان رهبری دینی، بزرگ‌ترین گناه را افترای بر خدا، تحریف کتاب، جابه‌جایی یا تقلید کلمات، فروش آیات و این قبیل کارها می داند. همان‌طور که ادعا و قبول خدایی برای خود و دیگران تنها گناه نابخشودنی به‌شمار می رود، تقلید، بدعت در دین و دخالت در شریعت و رسالت یا حکم بر غیر «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» را از اعمال دست اول شیطان بر روی انسان‌ها می‌شمارد.

## ۲) در قیاس با حضرت ابراهیم(ع)

اما در مورد حضرت ابراهیم، ابراهیمی که از طریق قرآن می‌شناسیم اتفاقاً حرف تعلیل گران و توجیه‌هایی که بر مبنای مشاهده و تجربه و تفکر شخص رسول به عمل می‌آید، می‌تواند قابل توجه باشد. قرآن نیز شکل افکار و عقاید ابراهیم را در همین جهت توضیح می‌دهد. ولی با دو تفاوت اساسی:

اولاً دیدید که در مورد پیغمبر آخرالزمان، خلاف پروسوس یا جریان حضرت ابراهیم را اعلام می‌دارد. ثانیاً شرایط و امکانات تحلیل گرایانه زمان رسول اکرم(ص) با عهد ابراهیم(ع) کاملاً متفاوت است. با توصیف و تحلیل‌های قرآن، و به‌طوری که در دو مقاله‌ی «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز» و «ابراهیم امام و امت» تشریح شده‌است<sup>۱</sup>

۱. مقاله‌ی «ابراهیم، پیغمبر خودساخته و خودآغاز» در جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» قرار دارد و اکنون در جلد ۲۶ مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «بازیابی ارزش‌ها ۲» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب).

اگر چه ابراهیم از طریق مشاهده، مقایسه، تجربه و تفکر، ملکوت آسمان‌ها و زمین را دیده و به این اعلام رسیده است که:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (انعام) (۶ / ۷۹)

(به‌درستی که من صورت و سمت خود را از روی میل و رغبت به‌سوی کسی سوق داده و متوجه ساختم که آسمان‌ها و زمین را سرشته است و من از شریک‌سازان برای خدا نیستم (یا برای خدا شریکی قائل نیستیم).)

اما پیغمبری بود خودساز یا صد درصد خودساخته، نه مردم ساخته یا محیط ساخته.

مردم و محیط ابراهیم، چه پدر و خانواده‌اش، چه قوم و قبیله‌ی او و چه بزرگان علم و دین زمانه اگر قرار می‌بود چیزی بدهند و تأثیر و تعلیمی روی او بگذارند غیر از بت و ستاره که سازنده و پرستنده‌اش بودند و آداب و فرهنگ قبیله‌ی یا حکومت استبدادی شبه‌خدایی، چه چیزی می‌توانست باشد؟ اگر کمترین زمینه و پیش‌یافته‌ای وجود می‌داشت عکس‌العمل‌ها، آن‌طور که در قرآن و تورات خوانده‌ایم، نمی‌شد. ابراهیم مجبور نمی‌شد دست زن و بچه‌اش را گرفته، به‌صحرای سوزان بی‌آب و دانه‌ی مکه هجرت بنماید و تنها برادرزاده‌اش لوط همگام با او بشود. علاوه بر اکتشاف و اعتقادش به‌خدای یکتا طرز برخورد و دعوت به‌توحید ابراهیم با پدر و مردم و پادشاهان چنان استدلالی منطقی و تجربی و محسوس بود و آزادمنشانه و مهربانانه انجام می‌گرفت که در مقایسه با روش‌ها و ایدئولوژی‌های قرون معاصر نیز غیرقابل تصور و تبعیت می‌باشد. نه با معمول و معقول فرهنگ‌های خشن و نیمه‌وحشی آن زمان که جز اجبار و کشتار چیزی را نمی‌شناختند، شباهت و سنخیت دارد و نه با تمدن‌های مترقی و انقلابی این زمان که دیکتاتوری اقلیت، حزب انحصاری و حداکثر دموکراسی ارشادی را تحمیل یا تجویز می‌نمایند. هم عقیده و بینش او یک جهش فوق‌انقلابی بود و هم کیفیت دعوت و برخورد او.

یک بشر آن‌روزی در حالت عادی و انسانی، هر قدر هم تیزهوش با استعداد و احساسات و اراده می‌بود و در جوار زنده‌ترین و پیشرفته‌ترین مریبان دوران پرورش و

---

→ مقاله‌ی «ابراهیم، امام و امت» نیز دومین اثر مندرج در جلد سوم کتاب «بازیابی رازش‌ها» است که چاپ سوم آن در سال ۱۳۶۴ توسط مؤلف فقید منتشر شده و اکنون در جلد بیست‌وپنجم مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب.).

آموزش می‌یافت، منظر و مسیری جز پرش محسوساتی که مطلوب طایع و مصنوع دست یا وهم باشد، نداشت. تعلیل و توجیهی برای بروز و ظهور اندیشه و رویه‌ای همچون ابراهیم نمی‌توان پیدا کرد، جز آنکه دست خدا را از طریق رشدی که قبلاً به او داده است ببینیم. آیت و اعجاز را در رشد استثنایی و تکامل پیش‌رسی بدانیم که چنان فردی را با چنان استعداد و امکانات از آن پدر و از آن محیط به وجود آورده، پیغمبر و امام و پدر پیغمبران ساخته است.

پیغمبر ما فرزند خلف، اجابت دعا و اجراکننده‌ی برنامه ابراهیم، به فضل و امر خدا بوده است.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ  
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.» (فتح (۴۸) / ۲۸)

(او است آن کسی که رسول خدا را همراه با هدایت و آئین حق فرستاد و مأمور ساخت تا بر تمام دین اشراف و تسلط یابد و کافی است که خدا شاهد و گواه باشد.)



## سیر تحول و ترفندهای نبوت

سخنرانی و بحث تفصیلی ما درباره‌ی ولادت تا نبوت، با لنگی و تکرار و با تصدیق و تشکر، به پایان رسید. اگر این حقیقت مورد دریافت و پذیرش خوانندگان محترم قرار گرفته باشد که نبوت پدیده‌ای است تاریخی و واقعی در رابطه اختصاصی انسان و خدا، توفیق عظیمی نصیب نویسنده و خواننده شده است. به اینجا رسیده باشیم که پیغمبری پدیده‌ای است پویا، همپای تحول و نیاز انسان‌ها و صرفاً از جانب خدا.

منظور از رابطه اختصاصی انسان و خدا انتخاب یا اجتناب و اصطفا‌ی افراد شایسته‌ای است که آفریدگار عزیز حکیم آنان را برای ارشاد بندگان خود در جهت ایمان به خدا و آخرت، از ولادت تا نبوت و در سراسر دوران رسالت، سرپرستی و رهبری می‌نماید. این سرپرستی و رهبری در مراحل قبل از بعثت شامل نظارت، حمایت و دخالت نامحسوس و متعارف بود و در دوران رسالت، علاوه بر نظارت و حمایت و دخالت‌های طبیعی، هم شامل وحی یا القای کلام و پیام می‌شود و هم عملیات تعلیم، دلالت، مدیریت و حفاظت از هرگونه اشتراک و دخالت غیر خدا را در بر می‌گیرد. در اختیار گرفتن انبیاء از طرف خدا، برای درک و تصور ما، در مقایسه با فنون امروزی دنیا، قابل تشبیه به کنترل یا هدایت و مدیریت از راه دوری است که توسط دستگاه‌ها و ایستگاه‌های مجهز روی هواپیماهای با خلبان یا فضاپیماها اعمال می‌گردد. شخص رسول، با وجود بشر مختار ممتاز معصوم بودن و داشتن سرمایه‌ها و خصال و مدیریت بشری، رشدیابنده و گوینده و اجراکننده‌ی برنامه‌های پیش‌ساخته‌ای می‌گردد که خداوند عزیز حکیم، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم روی او یا به‌وسیله او انجام می‌دهد.

کیفیت سرپرستی و رهبری فوق برحسب برگزیدگان رسالت و امت‌ها و دوران‌ها تغییر کرده است ولی همانند پدیده‌ی حیات که با وجود تنوع بی‌نهایت در اشکال و حالات و آثار، تکیه بر اهداف و ارگان‌های معین مشترک و محدود و ثابت دارد، در چهره‌های مختلف نبوت و رسالت نیز آنچه ثابت و مشترک مانده است یکی هدف ابلاغ توحید و آخرت بر بنی آدم است که تمرکز در عبادت و امت واحد را تشکیل می‌دهد و دیگر خلوص مطلق نبوت یا ناشی شدن انحصاری کلام و پیام و اقدام از ناحیه و آستانه ربوبیت «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». قرآن ضمن اصرار بر دومی، عنایت آشکاری نیز به اولی دارد.

در خلال بحث‌ها و بندهای فوق به موضوع دیگری برخورد شد که خود به خود مطرح می‌گردد و آن تحول پدیده‌ی نبوت است که مزید و منطبق بر تنوع آن می‌شود. نبوت از منشأ الهی و ربوبی یا «منی» آن و از جنبه‌ی محتوایی به مصداق آیه شریفه<sup>۱</sup>:

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ» (فصلت (۴۱) / ۴۳)

(برای تو چیزی جز آنچه به رسولان پیش از تو گفته شده است گفته نمی‌شود...)

نمی‌تواند لایتغیر و تکراری نباشد اما از جهت «منکم» مسئله و متنوع و متحول و متکامل بودن بشر می‌تواند و می‌باید جلوه‌های مختلف و متمایز داشته باشد. نه تنها از جهت فردی و آنچه ناظر بر شخص رسول می‌شود بلکه و بیشتر، از جهت امت‌ها و انسان‌هایی که به خاطر هدایت آنها برنامه‌ریزی به عمل آمده است و همین متنوع و متحول و متناسب بودن نبوت برحسب دوران‌های تکامل بشریت، نشانه‌ی اصالت و صحت آن می‌باشد. اگر قرآن داستان‌های انبیاء را یکسان و یکنواخت نقل می‌کرد و مانند متولیان ادیان عمل می‌نمود، که با تحجر و تعصب خاص دیانت و شریعت و عبادت را، به بهانه‌ی احترام به مبانی و حفظ سنت‌های الهی، در قالب‌های خشک قراردادی گذشتگان تثبیت می‌نمایند، بشری بودن آن و موهوم بودن پدیده‌ی نبوت مسلم می‌گردید. ولی می‌بینیم با وجود ثابت بودن اهداف و اصول، افزار کار و شیوه‌ها و شریعت‌ها، به مصداق:

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا» (مائده (۵) / ۴۸)

۱. آیه ماقبل این است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت (۴۱) / ۴۲: که باطل در هیچ زمانی بر آن سلطه نیابد؛ نازل شده‌ای است از جانب [خدای] فرزانه و شایسته ستایش).

(... برای هر کدام از شما امت‌ها شریعت و راه مشخص روشنی قرار دادیم...)

متفاوت در آمده حالت پویایی دارد. همچنین مانند آنها نیست که هر فرقه و فرد هم‌هی ملت‌ها و مردم را محدود و مجبور به تبعیت از مکتب و طریقت خودشان می‌نمایند، واقع بینانه و آزادمنشانه اعلام می‌کند که خدا عمداً شما را امت یکدست و یک قالب قرار نداده خواسته است هر کدامتان را در آئین و مذهبی که نصیبتان ساخته است مورد آزمایش و ارتقاء قرار دهد، بنابراین به جای اختلاف و امتیازطلبی و اصرار بر کشاندن سایرین به زیر بلیط خودتان مسابقه در خوبی‌ها و خدمات بگذارید:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»<sup>۱</sup>

سلام‌هایی که ما شیعیان، زیارت‌امامانمان را با آن شروع می‌کنیم فهرست‌وار آئینه‌ی روشن از تنوع و سیر تحول نبوت می‌باشد. هر یک از انبیاء اولوالعزم را با نام و نشان خاص رسالت خودشان، که متناسب با دوران و امتشان و با رشد و نیاز انسان می‌باشد، یاد می‌کنیم:

«السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ.»<sup>۲</sup>

آنچه متمایزکننده‌ی حضرت آدم است و پایه و اولین گام نبوت را می‌رساند دارا بودن یا دارا شدن و رسیدن به صفات خداوندی است، «آدم» که نخستین پیامبر است و هنوز امتی ندارد «صِفْوَةَ اللَّهِ» می‌شود.

نوح با قومی طرف است که تا حد نیاز به پرستش رشد یافته‌اند ولی عوضی رفته‌اند.

۱. مائده (۵) / ۴۸: ... و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد [و موحد] قرار می‌داد، ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند، از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید...

۲. قسمتی از زیارت امام حسین (ع) در عید فطر و عید قربان، معروف به زیارت وارث.

نوح باید سازنده امت شود و مسیر و مأموریتش خبر آوردن از خدا و آگاه ساختن انسان‌ها است، افتتاح کننده نبوت می‌باشد و «نبی الله» است. ابراهیم ارتباط خدا با انسان را که ارتباط دل و دوستی است ارائه و در خودش تحقق می‌دهد. صفت عمده و اساس رسالتش برای بشریت بیگانه با خدا «خلیل الله» بودن است.

نوبت که به موسی می‌رسد خدا با بنده‌اش به سخن می‌آید. نبوت از حالت مبهم وحی به صورت مسموع و مشخص جلوه کرده موسی را به «کلیم الله» بودن سلام می‌کنیم.

پس از موسی نبوت اوج بیشتر گرفته عیسی مستقیماً مولود و مظهر اراده خدا و کلمه روح او می‌شود: «السَّلَامُ عَلٰی عِيسٰی رُوْحِ اللّٰهِ». بالاخره سلام و درود به پیغمبر خودمان می‌کنیم که اگر چه مهبط وحی و گیرنده و رساننده‌ی عین کلام خدا و رسول مصدق مصطفی است ولی از آن صفات پرج‌تر «حَبِیبِ اللّٰهِ» بودن او است و آوردن آئینی که پایه‌اش و پیامش رحمت است و محبت!

\* \* \*

البته موضوع تحول نبوت و تطبیق آن با تطور و تکامل بشریت برای خود مسئله بس عمیق و کار دقیق می‌باشد که محتاج به عنایت خداوندی و هدایت قرآن، از یک طرف و تحقیقات تاریخی و تتبع در منابع دینی است و به احتمال قوی مطالعه‌ی آموزنده‌ی پُرسود و روشنایی بخش مسائل اعتقادی و علمی دیانت و جامعه‌شناسی خواهد بود، ولی خارج از فرصت این سخنرانی و برنامه‌ی مقاله حاضر می‌باشد. فقط برای آنکه استنباط طریقی به عمل آمده و از آنچه در نمونه سرگذشت‌های انبیاء شاخص و پیغمبر خاتم دیدیم استفاده‌ای بشود ذیلاً به ذکر نکات استخراجی چندی در زمینه سیر تحول نبوت می‌پردازیم<sup>۱</sup>.

بدیهی است که ما از مکانیسم قضیه و جریان نبوت و تحول دورنی آن، به مصداق آیه شریفه:

---

۱. مقدمات و اشاراتی از این بابت در فصل مقدم کتاب «راه طی شده» به عمل آمده بوده است. کتاب «راه طی شده» اولین اثر مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار است. چاپ دوم این مجموعه در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).



«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء (۱۷) / ۸۵)

(و ( راجع به روح و کیفیت وحی ) به شما جز اندکی علم و آگاهی نداده‌ایم).

خبری نمی‌توانیم داشته باشیم، فقط جلوه‌های خارجی و آثار تاریخی و اجتماعی آن با استمداد از قرآن، می‌تواند برایمان قابل بیان و بررسی باشد.

### ۱- آدم

آغازگر حیات بشریت در روی زمین، اولین مقابله‌ی انسان با شیطان و افتتاح کننده‌ی نبوت، از طریق غفلت و توبه و رحمت آدم است، وعده‌ی الهی «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى»<sup>۱</sup> و آثار بعدی آن را خود و زوجه‌اش تجربه می‌نمایند.

### ۲- نوح

داستان رسالت نوح در قرآن حرکت کاروان تازه به‌راه افتاده‌ی بشریت را به‌سوی خدا، که ضرورت بی‌نهایت و با روال تصاعدی بوده سرعت اولیه‌ی آن و بازده نبوت تقریباً صفر باید باشد نشان می‌دهد. دعوت نوح ارائه دهنده‌ی پایداری و استواری طولانی او بوده عدم آمادگی و عدم استعداد یا پذیرش قوم در برابر استدلال‌های محسوس و منطقی توحید را نشان می‌دهد که بعد از ۹۵۰ سال دعوت، با اعلام الهی:

«أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ» (هود (۱۱) / ۳۶)

(به‌درستی که جز (اندک) کسانی که به‌تو ایمان آورده‌اند هرگز کس دیگری ایمان نخواهد آورد).

خاتمه می‌یابد. به این نتیجه می‌رسیم که در نهالستان بشریت برای نتایج‌های منحرف و مردود، پس از اتمام حجت‌های لازم، چاره‌ای جز غرق عمومی و قطع نسل وجود ندارد:

«فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (انعام (۶) / ۴۵)

(پس دنباله و نسل قومی که روش خلاف سنت الهی و حق داشتند قطع گردید...)

که خود یک نوع انتخاب طبیعی اصلح رایج در جهان حیات بوده با سوار کشتی کردن و منزل دادن نوح و گروندگان از ذریه او، در شرایط «روز از نو روزی از نو»

۱. بقره (۲) / ۳۸: ... و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد...

### ۳- ابراهیم

در میان نسل گلچین شده‌ی بعد از طوفان، باید زمینه‌سازی اساسی و انتخاب اصلح مراتب بعدی صورت گیرد. نبوت آن قدر اهمیت و نقش ضروری دارد که خود محتاج تولید و تدارک افراد زبده و نسل تخصص یافته، از طریق توارث و تمرین می‌باشد. پدری لازم است سازنده‌ی خودجوش خودساز و خالص سراپا عشق و اخلاص یا فرد اکمل انسانیت که برای نبوت پایه‌ریزی اساسی و برنامه‌ریزی درازمدت نماید. این ابراهیم است، خداوند او را از خا رج زمین و از موجودات غیر آدمی نمی‌آورد بلکه از نژاد نوح است ولی رشد و تکاملی که باید در طی هزاران سال و صدها تناسل و تحول و تصادف، به حکم:

«وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»

(جاثیه (۴۵) / ۲۲)

(و خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق (و نه بیهوده و باطل یا برای ظلم) آفرید تا هر کس با آنچه خود به دست می‌آورد پاداش داده شود...) فراهم شود. با «امر» و اعجاز الهی، که در مورد انبیاء با تسریع پدیده‌ها و جریان‌ها و درنوردیدن زمان و وسیله‌ها تأمین می‌گردد، در فردی چون ابراهیم به وجود آورد. ابراهیم از هر جهت نمونه و معجزه است و منطق و مسلک و خواسته‌هایش دورنمای چند هزار سال بعد از خود می‌باشد. مع ذلک با چنین سرمایه و سلطان، روی نوع و نژاد معاصر خود کار مهمی انجام نمی‌دهد، جز آنکه آثار و افکار و بذرهایی از معرفت و تربیت در عهد تمدن آن زمان بپاشد. ولی در عوض با موهبت و دخالت الهی مشمول آیه شریفه‌ی:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ

أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.»

(عنکبوت (۲۹) / ۲۷)

(و به او اسحاق و یعقوب را موهبت کردیم و در نسل و ذریه‌ی او پیغمبری و کتاب قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و به درستی که در آخرت از شایستگان است.)

گردیده ایجاد دو رشته باریک از نسل و ذریه‌ی خداپرست می‌نماید که تولیدکننده

و تربیت کننده‌ی امثال یوسف، شعیب، صالح و هدایت شده‌های آنها باشند. یک رشته یا یک شاخه اسحق است و اسرائیل یا یعقوب، با دوازده فرزند که بنی اسرائیل از او، به‌عنوان اولین قوم موحد، به وجود می‌آید. این نسل را خداوند از طریق نعمت و مالکیت و فضیلت و وعده‌ی اسکان در سرزمینی که به‌گفته تورات شیر و شهد در آن روان است، و با همه‌ی عصیان و بداندیشی، به‌خاطر پرچمداری توحید قوم برگزیده‌ی خود می‌سازد. شاخه دیگر اسمعیل است - و ذریه از نسل او - که به‌اتفاق ابراهیم خانه خدا را برای مردم می‌سازند و این فرزند برخلاف اولی، از دیار و سکونت در دره‌ی خشک بی‌کشت و زراعت هجرت نموده و مشمول دعای «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ» می‌گردد:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ.» (ابراهیم (۱۴) / ۴۰)

(پروردگار ما همانا که من بخشی از ذریه و فرزندان خود را به دامن کوه بدون کشت در کنار مردم محترم و محفوظ تو اسکان دادم، پروردگارا تا نماز را به پا دارند و بنابراین دل‌هایی از مردم را به‌سوی آنان متمایل بگردان و از ثمرات و محصولات روزی به آنها برسان، امید است که بهره‌بردار و شکرگزار شوند.)

از شاخه اول انبیاء و ملوک کثیر و قوم قوی گسترده می‌روید در حالی که شاخه دوم برای مدتی در بوته‌ی فراموشی می‌رود.

#### ۴- موسی

از یوسف، اولین پیغمبر بعد از یعقوب و زمینه‌ساز موسی، که پدر و مادر و برادرانش را از کنعان به مصر کوچ داده بنی اسرائیل را در متمدن‌ترین کشور آن زمان اسکان می‌دهد تا قوم خدا به زاد و ولد پردازند، صحبت زیاد نمی‌کنیم. یوسف، با صورت و سیرت زیبا و بی‌همتا، در حد اعلای حسن و احسان و با دانش و خدمت عظیمی که در نجات از قحطی عالمگیر نمود، نام و آئین خدا و پیغمبری را در آن سرزمین به‌نیکی وارد ساخت. برنامه‌ی اجرا شده به‌وسیله یوسف که ترکیب موزون کاملی بود از ابلاغ عقلی ایمان، و جمال و کمال انسانی، همراه با دانش و تقوا و بالاخره خدمت به خلق یا عمل صالح، بهترین روش قابل تصور و مؤثری بود که بتواند در جوامع

انسانی رو به توسعه و تکامل آن روزگار بذرپاشی برای خداشناسی و توحید نماید. ضمناً باید آن را گام بلندی در مسیر نبوت محسوب بداریم.

موسی پس از گذشت چهارصد سال<sup>۱</sup>، با مقدمات و زمینه‌سازی‌های فوق، در زمانی ظهور می‌کند که قوم تکثیر یافته‌ی خدا از عزت گذشته به ذلت افتاده و به اسارت فرعون مدعی‌ی خدایی درآمده است، برنامه نبوت موسی به تناسب موقعیت شامل دو قسمت می‌شود:

(۱) نجات قوم خدا از بندگی غیر خدا و استضعاف، با ایفای وعده‌های دنیایی و برنامه پیشوایی در جهان، که به ابراهیم و یعقوب داده شده و در تورات و قرآن آمده است.

(۲) زنده کردن نام و آئین خاموش شده‌ی خدا در میان بنی اسرائیل و فراموش شده در مصر، با وضع مقررات مکتوب یا شریعت مورد احتیاج امت و جامعه بشریت. قسمت اول که عنوان آن را مأموریت گذارده‌ایم ناظر بر انسان‌های جهان مستضعف در مبارزه با انسان‌های مستکبر بوده خداوند آن را عملاً<sup>۲</sup> و شاید برای تعلیم و سرمشق همگان- به کیفیتی که در سوره قصص (۲۸) آمده است نشان داده موسی و بنی اسرائیل را رهبری و اداره نمود.

قسمت دوم را رسالت نامیدیم که هدایت و اساس نبوت، در جهت سوق دادن انسان به خدا و آخرت، می‌باشد.<sup>۲</sup>

#### ۱. ظاهراً

۲. البته قسمت اول نیز علی‌رغم ظاهر دنیایی یا حکومت سیاسی و اجتماعی آن، از مقوله نبوت در قلم روی وظیفه هدایت و حمایتی است که خداوند در برابر بنی آدم به عهده گرفته است. از این جهت و با وجوه مشترکی که مابین موسی و محمد مصطفی (علیهم السلام و صلوات) وجود دارد برنامه‌ای را که خاتم‌الانبیاء در دوران پیغمبری و بعد از هجرت انجام داده و علاوه بر تعلیم و تشریح، یا رهبری خالص دینی، به تشکیل مدینه‌النبی و مدیریت و حکومت امت پرداخته و حتی فرماندهی نظامی به عهده گرفته است، باز از مقوله‌ی نبوت و امامت در جهت خدا و آخرت می‌باشد که در قالب شاهد و الگو بودن جلوه می‌نماید. اُمّت تازه گرویده اگر از طرف خدا هدایت و حمایت نمی‌شد ایمان تازه دمیده، در برابر حمله‌ها و نقشه‌های مشرکین و منافقین و یهودیانی که هدفشان از پا انداختن رسول و خاموش ساختن دین خدا بود، از بین می‌رفت و همه‌ی رشته‌ها پنبه می‌شد. ضمناً ضرورت داشت که شریعت و حکمت که در بعدها سوم و چهارم برنامه بعثت آمده است علاوه بر صورت نظری و زمانی، عملاً نیز تعلیم داده شود. بنابراین مدیریت و مباشرت رسول اکرم در ده سال بعد از هجرت را باید به حساب نبوت آن حضرت در جهت خدا و آخرت بگذاریم، نه به حساب حکومت و مدیریت دنیایی که به حکم «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ» با مشورت و مسئولیت و دخالت خود مردم انجام می‌گردیده است. از این جهت نیز پیغمبر گرامی نقش امامت و اُسوه بودن را داشته افتتاح کننده دموکراسی یا نظام مردمی و حاکمیت ملی بوده است.

از آنجا که عقل مردم، بنا به ضرب المثل عامیانه ولی حکیمانه و واقع بینانه‌ی حال و گذشته، به چشم آنها است و با فلسفه و موعظه یا با تحمیل و تبلیغ نمی‌شود بشر عادی را مؤمن واقعی به خدا و آخرت نمود، در آن شرایط تاریخی لازم بوده است که:

اولاً موسی اگرچه خدا را نمی‌بیند لاقلاً صدای او را به گوش بشنود و با تجلی او (یا به عبارت تورات با جلال خدا) مدهوش شود و در این کار خطیر نیز یار و کمکی خدا به او بدهد.

ثانیاً قوم گرویده به خدا یعنی بنی اسرائیل صحبت خدا با رسول و فرامین او را شنیده و معجزاتی از موسی ببینند تا قبول نبوت او را بکنند، قسمتی از وعده‌های نجات و شوکت آنها که پیغمبران داده‌اند تحقق پیدا کند تا حقیقت و قدرت خدا و وعده‌های آخرت را باور نمایند، قهاریت و انتقام‌جویی خدا را در بیهوش شدن و مردن خودشان در اثر طوفان دهشتناک و صاعقه و به هم برآمدن کوه به دنبال تجلی خدا را، با گوشت و پوست احساس نمایند تا خدا و آئین او را دروغ و بازیچه نگرفته با اعتقاد و بیم حاضر به تعهد اطاعت و خدمت و بستن میثاق با خدا گردند.

ثالثاً کسی که روی جهل و غرور خود را خدا می‌داند و رعایای زیرفرمانش او را چنین می‌نامند، آزادانه و هوشیارانه پی به نادانی و ناچیزی خویش برده او و درباریان و لشکریان و رعایایش مکرر شاهد و ناظر مراتب رحمت، حکمت، قدرت و وحدانیت خدا در جان و مال و معاششان بشوند تا جای تردید و تمرد باقی نمانده عامل و مسئول هلاک خود باشند.

رابعاً خواص و عوام مصر که خاطره مبهمی برایشان از یوسف و خدای او باقی مانده بود آشنایی مجدد روشن‌تر و آمادگی بهتر برای ایمان به خدا و نبوت پیداکنند. با ملاحظه تورات و قرآن می‌بینیم از یک طرف رویدادها، جریان‌ها و صحنه‌های نمایشنامه‌وار تماماً متناسب و مقتضی اجرای چهار ماده فوق بوده است و از طرف دیگر پرورش و آموزش موسی و دلالت و مدیریت افکار و اعمال او را می‌توانیم تحولی در امر نبوت بدانیم که برای اجرای آن مأموریت و رسالت ضروری بوده است. درست که دقت می‌کنیم چنین به نظر می‌آید که راه‌حل کاراتر و مناسب‌تری برای حصول موفقیت‌هایی که به دست آمده و توأم با تقوا و عدالت بوده است وجود نداشته و یک برنامه‌ریزی خوب طراحی و اجرا گردیده است.

پس از خروج بنی اسرائیل از مصر و از اسارت فرعون، خداوند علی‌رغم سرکشی‌ها و سرسختی و سرپیچی و سنگدلی‌های آنها، عدول از مشیت و سنت خود و از وعده نبوت ننموده، به بنی اسرائیل هم نعمت و دولت و حکمت داده، پیغمبران و پادشاهان کثیر و بی‌نظیر نصیبشان کرده است و هم در اثر اعمال و افکار آنها گرفتار ذلت و مسکنتشان ساخته است، پدیده نبوت با تنوع و تحول‌های خود قوم خدا را قدم به قدم تعقیب نموده است، هر یک از جانشینان، پادشاهان و پیغمبران، مانند یوشع، داوود، سلیمان، ایوب، ارمیاء، زکریا و یحیی که آمده‌اند وضع و ویژگی‌هایی داشته نمونه‌های اعلی برای هدایت و تربیت و عبرت، به تناسب شرایط و نیازهای زمان و مکان و امت بوده‌اند. پس از آنکه احوال و اوضاع اسرائیل و دنیا، دگرگونی یافته ایمان و تقوای آنها به بن بست می‌کشد حضرت یحیی با آن شکل ولادت خاص و دخالت مستقیم خدا پیدا شده سعی در بازگرداندن به خدا و توبه دادن بنی اسرائیل (یا به قول انجیل‌ها غسل تعمید دادن) کرده مژده آور نجات و ظهور مسیح می‌گردد.

#### ۵- عیسی مسیح

در تحقق وعده‌ی ازلی «یا بنی آدمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِّنْکُمْ»<sup>۱</sup> که اختصاص فرد یا قوم خاص نیست، به آخرین پیغمبر از قوم بنی اسرائیل می‌رسیم. در آستانه ظهور مسیح تحول تازه و نقطه عطفی در پدیده یا مکانیسم نبوت رخ داده، دست و دخالت خدا آشکارتر می‌گردد. ضمناً عنصر مؤنث یعنی زن وارد صحنه نبوت گردیده نقش جدیدی از طرف خدا به او داده می‌شود. آیا این از آن جهت است که قوم خدا بعد از موسی و آن همه انبیاء و با وجود دلالت‌ها و پیمان‌ها و اتمام حجت‌ها، در اثر سرسختی و سرکشی‌ها و انحرافی که به خواسته‌های دنیا و به تشریفات و تحجر در دین پیدا کرده فطرت انسانی- الهی را که پایه و قوام دین است از دست داده، مردانشان فاسد گشته و نطفه‌های آنها به کلی ضایع شده بوده است؟

در بخش قبلی دیدیم که ولادت تا نبوت یحیی آخرین پیغمبر بنی اسرائیل متفاوت با موسی (ع) و انبیاء بعد از او بوده و حضرت عیسی (ع) به آن کیفیت خاص از مادر تولد یافته در گهواره آغاز رسالت می‌نماید. این نکته قابل تذکر است که در تکوین مریم نیز مادر یعنی زوجه‌ی عمران، با نذر و دعایی که کرده است:

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند...

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَاحٍ وَذَرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

(آل عمران (۳) / ۳۵ تا ۳۷)

(به یاد آور آنگاه که زن عمران گفت پروردگارا من آنچه را که در رحم دارم با آزادگی و آزادوار نذر تو کردم پس تو که شنوا و دانا هستی از من قبول کن.

و چون وضع حمل کرد گفت پروردگارا من محموله خود را که میل داشتم مذکر و مرد باشد- زن زائیده‌ام، درحالی که خدا بهتر می‌دانست چه موجودی وضع حمل کرده است، و مرد چون زن نیست و او را مریم نامیدیم و به درستی که او را و فرزندش را از دست و شر شیطان رجیم به تو می‌سپاریم.

پس خداوند نذر و دعای او را به نیکویی پذیرفت و آن را چون نهال بارور با نیت نیکویی رویش و پرورش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت؛ هرگاه زکریا در محراب (عبادت) بر مریم وارد می‌شد غذائی (شگفت‌آور) در کنار او می‌دید؛ [با تعجب] پرسید: مریم، این (روزی) از کجا برای تو رسیده است؟ گفت از جانب خدا؛ البته خدا هر که را بخواهد بی‌دریغ روزی می‌بخشد.)

نقش ابتدایی مهمی را ایفا می‌کنند که باعث اعجاب و تأسف او می‌شود ولی مقبول درگاه خدا و موجب برانگیختن حسرت و دعای ذکر یا و ولادت یحیی می‌گردد.<sup>۱</sup>

۱. عجیب است که انجیل‌ها با آنکه بیش از قرآن مرتبط و متصل به حضرت مسیح (ع) بوده بیش از قرآن باید معرف او باشند ظاهراً نه از نام و نذر و دعای مادر مریم و از تولد و تغذیه او حرف می‌زنند و نه ملاقات و مکالمه مریم با فرشته‌ی تمثل دهنده روح خدا را که منتهی به باردار شدن و راهنمایی فوری مریم و تکلم و اعلام نبوت عیسی می‌گردد به تفصیل و توصیف قرآن گزارش می‌دهند. با آنکه مژده‌ی

معلوم می‌شود تجربه نبوت به طرح و کیفیتی که بعد از طوفان نوح با موسی به جریان افتاده و قوم خدا به صورت مایوس کننده‌ای درآمده بوده به بن‌بست رسیده است. حرکت باید به نوعی از سر گرفته شود. دست خدا از آستین مشیت بیرون آمده اراده کن فیکونی او مستقیماً کلمه نبوت را در انسان القاء نماید. همان‌طور که یک بار روح خدا، بعد از طی مراحل تکاملی خاکی در کالبد حیوانی تسویه یافته‌ی آدم دمیده شده انسان و سپس نبی به وجود آورد:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (آل عمران (۳) / ۵۹)

(همانا که مثل یا کیفیت تکوین عیسی در نزد خدا (و از نظر خدا) همچون داستان آدم است (که) او را از خاک آفرید و سپس گفت (یا) اراده نمود) بشود و شد (یا می‌شود و استمرار دارد).

این بار هم اراده او، به صورت فرشته نیکو هیئت، نفخه‌ای در رجم مریم باکره بدمد تا بشری از بشر ولی، با روح و کلام خدا، با سرعت معجزه آسا و آیه صفت، پدیدار گردد.

پیدایش و پیغمبری عیسی یک دگرگونی یا تحول خاص در پدیده‌ی نبوت به‌شمار می‌رود که یقیناً ضروری بوده شرایط خاص زمان و مکان و انسان چنین انقلاب را ایجاد می‌کرده است. اگر حضرت عیسی (ع) مانند حضرت موسی (ع) به صورت تمام بشری عرضه می‌شد معلوم نبود موفقیت چندان در برگرداندن قوم طاغی و ضایع شده‌ی بنی اسرائیل می‌توانست به‌دین خدا داشته باشد. قومی که یک‌سره از منظور و معنی به تشریفات و شخصیات و شرک و دنیاپرستی کشانده شده‌اند. چه بسا او را مانند پیغمبران پیشین - و همان‌طوری که در مورد خودش ادعا می‌کنند - به قتل

---

→ یحیی و اعلام ظهور عیسی را بیان می‌کنند عیسی را بیشتر از ولادت به بعد و با داستان مُغها یا شباب‌ها مطرح می‌نمایند. کار زیادی به تکوین و تولید عیسی ندارند. شاید علت این باشد که چون انجیل‌ها را مردم گرویده به عیسی نوشته و جمع‌آوری کرده‌اند داستان را از زمان دیدار و برخورد با او آغاز کرده بلافاصله وارد تعلیمات و معجزات و رسالتش شده‌اند. اما قرآن چون از ناحیه‌ی فرستنده و سازنده‌ی عیسی به پیغمبر و به ما رسیده است داستان را از جلوتر و با عنایت خاص آغاز می‌نماید، تا ما و پیروان عیسی را از کیفیت تکوین او اجمالاً آگاه ساخته مانع از آن شود که او را خدا یا پسر خدا بنامیم. بلکه بنده‌ای و رسولی چون سایر رسولانش بدانیم که دخالت و صنعت خدا در ولادت تا نبوت او به‌دلیل شرایط خاص صورت و سرعت دیگری داشته و در هر حال مخلوق و مأموری از طرف خدا برای انسان‌ها بوده است.



می‌رساندند استعداد بنی اسرائیل در لجاجب و ایرادگیری و سنگ‌دلی و غروری که متولیان دین داشته و نفوذی که روی عقاید و احساسات مردم اعمال می‌کردند چنان بود که تذکرات و دلالت‌های عادی و منطقی یک پیغمبر تازه یا ارائه‌ی بینات و اندازهای از نوع گذشته، مسلماً تأثیری روی خواص و عوام قوم خدا نمی‌نمود. طرف موسی در آن بار فرعون بود و بزرگان مصر که متوسل به جادوگران، یعنی روشنفکران زمان شدند تا موسی را در صحنه‌ی بینات و سلطنت شهود و تجربه‌ی مات و مغلوب سازند و دیدیم که خودشان مات و خلع سلاح گشته اعتراف یا توبه نمودند. همان بینات و ارائه‌ی آیات برای امت جوان تا حدودی مؤثر و مفید واقع شده با خدا پیمان اطاعت و اتحاد بستند. هنوز خیلی مرتکب نقض عهدها، سرکشی‌ها، و کفر به خدا و دشمنی با انبیاء تا آن حد نشده بودند که اقرار به بسته بودن دل‌هایشان نمایند و آگاهانه دست به تحریف کلام خدا بزنند، تا آنجا که ناموس خلقت و قانون‌مندی الهی مهر انسداد بر افکار و آمالشان زده از منطق و معیارهای بشری کار زیادی ساخته نشود:

«فَبِمَا نَقُضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرٍ حَقًّا وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»  
(نساء (۴) / ۱۵۵)

(پس به جهت پیمان‌شکنی آنها و کفر و ورزیدنشان به آیات خدا و به ناحق کشتن انبیاء و همچنین گفتارشان که دل‌های ما غلاف (یعنی پوشیده و تاریک) شده است در حالی که خداوند در اثر کفرشان (و پوشش از خدا) مهر بر آن زده بود بنابراین جز به میزان اندک ایمان نمی‌آورند.)  
(در آیه بعد آمده است که به دلیل کفرشان و همچنین گفتارشان که تهمت بزرگی بر مریم زده بودند.)

ابراهیم (ع) با مشرکین طرف بود، موسی (ع) با مدعیان خدایی و سلطنت زمینی ولی عیسی (ع) که با مدعیان و متولیان دین طرف شده کارش بسی سخت‌تر و خطرناک‌تر بود زیرا که رقابت و شقاوت را به نام دین و خدا انجام داده امداد از شیطان دارند.

همچنین اگر خواسته باشیم ظهور حضرت عیسی (ع) را با بعثت پیغمبر خودمان مقایسه نماییم، نکته قابل دقت این است که عیسی (ع) در بیت المقدس که چهارراه شرق و غرب است و در مهد تمدن و فرهنگ و گسترش علم و فلسفه یونان و روم، همزمان

با اوج ساسانیان، به دنیا آمد. او در آن شرایط هر چه می‌گفت و هر چه می‌آورد خواه ناخواه مشمول این احتمال یا ابهام و اتهام می‌شد که تعلیم یافته‌ی مستقیم یا غیرمستقیم اساتید معروف و مکاتب موجود است. آئین او به سهولت الهام یافته از فلسفه و فرهنگ زمان و تلاش‌های رایج تلقی می‌گردید. اما وقتی، به قدرت و مشیت خداوندی و با مشاهده و شهادت مردم بیگانه و خودی، از گهواره برنخاسته اعلام بندگی خدا و آوردن کتاب و پیغمبری می‌نماید، به طور روشن و قطعی اثبات اصالت و رفع شبهه و تهمت می‌شود. در مورد پیغمبر خاتم که هفت قرن بعد در شبه جزیره عربستان در آن محیط ناسازگار دور افتاده از انسانیت و بی‌بهره از فرهنگ و فنون، پا به عرصه وجود گذاشت اشکالی نداشت که علم و حکمت و نبوت را پس از ولادت و بلوغ، در سنین پختگی دریافت کرده باشد.

عیسی (ع) که آمدنش و گفتارش غافلگیرانه و غیرعادی است از یک سو به معارضه با شریعت موجود و به محو حرمت مدعیان دین می‌پردازد، و در عین آنکه می‌گوید نیامده‌ام یک کلمه از تورات را پس و پیش کنم معتقدات و سنت‌های حاکم را زیر و زبر می‌سازد و از سوی دیگر، از بالا سر متولیان معبد و مکتب پرده‌ها را پس زده، سدهای بین خدا و خلق را شکسته، با مردم یهودی و غیر یهودی، در شهر و بیابان و دریا، طرف می‌شود. پیام خدا از انحصار و اختصاص و از خشکی و خشونت بیرون آمده با سادگی و مهر و برادری به سوی خدایی دعوت می‌شوند که همه فرزندان او هستند. با کلامش موعظه و دلالت می‌کند، با بیانش تعلیم دین و انسانیت یا محبت می‌دهد، با نگاهش و نوازشش بیماران را شفا می‌بخشد، ناداران و ناامیدان را دارا و امیدوار می‌سازد. در هیكل‌های بی‌جان روح زندگی می‌دهد و مردگان را برمی‌خیزاند... کارهایی می‌کند که خدا می‌کند و خدا را با پندار و گفتار کردار خود در میان مؤمن و منکر می‌آورد. همه را به حیرت و تسلیم و به حسرت و محبت کشانده چنان خود و خدا را به مردم نزدیک می‌سازد که او را پسر خدا، یا یک پا خدا، می‌گیرند. اما پیامش چنان دور از ذهن‌ها است و نیاز خلائق ناتوان نادان و نادار ناامید چنان به مکتب و آئین و مژده‌هایش زیاد است که وقتی از ناحیه‌ی بنی اسرائیل انکار و اعراض و خصومت می‌بیند ۱۲ نفر رسول برای یاری خود در رساندن مردم به خدا، تربیت نموده به بلاد دور و نزدیک عالم می‌فرستد تا به وحی خدا دوستداران انسان و خدا بوده دست شستگان از راحت و لذت دنیا،

ادامه دهندگان رسالت عیسی و رساننده‌ی دعوت او به بنی اسرائیل و به اقطار دنیا باشند<sup>۱</sup>:

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ  
الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ.»  
(آل عمران (۳) / ۵۲)

(و چون عیسی از آنها احساس کفر نمود گفت یاران و کمک کاران من به سوی خدا کیانند حواریون گفتند ما یاران خدا هستیم و ایمان به خدا آورده‌ایم، شاهد باش که همانا ما مسلمانییم یا تسلیم شدگانیم.)

«وَإِذْ أُوحِيَتْ لِي الْحَوَارِيُّونَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ  
بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ.» (مائده (۵) / ۱۱۱)

(و آن زمان که به حواریین وحی کردیم که به من و به فرستاده‌ام ایمان آورید گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم شده و مسلمانییم.)

و همین طور هم شد، در حالی که موسی (ع) و پیغمبران بعد از او تا عیسی (ع) کارهای دنیایی و در توان بشری را به کیفیت و ممتاز و با قدرت و کمیت اعلی انجام داده سرمشق و الگوی بندگی خدا و زندگی دنیا می‌شوند. عبادت را تعلیم می‌دهند و حکومت و قضاوت و حکمت را از هر جهت اتمام حجت به عمل می‌آید و یحیی پیش‌آهنگ و پیش‌گوی انقلاب آینده در پدیده‌ی نبوت می‌گردد.

خصوصیت دیگری که قرآن در رسالت عیسی از ابتدای ولادت او یادآور می‌شود نکته‌ای است که جنبه منفی داشت و بی‌شبهت به توصیف ابراهیم نیست و آن جبار و بدکردار نبودن عیسی علیه‌السلام در سوره‌ی مریم (۱۹) است:  
«وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْهُ جَبَّارًا شَقِيًّا.» (مریم (۱۹) / ۳۲)

۱. قرآن از جانب خدا به گروندگان خاتم الانبیاء نیز سفارش می‌کند مانند حواریون، انصار خدا باشند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (صف (۶۱) / ۱۴)

(ای ایمان آوردگان، یاوران [دین] خدا باشید، همان‌گونه که عیسی فرزند مریم به حواریون گفت: یاوران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟ حواریون گفتند: ما یاوران [دین] خدا هستیم...) ولی صحبت از وحی و رسالت نیست، ضمناً عمل حواریون صرفاً دعوت و نشر ابلاغ دوستانه و مسالمت‌آمیز بوده مظلومانه تحمل شداوند و شکنجه‌ها و شهادت را کرده‌اند.

(و نیکوکاری به مادرم درحالی که مرا ستمگر خودکامه و بدبخت بدکردار قرار نداده است).

آیات قبل که در بحث‌های سابق اشاره کرده بودیم چنین است:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»<sup>۱</sup>

حضرت عیسی خود را به بنده خدا بودن و دریافت کتاب و نبوت و برکت آور بودن معرفی نموده پس از تذکر دو سفارش اصلی مادام‌العمری خدا، که نماز و زکات است، اعلام یک خصلت یا سفارش مثبت و یک خصلت یا سفارش منفی می‌نماید که مکمل یکدیگرند نیکی و خدمت از یک طرف و خودداری از زورگویی و شقاوت، از طرف دیگر.

درباره حضرت یحیی (ع) که معاصر و مژده‌آور عیسی (ع) است باز به نیکی دانستن در حق والدین و جبار سرکش نبودن تصریح شده است:

«وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا»<sup>۲</sup>

از این تأکید و تکرارها ضرورتی معلوم می‌شود که در آن دوران و سامان، عادت بزرگان و انتظار مردمان، یا رسم و معمول زمان، زورگویی و بدخواهی بوده بشریت از محبت (حتی درباره مادر و پدر) و از عدالت فاصله گرفته بوده برای حیات دنیا و تقرب به خدا احتیاج مبرم به چنین اعتقاد و اعراض داشته است.

در عهد ابراهیم بت پرستی عمل عادی و جاری انسان‌های پیشرفته بود، مصنوعات و موهومات بشری یا خود بشر را خدا می‌گرفته‌اند. بنابراین مشرک نبودن، برای بشریت درجه‌ی اول اهمیت و اولیت را داشته است. قرآن مکرر از زبان ابراهیم اعلام منفی «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۳</sup> را بازگو می‌نماید که همه جا به دنبال صفت حالیه‌ی «حَنِيفًا»<sup>۴</sup> می‌آید.

۱. مریم (۱۹) / ۳۰ و ۳۱: [نوزاد زبان گشود و] گفت: من بنده خدا هستم؛ بی‌تردید به من کتاب و مقام پیامبری خواهد داد.

و هر جا که باشم، موجب برکت و رحمتم قرار داده و مرا به نماز و زکات تا زنده هستم توصیه کرده است.

۲. مریم (۱۹) / ۱۴: و با پدر و مادرش نیک رفتار بود و خودکامه و نافرمان نبود.

۳. انعام (۶) / ۷۹: ... و در جرگه شرک‌ورزان نیستم.

۴. بقره (۲) / ۱۳۵، آل عمران (۳) / ۶۷ و ۹۵، انعام (۶) / ۷۹، ۱۶۱، نحل (۱۶) / ۱۲۰ و ۱۲۳.

با ظهور و رسالت عیسی (ع) خصیصه دیگری در بشریت رواج گرفته است (و اوج خواهد گرفت) که هلاکت و بیچارگی عمومی دنیا و آخرت را - یا به عبارت دیگر دوری از خدا - همراه می آورد، یعنی جباریت<sup>۱</sup> گناهی در ردیف یا در ذیل شرک که فرستاده خدا و مظهر صفات خدا، با تبری جستن از جباریت<sup>۲</sup>، بیزاری خدا از آن و خواست خدا نسبت به انسان‌ها را اعلام داشته نمونه می دهد. می بینیم همین اشاره اجمالی و موکد قرآن انعکاس سراسری در انجیل داشته همه جا سفارش گذشت و محبت نسبت به دوست و دشمن می نماید و تا آنجا می رود که اگر به یک طرف صورتت طیانچه (سیلی) زدند طرف دیگر را پیش ببر! قرآن انجام شدن این سفارش را در یک آیه خلاصه کرده می گوید:

«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً.» (حدید (۵۷) / ۲۷)

(و در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و مهربانی قرار دادیم و رحمت و خدمت‌گزاری.)

انعکاس عملی تاریخی قضیه را نیز در دامنه وسیع خدمات خیریه‌ای که معمول کلیساها و مسیحی‌ها شده است و در توجه خاص افکار اروپایی‌ها به انسان‌دوستی و اومانسیم، دیده‌ایم که غیرقابل انکار می باشد.

آنچه کمتر توجه می شود و تصور کرده‌اند که انکار جبار بودن از طرف حضرت عیسی یک تعلیم اخلاقی ساده به منظور تعدیل و تلطیف روابط انسانی است، جنبه‌ی اجتماعی مسئله و جهانی بودن قضیه است. جباریت که از جهت اجتماعی و نظام‌های خدایی پایین تر می باشد نه تنها سکه‌ی رایج و اساس دولت امپراتوری روم و شاهنشاهی ساسانیان بوده است که بر دنیای آن روز فرمان‌روایی داشتند، بلکه امت توحیدی بنی اسرائیل نیز به طوری که از انجیل‌ها برمی آید گرفتار تکبر و تفرعن بیرحمانه و خشک روحانیت خودشان بوده‌اند. در هیچ کجا قدرت استبدادی و مالک‌الرقابی پادشاهان و اربابان حتی تا مرحله‌ی جنون‌آمیز امثال نرون مورد اعجاب و اعتراض نبوده حاکمیت مطلقه و صاحب اختیاری زورمندان و بزرگ‌ترها بر

۱. قاموس قرآن می گوید کلمه «جبار» اگر در انسان به کار رود معنایش ظالم و تحمیل کننده‌ی اراده خود به ناحق بر دیگری است. ولی جبار در خدا به معنی مصلحی است که بر اصلاح توانا است و یا به معنی مقتدری است که مشیت او در عالم جاری است.

۲. در کتاب‌های عربی و فارسی کلمه (Tyran) (تیران) را که عنوان سلاطین سفاک و خودکامه یونان و روم بوده است جبار ترجمه می کرده‌اند.

زیردستان را امر طبیعی تلقی می‌کردند. می‌دانیم که در نظام خیلی دموکراتیک آتن نیز طبقه اقلیت اشراف (یا پاتریسین‌ها) بر اکثریت عوام (یا یلین‌ها) فضیلت و حاکمیت جابرانه داشته‌اند. جباریت نه تنها مسئله اخلاقی فردی بلکه یک فلسفه اجتماعی سیاسی ملازم با تمدن بشری بوده است.<sup>۱</sup> در نظر بشر آن روز حکومت و مدیریت، چه در دولت و جامعه و چه در خانه و مزرعه‌ی بدون قدرت و اعمال زور، یعنی خشونت و جباریت، قابل دوام و معقول به نظر نمی‌آمده لازمه‌ی زندگی، چه در مقیاس فردی و خانواده و چه در مقیاس شهر و قبیله، وجود بنده و برده و اسارت و سرکوبی آنها بوده است.

این کیفیت و جریان نه تنها در عصر عیسی (ع) بلکه قرن‌ها و قرن‌ها بعد از او و حواریونش، علی‌رغم آن همه تعلیمات و تبلیغات، با امپراتوری روم و ساسانیان و یهودیان پایان نیافته بلکه در همه سلطنت‌ها، خلافت‌ها، امارت‌ها، حکومت‌ها و حتی در میان پاپ‌ها و کشیش‌ها و تارک دنیاها، که خود را جانشینان عیسی (ع) و مجریان دین خدا می‌دانستند، ادامه و احاطه داشته است، هزار سال قرون وسطی شاهد استبداد کلیسا و مجامع انکیزیسیون در بیرحم‌ترین و جبارانه‌ترین صورت و سیرت دینی بوده است، در عالم اسلام نیز خلفای راشدین (غیر از علی (ع)) را می‌بینیم که با همه‌ی تقوا و سنت‌طلبی، «اسلام حنیف» را با قشون‌کشی به شام و ایران و مصر و جاهای دیگر صادر می‌نمایند. در قرن هشتم هجری یکی از خون‌خوارترین جباران جهان امیر تیمور گورکانی را می‌بینیم که حافظ قرآن است و مفسر و مفتی و فقیه بسیار ورزیده که جهان‌گشایی را «به حکم اسلام» انجام می‌دهد، در زندگینامه خود که ظاهراً در هفتاد سالگی به رشته تحریر درآورده است در وقایع بعد از فتح نیشابور می‌نویسد:

۱. پس از انتشار کتاب «جامعه و دشمنانش» نوشته ک. رپورر معلوم شده است که فیلسوف یونانی افلاطون بزرگ که از پنج قرن قبل از مسیح تا به امروز برای بسیاری از متفکران جهان، حتی معتقدین به ادیان، استاد بی‌چون‌چرای فلسفه و علم و سیاست و انسانیت به‌شمار می‌رفته است، برخلاف سقراط «کلیددار باشی مغرور خزائن حقیقت است و سالک ورزیده‌ی راه عقل، که اگر خدا نیست ... خداگونه است» جمهوریت افلاطون جمهوری «شاه- فیلسوف» است که « خزائن حقیقت» را در اختیار دارد و مستبد مزاج است و کسانی را برمی‌گزیند که به قدرت و حقوق او معتقد باشند و از او اطاعت کنند و تمام انسان‌ها حتی در کوچک‌ترین مسائل باید تحت رهبری باشند خلاصه آنکه افلاطون، پیامبر پایه‌گذار فلسفه «عقل قوی‌تر بالاتر عقل است و دلیل قوی‌تر اقوی است» یعنی «الْحَقُّ لِمَنْ عَلَبَ». (نقل از مقاله‌ی آقای دکتر غلامعباس توسلی در کیهان فرهنگی بهمن ماه ۱۳۶۴ تحت عنوان «جامعه باز و منطق علمی».)

«من بزرگ‌ترین هنر مرد را جنگیدن می‌دانم و گرچه برای علم و صنعت و ادب قائل به ارزش هستم ولی عقیده دارم که خداوند مرد را برای جنگیدن آفریده و مردی که نتواند بجنگد و از مرگ بیم داشته باشد از بندگان خدا نیست برای اینکه ودیعه خداوند را مهمل گذاشته و استعداد فطری جنگیدن را که در هر مرد وجود دارد در خود تقویت نکرده است.»<sup>۱</sup>

۱. نقل از کتاب «منم تیمور جهانگشا» تألیف مارسل بریون فرانسوی، ترجمه و اقتباس آقای ذبیح‌الله منصوری (چاپ ششم، تهران، آذر ۱۳۶۳، صفحه ۵۷)

برای درک طرز تفکر و توجهات امیر تیمور و پی‌بردن به مفهوم کلام عیسی (ع) بد نیست قسمتی از مکالمه او با حاکم مغلوب شده ولی جوانمرد نیشابور را که به دنبال اعلام موضع فوق آمده است باز نقل کنیم:

«وقتی که بامداد دمید جنگ نیشابور خاتمه یافت و در آن موقع حاکم نیشابور موسوم به امیرحسین را دست بسته نزد من آوردند و او گفت ای امیر تیمور تو فاتح شدی و اینک نیشابور از آن تو است ولی بر بندگان خدا رحم کن و از قتل آنها صرف‌نظر نما. گفتم بندگان خدا وقتی مرتکب گناه شوند در خور مجازات هستند و گناه سکنه این شهر این است که وقتی من به اینجا رسیدم دروازه‌ها را بستند و مرا وادار نمودند که این شهر را محاصره کنم و برای تسخیر اینجا برج بسازم و از راه حصار وارد شهر شوم (یادِ لافوتن و داستان‌گرگ و بره‌اش بخیر) حاکم نیشابور گفت ای امیر جهانگشا سکنه این شهر گناه ندارند و اگر من به آنها دستور نمی‌دادم که دروازه‌ها را به بندند مقابل تو مقاومت نمی‌نمودند و تو می‌توانستی بدون معطلی و زحمت وارد شهر شوی. لذا من گناه کارم و مرا به قتل برسان ولی بر جان سکنه‌ی این شهر بیخوش و زنها و اطفالشان را به اسارت مبر... امیرحسین گفت ای امیر جهانگشا من برای خود از تو ترحم نمی‌خواهم ولی بر جان مردم این شهر بیخوش و هر چه از آنها تاکنون کشته شده کافی است و بگذار که دیگران زنده بمانند، گفتم امیرحسین اگر به جای اینکه من فاتح شوم تو فاتح می‌شد آیا بر جان سربازان من می‌بخشیدی؟ امیرحسین گفت پدران ما گفته‌اند که در جنگ باید خشونت و بی‌رحمی داشت و بعد از پیروزی باید فتوت به خرج داد... گفتم من نمی‌توانم از اصول جنگ منحرف شوم و طبق اصول جنگی سکنه شهری که مقاومت می‌کنند باید قتل عام بشوند (امیر تیمور که عادت داشت به قرآن و فقه استناد نماید در اینجا اقتدا و استناد به اصول جنگ می‌کند که برای او اصل است و بالاتر از قرآن است). اگر من این روش را تغییر بدهم دیگر نمی‌توانم مبادرت به جنگ نمایم. جهانیان باید بدانند که هر کس مقابل من پایداری کند کشته خواهد شد و بعد از قتل عام نیشابور شهرهای دیگر خراسان تکلیف خود را خواهند دانست... بعد از این گفته جلادی را احضار کردم و به او گفتم سر از پیکر امیرحسین جدا کند... قتل عام سکنه شهر تا ظهر ادامه داشت و بعد از آن سربازان من برحسب اجازه‌ای که من خود به آنها دادم شروع به چپاول کردند... در نیشابور طبق معمول از قتل علماء و شعراء و صنعتگران خودداری کردم ولی زن‌های جوان شهر بین سربازان من تقسیم شدند زیرا خداوند گفته است زن‌های بلاد مفتوح ... بر جنگجویان حلال هستند.»

خود کامگی و خونخواری ادامه داشته است و دنیا جبارانی چون کرامول، روبسپیر، پتر کبیر، شاه عباس، آقا محمدخان، هیتلر و ترومن (که دستور داد اولین بمب اتمی را به شهر هیروشیما بیندازند) را دیده است. در مقابل و در این اواخر نویسندگان منشور حقوق بشر و گاندی هم پیدا شده‌اند. گاندی که ۲۰ قرن بعد از مسیح می‌آید با آنکه کشورش و ملتش اسیر جباریت انگلستان است پیرو، و پرورش دهنده‌ی مکتب ضد زور و ضد خشونت است و موفق می‌شود خشونت و جباریت را نه از طریق خشونت و جباریت بلکه با مسالمت و مقاومت مغلوب و رام نماید. مسیح هم که پیغمبر خدا و روح خدا و کلام خدا بود نمی‌گفت من و شما مأموریت داریم جباریت و خشونت را با جباریت و خشونت از بین ببریم بلکه اعلام می‌کرد که من جبار و اهل شقاوت نیستم. در قرون اخیر است که زیدگانی از بشریت روی تجربه و تحلیل‌های تاریخی پی می‌برند که خشونت و جنگ چاره‌ساز بیدادگری‌ها و بی‌سامانی‌ها نیست و کتاب‌هایی به نام خشونت می‌نویسند.

چنین نیست که در دنیا پدیده‌های خود کامگی، خونخواری، خشونت و به‌طور کلی جباریت و شقاوت مقارن ولادت عیسی پیدا شده باشد یا خدا قبل از آن (و بعد از آن) در این زمینه ساکت بوده به اقتضای تحول زمان تغییر رویه داده باشد. مسئله خونریزی و فسادانگیزی چنان سرشته در طبع و تکوین بشریت می‌باشد که در روز طراحی انسان، به گفته قرآن، فرشته‌ها به استعجاب یا استفهام درآمده به خدا می‌گویند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره ۲) / (۳۰)

(آیا در آن (زمین) کسی را قرار می‌دهی (یا مستقر و خلیفه می‌سازی)

که در آنجا فساد و فتنه برپا می‌نماید و خونریزی می‌کند؟)

خدا در آن زمان و مقام به آنها می‌گوید من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و

بعدها پس از اخراج آدم از بهشت به فرزندان او وعده‌ی :

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي»

(اعراف (۷) / ۳۵)

(ای فرزندان آدم آن زمان که رسولانی از خود شما بیایند که آیات مرا

بر شما بخوانند...)

را می‌دهد تا آنان را از فساد و خونریزی برطبق مشیت و تربیتی، که برای ما بشرها به

سختی قابل پذیرش است، منعشان نمایند.



زمانی که حضرت موسی (ع) مبعوث می‌شود خونریزی و جباریت به درجه زمان عیسی (ع) نرسیده بوده است. مع ذلک امر خدا خودداری از مقابله خشونت و جباریت با خشونت و جباریت بوده صریحاً به موسی و هارون در برخورد با فرعون دستور «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»<sup>۱</sup> را می‌دهد. وقتی هم که موسی (ع) در نیرومندی و داغی جوانی با مرد قبطی ضارب یک عبری درمی‌آفتد و او را از پا درمی‌آورد قرآن اعتراض عبری دیگر را، که به گونه‌ای امضا شده از طرف خدا است، و جباریت را منافی با اصلاح می‌داند برای ما چنین بیان می‌کند:

«إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ.» (قصص (۲۸) / ۱۹)

(تنها خواسته‌ی تو این است که در زمین (و شهر ما) جبار باشی و نمی‌خواهی از اصلاح‌کنندگان باشی.)

همان‌طور که می‌دانیم موسی از این عمل خود به درگاه خدا توبه می‌نماید:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ»<sup>۲</sup>

و قول می‌دهد که دیگر از خشونت کاران (مجرمین) پشتیبانی ننماید. در ده فرمان موسی تأکید اطاعت و خدمت به والدین و نیکوکاری و خوش‌رویی با مردم آمده است و خداوند امت موسی را از اینکه در قتل و جرح از حدود قصاص یا مقابله به مثل تجاوز نمایند شدیداً منعشان می‌کند. قرآن پس از ذکر غائله‌ی دو پسر آدم می‌گوید بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که غیر از قاتل و کشته‌شده، و غیر از فسادگران در جامعه، مآذون نیستند کسی را بکشند و قتل نفس قتل ناس است:

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده (۵) / ۳۲)

(به‌خاطر این قضیه، یا به‌دلیل این اختلاف‌نظر مابین افراد بشر، بر بنی اسرائیل چنین مقرر داشتیم (یا چنین نوشتیم) که هر کس شخصی را بکشد که مرتکب قتل یا باعث فساد در زمین و شهر نشده باشد چنان است که همه مردم را کشته باشد.)

۱. طه (۲۰) / ۴۴: و با نرمش با او سخن بگویند...

۲. قصص (۲۸) / ۱۶: [آنگاه] گفت: صاحب اختیار، من بر خود ستم کرده‌ام، مرا ببخش، و خدا او را بخشید...

به این ترتیب کشتار و آزار در دنیا می‌تواند و می‌باید به حداقل برسد و با سفارشی که از یک طرف به سود توبه‌کنندگان و عفو و بخشش قصاص شوندگان آمده است و از طرف دیگر امر شده است که جنگ آوران علیه خدا و رسول و فتنه‌انگیزان در زمین و دیار اعدام یا قطع دست و پا و یا نفی بلد شوند (نه دفاع کنندگان از خود و جنگجویان علیه تیمور یا علیه جهانگشایان، و جاه‌طلبان و کینه‌توزان) بشریت خواهد توانست ریشه ظلم و فساد را از دامن جهان برکند.

### ۶- پایان پیامبری

در سیر تحول نبوت، پیغمبر ما (علیه و آله السلام) که قرآن او را خاتم النبیین اعلام می‌نماید، ضمن بازگشت به ملت ابراهیم، بنا به دعای ابراهیم و با شعار ضد شرک «لا اله الا الله»، یک رسالت سه گانه یا سه طرفه انجام می‌دهد، در حالی که در صد پذیرش امت به لحاظ کمیت و کیفیت و سرعت گسترش بیش از رسالت عیسی، و رسالت عیسی بیش از رسالت موسی محقق است:

(۱) با قوم خود و عامیانی طرف می‌شود که تا آن زمان بی‌بهره از دین و از علم و تمدن بوده‌اند ولی فطری و بکر مانده همچون دین داران گذشته فاسد و ضایع نگشته‌اند و در مجموع آمادگی برای دریافت آنها و حمل و تحویل به سایرین یا به دنیا را دارند.

(۲) امت‌های توحیدی یعنی اهل کتاب که خود را از رحمت و هدایت خدا دور کرده‌اند دریابد و «کتاب» را سر جای خود بگرداند.

(۳) دیگران همزمان و آیندگان نزدیک و دور را که به هیچ یک از آن دو گروه ملحق نشده‌اند در کشور خدا وارد سازد.

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (جمعه ۶۲ / ۳)  
 (و آیندگان و دیگرانی از آنها که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند و خداوند مقتدر مسلط است و فرزانه حکیم می‌باشد).

\* \* \*

مأموریت ۱) بیشتر مربوط به خاندان شخصی یا عشیره‌ی نزدیک رسول اکرم و قبیله قریش می‌شود. اعراب حجاز را در بر می‌گیرد که از اولاد اسمعیل بودند. بعد از آنکه ابراهیم یک شاخه از ذریه‌ی خود را در سرزمین «غیر ذی زرع» مکه اسکان داد نه کسی از آنها به مقام نبوت نائل شد و نه پیغمبری برایشان آمد. اینک موقع آن

رسیده بود که مشمول دعای «وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»<sup>۱</sup> شوند و برخوردار از «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ»<sup>۲</sup> گردند.

مأموریت (۲) شباهت به مأموریت عمومی پیغمبران بنی اسرائیل، از موسی تا عیسی و پیغمبرانی مانند لوط، هود، شعیب و صالح داشته است این پیغمبران می آمدند تا خرابی ها و گرایش های انحرافی از توحید به شرک را که در میان امت رخ داده و فسادهای اعتقادی و اخلاقی که بروز کرده است ترمیم و تصحیح نمایند. کلام و شعار «اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»<sup>۳</sup> یا «أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»<sup>۴</sup> را گوشزد کنند. پرچم و کتابی را که پیغمبر اولوالعزم برافراشته و بر خواننده است مجدداً برپا می کردند و سعی داشتند که امت را زنده نمایند.

حضرت عیسی گفته بود من نیامده ام یک کلمه از تورات را تغییر دهم. پیغمبر ما هم «مُهَيِّمِنًا عَلَى الْكِتَابِ كُلِّهِ» است و نگهبان و مدافع کتاب می باشد. قرآن آنچه را که علمای یهود در تورات مخفی یا اختلاف کرده اند برایشان روشن می سازد. به اهل کتاب به هیچ وجه گفته نمی شود که «لَا تَتَّبِعُوا كِتَابَكُمْ» یا «أَتُرْكُوا دِينَكُمْ» بلکه گفته می شود «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»<sup>۵</sup>. یعنی در دینتان غلو نکنید و راه شرک و شخص پرستی و برتری جویی را پیش نگیرید. پس از این جهت و همان طور که تقریباً یک سوم قرآن اختصاص به انبیاء سلف و امت های آنان دارد رسول اکرم مأموریت داشته است اقوام موحد را به پرستش خدای یکتا و به شریعت اصیل پیغمبرانشان برگردانده اختلاف و انحصار و امتیاز جویی ها را تبدیل به وحدت یا به تشکیل امت توحیدی واحد بنماید. ضمناً با بازگو کردن بعضی از تعلیمات و تجربیات گذشته کمک ارزنده به مأموریت های (۱) و (۳) به عمل می آمده است.

مأموریت (۳) دامنه اش به لحاظ مکان و زمان وسیع تر بوده هم معاصرین خارج از حجاز و غیر اهل کتاب را، که در سایر نقاط دنیای آن روز پراکنده بودند، در برمی گیرد و هم ناظر به آینده و آیندگان است، پیغمبر خاتم در حیات خود دعوتنامه

۱. بقره (۲) / ۱۲۹: ... در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز ...

۲. ابراهیم (۱۴) / ۳۷: ... دل هایی از مردم را متوجه آنان ساز و از همه ثمرات روزیشان بده ...

۳. اعراف (۷) / ۵۹: ... خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید ...

۴. هود (۱۱) / ۲: [پیامش این است] که جز خدای را بندگی نکنید ...

۵. نساء (۴) / ۱۷۱: ... در دین خویش گزافه نگوئید ...

برای پادشاه و بزرگان می‌فرستاد و با هیئت‌های اعزامی اقوام دور و نزدیک ملاقات و مذاکره می‌کرد. رسالت پیغمبر وجهی کاملاً جهانی داشته و «كَافَّةً لِلنَّاسِ»<sup>۱</sup> است. همان‌طور که می‌دانیم و در بخش قبلی اشاره شد خطاب‌های قرآن از حدود شخصی و قبیله و قوم تجاوز کرده غالباً «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۲</sup>، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا»<sup>۳</sup>، «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ»<sup>۴</sup> است و بالاتر از آنها «يَا بَنِي آدَمَ»<sup>۵</sup>، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»<sup>۶</sup> و «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»<sup>۷</sup> می‌باشد.

رسالت انجیل البته خیلی عام‌تر از تورات و غیر اختصاصی بوده و با اعزام ۱۲ نفر حواریون، گسترش جغرافیایی و انسانی قابل توجه پیدا کرده است ولی به مقیاس خیلی کوچک‌تر از قرآن.

\* \* \*

---

۱. سبأ (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم...  
 ۲. بقره (۲) / ۱۰۴، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۲، آل عمران (۳) / ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۸ و ...: ای ایمان آورندگان ...  
 ۳. تحریم (۶۶) / ۷: شما انکارورزان ...  
 ۴. آل عمران (۳) / ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۸، ۹۹، نساء (۴) / ۱۷۱ و ...: ای اهل کتاب...  
 ۵. اعراف (۷) / ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۵ و یس (۳۶) / ۶۰: ای فرزندان آدم ...  
 ۶. بقره (۲) / ۲۱، ۱۶۸، نساء (۴) / ۱، ۱۷۰، ۱۷۴ و ...: ای مردم ...  
 ۷. انفطار (۸۲) / ۶، انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان ...

## خاتمیت نبوت

از نظر درک بهتر مطلب، در رابطه‌ی مجدد با سیر تحول نبوت، سؤال عمده‌ای که پیش می‌آید مسئله خاتمیت نبوت است و اینکه اگر تحول و تطبیقی در پدیده نبوت، به اقتضای تکامل بشریت وجود دارد چرا باید با رحلت رسول اکرم (ص) پرونده‌ی نبوت الی الابد بسته شود. سؤال دیگری نیز که قابل طرح است و شاید مقدم بر سؤال اول باشد این است که با وجود کتاب‌های پیشینیان و پس از ظهور حضرت عیسی روح‌الله با آن تعلیمات و معجزات، چه ضرورت و نیازی برای بعثت یک پیغمبر دیگر در کار بوده است؟ وقتی قرآن «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآيَاتِنَاُ الْإِنْجِيلِ»<sup>۱</sup> است و خدا می‌گوید «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ»<sup>۲</sup> آن کتاب و این رسول چه حرف و سخن تازه‌ای برای گفتن و رساندن دارند؟

برای پاسخ‌گویی به دو پرسش فوق شاید بهتر باشد به عوض تفحص و تحلیل‌های ذهنی یا برنامه‌نویسی برای خدا، دلایل خاتمیت و ضرورت را اولاً از خود خدا پرسیده در قرآن جست‌وجو کنیم و ثانیاً به واقعیت‌ها و رویدادها نگاه کرده از طبیعت و تاریخ استمداد نمائیم.

آمدن موسی (ع) در زمان خود لازم بوده است زیرا که از آدم و نوح و ابراهیم جز نام و خاطراتی در بعضی از اذهان باقی نمانده کتاب و شریعتی هم وجود نداشته است. از طرف دیگر بنی اسرائیل انتظار وعده‌هایی را می‌کشیدند که خداوند به

---

۱. مائده (۵) / ۴۶ : ... کتاب پیش از خود را تصدیق می‌کرد و انجیل را به او دادیم که حاوی هدایت و نور بود، در حالی که تصدیق‌کننده تورات، کتاب پیشین بود ...

۲. فصلت (۴۱) / ۴۳ : جز آنچه [از جانب انکارورزان] به رسولان پیشین گفته شده است، به تو گفته نمی‌شود...

اجدادشان ابراهیم و یعقوب داده بود. پیغمبران بعد از موسی نیز هر کدام نقشی در زمینه‌های گوناگون حکومت، قضاوت، حکمت یا عبادت و توحید داشتند. برای بنی اسرائیل نمونه‌های اعلی و پیشوایان نمونه به‌منظور فهمیدن و پیاده کردن آئین خدا محسوب می‌شدند.

درباره‌ی حضرت عیسی (ع) نیز گفتیم که انحراف‌ها و آلودگی‌های بنی اسرائیل و دور شدنشان از محتوی و مقصد آئین موسی ظهور یک مصلح و احیا کننده‌ای را ایجاد می‌نمود. تورات مژده ظهور یک ناجی و پادشاه را داده بود. پیش‌بینی و پیش‌گیری جباریت یا حاکمیت زور و غرور و خشونت نیز برای حال و آینده جهان ضرورت داشت، که عیسی (ع) از ابتدا اعلام و اجرا نمود. به این ترتیب به‌نظر می‌آید که چیزی از بابت معرفی خدای یکتا و الگودادن اخلاق و اخلاص و احسان برای پیغمبر بعد از عیسی (ع) نمانده بود.

### خاتمیت محمد بن عبدالله (ص)

خاتمیت محمد بن عبدالله (ص) را قرآن صریحاً اعلام می‌نماید، در حالی که درباره‌ی انبیاء دیگر در کتاب‌هایشان چنین اظهاری نشده بوده است:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»

(احزاب (۳۳) / ۴۰)

(محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده‌ی خدا و پایان دهنده‌ی پیغمبران است...)

در دعای حضرت ابراهیم نیز که علت وجودی و بعثت و برنامه‌های حضرت می‌باشد کلمه‌ی مفرد رسول به کار برده شده «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ»<sup>۱</sup> گفته نشده است که تکرار و استمرار داشته باشد. با چنان صفات و برنامه فقط یک پیغمبر مورد درخواست ابراهیم و احتیاج و انتظار بشر بوده می‌بایستی به تنهایی کفایت معاصرین و آیندگان یا «آخِرِينَ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup> را بنماید. از طرف دیگر قرآن ضمن آنکه می‌گوید تورات از آمدن عیسی و محمد (علیهم‌الصلوات و السلام) خبر داده بوده است و انجیل پیش‌گویی پیغمبری را که نامش احمد خواهد بود کرده است در مورد

۱. این عبارت مشابه آیه ۱۲۹ سوره بقره (۲)، و به معنای: «صاحب اختیار، در میان آنان رسولانی از خودشان برانگیز» می‌باشد

۲. جمعه (۶۲) / ۳: دیگرانی از آنها...

پیغمبری که قرار باشد بعداً و مجدداً بیاید کاملاً ساکت است.

تا اینجا جواب خدا و بیان قرآن درباره‌ی پرسش خاتمیت بود، بدون آنکه دلیل خاصی برای آن ذکر شده باشد. اما از جهت واقعیت‌ها و نیازهای بشریت، باز استنباط‌های روشنی از خود قرآن و از تاریخ و جامعه‌شناسی می‌توانیم بنمائیم.

می‌بینیم پیغمبران گذشته برای اثبات نبوت خود و وجود خدا، به عنوان پشتوانه‌های رسالت و تعلیمات متوسل به پیش‌گویی‌ها و معجزاتی شده آیات و امکاناتی را ارائه می‌دادند که دلالت محسوس مسلم بر دخالت و حضور یک قدرت خلاق فوق بشری داشت، مانند عصای موسی و ید بیضا یا آیات دیگری که جادوگران و فرعونیان را مات و مغلوب کرده ایمان می‌آوردند یا عملاً ناتوان و نابود می‌شدند. از همین مقوله بود طوفان و کشتی نوح، ناقه‌ی صالح، صاعقه و بلاهای بنیان افکن امثال لوط و هود یا قدرت و قضاوت داوود و حشمت و دولت سلیمان. و بالاخره نهان‌دانی، شفابخشی جان‌بخشی حضرت عیسی...

برای بشر آن زمان زبان و منطق و استدلال - آن‌طور که حضرت ابراهیم (ع) به کار می‌برد و جدالی که نوح با قوم خود داشت<sup>۱</sup> - بی‌فایده بود.

آیات و معجزات پیغمبر گذشته اگر چه تأثیرهای کوبنده و قانع‌کننده می‌توانست روی حاضرین یا بینندگان و شنوندگان داشته باشد ولی کارسازی خود را پس از چند دست نقل قول یا چند پشت نسل به نسل از دست می‌داد. به تدریج و بلکه به زودی غبار فراموشی و آلودگی‌های انحرافات روی روایات و اطلاعات را پوشانده از اصل مکتب و از سنت رسول آثار دقیق و مطمئنی باقی نمی‌نماید<sup>۲</sup> تردید و انکار جای یقین و اعتقاد را می‌گرفت و یا تعصب و تحجّر در شرک و فساد شدت می‌یافت. ضمناً بی‌سواد و نبودن وسایل کتابت و حفاظت اجازه نمی‌داد که آیات و معجزات تشکیل‌دهنده مدارک دین زنده و محفوظ مانده قابل تکرار و اثبات باشند. البته اگر پیروان و علمای دین صالح و صادق مانده افکار و اعمالشان حالت سرمشق و معرف صحیح آئین را برای دیگران پیدا می‌کرد دین مورد اعتقاد و اطاعت آنها می‌توانست

۱. سوره‌ی نوح آیات ۶ تا ۲۱.

۲. امروز در اثر آنکه مابین چهار انجیل رسمی اختلافات عدیده و عدم انطباق‌های زیاد وجود دارد و انجیل‌های قدیمی زیادی را محو و ممنوع کرده‌اند، هیچ کس نمی‌تواند به‌طور قطع بداند که حضرت عیسی چه گفته و چه کرده است. حتی دانشمندانی هستند که در وجود خود مسیح شک کرده می‌گویند هیچ‌گونه مدرک تاریخی که از نظر علمی دلالت بر ظهور و رسالت او بنماید در دست نداریم.

استمرار و اشاعه پیدا کند. ولی چون همیشه خلاف این جریان پیش آمده متولیان و پیروان، راه‌های انحطاط و انحراف و اختلاف را پیش می‌گرفتند مجموعه‌ی پندار و گفتار و کردارهای آنان نمونه‌های بدی می‌شد. بنابراین تجدید نبوت ضرورت پیدا می‌کرد. هنوز ششصد و چندسالی از ظهور حضرت عیسی (ع) نگذشته محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) در صحرای حجاز آورنده‌ی پیام خدا می‌گردد. حال اگر تکامل یا رشد بشریت اجازه دهد که نبوت تازه به اصطلاح عامیانه «معجزه سرخود» بوده و کتابی که می‌آورد و می‌گذارد «معجزه باقیه» باشد در این صورت اشکال گذشته و تجدید پدیده منتفی گردیده نبوت می‌توانست خاتمیت پیدا کند.

اتفاقاً در قرآن و در جامعه‌شناسی انسان‌ها ما شاهد چنین تصادف و تحول شده‌ایم. قرآن در عین آنکه تأکید و تکرار روی معجزات پیغمبران گذشته دارد و گاهی به تفصیل از آنها صحبت می‌کند در مورد خود و برای اثبات یا ارائه نبوت رسول اکرم وسیله دیگر و راه دیگری را در پیش گرفته است. در برابر مشرکین که مطالبه کارهای خارق‌العاده و آوردن معجزه از پیغمبر می‌کردند باکی ندارد که استنکاف و رزیده بگوید به آنها بگو من جز یک بشر رسول نیستم آیات و معجزات در نزد خدا است و عذابی و هلاکتی را که در برابر لجاج و سرکشی‌هایتان به طعنه یا مجادله از من مطالبه می‌کنید در اختیار من نبوده و موقع آن نرسیده است. این مطالب به صورت پراکنده در سوره‌های مختلف قرآن با تفصیل یا به اشاره آمده است که از آن جمله چند مورد زیر را ذکر می‌کنیم:

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا.»

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا .  
أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا .  
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا .

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا .



وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا  
رَسُولًا.<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا  
أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

أُولَئِكَ يَكْفُهُمْ أَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً  
وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.  
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ  
بِعَذَابِهِمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.<sup>۲</sup>

۱. اسراء (۱۷) / ۸۹ تا ۹۴: در این قرآن از هر [گونه] مثلی برای مردم به شکل‌های مختلف بیان کرده‌ایم، ولی بیشتر مردم سر باز زدند [و] جز سر انکار نداشتند.

و گفتند: هرگز تو را باور نخواهیم کرد، مگر اینکه برای ما از زمین چشمه‌ای جاری سازی. یا باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که در میان آن نهرهایی به جریان اندازی. یا چنانکه تصور کرده‌ای، آسمان را پاره پاره بر سر ما فرود آری، یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر نمایی.

یا کاخی از طلا [در اختیار] داشته باشی، یا بر آسمان بالا روی؛ و بالارفتنت را [نیز] باور نمی‌کنیم، مگر اینکه نوشته‌ای بر ما فرود آری که آن را بخوانیم؛ بگو: صاحب اختیارم را تقدیس می‌کنم، آیا من جز بشری پیام‌رسان هستم؟

آنگاه که [قرآن، عامل] هدایت بر مردم عرضه شد، چیزی آنان را از ایمان باز نداشت، جز اینکه گفتند: چگونه خدا بشری را به رسالت برانگیخته است؟

۲. عنکبوت (۲۹) / ۵۰ تا ۵۴: [انکارورزان] گفتند: چرا معجزاتی از صاحب اختیارش بر او نازل نشده است؛ بگو: معجزات همه در اختیار خداست، و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم.

آیا [همین معجزه بزرگ] برای آنان کافی نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود، بر تو نازل کرده‌ایم؟ و بی‌گمان در این [کتاب] رحمت و تذکارتی است برای باورداران. بگو: خدا به عنوان گواه بین من و شما کافی است؛ او به هر چه در آسمان‌ها و زمین است آگاه است؛ و کسانی که به باطل گرویده‌اند و خدا را انکار کردند، زیانکارند.

از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ و اگر موعدی مقرر نبود، بر آنان عذاب نازل شده بود؛ و مسلماً در حال غفلتشان ناگهان بر آنان خواهد رسید.

از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ در حالی که دوزخ بر انکارورزان احاطه دارد.

«قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ  
الْحُكْمَ لِلَّهِ»<sup>۱</sup>

این پیغمبر به دستور خدا به جای معجزات و کارهای خارق‌العاده و رسیدن بلاهای آسمانی برای هلاک قوم، دلایل عقلی و برهان و بینات آورده، خود قرآن را به‌عنوان معجزه و دلیل صداقت معرفی می‌نماید که بدون اطلاع و تعلیم قبلی با کمک سایرین بر او خوانده می‌شود و حاوی ذکر و رحمت برای ایمان آورندگان است. هادی و راهنما بودن قرآن، اختلاف و تضاد نداشتن و کلیه مزایا و نشانه‌های غیر بشری بودن به‌عنوان خدایی بودن قرآن و از طرف خدا بودن آورنده‌ی آن ذکر گردیده معجزه باقیه قرآن محسوب می‌شود. از جمله آیاتی که دلالت یا اشاره به نکات فوق دارد می‌توانیم نمونه‌های ذیل را ذکر کنیم:

«قُلْ فَاتَّبِعُوا بِكِتَابِ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ» (قصص (۲۸) / ۴۹)  
(بگو کتابی راهنماتر از آن دو (تورات و قرآن) که از جانب خدا باشد  
بیاورید تا از آن پیروی نمایم...)

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا  
كَثِيرًا.» (نساء (۴) / ۸۲)

(مگر در قرآن تدبیر نمی‌نمائید و اگر از نزد غیر خدا بود حتماً در آن  
اختلاف زیاد می‌یافتید.)

ضمن اینکه خداوند حفظ قرآن را برای همیشه و مصونیت آن را از دست خوردن  
و ضایع شدن تضمین می‌نماید.

«إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلُ الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.» (حجر (۱۵) / ۹)

(همانا که ما ذکر (یا قرآن) را نازل کرده‌ایم و خود ما به یقین حافظ آن  
هستیم.)

منطبق بودن و مصدق بودن کتاب‌های گذشته دلیل دیگری است که قرآن  
می‌آورد و دانش و دانشمندان را نیز گواه می‌گیرد که حق بودن و هادی بودن آن را  
به راه مستقیم خواهند شناخت.

۱. انعام (۶) / ۵۷: بگو: من نشانه روشنی از صاحب اختیار خویش دارم که شما آن را دروغ شمرده‌اید؛  
عذابی که با [تمسخر و] شتاب می‌خواهید، در اختیار من نیست؛ حکم تنها به دست خداست...

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ ۳۴ / ۶)  
(و کسانی که دارای دانش شده‌اند خواهند دید که آنچه از پروردگارت  
بر تو نازل شده است همان حق است و به راه خداوند عزیز حمید رهبری  
می‌نماید.)

به نظر می‌آید این گونه گواه‌گری‌ها و دلایل نبوت، با تضمین حفاظت که تماماً  
تناسب با استمرار و خاتمیت دارد در کتاب‌ها و در رسالت‌های گذشته وجود نداشته  
و نیامده باشد. قرآن در حقیقت تشخیص اصالت خویش و قضاوت را به دست خود  
مردم می‌دهد و فرصت قضاوت برای همه اقوام و همه ادوار است.

اهل کلام و علمای گذشته اعجاز قرآن را بیشتر در فصاحت بیان و زیبایی کلام  
دیده و تبلیغ می‌نمایند. اما همان‌طور که در جلد اول «بازگشت به قرآن» توضیح داده  
شده است ضمن آنکه فصاحت و بلاغت قرآن و ناتوانی دیگران از گفتن مانند آن،  
امر آشکار غیرقابل انکار می‌باشد ولی خدایی بودن قرآن و غیر بشری بودن آن بیشتر  
از این جهت است که نه تنها عبارات و کلمات یا ظواهر قرآن حالت غیرعادی و  
فوق بشری دارد بلکه محتوای قرآن و مقاصد و مطالبی که عرضه شده است مابینت  
کامل با درک و دریافت‌های بشری دارد. اگر همه افراد بشر هم جمع شوند چون  
خواسته‌ها و یافته‌های آنها چیز دیگری بوده و بشری یا انسانی و دنیایی فکر می‌کنند  
چیزی غیر از قرآن خواهند ساخت و ساخته‌اند.

«قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا  
يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً.» (اسراء ۱۷ / ۸۸)  
(و اگر جن و انس جمع شوند که مانند این قرآن را بیاورند مانند آن را  
نمی‌توانند بیاورند اگر چه بعضی کمک کار بعضی دیگر باشند.)

این مسئله، یعنی استناد و استشهاد قرآن و توسل آن به استدلال و به عقل و  
به طور کلی به علم و ارائه آیات مشهود طبیعت همراه با خودداری از تمسک به  
معجزات و خارق‌عادات، یک تحول و بلکه یک انقلاب بزرگ است و حکایت از  
هماهنگی سیر تحول نبوت با تکامل بشریت می‌نماید.

قرآن خود را نازل شده برای اهل دانش و دانایان دانسته با تذکر و توجه دادن  
می‌خواهد از راه تفکر و تعقل و در منطق علمی با آن برخورد شود. کافر و مؤمن

برای فهم بیشتر و عمل بهتر، خودشان در زمین و زمان سیر و مشاهده نمایند و خدا را در آفاق و انفس بیابند. زیرا که بدترین جنبه‌ها از نظر خدا ندیدن و نشنیدن کسانی است که عقل خود را به کار نمی‌اندازند. چند نمونه از آیاتی که اشاره به نکات فوق دارد و قبلاً بعضی از آنها را یادآور شده بودیم ذیلاً بازگو می‌کنیم:

«كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup>

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»<sup>۲</sup>

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.»<sup>۳</sup>

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup>

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.»<sup>۵</sup>

«سُنِّرْبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»<sup>۶</sup>

البته نمی‌گوئیم در تورات و انجیل و در ادبیات «اهل کتاب» استدلال یا استمداد از عقل و علم وجود ندارد و توجه به زمین و آسمان و به آثار خلقت نشده است یا از زبان پیغمبرانی چون داوود و سلیمان در تجلیل از دانش و تفکر یا تحویل حکمت خبری نرسیده است بلکه با چنین وسعت و اختصاص و استحکام بی‌سابقه می‌باشد، و روش دعوت و هدایت این چنین اتکا و انحصار به عقل و علم و به مشاهده و تحقیق

۱. فصلت (۴۱) / ۳: کتابی است که آیاتش به وضوح بیان شده است، به صورت قرآنی به زبان تازی برای اهل دانش.

۲. یوسف (۱۲) / ۲: ما آن را قرآنی به زبان تازی [فصیح] نازل کردیم، بسا که خردورزی کنید.

۳. اسراء (۱۷) / ۳۶: پیرو آنچه بدان علم و آگاهی نداری مباش، که چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است.

۴. زمر (۳۹) / ۹: ... بگو: آیا اهل دانش با جاهلان یکسانند؟ ...

۵. انفال (۸) / ۲۲: بدترین موجودات زنده در نظر خدا کسانی هستند که [در مقابل حق] کر و گنگ و بی‌خردند.

۶. فصلت (۴۱) / ۵۳: به‌زودی نشانه‌های [توان و تدبیر] خود را در آفاق [جهان] و در [وجود] خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا بر آنان روشن شود که قرآن حق است...

و تجربه واگذار نشده بوده است.

قبلاً نیز گفته بودیم آن زمان که عقل و علم بشریت حالت ابتدایی و محدود را داشته است که نمی‌توانسته‌اند بر سیل مکاشفه و مکتب ابراهیم برای خداشناسی استدلال عقلی و استنباط از طبیعت و دانایی‌ها بنمایند، چاره‌ای جز توسل به معجزات و آیات از آن قبیل نبوده است ولی مقارن ظهور خاتم‌الانبیاء رشد بشریت در خط جدیدی افتاده بوده است که اجازه دهد هر قدر جلو می‌رود حقایق و احکام را به‌طریق سهل‌تر و سریع‌تر و با هدایت و ارشادی که روی او به‌عمل آمده باشد، از طریق اکتشاف علمی و استدلال‌های عقلی تشخیص دهد و بپذیرد. اتفاقاً همان‌طور که در مباحث قبلی بیان داشتیم و برای آنکه کمترین شبهه در اصالت و خدایی بودن رسالت راه نیابد نقطه‌ای و منطقه‌ای از ربع مسکون و متمدن زمین انتخاب شده است که استعداد پذیرش در مردم آنجا به‌وجود آمده ولی فاقد مدارج علمی و فکری باشند.

آگوست کنت که او را واضع علم جامعه‌شناسی در قرن ۱۹ اروپا می‌شناسند سه دوران متوالی برای تحول جوامع بشری و طرز تفکرهای تسلط یافته قائل شده است: دوران اول را دوران تئوریک یا ربانی نامیده و دوران خدایان گفته است. برداشت‌ها و تعلیل‌های جهان‌بینی و انسان‌بینی مردم آن زمان در جهتی می‌رفته است که توجیه همه امور را به خدایان برگردانده با و هم خود برای هر پدیده و هر چیز خدایی و بتی تصور نمایند و بسازند. پیشرفت تمدن و افکار و رشد قوای ذهنی و عقلی بشر دوران متافیزیک یا اعتقاد به مابعدالطبیعه و استعمال فلسفه پیش می‌آید. روشنفکران و برجستگان زمان تصور می‌نمایند که با عقل و استدلال‌های ذهنی و نسبت دادن امور و اشیاء به عوامل قوی و موجودات مخفی ماورای عالم طبیعت و مشهودات می‌توانند پی به اسرار و علل و اسباب‌ها ببرند. پس از آن و در قرون جدید که بشر موفق شده بوده است با علوم تجربی و فلسفه‌های کانت و دکارت و دانشمندان بعد از رنسانس، بسیاری از حقایق و عوامل را بشناسد و ابهام‌ها را روشن نموده برای حل مشکلات زندگی از فنون و صنایع استفاده نماید، به زعم آگوست کنت دوران پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی، بر جهان متمدن سایه انداخته است. آگوست کنت و متفکران پیرو او معتقداند که بشر قادر است بدون توسل و پرستش خدایان و مستقل از مذهب و فلسفه کلیه اسرار جهان و انسان را کشف کند و مشکلات فردی و اجتماعی زندگی را حل

نموده بشریت کفایت کننده و کارساز مسائل خویش بوده روی پای خود بایستد. اینک صرف نظر از دوران‌های اول و دوم و درستی نظریات و تقسیمات آگوست کنت، آنچه مسلم و مشهود است دایر مدار شدن دانش و فن و هنر در دنیای رو به تکامل بشریت است و همچنین گسترش دائم التزاید آنها در افکار و در معیشت و سیاست. بنابراین بسیار بجا و معجزه‌آسا بوده است نبوتی که می‌خواهد پرونده‌ی رسالت را با آوردن آخرین کلام و رساندن آخرین پیام ببندد و چراغ راه بشریت گردد، توجه و توسل او و تکیه‌ی رسالت روی دانش و خرد و بر جهان و طبیعت باشد.

اینکه قرآن و سنت پیغمبر دوره ماقبل خود را دوره جاهلیت نامیده‌اند و به‌طور ضمنی طلوع دوره علم را اعلام نموده‌اند نکته‌ی قابل دقتی بوده می‌رساند که آئین جدید برای ارتقاء انسان از نادانی و بافته‌های قدیم به دانایی و یافته‌های جدید، آمده است و حق باید روی علم و یقین، به مصداق این آیه شریفه به دست آید:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»<sup>۱</sup> (یونس ۱۰ / ۳۶)

(... به درستی که گمان و شک چیزی از حق (یا برای رسیدن به حق) کفایت نمی‌کند و انسان را بی‌نیاز از یقین نمی‌نماید.)

حال باید دید برای خاتمیت در این سیر تحول بشریت چه مسائل و ابتلاها یا درک و دانش‌ها وجود دارد و به وجود خواهد آمد که در نبوت‌های گذشته گفته نشده است و اگر آمده است به تناسب ضرورت و نقشی که آن پیش آمده‌ها و پیشرفت‌ها خواهند داشت، تأکید و تفصیل کافی نیافته است.

مسئله پرستش و احتیاج و احساس انسان به اینکه یک موجود یا عامل برتر از او و مؤثر در حیات و آینده او، که حاکمیتی در طبیعت دارد و می‌تواند منشأ شر و خیر برایش گردد، از کهن‌ترین روزگاران در ذهن و زبان‌ها حضور داشته و اعتقاد به بت‌ها و خدایان را به وجود آورده است. بنابراین از آدم (ع) تا نوح (ع)، و از ابراهیم (ع) تا عیسی (ع)، سر فصل رسالت‌ها دعوت به سوی خدای یکتا بوده است، یوسف (ع) نمونه تحمل و تقوا شده درس فضیلت و خدمت ناشی از خداپرستی را می‌دهد، که پیدایش و گسترش ذمائم اخلاقی آن را ایجاب می‌نموده و حرکت

۱. جمله اول آیه «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا» (یونس ۱۰ / ۳۶: و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند) است که به دنبال آیات لزوم پیروی از آنچه هدایت به حق می‌کند، آمده است.

به سوی خدا به زمینه‌سازی جامعه سالم و ارزش‌ها نیاز داشته است. موسی (ع) به نجات و اسکان بنی اسرائیل و به تشکل و تحرک امت می‌پردازد. امتی که از نسل ابراهیم (ع) و یگانه محصول رسالت او است. عیسی (ع) می‌گوید:

«أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.

وَبِرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا.»<sup>۱</sup>

تا از طریق ارتباط استمراری با خدا، تزکیه از حب دنیا، تمرین محبت در حق نزدیکان و تبری از جباریت که در ردیف شرک و دور شدن از خدا است، جواب‌گوی ضروریات بزرگ آینده باشد.

برای پیغمبر جدید نیز مبدأ و محور و مقصد باز خدا است، ولی مدعی و مانع پرستش خدا در قلمروی رسالت او کمتر بت‌های چوبی و سنگی چون زمان ابراهیم و بقایای آنها است یا در بتکده‌هایی آرایش و نیایش می‌شوند که بنی اسرائیل را واله و خواستار مشابهش می‌کرده است. بت‌هایی که بشریت آینده را تهدید یا متوقف و منحرف خواهد ساخت بیشتر طاغوت‌های همه نوع هستند که در ضمیرها و ذهن‌ها در برابر حاکمیت مطلقه خدا خیمه و خرگاه زده بشر را از روشنایی و تکلیف بینی به تاریکی و سرگردانی می‌کشاند. یا بزرگان دانش و دین و حتی خود انبیاء و اولیاء خواهند بود که باید با دعوت عمومی «وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> شخص پرستی را از قاموس پرستندگان خدا بزدايد. تصریح و تأکید و توضیحی لازم است که در آئین‌های ماقبل به‌طور دقیق آمده و بعد از حواریون به‌طور شدید گریبان‌گیر امت عیسی شده است.

پس از اینها افکار و آمال یا فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های بشر ساخته می‌آیند که از نظر هدف و رهنمود زندگی، جانشین خداپرستی می‌شوند و بنابراین می‌بایستی به لحاظ جهان‌بینی، در آینده‌نگری و در مصلحت‌اندیشی انسان‌ها در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۳</sup> گنجانده شده و یک ایدئولوژی الهی در برابر آنها عرضه گردد.

۱. مریم (۱۹) / ۳۱ و ۳۲: و مرا به نماز و زکات تا زنده هستم توصیه کرده است.

و مرا نسبت به مادرم نیک رفتار گردانیده، و خود کامه‌ای نگون بخت قرار نداده است.

۲. آل عمران (۳) / ۶۴: ... و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم؛ اگر آنان [از پذیرش این پیشنهاد] روی برتابند ...

۳. بقره (۲) / ۱۲۹: ... به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد...

موانع بعدی راه بشر به سوی خدا درگیری‌هایی است که با شیطان یا با نفس در حال رشد و تسویه خود دارد یا با ممنوعان تشکیل دهنده جوامع در پیش رو داشته می‌بایستی راهنمایی‌های لازم به او برسد. مشکلات بشریت و موفقیت‌های او در زندگی دنیا مراحل تازه‌ای را پیش خواهد آورد که از آن جمله است احساس ضرورت یا اثبات مالکیت که او را به سوی مال‌پرستی سوق می‌دهد و وقتی در اثر حسن مدیریت و استفاده از علم و فن (یا تکنولوژی) موفق به بهبود و تمتع از زندگی دنیا و تأمین خواسته‌ها می‌شود زیبایی و لذت دنیا و اداره صحیح اجتماع برایش هدف گردیده خویشتن را بی‌نیاز از خدا می‌انگارد. همان‌طور که امروزه قسمت اعظم تفکر و تلاش‌های انسان‌ها و تمدن‌ها در راه تدارک و ترتیب لوازم و شرایط زندگی افراد و اجتماعات بوده وجه مشترک نظام‌ها و ایدئولوژی‌ها دنیاپرستی شده است. منتها هر کدام به نحوی زندگی را می‌خواهند و دنیای ایده‌آل را می‌طلبند. بنابراین می‌بینیم در رسالت پیغمبر و قرآن از همان ابتدا سهم به‌سزا به اقتصاد و به‌دنیاداری در رابطه با پرستش خدا داده می‌شود و به مسئله آخرت توجه به‌عمل می‌آید که باید آن را اساس زندگی و دنباله مرتبط با دنیا بدانند. صریحاً اعلام می‌دارد که:

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> (عنکبوت (۲۹) / ۶۴)

(... به یقین آخرت است که زندگی (کامل و اصلی انسان) محسوب می‌شود. اگر می‌توانستند آن را درک بکنند و بدانند.)

و در حدیث نبوی آمده است که:

«الدنيا مزرعة الآخرة»<sup>۲</sup>

باز هم نمی‌گوئیم که تکامل بشری در زمان بعثت رسول اکرم در جهش ناگهانی به لحاظ ثروت‌اندوزی و دنیاپرستی داشته این جریان و چاره‌جویی آن در امت‌ها و نبوت‌ها گذشته بی‌سابقه بوده است، بلکه بحث ما روی توسعه و تشدید جریان و ضرورت توجه و تعلیم‌های قاطع و نهایی و پیش‌گیری‌های لازم می‌باشد. قرآن دو مورد برجسته را با شرح و تفصیلی که در کتب عهدین چندان به آنها عنایت نشده است

۱. شروع آیه چنین است: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ» (عنکبوت (۲۹) / ۶۴: این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست...)

۲. حدیث نبوی: دنیا کشتزار آخرت است.



بازگو می‌نماید. یکی قبل از موسی (ع) و مربوط به مردم شهرنشین و تجارت پیشه‌ی مدین است که با کم‌فروشی و کلاه‌گذاری در معاملات راه ظلم به یکدیگر و معصیت خدا را در پیش گرفتند<sup>۱</sup> و دیگر داستان گنج‌های قارون است که از قوم موسی بود، قومی که بعدها خزانه‌داران اقتصاد و سرمایه‌داران بزرگ جهان شدند.<sup>۲</sup>

البته رسالت یوسف (ع) نیز بر خورد اساسی با مسائل اقتصادی داشته است. یوسف (ع) نقش مهمی در زمینه تولید و ذخیره و توزیع محصولات غذایی ایفا می‌نماید که مسلماً تا آن زمان با چنین وسعت و مدیریت سابقه نداشته است. از جهت ارشاد مردم و الگوی خدمت به خلق به عنوان عبادت خدا درس و نمونه‌ای بوده است.<sup>۳</sup> مع‌ذالک این چهره‌ی اقتصادی جوامع بشری به لحاظ وسعت و شدت با آنچه در قرون جدید و معاصر پیش آمده است قابل مقایسه نمی‌باشد.

قرآن عنایت اساسی و ابتدایی به مسئله برخورد انسان با اقتصاد و با تمتع و توجه به دنیا داشته می‌بینیم سوره‌های سال‌های اول وحی مملو از آیاتی می‌شود که در مذمت ثروت‌اندوزی، فزون‌طلبی، طمع به مال غیر آمده است و عکس آنها که زکات و انفاق و احسان است به عنوان ترکیه انسان برای تقرب به خدا توصیه می‌گردد. از آن جمله است آیات ذیل:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»<sup>۴</sup>

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»<sup>۵</sup>

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»

۱. اعراف (۷) / ۸۵، هود (۱۱) / ۸۵ و ۸۶، شعراء (۲۳) / ۱۸۳.

۲. قصص (۲۸) / ۷۶ تا ۸۳ که منتهی به آیه‌ی:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

(آن سرای آخرت را برای کسانی مقرر داشته‌ایم که به دنبال برتری‌جویی در زمین و

تبهکاری نیستند؛ و سرانجام نیک خاص پروا‌پیشگان است.)

می‌شود که در واقع مرز میان دنیاداری و آخرت‌جویی را نشان می‌دهد.

۳. سراسر سوره‌ی یوسف (۱۲) مخصوصاً آیات ۴۳ تا ۵۰ و ۵۵ تا ۸۸ که مختلط با موضوع شناساندن خود و

کوچ دادن یعقوب و بنی‌اسرائیل به مصر می‌باشد.

۴. تکوین (۱۰۲) / ۱: افزون‌طلبی [و فخر‌فروشی] سرگرم‌تان ساخت.

۵. مطففین (۸۳) / ۱: وای بر کاهش دهندگان [حقوق مردم].

وَإِنَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ.<sup>۱</sup>

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.»<sup>۲</sup>

«بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى.»<sup>۳</sup>

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي  
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»<sup>۴</sup>

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.»<sup>۵</sup>

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.»<sup>۶</sup>

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ.

لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»<sup>۷</sup>

...

در سال‌های بعدی دوران مکه و در طول دوران مدینه هشدارها و تذکرات فوق،  
بسط و تفصیل یافته به صورت برنامه تربیتی-اقتصادی اسلام، تحت عنوان زکات ارائه

۱. عادیات (۱۰۰) / ۶ تا ۸: که انسان نسبت به صاحب اختیارش ناسپاس است.

و خود [نیز] بر این [ناسپاسی] گواه می‌باشد.

و در دوست داشتن ثروت، زیاده رو است.

۲. عصر (۱۰۳) / ۲: که انسان‌ها در [حال] زیانند.

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ و ۱۷: ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید.

در حالی که آخرت بهتر و پاینده‌تر است.

۴. حدید (۵۷) / ۲۰: [اگر از آخرت غافل بمانید،] آگاه باشید که زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور  
است و فخر فروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان...

۵. تکوین (۱۰۲) / ۸: آنگاه در آن روز در مورد نعمت‌های دنیا [بازخواست خواهید شد.

۶. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۷. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵: و آنان که در اموالشان حقی معین برای سائل و محروم است.

می شود که شامل انفاق، صدقات و خیرات و به طور کلی احسان در چهره‌ی مالی و خدماتی می گردد. اهمیت مسئله تا آنجا است که صلوات و زکات دو شاخه جدانشدنی فریضه دینی و شناسنامه یک مسلمان، پایه پای یکدیگر در قرآن و حدیث تکرار می گردد و آخرین توصیه و تأکیدی که قرآن به اهل کتاب در ارتباطشان با مسلمانان و با یکدیگر می نماید یکی «الَّا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»<sup>۱</sup> است و دیگر «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا»<sup>۲</sup> است. ضمن آنکه قرآن، از مالکیت و فعالیت‌های اقتصادی برای تزکیه انسان‌ها و تحرک و تقرب آنها به سوی آفریدگار استفاده اساسی می نماید، چاره‌ساز درد بزرگ جهان متمدن انسانی که مصرف‌گر و زنجیر شده سرمایه و ثروت است می گردد. با آوردن شعار قاطع:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران (۳) / ۹۲)

(هرگز نائل به ارزش‌های والا و نیکی نخواهید شد مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق نمائید....)

راه ارتقاء انسان و احراز ارزش‌ها و معنویات را نشان داده از یک طرف فعالیت برای کسب دارایی و خواسته‌های دنیایی را تأیید می کند و از طرف دیگر انفاق را که سرمایه‌گذاری به سود دیگران و خرج کردن در راه خدا است تأکید می نماید به این ترتیب هم استعدادهای خدادادی تولید و تلاش به فعلیت و فزاینده‌گی در می آید و هم نیروی اراده و تسلط بر نفس که همدوش با تقوا است در افراد زنده و ساخته می شود، ضمن آنکه جامعه انسان‌ها حیات و قوام و تعادل یافته تبدیل و تکمیل می گردد.<sup>۳</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۶۴: ... و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم...

۲. مانده (۵) / ۴۸: ... از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید، که بازگشت همه شما به پیشگاه خداست...

۳. در کتاب «بازگشت به قرآن» جلد چهارم، مبحث انسان‌بینی قرآن نشان داده شده است که مهم‌ترین و مفصل‌ترین بعد انسان‌بینی قرآن بعد «دنیاپردازی» و اقتصادی می باشد و چگونه با مطرح کردن واقعیت‌های عینی و روانی بشر برنامه حرکت به سوی خدا را که به طور ضمنی تعدیل‌کننده‌ی زندگی و تأمین‌کننده‌ی سلامت و سعادت است تعقیب می نماید. در کتاب «سیر تحول قرآن»، متمم جلد اول نیز مسئله انفاق و زکات که غرض اصلی آن انجام ماده دوم برنامه بعثت و تزکیه انسان از دنیاپرستی و مال‌پرستی می باشد، با ردیف کردن آیات مربوط بر حسب سال‌های نزول، مورد مطالعه قرار گرفته است. خوانندگان محترم می توانند برای دریافت بهتر مطالب مورد بحث به آن دو کتاب مراجعه نمایند.

## اعتقاد به آخرت

اعتقاد به آخرت یا رستاخیز قیامت و احتساب آن در زندگی و هدف‌گیری‌های این دنیا، یکی دیگر از برجستگی‌های بارز رسالت خاتم الانبیاء را تشکیل می‌دهد. ذیلاً خواهیم دید که در مقایسه با ادیان جلوتر، به‌لحاظ سیر تحول نبوت و در رابطه با تکامل یا تطور جوامع بشری، توجه خاص اسلام به آخرت که به‌دنبال ربوبیت و وحدانیت خدا آمده‌است جواب‌گوی ضرورت چنین نوآوری و پایان پیامبری می‌باشد. این ضرورت موقعی محسوس می‌شود که ببینیم چگونه در دنیای جدید و معاصر دنیاداری و دنیاپرستی یا تأمین زندگی مجهز و مطلوب، مقام اول و کلی را پیدا کرده‌است. دنیاداری و دنیاپرستی، نه به معنای پست و پلید بلکه پاکیزه و پسندیده برای افراد و مخصوصاً اجتماعات، در زمینه‌های مادی، انسانی و معنوی سر فصل همه ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها و همه تلاش‌های بی‌پایان فکری، فنی و علمی جوامع متمدن و پیشرفته شده‌است، شب و روز آدم‌ها، جنگ و صلح دنیا و تولید دست‌ها و مغزها در طلب و تکاپوی آن می‌باشد. از طرف دیگر علی‌رغم فعالیت‌های با حسن نیت یا بدون حسن نیت جهان پهناور و دانش یا دارایی‌ها و توانایی‌ها حالت سرابی را پیدا کرده‌است که هر چه پویندگان آب حیات با مرکب‌های تندتر از صوت و با فضا پیمای‌های شکافنده منظومه‌ی شمسی، می‌دوند و می‌پرند و مزدها می‌دهند به‌جایی نمی‌رسند و ره‌آوردشان تشنگی و فرسودگی و هلاکت است. اگر دردی درجایی دوا می‌شود ده درد از جاهای دیگر سر درمی‌آورد.

دنیا هر قرن و هر دهه و هر سال بیش از گذشته نگران و نالان مصائب و معضلات گشته در مجموع حسرت و حیرتش افزون می‌گردد. عقلاً و عملاً به این نتیجه رسیده‌اند که دنیا را با دنیا نمی‌توان چاره کرد بلکه طلب و تأمین آن خود خلاق اختلافات و اشکالات بوده بیچارگی‌ها می‌آورد. برای بشریت با آرزوها و استعداد‌های بی‌نهایت، دنیای موجود و کهن بسیار کوچک و تنگ است و رنج و جنگ می‌آورد. خوشی و ناخوشی هر دو دردزا و مرگ‌آفرین می‌شوند. دنیای دیگری باید بر انسان متکامل متفکر و مولد عرضه شود که هم بی‌نهایت بوده ابعاد آن به گفته قرآن فراتر از پهنای زمین و آسمان باشد:

« سَابِقُوا إِلَىٰ مَعْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ »

أُعدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ<sup>۱</sup> (حدید (۵۷) / ۲۱)

(برای رسیدن به آرزوش پروردگارتان و بهشت و باغی که پهنای آن همچون آسمان و زمین است و آماده برای ایمان آورندگان به خدا و پیامبران آن شده است، مسابقه بگذارند...)

و هم حرکت انسان‌ها به سوی آن به زندگی ناچیز معنی و هدف اعلی داده سبب تعدیل رقابت‌ها، تفاهم و دوستی‌ها و تشریک در تلاش‌ها گردد. توحید در معبود و مقصد سبب تنظیم خواسته‌ها و برنامه‌ها و تولید و بهره‌برداری حداکثر طبیعت اسراف شده می‌گردد. اعتقاد به آخرت و به حیات جاویدان، با بهشت و جهنم آن یگانه راه حلی است که می‌تواند جواب گوی فطری‌ترین خصلت خدا خواسته‌ی انسان، یعنی سودجویی و لذت‌طلبی و فرار از زیان و سختی باشد.

تا اینجا یک جهت مسئله به لحاظ احتیاج بهبود و نجات دنیای جامعه بشریت از

۱. آیه ماقبل اشاره به زندگی دنیا داشته می‌گوید چیزی جز کالای فریب نیست و سه آیه جلوتر از آن توصیف تشبیهی جامعی از دنیا و پزیردگی و نابودی نهایی آن داده می‌گوید:

«اغْلُمُوا أَمْمًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورِ.» (حدید (۵۷) / ۲۰)

(اگر از آخرت غافل بمانید، آگاه باشید که زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور است و فخرفروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان؛ زندگی دنیا در مثل همچون بارانی است که رستنی‌اش کشاورزان را به شگفت آورد، سپس پژمرده شود، و می‌بینی که زرد شده است، آنگاه خاشاک می‌گردد؛ و در آخرت [نصیب گروهی] عذاب شدید است و [گروهی دیگر نصیبشان] آرزوش و خشنودی خدا؛ [در حال] زندگی دنیا جز برخورداری فریبا نیست.)

در سوره آل عمران (۳) آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷ که دو سال جلوتر نازل شده است مشابه آن رهنمودها به پاداش تقوا، انفاق در خوشی و ناخوشی، خودداری از تندخویی و گذشت و احسان به مردم، آمده است:

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»  
«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»  
(آل عمران (۳) / ۱۳۳ تا ۱۳۴)

(و برای نیل به آرزوش صاحب اختیار خویش و بهشتی که پهنه آن [همچون پهنه] همه آسمان‌ها و زمین است [و] برای پروا پشنگان آماده شده است، بشتابید. همانان که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند و خشم [خویش] را فرومی‌نشانند و از [خطای] مردم درمی‌گذرند؛ [چنین مردمی نیکو کارند] و خدا نیکو کاران را دوست می‌دارد.)

بلاهای اقتصاد بود که در قرون جدید و معاصر ابعاد وحشتناک پیدا کرده است. از جهت دیگر مسئله ظرفیت و استعداد انسان‌ها برای پذیرش آخرت قابل طرح می‌باشد. به طوری که می‌دانیم (و در کتاب «انسان و زمان»<sup>۱</sup> تشریح شده است) بُعد زمانی یا ظرفیت و حساسیت انسان‌ها در برابر وقایع آینده و گذشته‌های دور (که در حیوانات صفر بوده فقط از طریق غریزه و بعد چهارم حیات موجودات وارد عمل می‌شود) یک تابع صعودی تدریجی می‌باشد. در کودکان نزدیک به صفر بوده با پیشرفت سن بالا می‌رود به طوری که شخص، دوران‌دیش دیگران و خویشان می‌گردد. ظرفیت زمانی و حساسیت اقوام و جوامع نیز نسبت به گذشته و آینده، با پیشرفت تمدن، از روستا به شهر و از آنجا به تشکیل دولت و کشور و ملت ترقی محسوس به موازات علوم و آداب دارد.

در دوران پیغمبران سابق نه تنها قبولاندن آخرت و قیامت کار فوق‌العاده دشوار و دور از عقل و ادراک مردم متعارف بوده است بلکه با شنیدن و پذیرفتن قیامت ایجاد هیجان و عنایت چندان نیز نمی‌شده حالت میعاد دور و معامله نسیه را داشته است یا همچون امواج دور شده از محل پرتاب سنگ روی آب به زودی محو و فراموش می‌شده اثر و خاصیت خود را از دست می‌داده است. به این دلیل در ادیان توحیدی قبل از خاتم الانبیاء خبر قیامت و آخرت (که معلوم نبود در چه زمان و مکان رخ خواهد داد) محل و موفقیت قابل توجهی نداشته است. آنچه هم که گفته شده بوده غالباً از کتاب‌ها و کلام‌ها می‌افتاده است. علاوه بر این در دوران‌های قدیم عواطف و احساسات و همچنین اوهام و خرافات، به صورت اخلاقیات یا آداب و عادات، فرمان‌روایی نسی بر فعالیت‌های افراد و فرهنگ جوامع داشته احتیاج چندان به محرک‌های خارجی در عوامل مادی احساس نمی‌شده است. عقل و علم و نفوذ پراگماتیسم سودجویی و حسابگری را در برابر احساسات و اخلاقیات حاکم بر نفوس و عقول می‌گردانده است و روز به روز آنها را پس می‌زند. بنابراین از این جهت نیز دین آخرالزمان باید هدف و محرک قوی‌تری عرضه نماید که چیزی جز آخرت نمی‌تواند باشد. در نزول قرآن و وحی به پیغمبر می‌بینیم که در همان سال‌های اول تا

۱. کتاب «انسان و زمان» حاصل تفصیل و تدوین سه جلسه سخنرانی در مسجد دبیرستان کمال (واقع در نارمک تهران)، در جمع اعضای انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۵۳ است. این کتاب اکنون بخشی از جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در سال ۱۳۸۵ منتشر شده است (ب.ف.ب).

سوم بعثت آیات متوالی متراکم کوبنده با بمبارانی راجع به رستاخیز قیامت و آخرت فرود آمده آیات آخرت در سراسر دوران رسالت یک ربع قرآن را، که کمی بیشتر از آیات راجع به انبیاء و امت‌های گذشته است، تشکیل می‌دهد و در همین دوران است که آیات ضد دنیاپرستی همراه با آیات توحید و نبوت نازل می‌شود در حالی که در تورات و انجیل‌هایی که امروز در دست ما می‌باشد مجموعه آیات و اشارات مربوط به عذاب و ثواب و ملکوت به یک درصد هم نمی‌رسد.

### امت واحد و تشکیل حکومت جهانی واحد

باز هم نکات و نیازهای دیگری برای طلوع آخرین دین می‌توان برشمرد که یکی از آنها انتخاب مابین تضاد و طبقات برای رسیدن به جامعه‌ی اشتراکی از یک طرف و تساهل و وحدت انسان‌ها برای رسیدن به امت واحد و تشکیل حکومت جهانی واحد، از طرف دیگر است.

می‌دانیم که سیر عمومی تمدن<sup>۱</sup> نه تنها در جهت جنگ و خصومت مابین کشورها و دولت‌ها بوده است بلکه اختلاف و تنازع در داخل ملت‌ها نیز شدت و توسعه یافته است. اختلاف و تنازع‌هایی که باعث شورش‌ها و انقلاب‌ها گردیده است. در ابتدا شورش علیه حکام و پادشاهان بوده و در قرون جدید و معاصر بیشتر علیه اشراف و سرمایه‌داران و کارفرمایان صورت گرفته است، قیام‌های آزادی‌بخش و استقلال‌طلبان زیر استعمار نیز از وقایع و جریان‌های مهم محسوب می‌شود که مابین دو کشور یا دو ملت است و از جهتی می‌توان آنها را از نوع اول تلقی نمود، در روزگاران گذشته که مردم اعتقاد یا عادت به سرنوشت و قسمت، به انتقام‌جویی خدایان و به دخالت مرموز جن‌ها و دیوها داشتند بلاهای طبیعی و گرفتاری‌های ادواری فردی یا جمعی را از آنها و نتیجه بداقبالی یا بدکرداری خودشان می‌دانستند و به‌نحوی با پیشرفت علوم و افکار، با کشف علل و با شناخت پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و همچنین نقشی که کار و مدیریت و مسئولیت رفته رفته پیدا کرد، شکایات و اعتراضات به سوی بزرگان

۱. به طوری که در کتاب «علمی بودن مارکسیسم» صفحات ۳۵۸ تا ۳۸۱ تحت عنوان واقعیت مارکسیسم و عناوین فرعی بعدی تشریح شده است.

کتاب «علمی بودن مارکسیسم» اکنون بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و عناوین اصلی و فرعی مورد نظر مؤلف فقید در صفحات ۴۱۶ به بعد این مجموعه قرار دارد (ب.ف.ب).

و پادشاهان متوجه گردیده نظام‌های حکومتی از حالت شخصی و استبداد خارج شده به سود مردم و طبقاتی از ملت که بیشتر متوسطین جامعه بودند، تغییر یافت. راه برای کوشش و کاردانی اصنافی از اجتماع باز گردیده توزیع مشاغل و منافع و امکانات طبقاتی را نسبت به طبقات دیگر برتر و بهره‌مندتر ساخت. با رشد و گسترش آگاهی‌ها و حساسیت‌ها بی‌عدالتی‌های تازه در جوامع به وجود آمده ناراحتی و نارضایی‌هایی از طبقات محروم یا به دفاع از آنها از طرف روشنفکران ابراز گردید. این بار شکوه کنندگان و چاره‌جویان تقصیر سختی‌ها و بدبختی‌ها یا بی‌عدالتی‌ها را نه به گردن مقدرات و فلک‌گذار می‌انداختند و نه از پادشاهان و اشراف می‌دانستند بلکه افراد مؤثر و گردانندگان و نظام‌تشیکی‌اتی را مسئول می‌شناختند و خواهان تغییر و طرد آنها می‌شدند. بشر از بشر ناراضی می‌شد و طغیانی علیه خودشان بود. در چنین شرایط و با توجه به نقشی که مالکیت و مقام در دنیا پیدا کرده بود فلسفه‌های سیاسی جدید و ایدئولوژی‌هایی به وجود آمد که روی اختلاف و اعتراض انسان‌ها نسبت به یکدیگر یا تضاد و تخاصم مابین طبقات بنا شده بود. هدف آن ایدئولوژی‌ها نیز تصفیه جوامع از چنین طبقات یا افراد و امکاناتشان برای رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه و خالی از مالکیت و قدرت‌های غیر دولتی بود.

اما ادیان به‌طور کلی و ادیان توحیدی به‌ویژه، آن‌طور که تحقیقات جامعه‌شناسی دینی نشان می‌دهد هدف و نقش اساسی در تشکل جوامع و در پیوند انسان‌ها با یکدیگر داشته و دارند. به عقیده دورکیم جامعه‌شناس معروف و برجسته فرانسوی شاگرد اِگوست کُنت «اعتقاد به خدای اعلی و خدای بزرگ معرف آگاهی مبهمی است که نشان می‌دهد افراد از این طریق می‌خواسته‌اند به همدیگر وابستگی پیدا نمایند»<sup>۱</sup>. همچنین «نقش و وظیفه دین نه تنها در همبستگی اجتماعی، و در روابط اجتماعی غیرقابل انکار است بلکه در حل و فصل مشکلات اجتماعی، در ایجاد یگانگی و در معنویتی که در جامعه به وجود می‌آید فوق‌العاده مهم است و موجب ثبات، استمرار و پایداری جامعه می‌شود» و بالاخره «دین یک نقش و وظیفه سازنده‌ای از لحاظ روابط اجتماعی و از نظر پیوستگی و استمرار جوامع»<sup>۲</sup> ایفا می‌نماید. از مشترکات ادیان توحیدی امروز دنیا که از نظر ریشه‌های جامعه‌شناسی

۱. نقل از رساله «تحلیل دین از دیدگاه جامعه‌شناسی» سخنرانی آقای دکتر غلامعباس توسلی صفحه ۱۶.

۲. همان مأخذ صفحات ۱۷ و ۱۸.



قابل توجه می‌باشد انتساب همه‌ی انسان‌ها و بشریت متمدن به آدم و حوا و برادر دانستن آنها است. و رفتار برادری خواستن از آنها. اما می‌دانیم که برخلاف چنین تعلیم و تأکید، پیروان ادیان و به‌خصوص یهودیان، هم نسبت به غیر بنی‌اسرائیل با نظر بیگانه و تحقیر و دشمنی نگاه می‌کرده‌اند و هم میان خودشان نه رعایت اشتراک در پدر و مادر اصلی را می‌کردند و نه هم‌کیشی سبب التیام و اتحادشان می‌شده است: از زمان موسی به ۱۲ سبط منقسم گشته غالباً در ستیزه به سر می‌بردند. حضرت عیسی (ع) که آمد، با آنکه معلم و مبلغ رأفت و رحمت بود، جلوی فرقه‌بندی مسیحیان و جنگ‌های مذهبی که گرفته نشد میان دو قوم موحد نیز شدیدترین عداوت و تهمت‌ها به وجود آمد، پیروان عیسای سراسر آشتی و گذشت و محبت، آتش‌افروزان بزرگ‌جنگ و تفرقه میان خود و تسلط خواهی بر دیگران شدند. قرآن در این باره می‌گوید:

«كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا»

(مائده (۵) / ۶۴)

(... هر زمان که آتشی برای جنگ می‌افروختند خدا آن را خاموش می‌ساخت و در دنیا برای فساد تلاش می‌نمایند ...)

با توجه به مراتب فوق بدیهی است که اگر نیاز انسان‌ها و قرار خدا بر جلوگیری از تفرقه و تسلط و خونریزی باشد و دین ایجاد پیوستگی، تا حد یگانگی و وحدت بخواهد و برقراری قسط و عدالت مورد نظر باشد<sup>۱</sup>، ارسال یک رسول دیگر با

۱. در سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵، خداوند هدف از فرستادن پیغمبران را تعلیم میزان و ضوابط اعلام می‌نماید تا انسان‌ها بتوانند با قسط و عدالت عمل نمایند و از این راه قیام و استقرار داشته باشند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»

(و به یقین و تحقیق ما فرستادگانمان را مجهز به بینات، اعزام داشتیم و همراه آنها کتاب و

میزان نازل کردیم تا مردم به قسط قیام نمایند.)

اصولاً وقتی آیات مربوط به روابط و رفتارها را جمع‌بندی می‌کنیم خدا را به صورت وکیل مدافع انسان‌ها می‌بینیم. انسان‌هایی که ممکن است از دست همنوعانشان یا خودشان مورد تعدی و تجاوز قرار گیرند و مظلوم و محروم باشند. آیات و احکامی از قبیل قصاص، جنگ، حدود، طلاق، ارث، عفو، صدقات، احسان و غیره را وقتی از این دریچه نگاه می‌کنیم انسجام کامل می‌بینیم و منظور آنها برایمان روشن‌تر می‌شود. همه جا خداوند سفارش طرف مغلوب، محروم یا مظلوم را می‌نماید و در غالب اوقات تقوای از خدا خودداری از فشار و آزار به دیگران یا تجاوز و تلافی‌گری است (مخصوصاً در آیات جنگ و طلاق) و عبادت خدا احسان و ایثار به بندگان او است.

تعلیمات و تجهیزات بیشتر یا مؤثرتر ضرورت خواهد داشت. می‌بینیم در برنامه رسول اکرم و در قرآن عنایت و پافشاری زیاد:

اولاً برای رفع نزاع و اختلافات میان «اهل کتاب» و جمع کردن آنها بر محور امت واحد وجود دارد. مکرر گوشزد می‌شود که نباید اصرار بر تبعیت دیگران از مکتب خود و حل اختلافات مسلکی از طریق جدل و اجبار داشته باشند و بهتر است موکول به خدا و به روز قیامت نموده در این دنیا مسابقه در خیرات بگذارند.

ثانیاً هرگونه جدال و جنگ به منظور تبلیغ و تحمیل دین را قلعین کرده «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> می‌گوید. حتی نسبت به مشرکینی که اقدام به اخراج مسلمانان و قیام به جنگ و آزار آنها نکرده‌اند توصیه دوستی و نیکوکاران و عدالت می‌نماید.

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۲</sup>

تنها جنگی را اجازه می‌دهد که در دفاع از نفوس و آب و خاک بوده به صورت مقابله به مثل علیه حمله‌کنندگان و مقدمین به جنگ باشد، بدون آنکه کمترین تعدی و تجاوز از آنچه آنها مرتکب شده‌اند به عمل آید و انتقام‌جویی نکنند. از پیشنهاد صلح و از همکاری در برّ و تقوا باید استقبال کرد و همیاری و همکاری در گناه و دشمنی نشود:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»<sup>۳</sup>

ثالثاً نسبت به کرامت و حقوق آدمیزاد، صرف نظر از اعتقادات و اعمال اشخاص، و نعمت و محبت و مقامی که درباره‌ی انسان قائل است تأکید و تصریح‌های فراوان به عمل آمده و از مؤمنین خواسته شده است به خدا تأسی بنمایند.<sup>۴</sup>

→ آنجا هم که به منکرها و مجرم‌ها در دنیا یا آخرت هلاک و عذابی می‌رسد قرآن می‌گوید خدا به اندازه خردلی به کسی ظلم نمی‌کند بلکه اثر اعمال و مکتسبات خود را دریافت می‌کنند و مردم هستند که به خویشتن ستم می‌نمایند:

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (توبه (۹) / ۷۰)

(خدا بر آن نبود که بر آنان ستم کند، بلکه آنان خود در حق خویش ستم می‌کردند.)

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۲. ممتحنه (۶۰) / ۸: خدا شما را از داشتن روابط نیکو و عادلانه با کسانی که در امر دین با شما ننگیده‌اند و شما را از خانه‌های خود بیرون نرانده‌اند، نهی نمی‌کند؛ و خدا عادلان را دوست می‌دارد.

۳. مائده (۵) / ۲: ... در نیکی و تقوا همکاری کنید، نه در گناه و تجاوز، و از خدا پروا کنید...

۴. این حدیث معروف است که خدا می‌گوید «مردم خاندان من هستند هر کس برای آنها مفیدتر باشد نزد من محبوب‌تر است.»

مخفی نباید کرد که در عمل امت خاتم النبیین دست کم از امت‌های پیشین نداشته است، مسلمان‌ها علی‌رغم نص صریح قرآن که فرموده است:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»

(روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲)

(... و از مشرکین نباشید.)

از آنها که دین خود را جدا جدا کرده به صورت شیعه و شیعه‌ها درآمدند در حالی هر دسته به آنچه نزد خود دارد دلخوش است و افتخار می‌کند.)  
به تفرق و به تعصب‌های دینی و به امتیازجویی و انحصارگری پرداختند. حتی در شقاوت نسبت به خاندان بلافضل پیغمبرشان چیزی فروگذار نکردند. برای اشاعه دین و صدور اسلام و اجرای احکام راه‌های لشکرکشی و هجوم و شیوه‌های اکراه و اجبار پیش گرفتند. ضمن آنکه گامی هم در طریق اصلاح و صلح و اتحاد نه در جمع مسلمانان و روابط «اهل کتاب» و نه در مقیاس بین‌المللی و جهانی برداشتند، یا کمتر برداشتند. در عالم مقایسه و در مجموع البته مسلمانان ستیزه‌جویی و کینه‌ورزی و خونریزی کمتر از سایرین داشته در دوران‌های تسلط و تفوق نمونه‌های درخشانی از تساهل و تفاهم و بزرگواری نشان داده‌اند (که از آن جمله است سوابق و آثار مسلمین در آندلس) و علاوه بر آن خدمات پراگماتیکی که در ارتباط فرهنگ‌ها و در تبادل و ترکیب یا در توسعه علم و تمدن انجام دادند، آنچه در بحث حاضر مهم می‌باشد این است که حضرت خاتم‌النبیین در رسالت خود پایه‌گذاری‌های لازم و قوی‌تر از دین‌های گذشته برای صلح و پیوند انسان‌ها و وحدت بشریت انجام داده است که آثار آن در آینده آشکارتر خواهد گشت، مسلمانان (و نه تنها شیعیان) انتظار قیام کننده‌ای از آل محمد را دارند که برنامه‌اش «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»<sup>۱</sup> است.

۱. روایت از معصوم (ع): زمین را (یعنی جهان مسکون و متمدن را) همان‌طور که مملو از ظلم و جور می‌شود پر از قسط و عدل خواهد کرد.

در این حدیث متواتر معروف گفته نشده است زمینی را که مملو از بی‌دینی شده است پر از ایمان و اسلام خواهد کرد. انگشت روی ناحق و بیدادگری (در چهره‌های مختلف آنها) و مأموریت عدالت‌گستری و رسیدن به قسط و مساوات را وعده می‌دهد که بدون توسل به ظلم و جور یا پاکسازی و اعدام‌های گروهی، که سنت و افتخار انقلاب‌ها است، انجام خواهد داد. قلمروی عمل نیز کشورهای اسلامی و شیعی نیستند، ارض است و قاره‌های زمین است.

تمدن عصر جدید همان اندازه که رو به تفرق و توحش می‌رود و نیاز و عطش تفاهم و عدالت را زیاد می‌کند تلاش و تدبیر برای برقراری عدالت و وحدت نیز نموده دریغ نداشته است که انسانیت را سر فصل و عنوان ایدئولوژی‌ها قرار دهد، منشورها برای اعلام و استقرار حقوق بشر صادر نماید و سازمان‌ها برای صلح و حکومت جهانی واحد برپا بدارد. بدیهی است که نه با مرام و مسلک مارکسیسم که پایه و بنای آن بر تضاد و تخریب و تحمیل است و نه با چنین نییات و عملیات انسان دوستانه و سازش‌خواهانه (که به فرض با حسن نیت باشد) به جایی نرسیده‌اند و نخواهند رسید. مگر آنکه چنگ به ریسمان مشترک همه انسان‌ها بزنند که انسانیت و انصاف است و زیر پرچمی و در خطی بروند که دوست انسان‌ها و آفریننده و مافوق همه آنها است، یعنی خدای یکتا. چیزی که واپسین پیامبر، پیام‌رسان آن بود و دعوت و دوران‌ش ادامه دارد.

## امامت

آخرین مسئله‌ای که باید مطرح کنیم و پاسخ آن را بجوئیم جریان بعد از خاتمیت است:

اگر قرار بوده است دیگر پیغمبر نیاید و تجدید آئین و پیمان بین خدا و خلق لازم نباشد؛

اولاً چه کسی یا چه کسانی عهده‌دار ارائه و اشاعه‌ی دین خدا خواهند بود و رسالت انبیاء نباید ادامه داشته باشد؟

ثانیاً چه نشانه و چه ضمانتی وجود دارد که رسالت آخری کافی و باقی مانده به همه کس و همه جا در همه وقت خواهد رسید؟

ثالثاً علاوه بر آنکه تحریف و تبدیل یا منحنط و منقرض نخواهد گشت آیا خوب هم فهمیده و تعقیب شده، با تحولات و طوفان‌های جهان تطبیق خواهد کرد؟ آیا خواهد توانست رهنما و مشکل‌گشای ابدی همه انسان‌ها و امت‌ها باشد؟

### دنباله‌ی رسالت‌های گذشته

در این رابطه مرور کوتاهی به جریان‌های بعد از پیامبران می‌نمائیم:

نوح(ع) به وحی خدا زبده‌چینی کرده فاسدها و مفسدهای قوم خود را تحویل سیل عالمگیر داد و محو شدند.

ابراهیم(ع) که خود‌آغاز و خودساز بود نسل‌ساز یکتاپرستی گردیده ثمره‌ی مکاشفه و مکتب و رسالت را تحویل ذریه داد تا نگهدار و انتقال‌دهنده آن به فرزندان و قومشان شوند. امت‌هایی آمدند و رفتند و قوم بنی‌اسرائیل تشکیل گردید و باقی ماند.

موسی (ع) برادر و وزیرش هارون و غلامش یوشع را برای ادامه‌ی رسالت و اداره امت به جانشینی خود گذاشت و قبلاً ۱۲ نقیب برای ۱۲ سبط تعیین نموده بود. پس از موسی (ع) و جانشینانش پیامبرانی پی در پی آمدند که در میانشان هم نبی بود، هم قاضی، هم حکیم و هم حاکم و پادشاه، تا در عمل همه جوانب و شئون راهنمایی و رهبری خدا را بشناسانند. نوبت به عیسی (ع) رسید. در حیاتش، که گفته‌اند سه سال بیش نبود، به تأیید روح القدس خیلی کارها کرد و راه‌ها گشود ولی معلوم بود که کافی برای گسترش مطلوب و پذیرش لازم نیست. از همان ابتدا، به گفته‌ی انجیل‌ها، ۱۲ حواری از دل‌باخته‌ها و پاک‌باخته‌های بنی اسرائیل را رسولان و جانشینان خود نمود. پدرها، پاپ‌ها، قدیس‌ها، رهبان‌ها، راهبه‌ها، تارک دنیاها، کلیساها و میسیون‌ها به دنبال مسیح و رسولان و روحانیون راه افتادند تا دین خدا (و به قول خودشان پسر خدا) را نگهدارند و معرفی و معرفی باشند. دیدیم که هر قدر پیش آمدند و آنچه پیش آوردند از عیسی و خدا دور شدند... حال از کجا معلوم دین خاتم که مانند آنها دین خدا است دچار همان سرنوشت‌ها نشود، و نشده باشد؟ اگر قرار بوده است که چنان شود چه چاره‌ای اندیشیده شده است؟

یک مقدار از مطلب را بیشتر گفتیم. مذهب و مکتبی که مستقل از معجزات و مدارک موقت و شخصی بوده متکی به خود و مبتنی بر عقل و علم باشد می‌تواند هم محفوظ بماند و هم با مرور زمان و پیشرفت عقول و علم برومندتر و بارورتر گردد. ولی این کافی نیست، مخصوصاً در کوتاه‌مدت و تا زمانی که رشد بشریت و حکومت عقل و علم و دل به اندازه مطلوب نرسیده است. مقام و مرتبت پیغمبر و وحی خدا آن قدر بالا است و تعلیمات او، هر قدر هم که قرآن آسان و روشن بیان شده و خالی از ابهام و اعوجاج باشد، آن قدر با بشریت نادان ناتوان نادرست فاصله دارد که تجربه نشان داد چگونه در حیات و حضور خود رسول بسیاری از سابقه‌داران و صدیقین و پروردگان از صحابه به بیراهه رفتند. نشان دادند که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا. بعد از رحلتش نیز اسلام شاهد انقلاب به جاهلیت و احیای عادت‌ها و عقده‌های شرک و طاغوت گردید. رفته رفته دنیا بر آخرت چیره شد و سیاست، دیانت را زیر چتر خود گرفت، به دانشمندان و زاهدان نیز قیاس به نفس و غرور یا تحجر و جهل غالب گردیده در امت محمدی از خدای واحد و از رسول و کتاب واحد، ده‌ها و صدها خدا و رسول و کتاب سر در آورد. تا آنجا که حافظ شیرازی بگوید:

### جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

وضع چنین شده است که بعضی از آنان که خود را مقرب تر، مطلع تر و صاحب صلاحیت تر می دانند عوضی تر می فهمند و عوضی تر عمل می نمایند.

### دستورهای قرآن به امت آخرالزمان

اینک که هر قدر جلو می رویم و می کاویم بر حسرت و حیرت مان افزوده می شود، بهتر است باز پاسخ سؤال اصلی را از خود خدا یعنی از قرآن و از واقعیت ها بخواهیم: اگر برای دعوت و تعقیب رسالت، حضرت موسی (ع) نقیب معین کرد و حضرت عیسی (ع) حواریون را مأمور ساخت، قرآن که نازل کننده اش تضمین حفاظت و بقای آن را کرده و همین طور هم شده است، این کار را از سه طریق ذیل به خود امت و آیندگان امت واگذار کرده است.

اولاً راه و رسم تبلیغ و توسعه یا دعوت را نه جنگ قرار داده است، نه تلخی و تهدید و نه حرف و ادعا بلکه خدمت کردن و دعوت به خیر نمودن و به دنبال یا همراه آن خواستار خوبی ها شدن و رواج دادن آنچه در فطرت بشری معروف و مطبوع است، توأم با نخواستن و نهی کردن زشتی ها و ناپسندها. یعنی از در خدمت و خوبی ها وارد شدن و پس زدن بدی ها و زشتی ها:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»<sup>۱</sup> (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(و سزاوار است که از میان شما امتی باشند که دعوت به خیر نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و اینها همان رستگارانند.)

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»  
(آل عمران (۳) / ۱۱۰)

۱. آیه بعدی که عنایت به مسئله اختلافات درون امت دارد چنین است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.»

(آل عمران (۳) / ۱۰۵)

(همچون کسانی نباشید که با آنکه نشانه های روشن بر آنان آشکار شد، پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ آنان عذابی بزرگ خواهند داشت.)

(شما بهترین امتی هستید (یا می‌بودید) که خروج بر مردم نموده امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید (یا بنمائید) ...)

ثانیاً نقش واسط و پیونددهنده داشتن در میان مردم و امت‌ها و کشاندن آنها از افراط و تفریط به اعتدال:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره ۲) / (۱۴۳)

(و این چنین شما را امت میانه و واسط قرار دادیم تا بر مردم گواه و نمونه باشید و رسول بر شما گواه و نمونه باشد...)

ثالثاً خود الگوشدن یا شاهد و نمونه شدن برای سایرین از طریق کردار و رفتار، با تأسی به اسوه و الگوی اصلی یعنی رسول خدا:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ» (احزاب ۳۳) / (۲۱)

(و مسلماً برای شما و کسانی که آرزومند خدا و روز جزا هستند، در رسول خدا الگو و اسوه نیکو وجود دارد.)

همان‌طور که حضرت صادق (ع) فرموده‌اند شما نه با زبان بلکه با عملتان دعوات ما باشید و رفتار و کردارتان باید برای مکتب ما زینت باشد نه رسوایی و بدنامی.

به این طریق همه رسول‌اند و راهنما و «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup> و به مصداق «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۲</sup>، همگی چوپان و نگهبان و رهبر دیگران‌اند. مسلمان نیز حق دارد و سزاوار است از خدا بخواهد صاحب و سازنده همسران و فرزندان باشد که روشنی دیدگان شوند و پیشوا و امام حتی برای اهل تقوای امت گردند:

«رَبَّنَاهِبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»  
(فرقان ۲۵) / (۷۴)

(... پروردگارا از همسران و فرزندان به ما آنچه روشنی دیدگان است عطا فرما و ما را برای متقین پیشوا قرار بده.)

۱. احزاب (۳۳) / ۴۶: و نیز دعوت کننده به سوی خدا...

۲. حدیث نبوی: همه شما چوپان یکدیگر (یا صاحب رعیت) هستید و هر کس مسئول رعیت خود می‌باشد.



### وصیت رسول اکرم

تا اینجا بیشتر از جهت کردار و رفتار پیروان آخرین دین بود و خود کفایی و مدیریت امور مربوطه که به حکم «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> به عهده‌ی خودشان واگذار بوده نیازی به آقابالاسر و به حاکم و والی بیگانه و تحمیلی نداشته باشند. اما از جهت درک صحیح یا دریافت حقایق و احکام، مصون ماندن از گمراهی‌ها و سرگردانی‌ها که مصیبت بزرگ همه‌ی ادیان بوده است و همچنین پرسش‌ها و فتواها درباره‌ی مسائل عقیدتی و عملی که قهراً پیش می‌آید و از زمان نزول وحی نیز آغاز شده بوده است، چه می‌بایستی کرده باشند و چه باید بکنند؟

بدیهی است که در مرحله‌ی اول به سراغ خود قرآن باید رفت که فرستنده آن می‌گوید:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر ۵۴ / ۱۷)

(و به تحقیق و یقین قرآن را برای یاد آوردن و توجه دادن آسان نمودیم، پس آیا یادآورنده و توجه کننده‌ای پیدا می‌شود؟)  
(این ترجیع‌بند چهار بار در این سوره تکرار شده است.)

و دریافت کننده و رساننده‌اش در حدیث معتبری که به یادگار گذارده است با پیش‌بینی امکانات و اختلاف‌ها یا فتنه‌ها توصیه می‌نماید که به قرآن رو بیاورند و از قرآن گره‌گشایی بخواهند:

«إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَفَطَعَ اللَّيْلُ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۲</sup>

بعد از قرآن و بلکه پا به پای قرآن سنت رسول الله است که انطباق با آسوه و شاهد بودن او دارد. بنا به حدیث متواتر معتبری که عامه و امامیه هر دو روایت کرده‌اند رسول اکرم (ص) در آستانه رحلت خود و به‌عنوان وصیت برای امت و آیندگان فرمود من در میان شما دو میراث گرانقدر باقی می‌گذارم: قرآن و سنت خودم (و در بعضی روایات، عترت خودم):

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي (يَا عِترَتِي)»<sup>۳</sup>

مسلمانان پس از رحلت اسفبار فرستاده خدا اولاً به جمع آوری و مجلد ساختن قرآن

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. حدیث نبوی: هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاریکی شما را احاطه کرد و پوشاند، رو به قرآن بیاورید، به قرآن بازگشت کنید.

۳. حدیث نبوی: به‌درستی که من میان شما دو وزنه را به یادگار می‌گذارم؛ کتاب خدا و سنت و روشم را (یا کتاب خدا و خانواده‌ام را).

و به ترتیب خط و تحریر آن پرداختند که برای ما زنده و آماده مانده است ثانیاً تا مدت‌ها که اصحاب زنده بودند محضرشان را گرامی داشته برای اخذ خاطرات و کلمات که همان سنت رسول الله است متوسل به آنها می‌گشتند. به تدریج که صحابی‌ها شهید یا فوت می‌شدند ارجاع و اکتفا به «تابعین» می‌کردند که اصحاب دست دوم و غیرمستقیم بودند. در این قرن احساس احتیاج به کتابت و به روایت نمی‌نمودند یا نمی‌خواستند که حدیث با نقل قول و فعل از پیغمبر در کار باشد<sup>۱</sup> ولی از قرن دوم به بعد که تابعین نیز فوت کرده و حافظه‌ها اعتبار خود را از دست می‌داد روایان حدیث و سیره‌نویسان و کاتبان پیدا شدند و تفسیر قرآن موضوعیت پیدا کرد. برای فرائض و احکام و قوانین، و برای آداب و اخلاق و عقاید، علما و فقهای ظهور کردند که طرف مراجعه مردم قرار گرفته آنها را محدث یا مفتی و گاهی عالم می‌خواندند و کسانی که صاحب نظر و مکتب یا اعتبار بیشتر بودند امام خوانده می‌شدند. مانند امام ابوحنیفه و امام محمد غزالی و غیره. امامان دیگری نیز همزمان و بلکه پیش از آنها جمعاً به تعداد ۱۲ نفر وجود داشتند یا نام برده می‌شدند که هم نزدیک‌ترین انتساب و ارتباط را با شخص پیغمبر داشته ذریه و پرورش یافته‌های مستقیم و غیرمستقیم او بودند و هم از هر امام و از هر جهت امام تر بودند و امام به معنای پیشوا، معلم، مدل، مفتاح و مرشد که عجز و جهل در امور و مسائل نشان نمی‌دادند، خلافتی در گفتار و پندارشان گزارش نمی‌شود و به دیده‌ی انصاف خطایی در رفتار و کردارشان دیده نمی‌شد. تا آنجا نیز که قابل رؤیت و آگاهی و مقایسه باشد صاحب علم و توان و عصمت هر سه بودند.

درست است که در قرآن آن‌طور که شخص انتظار دارد و اقتضای صراحت و دلالت کتاب است، به نام تعیین و تصریح نشده‌اند و از طرف رسول اکرم و خودشان نیز طبق روایت قابل اعتماد و متون معتبر ادعیه و خطبه‌ها تکلیفی به مردم برای ریاست و حکومتشان دیده نمی‌شود. در حالی که قرآن در مورد پیغمبران گذشته و حضرت خاتم‌الانبیاء تصریح و تکرار با نام و نشان کرده است. شاید به این دلیل بوده باشد که کلیه مراحل گزینش، پرورش، اعزام، معرفی و ارشاد پیغمبران را خدا به عهده گرفته و

---

۱. نوشته‌اند که خلیفه اول ۵۰۰ حدیث از حضرت رسول (ص) نزد خود جمع کرده با احترام و علاقه تمام نگاهداری می‌نمود ولی در اواخر عمر مردد و سخت‌نگران می‌شود که مبدا مرتکب خلاف شده باشد. چندین شب نمی‌تواند بخوابد و بالاخره تصمیم به نابود کردن آنها می‌گیرد.

قبلاً به بنی آدم وعده داده است، بدون آنکه برای بشر کمترین مجال اختیار و انتخاب یا دخالت بعدی وجود داشته باشد. ولی در مورد امامان همان طور که از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نقل شده است مَثَلِ امام مَثَلِ درخت است که سر جای خود بوده مردم به سوی آن می روند و از سایه و میوه اش بهره مند می شوند. خود مردم اند که اقتضا دارد به خاطر احتیاج و ارشاد، به تحقیق و طلب و تمنا برآیند و تعلیم بگیرند. اگر خدا و رسول دخالت یا دلالتی بیش از حدود اشاره و ارائه طریق یا نامزدی نمایند اختیار و مسئولیت انسان، که باید از روی آگاهی و ایمان و با میل و رضا انتخاب کننده و اجراکننده امور خود باشد، نقض خواهد گشت. در هر حال، اصطلاح امام و اشعار به وجود و نیاز به آنچه به معنای پیشوای عقیدتی و ارشادی و چه حکومت و رهبری، از صدر اسلام و ابتدای خلفای راشدین، امر شناخته شده و متداولی بوده است، نه آنکه شیعیان آنها ساخته یا قابل انکار باشد.

### امامت در عینیت تاریخ

در عالم واقع بینی و صرف نظر از دلایل نقلی و عقلی که به اتکای روایات پیغمبر و خود ائمه می آورند یا استدلال های کلامی که به شیوه برنامه نویسی، برای خدا می کنند، وقتی ما نمونه ای از گفتار و رفتار و کردار ائمه را، تا آنجا که تاریخ و اسناد قابل قبول حکایت می کند، پیش روی خود می گذاریم، می بینیم بنا به ضرب المثل معروف «میان ماه من تا ماه گردون - تفاوت از زمین تا آسمان است!»، اگر بنا بر امامت و ارشاد امت در کار باشد اصالت و حقانیت و حقیقت جز در این جهت نمی تواند باشد.

شما نهج البلاغه علی (ع) را بگیرید و با هر گفته، خطبه، نوشته و خواسته که از مدعیان یا مأموران خلافت، امامت، حکمت، فقاقت، زعامت و هر مرشد و مراد به ما رسیده است مقایسه کنید، آیا اصلاً وجه قیاس وجود دارد؟

رفتار علی را بسنجید؛ از زمان کودکی که اولین مرد ایمان آورنده بود و پرورش در دامان پیغمبر یافت تا ۲۳ سال دوران رسالت مکه و مدینه و کفن و دفن رسول خدا، و مشکل تر از هر چیز ۲۵ سال خانه نشینی با بُردباری ها و همکاری ها و بالاخره پنج سال خلافت تا شهادت که به جای خود دنیائی از همه چیز است.

آیا هر حرکت و حرف و عمل علی (ع)، نه تنها برای مسلمانان بلکه برای بشریت سرمشق و نمونه نیست؟

بیست و چند جلد کتابی که نویسنده محقق مسیحی جرج جرداق تحت عنوان «عَلِي صَوْتُ الْعِدَالَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ» نوشته است آیا مشابه آن در شأن هیچ زعیم و حکیم و پیشوا تا به حال نوشته شده است؟

اساس اسلام و همه ادیان توحیدی بر عبادت یا بندگی خدا است و دعوت و دعای به‌درگاه او، حال شما دعای کمیل و دعاها‌ی دیگر منسوب به حضرت سجاد(ع) و امام حسین(ع) را با هر دعایی که در اسلام و در نزد «اهل کتاب» وجود دارد مقایسه کنید. آیا این دعاها به‌لحاظ عبارت و محتوی و مخصوصاً توجه و تقرب به خدا و درجه تسبیح و حمد و تعظیم او، آن‌طور که قرآن راهنمایی کرده است، در سطح فوق‌العاده بالاتر قرار ندارد و تعلیم دهندگان این دعاها پیشوا و امام نیستند؟ از علی(ع)، که از دریای آثارش قطره‌ای اشارت رفت فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام بودند. نوشته‌اند که پیغمبر فرموده بوده است:

«هُمَا إِمَامَانِ قَامُوا أَوْ قَعَدُوا»<sup>۱</sup>

نام حسین بن علی(ع) سرور آزادگان و سالار شهیدان را همه شنیده و تا حدودی - شاید پیش از علی(ع) - شناخته و شیفته شخصیت و شهادتش شده‌اند. چه تابلویی جان‌دارتر، آموزنده‌تر و ارزنده‌تر و سرمشق دهنده‌تر از تابلوی عاشورا در سراسر تاریخ دنیا می‌توانید بیابید؟ تابلویی که مجموعه کامل و برجسته‌ای از دو نوع صفات و خصائل در دو قطب مخالف باشد؟ در یک طرف حد اعلای شجاعت و کرامت و حقانیت را ملاحظه می‌کنید که همراه با آزادگی، پایداری، بزرگواری، ایثار، ایمان، وفاداری و تقوا است و در طرف دیگر رذالت است، در نهایت ظلم و شقاوت، همراه با نفاق و نیرنگ که از هر جهت خلاف اسلام و انسانیت است. حال آیا به‌عنوان سرمشق و رهبر آزادگی و کرامت و حقانیت یا صبر و فداکاری می‌توان پیشوا و معلمی شایسته‌تر از حسین بن علی(ع) و یارانش پیدا کرد؟ و اگر سیدالشهداء امام و پیشوای مسلمانان و انسان‌ها نباشد چه کسی امام و پیشوا است؟

### امامت و خاتمیت

شواهد مثال فوق در زمینه‌ی تحقق عینی و برازندگی امامت بود. اما از جهت ضرورت امامت از دیدگاه خاتمیت، و برآورده شدن نیاز امت، با جلوه‌ی جدیدی از قضیه

۱. حدیث نبوی: هر دوی آنها امام‌اند چه قیام کنند و چه قعود.

روبه‌رو می‌شویم. در وصیت قبل از رحلت رسول اکرم دیدیم به دو ارزش گرانقدر اشاره فرموده‌اند که برای امت به یادگار می‌گذارند دومی آنها یعنی سنت، برخلاف اولی که قرآن است، چون برخوردار از تضمین حفاظت خدایی نیست، مانند معجزات پیغمبران و با گذشت زمان، قهراً در معرض فراموشی و مخصوصاً تحریف و تبدیل قرار خواهد گرفت. بنابراین اسلام و امت اسلام احتیاج به حفظ‌کننده و زنده‌کننده‌ی سنت‌های رسول داشته، لازم است مستمراً تفصیل و توضیح و تطبیق‌هایی برسد. در غیر این صورت عادات یا سنت‌های جاهلیت و همچنین رقابت‌ها، جاه‌طلبی‌ها، حسادت‌ها و شئون دیگر بشریت که از ناحیه‌ی جانیشیان پیغمبر و موجهین امت سر خواهد زد، و حالت قداست و مرجعیت، پیدا کرده چیزی شبیه به «روش قضایی» خواهد شد، رفته رفته در ارکان دین رخنه نموده به نام رسول خدا جای‌گزین سنت‌ها خواهد گشت، علاوه بر آن خود فهم قرآن، خصوصاً در آن روزگاران، مگر کار آسان است؟ آیا ممکن نیست آیات و بینات قرآن در پرده‌ی جهل و ابهام قرار بگیرد و هزاران تعبیر و تأویل‌های ساخته و پرداخته اوهام و اغراض مردمان صورت سر راست و اصیل آنها را واژگون نسازد؟ یعنی احتیاج به قرار دهنده‌ی قرآن در خط الهی وحی و توضیح و تفسیر کننده‌ای نباشد؟

امامان شیعه این وظیفه مهم و حساس را انجام می‌داده‌اند. در حالی که هم کردار و رفتار و گفتارشان کامل‌تر و خالص‌تر از هر کس دیگر منطبق با قرآن و متصل به آورنده قرآن بود و هم آنچه را که روایت می‌کردند و تعلیم می‌دادند به سلسله مراتب استناد و اتصال به اصل می‌دادند و معیار درستی روایات منتسب به خودشان را مراجعه و مطابقت با قرآن اعلام داشته‌اند. عترت در واقع امر همان سنت زنده و استمرار آن بود. کما آنکه در حدیثی از رسول اکرم (ص) نقل شده است که:

«عترت و قرآن تا روز قیامت و ملاقات من در کوثر با هم خواهند بود و

از یکدیگر جدا نمی‌شوند.»

به‌عنوان مثال چند موضوع ذیل را در نظر می‌گیریم که بعد از رحلت رسول اکرم تازگی و حالت حادثه‌ای داشته سنت جامع روشنی بر آنها سوار نشده بوده است و یا درست درک نگردیده و اختلاط و ترکیب با سنت‌ها یا برداشت‌های بیگانه پیدا کرده بود است:

۱- حکومت و سیاست،

۲- جهاد و جنگ،

۳- علوم و افکار.

### ۱- حکومت و سیاست در برخورد با سنت

همان‌طور که می‌دانیم حکومت یا مدیریت و امر امت عملی بود که پیغمبر بزرگوارمان همراه با وظیفه نبوت در حیات خود به‌عنوان رسالت الهی انجام داد و روش شورایی به اصطلاح دموکراتیک «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> را به کار برد. از این بابت سنتی افتتاح گردید که می‌بایستی برای همه دولت‌های بعدی دستورالعمل باشد ولی خیلی کمتر به آن توجه شد. اما نکته‌ای که باید اضافه کنیم این است که حکومت و مدیریت کسی که برخوردار از پشتوانه‌ی وحی خدایی و ارادت و اعتقاد مطلقه مردمی است قابل تکرار و قابل قیاس با حکام یا خلفا و امامان و سلاطینی که بعداً خواهند آمد نمی‌تواند باشد. وضع خاص نبوی و شرایط آن روز جامعه مدینه اجازه نمی‌داده سنت یا سنت‌های مورد نیاز یا مورد ابتلاء دوران‌ها و نسل‌های بعدی به یادگار گذارده شود.

(۱) از سقیفه بنی ساعده تا شهادت علی (ع)

با رحلت رسول اکرم (ص) امت اسلامی مواجه با مسئله تازه‌ای گردیده در سقیفه بنی ساعده بذر اولین و شاید بزرگ‌ترین اختلاف و افتراق پاشیده شد. در آن ده سال رسالت نه موردی برای شورش علیه عثمان پیش آمد تا به‌طور روشن مردم فهم بوده و عملاً تعیین تکلیفی شده باشد، نه انتخاب خلیفه‌ای می‌توانست صورت بگیرد و نه معاویه و ابومسلم خراسانی پیدا شده بودند که یکی سلطنت موروثی را در جامعه مسلمانان سنت نماید و دیگری علیه سلسله‌ای به‌سود خاندان بر حق یا سلسله دیگری قیام مسلحانه راه انداخته باشد. اینجا است که نیاز و نقش امامان از دودمان بلافضل رسالت ظاهر می‌گردد:

علی (ع)، که برخلاف هر حساب و منطق، از مشورت در چنین تصمیم‌گیری عظیم برکنار گردیده است. و برای اولین بار مناقشات جاهلی و تعصب‌های قبیله‌ای را می‌بیند که می‌رود تا وارد در شریعت اسلامی و سنت نبوی شود، از امضای آن عمل استنکاف می‌ورزد. برای او عدول از توصیه رسول خدا، اقدام به انتخابات انحصاری

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن...

در جمع خصوصی و اخذ بیعت کم و بیش تحمیلی، در حکم بدعت بوده قابل قبول نمی تواند باشد. ولی چون بالاخره موفق به جلب بیعت و فی الجمله ایجاد وحدت شده‌اند و اولین خلفا قید و تعهد به تقوا دارند و نمی‌خواهند از عدالت و آزادی و از سنت‌های نبوی خارج شوند، همکاری و راهنمایی می‌نماید. با عضویت در شورای شش نفره که از طرف عمر برای نامزدی خلافت وصیت شده بود عملاً انتخاب از طریق شورا و بیعت را امضا می‌کند ولی در جواب عبدالرحمن بن عوف که می‌پرسد آیا حاضر است به کتاب خدا و سنت پیامبر و به روش شیخین عمل نماید دو شرط اول را پذیرفته و شرط سوم را موکول به رأی و روش خود می‌کند. به خانه‌نشینی برمی‌گردد.

با عثمان که علی‌رغم تعهد هر سه شرط، باب تبعیض و ترجیح خویشاوندان قبیله‌ای را باز کرده سبب ظلم و خلاف کاری در جامعه‌ی نوپای اسلامی و ایجاد نارضایتی و اعتراضات شدید مردم شده بود، مکرر از در خیر خواهی و دلالت و ملامت بر آمده سعی می‌کند او را به راه حق بیاورد و مردم را به رضایت و مسالمت بکشانند. در اثر سست پیمانی عثمان و فتنه‌انگیزی‌های مروان و معاویه و دیگران، کار امت به شورش و طغیان و به مصیبت عظمی می‌انجامد.

مردم مدینه و عراق و حجاز و سوریه پس از انحراف‌ها و تجربیات گذشته به در خانه علی رو می‌آورند. علی استنکاف می‌ورزد ولی در برابر حضور و هجوم، یا آراء مستقیم اکثریت مردم، تسلیم می‌گردد. برای اولین بار پس از رحلت نبی اکرم (ص) حکومت جامعه اسلامی بر دو پایه وصایت نبوی و اکثریت مردمی استوار گشته کسوت حکومت بر دوش علی می‌افتد. تا اولاً آسیای خلافت را بر محور عدالت و رحمت، آن‌طور که حکم خدا و سنت رسول است باز گرداند و ثانیاً در این پنج سال خلافت که منتهی به شهادت او در محراب عبادت می‌گردد و در بیست و پنج سال قبلی خلافت دیگران و خانه‌نشینی بتواند، با احوال و اعمال خود و یا گفته‌ها و نوشته‌های نغز و بلیغش درس جامعی به جامعه‌ی اسلامی معاصر و آینده، در زمینه روابط متقابل ملت و حکومت یا امت و امامت بدهد، و به پیروی از تعلیمات و توصیه‌های خاتم الانبیاء سنتی بسازد. درس و سنتی که به شهادت تاریخ از دست و زبان یا از عمل و کلام هیچ‌یک از خلفا و امراء و زعما و فقهای معاصر و ما بعد او، در چنان وسعت و قوت زرائت، و در انطباق با قرآن و سنت، صادر نشده است. هر حرکت و حرف او، هر صبر و سکوت او، هر جنگ و صلح او و هر رفتار که با مخالف و

موافق داشته است، دفتری و درسی و سنتی بشمار می‌رود. غیر از خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه و حکمت‌ها و کلماتش که فقط جزئی از کل باقی مانده است، اگر شما یک قلم فرمان مالک اشتر را در نظر بگیرید آن را یک دستورالعمل همه‌جانبه و ابتکاری مستقل از جاهلیت و عصبیت و یک کتاب «حکومت اسلامی» خواهید یافت. حکومت نامه‌ای که با تعهد و تبحر از طرف یک «امام» تدوین شده است.

در قرون اخیر که پس از تسلط سیاسی و فرهنگی اروپائیان، متفکرین و مصلحین و دلسوختگان دنیای اسلام به خود آمده به جستجوی نظام حکومتی اسلامی و بررسی و انتقادات گذشته پرداختند، معلوم گردید که از صدر تا ذیل، چه بیراهه‌ها و بدبختی‌ها پیموده شده است و چه انحراف‌ها و بدعت‌ها که به وسیله خلفا، سلاطین، امراء و صاحبان رأی و فتوا، گذارده شده است! انحراف‌ها و بدعت‌هایی که غالب آنها عالماً عامداً و ظالماً، روی اغراض نفسانی مقام و منفعت رخ داده، خدا و قرآن و سنت رسول را بازیچه گرفته‌اند و یا ناخودآگاهانه بنا به طبیعت بشری و خصال قومی، اسلام را عوضی دیده صد و هشتاد درجه در جهت خواسته‌ها و ساخته‌های خود چرخانده‌اند، بدون آنکه تعمق و تدبر در قرآن خدا بنمایند یا مراجعه به سنت رسول و امام کنند.<sup>۱</sup> حتی پژوهندگان و نویسندگان امروزی شیعه یا سنی نیز نمی‌خواهند جواب مسائل خود را از فرمان مالک اشتر استخراج نمایند.

علی (ع) در بستر بیماری وقتی اصحاب از او می‌پرسند «أَبَايَعُ حَسَنَ» (آیا با حسن بیعت کنیم) با گفتن اینکه شما را در این کار نه منع می‌کنم و نه امر و بسته به نظر خودتان می‌باشد<sup>۲</sup>، در حقیقت اصل مهمی را اعلام می‌نماید که حاکمیت جامعه مربوط و متعلق به خود مردم است و در مسئولیت و اختیار و انتخاب آنان می‌باشد.

۱. در مقاله هشتم تحت عنوان «ناگفته‌های بعثت» و در فصل الحاقی توضیح و تفصیل‌های بیشتر در این زمینه داده شده است.

۲. ناشر؛ این روایت از مسعودی مورخ سده‌ی چهارم هجری است. او در جزء دوم از کتاب «مروج الذهب و معادن الجواهر» (گذرگاه‌های زر و معادن گوهر)، در صفحه ۴۱۳ چنین نوشته است:

«من دخل الناس علی (ع) یسألونه، فقالوا یا أمیر المؤمنین أرایت ان فقدناک و لانتقدک انبايع الحسن؟ قال: لا آمرکم و لا أنهاکم و انتم أبصر.»

مردم (در زمان خلافت امام علی (ع) و پس از ضربت خوردن آن حضرت)، بر ایشان وارد شدند و پرسیدند: ای امیرمؤمنان به ما خبر ده که اگر تو را از دست دادیم، و خدا کند از دست ندهیم، آیا با فرزندان حسن بیعت کنیم؟

علی (ع) فرمود: من نه به شما امر می‌کنم که بیعت کنید و نه شما را از این کار نهی می‌نمایم. شما به کار خود بیناترید.



**۲) خلافت و شهادت امام حسن (ع)**

بدیهی است که با شهادتِ مولای متقیان و امیرِ واقعیِ مؤمنان و با انتخابِ امام حسن (ع) از طرف اصحاب برای خلافت، مسئله حکومت و امارت در جامعه‌ی نوپا و یتیم شده‌ی اسلامی به مرحله‌ی نهایی نرسید. با وارد شدن معاویه در صحنه، فصل جدیدی گشوده گشته و فصول دیگری را به دنبال آورد که لازم بود در برابر داوطلبان حيله‌گر خلافت و سلطنت‌های غاصب و جابر، پیشاپیش رهنمودهای تازه‌ای بر مبنای قرآن و سنت داده شود.

امام حسن (ع) در خلافت شش ماهه خود قربانیِ شکیبایی این ماجرا و زمینه‌ساز حرکات بعدی می‌گردد. وقتی تلاش‌های پیگیر او و بسیج‌های مکرر نیروها، در اثر دسیسه‌ها و تجاوزات دشمن و خیانت‌های خودی، حاصلی جز خون و خرابی به بار نمی‌آورد و دل‌ها و دست‌های اصحاب، خریداری شده‌ی معاویه است، اصرار بر ادامه خلافت نورزیده با صلح با معاویه حکومت را واگذار به کسی می‌نماید که به حق یا ناحق، آراء اکثریت و تمایل گردانندگان را در اختیار دارد. با قید اینکه معاویه تعیین ولیعهد ننموده انتخاب خلیفه بعدی را به اختیار امت بگذارد و ضمناً نسبت به حقوق و حیثیت مردم آزادمنش بوده مخالفین را مورد آزار و محروم از جیره و خوار بار ننماید. به این ترتیب صلح امام حسن (ع) و حلم و مظلومیت او تأیید و سنت مجددی بر حاکمیت مردم و نظام به اصطلاح امروزی دموکراسی، بود. خون و مال و سلامت مردم را محترم شمرده و نظام سلطنتی یا استبدادی را پیشاپیش محکوم می‌سازد. امام حسن (ع) آیه کریمه‌ی:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» (روم (۳۰) / ۴۱)

→ «مروج الذهب و معادن الجواهر»، آخرین اثر مسعودی (متولد ۲۸۳ هجری قمری / ۸۹۶ میلادی در بغداد و متوفی به سال ۳۴۶ هجری / ۹۵۷ میلادی) که حاصل یک عمر جهانگردی و مطالعه عمیق وی در حوزه اندیشه‌ها و رفتار اقوام مختلف است. این کتاب در سال ۳۳۲ هجری قمری توسط مولف تالیف گردیده و در سال ۳۳۶ هجری قمری مورد تجدید نظر قرار گرفته است (اکنون سال ۱۴۳۳ هجری قمری است). کتاب در ۱۳۲ باب تنظیم شده و شامل دو بخش قبل از اسلام و بعد از اسلام است. مولف در بخش نخست به خلقت جهان و توصیف زمین و ذکر سرزمین‌ها و دریاها و رودها و کوه‌ها پرداخته و نیز از تاریخ انبیا و اخبار ملت‌ها (اعم از یهودی، مسیحی، هندی، ایرانی، یونانی و رومی و عرب) مطالبی عرضه داشته است؛ در بخش دوم کتاب نیز مطالبی از ولادت پیامبر اکرم، تاریخ بعثت و هجرت و خلفای راشدین، اموی و عباسی تا سال ۳۳۶ هجری قمری مطرح شده است. علمای امامیه، مسعودی را از آیین خود می‌دانند. ولی کسانی نیز چنین باوری ندارند.

(فساد در خشکی و دریا در اثر آنچه مردم با اعمال خود به دست می‌آورند ظاهر و حاکم گردید تا ثمرات بعضی از کارهای خود را بچشند و شاید برگردند.)

را مصداق سیاست خود دیده، امت ضایع شده‌ی جدش را به حال خودشان وامی گذارد تا با دیدن و چشیدن نتایج راحت طلبی و دنیاپرستی، بازگشتی به خدا و به حق و صلاح بنمایند.

امام حسن (ع) با مهلت و میدان دادن به معاویه زمینه برای بیداری و برگشت مردم کوفه به سوی برادرش و قیام‌ها و خروج‌هایی را که منجر به سقوط و هلاک امویان گردید، فراهم آورد و این خود سنتی و سیاستی در سیر به سوی خدای دانا و توانا گردید.

### ۳) شهادت امام حسین (ع) بر سر حجت

معاویه که پس از مسموم و شهید کردن امام حسن (ع) یکه‌تاز میدان خلافت در امپراتوری عظیم موروثی خلفای راشدین گردیده بود با غرور و غفلت از هشدار الهی که می‌فرماید:

«وَمَكْرُؤٌ وَّمَكْرَاللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ.» (آل عمران (۳) / ۵۴)

(و مکر کند و خدا هم مکر کرد و نقشه کشید در حالی که خداوند بهترین مکر دانان و طراحان است.)

و با بی‌اعتنایی به پیمان تعهدی، پسر فاسد فاسق نالایق خود یزید را نامزد تحمیلی خلافت و ولیعهد خویش می‌سازد. حسین بن علی (علیه السلام) و دو نفر دیگر از بقایای بزرگان (عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر) از بیعت با یزید امتناع می‌ورزند. در آن جمع قلیل و در برابر این مسئله و مصیبت جدید، امام سوم شیعیان است که نقش قاطع ایفا کرده با حرکت و شهادت خود و هفتاد دو تن از بستگان و یاران، و با اسارت خواهر بزرگوار و خاندان شهداء و فرزندش علی بن الحسین، درس آموزنده و سنت درخشانده‌ای به امت محمدی و به دنیا می‌دهد. درسی که تفصیل و توسعه آن را می‌دانید و محتوا و منظوره‌های سیاسی - اجتماعی آن را در مقاله ششم جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، تحت عنوان «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا» اجمالاً تشریح کرده‌ایم. درسی بود برای مبارزه مکتبی با حکومت‌های غاصب و منافق، نه به صورت جنگ بر سر قدرت بلکه بر سر حجت و سلب مشروعیت از دولت منافق، و تأییدی بود برای قیام و حاکمیت

مردم بر امور خود، آن طور که از قرآن و سنت رسول استنباط می‌شود.

#### ۴) امام زین العابدین (ع) و سنت‌سازی برای امت اسلامی

امام چهارم زین العابدین (ع) تنها مرد نجات‌یافته‌ی معجز آسای کربلا از خاندان رسالت و عصمت بود. در حالی که شجره‌ی طیبه‌ی عاشورا به غنچه نشسته و میوه‌های طغیان علیه خاندان ابوسفیان یکی بعد از دیگری شکفته می‌شد، شجره خبیثه‌ی اموی هر دم سلاح استبداد و اختناق را تیزتر بر گلو و پیکر مخالفین فرو می‌کرد. خاندان نبوت و شیعیان علی با صد عسرت و وحشت در مرز حیات و ممات، زندگی اندوه‌باری را به سر می‌بردند. مصیبت‌بارتر از آن، آئین حنیف اسلام بود که امویان کمر نابودی آن و انقلاب به جاهلیتِ خونین و تاریک را بسته بودند. در چنین شرایطی که کمترین سابقه در تجربه‌ی مدینه‌النبی نداشت، وارث خاتم‌النبین یا امام چهارم شیعیان می‌بایستی اسوه و الگوی مقاومت اقلیتِ حق در برابر حاکمیت مسلط و زورمندِ ناحق گردیده سنت‌سازی برای امت اسلامی بنماید و اولین درس او زنده نگاه داشتن یا نجات مکتب و مکتبیان از راه تعلیم و تمرین یکتاپرستی و تلقین صبر و توسل و توکل به درگاه ذوالجلال بود که به صورت دعا‌هایی به نام صحیفه سجادیه درآمده با اختفا و احتیاط تمام حفاظت می‌گردیده و قسمتی از آن برای ما به یادگار مانده است. صحیفه سجادیه به طور محسوسی شرایط وحشتناک و بسیار سخت آن دوران و تلاشی را که برای حفظ دین و دین‌داران به عمل می‌آمده است منعکس می‌سازد.

معمولاً وقتی پیروان یک مکتب با وابستگان به یک دولت و سلطنت، در معرض دشمنی‌های شدید و خطر نابودی قرار می‌گیرند و در هر حال عرصه زندگی و اعتدال اجتماعی بر آنها تنگ می‌شود، راه‌های متعددی را برای بقا در پیش می‌گیرند. از همه راحت‌تر و پر داوطلب‌تر تسلیم و هم‌رنگی با جریان حاکم است که همراه با استعفای کلی یا جزئی از اصول اعتقادی و ادعاهای قانونی به‌عمل آید. اکثریت مسلمانان، بعد از رحلت پیغمبرشان این راه را اتخاذ کردند.

راه دیگر اختفا و انزوا است و انتظار فروکش کردن سیل بنیان‌فکن، به امید زنده ماندن یا زنده شدن، چیزی شبیه به پناه بردن اصحاب کهف به غار که قرآن برای ما نمونه آورده و حالت خاص داشته آیتی از آیات خدا و سنتی برای اقلیت‌ها بوده است. مشابه اجتماعی آن دیرنشینان تارک دنیا و دیار صدر مسیحیت را می‌توان شاهد آورد. پیدایش نسبتاً فراوان زهادِ معتکف و عباد کناره‌گیر از خلایق و وظایف یا

صوفیان خرقه‌پوش خانقاهی نیز به خاطر می‌آیند که از سده‌های دوم و سوم هجری به بعد در بلاد اسلام ظاهر گردیده جزئی از فرهنگ ملت‌های مسلمان را تشکیل می‌دادند. عکس‌العمل کم و بیش انتحاری که در دوران‌های بعدی و معاصر پدیدار گشته است احساس و اعلام بی‌تفاوتی می‌باشد که می‌تواند با پناه بردن به مواد مخدر یا به افکار و اشتغالات مخدر تقویت شود. همچنین پذیرفتن فلسفه‌های پوچی، هرج و مرج فکری و روانی، تا برسد به انکار نظم و اصول در دنیا و تردید کردن در «وجود» و هستی یا اعراض و استعفای از مکتب و آئین. عکس‌العمل‌های بینابین و متداول دیگر معتقد ماندن است که همراه با بدبینی و اعتراض و دشنام به خدا و دین باشد. یا نذر و نیازهای ملت‌مسانه و دعاخوانی استمراری، نه برای توبه و نزدیکی به خدا، بلکه استدعا و استخدام خدا برای نجات خود از گرفتاری‌ها یا از زندان.

راهی که حضرت سجاد(ع) اتخاذ نموده و سنتی که برای معاصرین خود و آیندگان نزدیک ایجاد نمود، هیچ یک از اینها نبود. فهرست ۵۴ فقره دعا‌های باقی‌مانده از صحیفه‌ی سجادیه را که نگاه کنید ۲۴ تای آنها دعای خالص نیایش به درگاه الهی، ستایش خدا، درود بر محمد و آل محمد یا فرشتگان و پیغمبران و بالاخره توبه و طلب عفو است که حالت عبادی و عشق‌ورزی و بازگشت به خدا دارد<sup>۱</sup> این نوع دعا و دعوت کاملاً منطبق با قرآن برای نزدیکی و بندگی خدا بوده مخالف با رویه‌ی بشری است که متوجه و منصرف در خود می‌شود و حالت طلب‌کاری از خدا را دارد.

در مرتبه دوم دعا‌های منعکس‌کننده‌ی زمان و چاره‌جویی بلاها و شدائد، از یک ملت گرفتار را ملاحظه می‌کنیم که در مجموع ۱۹ فقره می‌شود.<sup>۲</sup> در این سری

۱. از این قبیل: ۱- دعای حمد پروردگار ۱۰- التجاء به خداوند تبارک و تعالی ۱۷- پناه بردن به خداوند از شر شیطان ۲۳- طلب عافیت و شکرگزاری خداوند ۲۸- خوف از پروردگار ۳۲- نماز شب ۴۲- دعای ختم قرآن مجید ۴۳- دعای روت هلال ۴۴- دعای دخول رمضان المبارک ۴۶- دعای تعقیب نماز عید فطر و روز جمعه ۴۷- دعای روز عرفه ۴۸- دعای عید اضحی و جمعه ۵۰- در ترس از عقوبت پروردگار ۵۱- در تضرع و زاری ۵۲- در التجاء به خداوند ۲- درود بر محمد و آل محمد ۳- درود بر فرشتگان حامل عرش ۴- درود بر پیروان انبیاء ۹- طلب مغفرت ۱۶- طلب عفو از گناهان ۳۱- دعای توبه ۳۹- در طلب عفو و رحمت.

۲. دعا‌های این دسته عبارتند از: ۵- دعا برای خود و خواص خود ۷- دعای جهت برآمدن مهمات و دفع بلیات ۱۱- برای عاقبت به خیر شدن ۱۳- دعای طلب حاجات ۱۴- شکوه از ظالمان ۱۵- رفع بیماری و بروز بلیات ۱۸- دفع مکر و نیل به مطلوب ۱۹- طلب باران ۲۱- دعا در موقع محزون شدن از پیش آمده‌های ناگوار ۲۲- در مواقع شدت ۲۹- دعای رفع ضیق معیشت ۳۰- دعای قضاء دین ۳۳- دعای استخاره ۳۴- دعای هنگام ابتلا و رویت گنه‌کاران ۳۵- در رضا از مقدرات خود ۳۶- موقع غرش رعد و برق ۴۰- دعای شنیدن خبر مرگ و یاد کردن آن ۴۹- دفع کید اعداء ۵۴- در دفع هموم.

دعاها، برخلاف اعتقادات عادی و انتظار عمومی که ورد یا ذکر و طلسمی دریافت شود تا مثلاً پولی از آسمان بریزد یا گرفتاری و بلا فوراً رفع شده دشمن بدخواه به مرض لاعلاج مبتلا شود، بیشتر از مقوله‌ی اعتماد به خدا و انتظار فرج آینده است، پذیرش ابتلا به عنوان وسیله برای تربیت و تقرب است، درخواست نیروی تحمل می‌شود، دل‌داری برای صبر و شکیبایی داده می‌شود. یادآوری نعمت‌ها و نصرت الهی به عمل می‌آید و حتی برای طرف طلب عفو و هدایت می‌شود.

دسته‌ی سوم دعا‌های حضرت سجاد(ع) که در حدود ۹ فقره می‌شود درخواست‌هایی از خدا است که تلقین به نفس در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی می‌باشد و یا خیرخواهی و خدمت‌گزاری به خلق و تعلیم یک سلسله خواسته‌های اجتماعی است.<sup>۱</sup> از آن جمله دعا در حق مرزداران و رزمندگان مدافع حدود و ثغور اسلامی است (و نه مهاجمین و انتقام‌جویان متجاوز).

به این ترتیب امت زیر فشار و کشتار نه تنها در حالت پایداری و امیدواری و بقا نگاه داشته می‌شود بلکه به سوی حرکت، تربیت، خدمت و محبت نیز سوق داده می‌شود.

#### ۵) امامان پنجم و ششم و سنت تقیه

با وجود میوه‌های عاشورا که نوبرهای آن به بازار امت اسلام آمده بود قتل و زندان و انواع محدودیت‌ها و آزار مخالفین با شدت و ضعف‌هایی، حتی بعد از سرنگونی امویان و در خلافت عباسیان، ادامه داشت. علویان و شیعیان که خلفا آنها را مدعیان قدرت و حکومت خود می‌دانستند در معرض انتقام و انهدام بی‌نظیری قرار داشتند. در چنین شرایط مرگ‌بار سنت جدیدی به نام تقیه از طرف امامان توصیه گردید که منظورهای مختلفی را تأمین می‌نمود. تأکید بود بر یکپارچگی و وحدت امت و جلوگیری از تفرقه و ابراز اختلافات، اختفا و استتاری بود برای امنیت و بقای مخالفین و مقاومت‌کنندگان و بالاخره وسیله‌ای بود برای حفظ مکتب و مبارزه زیرزمینی و دعوت.

۱. این دعاها از این قبیل است: ۵- دعا برای خود و خواص خود ۶- دعای صبح و شام که یک برنامه‌ریزی روزانه شخصی برای حمد و سپاس خدا و استخدام خود در راه مردم و اجتماع بوده از خدا توفیق برای خیر رساندن و احتراز از آزار و بدعت‌ها خواسته می‌شود و همچنین امر به معروف و نهی از منکر، یاری حق، مبارزه با باطل، ارشاد گمراهان، خدمت به اسلام، کمک به ضعیفان و دادرسی مظلومان ۱۹- دعای طلب باران ۲۰- طلب مکارم اخلاق و اعمال پسندیده ۲۴- دعا برای پدر و مادر ۲۵- دعا برای اولاد ۲۶- دعا برای همسایگان و دوستان ۲۷- دعا برای حافظین حدود و ثغور اسلامی ۴۱- دعای سر عیوب و وقایع آن.

امامان پنجم و ششم یعنی محمد باقر و جعفر صادق علیهم السلام، با استفاده از تقیه برای شیعیان و از فترت و ضعف سال‌های آخر بنی‌امیه و آغاز بنی‌عباس، به شکافتن بذرها و زمینه‌های دانش و پژوهش پرداختند که مسلمانان نسبت به آن اشتیاق فراوان ابراز می‌داشتند. دروازه‌های علوم و افکار را به مصداق حدیث معروف نبوی «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»<sup>۱</sup> به روی خواص و عوام گشوده، شاگردان مبرز و معمولی زیادی را تربیت کردند. سپس تربیت یافتگان با اخلاصی را به عنوان داعیان امر به اقصی نقاط کشور مخصوصاً ایران گسیل می‌داشتند، که هر دو از سنت‌های نبوی به‌شمار می‌رود و وسایل مؤثری برای احقاق حق و اشاعه‌ی مکتب محسوب می‌شدند. در پای درس صادق آل‌محمد هزاران نفر طلاب پیر و جوان شرکت کرده غیر از فقه (که امروزه اختصاص به فروع دین و احکام ابتدایی و تشریفات پیدا کرده است) علوم ادبی و اجتماعی و سیاسی تعلیم می‌گرفتند. به این ترتیب فقه جعفری به وجود آمد.

امامان بعدی سیاست استتار و تقیه را که توأم با عبادت و فعالیت و با تربیت و هدایت بود ادامه دادند. در زمان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا و پیش از آن در عهد حضرت صادق علیهم السلام، مسئله‌ی جدیدی پیش آمده بود که می‌توانست فضیلت و حیثیت اسلام را تحت الشعاع علوم و فلسفه و افکار یونان قرار داده محو منقرضش سازد. امامان بعد از باقرین، به‌مقابله با ذهنیات و بدعت‌های مغرورانه و سفسطه‌انگیز یونان پرداخته مسلمانان را در خط واقعیات و مشاهده و تجربیات، یعنی در سنت و ملت ابراهیم و در روش‌های علمی دنیای مترقی بعد از رنسانس، قرار دادند.

برخورد امام ششم با ابومسلم خراسانی که داعیه انتزاعی خلافت از بنی‌امیه به خاندان رسالت یا به خاندان با صلاحیت دیگری را داشته است و همچنین موضع‌گیری امام هشتم در برابر دعوت مصرانه‌ی ولایت‌عهدی مأمون الرشید، که تحت تأثیر حقانیت و توجه افکار امت به اهل بیت قرار گرفته بوده است، موضوعات خاصی را پیش می‌آورد که بحث و الگوگیری از آنها خارج از فرصت و رخصت مقاله حاضر است و می‌تواند خوراک مایه‌دار برای بررسی آموزنده‌ای باشد. نظر ما در اینجا اشاره و ارائه رویدادهای سیاسی بعد از رحلت، و سنت‌ها و رویه‌هایی است

۱. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است.

که امامان تشیع درگیر و جواب‌گوی آنها بوده‌اند.

### ۶) دوران انتظار و غیبت

بعد از امام هشتم مبارزه حق و باطل یا قیام برای حفاظت دین آخرین، در کسوت حکومتی و سیاسی و در شرایط حاکم قاهر زمانه، به صورتی تعطیل گردید یا تغییر صورت و جهت داد. دوران و سنت جدیدی افتتاح شد که خبر آن را پیغمبر پاک و پیشوایان پرهیزکار ما پیشاپیش داده بودند. یعنی دوران انتظار و غیبت.

انتظار ناجی و اعتقاد به پیروزی نهایی، سابقه در ادیان توحیدی و ریشه در فطرت انسانی دارد. ولی به صورت مشخص قطعی، همراه با غیبت و ظهور امام منتظر که اجرا کننده برنامه‌ی «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا»<sup>۱</sup> باشد، در معتقدات شیعه و در احادیث معتبر متواتر که از پیغمبر و ائمه رسیده و تکیه بر اشارات قرآن داشته باشد، از ویژگی‌های اسلام به‌شمار می‌رود. مطلب در بحث‌های تفصیلی جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و باز هم باید قرار بگیرد. صرف نظر از دلایل نقلی و عقلی دینی، این مسئله از جنبه‌ی جامعه‌شناسی و تحول تمدن و افکار جهانی نیز جالب توجه بوده می‌تواند، هم تأییدی بر اصالت امر باشد و هم مکمل رسالت نبوی و تحقق مقصد نهایی تلقی گردد.

### ۲- جهاد و جنگ

در مورد جهاد و جنگ دو عامل باعث شد که پس از رحلت رسول اکرم احوال و اعمالی از خلفا و از زمامداران کشورهای اسلامی سر بزنند و احکام و روش‌هایی را فقها و علما ابراز یا امضا نمایند که با نصوص قرآن و سنت نبوی تفاوت زیاد و بلکه مخالفت آشکار دارد:

اولاً غزوات ده ساله دوران مدینه شکل تقریباً مشابه داشته غالباً دفاع در برابر مشرکین و دشمنانی بوده است که قصدشان از بین بردن آئین اسلام و انقراض فوری جامعه‌ی نوپای مسلمانان بوده است. فرستاده خدا و گروندگان به‌او را از خانه و دیارشان بیرون می‌انداختند و همه جا معترضشان می‌شدند. یا تدارک حمله و نابودی آنها را می‌دیدند، در حالی که درگیری‌ها و تهاجمات و تصرفات بعدی دولت‌های اسلامی چهره و برنامه دیگری داشته است.

۱. روایت از معصوم (ع): زمین را (یعنی جهان مسکون و متمدن را) همان‌طور که مملو از ظلم و جور می‌شود، پر از قسط و عدل خواهد کرد.

ثانیاً رسوم غارتگری و تجاوز اعرابی از یک طرف و روحیه‌ی خشونت و خصومت بشری در عشق به پیروزی و قدرت، از طرف دیگر چنان ریشه‌دار و قوی بوده است که به سهولت خود را در دل‌ها و دیده‌های همگان، به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه، بر معتقدات اسلامی و بر اخلاق و تربیت قرآنی تحمیل می‌کرده، جای‌گزین آن می‌شده است. حتی معلوم نیست این طرز تفکر و تحسین فطری که در نهاد و قلم سیره نویسان بعد از یک قرن و نیم، برای تجاوز و تسلط وجود داشته است تا چه اندازه در شرح تاریخی وقایع و تعلیل غزوات رسول اکرم (ص) تأثیر گذارده و از انطباق با قرآن و حقایق منحرفشان نکرده باشد.

در هر حال، به‌طور وضوح و وفور می‌بینیم که لشکرکشی و حمله به کشورهای همسایه و به‌مناطق دور دست برای مسلمان کردن و مطیع دولت اسلامی ساختن آنان، یک حرکت افتخارانگیز پر ثواب تلقی گردیده‌ نامش را جهاد فی سبیل الله می‌گذارند. مبارزه با الحاد و محو کفر و استکبار، یا به اصطلاح امروزه کفرستیزی، همانند رسوم قرون وسطای مسیحی، جزو فرایض اولیه‌ی دینی محسوب می‌شود. بدون آنکه از خود پرسند مسئله‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> که در قرآن آمده است چه می‌شود؟ و توصیه‌های مصرح و مؤکدی را که خدا در قرآن به پیغمبر بزرگوار کرده و تکرار می‌نماید که تو مسئول و محافظ و مأمور کسی نبوده و وظیفه‌ای جز انذار و بشارت دادن یا ارشاد و ابلاغ کردن نداری، چگونه می‌توان تفسیر و توجیه نمود!

مثلاً در کتاب «جنگ و صلح در قانون اساسی»، تألیف دکتر مجید خدوری<sup>۲</sup> که مطالعات تحقیقی ارزنده‌ای در زمینه «تئوری دولت، قانون جنگ - جهاد و قانون صلح» و به‌طور کلی «مقاصد اساسی قانون اسلام» به‌عمل آورده است به اظهارات و نظریاتی از این قبیل می‌رسیم:

«براساس عقیده و اظهار اینکه، هدف نهایی اسلام، جنبه‌ی جهانی دارد، دارالاسلام از لحاظ تئوری، همیشه با دارالحرب در حال جنگ بود. مسلمین می‌بایست اسلام را به‌وسیله‌ی موعظه و ارشاد تبلیغ کنند، ولی خلیفه و امرای وی که در میدان جنگ بودند، اسلام را به یکی از دو وسیله که عبارت از جنگ یا گرفتن جزیه بود، انتشار می‌دادند، و دولت اسلامی قانوناً موظف و متعهد بود که مجری

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۲. ترجمه آقای سیدغلامرضا سعیدی، تهران، ۱۳۳۵، شرکت نسبی اقبال و شرکاء.



قوانین اسلام باشد، و هیچ مقامی غیر از مقام خودش را که قدرت فائقه به شمار می‌رفت حتی در مواردی که فرقه‌های غیراسلامی به میل و رغبت و بدون جنگ به اسلام گرویده بودند، به رسمیت نشناسد و اگر افراد غیرمسلمان از پذیرفتن اسلام، یا پرداخت جزیه امتناع می‌کردند، بر دولت مسلمان واجب بود که علیه افراد، یا فرقه‌های ممتنع، اعلان جهاد دهد. (و جهاد معمولاً به جنگ مقدس تعبیر می‌شود). بدین طریق جهاد عبارت از روابط جنگی معمولی موجود بین مسلمین بود، و این موضوع ابزار و وسیله‌ای بود برای تبدیل «دَارُ الْحَرْبِ» به «دَارُ الْإِسْلَامِ». این عمل محصول فعالیت مردمان سلحشوری بود که در راه نهضت پر دامنه‌ی توسعه و بسط اسلام کمر همت بسته بودند.

اسلام نتوانست خوی جنگجویی اعراب را که تحت تأثیر آن دائماً با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند، زایل سازد<sup>۱</sup>، بلکه در حقیقت مبنای روابط جنگی میان دستجات را بر اساس اینکه «جنگ جزئی از نظم قانونی مسلمین است» دوباره تأیید کرد، و آن را مورد استفاده قرار داد، به این بیان که جنگ مبدل به «جنگ مقدس» گردید و لاینقطع علیه کسانی که از مسلمان شدن احتراز داشتند اعلان می‌شد.

در تئوری یا نظریه‌ی عمومی قانون‌گذاری مسلمین، اسلام و شرک، در این جهان نمی‌توانند با یکدیگر همزیستی کنند. وظیفه‌ی امام و همچنین وظیفه‌ی هر مؤمنی، حکم می‌کند که نه فقط در اعلامی کلمه‌ی حق باید بکوشند، بلکه باید کار به جایی برسد که هیچ کافری نتواند وجود خدا را انکار کند، یا نسبت به نعمت‌های او ناسپاس باشد. این جهان باید بالاخره برای مؤمنین ذخیره شود و اما غیر مؤمنین:

«مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَيُسَّ الْمَصِيرُ»<sup>۲</sup>

جهاد، به عبارت دیگر امری است و اجازه‌ای است علیه شرک، و کلیه‌ی افراد غیر مسلمانی که از پذیرفتن اسلام سر باز زنند، و همچنین ذمی‌هایی که از ادای جزیه امتناع کنند، باید مشقات و صدمات حاصله از جهاد را تحمل کنند. بنابراین باید گفت:

۱. کونسی رایت در کتاب «تحقیقی درباره‌ی جنگ»، کتاب (چاپ شیکاگو به سال ۱۹۴۲) می‌گوید: «اولین قبیله‌ای که در صحرا و جلگه‌ای وسیع به وجود می‌آید و در آن زیست می‌کند ناگزیر است محیط پر مشقتی را تسخیر کند...»

سرزمین وی که فاقد وسایل دفاع طبیعی است و آماده‌ی حمله و یورش دیگران است و ادارش می‌کند که همیشه چه برای تعرض و چه برای دفاع، در حال جنگ باشد.»

۲. توبه (۹) / ۷۳ یا تحریم (۶۶) / ۹: ... و جایگاهشان دوزخ است؛ و بد سرانجامی است.

جهاد عبارت از منازعه و مشاجره‌ای است بین اسلام و شرک، و نیز یک نوع تنبیه و مجازاتی است برای دشمنان اسلام، و برای کسانی که نسبت به دین، خیانت یا تمرد می‌ورزند. بدین طریق جهاد در اسلام عیناً همان‌طور که در مسیحیت غرب معمول است حق مشروع و معقولی شناخته می‌شود.

به‌هرحال، با اینکه در اسلام مسئله جهاد برای تنبیه و مجازات مشرکین در نظر گرفته شده است، مع‌ذالک اهمیت مصلحت دولت و علت وجودی آن کمتر از منظور اول نیست، زیرا اعلامی کلمه‌ی حق در جهان که مستلزم برتری قدرت و حاکمیت الهی است، بر عهده‌ی دولت است و اجرای امر جهاد، عبارت از تأسیس حکومت مسلمین است و جهاد لازمه‌ی موجودیت آنست.

دکتر خدووری بخش دوم کتاب خود تحت عنوان «قانون جنگ (جهاد)» را با این شعر حماسی جاهلیت آغاز می‌نماید که خود بیانگر تداوم فرهنگ اصلی اعراب و نفوذ روحیه‌ی غارتگری در عقاید و عادات مسلمانان می‌باشد.<sup>۱</sup>

«وَعَى وَعَى وَعَى وَعَى وَمَلَيْتَ مِنْهُ الرِّبَا  
حَرَ الْحَرَارِ وَالتَّخْطِي يَا حَبْدَا الْمَخْلُوقُ بِالضُّحَى»  
جنگ جنگ جنگ جنگ که تپه و کوه‌ها را فرا گرفته است  
زبانه کشید و نائره آن برافروخت  
آفرین بر کسانی که در صبح سرها را می‌تراشند  
(نشانه حرکت برای جنگ)

البته در تحریک‌ها و تأیید لشکرکشی‌های خود پای قرآن و سنت را نیز در میان می‌آوردند. از داخل گروه آیاتی که ارتباط و اختصاص به مشرکین محارب و یا منافقین پیمان‌شکن متحد آنها دارد، چند آیه تند و تیز را بیرون آورده جهاد به صورت قتال را به دلخواهشان و بدون توجه به آیه‌ی «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا»<sup>۲</sup> تعمیم به همه جا و به همه کس می‌دادند؛ مانند:

«فَحَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ يَتَّقْتُمُوهُمْ»<sup>۳</sup>

۱. و شعرهای امروزی بعد از پیروزی انقلاب را تداعی می‌نماید.

۲. بقره (۲) / ۱۹۰: با آنان که با شما سر جنگ دارند، در راه خدا بجنگید، و [لی] [از حد] تجاوز نکنید...

۳. نساء (۴) / ۹۱: ... آنان را هر جا که یافتید دستگیر و به قتل برسانید ...

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»<sup>۱</sup>

«قَاتِلُوا الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»<sup>۲</sup>

یا «كَافَّةً لِلنَّاسِ»<sup>۳</sup> بودن رسول اکرم و وعده‌ی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»<sup>۴</sup> را تنها از طریق جنگ و اجبار تصور و تبلیغ می‌نمودند. و می‌دانیم که از این راه چه تجاوزها و تهاجم‌ها به عمل آمده اسلام را به عنوان آئین خشونت و وحشت در دنیا معرفی کردند و چه خون‌ریزی‌ها و کشتار و ظلم‌ها که در داخله کشورهای اسلامی به بهانه رافضی‌بودن و الحاد یا اختلاف‌های سیاسی و دینی به عمل آمده، امت اسلام تجربه‌ی مسیحیان را که قرآن جنگ افروزی آنان را ملامت می‌نماید، تکرار کردند.

در برابر چنین تحریف قرآن یا درک نادرست اسلام سنت امیرالمؤمنین علی (ع) و امام حسن (ع) را می‌بینیم که دست به هیچ جنگ تهاجمی نزدند و در برخورد با مدعیان و یاغیان داخلی اولین تیر و اولین حمله هیچ‌گاه از اردوی آنان آغاز نمی‌گردید و پس از پیروزی و در تمام دوران زمامداری، رفتارشان با مغلوب‌شدگان و مخالفین، بر معیار آزادی و برادری و برابری و بلکه احسان و محبت بوده کمترین تبعیض و تخاصم را روا نمی‌داشتند.

فقه رسمی شیعه برخلاف برادران سنی فقط جنگ‌های دفاعی را واجب می‌داند جنگ‌های تهاجمی (به اصطلاح ابتدایی) را که برای تصرف کشورهای غیرمسلمان یا مسلمان کردن کافران باشد مشروط و موکول به حضور و دستور امام معصوم می‌دانند که دیدیم دو امامی که به خلافت رسیدند مبادرت به چنین حرکات، که در آن شرایط اشکال چندان نداشت بلکه باعث انصراف مشکلات داخلی هم می‌شد، نکردند.

### ۳- علوم و افکار

علم و تطور افکار یا فرهنگ جوامع در دنیا خیلی بیشتر از نظام حکومتی و مقام جنگ و خصومت در حال تحول یا توسعه و تکامل می‌باشد. شرایط زمان و مکان

۱. انفال (۸) / ۳۹: با آنان بجنگید تا فتنه برچیده شود و دین یکسره [و آزادانه] برای خدا باشد...

۲. توبه (۹) / ۲۹: جنگ کنید با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز واپسین باور نمی‌آورند...

۳. سبأ (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم...

۴. توبه (۹) / ۳۳: ... تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند ...

رسالت حضرت پیغمبر (ص) نیز طوری بود که امت شکوفا و نوپای اسلام نمی‌توانست در آن مدت کوتاه و در سرزمین عقب‌افتاده‌ی حجاز تماس و تجربه فرهنگی قابل توجه و تعمیم داشته سنتی از رسول اکرم به یادگار مانده باشد. پیغمبر اسلام «مَدِينَةُ الْعِلْمِ» بود ولی باب آن که اولین امام باشد پس از رحلت رسول اکرم (ص) و مختصر رشد فکری اصحاب، همزمان با ارتباط با مسلمانان تازه‌وارد باز شد. قواعد زمان خودشان تدوین و تصریح نشده علی (ع) با تعلیم اینکه «كُلُّ فَاعِلٍ مَرْفُوعٌ وَ كُلُّ مَفْعُولٍ مَنْصُوبٌ» اولین درس نحو را به قرآن خوانان می‌دهد و در کلمات قصار و خطبه‌ها و در قضاوت و دعاها و است که صدر اسلام با حکمت و حکومت، با علوم و طبیعت و با اصول قضا و رموز عرفان آشنا می‌گردد.

امام پنجم فرزند زین‌العابدین شکافته دانش‌های ادیان می‌گردد<sup>۱</sup> که در اواخر دولت امویان در اثر بسط روابط با سوریّه و رومیّه و با افریقیّه و اندلس و چهره‌های گوناگون وارد سرزمین اسلام شده اشکال‌ها و ابهام‌هایی را مطرح کرده بودند.

نوبت به بنی‌عباس که می‌رسد چون ضرورتی برای وضع و وحدت احکام و مقررات، اعم از عبادی، اخلاقی، اداری و حکومتی پیدا گشته و امت اسلام فقیه پرور شده بود، امام ششم جواب‌گوی این نیاز دیرینه، پایه‌گذار مکتب جعفری و آموزگار هزاران دانش‌آموز و دانش‌پژوه مسلمان، اعم از سنی و شیعه، می‌گردد. ضمن آنکه توجه و تحصیل علم که در اثر توصیه‌های موکد قرآن و به پیروی از سنت سوادآموزی پیغمبر و دستورهایی چون «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»<sup>۲</sup> یا «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ كُونُوا بِالصَّيْنِ»<sup>۳</sup> رواج وسیع یافته و مسلمانان به تعلیم و به تبادل نظر با دانشمندان یونان و هند و ایران و به ترجمه آثار آنان پرداخته بودند، دروس امام ششم انحصار به علوم ادبی و به فقه به معنای امروزی نداشته شاگردان ممتازی در زمینه‌های علمی، طبیعی، شیمی و شاید ریاضی و پزشکی تربیت می‌کرده است. غیر از ادیان و آداب و علوم، پای فلسفه یونان و فرهنگ و عرفانیات هندوستان نیز در میان مسلمانان باز شده نه تنها اسلام و خدا بلکه همه‌ی ادیان و اساس هستی و حقیقت را گستاخانه و آزادانه زیر سؤال می‌بردند. در برابر آنها و پیشاپیش آنها امام

۱. باقر علوم النبیین .

۲. حدیث نبوی : جستجوی دانش بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان واجب است.

۳. حدیث نبوی : بجوئید علم را اگر چه در چین باشد.

ششم و مناظرات امام هشتم علی بن موسی الرضا را می‌بینیم که مانند سایر امامان مشعل قرآن و پرچم محمدی را فروزان و استوار نگاه می‌داشته‌اند.

غرض و نقشه‌نامه جانشینی دانشمندان و باز کردن مکتب و کلاس برای تعلیم همه‌ی علوم و فنون و رموز آن زمان و جواب‌گویی به آیندگان نبوده است بلکه سنت و الگو می‌داده‌اند و راه و روش می‌گشوده‌اند تا مسلمانان، پیروان و پیوندزنان و آموزگاران و پیشگامان علوم و افکار برای آخرت و دنیای خود و جهان گردند.

\* \* \*



## بعثت و معجزات \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو  
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.»<sup>۱</sup>

بعثت پیغمبر بزرگوارمان را به دوستان عضو انجمن اسلامی مهندسين و به میهمانان عزیز تبریک عرض کرده خدای رحمان را شکر می‌گذاریم که به ما عمر و توفیق و افتخار برای انعقاد چنین جشن سالیانه عنایت فرموده، یکبار دیگر در زیر نام و پرچم محمدی دور هم جمع شده، درود به او و خاندان جلیلش می‌فرستیم و برای محمدیان و ملت ایران و مسلمانان جهان دعای هدایت و رحمت و توفیق خدمت می‌نمائیم.

### موضوع صحبت

همان‌طور که می‌دانید، و شاید انتظار دارید، برنامه‌ی عرایض امروز بنده بنا به معمول سنواتی استمداد و استفاده یا بحث و بررسی بر حول محور آیه‌ی کریمه‌ی فوق می‌باشد که در ابتدای سوره‌ی جمعه (۶۲) آمده و مضمون آن با مختصر اختلاف سه بار دیگر

---

\* دست‌نوشته‌ای است از پیش‌نویس توسعه‌یافته‌ی سخن‌رانی مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۸ زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در جشن عید مبعث انجمن اسلامی مهندسين که توسط خود ایشان تهیه شده ولی تدوین نهایی نیافته است. این اثر، به مناسبت سال گشت مبعث رسول مکرم، برای اولین بار جهت انتشار در اختیار مجله مهرنامه قرار گرفت و در شماره‌ی ۲۳ مورخ ۳۰ تیر ۱۳۹۱ این ماهنامه چاپ و منتشر شد (ب.ف.ب).  
۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

در کتاب خدا تکرار شده است.

از سال ۱۳۳۶ تا به حال جمعاً در انجمن یا در جاهای دیگر، ۱۶ جلسه یا ۱۶ سخنرانی در زمینه‌ی بعثت یا برانگیختگی رسول اکرم برای هدایت مردم و دعوت به سوی خدا، داشته آنچه به عقل ناقص و علم نارسایم می‌رسیده است تجزیه و تحلیل در جمله‌ها و حتی کلمات و حروف آیه یا آیات بعثت به عمل آمده است. سال گذشته که چنته‌ام خالی شده بود، صحبت از ناگفته‌های بعثت کردم.

فقط یک استفاده یا استنباط باقی مانده بود که چون احساس عجز و جهل بیشتر می‌کردم، طفره رفته و هر سال به بعد موکول کردم. بنابراین امسال با حمد و طلب رحمت و عفو از خدا، و تشکر و عذر از شما قصد دارم تصفیه حساب و ادای دینی بنمایم. برای سنوات بعد فقط اوست که «عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» است، و او باید به همکاران انجمن [اسلامی مهندسين] و به دوستان دیگر توفیق تعقیب، تکمیل یا تغییر این برنامه را بدهد.

موضوع باقی مانده و تأخیر شده معنی و مفهوم سوم «آیات» است که در جمله‌ی «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» به عنوان بند اول برنامه‌ی بعثت آمده است.

### انواع آیات در قرآن

قبلاً اشاره و توضیح داده شده بود که آیه یا آیات در سه مفهوم یا در سه جلوه و چهره زیر در قرآن آمده است و جمعاً ۳۸۱ بار به این کلمه به صیغه‌ی جمع یا مفرد برمی‌خوریم. ۲۹۵ بار به صورت آیات، آیاته، آیاتی و غیره که جمع است و ۸۶ بار به لفظ آیه که مفرد است.

۱) جمله‌های قرآن که شماره گذاری شده مجموع آنها ۶۲۰۴ تا ۶۶۶۶ عدد است. مانند «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» یا «الْكِتَابِ الْمُبِينِ» که سوره‌های یونس (۱۰)، یوسف (۱۲)، رعد (۱۳)، حجر (۱۵)، شعراء (۲۶)، نمل (۲۷)، قصص (۲۸)، و لقمان (۳۱) با آن آغاز می‌شود. یا در خطاب به پیغمبر گفته شده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ»<sup>۱</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۷: اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد، بخش [اعظم] آن، آیاتی است صریح و روشن که اصل کتاب است و [بخش] دیگر، آیات مشابهه است [که احتمالات مختلفی در معنی و مفهوم آن می‌رود]؛ اما آنها که در دل‌هاشان انحراف است، [اصل کتاب را رها کرده، تنها] آیات مشابهه را برای ←



«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup>

در این زمینه و در این معنی سخنرانی و کتاب «سیر تحول قرآن» به عمل آمده و منتشر شد که از سه نظر تحول لفظی، موضوعی و محتوایی مطالعه و جدول بندی شده است. (۲) آیات به معنای آثار مشهود و پدیده‌های طبیعت که خوراک دهنده‌ی سخنرانی سال ۱۳۶۰ انجمن تحت عنوان «بعثت و راه‌های ایمان» گردید و در جلد دوم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» چاپ شده است.

در این قبیل آیات:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>

سراسر سوره‌ی نحل (۱۶) آیات: ۱۱، ۱۳، ۶۵، ۶۷، و ۶۹ زرع و زیتون و نخل، باران، «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»<sup>۳</sup>، عسل و خوراکی‌ها که به دنبالش «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۴</sup>، «يَسْمَعُونَ»<sup>۵</sup>، «يَتَفَكَّرُونَ» و غیره آمده است. در سوره روم (۳۰) آیات ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۸ در زمینه‌ی آفرینش انسان از خاک، ازدواج یا مودت و رحمت، اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها، خواب شب و تکاپوی روز، رعد و برق آسمان و غیره با ترجیع بند «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ»<sup>۵</sup>، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>۶</sup>، «مَنَّاكُمْ بِاللَّيْلِ»<sup>۷</sup>، «يُرِيكُمْ الْبَرْقَ»<sup>۸</sup>، «أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ»<sup>۹</sup>، و غیره.

→ فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] دنبال می‌کنند...

۱. بقره (۲) / ۲۵۲: این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم؛ و تو در زمره پیامبرانی.
۲. بقره (۲) / ۱۶۴: به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش پیاپی شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا روانست و بارانی که خدا از آسمان فرستاد و زمین را پس از خزان و خشکی‌اش بدان حیات بخشید و از هر [گونه] موجود زنده‌ای که در آن پراکند و نیز در گردش بادها و ابرهای آماده به خدمت میان آسمان و زمین [که سراسر نظم و حکمت است]، نشانه‌هایی [از توان و تدبیر او] است برای عاقلان.
۳. نحل (۱۶) / ۶۷: و از میوه درختان خرما و انگور باده‌های مستی بخش...
۴. نحل (۱۶) / ۶۷: ... در این [امر] برای گروهی که خردورزی می‌کنند، نشانه‌ای [از توان و تدبیر خدا] است.
۵. روم (۳۰) / ۲۰: از نشانه‌های [قدرت] اوست که شما را آفرید...
۶. روم (۳۰) / ۲۲: از جمله نشانه‌های [قدرت] او، آفرینش آسمان‌ها و زمین...
۷. روم (۳۰) / ۲۳: ... خواب شماست در شب...
۸. روم (۳۰) / ۲۴: ... برق را به شما می‌نماید...
۹. روم (۳۰) / ۲۵: ... برپاست آسمان...

۳) آیه و آیات به معنای هلاکت‌هایی که امت‌های گذشته دچارش شده‌اند، معجزاتی که پیغمبران نشان داده‌اند یا یاری‌ها و امداد و نجات‌هایی که اختصاصاً خدا فراهم آورده است، که موضوع بحث این سخنرانی خواهد بود و عنوانش را معجزات گذاشته‌ام.

### علت ظفره رفتن از مسئله

استمهال و اشکال بنده از این جهت بوده است که عقب اثبات معجزات یا حداقل بیان امکان و چگونگی وقوع آنها می‌گشتم و نمی‌یافتم. حالا هم چیز دندان‌گیری که از این جهت ما را اقناع کند پیدا نکرده‌ام و در هر حال چون راجع به خارج عادات و رموز و مشکلات است، بحث و دقیق و ظریفی خواهد بود که احتیاج به تمرکز حواس و دقت عمده شده، ممکن است ایجاد خستگی نماید و در هر حال بحث خشکی است که اتفاقاً جای ملاحظات سیاست و مسائل اجتماعی که جلب‌کننده باشد ندارد و جنبه‌های انسان‌شناسی و عملی در زندگی نیز نداشته انتظارمان می‌تواند صرفاً و به یاری خدا قرآن‌شناسی و ان‌شاءالله تقویت ایمان و معرفت‌مان باشد. بنابراین به امید خدا وارد گود می‌شویم.

### واقعیت معجزات

اولاً ببینیم که آیا معجزه و معجزات حقیقت داشته است و آن‌طور که بعضی‌ها مثل شهید احمدیان تعبیر و توجیه‌های طبیعی فراوانی ذکر کرده‌اند از امور عادی نیست؟ معجزه می‌دانیم در منطق کلاسیک و اهل کلام، کارها و کیفیاتی است که پیغمبران برای اثبات پیغمبری خود انجام یا ارائه می‌دهند. به طوری که دیگران از آوردن یا انجام آن عاجزند. به این ترتیب ارتباطشان با خدا و حقانیتشان ثابت می‌شود. که البته غیر از معجزه‌ی انبیاء صحبت یا ادعای کارهایی خارق‌العاده و کشف و کرامت و غیب‌گویی درباره‌ی ائمه و اولیاء و عرفا نیز شده است.

ثانیاً اگر واقعیت معجزه را قبول کنیم چه توجیه علمی و نظیر و مشابهی می‌توانیم پیدا کنیم.

ثالثاً اگر معجزه نشانه و مدرک نبوت است و در مورد انبیاء دیگر در قرآن صراحت دارد چرا حضرت خاتم‌النبین از انجام آن استنکاف ورزیده و در هر حال تخفیف یافته یا تغییر صورت داده است؟

رابعاً آیا معجزات باز وقوع پیدا می کنند و تجدید می شوند یا نه؟

### راه‌های انتخابی

از چند طریق می توانیم برای جواب به این سئوالات، وارد بحث و بررسی شویم:

- ۱- فلسفی و کلامی، روی ذهن و عقل و علم خودمان و برنامه‌نویسی برای خدا ضرورت و کیفیت معجزات را اثبات و بیان کنیم.
- ۲- علمی، از نظر علمی امکان کیفیت معجزه را بررسی و اثبات نمائیم.
- ۳- مراجعه به تاریخ و طبیعت، به تاریخ و به طبیعت و واقعیت مراجعه نموده آنچه را که طبق مدارک و قرائن موجود و مسلم رخ داده است یا رخ می دهد بپذیریم.
- ۴- مراجعه به قرآن، به خود قرآن مراجعه کنیم و ببینیم قرآن چگونه ارائه‌ی مطلب می نماید.

ما این راه چهارم را می گیریم و لذا با تعلیل‌های فلسفی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علمی مقابله می نمائیم تا بر معرفت و یقینمان افزوده شود.

### منظور خدا از معجزات و آیات

وقتی به قرآن نگاه می کنیم اولاً به کلمه‌ی معجزه برمی خوریم. از آیه و آیات صحبت می شود و از آن‌هم، نه یک بار و ده بار بلکه ۳۸۱ بار. ثانیاً نه به آن معنی و مفهوم استدلال‌های کلامی و کتاب‌های دینی که چیزی در اختیار یا به خاطر انبیاء برای عاجز کردن مردم و مدرک نبوتشان باشد، بلکه نشانه‌ها و وسایلی است در اختیار خدا و فرستاده شده از طرف خدا برای اثبات خدایی خودش و معتقد شدن و متقاعد شدن انسان‌ها به وجود، به وحدانیت و به قدرت او و وقوع آخرت و قیامت.

مرحوم فروغی می گفت اصلاً معجزه و ارائه‌ی کارهای فوق‌العاده و خارق‌العاده کافی است انسان را مات و مبهوت کند و اعتراف به عجز خود نمائیم. ولی به هیچ وجه دلیل بر حقانیت و اثبات ادعا نمی شود. مثلاً اگر کسی جلوی من کوه البرز را به لرزه در آورد و پاره پاره کند برای او قدرت و نیروی فوق‌العاده قائل می شویم ولی اگر گفت دو دو تا پنج تا می شود قبول نخواهیم کرد.

حال این سؤال پیش می آید که خدا از این کار چه می خواهد و چرا از طریق

ساده‌تر و سرراست‌تر عمل نمی نماید؟

جوابی را که قرآن به ما یعنی به انسان می دهد اگر خواسته باشیم باید به روز اول

آفرینشمان یا منزل دادنمان در زمین برویم.

داستان آفرینش و گزینش آدمیزاد و اخراج آدم از بهشت را بخوانیم که در سوره‌های متعددی به‌طور متفرق آمده است. از آن جمله در سوره‌ی بقره (۲) پیش از اعلام فرشتگان که می‌فرماید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»<sup>۱</sup>

از مراحل ذیل رد می‌شویم؛ تعلیم دادن اسماء به انسان، دستور سجده به فرشتگان، تمرد شیطان، فریب دادن آدم و زوجه‌اش برای اخراج آنها از بهشت و هبوط به زمین برای دشمنی کردن با یکدیگر و استقرار و تمتع موقت و بالاخره به این اعلام و وعده‌ی الهی می‌رسیم:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

و در سوره‌ی اعراف (۷) مطلب با تفصیل و توضیح بیشتری تکرار شده، از آن جمله به این آیات برمی‌خوریم:

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ»<sup>۳</sup>

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... من در زمین جانشینی [برای بشر غیرمسئول و بی‌اختیار] قرار می‌دهم [که مسئول و دارای اختیار محدود خواهد بود]؛ گفتند: آیا کسی را در آنجا می‌گماری که [با سوءاستفاده از اختیار] در آن تبه‌کاری کند و خون‌ها ریزد؟ ...

۲. بقره (۲) / ۳۸: گفتیم: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳. اعراف (۷) / ۲۴ و ۲۵: [خدا] گفت: [از بهشت] فرود آید، در حالی که [با انبوه نسلتان] دشمن یکدیگرید؛ و تا زمانی محدود در زمین استقرار و برخوردار می‌شوید.

[و] گفت: در زمین زندگی می‌کنید و در همان [جا] خواهید مرد و [به هنگام رستاخیز] از آن بیرون آورده می‌شوید.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ.<sup>۱</sup>

صحبّت از سقوط آدمیزاد به زندگی زمینی با دشمنی‌ها و گرفتاری‌های فراوان و برخورداری‌های موقت آن ولی تنها و سرگردان نماندن انسان و این وعده‌ی خدایی که رسولانی از طرف من نزد شما خواهد آمد، آیاتم را برایتان حکایت می‌کنند اگر می‌خواهید امنیت و نشاط داشته باشید از من پروا و در زندگی اصلاح نمائید. اما اگر آیاتم را تکذیب کنید و خود را بزرگ و بی‌نیاز از من دانستید تا ابد دچار آتش خواهید شد.

آیات، نشانه‌ها و رهنمودهایی است که خداوند همراه و همزمان فرستادگانش ارائه می‌دهد تا انسان‌ها از ترس و رنج ایمن گردند و به بهشت همیشگی دلخواه سراسر نعمت و لذت برگردند.

خدا، به موجب آیات فوق و آیات دیگر قرآن می‌خواهد با شناساندن خودش به انسان مؤمن و عاشق و متقی و مقرب ساختن انسان به خدا، ما را از اندوه و رنج نجات داده، خوشبخت و سعادت‌مند سازد. و این کار را ضمن آزاد گزاردن ما، با فرستادن پیامبران و نشان دادن آیات انجام می‌دهد.

پیغمبران و آیات، با نشانه‌ها، واسطه و وسیله‌ها، برای آگاه شدن و عاشق شدن و حرکت ما به سوی خدا است.

### چرا خدا رو در رو و مستقیماً عمل نمی‌نماید؟

اگر خدا مستقیماً با فرد فرد ما روبه‌رو می‌شد و خودش را می‌شناساند و حرف‌هایش را می‌زد، مسلماً راحت‌تر و با اطمینان بیشتر او را می‌پذیرفتیم و اطاعت می‌کردیم. چه احتیاج به پیغمبرها و چه احتیاج به نشانه‌ها؟

ضرب‌المثلی می‌گوید «مردم عقلشان به چشمشان است» معمولاً این کلام را در مقام تحقیر و ملامت به کار می‌برند. در حالی که عیب و اشتباه شده، فطری بشر است و بشریت از انتخاب راه‌های خلاف آن یعنی به دنبال ذهنیات و خیالات و فلسفه

۱. اعراف (۷) / ۳۵ و ۳۶: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند، [آنان را خیرخواه خود تلقی کنید و] کسانی که پروا داشته باشند و به اصلاح [خود] پردازند، هیچ‌گونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.  
و کسانی که آیات ما را دروغ شمردند، و در برابر آن گردن افراشتند، جاودانه دوزخی‌اند.

رفتن‌ها و پیش خود ساختن‌ها گمراه‌گر دیده و صدمه‌خورده است. طبیعی است که انسان آنچه را که با چشم خود می‌بیند بپذیرد و آنچه را با پوست و گوشتش لمس و تجربه می‌کند باور بدارد. بنابراین می‌خواهد خدا را هم خودش ببیند و حرف آن جراح مادی آلمانی که گفته بود «هر وقت خدا را در زیر چاقوی جراحی‌ام دیدم ایمان خواهم آورد»، خیلی پرت و غیرانسانی نیست.

حضرت موسی هم و قتی در طور سینا با وجود شنیدن صدای خدا، «رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»<sup>۱</sup> می‌گوید، همین خواسته و ادعا را دارد. مسلماً خدا هم از نشان دادن خودش و هدایت و سعادت بندگانش خست و امساک ندارد. اشکال در این است که ما بشر مخلوق خاکی محدود و ناتوان نادان، توانایی دیدن و درک او را نداریم. بنابراین به برگزیده‌اش جواب نفی ابدی داده «لَنْ تَرَانِي» می‌گوید. ضمن اینکه به جواب خشک و سرد اکتفا نکرده عدم امکان و عدم ظرفیت و توان موسی را به جای استدلال فلسفی و ذهنی با یک توضیح و تجربه‌ی شخصی برایش روشن ساخته، می‌فرماید:

«وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»<sup>۲</sup>

موسی مطلب را با بی‌هوش شدن خود دریافت داشته، به درگاه سبحان توبه می‌نماید و آغازکننده‌ی ایمان برای پیروانش و آیت برگزیده و پیامبر صاحب کتاب می‌شود:

«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا»<sup>۳</sup>

«فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۴</sup>

۱. اعراف (۷) / ۱۴۳، تمام آیه چنین است:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.»

(و چون موسی به میعادگاه ما آمد و صاحب اختیارش با او سخن گفت، اظهار داشت: صاحب اختیارا، [خود را] به من بنمای تا تو را ببینم؛ [خدا] گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود برقرار باقی ماند، مرا خواهی دید؛ همین که صاحب اختیارش بر آن کوه تجلی کرد، آن را متلاشی و خرد کرد و موسی مدهوش [به زمین] افتاد؛ چون به خود بازآمد، گفت: [بار خدا یا] تو را تقدیس می‌کنم، به درگاهت بازگشته‌ام و نخستین باوردارنده‌ام.)

۲. اعراف (۷) / ۱۴۳.

۳. اعراف (۷) / ۱۴۳.

۴. اعراف (۷) / ۱۴۳.

«قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ»<sup>۱</sup>

بعضی از مشرکین هم خواسته بودند که خدا را ببینند و فرشتگان نازل شوند، قرآن جملتاً واحده باشد.<sup>۲</sup> جواب داده می شود که خیلی خود گنده بینی کرده اند و با عجله و بدون صبر و زحمت و تعقل و تلاش خودشان، نه ایمان به خدا حاصل می شود و نه ثواب آخرت. باید بازگشت، و عمل و صبر در کار باشد باید پیغمبر و آدم ها ساخته شوند، مشیت خدا چنین است.

بنابراین چون ما همسطح با آفرینندهی خود نبوده و نمی توانیم او را مستقیماً درک کنیم و بپذیریم خدا خود را از طریق نشانه ها و ساخته ها و کارهایش، و به وسیلهی فرستاده هایش به ما معرفی می نماید و از ما دعوت به سوی خویش می نماید.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.»

وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.»<sup>۳</sup>

همه ی اشکال مسئله اینها است و انگیزه ی رسالت و پیامبری اینها است و تمام آیات و سوره های قرآن راجع به انبیاء و امت های گذشته نیز حول این محور و برای حل این مشکل دور می زند. یک طرف خدا را داریم که به موجب قرآن می خواهد بندگانش او را بشناسند و پرستند (البته در جهت سود خودشان) و از این بابت اصرار داشته پیغمبران را برای همین منظور مأمور می نماید. از طرف دیگر انسان است که با آنکه می بینیم فرار و انکار و تکذیب دارد ولی در فطرت و عمق و درونش (به شهادت عرفا، شهداء، روان شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی و حس دینی یا بُعد چهارم روح انسانی) خدا را می خواهد و می طلبد و پرستنده است. از قدیمی ترین ادوار ماقبل تاریخ تا امروز، معابد، رقص ها، سرودها، و دانشمندانی که روی کشف

۱. اعراف (۷) / ۱۴۴: [خدا] گفت: ای موسی، تو را با پیام ها و گفتار [بی واسطه] ام از میان مردم برگزیده ام، پس آنچه به تو القا، کرده ام فراگیر و سپاس دار.

۲. فرقان (۲۵) / ۳۲: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا.»

(انکارورزان گویند: چرا قرآن یکباره برا او نازل نشده است؟ آن گونه [تدریجاً بر تو

فرستادیم]، تا دلت را بدان استواری [و آرامش] دهیم و به آرامی تمام خواندیم.)

۳. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

حقیقت و رموز خلقت و وصف طبیعت هستند، و فلاسفه که راز هستی را می‌جویند و عرفا ... به جز خدا را نمی‌خواهند قیاس به نفس نمی‌کند، بت می‌سازد خود می‌پرستد، طاغوت می‌پرستد.

پیغمبران می‌گفتند:

«اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»<sup>۱</sup>

«لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»<sup>۲</sup>

چرا چنین است؟ چون مخلوق می‌خواهد خالق را ببیند. بشر نمی‌تواند ندیده و ندانسته و نشناخته یا نساخته دنباله‌روی کند. خدا او را چنین ساخته است. بشر بی‌نهایت کوچک است و او بی‌نهایت بزرگ؛ با هم سنخیت و شباهت ندارند. ذره‌ای و لقمه‌ای آزاد در این هست، کار پیغمبران همان‌طور که در «انسان و خدا» [مندرج در مجموعه آثار ۲] گفته‌ایم پل زدن مابین دو بی‌نهایت است. این کار باید گام به گام و با گام‌های خود انسان طی شود تا انسان ۶ به خدای ∞ برسد؛ سیر تحول و تکامل لازم است. پایه‌پای تکامل بشر، باید آیات و بینات و هدایت‌ها برسد. انسان باید رشد کند.

اگر نمی‌توانیم خدا را ببینیم پیغمبران را می‌توانیم ببینیم. خصوصاً که از خودمان و با زبان و لباس و خصوصیات خودمان باشند. حتی به این دلیل است که ابراهیم از خدا درخواست برانگیختگی به پیغمبری برای مردم خود را می‌نماید که چنان مأموریتی را انجام دهد. و خدا حق دارد بر سر ما منت گزارده، بگوید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.»<sup>۳</sup>

حال که معلوم شد آیات برای چیست، برمی‌گردیم به بحث و بررسی نوع سوم

۱. اعراف (۷) / ۵۹ یا ۶۵ یا ۷۳ یا ۸۵، هود (۱۱) / ۵۰ یا ۶۱ یا ۸۴ و مؤمنون (۲۳) / ۲۳ یا ۳۲: ... ای قوم من،

خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ ...

۲. هود (۱۱) / ۲۶: ... جز خدای را بندگی نکنید، ...

۳. آل عمران (۳) / ۱۶۴: خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنان رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد؛ در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.



آیات که به عنوان معجزه معروف شده است.

### آیات معجزه آسا

در این نوع آیات که جمعاً ... فقره می شود به سه گروه برمی خوریم و یک گروه چهارم به آن اضافه می نمایم.

الف) آیاتی که انسان در معرض آن قرار گرفته با حیات و وجود خود آن را لمس کرده به هلاکت رسیده است و بعد همین هلاکت و خاطرات آن در «موزهی خداشناسی» زمین نشانه‌ی وجود و قدرت و کیفر خدا گردیده به نوبه‌ی خود آیه شده است. نتیجه‌ی آن نیز یک نوع گزینش و تصفیة‌ی انسان‌ها در سیر نظری خدا و به دست خدا بوده است. مانند طوفان نوح، باد صرصر هفت شب و هشت روزی که قوم عاد را خشکانید و صیحه‌ی آسمانی که قوم ثمود را بر جا هلاک ساخت، زلزله مدین که قوم شعیب را زیر و زبر کرد، باران سنگ و گلی که بر سر قوم لوط ریخته شد، شکاف خود آن زمین که قارون را با خانه و خزانه‌هایش بلعید، ... و غیر آنها.

سوره‌ی شعراء (۲۶) این بلاهای الهی را با اعلام اینک:

«إِنْ تَشَاءُ نُنزِلْ عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً» (شعراء (۲۶) / ۴)

(اگر بخواهیم (یا می خواستیم) بر آنها از آسمان آیه‌ای فرو می فرستیم (یا می فرستادیم)...) )

فهرست وار و با ترجیع بند:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأَيِّهَا وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ» (شعراء (۲۶) / ۸ یا ۶۷ یا ...)

(به درستی که در این پدیده و رویداد آیه‌ای است در حالی که اکثر آنها ایمان مدار نبودند.)

بیان می کند. در سوره‌های هود (۱۱) و احقاف (۴۶) و عنکبوت (۲۹) و غیره نیز بعضاً یا کلاً با تفصیل و تعبیرهایی می آید. در سوره‌ی الحاقه (۶۹) اعلام اولیه مفصلی از آنها به عنوان انداز قیامت آمده است. و در سوره‌ی طه (۲۰) آیه‌ی ۱۲۸ به طور کلی گفته می شود:

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي التُّهْيٰ»<sup>۱</sup>

۱. طه (۲۰) / ۱۲۸: چرا [سرگذشت] آن همه نسل‌ها که قبل از آنان هلاک کردیم و اکنون ایشان در مساکن آنان گام می زنند، موجب هدایتشان نشده است؟ مسلماً در این [داستان] برای خردمندان نشانه‌هایی است.

ب) آیات و بیناتی که نشان دهنده‌ی عمل خدا و قدرت او بوده انسان‌ها با چشم و حواس خویش درک می‌کنند و غیرقابل انکار است. در حقیقت دست خدا و دخالت او را می‌بینند بدون این که در معرض هلاکت قرار گیرند.

از این قبیل است ناقه‌ی صالح که به قوم خود می‌گوید:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ  
هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسَوْءٍ  
فِيأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

ولی سردم‌داران خودپسند مستکبر، لجبازی و تکذیب کرده شتر را می‌کشند و به صالح می‌گویند: اگر از فرستادگان خدا هستی عذاب موعود را نشان بده.

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ.» (اعراف (۷) / ۷۸)

(پس آنها را غرّش و آواز مهیبی در گرفت، در خانه‌هایشان مردند.)

مفصل‌تر و رساتر معجزاتی است که به دست موسی و به امر و قدرت خدا در برابر فرعون و قوم او سر زده منتهی به ایمان آوردن و تسلیم داوطلبانه و عارفانه‌ی سحره یا روشنفکران زمان و غرق شدن فرعون و لشگریان به پای خودشان می‌گردد. داستان موسی با فرعون و ساحرها تکرار و تفصیل بیش از سایر انبیاء و امت‌ها داشته در سوره‌های متعدد قرآن (از قبیل: احقاف (۴۶)، طه (۲۰)، شعراء (۲۶)، مؤمنون (۲۳)، اعراف (۷)، هود (۱۱)، عنکبوت (۲۹)، اسراء (۱۷)، قصص (۲۸)، آل عمران (۳)، بقره (۲) آمده است. به‌طور نمونه چند آیه را ذیلاً اشاره می‌نمائیم:

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ  
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ.  
فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ.  
فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ.»

۱. اعراف (۷) / ۷۳: ... ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب اختیارتان فرا رسیده است؛ این ماده شتر خداست به‌عنوان نشانه‌ای برای شما، به حال خود رهایش کنید تا در زمین خدا چرا کند و آزاری به او نرسانید که عذابی دردناک شما را فرا خواهد گرفت.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ.<sup>۱</sup>

«وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى.»<sup>۲</sup>

«أَذْهَبُ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي.»<sup>۳</sup>

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا.»<sup>۴</sup>

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»<sup>۵</sup>

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً»<sup>۶</sup>

در این زمینه میزان نصرت‌ها و یاری‌های خدا به مؤمنین و موفقیت‌های آنان را نیز ذکر نمود. از جمله:

«وَعَدْنَاكَ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ

النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.»<sup>۷</sup>

«وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ

۱. مؤمنون (۲۳) / ۴۵ تا ۴۹: پس از آن، موسی و برادرش هارون را با معجزات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و سران [قوم]ش، ولی آنان گردنکشی کردند و گروهی برتری خواه بودند. گفتند: چگونه دو بشر همانند خودمان را که قومشان بندگان ما هستند، باور کنیم؟ آنان را دروغ‌پرداز شمردند و در زمره هلاک‌شدگان قرار گرفتند. به موسی کتاب دادیم، بسا که [قومش] هدایت شوند.

۲. طه (۲۰) / ۲۲: دستت را به پهلوئی خویش بر، تا سپید و روشن [و] بی‌آسیب خارج شود، [این هم] معجزه‌ای دیگر.

۳. طه (۲۰) / ۴۲: به همراه برادرت معجزات مرا [برای آنان] ببرید و در یاد کردن من سستی مکنید.

۴. مریم (۱۹) / ۴۱: در این کتاب از ابراهیم یاد کن که پیامبری راست گفتار بود.

۵. اسراء (۱۷) / ۱۰۱: به موسی نه معجزه روشن عطا کردیم...

۶. یونس (۱۰) / ۹۲: امروز پیکر [بی‌جان]ت را [از کام امواج] نجات می‌دهیم [و بر فراز ساحل می‌افکنیم] تا عبرتی برای آیندگان باشی...

۷. فتح (۴۸) / ۲۰: خدا به شما وعده غنائیم فراوانی داد که به آنها دست می‌یابید؛ پس این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دست [تجاوز] دشمن را [در حدیبیه] از شما بازداشت، تا [صلح‌نامه امضا شود] و برای مؤمنان نشانه‌ای [از لطف خدا] باشد و به راهی راست هدایتان کند.

تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ.  
 إِذْ نَسْتَعِثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ.  
 إِذْ يُعَشِّيكُمُ التُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ  
 وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رَجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»<sup>۱</sup>

(ج) آیات و معجزاتی که ارائه دهنده‌ی مستقیم عمل خدا بوده، مردم آن را خود خدا یا جزئی از خدا می‌گیرند. تعیین حضرت عیسی (ع) و حالات و اعمال او. در مورد حضرت عیسی (ع) کیفیت درجه و یا سطح آیه خیلی بالاتر رفته خود و مادرش آیه می‌شوند و اگر موسی (ع) گیرنده و گوینده و شنونده‌ی کلام خدا در بنی اسرائیل است عیسی (ع) کلمه‌ی خدا و روحی از خدا است که به جهانیان عرضه می‌شود:

«وَالَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً  
 لِلْعَالَمِينَ.»<sup>۲</sup>

«قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا  
 وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا.»<sup>۳</sup>

۱. انفال (۸) / ۷ و ۹ و ۱۱: [به یاد آرید] هنگامی را که دستیابی به یکی از دو گروه [کاروان تجاری قریش یا لشکر ابوسفیان] را خدا به شما وعده می‌داد و شما دوست می‌داشتید که [کاروان] غیر مسلح نصیب شما شود، و [لی] خدا اراده داشت با تمهیدات خویش، حق را پابرجا کند و انکارورزان را ریشه کن نماید [لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت و یاری داد].

[به یاد آرید] زمانی را [که در لحظه‌های حساس میدان بدر] با فریاد از صاحب اختیاران یاری می‌خواستید و او پذیرفت [و گفت] که: شما را به هزار فرشته که به دنبالشان گروه‌های دیگری است یاری می‌کنم. به یاد آر وقتی که [در شب] پراضطراب درگیری بدر، خدا [شما را در پرده آن خواب سبک که ارامشی از جانب او بود می‌پوشاند و بارانی از آسمان فرستاد] که در گودال‌ها جمع شد [تا شما را بدان پاک کند و اضطراب و سوسه شیطان را [که بی‌آبی موجب شکست خواهد شد] از شما بزدايد و دل‌های شما را گرم و گام‌هایتان را از اثرش استوار سازد.

۲. انبیاء (۲۱) / ۹۱: و [به یاد آر] زنی را که پاکدامن بود و از روح خود در وجودش دمیدیم و او و فرزندش را آیتی برای جهانیان ساختیم.

۳. مریم (۱۹) / ۲۱: گفت: بله، صاحب اختیارت گفت: این کار برای من آسان است، [به انجام می‌رسانیم] تا [قدرت خویش را آشکار کنیم] و آن فرزند را برای مردم آیتی و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم، و کاری است انجام یافته.

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»<sup>۱</sup>

کارهایی که عیسی (ع) در برابر روآوردندگان و پرسش کنندگان و بنی اسرائیل انجام می دهد آیات و معجزاتی است که کار مستقیم خاص خدا است. قرآن اصرار دارد مطرح کند «به اذن خدا» صورت می گیرد. از قبیل ولادت و نبوت او، جان بخشی به جمادات، جان دادن به مردگان، شفای نابینایان و بی درمانان، خبر از پنهان ها دادن که بیشتر در سوره های آل عمران (۳) و مائده (۵) منعکس شده است:

«وَرَسُولًا إِلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»<sup>۳</sup>

۱. نساء (۴) / ۱۷۱ : ... عیسی مسیح فرزند مریم، فقط رسول و مخلوق خداست که به مریم الفاکرد و رحمتی است از جانب خدا ...

۲. آل عمران (۳) / ۴۹ : و [او را] رسولی برای دودمان یعقوب [انتخاب کند، با این دعوی] که برای شما نشانه ای از جانب صاحب اختیاران آورده ام، از گل برای شما مجسمه پرنده ای می سازم و در آن می دمم و به اذن خدا پرنده ای [جاندار] خواهد شد؛ و نابینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه های پوستی را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و از آنچه در خانه های خود می خورید و ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم؛ به راستی در این [امور] نشانه ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

۳. مائده (۵) / ۱۱۰ : [به یاد آر] آنگاه را که خدا گفت: ای عیسی فرزند مریم، نعمت مرا بر خود و مادرت یاد کن، آن زمان که تو را توسط جبرئیل نیرومند کردم؛ با مردم در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] سخن گفتم؛ و آنگاه که تو را کتاب و دانش توأم با بینش و تورات و انجیل آموختم؛ و زمانی که مجسمه پرنده ای از گل می ساختی و در آن می دمیدی که به اذن من پرنده ای [جاندار] می شد، و نابینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه های پوستی را به اذن من بهبود می بخشیدی؛ و آنگاه که مردگان را ←

۵) گروه چهارم از آیات نوع سوم بعثت انبیاء و پیغمبر شدن انسان‌ها و وحی و کتاب خدا که بعداً بحث خواهیم کرد.  
اینک که انواع آیات اعجازی قرآن را برشمردیم و دیدیم که تماماً مقارن با بعثت انبیاء و مربوط به رسالت آنها می‌شود، به سراغ چگونگی وقوع آنها می‌رویم.

### خارق‌العادگی و استثنایی بودن یا نبودن آیات

با جمع‌بندی آیات و توضیحات فوق و غور در بعضی آیات دیگر چنین استنباط می‌شود که قرآن می‌خواهد آیات و معجزات را پدیده‌های طبیعی برطبق مشیت کلی الهی یا به «اذن خدا» بداند که برطبق برنامه و حساب مشخص یا اصل مقدر و معین برای خود پیش می‌آید و تنوع و سیر تحولی برای خودش داشته در مجموع محصول و تابعی از اراده و امر واحد خدا است که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها برحسب شرایط مربوط جریان دارد.

قرآن از این جهت نظری برخلاف بشر دارد که می‌خواهد حقایق وجود و اسرار و عظمت‌ها را در استثناها و در عجایب و خلاف عادات ببیند.

یادمان هست که در کتاب «راه طی شده» از قول هنری پوانکاره نقل کرده بودم که می‌گوید مردم چنین افکار دارند که خدا و وجود و حضور خودشان را از طریق معجزات و خارق‌عادات استثنایی ثابت کنند درحالی که اگر دنیا روی خلاف عاداتها و خلاف نظامات و روی استثناها می‌گشت از کجا معلوم همه چیز روی تصادف و خارج از قاعده نبوده باشد درحالی که وجود نظم در جهان دلیل بر وجود خداست.<sup>۱</sup>

---

→ [زنده از گور] خارج می‌کردی؛ و آزار دودمان یعقوب را آنگاه که نشانه‌های روشن برای آنان آوردی از تو بازداشتی، و گروهی از آنان که انکار می‌ورزیدند گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

۱. پوانکاره ریاضی‌دان قرن بیستم فرانسه در کتاب خود موسوم به «ارزش علمی» نوشته است:

«Les hommes demandent à leur dieux de prouver leur existence par des miracles, mais la merveille éternelle c'est qu'il n'y ait pas sans cesse des miracles.

Et c'est pour cela que le monde est divin. Puisque c'est pour cela qu'il est harmonieux. S'il était régi par le Caprice qui est ce qui nous prouverait qu'il ne l'est pas par hazard.»

«مردم از خدایان خویش می‌خواهند وجود خود را به وسیله معجزات ثابت نمایند. اتفاقاً اعجاز ازلی در این است که دائماً معجزه در کار نباشد. و به همین دلیل است که دنیا مصنوع خداست؛ زیرا که دارای نظام است و موزون می‌باشد. اگر دنیا روی هوا و هوس می‌گشت، کی می‌توانست ثابت کند که روی اتفاق و تصادف نیست.»

اولاً کلمه‌ی «اذن خدا» که در مورد معجزات عیسی تصریح و تکرار شده است، هم درباره‌ی بعضی از انبیاء و معجزات دیگر آمده است، و هم مخصوصاً درباره‌ی پدیده‌ها و امور عادی دنیا؛ چند نمونه:

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»<sup>۱</sup>

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>

«وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>

«وَمَا هُمْ بِضَّآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۵</sup>

(کارهای عجیبی که دو فرشته‌ی هاروت و ماروت در عهد سلیمان انجام می‌دادند)

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ»<sup>۶</sup>

(پیروز شدن طالوت پادشاه بر دشمنان بنی‌اسرائیل که از طرف پیغمبرشان خبر داده شده بود.)

«وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِيَةِ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۷</sup>

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»<sup>۸</sup>

۱. رعد(۱۳) / ۳۸ : ... هیچ رسولی قادر نبود معجزه‌ای بیاورد، مگر به فرمان خدا؛ برای هر دورانی حکمی مقرر شده است.

۲. غافر(مؤمن)(۴۰) / ۷۸ : ... و هیچ رسولی قادر نبود معجزه‌ای ارائه کند، مگر به فرمان خدا؛ و آنگاه که فرمان خدا [برای پاداش و کیفر] فرارسد، به حق داوری می‌شود...

۳. ابراهیم(۱۴) / ۱۱ : ... و ما هرگز قادر نیستیم معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاوریم...

۴. نساء(۴) / ۶۴ : هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به این منظور که به فرمان خدا مورد اطاعت [مردم] قرار گیرد...

۵. بقره(۲) / ۱۰۲ : ... و آنان به وسیله آن [جادو] جز به اذن خدا به کسی زیان نمی‌رسانند ...

۶. بقره(۲) / ۲۵۱ : آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند...

۷. آل‌عمران(۳) / ۱۶۶ : آنچه روز درگیری دو سپاه [در احد] به شما رسید، بنا به قانونمندی خدا بود ...

۸. قدر(۹۷) / ۴ : در آن شب، فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به خواست صاحب‌اختیارشان برای [تقدیر] بر امری فرود می‌آیند.

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً»<sup>۱</sup>  
(امر طبیعی عمومی مرگ)

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبَتَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا»<sup>۲</sup>  
(روئیدن طبیعی و جاری گیاهان)

«تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»<sup>۳</sup>  
(میوه دادن درخت پاک نهاد)

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>  
(ایمان آوردن یک امر عقلی و عاطفی و ارادی اشخاص)

«وَيُمَسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»<sup>۵</sup>  
(نگاه داری آسمان در بالای زمین و سقوط قطعات اضافی بر طبق قوانین جاذبه و غیره)

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»<sup>۶</sup>  
(هدایت و تأثیر قرآن روی اشخاص)

اما اینکه اصل یا اندازه و کتاب و برنامه‌ای وجود دارد که موضوع باید مانند سایر امور خلقت، وضعیت تدارک و ترتیب داده شود، آیات زیادی داریم که وقتی معاصرین پیغمبران که منکر خدا و آخرت بودند از آنها مطالبه‌ی فوری عذاب و کیفر، و اطلاع از آینده یا مشاهده‌ی فرشتگان و آیات را می‌کردند، گفته می‌شده است عجله نکنید، واقعه حساب و سررسیدی داشته به موقع خود خواهد رسید و از

۱. آل عمران (۳) / ۱۴۵ : هیچ کس جز به قانونمندی خدا دستخوش مرگ نخواهد شد که [آن نیز] با قید وقت مقرر شده است؟...

۲. اعراف (۷) / ۵۸ : سرزمین [مناسب و] پاک، گیاهش به قانونمندی صاحب اختیارش می‌روید، و زمین شوره‌زار [گیاهش] جز اندک [و هرزه] سر نزنند...

۳. ابراهیم (۱۴) / ۲۵ : در هر دوره‌ای طبق قانونمندی صاحب اختیارش به بار نشیند...

۴. یونس (۱۰) / ۱۰۰ : چنین نیست که کسی جز بر [اساس] قانونمندی خدا ایمان آورد...

۵. حج (۲۲) / ۶۵ : ... و [اجرام] آسمان را نگاه می‌دارد تا به زمین برخورد نکند، مگر به اذن خودش...

۶. ابراهیم (۱۴) / ۱ : ... [این] کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را طبق قانونمندی صاحب اختیارشان از تاریکی‌ها به روشنایی رهسپار گردانی...



عهدی من خارج است. چند نمونه:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.»<sup>۱</sup>

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ أَنَّ أَجَلَ مُسَمِّي لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ»<sup>۲</sup>

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ.»<sup>۳</sup>

و همچنين:

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ.»<sup>۴</sup>

«وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.»<sup>۵</sup>

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.»<sup>۶</sup>

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَآئِبَةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.»<sup>۷</sup>

۱. هود(۱۱) / ۳۲ و ۳۳ : گفتند: ای نوح، با ما به مجادله برخاستی و جدال را از حد گذراندی؛ اگر راست می‌گویی عذابی را که به ما وعده می‌دهی پیش آر.

گفت: فقط خدا اگر اراده کند، آن [عذاب] را پیش می‌آورد، و [او را] به تنگ نخواهد آورد.  
۲. عنکبوت(۲۹) / ۵۳ : از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ و اگر موعدی مقرر نبود، بر آنان عذاب نازل شده بود...

۳. حجر(۱۵) / ۵ : هیچ امتی از سرآمد مقرر خود نه پیشی گیرد و نه به تأخیر افتد.

۴. مؤمنون(۲۳) / ۴۳ : هیچ امتی از سرآمد مقرر خود نه پیشی گیرد و نه به تأخیر افتد.

۵. منافقون(۶۳) / ۱۱ : و خدا به هنگام فرارسیدن اجل، هرگز کسی را مهلت نمی‌دهد؛ و از رفتار شما آگاه است.

۶. یونس(۱۰) / ۴۹ : بگو من اختیار هیچ نفع و ضرری را برای خودم [هم] ندارم، جز آنچه خدا بخواهد؛ هر گروهی دورانی دارد؛ آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، نه لحظه‌ای به تأخیر افتند و نه به پیش.

۷. نحل(۱۶) / ۶۱ : اگر خدا مردم را به سبب ظلمشان مؤاخذه می‌کرد، روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت، ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد؛ و آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، نه لحظه‌ای به تأخیر افتند و نه به پیش.

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَيَّ ظَهْرًا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا»<sup>۱</sup>

«مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ»<sup>۲</sup>

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى»<sup>۳</sup>

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»<sup>۴</sup>

و همچنین:

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ»<sup>۵</sup>

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوِّرُ اللَّيْلَ عَلَيَّ النَّهَارَ وَيَكُوِّرُ النَّهَارَ عَلَيَّ اللَّيْلَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ»<sup>۶</sup>

۱. فاطر (۳۵) / ۴۵ : اگر خدا مردم را به سبب دستاوردشان مؤاخذه می‌کرد، روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت، ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد؛ و آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، خدا [برای محاسبه و کیفر] به حال بندگانش بیناست.

۲. حجر (۱۵) / ۸ : فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و در آن صورت وهم انکارورزان مهلتی نخواهند داشت.

۳. طه (۲۰) / ۱۲۹ : اگر فرمانی از صاحب اختیارت [در مورد مهلت] از قبل مقرر نشده بود و مدتی معین نداشت، [بی‌درنگ] عذاب محقق می‌شد.

۴. لقمان (۳۱) / ۲۹ : ... و خورشید و ماه را در خدمت [شما] گماشته که هر یک تا سرآمد معینی روان است...  
۵. فاطر (۳۵) / ۱۳ : [با تغییر تدریجی فصول،] شب را در روز می‌کشاند و روز را در شب، و خورشید و ماه را در خدمت [شما] گماشت که هر یک تا سرآمد معینی روان است؛ این است خدا، صاحب اختیار شما که فرمانروایی خاص اوست؛ و کسانی که به جای او [آنان را به نیایش] می‌خوانید، کمترین اختیاری [در برابر خدا] ندارند.

۶. زمر (۳۹) / ۵ : آسمان‌ها و زمین را به حق [و با هدف] آفرید؛ شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب، و خورشید و ماه را در خدمت [شما] گماشت، که هر یک تا سرآمد معینی روان است؛ آگاه باشید که اوست فرا دست و آمرزگار.

«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ»<sup>۱</sup>

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ  
تَمْتَرُونَ»<sup>۲</sup>

«وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ وَلَتُبَلِّغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup>

در جاهای دیگر انبیاء می گویند آنچه عجله و مطالبه می کنید نزد من نیست و من  
غیب نمی دانم. فرشتگان هم که شما اصرار دارید بیایند اگر بیایند دیگر مهلت و مدتی  
در کار نبوده، حکم و قضاوت خدا و هلاکت و عذاب شما فوراً جاری خواهد گشت:  
«وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا  
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»<sup>۴</sup>

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.  
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.  
قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا  
جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ.  
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَادَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ»<sup>۵</sup>

۱. احقاف (۴۶) / ۳: آسمان‌ها و زمین و مابین آنها را به حق [و با هدف] و برای مدتی معین آفریده‌ایم،  
و[لی] انکارورزان از آنچه هشدار داده شدند، رویگردانند.

۲. انعام (۶) / ۲: اوست که شما را از گِل آفرید، آنگاه [برای زیستن شما] سرآمدی مقرر داشت؛ و [آگاهی  
بر این] سرآمد معین در اختیار اوست؛ با این همه باز [در الوهیتش] تردید می‌ورزید!

۳. غافر (۴۰) / ۶۷: ... بعضی از شما دچار مرگِ زودرس خواهند شد و [به گروهی دیگر از شما امکان داد]  
تا به اجل مقرر برسید؛ بسا که خردورزی کنید.

۴. یونس (۱۰) / ۲۰: می‌گویند: چرا [مانند پیامبران پیشین] معجزه‌ای از صاحب اختیارش بر او نازل نشده  
است بگو: امور غیبی فقط اختصاص به خدا دارد، پس شما منتظر باشید، من هم با شما در انتظار خواهم  
ماند.

۵. یونس (۱۰) / ۴۷ تا ۵۰: هر امتی رسولی دارد؛ و چون رسولشان آمد، [مردم در برابر آنان موضع متفاوتی  
داشتند، آنگاه در روز رستاخیز] میان آنان به عدالت داوری شود و مورد ظلم قرار نخواهند گرفت.

می‌گویند: اگر راست می‌گویند، این وعده [ی رستاخیز] کی فرا می‌رسد؟! ←

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ.»<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَيَّ أَنْ يَنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.»<sup>۲</sup>

«قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ.»<sup>۳</sup>

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلَا ضَرّاً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.»<sup>۴</sup>

### سیر تحول آیات

وقوع و حدوث آیات نوع سوم نیز آن‌طور که از گزارش‌های قرآن برمی‌آید حالت تصادفی و «کیف‌اتفق» نداشته با برنامه‌ریزی خاصی ارتباط نزدیک با تحول و تکامل انسان و سیر کلی جوامع و جهان در ارتباط با یکتاپرستی دارد.

→ بگو: من اختیار هیچ نفع و ضرری را برای خودم [هم] ندارم، جز آنچه خدا بخواهد؛ هر گروهی دورانی دارد؛ آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، نه لحظه‌ای به تأخیر افتند و نه به پیش.

بگو: به نظر شما اگر عذاب او [به ناگاه] شب هنگام یا به روز فرا رسد، [چه راه‌گیزی دارید؟] بزه‌کاران چه چیز از آن عذاب را به شتاب می‌طلبند؟

۱. انعام (۶) / ۸: گفته‌اند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم، کار به پایان می‌رسید و هیچ مهلتی نمی‌یافتند.

۲. انعام (۶) / ۳۷: آنان می‌گفتند: چرا [مانند پیامبران پیشین] معجزه‌ای از صاحب اختیارش بر او نازل نشده است؟ [در حالی که قرآن معجزه‌ای است جاودانه]، بگو: خدا قادر است که [هر] معجزه‌ای نازل کند، ولی بیشترشان نمی‌دانند.

۳. انعام (۶) / ۵۸: بگو: اگر عذابی که با [تمسخر و] شتاب می‌خواهید در اختیار من بود، کار میان من و شما یکسره می‌شد؛ و خدا به [احوال] ستمگران آگاه‌تر است.

۴. اعراف (۷) / ۱۸۸: بگو: من توان هیچ نفع و ضرری را برای خودم ندارم، جز آنچه خدا بخواهد؛ و اگر از آینده مطلع بودم، منافع فراوان خود را فراهم می‌کردم، و هیچ‌گاه گزندگی به من نمی‌رسید؛ من فقط برای اهل ایمان هشداردهنده و بشارت‌دهنده‌ام.

سیر تحول آیات جزئی و فصلی از سیر تحول نبوت می‌باشد که از دو دیدگاه علمی و دینی قابل مطالعه است. علم روی واقعیات و رویدادهای تاریخی در انطباق با جامعه‌شناسی و آثاری که معتقدات و سنت‌های دینی در زندگانی انسان‌ها داشته است مطالعه می‌نماید و کاری به منشأ و حقیقت نبوت ندارد. همین جریان و پدیده می‌تواند از نظر دینی، با اعتقاد به مشیت و برنامه‌ی الهی که سوق دادن انسان‌ها به سوی خدا است و در آیات «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»<sup>۱</sup> تعهد شده است مورد بررسی قرار گیرد و سپس از تلاقی دو دیدگاه نتایج استنباط گردد. بدیهی است که در سیر تحول آیات مبنای مطالعه ما آیات و معجزاتی است که قرآن صورت داده و تکیه‌گاه دعوت پیغمبران بوده است.

آنچه باید رسیدگی ارتباط و انطباق آیات با تاریخ امت‌ها و تکامل و نیازهای بشریت می‌باشد.

ترتیب زمانی یا دوران‌بندی آیات الهی همان بوده است که در گروه‌بندی صفحات قبل تحت عنوان آیات معجزات ذکر گردید.

آن زمان که رشد بشریت برای درک خلقت و وحدت در جهان و طرح وجود خالق و آخرت در دین و زندگی خودشان بسیار ضعیف بود و در دوره‌ی نوح می‌خوانیم که اصلاً گوششان بده‌کار به دلالت‌ها و دعوت او نمی‌شد، امیدی به اصلاح و آینده‌ی اکثریت آنها نمی‌رفت. اگر در نظر بگیریم که در مشیت و منطق الهی هدف انسان رسیدن به خدا و حیات جاودانی بهشتی است قهراً باید بوته‌ها ضایع و نهال‌های بی‌حاصل یا بدحاصل، برطبق دعای اجابت شده‌ی نوح که گفته بود:

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.  
إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.  
رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا»<sup>۲</sup>

۱. لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳: البته هدایت بر عهده ماست. و دنیا و آخرت در اختیار ماست.

۲. نوح (۷۱) / ۲۶ تا ۲۸: نوح گفت: صاحب اختیار، هیچ یک از انکارورزان را روی زمین باقی نگذار. اگر آنان را باقی‌گذاری، بندگان تو را گمراه خواهند کرد و جز نسلی بزهکار و ناسپاس به‌وجود نمی‌آورند. صاحب اختیار، من و پدر و مادرم را و هر که با ایمان به خانه من وارد شود و همه مردان و زنان باایمان را بیامرزد؛ و بر ستمگران جز نابودی میفرای.

خدایا نسل کافرهایی را که جز گمراهی سایرین عملی انجام نمی‌دهند و جز بدکاره و ناسپاس نمی‌زایند از زمین برانداخته، ایمان آورندگان زاده شده در خانه‌ی او را رحمت کند، اجابت گردیده در یک طوفان سراسری از بین بروند.

به موازات هلاک وسیع مردم کافر ضایع بی‌استعداد بی‌حاصل از جریان زندگی و تولید مثل، نجات آزمایش‌یافته‌های ایمان آورده وجود دارد. این هلاکت و طوفان عظیم عمومی زمین که آیتی از خدا بوده، ممکن است اختصاص و ارتباط با دعوت نوح نداشته یکی از پدیده‌های طبیعی و جهانی بوده باشد که آثار آن از نظر زمین‌شناسی باقی است و نوح نبی خبر آن و دستور ساختن کشتی را قبلاً از خدا دریافت کرده بوده است. امت نوح نیز می‌توانسته‌اند در صورت اعتماد و استماع او گرفتار آن نشوند. در حقیقت انسان‌های آن زمان به این ترتیب غربال شده نخاله‌ها و عقیم‌ها دور انداخته شده و دانه‌های مفید برای تولید و تکامل نگاهداری شده‌اند.<sup>۱</sup>

همچنین سیاست تکوینی و مشیت تصفیه را در امت‌های باستانی عاد و ثمود و اصحاب حجر و قوم لوط و اصحاب ایکه در مقیاس محدودتر مشاهده می‌نمایم. در مورد اقوامی که مراحل مقدماتی تمدن را طی کرده علاوه بر پرستش‌های امثال ودّ و شواع و یغوث و یعوق و نسر و تبلیغ برای آنها رو به آرایش و اشتغالات زندگی آورده، واله و وارد دنیاپرستی شده‌اند. قوم هود به طوری که در سوره‌های شعراء (۲۶) و هود (۱۱) و سوره‌های دیگر آمده است عمارات و آثار هنری می‌ساخته صاحب زراعت و دامداری و قدرت دولتی و جمعیت شده، ستم‌گری می‌کردند و از جباران عنید پیروی می‌نمودند. قوم صالح نیز در باغات و چشمه‌زارهای زیبا زندگی کرده، بهره‌مند از محصولات زراعی و نخلستان‌های شکوفا بوده در دل کوه‌ها، در خانه‌های راحت و زیبا مسکن گزیده بودند و با زندگی مصرفی مرفه، فسادانگیزی می‌نمودند.

۱. ولی در اینجا اشتباه نشود و چنین نتیجه‌گیری و تصور نکنید یا نکنیم که چون خدا اقوام کافر مکذب و عصیانگر را که هلاک و نابود کرده است وظیفه‌ی هر مسلمان و هر دولت اسلامی این است که به جنگ با کفار و مخالفین برخاسته، کفر و فساد را از صحنه‌ی روزگار براندازد. خدا چنین مأموریت را نه تنها به مؤمنین و مردم نداده است، بلکه به دست پیغمبرانش چون نوح و ابراهیم و موسی یا یوسف و عیسی و محمدبن عبدالله (صلوات الله علیهم اجمعین) نیز اجرا نکرده و به بعضی سفارش مخصوص نموده است که جانب مدارا و ملایمت را پیش گرفته فقط انذار و بشارت دهند و ابلاغ‌کننده‌ی پیام خدا باشند. حتی خدا هم دست به عذاب و هلاکت منکران و دشمنانش نشده مکرر می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (عنکبوت (۲۹) / ۴۰)

(... خود آنها به نفس خویش ستم می‌رسانند نه اینکه خدا به کسی ظلم نماید.)

صالح علاوه بر دعوت آنها به اعراض از بت‌ها و رو آوردن به خدای منان، دعوت به تقوا یعنی خودداری از اسراف و فساد می‌نماید. به قوم لوط که می‌رسیم به شیوع فساد جنسی و انحراف از راه خدایی طبیعی برمی‌خوریم و در مدین و اصحاب ایکه مصادف به کم‌فروشی در معاملات و فساد از راه اقتصاد می‌شویم که شعیب آنان را از این کارها منع و دعوت به اصلاح نموده هشدار می‌دهد که مبدا دچار عذاب‌ها و هلاکی گردند که به سر قوم نوح و هود و صالح و لوط آمده است.

آیات هلاکت‌آور این اقوام برخلاف طوفان نوح ضمن اینکه محصول تجسم یافته و معلول تحقق یافته‌ی اعمال و مکتسبات خود آنها است با آن‌که از طرف خدا ایجاد و ارسال شده همراه با انذار یا اخطار نبوده و حالت اختصاصی و عذاب و تنبیه را داشته است و البته همراه با نجات پیغمبر آن و خانواده و مردان اندک آن شده، عمل تصفیه با غربال و الک انجام گرفته است.

حضرت ابراهیم که معاصر با لوط و عموی او است آیات و معجزات از آن نوع نمی‌آورد و صرفاً از طریق استدلال و احتجاج و استناد به آیات طبیعی که از نوع دوم است عمل نموده، دعوت او حالت آزادمشانه پیشرو و خالی از عذاب و هلاکت را دارد. خود او است که از قوم کناره‌گیری می‌نماید و دچار خشم و آتش آنها می‌گردد که خداوند بنا به سنت همیشگی نجاتش می‌دهد.

بعد از حضرت ابراهیم به موسی (ع) می‌رسیم که مستقیم و مواجه با یک قوم بزرگ متمدن متشکل صاحب دولت و ثروت و فرهنگ بوده بیش از قوم ابراهیم استعداد و آمادگی برای بحث و پذیرش بینات و استحقاق آزادی بیشتر را دارند. آیاتی نیز که خداوند در اختیار او می‌گذارد برای هلاکت و عذاب قوم نیست بلکه بیّنه و «سلطان» است و باید به جدال احسن عملی، و در نهایت، امر به مدارا و ملایمت دارد که موفقیت آشکار و درخشانی نیز پیدا کرده ساحران فرعون که دانشمندان و روشنفکران زمان یا مدعیان اصلی مکتب او هستند در یک نمایشنامه‌ی عمومی عظیم تسلیم شده، ایمان می‌آورند. و بعد هم مطالب و براهین او گسترش وسیع در میان درباریان و مردم امپراتوری مصر پیدا کرده تردید و تزلزل در دل‌ها و افکار به وجود می‌آورد و امثال «مؤمن آل فرعون» پیدا می‌شوند که در مقایسه با کارآیی و بازیابی تجربه‌ی نوح و اقوام هلاکت یافته‌ی قبلی چشم‌گیر می‌باشد.<sup>۱</sup> در

۱. مؤمن آل فرعون در احتجاج خود با قوم و ارشاد آنها استناد به خاطره‌ی هلاکت اقوام نوح و عاد و ←

این مورد اگر هلاکت و تصفیه‌ی فیزیکی نیز به عمل می‌آید به دست خدا و با عذاب او نیست بلکه فرعون و لشکریانش پس از اتمام حجت‌ها و تعهدهای مکرر به پای خود به گرداب غرق و هلاکت می‌شتابند. جامعه‌ی ایمان نیز از حالت فردی و خانگی و خانوادگی ترقی کرده به مقیاس فوق رسیده و یک قوم موحد به وجود آمده است.

گروه سوم معجزات که سرآمد آیات نوع سوم است و در اختیار حضرت عیسی گذارده می‌شود حالت استدلال عینی و ارائه را داشته اولاً ناظر به یک قوم نبوده توجه به همه‌ی اقوام و مردم دارد و ثانیاً هلاکت آور که نیست هلاکت‌پذیر بوده با سلاح مظلومیت و مصلوبیت توأم می‌باشد. رشد عقلی و استعداد اجتماعی و لجاج بنی‌اسرائیل و سطح افکار و علوم بشری به جایی رسیده است که آیات و درک از عقل و علم چنان نفوذ و عمومیت نیافته‌اند که بشر بتواند به تشخیص خود هدایت شود ضمن اینکه هنوز خدا باید به گونه‌ای خودش وارد میدان شود و چشم‌ها و دل‌ها را تسخیر نماید. تازه خود یهودی‌ها وقتی چند روزی موسی غایب می‌شود با آن که آن همه آثار و آیات را از خدا دیده‌اند، به سهولت گوساله‌پرست و عصیان‌گر در اعمال و اخلاق و قاتل پیغمبران می‌شوند؛ ایمان وارد مغز و دلشان نشده است.

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِیِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»<sup>۱</sup>

### اختلاف آیات و معجزات با پدیده‌های طبیعی و جریان‌های عادی

در عین آنکه قرآن آیات نوع سوم را به صورت عادی معرفی می‌کند که بر طبق سنن طبیعی جریان یافته است معذالک به لحاظ مقارنات قضیه، آثار مربوطه و مخصوصاً سرعت وقوع حادثه یا نقش زمان، اختلافاتی مشاهده می‌نمائیم که از نظر تحلیل علمی قدری قابل توجه و تأمل است.

اولاً قرآن آیات را همزمان با بعثت انبیاء و مربوط به رسالت آنها معرفی می‌کند و ما معجزات و آیات و امدادهایی خارج از ارتباط یا اختیار پیغمبران و به منظور نشان

→ نمود و بعدی‌ها نیز می‌نماید و از رسالت یوسف نیز یاد می‌کند. (مؤمن (۴۰) / ۳۱ و ۳۲) که معلوم می‌شود آیات و سوابق گذشته محو نگردیده و مورد استفاده قرار گرفته است.

۱. اعراف (۷) / ۱۴۶ : ... و اگر راه درست را ملاحظه کنند، آن را در پیش نگیرند و هرگاه راه تباہی را ببینند آن را انتخاب کنند؛ ...



دادن وجود خدا و تأیید رسالت انبیاء نمی‌بینیم (یا کمتر می‌بینیم). پس از رحلت رسول مکرم و خاتمه‌ی رسالت پرونده‌ی آیات بسته می‌شود. قرآن صحبت از آیات و معجزاتی غیر از این قبیل نمی‌نماید و آنها را در اختیار کسان دیگر و منظوره‌های دیگر نمی‌گذارد.

ثانیاً هم‌زمان با وقوع آیات نوع سومی صحبت از یک سلسله حوادث و مقارنات دیگر می‌شود. از قبیل اذن، اجل و انتظار، کتاب، قضاوت، قدر یا تقدیر که اشاراتی از آنها را در آیات بنده‌های گذشته آورده بودیم (رعد(۱۳)/ ۳۸ و ۴۹، آل عمران(۳)/ ۱۴۵ و ۱۶۶، اعراف(۷)/ ۵۸، یونس(۱۰)/ ۴۷، انعام(۶)/ ۵۸ و غیره) و مخصوصاً به طوری که در سوره‌ی هود(۱۱) در مورد هلاکت اقوام گذشته تکرار می‌نماید، وقوع آیات به امر خدا و همراه با نزول «امر» است<sup>۱</sup> و می‌دانیم که «امر» با «اراده» و با روح و روح القدس مترادف یا نزدیک است.<sup>۲</sup> هم چنین در حدوث آیات عذاب اعطای معجزات به فرزند وحی کتاب، به نزول یا حضور فرشتگان برمی‌خوریم که روح القدس فرشته‌ی مخصوص وحی و القای کلام است. مثلاً در آیات ذیل:

«تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ»<sup>۳</sup>

«مَا تُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ»<sup>۴</sup>

۱. سوره‌ی هود(۱۱)، آیات ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۸، ۶۶، ۷۳، ۷۶ (بشارت تولد اسحاق به ابراهیم)، ۸۲، ۹۴، ۱۰۱ و ۱۲۳:

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَعَبْدُهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

(اسرار آسمان‌ها و زمین در اختیار خداست و همه امور به پیشگاه او بازگردانده می‌شود، پس [تنها] او را بندگی کن و بر او توکل نما؛ که صاحب اختیار تو از آنچه می‌کنی غافل نیست.)

۲. به کتاب «ذره‌ی بی‌انتهای»، صفحات ۳۲ تا ۴۷ مراجعه شود.

این کتاب هم اکنون در بخش انتهایی مجموعه آثار(۱) است که با نام «مباحث بنیادین» چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم منتشر شده است و مبحث موردنظر در صفحات ۴۷۱ تا ۴۸۲ آن قرار دارد (ب.ف.ب.).

۳. قدر(۹۷)/ ۴: در آن شب فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به خواست صاحب اختیارشان برای [تقدیر] هر امری فرود می‌آیند.

۴. حجر(۱۵)/ ۸: فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و در آن صورت هم انکارورزان مهلتی نخواهند داشت.

«وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ»<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ»<sup>۲</sup>

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ»<sup>۳</sup>

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»<sup>۴</sup>

«فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»<sup>۵</sup>

«تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاجِدُهُمْ»<sup>۶</sup>  
(هلاک قوم هود و رسیدن ابری که تصور می کردند باران‌زا است)

«وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَيَّ أَمْرٌ قَدْ قُدِرَ»<sup>۷</sup>

«وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۸</sup>

«أَمْراً مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»<sup>۹</sup>

۱. حجر (۱۵) / ۶۶: او از این امر آگاه کردیم که صبح گاهان ریشه این قوم [نابکار] برکنده خواهد شد.
۲. انعام (۶) / ۸: گفته‌اند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم، کار به پایان می‌رسید و هیچ مهلتی نمی‌یافتند.
۳. نحل (۱۶) / ۳۳: آیا [ستم‌گران] جز این انتظار می‌برند که فرشتگان [مرگ] به سراغشان آیند [و مهلتی نداشته باشند]، یا فرمان [عذاب] صاحب‌اختیارت فرا رسد؛ ...
۴. احزاب (۳۳) / ۳۸: ... و فرمان خدا سنجیده و دقیق است.
۵. مؤمن (۴۰) / ۷۸: ... مگر به فرمان خدا؛ و آنگاه که فرمان خدا [برای پاداش و کیفر] فرا رسد، به حق داوری می‌شود و هرزه‌درایان زیانکار خواهند شد.
۶. احقاف (۴۶) / ۲۵: هر چیزی را به فرمان صاحب‌اختیارش در هم می‌کوبد، آنگاه چنان [هلاک] شدند که جز خانه‌های [ویران]شان آثاری به چشم نمی‌خورد...
۷. قمر (۵۴) / ۱۲: و از زمین هم چشمه‌ها جاری ساختیم و آب [ها] برای طوفانی که مقدر شده بود، به هم پیوست.
۸. بقره (۲) / ۱۱۷: ... و چون امری را مقرر دارد، کافی است به آن بگوید: باش، و می‌شود.
۹. دخان (۴۴) / ۵: [قرآن را] با وحی ای از جانب خویش [فرستادیم]؛ بی‌گمان ما فرستنده [آن] بوده‌ایم.

(نزول قرآن در شب قدر)

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»<sup>۱</sup>

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»<sup>۲</sup>

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»<sup>۳</sup>

(منظور وحی قرآن به پیغمبر است)

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ

شَيْءٍ قَدْرًا»<sup>۴</sup>

البته همان طور که اذن و اجل درباره‌ی جریان‌های طبیعی و عادی نیز آمده است امر اختصاص به آیات و وقایع معجزات نداشته، پدیده‌های آسمانی و جریان‌های طبیعی نیز از آنجا نشأت می‌گیرند و قیامت نیز امر خدا است:

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا»<sup>۵</sup>

«أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»<sup>۶</sup>

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»<sup>۷</sup>

«وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ»<sup>۸</sup>

۱. انبیاء (۲۱) / ۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که [مردم را] به فرمان ما هدایت می‌کردند و نیکوکاری‌ها را به آنان وحی کردیم، ...

۲. شوری (۴۲) / ۵۲: و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ ...

۳. اسراء (۱۷) / ۸۵: از تو درباره وحی می‌پرسند؛ بگو: وحی، امری مربوط به صاحب اختیار من است ...

۴. طلاق (۶۵) / ۳: ... و هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است؛ خدا فرمان خود را به موقع اجرا می‌گذارد؛ و مسلماً برای هر چیز، اندازه [و نظمی] مقرر داشته است.

۵. فصلت (۴۱) / ۱۲: ... و به هر آسمانی برنامه‌اش را وحی کرد ...

۶. نحل (۱۶) / ۱: فرمان الهی قطعاً فرا می‌رسد، [استهزاء کنان] آن را به شتاب نخواهید؛ ...

۷. نحل (۱۶) / ۲: فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود نازل می‌کند ...

۸. نحل (۱۶) / ۷۷: ... و کار [برپایی] رستاخیز [در نظر خدا] چشم برهم زدنی بیش نیست ...

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»<sup>۲</sup>

«بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»<sup>۳</sup>

«وَعَزَّزْنَاكُمُ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ»<sup>۴</sup>

«وَأَنْذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ»<sup>۵</sup>

کلمه‌ی امر علاوه بر دو مورد اعجازی و طبیعی تکوینی فوق، با معانی و مفهوم‌های دیگری هم در قرآن آمده است. یکی از آنها فرمان و دستور یا خواسته و امر است که در زبان فارسی نیز متداول می‌باشد. و دیگر شغل و کار و مدیریت است که مفرد و جمع آن (امور) هر دو در فارسی به کار برده می‌شود. در اصول کافی حدیثی از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که از این جهات جالب و جامع می‌باشد.

ثالثاً وقوع آیات و معجزات اگرچه به‌طور عادی از مجاری طبیعی و با وسایل مادی انجام می‌گیرد ولی همراه با سرعت و شدت غیر عادی بوده، حالت تصمیم گرفته و انجام یافته‌ی قبلی را دارد تا صدور امر و نزول فرشتگان و خبری که به پیغمبران داده می‌شود. کار از کار گذشته است و برخلاف امور و عمر دنیا، دیگر مهلت و مدت وجود ندارد (یا کم مهلت داده می‌شود):

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ

۱. اعراف (۷) / ۵۴: ... آنگاه باشید که آفرینش و تدبیر [جهان] ویژه اوست؛ منشأ برکات است خدایی که صاحب اختیار جهانیان است.

۲. یونس (۱۰) / ۳: ... آن‌گاه بر عرش [تدبیر] استیلا یافت، کار آفرینش را تدبیر می‌کند؛ ...

۳. رعد (۱۳) / ۳۱: ... بلکه همه امور به دست خداست ...

۴. حدید (۵۷) / ۱۴: ... و آرزوها فریبتان داد تا فرمان [مرگ از جانب] خدا فرا رسید...

۵. مریم (۱۹) / ۳۹: آنان را از روز حسرت و پشیمانی هشدار ده- آنگاه که کار به پایان رسیده است...

۶. مثلاً طوفان نوح در اثر بارندگی‌های شدید طولانی، شکافته شدن و جوشیدن آب از زمین و ایجاد امواج کوه پیکر صورت می‌گیرد، صیحه و صاعقه‌های آسمانی حالت انفجاری دارد. باران سنگ و گل از ابری که حرکت و هجوم آن را مشاهده کرده‌اند بر سر قوم هود می‌ریزد.

«الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۱</sup>

«لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»<sup>۲</sup>

«لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۳</sup>

«وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًَا لَفَضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ»<sup>۴</sup>

«قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»<sup>۵</sup>

(تعبیر خواب هم زندانی های یوسف)

«وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ»<sup>۶</sup>

«إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ الْأَيْسَرُ الصُّبْحُ بَقَرِيبٍ»<sup>۷</sup>

«وَكَايْنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاَهَا حِسَابًا شَدِيدًا  
وَعَذَّبْنَاَهَا عَذَابًا نُكْرًا»<sup>۸</sup>

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَّقْدُورًا»<sup>۹</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۱۰: [آنان که دچار لغزش شده اند] آیا جز این انتظار می برند که [رستخیز ناگهان به سراغشان آید و فرمان عذاب] خدا به همراه فرشتگان، در سایبان هایی از ابر بر آنان فرا رسد و کار پایان گیرد؟ [آگاه باشید که] همه کارها به خدا بازگردانده می شود.

۲. نساء (۴) / ۴۷: ... یا همچون افراد [داستان شبیه نفرینشان کنیم، و فرمان خدا انجام یافتنی است. انفال (۸) / ۴۴: ... تا خدا امری را که انجام یافتنی بود، سرانجام دهد؛ و همه ی کارها به خدا بازگردانده می شود.

۳. انعام (۶) / ۸: ... اگر فرشته ای نازل می کردیم، کار به پایان می رسید و هیچ مهلتی نمی یافتند.

۴. یوسف (۱۲) / ۴۱: ... امری که درباره آن [از من] نظر می خواستید، چنین مقدر شده است.

۵. حجر (۱۵) / ۶۶: داستان را به اطلاعش رساندیم که صبحگاهان ریشه این قوم [نابکار] برکنده خواهد شد. هود (۱۱) / ۸۱: ... آنچه به ایشان رسد به او [نیز] خواهد رسید؛ بی گمان صبحگاهان موعده [هلاکت] قطعی [آنهاست؛ مگر صبح نزدیک نیست.

۶. طلاق (۶۵) / ۸: چه بسیار [مردم] شهرها که از فرمان صاحب اختیارشان و رسولان او سر باز زدند و از آنان به سختی حساب کشیدیم، و به عذابی ناهنجار گرفتارشان کردیم.

۷. احزاب (۳۳) / ۳۸: ... و فرمان خدا سنجیده و دقیق است.

« فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا. <sup>۱</sup>»

(مهلت دادن به کافران تا روز قیامت)

«لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا  
مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا. <sup>۲</sup>»

«وَلَوْ يَعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ <sup>۳</sup>»

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَأَجَلَ مُسَمِّي لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ <sup>۴</sup>»

در اواخر سوره‌ی شعراء (۲۶) پس از ذکر فهرست وار انذار و عذاب اقوام باستان و اعلام اینکه قرآن «لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۵</sup> است. چگونگی وقوع ناگهانی آیات عذاب آور چنین توضیح داده می‌شود:

«كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

فِيآيَاتِهِمْ بَعَثَ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنِعُونَ.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذَرُونَ.

۱. مریم (۱۹) / ۸۴: در مورد [مجازات] آنان شتاب مکن، که حسابشان را دقیقاً نگاه می‌داریم.  
 ۲. کهف (۱۸) / ۵۸: ... اگر می‌خواست آنان را به [سزای] دست‌آوردشان بازخواست کند، در عذابشان شتاب می‌کرد، ولی موعدی دارند که هرگز در برابر آن پناهی نمی‌یابند.  
 ۳. یونس (۱۰) / ۱۱: اگر با همان شتاب که مردم در طلب خیرند، خدا [به عقوبت اعمالشان] برای آنان شر مقدر می‌کرد، مدت [حیات]شان سپری شده بود؛ ...  
 ۴. عنکبوت (۲۹) / ۵۳: از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ و اگر موعدی مقرر نبود، بر آنان عذاب نازل شده بود؛ ...  
 ۵. شعراء (۲۶) / ۱۹۲: ... نازل شده‌ی صاحب اختیار جهانیان است.

ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ.<sup>۱</sup>

این آفات و عذاب‌ها در حقیقت جلو انداختن عذاب آخرت است که به امر خدا و استثنائاً در این دنیا رخ داده است و تعجیلی می‌باشد که بنا به اصرار منکرین و تکذیب کنندگان یا به اقتضای شرایط و عمل آنها صورت گرفته است و خداوند به پیغمبر اکرم توصیه می‌کرده است صبر نموده و درخواست تعجیل ننماید:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»<sup>۲</sup>

نباید فراموش کرد که اصلاً مسئله‌ای نبوت و ارسال پیغمبران و بعثت آنان در آفرینش جهان و انسان یک امر استثنایی خارج از برنامه‌ی جاری جهان بوده است. خداوند وقتی آدم را در بهشت جای می‌دهد و بیرون می‌اندازد کار انسان‌ها بر طبق پیش‌بینی و پرسش فرشتگان و اغوای شیطان باید «يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»<sup>۳</sup> باشد فقط شیطان استثنا کرده، می‌گوید «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»<sup>۴</sup> و این عباد مخلص بنا به وعده‌ی اضافی خدا و با رسیدن احتمالی رسولان خدا درست می‌شوند که همان دخالت خاص «مِنِّي» است. پیغمبران محصول ترکیب یافته و نتیجه‌ی «منکم» بشری و «مِنِّي» الهی بوده از ولادت تا نبوت و ایفای رسالت یک سره و برخلاف جریان عادی انسان‌های دیگر زیر دخالت، هدایت و نظارت و حفاظت خدا هستند. پس نباید تعجب کرد که چرا در زمینه‌ی رسالت انبیاء و مقارن با آنها حوادث غیر

۱. شعراء (۲۶) / ۲۰۰ تا ۲۰۹: این گونه قرآن را بر دل‌های بزه‌کاران عرضه کردیم [تا با پذیرش یا انکارش، مورد آزمایش قرار گیرند].

[ولی] به آن ایمان نمی‌آورند تا آنکه عذاب دردناک را ببینند.

که در حال غفلتشان ناگهان بر آنان فرارسد.

[در آن حال] گویند: آیا مهلتی خواهیم یافت؟

چرا عذاب ما را به شتاب خواستارند؟

آیا توجه کرده‌ای که اگر سال‌های دیگری هم [آنان را] از زندگی [برخوردار کنیم.

باز هم [به دلیل رفتارشان] عذاب موعود دامنگیرشان شود.

بر خورداری آنان [از دنیا] سودی به حالشان نخواهد داشت.

[مردم] هیچ شهری را هلاک نکردیم، مگر اینکه [برای] یادآوری، هشداردهندگان اشکار داشتند.

[اگر جز این بود، ستمی نسبت به آنان بود] و ما ستمگر نبودیم.

۲. احقاف (۴۶) / ۳۵: پس تو هم همچون رسولانی که ثابت قدم بودند، پایدار باش و در مورد [درخواست عذاب] آنان شتاب مکن...

۳. بقره (۲) / ۳۰: ... که [با سوءاستفاده از اختیار] در آن تبه‌کاری کند و خون‌ها ریزد؟ ...

۴. حجر (۱۵) / ۴۰: مگر بندگانِ اخلاص یافته‌ات را از بین آنان.

تدریجی و ظاهراً طبیعی رخ نمی‌دهد.

### مسئله سرعت و زمان و عنصر سوم خلفت در رابطه با آیات

پس آنچه آیات مرتبط و متقارن با رسالت انبیاء را به لحاظ سرعت وقوع و دخالت خدا یا عوامل خارجی، متمایز و استثنایی ساخته است یکی زمان بود و دیگری امر خدا. امر مقدر و مفعول و انجام یافته «فُضِيَ الْأَمْرُ». وقتی موجودی یا پدیده‌ای در جهان چهار بعدی و سه عنصری ما انسان‌ها می‌خواهد در جهان سه بعدی جغرافیایی زندگی کند، زمان برایمان یا گذشته است و متعلق به تا ریخ و یا آینده و آخرت است که مجهول و مردود یا قابل تردید می‌باشد. آنچه را هم که در دور و بر خود می‌بینیم از دو عنصر مواد و انرژی‌ها تشکیل گرفته مشمول قوانین فیزیک و شیمی یا مکانیک کلاسیک می‌شود. نه ظرفیت زمانی لازم و احساس بُعد چهارم را داریم که مدت برایمان مطرح نبوده سرعت حدوث و حرکت‌ها و تحول‌ها می‌تواند در نظرمان فوق‌العاده کند بوده و به بی‌نهایت هم برسد. نه آثار مستقیم و آنی اراده یا امر را که عنصر سوم تشکیل دهنده‌ی جهان و نشأت یافته از اراده‌ی لایزال خدای منان است را می‌توانیم درک کنیم و بپذیریم.

در کتاب‌های رساله‌مانند «انسان و زمان» (نشریه‌ی خرداد ۱۳۵۷) و «ذره‌ی بی‌انتها» (چاپ ۱۳۴۴ شرکت انتشار) دو نکته‌ی به حق تا حدودی شرح داده و روشن شده است. در اولی نشان داده‌ایم که توان و تکامل انسان تابع حساسیت و ظرفیت او نسبت به زمان بوده با پیشرفت تمدن و توسعه‌ی علوم توجه و تأثر انسان در برابر زمان‌های گذشته و آینده بیشتر می‌شود و خاطرات مرتبط به آن‌ها مؤثر در ذهن و وجدان ما جا باز می‌کند و روی ما اثر می‌گذارد و عمل می‌نماید. رشد علوم و افکار و تمدن نموداری از توجه انسان به زمان می‌باشد. ادیان الهی بیش از هر مکتب و معرفتی به زمان گذشته و آینده توجه داشته ابتکار و اعتقاد به آخرت که در ادیان الهی و مخصوصاً در اسلام آمده است نشانه‌ی رشد بی‌نهایت می‌باشد. خلقت خداوندی و قدرت و دید الهی در جهان چهار بعدی بوده در نظر خدا همان‌طور که در مورد نور گفته‌اند قرآن نیز خدا را «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> می‌داند، گذشته و حال و آینده در حکم واحد حاضر را داشته «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ

۱. نور (۲۴) / ۳۵: خدا روشنی [بخش] آسمان‌ها و زمین است؛ ...



أَقْرَبُ<sup>۱</sup> است. قرآن و اسرار دین را نیز با نسبی گرفتن زمان و نظریه‌ی نسبیت اینشتین بهتر می‌توان فهمید.

اما امر یا اراده که تحقق دهنده و انتقال‌دهنده‌ی آن در منطق قرآن و ادیان، فرشته و ملک نامیده می‌شود موجد و موجب دو عنصر محسوس و نیمه محسوس زندگی یعنی مواد و انرژی‌ها هستند. بنابراین وقتی قرار می‌شود رسولی از میان انسان‌ها مبعوث و مأمور گردیده، پدیده‌ی پیامبری ظهور نماید یعنی به وعده‌ی:

«يَا بَنِي آدَمَ إِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

وفا گردد، پرتویی اضافی و نفخه‌ای تازه از امر الهی و روح خدایی از آسمان ربوبیت از بین بشریت ساطع و نازل می‌کند. به جهان خلقت حالت و کیفیت جدیدی افزوده می‌گردد که آثار و آیات و کلمات آن متدرجاً یا توأمأً با سرعت و صورتی متفاوت با آنچه معمول و معلوم بوده است ظاهر می‌کند. رحمتی از ولی نعمت و منتی است از جانب پروردگار برای انسان‌ها، پدیده‌ای علاوه بر آنچه بوده است به فعلیت و فعالیت در می‌آید. که نامش را می‌توانیم «پدیده‌ی پیامبری» ( ) بگذاریم. در آن هدف خلقت و نهایت انسانیت است و گویی همه‌ی افلاک و ... به خاطر آن آفریده شده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. نحل (۱۶) / ۷۷: ... و کار [برپایی] رستاخیز [در نظر خدا] چشم بر هم زدنی بیش نیست، بلکه ساده‌تر؛ ...  
 ۲. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند، [آنان را خیرخواه خود تلقی کنید و] کسانی که پروا داشته باشند و به اصلاح [خود] پردازند، هیچ‌گونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.  
 ۳. دست‌نوشته‌ی زنده‌یاد مهندس بازرگان در اینجا به پایان می‌رسد در حالی که جای خالی برای پاسخ به عناوین زیر و تکمیل نهایی مقاله گذاشته شده است:

- چرا پیغمبر خاتم چون سایر انبیاء نبوده، و قرآن معجزه‌ی اوست؛
- قرآن جامع کتاب و زنده‌کننده‌ی رسالت همه‌ی انبیاء است؛
- دلایل آیه بودن و معجزه‌ی بودن قرآن از دیدگاه خود قرآن؛
- ارتباط و استنکاف پیغمبر از ارائه‌ی معجزات با خاتمیت.



بسمه تعالی  
دیانت و حکومت

یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت\*

برای سخنرانی در سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت تشیع  
در انجمن اسلامی مهندسين

استفاده از آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) :

«الْم تَرَّ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ  
ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ  
الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا  
مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ  
عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>

\* این یادداشت‌ها دست‌نوشته‌ای است که در دی‌ماه سال ۱۳۶۲ توسط مؤلف فقید تهیه شده تا به عنوان محورهای بحث و بررسی در سخنرانی سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت مورد توجه ایشان قرار گیرد و یا در تدوین نهایی از آن استفاده نمایند. از آنجا که این یادداشت‌ها، علاوه بر دست‌نوشته‌ی اصلی است که در ۱۳۶۳/۸/۱۰ در اولین جلسه‌ی سخنرانی و جلسات هفتگی بعد مورد استفاده‌ی مؤلف واقع شده، و واجد نکات و دقایقی از موضوع «امامت و حکومت» که بعداً به «دیانت و حکومت» اصلاح شده می‌باشد، برای استفاده‌ی بهتر و بیشتر علاقه‌مندان، مبادرت به انتشار آن می‌نمائیم. یادداشت‌های مؤلف، فاقد زیرنویس و ترجمه‌ی آیات است. ما ترجمه‌ی آیات را از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی، و توضیحات لازم را برای آگاهی بیشتر علاقه‌مندان در زیرنویس صفحات مربوط آورده‌ایم (ب.ف.ب).

۱. بقره (۲) / ۲۴۶ : آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن تا [به فرماندهی او] در راه خدا جنگ کنیم؛ [پیامبرشان] گفت: آیا چنین نیست که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از آن سر باز زنی؟ گفتند: چگونه ←

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَمَّا نَبِيُّكُمْ لَهٗ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بَنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَهُ كَثِيرَةٌ يَأِذْنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup>

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا

→ ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ و چون جنگ بر آن‌ها مقرر شد، جز معدودی از آنان، همه از جنگ روی برتافتند [و به خود ستم کردند]؛ و خدا به حال ستمگران داناست.

۱. بقره (۲) / ۲۴۷ تا ۲۴۹: پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی شما انتخاب کرده است؛ گفتند: چگونه او که اموالی در اختیارش نیست بر ما فرمانروایی داشته باشد، در حالی که ما خود به فرمانروایی سزاوارتریم؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است؛ و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست. پیامبرشان به آنان گفت: نشانه [صلاحیت] فرمانروایی او این است که صندوق [معهود] برای شما می‌رسد که [موجبات] آرامش خاطر از جانب صاحب‌اختیاران و بازمانده‌ای از میراث خاندان موسی و هارون در آن است، و در حالی [می‌رسد] که فرشتگان آن را حمل می‌کنند؛ مسلماً در این [رویداد] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

هنگامی که طالوت لشگر کشید، [به سربازان خود] گفت: خدا [میزان پایداری] شما را به وسیله یک نهر آب آزمایش خواهد کرد؛ هر که از آب آن بنوشد، از [یاران وفادار] من نیست؛ و هر که از آن نچشد، از [یاران] من به شمار می‌آید، مگر آنکه با دست خود مستی [از آن] برگیرد؛ [اما] همگی جز عده قلیلی از آن [جویبار] نوشیدند؛ هنگامی که طالوت و مؤمنان همراهش از آن نهر گذشتند، [افراد سست‌عنصری که سیراب شده بودند] گفتند: امروز ما تاب [هماوردی با] جالوت و سپاهیانش را نخواهیم داشت؛ [ولی] کسانی که یقین داشتند به لقای خدا نایل خواهند شد، گفتند: چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانونمندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند؛ و خدا با شکیبایان [و پایداران] است.

وَانصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.  
 فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ  
 وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ  
 وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.<sup>۱</sup>

برای شناساندن اینکه خداوند حتی سلطنت و پادشاهی را هم قبول دارد و به عنوان یک شکل در حکومت درآمده است. ضمن اینکه دلالت بر تفکیک حکومت در نبوت و به طریق اولی از روحانیت می‌نماید. پادشاه خواسته‌ی ملاء است، اجباری و تحمیلی نیست، جنگ دفاعی، ولی به رسمیت نشناختن خون و وراثت و دارایی. توجه به علم و جسم، «يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۲</sup> هم اصل حکومت الهی را اعلام می‌نماید و هم واگذاری به مردم، و از طریق مردم. «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»<sup>۳</sup>، «بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۴</sup> و نکات دیگر که خدا اداره و آبادی دنیا را از طریق خود مردم انجام می‌دهد و حکومت را از آن مردم می‌داند.

«كَيْفَ تَكُونُونَ يُؤْتِي عَلَيْكُمْ»<sup>۵</sup>، اصل حاکمیت بشری را به عنوان امر حتمی طبیعی بیان می‌نماید. دموکراسی، واقعی و طبیعی است، نه تصنعی و امیالی و قراردادی.  
 «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۶</sup> باز حاکمیت ملی است و همه باید شریک شوند.

به کتاب اسلام و حاکمیت آقای یحیی نوری به فصل حکومت مراجعه شود.  
 به کتاب «حکومت در اسلام» آقای قلمداران مراجعه شود.

۱. بقره (۲) / ۲۵۰ تا ۲۵۲: و چون آنها در برابر جالوت و سپاهیان‌ش موضع گرفتند، گفتند: صاحب اختیار، بر ما شکیبایی و پایداری بیار و گام‌های ما را ثبات بخش و ما را بر انکارورزان پیروز گردان. آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون بخشی دارد.

این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم؛ و تو در زمره پیامبرانی.

۲. بقره (۲) / ۲۴۷: ... فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد ...

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد ...

۴. بقره (۲) / ۲۴۹: ... که به قانونمندی خدا ...

۵. حدیث نبوی: هرطور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می‌شود.

۶. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (و مسئولین و متصدیان امور) یکدیگر و همگی مسئول رعایای خود هستید.

با آنکه قرآن و ادیان الهی قبول دارند که نباید سیستم حکومت و نظام حکومتی را دیکته کرد، بلکه به عهده‌ی خود مردم و بسته به خواست و رشد آنها است، و بنابراین دموکراسی و آزادی خیلی رشد و تمرین لازم دارد. مع‌ذالک وقتی ولایت و خلافت به دست پیغمبر و علی می‌افتد، آزادمنشانه و به صورت دموکراتیک عمل می‌نمایند. («وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> و تبعیت از رأی اکثریت) و بیعت می‌گیرند و به بیعت نکرده‌ها فشار و آزار وارد نمی‌آورند. خود خدا هم با آنکه بنی آدم به درجه رشد نرسیده‌اند، و از ابتدایی‌ترین دوران‌ها، آزادی را به آنان اعطا کرده، مجرم را در دنیا و فوراً عذاب نمی‌دهد و ملکوک نمی‌کند.

«إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا»<sup>۲</sup>

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَيَّ ظَهْرًا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ

يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

پیغمبر و علی چنان می‌گویند این مردم آزادی و انتخاب نشده‌اند بنابراین ما تکلیفمان را تعیین نکنیم و پدران و ارشادانه ولی به اجبار، و ادارشان به تقوی و صلاح و قبول مدیریت ما بنمایند. از همه بالاتر رفتار موسی و هارون با فرعون (فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا)<sup>۴</sup>.  
به مقالات «دین و آزادی»<sup>۵</sup>، «آزادی خواسته ابدی»<sup>۶</sup>، «اومانیسیم»<sup>۷</sup> مراجعه شود. همچنین به «تکافل اجتماعی».

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن ...

۲. آل عمران (۳) / ۱۷۸: ... به آنان مهلت [و میدان] می‌دهیم تا بر بار گناهان خود بیفزایند؛ ...

۳. فاطر (۳۵) / ۴۵: اگر خدا مردم را به سبب دست‌آوردشان مؤاخذه می‌کرد، روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت، ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد؛ و آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، خدا [برای محاسبه و کیفر] به حال بندگانش بیناست.

۴. طه (۲۰) / ۴۴: و با نرمش با او سخن بگوئید...

۵. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی عیدفطر مورخ ۱۳۶۰/۵/۱۱ در سازمان جوانان نهضت آزادی ایران است که اولین چاپ آن در قالب جلد اول کتاب «بازیابی ارزش‌ها» در مهرماه ۱۳۶۰ منتشر شده و بارها تجدید چاپ گردیده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد بیست و پنجم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بازیابی ارزش‌های ۱» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب.).

۶. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۲/۲/۲۵ در شب میلاد سیدالشهداء، امام حسین (ع) و به مناسبت بیست و دومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران در ساختمان دفتر نهضت آزادی ایران است. و یکی از آثار مندرج در جلد بیست و پنجم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بازیابی ارزش‌های ۱» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب.).

۷. این مقاله با همکاری آقایان دکتر رضا صدر و دکتر شهریار روحانی تا آذرماه ۱۳۶۲ تصحیح و ←

معدودی از پیغمبران بودند که توأمأً هدایت و ولایت را به عهده داشته‌اند که شاخص‌ترین آن‌ها پیغمبر خاتم‌النبین است و می‌بینیم دو روال و روش مقایر و متمایز دارند. در تعلیم توحید و تشریح احکام و عبادات اصلاً و ابداً نظرخواهی از کسی نمی‌کنند. خدا یگانه الهام‌دهنده و دستوردهنده است. اما در مورد ولایت می‌فرماید:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup>

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ»<sup>۲</sup>

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»<sup>۳</sup>

علی (ع) حتی شورای شش نفری گزینش را قبول می‌کند ولی اگر انتخاب شد، به مردم مراجعه کرد، و ابلاغ خطبه و بیعت.

برای تفکیک دیانت از حکومت یا سیاست، مطلبی که در تورات آمده و مفسرین نیز نقل کرده‌اند، نبوت در نقش هارون و سلطنت در نقش یهودا.

اصل قضیه رسیدن به این مطلب است که خداوند و قرآن و اسلام برای حکومت سیستم و شکل مشخصی وضع نکرده، آن را به عهده‌ی مردم گذراده‌اند که برحسب شرایط مکان و زمان و رشد خودشان عمل نمایند - در مقالات دیگر هم گفته شده است - ولی احکامی مقرر داشته‌اند: «فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»<sup>۴</sup>، «فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»<sup>۵</sup> یا بالعدل - عدالت - رضایت - خدمت ...

تاریخ حکومت و سلطنت و نظام‌های حکومتی در دنیا و تحوّل آنها از سلطه‌ی شخص، فامیل، طبقه، تا دفاع از وطن و ملت و حاکمیت مردم. در هر حال، دولت و سلطنت و ... مقدس است.

در قرآن و اسلام بالعکس است هدف چیز دیگر است. اگر سلطنت تشکیل می‌شود، برای دفاع است (آیات سوره‌ی بقره (۲) ) و بعد جامعه حاکم می‌شود. خودشان باید

→ تکمیل شده است. و یکی از آثار مندرج در جلد بیست و دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بازیابی ارزش‌های ۱» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب).

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن ...

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ و کارگزار آنان نیستی.

۳. اسراء (۱۷) / ۵۴: ... و ما تو را کارساز آنان نفرستادیم.

۴. مائده (۵) / ۴۲: ... به عدالت میانشان داوری کن ...

۵. ص (۳۸) / ۲۶: ... پس میان مردم به حق داوری کن ...

دفاع کنند (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ)<sup>۱</sup>.  
 نشان داده شود که ادیان الهی نه تنها سیستم و شکل حکومت را تعیین نکرده‌اند بلکه اجرا و انجام حکومت را هم در ردیف وظایف و احکام عبادی و تقرب به خدا نیاورده‌اند.

همان‌طور که خیاطی و کاسبی و طبابت را در مسئولیت و مالکیت خود مردم قرار داده‌اند. محیط و شرایط و حدودی را معین کرده‌اند که نباید از آنها تخطی کرد (عدالت، رضایت یا بیعت مردم، خدمت به خلق، عدم تفرقه و تشتت و تسلط یا استعلا).  
 استنباط‌های عدیده‌ای که از آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) (الْم تَر إِلَى الْمَلِئِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ ائْبْعْثْ لَنَا مَلِكًا ... تا ... تَلِكْ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ). به عمل می‌آید سلطنت به عنوان یک نظام حکومتی - امضای خدا - سلطنت برای جنگ و جنگ برای دفاع از خانه و خانواده.  
 ملک و حکومت از آن خداست ولی خدا (يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ)<sup>۲</sup> به بشر واگذار می‌کند و امانت است.

موروثی بودن و متمول بودن را قرآن امضا نمی‌کند، جسم و زور پهلوانی داشتن و دانایی و دانش کار داشتن را از لوازم آن می‌دانسته است.  
 تفکیک سلطنت و حکومت از نبوت، همان‌طور که بنی اسرائیل نبوت را در خاندان هارون و سلطنت را در خاندان یهودا می‌دانسته‌اند، و خدا این اختصاص را رد می‌کند. مهم‌تر از همه اینکه سلطنت و ملک موروثی در این جا امضا شده است که روی تقاضای ملاء یا مردم شده باشد. یعنی باز هم حکومت از آن مردم است.  
 ارزش و نقش ایمان و اطمینان و صبر و دعا و بالاخره به اذن خدا.  
 بعد از آنکه «قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ»<sup>۳</sup> و اثبات لیاقت و صلاحیت کرد تا: «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»<sup>۴</sup> می‌آید و سلطنت داوود و سلیمان سرچشمه می‌گیرد.  
 همین که پیش نبی رفته، از او ملک خواسته‌اند، معلوم می‌شود دو فونکسیون نبوت

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت...

۲. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، ...

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند ...

۴. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ ...



یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت \_\_\_\_\_ ۳۱۷  
و ولایت توأم نیستند و الا پیغمبر خودش فرمان جنگ را به عهده می‌گرفت. و بعد هم خدا مَلِکِی جدای از رسول برای آنها تعیین می‌نماید، بدون آن که خود او نبی شود. در تورات پیش‌بینی و منبع گرایش به استبداد و استعباد در کتاب‌های اول و دوم شموئیل.

### استفاده از مآخذ و منابع مفید:

جلدهای ۷ و ۸ المیزان راجع به حاکمیت مردم ظاهراً در تفسیر آیات:  
«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۱</sup>  
و بعدی آن:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»<sup>۲</sup>  
مَجْمَعُ الْبَيَانَ طبرسی که آیه اول را راجع به حقوق مردم و دومی را راجع به حقوق دولت یا حکومت دانسته است.

سخنرانی مطهری که صریحاً دموکراسی و حاکمیت مردم را تأیید کرده است. حرف‌های جای دیگر مطهری راجع به تأثیر شورا، اعمال کلیسا و کشیشان در بی‌دین کردن مسیحیان و اعراضشان از خدا. قرآن علاوه بر اینکه شکل حکومت خاصی را تعیین و تشریح نکرده است و اداره جامعه را در ردیف وظایف پیغمبران و دین یا روحانیت قرار نداده است، به جامعه و ملت و اجتماع نیز آن اهمیت و یقینی را که به فلسفه‌های سیاسی مترقی قائل شده و گفته‌اند فرد باید فدای اجتماع خود و اگر سازمان اجتماعی و جامعه خوب شود، حقوق و نیازهای افراد تأمین و درست خواهد شد.

---

۱. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.  
۲. نساء (۴) / ۵۹: ای ایمان آوردگان، از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید و هرگاه در امری دچار اختلاف شدید، اگر به خدا و روز واپسین باور دارید، آن را به [کتاب] خدا و [روش] رسول ارجاع دهید، که این بهتر و خوش فرجام‌تر است.

در ادیان الهی اهمیت اصلی روی فرد و سرنوشت و تربیتش رفته، جامعه را مخلوق و متفرع بر افراد دانسته‌اند (از گفته‌های بازگشت به قرآن، متمم جلد اول سیر تحول قرآن، گمراهان، یا بازیابی ارزش‌ها جلد ۲ استفاده شود که در آنجا گفته‌ایم ... انفاق و تحریم ربا نه به خاطر اصلاح و بهبود جامعه، بلکه به خاطر تربیت و تزکیه انسان‌ها دستور داده‌اند).

### استفاده از آیات سوره‌ی شورا (۴۲)

آیات سوره‌ی شوری (۴۲) در وصف جامعه‌ی مؤمنین بسیار جالب و قابل استناد است منتها، آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> جنبه‌ی اجتماعی و حکومتی ندارد. بلکه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۲</sup>، «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۳</sup>، «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»<sup>۴</sup> هم که در ردیف «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»<sup>۵</sup> آمده، مورد نظر بوده است.

مجموعاً نوع حکومت و اداره‌ی ایده‌ال امت را در یک جامعه‌ی مسلمان رشد یافته و تربیت شده نشان می‌دهد که بی‌نیاز و خالی از سلطان و ملک و دولت بوده، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» خوراک ایدئولوژیک شده است. انفاق کار مالیات و وزارت دارایی را انجام می‌دهد. «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» کار پلیس و دادگستری را به عهده دارد و بالاخره «هُمْ يَنْتَصِرُونَ» کار وزارت دفاع یا نیروهای انتظامی را تأمین می‌نماید. یک نشانه‌ی تفکیک دو فونکسیون رسالت و حکومت، دستورها و نامه‌های مثلاً حضرت امیر است که آنچه به مالک‌اشتر فرمان می‌دهد یک سره امور عمرانی، جنگی و اجتماعی است و در نامه به معاویه می‌گوید: هر قوم احتیاج به امیر یا امام دارد، خواه صالح و خواه فاجر. یعنی برای حکومت، فاجر را هم قبول دارد و عدالت را شرط نمی‌بیند.

از این ایده‌آل‌تر زندگی بهشت و آخرت است که علاوه بر تحقق اراده و تجسم خواسته‌ها، با وفور نعمت و رفاه و لذت، عدم غصه و کینه، یک سره برادری، و خارج شدن عقده‌ها بوده، حاکم و آمری ندارند و فقط خدا است که حکومت

۱. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود ...

۲. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

۳. شورا (۴۲) / ۳۷: ... و آنگاه که به خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

۴. شورا (۴۲) / ۳۹: و کسانی که هر گاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی‌خیزند.

۵. مائده (۵) / ۵۵، توبه (۹) / ۷۱، نمل (۲۷) / ۳ و لقمان (۳۱) / ۴: همانا که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند...

می‌کند. یعنی خودشان که دارای صفات الهی شده‌اند. «الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»<sup>۱</sup> و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۲</sup> در برابر دنیا که بشرها- اعم از خوب و بد- سلطنت و حاکمیت دارند. در ابتدا گفته شود که برنامه و محور بحث‌های سمینار، سرگذشت و سرنوشت روحانیت بوده است. مال ما هم می‌بایستی روحانیت و حکومت باشد که در مطالعه و ارائه آن، هم از سرگذشت می‌آید و هم سرنوشت. ولی چون روحانیت اگر به قدرت و حکومت تمایل و اعراضی نشان دهد، به اعتبار مأموریت و رسالتی است که برای خودشان در ارائه، اثبات و اجرای احکام دینی قائل‌اند. پس ترجیح دارد که خود دیانت را در نظر بگیریم که اولاً چه نظری و سیاستی نسبت به مسئله‌ی حکومت دارد، و ثانیاً این وظیفه تا چه اندازه به عهده‌ی روحانیت واگذار شده است. چگونه باید انجام گردد و قدرت، چه تأثیر روی سرنوشت دارد.

«أَسَاسُ الْمُلْكِ الْعَدْلُ»<sup>۳</sup> حدیث یا روایتی که به دیوار مقابل مجلس در خیابان شمالی به خط درشت نوشته‌اند، می‌رساند که مُلک یا حکومت جدای از دین است (همان‌طور که در حدیث «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۴</sup> آمده است) و نگفته‌اند: «أَسَاسُ الْمُلْكِ الْإِسْلَامُ، الْإِيمَانُ، حَتَّى التَّقْوَى».

در یادداشت‌های مربوط به «گمراهی آشکار»<sup>۵</sup> راجع به مبعث هم که اشاره به عدم برنامه «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»<sup>۶</sup> شده است و آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۷</sup> را آورده‌ام، کاملاً

۱. حج (۲۲) / ۵۶: در آن روز فرمانروایی خاص خداست؛ ...

۲. فاتحه (۱) / ۴: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

۳. روایت (یا حدیث): ؟

۴. حدیث نبوی: حکومت با کفر ممکن است قرار گیرد ولی با ستم قرار نخواهد گرفت.

۵. «گمراهی آشکار» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۲/۹ مؤلف فقید در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين است که تدوین و تفصیل یافته و ان‌شاءالله در جلد بیست‌وششم مجموعه‌ی آثار، با عنوان «بازیابی ارزش‌ها ۲» به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود (ب.ف.ب.).

۶. روایت: زمین را پر از قسط و عدل می‌کند.

۷. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرادست.

می‌رساند که پُر کردن زمین از قسط و عدل، و قیام به قسط، جزو برنامه انبیاء نبوده، به عهده‌ی مردم و مربوط به خود آنها است. آنها فقط میزان آورده‌اند.

در زمینه‌ی این که اصلاً برنامه و رسالت انبیاء، اداره و خدمت به اجتماع و مسئله حکومت نبوده است، اشاره به آیه مفصل سوره‌ی احزاب (۳۳): «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup> شود. در این جا چیزی که از مردها و زنها خواسته می‌شود و در مقابل وعده‌ی بهشت داده می‌شود، تماماً مربوط به شخص و روابط و توجیه او به طرف خدا است. همچنین در آیاتی مانند «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup> آیه بعدی سوره‌ی احزاب (۳۳) نیز که وظایف حضرت رسول (ص) را معین می‌کند، ارتباط با اجتماع و حکومت و دولت ندارد.

روحانیان زرتشتی (صفحه ۶۸۸، جلد اول تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی):

«همکاری دین و دولت (به نقل از ایرانشهر ج ۲ صفحه ۹۶۰، آثار

سیاسی (معاصر ساسانیان) در پیرامون این همکاری می‌نویسد:

حالا دیگر همه کس ایشان (یعنی مغان) را تمجید و تجلیل می‌کند و با احترامی زائدالوصف به ایشان می‌نگرند. همه امور مملکتی به مشورت پیش‌بینی ایشان ترتیب داده شده است؛ علی‌الخصوص کفایت مهمات همه کسانی که معامله و محاکمه‌ای دارند، به‌دست ایشان است و هر چه می‌شود در تحت نظارت ایشان و به موجب رأی و قراری است که آنها می‌دهند، هیچ امری به رغم ایرانیان وجهه شرعی ندارد مگر اینکه یک منبع آن را تصدیق و تصویب کند. آری مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقد ازدواج و صحت طلاق، عنوان خانوادگی و صدق تملک و سایر حقوق، در ید قدرت ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود.»

۱. احزاب (۳۳) / ۳۵ : خدا برای [تمامی] مردان و زنان مسلمان و باایمان، فرمانبردار [خدا]، راستگوی، شکیبا، فروتن، انفاقگر، روزه دار، پاکدامن و آنان که بسیار یاد خدا می‌کنند، امرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

۲. مؤمنون (۲۳) / ۱ : به راستی مؤمنان رستگار می‌شوند.

از آنچه گذشت به خوبی پیدا است که سران دین و دولت در گمراهی و استثمار اکثریت توافق و هم‌آهنگی کامل داشتند. فردوسی طوسی نیز به این حقیقت اشاره می‌کند:

چنان دین و دولت به یکدیگر اند تو گویی که در زیر یک چادرند  
نه بی تخت شاهی بود دین به جای نه بی دین بود شهر یاری به پای  
طباطبایی در میزان خلاف نظر ما راجع به هدف ادیان نسبت به جوامع و حکومت  
را مطرح می‌کند. ذیل آیه نحل (۱۶) / ۹۰:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ  
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

از جمله چنین آورده است:

«از نظر اسلام مهم‌ترین هدفی که در تعالیمش دنبال شده، صلاح مجتمع و اصلاح عموم است، چون توجیه انسان‌ها فرد فردند، و هر فردی برای خود شخصیتی و خیر و شری دارد، و به کلی از نظر طبیعتی که همه‌ی انسان‌ها دارند، یعنی طبیعت مدنیت، به سعادت هر شخصی مبتنی بر صلاح و اصلاح طرف اجتماعی است، که در آن زندگی می‌کنند... به همین جهت اسلام در اصلاح اجتماع اهتمامی ورزیده که هیچ نظامی غیر اسلامی به پای آن نمی‌رسد، منتها درجه جد و جهد را در جعل دستورات و تعالیم دینی، حتی در عبادات از نماز و حج و اصول مبذول داشته، تا انسان‌ها را هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح سازد.»

### قرآن و ادیان، شخص را هدف تربیت و توجه خود قرار داده‌اند

قرآن و ادیان، شخص را هدف تربیت و توجه خود قرار داده و از او می‌خواهند که جامعه و حکومت را اصلاح و اداره کند (مثلاً امر به معروف و انتصار، انفاق و احسان). در حالی که فلسفه‌های سیاسی و مصلحین، جامعه را visée [نشان] کرده، دولت و نظام را به رغم خودشان، تنظیم و تطبیق، و فرد را فدای اجتماع می‌نمایند تا جامعه و حکومت به فرد خدمت و او را هدایت و اصلاح کند.  
اصولاً حکومت و دیانت به‌طور طبیعی پس از ظهور اسلام، و نفوذ در نفوس با هم

۱. نحل (۱۶) / ۹۰: خدا به عدالت و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از بی‌شرمی و کار ناپسند و حسد و برتری‌خواهی بازمی‌دارد؛ شما را اندرز می‌دهد، بسا که پند پذیرید.

اختلاط پیدا کرده و عجین شدند و سگه‌ی رایجی جز سگه‌ی دین در این جوامع وجود نداشت. بنابراین هر کسی با آن باید معامله شود. چه داعیان حکومت و قدرت، چون خلفای اولیه و بعدی، خود را به عنوان جانشین رسول و جلوگیری از به هم پاشیدگی دین خدا، به مردم تحمیل می‌کردند و عنوان خلیفه‌الله روی خود می‌گذاشتند و حتی معاویه خود را خال المؤمنین می‌خواند و عمر بن سعد ارکعی یا خیل الله می‌گفت و هم در برابرش حضرت سیدالشهداء می‌فرماید برای احیای دین جدم و حفظ اسلام یا امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده‌ام و ایراد مردم به یزید شراب‌خواری و میمون‌بازی و عشق و خموریش بوده است. شورش‌های ایرانیان علیه اعراب اموی که از نخستین زمامدارانش محمد بن علی ابن عبدالله ابن عباسی بوده و بعد نهضت شعوبیه در برابر بلاد اسلام مخصوصاً ایران به وجود آمد که بنی‌عباس از آن استفاده کردند و به اتکاء منطق شعوبیه، قرآن بود. آیات:

«إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ»<sup>۱</sup>

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۲</sup>

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»<sup>۳</sup>

«وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>

و یا این حدیث نبوی بود:

«لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجَمِيٌّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»<sup>۵</sup>

صفحه ۱۲۴ جلد دوم کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»، تألیف مرتضی‌راوندی. در فصل مقدمات، روی کار آمدن بنی‌عباس، ذیل عنوان سازمان‌های قومی می‌نویسد:  
«مخالفین بنی‌امیه برای اجرای نقشه خود به حربیه‌ی دین متوسل می‌شدند و به گفته دینوری: در سال ۱۰۱ هجری نمایندگان خود را نزد امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بنی‌هاشم فرستادند و او

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... ما شما را از [آمیزش] مرد و زنی آفریدیم ...

۲. حجرات (۴۹) / ۱۰: البته مؤمنان برادر [یکدیگر]ند...

۳. آل عمران (۳) / ۶۴: ... ای اهل کتاب، بیاید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] ...

۴. آل عمران (۳) / ۶۴: ... و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم...

۵. حدیث نبوی: عرب را بر عجم فضلی نیست مگر بر اساس تقوا.

را امام و پیشوای خود خواندند و با او بیعت کرده، دست وفاداری دادند و قسم یاد کردند که در پیشرفت مقاصد وی سعی و کوشش کنند تا به وسیله‌ی او بنیان ظلم امویان ریشه کن شود...

دعات و مبلغینی که به خراسان آمده بودند، از عدم رضایت مردم از بنی‌امیه استفاده‌ی فراوان کردند و با اختفاء و آرامش بسیار، مردم را از حقیقت اسلام و روش عادلانه محمدبن علی (امام خود) با خبر کردند. عده زیادی از مردم دعوت آنها را پذیرفتند...»

یکی از اموری که امروز از عناصر حکومت شمرده می‌شود، قضاوت است. قضاء در اسلام و حکومت صرفاً داوری در اجتماعات بوده است («يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup> و همچنین مثال‌هایی که برای داوود و سلیمان زده می‌شود). زمان خلفای راشدین، خودشان شخصاً این کار را می‌کردند و بعد عمر قضاتی برای کشورها مأمور کرد (تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه ۱۶۹). بعداً خلیفه قسمت دیگری از کارهای خود را به قضات سپرد. سرپرستی مهجورین، ایتم و مساکین، نظارت بر اوقاف و اجرای وصیت‌ها، ازدواج دختران یتیم و بی‌سرپرست. در زمان منصور، ابوحنیفه همائی از قبول قاضی شدن بغداد استنکاف می‌نماید چون نمی‌خواهد حکم به دستور و سود خلیفه بدهد.

برای امور حسبی هم که از نوع وظایف شهرداری و شهربانی، مانند جلوگیری از شرارت‌ها، زباله‌ریزی، سد معبر، اجحاف بر چارپایان و غیره بود. محتسبانی که انتخاب می‌شدند از بین خوشنام‌ترین اشخاص بودند و محتسب در مجامع شهر مجالست و نمایندگان خود را برای گردش و رسیدگی به اطراف می‌فرستاد.

اتفاقاً قیام‌های علیه بنی‌عباس در ایران نیز رنگ دینی داشت ولی دینی غیر اسلامی؛ قیام سُنّباد زرتشتی در سال ۱۳۷ هجری برای خونخواهی ابومسلم که موفق گردید از بین طبقات و پیروان ادیان و مذاهب مختلف عده‌ی زیادی را دور خود جمع کند...» نهضت استاد سیس (۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری). مهم‌تر از آنها جنبش مقفع است که مزدکی بود (۱۵۴ تا ۱۶۷ هجری) و با ترویج و استفاده از این مرام، طرفداران و جنگ‌جویانی جمع می‌کرد. همین‌طور خرم‌دینان و بابک خرم‌دین که مزدکی بود. ابن‌الندیم در کتاب الفهرست (صفحه ۱۸۵ راوندی) و بلعمی (در همان

۱. ص (۳۸) / ۲۶: ای داود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن...

صفحه) می‌نویسد: «... بر مردمان جوان و دهقانان ...»

نهضت خرم‌دینان، نهضتی ملی و ضد اجنبی بود.

این فرمایش حضرت امیر که فرمود:

«كُنْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَكُنْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»<sup>۱</sup>

از جهتی می‌تواند نشانه‌ی تفکیک دین از سیاست و از دو مقوله بودن امور دنیا و آخرت باشد.

آن‌طور که از کتاب تاریخ اجتماعی ایران (مرتضی راوندی، جلد ۳، صفحات ۴۳۰ تا ۴۳۴) در بحث «طبقه روحانیان» برمی‌آید چنین عنوان در تاریخ گذشته ایران که جامع کلیه صنوف روحانی باشد، وجود نداشته و تازه است. بلکه پیش از اسلام آوردن ایرانیان، به اقتضای فرایض و استعانات و وظایف عبادی و دینی که مردم رو به آنها آورده بودند اسامی و اشتغالات و مشاغل و وظایفی پدید آمده بود، و افرادی متمایز شده بودند از قبیل زهاد، ...، عابد، محدث، فقیه، عالم، متقی، فیلسوف، متکلم، واعظ، ...، که هیچ کدام داعیه حکومت و آمریت نداشته‌اند.

آنچه ظاهراً از «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> در سوره‌ی شوری (۴۲) و از «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۳</sup> در سوره‌ی نساء (۴) برمی‌آید، نفی حکومت و سلطنت و دولت است و صرف ایمان و اطاعت خدا را در رأس و ریشه‌ی دولت و حکومت کافی می‌داند. و عملاً هم تا حدودی همین‌طور شده است. چه در انتخاب و انتصاب خلفا و چه در تشیع و بعد دوران استبدادی ایران.

#### همه‌ی دولت و حکومت در جمله‌ی کوتاه «أْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» خلاصه می‌شود

«أْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» که بعد از اقامه نماز، انفاق و فرو دادن غضب و غیره می‌آید، و پشت سرش انتصار در برابر نفی است، همه دولت و حکومت در جمله‌ی کوتاه «أْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» خلاصه می‌شود. یعنی اداره کارشان را به جای اینکه به یک سلطان یا شاه و امیر بسپارند، خودشان، بین همدیگر تأمین و تعمیم می‌کنند. مؤید این مطلب صیغه‌ی جمع بودن «أُولَى الْأَمْرِ»، خصال اطاعت از خدا و رسول است. و

۱. از امام علی (ع): برای دنیای خود چنان باش که انگار تا ابد زندگی می‌کنی و برای آخرت چنان باش که انگار فردا می‌میری.

۲. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود ...

۳. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید...



یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت \_\_\_\_\_ ۳۲۵  
نفرموده است «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَوَلَّيْ أَمْرِكُمْ» یعنی تعدد «ولاء امر»  
بر حسب تقسیم وظایف و مناصب.

وقتی بعد از رحلت رسول اکرم اجتماع سقیفه بنی قریظه تشکیل شد، اگر دستور  
صریحی از پیغمبر برای خلافت و حکومت رسیده بود، آن همه بحث در نمی گرفت،  
و اگر می گرفت مدعیان یا مخالفین به آن استناد می کردند. ولی می بینیم دلایل  
مجمعل و مصلحتی آورده می شود. ولی وقتی به اشکال برمی خورند به استناد و  
استفاده از سفارش و نظریات پیغمبر می پردازند. مثلاً می گویند پیغمبر فرموده است  
امیرانی از قریش یا مهاجرین هستند و وزیرانی از انصار. بحث روی جلوگیری از  
اختلاف و فتنه می رود. ابوبکر که به قدرت می رسد دلایل انتخاب خود را می گوید:  
سن، انتساب به پیغمبر و ... که پیروانش آنها را رد نمی کنند.

در آن مجلس ... هم که به نفع حضرت امیر حرف می زند. اشاره به واقعه‌ی غدیر  
نمی کند و حتی به نظر نمی آید که «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ»<sup>۱</sup> و «اللَّهُمَّ وَالِي فِي  
الْبِلَادِ وَعَلِيٌّ مِنْ وِلَايَتِي»<sup>۲</sup> (که هم به انسان نسبت داده شده و هم به خدا) در برابر عداوت  
است و حداکثر، غدیر نامزدی برای خلافت است. اگر قرار باشد که ولایت خود پیغمبر  
هم روی مشورت و تبعیت باشد، جانشین معین کردن و منصوب کردن معنی ندارد.

### دو مسئله‌ی نبوت و ولایت کاملاً از هم جداست

از آیات و نظریات دیگر اینکه اجرای دین و جلوگیری از گناه مردم را خداوند به  
عهده‌ی دولت یا دستگاه و فردی نگذارده است و دو مسئله‌ی نبوت و ولایت کاملاً  
از هم جدا است.

در سوره‌ی اسراء (۱۷)، آیات:

«وَكَفَىٰ رَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

که با

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ»<sup>۴</sup>

شروع می شود و مجموع آیات ذیل در سوره‌ی فرقان (۲۵):

۱. حدیث نبوی: هر کس که من مولای او بودم پس این علی مولای او است.

۲. حدیث نبوی: ؟

۳. اسراء (۱۷) / ۱۷: ... و صاحب اختیار در مورد گناهان بندگانش به عنوان آگاه و بینا کافی است.

۴. اسراء (۱۷) / ۱۷: چه بسیار نسل‌ها را که پس از نوح [به همین شیوه] هلاک کردیم؛ ...

«وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَّا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا.  
وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَّا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدْءُ عِبَادِهِ حَبِيرًا»<sup>۱</sup>

فقه و فقها از ابتدا مشرب ضد آزادی و ضد قرآنی داشته‌اند. سر و کارشان و کلامشان به مردم بیش از هر چیز با محرّمات یعنی نهی و نکن بوده‌است، و با واجبات، یعنی اجبار و امر و بکن. وظیفه و حالت خود را چون امر مراقب باش و جاسوسی اندرون می‌دیده‌اند که کم‌ترین شبهه کفر و ارتداد و کوچک‌ترین غفلت و معصیت را در نطفه خفه کنند و خلقی بسازند سراسر وحشت از تضارب و اطاعت، با دینی خالی از هر گونه تردید و تفکر و تعقل که مبدا روزنه‌ای بر عالم شک و شرک باز کنند. در حالی که کلام خدا در قرآن و رسالت و بر خود پیغمبر غیر از این است و آزاد منشانه‌ترین منطق را نشان می‌دهد. در برابر اعمال مردم مأموریت پیغمبر مندر و مبشر بودن است. دستور بکن و نکن، به هیچ وجه نداده، هشدار و خبر از عواقب کارها در آینده‌ی بس دور می‌دهد و طرف را مختار می‌گذارد که راه جهنم را اختیار نماید یا راه بهشت را برگزیند. امر و اجبار در قرآن به ندرت به کار برده می‌شود. یکجا هم که می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»<sup>۲</sup>

بالافاصله توضیح :

«إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا بِعِظْمِكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

۱. فرقان (۲۵) / ۵۵ تا ۵۸ : [با این وجود] چیزهایی را به جای خدا بندگی می‌کنند که نه سودی به آنان

می‌رساند و نه زیانی؛ و کافر بر ضد صاحب اختیارش پشتیبان [شیطان] است.

۲. نساء (۴) / ۵۸ : خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز پس دهید، و چون در میان مردم

داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ ...

۳. نساء (۴) / ۵۸ : ... خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

را آورده، لحن حاکمانه و آمرانه را پاک می‌کند. مضافاً به اینکه تازه در این باره خدا سفارش عبادت شخص خودش را نمی‌نماید، بلکه دفاع از حقوق مردم و روابط انسان با انسان می‌نماید. وقتی هم که می‌خواهد نهی و منع کند، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»<sup>۱</sup> و «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»<sup>۲</sup> می‌گوید و اخم و شلاق نشان نمی‌دهد.

علما دینداری و مسلمانی را یک امر مسلم حتمی دانسته می‌گویند لازمه‌ی مسلمانی شما اعتقاد به فلان اصول و انجام فلان کارها است. آنگاه برای تحقق آن شرایط و ایجاد ایمان، دلایل و توضیحاتی می‌آورند. ولی قرآن از ذکر و تلاوت آیات شروع می‌نماید و جدی بودن جهان و زندگی را به رخ ما کشیده، وارث بودن ما از اعمال و مکتسبات خودمان را توضیح می‌دهد و شک و شبهات مخالفین را بازگو می‌نماید، و نمی‌خواهد با ارائه آیات و علم و استدلال ما را متقاعد و معتقد بسازد. کيفر و ایمان را دو مقوله مربوط به خود شخص می‌شمارد و در آنها از مغفرت و محبت خدا و قبول بازگشت و توبه ما صحبت می‌نماید. ما را مختار و خدا را دوستدار و طرفدار معرفی می‌نماید. و به پیغمبر مکرر می‌گوید اصرار و اجبار نوزد.

حرفه‌ی دین نمی‌تواند منطبق با قرآن و موافق با آزادی و حاکمیت انسان باشد و قرآن فقط اجازه‌ی «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ»<sup>۳</sup> می‌دهد.

راجع به اصالت حدیث: «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>۴</sup> سؤال شود و «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۵</sup> و حدیث «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَالْوَلَايَةِ»<sup>۶</sup>.

#### مسئله قسط و میزان:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»<sup>۷</sup>

۱. مائده (۵) / ۸۷: ... که خدا متجاوزان را دوست ندارد.

۲. انعام (۶) / ۱۴۱ یا اعراف (۷) / ۳۱: ... که خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

۳. توبه (۹) / ۱۲۲: ... قوم خود را هشدار دهند ...

۴. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان شخص است.

۵. حدیث نبوی: حکومت با کفر ممکن است قرار گیرد ولی با ستم قرار نخواهد گرفت.

۶. حدیث نبوی: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت یا حکومت.

۷. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم ←

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ. وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.»<sup>۲</sup>

«فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.»<sup>۳</sup>

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»<sup>۴</sup>

«وَالْيَٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ.»

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»<sup>۵</sup>

→ به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهه‌ات می‌کشد؛ مسلماً آنان که راه خدا را گم کنند، به سزای آنکه روز حساب را از یاد برده‌اند، مجازاتی سخت [در انتظار] دارند.

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۲. رحمن (۵۵) / ۷ تا ۹: و آسمان را برافراشت و میزان [عدالت] را مقرر داشت. که در سنجش تعدی نکنید. و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

۳. اعراف (۷) / ۸۵: ... [سنجش] پیمان‌ه و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

۴. انعام (۶) / ۱۵۲: ... [سنجش] پیمان‌ه و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم ...

۵. هود (۱۱) / ۸۴ و ۸۵: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را ←

«وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>

قسط، میزان و مکیال، همه جا با هم آمده‌اند و توأم با اندازه و کمیت و معادله و برابری می‌باشند. ضمناً همه جا (جز در آیه خطاب به حضرت ابراهیم) خود مردم‌اند که باید مجری آن در روابط فی‌مابین باشند. انبیاء فقط توصیه‌ی آن را می‌کنند و معیار می‌دهند، میزان و معیار را از اصولی که بر آسمان و بر طبیعت حاکم است باید گرفت. تنها در مورد حضرت داوود است که عهده‌دار حکومت و جانشین خدا شده و به او گفته می‌شود حکم به قسط بین مردم بکند. یعنی باز پای روابط مردم و حقوق مردم در میان آمده است. حکومت باید روی حقوق و خواسته‌های ناس باشد و راه خدا رعایت حقوق مردم است.

از همین ماده است قسطاس به معنای ترازو:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»<sup>۲</sup>

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ»

«وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»<sup>۳</sup>

در همین زمینه است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ

أَوْ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»<sup>۴</sup>

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ

شَتَّانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

→ بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمان‌ه و ترازو را مکاهد، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و[لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.

ای قوم من، پیمان‌ه و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهارانه سرکشی نکنید.

۱. انبیاء(۲۱) / ۴۷: میزان‌های عدالت را در روز رستاخیز مستقر خواهیم کرد...

۲. اسراء(۱۷) / ۳۵: وقتی که پیمان‌ه می‌کنید، پیمان‌ه را کامل کنید و با میزان درست بسنجید...

۳. شعراء(۲۶) / ۱۸۱ و ۱۸۲: پیمان‌ه را تمام بدهید و کسر نگذارید.

و با میزان درست بسنجید.

۴. نساء(۴) / ۱۳۵: ای ایمان آوردگان، همواره برای عدالت ایستاده باشید و برای خدا گواهی دهید، هرچند

که به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان[تان] باشد...

خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَيَّ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۲</sup>

پس معلوم می‌شود مردم هم می‌توانند حاکم باشند.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ»<sup>۳</sup>

«لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»<sup>۴</sup>

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۵</sup>

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۶</sup>

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»<sup>۷</sup>

### موازین و معیارهای حکومت

موازین و معیارهایی که برای حکومت معین شده است: حکم به عدل، قیام به قسط،

۱. مانده (۵) / ۸: ای ایمان آوردگان، همواره برای خدا ایستاده باشید و به عدالت گواهی دهید و دشمنی با گروهی [از مردم، به بی‌عدالتی و ادارتان نکنند؛ عدالت ورزید، که به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا کنید، که او به آنچه می‌کنید آگاه است.

۲. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۳. یونس (۱۰) / ۴: ... اوست که افرینش را آغاز می‌کند، سپس تکرار می‌کند تا مؤمنان نیکوکار را عادلانه پاداش دهد؛ و انکارورزان به خاطر انکارشان آشامیدنی‌ای از آب داغ و عذابی دردناک [در انتظار] دارند...

۴. فاطر (۳۵) / ۳۰: تا [خدا] پاداششان را به تمامی بدهد و از افزون‌بخشی خود در حقشان بیفزاید؛ که او آمرزگاری است حقگزار.

۵. احقاف (۴۶) / ۱۹: هر گروه درجاتی متناسب با اعمالشان دارند؛ تا [حق]ی تزییع نگردد] و خدا اعمالشان را به تمامی سزا دهد، بی‌آنکه مورد ظلم قرار گیرند.

۶. نجم (۵۳) / ۳۹: و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۷. مانده (۵) / ۴۲: ... و[لی] اگر داوری کردی، به عدالت میانشان داوری کن...

یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت \_\_\_\_\_ ۳۳۱  
و عمل به قسط، حکم به حق، عدم طغیان در میزان، «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم کردن، قیام کردن و غیره به عهده‌ی مردم است و خدا فقط اندازه و میزان و حدودی را که نباید تجاوز کرد به دست ما می‌دهد.

قسط = رفتار مساوی با مردم بر مبنای قرار و میزان معین مقبول.  
در «اصول کافی» روایات راجع به ولایت کاملاً می‌رساند که منظور، حکومت و خلافت و حاکمیت نیست؛ بلکه ولایت و حُبّ نسبت به اهل بیت عصمت و امامت دینی ائمه دوازده گانه می‌باشد.

جلد ۳ کتاب «الایمان و الکفر»، باب دعائم الاسلام، صفحه ۳۲  
۱- حدیثین الحسین بن محمد الاشعری، عن ابی جعفر (ع). قال بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة، و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية، و لم نیار، بشیی کما بحدی بالولاية  
۴- محمد بن یحیی - یحیی الصادق (ع) اثنای الاسلام ثلاثه الصلوة و الزکوة و الولاية لا تضح واحده منهن الا بصاحبها (در شرح از مجلسی گفته شده است که مقصود از ولایت و نور، محبت و متابعت است که از مشکلات ایمان‌اند ...

صفحه ۳۹- بند ۹: علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی ... قلت لابی عبدالله (ع) حدیثین مما بنیت علیه دعائم الاسلام ... فقال سبحان ان لا اله الا الله. و ان محمداً رسول الله و الا قرار هما جاء به من عند الله و حق فی الاموال فی الزکاة و الولاية التي امر الله عز و جل بها ولاية آل محمد و ان رسول الله قال من مات و لم يعرف امامة مات علیه جاهلیه. قال الله عز و جل اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم فقال علی (ع) ثم صار فی بعده الحسن ثم من بعده الحسين.

\* \* \*

### چند ادعا یا اصل که باید گفت

مسئله، مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست یا تبعیت سیاست و حکومت از دیانت یا روحانیت است که مورد بحث ما می‌باشد.

چند ادعا یا اصل را خواهم گفت:

۱- اصلاً دین نیامده است برای اداره و آبادی دنیا، برنامه و هدف دیگری است. اداره‌ی دنیا به‌عنوان یک ابتلاء و وسیله‌ی تربیت، به عهده‌ی خود مردم و جزئی از مشیت خدا است. و تعیین تکلیف و تشریح سیستم زندگی، مخالف اصل آزادی و اختیار است.

۲- دو فونکسیون نبوت و ولایت ملازم یکدیگر نیستند و هر جا که توأمأ به وسیله پیغمبری انجام شده است به دو گونه بوده است.

۳- ولایتی که در قرآن و حدیث آمده، و همچنین امامت، غیر از حکومت و حاکمیت است.

۴- دین و قرآن و خدا یک رژیم خاص حکومتی را تشریح و وضع نکرده‌اند.

۵- اگر چیزی معین شده است، یک سلسله اصول و حدود و ضوابط و نکن‌هائی است که تعیین کرده‌اند.

۶- حاکمیت خدا همان حاکمیت مردم است و دموکراسی اصالت الهی دارد.

آیا ادیان توحیدی یک ایدئولوژی سیاسی است؟ و هدف آن برپاداشتن جامعه و دولت از طریق جمع، فرد را می‌گیرد؟

قرآن؛ وطن، دولت، و نظام حکومتی را به رسمیت شناخته است.

برای جامعه و دولت به هیچ وجه مقامی را که فلسفه‌های سیاسی قائل‌اند قائل نشده است.

برخورد غرب با شرق و تماس ما با آنها در زمینه‌ی «دیانت و حکومت» دو اندیشه یا دو اصل و ایده را وارد کرد:

۱- تفکیک دین از سیاست و Laicite که خود محصول رنسانس و عکس‌العمل اقتدار و حاکمیت کلیسا بود. در شرق وارد شد در صورتی که در اینجا تعارض وجود نداشت و با هم ساخته بودند.

۲- مبارزات سیاسی، و ایدئولوژی‌ها و مکاتب سیاسی و فلسفی که به عنوان عکس‌العمل، ایهام و اسلام یا دین را هم در ردیف ناسیونالیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم قرار دادیم و به مذهب به چشم یک ایدئولوژی و انقلاب نگاه کردیم که این هم اشتباه بود، و این‌ها از یک مقوله نیستند.

#### دو اختلاف اساسی:

- ۱- هدف دنیانیت و جامعه هم نیست.
  - ۲- هدف دولت و جامعه و طبقه نیست، فرد است.
- مطالب را ضمن آیات سوره‌ی بقره (۲) و سوره‌ی شوری (۴۲) بگویم.

#### مسائلی که باید به آن‌ها جواب داد

به این مسائل باید جواب داد یا بررسی شود:



آیا ادیان برای اصلاح و آبادی و بهبود و اداره‌ی اجتماع است؟  
و هدف بعثت انبیاء چه بوده است؟  
اگر نیست، آیا قرآن و اسلام، نظام حکومتی خاصی را تعیین نموده است؟ و یک  
نوع رژیم اسلامی وجود دارد؟  
آیا انبیاء و جانشینان آنها، رسالت حکومت و دولت را داشته‌اند و دارند؟  
آیا اصلاً راجع به اجتماع و حکومت، ضوابط و قوانینی وضع نشده؟ یا صد در  
صد به اختیار خود مردم گذارده شده است؟  
حکومت باید به دست خدا یا مأمورین خدا باشد یا خود مردم؟  
روحانیت تشیع و شاید خود تشیع، به تعبیری ریشه‌ی سیاسی و سابقه‌ی حکومتی  
یا ضد حکومتی داشته است و سرگذشت روحانیت ما در حقیقت آلوده و آغشته به  
مسئله‌ی حکومت بوده، به درستی و بدون توجه به مسائل سیاسی قابل درک نمی‌باشد.  
باید ببینیم در گذشته، روحانیت ما در انواع مختلف آن چگونه حضور در امور  
مدیریت و حاکمیت داشته و چگونه آن را اعمال می‌نموده است.  
فرقه‌ها و عناوین مختلف روحانیت در سابق و قبل از وضع، اختصاص به کلمه‌ی:  
زاهد، واعظ، مفتی، مُحدِّث، متکلم، قاضی، فقیه، ذاکر. فقط به اسم حاکم شرع ظاهراً  
چیزی نداشته‌ایم. زعیم و مرجع تقلید هم که جمع‌آوری‌کننده‌ی سهم امام و اداره  
کننده و رئیس حوزه و روحانیت باشد، نداشته‌ایم و از قرن ... زمان سلسله ... پیدا  
شده است. یعنی آخوندها حتی در طبقه‌ی خودشان هم مدیریت و حاکمیت اعمال  
نمی‌کرده‌اند.  
باید رفتار و نقشی را که علما در دستگاه‌های حکومتی و سلاطین آل‌بویه و  
صفوی و قاجاری داشته‌اند، مطالعه‌ی نمائیم. رابطه‌ی حکومت و روحانیت در قرون  
گذشته.



## دیانت و حکومت\*

بسمه تعالی

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ  
اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا  
تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ  
أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

\* دست‌نوشته‌ی طرح اولیه و محورهای سخنرانی برای سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت در انجمن اسلامی مهندسين که در جلسه‌ی مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۰ و جلسات بعد مورد استفاده سخنران فقید قرار گرفته است، با ویرایشی مختصر به علاقه‌مندان تقدیم شده است.

زیرنویس‌ها از بنیاد است و ترجمه‌ی آیاتی که در زیرنویس‌ها آمده، تماماً برگرفته از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهات می‌کشد؛ ...

۳. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۱</sup>

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

### موضوع اصلی سمینار و رابطه‌ی آن با دیانت و حکومت

موضوع اصلی سمینار، سرگذشت و سرنوشت روحانیت است چون یکی از کارها و انفعالات روحانیت در عمل و برطبق وظیفه‌ای که مامور یا مدعی آن هستند حکومت است و حکومت را به نام دیانت اعمال یا اعلام می‌نمایند. روحانیت با حکومت و حاکمیت سرشته شده است. نه سرگذشت روحانیت از حاکمیت و قدرت قابل تفکیک می‌باشد و نه سرنوشت آن. من به جای آنکه عنوان سخنرانی را سرگذشت و سرنوشت روحانیت در رابطه با قدرت و حاکمیت بگذارم، به منظور تقیه و عدم سوءتعبیر، فقط خواستم روحانیت را از دریچه‌ی حکومت نگاه کرده، رابطه‌ی دیانت و حکومت را در گذشته و حال و آینده بررسی نمایم. چه سرگذشت روحانیت و چه سرنوشت و آینده آن، ارتباط مستقیم با حکومت و حاکمیت و قدرت دارد. به علاوه، اگر روحانیت در امر حکومت دخالت کرده، به اعتبار مجری احکام دین و جانشینی پیغمبر بودن آن‌ها بوده است.

بنابراین من فکر کردم با طرح مسئله حکومت و قدرت، از این زاویه سرگذشت و سرنوشت روحانیت را مورد بررسی قرار دهیم خصوصاً که در این ایام (و از جمله «سمینار ولایت فقیه» در دانشگاه تهران)، هر قدر از انقلاب می‌گذرد به صورت حادثه‌تری مسئله حاکمیت و اقتدار روحانیت تحت عنوان «ولایت فقیه» در کشورمان

۱. هود (۱۱) / ۸۵: ای قوم من، پیمانانه و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.

۲. انعام (۶) / ۱۶۵: اوست که شما را در زمین جانشین [پیشینان] کرد و شما را نسبت به یکدیگر به درجاتی برتری داد تا در مورد آنچه به شما داده است، شما را آزمایش کند؛ بی‌گمان صاحب اختیار تو سریع کیفر و [در عین حال] آمرزگاری است مهربان.

۳. یونس (۱۰) / ۱۴: آنگاه پس از آنان، شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

مطرح است و تحوّل این مطلب از همین منظر، تاریخچه‌ی روحانیت و سرگذشت آن را ترسیم می‌نماید، و به یقین همین مسئله و تجربه است که سرنوشت آن را (لااقل در ایران و در عالم تشیع) تعیین می‌نماید. در هر حال، مسئله و موضوع غامض مهمی است. هم از جهت آنچه اجرا شده و هم از جهت اینکه چگونه باید اجرا شود. البته غرض، به‌طور کلی مطالعه حکومت و سیاست نیست. هدف و برنامه‌ی این سخنرانی، بررسی حاکمیت روحانیت یا دیانت از دیدگاه دین است. یعنی چون ادعای آقایان به اعتبار الهی بودن و دستور شرع بودن ولایت علماء و فقها و حاکمیت آنان بر عوام و بر مردم و حکام می‌باشد، ارزش دارد که ببینیم خود شرع و دین خدا و قرآن چه می‌گویند و چه نظر در مسئله‌ی حکومت و ولایت دارند. به اعتبار دیگر، مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست یا تبعیت سیاست و حکومت از دیانت یا روحانیت است.

موضوع صحبت بنده بنا به تقسیم‌بندی که در خود موضوع سمینار شده، و سرگذشت و سرنوشت را از هم تفکیک کرده‌اند، دو قسمت یا دو دامنه پیدا می‌کند. یکی ناظر به گذشته و مطالعه‌ی نظریاتی است که از ناحیه علمای دینی و اجتماعی ما ابراز و احیاناً در اجرا و در عمل پیاده شده است و قهراً مقایسه و مقابله آن با خود قرآن و دین اسلام می‌باشد. دوم نظر به آتیه است و تجزیه و تحلیلی که وضع حاضر ما کارش به کجا می‌کشد و روحانیت ایران چه سرنوشتی در پیش دارد.

چنین بررسی می‌تواند بسیار ارزنده و آموزنده باشد، چه برای ما غیر روحانی‌ها و مقلدین یا تابعین آقایان، و چه برای خودشان هم از جنبه‌ی صنفی و هم از جنبه‌ی فقهی و عامی. ولی متأسفانه صرف نظر از ضعف صلاحیت خودم، فرصتی نکردم که به‌طور جدی و منظم و متعهدانه بنشینم و از کتاب‌ها و کتابخانه‌ها، خبر و مأخذ در بیاورم. بنابراین آنچه را که خواهم گفت به‌عنوان یک کار تحقیقاتی مستند و مطلوب نگاه نکنید بلکه به‌صورت خاطرات و کلیاتی بنگرید که ضمن آن نکاتی اشاره و استخراج شده باشد.

اما خوشبختانه آقای بسته‌نگار قسمتی - قسمت مهمی - از برنامه‌ی بنده را در طی چهار پنج جلسه بحث انجام داد که هم مستند بود و هم منظم.

در بیانات ایشان دیدید که فقها و متکلمین شیعه از ابتدا مسئله‌ی حکومت یا ولایت را با مسئله‌ی امامت و خلافت و وصایت توأم گرفته و برخلاف برادران

اهل تسنن روی آن تکیه و برای خدا تعیین تکلیف کرده‌اند. گفته‌اند انسان که نام آن از انس می‌آید اصولاً مدنی الطبع و اجتماعی بوده و اجتماع باید اداره شود و چون ابناء بشر جاهل و غافل و عاصی هستند و مصلحت و خسران خود را نمی‌شناسند و محتاج به راهنمایی و پیشوا و حاکم صالح عادل دارند، بر خدا واجب است و اقتضای لطف چنین است که شخص صالح معصومی را برای امامت و اداره‌ی اُمت تعیین و مأمور نماید و بر مردم واجب است از او اطاعت کنند. چنین شخصی در مرحله‌ی اول ائمه معصومین‌اند و بعد از غیبت امام زمان، هر حاکم و سلطان و امامی غاصب است و ناحق. بسیاری از فقها و علماء به‌همین جا متوقف شده، انتظار ظهور امام زمان را می‌کشند. برخی دیگر به‌موجب روایاتی که نقل می‌کنند، امامت و رهبری و ولایت و حکومت را حق فقهای عادل عالم می‌دانند و ولایت فقیه را ادامه‌ی رسالت انبیاء و مصداق: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> دانسته‌اند. آیه: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۲</sup> را به خودشان تسری داده، برای ولی فقیه حق تصرف در اموال و نفوس قائل‌اند.

به این ترتیب آقای بسته‌نگار زحمت بنده را کم کرده در یک مجموعه‌ی منظمی آراء و عقاید روحانیت شیعه را در قرون گذشته و در دوران مشروطیت، و تا زمان حاضر فهرست کرده نشان داد که نظریات و فتاوی آن‌ها طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد که یک طرفش نفی هرگونه آزادی و برابری و حق رأی و قانون دولتی و حاکمیت اکثریت از ناحیه‌ی ملت بوده، باید صد درصد مقلد و مطیع ولی فقیه باشند، و طرف دیگرش حق حاکمیت ملی به‌صورت دموکراسی و رأی اکثریت می‌باشد. آنچه می‌ماند و شرکت‌کنندگان قبلی در بحث ظاهراً متعرض آن نشده یا فقط اشاره و اظهارهایی کرده‌اند، تعیین تکلیف برای حکومت و سیاست از ناحیه اسلام و دیانت می‌باشد. آیا اولاً خود اسلام حکومت اُمت و اجتماع را برای خدا و پیغمبران و اولیاء خاص خدا مقرر داشته از افراد و ملت‌ها سلب این حق یا مسئولیت را نموده است؟ و ثانیاً آیا سیستم و نظام مشخصی برای حکومت و سیاست و امور دیگر اجتماعی مانند اقتصاد و رفاهیات و غیره تشریح شده است؟ در این زمینه در نوشته‌ها و گفته‌های سابق مطالب و نظریاتی را دیگران و خود بنده

۱. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند اطاعت کنید ...

۲. احزاب (۳۳) / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان نزدیک‌تر است ...

گفته‌ایم<sup>۱</sup> و اینک به صورت جمع و جورتر و حال‌تر بیان می‌کنیم، و البته توجه و نظرمان بیشتر معطوف به اسلام خواهد بود.

### هدف و وظیفه دین و رسالت پیغمبران

بعضی از معتقدین و مدافعین متجدد دین عقیده دارند که پیغمبران آمده‌اند تا عدالت و روابط انسانی و صلح و سلامت در جوامع ایجاد نموده، مردم را به کمال و سعادت برسانند.

این حرف را که خیلی هم زیبا و معقول و مطلوب به نظر می‌آید- و شاید در عمل و نتیجه‌ی نهایی، حاکمیت دین یا یکی از نتایج آن همین باشد- وقتی با منابع اصیل مثلاً قرآن روبه‌رو می‌کنیم درست در نمی‌آید. خود خدا و رسول اکرم این را نمی‌گویند و رسالت پیغمبر در این زمینه نبوده، شاید همه تعجب کنید اگر بگوییم که دین نیامده است که دنیای ما را آباد کند و دستورالعملی برای اداره اجتماع و اقتصاد و سیاست و حکومت و غیره بدهد. البته نیامده است که دنیایمان را خراب کند یا نفی و انکار نماید؛ بلکه بالعکس به دنیای ما چه فردی و چه اجتماعی نظر دارد و آن را بهبود و سلامت و سعادت می‌بخشد ولی به عنوان محصول فرعی (SOUS-PRODUIT). در سنوات اخیر خیلی تمایل پیدا شده است که ادیان توحیدی و از جمله اسلام و قرآن را در ردیف مکتب‌های سیاسی- فلسفی بگذارند و اصول و احکام ادیان را با ایدئولوژی‌های سیاسی مقایسه نمایند.

آن هدف و غرضی که در قرآن به عنوان مأموریت پیغمبران بیش از هر چیز جلوه دارد و تکرار می‌شود برگرداندن انسان‌ها از شرک و پرستش غیرخدا است و سوق دادنشان به سوی خدا و به غرض اصلی از خلقت که در سوره‌ی ذاریات (۵۱) فرموده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.  
مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.»

۱. از جمله در «بعثت و ایدئولوژی»، «علمی بودن مارکسیسم»، مقاله «دین و آزادی» در جلد اول بازیابی ارزش‌ها- مقاله «ایران و اسلام» در جلد دوم بازیابی ارزش‌ها- و در مقاله «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها» در بحث توجه به فرد و تزکیه شخصیت به عوض جمع و دولت بوده است.  
«بعثت و ایدئولوژی» در جلد اول مجموعه‌ی آثار است، «علمی بودن مارکسیسم» در جلد دهم مجموعه‌ی آثار قرار دارد و سه مقاله‌ی «دین و آزادی»، «ایران و اسلام» و «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها» از آثار مندرج در جلد بیست و پنجم مجموعه‌ی آثار می‌باشد (ب.ف.ب).

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.<sup>۱</sup>

در سوره‌های اعراف (۷)، هود (۱۱)، انبیاء (۲۱)، همه جا از زبان انبیاء به این ترجیع‌بند تنها یا ترجیع‌بند اصلی برمی‌خوریم. در سوره‌ی اعراف (۷):

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.»<sup>۲</sup>

«وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ.»<sup>۳</sup>

«وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ.»<sup>۴</sup>

«وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.»<sup>۵</sup>

صحبت پرستش خدا نیست، از فساد و انحراف اجتماعی صحبت می‌کند.

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶ تا ۵۸: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

نه از آنان روزی‌ای می‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

زیرا خداست روزی‌رسان نیرومند و برقرار.

۲. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ من از معجزات روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

۳. اعراف (۷) / ۶۵: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ چرا پروا نمی‌کنید؟

۴. اعراف (۷) / ۷۳: و بر قوم ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب‌اختیارتان فرا رسیده است؛ این ماده شتر خداست به‌عنوان نشانه‌ای برای شما، به حال خود رهاش کنید تا در زمین خدا چرا کند و آزاری به او نرسانید که عذابی دردناک شما را فرا خواهد گرفت.

۵. اعراف (۷) / ۸۰: و لوط را [به یاد آر] آنگاه که به قوم خود گفت: چرا به عمل بی‌شرمانه‌ای دست می‌زنید که هیچ یک از جهانیان پیش از شما مرتکب نشده است؟



قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ<sup>۱</sup>

یک مطلب اخلاقی اجتماعی اقتصادی اضافه شده است که می تواند اخلاقی صرف باشد.

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ.

حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَيَّ اللَّهُ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.»<sup>۲</sup>

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ»<sup>۳</sup>

۱. اعراف (۷) / ۸۵ و ۸۶: و بر [اهل] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب اختیاران فرا رسیده است؛ [سنجش] پیمان و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

بر سر هر راهی [به کمین] منشینید که با تهدید، افراد باایمان را از راه خدا بازدارید...

۲. اعراف (۷) / ۱۰۳ تا ۱۰۵: پس از پیامبران گذشته، موسی را با آیات خویش بر فرعون و سران [قوم]ش برانگیختیم، اما آنان [با تکذیب خود نسبت به آیات ما ستم] و ناسپاسی [کردند]؛ بین سرانجام تبهکاران چگونه بود!

موسی گفت: ای فرعون، من رسولی از سوی صاحب اختیار جهانیانم.

سزاوار است که در مورد خدا جز به راستی و حق سخن نگویم؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب اختیاران آورده‌ام، پس دودمان یعقوب را [آزاد کن و] در اختیار من بگذار.

۳. اعراف (۷) / ۱۷۲ و ۱۷۳: [به یاد آر] آنگاه که صاحب اختیار تو از پشت بنی آدم نسلشان را پدید آورد و [به زبان فطرت] آنان را بر خودشان گواه ساخت که: مگر من صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم؛ [این گواهی را به زبان فطرت گرفتیم]، تا روز رستاخیز نگویند از این [توحید] بی خبر بودیم. یا نگویند که پدران ما از قبل مشرک بودند...

و در آخر سوره و جمع‌بندی:

«وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ  
وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْعَافِلِينَ.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ.»<sup>۱</sup>

در سوره‌ی هود (۱۱):

«الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ.»<sup>۲</sup>

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْاَلِيمِ.»<sup>۳</sup>

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ.»<sup>۴</sup>

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ

رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ.»<sup>۵</sup>

۱. اعراف (۷) / ۲۰۵ و ۲۰۶: صاحب‌اختیارت را در درون خویش به زاری و با ترس [از عقوبتت]، بدون آوای بلند، بامداد و شبانگاه یاد کن و از یاد او غافل مباش. آنان که مقرب صاحب‌اختیار تو هستند، از بندگی‌اش گردنکشی نمی‌کنند و او را تقدیس نموده و [فقط] بر او سجده می‌برند.

۲. هود (۱۱) / ۱ و ۲: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.

[پیامش این است] که جز خدای را بندگی نکنید؛ من از جانب او برای شما هشداردهنده و بشارت دهنده‌ام.

۳. هود (۱۱) / ۲۵ و ۲۶: نوح را [با این پیام] بر قومش فرستادیم که من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم. و اینکه جز خدای را بندگی نکنید، که از عذاب روزی دردناک بر شما بیمناکم.

۴. هود (۱۱) / ۵۰: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ شما [با پرستش بت‌ها] دروغ پردازانی بیش نیستید.

۵. هود (۱۱) / ۶۱: و بر قوم ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ اوست که شما را از زمین پدید آورد و آبادانی آن را به شما وا گذاشت، پس از او آموزش بخواهید و به درگاهش بازایید، که صاحب‌اختیار من [به همه] نزدیک و پاسخ‌دهنده است.

«وَالِي مَدِينٍ أَحَاهُمْ شُعْبِيًّا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْبَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»<sup>۱</sup>

در سوره‌ی ابراهیم (۱۴):

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»<sup>۲</sup>

در سوره‌ی مریم (۱۹):

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»<sup>۳</sup>

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»<sup>۴</sup>

در سوره‌ی انبیاء (۲۱):

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»<sup>۵</sup>

«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»<sup>۶</sup>

۱. هود (۱۱) / ۸۴: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ و پیمانہ و ترازو را مکاهد، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و [لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۳۵: [به یاد آر] هنگامی که ابراهیم گفت: صاحب‌اختیارا، این سرزمین را [محل] امن قرار ده و من و فرزندانم را از بندگی [طاغوت‌ها و] بتان برکنار دار.

۳. مریم (۱۹) / ۴۱ و ۴۲: در این کتاب از ابراهیم یاد کن که پیامبری راست گفتار بود. آنگاه که با پدرش گفت: پدرم، چرا [خدای] را رها کرده چیزی را بندگی می‌کنی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و هیچ اثری برای تو ندارد؟!

۴. مریم (۱۹) / ۴۴: پدرم، شیطان را بندگی مکن، که او در مقابل خدای رحمان نافرمان بود.

۵. انبیاء (۲۱) / ۵۱ و ۵۲: و قبلاً به ابراهیم کمالی که سزوارش بود عطا کردیم و نسبت به او شناخت داشتیم. آنگاه که به پدر و قومش گفت: این مجسمه‌ها [ی بی‌جان] چیست که شما به خدمتش ایستاده‌اید؟

۶. انبیاء (۲۱) / ۵۶: گفت: صاحب‌اختیار شما، [همان] صاحب‌اختیار آسمان‌ها و زمین است، همان کسی که آنها را آفریده است و من بر این [واقعیت] گواهم.

البته همه‌ی انبیاء چنین نبوده‌اند و از مأموریت‌ها و از تعلیمات و برخوردهای دیگر هم صحبت می‌شود ولی اساس و عمده همین مسئله دفع شرک بوده است. در سوره‌ی مؤمنون (۲۳) در خطاب کلی گفته می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

و پشت سرش می‌فرماید:

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»<sup>۲</sup>

در داستان آفرینش و گزینش آدمیزاد، از ارسال پیغمبران چنین خبر داده می‌شود:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ»<sup>۳</sup>

### آیات قرآن راجع به حکومت و اداره‌ی اجتماع

فقط دو آیه در قرآن وجود دارد که راجع به حکومت و اداره‌ی اجتماع ما صراحت دارد (یعنی امر)، دستور و تذکری می‌دهد یا ارائه تکلیف می‌کند؛ یکی «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۴</sup> است و دیگری «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۵</sup>. و این نکته بر دو مطلب دلالت می‌کند. اولاً دموکراسی و رای سری یا آراء مردم، و ثانیاً مربوط و متعلق بودن حکومت به خود مردم، و عدم دخالت دین یعنی خدا و پیغمبر در این کار. بنابراین اصرار و فشار بعضی‌ها که می‌خواهند از قرآن سیستم حکومتی یا حکومت اسلامی بیرون بیاورند بیهوده است، مگر اینکه همان حکومت مردم بر مردم یا دموکراسی باشد.

### سوغات غرب به شرق در قلمروی سیاسی و فرهنگ اجتماعی

مبداء و مسیر صحبت‌م را پدیده‌ی بزرگ تاریخی قرن خودمان، یعنی تماس و برخورد غرب با شرق، و با تمدن و فرهنگ و تفوق‌های آن از قرن هجدهم به بعد قرار می‌دهم که عامل تحرك عمده و تسلط و تغییرات اساسی و کلی گردیده است.

۱. مؤمنون (۲۳) / ۵۱: ای رسولان، از نعمت‌های پاکیزه استفاده کنید و به شایستگی عمل کنید، که از رفتارتان آگاهم.

۲. مؤمنون (۲۳) / ۵۲: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد، و من صاحب‌اختیار شما هستم، پس از [نافرمانی] من پروا کنید.

۳. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند...

۴. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

۵. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

در قلمروی سیاسی و در فرهنگ اجتماعی، آنها دو سوغات آوردند (یا ما دو سوغات اخذ کردیم):

(۱) تفکیک دین از سیاست یا لائیسیته،

(۲) ناسیونالیسم، آزادی و دموکراسی، و ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌های سیاسی.

این دو ارمغان یا اندیشه و ایده، اصولاً زاینده رنسانس خودشان و عکس‌العمل در برابر هزار سال اقتدار کلیسا و حاکمیت دین در اروپا بود و با شرایط و سوابق ما نمی‌خواند. ما ضمن اینکه تحت تأثیرش قرار گرفتیم و گروه‌هایی به آن طرف رفتند، عکس‌العمل‌هایی هم در اردوی مخالف ایجاد شد. عکس‌العمل در برابر طرد روحانیت و تفکیک دین از سیاست، موجب ورود روحانیت شیعه به سیاست و امور اجتماعی شد که سابقه نداشت: انقلاب مشروطیت، انقلاب اسلامی، و ولایت فقیه آن.

عکس‌العمل در برابر ایدئولوژی‌های سیاسی، احیای فکر اسلامی و دینی، و انتساب اهداف و برنامه‌های اجتماعی و انسانی و دنیایی به اسلام تا آنجا که هم گفتند اسلام و ادیان برای این آمده‌اند که روابط مردم را در خط صحیح و سالم و مفید بیندازند و جوامع را اداره کنند. عیناً همان‌طور که ایدئولوژی‌های سیاسی - فلسفی می‌نمایند. در صورتی که هیچ یک از این دو انتساب و استنباط صحیح نبود.

### مسائل و موضوعاتی که باید مطرح و جواب داده شود

از مجموع آن تأثیر و تأثرها یا عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها در این میدان وسیع سیاست و افکار، بلبشوی عجیبی به وجود آمده، ایران را میدان تلاطم، تحیر و تفحص و تلاش کرده است. خوب است که بررسی و سعی کنیم و آنچه را که حقیقت و حق است بیرون بیاوریم. مسئله دیانت و حکومت را مطرح نماییم. حتی نسبت به خیلی باورها و پذیرفته‌ها شک و تجدید نظر نماییم. این مسائل و موضوعات را جا دارد مطرح کنیم و جواب بدهیم:

آیا ادیان الهی و بخصوص اسلام یک ایدئولوژی مکتب اجتماعی است و برای بهبود و اصلاح و اداره‌ی اجتماع آمده است؟

آیا هدف انبیاء دنیا سازی بوده است؟ اگر چنین است، اسلام چه نظام حکومتی را تعیین کرده است، و حکومت اسلامی چیست؟ همچنین اقتصاد اسلامی، فرهنگ اسلامی و غیره؟

اگر نظام حکومتی و سیستم‌های اقتصادی و غیره تعیین نشده است، آیا هیچ گونه

ضابطه و اصول و احکامی هم وجود ندارد؟

در ایدئولوژی‌های سیاسی - فلسفی و در نظام‌های حکومتی آنچه محترم و مقدس و اصل است، دولت، مملکت، جامعه یا طبقه می‌باشد و معمولاً فرد فدای جمع می‌شود و در خدمت جمع قرار می‌گیرد که مفید به جامعه باشد. آیا قرآن هم همین روش و برنامه را دارد؟

اگر ادیان الهی برای اداره اجتماع و تامین و تربیت دنیا نیامده باشند پس هدفشان چه بوده است و برای چه برنامه‌ای آمده‌اند؟  
آیا خداوند پیغمبران را مأمور نبوت و تعلیم و اجرای دیانت کرده است و هم مأمور حکومت و ولایت؟

بر طبق قرآن و سنت رسول و ائمه، حاکمیت و مدیریت جوامع و حکومت الله با چه کسی و چه مقامی باید باشد؟  
مقصود از ولایت که در قرآن و حدیث آمده است چیست؟

مرز میان دیانت و حکومت کجا است؟  
آیا خدا مأموریت اجرایی در امور دینی مردم را به کسی داده است؟ و دیانت احتیاج و اتکایی به حکومت دارد؟ یا اینکه حکومت صرفاً برای امور دنیایی مردم است؟

روحانیت در این وسط چه نقش و وظیفه‌ای دارد؟ و سرنوشتش در رابطه با حکومت و سیاست چگونه پیش‌بینی می‌شود؟

### گروه آیات بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲ و نکاتی که از آنها به دست می‌آید

ما به جای اینکه تک تک این سوالات را تیتیر کرده جدا جدا جواب بدهیم از آیات گروهی قرآن استفاده کرده، دو گروه از آیات را مطالعه و سعی می‌نماییم از لابه لای آنها تا آنجا که ممکن است جواب‌هایی برای مسائل فوق به دست آوریم و بعد با استمداد از آیات و احادیث و احکام دیگر، به رفع ابهام‌ها و طرح جوانب مسائل پردازیم.

اولین گروه، گروه آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) است که مبتنی به سلطنت داوود می‌شود و دیگری، گروه آیات ۳۴ تا ۴۲ سوره‌ی شوری (۴۲) است که جامعه‌ی نمونه مومنین را توصیف می‌نماید.

گروه آیات سوره‌ی بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 «الَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَاِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ  
 اِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ  
 الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوْا قَالُوْا وَمَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَقَدْ اُخْرَجْنَا  
 مِنْ دِيَارِنَا وَاَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ وَاَللّٰهُ  
 عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوْتَ مَلِكًا قَالُوْا اَنْبِيْ يَكُوْنُ لَهُ  
 الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ اِنَّ  
 اللّٰهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِي الْمُلْكَ  
 مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيْمٌ.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاْتِيَكُمْ التّٰبُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ  
 وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَاَلْ هَارُوْنَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ اِنْ فِيْ ذَلِكَ  
 لَآيَةٌ لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ»<sup>۱</sup>

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتَ بِالْجُوْدِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُمْ بِنَهْرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ  
 فَلَيْسَ مِنِّيْ وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَاِنَّهُ مِنِّيْ اِلَّا مَنْ غَرِقَ غَرَقًا بِيْدِيْهِ فَشَرِبُوْا

۱. بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۴۸: آيا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن تا [به فرماندهی او] در راه خدا جنگ کنیم؛ [پیامبرشان] گفت: آیا چنین نیست که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از آن سر باز زنید؟ گفتند: چگونه ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ و چون جنگ بر آنها مقرر شد، جز معدودی از آنان، همه از جنگ روی برتافتند [و به خود ستم کردند]؛ و خدا به حال ستمگران داناست. پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی شما انتخاب کرده است؛ گفتند: چگونه او که اموالی در اختیارش نیست بر ما فرمانروایی داشته باشد، در حالی که ما خود به فرمانروایی سزاوارتریم؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است؛ و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست. پیامبرشان به آنان گفت: نشانه [صلاحیت] فرمانروایی او این است که صندوق [معهود] برای شما می‌رسد که [موجبات] آرامش خاطر از جانب صاحب‌اختیاران و بازمانده‌ای از میراث خاندان موسی و هارون در آن است، و در حالی [می‌رسد] که فرشتگان آن را حمل می‌کنند؛ مسلماً در این [رویداد] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا  
 الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِّنْ فِئَةٍ  
 قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.  
 وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا  
 وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.  
 فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ  
 وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ  
 وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.  
 تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.<sup>۱</sup>

#### تکاتی که از این آیات می‌توانیم در بیاوریم:

- ۱- تفکیک اصولی حکومت و سلطنت از نبوت و توأم شدن استثنایی آن (برای: داوود، سلیمان، موسی، و پیغمبر آخر الزمان ولی نه ابراهیم، نه عیسی و نه نوح).
- ۲- امضای خدا در زیر نظام سلطنتی ولی با شرایط و ترتیبات و ضوابط، و در هر حال، رضایت و درخواست و انتخاب خود مردم. جای صحبت و بحث تفکیک دین از سیاست است.

۱. بقره (۲) / ۲۴۹ تا ۲۵۲: هنگامی که طالوت لشکر کشید، [به سربازان خود] گفت: خدا [میزان پایداری] شما را به وسیله یک نهر آب آزمایش خواهد کرد؛ هر که از آب آن بنوشد، از [یاران وفادار] من نیست؛ و هر که از آن نجشد، از [یاران] من به شمار می‌آید، مگر آنکه با دست خود مثنی [از آن] برگیرد؛ [اما] همگی جز عده قلیلی از آن [جویبار] نوشیدند؛ هنگامی که طالوت و مؤمنان همراهش از آن نهر گذشتند، [افراد سست عنصری که سیراب شده بودند] گفتند: امروز ما تاب [هماوردی با] جالوت و سپاهیانش را نخواهیم داشت؛ [ولی] کسانی که یقین داشتند به لقای خدا نایل خواهند شد، گفتند: چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانونمندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند؛ و خدا با شکیبایان [و پاداران] است. و چون آنها در برابر جالوت و سپاهیانش موضع گرفتند، گفتند: صاحب اختیار، بر ما شکیبایی و پایداری ببار و گام‌های ما را ثبات بخش و ما را بر انکارورزان پیروز گردان. آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون‌بخشی دارد. این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم؛ و تو در زمره پیامبرانی.



- ۳- سلطنت برای جنگ، و جنگ برای دفاع از وطن (خانه و خانواده). دفاع مردم هم به عهده خودشان است و این دفاع، دفاع خدایی و سبیل الله است.
- ۴- انتظار خدا از تقاضای مردم برای حکومت و سلطنت و وضع قوانین جنگی یا حکومتی. امضای حق تصمیم‌گیری و مسئولیت ملی.
- ۵- مُلْک و حکومت از آن خدا است ولی خدا به بشر واگذار می‌کند (وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ)¹ و امانت است.
- ۶- موروثی بودن و متمول بودن را قرآن امضا نمی‌کند. جسم و زور پهلوانی داشتن و دانایی و دانش کار داشتن را از لوازم آن می‌داند.

### مطالب وابسته و حاشیه و استنباط‌های کلی:

- ۱- ولایت و نبوت دو فونکسیون جدا است.
- در مورد موسی، اول مأموریت است و بعد نبوت. در تورات پیش‌بینی و منع گرایش به استبداد شده است.
- در مورد پیغمبر خودمان «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» گفته می‌شود، به رأی اکثریت عمل می‌کند. علی (ع) هم همین‌طور. در نهج البلاغه می‌فرماید حاکم مردم‌اند.
- ۲- حکومت و سلطنتی که مورد بحث است برای جنگ است نه برای چیزهای دیگر. همه‌ی انبیاء (از جمله ابراهیم، نوح، یعقوب، اسحق، یوسف، ایوب، ذکریا و خود عیسی چنین بوده‌اند). و کمک جنگ دفاعی است و دفاع هم به عهده‌ی خود مردم است.
- ۳- در عین اینکه در این آیات و در جاهای دیگر هیچ نظام حکومتی خاصی را چه سلطنت، چه مشروطه، و چه دموکراسی یا کمونیستی و تئوکراسی را تعیین نمی‌کند، نسبت به حکومت و اداره‌ی امت و اجتماع بی‌طرف نیست و دستورها و اصول و ضوابطی را تعیین می‌نماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»²

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، ...  
 ۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهه‌ات می‌کشد؛ ...

أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۱</sup>

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ  
اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۲</sup>

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ  
لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»<sup>۳</sup>

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ»<sup>۴</sup>

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۵</sup>

۴- ملک و حکومت از آن خدا است ولی خدا به هر کس بخواهد واگذار می‌کند  
(والله يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ)<sup>۶</sup> و این ملک و حکومتی که امضای خدا را دارد، باید  
توأم با حکمت و علم و نیرو باشد.

۵- همه جا صحبت و عنایت روی ناس است یعنی تعهد و وظیفه نسبت به ناس، نه  
استبدادی فعال مایشائی و مالک الرقابی، که حکومت برای مردم و حق مردم است.  
حکومت حقی است و امانتی است از جانب مردم که باید به آنها رد کرد. در امور

۱. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم  
داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۲. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص  
حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن  
سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش  
را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۳. بقره (۲) / ۲۰۵: و چون به حاکمیت برسد، تلاش می‌کند تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود  
کند؛ در حالی که خدا تبهکاری را دوست ندارد.

۴. فجر (۸۹) / ۱۱ و ۱۲: هم آنان که در سرزمین‌ها سر به طغیان برداشتند.  
و بسیار تبهکاری کردند.

۵. شعراء (۲۶) / ۱۸۳: حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.

۶. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، ...

رسالت و نبوت، پیغمبران در برابر خدا مسئول‌اند و مأمور از جانب خدا، و اینجا در برابر مردم. حتی در آیه سوره حدید (۵۷) هم، باز ناس است که قیام به قسط می‌نماید. یعنی حکومت دموکراسی و حرکت دسته‌جمعی. پس نوع حکومتِ مرضی خدا، باید مرضی ناس و همکاری با مردم باشد، یعنی دموکراسی («كَيْفَ تَكُونُونَ يَوْمَیْ وِ الْاِنْسِ عَلٰی دِیْنِ مَلُوْكَیْهِمْ»<sup>۲</sup>).

۶- موازین و ضوابط و اصولی که تعیین شده است. عدم تبعیت از هوای نفس، حکم به حق، راه خدا را در پیش گرفتن، امانت‌داری، حکم به عدل، قیام به قسط که در آیه سوم آمده است. فساد را خدا دوست ندارد، و ولایت نباید باعث هلاک حرث و نسل شود.

۷- در آیه سوره حدید (۵۷) تصریح به تنزیل موازین و ضوابط در کنار کتاب شده است. ولی کی اجرا کننده است؟ خود مردم؟ رفع آن اشتباه که این دستور انقلاب و مبارزه و سرنگون کردن سلاطین و دیکتاتورها است. وسیله را هم خدا می‌فرستد، هم برای معیشت و معاش، و هم برای جنگ و دفاع و جلوگیری از تجاوز. ما هستیم که باید از آیین هم استفاده‌ی صلح‌جویانه ببریم و ضمناً هم در راه خدا کمک بکنیم و هم از ناس آن استفاده کنیم.

۸- این مخاطب قرار دادن مردم در آیات برای حکومت کردن در میان مردم، فساد نکردن، احسان کردن، رد امانات کردن، وفای به کیل و قسط نمودن، قیام به قسط کردن، می‌رساند که خود مردم هستند که عامل امور و حاکم می‌باشند، نه زمام‌داران خاص. حکومت از آن مردم است و اختصاص به طبقه خاص انبیاء و اولیاء و فقها ندارد. ضمناً انبیاء فقط معیار را می‌گویند و حکم را می‌دهند.

۹- اما قسط که در اینجا آمده است خیلی مبهم و تاریک است. از آن استفاده‌ی مساوات و جامعه اشتراکی بدون طبقه و اختلاف کرده‌اند یا عدالت اجتماعی گفته‌اند و تا جامعه بی‌طبقه و توحیدی هم پیش رفته‌اند.

### قسط و عدل مترادف هم نیستند

مترجمین و مفسرین هم، قسط و عدل را مترادف گرفته‌اند. درحالی که در قسط، اندیشه کمیّت و اندازه به جای کیفیت می‌آید، و موازین و قوانین و حقوق را به‌طور

۱. حدیث نبوی: هر طور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می‌شود.

۲. حدیث نبوی: مردم در دینشان پیرو حاکمانشان هستند.

دقیق رعایت کردن است. رفتار بالسویه و یکنواخت با مردم بر مبنای قرار و میزان معین مقبول. جاهایی که کلمه قسط آمده است، و چیزهایی که همراه آن آمده است را از نظر بگذرانیم:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

«فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»<sup>۲</sup>

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ بِالْقِسْطِ أَمْوَاحَهُمْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَنُؤْتِيَهُمْ فِيهَا مِيزَانَ وَبِئْسَ الثَّوَابَ يُكَفِّرُونَ بَأْسَهُمْ»<sup>۳</sup>

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ بِالْقِسْطِ أَمْوَاحَهُمْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَنُؤْتِيَهُمْ فِيهَا مِيزَانَ وَبِئْسَ الثَّوَابَ يُكَفِّرُونَ بَأْسَهُمْ»<sup>۴</sup>

«وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۵</sup>

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۶</sup>

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»

---

۱. انعام (۶) / ۱۵۲: ... و [سنجش] پیمانه و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ ...  
۲. اعراف (۷) / ۸۵: ... [سنجش] پیمانه و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ ...  
۳. هود (۱۱) / ۸۴ و ۸۵: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمانه و ترازو را مکاهید، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و [لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.  
۴. ای قوم من، پیمانه و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.  
۵. انبیاء (۲۱) / ۴۷: میزان‌های عدالت را در روز رستاخیز مستقر خواهیم کرد...  
۶. مائده (۵) / ۴۲: و [لی] اگر داوری کردی، به عدالت میانشان داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد.

أَلَا تَطْعَمُوا فِي الْمِيزَانِ.

وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.<sup>۱</sup>

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ  
أَوْ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»<sup>۲</sup>

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ  
شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ  
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ.

وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْ مِ الْمُسْتَقِيمِ.»<sup>۴</sup>

قسط همه جا با میزان و ترازو آمده است و ترازو کارش درست سنجیدن و تعادل و متعادل کردن است، دریافت و تعهد با تحویل و تعهد، و کم فروشی و برخلاف قوانین معامله عمل نکردن است. رعایت موازین و مقررات و معیارها را کردن است.

### در گروه آیات شورا(۴۲) / ۳۶ تا ۴۴، طرف خطاب خود مردمند

سوره‌ی شورا(۴۲)، آیات ۳۶ تا ۴۴:

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ  
لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.

۱. الرحمن(۵۵) / ۷ تا ۹: و آسمان را برافراشت و میزان [عدالت] را مقرر داشت.

که در سنجش تعدی نکنید.

و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

۲. نساء(۴) / ۱۳۵: ای ایمان آوردگان، همواره برای عدالت ایستاده باشید و برای خدا گواهی دهید، هرچند

که به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان [تان] باشد؛ ...

۳. مائده(۵) / ۸: ای ایمان آوردگان، همواره برای خدا ایستاده باشید و به عدالت گواهی دهید و دشمنی با

گروهی [از مردم، به بی عدالتی و ادارتان نکنند؛ عدالت ورزید، که به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا

کنید، که او به آنچه می کنید آگاه است.

۴. شعراء(۲۶) / ۱۸۱ و ۱۸۲: پیمان را تمام بدهید و کسر نگذارید.

و با میزان درست بسنجید.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ.  
وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا  
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ.  
وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ  
الظَّالِمِينَ.

وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ.  
إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ  
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.  
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ  
يَقُولُونَ هَلْ إِلَيَّ مَرَدٌّ مِّنْ سَبِيلٍ»<sup>۱</sup>

در این آیات، و در تمام آنها، همه جا طرف خطاب خود مردمند، و خطاب  
بیشتر به صورت فرد فرد جامعه است نه خود جامعه. بدون آنکه از یک فرد بالاسر یا

۱. شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۴: آنچه به شما داده شده است، برخورداری [گذرای] زندگی دنیاست؛ و آنچه نزد  
خداست، برای مؤمنانی که بر صاحب اختیارشان توکل می‌کنند، بهتر و پاینده‌تر است.  
و [نیز برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کناره می‌گیرند و آنگاه که به خشم درمی‌آیند،  
گذشت می‌کنند.

و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به  
مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.  
و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی‌خیزند.  
جزای هر بدی مقابله به مثل است؛ و هر که گذشت کند و [کار را] به صلاح آورد، پاداشش با خداست؛  
به راستی او ستمگران را دوست ندارد.

البته آنان که پس از ستمی که دیده‌اند، انتقام گیرند، هیچ راه [ملامت]ی بر آنان نیست.  
راه [ملامت] بر ستمگرانی گشوده است که به ناحق در زمین برتری خواهی می‌کنند؛ آنان عذابی دردناک  
[در انتظار] دارند.

اما هر که شکیبایی و گذشت کند، نشان قدرت اراده [او] است.  
هر که را خدا گمراه کند، بعد از خدا کارسازی نخواهد داشت؛ و ستمگران را می‌بینی آنگاه که عذاب  
را مشاهده کنند، می‌گویند: آیا راه بازگشتی هست؟

نماینده، رابط یا حاکم صحبت شده باشد. چه به نام مَلِک و سلطان و شاه، چه به نام فرد منتخب مردم، و چه به نام یک مجلس یا موسسه عمومی.

احکام و سفارش‌ها کلی و عبادی است که فرد را به اول سرچشمه می‌گذرد و به نظر می‌آید که فقط یکی از آنها جنبه‌ی اجتماعی و اداری جامعه یا حکومت را داشته باشد که بعد از مشروطیت ما، خیلی هم مورد استناد قرار گرفته است: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup>. در حالی که ظاهراً موضع ناچیزی در ضمن سایر احکام و سفارش‌ها دارد. و مع ذلک نام خود را به کُلِّ سوره داده است. اگر دقت کنیم می‌بینیم سایر دستورات نیز در همین عبادی بودن، خالی از تأثیرات اجتماعی و اداری یا حکومتی نیست.

در سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۶ ایدئولوژی و هدف جامعه است، در برابر دنیاپرستی که هدف تمدن امروزی غربی و شرقی است.

آیه ۳۷ قلمروی دادگستری و دوائر انتظامی است.

آیه ۳۸ اولش ایدئولوژی و عبادی است و آخرش اقتصادی است، اقتصاد آزاد غیردولتی، و با سیاست مصرفی و مالیات و عوارض و خدمات سروکار دارد.

آیه ۳۹ مبارزات اجتماعی و سیاسی ملی و وزارت دفاع است.

آیه ۴۰ روابط عمومی و ضوابط و فرهنگ اجتماعی یا تربیت و تفاهم ملی است و باز وزارت دادگستری.

همچنین آیه‌های ۴۱ و ۴۲ که دفاع اجتماعی و تاحدودی سیاست داخلی و خارجی و بین‌المللی (به دلیل فی الارض) و جانشین شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌شود.

آیه ۴۳ باز ارشاد اخلاقی فردی و اجتماعی، و روابط فرهنگ عمومی است.

آیه ۴۴ پرونده را می‌بندد و آب پاک به دست انسان‌ها می‌ریزد که اگر راه خلاف و خارج خدا را بگیرند و خدا هدف و رهبرشان نباشد، ولی و سرپرست و حکومت مطلوب نخواهند داشت و حوالت آنها به آخرت است.

در حکومت اسلامی، جامعه قوانین و اوامر خود را بر افراد دیکته و تحمیل نمی‌کند و جامعه حاکمیت بر فرد ندارد بلکه افراد به تبعیت از خدا، به جامعه خدمت می‌کنند و با مشورت و رایزنی با یکدیگر اداره‌اش می‌کنند:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۲</sup>

۱. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (و مسئولین و متصدیان امور) یکدیگر و همگی مسئول رعایای خود هستید.

یا:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>

اگر در یک جمع و جامعه‌ای این اهداف و اصول و احکام و اخلاق رعایت شود در اداره و حیات آن جامعه مشکل عمده‌ای باقی نخواهد ماند و کارها یا امرشان با همکاری و مشورت یکدیگر حل می‌شود. احتیاج به شاه و دولت و حکومت نخواهند داشت. برای نماز خواندن، انفاق کردن و نیکی و گذشت کردن، هر کس منفرداً تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند ولی در اداره‌ی جامعه و در «أَمْرُهُمْ» چون ارتباط و اتکاء به منافع و اطلاعات و نظریات و خدمات دیگران و به مجموعه دارد، مسئله مشورت در میان می‌آید. در هر حال، «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» به صورت یک عمل جزئی ساده جلوه کرده است که در صورت ایمان و اخلاق و احسان و انضباط، عملی است و آسان انجام خواهد شد. ضمناً - نکته مهم - نه هیچ وظیفه و نقشی به زعیم و رهبر و رئیس و روحانی و فقیه برای اداره‌ی جامعه داده شده، و نه اجرای دین به عنوان وظیفه‌ی دولت و حکومت در میان می‌آید.

خلاصه آنکه در یک قالب ایمانی - عبادی و اخلاقی اجتماعی، همه‌ی مسائل ارتباطی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، یا قضایی و سیاسی است.

سیاست به معنای اداره و مدیریت را جزئی و بابتی از ابواب دیانت و وظایف مؤمنین قرار داده است بدون آنکه حاکم بر دیانت باشد و یا دیانت امر بر آن؛ بلکه خود مردم و شور بین آنها را حاکم قرار داده است.

#### مسئله تفکیک یا عدم تفکیک دین از سیاست

حکومت منهای دین (کتاب محمد مهدی شمس الدین، ترجمه حسین شمس گیلانی - بهار ۱۳۶۲)، نقل از صفحه ۵:

این که می‌گویند دین و سیاست یکی است، صحیح نیست. اگر یکی بود همه پیغمبرها توأم با نبوتشان حکومت می‌کردند.

اینکه می‌گویند حکومت و سیاست و اداره‌ی مملکت اسلامی باید در دست فقها و ولی فقیه باشد و حکومت قلمروی خاص آنهاست، نیز غلط است.

به همان دلیل بالا و به دلیل اینکه ائمه‌ی ما چه حضرت امیر (ع) چنین مطالبه‌ای را

۱. حدیث نبوی: هر کس شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور مسلمانان نکرده باشد، مسلمان نیست.



نکردند و به علاوه، صرفِ روحانی و فقیه بودن ما را بی نیاز از سایر شرایط نمی کند. البته اگر مردم یک فقیهی و عالم دینی را برای شغل مدیریت یا ریاست و وزارت انتخاب کنند و آزادانه رضایت دارند اشکالی ندارد، خودشان می دانند و چه بسا در وجود و سابقه او سرمایه های اعلا و کافی وجود داشته است که استحقاق این کار را پیدا کرده است.

به طریق اولی و به فرض که حاکمیت دین بر سیاست و حکومت محرز باشد، حاکمیت روحانیت هیچ مجوزی ندارد و در هیچ آیه و حدیث و سنت نیامده است که زمام امورتان را به روحانیون - به صرفِ روحانی بودن - بدهید. تجربه نشان داده است که روحانیت علاوه بر عدم علم و آشنایی و تجربه و تربیت برای امر مدیریت و سیاست، به طور علی الاطلاق احراز قدرت و ثروت، او را از فضایل روحانیت و احترام در نزد مردم محروم کرده و قدرت و حاکمیتش بالمال سبب اعراض مردم از خود آنها و از دین و شرعیات و خدا می شود.

حال می آئیم سر اینکه توام شدن دین و سیاست از نظر قرآن و سنت چگونه است.

هر زمان که متدین خواسته است دیانتش را وارد و حاکم بر سیاست نماید و یا دولتیان و سیاستمداران و مبارزین سیاسی خواسته اند دین را وسیله پیشرفت و نفوذ و قدرت بسازند، در هر دو مورد نتایج خراب از آب در آمده و از هر دو جهت زیان برده اند (مرز میان دین و سیاست<sup>۱</sup> ۱۳۴۱/۶/۲۱ صفحه ۲۰ ذیل عنوان افراط و تفریط). در این کتاب گفته بودیم: (صفحه ۴۵ و ذیل عنوان این مرز کجا است و چگونه است؟):

«میان دین و سیاست جدایی و بی طرفی نیست، هر دو به هم کار دارند...  
وظیفه‌ی دینیِ علنی هر فرد مسلمان، نظر داشتن و فعالیت و دخالت در  
سیاست است و لازم است علم و لوازم این دخالت را تا حدودی که  
جنبه‌ی عمومی دارد فراگیرد.»

۱- دین نه تنها با سیاست بلکه با کلیه‌ی شئون زندگی و با جهان مرز مشترک دارد

۱. «مرز میان دین و سیاست» تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌های آثار می باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

ولی مرزی است یک طرفه. دین در زندگی و در اخلاق و عواطف و سیاست دخالت می‌کند هدف و جهت می‌دهد اما آنها نباید دخالت در دین نمایند و راه و رسم دین را تعیین کنند، در این صورت ناخالصی و شرک پیش می‌آید.

۲- دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می‌کند ولی آن طرف‌تر وارد جزئیات نمی‌شود...

۳- همین طور انتخاب متصدیان و طرز اداره‌ی کار، امری نیست که دیانت در آن نظر مستقیم داشته باشد و روحانیت بتواند در انتصاب‌ها و دستورالعمل‌ها به استناد مقام دینی خود دخالت نماید.

۴- ورود در سیاست به معنای اعم کلمه، و برطبق حدود و مرزهای فوق‌الذکر چون ضروری و ظاهراً واجب است، تدارک و توجه به مقدمات و شرایط و لوازم آن نیز واجب می‌شود... همه باید ناظر و ناصح زمامداران و مامورین دولتی باشند.

۵- دین و سیاست نباید با هم مخلوط و مشتبه شوند... در هر دو جا، رعایت اصالت و استقلال و آزادی لازم است.

\* \* \*

... یک جامعه مسلمانان حل شده است<sup>۱</sup> و حکومت - که باید شورایی باشد - مقام و نقش بزرگی ندارد. یعنی مسئله‌ای نمی‌ماند که مورد پیدا کند جز در کارهای عمرانی و اداری ساده (مثال کشور سوئیس که می‌گفتند عدلیه و محاکم قضائی ندارد و شکایت مردم و دخالت عدلیه سالی دو سه بار بیشتر پیش نمی‌آید. یا داستان سوال آن طبیب خارجی و جواب پیغمبر که چون افراد ما تا گرسنه نشوند چیزی نمی‌خورند و قبل از سیر شدن دست از غذا برمی‌دارند، احتیاج به طبیب ندارند و همچنین ضرب‌المثل انگلیسی:

An apple a day keeps doctor away

با ایمان و اخلاق و عمل افراد حکومت و حاکمیت و دولت از میان می‌رود. پس هدف از اول تا آخر خدا است و آخرت. طرف صحبت هم مردم‌اند و خود افراد. اداره اجتماع و رفاه و سلامت به دست افراد و از طریق عبادیات و اخلاق انجام

---

۱. در دست‌نوشته، بعد از بند ۵ چند سطر سفید گذاشته شده و مبتدای عبارت «یک جامعه مسلمانان حل شده است»، در صفحه‌ی بعد نوشته نشده و مشخص نیست. ترجیح دادیم از روی حدس و گمان آن را تکمیل نکنیم. به خاطر این نقص پوزش می‌طلبیم (ب.ف.ب.).

می‌شود. پس در مرتبه اول و حساسیت و اهمیت، در مقایسه فرد و اجتماع، فرد است که اصالت و اولویت دارد.

### مقایسه میان نظرات مکاتب امروزی دنیای متمدن و اسلام درباره‌ی فرد و جامعه یا مردم و حکومت

در اروپا بعد از سقوط حکومت‌های مطلقه‌ی کلیسا و پادشاهان و امرا که در برابر تمام آنها مردم و فرد محکوم به اطاعت و خدمت و مملوکیت بود، با پیش آمدن رنسانس و رواج افکار ناسیونالیستی، لیبرالیسم، دموکراسی، سوسیالیسم، کمونیسم و غیره، داعیه‌ی همه‌ی آنها دفاع از حقوق و ارزش انسان‌ها و مردم در برابر صاحبان زور و تزویر و زر بوده است و عنایت به مقام انسانیت ولی در عین حال، و به موازات آن یک سیر عمومی صعودی به طرف دولت و قدرت مرکزی و حکومت مشاهده می‌شود. غرضشان و ادعایشان دفاع از توده ناس و جامعه در برابر زورگویان و استعمارگران و استعمارکنندگان اهل سوءاستفاده است.

مکاتب غربی و شرقی اروپا (بیش از غربی‌ها) خواسته‌اند به ملت و به مردم، و به توده‌ی رنجبر اهمیت و اصالت بدهند. برای این کار آن را متشکل و مجتمع و قوی می‌نمایند و از جامعه و اجتماع و دولت که نماینده‌ی اجتماع است می‌خواهند مدافع خود و افراد و تأمین‌کننده‌ی احتیاجات و رفاه و ترتیبات دیگر باشد. خواه ناخواه فرد را به جرم اینکه ممکن است زورمند، ثروتمند، هوشمند و صاحب تمکن و برتری بوده، به دنبال جاه و سود و تسلط برود، محتاج، محدود، محکوم و مستخدم می‌نمایند. فرد فدای جمع می‌شود و زور و تزویر دست‌وبال او را می‌بندد. حتی در نظام‌های لیبرال و دموکراتیک که مدعی ارزش‌گزاری به «*individu*» (فرد) و آزادی و حیثیت و حقوق او هستند، دولت و حکومت است که روز به روز بیشتر متعهد، متشکل و مسلط می‌گردد. ابتدا به دلیل تقویت و مرکزیت در برابر فنودال‌های داخلی و دشمنان خارجی و سپس در برابر اعیان و رجال و سرمایه‌داران. فرد، خدمت‌گزار مزدور و حمایت‌شده‌ی جامعه می‌شود، و جامعه حافظ و حامی و معلم و مراقب فرد، و هدف و موضوع همه‌ی تلاش‌ها و تفکرها و سیستم‌ها می‌گردد. سعادت انسان‌ها از طریق دولت‌ها و جامعه‌ها تأمین می‌گردد. جمع انسان‌ها و جامعه ارزش و امنیت و قدرت و اصالت پیدا می‌کند و فرد حیثیت و استقلال خود را از دست داده، باید مندمج و مطیع و مستخدم جامعه گردد. انسان تبدیل به اسباب و به حیوان می‌گردد. اساس

استدلال هم در این است که چون انسان اصولاً سود طلب و خودپرست است و همین که آزاد گذارده شود سوءاستفاده می‌نماید و کلاه سردیگران و دولت و جامعه می‌گذارد، ضرورت دارد که محدود و مزدور شود و مسلماً دولت و دستگاهی که همه‌ی نیروها اعم از انسانی، اقتصادی، فکری، اداری و انتظامی و دفاعی را در خود جمع کرده است، قدرت و صلاحیت بیشتری برای اداره و برنامه‌ریزی و رهبری دارد. بنابراین تفحصات و مکالمات و مکاتب فلسفی و سیاسی و اقتصادی یکسره به جست‌وجوی بهترین نظام و سیستم حکومت و مدیریت و سازمان اجتماعی می‌رود. هدف هم همه جا، رفاه و سعادت دنیا است، چون غیر از دنیا و جهان موجود محسوس مسلم، چیز دیگری را نمی‌شناسند. همه‌ی این نظام‌ها، باوجود اختلافات مربوطه، نظام‌های دنیاپرستی، دنیاداری و دنیاسازی است. دنیاسازی نه به معنای پست و حیوانی و مادی کلمه، بلکه با محتوای وسیع و کامل و معقول سلامت و رضایت و عدالت و علم و ترقی و معنویات زندگی.

البته در این طریق، موفقیت‌های بزرگی هم به‌دست آورده‌اند ولی از یک طرف فرد انسان را از استقلال و آزادی و ارزش می‌اندازند و از طرف دیگر چون هدف دنیا است و دنیا هم از حیث ظرفیت تنگ است و محدود، و از حیث توقع و تمنا بینهایت می‌باشد، و حکومت جهانی واحد و امت واحد وجود ندارد، رقابت‌ها باعث جنگ و جدال دائم و صرف شدن سرمایه‌ها و نیروها در جهت تراحم و تخاصم و حذف یکدیگر می‌گردد.

#### ادیان و به‌خصوص اسلام و قرآن چه می‌گویند؟

در ادیان (و به‌طور اخص و روشن در اسلام و قرآن) قضایا صورت معکوس دارد:

۱- هدف زندگی و برنامه‌ی فعالیت‌ها، تأمین معقول و مطلوب دنیا نیست، خدا است و آخرت؛ اما آخرت از طریق دنیا (و دنیا ابتلاء و وسیله است) بنابراین جامع آخرت و دنیا، هر دو است.

۲- توجه اصلی به‌عنوان عامل تأمین زندگی و سعادت انسان، جامعه نیست (جامعه یا دولت، حزب، مکتب و غیره) و جامعه، نه فرد را عنداللزوم فدای خود می‌کند و نه تعهدی دارد؛ توجه روی انسان است و افراد، اما حرکت به‌سوی خدا و برنامه‌ی عبادت از طریق خدمت به خلق بوده، فرد در برابر جمع مسؤل و متعهد می‌باشد و سرنوشت قوم تابع سرگذشت نفوس یا افراد قوم است، بنابراین شامل فرد و جمع هر

دو می‌شود.

در سوره‌ی حمد (۱) که رکن نماز و از جهتی خلاصه‌ی قرآن است، هر فرد رابطه‌ی رضایت و سپاس با خدای ارباب این دنیا و مالک سلطان روز جزا برقرار می‌سازد ولی تعهد عبادت و استعانت و درخواست برنامه و هدایت را به‌طور دسته‌جمعی ادا می‌کند و پیمان می‌بندد. هم اشعار به ارتباط و بستگی فرد با جمع است، و هم اشعار به تعهد در برابر جمع.

فریضه‌ی مهم و اساسی «امر به معروف و نهی از منکر» نیز در مقایسه با تعلیمات و اجرائیات و تبلیغات که در دولت‌های امروزی به عهده و در اختیار و انحصار آنها گذارده شده است، جریان معکوس دارد. افراد هستند که به یکدیگر توصیه به حق و به صبر می‌نمایند، و به سایرین و به امراء و مأمورین امر به معروف و نهی از منکر کرده، مانع سلطه اشرار، یعنی فساد و خرابی دولت می‌گردند. حدیث «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» نیز همین معنی را می‌رساند. هر فرد در حکم دولت است و سایرین رعیت او می‌باشند و به‌نوبه، خود رعیت سایرین محسوب می‌شود. ضامن اجرا هم در این حالات و جریانات اوامر و نیروهای انتظامی و جاسوسی دولت نیست، اختیار و ایمان خود مردم است.

به قول MARCEL BOISARD:

«علت اینکه مسلمانان و اسلام با وجود خلفا و حکومت‌های ناهل و استبدادی و فاسد، باقی مانده، حیات و حرکت خود را از دست نداده، شکوفایی و هیجان و سازندگی دارند، به این دلیل است که دولت‌ها و حکومت‌ها کاره‌ای نبوده‌اند اثرچندان روی افراد و روی ایدئولوژی نداشته‌اند بلکه «ایمان» حاکم بر امت اسلام می‌باشد.»

چند نمونه برای اینکه ببینیم چگونه در قرآن، جامعه و اجتماع و اقتصاد و حکومت و عافیت دنیا هدف اول نبوده، همه‌ی اینها وسایل تربیت و تکامل فرد می‌گردد.

#### ۱- انفاق و ربا و اقتصاد

برخلاف تصور و تفسیر و تعبیرهای متداول، تشریح زکات و صدقه و انفاقات یک عمل اقتصادی و به منظور اجتماعی که توزیع صحیح ثروت و تأمین رفاه امت را بنماید، نبوده است بلکه در راه خدا، انجام مهربانی بوده و غرض تزکیه و تثبیت و تعالی خود افراد است.

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup>

«وَتَثْبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>

شرط قبولی، عدم ریا و پاداش است که در غیر این صورت، ثواب ندارد و گناه و شرک هم حساب می‌شود. در حالی که اگر منظور جامعه بود، فرقی نمی‌کرد که اجباری یا ریاکاری باشد.

ریا در برابر صدقه و انفاق آمده:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»<sup>۳</sup>

و اثر معکوس صدقه را روی شخص داشته، اعلان جنگ به خدا حساب می‌شود و تماس شیطانی است و خود شخص را ساقط و منحط می‌نماید؛ ضدترکیه است.

## ۲- حکومت و امر ...

(این حرف که انبیاء و ادیان آمده‌اند که جوامع را اداره کنند و مردم بتوانند در سلامت و امنیت و سعادت زندگی کنند مطرح و رد شود.)

حالا این سوال مطرح می‌شود که پس ادیان و انبیاء که برای جامعه و حکومت

نیستند، پس برای چه هستند؟ حدیث نبوی:

«الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۴</sup>

دلیل بر این است که حکومت خوب، احتیاج به دین ندارد و کلام علی (ع) به معاویه که هرامتی ناگزیر از امام صالح یا فاجر است.

باید دید آیا اجتماع که در منطق دنیاپرستی و مکتب‌های غربی ما می‌خواهد به وسیله‌ی نظام و عوامل و ایادی خود (از آن جمله دولت) فرد را حفظ و خوشبخت و تربیت نماید و دنیا را اصولاً اصلاح و آباد و مطلوب سازند، تا به حال چنین توفیقی یافته است یا خواهد یافت؟ و

اصلاً می‌شود بدون اصلاح مواد اولیه جامعه، یعنی افراد، جامعه را و دولت را به وضع مطلوب در آورد؟ حل «مسئله دولت» یا «مسئله دنیا و نظام‌ها» امکان‌پذیر هست؟

۱. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۲. بقره (۲) / ۲۶۵: ... و تثبیت شخصیت خویش...

۳. بقره (۲) / ۲۷۶: خدا [کارایی] ربا را نابود و [نتیجه] انفاق‌ها را فزونی می‌بخشد؛ ...

۴. حدیث نبوی: حکومت و فرمان‌روایی با کفر پایدار می‌ماند ولی با ظلم و ستم پایدار نمی‌ماند.

آیا جامعه اصولاً می‌تواند هدف و حاکم و صانع فرد باشد؟  
فرد انسان بدون آنکه خودش تصمیم‌گیرنده و اختیارکننده و اصلاح‌کننده باشد و تبعیت از غیر خود کند، اصلاً می‌تواند به کمال و سیادت و به مراحل بالاتر از حیرانیت برسد؟

آنچه تا به حال بشر در طریق کمال و ترقی و تکامل به دست آورده است آیا مختارانه و آزادانه برای خروج از اسارت‌ها و محرومیت‌ها و فسادها و اجبارها نبوده است؟

### مسئله فرد و جمع یا اجتماع و جامعه، و اولویت و فرعیّت هر یک

مسئله این است که کدام باید فدای کدام شود و کدام اصل است و سازنده‌ی دیگری، و توجه اولیه روی کدام برود.

دنیاپرستان و تمدن‌سازان و ترقی‌خواهان توجه عمده‌شان روی جامعه و اجتماع، و مملکت و میهن و دولت و حکومت می‌رود و روی آنچه در برگیرنده‌ی افراد و تشکل‌دهنده و ارتباط‌دهنده‌ی آنان است. تمدن هر قدر جلو رفته، واحدهای اجتماعی و مؤسسات عمومی اهمیّت و نقش بیشتر پیدا کرده است. با تقسیم وظایف و پیدایش مشاغل و تخصص‌ها، مکتب و مدرسه، حکومت و دولت و ارتش‌ها، فرهنگ‌ها، بازار، صنعت، اخلاق و انسانیت و غیره، با همکاری و هماهنگی عمومی است که امنیت فراهم می‌شود و اقتصاد و ابتکارها قوّت می‌گیرد. بنابراین همه مساعی روی تشکیل و تقویت و توسعه و تکامل و تسلط جامعه و مؤسسات متعلقه می‌رود. همه‌ی افراد باید در ساختن بنای جامعه و نیرومندی و فزاینده‌گی و سلامت و سعادت آن کمک نمایند.

همان‌طور که می‌دانیم در دینداری ما و در تعلیمات و فقه و روحانیت ما شاید نیم قرن قبل همه‌ی توجه روی عبادیات و وظایف فردی می‌رفته است، به امور اجتماعی و ارتباطات بین انسان‌ها و حکومت و اداره اجتماع اهمیّت داده نمی‌شد، اسلام و دیانت و عبادات جنبه‌ی فردی داشتند و هر کس باید گلیم خودش را از آب در آورد. به همین روال به اخلاق و حسن رفتار و روابط اجتماعی و اتحاد میان فرق اهمیّت داده نمی‌شد در حالی که احادیث: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۱</sup> و «مَنْ

۱. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل نمایم.

أَصْبَحَ وَكَمْ يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ<sup>۱</sup>، را داشتیم. نماز جماعت، نماز جمعه، صلّه رحم، عیادت و غیره، و مسئله‌ی دفاع، امر به معروف و نهی از منکر (حرف‌های آیت‌الله صدر درباره دید اجتماعی در استنباط‌های فقهی) را داشتیم.

از نیم قرن پیش به این طرف در اثر برخورد فرهنگ و نظام‌های غربی و به‌خود آمدن‌ها، درصدد اثبات اینکه اسلام به جنبه‌ی اجتماعی اهمیت می‌دهد و دین، اجتماعی و طرفدار تمدن و تجدد است، برآمدیم. گفتند قرآن به جمع و جامعه و امور اجتماعی بیش از فرد اهمیت می‌دهد، و بیش از مکاتب اروپایی جمع را مقدم بر فرد می‌شناسد. دلیل و قرینه‌ای که علامه طباطبایی می‌آورد همان است که آقای دکتر توسلی هم به آن استناد کردند: خطاب‌های قرآن که کمی از آنها فردی است و غالباً به ضمیر جمع «کُم» است یا با حرف خطاب: «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا».

البته توجه و خطاب به جمع در قرآن (و اصولاً دین اجتماعی جهانی بودن) فراوان است ولی دلیل بر اجتماعی بودن و اجتماعی کردن قرآن و دستور اجتماعی و اشتراکی زندگی کردن مسلمان‌ها نیست. در دو مورد و در همه‌ی زمان‌ها، خطاب یا فعل حالت عملی پیدا می‌کند:

(۱) طرف، یک واحد اجتماعی مرتبط تشکیل داده است و مثل اعضای مختلف یک پیکر با یکدیگر همکاری و تقسیم وظایف دارند (مثل هیئت دولت و هیئت مدیره‌ی یک شرکت، یک موسسه با تقسیم وظایف مربوطه، جاشوان یک کشتی).  
(۲) طرف خطاب یک عده کثیری افرادند مستقل از یکدیگر ولی مشترک در یک نیاز یا یک عمل و صلت (مانند صف مشتری‌های یک کالای جیره‌بندی شده، مشتریان یک رستوران یا مسافرین یک اتوبوس یا شاگردان یک کلاس، تماشاچیان یک سینما یا مسابقه فوتبال، جواب گیرندگان نتیجه‌ی مسابقه و بالاخره یک گله حیوان).  
در مورد دوم هم وقتی می‌خواهند مثلاً آنها آرام باشند، یا بروند و فردا مراجعه کنند، آماده حرکت یا توقف باشند، بلیط‌ها را در بیاورند، فعل مخاطب جمع به کار برده می‌شود: ساکت باشید، کارت‌های خود را آماده نمایید، سهمیه امروز تمام شده فردا بیاورید، می‌توانید به تنفس بروید، ده دقیقه‌ی دیگر حاضر باشید.

۱. حدیث نبوی: هر کس شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور مسلمان‌ها نکرده باشد، مسلمان نیست.



یا نصیحت‌هایی که معلمین به محصلین و افراد می‌کنند، در حقیقت کلام و رابطه فردی است ولی فردی مجتمع یا مقارن. این را نمی‌شود گفت کلام یا دستور یا امر به اجتماع و تجمع و تشکل است.

در قرآن به نوع دیگری، به تجمع و اجتماع و تشکل توجه به عمل می‌آید و به آن رسمیت داده شده است: در «بازگشت به قرآن»<sup>۱</sup> دیدیم که «بُعد اجتماعی انسان» مقام و موقعیت مهم دارد و قرآن بیش از هر کتاب جامعه‌شناسی و بیش از هر مکتب فلسفی سیاسی، از واحدهای اجتماعی نام برده و عنایت به وجوه مختلف آن داشته است: اُمّت (ولی نه فقط اُمّت به گفته دکتر شریعتی) قوم، قبیله، طایفه، فرقه، شعب (که همان ملت است) قریه، مدینه، ملت، بلد، شیعه، فوج، آل، بیت، فئه، ذریه، بنی و ابناء، قری، انسان، بنی آدم، عصبیه، بر ذمه، ژمر، حزب، ارض و بالاخره قرن که همجواری و واحد اجتماعی غیر مرتبط و متشکل است و فقط مقارنه و نزدیکی افراد را نشان می‌دهد، مثل گله‌های حیوانات.

ضمناً عنایت به معارفه، رابطه، مشاوره و معامله و وحدت فراوان است: اُمّت واحد بدون آنکه آن را الزامی دانسته اختلافات قومی و زندگی و اعتقادی را فراموش نماید. از جهات دیگر نیز انسان‌ها را جمع‌بندی کرده و دامنه ارتباط و مراتب و مسئولیت را در زمان توسعه می‌دهد: اهل الکتاب، بنی اسرائیل، اِنَّ الَّذِیْنَ هَادُوا وَالنَّصَارَى، یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا، اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا (اجتماعات و واحدهای جمعی از جنبه‌های جغرافیایی، نژادی، اعتقادی، حکومتی، صفتی، دینی).

در قرآن هم تأثیر جمع روی فرد ملحوظ و مذکور است و هم معکوس آن، یا مسئولیت فرد و افراد در برابر واحدهای جمعی: خانواده، قوم، جامعه، امت، حزب («هَذِهِ الْقَرْیَةُ الظَّالِمِ اَهْلِهَا»<sup>۲</sup>).

۱. زنده‌یاد مهندس بازرگان، در «بازگشت به قرآن»، ابعاد مختلف انسان در بیان قرآن را در ۱۴ بُعد مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند و با توجه به دیدگاه قرآن درباره‌ی «زن»، پانزدهمین بعد را نساء نام نهاده‌اند. بعد اجتماعی انسان در فصل نهم بحث و تفسیر شده است. این بحث در جلد پنجم کتاب «بازگشت به قرآن» ارائه شده و توسط انتشارات قلم چاپ و در سال ۱۳۸۹ به بازار نشر روانه شده است. این کتاب اکنون بخشی از جلد نوزدهم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۸۹ با نام «بازگشت به قرآن ۲» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. نساء (۴) / ۷۵: ... از این شهر که مردمش ستمگرند...

امر به معروف و نهی از منکر:

«وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا لَّهِ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ»<sup>۱</sup>

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»<sup>۲</sup>

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۳</sup>

«وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۴</sup>

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا»<sup>۵</sup>

«كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۶</sup>

ولی مسیر یک طرفه است و فرد را در برابر جمع مسئول می‌شناسد. فرد باید به والدین و به ایل و قوم و امت خدمت و احسان و انفاق و انتصار بنماید بدون آنکه اطاعت و ابراز احتیاج نماید و مخصوصاً شرک نوزد. یعنی جامعه در اینجا معشوق و حاکم و معبود می‌باشد.

مهم‌تر آنکه خطاب‌ها و تقصیرها روی فرد می‌رود و دائماً دستورات به فرد فرد بوده، عذرهای جمعی پذیرفته نمی‌شود.

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»<sup>۷</sup>

در آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۸</sup> مقام و اثر اول به فرد داده می‌شود. وظائف از افراد خواسته می‌شود و فرد است که تربیت می‌شود و تحت

۱. اعراف (۷) / ۱۶۴ : و آنگاه که جمعی از ایشان [به دیگران] گفتند: چرا گروهی را که [سرانجام] خدا

هلاکشان خواهد کرد یا به عذابی سخت گرفتار خواهد ساخت، [یهوده] اندرز می‌دهید؟...

۲. عنکبوت (۲۹) / ۸ : انسان را به نیکویی در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم؛ ...

۳. آل عمران (۳) / ۱۰۳ : همگی به [قرآن]، رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید...

۴. انعام (۶) / ۱۴ : ... و [به من هشدار داده شده که:] در جرگه شرک و رزان مباش.

۵. انعام (۶) / ۱۵۹ : مسلماً تو با کسانی که دین خویش را دست‌خوش تفرقه کردند و گروه گروه شدند...

۶. روم (۳۰) / ۳۲ : ... [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دل‌خوش است.

۷. احزاب (۳۳) / ۶۷ : و می‌گویند: صاحب اختیار، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه

به در بردند.

۸. رعد (۱۳) / ۱۱ : ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند

تغییر دهند؛ ...

تعلیم قرار می‌گیرد. حدیث «کیف ملومون قولی علیکم» کاملاً می‌رساند که دولت‌ها به لحاظ کیفیت تابع عوام هستند نه بالعکس.

احکام و خدمات و انفاق‌ها، به‌طور محسوس، از هر نفر خواسته می‌شود. برخلاف آنچه تصور و تبلیغ می‌شود که زکات و انفاق‌ها برای تغییر و تقرب افراد است، زکات جنبه‌ی تزکیه نفوس را دارد. اگر هدف و قصد تأمین هزینه‌های جامعه و تعدیل و عدالت اجتماعی بود (که به عنوان فرع و خود به‌خود خواهد شد)، برای قبولی انفاق شرایط آورده نمی‌شد و انفاق با ریا و آزار و به قصد جزا، بی‌ارزش و گناه محسوب نمی‌شد. پرداخت زکات و خمس اجباری تلقی می‌گردید و توسط جامعه اجباری می‌شد نه آنکه فرد موظف به پرداخت و احتساب آن می‌گشت (مثل مالیات و عوارض). در اسلام اینها عبادت است و در ارتباط خدا و شخص می‌باشد. در مکاتب دنیاپرستی و اجتماعی، وظیفه اجتماعی اجباری می‌باشد و روی احتیاج جامعه وضع می‌شود، در حالی که اینجا روی اعتقاد و احتیاج شخص است:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»<sup>۱</sup>

و اگر با میل و عشق و نیت و اراده‌ی خود شخص نباشد بی‌ارزش تلقی می‌شود. مثل داستان آن عربی که حضرت را قیم دو انبار خرمای خود کرد.

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»<sup>۲</sup>

اینجا می‌گوید ... بیاورید و سود ببرید و عشق بورزید و از آن بردارید و بدهید در آنجا می‌گوید اصلاً سود نبرید. در صورت «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ.» همچنین است مشارکت در دفاع و جهاد که نیت و میل و رغبت خواسته می‌شود و اکراه و کفر وارد نمی‌شود:

«لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»<sup>۳</sup>

خوب کردی که معافشان کردی.

مجموعه آیات گروه شورا، یک امت یا جمعیت ایمانی متشکلی را معرفی می‌نماید

۱. آل عمران (۳) / ۱۳۴: همانا که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند...

۲. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵: و آنان که در اموالشان حقی معین است برای سائل و محروم.

۳. توبه (۹) / ۸۳: ... شما هرگز [برای جنگ] همراه من [از شهر] خارج نخواهید شد و در کنار من با هیچ دشمنی جنگ نخواهید کرد؛ زیرا این شما بودید که از آغاز تن به [کنار] نشستن دادید....

که خود کفالت‌اند و در روابط فیما بین، مسائل و مشکلات و مدیریت خود را حل نموده، جایی برای اختلاف و تفرقه و تخاصم و جایی برای حاکمیت شخص یا اشخاص ثالث و یک دولت جدای از جمع و مردم نمی‌گذارند. با انفاقات تَدُلُوا إِلَى احکام را دفع می‌کند، با گذشت و عفو تخاکموا الی الطاغوت را از بین می‌برند و... این خود یک نوع نفی حکومت و حاکمیت است.

البته نفی حکومتِ حاکمیتِ دیگران و زورمندان، نه نفی حکومت و مدیریت علی‌الاطلاق. در واقع نفی حکومت آن‌طور که مورد نظر آنارشیست‌ها است نمی‌باشد و به طریق اولی نفی مدیریت را که قرن به قرن، دقت و پیچیدگی و وسعتش بیشتر می‌شود، نمی‌نماید.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

همچنین، جمع و امت و جامعه و تک تک مومنین درباره‌ی افراد، وظایف تکاملی دارند و از بیت‌المال و وجوهات جمع‌آوری شده باید به فقرا بدهند. سالم‌سازی بکنند، برای کارگر بیکار و کارگر فعال خرجی بدهند. اختلاف با ایدئولوژی‌های متمدن‌ن این است که ادیان و اسلام به فرد می‌گویند مسؤل جمع هستی و تا سرحد ایثار احسان و انفاق بنما ولی به جمع هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهند به فرد بگویند تو فدای من بشو.

### پاسخ به سؤال آقای مهندس صباغیان راجع به مجریان شرع

اما سؤال و ایراد آقای مهندس صباغیان راجع به ادعای روحانیت که باید مجری شرع باشیم پس باید قدرت داشته باشیم و مثال از حکومت انبیاء و پیغمبر برای اشاعه اسلام می‌آورند.

کاملاً سوال بجا و مطلب در متن موضوع ما است. این استدلال و طرز فکر کلید سرگذشت و سرنوشت روحانیت، هردو می‌باشد.

در جمله‌ی میان‌آیه‌ای «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> در گروه مورد بحث که در وسط صلوات و زکات یا انفاق‌های متقابل آمده است، دوبار به ضمیر «هُم» برمی‌خوریم که

۱. بقره (۲) / ۱۸۸ : اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید و آن را به رشوت به حکام [ظالم] مدهید تا [با

اعمال نفوذ] بخشی از اموال مردم را آگاهانه به ناروا بخورید.

۲. شورا (۴۲) / ۳۸ : ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

در دیگر آیات و کل گروه، دو بار به آن برمی‌خوریم. استنباطی که از آن می‌توانیم بکنیم این است که امر یا حکومت و اداره‌ی جمع مربوط و متعلق به خود آنها می‌باشد. به عبارت آخری، حکومت از آن مردم است که بین خودشان باید به شور و مشورت انجام دهند، نه خدا و نه پیغمبر و نه آیین.

درباره صلوات و صبر، اضلال و عذاب خدا، استجابت دعوت یا عفو و اصلاح و اجری که برعهده خدا است و در آیات دیگر آمده، ضمیر مالکیت «هُم» به کار برده نشده است چون که آنها مربوط به خدا و مال خدا است و در آن موارد، هیچ‌گاه رسول خدا به مشورت و جلب نظر از مردم نفرموده، یک‌سره از خدا دستور گرفته و به مردم ابلاغ می‌نمود. اما غضب کردن و بخشیدن، انفاق متقابل از مایرزق نمودن، انتصار و دریافت ظلم، امور داخلی و دفاعی خود مردم بوده، نمی‌تواند راساً و دسته‌جمعی یا به وسیله آمرین منتخب و حوزه‌های مشورت عمل نمایند.

قبلاً هم گفته بودیم در هیچ آیه‌ای به پیغمبر دستور حکومت و الزام و اجرا یا تحمیل دین و اشاعه دین از طریق تسلط و سیطره داده نشده که احتیاج به مشورت داشته باشد و هر جا تعبیر سلطان می‌آید مترادف با بیانات و سلطه از راه علم و ارزش است. «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» نیز همین معنای حاکمیت دسته‌جمعی و مدیریت متقابل را می‌رساند. کما آنکه «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»<sup>۱</sup> یا «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»<sup>۲</sup> که مشابه آن می‌باشد.

هرگونه اعمال زور و مراقبت، جاسوسی، تمسخر و توهین، اکراه و اخذ حیا و حتی غصه خوردن در کار مخالفین و منکرین بر پیغمبر و به طریق اولی بر پیروان و کاتولیک‌تر از پاپ‌ها، صریحاً و اکیداً منع شده است. در ادیان و بخصوص در اسلام و قرآن مأمور اجرا و حتی مسئول اشاعه و تبلیغ نداریم. البته دعوت‌های مسالمت‌آمیز با انداز و بشارت از بیگانگان و بزرگانشان به پیغمبر گرامی کرده است و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی مومنین واجب شده است ولی ضمن اینکه آیات و دستورات مربوطه، به هیچ‌وجه نمی‌تواند نقض محکماتی مکرر چون آیات زیر و آیات مشابه دیگر را بنماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۳</sup>

۱. عصر (۱۰۳) / ۳: ... که یکدیگر را به رعایت حق و شکیبایی توصیه کردند.

۲. بلد (۹۰) / ۱۷: ... یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی [به خلق] توصیه می‌کنند.

۳. بقره (۲) / ۲۵۶: ... در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست.

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»<sup>۱</sup>

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»<sup>۲</sup>

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ»<sup>۳</sup>

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً»

وَدَاعِياً إِلَيَّ اللَّهُ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنيراً»<sup>۴</sup>

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»<sup>۵</sup>

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»<sup>۶</sup>

دستورهایی که در قرآن برای خروج مردم، و تاثیر روی سایرین و تعلیم و تزکیه آنها آمده است، محدود و محدود و ممتاز می‌باشد و جنبه‌ی خدمت و دوستی و الگودهی را دارد؛ نه عنف و اجبار که پای قدرت و دولت بیاید، یکی:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»<sup>۷</sup>

دیگر:

«وَلِكُلِّ وُجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَتَبِقُوا الْحَيَّرَاتِ أُيُنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا»<sup>۸</sup>

۱. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ ...

۲. اسراء (۱۷) / ۵۴: ... و ما تو را کارساز آنان نفرستادیم.

۳. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظيفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

۴. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

۵. یونس (۱۰) / ۹۹: ... آیا تو می‌خواهی مردم را وادار کنی که ایمان آورند؟

۶. مائده (۵) / ۴۸: ... ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند ...

۷. بقره (۲) / ۱۴۳: بدین گونه شما را امتی میانه [رو] گردانیدیم تا اسوه و الگو برای مردم باشید و رسول نیز

اسوه و الگو برای شما؛ و قبله‌ای که رو به آن می‌ایستادی، تنها از آن جهت معین کرده بودیم...

۸. بقره (۲) / ۱۴۸: هر گروهی قبله‌ای دارد که بدان روی می‌برد؛ [به جای گفتگوی بیهوده درباره آن] در

نیکی‌های [بر یکدیگر] سبقت گیرید؛ هر جا که باشید [در رستخیز] خدا همگی شما را می‌آورد.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>

راجع به امر به معروف و نهی از منکر جای دیگر بحث شده و رساله‌ای در شرف تدوین است. در هر حال امر به معروف و نهی از منکر، جنبه‌ی داخلی و اجتماعی دارد، و انتقاد و اقدامی است که از ناحیه‌ی ملت روی دولت و دولت‌مردان به عمل می‌آید نه آنکه از وظایف دولت و موارد استعمال زور و قدرت باشد. حکومت انبیاء و پیغمبر هم هیچ‌گاه برای اشاعه اسلام و دین خدا نبوده بلکه موسی قوم خود را از اسارت نجات می‌داده، داوود و سلیمان بیشتر قضاوت و داوری و تمشیت امور جامعه و دفاع از مردم و مملکت می‌کردند، و پیغمبر اسلام هم مسئولیت نبوت و وظیفه رسالت را با اداره‌ی امت و شهر مدینه مخلوط نمی‌فرمود، از مردم مأموریت و بیعت می‌گرفته است. به علاوه، جنبه‌ی مدل دینی و تجربه آوری و خاصیت تربیتی را داشته است. پس به هیچ‌وجه فرد یا گروه و صنفی حق ندارد به خود مأموریت اجرا و اشاعه‌ی دین و جانشینی پیغمبران را بدهد و خود را مسؤل و مأمور حکومت بر خلق بداند و محتاج و مجبور به قدرت باشد.

#### پاسخ به سؤال و نظرهای آقای مهندس کتیرایی راجع به انفاق :

سؤال و نظرهای آقای مهندس کتیرایی این بود که انفاق یک وجه و یک نقش روحی دارد (فایده‌ی امنیتی و اداره اجتماع و بودجه عمومی) که باید گرفت و وظیفه دولت است. انفاق‌ها و از جمله نفقه زن قابل حذف نیست. اعتقاد به نفی حکومت با تکامل نمی‌خوانند.

نقش دوم انفاق کجا در قرآن و سنت آمده است؟

حضرت امیر در نامه و فرمان مالک اشتر می‌نویسد و در نامه والی دیگری هم تاکید می‌کند که برای جمع آوری صدقات فقط اطلاع بده و آزادشان بگذار. در گروه آیات ملاء بنی اسرائیل، احتیاج و اجازه ملک برای جنگ دفاعی از تمام خاک بود نه چیز دیگر.

اگر اخذ به اجبار یا به پیمان باشد، مخارجی است که مردم در قبال یکدیگر و دولت تعهد کرده‌اند یا دولت شورایی خودشان طبق بیعت و اختیارات تعیین و تحمیل

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۴: باید از میان شما گروهی باشند که به نیکویی فرا خوانند و به رفتار شایسته فرمان دهند و از ناپسند بازدارند؛ و اینان رستگارند.

نموده است و مانند نفقه‌ی زن یک حق و دینی است که برگردن اشخاص افتاده است و صاحب‌حق حق دارد مطالبه و مواخذه نماید، مشکلی بر آنها نیست. آنجا که ظلم بر مردم و فساد در شهر و دیار می‌شود انتصار وارد شده است و ایرادی ندارد. «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»<sup>۱</sup> حالت قرارداد اجتماعی را دارد.

در هر حال، انفاقات و مالیات و انتصار و دفاعیات جزو کارهای داوطلبی و ممدوح است که به عهده‌ی خود مؤمنین تشکیل دهنده‌ی امت گذارده شده است و مانند مدیریت و امر، متعلق و ناشی از خودشان بوده، می‌تواند در یک سیستم یا نظام دولتی مردمی ادغام شود و خودشان باید عهده‌دار آن باشند.

درست است که نفی حکومت با تکامل نمی‌خواند ولی تکامل را خدا در حیوانات و نباتات به عهده‌ی خود گرفته، و در آنها گزینه را به ودیعت نهاده است ولی در انسان به عهده‌ی خود ما گذارده است. انسان حیوانی است که تاریخ خود و خود را و بنابراین منازل تکاملش را می‌سازد. پس شهر، جامعه و حکومت را هم خودش باید بسازد.

#### پیغمبران، بالاخره برای چه آمدند و دین برای چیست؟

جواب این سؤال، و تصور و توجیهی را که بعضی داشته می‌گویند: وضع ادیان و پیدایش پیغمبران برای این بوده است که انسان‌ها به حقوق و حدود یکدیگر تجاوز نکرده، روابط پاکیزه و سلامت و عدالت در دنیا برقرار باشد تا افراد و جوامع خوشبخت شوند، قرآن جوابش را در پایان داستان آفرینش انسان و گزینش آدمیزاد و اخراج آدم از بهشت داده، می‌گوید برنامه رسالت آنها هدایت شما است:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

هدایت هم بنا به نفس آیات کثیره و از جمله در سوره حمد (۱) اگر روزی ده بار می‌خواهیم، هدایت به راه راست یا صراط مستقیم بوده، صراط مستقیم نیز به حکم «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا»<sup>۳</sup> هدایتی است که به سوی او و به حیات جاویدان بهشت می‌رود.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کردیم، انفاق می‌کنند.

۲. بقره (۲) / ۳۸: گفتیم: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳. انعام (۶) / ۱۵۳: و اینکه [آگاه باشید] این راه راست من است...



خلاصه، تعلیمات و هدف انبیاء که تحقق:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.»<sup>۱</sup>

می‌باشد، بندگی خدا است و به عبارت دیگر تقرب و تمثل و تشبه به خدا به مصداق:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.

وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ.»<sup>۲</sup>

هدایتی که خدا از طریق انبیاء به عهده گرفته است، آخرت و اولی است.

اولی و مبداء، خود او است و آخرت همان سرمنزل ابدی بهشت یا جهنم می‌باشد که دروازه‌اش در رستاخیز قیامت برای عالمیان گشوده می‌شود.

خدا اصولاً با بقیه مطالب، یعنی فاصله مبداء و مقصد، کاری نداشته، به عهده‌ی خود ما گذاشته است که انسان‌ها به حکم:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»<sup>۳</sup>

یا:

«وَلْتَجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»<sup>۴</sup>

و

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ»<sup>۵</sup>

با تلاش و تدبیر خود به‌دست آورند. در روز طراحی آدم هم که او و زوجه‌اش را به زمین فرستاد، فرمود:

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶ تا ۵۸: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

نه از آنان روزی ای می‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

زیرا خداست روزی رسان نیرومند و برقرار.

۲. لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳: البته هدایت بر عهده‌ی ماست.

و دنیا و آخرت در اختیار ماست.

۳. نجم (۵۳) / ۳۹: و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۴. جائیه (۴۵) / ۲۲: ... و جزای دست‌آوردهای هر کس داده می‌شود...

۵. نساء (۴) / ۳۲: ... مردان بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش دارند و زنان نیز بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش...

«قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَيَّ حِينٍ»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر به صراحت می‌فرماید:

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»<sup>۲</sup>

و

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعُ وَيَعٍ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»<sup>۳</sup>

یعنی خدا دفاع بشر از خویشتن در برابر متجاوزها و ظالم‌ها را به خود او واگذار کرده است. نه تنها از جان و مال و خانه خودش، بلکه حتی خانه‌های خدا و یاری کردن خود خدا را.

در قرآن تجلیل فراوان از تفکر و تعقل و تدبیر یا از سواد و قلم و قرائت و از علم و تحلیل می‌بینیم و خیلی از آیات و تعلیمات قرآن با اشاره و استفاده از علوم می‌باشد ولی هیچ‌گاه به ما هیچ علمی را نمی‌آموزد. می‌گوید سیر در زمین و ملل و نحل کنید، در خلقت زمین و آسمان تفکر نمایید، عبرت بگیرید و خودتان دانش بیاموزید. همچنین در عین آنکه می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسِ التَّقْوَى»<sup>۴</sup>

و از جنات مفروشات یا نحل و ... غیره به عنوان نعمت‌های الهی صحبت می‌کند، هیچ‌جا لباس دوزی و آشپزی و پرورش زنبور عسل یا ماهی به ما یاد نمی‌دهد. سیستم اقتصادی یا نظام حکومتی هم همان‌طور که دیدیم برای ما تعیین نمی‌نماید.

۱. بقره (۲) / ۳۶ : ... گفتیم: [از بهشت] فرود آید، در حالی که [با انبوه نسلتان] دشمن یکدیگرید؛ و تا زمانی محدود در زمین استقرار و برخورداری خواهید داشت.

۲. بقره (۲) / ۲۵۱ : ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت...

۳. حج (۲۲) / ۴۰ : ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، دیرها و معابد نصاری و یهود و مساجد [مسلمانان] که نام خدا فراوان در آنها یاد می‌شود، ویران می‌گردید؛ و خدا کسانی را که [بندگان و آیین] او را یاری کنند، یاری خواهد کرد...

۴. اعراف (۷) / ۲۶ : ای فرزندان آدم، برای شما لباسی پدید آوردیم که اعضای جنسی شما را پوشیده می‌دارد و مایه آراستگی [شما] است؛ اما پوشش تقوا برتر [و اصلی‌تر] است...

همه‌ی اینها کار و وظیفه و راه تمرین و تربیت برای بشر است و خودش باید کسب کند. البته حکمت می‌آموزد و ماده‌ی چهارم بعثت رسول اکرم «يُعَلِّمُهُمُ الْحِكْمَةَ» بوده است. اما عنایت و دخالت قرآن و پیغمبر در امور اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و حیثاً سیاسی، از جهت ارتباطی است که کیفیت ارتزاق و اعاشه و ارتباطات انسانی، با معرفت و عبادت خدا و یا تدارک آخرت پیدا می‌کند. لازمه‌ی عبادت، «اِتِّغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>، و ارتقاء به سوی او تقوا است که تقویت اراده می‌باشد و تمرین رحمت و انفاق و احسان تا ایثار، و تا برسد به خلاقیت. و در مقابل آنها برحذر داشتن انسان از شیطان و اغواهای او.

طبیعی است که پیغمبران و آیین‌های آنها باید این جهات را به آدم نادان ناتوان فریب‌خوار یاد بدهند و چون یگانه مهمل عبادت و تمرین رحمانیت و تدارک آخرت «الدُّنْيَا مَرْزَعَةٌ الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup> می‌باشد و در پیخ و خم‌ها و صحنه‌های زندگی فردی و خانوادگی و ملی و جهانی است که انسان می‌تواند خود را برای خدا بسازد و باید گذارها و پرتگاه‌ها و صخره‌ها و لنگرگاه‌های این دریای پرتلاطم عظیم را بشناسد، آمده‌اند یک سلسله «référé»ها و شاخص‌ها به ما داده، و گفته‌اند از کجاها برویم و از کجاها نرویم، راه خدا کجا است و دام شیطان کدام است. بنابراین علاوه بر ارکان نماز و مناسک حج و حدود و جهاد، مصارف انفاق و زکات را چه در زمان حیات و چه در وضعیت بعد از ممات تعیین نموده‌اند. محارم زن‌ها و مردها را مشخص ساخته‌اند، برای عقد و طلاق و نفقه و سایر روابط و رفتارهای خانوادگی که بسیار ظریف و دقیق و آسیب‌پذیر است سفارش‌های فراوان کرده‌اند، حلال و حرام مکاسب و فرق انفاق و بیع و ربا را گفته‌اند یا کتاب و میزان همراه رُسل کرده است تا مردم قیام به قسط نمایند.

۱. حدید(۵۷) / ۲۷: ... طلب خشنودی خدا بود ...

۲. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.



## دیانت و حکومت\*

(جلسه اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ  
لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ  
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

موضوع سخنرانی بنده به‌طور کلی، و موضوع این سمینار، که شاید پانزدهمین جلسه آن باشد «سرگذشت و سرنوشت روحانیت» است. در جلساتی که قبلاً تشکیل می‌شد اغلب آقای مهندس کتیرایی یا خودمان و یا بعضی‌ها اعتراض می‌کردیم که فرمایشات سخنرانان عزیز به جا و مفید و آموزنده است ولی با این سمینار ارتباط ندارد و در واقع منحرف می‌شد. این ایراد به عرایض امروز بنده وارد نخواهد بود به دلیل اینکه از اول خودم را درست در خط سرگذشت و سرنوشت روحانیت قرار داده‌ام.

---

\* سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۰ در انجمن اسلامی مهندسين، از سلسله گفتارهای مربوط به سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت که از نوار برداشت و ویرایش شده است. عناوین مطالب این سخنرانی توسط بنیاد از متن گرفته شده است.

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [امورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرادست.

**عنوان این سخنرانی چرا «دیانت و حکومت» شد؟**

عنوان اول این سخنرانی یا این صحبت، روحانیت و حکومت بود منتها چون ممکن بود سوء تفاهم و سوء تعبیراتی را برانگیزد، با نظر آقای مهندس کتیرایی آن را عوض کردیم و نوشتیم «دیانت و حکومت». چون بالاخره روحانیت هم اگر نسبت به حکومت نظر مثبت و یا نظر منفی داشته باشد یا هر عملی بکند، در هر حال به اعتبار و به ادعای اینکه من مجری دین هستم و دین این دستور را داده، عمل می‌کند. بنابراین چه بگوییم «روحانیت و حکومت» و چه بگوییم «دیانت و حکومت» از نظر آنها یکی درمی‌آید و بعد هم مسئله حکومت یا قدرت یا سلطنت یا سیاست، همه‌ی اینها وجوه مختلف در حکومت است. و همه‌ی این‌ها هم در گذشته و حتی می‌شود گفت در ریشه و پیدایش روحانیت تشیع، و مخصوصاً بیشتر از هر روحانیتی، روحانیت تشیع، دخالت داشته و نظریاتی که آنها راجع به مسئله‌ی حکومت اتخاذ کرده‌اند، در واقع هم سیر تحولی حیات و فعالیت خودشان بوده، و هم در آینده سرنوشت روحانیت و مخصوصاً روحانیت تشیع ما را معین خواهد کرد. اگر نگوییم صد درصد ولی با یک درصد بیش تر، از پنجاه، همین تجربه و استیلای فعلی و استیلای حکومت و اقتداری است که به عهده گرفته‌اند. مسئله‌ای که وضع آینده‌شان را چه حیاتی و چه مماتی، معین خواهد کرد همین تجربه‌ی حکومتی است که الان داریم، این شد که بنده این عنوان را انتخاب کردم. اخیراً هم - تقریباً سال دوم بعد از پیروزی انقلاب - مسئله‌ی ولایت فقیه مطرح شده و سال به سال هم، اهمیت و قدرت و دخالت و نقش بیشتری به آن داده می‌شود. و هفته قبل و همین هفته هم سمیناری در دانشگاه تهران تحت عنوان «سمینار ولایت فقیه» برقرار شده بود که «ولایت فقیه» همان مسئله‌ی حکومت است که ما می‌خواهیم بگوییم و انقلاب اسلامی ایران آن طوری که پیاده شده - به آن جوری که تصویب شده کاری ندارم - روی دایره‌ی قبضه کردن و در اختیار گرفتن حکومت و قدرت، تحت عنوان «ولایت فقیه» است. بنابراین فکر می‌کنم موضوع انتخابی بنده درست در متن برنامه‌ی سمینار است و مسئله‌ی تفکیک دین و سیاست یا عدم تفکیک دین از سیاست باز همین است، مسئله‌ای که از اول بوده و عنوان پیدا کرده. و همان طور که در آن اطاق هم خدمت آقایان سروران محترم و انصاری راد گفتم، از این بابت روی این بررسی، نظر ایده‌آلی و نظر اصلاحی تأیید و تکمیل داشته باشند، بدهند. فکر می‌کنم که این موضوع رابطه‌ی دین و حکومت و به طور

کلی هر دیانتی با حکومت و بخصوص اسلام و دیانت مذهب تشیع را مشخص می‌کند. دیانت و حکومت موضوعی است که برای خودش خیلی آموزنده است و خود روحانیون و روحانیت باید بیش از کلاهی‌ها نسبت به این مسئله علاقه نشان بدهند، چرا که موضوع و تخصصشان و آنچه را که بر خودشان وظیفه می‌دانند، و نیز به لحاظ سنخ و منافع و آینده خودشان، ارزش دارد که در این قضیه دقت کرده و موضوع را تعقیب کنند. منتها با وجود همه‌ی اهمیتی که این موضوع دارد، و آرزویی که بنده داشتم اینکه بتوانم یک چیز مستند صحیح و منظم و جامع تهیه بکنم، ولی حالا عدم بضاعت سرمایه یا روی نداشتن فرصت و سعادت، نتوانستم که وقتی دو هفته پیش تکلیف کردند که نوبتتان می‌رسد من ناراحت شدم برای اینکه چیزی حاضر نکرده بودم و اکنون می‌خواهم در این جلسه یا شاید یک جلسه بیشتر اگر صحبت‌م وقت بگیرد پیشاپیش عذر ضعف و کمبود و نقصش را بخواهم.

**روحانیت شیعه در گذشته توجه و اقدامی برای گرفتن حکومت نداشته است**  
 اول نظر بنده این بود که در همین بیان، رابطه‌ی دیانت و روحانیت و در سرگذشت، رابطه‌ی دیانت و حکومت را با به پای علمای خودمان، مخصوصاً علمای شیعه، جلو بیایم، اینکه اینها در گذشته نسبت به حکومت چه نظری داشته‌اند. این بود که دست به دامن اشخاص هم شدم، از جمله آقای انصاری راد دو کتاب داده بودند که هنوز هم در امانت بنده هست و ان‌شاءالله خیانت نخواهد شد. خدمتشان رسیدم و این کتاب‌ها را گرفتم. خودش خیلی کار می‌برد، لازم بود رویش عمل بشود. خوشبختانه آقای بسته‌نگار از این بابت زحمت مرا کم کرد و در جلسه‌ای که سخنرانی کرد به نظر این طور می‌آمد و دیگران هم تأیید کردند. به طور خیلی خلاصه ایشان طرز تفکر و آراء و عقاید علما را راجع به حکومت بیان کرد. اگر فراموش نکرده باشم و حافظه و در کم دست باشد، ایشان این جور شروع کرد که در روحانیت شیعه عملاً توجه و اقدامی در زمینه‌ی در دست گرفتن حکومت نبوده و حکومت را نگرفتند؛ چه آنهایی که نسبت به هر حکومتی غیر از حکومت امام زمان اعتراض داشتند و چه آنهایی که به نحوی با حکومت موافقت داشتند. این‌ها عملاً همکاری کردند، هیچ وقت هم شاید به ذهنشان نرسید که مدعی بشوند و به حاکمی بگویند تو برو کنار. می‌گفتند از زمان امام زمان حکومت قطع شده ولی خودشان مدعی نبودند. البته در تمام نظرات قبل که تشیع در ایران بوده، روحانیت از نظر اداری و اجتماعی و سیاسی

برکنار نبوده و بالاخره به طور مستقیم و غیرمستقیم در حکومت مؤثر بوده است ولی رأساً حکومت را در دست نگرفتند و متکلمین، علمای کلام و فقها این جوری استدلال می‌کردند- و تا آنجا که یادم می‌آید آقای بسته‌نگار در آن جلسه هیچ‌جا نقل قول نکردند که فلان آیه قرآن چنین می‌گوید- و یک سره به عقیده‌ی خودشان استدلال می‌کردند که انسان مدنی‌الطبع است و باید در اجتماع زندگی بکند پس باید نظاماتی داشته باشد. و از طرف دیگر بشر جاهل است و غافل و عاصی هم هست، مصلحت خودش را نمی‌داند که چگونه خودش را و جامعه را اداره بکند. از طرف دیگر خدا هم چون لطف دارد، برطبق قاعده‌ی لطف، بر خدا واجب است که بشر را مخصوصاً مسلمان‌ها را سرگردان و حیران و بیچاره نگذارد. بر خدا حتماً تکلیف است که اداره امورشان اصلاح بشود، پس حتماً بایست کسانی را مأمور اداره‌ی جامعه بکند و کسی باید این کار بکند که معصوم باشد. با این استدلال‌ها می‌رفتند تا ثابت کنند حتماً بعد از پیغمبر باید ائمه‌ای باشند که هم معصوم باشند و هم از طرف خدا منصوب، و جامعه را آنها باید اداره بکنند. پس آنها حق دارند و غیر از آنها کسی حق حکومت ندارد.

البته ایشان در این باره یک مقدار بحث و بیان کرد که خودش جای صحبت است. این آقایان اولاً بشر را به کجا رسانده‌اند که برای خدا تکلیف معین می‌کند. اگر ما بخواهیم تکلیف معین کنیم، بر خدا خیلی ایراد داریم. اصلاً بعضی ایراد داریم چرا خدا بشر را خلق کرد؟ ما حق نداریم برای خدا ولو با استدلال که بگوییم خدا رحمت دارد، رحیم است و لطف دارد. اگر بنا بود که عقل ما برسد که به خدا دستور بدهیم اصلاً دیگر پیغمبری نمی‌خواستیم. نه پیغمبری می‌خواستیم نه قرآن می‌خواستیم، هیچی نمی‌خواستیم. اصلاً این استدلال از اینجا پایه‌اش خراب است که بشر بخواهد برای خدا تکلیف معین کند و بگوید بر خدا واجب است که چنین کند و چنان نکند! مگر اینکه خدا خودش گفته باشد، آن وقت بگویند، بله خدا طبق این سوره یا آیه یا حدیث گفته که من این کار را بکنم، آن درست است. اما این دارد اینجا برای خدا تکلیف معین می‌کند ولی جواب این را نمی‌دهد که در فاصله بین زمان حضرت عیسی و حضرت خاتم‌الانبیاء چی شد؟ این فاصله مثل دوران بنی‌اسرائیل نبود که نوید پشت نوید بیاید، یعنی در آن موقع خدا لطف نداشت؟ بشرهای آن موقع، مسیحی‌ها احتیاج به این نداشتند؟ استدلالی که از قول بعضی از علمای ما



کردند، عیناً همین استدلال را مسیحی‌ها می‌کردند و می‌گفتند بعد از حضرت عیسی هر کس که عهده‌دار می‌شود و جانشین همپل، و بعداً عهده‌دار جامعه‌ی روحانیت می‌شود، خدا او را حفظ می‌کند و معصوم خواهد بود. بنابراین آنچه پاپ و یا شورای کلیسا بگوید حتماً حق است. به این ترتیب، آنها سرفصل را پر کردند ولی خوب با این استدلال جور در نمی‌آید. چون در دنباله‌ی این استدلال - که بعضی‌ها به آن هیچ کاری نداشتند - به این جا می‌رسیدند که بر خدا واجب است که خدا چنین کند و خدا این کار را در مورد یازده نفر از ائمه ما انجام داد، بعد امام دوازدهم که غیبت شد، بعد از غیبت هم نواب خاص بودند، به همین جا متوقف می‌شدند و به همین اکتفا می‌کردند که بگویند بعد از امام همه‌ی مراجع و حکام و سلاطین غاصبند.

#### برخی از نظریاتی که فقها راجع به حکومت دارند

ولی بعضی‌ها بعد از انقلاب در دنباله‌اش همین ولایت فقیه را گرفتند. طبیعی است که اینها در آن منطق متوقف نشوند و در غیبت امام بگویند حالا که امام نیست، طبق فلان روایت و حدیث، و با جور کردن و تأمین و تسری دادن و تأیید و تعبیرات، بگویند بله پس فقها جانشین امام هستند، امام هم جانشین پیغمبر، و پیغمبر هم جانشین خدا. پس اینها در واقع جانشین خدا هستند یا اگر جانشین خدا نباشند، آیه: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> درباره‌ی اینها صادق است، پس حکومت باید از آن این‌ها باشد و اختصاص به این‌ها داشته، و مِلْكٍ طَلِقٍ فقها باشد. به این ترتیب و به اصطلاح، این استدلال‌هایی بود که ایشان کردند و نظریات مختلف و تقسیم‌بندی که ایشان کرد، آخرش، در مجموع سه دسته شدند. یک دسته علمایی بودند مثل شیخ فضل‌الله نوری که اینها اصلاً حق حکومت را از بشر و از انسان و از مردم غصب کردند. همین طور که می‌دانید شیخ فضل‌الله با مجلس و با رأی و با قانون و با همه اینها مخالف است و همه اینها را کفر و معصیت و شرک تلقی می‌کند. می‌گوید حکومت مال خدا است، حداقل از آن خداست، و خداوند این حکومت را تفویض کرده به انبیاء و ائمه اطهار یا مثلاً ولی فقیه. این یک وجه یا دسته، دسته‌ی مقابل اینها از جمله مرحوم نائینی، برعکس آنها به اینجا رسیدند که در غیبت امام زمان، هیچ اشکالی ندارد بلکه لازم

۱. احزاب (۳۳) / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان نزدیک‌تر است...

هم هست که این خود مردم هستند که آنها با آرای‌شان با اکثریت‌شان، حاکمیت ملی را قبول کردند. یک دسته هم واسط بین این دو طرز فکر است، هم آن‌ها را قبول دارند و هم اینها را که همان ولایت فقیه است که از این طریق مثلاً می‌توانند اعمال حکومت کنند.

البته این مسایل بیشتر به صورت زنده و حاد و حال، همین اواخر، یعنی بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰، و در این مبارزاتی که پیش آمد پدیدار شد، و الاً سابق مطرح نمی‌شد. طرح کامل و صحیح‌اش توسط مرحوم علامه نائینی در همان کتاب «تنبیه الأمة و تنزیه الملة» که ترجمه و توضیحش را مرحوم طالقانی در دوران «نهضت مقاومت ملی» انجام داده بود، ایشان انجام دادند. نظریات نائینی، و این که چگونه این طرز فکر را پیدا کرده و بعداً هم چه اقتضایی پیدا می‌کند و چه جواب‌هایی می‌دهد، اینها به طور خیلی شافی و کافی توسط آقای عبدالهادی حائری نوه حاج شیخ عبدالکریم حائری در کتاب «علمای تشیع و مشروطیت» بنا کرده که ایشان هم کتاب را دیده و کار کرده، و در هر حال، کتاب خیلی جالب است. بعضی از گفتارهای آن را که هفته گذشته می‌خواندم متذکر شده بود که علمای نجف و علمای بزرگ تشیع، با علم و اطلاع از عمق مسئولیت و حکومت و دموکراسی و مشروطیت نبود که جواب مردم ایران را دادند. مردم مسلمان ایران از ظلم و جور قاجاریه و عین‌الدوله به تنگ آمده بودند، و سال‌ها در پی خلاصی و نجات و راه‌حل می‌گشتند، این بود که به علماء‌شان متوسل شدند. علما برای احقاق حق و امداد و کمک به مردم ضعیف و مظلوم، به میدان آمدند و آن عده‌ای که مثل آخوند خراسانی و آخوند مازندرانی و آیت‌الله شیرازی تشخیص دادند که مشروطیت همان است که مردم مسلمان ایران را از اسارت و ظلم و ستم قاجاریه بیرون می‌آورد، با سنگ تمام به میدان آمدند و با نهایت استقامت این کار را برای خاطر مردم کردند. یعنی جواب تظلم مردم را می‌دادند. در حالی که دسته‌ی دیگر، یعنی شاخه‌ی پیشگامان و پایه‌گزاران مشروطیت و روشنفکران، اینها در جهت دیگر جلو آمده بودند، آنها اصلاً معتقد و طرفدار شده بودند، اما البته اینها تقلید از طرز تفکر غربی داشتند و معتقد به دموکراسی و مشروطیت شده بودند. این‌ها آمدند و ماندند. آن‌ها متوجه قضیه نبودند این بود که بعضی‌هاشان مثلاً مثل شیخ فضل‌الله نوری برگشتند و پشیمان شدند و بعد هم علما، این راه را ادامه ندادند. مردم وقتی متوجه ظلم اینها شدند به میدان آمدند و خوب

آمدند و دست ظلم را کوتاه کردند، اما نمی دانستند آخر این مشروطیت چه می شود، و اینکه از توی مشروطیت چه چیز در می آید، خودشان هم درست نمی دانستند. ولی با حسن نیت فکر نمی کردند که مثلاً چنین چیزی از آب در آید و نتیجه چگونه بشود.

### تفکیک دین از سیاست، سوغات غرب به شرق

این نکته ای که می گویم، دلالت بر تعمق و تحلیل است و من برای اینکه عرایض خودم را شروع بکنم و وارد مطلب بشوم، محور و مطلب بحث را می گذارم روی پدیده بزرگ تاریخی قرن ما که در عالم فحش دادن و بدگفتن خیلی به آن بها داده اند ولی از نظر علمی و تاریخی به آن توجه نکرده اند. در صورتی که اگر مبداء هرگونه تحول در ظرف این سیصد سال در ایران و در مشرق زمین را بخواهیم و نقطه ی عزیمت بحث و هر مطالباتی این باشد که برخورد مشرق زمین به طور کلی، و مسلمانان و به خصوص ایران با تمدن غربی، و با تفوق و تسلط غربی، پایه و مقدمه ای شد برای اینکه تکانی به مشرق زمین و از جمله به همه چیز ما بدهد و از خواب بیدارمان کند. هم بدبختی هایمان از آنجا سرچشمه گرفته است و اگر حرکتی، ترقی، اصلاحی و تکاملی شده باشد، از همین جا بوده است. به طوری که خودهاشان می نویسند، مغرب زمین تمدن جدید و رنسانس خود را مدیون برخورد با مسلمانان در جنگ های صلیبی می دانند. جنگ های صلیبی این ها را متوجه تفوق مسلمان ها کرد. آنها را متوجه این کرد که دیدند مسلمانان چه چیزهایی دارند که خودشان ندارند و همان طور که می دانید اصلاً مبداء تاریخ قرون جدید را سال ۱۴۵۳ میلادی می دانند. این سال، سال فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح است - قسطنطنیه یک طرفش آسیا و یک طرفش اروپاست - یعنی از آن روزی که عثمانی ها یا به قول آنها مسلمان ها و عرب ها پا در اروپا گذاشتند و قسطنطنیه را گرفتند، احیاء شدند و این سال مبداء رنسانس اروپا شد. یعنی تجدید حیات و زندگی از طرف کسانی شد که به عقیده ی آنها بربر یعنی وحشی، و مثلاً بی دین بودند چون مسیحی نبودند. یعنی فتح قسطنطنیه باعث این حرکت شد.

برای ما مردم مشرق زمین، این حادثه و برخورد - حالا اسمش را فاجعه بگذاریم یا واقعه یا حادثه - با تمدن اروپایی و تمدن غربی، مبداء خیلی چیزها بود. خیلی مسائل آورد. در قلمرو سیاسی و فرهنگی، دو تا سوغات یا دو تا ارمغان آورد - حالا یا خودش آورد یا کسانی که رفته بودند آن را آوردند - که این دو تا سوغات، مبداء

همین بحث امروز ما است و عرایض بنده روی یکی از سوغات‌ها، یعنی همین لائسیتته (Laisité) یا تفکیک دین از سیاست است. این را نمی‌گویم که انگلیسی‌ها یا پرتغالی‌ها آوردند یا ایرانی‌هایی که به آن جا رفته بودند این را آوردند. و همان‌طور که می‌دانید یکی از پایه‌های مشروطیت که بعداً مورد اختلاف و دوگانگی با علماء شد و حتی خون شیخ فضل‌الله نوری از آن جا به جوش آمد، اصلاً تفکیک و جدا کردن و کوتاه کردن دست دین از سیاست و حکومت بود، و این ارمانی بود که از اروپا آمد و خوراکِ خیلی از افکار و چیزهای دیگر شد.

### آزادی، ارمان دوم غرب به شرق

ارمان دوم همان مسئله‌ی آزادی بود و الاً قبل از آن در ایران - حالا به‌صدر اسلام کاری نداریم - نه در ایران قاجاریه، و نه در ایران صفویه، نه مسئله‌ی آزادی مطرح بود و نه مسئله‌ی ملیت و نه مسئله‌ی وطن. هیچ یک از این حرف‌ها در کار نبود. آزادی دومین سوغات و ارمانی بود که از مغرب‌زمین به مشرق‌زمین آمد؛ و از جمله ناسیونالیسم، آزادی، دموکراسی، و چه آنها که شعار انقلاب مشروطیت ما بود: «حریت، مساوات، اخوت»، یا «آزادی و برابری و برادری».

خلاصه این که این دو ارمان و این دو اندیشه، خود اینها محصول رنسانس بودند. رنسانس هم محصول هزار سال تسلط و اقتدار مدعی کلیسا و روحانیت مسیحی بود که عکس‌العمل در برابر تسلط آنها و دخالتی بود که این‌ها در امر حکومت و سیاست و در تمام شئون مردم می‌کردند. به عنوان عکس‌العمل، به این عقیده رسیدند که نجاتشان در این است که دست این‌ها را کوتاه کنند، منتها رویشان نمی‌شد که بگویند بحث پاپ و بحث کشیش‌ها مطرح است. برای اینکه پای شخص که به میان می‌آید، قضیه از این محکم‌تر و مهم‌تر می‌شود. این است که نگفتند ما می‌خواهیم بحث شما را بکنیم، گفتند ما می‌خواهیم دست دین را کوتاه کنیم. یعنی دین برای خودش یک قلمرو و عالمی دارد، سیاست و مملکت و اداره جامعه هم، یک قلمرو دیگر دارد. این برای اروپا و علیه مدعیان دینی خودشان بود. آزادی و دموکراسی و ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و امثال آن، تمام خداهایی بودند که در نتیجه‌ی همان سرخوردگی که از مسیحیت و از کلیسا داشتند، خدا را کنار انداختند و خودشان عقب‌خدا‌ی تازه رفتند. اول خدایی که ساختند همین ناسیونالیسم بود، بعد وطن را ساختند، اومانیسیم را ساختند. این مفاهیم آمد اینجا، به وطن ما. خوب، هر

مسئله‌ای که تناسب با محیط داشته باشد، بدون آن که خود ما متوجه باشیم یا نباشیم، جا باز می‌کند. اما هیچ‌کدام از این‌ها با محیط ما نمی‌ساخت، چون نه با محیط اسلام و نه با محیط ایران، سازگاری نداشت. نه آن تفکیک دین از سیاست با محیط ما می‌ساخت، و نه این مسئله‌ی ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و دموکراسی، این‌ها به این صورت نمی‌ساخت. بلافاصله بدون اینکه متوجه‌اش باشیم عکس‌العمل شد، عکس‌العملی که همچون رآکسیون (réaction) که هر موجود زنده در مقابل چیزی که از محیط می‌گیرد وقتی آن را هضم می‌کند، مطابق احتیاجات و درون خودش، این را تحول می‌دهد و عکس‌العمل نشان می‌دهد. اتفاقاً در برابر لائیک‌بودن که آن موقع متوجه آن نبودند، درست عکسش بود. چون در ایران و در مشرق‌زمین، از آخوند و از روحانیت در سیاست دخالت ندیده بودند که مثلاً بگویند این دخالت خوب بود یا بد بود. چون همان‌طور که آقای بسته‌نگار هم شرح می‌داد، روحانیت شیعه در دوران‌هایی اصلاً اجازه‌ی دخالت نمی‌دادند، بعد هم از آن نوع دخالت قرون وسطی که مسیحیت می‌کرد، اینها دخالتی نکرده بودند. و آن اندازه که دخالت داشتند، دخالتی بود که خواسته‌ی مردم بود و چیز نامطلوبی نبود. نمی‌گویم این حق بود یا ناحق، خودشان می‌خواستند. اتفاقاً این سوغات «تفکیک دین از سیاست» باعث شد که روحانیت اصلاً کاری به کار سیاست و حکومت نداشته باشند و شاه عباس قدح قدح شراب بخورد و بازار قیطریه را قرق بکند تا در آن‌جا همه‌اش زن‌ها و رقاصه‌ها باشند و فلان، و یا ناصرالدین شاه هر غلطی دلش می‌خواهد بکند و هیچ‌کاری به کارهای او نداشته باشند.

#### **عکس‌العمل روحانیت و متدینین در برابر «تفکیک دین از سیاست»**

عکس‌العمل روحانیت و متدینین ما درست در جهت خلاف این ارمغانی بود که از اروپا آمده بود و هنوز هم بعضی از ماها خیال می‌کنیم که داریم دنباله‌روی می‌کنیم. نه، این‌ها با استقبال مردم وارد مرحله‌ی سیاست شدند و همان‌طور که آقای حائری هم در کتابش تذکر می‌دهد، مردم گفتند بیایید و دخالت بکنید، روحانیت هم آمد و دخالت کرد. و درست بر خلاف «تفکیک دین از سیاست»، در اینجا اجرا شد. و اینها آمدند و نمی‌گویم صد درصد پایه‌گذار و مؤسس اصلی بودند، ولی روحانیون محرک و بانیان بسیار مؤثر و مهم انقلاب مشروطیت شدند. و بعد هم همین ارمغان «تفکیک دین از سیاست»، دین و روحانیت را وارد سیاست کرد. بعدها هم دیگران

مثل خالصی‌زاده و خود سیدجمال‌الدین اسدآبادی و غیر آن، آن را توسعه دادند. راجع به قسمت دوم یعنی ورود ناسیونالیسم، سوسیالیسم، کمونیست، اومانیسم و همه‌ی مجموعه‌ی اینها یا همان ایدئولوژی که قبل از آن، این ایدئولوژی‌ها شناخته شده نبودند و به این معنا کسی آن‌ها را نمی‌شناخت. ایدئولوژی از آنجا آمد، ایرانی‌ها و مخصوصاً مترقی‌های آنها که در مبارزه بودند، مثل روشنفکرها عکس‌العملی که ما در برابرش کردیم، این بود که نگفتیم ایدئولوژی غلط است. چون می‌دیدیم که توده‌ای‌ها ایدئولوژی دارند، سوسیالیست‌ها ایدئولوژی دارند، دموکراسی هم خودش یک ایدئولوژی است و این خیلی گیرایی و اثر دارد و جوان‌ها را به آن طرف می‌برد و عامل مؤثری است. آن وقت ماها، چه علما و چه متدینین مبارز، به این فکر افتادیم که اسلام چه چیزش کم است؟ و این طرز فکر در ایران به وجود آمد که هنوز هم هست. البته در این طبقه‌ی روشنفکر و مبارز و انقلابی که به اسلام به عنوان ایدئولوژی نگاه کنند، اسلام هم یک چیزی در ردیف لیبرالیسم و ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم است، منتها با آنها یک ذره فرق دارد. یعنی به چشم ایدئولوژی و بدون اینکه به طور «actif» و خودآگاه بفهمیم، نه به طور ناخودآگاه. وقتی گفتیم این هم یک ایدئولوژی، همین صفات و خصوصیات را که آن ایدئولوژی‌ها دارند، در این هم ما جاری کرده‌ایم. چون به طور کلی، همه‌ی آن ایدئولوژی‌ها به جامعه اهمیت درجه یک می‌دهند. مثلاً لیبرالیسم دموکراتیک که به فرد هم اهمیت می‌دهد ولی باز برایش «société» و جامعه خیلی اهمیت و ارزش دارد و حالا سوسیالیست که خیلی بیشتر، و کمونیست هم بیشتر. بنابراین چون ما گفتیم آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری، اسلام هم همه‌ی آنها را دارد، پس اسلام هم باید به جامعه اهمیت بیشتری بدهد و اصلاً از این دریچه وارد شدیم و خواستیم اسلام را این جور بفهمیم و همان‌طور که می‌دانید خیلی‌ها عقیده‌شان این بوده و هست - همان طرفداران - که اصلاً می‌گویند خدا پیغمبران را فرستاد برای اینکه مردم با همدیگر خوب باشند، به هم تعدی نکنند، تجاوز نشود، مرفه باشند، عدالت برقرار باشد. برایشان بدیهی می‌آید که در جوار همدیگر باشند و این برایشان از مسائل بدیهی باشد که تمام ادیان، علی‌الخصوص اسلام، برای سعادت و بهبود و اداره‌ی اجتماع و برای حاکمیت و عدالت و رفاه و اینهاست، پس باید روی این نظر رفت. و خیلی‌ها حتی در خود نهضت آزادی قبل از این اصولاً توجه به دین کردند، نماز می‌خواندند علاقه هم

داشتند. خیلی‌ها از سه سال پیش به این طرف که شاید کاهل الصلاة هم بودند ولی به دلیل اینکه حس کرده بودند و شوق و ذوق به مبارزه‌ی سیاسی پیدا کرده بودند و به سیاست علاقه‌مند بودند و تشخیص داده بودند که بهترین راه سیاست و مبارزه این است که متکی بر معتقدات دینی باشند. اینها به اسلام رو آوردند و از این جهت از اسلام خوششان آمد که در اسلام جهاد هست، در اسلام شهادت است، در اسلام مثلاً کشتن هست. در فرمایشات امیر صالحین است که می‌فرماید:

«كُونُوا لِلظَّالِمِ حَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»<sup>۱</sup>

این فرمایشات را اصل می‌گرفتند و در مخیله و مغزشان این بود. مبارزه با ظلم و ظالم و دفاع از مظلوم برایشان هدف اصلی بود و می‌دیدند در ادبیات اسلام و مخصوصاً در تشیع خیلی جوش و خروش و بروز دارد. عشقشان و علاقه‌شان به این طرف زیاد شد. همین تأثیرهایی که تمدن و فرهنگ غربی و این ایدئولوژی‌ها به وجود آورد و این تلاطمی که در افکار دینی ما پیدا شد و این انقلاب شدیدترش کرد و یک محیط خیلی درهم آمیخته و داغ و ضمناً پر ابهام و آلوده به وجود آورد.

این مسائل ارزش دارد که با دقت و با حقیقت‌جویی بررسی بشود. این موضوع را گذاشتم برای اینکه ببینیم در این، هم دیانت طرفدار دارد و هم حکومت طرفدار دارد. ولی بین متدینین یک نظر واحد راجع به حکومت، و بین طرفداران حکومت هم یک نظر واحد، من باب اینکه دین چگونه باید دخالت بکند و چه نظری دارد و چه دستوری می‌دهد نیست و این محتاج به بررسی است و حالا اگر خداوند بخواهد با هدایت و فضل خدا و همت و همکاری دوستان ان‌شاءالله بتوانیم به یک جایی برسیم.

### مسائلی که در «دیانت و حکومت» باید به آن‌ها پاسخ داد

یک سلسله مسائل هست که باید این‌ها را بررسی کنیم. یعنی این مسائل را باید جلویمان بگذاریم و جوابش را بدهیم. یکی همین که:

آیا ادیان الهی و به خصوص قرآن و اسلام مکتب اجتماعی است؟

آیا ایدئولوژی یا هدف خدا یا هدف از بعثت انبیاء، اداره‌ی اجتماع و بهبود

اجتماع است؟

آیا همان‌طور که گاندی مکتبش را آورد، همان‌طور که مارکس مکتبش را آورد.

۱. از امام علی(ع): برای ظالم، چونان دشمنی باشید و برای مظلوم، یک یاری دهنده.

همان‌طور که دیگران، علما یا رهبران اجتماعی خوبان‌شان - بدهاشان را کار ندارم - آمدند و برای نجات ملت‌شان، مملکت‌شان و بشریت‌شان یک قوانینی را نوشتند، آیا در اسلام هم مقصود همین است؟

آیا این اولین عکس‌العمل که در برابر آن سوغاتِ ایدئولوژی که از غرب آمد، درست است یا نه؟

حالا اگر این‌طور نیست، پس باید بینیم اسلام چه نظامی و چه حکومتی را تعیین کرده است؟

مسئله‌ی که رویش خیلی بحث و صحبت شده و کتاب‌هایی هم مخصوصاً در این سنوات اخیر نوشته شده است. بعضی‌ها مثل مرحوم نائینی دنبال این بوده‌اند که بگویند این مشروطه و این دموکراسی و آزادی چیزی است که اسلام هم قبول دارد. بعضی‌ها مثلاً آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، در آن کتابی که نوشته بود یک جدولی داشت که ایشان انواع سیستم‌های حکومتی را گذاشته بود و نظر اسلام را راجع به همه‌ی اینها با نمره تعیین کرده بود، این یکی صد درصد موافق، این صد درصد مخالف، اینجاش پنجاه درصد و اینجاش شصت درصد. ولی در این اواخر، این به فکر آمد و مورد سؤال بود که خود اسلام چه نوع حکومتی را می‌گوید و چه نظام حکومتی را تعیین می‌کند؟

موقعی که امام خمینی در پاریس بودند تقریباً اغلب خبرنگاران از ایشان، چه قبل از سفرشان به ایران و چه اینجا از ما سؤال می‌کردند که اینکه شما می‌گویید حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی، چیست و چگونه است و چه اصولی دارد؟ و چه جواب می‌دهد؟

بنده حالا نمی‌خواهم این حرف را بزنم، توی نوشته‌هایم هم گفته‌ام، خود امام، اصلاً و ابداً یک جواب مثبت نداده بودند. امامی که رهبر انقلاب است، در برابر آن حرف یک جواب مثبت نداد. فقط مثلاً اگر محتاج بود به خبرنگاران می‌گفتیم اسلام از دموکراسی شما بالاتر است، خیال نکنید این اسلام مثل حکومت عثمانی یا حکومت معاویه است. نه، آن جوری نیست، خوب است. حداکثر اینکه مطابق حکومت سیزده سال پیغمبر در مدینه یا پنج سال خلافت مولای متقین علی‌بن ابیطالب در کوفه است. و یا مثلاً چون آنها سؤال‌شان و نگرانی‌شان، هم راجع به اقلیت‌ها و هم راجع به زنان بود، جوابشان این بود که هیچ حقوقی از زن‌ها پایمال



نمی‌شود و وضعیت اقلیت‌ها درست است ولی این حقوق چگونه است؟ رویش هیچ فکر نشده بود.

البته ما در ایران، از خیلی جلوترها دنبال این فکر راه افتاده بودیم و آقای قلمداران یک حکومت اسلامی نوشته بود. آن وقتی هم که در زندان بودیم، این آقای بسته‌نگار بود که در جشن مبعث، که طبق معمول سنواتی، بنا بود بنده صحبت کنم پرسیده بودند چه صحبتی می‌خواهید؟ ایشان گفتند ایدئولوژی اسلامی، که در آنجا با عنوان «بعثت و ایدئولوژی»<sup>۱</sup> صحبت شد و بعد با زندانیان نهضتی‌مان بحث شد که خوب همین را سبک و سنگین کرده و منظمش کنیم که این اصلاً جزو مرام نهضت آزادی بشود. آن موقع تنظیم نشد. بعد ما را به برازجان منتقل کردند و از آقای طالقانی دور شدیم، آنجا هم تمام نشد ولی بعداً بنده آن را به صورت کتاب «بعثت و ایدئولوژی» نوشتم و همان‌طور که در اولش گفته‌ام ما می‌خواهیم بگوییم که از اسلام هم می‌شود به عنوان ایدئولوژی برای جواب‌گویی به مسائل حکومتی استفاده کرد. آن‌طور که باید و شاید در این زمینه کار نشده بود و اگر کسانی اظهارنظرهایی کردند، همان انطباق آنها را گرفته بودند. گفته بودند آنها طرفدار دموکراسی‌اند، اسلام هم این را قبول دارد یا حرف‌هایی که بعدها خیلی رایج شد، طبقه واحد یا جامعه‌ی بی‌طبقه بود، گفتند اسلام هم همین است یا آنجا که از سوسیالیسم صحبت شد، گفتند اسلام هم سوسیالیسم است. ولی این که از خود اسلام مطلبی را در بیاوریم که اصلاً چه حکومت و چه نظامی را معرفی می‌کند، و همچنین در مورد اقتصاد و فرهنگ چه نظری دارد، مطلبی ارائه نکردیم.

واقعاً، اگر ادیان الهی برای این هستند که نسبت به وضع جامعه و وضع دنیا و بشر حکم بکنند، پس راجع به اینها چه جوابی دارند؟ اما اگر این طور نیست و ادیان برای این کار نیامده‌اند، پس تکلیف ما چه می‌شود؟ اما اگر اسلام اصلاً وارد این مسئله نشده که حکومت چگونه باشد، نظام اقتصادی چگونه باشد، نظام عدالت اجتماعی چه باشد؟ پس ما چه کار بکنیم؟ آیا ما حق داریم خودمان حکومت تعیین کنیم یا

۱. «بعثت و ایدئولوژی» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در جشن بعثت سال ۱۳۴۳ در زندان قصر است. متن این سخنرانی بعداً تدوین و تفصیل یافته و در سال ۱۳۴۵ به صورت کتاب منتشر شده است. این اثر هم اکنون در جلد دوم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که در سال ۱۳۷۷ با عنوان «بعثت ۱» توسط انتشارات قلم چاپ و به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).

همان‌طور که در عقاید رایج هست، خدا یا قرآن و اسلام آمده و حاکم معین کرده و همان انبیاء یا همان ائمه که به عقیده شیعه از طرف خدا مأمور بودند و منصوب هم بودند اینها مدیر و اداره کننده و حاکم هستند؟ و آیا این‌طور است که انبیاء این دو فونکسیون را که می‌توانیم اسم یکی را نبوت بگذاریم و یکی را ولایت یا یکی را عقیده و ایمان و یکی دیگر را سیاست؛ آیا این دو فونکسیون الزاماً با هم توأم بوده و باید با هم باشند؛ و خدا این وظیفه را به آنها داده است. بعد هم این‌طور ادعا می‌کنند که نواب آنها و سپس جانشینان نواب امام باید این کار را بکنند.

### هدف ادیان الهی چیست؟

#### پیامبران برای چه آمده‌اند؟

حالا اگر ادیان الهی هدفشان و غرضشان اداره و بهبود اجتماع نیست پس هدف چیست؟ پس برای چه پیغمبران آمده‌اند؟ آن وقت اگر برعکس به اینجا رسیدیم که حاکمیت با الله است، خوب حاکمیت الله چگونه اجرا می‌شود؟ الله که اینجا نیست، به ما هم که وحی نمی‌کند، دخالت مستقیم هم نمی‌کند، پس از طرف خدا کیست؟ ما هم حاکمیت الله را قبول داریم. حاکمیت الله قابل انکار نیست. این حاکمیت چگونه انجام می‌شود؟ خوب این حرف ولایت که اینها می‌زنند و ولایت فقیه را با حکومت و با سیاست توأم می‌کنند، آیا ولایت که در قرآن و حدیث آمده، همین معنا را دارد؟ ولایتی که پیغمبر در عید غدیر می‌فرماید این است:

«مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ»<sup>۱</sup>

یا در آن حدیث خیلی معتبر و معروف که می‌فرماید:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَالْوَلَايَةِ»<sup>۲</sup>

که به ولایت هم خیلی بیشتر اهمیت داده می‌شود. آیا ولایت همین است؟ آقای مشکوة استاد دانشکده معقول و منقول بود که فوت کرد. ایشان در سال‌های اخیر در انگلستان بود. اول دفعه با ایشان در شورای دانشگاه آشنا شدم. ایشان هم در شورای دانشگاه نماینده بود. خیلی سال قبل در زمان شاه، و پس از سال‌های پنجاه و ششم استقلال دانشگاه، ایشان صحبت می‌کرد که یکی از بچه‌ها موضوع رساله‌اش را

۱. حدیث نبوی: هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای او است.

۲. حدیث نبوی: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت یا حکومت

می‌خواهد درباره‌ی حکومت در اسلام تعیین کند. نظرش هست در بعضی احادیث که نسبت به هیچ چیز به اندازه ولایت به من ندا داده نشده. البته به نظر ایشان توصیه‌ای که به آن دانشجوی حقوق کرده بود این بود که این ولایت که در اینجا گفته شده، همان حکومت در اسلام است. و اسلام به حکومت و سیاست حتی بیش از نماز و روزه اهمیت می‌دهد. البته بیان ایشان آن موقع برای بنده هم خیلی جالب و دلچسب و تازه بود. اما خوب باید دید آیا ولایت همین است؟ ولایت یعنی حکومت؟ حالا به فرض که آمدیم و گفتیم دیانت و حکومت با هم تداخل دارند، با این تداخل آیا بین اینها مرزی هست یا مرزی نیست؟ آن وقت، آیا دیانت اصلاً به حکومت احتیاج دارد یا نه؟ برای پا برجا شدن همان نماز و روزه و اخلاق و همه چیز دیگر، آیا این طبق قرآن و دستور خداست که باید ضامن اجرایی دیانت و نگهداشتن حکومت باشد؟ و آیا حکومت به عنوان تکیه‌گاه خودش و وسیله‌ی خودش و اسباب کارش، احتیاج به دیانت دارد یا نه؟ آیا این دو تا به هم احتیاج دارند، و بعد هم روحانیت در این وسط چه نقشی و چه وظیفه‌ای دارد و چگونه پیش‌بینی می‌شود؟

حالا بنده به جای اینکه تک تک اینها را سرفصل قرار بدهم و روی هر کدام بحث بکنیم، این طور به نظر آمد که همه اینها را یک جا ببریم در قرآن و قسمت‌هایی از قرآن که با همه‌ی اینها و یا با بعضی از اینها سر و کار دارد، آن را بخوانیم و هر اندازه که توانستیم از آنجا مطلب در بیاوریم و همچنین آیات دیگری که در این زمینه است. واقعاً این مسائل از هم قابل تفکیک نیستند، اینها با هم هستند، مثل یک سیستم می‌مانند که جدا کردنش مشکل است.

### دو گروه آیات مناسب بحث و بررسی «دیانت و حکومت»

به نظر من، دو گروه از آیات در قرآن برای این بحث و بررسی مناسب آمد. یکی آیات سوره بقره (۲) از ۲۴۶ تا ۲۵۲ که با «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۱</sup> شروع می‌شود و همان آياتی است که به سلطنت و حکومت داوود منتهی می‌شود و یکی هم در سوره‌ی شوری (۴۲) است. که البته نه تنها آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> جزئی از آن است، بلکه یک مجموعه‌ای است با هفت و هشت آیه از ۳۶ تا ۴۴ سوره‌ی شوری (۴۲) که این آیات با هم هستند.

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکرده‌ای...

۲. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

آیات مورد بررسی در گروه اول، یعنی بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲، این آیات به دنبال تشویق جنگ است:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.  
مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.»<sup>۱</sup>

تا آیه ۲۵۲ سوره بقره (۲). همین‌طور که توجه فرمودید و اگر قبلاً هم توجه فرموده باشید، کلی مطلب در همین سری آیات است. مسائلی که مطرح کرده بودم مقدار قابل توجه‌اش، اگر نگوییم در اینجا جواب داده شده، ولی طرح یا اشاره شده است. در همین آیه آخری می‌فرماید:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.»<sup>۲</sup>

معلوم می‌شود که خدا یا پیغمبران و انبیاء قرآن، در مسئله‌ی حکومت، و شاخه‌ای از حکومت که همان جنگ دفاعی است، وارد شده‌اند. یعنی مسئله‌ی حکومت و مسئله‌ی فرماندهی یا مُلک، که مُلک همان حکومت است، بیگانه و خارج از دیانت نیست. مطلب دیگر تفکیکِ کاملاً بَیِّن و آشکار مابین این دو فونکسیون نبوت و حکومت است، به دلیل اینکه بنی‌اسرائیل می‌آیند و به پیغمبرشان متوسل می‌شوند که از خدا بخواه که یک مَلِک یا پادشاهی برای ما برانگیزد. خوب، قاعدتاً اگر بنا بود مسئله‌ی نبوت و ولایت توأم باشد، آن پیغمبر باید جواب بدهد نه، من خودم هستم. ولی اصلاً و ابداً این کار را نمی‌کند و از خدا می‌خواهد. بعد از آن حرف‌ها می‌گوید مَلِکی خواهد آمد. پس الزاماً مسئله‌ی نبوت و هدایت یا امامت - امامت به معنای همان حکومت - با هم توأم نیستند. از همین اول که «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۳</sup> اینکه مردم می‌آیند، اعیان و رجال و وجوه بنی‌اسرائیل می‌آیند و تقاضا می‌کنند، معلوم می‌شود که مسئله‌ی حکومت و فرماندهی یک چیز است که متعلق به مردم است، غیر از نماز است، غیر از زکات است، غیر از مثلاً حج است که خدا در قرآن

۱. بقره (۲) / ۲۴۴ و ۲۴۵: در راه خدا بجنگید و بدانید که خدا شنوا و داناست.

کیست که [با انفاق خود] به خدا وامی نیکو دهد تا برای او به دفعات چندین برابرش سازد؟ خداست که سختی و گشایش پیش می‌آورد و به پیشگاه او باز گردانده می‌شود.

۲. بقره (۲) / ۲۵۲: این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم و تو در زمره‌ی پیامبرانی.

۳. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکرده‌ای...

تعیین کرده یا در آنها خودِ خدا تکلیف معین می‌کند، و هیچ از بنی اسرائیل نپرسیده بودند. ولی خدا به موسی می‌گوید به آنها بگو برای من شریک قرار ندهید. اما در این قضیه، خدا صبر می‌کند تا خود اینها بیایند و درخواست‌شان را بگویند. پس معلوم می‌شود که دفاع از خود و نظم و نظام برای اداره‌ی جامعه‌شان جزو وظایف خود مردم است که مردم می‌آیند به نبی می‌گویند تو از خدا بخواه و برای ما درخواست کن. خدا قبلاً و پیشاپیش، تکلیف معین نکرده، مثل غذا خوردن، مثل لباس پوشیدن. همان‌طور که برای لباس، برای غذا، و برای خانه ساختن، هیچ پیغمبری و هیچ آیه‌ای از آیات خدا نیامده؛ اگر سؤال کرده‌اند جواب داده است. خیلی از آیات قرآن آیاتی است که خدا برای ذکر می‌دهد، سئوالاتی است که مردم می‌کنند:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»<sup>۱</sup>، «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى»<sup>۲</sup>

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ»<sup>۳</sup>، «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ»<sup>۴</sup>

آن وقت خداوند یا پیغمبر جواب می‌دهد. ولی این مسئله‌ی دیگری است که یکی دو بار خدمتتان عرض کرده بودم، یکجا هست که خدا پیش قدم می‌شود و آن وقتی است که مردم به عقلشان نمی‌رسد که خودشان بیایند و درخواست کنند، آن هم در همین سوره‌ی بقره (۲) است بعد از آیات صیام (روزه) است که خدا می‌گوید:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»<sup>۵</sup>

اگر اینها آمدند و به سرشان زد، به عقلشان رسید و دلشان عاشق شد و سراغ مرا از تو گرفتند، بگو من به آنها نزدیکم. این را خدا خودش می‌خواهد، این آن چیزی است که خدا می‌خواهد انبیاء بگویند، اما بقیه را می‌گوید صبر کنید تا من بگویم. اینجا کاملاً مسئله‌ی حکومت است که از طرف بشر و از طرف مردم مطرح شده. آن وقت شرایط برای اینکه آن ملک چگونه باشد یا چگونه نباشد، آن را قرآن می‌گوید. پس وارد مسئله‌ی حکومت شدیم.

### ادیان الهی و قرآن چه نوع حکومت را تأیید یا رد می‌کنند؟

ادیان و از جمله قرآن خود مانده تنها مسئله‌ی حکومت و پادشاهی را رد نکرده‌اند، تأیید

۱. انفال (۸) / ۱: از تو درباره‌ی انفال سؤال می‌کنند؛ ...

۲. بقره (۲) / ۲۲۰: ... از تو در مورد یتیمان سؤال می‌کنند؛ ...

۳. بقره (۲) / ۲۲۲: و از تو در مورد [آمیزش به هنگام] دوره ماهانه [زنان] می‌پرسند؛ ...

۴. مائده (۵) / ۴: از تو می‌پرسند چه چیزهایی بر آنان حلال شده است؟ ...

۵. بقره (۲) / ۱۸۶: هر گاه بندگان من از تو درباره من سؤال کنند، [بگو]: من [به همه] نزدیک هستم...

هم کرده‌اند. یک نکته دیگر که آن هم خیلی مهم است و از همین آیه اول در می‌آید، این است که قرآن و خدا با سلطنت مخالف نیست. یعنی پای سلطنت امضاء کرده است. ولی البته برایش شرایطی آورده، و در تورات با تفسیر بیشتر. در زمان پیغمبری داوود، چون پیغمبری از پادشاه جدا بوده، گویا به داوود - حالا یادم نیست به داوود یا به سلیمان است یا به مردم - می‌گوید که خیلی مراقب باشید پادشاهی کار را به استبداد می‌کشاند، مبادا مثلاً با استبداد و فاعل مایشایی عمل بکنی. یعنی برایش شرایطی می‌آورد. مشروطه سلطنتی مرحوم نائینی هم آن را تأکید کرده است. البته نگفته حکومت باید این جور باشد. ولی وقتی اینها می‌گویند: «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا»<sup>۱</sup> خدا می‌گوید که حرفی ندارد بعد ان شاء الله در این باره بحث می‌کنیم.

#### قرآن سیستم حکومتی معین نمی‌کند

اصلاً قرآن سیستم حکومتی معین نمی‌کند، وارد سیستم حکومتی نشده، همان‌طور که برای ما لباس معین نشده، آن مطلبی است که در یکی از جشن‌های مبعث در مسجد هدایت گفته شده بود. سخنرانی بود با عنوان «مسلمان اجتماعی و جهانی باشیم»<sup>۲</sup> که گفته شد بابا شأن پیغمبر بالاتر از این است که برای ما مُد تعیین کند، یا برای ما لباس معین کند، بلند باشد یا کوتاه باشد. یا شأن پیغمبر یا دین بالاتر از این است که دانشکده هنرهای زیبا باشد و برای ما سیستم آرشیوتکت معین کند که مسجدتان کاشی داشته باشد. این حرف‌ها و چیزهایی است که بعدها گذاشتند. اصلاً مساجد ما آثار زرتشتی‌گری تویش هست، آثار رومی دارد، هیچ آثار اسلام ندارد. این قدر اصرار نداشته باشید که مسجد حتماً گنبد و کاشی کاری داشته باشد. آقای مهندس سالور را خدا سلامت و عزت و همه چیز بهش بدهد. ایشان خیلی ناراحت شده بود و مخالف بود که مسجد بدون گنبد و بدون گلدسته باشد. خوب این در قم هیاهو راه انداخت و افرادشان آمدند و آنجا تکفیر شده بود که اینها می‌خواهند اصلاً حوزه را به هم بزنند. وقتی می‌گویند روحانیت لباس خواب نمی‌خواهد، این لباس گبری معلوم

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: ... پادشاهی برای ما انتخاب کن...

۲. عنوان «مسلمان اجتماعی و جهانی» حاصل تدوین و تنظیم دو جلسه سخنرانی مورخ ۱۳۳۸/۱۱/۵ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد هدایت و ادامه‌ی آن در جشن مبعث انجمن اسلامی دانشجویان در کوی امیرآباد، خوابگاه دانشجویان، مورخ ۱۳۳۸/۱۱/۶ است. این اثر هم‌اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت ۱» می‌باشد که در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

نیست چه هست. همین طور که پیغمبر معلم خیاطی نیست، معلم معماری هم نیست، معلم سیاست هم نیست، معلم حکومت هم نیست، در آن مسئله‌ی انضباط است که در اینجا اشاره شده. بعد هم مسئله اینکه اصلاً جنگ، و جنگ «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فقط جنگ دفاعی است، آنجایی است که وطن و خانه و زندگی در معرض خطر باشد. برای اینکه وقتی پیغمبر می‌گوید نه، شما اهل این نیستید که در راه خدا جنگ بکنید، آنها می‌گویند چگونه ممکن است ما جنگ نکنیم در حالی که ما را از خانه و زندگی و دیارمان بیرون کرده‌اند، پس ما جنگ می‌کنیم. پیغمبر قبول می‌کند که چون اینها به دلیل اخراج از خانه و زندگی می‌خواهند جنگ بکنند و آماده هستند، آن وقت برایشان مَلِک می‌آید، آن هم کارش همین است. کارش این است که جنگ بکند برای اینکه اینها به سرِ کار و خانه و زندگیشان برسند.

#### تفکیک اصولی حکومت و پیامبری

مطلب دیگری که یادداشت کرده بودم که بشود در آورد، تفکیک اصولی حکومت، و توأم شدن استثنایی آن با پیغمبری بود. امضاء خدا در زیر نظام سلطنتی هست ولی با شرایط. درهرحال، شرط لازم رضایت و درخواست و انتخاب خود مردم است. چون این مردم هستند که آمدند و گفتند برای ما مَلِک بفرست. بعد از درخواست آنها، مَلِک تعیین شد. سلطنت برای جنگ، و جنگ برای دفاع از وطن، انتظار خدا از تقاضای مردم برای حکومت و سلطنت، وضع قوانین حکومتی، امضاء حق فلان، مَلِک و حکومت از آن خداست چون می‌گوید:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

جواب یکی از سئوالات را که عرض کردم اینجا هست که مَلِک و حکومت از آن خداست ولی خداوند به هر کس که بخواهد می‌دهد. خدا حالا اینجا نیست و به ما وحی نمی‌کند. ولی کسانی هستند که از طرف خدا خلافت دارند برای سلطنت و حکومت. موروثی بودن و متعلق بودن را قرآن امضاء نمی‌کند. اینها را به‌طور اشاره عرض کردم. ان‌شاءالله اینها را یکی یکی مورد بحث قرار خواهیم داد، با استفاده از این آیات و آیات دیگری که مؤید یا مصحح استنباط ما باشد.

صدق الله العلی العظیم





## دیانت و حکومت\*

(جلسه دوم)

بسمه تعالی

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَايِمِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا أَلَّا تُعَايِنَنَا وَتَكُنْ لَنَا آيَةً وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ اللَّهِ أَنْ تُرْسِدَ الْفُلُ وَالْحُلُكُنَّ أَنْ يَمْشُوا وَرُكِبُوا وَأَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ نَبِيٌّ يُخْبِرُ بَرًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَانَ اللَّهُ مُتَوَكِّلًا عَلَيْهِمْ فَأَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِذْ قَالَ لَهُمْ تَأْتِلُوهُمْ لَكُمُ الْمَلَكُ الْأَكْبَرُ وَاللَّهُ يَخْتَارُ فَأَخْرَجْنَا نَارًا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاؤُنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>

به شکر خدا جلسه دوم در موضوع دیانت و حکومت است. در جلسه اول ارتباط این عنوان و این مطالب را با موضوع اصلی سمینار که سرگذشت و سرنوشت روحانیت بود عرض کردم و نقشی که مسئله حکومت و قدرت در میان روحانیت ادیان و از جمله اسلام و تشیع، و نقش متقابله‌ای که داشته‌اند و تأثیری که در برخورد

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است. عناوین مطالب این سخنرانی توسط بنیاد از متن گرفته شده است.  
۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن تا [به فرماندهی او] در راه خدا جنگ کنیم؛ [پیامبرشان] گفت: آیا چنین نیست که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از آن سر باز زنید؟ گفتند: چگونه ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ و چون جنگ بر آنها مقرر شد، جز معدودی از آنان، همه از جنگ روی برتافتند [و به خود ستم کردند]؛ و خدا به حال ستمگران داناست.

با حکومت و قدرت در گذشته داشته‌اند و آنچه در سرنوشت روحانیت مؤثر بوده است، و نیز تأثیری که مسلماً در آینده به لحاظ سرنوشت روحانیت دارد. قبلاً پایه این بحث سه جلسه سخنرانی بود که آقای بسته‌نگار راجع به نظر علمای تشیع نسبت به حکومت بیان کرده بود. بنده بی‌نیاز شدم که خودم کار بکنم و به شما ارائه بدهم. ولی آن صحبت‌ها اساس و مقدمه است و بنده به مرحله دوم وارد شدم و آن مرحله‌ای است که اسلام، و از جمله مأخذ اصلی ما قرآن، راجع به حکومت نظری دارد یا ندارد. اگر نظری ندارد پس اسلام برای چی آمده؟ پیغمبران برای چه وظیفه‌ای آمده‌اند؟ اگر نه، برعکس نظر دارد؛ پس بینیم این حکومتی که اسلام معین می‌کند چگونه است؟ آن وقت روابط اجتماعی با فقر و با جامعه چگونه باید باشد؟ برای جواب دادن به این سئوالات، این طریقه و این شیوه را اتخاذ می‌کنیم که دو گروه از آیات قرآن را که نسبت به این مسئله نظر خاص دارند در نظر می‌گیریم و آنچه از آخر آیه‌اش می‌توانیم استنباط کنیم در می‌آوریم و بعد از این آیه و آیات دیگر و روایات، هر استنباطی که کردیم، با سنت حضرت پیغمبر و حضرت علی مقابله می‌کنیم آن وقت بینیم نتیجه چه درمی‌آید.

البته بحث یک قدری مشدّد و متفرق است و به صورت کلاسیک نیست که موضوعات اولاً به صورت منطقی دنبال هم بیاید و بعد هم در ذیل هر موضوعی مطلب گفته بشود تا به نتیجه برسد. آقای دکتر صدر هم نیستند که عرض بنده را تأیید یا تکذیب کنند. قرآن مثل کتاب‌های حقوقی و فلسفی و طبیعی و قانون علمی نیست که مثلاً هر سوره‌اش برای یک موضوع خاص باشد گو اینکه بعضی سوره‌ها مثل حج (۲۲) ظاهراً از حج بحث می‌کند ولی در خیلی از سوره‌های دیگر هم راجع به حج صحبت شده است. یا در سوره‌ی نساء (۴) با وجود عنوان نساء که دارد صرفاً مسایل مربوط به زن‌ها نیست و چنین هم نیست که در سایر سُورَ بحثی و مطلبی راجع به نساء نیامده باشد. در قرآن هم روی روال و حساب دیگری که در «سیر تحول قرآن» آمده، سعی شده مطالبی را در بیاوریم که این مطالب به یک ترتیبی گفته شده است. فقها هم کارشان همین است. مثلاً راجع به نماز و روزه و زکات، از آیات متفرق، مطالبی را در می‌آورند. البته متأسفانه، آنها زیاد هم به قرآن اتکاء نمی‌کنند و از احادیث مختلف مطلب در می‌آورند، منتها احادیث را علمای قبلی به اصطلاح مُبَبّ، یعنی باب باب کرده‌اند. باب صلوات، باب مکاتب، باب طهارت، باب فلان و

فلان. بنابراین اینجا اگر یک قدری قاراش میشوید شنید. قبلاً من عذر می‌خواهم و سعی می‌کنم از موضوع، آخر سر یک جمع‌بندی بکنم. دفعه گذشته در گروه اول، آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره بقره (۲) را یک دور خواندیم و اجمالاً از میان آن‌ها یک چیزهایی عرض کردم و نکاتی را در آوردم. حالا دو مرتبه برمی‌گردیم و مطالب را از درون آن‌ها خلاصه می‌کنیم، تا ببینیم مطالبی که از این مجموعه آیات درمی‌آید، چیست؟

**لازم نیست که هر پیغمبری حتماً ولی امور امت و جامعه هم باشد**  
 مطلب اول اینکه ولایت یا حکومت یا حاکمیت پیغمبر و امام و مثلاً روحانیت و غیره، و نبوت اینها دو فونکسیون<sup>۱</sup> کاملاً مجزاست آن اندازه که از قرآن و از این آیات و آیات دیگر در می‌آوریم تا ببینیم چه می‌گویند؟ این دو تا توأم نیستند. یعنی لازمه این نیست که هر پیغمبری حتماً ولی امور امت و جامعه هم باشد، یعنی حاکم باشد، سلطان باشد، خلیفه باشد، و یا زمامدار باشد. و هر کس هم که پادشاه شد به طور مشروع حتماً نبی هم باشد، نه چنین نیست. یک موردش که دیدیم همین طالوت است و بعد هم پیغمبری که البته قرآن اسم آن پیغمبر را نبرده است. دو شغل کاملاً مختلف، در دو شخصیت مختلف، و برای هر کدام هم مزایایی بوده است ولی وقتی به داوود و سلیمان می‌رسد مشترک می‌شود:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>

خداوند به داوود هم مُلک داد - مُلک همان سلطنت است - و هم حکمت داد که این یک چیز مجزایی از مُلک است و آنچه را که می‌خواست به او یاد داد. آیات دیگری در مورد داوود و بعد سلیمان هم هست - که البته در این ردیف آیات نیست - که این دو فونکسیون در شخص واحدی جمع و متمرکز شده است. در پیغمبر آخرالزمان

۱. فونکسیون (fonction) به معنی: کار، شغل، عمل، وظیفه، تکلیف، مأموریت و ... است.  
 ۲. بقره (۲) / ۲۵۱: آنگاه سپاه دشمن را به قانون‌مندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون‌بخشی دارد.

هم همین‌طور است. پیغمبر ما، هم پیغمبر و خاتم‌الانبیاء بود و به اصطلاح امروزی رهبر ایدئولوژیک و رهبر عقیدتی و اعتقادی جامعه و امت در دنیا و در آخرالزمان بود. هم شغل رسالت و مأموریت پیغمبری داشت و هم تا آنجایی که مربوط به مؤمنین خلق اسلام است، مخصوصاً بعد از هجرت به شهر مدینه، جامعه‌ی آن روز را از جهات جنگی و جهات حکومتی و حتی شهرداری و شهربانی و مطالب دیگر، حضرت نبی اکرم اداره می‌کرد. یعنی شهر مدینه دو تا حاکم نداشت، پیغمبر هر دو فونکسیون را انجام می‌داد. اما این دو فونکسیون قبلاً هم ضمن تفسیرهای «بازگشت به قرآن» عرض شده بود، و در بحث کلی کتاب «بازیابی ارزش‌ها»<sup>۱</sup> نیز آورده‌ام.

#### رسالت و حکومت دو ریشه و دو شیوه‌ی مختلف دارد

رسالت و حکومت کاملاً دو ریشه و دو شیوه‌ی مختلف دارد. نسبت به فونکسیون نبوت هیچ کسی دخالت ندارد حتی خود پیغمبر هم دخالت ندارد. به قول پرمنگام، خود پیغمبر هم یک ثبات گرامافون خیلی وفادار است. هر چه به او وحی می‌شود همان را باید بگوید. روی این آیات یک کلمه از خودش ندارد و یک کلمه هم از آیات بر نمی‌داشته. در آیات هم زیاد است که پیغمبر می‌گویند من از جانب خودم نیستم. وقتی خود پیغمبر کمترین دخالت نداشته باشند، دیگران هم هیچ دخالت نداشته‌اند. دیگران می‌آمدند، سؤال می‌کردند، پیغمبر جواب نمی‌دادند می‌گفتند خیلی خوب باشد تا بعد بگویم. وحی می‌رسید می‌گفتند و اصلاً هم در این امور از کسی سؤال نمی‌کردند که مثلاً بگویند: بگو بینم نظرت راجع به این سؤال چیست؟ این بهتر است یا نه. خیر، فونکسیون‌ی بود کاملاً مستقل. هیچ وقت پیغمبر راجع به اینکه در سفر نمازتان مثلاً قصر باشد یا جمع باشد یا حالا زکات را به چه کسی بدهیم بهتر است؟ به کورها بدهیم یا به بیوه زنها یا به جنگجویان؟ اصلاً از کسی پرسش نمی‌کردند. تاریخ نشان می‌دهد که پیغمبر در امر اداره جامعه و مملکت پرسش و مشورت می‌کرده است. در نص صریح قرآن داریم: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» که این «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» احتمال دارد بعد از آن خوش اخلاقی و خوش رفتاری پیغمبر، و بی‌ادبی و گستاخی و به اصطلاح نفهمی بیان بعضی از اصحاب بوده، بعد از آن که او می‌گوید:

۱. کتاب‌های «بازیابی ارزش‌ها» که در سه جلد توسط مؤلف فقید منتشر شده است، اکنون در جلد (۲۵) مجموعه‌ی آثار با عنوان «بازیابی ارزش‌ها ۱» به علاقه‌مندان تقدیم شده است (ب.ف.ب).

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

یعنی پست ترین افراد، بی ادب و بی تربیت اند و تحملشان خیلی مشکل است، تو با آنها خوش رفتاری کردی و خوش اخلاقی کردی، از آن‌ها در گذر، از بدی‌شان، از خطاشان، از نفهمی‌شان از جهالت‌شان و از بی ادبی‌شان؛ حتی برای آن‌ها از من طلب بخشش کن. و بعد، «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، یعنی در کارها مشورت کن، از این بیشتر دموکراسی نمی‌شود که مردم باید آراءشان اجرا شود. آیات دیگر هم وجود دارد و تاریخ هم عملاً نشان می‌دهد. فرض کنید، یک سلمان نامی پیدا می‌شود و می‌گوید ما در مملکتمان ایران، برای دفاع از شهرهایمان خندق می‌کنیم، پیغمبر می‌گوید خوب کاری است، شماها هم بیل و کلنگ بیاورید و خندق بکنید. یا مثلاً برای جنگ اُحُد مشورت می‌کند و نظر می‌خواهد، و برخلاف نظر خودش عمل می‌کند. یعنی دو فونکسیون که بر یک فرد جمع شده ولی با دو مُتَد و دو روش کاملاً مختلف عمل می‌کند. یک‌جا خداست که حاکم است، جای دیگر مردم حاکم هستند؛ آنجا حکومت الله است، اینجا حکومت ناس. بار اول ناس است و حتی ارازل ناس هم نظر دارند. در زمان حضرت موسی هم همین‌طور است. آنجا می‌بینیم که موسی از پیغمبرانی هست که دو فونکسیون را انجام داده ولی به طور منفک. فونکسیون قومی، فونکسیون ملی‌گرایی، فونکسیون اداره امت. فونکسیون نجات امت و نجات ذریه، قبل از فونکسیون نبوت است. به حکم آیات قرآن، و حتی در تورات هم حاکی بر این است که وقتی در کوه طور ندا می‌رسد که:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»<sup>۱</sup>

بلافاصله گفته می‌شود که موسی توی دستت چیست؟ می‌گوید این عصای من است، بعد شرح می‌دهد و نشان می‌دهد که کارش این است که با آن از درخت برگ بریزم یا اینکه گوسفندان را هی هی کنم. آن وقت خدا می‌گوید همین را بینداز زمین، می‌اندازد و ازدها می‌شود. بعد می‌گوید:

۱. طه (۲۰) / ۱۲: من صاحب‌اختیار توأم، پای‌پوش خود را [به احترام] بیرون آر، که در سرزمین مقدس «طوی» هستی.

«اذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»<sup>۱</sup>

هیچ نمی‌گوید که به فرعون بگو که به خدا ایمان بیاور. نه، می‌گوید به او بگو: بنی‌اسرائیل را به من پس بده. ببینید، این فونکسیون به اصطلاح اجتماعی و حکومتی است، فونکسیون است که از حیث زمان هم منفک است. بعد این عمل که انجام می‌شود، این مأموریت که به انجام می‌رسد و بنی‌اسرائیل را از نیل رد می‌کند، آن وقت است که به کوه طور می‌رود و ده فرمان به حضرت موسی نازل می‌شود.

داوود و سلیمان را که عرض کردم ولی سایر انبیاء را وقتی در قرآن نگاه می‌کنیم، آنها یک فونکسیون بیشتر نداشتند، همان فونکسیون نبوت بوده. یکی از آنها حضرت ابراهیم است که پایه‌گذار تمام ادیان توحیدی است. در قرآن و در تورات هیچ نشان نمی‌دهد که حضرت ابراهیم مثلاً با آن پادشاه برای مسائل حکومتی و نجات مردم و اداره‌ی امت، در افتاده باشد یا دستوری داده باشد که مثلاً این جوری به جنگ بروید یا به دفاع بروید، نه. حضرت ابراهیم فقط یک فونکسیون داشته، و اینکه چگونه بوده، آن را کار نداریم. فونکسیون او همان توحید و نبوت بوده، نوح هم همین‌طور، آن‌طور که قرآن به ما معرفی می‌کند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»<sup>۲</sup>

همه‌شان این را می‌گویند یعنی اصلش برای دعوت پرستش خدا و توحید است. بعضی از آنها چیزهای دیگر هم می‌گویند. مثلاً به قوم لوط می‌گویند شما دست از این کار خلاف بردارید. یا صالح است که می‌گوید کم‌فروشی نکنید، یعنی وارد موضوعات اجتماعی می‌شود ولی خوب دو شغل در هر حال مختلف است. حضرت امیر را هم می‌بینیم. حکومتی که علی دارد حکومتی کاملاً دموکراتیک است، یعنی مردم هستند. همین‌طور که می‌دانید در جنگ صفین، حضرت امیر از رأی اکثریت و مردم تبعیت کرد، در حالی که خودش می‌دانست که این غلط است. اصلاً به خاطر آنها قبول حکومت کرد، به هیچ‌وجه من‌الوجه آن‌طوری که شیعه اصرار دارد که این خلافت نصب خدا بوده، نصب رسول بوده، و باید او آن را انجام بدهد، و کار او

۱. طه (۲۰) / ۲۴: به سوی فرعون برو که سر به طغیان برداشته است.

۲. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ من از معجزات روز بزرگ بر شما می‌ترسم.

بوده، به هیچ وجه این نیست. حالا غدیر خم و ولایت علی چیست؟ آن یک مطلبی است برای خودش. ولی خلافت را به این دلیل می‌پذیرد که مردم می‌آیند و به حضرت علی روی می‌آورند. خوب، قاعداً اگر خلافت جزو وظایف امامت بود، اگر جزو وظایفی بوده که خدا معین کرده است و توأم بودن این دو فونکسیون؛ فونکسیون ارشاد و امامت و فونکسیون حکومت؛ خوب علی می‌گفت این فضولی‌ها به شما نیامده، خدا این دستور را به من داده و من هم انجام می‌دهم. من به شما کاری ندارم، اصلاً شما چرا از من خواهش می‌کنید؟ و بعد هم وقتی با او بیعت می‌کنند، یعنی چه؟ آیا هیچ وقت سر نماز یا روزه، علی با کسی بیعت کرد؟ ولی سر این مسئله‌ی حکومت و اداره‌ی مردم، اینجا موافقت آنها را می‌گیرد که آنها راضی باشند. کما اینکه می‌بینید در همین آیه سوره بقره (۲) راجع به بنی اسرائیل درست است که اینجا قرآن در واقع یک حکومت سلطنتی را امضاء کرده ولی این امضاء اولاً مربوط است به درخواست خود مردم، حالا مردم نبودند ملاء جلو بودند، آن موقع نمی‌شده همه‌ی مردم جلو بیایند، همان ملاء درخواست کردند، خواست آنها بوده و بعد فسانی برایش معلوم می‌کند و او هم می‌آید و اینها را می‌بیند که خدا در واقع آنها را راضی می‌کند. یعنی رضایت مردم شرط آن بوده، حتی در زمان بنی اسرائیل. آن وقت می‌بینیم علی هم این کار را می‌کند. در آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، «لَا إِكْرَاهَ فِي الْحُكُومَةِ» هم هست. حکومت علی هم با اِکراه نبود، با رضایت و نظر مردم بود، آنها باید راضی باشند چه در اول و چه در آخر.

یک تکه‌هایی از نهج البلاغه را عبدالعلی<sup>۲</sup> در آورده بود:

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ص يَقُولُ لِلنَّاسِ بِالْكُوفَةِ يَا  
أَهْلَ الْكُوفَةِ أَتَرَوْنِي لَا أَعْلَمُ مَا يُصْلِحُكُمْ - بَلِي وَ لَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ  
أُصْلِحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي»<sup>۳</sup>

این از «امالی» شیخ مفید گرفته شده که می‌گوید:

(من می‌دانم آنچه مصلحت شماست ولی من نمی‌خواهم شما را روی  
نظر خودم اصلاح بکنم.)

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اِکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۲. منظور مهندس عبدالعلی بازرگان فرزند سخنران فقید است (ب.ف.ب.).

۳. از «امالی» شیخ مفید.

«وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمُ عَلَيَّ مَا تَكْرَهُونَ»<sup>۱</sup>

(همانا شما بقاء (زنده ماندن) را دوست می‌دارید و من نمی‌خواهم شما را به چیزی که نمی‌پسندید وا دارم).

آن وقت خطاب به بعضی از اصحابش که در جریان جنگ صفین از امام سؤال کرد:

«ما را از حکمیت ابتدا نهی کردی پس از آن امر فرمودی، نفهمیدیم کدام یک به هدایت نزدیک‌تر بود.»

امام فرمود:

«هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أُنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَيَّ الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا»<sup>۲</sup>

(این کیفر کسی است که پیمان شکنی کند، هر آینه به خدا سوگند، من هنگامی که شما را به آن فرمان دادم شما را به امری ناخوشایند فرمان دادم که خدای در آن کار خیر و خوبی قرار داده بود).

در رفتار با خوارج نهروان می‌فرماید که با آنها برخورد منطقی کن، با مدارا رفتار کن، اگر راهی برای صلح پیدا کنیم با آنها نمی‌جنگیم. نامه به معاویه (ترجمه‌اش را عبدالعلی نوشته:

(من با پی در پی پاسخ دادن به تو و گوش دادن به نامه‌ات رأی و اندیشه‌ام را سست می‌گردانم...)

یعنی در عین اینکه علی می‌داند همین‌طور مکاتبه کردن با معاویه برای خودش اسباب دردسر و اعصابش را خراب می‌کند، مع ذلک این کار را می‌کند.

(سوگند به خدا اگر نمی‌خواستم باقی بمانی، ضربات کوبنده‌ای که استخوانت را بشکند و گوشتت را آب کند از جانب من به تو می‌رسید).

یعنی من می‌توانستم تو را از بین ببرم که مخالف من هستی ولی چنین نمی‌کنم. یعنی علی کسی است که می‌تواند استخوان مثل معاویه را هم بشکند و گوشتش را آب بکند ولی این عمل را انجام نمی‌دهد. درست عین افراد خودمان که با مخالفین چگونه با مدارا رفتار می‌کنند.

در خطبه ۳۷ نهج‌البلاغه حضرت علی دلیل بیعت خود را با خلفا بیان می‌کند که چگونه سفارش رسول خدا را اطاعت نموده است. یعنی با آنکه خودش موافق نبوده

۱. خطبه ۲۰۸ نهج‌البلاغه. ۲. خطبه ۱۲۱ نهج‌البلاغه.



دیانت و حکومت، جلسه دوم \_\_\_\_\_ ۴۰۵  
ولی رسول خدا سفارش کرده است.

راجع به خوارج می گوید:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَّوْا عَلَيَّ سَخَطَةَ إِمَارَتِي وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَحْفَ عَلَيَّ  
جَمَاعَتِكُمْ»<sup>۱</sup>

(این گروه به دلیل راضی نبودن به خلافت من گرد آمده، متشکل شده‌اند  
و من مادامی که بر جمعیت شما نترسیده باشم، صبر می‌کنم)

علی (ع) این اندازه تحمل مخالف را می‌کند پس این یکی را به استناد همان آیه  
«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى»<sup>۲</sup> و آیات دیگر و سنت رسول (ص)  
و علی (ع) می‌توانیم بگوییم که این دو فونکسیون به هیچ وجه من الوجوه ملازم با هم  
نیستند، کاملاً مستقل هستند و بعد هم عمل اداره‌ی جامعه، ولایت یا حکومت یا  
اسمش را هر چه بگذارید، آن یک چیزی است که باید با نظر مردم باشد. یعنی، رأی  
اکثریت و رضایت و بیعت مردم باید صورت بگیرد، انتخاب خود مردم باید باشد.

مطلب دیگری که دفعه پیش عرض کردم که از این آیه برمی‌آید و آیات دیگر  
کاملاً آن را تأیید می‌کند- که حالا موقع بحث آن نیست- در تفسیر سوره‌ی  
توبه (۹)، جناب آقای مانیان خواسته بود و داماد ایشان آقای مهندس پویان. آنجا نشان  
داده شد جنگی که خدا اینجا قبول کرده و برای او یک فرمانده معین کرده، طبق  
درخواستی که در قرآن هست، جنگی است صرفاً دفاعی آن هم نه دفاع از اسلام،  
بلکه دفاع از خانه و خانواده و زندگی، و دفاع از مملکت است، و در اینجا آیه  
«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ»، این عمل داوود در فراراندن جالوت، روی اذن و اجازه‌ی هم  
تشریحی و تکمیلی، و هم وسایل و امکانات خدایی بود، همان قانونمندی خدا.

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ  
وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.»<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۶۹: همانا که اینان (طلحه و زبیر) در کینه و دشمنی با من، با یکدیگر یار و همدستان  
شده‌اند و مادام که از گسیختن جماعت شما بیمی نداشته باشم بردباری می‌کنم.

۲. بقره (۲) / ۲۴۶.

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع  
سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از ←

«وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ»، داوود جالوت را کشت، یعنی دفاع به عهده‌ی خود مردم است، مردم خودشان هستند که باید دفاع کنند و اگر این کار را نکنند زمین و ملک و کشور و جهان انسان‌ها فاسد می‌شود. برای اینکه فساد نشود، باید مردم دفاع بکنند، و دفاع، وظیفه‌ی دینی می‌شود. و اینجا هم دفاع، دنبال مطلبی است که می‌گوید چه طور می‌شود ما جنگ نکنیم درحالی که این‌ها ما را از خانه و زندگی مان بیرون کرده‌اند «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ».

### ادیان الهی و قرآن هیچ شیوه‌ی حکومتی را تعیین نمی‌کنند

همین عمل که خداوند دفاع را به عهده‌ی خود مردم گذاشته، فضل خداست. در عین حال، در این آیات و در جاهای دیگر، هیچ نظام حکومتی خاصی را، چه سلطنتی، چه مشروطه، و چه دموکراسی یا کمونیستی را تعیین نمی‌کند. اما نسبت به حکومت و اداره‌ی جامعه بی‌طرف نیست. حالا، در جواب آن سؤال که آیا قرآن یا ادیان الهی نسبت به مسئله‌ی حکومت نظر دارند یا نه؟ بله نظر دارند ولی سیستم حکومتی را معین نمی‌کنند به دلیل اینکه در این باره، هیچ آیه قرآنی نمی‌بینیم. اینجا سلطنت را خود خدا دخالت داشته و امضاء کرده است. یک جاهایی بدون سلطنت بوده، و پیغمبر اداره‌اش، اداره‌ی سلطنتی نبود، جور دیگری بود. قرآن سیستم را معین نمی‌کند اما یک سلسله اصول و ضوابطی را بیان می‌کند که این طوری باشد خوب است، یعنی راهنمایی می‌کند. کما اینکه در همین آیات وقتی آنها ایرادی می‌گیرند چگونه ممکن است برای او حکومت باشد، می‌فرماید:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأُتِي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

→ آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون بخشی دارد.

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی شما انتخاب کرده است؛ گفتند: چگونه او که اموالی در اختیارش نیست بر ما فرمانروایی داشته باشد، درحالی که ما خود به فرمانروایی سزاوارتریم؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است؛ و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست.

در تورات می‌نویسد آن کسی که معین شده بود طالوت از بچه‌های هارون بود در صورتی که در بین بنی‌اسرائیل قرار این بوده که اولاد هارون باید پیغمبر بشود. اولاد یوشع باید پادشاه بشود این از آن دسته بود و بعد تورات می‌نویسد ایراد گرفتند که او پول ندارد آن وقت جواب می‌دهد «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» حالا که از خدا خواستید پادشاهی برای شما معین بشود، خدا او را برای شما انتخاب کرد «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» که او دارای علم و تخصص است، دارای دانش و دانایی است. یعنی حکومت و اداره امت ولو فرمانده نظامی باشد، بدون علم و دانایی نمی‌شود. یک بابایی که در عمرش مثلاً نخود و لویا فروش بوده یا دلال آهن بوده، این صحیح نیست که بیاید و فرمانده کل سپاه بشود، چرا که علم این کار را ندارد. وقتی چنین شد، معلوم است چه نتایج دارد. فرماندهی قوا به طریق اولی باید علم مربوط به این کار را داشته باشد. علم هم معلوم است چه علمی باید باشد، این علم باید راجع به این کار باشد، راجع به جنگ، نه مثلاً راجع به شرایع و شکایات و فرعیات. و جسم، جسم هم یعنی نیرو، یعنی فرمانده‌ای باشد که هم به لحاظ علم و فکر و دانش و دانایی و تخصص بر آنها برتری داشته باشد، و هم به لحاظ زور و پهلوانی و قدرت که بتواند خوب بجنگد. چون آن وقت‌ها جنگ، جنگ زور و بازو بود:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

و خداوند مُلک و سلطنت خودش را به هر کس که بخواهد می‌دهد. این «يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ» وقتی با آیه :

«وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲</sup>

و آیه :

«تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۳</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۴۷.

۲. آل‌عمران (۳) / ۲۶ : ... هر که را بخواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که بخواهی، بازستانی، و هر که را بخواهی، اقتدار بخشی و هر که را بخواهی، ذلیل می‌کنی؛ خوبی‌ها همه به دست توست، که به راستی بر هر کار توانایی.

۳. آل‌عمران (۳) / ۲۷ : [با تغییر تدریجی فصول] شب را در روز می‌کشانی و روز را در شب و [موجود] زنده را از [ماده] بی‌جان پدید می‌آوری و [ماده] بی‌جان را از [موجود] زنده، [که تبادل دایمی مرگ و حیات به دست توست] و به هر که خواهی، بی‌دریغ روزی می‌بخشی.

مقایسه شود می‌توان گفت آن آیه خیلی عمومیت دارد، اختصاص به آدم خوب ندارد، اختصاص به مُلُوكِ به حق و عادل هم ندارد. در واقع، خداست که این مُلُوكِ را به آن مُلُوكِ ناحق داده. خیلی جاها در قرآن، خداوند هیچ باک ندارد که بگوید:

«يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

و مثلاً

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»<sup>۲</sup>

خداوند بعضی جاها فراخی می‌دهد یعنی در آن حساب کلی خلقت و مشیت بشریت، همه چیز از خداست و این حکومت و سلطنت‌ها، ولو ناحق‌هاشان، آن را هم خدا داده است. منتها، عمل خدا روی اقتضای خود مردم است و همان‌طور که در سوره رعد (۱۳) می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۳</sup>

وقتی اینها خودشان را بد تغییر دادند، خداوند هم با اینها بد عمل می‌کند، یا درباره‌ی یکی از سلاطین بنی اسرائیل هست که به نظرم قرآن می‌گوید ما او را که از مظاهر ظلم و تعدی و قلدری بوده، بر اینها نصب کردیم. باز خدا حکومت بخت‌النصر را به خودش نسبت می‌دهد.

### در امر حکومت، قرآن یک سلسله شاخص‌هایی را تعیین کرده است

پس مُلُوكِ یک چیزی است که صورت خاصی ندارد همه جور می‌تواند باشد، منتها آن مُلُوكِ که خدا زیرش را امضا می‌گذارد و به ما توصیه می‌کند، یک نشانه‌اش را اینجا داده است. و نشانه‌ی دیگرش را «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۴</sup> قرار داده است. بعد هم در آیات کثیری از قرآن، آنجا که خدا با داوود صحبت می‌کند، و آنجا که به کل ابناء بشر ارتباط دارد، قرآن یک سلسله دستورات می‌دهد، که هر کس بنا شد به حکومت و قدرت و مدیریت برسد، چه چیزهایی را باید رعایت کند و مخصوصاً

۱. نحل (۱۶) / ۹۶ یا فاطر (۳۵) / ۸ .. هر که را بخواهد گمراه کند و هر که را بخواهد [و شایسته ببیند] هدایت کند؛ ...

۲. رعد (۱۳) / ۲۶: خداست که روزی را بر هر که بخواهد، فراخی بخشد و یا محدود گرداند؛ ...

۳. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...

۴. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بیش بخشید...

چه کارهایی را نکند. یعنی مثل این می ماند که فرض کنید برای مسیر کشتی ها یک شاخص هایی معین شده که وقتی کشتی ها به اطراف یک جزیره ای می رسند، در جایی که عمق دریا کم است، می بینید یک علاماتی، یک فارهایی با چراغ روشن است، جاهایی که کشتی ها از آنجا نباید بروند. هیچ وقت صاحب بندر و صاحب آن مملکت نمی گوید هر کشتی آمد کجا باید برود نه، می گویند این جاها را نرو، و یا اگر مثلاً به بندر آمدی گذار اینجاست، اگر خواستی می توانی از اینجا بروی. در امر حکومت هم قرآن یک سلسله شاخص ها و یا همین جاهای خطرناک و مهلک را معین می کند. مثلاً در سوره ص (۳۸) آیه ۲۶ می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.»<sup>۱</sup>

داوود را خداوند خلیفه گذاشته است. فرقی هم بین این آقا و مثلاً آن خانم نباشد، و خانمی هم هست که قرآن تقریباً حکومتش را امضاء می کند، خانمی که معاصر سلیمان هم بوده و خدا خواسته که مُلک داشته باشد، اما خدا به داوود این سفارش را می کند که:

«فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»

بین مردم به حق حکومت کن، باید به این شاخص توجه کنی، باید این اصل را رعایت کنی، عمل ناحق نکن. حالا از طریق انتخابات رئیس جمهور معین شده است یا فرض کنید اشراف و اعیان آمده اند یا اهل حل و عقد آمده اند و تو را معرفی کرده اند یا عامه تو را معین کرده اند، قرآن در آن وارد نمی شود ولی می گوید وقتی که تو مثلاً نخست وزیر یا وزیر یا شاه شدی، آن وقت «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». حکومت باید حکومت به حق باشد، نباید به ناحق باشد. «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى» از میل و خواسته های خودت تبعیت مکن. «فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» اگر این کار را کردی، از سبیل او که ممکن است راه خدا باشد یا همان سبیل خلافت باشد، از آن سبیل خارج می شوی و به بی راهه می روی. در سوره نساء (۴) هم آیه ای داریم که آن عام هم

۱. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پشتیبان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهه ات می کشد؛ مسلمان آنان که راه خدا را گم کنند، به سزای آن که روز حساب را از یاد برده اند، مجازاتی سخت [در انتظار] دارند.

هست، می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۱</sup>

آنچه را که خدا از شما می‌خواهد این است که امانت‌دار باشید، امانتی را که مردم به شما داده‌اند، به مردم تعلق دارد، به آنان برگردانید. که این دستور از ائمه هم رسیده است.

### حاکمیت از آن مردم است

در اینجا امانت بیشتر به حکومت و ولایت و حاکمیت تفسیر شده و آن وقت ما می‌توانیم بگوییم که در آن نطق قبل از دستور<sup>۲</sup>، آنجا هم به کار برده شد که حاکمیت از آن مردم است. حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم، چیزی است که قرآن با صراحت ولی نه با این تعبیر و لحن - ولی به طرق مختلف، به کار برده است. حالا باز هم به آن می‌رسیم که حکومت را از آن مردم دانسته و خداوند این را بیان کرده که این امانت متعلق به مردم است و این امانت را باید به خودشان رد کرد. یعنی این قدرتی که در دست یک سلطانی، در دست یک خلیفه‌ای هست این قدرتی است که «وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۳</sup> خداوند مُلک و فرمانروایی خویش را از طریق مردم به این شخص داده یا خدا خودش مستقیم داده، این را باید به آنها برگرداند و:

«وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»

دنباله‌ی آیه هم می‌رساند که تقریباً شبیه به همان عبارت خطاب به حضرت داوود است. اینجا خطابش کلی است، می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»

قویاً حکم می‌کند که امانات هم همان امانات، و یکی از مصادیق اداره‌ی جامعه و حکومت است، و تازه همه‌ی اینها را خدا با چماق و تبر وادار نمی‌کند، بلکه:

«إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»

این موعظه بسیار پسندیده و نیکوست که خدا به شما می‌کند. در سوره‌ی بقره (۲)

۱. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز پس دهید؛ و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکوئی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۲. اشاره‌ی ناطق فقیه به نطق قبل از دستور مورخ در مجلس شورای اسلامی است (ب.ف.ب).

۳. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد...

نیز می‌فرماید:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعِي فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.»<sup>۱</sup>

این سری آیات را تطبیق داده‌اند که مصداق کاملش معاویه است، و برای حضرت علی(ع) هم این آیه را مفسرین تطبیق داده‌اند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.»<sup>۲</sup>

در واقع این را امضاء می‌کند، و «وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» و آن یکی را رد می‌کند، به دلیل اینکه آخرش می‌آید «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ». این قبیل اشخاص که همان منافقین هستند، وقتی به حکومت و ولایت رسیدند، تمام کوشش‌شان در این است که فساد برانگیزند و «وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» هستند، محصول را تباه و نسل را به طرق مختلف هلاک می‌کنند. پس یکی از همان شرط‌هایی که قرآن برای حکومت می‌گذارد این است که حکومت نباید ایجاد فساد و از بین بردن تولید و نسل بکند «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ». ایجاد کشتار برخلاف نظر قرآن است، با این حال ببینید، لحن چه قدر دوستانه و آزادمنشانه است که خدا می‌گوید فساد را دوست ندارد. و در سوره‌ی فجر (۸۹) می‌گوید:

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.

فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ.»<sup>۳</sup>

باز صحبت راجع به آنهایی است که (قبلش فرعون است) که طغیان می‌کردند و در بلاد آنجا فساد برقرار می‌کردند. یعنی ایراد این نیست که چرا فرعون پادشاه شد، ایراد این است که چرا فساد ایجاد می‌کردند و فساد را توسعه می‌دادند. در سوره‌ی شعراء (۲۶) و همچنین در سوره‌ی هود (۱۱) (هر دو آیه هم عین یکدیگرند) است که:

«وَلَا تَبْحَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»<sup>۴</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۰۵ : و چون به حاکمیت برسد، تلاش می‌کند تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود کند؛ در حالی که خدا تبه‌کاران را دوست ندارد.

۲. بقره (۲) / ۲۰۷ : بعضی از مردم [هم هستند که] از جان خود در طلب خشنودی خدا می‌گذرند؛ و خدا به [چنین] بندگان رثوف است.

۳. فجر (۸۹) / ۱۱ و ۱۲ : هم آنان که در سرزمین‌ها سر به طغیان برداشتند. و بسیار تبه‌کاری کردند.

۴. شعراء (۲۶) / ۱۸۳ یا هود (۱۱) / ۸۵ : ... و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبه‌کارانه سرکشی نکنید.

اشیاء و اموال مردم را ضایع نکنید، کم فروشی نکنید، در زمین در حال فساد و فسادانگیزی راه نیفتید، پراکنده نشوید. آن وقت آیه‌ای که در صدر این مطالب از سوره‌ی حدید (۵۷) خواندم، مجدداً حالا می‌خوانم:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

این بخش از آیه، بیشتر جواب مطلبی است که تا حالا عرض می‌کردم.  
«وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۲</sup>

رسولانمان، پیغمبرانمان را فرستادیم همراه بیّنات، دلایل، نه همراه اسلحه و کتک و فحش؛ بیّنات همراهشان کردیم. یعنی آن چیز که با عقل و دل سر و کار دارد «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» همراه آنها کتاب نازل کردیم «وَالْمِيزَانَ» که بعد روی میزان صحبت می‌کنم. میزان یعنی ترازو و مقیاس و اندازه که خیلی معمول بود.

#### در حکومتی که قرآن و انبیاء می‌گویند، همه باید به قسط قیام کنند

در دوران احیاء دین و توجه جوان‌ها به اسلام و مسلمانی و مبارزه که این دو را تعبیر می‌کردند به «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» یعنی ما قرآن را فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند. آقای آشوری هم که کتاب‌هایی می‌نوشت روی قسط خیلی تکیه می‌کرد، دکتر شریعتی هم همین نظر را داشت و روی آن تکیه می‌کرد که اصلاً علت ارسال رُسل و انزال کتب این است که مبارزه کنید تا قسط را در دنیا برقرار کنید. قیام بکنید برای اینکه گردن کلفت‌ها و مستکبرین را از بین ببرید. به شما هم وسیله داده‌ایم، حدید، شمشیر و نیزه و «رُث». در صورتی که به‌هیچ‌وجه این طور نیست. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، مردم به قسط قیام بکنند نه اینکه من مثلاً به آقای مهندس تاج بگویم آقا شما در خانه‌تان در اداره‌تان یا در فلان جا بی‌عدالتی بکنید، نه خیر. خدا معیار داده، کتاب فرستاده، بیّنات فرستاده. خداوند میزان داده برای اینکه من یکی از ناس

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص

حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

۲. حدید (۵۷) / ۲۵: ... و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.



هستم تا من قیام به قسط بکنم، ایشان هم توی خانه‌شان یا اداره‌شان یا هر جا هستند، به قسط قیام کنند. آن آقا هم در دربارش، در اداره‌اش به قسط قیام بکند. آن کاسب هم پشت ترازویش، تاجر هم در تجارتخانه‌اش، همه‌ی ما باید به قسط قیام بکنیم. در آن نوع حکومت و اجتماعی که قرآن و انبیاء می‌گویند، همه برای این است که خودشان به قسط قیام بکنند. خداوند به ما معیار داده که بدانیم با قسط چه کار باید بکنیم. روی کلمه‌ی قسط هم خیلی بحث هست که از این هم به نظر بنده سوءاستفاده کرده‌اند و بیشتر روی مساوات می‌روند یعنی قسط مساوی با مساوات، جامعه‌ی بدون طبقات، جامعه‌ی توحیدی. حالا در مراحل بعد به آیاتش می‌رسیم که این‌ها چه معنا دارد؟ اینها در واقع نظری است که اسلام یا ادیان نسبت به شرایط حکومت دارند نه خود حکومت. ادیان، سیستم حکومت را معین نکرده‌اند، آن بستگی به زمان و مکان دارد.

اما آن مطلبی که همین الان عرض کردم و اساسی هم هست، اینکه مُلک و حکومت از آن خداست ولی خدا به هر کس که بخواهد واگذار می‌کند به دلیل اینکه:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

اصلاً این مطلب درست است که:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup>

اصل حکومت، حکومتِ الله است و هیچ برو برگرد هم ندارد، ولی خداوند آدم را و انسان را «فِي الْأَرْضِ» جانشین خودش و امین خودش قرار داده، یعنی حکومت خودش است. در آخر سوره‌ی یونس (۱۰) هم هست - و در جاهای دیگر هم هست - که می‌فرماید:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

صحبت اقوام گذشته است که آن‌ها بد عمل کردند چه کار کردند؟ ظلم کردند، فساد کردند، آن وقت به این‌ها خطاب می‌شود که ما حالا شما را خلیفه و جانشینان

۱. بقره (۲) / ۲۴۷ : ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست.

۲. بقره (۲) / ۳۰ : [به یاد آر] زمانی را که صاحب اختیار به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی [برای بشر غیر مسئول و بی اختیار] قرار می‌دهم [که مسئول و دارای اختیار محدود خواهد بود] ؛ ...

۳. یونس (۱۰) / ۱۴ : آنگاه پس از آنان، شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

آنها قرار داده‌ایم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید. یعنی خدا اختیار را به دست ما می‌دهد، به دست انسان، اینهارا خلیفه خودش قرار داده است تا:

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

طرفِ خطاب قرآن در امر حکومت خود مردم‌اند، آیت‌الله یا حتی پیغمبر نیست خود مردم هستند که باید از حقوقشان دفاع بکنند و طرفِ خطاب تمام این آیات، چه این گروه آیات از سوره‌ی بقره (۲)، و چه گروه بعد که در سوره‌ی شوری (۴۲) است، مردم‌اند. طرفِ خطاب هیچ کدام، آیت‌الله یا حتی پیغمبر نیست که مثلاً تو به اینها بگو این جور می‌کنند یا خودت این جور عمل بکن؛ خطابش به زمامدار یا حتی به جامعه نیست، همه‌اش خطاب به خود مردم است. در واقع همان اختیار کلی که خداوند به بشر داده، و در این دنیا حساب و کتاب را نمی‌رسد، هر کس دنیا را خواست به او می‌دهد و هر کس خواهان آخرت است خداوند در جهت هدایت قرارش می‌دهد، اختیار خودشان را دست خودشان داده است. اگر شما وضع خودتان را تغییر دادید که تغییر وضع دادن یکی‌اش هم انتخاب زمامدار است. زمامدار را اگر عوض بکنیم وضع خودمان را تغییر داده‌ایم. هر جور که شما تغییر بدهید، خدا تغییر می‌دهد، بلکه حاکم اصلی خداست، گرداننده و عامل خداست، اما به وسیله‌ی ما. و بعد، حکومت حقی و امانتی است از جانب مردم که باید به آنها رد کرد. در امور، پیغمبران در مقابل خدا مسئولند و مأمور از جانب خدا، و اینجا در برابر مردم، دلیلش هم «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۲</sup> است.

#### «قسط» و «عدل» مترادف هم نیستند، اختلاف آشکاری دارند

اما نکته دیگر، معنی قسط است؛ بهترین راه فهم قرآن و معنی کلمات این است که ببینیم خود قرآن همان‌طور که می‌گویند «يُفَصِّلُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»، خود قرآن این کلمه را کجاها به کار برده و در آنجاها چگونه به کار برده می‌شود که این راه، بهتر است تا اینکه به ریشه لغت برویم که این لغت از فلان معنی می‌آید و آن هم این را می‌گوید و امثال آن، این راه خیلی بهتر است.

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون بخشی دارد.  
 ۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

مترجمین، «قسط» و «عدل» را معمولاً مترادف هم می‌گیرند. خیلی از جاهایی که صحبت از «امر به قسط بکن» است، آن را «امر به عدالت» ترجمه می‌کنند. در صورتی که بین این دو، یک اختلاف آشکاری است. عدالت در برابر ظلم است و عدالت، اعتدال چیزی است که طبق قانون مندی به طبیعت از طرف خدا معین شده تا آن را انجام بدهند یا به قول فلاسفه «وُضِعَ شَيْءٌ فِي مَا بُدِّئَ إِلَيْهِ» هر چیزی و آنچه باید در آن قرار بدهند عدل است، عمل عدل و انطباق.

اما قسط جنبه‌ی کمی دارد، غیر از عدالت است و اصلاً نوعشان یک جور نیست. طرف قسط مردم هستند در صورتی که طرف عدالت مردم نیستند. کسی که مثلاً زمین دارد و از آن استفاده می‌کند و در آن زراعت می‌کند، عمل به عدالت است و اگر نکند می‌گویند ظلم کرده است. یا شرک ظلم است توحید عدل است در حالی که پای کسی هم در حضر نیست و خودش هست. اما آنجاهایی که اعلام قسط می‌کند، مثلاً در سوره‌ی انعام (۶) می‌فرماید:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

مکیل موزون و تمام و کمال باشد، کم فروشی نکنید، به قسط بدهید. و در سوره‌ی اعراف (۷) می‌گوید:

«فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي

الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.»<sup>۲</sup>

کیل و میزان را تمام و کمال بدهید «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» یعنی به مردم کم ندهید، همان‌طور که گفته بود شرح قسط اینجا در سوره‌ی هود (۱۱) است، می‌گوید:

«وَالِي مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ.»<sup>۳</sup>

۱. انعام (۶) / ۱۵۲: ... [سنجش] پیمانانه و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ ...

۲. اعراف (۷) / ۸۵: .. [سنجش] پیمانانه و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبه کاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

۳. هود (۱۱) / ۸۴: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمانانه و ترازو را مکاهد، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و [الی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.

آن وقت شعیب به اینها این را می‌گوید:

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۱</sup>

عمل به کیل و ترازو، یعنی جنس را درست مبادله می‌کنند. مثلاً دو لیتر یا پنج لیتر یا وزن را درست عمل کردن و آن را تمام و کمال به انجام رساندن، این را می‌گویند قسط. و در سوره‌ی انبیاء (۲۱) می‌گوید:

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۲</sup>

که راجع به روز قیامت است. می‌فرماید در آنجا، موازین، ترازوها یا معیارها را از روی قسط می‌گذارم یعنی درست، و از روی حساب و کتاب و اندازه. در سوره‌ی مائده (۵) می‌فرماید:

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۳</sup>

چون بین آنها حکم صادر می‌کنی این حکم از روی قسط باشد. در سوره‌ی رحمان (۵۵) است که:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»<sup>۴</sup>

که این خلقت کلی خداوند است که آسمان را خیلی رفیع و گسترده و بزرگ ساخت و در جهان میزان برقرار کرد. یعنی کارها بی‌حساب نیست و هر چیز اندازه و میزانی دارد.

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

«وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»<sup>۵</sup>

ببینید، اینها همه‌اش با هم مترادف است یعنی اگر نسبت به آن میزان و مقرراتی که در خلقت خدا یا در مملکت در روابط اجتماعی معین شده، اگر از آن سرکشی

۱. هود (۱۱) / ۸۵: ای قوم من، پیمان‌ها و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.

۲. انبیاء (۲۱) / ۴۷: و میزان‌های عدالت را در روز رستاخیز مستقر خواهیم کرد...

۳. مائده (۵) / ۴۲: ... و [الی] اگر داوری کردی، به عدالت میانشان داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد.

۴. رحمان (۵۵) / ۷: و آسمان را برافراخت و میزان [عدالت] را مقرر داشت.

۵. رحمان (۵۵) / ۸ و ۹: که در سنجش تعدی نکنید.

و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

کردند آن می‌شود عملِ خلاف. «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» در سنجش خسران و زیان مرسانید، این است که درست کمیت به وجود می‌آید. کمیت و رعایت اندازه و اصولی که معین شده، به هیچ وجه من الوجوه معنی مساوات و تساوی را ندارد که به همه به یک اندازه پول بدهد و به همه یک رتبه بدهد، به همه یک جور خانه بدهد. قسط، رعایت، آن میزانی است که خدا گذاشته است. علی (ع) بیت‌المال را مساوی می‌داد، آنجا میزان خدا تساوی است. اما یکجا هست که میزان تساوی نیست. خدا به کسی که عالم است، «فَضَّلَ اللَّهُ عَالِمٍ» برتری داده. در مزد کارگر، کارگری که بیشتر کار کرده و تولید بیشتر داشته و بیشتر زحمت کشیده و مثلاً هشت ساعت کار کرده، به او باید مزد بیشتر بدهند. آن یکی دو ساعت کار کرده باید کمتر بگیرد. اتفاقاً عمل به قسط یعنی به کسی که هشت ساعت کار کرده است باید چهار برابر آن که دو ساعت کار کرده مزد بدهند. در سوره‌ی نساء (۴) است که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ  
أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup>

یعنی دخالت ندادن منافع و نظریات شخصی یا خانوادگی، و فقط نمونه و الگوی دستور خدا بودن، خدا را الگو قرار دادن، این می‌شود قیام به قسط. عین همین عبارت در سوره‌ی مائده (۵) هم هست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»<sup>۲</sup>

عوض «قسط»، «الله» آمده و آن وقت «شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» این دو تا با هم یکی شده و در ادامه:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی  
وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ»<sup>۳</sup>

اتفاقاً چهار موضوع خیلی مهم یا پنج تا قسط و شهادت به خدا و عدالت و تقوا اینها همه در اینجا جمع شده و این آیه ناظر به همان دشمنان و مشرکین و کسانی

۱. نساء (۴) / ۱۳۵: ای ایمان‌آوردگان، همواره برای عدالت ایستاده باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند که به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان [تان] باشد؛ ...

۲. مائده (۵) / ۸: ای ایمان‌آوردگان، همواره برای خدا ایستاده باشید و به عدالت گواهی دهید ...

۳. مائده (۵) / ۸: ... و دشمنی با گروهی [از مردم]، به بی‌عدالتی و ادارتان نکند؛ عدالت ورزید، که به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا کنید، که او به آنچه می‌کنید آگاه است.

است که با مسلمانان در جنگ بودند. در آنجا می‌گوید به قسط عمل نکنید، راه خدا را بگیرید نه راه نفع خودتان را که خودتان چه چیز می‌خواهید. با این دشمنی و با آن بدی کردن و لج و لج‌بازی باعث نشود دشمنی قوم، شما را از عدالت و رفتار به حق منحرف بکند، عدالت بکنید برای اینکه به تقوا نزدیک‌تر است. باز در سوره‌ی اسراء (۱۷) داریم:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَرَبُّوْا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»<sup>۱</sup>

قسطاس از همان قسط می‌آید. موضوع یکی شده، یعنی آنجا که دو تا وزنه دو تا شیء با هم روبه‌رو هستند باید اینها را مقابله کرد. خلاف قوانین معامله نکردن. این نکته که عرض کردم مخاطب قرار دادن مردم در آیات برای فساد نکردن، برای به عدل حکومت کردن، احسان نمودن، وفای به کیل و قیام به قسط می‌رساند که خود مردم هستند که عامل امور و حاکم می‌باشند نه زمامداران. چون حکومت از آن مردم است و اختصاص به طبقه‌ی واحد خاص انبیاء و اولیاء و فقهاء و امرا ندارد، انبیاء فقط معیار و حکم را می‌دهند و می‌گویند.

این حرفی که ما با این آقایان داریم، فقیه هم هست، مرجع تقلید هم هست، دانشمند هم هست، متخصص هم هست، فقط تا آنجا باید جلو برود که حکم خدا است. فرض کنید در مسئله‌ی مالیات یا جنگ است، بگویند حکم این است ولی بیش از این حق ندارند که یقه آدم‌ها را بچسبند و بگویند تو بیا این کار را بکن، و اگر نکردی مثلاً پدرت را درمی‌آوریم، حالا یا خودشان بکنند یا دیگری. می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ»<sup>۲</sup> خدا عالی‌ترین اندرز را به شما می‌دهد که امر به عدالت است، مع ذلک خدا نمی‌گوید توی سرت می‌زنم، چشمت کور، پدرت را درمی‌آورم باید عدالت کنی. نه، می‌گوید ما به شما موعظه می‌کنیم. پس به طریق اولی، به شرط اینکه، و به فرض که عالم این حق را داشته باشد، همان‌طور که سابق هم می‌گفتند که فقیه و مجتهد یا مُقَلِّد وارد مصادیق نمی‌شود، موضوع را بیان می‌کند، مصداق را هیچ وقت نمی‌گوید. او می‌گوید مثلاً اگر شیء نجسی را ملاقات کرد حکم شرعی اش

۱. اسراء (۱۷) / ۳۵ : وقتی که پیمان‌ه می‌کنید، پیمان‌ه را کامل کنید و با میزان درست بسنجید، که [برای خودتان] بهتر و خوش فرجام‌تر است.

۲. نساء (۴) / ۵۸ : ... خدا اندرز نیکوئی به شما می‌دهد؛ ...

این است و حالا این کاسه را تو چه کار بکن یا رفتی زیر دوش چه بکن و یا حتی زبردوش برو یا نرو، برو خزینه یا نرو. نه، او می گوید برای اینکه بدن تطهیر بشود لازمه‌ی طهارت این است که یک دفعه آب جاری از رویت رد بشود یا آب، گر باشد ولی دیگر اینکه حتماً حمام را این جوری بسازید یا دوش را آن طوری بسازید، این اصلاً به فقیه مربوط نیست به دلیل اینکه تازه خود خدا هم وارد این کارها نمی‌شود. این استنباط از یک گروه آیات بود و استنباط گروه دوم آیات که از سوره‌ی شوری (۴۲) است که آن هم خیلی آموزنده است، ان شاء الله بعد.

صدق الله العلی العظیم

## پاسخ به سئوالات\*

بسم الله الرحمن الرحيم

برای حکومت، قرآن شرایط و اصول را معین کرده ولی شکل را تعیین نکرده است بیشتر بحث‌ها رفت روی همان مسئله‌ای که آقای دکتر صدر تیر را رها کردند و کمان را مخفی کردند و خودشان در رفتند. مثل اینکه یک مقدار روی الفاظ اختلاف داریم و الا قضیه روشن است. بعد هم مثالی زدم، مثال کشتی که می‌خواهد به بندری نزدیک بشود. هیچ وقت آن مملکت نمی‌گوید تو کجا برو ولی یک جاهایی را با آن علامت‌های بادکنکی نشان می‌دهد که مثلاً به اینجا نزدیک نشو، اینجا صخره است. بعد اگر دلش خواست توی این بندر برود، آن گدار را رعایت کند. آنجا هم که می‌خواهد به اصطلاح در امان «ژ.ث» قرار بگیرد، آنجا را هم خار معین می‌کند. یعنی در بحث ما یک سلسله شرایط را قرآن معین کرده است: عدالت، به هوای نفس عمل نکردن، به قسط عمل کردن، ولی اینکه شکلش چه جور باشد، هم آقای دکتر توسلی خوب توضیح دادند و هم آقای مهندس معین فر. قرآن شکل را معین نکرده است، آن‌طور که آقای مهندس کتیرایی می‌گویند دو تا شکل بیشتر نیست یکی اُتوکراسی یکی هم دموکراسی، و بعد معلوم می‌شود اسلام طرفدار

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴ با عنوان دیانت و حکومت، پاسخ به سئوالات که از نوار برداشت و ویرایش شده است..

دموکراسی است. هم اُتوکراسی انواع مختلف دارد و هم دموکراسی. خوب، فاشیسم هم هست و نمی‌شود گفت موسولینی صد درصد اُتوکراسی بوده اما حکومت موسولینی با حکومت ناصرالدین شاه فرق داشته است. یا مثلاً حکومت کمونیست‌ها، کمونیست‌های اروپای شرقی می‌گویند ما دموکراسی هستیم ولی آن دموکراسی با دموکراسی سوئیس و آمریکا و آلمان خیلی فرق دارد. آنها می‌گویند فقط باید کارگر حاکم باشد و دیکتاتوری هم بکند و حکومت باید این‌طور باشد. حکومت‌ها یک جور نیست، یک فرم نیست، فرم‌ها مختلف است، هر فرمی هم تمام جزئیات را معین می‌کند. حکومت مارکس و کمونیستی یا کاپیتالیستی آمریکا یا فرض کنید کدی که بلژیکی‌ها داشتند و ما در انقلاب مشروطیت از آنان تقلید کردیم. یک مطلب و دو مطلب نیست، یک سلسله چیزهاست. آقایانی که اکنون بر ما حاکمیت دارند، آن‌ها مدعی هستند که نه آقا در حوزه و در دروس همه چیز را به ما گفته‌اند، ما هم می‌دانیم پست و تلگراف چگونه باید اداره بشود و هم دادگستری چگونه است و هم آموزش و پرورش چگونه باید باشد. تازه همان فرم هم یک جور و دو جور و یک چیز و دو چیز نیست، خیلی انواع دارد. اگر بنا بود اسلام یک نوع حکومت معین می‌کرد باید وارد این بشود که حمل و نقل باید چگونه باشد، آموزش و پرورش باید چگونه باشد، جنگ‌تان چگونه باشد، اسلحه‌تان چه جور باشد. قرآن اصول کلی را گفته:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»<sup>۱</sup>

اما اینکه مثلاً روابط‌تان با همسایگان چه جوری باشد، با ابرقدرت و امثال آن چگونه باشد، اسلام وارد اینها نشده است.

حکومت یک مسئله‌ی ساده نیست یک سلسله شرایط و اصول دارد این اصل‌ها باید رعایت بشود. این را نباید انجام دهید، آن را انجام دهید. از جمله‌ی اصول، رضایت مردم است که این به صورت بیعت درمی‌آید یا به صورت دعوت، یا به صورت قول و قرار و وضع انتخابات در می‌آید. سئوالاتی کردند و استناد به مجلسی شد. اگر ما بخواهیم به حرف مجلسی برویم - همان‌طور که آقای مهندس تاج گفتند - خیلی چیزها را باید بپذیریم که با قرآن اصلاً جور در نمی‌آید. بعد از فوت عمر شورای شش نفری را تشکیل می‌دهند، اگر حضرت امیر عقیده‌شان آن‌طور که

۱. انفال (۸) / ۶۰: و در برابر آنان آنچه توان دارید، نیرو [ی زمینی] و مرکب کارآمد آماده کنید؛ ...



«مجلسی»ها می گویند این بود که **إِلَّا وَ لِلَّهِ خِلاَفَت مَال مِّن اسْت وَ لاغیر، اصلاً** در آن شورا شرکت نمی کردند. شرکت در آن شورا یعنی امضاء این سیستم، سیستمی که توسط عمر آورده شده و آنجا هم حضرت امیر می گوید من این شرایط را دارم، اصلاً هیچ نمی گوید که چون من در روز غدیر خم از طرف خدا معین شده‌ام من طبق آن عمل می کنم، به سنت رسول الله عمل می کنم، این را نمی گوید. حضرت امیر آن چیزی را که قبول شده رعایت می کند، منتها خیالش راحت است چون می داند که آخر سر، پای بیعت در میان می آید. هم ابوبکر و هم عمر لا اقل به صورت ظاهر، از مردم بیعت گرفتند. علی هم که می دانید بعد از عثمان بیعت گرفت. چون پیغمبر می گفت این یک پرس و جویی است، یک بابی است که از این راه داخل می شوند. این شش نفر اکثریتشان می گویند علی باید خلیفه بشود. بعد هم علی (ع) می گوید من با مردم بیعت می کنم. پس هیچ اشکالی ندارد و آن وقت می دانیم که خود علی با عثمان همکاری می کند. کسی که ظاهراً مردم با او بیعت کرده بودند و او را قبول کرده بودند. علی (ع) می پذیرد ولی سیدالشهداء مسئله‌ی وراثت را نمی پذیرد. اما این که فرمودند وراثت نیست، چرا وراثت هست:

«وَوَرِثَ سَلِيمَانَ دَاوُودُ»<sup>۱</sup>

ظاهراً همین تضاد یا اختلافی که ما بین روایت‌های حکومتی مندرج در قرآن هست نشان می دهد که قرآن روی هیچ کدام از اینها صحه‌ی کلی نمی گذارد. آنجا هم که صحه گذاشته، چون خود این‌ها می خواستند، آیه خیلی قشنگ آن را نشان می دهد. آنها آمدند پیش یک نبی و گفتند این کار را بکن، آن وقت نبی گفت شما اهلش نیستید، تا به اینجا رسید که قبول کرد، پس شکل را نمی گوید. خود بنده هم این تقصیر را داشتم، دنبال این بودیم که بگوییم حکومت اسلامی. در کتاب «بعثت و ایدئولوژی»<sup>۲</sup> که ایدئولوژی را معین می کند، در آنجا خواستم یک مقدار نوع حکومتی را که می شود از اسلام درآورد نشان بدهم. چون در برابر کمونیست‌ها، در برابر مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها که آنها یک ایدئولوژی دارند و یک سیستم و

۱. نمل (۲۷) / ۱۶: و سلیمان از داوود ارث برد...

۲. کتاب «بعثت و ایدئولوژی» حاصل تفصیل و تدوین سخنرانی جشن مبعث در سال ۱۳۴۳ در زندان قصر است. این اثر هم‌اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

رژیمی را معین می‌کنند. ما مسلمان‌ها هم می‌گوییم این ایدئولوژی ما است. و بعد هم در این انقلاب که نمونه‌ی شدیدتر برای خودش دارد، حکومت جمهوری اسلامی نه چیزی اضافه و نه چیزی کم. مثل اینکه مثلاً جمهوری اسلامی مشخص است، اسلام حتی اعلام جمهوری نکرده و آن موقع که ما می‌گفتیم و خود ایشان هم می‌گفت، مرحوم بهشتی هم می‌گفت، جمهوری دموکراتیک اسلامی. این دموکراتیک حشو قبیحی نبود چون همین‌طور که در آیات می‌بینید، اسلام قبول سلطنت هم می‌کند، البته خودم عرض کردم، سلطنت مشروط. این حکومت را اولاً خود مردم باید درخواست کنند و رضایت باشد و علم باشد. بنابراین می‌تواند جمهوری اسلامی باشد، جمهوری آخوندی یا جمهوری طبقاتی باشد، بنابراین آن حشو زائد نبود به دلیل اینکه نه خود اسلام فرم مشخصی معین کرده و نه خود ایشان؛ وقتی هم در پاریس بودند در برابر سئوالات جواب درستی نمی‌دادند که این حکومت چگونه خواهد بود.

خوب ببینید، هزار مسئله است، مسئله قضا هست، ارتشش چگونه باید اداره شود، جنگش چگونه اداره شود، آموزش و پرورش چگونه باشد، تمام این بازسازی‌ها که می‌شود این خودش یکی از مواد حکومت است. آیا آن‌طوری که اینها می‌خواستند و رجایی می‌گفت حکومت دولت موقت انسجام نداشت؟ البته بعدها فهمیدم منظورش چی هست. در همان موقع خیال می‌کردم، ایشان می‌خواست بگوید که بین وزراء تفاهم نبود، گفتم والله گمان نمی‌کنم در ایران هیچ دولتی مثل دولت موقت بین وزرایش صمیمیت و تفاهم بوده باشد. ایشان حرفی نزد ولی من بعدها فهمیدم که منظورش از انسجام این بوده که همه یک‌دست و یک‌پارچه باشند، همه به قول ایشان ولایت فقیه را قبول داشته باشند. حالا می‌بینید معلم حتماً باید طرفدار ولایت فقیه باشد، حتی شاگرد آمده برای دانشسرا اسم‌نویسی بکند که بعدها معلم بشود یا توی وزارتخانه‌ی استخدام شود، پر کردن یکی از فرم‌ها، از معیارهای حکومتی شده است. قرآن هیچ نگفته که ممکن است ما آن را تعمیم بدهیم. این است که می‌گویم نوع حکومت مشخص نشده، حالا کلمه نوع گفتیم آقایان می‌گویند فرم، شکل؛ درست است ولی یک سلسله شرایطی گذاشته شده است. آقای مهندس کتیرایی هم این صحبت را می‌کردند که «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» این خودش پاداشی است که آقای مهندس هندی جواب دادند و جوابشان هم درست است. خیلی‌ها در دنیا به عنوان بزرگ‌ترین غنیمت و بزرگ‌ترین پاداش همان حکومت را می‌دانند، اما همیشه

دیانت و حکومت، جلسه دوم \_\_\_\_\_ ۴۲۳  
این طور نیست اگر ائمه گفتند:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَيَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

نمی‌شود گفت حتماً منظورشان این بوده که حکومت نمی‌خواهم، در عین اینکه صحبت ایشان تأیید عرایضی است که آقایان می‌کردند ولی به این آیه نمی‌شود استناد کرد چون عکس آن آیه هم در قرآن خیلی هست «وَأَطِيعُوا أَمْرِي»<sup>۲</sup> امر مرا اطاعت کنید.

**عدل و ظلم، مقابل یکدیگرند ولی قسط همه جا همراه با ترازو و میزان و معیار است**  
آن وقت راجع به قسط و عدل آقای مهندس تاج گفتند خوب عدل همان پاداش و جزا است، ولی آن هم به معنی کلی است. یعنی عدل و ظلم، این دو تا مقابل یکدیگرند. تعریف کامل عدل یعنی رفتار به حق، آن چیزی که حق است، یعنی عدل. کما اینکه ظلم یعنی رفتار به ناحق، رفتاری که حق نیست، غلط است. حالا یک وقت هست که مال کسی را از جیبش درآورده‌اند، یا مالش را نداده‌اند، یا کتکش زده‌اند، این‌ها زور گفتن و آزار و ظلم است. اما یک جایی است که آزاری به کسی نمی‌رسد یا اگر باشد، آزار به نفس است آن هم مسئله‌ی ظلم است. ولی قسط همه جا همراه با ترازو و میزان و معیار است. به نظر بنده قسط یعنی عمل برطبق موازین، همین طور که آقای کتیرایی هم گفتند. حتی سابق عملی که آن قاضی یا استاندار و یا فرماندار روی مقررات موضوعه آن مملکت می‌کرده این در آن زمان و مکان، قسط بوده همان طور که خدا می‌گوید:

«وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»<sup>۳</sup>

بعد از آنکه می‌گویید:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»<sup>۴</sup>

و اینها که آقای مهندس شکیب‌نیا گفتند که:

---

۱. شعراء (۲۶) / ۱۰۹ : و از شما هیچ پاداشی بر رسالت نمی‌خواهم؛ پاداش من تنها بر عهده‌ی پروردگار جهانیان است.

۲. طه (۲۰) / ۹۰ : ... و از من اطاعت کنید.

۳. الرحمن (۵۵) / ۹ : و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

۴. الرحمن (۵۵) / ۷ : آسمان را برافراشت و میزان [عدالت] را مقرر داشت.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱</sup>

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۳</sup>

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۴</sup>

اینها همه‌اش اصول است، فرم نیست.

همه‌ی انبیاء به معنای سیاسی امام نبودند ولی به معنای ایدئولوژیک امام بودند این اصولی که به فرموده امام خمینی همه جا باید رعایت بشود در خانه هم «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» باید رعایت شود. مثل اینکه در «عِنْدَ اللَّهِ» حکومت نیست و امامت غیر از حکومت است ولی این کلمه امامت در قرآن معانی مختلف دارد. خود حضرت علی (ع) هم در نامه به معاویه وقتی می‌گوید هر قومی باید امامی داشته باشد آنجا معلوم است که امام یعنی همان فونکسیون که من الان دارم یا فونکسیون که تو می‌خواهی از من بگیری آنجا معنی همین حاکمیت می‌شود، ولی خیلی جاها معنی آن پیشوا و رهبر است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۵</sup>

که درباره‌ی همه پیامبرهاست. بعضی‌ها از همین مسئله‌ای که درباره‌ی ابراهیم (ع) در قرآن آمده و می‌گوید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۶</sup>

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... بزرگوارترین شما نزد خدا پروا پیشه‌ترین شماست...

۲. بقره (۲) / ۱۲۴: ... پیمان من شامل ستمگران نخواهد شد.

۳. آل عمران (۳) / ۱۵۹: و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

۴. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۵. انبیاء (۲۱) / ۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که [مردم را] به فرمان ما هدایت می‌کردند...

۶. بقره (۲) / ۱۲۴: [به یاد آر] وقتی که ابراهیم را صاحب‌اختیارش به‌اموری چند [مثل شکستن بتها، فتنه آتش، تجدید بنای کعبه و اسکان خانواده‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه مکلف کرد و] در آزمون نهاد و او همه [مراحل] را به‌انجام رساند؛ [آنگاه خدا] فرمود: تو را [سرمشق و] پیشوای مردم قرار می‌دهم؛ [ابراهیم] گفت: از دودمان من [چطور]؟ گفت: [اگر شایسته باشند، که] پیمان من شامل ستمگران نخواهد شد.

غُلُوکنندگان درباره تَشْيِيع و امامت می گویند این نشان می دهند که امامت بالاتر از نبوت است برای اینکه اول خدا ابراهیم را نبی کرد و بعد که او را از امتحانات و از این غربالها و گردنهها گذراند، امام کرد؛ یعنی امام، مافوق نبی است. در صورتی که آن آیه که در سورهی انبیاء (۲۱) است ردیف انبیاء را ذکر می کند، بعد می گوید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون.»<sup>۱</sup>

که این آیه بعد از آیه:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»

آمده است، یعنی همه ی این پیغمبران ائمه بودند، شغلشان چه بوده؟ «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا». پس امامتی که قرآن در آنجا می گوید، همان هدایت است، هادی و راهنمای در دین است نه راهنمای حکومت. همین دلیلی که بنده عرض کردم که همه ی انبیاء، به معنای سیاسی امام نبودند ولی همه به معنای ایدئولوژیک امام بودند.

حضرت امیر در خطبه ی شفشقیه اظهار ناراحتی می فرمایند از اینکه این مدت استخوان در گلویم بود، خار در چشمم بود، نه از اینکه چون من خلیفه نشدم پس ناراحت بودم نه، اعمالی که آنها می کردند اعمالشان بد بود، غلط بود؛ امام از آن شکایت داشتند. بعد صحبت در خطبه ی حضرت فاطمه (ع) در مسجد علیه ابوبکر و جاهای دیگر شد. صحبت در این خطبه یا خطبه دیگر این بود که لباسی که اینها به تنشان سزاوار نبود به تن کردند، یعنی اینها صلاحیت آن را نداشتند، از آن بابت ایراد هست. همان طور که آقای مهندس تاج گفتند، اگر مردم آن زمان مدینه، عاقل بودند و اعراب اهل تقوا بودند، و ریگی توی کفششان نبود، و فهم و شعوری داشتند، و طرفدار حق بودند، باید علی را می آوردند. ولی با یک مقداری حقه بازی و یک مقداری روی ساخت و پاخت و میل و امثالهم، به طرف ابوبکر رفتند و با ایشان بیعت کردند، حضرت امیر هم نه فقط آن موقع، و بعد هم بیعت کرد.

از این بابت ایراد است، وظیفه مردم بوده که علی را بیاورند او اصلح و اکمل، و شایسته ترین فرد او بوده، و آن که ایشان خلیفه نشد ظلمی بود که اینها به خودشان کردند. اما وظیفه ی علی نبود که بگوید اِلَّا و بالله من باید بروم و آنجا بنشینم، من باید خلیفه شوم. اگر بنا بود که علی حتماً همان طور که راجع به روزه و نماز قطعی

۱. انبیاء (۲۱) / ۹۲: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد و من صاحب اختیار شما هستم، پس مرا بندگی کنید.

است و برو برگرد ندارد، و مردم حق دخالت ندارند، اگر راجع به خلافت حضرت امیر یعنی امامت را و «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ»<sup>۱</sup>، ولایت را به معنای خلافت بگیریم، چه طور می‌شود علی خودش امتناع بکند، حتی بگوید من برای شما وزیر باشم بهتر است تا اینکه امیر باشم. خود علی از این استنکاف می‌کند. امام حسن چه طور می‌آید و خلافت را واگذار می‌کند، حق نداشته است. آیا امام حسن می‌آمد امامتش را به معاویه واگذار کند؟

همان طور که بنده در انجمن اسلامی مهندسين و در نهضت آزادی عرض کردم، عمل سیدالشهداء خیلی شاخص و معین است و احادیث معتبر است، البته آقایان بحثی در آیه «يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۲</sup> می‌کردند و سؤالاتی داشتند. بنده فکر می‌کنم تشخیص اینکه این مُلک کدام مُلک است، یک قدری مشکل است. مُلکی که متعلق به خدا است و خدا به حق و به اشخاص صاحب حق می‌دهد، این یک قدری محتاج به بحث بیشتر است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعْظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup> به قول مرحوم طالقانی اغلب ایشان می‌گفت که این درست یکی از مصادیق آن است. همان طور درباره‌ی این آیه:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»<sup>۴</sup> بعضی‌ها می‌گویند این آیه خاص حضرت امیر است. این را طالقانی قبول نداشت می‌گفت این آیه کلی است. کسانی هستند که وجودشان و نفعشان در جهت رضایت خداست. مثلاً فرض کنید سیدالشهداء هم همین کار را کرده آن وقت یکی از مصادیقش شاید بهترین و عالی‌ترین مصداقش علی (ع) است. حالا اینجا یکی از مصادیق رد امانت و عدل همین است که پیشوایی و رهبری را نباید به یزیدها داد، باید به سیدالشهداء یا به علی بن حسین داد. اما آیه همان طور که هست «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» معلوم می‌شود اختصاص به مسئله امام و ولایت ندارد. با تشکر

۱. حدیث نبوی: هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای او است.

۲. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد...

۳. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید، خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۴. بقره (۲) / ۲۰۷: بعضی از مردم [هم هستند که] از جان خود در طلب خشنودی خدا می‌گذرند؛ و خدا به [چنین] بندگان رؤف است.

## دیانت و حکومت\*

(جلسه سوم)

بسم الله الرحمن الرحيم

«فَمَا أُوتِيْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۱</sup>

موضوع بحث ما «دیانت و حکومت» است به جای «روحانیت و حکومت». این عنوان را نوشته بودیم و منظور این بود که چون روحانیت همیشه، و حالا خیلی بیش از گذشته، مدعی حکومت و حاکمیت یا تمام حاکمیت و حکومت یا جزیی از آن بوده، بنابراین بحث روی این مسئله، هم با سرگذشت روحانیت ارتباط دارد و هم با سرنوشت آن، و شاید همین باشد که سرنوشت را معین می‌کند.

### آیا حکومت جزئی از رسالت انبیاء و دین است؟ یا نه

ابتدای موضوع و بحث، همان حرف‌هایی است که آقای بسته‌نگار انجام داده بود، نظریاتی که علما، و مخصوصاً علمای شیعه، و ضمناً نظریات علمای تسنن و حتی نصارا و سایر علما نسبت به بعثت است که علمای تشیع نسبت به حکومت چه نظری داشتند. کتاب عبدالهادی حائری با عنوان «تشیع و مسیحیت» در این باره خیلی پر معنا و خوب است. منتها عیبش اینکه فقط راجع به همان برهه، و زمان انقلاب مشروطیت

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۲ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۱. شوری (۴۲) / ۳۶ : آنچه به شما داده شده است، برخورداري [گذرای] زندگی دنیاست؛ و آنچه نزد خداست، برای مؤمنانی که بر صاحب اختیارشان توکل می‌کنند، بهتر و پاینده‌تر است.

است و به گذشته کاری ندارد ولی در اعلامیه‌ها و در نامه‌های آنها، مخصوصاً آقای شریعت اصفهانی که بعد از مرحوم آیت‌الله شیرازی هفت هشت ماه مرجع تقلید بوده و بعداً مرحوم شد، و بعد از او علامه نائینی مرجع تقلید شد. ایشان یک اعلامیه‌ی ده ماده‌ای داده که پاسخی خیلی شدید و پر معنا به همین حرف‌هایی است که حالا می‌زنند، و مسئله‌ی حاکمیت و نقش روحانیت را نشان می‌دهد. قبلاً عرض کردم که اگر ما بخواهیم روی این مسئله بحث کنیم باید به یک سلسله سئوال‌ها جواب بدهیم که اصلاً آن‌طور که استدلال اهل کلام و فقهای ما بوده، حاکمیت و امریت حتماً با دین یا برای دین آمده یا نه؟ و آیا حکومت جزئی از رسالت انبیاء و دین است؟ آیا این درست است یا نه؟ اگر خدا این تکلیف را معین نکرده، یعنی اسلام معین نکرده، پس اسلام و ادیان و پیغمبران برای چی آمده‌اند؟ و هدفشان چی بوده؟ اما اگر بالعکس ادیان و پیغمبران برای حکومت تکلیف معین کرده‌اند، چه نظام حکومتی معین کرده‌اند؟ چه نظری نسبت به حکومت و اقتصاد و ... دارند؟

در قرآن دو گروه از آیات هست که با این دو مسئله ارتباط دارد، مسئله‌ی دیانت و حکومت. آنها را می‌گیریم و صحبت می‌کنیم. دسته‌ی اول آیات ۲۴۶ و ۲۴۷ سوره‌ی بقره (۲) تا آیات ۲۵۳ و ۲۵۴ است که دامنه‌اش تا سلطنت داوود و سلیمان هم می‌رود، دسته‌ی دیگر هم آیات سوره‌ی شوری (۴۲) است. اگر این آیات را جلویمان بگذاریم و آن وقت هر نکته‌ای که از آن‌ها درک می‌کنیم آن‌را به وسیله‌ی آیات دیگر یا با سنت پیغمبر و احادیث تحقیق و بررسی کنیم، شاید تا حدودی بتوانیم به آن مسائل جواب دهیم.

#### پیغمبر آنجا که پای اداره‌ی امت یا کشور و مردم بود، مأمور به «شاورهم فی الأمر» بود

روی آیات سوره‌ی بقره (۲) مثل اینکه در دو جلسه صحبت شد و نکاتی از آن درآوردیم. نکته‌ی اول اینکه مابین دو فونکسیون نبوت - یا امامت فرق نمی‌کند - با فونکسیون حکومت الزاماً ادغام نیست، این دو تا می‌توانند جدا باشند و استثناً بعضی از پیغمبران - یکی خاتم‌الانبیاء پیغمبر خودمان است، و یکی هم حضرت موسی و همچنین داوود و سلیمان - هر دو فونکسیون را در آن واحد با هم داشتند. این خودش یک مسئله، اما در عمل همان‌طور که انجام دادند، آیا این دو را از هم جدا کردند یا نه؟ جوابش این است که بلی این دو را از هم جدا کردند. این هم توضیح داده شد که پیغمبر اکرم آنجا که پای دین و معتقدات و همچنین احکام بود، آنجا با هیچ کس



مشورت نمی‌کرد و از هیچ‌کس دستور نمی‌گرفت، حتی خودش هم به‌هیچ وجه در آن دخالت نداشت و صرفاً از وحی تبعیت می‌کرد. اما آنجا که پای اداره‌ی امت یا شهر مدینه یا کشور و مردم بود، آنجا برعکس مأمور به «شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> بود.

### اگر دولت در دیانت دخالت کند، نفی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» کرده است

می‌بینیم وقتی حضرت امیر مالک اشتر را برای حکومت و ولایت به مصر می‌فرستد به او دستوراتی می‌دهد که به طور نمونه حتی یک دستور دینی در آن نیست، تمام دستورات حکومتی و اداره‌ی آن چیزی است که در برنامه‌ی دولت‌ها قرار دارد. یعنی آنجایی هم که این دو فونکسیون به دوش یک نفر گذاشته شده، این عمل در دو نوع مختلف انجام شده، هر دو نوع با هم مساوی نیستند و این ادعا که روحانیت ما داشته و حالا هم بیشتر دارد و اصلاً روحانی این وظیفه را برای خودش قائل شده که من روحانی هستم و نباید تنها به این اکتفا کنم که آیات قرآن را ترجمه و تفسیر بکنم و احکام شرع را بیان بکنم، بلکه باید شرع اسلام را هم در حوزه‌ی عمل خودم پیاده بکنم و باید من صاحب قدرت بشوم برای اینکه اسلام را اجرا بکنم. این عمل به‌هیچ وجه من الوجوه نه سنت است و نه دستور قرآن است و البته روش هیچ یک از انبیاء و ائمه ما هم نبوده است. این ادعا و تصور آنها که خیال می‌کنند وظیفه‌شان روحانی شدن و بر منبر پیغمبر نشستن است و باید حتماً با زور دولت و با امکانات دولت دین را پیش ببرند، کاملاً اشتباه است. چنین چیزی نبوده و نیست و اینکه خود قرآن می‌گوید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup> وقتی که در دین اکراه نبود پس دولت در آنجا دخالتی ندارد، یعنی نباید عامل و بازوی عمل، بازوی اجرایی و قوای انتظامی به کار برود. برای اینکه مکرر به پیغمبر می‌فرماید:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا»<sup>۳</sup>

این آیه همه‌ی این تفکر را نفی می‌کند که دولت در دیانت دخالت بکند. اگر بخواهد دخالت بکند، نفی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و نفی «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»<sup>۴</sup> و همه‌ی

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۳. اسراء (۱۷) / ۶۵: بر بندگان [خاص] من سلطه‌ای نخواهی داشت؛ و صاحب اختیار تو به‌عنوان کارساز کافی است.

۴. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری.

این نوع آیات می‌شود. این یک مطلب بود که از آن درمی‌آوردیم.

**در شیوه‌ی حکومت و نظام حکومتی، باید رضایت مردم باشد**  
مطلب دیگر این است که سلطنت هم هیچ اشکالی ندارد، اصولاً و عَلی‌الإِطْلَاق دین مخالف آن نیست. حکومت می‌تواند سلطنت باشد یا خلافت. آیا قرآن صرفاً سلطنت را تجویز می‌کند؟ یا نه، می‌گوییم نه؛ بلقیس یک نوع سلطنت مشروطه داشته و خودش می‌گوید:

«قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون.»<sup>۱</sup>

این یعنی یک مجلس شورای در واقع انتصابی؛ شورایی که خودشان باید داشته باشند تا با آنها مشورت بکنند. می‌بینید، قرآن سلطنت او را امضا می‌کند، قبول دارد، اما مع‌ذالک چنین نیست که قرآن به کلی بی‌طرف باشد. اعمالی را حاکم می‌کند ولی قرآن شیوه‌ی حکومت، نظام حکومتی و سیستم را معین نمی‌کند ولی یک سلسله حدود می‌گذرد:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>

باید رضایت مردم باشد. اینها را معین می‌کند بدون اینکه نه وارد به جزئیات و نه وارد به اصول سیستم بشود. یعنی هر نوع حکومتی که بتواند عدل و ظلم و رضایت مردم را تأمین بکند و مبنای علم و خدا باشد، آن حکومت قابل قبول است؛ و خود خدا می‌گوید مردم خواسته بودند. یعنی حکومت مردم بر مردم تاحدودی اجرا شده است.

بعد از این آیات، مُلْك و حکومت و مالکیت از آن خداست ولی خدا مُلْك خود را «يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۳</sup> به هر که بخواهد واگذار می‌کند، حکومت یک امانتی است، و حکومت الله با حکومت مردم منافات ندارد. حکومت موروثی را قرآن به هیچ وجه امضاء نمی‌کند، حکومت دانایی و دانش می‌خواهد.

۱. نمل (۲۷) / ۳۲: [آنگاه] گفت: ای سران [کشور]، در مورد مسئله‌ام نظر بدهید که بدون حضور شما هیچ کار [مهمی] را فیصله نداده‌ام.

۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پشتیبان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن ...

۳. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد...

### بحث حکومت در آیات شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۴ و جایگاه «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در بین آنها

یک بحثی در زمینه‌ی مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست هست که هر وقت موقعش بود وارد می‌شویم. در این آیاتی که من یک مقدار نوشته‌ام اگر بخواهیم وارد این مطلب بشویم به آن نمی‌رسیم بنابراین با اجازه‌تان فعلاً روی گروه دوم، آیات سوره‌ی شوری (۴۲) صحبت می‌کنم. در این آیات بیشتر از نظر حکومت و نوع حکومت بحث می‌شود که هم شعار مجلس شورای ملی ما در انقلاب مشروطیت بود، و هم در این مجلس که تابلوی «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> را در راهرو گذاشته‌اند. مرحوم نائینی هم با اقتباس از کواکبی، خیلی روی آن تکیه می‌کند ولی می‌بینیم در تمام این آیات: یک و دو و سه و ... ، و به اعتباری ۱۰ آیه، فقط یک جزیی از یک آیه راجع به مسئله‌ی حکومت، آن هم در وسط این آیات آمده، و این مجموعه آیات، یک جامعه‌ی مورد قبول قرآن را مورد امضاء قرار می‌دهد و با آن، جامعه‌ی مسلمان را توصیف می‌کند که چگونه است. ولی مع ذلک با آنکه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» یک همچنین مقام کوچکی را در این آیات اشغال کرده، ولی سوره را به نام همین کلمه‌ی «شوری» آورده‌اند. بیشتر آیات این سوره عبادی، یعنی رابطه‌ی انسان با خداوند است و وصف مؤمنین را نشان می‌دهد:

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعٌ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۲</sup>

این از متاع دنیا شروع می‌شود و بعد متاع یعنی آنچه ما داریم حالا زن و بچه است، پول و باغ و مقام است، و یا از هر چه هست صحبت می‌شود. ولی بعد گفته می‌شود آنچه نزد خداست بهتر است، نه اینکه این‌ها بد هستند نه، از این‌ها باقی‌تر هم هست، آنها بقا دارند ولی بقاءشان بیشتر است؛ برای کی؟ برای کسانی که ایمان آورده باشند و به خدا توکل بکنند و بقیه توصیف همین، و در «آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» جمع هستند. یعنی همه‌ی اینها شرط باشد، شرط چه؟ شرط کسانی که:

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۳</sup>

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...  
 ۲. شوری (۴۲) / ۳۶ : آنچه به شما داده شده است، برخورداری [گذرای] زندگی دنیاست؛ و آنچه نزد خداست، برای مؤمنانی که بر صاحب‌اختیارشان توکل می‌کنند، بهتر و پابنده‌تر است.  
 ۳. شوری (۴۲) / ۳۷ : و [نیز برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کناره می‌گیرند و آنگاه که به ←

کسانی که از گناهان کبیره و فحشا و چیزهای دیگر پرهیز می‌کنند و اگر عصبانی شدند همدیگر را می‌بخشند و در عصبانیت و خشم نمی‌ایستند، در راه گذشت هستند.

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۱</sup>

آنها که جواب دعوت خدا را دادند، نماز می‌خوانند، کارشان، اداره‌شان از راه مشورت با هم است و از آنچه روزی داده شده‌اند انفاق می‌کنند و کسانی که در معرض بغی و ظلم قرار بگیرند، یعنی به آنها بد برسد، همدیگر را انتصار می‌کنند و تلافی سر دشمن درمی‌آورند. و آن وقت چگونه انتصار می‌کنند، یادتان نرود:

«وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

مطابق هر بدی، بدی کنید نه اینکه او را از صفحه روزگار بردارید. با خود نگوئید، کسی که یک بدی کرده پس جنسش خراب است و ممکن است به دیگران هم بدی بکند، پس من باید او را از بین ببرم نه؛ در برابر بدی، فقط مثل آن بدی بدی کنید، مع ذلک اگر عفو بکنید و صلح برقرار کنید و اصلاح بکنید این اجرش با خدا است، خدا ظالمین را دوست ندارد. حالا آنکه یک بدی کرده، و چه آنکه در برابر یک بدی دو بدی کرده، خدا هیچ یک را دوست ندارد.

«وَلَمَنْ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُوْلَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ»<sup>۳</sup>

ایراد به کسانی نیست که وقتی مورد ظلم واقع شدند، انتصار بکنند؛ به آنها ایرادی نیست.

اما اگر مورد ظلم واقع نشدند و انتصار شدند. یعنی بدون اینکه به ما حمله کرده باشند و ما آزار نشده باشیم، آن موقع برویم دسته‌بندی کنیم هورا راه بیندازیم که ائِهَا النَّاسُ به کمک من بیایید، نه؛ اینها به آنها تحمیل است، ایراد است.

→ خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : و آنان که [دعوت] صاحب اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و

امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

۲. شوری (۴۲) / ۴۰ : جزای هر بدی مقابله به مثل است؛ و هر که گذشت کند و [کار را] به صلاح آورد،

پاداشش با خداست؛ به راستی او ستمگران را دوست ندارد.

۳. شوری (۴۲) / ۴۱ : البته آنان که پس از ستمی که دیده‌اند، انتقام گیرند، هیچ راه [ملامت]ی بر آنان نیست.

«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَيَّ الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

ایراد فقط به کسانی است که ظلم می‌کنند. در زمین به ناحق برتری می‌جویند، برای آنان عذاب مفراط و دردناک است. و معذالك:

«وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»<sup>۲</sup>

کسانی که صبر بکنند، مقاومت بکنند و ببخشند، که این دیگر خیلی کار مشکلی است و هر کسی از عهده‌اش بر نمی‌آید.

«وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَيَّ مَرَدٌّ مِّنْ سَبِيلٍ»<sup>۳</sup>

حالا کسی که خلاف اینها کرد و خدا او را راهنمایی نکرد، و غیر خدا را گرفت، او دیگر ولی و سرپرست ندارد. بعد از خدا او به هر چیزی و به هر مقامی می‌خواهد متشبث شود، دیگر فایده ندارد و آن وقت خواهید دید که ظالم‌ها زمانی که عذاب را می‌بینند، روز قیامت مرتباً می‌پرسند آیا راهی هست که از اینجا نجات یابیم یا نه؟ در عین حال تمام اینها عبادی است، تمام اخلاقی است، تمام فقهی به معنی احکام شرع است ولی جانشین هر کدام یک وزارتخانه است، و در عین حال اینها همه‌اش حکومت است.

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۴</sup>

همین وزارت جنگ و وزارت ارشاد و کمیته امر به معروف و نهی از منکر است که در قدیم محتسب بود تا با هم دعوا نکنند. وقتی دعوا کردند، معمولاً در دستگاه دولتی چه کسی به دعوا رسیدگی می‌کند؟ خودشان.

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا

۱. شوری (۴۲) / ۴۲: راه [ملامت] بر ستمگرانی گشوده است که به ناحق در زمین برتری خواهی می‌کنند؛ آنان عذابی دردناک [در انتظار] دارند.

۲. شوری (۴۲) / ۴۳: اما هر که شکیبایی و گذشت کند، نشان قدرت اراده [او] است.

۳. شوری (۴۲) / ۴۴: هر که را خدا گمراه کند، بعد از خدا کارسازی نخواهد داشت؛ و ستمگران را می‌بینی آنگاه که عذاب را مشاهده کنند، می‌گویند: آیا راه بازگشتی هست؟

۴. شوری (۴۲) / ۳۷: و [نیز هر برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کناره می‌گیرند و آنگاه که به خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ<sup>۱</sup>

بعد هم آن‌ها که استجاب خدا را می‌کنند، نماز برپا می‌دارند و کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند و «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». وزارت دارایی، یعنی مالیات و پول‌هایی که از مردم می‌گیرد و مردم باید این پول‌ها را بدهند که دولت بتواند خرج کند. اگر در یک جامعه‌ای «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». بود به وزارت دارایی احتیاجی نیست خصوصاً وقتی که «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» باشد و:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»<sup>۲</sup>

جانشین هم پلیس می‌شود و هم وزارت دفاع جانشین می‌شود، وقتی به آنها بغی رسید به نزاغ با هم می‌آیند. اینجا پای دادگستری و پای وزارت ارشاد به میان می‌آید که در برابر بدی‌ها نباید بدی ایجاد بکنند، نباید تلافی بشود، پلیس جلوگیری بکند، در زمین غیرحق نکنند، ظلم نکنند. باز تاحدودی این وزارتخانه‌ها و دستگاه‌هایی که با تجاوز و امثال آن سرکار دارند، به آنها مربوط است. باز هم وزارت ارشاد و اخلاق است. ببینید اگر یک جامعه‌ای باشد که مردم آن با خدا راه و ارتباط داشته باشند، درد همدیگر را داشته باشند، به درد هم برسند، دعوا راه نیندازند، مثل گشتی‌ها که با همه سرجنگ و دعوا دارند اینها با هم دعوا نداشته باشند، کارهای زشت هم نکنند، گناه هم نکنند، اینها اصلاً دولت نمی‌خواهند. دولت برایشان چه کار بکند؟

بلا تشبیه می‌گفتند در سوئیس که دادگستری و محاکم دارد اما چون مردمش با هم دعوا نمی‌کنند، محاکم تعطیل است. هفته‌ای یک روز رئیس محکمه یا رئیس فلان جا می‌آید سرری به آنجا می‌زند و برمی‌گردد. مملکتی که توی آن دزدی نکنند، فحشا نباشد اصلاً یک قلم، عدلیه نمی‌خواهد. وقتی خودشان به درد هم برسند و با هم امر به معروف و نهی از منکر بکنند، قسمت‌های دیگر را هم نمی‌خواهد. آن وقت به این ترتیب، در چنین جامعه‌ای امور اداری و امور حکومتی، کم و مختصر و آسان می‌شود؛ چون که برایشان همان «أَمْرُهُمْ شُورَى» کافی است. آن پول‌هایی هم که از زکات و انفاق و صدقات جمع می‌شود، می‌ماند که این پول‌ها را چه‌طوری خرج کنند؟ با چه قدرش دارالایتام بسازند، چگونه دارالایتامی باشد؟ کجای شهر باشد؟

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.  
۲. شوری (۴۲) / ۳۹: و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی‌خیزند.

مدرسه بسازند؟ چه قدرش را خرج تدارک اسلحه و مهمات بکنند؟ می گوید: خودتان دور هم جمع شوید و با هم راجع به آنها تصمیم بگیرید. چون اینها سوءنیت ندارند، با خدا ارتباط دارند، اقامه‌ی صلات می کنند، پس می توانند با هم بسازند و با هم نظر داشته باشند و راجع به انفاق و صدقات و کارهای دیگر با هم به تفاهم برسند که مثلاً محیط شهر چگونه پاکیزه بشود و معلمین چگونه استخدام شوند. این را با یک مشورت فی مابین می توانند انجام دهند.

### در جامعه‌ی اسلامی، حکومت در حداقل مشورت با هم پایین می آید و هدف از اول تا آخر خداست

من حیث المجموع این آیات سوره‌ی شوری (۴۲) نقش حکومت است یعنی حکومت دیگر لازم نیست، حکومت در حداقل مشورت با هم، پایین می آید. اما حالا این مشورت چگونه باشد؟ آیا آن طور که در آتن بوده که اعیان و رجال در یک میدانی جمع می شدند و در آنجا هم قضاوت می شده و هم کارها را اداره می کردند و هم راجع به جنگ تصمیم می گرفتند، آن جوری باشد؟! مثلاً یک دسته خاص افاضل باشند، یا همه بیایند؟ باز اگر همه آمدند همه حرف بزنند یا یک عده را معین بکنند؟ قرآن دیگر وارد این مسئله نمی شود فقط می گوید خودتان باید با مشورت خودتان مسائل و مشکلاتتان را حل و فصل کنید. حالا اگر مشورتتان به اینجا رسید که مثلاً ما ده نفر نماینده معین می کنیم این ده نفر یکی اش قاضی عدلیه باشد یکی حقوقدان باشد یکی اقتصاددان باشد یا فلان باشد، هیچ اشکالی ندارد، به این ترتیب این مسئله اصلاً حل می شود. یعنی حقیقتش را بخواهید همان طور که مثلاً درباره‌ی اخبار آخرالزمان هم می گویند که با یک صلوات معامله می کنند و اصلاً گرگ و میش با هم همخوابه می شوند، حالا البته این استعاره است مسلماً آخرالزمان گرگ و میش با هم نمی خوابند. منظور اینکه زمانه طوری می شود آن کسی را که سابقاً گرگ می دانستند دیگر به میش طمع نمی ندارد؛ و میشی که سابقاً این قدر مظلوم و بی دفاع و بی سلاح بود، حالا چون عدالت حاکم است میش زور دارد و می تواند از پس گرگ برآید.

در سوره‌ی شوری (۴۲)، آیات ۳۴ و ۳۶ همان ایدئولوژی و هدف جامعه است. آیات ۳۵ و ۳۶ قلمرو دادگستری است، آیه ۳۷ هم ایدئولوژی و هم عبادی است و آخرش اقتصادی است. آیات ۳۸ و ۴۰ روابط عمومی و اجتماعی و روابط فرهنگی

است همین طور تا آخر ادامه می‌یابد.

حالا در یک چنین جامعه‌ای اصلاً دیگر حاکم و حکومت از بین می‌رود، چرا؟ برای اینکه ضد حکومت است. آن ضرورت‌هایی که حکومت را ایجاد می‌کنند، آنها بایستی بروند. یاد یک ضرب‌المثل انگلیسی افتادم که می‌گوید اگر روزی یک سیب بخوری اصلاً دیگر به دکتر احتیاج نداری. در جامعه اسلامی، اگر خدا آمد، خدا حاکم بود و مردم به این اصول عمل کردند، گفتارشان، رفتارشان، بخشش و گذشتشان، همکاریشان، دفاع متقابلشان، و تکامل اجتماعی‌شان بود، اینجا دیگر حکومت از بین می‌رود. یعنی هدف از اول تا آخر خداست. اینجا می‌ارزد که بگوییم این سیستمی که قرآن می‌گوید، و اسلام می‌گوید، چیست؟ این حکومت با حکومتی که دنیای متمدن می‌گوید- حالا چه آمریکا، چه اروپا، چه غرب‌اش و چه شرقش روسیه- با هم چه اختلافی دارند و چگونه ما می‌توانیم سیستم حکومتی خودمان را در برابر سیستم حکومتی آنها عرضه بکنیم و چه طور شد که در اروپا این سیستم‌های امروزی، حالا یا کاپیتالیسم یا کمونیست یا سوسیالیست یا ناسیونالیست، همه‌ی این‌ها آن‌طور که خودشان می‌نویسند، پدید آمد.

#### در قرون وسطی آن که حاکمیت مطلقه داشت، کلیسا و پاپ بود

بعد از قرون وسطی و بعد از سقوط حکومت‌های مطلقه‌ی پادشاهان قرون وسطی که از یک طرف امور دنیاشان را فئودال‌ها و امراء و اشراف در قبضه‌ی قدرت و حاکمیت داشتند و آن که از بالای سر آنها تاج می‌بخشید و تاج را از این می‌گرفت و به آن یکی می‌داد و حاکمیت مطلقه داشت، کلیسا و پاپ بود. پاپ هم می‌گفت برای اینکه می‌خواهم عیسی حاکم باشد برای اینکه می‌خواهم اوامر اجرا بشود. مردم آمدند این‌ها را بیرون کردند. گفتند ما خدا نمی‌خواهیم، خودمان جامعه را اداره می‌کنیم. آن وقت ماکیاولی پیدا شد و برای رفع هرج و مرجی که در ایتالیا حاکم شده بود به نظرش رسید برای اینکه اینها نجات پیدا بکنند- البته بعد از حاکمیت پاپ- و از آن هرج و مرج بیرون بیایند و امنیت داشته باشند، باید هر کسی به دنبال کار خودش برود، ایده‌آل آنست که باید حکومت مرکزی و دولت داشته باشیم و به جای کلیسا و فئودال‌ها باید دولت تمام اقتدارات را در اختیار خودش بگیرد. و می‌ارزد که دولت تمام اینها را بزند و بیرون بریزد. قدرت دولت آن قدر مقدس و هدف اعلا و درست است که در قبال این کار اگر فئودال‌ها و اشراف را بکشیم یا



دروغ بگوییم، و با دروغ و خدعه اینها را از بین ببریم، اینها همه‌اش مجاز است. اولین عکس‌العمل بعد از این نوع طرز فکر این شد که گفتند چه کار بکنیم؟ برای ما کی مقدس است؟ چی اساس است؟ مملکت و ملت، ناسیون و ناسیونالیست از اینجا به وجود آمد.

### بعد از قرون وسطی،

چه شد که ناسیون و ناسیونالیسم و لیبرالیسم و دموکراسی و ... به وجود آمد؟ در زمان قرون وسطی، در واقع در تمام اروپا یک دولت، آن هم دولت کلیسا بود. اینها با هم اختلاف زیادی نداشتند. دولت کاملاً دست به دست می‌گشت. آلمان یک روز داده می‌شد به یک هلندی، و هلند در یک روز دیگر داده می‌شد به یک ایتالیایی، و همه‌ی اینها زیر سایه‌ی کلیسا بود. وقتی که حکومت واحد، و حکومت جهانی یا اروپایی پاپ از بین رفت، هر کدام گفتند ما می‌خواهیم وطن خودمان را حفظ بکنیم. وطن یعنی ملت، و وطن هم نیاز به دولت قوی دارد. دولت قوی شد، اما دیدند دولت قوی، شد اول دردسر. در برابر این دولت قوی، لیبرالیسم به وجود آمد و بعد از لیبرالیسم، دموکراسی به وجود آمد که مردم باید آزاد باشند، کسی حق ندارد زور بگوید، کسی نباید فشار بیاورد، کسی حق ندارد اموال دیگران را مصادره بکند، خود این مردم هستند که باید رئیس‌جمهورشان و پادشاه مشروطه‌شان یا دولتشان را معین کنند. این وضع یک مدتی جای‌گزین کلیسا شد. بعد از مدتی دیدند این هم اشکالاتی دارد. وقتی آزادی می‌دهند طرف بشر است، بشر از امکاناتش سوءاستفاده می‌کند این پول بیشتر دارد، آن مقام بیشتر دارد، آن خانه‌اش بالاتر از اوست، آن وقت آمدند و گفتند نه، حالا که پول وسیله‌ی زورگویی است ما نباید پول در اختیار اینها بگذاریم، نباید پول دست دولت سوسیالیست یا دولت کاپیتالیست بیفتد، آنجا هم اشکالاتی دارد. همین‌طور پله پله بالا آمدند و از یک خدا پریدند به یک خدای دیگر. ولی یک اصل برایشان مسلّم بود، هنوز هم آن را دارند و نگه می‌دارند و بین همه‌شان هم مشترک است. این اصل هم آمریکایی است، هم اروپای شرقی است و هم اروپای غربی است و آن اصل این است که همه‌ی اینها هم و غمشان، چه متصدیان دولت، چه حکما، چه فلاسفه سیاسی، و چه مصلحین و نویسندگان، همه‌ی اینها گمشده‌شان و مطلوب و معشوقشان دنیاست. دنیا را البته می‌خواهند نه به آن معنای بدی که ما می‌گوییم، مثلاً خورد و خوراک و شهوت. نه، همین دنیا که باید

بچه خوب به دنیا بیاید، سلامت باشد، اگر مریض شد مثلاً جلوگیری و مدارا کنند، مریض نباشد، آب خوب برسد و امثال آن. یعنی هدف این است که یک دنیای پاکیزه، یک دنیای مطلوب، دنیای از همه جهت صحیح برای ما فراهم بشود. از این بابت هیچ فرقی بین کمونیست‌ها و کاپیتالیست‌ها، چه اروپائیش، چه آمریکائیش وجود ندارد.

### تمدن دنیای متمدن، اساسش دنیاپرستی است

تمدن دنیای متمدن، اساسش دنیاپرستی است. یعنی می‌خواهند دنیا را خوب اداره بکنند، دنیا داری. آن وقت وقتی دنیا داری بود، در اداره‌اش اختلاف می‌افتد. یک دولت واحد هم نتوانستند و نمی‌توانند داشته باشند، برای اینکه هدف مشترک ندارند، امت واحد نیستند. به علاوه، بشر هم خودخواهی دارد و اختلافات رقابت می‌آورد. بنابراین در همان کاری که می‌کردند موفق نمی‌شوند. تازه در داخل یک مملکت و یک ملت هم می‌بینید کلاه سر هم می‌گذارند. بنابراین تا به حال اروپای متمدن با همه فکر و فهم و تلاش و با همه‌ی حسن‌نیت - اگر داشته باشد - تاکنون نتوانسته سعادت و امنیت و سلامت را، آن‌طور که خودشان می‌خواهند، فراهم کند و هیچ وقت هم فراهم نخواهد کرد. و حالا می‌بینید دادشان درآمده و حتی به اینجا می‌رسند که سوسیالیست یعنی جامعه‌ی سوسیته در واقع فرد را نادید گرفته است، و فرد باید فدا شود، فرد باید تابع جمع باشد، تمام هنر و ارزش یک فرد این است که باید در خدمت جامعه و در خدمت جمع باشد. و از عوامل لازم برای جمع، انضباط و قانون است. و هر چه جلو رفتند بر قدرت دولت افزودند، حالا چه دولت کاپیتالیستی باشد، چه دولت لیبرال دموکرات، چه دولت سوسیالیست و چه دولت کمونیست. همه‌ی اینها دائماً در این جهت هستند که دولت را گنده و بزرگ، و فرد را کوچک کردند از ترس اینکه چون این فرد معصوم نیست و برعکس پول طلب، مقام طلب، جاه طلب و خودخواه است. پس این فرد عامل فساد است، بنابراین فرد را دولت باید اداره کند، باید در مدرسه تربیت بکند. باید تبلیغات دست دولت باشد که فرد را آن‌طوری که این مجموعه دلش می‌خواهد پروراند، و به او روزی و غذا و زندگی بدهد تا اینکه در اینجا خدمت بکند.

### در دنیای متمدن،

#### جامعه حاکم است و روز به روز از آزادی و حقوق فرد کم شده است

پس هدف و مطلوب، دنیا است. دنیا احتیاج به اداره دارد، و اداره‌ی دنیا به وسیله‌ی مجموعه‌ی مردم و ملت باید باشد، یعنی جامعه. پس جامعه حاکم است، جامعه باید تمام وسایل را در اختیار داشته باشد. همان‌طور که در دنیای اقتصادی فرد از خودش هیچ نداشت و صد درصد امکانات و جانش در اختیار مثلاً پادشاه یا فلان زورمند بود، حالا هم در واقع هر قدر با این رژیم‌های مترقی‌تر جلو می‌رویم فرد فاقد همه چیز است و باید آن جامعه، حالا در رأس استالین است و یا خروشچف فرق نمی‌کند یا دیگری است و یا دولت‌های کاپیتالیستی و لیبرال دمکراسی، در عین اینکه آنجا به فرد اهمیت می‌دهند و حقوق بشر را درست کرده‌اند و می‌گویند فرد و اقلیت باید حقوقشان محفوظ باشد، ولی بالاخره آنها دائماً در جهتی می‌روند که جامعه و دولت بر قدرتش و بر امکاناتش می‌افزاید. مثلاً رئیس‌جمهور آمریکا حق دارد بگوید وارد کردن این جنس غلط و صادر کردنش خوب است. آن یکی را نباید فروخت و این یکی را باید فروخت. و اصلاً می‌تواند قوانین را معطل بکند. آن دولت می‌تواند C.I.A درست بکند و به C.I.A اختیار بدهد و اختیار قانونی‌اش را قبول دارد. مثلاً اختیار بدهد اگر مصالح اجتماع اقتضا کرد توی خانه مردم هم برود و مردم را بکشد و هر کار دلش می‌خواهد بکند.

ببینید، آنجا هم در عین اینکه می‌گویند ما نظاممان و فلسفه‌مان روی حقوق فرد و روی حقوق انسان است، آنجا هم بالمآل تحولاتی پیدا کرده که دائماً از آزادی و از امکانات و درواقع از حقوق فرد در قبال جمع کاسته شده است.

**در نظام موردنظر ادیان و اسلام، هدف زندگی و فعالیت‌ها دنیا نیست، آخرت است**  
حالا می‌آییم روی اسلام، نظامی که در اسلام و ادیان مورد نظر است، کاملاً عکس اینهاست. اولاً هدف زندگی و برنامه و فعالیت‌ها، تأمین معقول و مطلوب دنیایی نیست، آخرتی است:

«الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ»<sup>۱</sup>

در قرآن هم می‌فرماید:

۱. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>

یعنی ما از خداییم و به جانب او باز می‌گردیم. اصلاً آینده‌ی انسان و زندگی واقعی جای دیگری است.

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»<sup>۲</sup>

درست است که اینجا زندگی هست ولی زندگی واقعی آن است و همه باید آخرت را تأمین بکنند؛ درست عکس نظام‌های این دنیا.

اما در این آخرت، دو تا مسئله اینجاست. می‌گوید از طریق دنیا «الدُّنْيَا مَرْزَعَةٌ الْآخِرَةِ» یعنی به وسیله‌ی دنیا و از این دنیا است که آخرت خریداری می‌شود. من با مال دنیا انفاق می‌کنم که انفاق رکن دوم است:

«يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»<sup>۳</sup>

یعنی با زکات دادن و با انفاق کردن و با خیر رساندن، که من باید امکانات خیر را داشته باشم. یعنی دنیا را باید داشت ولی نه به قصد دنیا. دنیا را باید داشت برای اینکه من زنده بمانم و ارتزاق بکنم، امکانات لازم را داشته باشم، بتوانم ازدواج کنم، بتوانم نفقه زن و بچه‌ام را بدهم و بتوانم از این حیاتم دفاع بکنم، خانه‌ای داشته باشم که از سرما و گرما از بین بروم، اما هدفم چی باشد؟ همین را قرآن می‌گوید:

«أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَّةٌ»<sup>۴</sup>

همین چیزی که باید دوستش داشته باشی، همین کسی که باید خرجش را بدهی، همین که تو مسئول او هستی، فتنه است. این وسیله‌ی آزمایش توست. این وسیله‌ای است که از این راه تو آخرت خودت را تأمین کنی. این را آئین ما، یعنی نظامی که قرآن یا ادیان برای ما تعیین کرده‌اند، می‌گویند. این آئین، هم جامع دنیاست و هم جامع آخرت. ترکِ دنیایی و رهبانیت را قرآن منع می‌کند. هدف آخرت است ولی باید دنیا را داشته باشی، در دنیا باید امنیت و سلامت و قدرت باشد:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَنْطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ

اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا

۱. بقره (۲) / ۱۵۶: ... متعلق به خداییم و به پیشگاه او باز می‌گردیم.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... و سرای آخرت زندگی [واقعی] است...

۳. مائده (۵) / ۵۵: ... نماز برپا می‌دارند و انفاق می‌کنند...

۴. انفال (۸) / ۲۸: ... اموال و فرزندانان فقط [وسیله] آزمایشند...

مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.<sup>۱</sup>

**در نظام‌های دنیایی، جامعه و دولت مورد توجه است؛  
اما قرآن به فرد و انسان توجه دارد**

در نظام‌های دنیایی توجه اصلی برای زندگی و سعادت انسان است و به انسان توجه دارند. همین مرام اومانیته که بعد از دوره رنسانس به وجود آمد، در تمام این نظام‌ها هست. به اصطلاح، اومانیزم سرفصل همه‌ی اینها است. یعنی هم کمونیزم اومانیزم دارد و هم سوسیالیسم. ولی دروغ می‌گویند. می‌گویند می‌خواهیم حق اینها را حفظ بکنیم؛ هم لیبرالیسم و هم منتسکیو، همه‌شان می‌خواهند سعادت انسان را فراهم بکنند. همان‌طور که عرض کردم می‌گویند جامعه، حالا جامعه دولت است، حزب است، مکتب است، فرق نمی‌کند اما جامعه را عندالزوم با فرد تجهیز می‌کنند در این نظام‌ها، به عنوان اولین چیز، جامعه و دولت مورد توجه است. اما قرآن توجه‌اش روی فرد است، روی انسان است، می‌خواهد فرد را درست کند و آدم کند، چرا که این فرد است که باید جامعه را بسازد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُ مَا بَأْسُهُمْ»<sup>۲</sup>

تغییرات قوم تابع تغییرات نفوس، یعنی تابع افراد است. آنها می‌گویند اگر سازمان خوبی داشته باشیم، نظام خوب داشته باشیم، ایدئولوژی درست داشته باشیم، با این ایدئولوژی درست و با قدرتی که جامعه دارد، مثلاً می‌توانیم افراد را خوشبخت بکنیم، و از بدبختی به خوشبختی بیاوریم.

همچنین اگر فرض کنید استعمارگران بخواهند یک جایی را بگیرند و ملت‌ش را بدبخت بکنند، می‌گویند اگر یک چنین آدمی یا چنان دولتی بالای سرشان بگذاریم که آن دولت دست‌نشانده‌ی ما باشد یا اگر ما ناصرالدین شاه را تقویت کردیم یا محمدعلی میرزا یا رضاشاه را که دولت‌شان در اختیار ما بود، بقیه‌ی مسایل مطابق

---

۱. انفال (۸) / ۶۰: در برابر آنان آنچه توان دارید، نیروی رزمی] و مرکب کارآمد آماده کنید، تا به آن وسیله دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید و نیز دشمنان دیگری را که نمی‌شناسید، و [لی] خدا آنان را خوب می‌شناسد؛ و هر چه در راه خدا هزینه [دفاعی] کنید، [پاداش آن] به تمامی به شما داده می‌شود و مورد ستم قرار نخواهید گرفت.

۲. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند، تغییر دهند؛ ...

میل ما می‌شود. اما منطق ادیان درست عکس آن است. به فرد می‌گوید دستورات این است، این کار را بکن، آن کار را نکن. همه‌اش از فرد می‌گوید، و با تمام قوا می‌گوید باید از حق فرد دفاع بشود. اما این حرکت، حرکت به سوی خدا و هدف خداست، و توجه قرآن و ادیان به سوی فرد است.

### در اسلام، هدف فرد خدا،

#### و سعادت او از طریق دنیا، خدمت به اجتماع و جامعه است

همه‌ی ادیان که آمدند هیچ وقت به جامعه دستور نمی‌دادند که جامعه این کار را بکند یا تو که مثلاً فرعون هستی این کار را بکن و بعد مردم را به انجام این کار وادار بکن. نه، با خود مردم سر و کار دارد. منتها این هدف، که حرکت به سوی خداست، برنامه‌ی عبادت از طریق خدمت به خلق است. خدا می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اللَّهُ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۱</sup>

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلّی نیست

ظلم بزرگ‌ترین گناه است، البته بعد از شرک. حق الناس از حق الله هم تا حدودی بالاتر است. خدا از حق خودش می‌گذرد، اما از حق مردم نمی‌گذرد. بنابراین برای اینکه فرد مسلمان و مؤمن به خدا و سالک در راه خدا، به هدف و سعادتش برسد آن هم از طریق دنیا؛ وسیله‌اش این است که به جامعه خدمت کند، یعنی جامعه به وسط می‌آید. این طور نیست که دین فردی باشد و تمام احکام انفرادی باشد. نظر اول به فرد است ولی فرد را در خدمت اجتماع و جامعه می‌گذارد:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۲</sup>

یعنی کسی که صبح تا غروبش تلاش برای مردم نباشد، مسلمان نیست. لازمه‌ی مسلمانی این است که برای سایرین تلاش، و به آنها خدمت بکند.

به سوره‌ی حمد (۱) که نگاه کنید که مهم‌ترین سوره و بیش از همه نفوذ و دخالت دارد و رکن نماز است. این سوره با حمد و سپاس خدا شروع می‌شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (فاتحه (۱) / ۲)

سپاس خدای را که پروردگار عالم است. یعنی شخص از این خودبینی‌اش بیرون

۱. فاطر (۳۵) / ۱۵: ای مردم، شما همه نیازمند خداید؛ و [تنها] خداست که بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است.

۲. حدیث نبوی: آن کسی که شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور و اداره کار مسلمین نکند، مسلمان نیست.

می آید و در یک سطح جهانی قرار می گیرد.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.» (فاتحه (۱) / ۳)

یعنی به رحمانیت و رحم خدا توجه می کند. تا اینجا صد درصد فرد است ولی بعد یک پیمان است. پیمان را دسته جمعی می بندد:

«إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.» (فاتحه (۱) / ۵)

در این پیمان او باید با سایرین کار بکند، یعنی اجتماعی است. چرا اگر با سایرین نباشد فایده ندارد؟ آن عبادتی که شخص در دیر و تنها و توی خانه‌ی خودش، گوشه‌ی صندوقخانه‌ی خودش بخواند، به موجب این سوره که همه باید بخوانند و همه باید به آن عمل کنند. در برابر خدا ما تعهد می کنیم من تنها نباید عبادت خدا بکنم، همه باید عبادت بکنیم و من باید سعی بکنم که دیگران هم عبادت خدا را بکنند و وقتی جمع عبادت خدا را کردند، من هم از طرف آنها تعهد می کنم، آنها هم از طرف من تعهد می کنند. پس این یک پیمان متقابل است، یعنی دو جانبه است. من هم این پیمان را با خدا بستم و هم همه با هم دیگر؛ آنکه در خانه‌اش روبه‌روی قبله است، آنکه توی مسجد است، و آنکه ده فرسنگ آن طرف است، همه با هم یک چیز می گوئیم. پس همه با هم عقد اجتماع و جامعه را بستیم و آن وقت همه با هم درخواست می کنیم که باز یک درخواست تکمیلی است:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.» (فاتحه (۱) / ۶)

من باید بخواهم که آقای دکتر یزدی راه راست برود، آقای مهندس پویان هم راه راست برود، همه راه راست بروند، آنها هم باید بخواهند که من هم راه راست بروم. در ادامه، درخواست هر کسی کاملاً جنبه‌ی جمعی دارد. ولی جمع را کی می سازد؟ فرد می سازد. همان‌طور که در این آیات دیدیم همه‌اش بحث افراد است. افراد هستند که وظایف پلیس را تعیین کرده‌اند، افراد هستند که با مشورت همدیگر ستاد جنگ را تشکیل می دهند، جامعه از اینها حاصل می شود و توصیه امر به معروف و نهی از منکر از اینجا است که این درست معکوس نظام‌های حاکم بر دنیاست.

**در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ی فردی است نه دولتی**

در همه جا الان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر که در جمهوری اسلامی ما هنوز دارند این کار را می کنند و غرب و شرق دارند همین کار را می کنند، وظیفه ارشاد و

امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ی تعلیم و تبلیغ، اینها همگی دست دولت افتاده است. تبلیغات یک‌سره دست دولت است، رسانه‌های گروهی و حتی بنیادها. دیگران حق ندارند مثلاً در مسجد صحبت کنند. حالا صدقه‌سری، یک تبلیغ ضعیف که در نظر آنها ارزش چندانی هم ندارد، اجازه داده‌اند که تبلیغی بشود.

در قرآن درست عکس این است. می‌گوید تو باید امر به معروف و نهی از منکر بکنی، تو فرد باید تعلیم بدهی. حضرت امیر علی (ع) می‌گوید من تعهدی نسبت به رعیت دارم و رعیت هم نسبت به من؛ وظیفه‌ی شما و دینی که به گردن دارید این است که مرا نصیحت کنید. این درست عکس این چیزی است که انجام می‌شود. نمی‌گویند شما موظفید که هر چه من به شما امر به معروف و نهی از منکر کردم، تعلیم و تبلیغ کردم، شما اطاعت کنید. نه، آنجا که امر به اجرایی است باید اطاعت کنید اما شما باید تبلیغ هم بکنید. یعنی فرمایش خود پیغمبر است که سه صفت برای مرد قایل می‌شود که سومی «الْأَنْصِيحَةُ لِلْأَمْرِ» است. یعنی این افراد هستند که باید به اُمرا نصیحت بکنند بنابراین اجتماع، جامعه، حزب، دولت، حکومت، هر چه بگوئیم، «ordonance» (نظم، ترتیب و قانون) بین افراد، آن وقت جامعه در این دستگاه چه می‌شود؟ در این دستگاه جامعه در دست قدرت و دولت است، تمام در جهتی است که ماکیاولی گفته.

### جامعه در نظام‌های دنیایی دولت است

#### ولی در ادیان و اسلام، جامعه ایمان خود فرد است

ما نباید دولت را گنده بکنیم و همه‌ی امکانات را به دست دولت بدهیم. جامعه در آنجا (در نظام‌های دنیایی) دولت است و در اینجا (یعنی در ادیان و اسلام) جامعه دولت نیست. جامعه در اینجا ایمان خود فرد است که ایمانش و اعتقادش و انجام دادن این تکالیف، این نظام را و این سیستم را حفظ می‌کند. و این سیستم را در آن جهت که «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است، و باید به سمت خدا برود، درست می‌کند. همان‌طور که فرموده‌اند امر به معروف و نهی از منکر بکنید تا خدا اشرار را بر شما مسلط نکند. یعنی امر به معروف و نهی از منکر ضامن خوبی دولت‌هاست، و خوبی دولت‌ها چگونه برقرار می‌شود، وقتی که شما امر به معروف و نهی از منکر بکنید.

در کتاب مارسل بوازار است - که یک دفعه هم در جلسات «بازگشت به قرآن» عرض کردم، هنوز ترجمه‌ی این کتاب در نیامده است، بگردید هست - این مسئله را



آنجا مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که چه‌طور شده اسلام با گذشت ۱۳۰۰ سال و با وجود اینکه جز در زمان خلفای راشدین در صدر اسلام که حکومت و اداره‌اش درست و مطابق قرآن و مطابق اسلام بود، پس از آن به‌وسیله‌ی اشخاصی که صلاحیت نداشتند و فاسد و فاسق بودند، اداره شده است. مع‌ذالک، اسلام از بین نرفته و مسلمین هستند. او می‌گوید نه تنها هستند بلکه هیچ نظامی و مکتبی مثل آن ظهور نکرده است و تازه می‌بینیم مسلمین غل‌غل و جوش و خروش دارند و زنده هستند علتش چیست؟ مارسل بوازار خودش جواب می‌دهد که بر جامعه‌ی اسلامی «ایمان» حاکم است. می‌گوید خلفا جز حول و حوش کوچک خودشان، شاه‌عملی نداشتند، اصلاً هیچ‌کاره بودند، آنکه بر جوامع اسلامی حکومت داشته و اینها را نگه داشته، و نگذاشته متلاشی بشوند و به کلی از بین بروند، همان ایمانشان بوده است. پس ضامن این نظام حکومتی که اینجا هست، «ایمان» است.

#### به نظر بعید می‌آید، اما اسلام و ادیان نفی حکومت می‌کنند

شاید به نظر بعید بیاید که بنده بگویم دو چیز در بیان و به نظر ممکن است غیر قابل قبول بیاید، یکی اینکه اسلام و ادیان نفی حکومت می‌کنند؛ و از این بابت مارکس هم حالا یک حرفی زده و جامعه‌ی بدون طبقه را مطرح ساخته است - حالا امکان دارد یا ندارد، کار نداریم - در آن جامعه، همه آزاداند، دلش خواست صبح ماهی‌گیری بکند، بعد برود بخوابد، ظهر هم فرض کنید توی کارگاه نجاری چوب را رنده بکند، بعد از ظهر هم کار دیگری بکند، آنجا حکومت ندارد، یعنی مثلاً آنارشسیسم است، آن هم یک مکتبی است، مکتب فلسفی است. آنارشسیست‌ها هم دولت را لازم نمی‌دانند. ولی چگونه باشد که دولت نباشد؟ مارکس این حرف را نمی‌زند. او می‌گوید به دلیل اینکه همه فسادها و همه کثافت‌کاری‌ها از طبقات به‌وجود می‌آید، از طبقات غیر رنجبر و غیر کارگر؛ می‌گوید وقتی طبقه واحد بود دیگر با هم دعوا ندارند، فساد نیست، توی سر هم نمی‌زنند، پس حکومت نیست و همه آزاداند. آنارشسیست‌ها هم از آن طرف می‌گویند چون از دولت‌ها بدی دیده‌اند و دولت‌ها کار خودشان را می‌کنند، می‌گویند اصلاً ما در این تنور دولت نمی‌افتیم.

قرآن هدف از صدقه‌دادن و انفاق و زکات را تزکیه‌ی نفس می‌داند نه رفاه جامعه موضوع دیگری که به نظر بعید می‌آید و بنده عرض می‌کنم، این که اصلاً نظر اسلام و قرآن جامعه و دولت نیست. این حرف و عرض بنده، اختلاف آشکار و تضاد دارد

با تمام توصیه‌ها و تعلیماتی که خود بنده می‌کردم، و یا مرحوم طالقانی و یا سایرین. در اقتصاد اسلامی و در قرآن، اسلام زکات معین کرده، انفاق معین کرده، صدقه معین کرده، نذورات معین کرده یا این‌ها را حکومت معین کرده یا سیستم حکومتی معین کرده است. برای اینکه زندگی اقتصادی خوبی داشته باشیم تا جامعه‌ی ما بتواند خوب بگردد. حالا آقایانی که به جلسات درس «بازگشت به قرآن» تشریف می‌آورند، در آنجا من کاملاً شرح داده‌ام که هیچ این‌طور نیست، قرآن اصلاً و ابداً صدقه دادن، انفاق و زکات را به قصد اینکه جامعه از نظر اقتصادی مرفه باشد، وضع نکرده است و چنین قصدی نیست، صریح می‌گوید:

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup>

زکات و انفاق برای این است که تزکیه و پاک شوی. اگر به متمم جلد اول «سیر تحول قرآن» مراجعه کنید آنجا هم با منحنی و جدول، این مسئله شرح داده شده است. یک روز هم در انجمن اسلامی مهندسین این صحبت بود که تزکیه، ماده‌ی دوم برنامه‌ریزی بعثت است، و تزکیه چرا از راه مادی؟ در قرآن نظیر این آیه زیاد است یا مثلاً آنجا که از انفاق در سوره‌ی بقره (۲) صحبت می‌کند می‌گوید «وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup> انفاق می‌کند برای اینکه نفسش محکم بشود استوار بشود. نمی‌گوید «اَنْفُسِمَا»، خودشان. هیچ جا نمی‌گوید برای اینکه جامعه تزکیه بشود. آن وقت در برابر این صدقه وعده می‌دهد اگر شما صدقه دادید مثل این سنبل می‌شوید که هفت خوشه می‌دهد.

یک حرف هم به دور از اغیار بگویم. وقتی می‌خواهیم طرح بدهیم چنان نباشد که همه‌اش توی اغنیا بگردد، برای همه بگردد. آن وقت آنجا می‌گوید زکات شما، اگر ریا باشد باطل است، اگر این پرداخت به قصد این باشد که دیگران ببینند و از شما تشکر بکنند، باطل است. این انفاق شما نه تنها ثواب ندارد، بلکه گناه هم دارد. برای اینکه شرک است.

در یک سیستم اقتصادی به اصطلاح دنیاپرستی، برایش فرق نمی‌کند که تو با چه نیتی مالیات می‌دهی. می‌گوید مالیات را باید بدهی، درآمد تو در سال زیاد است، نود درصدش را باید به دولت بدهی، حالا چشمت کور می‌خواهد خوشت بیاید می‌خواهد

۱. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۲. بقره (۲) / ۲۶۵: ... و تثبیت شخصیت خویش...

خوشت نیاید. روی این پولی که پرداخت کردی می‌خواهی تبلیغات هم بکن، برای من مهم نیست. چون شخص تو برای من مطرح نیست که شخصاً آدم بشوی یا آدم نشوی. برای من دولت، بنیه‌ی مالی دولت مهم است. باید این پول به خزانه بیاید. اما اینجا می‌گوید نه و بعد هم درباره‌ی منافقین می‌گوید اینها بد هستند برای اینکه با اکراه صدقه می‌دهند. خداوند این صدقه و انفاق را که از روی ریا و یا اکراه باشد قبول ندارد. می‌گوید نده. پس مسئله و هدف چیست؟ هدف جامعه نیست، هدف شخص است. در تفسیر سوره‌ی توبه (۹) ملاحظه فرمودید که منافق را در یک دستگاه که دولت و جامعه اساس باشد یا می‌کشند و از بین می‌برند یا توی سرش می‌زنند و مثلاً می‌گویند نه خیر، تو باید بیایی و در نظام وظیفه شرکت کنی، بعد هم موقعی که اعلام جنگ است باید بیایی و به جبهه بروی. قرآن می‌گوید نه، می‌گوید اصلاً تو به جبهه نیا، چون تو ایمان نمی‌آوری و ترس خدایی نداری، ما نمی‌خواهیم تو به جبهه بیایی، خدا خودش یاری می‌کند. ببینید، قرآن به هیچ وجه به آن جنبه‌ای که ما خیال می‌کنیم توجه ندارد. یا راجع به ربا، روی این آیه چه قدر بحث‌ها می‌کنند:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۱</sup>

در آن کتابی که آقای محمد مجتهد شبستری نوشته‌اند و مرحوم طالقانی هم در تفسیرشان این را دارند که از این طریق آدمی که رباخوار است این رباخوار هم اخلاقی خراب می‌شود و هم جامعه طوری می‌شود که آن جامعه «يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ» می‌شود مثل اینکه شیطان این جامعه را دستمالی کرده، بیشتر از آن بابت رباخواری بد است برای اینکه وضع اقتصادی مملکت خراب می‌شود، برای اینکه استثمار می‌کند. اینها همه هست و درست است اما اتفاقاً همان طور که در درس «بازگشت به

۱. بقره (۲) / ۲۷۵: تلاش رباخواران [در زندگی] به سان تلاش کسی است که شیطان بر اثر تماس بی‌منطقش کرده است؛ زیرا [همچون شیطان، دست به توجیه بی‌منطق زدند و] گفتند: خرید و فروش [هم] مثل ریاست، در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. هر که اندرزی از جانب صاحب اختیارش به او رسید و [از رباخواری] بازایستاد، آنچه گذشته است مال خودش؛ و کارش با خداست؛ اما آنان که [به این عمل] بازگردند، جاودانه دوزخی‌اند.

قرآن» ملاحظه فرمودید، و در متمم «سیر تحول قرآن» هم کاملاً شرح داده‌ام، آیات ربا درست در وسط آیات زکات و انفاق قرار دارند و بعد هم می‌گوید:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ»<sup>۱</sup>

می‌گوید اگر خرج کردن شما برای صدقه باشد، خداوند آن را مضائف به شما برمی‌گرداند. یعنی انفاق و صدقات ضد مال نیست، تو بده ده برابرش را بگیر- آیات راجع به آخرت است- اما اگر خواستی این کار را از راه ریا بکنی، «يَمْحَقُ اللَّهُ» خدا آن را در محاق، در خاموشی، و در فنا می‌برد. آن وقت این دو تا را مقابل هم قرار می‌دهد، مقابله‌شان از این بابت است درخواست دهنده- به مصداق آیه ۹۲ سوره‌ی آل‌عمران (۳)- چه کار می‌کند:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup>

باز اینجا شرح داده، می‌گوید تو آدم، تو مسلمان، محال است به برّ و نیکی و آن چیزی که پیش خداوند است بررسی مگر اینکه از آنچه دوست داری انفاق کنی. پس انفاق این است که تو به نیکی بررسی، نه اینکه جامعه متعالی و مرفه بشود، این برای تو است.

البته این را یادم نرود آن نتیجه به عنوان گذشت، توضیح دارد، آن مسلم در دل این انفاق خوابیده است، در این حرفی نیست که حتماً حاصل می‌شود. اما وقتی دستور می‌دهد ناظر بر فرد است، فرد وقتی خوب شد و انفاق کرد، جامعه خوب می‌شود آن وقت زکات‌دهنده یا انفاق‌کننده چه کار می‌کند؟- کسی که زحمت کشیده، تلاش کرده و در بخش خصوصی تولید کرده، و با تلاش خودش این مال را کسب کرده است، کسی که «الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»<sup>۳</sup> است، چیزی را می‌دهد که دوست دارد. از این چیزی که دوست دارد و مال خودش است و «عَلَىٰ حُبِّهِمْ» است، با وجودی که به آن علاقه دارد، این را به دیگران می‌دهد. یک نوایی را با زحمت و تلاش خودش به دست آورده و با به کار بردن چنین اراده‌ای که این کار خیلی مشکل

۱. بقره (۲) / ۲۷۶ : خدا [کارایی] ربا را نابود و [نتیجه] انفاق‌ها را فزونی می‌بخشد؛ و خدا هر ناسپاس گناه‌کاری را دوست نمی‌دارد.

۲. آل‌عمران (۳) / ۹۲ : هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید؛ و هر چه انفاق کنید، خدا البته بدان آگاه است.

۳. حدیث نبوی: کاسب (اعم از کارگر و صنعتگر و زارع) دوست خداست.

است و مستلزم این است که در انفاق کننده نیروی اراده و خلاقیت و تسلط بر نفس فوق العاده بالا رفته باشد، این را به دیگری می دهد، برای اینکه زندگیش تأمین شود. برای خاطر دیگری زحمت می کشد که دیگری عیال خودش باشد.

### ربا، بیع، انفاق

ربا درست عکس انفاق است، آقا مِنْ جَمِيعِ الْجَهَّاتِ در مانده است، پول ندارد، من به او پول می دهم، خودم زحمتی نمی کشم، او باید تلاش بکند و با تلاشش اصل پول من و در آمدش را به من بدهد این دیگر نهایت پست فطرتی آدم است، آن آدم به طرف خدا رفته. برای تقرب به خدا، خلاقیت، تقوا، تسلط بر نفس، همه چیز و بعد هم تولید را به وجود آوردن. اما این برعکس به طرف شیطان رفته، شیطانی که می خواهد همه را از خدا دور بکند، و می خواهد که صفات خدایی در ما نباشد و ضد خدا باشیم، این رباخوار کارش این است، خدمت که نمی کند هیچ، آن بیچاره‌ی بی‌نوا را در استخدام خودش می آورد و بدون زحمت و تلاش مفت خوری می کند. یعنی مولد نیست. این عمل رباخواری آسان‌ترین کار در دنیا است، نه اراده می خواهد، نه تقوا می خواهد، نه هنر می خواهد، هیچ چیز نمی خواهد. این برای این است که شیطان او را مسخ کرده است. آدمی که این هنر را داشته و توانسته تولید بکند و پول در بیاورد و مالش باشد، این مال بالا رفته این را خدا می خواهد. حالا از آن بالا عوض اینکه مثل خورشید نور پخش بکند و به خلایق و به مردم منفعت برساند، یک دفعه به زمین افتاده و پخش شده و آن وقت هی اینها می آیند و می خورندش و هیچ ارزشی ندارد.

آن وقت وسط این دو تا، حد فاصل بین انفاق و ربا، بیع است که خداوند می گوید اینها اشتباهشان و خطایشان این است که خیال می کنند «يُحِبُّ الرَّبُّوَا» درحالی که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»<sup>۱</sup> خدا نمی گوید بیع چیز خوبی است ولی آن را حلال کرده، چرا حلال کرده است؟ درست وسط این دو تاست. در معامله آقایی که پولی به دست آورده من هم رفتم به تجارت مثلاً آهن دارم ایشان پول می دهد معادلش از من آهن می گیرد. نه ایشان به من خدمتی می کند و نه من به او خدمتی کرده‌ام، یک معامله است. و بعد، عمل او مثل عمل انفاق کننده یا عمل رباخوار هم

۱. بقره (۲) / ۲۷۵: ... در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...

نیست، چون نیامده تلاش و زحمت من را استثمار و سوءاستفاده کند. خدا می‌گوید بیع حلال است و عیب ندارد. البته بیع باید عادلانه باشد درحالی که ربا حرام است. همین‌طور در مورد دولت و حکومت و امر، وقتی نگاه بکنید نباید بگوییم اسلام اقتصاد دارد، نظام حکومتی دارد، باید بگوییم ندارد. یعنی از این بابت شبیه به آنها نیست که بگوییم بله حکومت سوسیالیستی درست کرده پس مال ما هم سوسیالیستی است یا کمونیسم درست کرده. این یک چیزی است که از بنیان عوض می‌شود ضمن اینکه جامع همه‌ی آنها هست. چون هم آزادی را تضمین می‌کند، هم حقوق فرد را و مقام فرد را بالا می‌برد، و هم ضامن اجرا دارد، و هم جامعه و دولت را مرتبط و متشکل و متحد می‌کند.

صدق الله العلی العظیم

## دیانت و حکومت\*

(جلسه چهارم)

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ  
وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.»<sup>۱</sup>

امروز جلسه چهارم دیانت و حکومت است و مطلب را با اتکاء به قرآن و سنت بحث می‌کنیم. بنده زمینه‌ی بحث را دو گروه از آیات قرآن کریم قرار داده‌ام. یکی آیات سوره‌ی بقره (۲) راجع به بنی‌اسرائیل بود که منتهی به حکومت و سلطنت داوود شد. دوم گروه آیات سوره‌ی شوری (۴۲) که با دفعه قبل، این دومین دفعه است که روی آن‌ها بحث می‌کنیم.

### در گروه آیات سوره‌ی شورا، این مردمند که حاکمیت دارند

روی این آیات بحث کلی شد و استنباط اولیه به عمل آمد. روی این سری آیات آقایان یک سلسله سؤال داشتند که سئوالات اساسی و مفصل بود و جوابش به امروز موکول شد. و چون سئوالات اساسی است، جواب آن سؤال‌ها در واقع خودش جزو متن سخنرانی امروز است. دفعه قبل آیات سوره‌ی شوری (۴۲) خوانده شد،

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۶ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

ملاحظه فرمودید که آیات این سوره که ۳۶ آیه است، یک چهارم آن، یعنی ۹ آیه که یک نمونه‌ی خیلی بارزی است، از آن سری بحث شد و هنوز هم مورد بحث است، و عدم تفکیک دین از سیاست است. یعنی اختلاف این دو مکتب، مسئله‌ی دیانت و سیاست و مدیریت یا حکومت، و یا هرچه که می‌خواهیم اسمش را بگذاریم. اینها کاملاً با هم قاطی شده بود. به‌طور مثال وظایف وزارت دادگستری و شهربانی، وزارت ارشاد و دارایی و همچنین مؤسسات حوزه‌های دینی و مجلس شورا، دولت و دادگستری، و همه‌ی اینها آمده بود ضمن اینکه ظاهر عبادی داشت. یعنی از این جهت می‌شود این ۹ آیه یا این گروه آیات را نمونه‌ی کامله‌ی دیانت و سیاست و حکومت گرفت. اما از طرف دیگر نکته‌ی برجسته‌ای که آن را بنده متعرض شدم و بیان کردم، این است که سهم خالص مدیریت یا حکومت را که بیشتر راجع به سیاست است و همین هم شعار مجلس شورای ملی سابق و تا حدودی شعار جمهوری اسلامی هم هست، یک سهم خیلی کوچکی است. یعنی مسئله‌ی حکومت در ضمن این ۹ آیه، از منظر و مظهر خارجی، یک جای خیلی خیلی ضعیف پیدا کرده است. ضمناً اگر این دو با هم قاطی شده‌اند و یک وحدتی پیدا شده، یعنی بین حکومت و دیانت و عبادت تفکیک ندارد، ولی مع‌ذالک این اختلاف هست که حکومت حاکم بر سیاست و جمهوریت حاکم بر دیانت نشده، بلکه دیانت بر آن غالب شده است ضمن اینکه خود مردم هستند که انجام می‌دهند یعنی حاکمیت و حکومت از دست دیانت و البته از دست روحانیت گرفته شده است. یعنی روحانیتی که خود را معرف و سخنگوی دیانت می‌داند، حکومت از دست او گرفته شده و با آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» به مردم داده شده است و این مردمند که حاکمیت دارند.

**ادیان الهی بر خلاف تمدن‌های بشری توجه اصلی‌شان بر فرد است نه جمع**  
 نکته دیگری که سعی کردم این دفعه در بیاورم یک مقدار در رابطه با سئوالات آقایان بود، علاوه بر اینکه مسئله حکومت حداقل به اینجا منجر شده که حکومت جامعه و جمع در برابر فرد است. آن هم عرض کردم اختلافی که مابین اسلام و قرآن و به‌طور کلی ادیان توحیدی با کلیه‌ی مکاتب غیردینی که در واقع دنیاپرستی است در ظاهر وجود دارد این است که تمدن و فلسفه‌های سیاسی که قرن به قرن و دوره به دوره، به جمع و به‌طور کلی به اجتماع و جامعه و نهادهای جمعی توجه داشته‌اند. از جمله سئوالاتی که آقای دکتر توسلی داشتند و من تذکر دادم که هر



قدر مابین حکومت و جامعه از نظر لغوی و علمی درست است ولی بنده وقتی اینها را با هم یک کاسه می‌کردم منظورم کلیه‌ی آن سیستم‌ها و آن نهادهایی است که در برابر فرد جنبه‌ی حکومتی و اداری دارد. آقای صباغیان یک سلسله سئوالاتی داشتند که من یادداشت کرده‌ام. اول می‌خوانم و بعد به طور مفصل پاسخ می‌دهم. بعد آقای صباغیان گفتند درباره آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» بنده مختصر صحبت کرده‌ام درحالی که توسعه جامعه خیلی بیش از این حدودی است که عرض کردم. ضمناً گفتند که روحانیت چون مدعی هستند که اینها مجری شرع هستند و باید قدرت داشته باشند، و حکومت انبیاء و پیغمبر را برای اشاعه اسلام مثل زدند.

از صحبت‌های آقای دکتر توسلی اینکه فرد و اجتماع لازم و ملزوم هستند و متأثر از هم، و مؤثر بر هم می‌باشند. راجع به حکومت هم گفتند که اگر حکومت را با اظهار نظر کتاب مهندس آشتیانی که «حکومت نه، مدیریت»، اگر ما مسئله مدیریت را در نظر بگیریم مدیریت جامعه را مدیریت روی تکامل بشر و سیر و تحولی که دائماً در حال توسعه است، چیزی نیست که ما حق داشته باشیم به اسم تحمیل و تحدید به آن نگاه کنیم. مصلحت هم هست و ظاهر هم هست که مدیریت عام ضرورت دارد و نمی‌شود فقط بر این جمله «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» تکیه کرد و نظر دیگر آقای دکتر توسلی یکی اینکه فرمودند حکومت و جامعه الزاماً یکی نیست، آلترناتیو فرد هم جامعه است، و اسلام یا قرآن به جامعه و به جمع خیلی اهمیت می‌دهد به دلیل اینکه قسمت عمده‌ی کلمات قرآن به صورت جمعی است و با ضمیر «کُمْ» و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است. پس معلوم می‌شود که طرف توجه قرآن روی جمع است نه روی فرد. برخلاف نظری که بنده عرض کردم که ادیان توحیدی درست در مقابل تمدن‌های بشری و تمدن‌هایی که هدف دنیایی دارند، قرار دارند. تمدن‌های بشری رفته رفته توجهشان به جمع رفت ولی امیالشان به دین نیست. ولی ادیان الهی، از جمله اسلام و قرآن، توجه اصلی‌شان به فرد است و فرد را در نظر می‌گیرند. بنا به فرمایش ایشان، در قرآن فرد در مقابل جمع خیلی محدودیت دارد.

چیزی که از آقای مصطفی طباطبایی یادداشت کردم این بود که حکومت به طبع، برای سلامت و سعادت جامعه موجودیت پیدا می‌کند.  
آقای مهندس کتیرایی هم گفتند که انفاق یک نقش دومی دارد، نقش دوم انفاق،

اداره‌ی جامعه است و انفاق چیزی نیست که اشخاص به میل خودشان بیایند و بدهند. اگر آمدند و دادند، دادند؛ و اگر ندادند، ندادند. این قسمت مربوط به دولت است که برود و وصول کند. وزارت دارایی مالیات را، شهرداری عواض را، ولو اجباراً وصول می‌کند ولی انفاق هم یک نقش دومی دارد غیر از نقش اول که تحصیل کرده است. از این جهت باید یک قدری الزام و زور، و احياناً فشار وارد شود. خیلی از انفاق‌ها، و از جمله نفقه‌ی زن که این قابل هضم نیست. نمی‌شود نفقه‌ی زن را مثلاً اختیاری کنیم که اگر دلش خواست بدهد و اگر دلش نخواست، ندهد و بعد این نکته را در آخر تذکر دادند که اعتقاد به نفی حکومت (یعنی روی آن چه که از عرایض بنده استنباط کرده بودند) که می‌خواهم حکومت را نفی بکنم، ایشان گفته بودند که با تکامل نمی‌خواند.

#### **فرد یک طرف، جمع و جامعه طرف دیگر، کدام باید در درجه‌ی اول و اهم گرفته شود؟**

تقریباً همه‌ی این سئوالات و مطالب در نفی موضوع است و امروز ما راجع به فرد و جمع و اجتماع، یعنی فرد یک طرف، و جمع و اجتماع و جامعه و نهادهایی که در واقع معرف جمع و اجتماع هستند، و یا مدافع آن می‌باشند، صحبت می‌کنیم. مسئله اینکه کدام باید فدای کدام شود، و اولویت با کدام است؟ یعنی کدام در درجه‌ی اول و اهم، اصل گرفته می‌شود و کدام فرد، مسئول گرفته می‌شود.

دنیاپرستان، وقتی می‌گویم دنیاپرستان منظور این نیست که طرفدار بخور و بخواب باشند نه، آنها که هدفشان دنیاست، همان‌طور که قرآن می‌گوید. آنها دنیا را می‌خواهند، یعنی آنهایی که هدف و حساب را روی دنیای موجود می‌برند، آنها همان ترقی‌خواهان و سازندگان تمدن فعلی جهان هستند. اینها همین‌طور، رفته رفته و قرن به قرن که تمدن جلو رفته است بیشتر متوجه نقش اساسی جامعه و جنگ و نهادهای وابسته به آن شده‌اند. بنابراین گفتند چه کار بکنیم؟ اول دفعه گفتند دولت باید پذیرفته بشود، دولتی که در رأسش پادشاه و ماکیاولی و امثال آنها باشند، بعد به وطن توجه کردند که اگر وطن و میهن نباشد و از آن دفاع نشود، و اگر میهن حفظ و حراست نشود و میهن منظور نباشد، نه تربیت هست، نه سلامتی هست و نه سعادت هست و نه هیچ چیز دیگر. بنابراین میهن شاخص شد و میهن پرستی از اینجا به وجود آمد و از آن ایده، به دموکراسی و خود جامعه رسیدند و ملت اهمیت پیدا کرد، و آن وقت یک فرد انگلیسی

یا فرانسوی یا آلمانی باید فدای ملتش بشود؛ فدای ملت آلمان یا فرض کنید ملت ایران بشود، و ملت باید حاکم باشد. و اگر ملت حاکم شد یعنی پولداران حاکم نبودند یا خارجی‌ها حاکم نبودند، اینها سعادتشان تأمین می‌شود. بنابراین ناسیونالیسم از اینجا به وجود آمد. بعد کسان دیگری گفتند نه ملت دنباله‌رو است، کافی است یک افرادی به دلیل همان سمت یا نمایندگی که در دستگاه دولت یا در دستگاه ملت دارند اینها با برتری خودشان یا با پول بیشتر، سوءاستفاده می‌کنند و دیگران را استثمار می‌کنند. پس اصلاً ما به هیچ فردی نباید اجازه بدهیم که این فرد ولو به دلیل برتری‌های علمی، فکری، مزاجی، خونی، یا مقاماتی که دولت به دیگران می‌سپارد، او بتواند اعمال نفوذ بکند. بنابراین ناسیونالیسم غلط است، باید جمع و جامعه و سوسیاته حاکم باشد، و سوسیاته تحت عنوان دولت باید اختیار اقتصادی و غیراقتصادی و تبلیغاتی و فکری بگیرد. و به این ترتیب، ایدئولوژی‌های به اصطلاح جدید از اینجا به وجود آمد؛ سوسیالیست و کاپیتالیست و بعد هم کمونیست، و همین‌طور رفته رفته ولو در آنجاهایی هم که کاپیتالیست هست و سرمایه‌داری هست و یا دموکراسی و لیبرالیسم هست، آنجاها عملاً می‌بینیم با آنکه می‌گویند ما طرفدار حق هستیم و می‌خواهیم حقوق فرد را حفظ کنیم و نباید هیچ وقت جامعه حقوق فرد و بشر را از بین ببرد، ولی اینجا می‌بینیم عملاً با نظارت و اختیاراتی که به دولت می‌دهند، و با وظایفی که از دولت می‌خواهند، این حق را نقض کردند. آنها آمدند این اصل را قبول کردند که ما برای خدمت به خلق و خدمت به انسان، از هر جهت از جنبه‌ی معنوی، از جنبه‌ی رفاهی و مادی کاری بکنیم که جامعه و این جمع اصلاح بشود، نظام نظام درستی باشد، ایدئولوژی درست بشود، سازمان سازمان خوبی بشود، انتخابات طوری باشد که از این انتخابات رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر خوبی در بیاید، از اینها اگر دولت یا بخش‌هایی که در واقع چشم و گوش و دست و وسایل جامعه هم هست اگر خوب کار بکند، و سازمان سازمان خوبی باشد، نظام نظام خوبی باشد، بقیه‌اش درست می‌شود. قبل از اینها و بعد از قضیه شهریور ۱۳۲۰، همیشه مابین خودمان یک بحثی داشتیم. خدا رحمت کند رحیم عطایی را، از این جهت با کاویانی طرف بود. کاویانی جمعیتی درست کرده بود و طرفدار این بود که باید سازمان مملکت درست بشود. سازمان مملکت هم در نظر او دولت محسوب می‌شد. می‌گفت اگر دولت خوب باشد دزدی کم می‌شود، قاچاق کم می‌شود، مواد مخدر کم می‌شود، تعلیم و تربیت

خوب می‌شود، و اگر دولت خوب باشد، همه‌ی اینها خوب می‌شود. توجه او روی دولت رفته بود و به دلیل اینکه خودش مدتی مدیرکل وزارت دارایی بود یا به دلیل دیگری، او عقیده داشت که اساس و قلب دولت وزارت دارایی است، پس باید وزارت دارایی درست بشود. در وزارت دارایی هم اساس کارگزینی است. بنابراین ما باید کارگزینی را اصلاح و درست بکنیم. آن زمان مخصوصاً وزارت دارایی با همه‌ی وزارتخانه‌های دیگر فرق داشت. دولت هم به وزارت دارایی نیاز داشت. آن زمان‌ها بعد از دوران ملیسپو و در زمان خود شاه هم در واقع همین‌طور شده بود. در واقع این وزارتخانه همه کاره بود. حتی وزارت فرهنگ و وزارت دادگستری هم کاره‌ای نبودند چون پول دست دارایی بود و او هم ناظری به وزارتخانه‌های دیگر می‌فرستاد و رئیس حسابداری هم در واقع صاحب اختیار واقعی بود. وزیر وزارتخانه هم، بیکاره‌ی بیکاره بود. بایستی آن ناظر مالی و مأمور وزارت دارایی اجازه بدهد که حتی این راه ساخته بشود یا آن راه ساخته نشود، این مدرسه درست بشود یا نه درست نشود، او همه کاره بود. ایشان هم عقیده داشت که ما باید سیستم استخدامی را درست بکنیم. آن وقت عقایدش راجع به فلسفه سقراط و کتاب‌های گوناگون دیگر بماند. خدا رحمتش کند رحیم [عطایی] ما مدیر خیلی خوبی بود.

در دانشگاه هم آقای دکتر آل‌بویه که مدتی هم دبیرکل دانشگاه تهران و استاد خوبی در دانشکده علوم بود و ضمناً آن وقتی که دانشگاه استقلال پیدا کرد، اول رئیس دبیرخانه هم همین آقای دکتر آل‌بویه بود. او هم تقریباً مکتبی راه انداخته بود به عنوان سازمان تا ابد سازمان. می‌گفت باید سازمان مملکت درست بشود. بقیه مثل تعلیم و تربیت، اخلاق، دیانت، این حرف‌های بعدی است که زیاد تأثیر ندارد. ببینید، اینها همه‌اش در جمع، تکرار این حرف است که می‌گویند در آن بالاها، حالا یا دولت یا سازمان یا نظام باید درست بشود. بعدها، یعنی بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ رفتند روی ایدئولوژی‌ها و گفتند باید ایدئولوژی درست بشود. حال آنکه کمونیست می‌گوید ایدئولوژی باید کمونیستی باشد، دیگران می‌گویند خیر، ایدئولوژی آن نباشد، این باشد. ما هم فکر کرده بودیم حالا که ایدئولوژی اساس قضایاست، و ما هم معتقد به اسلام هستیم، ما هم ایدئولوژی اسلامی بگذاریم، یعنی اگر ایدئولوژی اسلامی حاکم باشد این کافی است و بقیه‌ی مطالب درست می‌شود. از این ایدئولوژی اسلامی فلان نوع حکومت و فلان نوع اقتصاد و فلان نوع تعلیم و تربیت

درمی آید. بیرون از مسائل آن، این درست طرز فکر غربی است. یعنی کسانی هستند که دنبال اداره دنیا هستند و کاری به آخرت ندارند، می‌خواهند اینجا خوب اداره شود. وقتی خوب اداره شد و تجارت خوب بود، صنعت خوب بود، بهداشت خوب بود، دنیا هم به تدریج آباد می‌شود. یعنی وقتی هدف دنیا بود قاعدتاً باید به این نظام و آن دستگاهی که آن دستگاه مأمور مردم هست، باید به او توجه شود. آن وقت روی همین اصل خیلی‌ها هنوز هم معتقدند که اصلاً پیغمبران هم هدفی جز این نداشتند. پیغمبران هم که آمده‌اند، آدم‌های مصلح و دلسوز و علاقه‌مند خوبی بودند. ادیان هم برای همین است که مردم به یکدیگر ظلم نکنند، به هم تجاوز نکنند، حقوق رعایت بشود، و یار و خدمت‌گزار هم باشند. این را به زبان نمی‌آوردند اما بیانشان در عین حال این است که پیغمبران و ادیان هم برای اداره‌ی دنیا و برای رفاه و بهبود و سلامت مردم دنیا مبعوث شده‌اند. اگر اینها معتقد به خدا و پیغمبر هستند، مأموریتشان این‌گونه است. به این ترتیب این دسته به جمع، اجتماع، دولت و یا هر چه اسمش را بگذاریم معتقد هستند؛ اینکه اول دولت خوب بشود. دولت، وزارت فرهنگ صحیح و مدارس درست برقرار می‌کند، برنامه‌های معنوی و هنری و هر چه را بگوییم، خوب تنظیم می‌کند. با این برنامه‌ها افراد هم خوب می‌شوند. یا دولت باید طوری باشد که نگذارد مثلاً اختلاف مادی یا طبقاتی برقرار باشد. وقتی آن اختلافات از بین رفت، و اقتصاد که مثل خون در بدن است درست گردش کرد، همان‌طور که در بدن قلب وظیفه‌اش را خوب انجام می‌دهد و هر عضو دیگری وظیفه‌اش را خوب انجام می‌دهد و سالم و کارساز خواهد بود، جامعه هم از بهترین افراد تشکیل می‌شود. در برابر این، توده‌ی مخالف ابتدا در روحانیت و در دیانت ما حاکم می‌شود و همان‌طور که خود ما گفتیم و قبل از ما دیگران گفتند و مرحوم آیت‌الله صدر هم در کتاب‌هایش گفته است و خیلی واقعاً شهادت می‌خواهد که ایشان شهادت بدهد که اجتماع یک اصل را به‌طور کلی کنار گذاشته و فراموش کرده است. ایشان وقتی روی مسایل مستهلک و غیرمستعرضه می‌خواهد جواب بدهد فقط از دریچه‌ی تردید جواب می‌دهد و هر مسئله‌ای که مطرح می‌شود مثل مسئله نجس و پاکی و مسائل دیگر از نظر یک فرد مسلمان که مثلاً چگونه ارث ببرد، چگونه ارث بدهد، چه کسی بخورد و چه کسی نخورد. در صورتی که اگر ما این مسئله را در چارچوب و در کادر اجتماع بخواهیم طرح و حل بکنیم، از خیلی از این جواب‌ها عقب می‌افتیم.

این مسئله در طی قرون متمادی به عنوان مسائل اجتماعی و عمومی مطرح نبوده است. در حالی که در روحانیت ما و در دین ما این مسائل مطرح بوده است. چنان که در این حدیث نبوی می‌فرماید:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>

بلی این مسائل مطرح بوده است. مثلاً باید به همدیگر خدمت کرد و مشکلات را برطرف کرد ولی این که مسائل اجتماعی، از جمله حکومت و اقتصاد را به گونه‌ای مطرح می‌کردند مثل اینکه اسلام اصلاً به فرد و جامعه و اجتماع و به مسائل اجتماعی هیچ کار ندارد و با آنکه پیغمبر فرموده است:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۲</sup>

مسئله‌ی اخلاق که ارتباط بین اشخاص است، در واقع تار و پود اجتماع را تشکیل می‌دهد. روابط عمومی، اصلاً در رساله‌های عملیه نمی‌آمده و مسایل تسلیحات و تحیات یا موعظه، به این گونه توجه اجتماعی نمی‌شده است. این‌ها بعد از ضربه تمدن غرب آمد و همه چیزمان را تکان داد و همه چیزمان را در معرض تهدید و زوال و تقلید از اینها قرار داد. خیلی از مسلمان‌ها می‌گفتند که دفاع بکنند. یکی از اتهامات این بود که دین شما برای پیره زنان و برای داخل صندوقخانه‌ها است و این دین به درد اداره‌ی جامعه و به درد اداره‌ی دنیا نمی‌خورد. در صدد جواب‌گویی برآمدند. از جمله آیت‌الله علامه طباطبایی هم در تفسیر المیزان خودشان این مطلب را کاملاً اصرار دارد که بگوید نه خیر، قرآن و اسلام دین اجتماعی است، به اجتماع اهمیت می‌دهد، اجتماع و جامعه مورد توجه اسلام است. ضمن اینکه عرض کردم ما اصلاً به مسائل اجتماعی اهمیت نمی‌دهیم و این برخورد ما با فرنگی‌ها نشان داد که چه قدر از این حیث باید شرمند باشیم.

نمی‌دانم این کتاب ماجریال دستجردی را آقایان دیده‌اند یا نه، مربوط به دوران جنگ گذشته است که توأم شده بود با قحطی و با ناخوشی. این بلا تمام ایران را فرا گرفته بود. جنگ بود که البته ما در جنگ شرکت نداشتیم ولی آثارش بود، هم قشون ترک‌ها اینجا بودند، هم قشون انگلیس‌ها و هم قشون روس‌ها. آن وقت قحطی

۱. حدیث نبوی: آن کسی که شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور و اداره کار مسلمین نکند، مسلمان نیست.

۲. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم.

پیدا شد و مرض وبا هم آمد. این کتاب ماجریال که ترجمه‌ی فارسی‌اش را من داشتم، این آقا فرمانده‌ی انگلیسی‌ها در جنوب بود، برای اینکه یواش بیاید و برود و با کمونیست‌ها و با شوروی مقابله بکند. مقرر اردو گاهش موقتاً در همدان بود. حالا با آن مطالبی که برخوردش با میرزا کوچک خان بوده کاری ندارم. ولی این مدت که مقرر ستادش در همدان بوده، صحبت از مجاعه و گرسنگی و قحطی می‌کند و اینکه انگار نه انگار که این مردم هموطنشان هستند و گرسنه‌اند. خود بنده خوب یادم هست در تهران صبح که از خانه بیرون می‌رفتم که به مدرسه برسم همین‌طور در کنار خیابان آدمی را می‌دید که مثلاً پنج روز است که توی کثافت مانده است. یکی می‌گوید مرده، یکی می‌گوید نمرده است. فرض کنید عده‌ای زیر گذر می‌مردند، عبرت و وضع عجیبی بود، او همین را توی کتاب آورده و می‌گوید انگار نه انگار که اینها هموطنشان هستند و گرسنه‌اند. و در این وضعیت پیش قدم می‌شود و از مرکز خودشان اجازه می‌خواهد و تنور درست می‌کند و از آرد و گندمی که برای سربازخانه می‌آید، نان پخته و تقسیم کند و اعلام می‌کند ائها الناس بیایید بهتون نان بدهیم. چه قدر مردم هجوم می‌آوردند، و چه دعواها می‌شد. به همین خاطر به هر نفر فقط یک قرص نان می‌دادند. این را در کتابش نشان می‌دهد که نه دولت، نه شهرداری، نه مردمش، نه تاجر و کاسب، اصلاً در فکر این نبودند که گرسنه‌ای را نجات بدهند.

مثلاً نان در تهران از این لحاظ بهتر بود. در تهران اتحادیه تجار یک مؤسسه‌ای درست کرده بودند از جمله توزیع دم‌پخت بود، شعبی گرفته بودند یا مثلاً عده‌ای بودند مثل حاج مصطفی میرخانی، پدر بزرگ میرخانی که معمم و در عین حال ملا بود. او خودش دم پاتیل‌ها می‌نشست و قبایش را عقب می‌زد، کفگیر گنده‌ای به دست می‌گرفت و نفر به نفر، به هر کس دم‌پخت می‌داد. این قدر گرسنگی بود که مردم سر این دم‌پخت‌ها و بچه‌ها از هم می‌گرفتند و چپو می‌کردند و داغ داغ می‌خوردند. از جمله این کارها دارالعجزه و یتیم‌خانه درست کرده بودند. منظور اینکه در این موقع اصلاً صحبت از کارهای اجتماعی و جمعی نبود. مردم، صبح که از خانه بیرون می‌آمدند فرض کنید ۱۰ دینار به گدا می‌دادند ولی اینکه این کار را بالا اجتماع بکنند و با گرسنگی، با مرض و با ناخوشی به صورت دسته‌جمعی در بیفتند، این اصلاً نبود. یک بیمارستان درست کردند به نام فیروزآبادی آن کار واقعاً یک افتتاح ارزنده، یک هنر و قدم خیلی بزرگی بود که اول دفعه یک آخوند و یک نفر به صفت مسلمان، یک

بیمارستان درست کرد. قبل از این کار، بیمارستان دولتی بود که آن هم به تقلید آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها و روس‌ها بود. اما اینجا، حاج آقا فیروز آبادی حقوق نمایندگی مجلس‌اش را وقف کرد و این بیمارستان فیروزآبادی را درست کرد. اصلاً کارهای اجتماعی نمی‌شد، این در دوره‌های اخیر بود که به این فکر افتادند آن هم در برابر خفتی که از آنها می‌کشیدیم. کم و بیش دولت هم این‌طور بود. استدلال آقای علامه طباطبایی البته ادعاست. که طرح خواهم کرد. ادعایش درست است ولی همان‌طور که عرض کردم استدلالش درست نیست. چون کتابت‌های قرآن به صیغه دوم خط جمع است و با ضمیر «کُم» می‌آید. این کار را بکن، آن کار را بکنید «وَ خَلَقْنَا لَكُمْ»، این دلیل نمی‌شود. فرض کنید یک عده‌ای آمده‌اند در یک صفی ایستاده‌اند برای اینکه جیره گوشتشان را بگیرند، گوشت تمام می‌شود، آن دکان‌دار بعد از آنکه عده‌ای در صف برای مدتی معطل شدند می‌گوید: آقایان، خانم‌ها، تشریف ببرید و فردا تشریف بیاورید، به‌طور جمع حرف می‌زند اما خطاب به صورت جمع دلیل بر این نیست که در برابر، یک واقعه‌ی اجتماعی وجود دارد. یک دفعه است شما با هیئت مجریه یک شرکت یا با کادر تعلیماتی یک مدرسه صحبت می‌کنید و به صورت جمع می‌گویند: آقایان امسال خوب کار کرده‌اند. اینجا به صورت جمع است و شما با یک واحد اجتماعی طرف هستید و اینجا صیغه خط سوم جمع به کار می‌برید. ولی وقتی که مسافران اتوبوس را طرف خطاب قرار می‌دهید، اینها واحد اجتماعی نیستند، به دلیل اینکه مسیر مشترک دارند توی اتوبوس جمع شده‌اند. آن راننده مثلاً می‌گوید آقایان پیاده بشوند و ماشین را حول بدهند تا روشن شود. آنکه مرحوم طباطبایی به آن استناد می‌کند این است و این را دلیل می‌گیرد که قرآن و اسلام جنبه‌ی جمعی دارد. آقای دکتر توسلی هم به آن اشاره کردند، این دلیل نمی‌شود که قرآن اجتماعی است و اسلام اجتماعی است ولی چیزهای دیگری هست که آنجا کاملاً توجه به این مسئله هست. علاوه بر آن، این احادیث است:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۲</sup>

۱. حدیث نبوی: آن کسی که شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور و اداره کار مسلمین نکند، مسلمان نیست.

۲. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل نمایم.



یا امر به معروف و نهی از منکر که یک عمل اجتماعی است. علاوه بر آن به طوری که در جلسات «بازگشت به قرآن»، تفسیر موضوعی و انسان‌بینی قرآن که گمان می‌کنم در سه جلسه به بُعد اجتماعی انسان اختصاص داده شد، توضیح داده‌ام که قرآن انسان را از پانزده بُعد نگاه می‌کند. انسان‌بینی قرآن پانزده وجه دارد، بُعد زمانی انسان، بُعد عاطفی انسان، بُعد عقلی انسان، بُعد آفرینش انسان، بعد گزینش انسان، و از آن جمله بُعد اجتماعی انسان. بُعد جمعی همان‌طور که علمایمان اظهار می‌کنند که انسان به‌همین دلیل که از انس می‌آید یا انس و مؤانست ترکیب شده و مدنی الطبع است پس باید حکومت داشته باشد. و آدرس آقای بسته‌نگار هم می‌گفت چون باید حکومت داشته باشد، پس بر خدا واجب است که شخص صالحی باید برای اداره حکومت باشد. خود قرآن هم از این جنبه است و اسامی و الفاظی که برای بیان همین بُعد اجتماعی به کار می‌برد خیلی خیلی بیشتر از این مسئله است. هفت کتاب جامعه‌شناسی است و شاید کلماتی که در این باره به کار برده است، بیشتر از هر مکتبی باشد.

البته دکتر شریعتی روی مسئله‌ی اُمّت تکیه کرده که امت را هم از همان رهبری و هدف می‌گیرد و امت را در برابر ناسیونالیسم و ناسیون می‌گذارد و می‌گوید غربی‌ها اجتماع انسانی را روی کلمه‌ی تولدش و ولادتش بردند در حالی که اسلام این را روی هدف و مکتب و ایدئولوژی برده است، ولی این نیست. اتفاقاً قرآن همان ناسیون را به کار برده، اطلاعات و اسامی قرآن برای بیان یا توجه‌دادن به این بُعد اجتماعی انسان به کار برده شده است که امت، قوم، قبیله و سعد است. سعد همان جای ملت، طایفه، فرقه، قریه و مدینه است، یعنی واحدهای اجتماعی. حتی خود ملت، بلد، تیره، فوج، عاد، آل‌فرعون، بیت، ذریه، صحّه، بنی. کلمه بنی آدم یعنی آدم‌ها را تحت این اشتراک فرزندان آدم بودن، فرزند یک ارض بودن، خود انسان، غده، زلزله، زمر، حزب- این کلمه‌ی حزب اصلاً در کلمات اجتماعی خودمان هم مضر به کار برده شده- ارض. ارض هم که در قرآن می‌آید اغلب یعنی همان مملکت، «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>. این ارض به معنای یک واحد ابتدایی زندگی است و بالاخره قرن که «وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا»<sup>۲</sup> این‌طور که در تفسیر قرآن تعریف هم می‌کنند قرن واحد اجتماعی است که قابل مقایسه با گردش زمانی است که افراد بشر

۱. بقره (۲) / ۲۷: ... در زمین تبه‌کاری می‌کنند...

۲. فرقان (۲۵) / ۳۸: ... و نسل‌های بسیار دیگری را که بین آنها بودند.

فقط مقارن هم دیگرند و قرین یکدیگر هستند. همان‌طور که گله گوسفند یا سارها وقتی حرکت می‌کنند سارها قرین هم هستند ولی هر کدام کار خودش را انجام می‌دهد. پروازشان، خوراکشان، و دفاعشان با هم است. در این جا قرن هم اجتماعی است که در یک جا اشتراک زندگی دارند بدون اینکه وظایفشان مشترک باشد. یعنی آن ارتباطاتی که مسئله‌ی اجتماع را تشکیل می‌دهد وجود ندارد. به این مسئله عنایت دارد و حتی به این هم توصیه می‌شود که با هم وحدت داشته باشید و با هم همکاری کنید و به هم خدمت بکنید؛ یعنی از این جنبه‌ها فوق‌العاده جالب است. اسلام و قرآن به هیچ وجه مشمول این خدمت و اهانت که به ما می‌کردند نیست.

ما مسلمان‌ها نفهمیدیم و از اینکه به جنبه‌ی اجتماع ایراد کردیم و به جنبه‌های فردی نگاه کردیم ما مقصریم، آن وقت اسلام روی اُمت واحد چه قدر اصرار دارد. و مع‌ذالك همانجا یک واقع‌بینی جامعه‌شناسی هست که اگر خدا می‌دانست بین شما اُمت‌هایی اجتماعی اختلافاتی هست که هر کدام خصوصیتی دارید، عوض اینکه اصرار بشود که نسبت به هم برتری‌تان را ثابت بکنید، بیاید در خیرات و خدمت با هم مسابقه بگذارید. و آن وقت این اندازه به مسئله‌ی ارتباط جمعی و متأثر و مؤثر بودن - که آقای منفرد گفتند - اهمیت می‌دهد که می‌بینیم در قرآن به یهودی‌های زمان پیغمبر ملامت خبط‌هایی گفته می‌شود که اجدادشان در آن زمان کردند. یعنی در واقع یهودی‌های آن زمان و یهودی‌های این زمان را یک واحد تلقی می‌کند و به اینها می‌گوید که شماها روز شنبه فلان کار را می‌کردید در صورتی که یهودی‌های این زمان، چنین کاری نکرده بودند. شماها پیغمبران را کشتید. تصادفاً حضرت عیسی هم همین تعبیر را به کار می‌برد. یعنی یهودیان معاصر خودش را تنها وارث نمی‌داند بلکه مسئول و مقصر اعمال آنها می‌داند و اینکه گفته می‌شود شما تعهد کردید و پیمان بستید، منظور پیمانی است که آنها بستند ولی از حالایی‌ها بازخواست می‌شود. یعنی کاملاً به این ارتباط و این تأثیرهای متقابل و این مسئولیت‌هایی که اثر دارد توجه شده است.

### قرآن می‌گوید فرد باید اصلاح بشود تا جمع درست بشود

همه‌ی این موارد را در قرآن داریم، از خانواده شروع می‌کند تا پدر و مادر، منتها یک روابطی برقرار است و اساس مسئله اینجاست کدام را قرآن می‌داند آیا مثل غربی‌ها - غربی‌هایی که من می‌گویم، روس‌ها هم جزو آنها هستند، آنها هم غربی هستند - می‌گوید فرد نباید حق داشته باشد جز خدمت به جمع و از جمع بهره‌مند

بشود یا اینکه خیر برای فرد اصالت قایل است و برای فرد حق قایل است. آقای اوکران می گوید اگر جمع را اصلاح بکنیم، جمع خود به خود فرد را اصلاح خواهد کرد یا اینکه می گوید نه، فرد باید اصلاح بشود تا جمع درست بشود. این دومی عرض بنده است و اینجاست که قرآن می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

تا وقتی که نفوس آدم نشوند، عوض نشوند. قوم درست نمی شود. نظیر این آیه در قرآن زیاد است. فرض کنید آنجا که در روز قیامت مستضعفین پیش خدا می آیند و می گویند:

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»<sup>۲</sup>

این عذر را قرآن و خدا نمی پذیرد. می گوید نه خیر، شما حق ندارید بگویید که چون بزرگان ما و محترمین ما این کار را کردند ما اطاعت کردیم نه، تو خودت مسئولی. یا در فرمایشات پیغمبر (ص) است که مثلاً می فرمایند:

«كَيْفَ تَكُونُونَ بُولَىٰ عَلَيَّكُمْ»<sup>۳</sup>

این درست عکس تفکر غربی هاست. چه سازمانی داشته باشی، و چه ایدئولوژی داشته باشی، چه حاکمی داشته باشی، چه نخست وزیری داشته باشی و چه ریاست جمهوری داشته باشی و چه دولتی داشته باشی، شما این طور خواهید بود. این «كَيْفَ تَكُونُونَ بُولَىٰ عَلَيَّكُمْ» درست عکس این است. یعنی شما هر طور افرادی بودید حکومت شما همان طور خواهد بود و این یک عملی مافوق «دی دموکراتیک» است. «دی دموکراتیک» حکومت مردم بر مردم است، منتها تحت شرایطی، باید نظام طوری باشد که مردم بیایند و رأی بدهند و مجلس برپا کنند و قانون بگذارند تا اینکه مردم بر جامعه و بر مردم حکومت بکنند. این حکومت دموکراتیک است ولی با این فرمایش پیغمبر، حتی اگر نظام دموکراتیک هم نباشد، می خواهد بفرماید افراد و مردم در هر حال آنها حاکم هستند، یعنی دموکراتیک تکوینی و دموکراتیک واقعی حتی در

۱. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آن گاه که آنچه را در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...

۲. احزاب (۳۳) / ۶۷: و می گویند: صاحب اختیار، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه به در بردند.

۳. حدیث نبوی: هر طور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می شود.

حکومت‌های استبدادی هم برقرار است. همان‌طور که ما در زمان رضاشاه دیدیم که رضاشاه روز اول یک قزاقی بود که دنبال شامِ غریبان دسته‌ی عزاداری سربازخانه راه می‌افتاد و عزاداری می‌کرد ولی همین رضاخان یک جور افرادی داشت، و خود مردم با تملق گفتن‌ها، با راهنمایی کردن‌ها، با تیمورتاش‌ها و حاج آقا جمال‌ها و دیگران، یا حتی مدرس - نمی‌خواهم بگویم او اثر بد داشت - اما در نتیجه‌ی این فعل و انفعال‌ها، جامعه‌ای را که رضاخان در برابر خودش دید، او را آن‌جور کردند.

مرحوم پدرم یک مطلبی را از قول حاج آقا جواد خویی نقل می‌کردند یا شاید هم این مطلب در آن زمان از خود رضاشاه بود. یک موقعی همین حاج آقا جواد خویی و یکی دیگر از آقایان به رضاخان - آن موقع هنوز رضاشاه نشده بود ولی سردار سپاه بود - گله کرده بودند که چرا ساکت می‌باشند. حاج آقا جواد خویی به شمشیری که رضاخان بسته بود و به عمامه‌ی خودش اشاره کرده و گفته بود: این دو تا هستند که باید مملکت را اداره بکنند. همان اندازه عمامه یا عبای ما احتیاج به شمشیر تو دارد که شمشیر تو احتیاج به عمامه‌ی ما دارد. این دو تا باید با هم باشند. حاج آقا جواد خویی به سردار سپه گله کرده بود که چرا آن‌طور که باید و شاید تو احترام نمی‌گذاری و تکریم نمی‌کنی؟ او گفته بود که بله من این احترام را داشتم ولی این مدت احترام ندیدم، دریغ از اینکه یک ملا پیش من بیاید و او وقتی از من درخواست می‌کند مثلاً برای پسرخاله‌اش، برای پسر خودش، و یا درخواست محضر یا حقوق می‌کند و یا تولیت جایی را می‌خواهد، غیر از این‌ها صحبتی نیست. اصلاً رضاشاه تربیت نشده بود، خیلی گری و قزاقی حرف می‌زد و این را به حاج آقا جواد خویی گفته بود که شماها مگر اینکه مخمل مملکت هستید. این را حاج آقا جواد خویی برای مرحوم پدرم بیان کرده بود. حاج آقا خویی پدر جمال امامی، و آن روزها جزو علماء طراز اولی بود که به مجلس آمده بودند. در مجلس اول یکی مدرس بود و یکی هم حاج آقا جواد خویی. حتی رضاخان هم که طرفدار دموکراسی نبود، اعتدالی بود. وقتی آدم خوب کندوکاو می‌کند می‌بیند که در واقع رضاخانه را همین متملقین، همین‌ها که ارزش نداشتند و برای فرد و برای انسان و برای آزادی ارزش قایل نبودند، آنها او را توی این خط انداختند.

سروان انصاری کسی است که خلع لباس شد، و بعدها وزیر راه شد. این شخص پسر احمدعلی خان و یکی از آقاخان‌ها بود. او زمان رضاشاه با آقاخان آمده بود و

خیلی آدم خوبی بود. سروان انصاری از قول پدرش تعریف می کرد و می گفت موقعی که ما در نظام وظیفه بودیم، رضاخان اول که آمده بود یک تکلیفی از مدرس خواست، قزاق بود و برای مردم کار می کرد. خدایارخان هم قوم و خویشش بود، خدایارخان بعد از آنکه شهردار شد می گفت پدر من به آنجا که زمان رضاخان فرماندار نظامی بود می رفت. می گفت خدایارخانه آنجا دید که یک قباله‌ی ده آوردند، گویا آن ده در منطقه‌ی رودهن بود. توی جلد رضاخان رفتند که اینجا را بخرد، بعد که آنها رفتند خدایارخان گفت قربان این کار را نکن، بعد افتاد و چکمه‌ی رضاخان را بوسید و بعد گفت شما نباید به این فکر باشی، همه‌ی ایران مال شماست، ده خریدن یعنی چه؟ رضاخان از این کار منصرف شد. من درست یادم نیست، می گفت روی حرف‌های پدر انصاری اصلاً آن قباله را پاره کرد. ولی بعد که آنها رفتند رضاخان یکسره افتاد توی حکومتِ الله، و این که تمام مسئولیت را تصاحب بکند. در افکار عمومی و ملی و مردم این روحیه هست وقتی شاعری می گوید:

نه کرسی فلک دهد اندیشه زیرپای      تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

قزل ارسلان هر چه باشد بالاخره تحت تأثیر قرار می گیرد، خیال می کند و باورش می شود. این چیزی است که خود آقای خمینی هم این حرف را به حجازی<sup>۱</sup> زد که شما گوینده‌ی خیلی خوبی هستید ولی من را به عذر و ا می دارید. منتها آقای خمینی باید این حرف را در اول سخنان حجازی می گفت ولی آخر گفت. این حرف‌ها مؤثر است.

#### انفاق و زکات و ... برای تصفیه انسان است

در درس «بازگشت به قرآن» راجع به انفاق و خمس و اینها گفته شد، روشنفکران مذهبی و این احیاءکنندگان اسلام که می‌خواهند جنبه‌ی متدینین را بگیرند، می‌گویند این اقتصاد اسلام است، انفاق برای همین است که اختلاف طبقاتی نباشد، توزیع خوب باشد، این‌ها حرف‌ها و دلایلی است که می‌آورند. راجع به ربا هم در آن جلسه عرض کردم، آقای کلانتری قبل از انقلاب کتابی درباره‌ی ربا نوشته بود، او هم یک مقدار همین حرف‌های مرحوم طالقانی را می‌زند. او وقتی می‌خواهد

۱. آقای فخرالدین حجازی، از روزنامه‌نگاران و ناطقان اول انقلاب بود که از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد و از طرف نمایندگان مجلس در حضور رهبر انقلاب نطقی متملقانه ایراد کرد که ایشان پس از نطق آقای حجازی به او تذکر دادند (ب.ف.ب).

راجع به ملامتِ فوق‌العاده‌ی رباخوار و جرمی که قرآن برای رباخوار قایل است بیشتر توضیح دهد، می‌گوید که چگونه رباخوار جامعه را خراب می‌کند، و اختلاف می‌اندازد و این جور مفسد را به‌بار می‌آورد. ولی در درس بازگشت به قرآن، در آن پنج شش جلسه‌ی مربوط به بُعد دنیاپردازی انسان، آنجا کاملاً تجدید نظر شده است و وقتی به خود قرآن و این احکام نگاه می‌کنیم به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. در آن‌جا به چند دلیل نشان آورده بودم یکی اینکه اگر هدف، هدف اقتصادی و طبقاتی باشد یا مثلاً انجام احتیاجات جامعه، برای وزارت دارایی و دولت فرقی نمی‌کند که بندگان مشمول مالیات، این پولی را که می‌دهند با میل و رغبت و از در اعتقاد بدهند یا به زور بدهند. یا اینکه فرض کنید در مملکت مرضی پیدا می‌شود یا احتیاجی در جنگ است و می‌گویند «أیُّهَا النَّاسُ»، مردم بیایید کمک کنید بنده یک چک یک میلیون تومانی کمک کرده‌ام، همان‌طور که دریانی زمان شاه کمک داده بود و خیلی هم سر و صدا کرد، بعد معلوم شد که منظورش از این کمک، چیز دیگری بوده است. آن چک را داده بود که اراضی دریان‌نو را که مورد توجه شهرداری و ده‌ها مقابل یک میلیون تومان ارزش داشت تصاحب کند. ولی برای دولت آن زمان و برای دیگران فرق نمی‌کرد که این پول با چه نیتی داده شده است. چون می‌گوید نیت هر چه هست باشد برای من این یک میلیون تومان مهم است. این یک میلیون تومان را تو بده تا من بتوانم با سل مبارزه بکنم یا با سرطان مبارزه بکنم و یا فرض کنید برای جنگ‌زدگان فلان کار را بکنم. اما می‌بینم که ادیان و از جمله قرآن و اسلام می‌گویند نه، این پول و کمکی که تو می‌دهی اگر ریا باشد اصلاً قبول نیست، من آن ارفاق را نمی‌خواهم و هیچ‌جا هم حساب نمی‌شود.

یا داستانی که به پیغمبر نسبت می‌دهند یک کسی حضرت رسول اکرم (ص) را وصی خودش کرد تا انبار خرمایی را که داشت به‌دست پیغمبر بین فقرا توزیع شود و شد. این بهترین توزیع است. آخر سر، ته انبار دو تا خرمای لاغر مانده بود. پیغمبر این دو خرما را نشان دادند و فرمودند این شخص اگر در عمر و حیات خودش این دو تا خرما را داده بود ثوابش بیشتر از تمام این انبار خرما بود. این حرف از نظر اقتصادی و اجتماعی و حکومت و جامعه، غلط است؛ انبار خرما کجا، و دو تا خرمای پوسیده‌ی لاغر کجا. پس معلوم می‌شود که آن چیزی که پیغمبر دستور داده و حالا در این راستا به‌ما تعلیم می‌دهد، این نیست که فقرا به‌خرما برسند، مسئله این است که

این شخص تصفیه بشود. اصلاً زکات برای تصفیه است:

«يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup>

در این بخش هیچ جنبه‌ی اقتصادی نیست. اسلام و ادیان دیگر، از اقتصاد، از مال و از دارایی استفاده می‌کنند، همان‌طور که می‌گویند:

«الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup>

برخلاف تمام مکاتب غربی، در این جا دنیا را وسیله و بهانه و عامل قرار می‌دهند برای اینکه آخرت درست بشود. بنابراین با فرد کار دارند، برای اینکه می‌خواهند ما فرد فرد به بهشت برویم، می‌خواهد همه به بهشت بروند.

### انفاق و بیع و ربا سه موضوع است و سه اثر متفاوت روی انسان دارد

راجع به ربا، آن دفعه یا در جلسات دیگر مفصل راجع به ایرادهایی که قرآن می‌گیرد گفته بودم. سه موضوع است؛ یکی انفاق، یکی بیع و یکی ربا. آیاتش هم پهلوی هم است. در متمم جلد اول سیر تحول قرآن، آیات زکات را شرح داده‌ام، درست در وسط آنها و در لابه‌لای آنهاست. و این سه عمل، از نظر تأثیر روی انسان، سه اثر متفاوت دارد. زکات یا انفاق یا صدقه فرق نمی‌کند؛ افراد زحمت می‌کشند مالی به دست می‌آورند، یا من با انجام این زحمت مولد شده‌ام، یعنی خودم عرضه و شهادت و قدرت تولید پیدا می‌کنم و مالی به دست می‌آورم، و چون این مال در مالکیت من است، به آن علاقه دارم؛ این مرحله‌ی اول. در مرحله‌ی دوم:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»<sup>۳</sup>

از اینکه من به مال خودم خیلی علاقه دارم و به آن عشق می‌ورزم، یک چیز قوی از مال در من هست، و آن خداست، آن آخرت است، آن ایمان است، آن عشق است، آن ارادتی است قوی که در من به وجود می‌آورد که با این ارادت می‌آیم از آن چه مورد احتیاج خودم هست، مازادش را از دَرِ محبت به دوستان خودم می‌دهم؛ این می‌شود انفاق.

۱. لیل (۹۲) / ۱۸: ... مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۲. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

۳. آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید؛ و هر چه انفاق کنید، خدا البته به آن آگاه است.

ربا درست عکس این است بنده زحمت نمی‌کشم و از مالی که محبوب خودم است دیناری به کسی نمی‌دهم، ولی به آن بیچاره‌ای که احتیاج به پول دارد، من به او پول و سرمایه می‌دهم، وام می‌دهم، تا او زحمت بکشد و با زحمت خودش به من نفع پول بدهد. این درست عکس انفاق است و عمل من نهایت پست فطرتی من است. اما در حالت قبل که دیگری محتاج و محروم و بیچاره است و من به او انفاق می‌دهم:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»<sup>۱</sup>

یعنی از مال خودم به سائل و محروم می‌دهم که او از این محرومیت بیرون بیاید، در این حالت یک فردی را نجات می‌دهم، یعنی کار خدا را انجام می‌دهم، کار خدا هم سخاوت و رحمت است. در حالت ربا، آن‌جا درست ضد خداست، او زحمت می‌کشد و من بدون زحمت دست‌رنج او را می‌گیرم. پس نیروهای مولد احتیاج به تفکر، تشخیص، فعالیت، حرکت و هزار چیز دیگر مثل جامعه‌شناسی، روابط انسانی و تدبیر دارد. او زحمت می‌کشد و نتیجه را به من که احتیاج ندارم می‌دهد، هر قدر آن انفاق ممدوح است این ربا خیلی مذموم است، و اینجا خدا می‌گوید:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.»<sup>۲</sup>

خدا ربای شما را در محاق می‌آورد یعنی به شما نخواهد رسید درحالی‌که این انفاق برای شما برکت است. آن وقت قرآن به کسانی که می‌گویند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»<sup>۳</sup> ربا اشکالی ندارد، مثل خرید و فروش است، ایراد می‌گیرد و می‌گوید نه:

«وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»<sup>۴</sup>

بیع درست وسط این دو تا (انفاق و ربا) است. بیع، بده بستان است. یعنی فرض کنید آن بقالی که ماست می‌زند و ماست می‌فروشد، ماست را به کسی می‌دهد که احتیاج به خوردن ماست و رفع گرسنگی دارد اما به او خدمت نمی‌کند چون در عوض، به او پول می‌دهد. نه این به او خدمت می‌کند و نه او به این؛ نه این به خاطر او زحمت می‌کشد و نه او به خاطر این؛ از جنبه‌ی تربیتی چیز خنثی‌ای است. بنابراین

۱. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵: و آنان که در اموالشان حقی معین است؛ برای سائل و محروم.

۲. بقره (۲) / ۲۷۶: خدا [کارایی] ربا را نابود و [نتیجه] انفاق‌ها را افزونی می‌بخشد؛ و خدا هر ناسپاس گناه‌کاری را دوست ندارد.

۳. بقره (۲) / ۲۷۵: ... خرید و فروش [هم] مثل رباست، ...

۴. بقره (۲) / ۲۷۵: ... درحالی‌که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...



بیع نه مثل انفاق و زکات و ایثار است که مثل زده می شود و بزرگ ترین نیکی ها را قرآن برای انفاق می آورد، نه مثل این یکی که شیطان او را مسخ کرده است. آن دارد کار خدا را می کند، بنابراین دارد به طرف خدایی شدن می رود ولی این یکی کار شیطان است که ضد خدا است. این از بالا به پایین افتاده یعنی یک آدمی که دارای چنین امکانات و اقتدارات و هنر است و می تواند مولد باشد، می تواند پول در بیاورد، سرمایه تولید بکند و این قدر بالا رفته است، ولی یک دفعه به پایین پرت می شود و با این عملش که پول و سرمایه را عوض اینکه در راه مردم بدهد، به این صورت معکوس قرار می گیرد. نظیر این موارد یا همین آیه که نزول آن در اوایل رسالت هم هست، توفیق مؤمنینی که ایمان آوردند و خدا در همان آیات آن ها را وصف می کند، بعد دنیاپردازی انسان است:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»<sup>۱</sup>

دیدگاه و ایده ی این آیه روی فرد است. یعنی توجه اصلی به فرد است. این آدم خوب آدمی است که در مال خودش حقی معلوم برای سائل و محروم است. اما اگر روی آن ایده ی جمعی بود، همان طور که احزاب سوسیالیستی یا کمونیستی می گویند، آن وقت این آیه خطاب به ضعفا و مستضعفین این جوری می شد:

«أَيُّهَا الْمُسْتَضْعَفِينَ أَيُّهَا الْمَحْرُومِينَ وَ فِي أَمْوَالِ الْمُتَمَوِّلِينَ حَقٌّ لَّكُمْ»

ای مستضعفین، ای محرومین، برای شما در اموال ثروتمندان حقی است، بروید و بگیرید؛ اموال آنها مال شماست، مال خودشان نیست، آنها از مال شما دزدیده اند. برحسب اینکه این نظر باشد و یا آن نظر، دو نوع مختلف بیان می شود. آیه قرآن می گوید:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»

معلوم می شود که مال و اقتصاد وسیله است. به عنوان وسیله به آن نگاه می شود، برای خدمت به مردم از راه دنیا و از راه اقتصاد که البته به طور ذمی به همان دلیل که می فرماید:

«الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ

وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.»<sup>۲</sup>

۱. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۲۴: آیا توجه نکردی که خدا چگونه سخن نیکو را به درخت زیبایی تشبیه کرده که ریشه اش [در زمین] استوار و شاخه هایش در فضا [سر کشیده] است.

چون این تعلیمات کلمه‌ی طیبیه است که البته منشاء همه‌اش کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و از توحید سرچشمه می‌گیرد. اصلاً از این:

«تَوْتِي أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

آن نتایج را می‌دهد. اصلاً وقتی می‌گویند شما نباید رباخواری بکنید، هدف این است که تو خراب نشوی و به بهشت سعادت برسی، این کلمه‌ی طیبیه است. این کلمه‌ی طیبیه آن محبت و عدالت، رفاه، و تمام آن منظورها را فراهم می‌کند. همچنین در مسئله‌ی جنگ و جهاد، مسئله‌ی منافقین، آنجا هم وقتی در تفسیر سوره‌ی توبه (۹) صحبت می‌کردیم، توضیح داده شد که مثلاً به منافقین گفته می‌شود شما همراه با ما برای جنگ کردن نیاید چرا؟ برای اینکه:

«فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَيَّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُفَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ»<sup>۲</sup>

چون شما کافر هستید، ما اسلحه به دست گرفتن شما و شرکت شما در جنگ را نمی‌خواهیم، خدا هست و مؤمنین هم هستند. اما در یک نظام غربی، نظام دولتی، حالا چه نظام کاپیتالیستی باشد، چه سوسیالیست، چه کمونیست یا دموکراتیک و لیبرالیسم فرق نمی‌کند؛ آنها می‌گویند چشمت کور اگر با این نظام موافق نیستی نباش، می‌خواهی در بروی در رو، می‌دانی پدرت را هم در می‌آوریم. باید در جبهه جلو بروی و جنگ هم بکنی. آنها چه می‌خواهند؟ اداره‌ی دنیا را می‌خواهند. به لحاظ اداره‌ی دنیا باید همه سلاح بردارند، به دست بگیرند، و بروند و جنگ کنند، و کشته هم بشوند. اما در این جا، هدف اصلی اداره‌ی دنیا نیست، هدف اصلی تربیت خود اینهاست. او می‌خواهد که این به جهاد معتقد باشد، او می‌خواهد پیرو پیغمبر باشد و خدا را اطاعت بکند. سوره‌ی شعراء (۲۶) این مطلب را خیلی خوب شرح داده:

۱. ابراهیم (۱۴) / ۲۵: در هر دوره‌ای طبق قانون‌مندی صاحب‌اختیارش به بار می‌نشیند؛ و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند، بسا که پند پذیرند.

۲. توبه (۹) / ۸۳: اگر خدا تو را [از جنگ تبوک، پیروز] به سوی گروهی از ایشان [به مدینه] بازگردانید و از تو اجازه خروج [برای جنگ دیگری] خواستند، بگو: شما هرگز [برای جنگ] همراه من [از شهر] خارج نخواهید شد، و در کنار من با هیچ دشمنی جنگ نخواهید کرد؛ زیرا این شما بودید که از آغاز، تن به [کنار] نشستن دادید، پس با [سایر] خانه‌نشینان [به جای خود] بنشینید.

«إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۱</sup>

می‌خواهد قلب‌ها درست باشد. آن وقت برای اینکه قلب‌ها درست باشد باید انفاق بکند، جنگ هم بکند، منافق هم نباشد. بالاخره دیدیم دو هدف مختلف است که روی آن‌ها یک مقدار بحث شد و جواب آن مطالبی است که آقای دکتر توسلی داشتند، یک مقدار هم آقای صباغیان و همین‌طور آقای مهندس معین‌فر عنوان فرمودند. به این ترتیب رابطه‌ی هر دو اجتماع از دید قرآن و ادیان با مسئله مطرح شد.

### ادیان الهی می‌گویند فرد باید آدم بشود، هدف خود فرد است

تاحدودی که لازم بود بنده به آقای مهندس تاج و به آقای دکتر توسلی و هم به آقای دکتر فریدون سبحانی جواب بدهم، توضیح دادم که در این صحبت، مسئله‌ی اولویت مهم است. آن‌طور که غربی‌ها می‌گویند همه‌ی توجه باید برود روی جامعه، و جامعه را درست بکنیم، حالا یکی می‌گوید سازمان، یکی می‌گوید ایدئولوژی، و یکی هم می‌گوید کارگزینی؛ می‌گویند جامعه که درست شد، نوع حکومت که درست شد، اقتصاد که درست شد- به پایه اقتصاد کاری نداریم- آن را که درست کردیم بقیه‌ی مسائل حل است. اما اسلام و ادیان این را در جهت عکس مطرح می‌کنند، نه اینکه جامعه را در نظر نگیرند و ما اصلاً چشمان را روی جامعه ببندیم و بگوییم جامعه وجود ندارد، یا شما وظایفی نسبت به جامعه ندارید نه، خیلی هم وظیفه داریم. من یادم رفت بگویم، توی یادداشت‌هایم بود که آقای مهندس تاج کمک کردند نماز را با جماعت بخوانید.

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۲</sup>

اصلاً عبادت به جز خدمت خلق نیست. خدا می‌گوید من احتیاجی به شما ندارم.

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۳</sup>

اگر شما خدمت به جمع و جامعه و مردم بکنید، به من خدمت کرده‌اید. این طور نیست که جامعه و اجتماع اصلاً نادیده گرفته شده باشد و به آن اهمیت ندهد نه خیر،

۱. شعراء (۲۶) / ۸۹: [همه گرفتارند] مگر آن کسی که دلی پاک و سلیم به پیشگاه خدا آورد.

۲. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (یا نگهبانان و رهبران مردم) هستید و تماماً مسئول رعیت خود می‌باشید.

۳. ذاریات (۵۱) / ۵۸: زیرا خداست روزی رسان نیرومند و برقرار.

بسیار هم اهمیت داده شده است. اما این دو حالت است و سه حالت هم نمی‌تواند باشد. غربی‌ها رفته‌رفته، هر چه بیشتر، توجه‌شان را روی جامعه آورده‌اند. حالا جامعه به صورت نظام یا دولت فرق نمی‌کند، بنده بحث جامعه‌شناسی هم نمی‌خواهم بدهم که دولت کجا و جامعه کجا نه، آنها به جامعه توجه دارند و می‌گویند جامعه را درست بکنید، وقتی جامعه درست شد- حالا نظام، نظام کمونیستی باشد، نظام دموکراسی باشد، نظام سوسیالیستی باشد- همه مسائل و مشکلات شما حل می‌شود. اما ادیان این را نمی‌گویند، می‌گویند فرد باید آدم بشود. به ماده‌ی اولیه، به مصالح نگاه می‌کنند، هدف خود فرد است و اینها بنی‌آدم‌اند و همه مورد علاقه‌ی خدا هستند. بین سیاه و سفیدش هم فرقی نیست، همه‌ی اینها را خدا می‌خواهد مورد رحمت و عطوفت خودش قرار دهد. همه‌ی اینها همان‌طور که در ازل قرار بود باید بهشتی باشند و به بهشت بروند. آن وقت همه‌ی دستورات باید درست باشد، و وقتی فرد درست شد، یکی از راه‌های درست شدن فرد خدمت به جمع است، در جمع قرار گرفتن است، «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup> گنج انزوا رفتن نیست. حکومت، آن‌طور درست می‌شود. اول از کدام شروع می‌شود؟ از فرد، بنده این را می‌خواهم بگویم و الا، اتفاقاً عین مثلث مورد نظر شما توی کتاب «خدمات و خیرات در جمهوری اسلامی»<sup>۲</sup> و «بعثت و دولت»<sup>۳</sup> هست. من این را گفته‌ام منتها بین این ۳ تا دایره روابطی است ولی این مثالی که آقای مهندس تاج زدند، نظایرش زیاد است. خدا می‌خواهد تمام افراد در جهت او باشند و در جهت او بروند. لذا باید جامعه خوب باشد، سالم باشد. در جامعه‌ی ناسالم افراد خراب درمی‌آیند.

چرا تو با استبداد مخالفی؟ در آن کتاب شرح داده بودم. یک سؤال این بود آیا در نظام حکومت استبدادی، بندگی خدا می‌شود؟ آنجا نوشته بودم نه، در حکومت استبدادی، بندگی خدا نمی‌شود، آنجا شرک است یعنی خدا حاکم نیست. آنها به جای

۱. روایت: در اسلام، گوشه‌نشینی [و ترک دنیا و چشم‌پوشی از لذت‌های (حلال)] نیست.

۲. کتاب «خدمات و خیرات در جمهوری اسلامی» حاصل تفصیل یافته‌ی سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۳/۲ در حسینیه ارشاد است و اکنون از آثار مندرج در جلد شانزدهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که در سال ۱۳۸۷ با نام «مقالات اعتقادی و اجتماعی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. «بعثت و دولت» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۱ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسین در حسینیه ارشاد است و اکنون از آثار مندرج در جلد هفدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۲» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).

خود درست، ولی از این طریق راه می‌افتد و توجه‌اش روی فرد است. می‌خواهد این فرد درست باشد و توجه‌اش روی دنیا نیست. آنها که می‌گویند جامعه، برای این است که دنیا را جامعه درست می‌کند. یک مظهر دنیا خودِ جامعه است. وقتی می‌گوییم دنیا، مثلاً می‌گوییم سوئیس این جوری است، آمریکا این جوری، جامعه‌ی آمریکایی، دولت سوئیسی، همه‌ی اینها هست چون دنیا مطرح است. اما این‌ها خدا را می‌خواهند، آخرت را می‌خواهند و آخرت در قلب تک تک افراد است.

### قرآن نظام حکومتی معینی را تعیین نکرده است

آن سؤال دیگر که فرمودید راجع به سلطنت؛ بحث من روی کلمه‌ی سلطنت که از چه ماده‌ای می‌آید، چنین ریشه‌ی لغوی دارد نبود، آنچه در قرآن هست مَلِک است. خدا درباره‌ی داوود می‌گوید ما او را مَلِک قرار دادیم یا می‌گوید ما سلیمان را مَلِک قرار دادیم. مَلِک هم، به معنایی که ما می‌خواهیم بگوییم پادشاه است. بنابراین پادشاهی را قرآن علی‌الاصول رد نکرده است. قرآن یک نظام معینی را تعیین نکرده است که مثلاً بگوید سلطنت. سلطنت هم اگر در شرایطی باشد که آن منظوره‌های اصلی عدالت را برقرار کرده باشد، چه اشکالی دارد؟ مردم صاحب اختیارند. بنی‌اسرائیل جمع شدند و آمدند برای دفاع از خانه و زندگی و هستی‌شان. احتیاج به این پیدا کردند که پادشاهی داشته باشند. می‌روند و دست به دامن نمی‌شوند، نبی هم اول آن حرف‌ها را می‌زند و از خدا می‌خواهد. خدا هم می‌گوید بسیار خوب برایتان یک مَلِکی تعیین می‌کنم. این را می‌خواستم بگویم که کلمه‌ی سلطان و سلطنت همه جا به معنی بد نیست، موسی وقتی پیش فرعون می‌رود خدا به او سلطان می‌گوید و خیلی بحث‌ها می‌کند. سلطان یعنی آن تسلط و حاکمیت و بیّنه‌ی شما باید باشد. من آن دفعه مثالی زدم که آقای حاج سیدمهدی - که حالا مرحوم شده - می‌گفت در زمان مشروطه یک آقایی که معتبر هم بود مخالف مشروطه و طرفدار استبداد بود در ابتدا همین آیه را می‌آورد «لَا تَقْدُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»<sup>۱</sup>

۲ ...

۱. رحمان (۵۵) / ۳۳ : ... قادر به گذر [از مجازات] نخواهید بود، مگر با سلطه و قدرتی [ناشی از ایمان و عمل صالح].

۲. نوار ضبط صوت در این جا به پایان رسیده و ادامه‌ی سخن ضبط نشده است و با آنچه در نوار بعدی ضبط شده است فاصله دارد. برای این گسستگی کلام عذر می‌خواهیم (ب.ف.ب.).

### اگر بخواهید دین را جاری بکنید باید از راه ارشاد باشد

راجع به قتل نفس یک جایی که به نظام عمومی تجاوز می‌شود آنجا می‌گویند باید حد زده بشود ولی اگر یک کسی توی خانه‌اش روزه بخورد یا شراب بخورد بدون آن شاهدها، و یا مثلاً درباره‌ی همین زنا چه قدر سخت‌گیری شده، باید چهار نفر شاهد شهادت بدهند تا رأی فلان داده شود، یعنی عملاً حتی زنا هم از این حدود خارج شده است. مگر آن که زنا این قدر تجاخر کرده و علنی کرده باشد که چهار تا عادل بیایند و آن را ببینند، و الا آن هم تازه حد ندارد. اینها آمدند برای قدرت خودشان، برای تسلط خودشان، این اختیارات را به خودشان داده‌اند و الا به شما چه مربوط است؟ حالا این مسئله احتیاج به مطالعه دارد و عرض بنده اجمالی و ممکن است اشتباه باشد. این طور نیست؟ مسلم است قرآن نمی‌تواند اختلاف داشته باشد. یک جا به این محکمی می‌گوید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> و پشتوانه‌ی آن «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۲</sup> باشد. یعنی اگر بخواهید دین را جاری بکنید، باید از راه ارشاد باشد - نه ارشاد وزارت ارشاد - از راه ارشاد باید دین را جاری بکنید. این هم بیان خیلی صریح مرحوم علامه طباطبایی، این که اینجا گفته می‌شود هم فروع است و هم اصول، هر دو در آن هست، آن هم از راه ارشاد و هزار جای دیگر که در قرآن آمده است. در کتاب «آزادی در قرآن»<sup>۳</sup>، عبدالعلی این را گفته است آن وقت نمی‌شود این را مثلاً بگوییم پس وصیت خدا دو جور است. دو زبان که ندارد باید آن یکی را تعبیر کرد که اگر یک جایی آن را گفتند برای چی گفتند. رعایت عدالت و حکومت منافات ندارد. حکومتی باید داشته باشیم تا عدالت برقرار گردد ولی آنجایی که عدالت را خداوند به داوود می‌دهد بیشتر در جهت زکات و انفاق است، در جهت سوق دادن به سوی خداست، منتها به طور ضمنی، و نتیجه‌اش این است که وقتی در جامعه یک افرادی راه خدا را داشتند و خدا را یاری کردند و با خدا بودند، برکت هم دارند.

### انفاق و صدقات یک مسئله‌ی عبادی، یعنی رابطه‌ی فرد با خداست

آقای مهندس معین فر صحبت مفصلی راجع به صدقات و زکات داشتند که دنباله‌ی صحبت آقای مهندس کتیرایی است که زکات باید به وسیله دولت وصول شود. این

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: ... در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: ... [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است؛ ...

۳. کتاب «آزادی در قرآن»، اثر مهندس عبدالعلی بازرگان، چاپ سوم، ۱۳۸۸، شرکت انتشارات قلم.

را من قبلاً پیش‌بینی کرده بودم و جوابش را دادم. یک جا هست که انفاق و صدقات به عنوان یک مسئله عبادی است، یعنی رابطه بین فرد و خداست، در این جا خدا گفته است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.  
مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.  
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۱</sup>

خدا که نمی‌خواهد اطعام بشود، این را گفته که به مردم بدهید. یک جا منظور این است که جامعه تأمین بشود، چه بسا با این هم تأمین بشود. چون این قدر دستور حق همسایه، حق ضعیف، حق محروم داده‌اند که اینها تأمین بشوند. یک جا هم هست که مخارجی است که خود همین جامعه وضع کرده است. «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> داشته‌اند. آنها دور هم نشسته‌اند، و به عنوان مشورت به اینجا رسیده‌اند که برای اینکه سیل نیاید و تهران را خراب نکند، باید این خرج‌ها را کرد. این مؤمنون:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»<sup>۳</sup>

این مردم همین قدر که یک عده‌ای را برای شورای شهر انتخاب کردند، و عهد و پیمان کردند که اگر آنها برای جلوگیری از تخریب شهر و برای اینکه شهر را حفظ بکنند گفتند این قدر پول می‌خواهند، باید مردم بدهند، قاعدتاً هم پول را می‌دهند. اما اگر نیامدند، آن وقت راه‌های متعددی دارد که این پول وصول شود، یکی اینکه این شخص را از بعضی امکانات و خدمات شهری محروم بکنند. در دولت موقت هم این صحبت بود، مثلاً به او برق ندهند، آب ندهند، بگویند حالا که تو از لحاظ اجتماعی وظیفه‌ات را انجام نمی‌دهی، پس ما هم در برابرش وظایفمان را انجام نمی‌دهیم. لازم نیست همه جا زور آن طوری باشد، این راه‌ها هم هست ولی یک جایی هم اگر لازم شد، جریمه هم جزو عهد و پیمانشان باشد، اگر جریمه را بگیرند،

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶ تا ۵۸: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

نه از آنان روزی ای می‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

زیرا خداست روزی رسان نیرومند و برقرار.

۲. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۳. مؤمنون (۲۳) / ۸: و نیز کسانی که امانت‌ها و پیمان خویش را رعایت می‌کنند.

درست است. کتاب و میزان را خدا داده تا:

«لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

در این آیه نمی‌گویید که اگر «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» شد، چه بشود؟ ولی در آیات دیگر می‌گوید. این قسط یعنی روابطشان طوری باشد که حق حاکم باشد و به طرف خدا بروند. آن جایی هم که در قرآن خدا به داوود دستور داده است که:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا

تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

حالا ما می‌گوییم دستور حکومت، اما خود قرآن دنبالش می‌گوید «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» اگر حق نبود هوای نفس است «فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» تو به عدالت عمل نکن برای اینکه اگر به عدالت عمل نکنی از راه خدا منحرف می‌شوی، هدف این است و هدف جز این نیست و همان‌طور که در جلسات اول عرض کردم این به طور تبعی حاصل و مسلم است. وقتی راه راه خدا بود و تدارک آخرت بود، مسلماً تأمین و تنظیم است و همه چیز در این دنیا فراهم می‌شود ولی مسئله آن نیست و این نکته‌ای هم که آقای مهندس کتیرایی گفتند که نقش حکومت با تکامل نمی‌خواند درست است، ولی کفیل تکامل در مورد نباتات خدا است، در مورد انسان خود انسان کفیل تکامل خویش است. ما باید خودمان را کامل کنیم و این تکامل همان تقرب است. پس تکامل سر جای خودش است ولی به دست خود ماست.

### حکومت مربوط و متعلق به بشر و وسیله‌ی تربیت و تقرب او به خداست

حکومت هم به دست خود ما و به تشخیص خود ما است و این که در راه آن تلاش و تقلا بکنیم. در این باره آیات فراوان است:

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو

فَضْلٍ عَلَي الْعَالَمِينَ»<sup>۳</sup>

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: ... تا مردم به عدالت برخیزند؟ ...

۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش...

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ی از مردم را به وسیله پاره‌ی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون‌بخشی دارد.



خدا اصلاً درست و واضح می گوید که خودتان باید از خودتان دفاع بکنید، من از شما دفاع نمی کنم. حتی این قدر قرآن جلو می رود که می گوید نه تنها از خودتان، از حق من هم باید دفاع بکنید، مثلاً دفاع از مساجد هم با شماست و آن وقت این آیه هم هست که:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

«وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۲</sup>

که همه اینها برای این است که دین خدا را چه کسی یاری می کند. یعنی حتی نَعُوذُ بِاللَّهِ، خدا خودش را این قدر محتاج بشر می داند که می گوید یاری من هم با شماست، تو من را یاری کن تا تو را یاری کنم. حتی می گوید در آن جایی که من را عبادت می کنید و سر به سجده می گذارید، از آن هم باید خودتان دفاع کنید، خودتان آن جا را حفظ کنید. پس خلاصه اش اینکه حکومت یا مدیریت، همه ی اینها متعلق و مربوط به بشر است و وسیله ی تمرین و تربیت و تعالی و تقرب بشر است و خود بشر باید این کارها را بکند. و آنچه خدا معین کرده و در قرآن آمده، یک سلسله دستوراتی است که چون خدا ما را نادان و ضعیف می داند و فشار هوای نفس و شیطان هم هست، یک جاهایی روی نقشه، هشدارهایی برای ما گذاشته است. انفاق هست، بیع هم هست، ربا هم هست، تا می توانید انفاق بکنید اما چگونه انفاق کنید؟ «وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۳</sup> تشخیص عمل صالح، و تصدیق عمل صالح با خود من است؛ منتها طبق موازین و میزان هایی که او معین کرده است، آن وقت انفاق و بیع است و ربا. انفاق بسیار عالی است و نتایج بی نهایت دارد، ربا بد است ولی بیع را حلال کرده آن وقت در این بیع یک چیزهایی آمده مثلاً غصب نباشد. ما در ارتباط با انبیاء گذشته هم - یک ثلث آیات قرآن اختصاص به انبیاء گذشته دارد - آنجا می بینیم حرفی که همه انبیاء زدند طبق آیات سوره ی هود (۱۱)، سوره ی یونس (۱۰) و

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص

حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

۲. حدید (۵۷) / ۲۵: ... و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی تظاهر یاری می کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۳. عصر (۱۰۳) / ۳ و ... و ... و کارهای شایسته کردند...

سوره‌ی اعراف (۷) و سوره‌ی مؤمن (۴۰) و ... چنین است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِيَّيَّيْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup>

حرف اول این است آن وقت بعضی‌ها آمده‌اند و چیزهای دیگری گفته‌اند. قرآن می‌گوید:

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۲</sup>

کم‌فروشی نکنید. یا در سوره‌ی اعراف (۷) می‌گوید: فلان کار را نکنید و اگر این کار را بکنید راه شیطان را در پیش گرفته‌اید، از آن راهی بروید که خدا برای ازدواج معین کرده است. خود لوط به آنها می‌گوید ولی آنها راه دیگری می‌روند. لوط این‌ها را منع می‌کند، چون آن راه خدا نیست. هیچ نمی‌گوید اگر شما آن کار را بکنید جامعه خراب می‌شود، نسل خراب می‌شود. البته این معنی در دل آن هست، اما هدف آن است که آن کار حیب غیر خداست، عمل قوم لوط حیب شیطان است.

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

این موازین گفته شده برای اینکه ما بدانیم بنابراین ما باید بر آن موازین و اصول کارهایی بکنیم، و خودمان هم باید بکنیم، آقا بالاسر نداریم، کسی حق ندارد بگوید من خلیفه هستم. همان‌طور که ما عمر و ابوبکر و عثمان را لعن می‌کنیم برای اینکه ادعای خلافت پیغمبر را می‌کردند، ادعای ولایت پیغمبر را هم کردند. همان‌طور که آنها حق نداشتند، دیگران هم حق ندارند؛ خود مردم حالا علم دارند با کادر بیاید هیچ اشکالی ندارد، با علمش با درایتش با فهمش با تشخیصش بیاید. اما همین که یکی بگوید من برای این مقام هستم و احتیاج به قدرت دارم - همان‌طور که آقای مهندس صباغیان گفتند - نه خیر این کار غلطی است. «وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» خودمان باید اداره بکنیم، تو هم یکی از ما هستی، بفرماید هر اندازه که بلد هستی تو هم بیا تا با هم کارهایمان را اداره کنیم.

من از این فرصت زیاد سوءاستفاده کردم. اصل مطلب چگونگی «سرگذشت و سرنوشت روحانیت» در همین مسئله‌ی «دیانت و حکومت» مستتر است. با همین

۱. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ من از مجازاتِ روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

۲. شعراء (۲۶) / ۱۸۳: حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبه‌کارانه سرکشی نکنید.

اشاراتی که ذکر کردم، العاقل به یک اشاره است. خود آقایان مثل اینکه همه چیز را تشخیص داده‌اند. بنده دیگر مزاحم نمی‌شوم مگر اینکه آقایان دیگری که می‌آیند یا همین را تأیید بکنند یا آن را رد بکنند. سرنوشت هم که از همین جا است، همان چیزی است که در «گمراهان» گفتم، همان سرنوشتی که آنها گرفتارش شدند در انتظار هر کسی است که اقتدار به ناحق بخواهد یا ادعای جانشینی عیسی یا موسی یا پیغمبر یا علی را بکند سرنوشتش همان است که بدان گزینش شده است.

صدق الله العلی العظیم

### پاسخ به سؤالات

بیشتر سؤالات و نوع اولش همان است که آقای دکتر توسلی عنوان کردند بعد هم آقای دکتر کاظم یزدی، و آن مسئله‌ی «مرز میان دین و سیاست»<sup>۱</sup> است. صحبت‌های آقای معین فر خیلی بر بنده کمک شد که قابل تقدیر و تشکر است.

**دیانت بر سیاست باید حاکم باشد اما حاکمیت روحانیت را بر سیاست نمی‌پذیریم**  
آن چیزی که در این عرایض اشکال شده بود اینکه ما دین را از سیاست و دیانت را از سیاست تفکیک نمی‌کنیم، این دو تا توأم‌اند و این دیانت است که باید بر سیاست حاکمیت داشته باشد. اما آن چیزی را که رد می‌کنیم و نمی‌پذیریم اختلاط و حاکمیت روحانیت بر سیاست است؛ دعوی ما آن است. دعوی ما با اینها این است که اینها برای خودشان حاکمیت قائل‌اند، ما می‌گوییم نه. و الا سیاست به معنای حکومت و به معنای اداره‌ی جامعه، پیش یک نفر معتقد به خدا، متدین و مسلمان، قهراً بایستی تمام موازین حکومتی نه تنها امضا، بلکه باید به عنوان دستور دینی‌اش پذیرفته شده باشد. کما اینکه ما به عنوان فریضه‌ی اسلامی و فریضه‌ی دینی وارد در امور اجتماعی شده‌ایم. اما در آن کتابی که ذکر کردند، آنجا این مرز خیلی روشن نشان داده شده است که «مرز میان دین و سیاست» کجاست؟ حتی به صراحت گفتیم که دین اصول کلی و خط مشی حکومت را بیان می‌کند و بعد هم به دلیل اینکه

---

۱. این اثر تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده‌است (ب.ف.ب).

کسی لباس مخصوص دین را در تن دارد یا عنوان دینی دارد، این عدم تفکیک، به این معنا نیست که او حق دخالت در امور و عزل و نصب داشته باشد. بنابراین قضیه روشن است، به عنوان ایدئولوژی حکومت، اصول ما عدالت است، اصول ما برادری است، اصول ما عدم فضیلت و برتری فلان شخص بر دیگران است، چون:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱</sup>

این اصول شالوده و ایدئولوژی حکومت اسلامی است از این بابت هیچ تردیدی نیست. اما این که بگوییم آن کسی که اسماً خودش را متولی دین می‌داند او باید بیاید و اداره کند خیر، و بالعکس هم اگر بگوییم که سیاست و حکومت و جمهوری اسلامی برای این است که مجری دین باشیم، این هم غلط است. مجری دین انبیاء بودند که البته آنها مجری نبودند، ابلاغ کننده بودند، دین را آوردند و بعد هم رفتند.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ

الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۲</sup>

رسالت تمام شد، خاتم انبیاء آمد و پرونده انبیاء بسته شد. این خود مردم هستند که باید به دینشان عمل کنند. حالا جناب عالی بنده را ارشاد می‌کنی، ارشاد کن؛ اما حق این را نداری که بگویی من بالاتر از تو هستم که حتماً این جوری نمازت را بخوانی یا این طوری روزه بگیری نه، و حکومت هم برای دین درست نشده است. در جلسات دیگر هم عرض کرده بودم، و در کتاب «بازگشت به قرآن» هم هست. و یکی از سند‌های واقعاً معتبر و پر ارزش ما مسلمان‌ها همین نامه‌ی حضرت امیر به مالک اشتر است. آنجا کاملاً نشان داده می‌شود که حکومت برای چی است؟ می‌فرماید:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي

عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرًا»<sup>۳</sup>

این فرمانی است از علی امیر مؤمنان به مالک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می‌گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می‌گمارد. که چی بکند؟ حدود و ثغور را حفظ کند، عمران بلاد بکند، بعد هم وجوهات را جمع‌آوری کند و به

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... بزرگوارترین شما نزد خدا پروا پیشه‌ترین شماست...

۲. مائده (۵) / ۳: ... امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و تسلیم [در قبال خدا] را به عنوان دین برای شما انتخاب کردم...

۳. نهج البلاغه، از نامه‌ی امام علی (ع) به مالک اشتر نخعی.

مستحقانش برساند. اصلاً و ابداً نه در سرفصل نامه و نه در تمام آن نامه که می‌خواند یک کلمه از این فراتر نمی‌گوید که مثلاً آنجا که رفتی مراقب باش اینها شراب نخورند. آنجا که رفتی مراقب باش حتماً نماز جمعه یادشان نرود، و آنجا که رفتی مراقب باش که زن‌ها چادر سرشان بکنند. حتی نمی‌گوید آنها خمس و زکات بدهند، به هیچ وجه من الوجوه چنین چیزهایی نمی‌گوید. آن یک نمونه‌ی حکومت اسلامی و علوی است. اصلاً از حاکمش که والی است هیچ مسائل دینی نمی‌خواهد. می‌گوید با حاجی‌ها چه جور رفتار کن و با سپاهی چگونه رفتار کن، با کاسب چگونه رفتار کن، تمام مسائل اداری است، حتی یک مورد مسئله‌ی دینی در این نامه نیست.

**امر به معروف و نهی از منکر به همه مربوط است و در جهت امت به دولت است**  
 پس اینکه ما می‌گوییم میان دین و سیاست مرز است، مرزشان اینجاست. دیانت تا آنجا که مربوط به شخص است، در تمام حکومت دخالت می‌کند. دین شما در غذا خوردنتان، در خوابیدنتان، در ازدواجتان، در طلاقتان، درس خواندنتان، در همه چیز شما حاکم است. اما اینکه بگوییم حالا که من حاکم شدم یا رئیس‌جمهور یا وزیر دارایی و یا وزیر ارشاد شدم، باید به مردم ابلاغ دین بکنم؟ نه خیر؛ ابلاغ دین با رسول است. ابلاغ امر به معروف به همه مربوط است و اتفاقاً امر به معروف و نهی از منکر که در این جلسات هم بحث بود- شاید آقای دکتر صدر بود که اظهاراتی کرد، ان‌شاءالله نتیجه‌اش [چاپ شود و] در بیاید- که درست خلاف عمل این‌هاست. امر به معروف و نهی از منکر در جهت امت به دولت است و در واقع اصولی است که مردم باید دولت را امر به معروف و نهی از منکر کنند. این جا عکسش را گرفته‌اند. امر به معروف و نهی از منکر یعنی دولت بیاید مردم را وادار کند که مثلاً دخترها این جور بیرون نیایند آن جور بیرون بیایند و اگر اتفاقاً جورابش نازک بود پایش را توی کیسه‌ای بکنند که توی آن سوسک باشد و مرض روانی بگیرد. این‌ها درست در جهت عکس عمل می‌کنند و این است که می‌گویند بوق را می‌خواهند از سر گشادش بنوازند. اصلاً امر به معروف و نهی از منکر آن‌طور که در فرمایشات پیغمبر و حضرت امیر و سیدالشهداء می‌آید وظیفه‌ای است که مردم، برای جلوگیری از ظلم و تعدی و تجاوز، در برابر دولت دارند.

آیا امر به معروف و نهی از منکر، باید حرکتی در جهت گرفتن حکومت باشد؟  
 منتها، اگر حکومت را بگیریم به کی بدهیم؟ به شورا بدهیم؟ به علما بدهیم؟ یا به

مردم بدهیم؟ حرکت همان‌طور است که «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» می‌خواهد. حالا مثلاً محمدرضاشاه یا دیگری که مرتبط با سلطنت است یا مرتبط دینی آمده، و دارد بر سایرین حکومت می‌کند. اگر ما امت ایده‌آل اسلامی هستیم، بر عامه‌ی مسلمین است که حکومت را از او بگیریم و خودمان این حکومت را تصرف کنیم. البته قیام ما در اول انقلاب همین بود و درست بود، و اولش در همین جهت بود، حاکمیت هم ملی بود. حاکمیت ملی، همان که علامه نائینی هم در کتابش شرح می‌دهد، حاکمیت ملی همان که به حکم «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ»، حکومت مردم بر مردم است. احزاب اسلامی و اخذ قدرت درست، اما آن‌طوری که من مسلط بشوم و دیگران را پس بزنم درست نیست، من این حق را ندارم. قدرت هم، چه قدرتی باشد؟ به اجبار بخواهم مردم را وادار به امری بکنم؟ نه. اما اگر قدرت در داخل خودم برای اینکه انضباطی باشد. بخواهیم کار را خودمان انجام بدهیم، بله. اگر با حزب بیایم و قدرت را تصرف بکنیم، مگر این حزب، حزب همه باشد و هدف، گرفتن و بیرون آوردن قدرت از دست غاصبینش باشد، آن حکومت درست است. و الا حزب درست بشود، من هم بگویم باید قدرت داشته باشم، سپاه پاسداران درست کنم برای اینکه به قول دکتر چمران بازوان نظامی من باشد. واقعاً این فکر در آنها بود و بازوی نظامی درست کرده بودند که به این ترتیب به قدرت برسند و خودشان را در آن قدرت حفظ بکنند. این البته خلاف اسلام است، قدرت از آن خدا است و قدرت در مرحله‌ی دوم از آن مردم است. یک حزب حق ندارد برای خودش قدرت داشته باشد و خود را بر دیگران تحمیل بکند.

#### اساس استبداد و اساس مشکل ما همین شیفتگی‌هاست

آقای مهندس حریری فرمودند جوامع بشری بر مبنای تعقل عمل نمی‌کنند بلکه خودشیفتگی حاکم است و خودشیفتگی‌ها باعث تشکیل گروه‌هاست - حالا آیا این حرف درست است یا نه فرمایش ایشان است - تا جامعه رشد لازم را پیدا نکرده آیا از این ابزار یعنی از آن خودشیفتگی‌ها که ممکن است ایمانی باشد و خالی از تعقل، و بیشتر متکی بر تعصب، باید استفاده کرد یا نه؟ و آیا اجازه داریم که با آزاد گذاشتن مطبوعات و افکار و انتقاد، این ابزار قوی را که خودشیفتگی است و به صورت ایمان مجسم شده است این را سست بکنیم؟ این فرمایش ایشان است که گمان می‌کنم به استدلالی که محمدرضاشاه می‌کرد و همه‌ی اینها هم می‌گویند

خیلی شباهت دارد. مگر این حرف که «رشد پیدا نکرده‌اند» حرفی نبود که همه‌ی این مستبدان می‌گویند؟

محمد رضا شاه می‌گفت من طرفدار دموکراسی‌ام، من طرفدار آزادی هستم، من طرفدار قانون اساسی هستم، اما در یک جاهایی مثلاً خواسته بود که خودش کشور را مدرنیزه و توتالیته هم بکند. استدلال کمونیست‌ها را می‌گرفت و می‌گفت. در جامعه‌ای که انتخاباتش مثلاً این طوری باشد که مالکین و ارباب‌ها از جهالت و جهل رعیت‌ها سوءاستفاده بکنند و افکار خودشان را در مجلس به کرسی بنشانند یا جامعه‌ای که هنوز برابری و عدالت اجتماعی ندارد و مردم مساوی نیستند. وقتی به این جامعه آزادی بدهی یا ارباب سوء استفاده می‌کند یا فنودال سوء استفاده می‌کند و یا سرمایه‌دار. همه‌ی این‌هایی که مخالف آزادی هستند همین را می‌گویند. خود فرعون هم در قرآن هست که می‌گوید:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»<sup>۱</sup>

من می‌ترسم این کسی که آمده این دینی را که شما دارید دگرگون کند، همین دین که خودشیفته‌اش هستید. یعنی شما عاشق من هستید، مگر نمی‌دانید؟! درحالی که او یک آدم زبان بسته است و دین شما دین نمونه است.

اگر بنا باشد کار روی خودشیفتگی برود و به فرمایش خودتان عقل حاکم نباشد، بلکه احساسات حاکم باشد، به هیچ وجه معلوم نیست دین کجاست؟ همین احساسات است که استبداد و پرستش اشخاص و شخص پرستی را آورده است.

در همان اوایل دولت موقت، دسته‌جمعی رفته بودیم خدمت ایشان در قم. آقای مهندس تاج یک نگاهی کردند و همین طور که نشسته بودند رفتند بالای منبر، و مثل واعظی که صحبت می‌کند مثل اینکه خودشان را جزو انجمن اسلامی مهندسين نمی‌دانند، گفتند: حضرت امیر وقتی که از شهر انبار عبور می‌فرمودند گدایان آمدند و چه کار کردند و چه کار نکردند. حالا ایشان دارد خودش را می‌خورد خیلی سخت است آدم یک چیز را بهتر از گوینده بداند و مجبور باشد بشنود. چون قبل از اینکه

---

۱. غافر (۴۰) / ۲۶: فرعون گفت: بگذارید موسی را به قتل برسانم و [چون کسی را ندارد،] ناگزیر است صاحب اختیارش را به [یاری] بخواند؛ می‌ترسم دین شما را دگرگون سازد یا در این سرزمین تباهی به بار آورد.

اطاق خالی بشود و هیئت وزراء باشند، یک عده‌ای آمده بودند که بعضی از همین راننده‌های ما و از مستحفظین بودند و دست ایشان را می‌بوسیدند. آقای مهندس تاج گفتند حضرت امیر اجازه این کارها را نداد. این «دست بوسیدن» و این کارها، کار صحیحی نیست، کاری خلاف است. آن وقت ایشان استدلالشان این بود که گفتند بله من همه‌ی اینها را می‌دانم، می‌دانم علی این کار را نمی‌کرد ولی علی موقعی گفت که بر من نیاید و تعظیم نکنید و جلوی من صف نکشید که به قدرت رسیده بود و بر اریکه‌ی قدرت بود، مستکبرین و ضد انقلاب در مقابلش نبودند، ولی حالا ما آن قدرت را نداریم، ما ژاندارمی نداریم، ما که سپاه نداریم، ما عدلیه نداریم، ما ارتش نداریم، ما قدرتمان همین علائق مردم است، همین شیفتگی‌هاست. بنابراین...، بقیه‌اش را نگفتند. العاقل به یک اشاره، ما هم فهمیدیم که ما باید این ارادت و این اخلاص را تقویت بکنیم تا این ارادت و اخلاص منتهی بشود به اطاعت. این موضوع را باید تشریح بکنیم. اساس استبداد و اساس مشکل ما همین است، بشر در طول عمرش این بت‌ها را، چه بت سنگی، چه بت چوبی، چه انسانی، چه شخصی و چه فکری و چه... اگر پرستیده و به این مصیبت‌ها دچار شده، روی همین خصوصیات است.

اگر کتاب رچکم و روان‌شناسی اجتماع‌اش را ببینید خیلی قشنگ نشان می‌دهد که فاشیسم و نازیسم و تمام این ارتدادها یک منشاء روانی و روانی اجتماعی دارد که مربوط به عشق و ذوق است. اشخاص احساس می‌کنند که این احتیاج است که من باید عاشق یک کسی باشم، دلبسته‌ی یک کسی باشم. یعنی آن ضعف و کسری‌هاشان را با ادغام کردن خودشان و منحط کردن خودشان در یک موجودی که او را برتر می‌دانند و برتر می‌سازند، با این ترتیب رفع می‌کنند. تمام فیشرها را همین ساخته و ذخارها از همین راه ساخته شده‌اند یک وقت به عنوان بحث سیاسی و بحث جامع‌شناسی و دولت مطرح می‌شود رویش خیلی حرف است.

از جمله خودشیفتگی‌هایی که در آمریکا هست و عامل قدرتشان هم هست، همان آزادی است. کتاب‌هایی هست از جمله کتاب «روح ملت‌ها»، در آنجا شرح می‌دهد که دو قدرت بزرگ دنیا، دو قدرتی هستند که برخلاف ما فرانسوی‌ها به‌اکیپ اجتماعی اهمیت می‌دهند. برای شوروی از راه حزب است ولی در آمریکا بیشتر از همین راه آزادی است. یعنی آنجا یک فرد نیست که کاری می‌کند همه‌ی مردم هستند که کار می‌کنند و واقعاً اقتصادشان هم این‌طور است علمشان همان است، دولتشان هم همان



است. چون یک نفر و دو نفر و سه نفر نیست که کار می‌کند، همه‌شان به اجتماع کار می‌کنند. و اجتماع نمی‌تواند کار بکند و یک ملت نمی‌تواند اجتماعی باشد و در آن مشارکت باشد مگر اینکه هر فردی حس بکند که من شریکم. آن بداند که من با مهندس حریری یا مهندس تاج با هم در یک حد هستیم و هر فنی ایشان دارد و شما دارید، بنده هم دارم. آن وقت من می‌توانم به آقای مهندس تاج ایراد بگیرم. یکی از عوامل قدرت آمریکا که خودشان می‌گویند و دیگران هم می‌گویند همین مسئله‌ی آزادی است. در آنجا آزادی دارند و این اجازه را داده‌اند که تو هر کاری دلت می‌خواهد بکن، بنابراین حس می‌کند که من توی این مملکت ارزش دارم کسی روی حق من پا نمی‌گذارد، مرا پایمال نمی‌کند، بنابراین به این مملکت، به این دولت و به این سیستم علاقه‌مند می‌شود. اما اگر یک جایی بگویند، نه تو فضولی نکن، تو حق نداری، تو شعور نداری، تو رشد نداری، گور پدر این مملکت، گور پدر این دولت، گور پدر این ملت؛ بنابراین این طور نیست که آزادی یکی از همان عوامل خود شیفتگی نباشد. این حالا یک بحث سیاسی است، اما بحث قرآنی چیست؟ قرآن هم مطابق همین‌ها است و در جاهای متعددی از جمله در سوره‌ی انفال (۸) از این صحبت می‌کند:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ  
وَبِالْمُؤْمِنِينَ.»<sup>۱</sup>

اینجا می‌گوید که هیچ وسایل مادی و ظاهری ترا نگران نکند تو همین قدر که راه خدا را می‌روی و توکل می‌کنی و این مردمی که با تو هستند و خداوند «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»<sup>۲</sup> است، الفت گذاشته، همین‌ها برای تو کافی هست. یعنی یک مسلمان نباید غصه‌ی این را بخورد. به علاوه، راجع به آزادی سؤال فرمودید که اینها برای اینکه مبدا مبنای قدرتشان سست شود تا فوری یک کسی حرف بزند و یک کلامی

۱. انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲: اگر [دشمنان] برای صلح تمایل نشان دادند، تو هم به آن تمایل شو و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست.

و اگر بخواهند [با پیشنهاد صلح] تو را فریب دهند، قطعاً [یاری] خدا برای تو کافیست؛ اوست که با یاری خود و [یاری] مؤمنان تو را نیرومند کرده است.

۲. انفال (۸) / ۶۳: و [خدا] دل‌های مؤمنان را [چنان] الفت و مهربانی بخشید...

بگوید، می‌گویند آقا تو می‌خواهی اساس و شالوده‌ی ما را سست بکنی. در صورتی که مرحوم مطهری، هم در جلسات ماهیانه و هم بعد از آن، همه‌اش می‌گفت انتقاد کردن و آزادی بیان و ایراد گرفتن باعث ضعف نمی‌شود. یک مکتب بر حق مسلط مطمئن، از این انتقاد و ایراد و آزادی سست نمی‌شود.

عرب‌ها می‌گویند سلطان و ملوک یا ملک یا پادشاه، اینها در قرآن هست، یعنی پادشاهی علی‌الاصول نفی نشده، ولی شرایطی گذاشته شده که موروثی نباشد، مورد رضایت باشد، با انتخاب مردم باشد که قابل بحث است. همین امروز بحث این بود که این آیات سوره‌ی شوری (۴۲) یک جور عجیبی مسایل حکومتی را در بر دارد. حالا ما می‌گوییم حکومت، توزیع مال هم هست، امنیت هم هست، فرض کنید وزارت راه هم هست، ارتش هم هست. در این سوره مسایل حکومتی و مسایل عبادی و دیانت را با هم قاطی مطرح کرده، یعنی از این نظر درست اختلاف بین دین و سیاست است. اما وقتی به آن جنبه که بیشتر صحبت از ایدئولوژی و نظام است نگاه می‌کنیم که یکیش نظام دموکراتیک و یکیش هم نظام غیردموکراتیک است می‌بینیم که آن یک موضع و جایگاه خیلی کوچکی در مقابل سایر مطالب دارد، مثلاً مطلب مربوط به توزیع ثروت، روابط انتظامی و روابط مردم، اینها ضمن چیزهای دیگر آورده شده است. من می‌خواستم بگویم اینها قاطی‌اند، اینها تفکیک پذیر نیستند. آن که علمای روحانیت ما می‌گویند آقا دین و سیاست از هم تفکیک پذیر نیستند و دین بر سیاست و حکومت اشراف دارد، و چون ما متخصص در دین هستیم و ولایت داریم پس باید حکومت هم زیر نظر ما باشد، این را قرآن نمی‌گوید.

در سابق برعکس، سلاطین در قرون وسطی هم همین دعوا را با پاپ‌ها داشتند. رضاشاه هم همین حرف را می‌زد، ناپلئون هم همین حرف را می‌زد. آنها برعکس می‌گفتند حکومت باید بر کلیسا هم تسلط داشته باشد و تسلط آنها بر روحانیت‌شان، بر محفل‌شان، قانون‌شان، مفتی‌شان و مدرس‌شان بوده و همه را به تمام خطه معرفی می‌کردند. در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس و حتی بعد از عثمانی، به هیچ وجه این دو تا، دیانت و حکومت، از هم تفکیک نبوده، با هم مخلوط بوده ولی حاکمیت و آمریت با کی بوده؟، با سیاست و حکومت بوده است.

## دیانت و حکومت\*

(جلسه پنجم)

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.»<sup>۱</sup>

هفته گذشته صحبت ما یعنی عرایض بنده بیشتر وقت، گیر توجیه و جواب به سئوالات و ایراداتی شد که گرفته شده بود. سئوالات و ایرادات به جا بود و همین باعث شد که جواب آن سئوالات، خودش متن سخنرانی و صحبت بشود. و چون سئوالات موضوعات مهمی بود. در یک جلسه تمام نشد.

قرآن، حکومت یا مدیریت را از حکام ظالم گرفته و به خود مردم برگردانده است جلسه گذشته راجع به سئوالی که آقای دکتر توسلی کرده بودند، و یک مقداری هم آقای مهندس معین فر ایراد کرده و تصور کرده بودند که بنده خواستم بگویم قرآن یا اسلام به جمع و جامعه اهمیت نداده یا توجه نکرده است و اصلاً مسئله حکومت و مدیریت را عامه نمی‌پسندند بنابر این لازم شد توضیحاتی داده شود. توضیحاتی که به گفته‌ی آقای مهندس معین فر خیلی مفید و لازم و روشن کننده بود. حالا امروز

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۶۳ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

می‌خواهم به سؤال آقای مهندس کتیرایی پردازم، و همچنین سؤال یا تکلیفی که آقای مهندس صباغیان تعیین کردند. منتها قبل از آن، برای تکمیل عرایض گذشته و یک مقدار هم تصحیح، تسامح یا غفلت یا خطا و اشتباهی که کرده باشم باید عرض کنم که نه، این طور نیست که قرآن یا اسلام به حکومت اهمیت نداده باشد یا حکومت را اصلاً نفی کرده باشد، بلکه آنچه عرض کردم و می‌باید عرض بکنم و امروز هم در این زمینه توضیح بیشتر می‌آید، این بود که مسئله‌ی حکومت یا مدیریت و امر را قرآن طبق همین آیات و آیات دیگر، از حکام ظالم گرفته و به خود مردم و به خود امت برگردانده است. در آیات داریم که:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

مرحوم طالقانی هم می‌گفت وقتی که به اموال یکدیگر تجاوز کردند یا اصل به باطل رایج شد، در تفسیر این آیه می‌گفت برای رفع امور لازمه‌اش این است که همین طور کارهایشان و اموالشان را به حکام روانه کنند. یعنی این اصل به باطل وسیله و مقدمه می‌شود برای حاکمیت طاغوت. ولی اگر آمدند و انفاق کردند، عشق به مال و پرستش مال بر ایشان حاکم نبود، در لازمه‌ی این مسئله می‌گوید «تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» یعنی دلو دلو مالتان و اختیاراتان و مالیاتان را به حکام ندهید. به این ترتیب حکام و حکومت به آن معنای متداول از بین می‌رود و همچنین اگر بین هم، عوامل دشمنی و دعوا را از بین می‌بردند، قضاوت لزوم نداشت، یعنی دعوایی نبود و «يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»<sup>۲</sup> هم دیگر پیش نمی‌آید «وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»<sup>۳</sup>. اگر شما عبادت خدا را نکرديد، بنابراین عبادت دیگران یا عبادت هوای نفس را کرده‌اید، ناچار طاغوت‌هایی پیدا می‌شوند که آنها قاضی شما هستند.

### وقتی هدف جامعه خدا بود،

### مردم حکومت غیر را نفی می‌کنند و حاجت به زرومندان ندارند

استنباط بنده از این آیات و عرضم این بود که دولت در آن قسمت که سیطره دارد، و

۱. بقره (۲) / ۱۸۸: اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید و آن را به رشوت به حکام [ظالم] مدهید تا

[با اعمال نفوذ] بخشی از اموال مردم را آگاهانه به ناروا بخورید.

۲. نساء (۴) / ۶۰: ... حاکمیت طاغوت [و امرای خودکامه] را هم بپذیرند...

۳. نساء (۴) / ۶۰: ... در حالی که به انکار طاغوت فرمان یافته‌اند؛ ...

بیشتر دیکتاتورها یا دیگران و هر جا اینها هستند، بیشتر از همین راه‌ها جلو می‌آیند و می‌گویند ما آمده‌ایم برای اینکه نظم ایجاد بکنیم، رفاه ایجاد بکنیم، و نگذاریم در جامعه ناامنی و بی‌نظمی باشد. بنابراین ما باید پلیس داشته باشیم، قدرت داشته باشیم، دیکتاتور باشیم، و گاهی اوقات برخلاف قانون باید عمل بکنیم. اینها از چه چیز ناشی می‌شود؟ از ناس.

خیلی سابق، در روزنامه کیهان من یک مقاله‌ای نوشته بودم با عنوان «ضریب تبادل مادیات و معنویات»<sup>۱</sup>. شاید هم بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ بود. آن وقت‌ها اصلاً نمی‌شد از این جور مقالات نوشت برای اینکه جامعه آن روزمان، مخصوصاً طبقه‌ی روشنفکر دانشگاهی و درس خوانده، اصلاً معنویات را خیالی و باطل و ترهات و اباطیل می‌دانستند. مادیات و چیزهای محسوس برایشان مهم بود. این مقاله را به این معنا نوشتم که اگر ما بنا به فرض مادیات را اساس بگیریم، مابین معنویات و مادیات یک ضریب تبدلی هست، همان‌طور که مابین کار و حرارت یک ضریب تبدلی هست. در یک جامعه هم نشانه‌اش این بود که فرض کنید چه قدر از بودجه‌ی ما صرف شهربانی و دادگستری و ژاندارمری و این قسمت‌ها می‌شود و چه قدر بودجه ما صرف وزارت بهداشت می‌شود آمار هم داده بودم. حالا اگر طبق نظر فرنگی‌ها مردم مشروب نخورند- حالا خاطر آقای دکتر کاظم یزدی را هم جلو می‌آوردم- اگر سیگار نکشند، اگر آن عمل خلاف را انجام ندهند، چه قدر در بودجه وزارت بهداشت صرفه‌جویی می‌شود و این همه بیمارستان‌ها که علت عمده‌ی امراضش یا امراض مقاربتی یا امراض پرخوری یا امراض روانی یا امراض دیگر است، منشاء اغلب اینها فسادها و عدول از راه خدا یعنی عدم اجرای معنویات است. پس وقتی می‌بینیم معنویات معادل می‌شود و به صورت یک مبلغی درمی‌آید، یک تبدلی مابین اینها هست. این قدر هم معنویات را کوچک نکنیم. حالا در این آیات هم همین است، وقتی که هدف جامعه خدا بود و بین هم بخشش و عطوفت و محبت و انفاق و احسان رواج داشت، مقدار زیادی از آنچه وظیفه دولت است، از بین

۱. «ضریب تبادل مادیات و معنویات» عنوان سخنرانی مؤلف فقید در سال ۱۳۲۳ در حزب ایران است که پس از تدوین برای اولین بار توسط آقای سید هادی خسروشاهی و به وسیله‌ی کتاب‌فروشی سروش در تبریز انتشار یافته است. از چاپ این اثر در روزنامه‌ی کیهان اطلاعی در دست نداریم. این اثر اکنون در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

می‌رود و بعد هم، عوض اینکه دیگری بر آنها حکومت کند خودشان هستند که بر خودشان حکومت می‌کنند، و حکومت غیر را نفی می‌کنند و حاجت به دیگران و زورمندان ندارند. در نفی حکومت، البته یک مرآمی هست به نام آنارشیست که آنارشیست‌ها به دلایلی که خودشان دارند، می‌گویند اصلاً نباید حکومت باشد. در اینجا، عرض و استنباط بنده هم از این آیات این نبود که باید آنارشیست باشد، اصلاً حکومتی نباشد، قدرتی نباشد، نظامی نباشد، و به طریق اولی مدیریت نباشد؛ برعکس باید مدیریت باشد، اما «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ». عمل خودشان باید باشد، دیگری و غیر نباید بر آنها حکومت کند. حکومت غیر، حالا می‌خواهد فتودال باشد، کمونیسم باشد، فاشیست باشد یا ولایت فقیه باشد، آن وجود نداشته باشد، خودشان بین هم این کار را بکنند. آن وقت خودشان، البته بر حسب پیشرفت امور و توسعه و تفصیل، باید آن دستگاه شورایی شان و دستگاه مدیریت شان وسیع تر هم بشود.

#### اسلام و قرآن می‌گوید خودت انفاق کن و خودت زکات را بده

آقای مهندس کتیرایی حرفشان این بود که انفاق یک وجه و یک نقش است یک وجه و یک نقش دومی هم دارد که قاعدتاً منظوشان مسئله‌ی امنیت و اداره‌ی اجتماع عمومی است. آن دیگر نمی‌تواند نقش دومش آزاد باشد، آزادانه باشد که هر کسی «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۱</sup> آنجا ایجاب می‌کند قدرتی که از طرف جامعه است بیاید و مالیات و عوارض را وصول کند. این وظیفه دولت است. پس دولت از بین نمی‌رود. بنده عرض می‌کنم که انفاق همه‌اش قابل حذف نیست، از جمله نفقه زن قابل حذف نیست، نفقه را باید داد. زکات را هم باید داد.

اما اسلام و قرآن برخلاف سیستم‌های غربی و شرقی اروپا- فرق نمی‌کنند- می‌گوید خود شخص برود و آن را بدهد نه اینکه جامعه و دستگاه به زور از او بگیرد. کما اینکه می‌دانیم مثلاً حضرت امیر در نامه به مالک اشتر مخصوصاً تأکید می‌کند وقتی که به فلان شهر یا فلان قریه می‌روی، چادر و اردو را داخل شهر نزن، بیرون شهر بزن، و بعد آنجا ندا بده «أَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ» من از طرف امیرالمؤمنین اینجا آمده‌ام آیا پیش شما وجوهاتی الهی هست که بدهید؟ خودشان بیاورند بدهند و مبادا کسی توی طویله و آغلشان طوری برود که حتی گوسفندان بترسند یا به روی

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : ... از آنچه روزیشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

گوسفندان را چاق و لاغر بکنی، هر چه خودشان دادند قبول کن. اگر گفتند سال آفت بوده و ما چیزی نداریم تو به همین گفته‌ی آنان اکتفا کن. ببینید، چه قدر فرق است بین دستور حکومتی علی و آنچه جاری و ساری هست. بنابراین یک اصل در این است که چنین نباشد. اهل اجبار نباشد ولی چون گفته شده «أمرهم شورى بينهم» ممکن است وقتی دور هم جمع می‌شوند برای اداره امورشان، برای راه‌سازی‌شان و خانه‌سازی‌شان و جلوگیری از سیل و موضوعاتی که بیشتر مدیریتی است و آقای مهندس معین فر هم گفتند، ایجاب بکند که عوارض نوسازی بگیرند، حق نواقل بگیرند. وقتی خود جامعه خواست، و خودشان آمدند و تصمیم گرفتند، خوب بله، باید پردازند. آن از مقوله شخصی است که باید بدهد و همه در راه خدا است، این در راه اجتماع است و به قول ژان ژاک روسو این «یک قرارداد اجتماعی» است، اجتماع است و تعهد هم شده است، باید بدهند، اینها جزء وظایف آمده است.

#### نبوت از خدا و وحی و جبرئیل نشأت می‌گیرد

#### و ولایت یا حکومت، یک سره از خود مردم است

یک نکته دیگر که آقای مهندس کتیرایی گفتند و البته نکته‌ی حساسی است این که اعتماد به نفس حکومت با تکامل نمی‌خواند. حالا توضیح این را من ضمن توضیح و جواب سؤال آقای مهندس صباغیان که ایشان گفتند ادعای روحانیت این است که ما باید مجری شرع باشیم، پس شرع انور باید قدرت داشته باشد. این منطقی آنهاست، و برای اشاعه اسلام، مثال از حکومت انبیاء و پیغمبر می‌آوردند. بنابراین، به این دلیل است که آنها می‌گویند باید قدرت داشته باشیم چون ما مجری حق هستیم. این سؤال، کاملاً بجاست و اصلاً اساس سرگذشت و سرنوشت روحانیت همین جا است. این استدلال و این طرز تفکر که امروز هم دارند. آقای بسته‌نگار هم از نظر فقها و علمای سابق راجع به مسئله حکومت و از کتاب «تشیع و مشروطیت ایران» تألیف آقای دکتر عبدالهادی حائری که نوهی مرحوم حاج آقا شیخ عبدالکریم حائری است، در اینجا صحبت کرد که کتابی عالی است، یعنی این کتاب، این طرز تفکر را که امروز هم حاکم است، واقعاً خیلی خیلی خوب تجزیه و تحلیل می‌کند. البته مثل اینکه در آن کتاب اسمی از ولایت فقیه نبرده است ولی همین سؤال که آقای مهندس صباغیان کردند و این را درباره‌ی علمای صدر مشروطیت که رهبرشان شیخ فضل‌الله نوری است، این طرز فکر و استدلال‌های شیخ فضل‌الله نوری را خیلی قشنگ می‌بیند.

همه‌اش هم نباید گفت سوءنیت بوده، واقعاً یک طرز فکر و طرز برداشت خاص است و حتی خود نائینی هم که طرفدار آزادی و مشروطیت و پایه‌گذار است این طرز فکر را خیلی قشنگ تجزیه و تحلیل می‌کند، و اصلاً این کتاب به خاطر شناساندن و تجزیه و تحلیل کردن این طرز فکر توسط نائینی نوشته شده است.

نائینی هم همین عقیده را دارد، همین که آقای مهندس صباغیان از قول ایشان می‌گوید این طرز فکر هست که ما اصلاً کاری به او نداریم. کار ما حرفی است که ابوبکر و عمر و عثمان می‌زدند، اینها هم همان را می‌گویند. آن‌ها می‌گفتند ما خلیفه‌ی رسول‌الله هستیم و چون خلیفه‌ی رسول‌الله هستیم باید این کارها را انجام بدهیم. اما این‌ها، چون کلمه‌ی خلافت در تشیع منفور شده، کلمه‌ی خلافت را نمی‌آورند، فقاقت را می‌گویند و در واقع اگر فرصت باشد و آقای مهندس کتیرایی اجازه بدهند در جلسه‌ی بعد توضیح می‌دهم. اصلاً پیدایش روحانیت روی همین است که می‌گویند من وظیفه دارم، موظفم یا رسالت دارم و مأمور ادامه‌ی راه انبیاء هستم. تداوم راه انبیاء از اینجا ناشی شده است. همه‌ی این مشاغل در صدر اسلام نبوده و رفته‌رفته درست شده است. سنی‌ها تحت عنوان خلافت این را درست کردند و شیعه‌ها و در دنیای شیعه‌ی بعد از ائمه، و به استناد بعضی روایات و آیات تحت عناوین دیگر. سرگذشت روحانیت توأم است با همین طرز فکر، یعنی این استدلال حاکم است. حتی نائینی طرفدار مشروطه و دموکراسی و لیبرالیسم هم، باز روی همین طرز فکر می‌آید. نائینی منکر این نیست که مثلاً اداره مملکت نباید به دست فقها باشد آن هم عمقش همین است، و فقها این اجازه را می‌دهند که کلاهی‌ها به نمایندگی از طرف مردم انتخاب شوند و آن‌ها این کارها را بکنند. خود نائینی هم که طرفدار قانون اساسی بوده، برای فقها و علما حق و توقایل می‌شود ولی این نظر را دارند. این خودش جای بحث است، جالب اینکه ما نشان بدهیم که چگونه این طرز فکرها اصلاً روحانیت را با همه‌ی منافع و انحصارات و ادعاها و مقام و موقعیتش به وجود آوردند. بعد از اینکه روحانیت به قدرت رسید و این منظورش را که حالا می‌بینید عملی کرد و به کرسی نشاند، همین سرنوشتش را معین می‌کند و سرنوشت روحانیت از اینکه الان به قدرت رسیدند و به عقیده خودشان دارند مأموریتشان را به تمامه انجام می‌دهند، این است که سرنوشت آن‌ها را معین می‌کند.

حالا بجاست که این مسئله رسیدگی شود که آیا این استدلال صحیح است یا صحیح



نیست. همان‌طور که عرض کردم به‌طور استثنایی و عارضی عده‌ای از انبیاء آمده‌اند و این دو فونکسیون را انجام داده‌اند، ولایت که همان حکومت است، فونکسیون ولایت و فونکسیون امامت یا نبوت، این دو را انجام داده‌اند و بین اجرای این دو فونکسیون کاملاً اختلاف است. یکی یکسره نشأت از خدا و از وحی و جبرئیل می‌گیرد و پای بشر هیچ در آن نیست، و دیگری برعکس از خود مردم نشأت می‌گیرد و از طریق مشورت با آنها می‌باشد. تازه در آن سه مورد استثناء هم باید دید که آیا چنین وظیفه‌ای را خود پیغمبر به دیگری واگذار کرده که کسی دیگر انجام بدهد و یا نه؟ این است که یک قدری به آیاتی برمی‌گردم که آن دفعه مطرح شد. ببینید از نظر صرفی نحوی یک نکته‌ای هست. از آن وارد می‌شویم در آیه:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»<sup>۱</sup>

در عبارت «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» دو دفعه ضمیر «هُمْ» می‌آید و جمعاً در این مجموعه آیات ده بار یا دوازده بار ضمیر «هُمْ» هست. «هُمْ» یا «هِمْ»، آنجا که به صورت مضاف‌علیه است «هِمْ» شده و آنجا که فاعل است «هُمْ» شده، و نگاه که بکنیم آنجایی که مثلاً خواندن نماز یا صبر یا عفو و بخشش است که طرفش خدا است آنجا «هُمْ» ندارد «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ». اما آنجا که روابط بشری است:

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۲</sup>

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»<sup>۳</sup>

**در هیچ آیه‌ای از قرآن به پیغمبر اجازه و دستور حکومت و الزام و اجرا نیامده است** آنجا که موضوع به جامعه‌ی انسانی برمی‌گردد، آنجا هم ضمیر «هُمْ» می‌آید. یعنی این مربوط به خود انسان‌هاست، اما آن یکی با خدا است. «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»، اتفاق یک عملی است که مربوط به روابط بین انسان‌هاست. مثلاً شما از مال خودتان

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و

امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

۲. شوری (۴۲) / ۳۷ : و [نیز برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کنار می‌گیرند و آن‌گاه که به خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

۳. شوری (۴۲) / ۳۹ : و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار می‌گیرند، باری می‌جویند [و به دفاع برمی‌خیزند].

به‌بنده می‌دهید یا بخششی که بین هم انجام می‌شود، یعنی عفو و گذشتی که می‌کنیم. در این نکته دو دفعه «هُم» آمده و نشان می‌دهد که این امر جمع حکومت و مدیریت و صدارت است. این مال خودشان است، امر مربوط به آنهاست، مربوط به غیر نیست، مربوط به خدا نیست. یک دفعه «أَمْرُهُمْ» اینجا آمده بعد «شُورَى» شورا باز مشورت مابین انسان‌هاست، باز روابط فی مابین است. «بَيْنَهُمْ» هم که کاملاً معلوم است. از این آیات و آیات دیگر چنین برمی‌آید که حکومت مسئله‌ای است متعلق به مردم، و از آن مردم است، و چیزی نیست که خدا در اینجا دخالت بکند یا امر برای خدا باشد، مربوط به خود آنهاست. بنابراین خود آنها باید تصویب کنند که چه حکومتی می‌خواهند، چه نوع دولتی می‌خواهند، چه مسئله‌ای را می‌خواهند بین خودشان حل بکنند. و همان‌طور که می‌دانید برای این موضوع خیلی بحث شده و در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، به خود پیغمبر اجازه و دستور حکومت و الزام و اجرا نیامده است. اگر بنا بود حکومت جزو دین باشد و رأس دین هم پیغمبر باشد، باید درباره‌ی حکومت هم چیزی گفته می‌شد. اما می‌بینیم بزرگ‌ترین هدف همان رسالت پیغمبر است. می‌بینیم، خدا دائماً پیغمبر را منع می‌کند که تو وکیل آنها نیستی، تو مصیطر نیستی، تو مسئول اینها نیستی، اگر خدا می‌خواست اینها را امت واحد قرار می‌داد، به تو مربوط نیست، حتی غصه‌ی این‌ها هم نخور، چه برسد که اکراه و اجبار باشد. و آنچه که تو باید بکنی - همان‌طور که می‌دانید و خیلی هم بحث شده - از راه مسالمت و از راه انزار است و بشارت دادن و ابلاغ اینکه:

«مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»<sup>۱</sup>

در جلسه گذشته آقای بختیارنژاد باز به این آیه استناد کرد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۲</sup>

که در واقع بیانشان این‌طور است که رسولان آمدند برای اینکه قسط را بر مردم تحمیل بکنند. چون ایشان این‌جوری تعبیر می‌کردند، در صورتی که واضح است خود مردم باید قیام به قسط بکنند، نه اینکه من بیایم آقایان و سایرین را وادار بکنم

۱. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد ...

۲. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

که شما باید به قسط عمل نکنید. چون ایشان از اینجا می‌خواست استنباط بکند پس جنگ و اجبار وجود دارد تا مردم به قسط عمل نکنند. اگر بنا بود جنگ الزامی باشد خود پیغمبر این کار را می‌کرد. خدا به او نمی‌گفت: «مَا عَلَيَّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» تو فقط ابلاغ بکن.

### امر به معروف از راه‌های مسالمت‌آمیز است

و آن وقت آن جایی هم که موضوع تجاوز به جامعه می‌آید، آنجا که در یک جامعه نباید تجاوز به دیگران باشد، یعنی تجاوز به معنی نحوی و لغوی‌اش، نه تجاوز به معنای سیاسی، یعنی تجاوز از حد خودشان به معنای روان‌شناسی، در آنجا امر به معروف است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>

امر به معروف از تمام راه‌های مسالمت‌آمیز است، و این عجیب که در قرآن اسم «سُلْطَان» می‌آید که همه تسلط با زور و قدرت است. ولی همه‌جا، چه در مورد موسی در برابر فرعون، چه در جاهای دیگر، سلطان به معنای بی‌نه است. یعنی تو به لحاظ فکری و استدلالی و تجربی باید بر او تسلط داشته باشی. یعنی انبیاء و همچنین آمرین به معروف و ناهیان از منکر از این راه باید بیایند و حرفشان را پیش ببرند و نتیجه‌گیری بکنند. بنابراین وقتی پیغمبران چنین مأموریتی نداشتند که مجری الزامی یک امری باشند، بلکه باید ابلاغ‌کننده و تعلیم‌دهنده باشند که در خود آیه بعثت هم همین است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۲</sup>

که این هم با زور نیست و با توجه به اینکه از راه زکات دادن و انفاق «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» است. البته توی مکتب‌خانه‌ها و بعضی مدارس چوب و فلک بود و الاً اصولاً تعلیم کتاب و حکمت بیش نیست. بعضی حکمت را هم به معنای رسوم و

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۴: باید از میان شما گروهی باشند که به نیکویی فرا خوانند و به رفتار شایسته فرمان دهند و از ناپسند بازدارند؛ و اینان رستگارند.

۲. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی اشکاری بودند.

روش اداره و مدیریت دینی گرفته‌اند که باز هم رسول تعلیم می‌دهد. بنابراین وقتی تعلیم داد آن مسئله‌ای که من باید مجری باشم و برای اجرا احتیاج به قدرت دارم حرف غلطی است. این حرف کاملاً برخلاف اصول قرآن است، تو نباید اجبار بکنی که احتیاج به قدرت داشته باشی، قدرت تو همان سلطان قرآن است، سلطان قرآن هم همه جا بیّنات است. موسی تجربه می‌کند و جلوی فرعون نشان می‌دهد، بفرما، این عصای من بین چی می‌شود، یا خبر از چیزهای دیگر می‌دهد. بنابراین جانشین پیغمبر هم به این قدرت احتیاج ندارد.

### پیغمبران برای چه چیز آمدند؟

حالا مطلب دیگری که در اوایل این جلسات عرض کرده بودم و در سئوالات آقایان هم تا حدودی این است که ببینیم پیغمبران برای چه چیز آمدند؟ بالاخره برای چه کاری آمدند؟ آیا آن‌طور که آقای بختیارنژاد می‌گوید آمدند برای اینکه مردم را به جنگ و دارند یا آن‌طور که این‌ها می‌گویند شیطان را از راه زور از بین ببرند. نه، از راه ابلاغ یا آن طوری که آن دفعه هم عرض کردم، چه خیلی از مؤمنین معتقد به دین، و با حسن نیت، و چه کسانی که اعتقاد زیاد به دین و بهشت و جهنم ندارند ولی پیغمبران را یک عده‌ای از مصلحین اهل خیر و خدمت به جامعه‌ی بشریت می‌دانند، و می‌گویند خواسته‌ی پیغمبران از جمله این است که مردم روابطشان روابط عادلانه باشد، عدالت برقرار باشد، تجاوز و تعدی به همدیگر نکنند، وظایف خودشان را بشناسند، بینشان محبت و صمیمیت باشد تا امنیت برقرار باشد، سلامت برقرار باشد، تا راه و آسایش برکت و ترقی باشد. خوب، این یک تزی در برابر این سؤال است. حالا ببینیم قرآن چه جواب می‌دهد. قرآن جوابش خیلی روشن است و جواب را در همان روز طراحی انسان می‌دهد. در جلسات «بازگشت به قرآن» به‌طور مفصل خدمتتان تصدیق داده‌ام. در آنجا وقتی آدم و زوجه‌اش را برای زندگی روانه‌ی بهشت می‌کنند، ثابت می‌شود که این‌ها لیاقت بهشت را ندارند چون:

«وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»<sup>۱</sup>

چون عزم کافی در آن‌ها نیست و آن کار خلاف را می‌کنند. به قول تورات آدم رُو در روی حوا می‌ایستد، ولی قرآن به آدم نسبت می‌دهد نه به زوجه‌اش. آنجا می‌گوید بروید گم شوید، اینجا جایتان نیست، سقوط کنید:

۱. طه (۲۰) / ۱۱۵: ... و پای مردی در او نیافتیم.

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً»<sup>۱</sup>

هر چه قدر می خواهید از اینجا پایین بروید، بعدش چی؟

«فَأَمَّا يَا تِيبَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

که «فَأَمَّا يَا تِيبَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى» اگر از جانب من راه‌نمایی برای شما آمد- یعنی همان پیغمبران- پیروی کنید. آیات دیگری هم در این زمینه هست، ما پیغمبرانی می‌فرستیم که شما را هدایت بکنند. آن وقت کسی که تبعیت بکند، هیچ غم و غصه‌ای هم ندارد، گرفتاری و حزن هم ندارد.

اما هدایت چی است؟ با توجه به توضیحاتی که دادم، هدایت در قرآن یعنی هدایت به سوی خدا. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۳</sup> که در سوره‌ی حمد (۱) می‌گوئیم. این به دلایلی است که در آن بحث بنده آورده بودم.

«يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۴</sup>

و آیات زیاد است که نشان می‌دهد هدایت یعنی رفتن به سوی خدا، و آخرش هم می‌شود آخرت. در سوره لیل (۹۲) می‌فرماید:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»<sup>۵</sup>

خداوند می‌گوید هدایت به عهده‌ی ما است همان که به بنی‌آدم می‌گوید: «فَأَمَّا يَا تِيبَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى». در این جا و در این سوره، به بنی‌آدم می‌گوید «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»، هدایت به عهده‌ی ماست. و ما متعهد به هدایت هستیم «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ». آنکه مال ما است یکی آخر است که آخرت می‌آید: «إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ»<sup>۶</sup>، «وَإِلَى الْمَصِيرِ»<sup>۷</sup> نهایت همین است، پیش ما است. مبداء هم ما هستیم، این وسط خودتان هستید، یعنی

۱. بقره (۲) / ۳۸: گفتیم: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید...

۲. بقره (۲) / ۳۸: و هرگاه از جانب من ره‌نمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳. فاتحه (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۴. بقره (۲) / ۱۴۲: ... هر که را بخواهد [و شایسته ببیند] به راه راست هدایت می‌کند.

۵. لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳: البته هدایت بر عهده‌ی ماست. و دنیا و آخرت در اختیار ماست.

۶. مریم (۱۹) / ۴۰: ... به پیشگاه ما باز گردانده می‌شوند.

۷. حج (۲۲) / ۴۸: ... و سرانجام در پیشگاه من است.

اینجا همان‌طور که پیغمبر می‌گوید: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»<sup>۱</sup> دنیا یک مزرعه و کشتزاری برای آخرت است که در این مزرعه و در این صحنه:

«وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup>

یا در اول سوره کهف (۱۸) است:

«وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا»<sup>۳</sup>

که آنچه بر زمین گذاشتیم آرایشی بیش نیست، «صَعِيدًا جُرُزًا»، خشک و بی‌گیاه می‌شود. یعنی همه‌ی این دنیا و این زمین، با ازدواجتان، با دعواها، با معاملاتتان، کسبتان، تمام اینها رفتنی است. و همان‌طور که دیدیم:

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»<sup>۴</sup>

و آنچه نزد ما است بهتر است. یعنی همه‌ی اینها وسایلی هستند برای اینکه شما به طرف ما بیایید، و خوب هم بیایید و به بهشت بروید. این برنامه‌ی انبیاء است. انبیاء برای این آمده‌اند که ما را متوجه خدا و متحرک به سوی خدا و راهی به بهشت و به آن سعادت جاویدان عقبی بکنند. این وسط با ماست. بنابراین برخلاف حیوانات یا نباتات که خدا همه‌ی لوازم را به آنها می‌دهد، انسان عمداً عاجز، ضعیف، نادان و گرفتار خلق شده و آن وقت خدا آمده یک مانعی را، یک مدعی را، و یک دردسری هم برایش فراهم کرده، شیطان؛ که او بیاید اغوا بکند، که چی بشود؟ اما در این گیرودار، و در این وضع، مختارش هم کرده که این وسط اراده‌اش را به کار بیندازد. پس همه چیز به عهده‌ی خود ما است. ببینید، قرآن این اندازه توصیف و تجلیل از علم می‌کند و آنجا می‌گوید:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۵</sup>

کی از من می‌ترسد علما. و باز می‌گوید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۶</sup>

۱. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

۲. انبیاء (۲۱) / ۳۵: ... و شما را برای آزمایش به [حوادث] نیک و بد مبتلا می‌کنیم، و آنگاه به پیشگاه ما باز گردانده می‌شوید.

۳. کهف (۱۸) / ۸: [سرانجام] هر چه روی زمین است به صورت خاکی خشک و بی‌گیاه در می‌آوریم.

۴. تغابن (۶۴) / ۱۵: اموال و فرزندان فقط [وسیله‌ی] آزمایشند؛ ...

۵. فاطر (۳۵) / ۲۸: از میان بندگان خدا، تنها دانشوران از [محاسبه] خدا نگرانند؛ ...

۶. زمر (۳۹) / ۹: ... آیا اهل دانش با جاهلان یکسانند؟ ...

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

همه‌اش صحبت از علم و دانش است. ولی آیا ما آماده‌ی استناد و استفاده از اغلب آیات و قرآن که در زمینه‌های مختلف داریم هستیم؟

«لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»<sup>۲</sup>

در این جا صحبت قرآن از ریاضیات است، صحبت از جغرافیا است. در همین آیه فاطر (۳۵) / ۲۸ که می‌فرماید: «يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۳</sup> علوم طبیعی هست، بیولوژی هست، ایدئولوژی هست و همه‌ی این علوم در آن هست. در بسیاری از آیات قرآن که به فراوانی درباره‌ی هیئت هست، هواشناسی هست، جامعه‌شناسی هست، روان‌شناسی هست، از علوم مختلف هر چه بخواهی هست، علم سیستم هم در آن هست، «كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا»<sup>۴</sup>. قرآن یک سیستمی است که متشابهات دارد، محکومات دارد، ظاهراً با هم اختلاف دارند ولی یک کلیت و یک سیستم است که آن سیستم را آنها که «رَاكِعُونَ فِي الْعِلْمِ» هستند، تازه آنها هستند که می‌فهمند. آیا در قرآن یک کلمه آمده که بخواهد ریاضیات یاد بدهد، یک کلمه آمده زیست‌شناسی یاد بدهد، یک کلمه آمده زمین‌شناسی یاد بدهد؛ هیچ جا یاد نداده، اینها را ما باید خودمان برویم و یاد بگیریم. قرآن می‌گوید:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»<sup>۵</sup>

می‌گوید، در زمین سیر کنید و عبرت بگیرید. این می‌شود علم تاریخ. وقتی قرآن می‌گوید: «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» آیا ریاضیات تدریس می‌کند؟ نه، یک شاخص‌هایی به دست می‌دهد. مثل کشتی که در یک دریایی هست، از این بندر راه افتاده باید به یک بندر دیگری برسد. اما قبلاً روی نقشه به ناخدا یک جاهایی را یاد می‌دهند که اگر می‌خواهی از بندر خارج شوی، شاخص‌هایی روی نقشه هست، گدار اینجاست، بقیه‌اش با خودت است. اگر در اسلام و در ادیان یک سلسله احکام و شاخص‌هایی راجع به زندگی دنیا آمده مثل ارث، طلاق، مصارف انفاق که به این سبیل

۱. فصلت (۴۱) / ۳: ... به صورت قرآنی بر زبان تازی برای اهل دانش.

۲. یونس (۱۰) / ۵: ... تا [با تغییر وضع ماه] شمار سنوات و حساب [ایام] را بدانید؛ ...

۳. فاطر (۳۵) / ۲۸: ... از میان بندگان خدا، تنها دانشوران از [محاسبه] خدا نگرانند؛ ...

۴. آل عمران (۳) / ۷: همه‌ی کتاب از جانب صاحب اختیار ماست؛ ...

۵. انعام (۶) / ۱۱: بگو: جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود...

بدهید به یتیم بدهید، به رَحِم یا خویشاوندان بدهید این‌ها برای هدایت است. یا:

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»<sup>۱</sup>

می‌گوید ربا نخورید حرام است، ولی خرید و فروش حلال است. این‌ها در حکم همان گذار و آن صخره‌ها و محل‌های طوفان و گرداب‌هاست. چون هدف این است که بنده آزاد و مختارم و خدا را بندگی می‌کنم تا به سوی خدا بروم. شیطان هم هست، من هم نادان هستم، خدا می‌خواهد مرا هدایت بکند و بعد هم تربیت من و تعالی من و حرکت من به سوی اوست.

«وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup>

باید با همین درگیری‌های مدرسه و درس و کسب و کار و ازدواج و دفاع از خود و دفاع از حریم مسجد و... باید انجام بشود. این دنیا همان مزرعه و آزمایش‌هایی است که من بشر حیران، و من بشر مختار باید در آن آدم بشوم، یعنی به طرف خدا بروم. این‌ها یک سلسله شاخص‌هایی است که به ما گفته اما بقیه را نگفته است. مثلاً به ما گفته شراب نخورید، برای اینکه شیطان می‌خواهد بین شما عداوت کند.

---

۱. بقره (۲) / ۲۷۵: درحالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...  
۲. انبیاء (۲۱) / ۳۵: و شما را برای آزمایش [به حوادث] نیک و بد مبتلا می‌کنیم؛ و آن‌گاه به پیش ما باز گردانده می‌شوید.



## نمايه آیات

		<b>الف</b>	
۳۴۳	إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ، مريم (۱۹)/ ۴۲		
۱۱۶	إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمٌ، بقره (۲)/ ۱۳۱	۲۲۶	آخَرِينَ مِنْهُمْ، جمعه (۶۲)/ ۳
۱۳۵	إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ، نمل (۲۷)/ ۷	۴۳۱	آمَنُوا وَعَلِيَ رَبِّهِمْ، شوری (۴۲)/ ۳۶
۲۱۱	إِذْ قَالَتِ امْرَأَةٌ، آل عمران (۳)/ ۳۵	۳۷۵	ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ، حدید (۵۷)/ ۲۷
۱۳۱	إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ، نازعات (۷۹)/ ۱۶	۳۹۴	إِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا، بقره (۲)/ ۲۴۶
۱۹	إِذْ يَعْشَى السَّدْرَةَ مَا يَعْشَى، نجم (۵۳)/ ۱۶	۲۲۰	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا، بقره (۲) / ۳۰
۲۸۸	إِذْ يَعْشِيكُمُ النَّعَّاسَ، انفال (۸)/ ۱۱	۱۱۹	أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ، هود (۱۱)/ ۷۳
۵۶	إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، انفطار (۸۲)/ ۱	۳۰۳	أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا، نحل (۱۶)/ ۱
۵۴	إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ، والفَتْحُ، نصر (۱۱۰)/ ۱	۱۵۳	اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا، اعراف (۷)/ ۱۳۸
۱۷۹	إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ، اسراء (۱۷)/ ۷۶		أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا، بقره (۲)/ ۲۷۵
	أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَعَى، نازعات (۷۹)/ ۱۷ و	۵۰۰، ۴۴۹	
	طه (۲۰)/ ۲۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۷۸، ۱۷۸، ۴۰۲	۶۰	ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، غافر (۴۰)/ ۶۰
	أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ، طه (۲۰)/ ۴۲، ۱۳۳، ۲۸۷	۱۳۳	إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيَّ أَمْرًا، طه (۲۰)/ ۳۸
	أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَعَى، طه (۲۰)/ ۴۳، ۱۳۴	۲۸۸، ۱۹۶	إِذْ تَسْتَعْجِلُونَ رَبَّكُمْ، انفال (۸)/ ۹
	أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ، ماعون (۱۰۷)/ ۱، ۵۵	۱۳۳	إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ، طه (۲۰)/ ۴۰
	اسْأَلْكَ يَدَكُ فِي، قصص (۲۸)/ ۳۲، ۱۳۶	۱۳۲	إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ، طه (۲۰)/ ۱۰
	اشْتَدُّ بِهِ أَرْزَى، طه (۲۰)/ ۳۱، ۱۳۳		إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، مائده (۵)/ ۱۱۰
	أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، نساء (۴)/ ۵۹	۲۸۹، ۱۵۷	
	۳۳۸، ۳۲۵، ۳۲۴	۱۰۸	إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، ص (۳۸)/ ۷۱
	اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ، اعراف (۷) / ۵۹ یا ۶۵	۳۴۳، ۱۱۴	إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ، انبياء (۲۱)/ ۵۲

- يا ٧٣ يا ٨٥، هود(١١) / ٥٠ يا ٦١ يا ٨٤ و  
 مؤمنون (٢٣) / ٢٣ يا ٣٢ ٢٢٣، ٢٨٤  
 اعلموا انما الحياه الدنيا لعب، حديد(٥٧)/ ٢٠  
 ٢٣٨، ٢٤١  
 افانت تكرر الناس، يونس(١٠)/ ٩٩ ٣٧٠  
 افعدابنا يستعجلون، شعراء(٢٦)/ ٢٠٤ ٣٠٦  
 افتمارونه علي ما يري، نجم(٥٣)/ ١٢ ١٩  
 افرايت ان متعناهم، شعراء(٢٦)/ ٢٠٥ ٣٠٦  
 افلا يتدبرون القرآن ولو كان نساء(٤)/ ٨٢  
 ٨٥، ٩٩، ٢٣٠  
 افلم يهد لهم كم اهلكنا، طه(٢٠)/ ١٢٨ ٢٨٥  
 افرأ باسم ربك الذي، علق(٩٦)/ ١ ١٧٨  
 افرأ وربك الاكرم، علق(٩٦)/ ٣ ٥٥  
 الا ترز وازره وزر اخري، نجم(٥٣)/ ٣٨ ٨٣  
 الا تطعوا في الميزان، رحمن(٥٥)/ ٨ ٣٢٨  
 ٣٥٣، ٤١٦  
 الا تعبدوا الا الله، هود(١١)/ ٢ ٣٤٢  
 الا عبادك منهم، حجر(١٥)/ ٤٠ ٣٠٧  
 الا له الخلق والامر، اعراف(٧)/ ٥٤ ٣٠٤  
 الا من اتى الله بقلب، شعراء(٢٦)/ ٨٩ ٤٧١  
 الا من ظلم ثم بدل حسنا، نمل(٢٧)/ ١١/ ١٣٦  
 الا تعبدوا الا الله ولا، آل عمران(٣)/ ٦٤ ٢٣٩  
 الحمد لله رب العالمين، فاتحه(١)/ ٢ ٤٤٢  
 الذي انقض ظهرك، انشراح(٩٤)/ ٣ ١٧٧  
 الذي خلق الموت، ملك(٦٧)/ ٢ ٨٨  
 الذي خلقني فهو، شعراء(٢٦)/ ٧٨ ١١٥
- الذي علم بالقلم، علق(٩٦)/ ٤ ٥٥  
 الذي يؤتى ماله يتزكى، ليل(٩٢)/ ١٨ ٢٣٨  
 ٣٦٢، ٤٤٦  
 الذين طعوا في البلاد، فجر(٨٩)/ ١٢ ٣٥٠، ٤١١  
 الذين ياكلون الربا، بقره(٢)/ ٢٧٥ ٤٤٧  
 الذين يقيمون الصلاه ويؤتون، مائده(٥)/ ٥٥،  
 توبه(٩)/ ٧١، نمل(٢٧)/ ٣ و لقمان(٣١)/ ٤  
 ٣١٨  
 الذين ينفقون في السراء، آل عمران(٣)/ ١٣٤  
 ٢٤١، ٣٦٧  
 الر كتاب احكمت آياته، هود(١١)/ ١ ٣٤٢  
 الرحمن الرحيم، فاتحه(١)/ ٣ ٤٤٣  
 الرحمن، رحمن(٥٥)/ ١ ٧٢  
 القارعة. ما القارعة، قارعه(١٠١)/ ١ و ١ ٥٦  
 الله نور السموات والأرض، نور(٢٤)/ ٣٥ ٣٠٨  
 الله يسط الرزق لمن، رعد(١٣)/ ٢٦ ٤٠٨  
 الله يجتبي إليه من، شورى(٤٢)/ ١٣ ١٠٣  
 ألم تر إلي الملا من، بقره(٢)/ ٢٤٦ ٣١١  
 ٣١٦، ٣٤٧، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٧، ٤٠٥  
 ألم تركب ضرب الله، ابراهيم(١٤)/ ٢٤ ٤٦٩  
 ألم نشرح لك صدرك، انشراح(٩٤)/ ١ ١٧٧  
 ألم ياتكم رسلكم بالبينات، غافر(٤٠)/ ٥٠ ٩٦  
 ألم يجدك يتيما فأوى، ضحى(٩٣)/ ٦ ١٧٥  
 الملك يومئذ لله، حج(٢٢)/ ٥٦ ٣١٩  
 النبي أولي المؤمنين، احزاب(٣٣)/ ٦  
 ٣٣٨، ٣٨١

- ١٤٦ ٤٤/(١٠) يونس، إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ، ٢٣٧ ٥٦، ٥٥ ١/(١٠٢) تكاثر، أَهْلَاكُمْ التَّكَاثُرُ،  
 ٣٢٦ ٥٨/(٤) نساء، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ، ٢٨٦ ٤٦/(٢٣) مؤمنون، إِلَيَّ فِرْعَوْنُ وَمَلَيْتِهِ،  
 ٤١٠، ٤١٨ ٤٠/(١٩) مريم، إِنَّا لَنُرْجِعُونَهُ، ٤٩٧  
 ٥٨/(٥١) ذاريات، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ، ٤٨٠ ٣/(٥) مائده، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ،  
 ٣٦٠، ٣٧٣، ٤٧١، ٤٧٥ ٣٦/(٥٣) نجم، أَمْ لَمْ يَبْنِئَا بِمَا فِي صُحُفٍ، ١١٨  
 ٩٠/(١٦) نحل، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ، ٨٧ ٣٥/(٧) اعراف، إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ، ٨٧  
 ٥٨/(٤) نساء، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا، ٤١ ١٤٣/(٢) بقره، أُمَّةٌ وَسَطًا، ٤١  
 ٣٣٥، ٣٣٥، ٣٣٥، ٣٣٥، ٣٢٦ ٥/(٤٤) دخان، أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، ٣٠٢  
 ٣٨/(٤٢) شورى، أَمْرُهُمْ شُورَى، ٣٢٤  
 ٣٥٦، ٤٣١، ٤٣٤، ٤٩٠ ٩/(٤٦) احقاف، إِنَّ أَتْبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَى، ٥٨  
 ١٧/(٢٦) شعراء، أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي، ١٣١  
 ٣٩ / (٢٠) طه، أَنْ أَفْزِيقَهُ فِي التَّابُوتِ، ١٣٣  
 ١٣/(٤٩) حجرات، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، ٤٢٤، ٤٨٠  
 ٦/(١٠٠) عاديات، إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، ٢٣٧  
 ٢/(١٠٣) عصر، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، ٢٣٨  
 ان الحكم الا الله، انعام(٦)/٥٧ ٨٩  
 ٢٠٦/(٧) اعراف، إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ، ٣٤٢  
 ١٥٩/(٦) انعام، إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ، ٣٦٦  
 ١٥/(٢٠) طه، إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادٌ، ١٣٢  
 ٣٦/(١٠) يونس، إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي، ٢٣٤  
 آل عمران(٣)/٣٣ ٣٣/(٣) آل عمران، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا، ١٠٤، ١٠٣  
 ٨٧/(٥) مائده، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، ٣٢٧  
 ١١/(١٣) رعد، إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بَقِيَ، ٣٦٦  
 ١٠٦/(٣٧) صافات، إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْبِلَاءِ، ٤٠٨، ٤٤١، ٤٦٣

٤٩٨	إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ فاطر (٣٥)/ ٢٨	٤٢٥	إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً انبياء (٢١)/ ٩٢
١٧٨	إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، طه (٢٠)/ ١٤ ١٣٢، ١٧٨	١٩١	إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، نجم (٥٣)/ ٤، ١٩، ١٩١
١١٤	إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا، هود (١١)/ ٤٨	١٤٣	إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ، طه (٢٠)/ ٧٣
	إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ، انعام (٦) / ١٤١ يا	٢٣٢	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، يوسف (١٢)/ ٢
٣٢٧	اعراف (٧) / ٣١	١١٨	إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا، نساء (٤)/ ١٦٣
٢٠٥	أَلَمْ يَكُنْ يُؤْمِنُ مِنْ قَوْمِكَ، هود (١١)/ ٣٦	١١٩	إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِثْلًا، ممتحنه (٦٠)/ ٤
٣٠٥	إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ، هود (١١)/ ٨١	٨١	أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، قصص (١٨)/ ١١٠
١٢٥	إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ، يوسف (١٢)/ ٩٠	٣٢٢	إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ، حجرات (٤٩)/ ١٣
١٣٧	إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ، قصص (٢٨)/ ٣٠	١٨٢	إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، حجر (١٥)/ ٩٥
	إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ، طه (٢٠)/ ١٢، ١٣٢،		إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بقره (٢) / ١٥٦
٤٠١، ١٣٧		٤٤٤، ٤٤٠	
٢٨٠	إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/ ٣٠	١٦٠	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ، حجر (١٥)/ ٩
١٢٠	إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ، يوسف (١٢)/ ٤	٢٣٠، ١٨٢	
١٥٥	إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي، مريم (١٩)/ ٣١	١٤٣	إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ، شعراء (٢٦)/ ٥١
	إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ، انعام (٦)/ ٧٩	٨٨	إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ، كهف (١٨)/ ٧
١٩٨، ١١٥، ٤٥		٢٩٧	إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا، نوح (٧١)/ ٢٧
١١٢	أَهْبِطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ، طه (٢٠)/ ١٢٣	١٣٣	إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا، طه (٢٠)/ ٣٥
	أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، فاتحه (١)/ ٦	٤٦٨	إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا، بقره (٢)/ ٢٧٥
٤٩٧، ٤٤٣			إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ، شورى (٤٢)/ ٤٢
٢٢٨	أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ، اسراء (١٧)/ ٩٢	٤٣٣، ٣٥٤	
٣٤١	أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ، اعراف (٧)/ ١٧٣	٣٢٢	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، حجرات (٤٩)/ ١٠
٢٢٨	أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ، اسراء (١٧)/ ٩١		إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، نساء (٤)/ ١٧١
٢٢٨	أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ، اسراء (١٧)/ ٩٣	٢٨٩، ١٥٥	
٢٣٥	أَوْ صَانِي بِالصَّلَاةِ، مريم (١٩)/ ٣١	٤٤٠	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ، انفال (٨)/ ٢٨
	أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا، شعراء (٢٦)/ ١٨١	١٥/ (٦٤)	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ... وَأَنَّ اللَّهَ، تغابن (٦٤)/ ١٥
٣٥٣، ٣٢٩		٤٩٨	
٢٢	أُولَئِكَ كَتَبَ فِي، مجادله (٥٨)/ ٢٢	٣١٤	إِنَّمَا تَمَلَى لَهُمْ، آل عمران (٣)/ ١٧٨

٢٨٨	تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ، انفال(٨)/٧	٥١/(٢٩)	أَوْلَمُ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا، عنكبوت
٢٣٧	تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ، قصص(٢٨)/٨٣	٢٢٩، ١٨١	
	تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، يونس(١٠)/١ و	٣٢٤	أَوْلَى الْأَمْرِ، نساء(٤)/٥٩
٢٧٦	لقمان(٣١)/٢	٤٤٣	إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، فاتحه(١)/٥
	تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، يوسف(١٢)/١،	١٨٤	أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدًا، بلد(٩٠)/٧
٢٧٦	شعراء(٢٦)/٢، قصص(٢٨)/٢	١٨٤	أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ، بلد(٩٠)/٥
	تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا، بقره(٢)/٢٥٢، ٢٧٧،		

**ب**

٣٩٢، ٣٤٨، ٣١٦، ٣١٣			
١٩٦، ٤٢	تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ، هود(١١)/٤٩	٣١٣	بِإِذْنِ اللَّهِ، بقره(٢)/٢٤٩
٢٢	تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، قدر(٩٧)/٤	٦٤	بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا، زلزال(٩٩)/٥
٣٠١، ٢٩١		٢٣٨	بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ، اعلى(٨٧)/١٦
٣/(١٠٣)	تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، عصر(١٠٣)/٣	١٥٧	بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ، نساء(٤)/١٥٨
٣٦٩		٣٠٤	بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا، رعد(١٣)/٣١
	تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ،		بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي، عنكبوت(٢٩)/٤٩

٣٦٩	بلد(٩٠)/١٧	١٨١، ٩٩	
٤٠٧	تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، آل عمران(٣)/٢٧	٤٤/(٥)	بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، بقره(٢)/٩٠ و ٩١، مائده(٥)/٤٤
		٣٣١	و ٤٥
		٩٦	بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى، بقره(٢)/١٨٥

**ت**

١١٢	ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ، طه(٢٠)/١٢٢، ١٠٤، ١١٢		
٢٨٦	ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى، مؤمنون(٢٣)/٤٥	٤٧٠، ٢٩٢	ثُمَّ أُوتِيَ أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ، ابراهيم(١٤)/٢٥
٣٠٤	ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَيَّ الْعَرْشِ، يونس(١٠)/٣	٩٦	ثُمَّ أَتَيْنَاهُمُ الْبَيْتَةَ، بينه(٩٨)/١
١٠٩	ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ، مؤمنون(٢٣)/١٥	٤٨٨	ثُمَّ لَوْ أَنَّهَا إِلَى الْحِكَامِ، بقره(٢)/١٨٨
١٠٩	ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مؤمنون(٢٣)/١٦	٣٠٢	ثُمَّ دَمَّرَ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرٍ، احقاف(٤٦)/٢٥
١٠٣	ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ، فاطر(٣٥)/٣٢	١٥٩	ثُمَّ عَلَّمُوا إِلَيَّ كَلِمَةً، آل عمران(٣)/٦٤
٣٤١	ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ، اعراف(٧)/١٠٣	٢٢	ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي، يونس(١٠)/١٤، ٩٠
٣٠٦	ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا، شعراء(٢٦)/٢٠٦		

ر		٤١٣، ٣٣٦
٢٨٢	رَبِّ أَرْنِي أَنْظِرْ، اعراف (٧)/١٤٣	١٠٩
٢٩٧	رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ، نوح (٧١)/٢٨	١٠٩
١٢٦	رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي، يوسف (١٢)/١٠١	١٩
١١٥	رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا، شعراء (٢٦)/٨٣	٢١
٢٠٧	رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ، ابراهيم (١٤)/٤٠	٦٤
٢٥٢	رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ، فرقان (٢٥)/٧٤	٢٣٨
٢١	رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ، غافر (٤٠)/١٥	
س		
٢٤٠	سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً، حدید (٥٧)/٢١	٩٦
٢٣٢	سُورِيهِمْ آيَاتِنَا فِي، فصلت (٤١)/٥٣	٢٤
ش		
٤٢٨	شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران (٣)/١٥٩	٣٤١
٤٢٩		٢١٦
٤١٧	شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ، مائده (٥)/٨	
ص		
١١٨	صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى، اعلیٰ (٨٧)/١٩	٣٤١
١٨٠	صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا، شوری (٤٢)/٥٣	٢١٦
٤٩٨	صَعِيدًا جُرُزًا، كهف (١٨)/٨	
ظ		
٢٦١	ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ، روم (٣٠)/٤١	٣٠٧
ع		
٥٩	عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، علق (٩٦)/٥	١٠٤
		٣٠٧
		٦٦
		١٩
ج		
٩٦	جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ، بقره (٢)/٢١٣	٩٦
٢٤	جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، توبه (٩)/٩٥	٢٤
ح		
٣٤١	حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا، اعراف (٧)/١٠٥	٣٤١
٢١٦	حَنِيفًا، بقره (٢)/١٣٥، آل عمران (٣)/٦٧	٢١٦
خ		
٧٢	خَلَقَ الْإِنْسَانَ، رحمن (٥٥)/٣	٧٢
٢٧٧	خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، روم (٣٠)/٢٢	٢٧٧
٢٩٤	خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ، زمر (٣٩)/٥	٢٩٤
ذ		
١٠٤	ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، آل عمران (٣)/٣٤	١٠٤
٣٠٧	ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ، شعراء (٢٦)/٢٠٩	٣٠٧
٦٦	ذَلِكَ فَضَّلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ، جمعه (٦٢)/٤	٦٦
١٩	ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى، نجم (٥٣)/٦	١٩

١٣٢	فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ، طه (٢٠/٢٠)	٧٢	عَلَّمَ الْقُرْآنَ، رحمن (٥٥/٤)
١٤٢	فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ، شعراء (٢٦/٤٦)	٦٨	عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ، انفطار (٨٢/٥)
١٤٣	فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا، طه (٢٠/٧٠)	٧٢	عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، رحمن (٥٥/٢)
٢٨٧	فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ، يونس (١٠/٩٢)	١٩١، ١٩	عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى، نجم (٥٣/٥)
١٧٦	فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ، ضحى (٩٣/٩)	٢٧٦	عَلَى الْحَىِّ الَّذِي، فرقان (٢٥/٥٨)
٥٧٨	فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مَتَى هُدًى، بقره (٢/٣٨)	٢٢	عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِن، شعراء (٢٦/١٩٤)
٤٩٧، ٢٠٥		٥٩	عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، نباء (٧٨/١)
٤٧٠	فَإِن رَّجَعَكَ اللَّهُ إِلَيَّ، توبه (٩/٨٣)	١٩	عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، نجم (٥٣/١٤)
١٠٠	فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَكِن تَفْعَلُوا، بقره (٢/٢٤)	١٩	عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى، نجم (٥٣/١٥)
١٧٦، ١٧٧	فَإِن مَّعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، انشراح (٩٤/٥)		
			<b>ف</b>
١١٥	فَاتَّبِعْهُمْ عِدْوًا لِي إِلَّا، شعراء (٢٦/٧٧)	١٤٥	فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنُ، طه (٢٠/٧٨)
١٩	فَأَوْحَى إِلَيَّ عَبْدِي، نجم (٥٣/١٠)	١٣١	فَأَتَيْنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا، شعراء (٢٦/١٦)
٣٢٨	فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ، اعراف (٧/٨٥)	١٣٤	فَأَتَيْنَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا، طه (٢٠/٤٦)
٣٥٢، ٤١٥		١٠٥	فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ، قلم (٦٨/٥٠)
١٠٥	فَبِعَثَ اللَّهُ الْبَيِّنِينَ، بقره (٢/٢١٣)	٢٢٣	فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ، ابراهيم (١٤/٣٧)
١٥٩/٣	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ، آل عمران (٣/١٥٩)	٤٠٩، ٣١٥	فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ، مائده (٥/٤٢)
١٩٦، ٤٠١		٣١٥	فَاحْكُم بَيْنَهُم بِأَقْسَطِ، مائده (٥/٤٢)
٢١٣	فَبِمَا تَقْضِيهِمْ مِّثْلَ قَوْلِهِمْ، نساء (٤/١٥٥)	٢٨٦	فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَةَ، اعراف (٧/٧٨)
٣٧/٣	فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ، آل عمران (٣/٣٧)	٣٠٢	فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ، مؤمن (٤٠/٧٨)
١٥٦، ٢١١		٢١	فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ، مريم (١٩/١٧)
١١٢	فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ، بقره (٢/٣٧)	١٧٧	فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ، انشراح (٩٤/٧)
١٤٠	فَتَوَلَّى بَرَكْنَهُ وَقَالَ، ذاريات (٥١/٣٩)	١٥٥، ٢١	فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا، مريم (١٩/١٧)
١٦١	فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمْرًا، اعراف (٧/١٤٥)	١٤٤	فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ، اعراف (٧/١٣٣)
٢٧٠	فَخَذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ، نساء (٤/٩١)	٢٣٩	فَاسْتَبِقُوا الْحَيْرَاتِ إِلَيَّ، مائده (٥/٤٨)
٥٥	فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ، ماعون (١٠٧/٢)	٣٠٧	فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ، احقاف (٤٦/٣٥)
٥٤	فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ، نصر (١١٠/٣)	٤١١	فَاكْتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ، فجر (٨٩/١٢)

٢١	فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا، انبياء (٢١)/٩١	٢٨٦	فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِكَ، مؤمنون (٢٣)/٤٧
٢٩١	فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، بقره (٢)/٢٥١	٢٠٥	فَقَطَّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ، انعام (٦)/٤٥
٣١٣، ٣٩٩، ٤٠٥		١٥٣	فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ، بقره (٢)/٦٠
٣٠٦	فَيَأْتِيهِمْ بَعْتَةٌ وَهُمْ، شعراء (٢٦)/٢٠٢	١٣٤	فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا، طه (٢٠)/٤٤
٤٠٩	فَيُضِلُّكَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، ص (٣٨)/٢٦	٣١٤، ٢٢١، ١٤٦	
٤٧٦		١٩١	فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ، نجم (٥٣)/٩
٣٠٦	فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ، شعراء (٢٦)/٢٠٣	٢٨٦	فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا، مؤمنون (٢٣)/٤٨
		٣٠٦	فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ، مريم (١٩)/٨٤
		١٣٢	فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا، طه (٢٠)/١٦
		١٩٧	فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ، انفال (٨)/١٧
		٣٠/٢٨	فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِئِ، قصص (٢٨)/٣٠
		١٣٦	
		١٣٢	فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى، طه (٢٠)/١١
		٢١٥	فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى، آل عمران (٣)/٥٢
		٢٨٢	فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ، اعراف (٧)/١٤٣
		٢٨٢	فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ، اعراف (٧)/١٤٣
		١٣٥	فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ، نمل (٢٧)/٨
		١٢٥	فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ، يوسف (١٢)/٩٩
		٣٤٧، ٣١٢	فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ، بقره (٢)/٢٤٩
		١٣٦	فَلَمَّا قَضَى مُوسَى، قصص (٢٨)/٢٩
		١٤٤	فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ، اعراف (٧)/١٣٥
		٢١١	فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ، آل عمران (٣)/٣٦
		١٤٢	فَلَمَّا تَبَيَّنَكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ، طه (٢٠)/٥٨
		٣٦/٤٢	فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعٌ، شوری (٤٢)/٣٦
		٤٣١، ٤٢٧، ٣٥٣	
		٢٤٦	فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ، توبه (٩)/٧٠

## ق

٢٧١	قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ، توبه (٩)/٢٩
١٤١	قَالَ أَجِئْتُنَا لِتُخْرِجَنَا، طه (٢٠)/٥٧
١٣٢	قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى، طه (٢٠)/١٩
١٢٩	قَالَ أَلَمْ تُرِيتْكَ فَيَتَا، شعراء (٢٦)/١٨
٤٠٧	قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ، بقره (٢)/٢٤٧
١٣٩	قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ، شعراء (٢٦)/٢٧
٢٩٣	قَالَ إِنَّمَا يَا تَبِيتُمْ بِهِ اللَّهُ، هود (١١)/٣٣
١٥٣	قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ، بقره (٢)/٦٨
٢١٦	قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ، مريم (١٩)/٣٠
١٢٣/٢٠	قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ، طه (٢٠)/١٢٣
١١٢، ١٠٨	
٢٨٠	قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ، اعراف (٧)/٢٤
٣٤٣	قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ، انبياء (٢١)/٥٦
١٣٢	قَالَ حُذِّهَا وَلَا تَخَفْ، طه (٢٠)/٢١
	قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، طه (٢٠)/٢٥
١٧٨، ١٣٣	
١٣١	قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ، شعراء (٢٦)/١٢



٥٠٩	قَضِيَ الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ، يوسف(١٢)/٤١ ٣٠٥	قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ، قصص(٢٨)/١٦ ٢٢١
	قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ، يونس(١٠)/٥٠ ٢٩٥	قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ، قصص(٢٨)/٣٣ ١٣٦
	قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، اسراء(١٧)/٨٥ ٧٥	قَالَ سَتَشِدُّ عَضْدَكَ، قصص(٢٨)/٣٥ ١٣٧
	قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، كهف(١٨)/١١٠ ١٠٢، ٦٣	قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ، شعراء(٢٦)/٢٣ ١٤١
	قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي، انعام(٦)/١٦١ ١١٩	قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى، طه(٢٠)/٤٩ ١٤١
	قُلْ إِنِّي عَلِيٌّ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّي، انعام(٦)/٥٧ ٢٣٠	قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا، اعراف(٧)/٢٥ ٢٨٠
	قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ، انعام(٦)/١١ ٤٩٩	قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ، طه(٢٠)/٣٦ ١٣٣
	قُلْ فَاتُوا بَكْتَابِ، قصص(٢٨)/٤٩ ٢٣٠، ٨٥	قَالَ كَذَلِكَ قَالَ، مريم(١٩)/٢١ ٢٨٨
	قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي، عنكبوت(٢٩)/٥٢ ٢٢٩	قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْهَآءُ، شعراء(٢٦)/٢٩ ١٤١
	قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ، ٦٣، ٩٩، ١٧٩، ٢٣١	قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي، طه(٢٠)/٤٦ ١٣٤
	قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي، يونس(١٠)/٤٩ ٢٩٣، ٢٩٥	قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ، طه(٢٠)/٥٩ ١٤٢
	قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا، اعراف(٧)/١٨٨ ١٣٢	قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا، طه(٢٠)/١٨ ١٣٢
	اعراف(٧)/١٨٨ ٢٩٦	قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي، اعراف(٧)/١٤٤ ٢٨٣
	قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي، انعام(٦)/٥٨ ٢٩٦	قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ، طه(٢٠)/٤٥ ١٣٤
	قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ، يونس(١٠)/١٦ ٩٨	قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، نحل(٢٧)/٣٢ ٤٣٠
	قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ، فرمان(٢٥)/٥٧ ٣٢٦	قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى، انبيا(٢١)/٦٠ ١١٤
	قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ، نحل(١٦)/١٠٢ ٢٢	قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَهِي، شعراء(٢٦)/٥٠ ١٤٣
	قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي، يوسف(١٢)/١٠٧ ١٢٧	قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلِيٍّ، طه(٢٠)/٧٢ ١٤٣
	قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ، زمر(٣٩)/٩ ٢٣٢	قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ، هود(١١)/٣٣ ٢٩٣
	قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ، بقره(٢)/٣٦ ٣٧٤	قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ، بقره(٢)/٢٥١ ٣١٦
	قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا، بقره(٢)/٣٨ ٢٨٠، ٣٧٢، ٤٩٧	قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، مؤمنون(٢٣)/١ ٣٢٠
	قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا، انبياء(٢١)/٦٩ ١١٦	قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، بقره(٢)/٢٥٦ ٩٦
	قُمْ فَأَنْذِرْ، مدثر(٧٤)/٢ ١٧٥، ٥٦	٤٧٤، ٩٧
	قَوْمٌ فِرْعَوْنُ الْأَ يَتَّقُونَ، شعراء(٢٦)/١١ ١٣١	قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا، صافات(٣٧)/١٠٥ ١١٧
		قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، فصلت(٤١)/٣ ٤٩٩

## ک

٤٢٩	لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ، غاشیه (٨٨)/٢٢	٢٧١	كَافَّةً لِلنَّاسِ، سبأ (٣٤)/٢٨، ١٤٧، ٢٢٤، ٢٧١
٣٠٥	لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ، نساء (٤)/٤٧	٢٩٢	كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ، ابراهیم (١٤)/١
	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، حدید (٥٧)/٢٥	٢٣٢	كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ، فصلت (٤١)/٣
	٢٤٥، ٣٣٥، ٣٥٠، ٣٧٧، ٤١٢، ٤٩٤، ٤٧٧	٣٠٦	كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ، شعراء (٢٦)/٢٠٠
	لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ، اعراف (٧)/٥٩	٣٦٦	كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ، روم (٣٠)/٣٢
	٤٧٨، ٤٠٢، ٣٤٠	٤٩٩	كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا، آل عمران (٣)/٧
١٨٤	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ، بلد (٩٠)/٤	٢٤٥	كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ، مائده (٥)/٦٤
١٩	لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ نَجْمِ (٥٣)/١٨	٢١	كَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَيَّ مَرِيَمُ، نساء (٤)/١٧١
١٢٦	لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ، يوسف (١٢)/١١١	٢٥١	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، آل عمران (٣)/١١٠
٢٥٢	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ احزاب (٣٣)/٢١	١٣٣	كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا، طه (٢٠)/٣٣
٢٨٤	لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ، آل عمران (٣)/١٦٤		
٢٠٢	لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً، مائده (٥)/٤٨		
٣٧٣	لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا، نساء (٤)/٣٢		
	لِلنَّسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ، معارج (٧٠)/٢٥، ٢٣٨		
٤٦٩	٣٦٧، ٤٦٨		
٣٦٧	لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا، توبه (٩)/٨٣	١٨٤	لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ، بلد (٩٠)/١
٢٨٢	لَنْ تَرَانِي، اعراف (٧)/١٤٣		لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، بقره (٢)/٢٥٦، ٩٧، ٢٤٦
	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا، آل عمران (٣)/٩٢	٤٧٤	٢٦٨، ٣٦٩، ٤٠٣، ٤٢٤، ٤٢٩، ٤٧٤
٤٦٧	٤٤٨، ٢٣٩، ٩٧		
١٣٣	لِئُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى، طه (٢٠)/٢٣	١٣٨	لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا، طه (٢٠)/٤٦
٣٠٦	لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا، كهف (١٨)/٥٨	٢٨٤	لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، هود (١١)/٢٦
٣٣٠	لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، يونس (١٠)/٤	٢٢٣	لَا تَقْلُوا فِي دِينِكُمْ، نساء (٤)/١٧١
٢٧١	لِيُظْهِرَهُ عَلَيَّ الدِّينِ، توبه (٩)/٣٣	٤٧٣	لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ، رحمان (٥٥)/٣٣
٣٠٥	لِيُقْضَى اللَّهُ أَمْرًا، انفال (٨)/٤٤	٦٣	لَا تُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ، بقره (٢)/٢٨٥
٤١٢	لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، حدید (٥٧)/٢٥	٣٠٦	لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى، شعراء (٢٦)/٢٠١
٤٧٦		٢٠٢	لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ، فصلت (٤١)/٤٢
		٤٢٤	لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، بقره (٢)/١٢٤
		٢٤٦	لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ، ممتحنه (٦٠)/٨
		٤٩٩	لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ، يونس (١٠)/٥
		٣٠٦	لِتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، شعراء (٢٦)/١٩٢

## ل



وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْرِعُوا فِي آسَاءِ (١٧)/٦١ ١٠٩  
وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى، شعراء (٢٦)/١٠ ١٣١  
وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى، انفال (٨)/٧ ٢٨٧  
وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/٢٠٥

٤١١، ٣٥٠

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا، انعام (٦)/١٢٤ ١٠٢  
وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ، نساء (٤)/٥٨، ٤١٠،  
٤٢٦

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي، بقره (٢)/١٨٦، ٥٩، ٣٩٣  
وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا، بقره (٢)/١١٧ ٣٠٢

وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ، شورا (٤٢)/٣٧ ٣١٨  
وَإِذَا مَرَضْتُ فَبُهِتَ، شعراء (٢٦)/٨٠، ١١٥  
وَإِذْ ذَكَرَ رَبَّكَ فِي، اعراف (٧)/٢٠٥ ٣٤٢

وَإِذْ ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ، مريم (١٩)/٤١  
٣٤٣، ٢٨٧

وَإِذْ ذَكَرَ فِي أَمْرِي، طه (٢٠)/٣٢ ١٣٣  
وَإِذْ ذَكَرَ لِنَفْسِي، طه (٢٠)/٤١، ١٣١،

١٧٥، ١٣٣

وَإِذْ ذَكَرَ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا، هود (١١)/٣٧ ١١٣  
وَإِذْ ذَكَرَ إِلَهِي، طه (٢٠)/٢٢، ١٣٣، ٢٨٧

وَإِذْ ذَكَرَ أَمْرِي، طه (٢٠)/٩٠، ٤٢٣

وَإِذْ ذَكَرَ بِحَبْلِ اللَّهِ، آل عمران (٣)/١٠٣ ٣٦٦  
وَإِذْ ذَكَرَ لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، انفال (٨)/٦٠، ٤٢٠،

٤٤٠

وَإِذْ ذَكَرَ لِأَبِي إِثْمَانَ، شعراء (٢٦)/٨٦ ١١٦

وَإِذْ ذَكَرُوا الصَّلَاةَ، شوری (٤٢)/٣٨ ٤٩٣

وَإِذْ ذَكَرُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ، ولأ، رحمن (٥٥)/٩

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ، جمعه (٦٢)/٢، ٨٢

٤٩٥، ٢٧٥

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، انعام (٦)/٢، ٢٩٥

## و

وَأَنذَرَهُ اللَّهُ الْمَلِكَ وَالْحِكْمَةَ، بقره (٢)/٢٥١

٤٠٨، ٣١٦

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى، نجم (٥٣)/٣٧ ١١٨

وَإِذْ ذَكَرَ فِيهِمْ رَسُولًا، بقره (٢)/١٢٩ ٢٢٣

وَإِذْ ذَكَرَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ، نساء (٤)/١٢٥ ١١٧

وَإِذْ ذَكَرَ لِي لِسَانَ، شعراء (٢٦)/٨٤ ١١٥

وَإِذْ ذَكَرَ لِي وَزِيرًا، طه (٢٠)/٢٩ ١٣٣

وَإِذْ ذَكَرَ لِي مِنْ وَرَثَةٍ، شعراء (٢٦)/٨٥ ١١٦

وَإِذْ ذَكَرَ اللَّهُ الْبَيْعَ، بقره (٢)/٢٧٥ ٤٦٨

وَإِذْ ذَكَرَ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي، طه (٢٠)/٢٧، ١٣٣،

١٧٨

وَإِذْ ذَكَرَ مِنْهُمْ لَمَّا، جمعه (٦٢)/٣ ٢٢٢

وَإِذْ ذَكَرَ هَارُونَ هُوَ، قصص (٢٨)/٣٤ ١٣٦

وَإِذْ ذَكَرَ يَدَكَ فِي، نمل (٢٧)/١٢ ١٣٦

وَإِذْ ذَكَرَ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ، بقره (٢)/١٢٤، ١٠٥،

٤٢٤، ١١٧

وَإِذْ ذَكَرَ رَبَّكَ، اعراف (٧)/١٧٢ ٣٤١

وَإِذْ ذَكَرَ إِلَهِي الْحَوَارِيِّينَ، مائده (٥)/١١١

٢١٥، ١٥٧

وَإِذْ ذَكَرَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّ، ابراهيم (١٤)/٣٥ ٣٤٣

وَإِذْ ذَكَرَ رَبَّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، بقره (٢)/٣٠ ٤١٣

وَإِذْ ذَكَرَ أُمَّةً مِنْهُمْ، اعراف (٧)/١٦٤ ٣٦٦

٣٤٩، ٣٥٠، ٣٩٥، ٤٠٧، ٤١٠، ٤١٣	٣٢٨، ٣٥٣، ٤١٦، ٤٢٣
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ، مائده (٥)/٤٧ ١٨٢	وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى، اعلى (٨٧)/١٧ ٢٣٨
وَالْمِيزَانَ، حديد (٥٧)/٢٥ ٤١٢	وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ، اعراف (٧)/٥٨ ٢٩٢
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى، نجم (٥٣)/١ ١٩	وَالَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا، انبياء (٢١)/٩١ ٢٨٨
وَالَّذِي الْمَصِيرُ، حج (٢٢)/٤٨ ٤٩٧	وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ، شعراء (٢٦)/٨٢ ١١٥
وَالَّذِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ... قَدْ جَاءَ ثُكْمُ،	وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي، شعراء (٢٦)/٧٩ ١١٥
اعراف (٧)/٧٣ ٣٤٠	وَالَّذِي يُمَيِّنُنِي ثُمَّ، شعراء (٢٦)/٨١ ١١٥
وَالَّذِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ... هُوَ أَنْشَأَكُمْ،	وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ، شورا (٤٢)/٣٩
هود (١١)/٤١ ٣٤٢	٣١٨، ٣٥٤، ٤٣٤، ٤٩٣
وَالَّذِي رَبَّكَ فَارَعَبُ، انشراح (٩٤)/٨ ١٧٧	وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، شورى (٤٢)/٣٨
وَالَّذِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا ... أَفَلَا تَتَّقُونَ،	٣٥٤، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٥١، ٤٨٧، ٤٩٣
اعراف (٧)/٦٥ ٣٤٠	وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ، معارج (٧٠)/٢٤
وَالَّذِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا ... إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ،	٢٣٨، ٣٤٧، ٤٦٨، ٤٦٩
هود (١١)/٥٠ ٣٤٢	وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، اعراف (٧)/٣٦ ٢٨١
وَالَّذِي مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ... وَلَا تَنْقُصُوا،	وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ، مؤمنون (٢٣)/٨ ٤٧٥
هود (١١)/٨٤ ٤١٥، ٣٥٢، ٣٤٣، ٣٢٨	وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ، شورى (٤٢)/٣٧
وَالَّذِي مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ... قَدْ جَاءَ ثُكْمُ،	٣٥٤، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٩٣
اعراف (٧)/٨٥ ٣٤٠	وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ، مدثر (٧٤)/٥ ٥٦
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، ضحى (٩٣)/١٠ ١٧٦	وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ، مريم (١٩)/٣٣
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ، ضحى (٩٣)/١١ ١٧٦	١٥٨، ٧٧
وَأْمُرْهُمْ شُورَى يَبِيئُهُمْ، شورى (٤٢)/٣٨	وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، رحمن (٥٥)/٧
٢٥٣، ٣١٨، ٣٢٤، ٣٤٤، ٣٥٥، ٣٦٨، ٣٧٢	٣٢٨، ٣٥٢، ٤١٦، ٤٢٣
٣٩١، ٤٣١، ٤٥٢، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٨٢	وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، انفال (٨)/٦٣ ٤٨٥
وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ، عنكبوت (٢٩)/٦٤	وَأَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا، نمل (٢٧)/١٠ ١٣٥
٢٣٦، ٢٣٦	وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ، يوسف (١٢)/١٩ ١٢١
وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ، قصص (٢٨)/٣١ ١٣٦	وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ، بقره (٢)/٢٠٥ ٤١١
وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ، انفال (٨)/٦١ ٤٨٥	وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ، بقره (٢)/٢٤٧

- وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحًا أَنَّهُ هُوَ (١١)/٣٦ ١١٣  
وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَيَّ، نَحْلَ (١٦)/٦٨ ٦٤  
وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ فَصَلتَ (٤١)/١٢ ٣٠٣، ٦٤  
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أُمَّ مُوسَىٰ أَنْ، قِصصَ (٢٨)/٧ ١٢٨، ٨٧  
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ، يوسِفَ (١٢)/١٥ ١٢١  
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ، اسرَاءَ (١٧)/٣٥ ٤١٨، ٣٢٩  
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ، انعامَ (٦)/١٥٢ ١٥٢، ٣٥٢، ٣٢٨  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، بقره (٢)/ ٨٧ / ٢١  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، بقره (٢)/ ٢٥٣ / ٢٢  
وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ، مريمَ (١٩)/ ٣٢، ٢١٥، ٢٣٥  
وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ، مريمَ (١٩)/ ١٤ / ٢١٦  
وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ، سجده (٣٢)/ ٧ / ١٠٨  
وَمَا كَانَ لَشَيْءٍ أَنْ، شوري (٤٢)/ ٥١ / ١٨٠  
وَوَالِدٍ وَمَا وَكَّدَ، بلد (٩٠)/ ٣ / ١٨٧  
وَتَنبِيئًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ، بقره (٢)/ ٢٦٥ / ٤٤٦، ٣٦٢  
وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا، فجر (٨٩)/ ٢٠ / ٥٧  
وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبُرِّ، مائده (٥)/ ٢ / ٢٤٦  
وَتُعِزُّونَ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّونَ، آل عمران (٣)/ ٢٦ / ٤٠٧  
وَتِلْكَ حُجَّتُنَا، انعام (٦)/ ٨٣ / ١١٦  
وَتَوَكَّلْ عَلَيَّ الْيَوْمَ، فرمان (٢٥)/ ٥٨ / ٣٢٦  
وَتِيَابِكَ فَطَهَّرْتُ، مدثر (٧٤)/ ٤ / ٥٦  
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَيْنَهُمْ،  
يونس (١٠)/ ٩٠ / ١٤٥
- وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ، مائده (٥)/ ٤٢  
٤١٦، ٣٣٠، ٣٥٢  
وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ، اسرَاءَ (١٧)/ ٧٦  
١٧٩  
وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَن، اسرَاءَ (١٧)/ ٧٣ / ١٧٩  
وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا، بقره (٢)/ ٢٣ / ١٠٠  
وَإِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ، ليل (٩٢)/ ١٣ / ٢٩٧،  
٣٧٣، ٤٩٧  
وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ، نجم (٥٣)/ ٣٩  
٨٣، ٣٣٠، ٣٧٣  
وَأَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمًا، انعام (٦)/ ١٥٣ / ٣٧٢  
وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً، مؤمنون (٢٣)/ ٥٢ / ٣٤٤  
وَإِنَّ بَرًّا وَسَبِيلَ الرُّشْدِ، اعراف (٧)/ ١٤٦ / ٣٠٠  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ، انفال (٨)/ ٦٢ / ٤٨٥  
وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا، طه (٢٠)/ ١٣  
١٣٨، ١٣٢  
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا، كهف (١٨)/ ٨  
٤٩٨، ٨٨  
وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ، بلد (٩٠)/ ٢ / ١٨٤  
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ، حديد (٥٧)/ ٢٥ / ٤١٢  
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ، حديد (٥٧)/ ٢٥ / ٤١٢  
وَ أَنْذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ، مريم (١٩)/ ٣٩ / ٣٠٤  
وَإِنَّكَ لَعَلِي خَلْقٌ عَظِيمٌ، قلم (٦٨)/ ٤ / ٧٠  
وَإِنَّهُ عَلَيَّ ذَلِكِ، عاديات (١٠٠)/ ٧ / ٢٣٨  
وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ، شعراء (٢٦)/ ١٩٢ / ٢٢  
وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ، عاديات (١٠٠)/ ٨ / ٢٣٨  
وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، نمل (٢٧)/ ١٦ / ١٥٤

٤٢٤، ٤١٤، ٤٠١	وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، اعراف(٧)/١٣٨
٢٨٧	١٥٣
١١٢	وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ شُورَى(٤٢) ٤٠/٣٥٤، ٤٣٢
٣٠٤	وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ، مؤمنون(٢٣) ٥٠/١٥٦
٣٠٢	وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ، حديد(٥٧) ٢٧/٢١٧
٢٧٠	وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا، انبياء(٢١) ٧٣/١١٧، ٣٠٣، ٤٢٤، ٤٢٥
٢٤٤/٢	وَجَعَلْنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بقره(٢) ٢٤٤/٢
٣٩٢	وَجَعَلْنَا مِثْقَالَ عَيْنٍ، مريم(١٩) ٣١/٢١٦
٢٧١	وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ، جاثيه(٤٥) ٢٢/٢٠٦
٢٨٣	وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِإِذْنِهِ، احزاب(٣٣) ٤٦/٣٧٠، ٢٨٣، ٢٥٢، ١٩١
١٠١	وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ، مؤمنون(٢٣) ٣٣/١٨٢
٤٨٣	وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرِّيَّتِي، غافر(٤٠) ٢٦/١٢٢
٣١٢	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ، بقره(٢) ٢٤٧/٥٤
٣٤٧، ٤٠٦	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ، بقره(٢) ٢٤٨/٥٦
٣١٢، ٣٤٧	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ، بقره(٢) ٢٤٨/٥٦
٣٤١	وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ، اعراف(٧) ١٠٤/١٠٢
٢٩٧	وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ، نوح(٧١) ٢٦/٤٩، ١٥٥، ١٥٦
٦٧/٣٣	وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا، احزاب(٣٣) ٦٧/١٧٧
٣٦٦، ٤٦٣	وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ، بقره(٢) ٢٤٧/٤٠٧
٨٤	وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ، شعراء(٢٦) ١٨٢/٣٥٣، ٣٢٩
٩٠/١٧	وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً، آل عمران(٣) ١٣٣/٢٤١
٢٢٨	وَسَحَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، لقمان(٣١) ٢٩/٢٩٤
٥٠/٢٩	وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ، مريم(١٩) ١٥/٧٧
١٨١، ٢٢٩	وَتَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران(٣) ١٥٩/٢٠٨، ٢٠٨، ٢٥٨، ٣١٤، ٣١٥، ٣٤٤، ٣٤٩، ٤٠٠
٢٩٦	وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ، انعام(٦) ٣٧/٢٩٦

- وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ، فرقان (٢٥)/ ٧/ ١٠٢  
وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا، اعراف (٧)/ ١٣٢ ١٤٤  
وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ، بقره (٢)/ ٢٥١ ٤٠٦  
وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا، نساء (٤)/ ٦٠ ٤٨٨  
وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ، فرقان (٢٥)/ ٣٨ ٤٦١  
وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ، حجر (١٥)/ ٦٦ ٣٠٥، ٣٠٢  
وَقَطَّعْنَاهُمْ أَثْنَتَيْ، اعراف (٧)/ ١٦٠ ١٤٩  
وَقَفَّيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، حدید (٥٧)/ ٢٧ ١٥٩  
وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ، بقره (٢)/ ٣٥ ١٠٨  
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا، احزاب (٣٣)/ ٣٨  
٣٠٥، ٣٠٢  
وَكَايْنٍ مِّنْ قَرِيْبَةٍ عَنَّتْ، طلاق (٦٥)/ ٨ ٣٠٥  
وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، شوری (٤٢)/ ٥٢ ٢١،  
٣٠٣، ١٨٠، ٩٨، ٧٢  
وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، بقره (٢)/ ١٤٣  
٣٧٠، ٢٥٢  
وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ،  
یوسف (١٢)/ ٢١ ١٢٢  
وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا،  
یوسف (١٢)/ ٥٦ ١٢٤  
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، انعام (٦)/ ٨٤ ١٠٥  
وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ، انعام (٦)/ ٧٥ ١١٥  
وَكَفَىٰ بَرِيْكَ بَدْنُوبٍ، اسراء (١٧)/ ١٧ ٣٢٥  
وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا، نساء (٤)/ ١٦٤ ٧٢  
وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَيَّ مَرْيَمَ، نساء (٤)/ ١٧١ ٧٢  
وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ، اسراء (١٧)/ ١٧ ٣٢٥  
وَلَكِن شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي، اسراء (١٧)/ ٨٦ ٢٠
- وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم، بقره (٢)/ ١٨٨ ٣٦٨،  
٤٨٨  
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، شعراء (٢٦)/ ١٨٣  
يا هود (١١)/ ٨٥ ٤٧٨، ٤١١، ٣٥٠  
وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ، ص (٣٨)/ ٢٦ ٤٧٦، ٤٠٩  
وَلَا تُحْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، شعراء (٢٦)/ ٨٧ ١١٦  
وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ، رحمان (٥٥)/ ٩ ٤١٧  
وَلَا تُعْذِبُوا بِكُلِّ، اعراف (٧)/ ٨٦ ٣٤١  
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ، اسراء (١٧)/ ٣٦ ٢٣٢  
وَلَا تَكُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، انعام (٦)/ ١٤ ٣٦٦  
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ، آل عمران (٣)/ ١٠٥ ٢٥١  
وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، روم (٣٠)/ ٣١ ٢٤٧  
وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْبِرُوا، مدثر (٧٤)/ ٦ ٥٦  
وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا، آل عمران (٣)/ ٦٤  
٣٢٢، ٢٣٥  
وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنًا، مائده (٥)/ ٨ ٤١٧  
وَلَا يَحْضِضْ عَلَيَّ طَعَامًا، ماعون (١٠٧)/ ٣ ٥٥  
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ، يوسف (١٢)/ ٥٧ ١٢٤  
وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً، مائده (٥)/ ٨٢ ٣٦  
وَلَتَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ، جاثية (٤٥)/ ٢٢ ٣٧٣  
وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ، آل عمران (٣)/ ١٠٤  
٤٩٥، ٣٧١، ٢٥١  
وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ، مدثر (٧٤)/ ٧ ٥٦  
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ، ضحى (٩٣)/ ٥ ١٧٦  
وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ، انبياء (٢١)/ ٥١ ٣٤٣، ١١٤  
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ، نمل (٢٧)/ ١٥ ١٥٤  
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ، مؤمنون (٢٣)/ ٤٩ ٢٨٧



- وَلَمَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ شُورَا (٤٢)/٤١ ٣٥٤، ٣٣٢  
وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ شُورَا (٤٢)/٤٣ ٣٥٤، ٣٣٣  
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ مَنَّافِقُونَ (٦٣)/١١ ٢٩٣  
وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ، شعراء (٢٦)/١٤ ١٣١  
وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًَا لَقُضِيَ، انعام (٦)/٨ ٣٠٥  
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ، مائده (٥)/٤٨ ٢٠٣، ٣٧٠  
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ، نحل (١٦)/٦١ ٢٩٣  
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا، فاطر (٣٥)/٤٥ ٣١٤، ٢٩٤  
وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ، يونس (١٠)/١١ ٣٠٦  
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًَا لَجَعَلْنَاهُ، انعام (٦)/٩ ١٠١  
وَلَوْ طَآ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، اعراف (٧)/٨٠ ٣٤٠  
وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ، اسراء (١٧)/٧٤ ١٧٩  
وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ... لَفَسَدَتِ، بقره (٢)/٢٥١ ٣١٣، ٣١٦، ٣٧٤، ٣٤٨، ٤١٤، ٤٧٦  
وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ... لَهَدَمْتُ، حج (٢٢)/٤٠ ٣٧٤  
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ، طه (٢٠)/١٢٩ ٢٩٤  
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ، حدديد (٥٧)/٢٥ ٤٧٧  
وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي، يوسف (١٢)/٥٣ ١٢٤  
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ،  
ابراهيم (١٤)/٤ ١٠١  
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ، نساء (٤)/٦٤ ٢٩١  
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا، فرقان (٢٥)/٥٦ ٣٢٦  
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً، اسراء (١٧)/٥٤ ٣٧٠، ٣١٥
- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آسِرَاءَ (١٧)/١٠١ ٢٨٧  
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ،  
عنكبوت (٢٩)/١٤ ١١٣  
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ،  
هود (١١)/ ٢٥ ٣٤٢  
وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ، طه (٢٠)/٧٧ ١٤٥  
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ، نحل (١٦)/٣٦ ١٠٦  
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ، مؤمنون (٢٣)/١٢ ١٠٩  
وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً آخِرِي، نجم (٥٣)/١٣ ١٩  
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ، اسراء (١٧)/٨٩ ٢٢٨  
وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ، طه (٢٠)/٣٧ ١٣٣  
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ، آل عمران (٣)/١٢٣ ١٩٦  
وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ، يوسف (١٢)/٢٤ ١٢٣  
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، قمر (٥٤)/١٧ ٢٥٣  
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، يونس (١٠)/٤٧ ٢٩٥  
وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا، احقاف (٤٦)/١٩ ٣٣٠  
وَلِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ، بقره (٢)/١٤٨ ٣٧٠  
وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ، بقره (٢)/٢٥١ ٤٠٦  
وَلَكِنْ انظُرْ إِلَيَّ، اعراف (٧)/١٤٣ ٢٨٢  
وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ، ضحى (٩٣)/٤ ١٧٦  
وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ، هود (١١)/١٢٣ ٣٠١  
وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، طه (٢٠)/١١٥ ٤٩٦  
وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ، بقره (٢)/٢٥٠ ٣٤٨، ٣١٢  
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ، يوسف (١٢)/٢٢ ١٢١  
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَأَسْتَوَىٰ، قصص (٢٨)/١٤ ١٣٠  
وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ، اعراف (٧)/١٤٣ ٢٨٢  
وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمْ، اعراف (٧)/١٣٤ ١٤٤

- وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، شعراء (٢٦)/١٠٩  
 ٢٢٩، ٨٤  
 وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ، اسراء (١٧)/٥٩ ٨٥  
 وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ، عنكبوت (٢٩)/٦٤ ٢٣٦  
 وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ، بقره (٢)/١٠٢ ٢٩١  
 وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ، يونس (١٠)/٣٦ ٢٣٤  
 وَمَا يَنْطِقُ عَنْ الْهَوَى، نجم (٥٣)/٣ ١٩  
 وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ، آل عمران (٣)/٥٤  
 ٢٦٢، ١٤٢  
 وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، شورا (٤٢)/٣٨، ٣١٨  
 ٤٣٤  
 وَمِنْ آيَاتِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، انعام (٦)/٨٧ ١٠٤  
 وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ، بقره (٢)/٢٠٧  
 ٢٢٦، ٤١١  
 وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ، روم (٣٠)/٢٠ ٢٧٧  
 وَمِنْ شِمَاتِ الْتَّخِيلِ، نحل (١٦)/٦٧ ٢٧٧  
 وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَيَّ، طلاق (٦٥)/٣ ٣٠٣  
 وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شُورَى (٤٢)/٤٤  
 ٤٣٣، ٣٥٤  
 وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى، غافر (٤٠)/٦٧ ٢٩٥  
 وَتَادِيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ، صافات (٣٧)/١٠٤  
 ١١٧  
 وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً، انبياء (٢١)/٣٥  
 ٥٠٠، ٤٩٨  
 وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ، ق (٥٠)/١٦ ٧٠  
 وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا، طه (٢٠)/٣٤ ١٣٣  
 وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ، انبياء (٢١)/٤٧، ٣٢٩  
 ٤١٦، ٣٥٢  
 وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، طه (٢٠)/٩ ١٣٢  
 وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ، انعام (٦)/١٦٥، ٣٣٦
- وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ، آل عمران (٣)/١٦٦ ٢٩١  
 وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ، نحل (١٦)/٧٧  
 ٣٠٨، ٣٠٣  
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، انعام (٦)/٧٩، ١١٩ ٢١٦  
 وَمَا أَهْلَكُنَا مِنْ قَرْيَةٍ، شعراء (٢٦)/٢٠٨، ٣٠٦  
 وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ، اسراء (١٧)/٨٥، ٧٥، ٢٠٥  
 وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ، طه (٢٠)/١٧ ١٣٢  
 وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، انعام (٦)/١٠٧  
 ٣٧٠، ٣١٥  
 وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ، ذاريات (٥١)/٥٦  
 ٤٧٥، ٣٧٣، ٣٣٩  
 وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ، نساء (٤)/١٥٧ ١٥٧  
 وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ، انعام (٦)/٩١ ٧٤  
 وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ، عنكبوت (٢٩)/٤٠، ٢٩٨  
 وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ ... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ،  
 رعد (١٣)/٣٨ ٢٩١  
 وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ ... فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ  
 بِالْحَقِّ، غافر (مؤمن) (٤٠)/٧٨ ٢٩١  
 وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ، ابراهيم (١٤)/١١ ٢٩١  
 وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ، يونس (١٠)/١٠٠  
 ٢٩٢  
 وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ، آل عمران (٣)/١٤٥ ٢٩٢  
 وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُونَ مِنْ قَبْلِهِ، عنكبوت (٢٩)/٤٨  
 ١٨١، ٩٩، ٣٩  
 وَمَا كُنْتُمْ تَرْجُونَ، قصص (٢٨)/٨٦ ٤٠  
 وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا، اسراء (١٧)/٩٤، ٢٣

٥١٩	نمايه آيات، احاديث و روايات
٢٣٧	وَيَلِّمُ الْمُنَافِقِينَ، مطفين (٨٣)/١
٢٩٢	وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ، حج (٢٢)/٦٥
٤١١	وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ، بقره (٢)/٢٠٥
<b>ي</b>	
٤٦٧	يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، ليل (٩٢)/١٨
٣١٣	يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ، بقره (٢)/٢٤٧
٤٣٠	٣١٦، ٤٠٧، ٤٢٦
٣٤٣	يَا أَبْتَ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ، مريم (١٩)/٤٤
١٢٦	يَا أَبْتَ هَذَا تَأْوِيلُ، يوسف (١٢)/١٠٠
٧٠	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ، آل عمران (٣) / ٦٤، ٦٥، ٧٠
٢٢٤	٧١، ٩٨، ٩٩، نساء (٤)/١٧١ و...
٣٢٢	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا، آل عمران (٣)/٦٤
	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، انفطار (٨٢)/٦
٢٢٤	انشقاق (٨٤)/٦
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، بقره (٢) / ١٠٤، ١٥٣
	١٧٢، ١٧٨، ١٨٣، ٢٠٨، ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٦٧
	٢٧٨، ٢٨٢، آل عمران (٣) / ١٠٠، ١٠٢
	١١٨ و ... ٢٢٤، ٣٦٤
٣١٧	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا، نساء (٤)/٥٩
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ، صف (٦١)/١٤
٢١٥	١٥٩
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ،
٤١٧	٣٢٩، ٣٥٣، نساء (٤)/١٣٥
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ،
٤١٧	٣٢٩، ٣٥٣، مائده (٥)/٨
٣٦٤	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا، تحریم (٦٦)/٢٢٤
٣٤٤	يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا، مؤمنون (٢٣) / ٥١
١٧٥	٥٦، مدثر (٧٤)/١
١٩	وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى، نجم (٥٣)/٧
١٥٣	وَوَاعَدْنَا مُوسَى، اعراف (٧)/١٤٢
١٨٤	وَوَالِدٍ وَمَا وَكَّدَ، بلد (٩٠)/٣
١٧٥	وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، ضحى (٩٣)/٧
١٧٥	وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، ضحى (٩٣)/٨
٤٢١	وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ، نحل (٢٧)/١٦
٣٦٦	وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ، عنكبوت (٢٩)/٨
١٧٧	وَوَضَعْنَا عَنكَ، انشراح (٩٤)/٢
٢٠٦	وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ، عنكبوت (٢٩)/٢٧
١٠٨	وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ، اعراف (٧)/١٩
٨٥	وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ، هود (١١)/٨٥
٤١٦	٣٢٨، ٣٣٦، ٣٥٢
	وَيَرْيَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ، سبأ (٣٤)/٦
٢٣١	٣٧
	وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، اسراء (١٧)/٨٥
٣٠٣	٥٩، ٧٤
	وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ، بقره (٢)/٢٢٢
٣٩٣	٥٨
٣٩٣	وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى، بقره (٢)/٢٢٠
	وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، عنكبوت (٢٩)/٥٣
٣٠٦	٢٢٩، ٢٩٣
١٧٨	وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، طه (٢٠)/٢٦
١٣١	وَيَضِيقُ صَدْرِي، شعراء (٢٦)/١٣
٣٢٦	وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فرقان (٢٥)/٥٥
	وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، جمعه (٦٢)/٢
٤٩٥	
٢٩٥	وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ، يونس (١٠)/٢٠
٢٩٥	وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا، يونس (١٠)/٤٨

- یَا أَيُّهَا النَّاسُ، بقره (٢)/٢١، ١٦٨، نساء (٤)/  
 ١٧٠، ١٧٤ و ... ٢٢٤، ٣٦٤
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ النَّاسِ أُنْثَىٰ فَاطِرٍ (٣٥)/١٥ ٤٤٢  
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، احزاب (٣٣)/٤٥  
 ١٩١، ٢٨٣، ٣٧٠
- يَا بَنِي آدَمَ، اعراف (٧) / ٢٦، ٢٧، ٣١، ٣٥ و  
 يس (٣٦) / ٦٠ ٢٢٤
- يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ، اعراف (٧)/٣٥، ٧٨  
 ٢١٠، ٢٢٠، ٢٨٠، ٣٠٩، ٣٤٤
- يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا، اعراف (٧)/٢٦ ٣٧٤  
 يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً، ص (٣٨)/٢٦
- ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٣٥، ٣٤٩، ٤٠٩، ٤٣٠، ٤٧٦
- يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ، اعراف (٧)/٧٣ ٢٨٦
- يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ، نمل (٢٧)/٩ ١٣٥
- يَا وَيْلَتَىٰ أَلِدُّ وَأَنَا، هود (١١)/٧٢ ١١٨
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا رُسُلٌ مِنْكُمْ، اعراف (٧)/٣٥ ٨٢
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هُدًى، بقره (٢)/٣٨ ٨٢
- يُجِيبُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ، نساء (٤)/٨١ ١٨٢
- يَتَحَاكَمُونَ إِلَى الطَّاغُوتِ، نساء (٤)/٦٠ ٤٨٨
- يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ، بقره (٢)/٢٧٥ ٤٤٧
- يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، جمعه (٦٢)/٢ ٢٧٦
- يَحْشَى اللَّهُ مِنَ عِبَادِهِ، فاطر (٣٥)/٢٨ ٤٩٩
- يُرِيكُمْ الْبُرُوقَ، روم (٣٠)/٢٤ ٢٧٧
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، انفال (٨)/١ ٣٩٣
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ، بقره (٢)/١٨٩ ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ، بقره (٢)/٢١٩ ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ، اعراف (٧)/١٨٧ ٥٩
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ، بقره (٢)/٢١٧ ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ، بقره (٢)/٢٢٠ ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ، مائده (٥)/٤ ٣٩٣
- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، بقره (٢)/٢١٥ ٥٨
- يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، عنكبوت (٢٩)/٥٤، ٢٢٩
- يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ، نحل (١٦) / ٩٦ يا  
 فاطر (٣٥) / ٨ ٤٠٨
- يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، جمعه (٦٢)/٢، ١٢٦،  
 ٢٣٥، ٣٧٥
- يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ، بقره (٢)/٣٠ ٣٠٧
- يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/٢٧ ٤٦١
- يُقْفَلُونَ قَوْلِي، طه (٢٠)/٢٨ ١٣٣
- يَقُولُ أَهْلَكَتُ مَالًا لُبْدًا، بلد (٩٠)/٦ ١٨٤
- يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ، مائده (٥)/٥٥ ٤٤٠
- يَمْحَقُ اللَّهُ الرُّبَا وَيُرِي، بقره (٢)/٢٧٦، ٣٦٢،  
 ٤٤٨، ٤٦٨
- يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ، نحل (١٦) / ٢، ٢١، ٣٠٣
- يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، انبياء (٢١)/٧٣ ٤٢٥
- يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَيَّ، بقره (٢)/١٤٢ ٤٩٧
- يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، فاطر (٣٥)/١٣ ٢٩٤
- يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، طارق (٨٦)/٩ ٥٦
- يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، زلزال (٩٩)/٤ ٦٤

## نمایه احادیث و روایات

الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَالْوَلَايَةُ،	أَتَرَوْنِي لَأُغْلَمُ مَا يُصْلِحُكُمْ، نهج البلاغه، از
حدیث نبوی ۳۲۷، ۳۹۰	«امالی» شیخ مفید ۴۰۳
الْفَضْلُ مَا شَهِدْتَ بِهِ الْأَعْدَاءَ،	إِذَا التَّبَسَّتَ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ، حدیث نبوی ۲۵۳
۲۷	أَسَاسُ الْمُلْكِ الْعَدْلُ، روایت ۳۱۹
الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ، حدیث نبوی ۴۴۸	أَطِيبُوا الْعِلْمُ وَلَوْ بِالصَّيْنِ، حدیث نبوی ۲۷۲
اللَّهُمَّ وَالِي فِي الْبِلَادِ، حدیث نبوی ۳۲۵	الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ، ضرب المثل عربی ۲۱۸
الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ، حدیث نبوی ۳۱۹،	الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ، حدیث نبوی ۲۳۶،
۳۶۲، ۳۲۷	۳۷۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۶۷، ۴۹۸
النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ، حدیث نبوی ۳۵۱	الَّذِيكَ الْفَصِيحِ مِنْ، ضرب المثل عربی ۸۷
النَّصِيحَةُ لَأَمْرًا، از علی (ع) ۴۴۴	السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، زیارتنامه ۱۲۰،
إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَثَّلُوا، نهج البلاغه ۴۰۵	۲۰۳
أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ، حدیث نبوی ۲۶۶	السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ، حدیث نبوی ۲۵۳	السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
إِنِّي بُعِثْتُ لِأَنْبِيَاءِ مَكَارِمٍ، حدیث نبوی ۳۶۳،	السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
۴۶۰، ۴۵۸	السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
بُنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ، حدیث نبوی	السَّلَامُ عَلَى نُوحِ بْنِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
۳۲۱، ۳۲۷، ۳۹۰	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، دعا ۷۸
حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ، حدیث نبوی ۳۲۷	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، دعا ۷۸
صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، دعا ۷۵	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدًا نَبِيَّ اللَّهِ، دعا ۷۸
صَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ، دعا ۷۵	

- ۲۷۲ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَيَّ، حدیث نبوی  
 ۴۱۷ فَضَّلَ اللَّهُ عَالِمًا، از علی (ع)  
 كُتِّبَ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ، حدیث نبوی  
 ۴۷۱، ۳۶۹، ۳۶۱، ۳۵۵، ۳۱۳، ۲۵۲  
 كُلُّ فَاعِلٍ مَرْفُوعٌ وَكُلُّ مَفْعُولٍ، از علی (ع)  
 ۲۷۲  
 ۳۲۴ كُنْ لِدُنْيَاكَ كَانِكًا، از علی (ع)  
 ۳۸۷ كُونُوا لِلظَّالِمِ حَصْمًا، از علی (ع)  
 ۲۹۶ كَيْفَ اتَّفَقَ، اصطلاح عربی  
 كَيْفَ تَكُونُونَ يُؤَلَّى عَلَيْكُمْ، حدیث نبوی  
 ۴۶۳، ۳۵۱، ۳۱۳  
 ۳۶۷ كيف ملومون قولى عليكم، حدیث  
 ۴۷۲ لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ، روایت  
 ۳۲۲ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِيٌّ، حدیث نبوی  
 ۳۱۹، ۲۶۷  
 ۴۶۰، ۴۵۸، ۴۴۲، ۳۶۴، ۳۵۶  
 ۳۲۵  
 ۴۲۶، ۳۹۰  
 ۴۰۴  
 ۴۸۰  
 ۲۵۶  
 ۷۸  
 ۴۱۵  
 ۴۰۴  
 ۷۵  
 ۲۴۷  
 ۳۱۹، ۲۶۷

- مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ، حدیث نبوی  
 مَنْ كُنْتُ مُوَلَاهُ فَهَذَا، حدیث نبوی  
 هَذَا جَزَاءٌ مَنْ تَرَكَ، خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه  
 هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ، نهج البلاغه  
 هُمَا إِمَامَانِ قَامُوا أَوْ قَعَدُوا، حدیث نبوی  
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ، دعا  
 وَضِعَ شَيْءٌ فِي مَا بَدَأَ إِلَيْهِ، از فلاسفه  
 وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ، خطبه ۲۰۸ نهج البلاغه  
 وَنَحْنُ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ، دعا  
 يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، روایت  
 ۳۱۹، ۲۶۷



۳۰۱، ۲۹۲	آل عمران (۳) / ۱۴۵	۲۸۰، ۱۱۱	آفرینش و گزینش آدمیزاد
، ۲۵۸، ۱۹۶	آل عمران (۳) / ۱۵۹	۲۲۰	آقا محمدخان
۴۲۹، ۴۲۴، ۴۱۴، ۴۰۱، ۳۴۴، ۳۱۵، ۳۱۴		۴۶۴	آقاخان‌ها (محلالتی)
۲۸۴	آل عمران (۳) / ۱۶۴	۲۴۴، ۲۳۴، ۲۳۳	آگوست کنت
۳۰۱، ۲۹۱	آل عمران (۳) / ۱۶۶	۱۶۷	آل اسرائیل
۳۱۴	آل عمران (۳) / ۱۷۸	۲۵	آل احمد، جلال
۴۶۱	آل فرعون	۴۵۶	آل بویه، دکتر
۴۵۵، ۴۳۷، ۴۲۰	آلمان، آلمانی	۴۴۸، ۲۸۹، ۲۸۶، ۱۰۴	آل عمران (۳)
۴۸۵، ۴۸۴، ۴۷۳، ۴۳۶، ۴۲۰، ۲۸	آمریکا	۴۴	آل عمران (۳) / ۳
۴۶۰، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳، ۳۴	آمریکایی	۴۹۹، ۲۷۶	آل عمران (۳) / ۷
۱۷۴	آمنه	۴۰۷	آل عمران (۳) / ۲۶
۵۱	آمیختگی عناصر انجیلی	۴۰۷	آل عمران (۳) / ۲۷
۴۹۰، ۴۴۵، ۳۶۸	آنارشیست، آنارشیسم	۱۰۴، ۱۰۳	آل عمران (۳) / ۳۳ و ۳۴
۴۴۸	آیات انفاق	۲۱۱	آل عمران (۳) / ۳۵ تا ۳۷
۲۷۶، ۱۰۶	آیات بعثت	۱۵۶	آل عمران (۳) / ۳۷
۲۴۳	آیات توحید و نبوت	۲۸۹، ۱۵۶	آل عمران (۳) / ۴۹
۲۴۵	آیات جنگ و طلاق	۲۱۵	آل عمران (۳) / ۵۲
۴۴۸	آیات ربا	۲۶۲، ۱۴۲	آل عمران (۳) / ۵۴
۴۶۷، ۴۴۸	آیات زکات	۲۱۲، ۱۱۱	آل عمران (۳) / ۵۹
۳۹۳	آیات صیام (روزه)	۳۲۲، ۲۳۹، ۲۳۵، ۱۵۹	آل عمران (۳) / ۶۴
۴۱	آیات قیامت	۹۹، ۹۸، ۷۱، ۷۰، ۶۵، ۶۴	آل عمران (۳) / ۶۴
۹۷، ۹۶	آیة الْکُرْسِی	۲۲۴	
۴۹۵، ۱۲۶، ۸۲	آیه بعثت	۲۱۶	آل عمران (۳) / ۶۷ و ۹۵
		۴۶۷، ۴۴۸، ۲۳۹، ۹۷	آل عمران (۳) / ۹۲
		۲۲۴، ۱۱۸، ۱۰۲	آل عمران (۳) / ۱۰۰
		۳۶۶	آل عمران (۳) / ۱۰۳
، ۲۵۵، ۸۹، ۶۴	ائمه اطهار (ع)	۴۹۵، ۳۷۱، ۲۵۱	آل عمران (۳) / ۱۰۴
، ۳۹۰، ۳۸۱، ۳۴۶، ۳۳۸، ۲۷۸، ۲۷۳، ۲۶۷		۲۵۱	آل عمران (۳) / ۱۰۵
۴۹۲، ۴۲۹، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۱۰		۲۵۱	آل عمران (۳) / ۱۱۰
، ۹۸، ۴۵، ۳۴	ابراهیم (ع)	۱۹۶	آل عمران (۳) / ۱۲۳
، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳		۲۴۱	آل عمران (۳) آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷
، ۱۵۴، ۱۳۸، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷		۲۴۱	آل عمران (۳) / ۱۳۳
، ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۷۰، ۱۵۹، ۱۵۵		۳۶۷، ۲۴۱	آل عمران (۳) / ۱۳۴
، ۲۱۳، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۹۸			



۲۵۲	احزاب (۳۳) / ۲۱	۲۳۴، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۱۶، ۲۱۵
۳۲۰	احزاب (۳۳) / ۳۵	۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۴۹، ۲۳۵
۳۰۵، ۳۰۲	احزاب (۳۳) / ۳۸	۴۲۴، ۴۰۲، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۳، ۳۲۹
۲۲۶	احزاب (۳۳) / ۴۰	۱۹۸، ۱۹۷
۳۷۰، ۲۸۳، ۱۹۱	احزاب (۳۳) / ۴۵	«ابراهیم امام و امت»، مقاله ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز»
۳۷۰، ۲۸۳، ۲۵۲، ۱۹۱	احزاب (۳۳) / ۴۶	مقاله ۱۹۷، ۱۵۴، ۱۱۴، ۱۰۷
۱۸۲	احزاب (۳۳) / ۴۸	۳۴۳
۴۶۳، ۳۶۶	احزاب (۳۳) / ۶۷	۲۹۲
احسان ۲۴، ۹۰، ۹۰، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۰۷،		۱۰۱
۳۲۱، ۲۷۱، ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۲۶		۱۴۷
۴۸۹، ۴۱۸، ۳۷۵، ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۵۶، ۳۵۱		۲۹۱
۲۸۶، ۲۸۵	احقاف (۴۶)	۴۶۹
۲۹۵	احقاف (۴۶) / ۳	۴۷۰، ۲۹۲
۵۸	احقاف (۴۶) / ۹	۳۴۳
۳۳۰	احقاف (۴۶) / ۱۹	۲۲۳
۳۰۲	احقاف (۴۶) / ۲۵	۲۰۷
۳۰۷	احقاف (۴۶) / ۳۵	۱۷۴
۴۱، ۳۹، ۲۴، ۲۳	احکام	۳۲۳
۳۳۶، ۱۶۱، ۱۰۰، ۹۰، ۷۰، ۴۸، ۴۷، ۴۲		۱۸۸
۳۶۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۴۶، ۳۳۹		۴۹۲، ۴۷۸، ۴۲۵، ۴۲۱، ۳۲۵، ۷۱، ۴۲
احکام اسلام، احکام مسیحی، احکام		۳۲۳
۵۱	یهودی	۱۸۷، ۱۸۵، ۱۷۵
۴۳۳، ۴۲۹	احکام شرع	۳۲۳، ۲۶۶، ۲۵۸
۶۰	احکام فقهی	۵۴
۴۶۴	احمد علی خان (یکی از آقاخان‌ها)	۴۲۰، ۴۱۹
۲۷۸	احمدیان، شهید	۳۰
۲۶۳، ۸۰	اختناق	۳۲۵
۳۷۲، ۲۸۰، ۲۲۰	اخراج آدم از بهشت	۶۱
۱۹۵	اخلاص (۱۱۲) تمام آیات سوره	۱۸۵
۴۹	اخوت و عصیت قبیله‌ای	۴۸۲
۳۳۸	اداره‌ی امت	۴۶۹
۴۲۹، ۴۲۸، ۴۰۲، ۳۷۱، ۳۴۹		۳۲۰
۱۰۲	ادامه‌ی رسالت انبیاء، ادعای نبوت	۳۸۱، ۳۳۸
		۶ / (۳۳)

۴۳۷، ۵۴	اروپای غربی	۴۴	ادبیات مذهبی قبل از اسلام
۲۸	اروپای قرون وسطی و جدید	۳۸۷	ادبیات اسلام
۴۳۸	اروپای متمدن	۸۰، ۶۳، ۶۱	ادیان
۵۴	اروپای مرکزی	۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۴۰، ۲۴۴	
۱۴۵، ۱۳۸	اسارت فرعون	۲۵۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۶	
۶۱، ۴۳	اسپانیا	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸	
۴۳۹	استالین	۳۷۲، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۲۸	
۳۱۷، ۲۶۳، ۲۴۴، ۲۱۸، ۸۰	استبداد	۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۷	
۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۷۳، ۴۷۲، ۳۹۴، ۳۴۹		۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۹	
۲۱۸	استبداد کلیسا	۸۰، ۳۰۸	ادیان الهی
۸۰	استبداد مذهبی، استبدادهای ایسمی	۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۷، ۳۸۹	
۲۶۱، ۲۱۷، ۱۹۸	استبدادی	۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۶، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۱	
۴۵۵، ۴۵۰، ۴۴۷، ۳۲۱، ۲۷	استثمار	۴۵، ۶۳، ۲۴۲، ۲۴۴	ادیان توحیدی
۲۴۳	استعمار	۲۵۶، ۲۶۷، ۳۳۲، ۳۳۹، ۴۰۲، ۴۵۲، ۴۵۳	
۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۱۵۴، ۵۳	استقلال	۳۶۸، ۳۶۹، ۴۴۴	ادیان و اسلام
۲۴۳	استقلال طلبان	۱۵۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۶	اذن خدا
۳۹۰	استقلال دانشگاه	۱۴۳	اریاب هارون و موسی
۱۴۷	استمرار رسالت	۱۵۹، ۲۱۷	اریابان
۱۱۷، ۱۰۴	اسحاق (اسحق)	۱۶۰	ارتدوکس
۳۴۹، ۳۰۱، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۲۳، ۱۱۸		۵۳، ۵۴، ۳۶۳، ۴۸۴، ۴۸۶	ارتش
۳۸۶	اسدآبادی، سیدجمال‌الدین	۲۴۵، ۴۲۱، ۴۵۷، ۴۹۹	ارث
۸۴، ۹۹	اسراء (۱۷)	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹	اردن
۴۱۸، ۳۲۵، ۲۸۶، ۱۷۹، ۱۴۷		۲۹۰	«ارزش علمی»، کتاب
۳۲۵	اسراء (۱۷) / ۱۷	۱۹۴	ارسطویی
۴۱۸، ۳۲۹	اسراء (۱۷) / ۳۵	۵۵، ۶۸	ارض، ارض موعود
۲۳۲	اسراء (۱۷) / ۳۶	۱۲۷، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۴۷، ۳۶۵، ۴۶۱	
۳۷۰، ۳۱۵	اسراء (۱۷) / ۵۴	۱۷۲، ۲۱۰	ارمیاء (از پیامبران)، ارمیای نبی
۸۵	اسراء (۱۷) / ۵۹	۳۲، ۴۳، ۱۷۴، ۲۳۳	اروپا
۱۰۹	اسراء (۱۷) / ۶۱	۳۴۵، ۳۵۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۳۶، ۴۳۷	
۴۲۹	اسراء (۱۷) / ۶۵	۲۵، ۳۴، ۶۱، ۴۳۸	اروپائی
۱۷۹	اسراء (۱۷) / ۷۳ تا ۷۶	۲۹، ۴۰، ۶۲، ۶۳، ۷۹، ۲۱۷، ۲۶۰	اروپائی‌ها
۳۰۳، ۲۰۵، ۷۵، ۵۹، ۲۰	اسراء (۱۷) / ۸۵	۴۲۰، ۴۳۷	اروپای شرقی

۱۶۹، ۱۶۱	اشعیاء نبی	۲۰	اسراء (۱۷) / ۸۶
۴۱۲	أشوری	۲۳۱، ۱۷۹، ۹۹، ۶۳	اسراء (۱۷) / ۸۸
۴۰۰، ۲۷۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۴	اصحاب	۲۲۹	اسراء (۱۷) / ۸۹
۲۹۹، ۲۹۸	اصحاب ایکه	۲۲۹، ۸۴	اسراء (۱۷) / ۹۰ تا ۹۴
۲۹۸	اصحاب حجر	۲۳	اسراء (۱۷) / ۹۴
۲۶۳، ۴۶، ۴۱	اصحاب کهف	۲۸۷، ۱۴۰	اسراء (۱۷) / ۱۰۱
۳۳۱	«اصول کافی»، کتاب	۱۴۰	اسراء (۱۷) / ۱۰۲ و ۱۰۳
۱۷۴، ۱۷۳، ۵۵، ۴۵، ۲۹	اعراب	۱۴۷	اسراء (۱۷) / ۱۰۴
۴۲۵، ۳۲۲، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۲۲، ۱۹۴، ۱۸۹	اعراب اموی	۲۰۷، ۱۲۰	اسرائیل یا یعقوب
۳۲۲	اعراب (۷)	۱۵۳	اسفار
۱۴۴، ۱۴۲	اعراف (۷)	۲۹	اسقف رومی
۴۷۸، ۴۱۵، ۳۴۰، ۲۸۶، ۲۸۰، ۱۴۷	اعراف (۷) / ۲	۱۴۷	اسکان بنی اسرائیل
۱۷۷	اعراف (۷) / ۱۹	۳۹، ۳۷، ۳۵، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۴	اسلام
۱۰۸	اعراف (۷) / ۲۵ و ۲۴	۵۸، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۴۵، ۴۳، ۴۲، ۴۰	
۲۸۰	اعراف (۷) / ۲۶	۹۰، ۸۹، ۸۱، ۸۰، ۷۱، ۶۶، ۶۲، ۶۱، ۶۰	
۳۷۴، ۲۲۴	اعراف (۷) / ۳۱	۱۹۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶	
۲۲۴	اعراف (۷) / ۳۵	۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷	
۳۲۷، ۲۲۴	اعراف (۷) / ۳۶	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۸، ۳۱۳	
۸۷، ۸۲، ۷۸	اعراف (۷) / ۳۷	۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۲	
۳۴۴، ۳۰۹، ۲۸۱، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۱۰	اعراف (۷) / ۳۸	۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۰	
۲۸۱	اعراف (۷) / ۳۹	۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۹	
۳۰۴	اعراف (۷) / ۴۰	۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴	
۳۰۱، ۲۹۲	اعراف (۷) / ۴۱	۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۹	
۴۷۸، ۴۰۲، ۳۴۰، ۲۸۴، ۲۲۳، ۵۹	اعراف (۷) / ۴۲	۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲	
۳۴۰	اعراف (۷) / ۴۳	۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶	
۳۴۰، ۲۸۶	اعراف (۷) / ۴۴	۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۱	
۲۸۶	اعراف (۷) / ۴۵	۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۹	
۳۴۰	اعراف (۷) / ۴۶	۲۱۸	اسلام حنیف
۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۱، ۳۲۸، ۲۳۷، ۸۵	اعراف (۷) / ۴۷	۴۳	«اسلام»، کتاب
۳۴۱	اعراف (۷) / ۴۸	۴۲	اسلام شناسان
۳۴۱	اعراف (۷) / ۱۰۳ تا ۱۰۵	۱۱۷، (ع) اسماعیل (ع)	
۱۴۰	اعراف (۷) / ۱۰۳ تا ۱۳۶	۲۲۲، ۲۰۷، ۱۸۷، ۱۱۸	
۱۴۴	اعراف (۷) / ۱۳۲ تا ۱۳۵	۱۸۶، ۱۸۳، ۱۴۵، ۱۲۳، ۵۵	اشراف
		۴۸۶، ۴۳۶، ۴۰۹، ۲۴۳، ۲۱۸، ۱۹۹، ۱۹۲	

۳۵۳	الرحمن (۵۵) / ۸	۱۵۳	اعراف (۷) / ۱۳۸
۴۲۳، ۳۵۳	الرحمن (۵۵) / ۹	۱۴۷	اعراف (۷) / ۱۳۸ تا ۱۵۵
۳۲۳	الفهرست، کتاب	۱۵۳	اعراف (۷) / ۱۴۲
۴۵۸، ۳۲۱، ۳۱۷	المیزان، تفسیر	۲۸۲	اعراف (۷) / ۱۴۳
۴۱	الهیون	۲۸۳	اعراف (۷) / ۱۴۴
۱۶۹، ۱۶۳	الیاس	۱۶۱	اعراف (۷) / ۱۴۵
۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲	الیصابات	۳۰۰	اعراف (۷) / ۱۴۶
۱۸۵، ۱۷۴	ام القرى	۱۴۸	اعراف (۷) / ۱۵۹ تا ۱۶۶
۴۰۳	امالی (کتابی از شیخ مفید)	۱۴۹	اعراف (۷) / ۱۶۰
، ۱۹۹، ۱۳۸، ۱۱۹، ۱۱۷، ۸۰، ۶۰	امام	۳۶۶	اعراف (۷) / ۱۶۴
، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲		۳۴۱	اعراف (۷) / ۱۷۲ و ۱۷۳
، ۳۶۲، ۳۳۳، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۸، ۲۷۲، ۲۷۱		۵۹	اعراف (۷) / ۱۸۷
۴۲۶، ۴۲۵، ۴۰۴، ۳۹۹، ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۸۱		۲۹۶	اعراف (۷) / ۱۸۸
۲۵۴	امام ابوحنیفه	۳۴۲	اعراف (۷) / ۲۰۵ و ۲۰۶
۲۷۲، ۲۶۶	امام پنجم، محمدباقر(ع)	۲۱۲	اعلام ظهور عیسی
، ۲۶۲	امام چهارم، زین العابدین(ع)	۲۱۱	اعلام نبوت عیسی
۴۲۶، ۲۷۲، ۲۶۳		۱۹۵	اعلی (۸۷) / ۱ تا ۹
۴۲۶، ۲۷۱، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۶ (ع)	امام حسن(ع)	۲۳۸	اعلی (۸۷) / ۱۶ و ۱۷
۳۲۲، ۳۱۴، ۲۶۲، ۲۵۶، ۲۰۳ (ع)	امام حسین(ع)	۱۱۸	اعلی (۸۷) / ۱۸ و ۱۹
۴۶۵، ۴۲۴، ۳۸۸	امام خمینی	۴۳۵، ۴۰۹، ۳۹۲	اعیان
۳۸۱، ۳۷۹، ۳۳۸	امام دوازدهم، امام زمان	۳۵۹	افکار ناسیونالیستی
۸۱	امام ششم، جعفر صادق(ع)	۲۱۸، ۱۹۴	افلاطون
۳۳۱، ۳۰۴، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۵۲		۳۴۵	اقتصاد اسلامی
۲۵۴	امام محمد غزالی	۴۱	اقوام بدوی
۲۶۷	امام منتظر	۴۱۳	اقوام گذشته
۲۶۷، ۲۶۶، ۲۷۳ (ع)	امام هشتم، امام رضا(ع)	۲۲۳	اقوام موحد
، ۲۵۴	امامان	۲۹۹	اقوام نوح و عاد و ثمود
۲۷۳، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۵		۲۱۸	اکثریت عوام (یا یلین‌ها)
۲۶۷، ۲۵۷	امامان تشیع، امامان شیعه	، ۲۴۷، ۱۲۵	اکراه
، ۲۰۸، ۱۴۶، ۱۱۸، ۱۰۵، ۲۵	امامت	۴۹۴، ۴۷۴، ۴۴۷، ۴۲۹، ۴۲۴، ۴۰۳، ۳۶۹	
، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۱۱، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۴۹		۳۳۱	«الایمان و الکفر»، کتاب
۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۰۳، ۳۹۲، ۳۳۷، ۳۳۴		۷۲	الرحمن (۵۵)
۴۲۴	امامت غیر از حکومت است	۴۲۳، ۳۵۳	الرحمن (۵۵) / ۷

		نمایه فارسی	
۱۵۱	أموریان	۳۳۴، ۳۱۱	امامت و حکومت
۸۰	أمویان، أموی	۲۵۶	امامت و خاتمیت
۲۷۲، ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱		۴۶۴	امامی، جمال
۲۱۹، ۲۱۸	امیر تیمور گورکانی	۲۱۸، ۲۱۷، ۱۷۴	امپراتوری روم
۴۹۰، ۲۷۱، ۱۸۷	امیر المؤمنین علی (ع)	۲۹۹، ۱۳۹	امپراتوری مصر
۲۱۹	امیر حسین (حاکم نیشابور)	۵۳	امپراتوری نیرومند انگلستان
۳۴، ۳۳	امیل درمنگام	۹۰، ۸۶، ۷۹، ۶۱، ۳۲	امت
۴۸	اناجیل	۱۸۵، ۱۷۰، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۱۷، ۱۰۶	
۶۳، ۵۷، ۳۳، ۲۶، ۲۴، ۲۳	انبیاء	۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۱	
۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۰، ۹۶، ۹۰، ۸۶، ۷۹، ۶۴		۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۳۵، ۲۲۳	
۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۷۲، ۱۵۵، ۱۴۷، ۱۲۷		۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۶	
۲۶۴، ۲۴۳، ۲۳۵، ۲۲۶، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۷		۳۴۹، ۳۴۴، ۳۳۸، ۳۱۸، ۲۹۸، ۲۷۲، ۲۷۱	
۳۰۷، ۲۹۵، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۶، ۲۷۹، ۲۷۸		۳۷۲، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۱، ۳۶۰	
۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۳۳، ۳۲۰، ۳۰۹		۴۲۵، ۴۲۸، ۴۰۷، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹	
۴۹۸، ۴۱۸، ۳۹۳، ۳۸۱، ۳۷۳، ۳۶۲		۴۸۸، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۶۲، ۴۶۱	
۲۰۳	انبیاء اولوالعزم	۱۲۶	امت آخرالزمان
۴۵، ۳۸	انبیاء بنی اسرائیل	۲۶۵، ۲۶۳، ۲۵۷	امت اسلام، امت اسلامی
۴۶	انبیاء عهدین	۲۷۲	امت اسلام فقیه پرور
۴۷۷، ۲۲۳، ۱۷۳، ۴۱	انبیاء گذشته	۲۱۷	امت توحیدی بنی اسرائیل
۴۲۵، ۴۱۶، ۳۴۳، ۳۴۰	انبیاء (۲۱)	۲۴۷	امت خاتم النبیین
۵۰۰، ۴۹۸	انبیاء (۲۱) / ۳۵	۲۳۵	امت عیسی
۴۱۶، ۳۵۲، ۳۲۹	انبیاء (۲۱) / ۴۷	۲۶۲، ۲۵۰	امت محمدی
۳۴۳، ۱۱۴	انبیاء (۲۱) / ۵۱ و ۵۲	۲۲۱، ۱۲۷	امت موسی
۳۴۳	انبیاء (۲۱) / ۵۶	۲۴۳، ۱۵۹	امت واحد
۱۱۴	انبیاء (۲۱) / ۶۰	۴۹۴، ۴۳۸، ۳۶۵، ۲۴۶	
۱۱۶	انبیاء (۲۱) / ۶۹	۱۶۶، ۱۴۶، ۹۷	امت‌ها
۴۲۴، ۳۰۳، ۱۱۷	انبیاء (۲۱) / ۷۳	۲۹۷، ۲۸۶، ۲۵۲، ۲۴۹، ۲۳۶، ۲۰۳، ۲۰۲	
۲۸۸، ۲۱	انبیاء (۲۱) / ۹۱	۲۷۸، ۲۴۷، ۲۴۳، ۱۹۰، ۱۴۷	امت‌های گذشته ۱۴۷
۴۲۵	انبیاء (۲۱) / ۹۲	۱۴۹	امت‌های ۱۲ گانه
۴۵۵، ۴۰۹	انتخابات رئیس جمهور		امر به معروف و نهی از منکر ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۵
۸۳، ۷۷، ۶۲، ۵۸	انتشارات قلم	۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۱، ۳۲۲، ۳۲۱	
۴۷۴، ۴۲۱، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۶۵، ۲۰۴، ۹۸		۴۹۵، ۴۸۱، ۴۶۱، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۳۴، ۴۳۳	
		۴۳۶، ۳۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹	امراء

۴۹۸، ۴۹۶، ۴۷۶، ۴۶۷، ۴۶۵		۲۵	انتصاب امام
۲۸۴	«انسان و خدا»، مقاله	۴۳۲، ۳۷۲، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۲۴، ۳۲۱	انتصار
۳۰۸، ۲۴۲	«انسان و زمان»، کتاب	۵۸	انجمن اسلامی دانشجویان
۱۱۰	انسان (۷۶) / ۱	۳۹۴، ۷۱، ۶۰	
۲۳۹، ۲۳۳، ۸۶	انسان بینی	۳۵، ۱۹	انجمن اسلامی مهندسين
۴۶۱، ۲۳۹	انسان بینی قرآن	۳۱۱، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۴۲، ۸۸، ۸۳، ۷۷، ۶۲	
۲۱۷	انسان دوستی	۴۲۷، ۴۲۶، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۷۷، ۳۳۵، ۳۱۹	
۲۸۳، ۲۷۹، ۲۷۸	انسان شناسی	۴۸۷، ۴۸۳، ۴۷۲، ۴۵۱، ۴۴۶	
۸۳، ۶۶	انسان‌ها	۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴	انجیل
۸۸، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷،		۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۱	
۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶،		۲۸۹، ۲۳۲، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۷، ۱۷۲	
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،		۱۶۵	انجیل لوقا
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۵،		۱۷۰، ۱۶۰	انجیل متی
۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸،		۱۶۱، ۱۶۰	انجیل مرقس
۳۲۱، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۲، ۴۰۶		۱۶۸	انجیل یوحنا
۱۸۲، ۱۷۷، ۱۷۶	انشراح (۹۴)	۱۷۰، ۱۶۰	انجیل‌ها
۱۷۷	انشراح (۹۴) / ۱ تا ۸	۲۵۰، ۲۴۳، ۲۲۷، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰	
۱۷۶	انشراح (۹۴) / ۵	۱۶۲	اندریاس
۲۲۴	انشقاق (۸۴) / ۶	۲۷۲، ۲۴۷	اندلس
۳۲۵، ۲۱۵، ۱۵۹	انصار	۱۹۱	اندیشه‌های ولادت تا بعثت
۴۶۵، ۴۶۴	انصاری، سروان	۵۰، ۴۹	اندیویدوالیسم (فردپرستی)
۳۷۹، ۳۷۸	انصاری‌راد	۳۶، ۲۷، ۲۴	انسان
۴۱۵، ۱۰۴	انعام (۶)	۵۷، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲	
۲۹۵	انعام (۶) / ۲	۷۳، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۷	
۳۰۵، ۳۰۲، ۲۹۶	انعام (۶) / ۸	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۵۱	
۱۰۱	انعام (۶) / ۹	۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳	
۴۹۹	انعام (۶) / ۱۱	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰	
۳۶۶	انعام (۶) / ۱۴	۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹	
۲۹۶	انعام (۶) / ۳۷	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۱	
۲۰۵	انعام (۶) / ۴۵	۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۲۷	
۲۳۰	انعام (۶) / ۵۷	۳۳۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳	
۳۰۱، ۲۹۶	انعام (۶) / ۵۸	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱	
۱۱۵	انعام (۶) / ۷۵	۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۶۴	

		نمایه فارسی	
۴۴۱، ۴۲۰	انفال (۸) / ۶۰	۲۱۶، ۱۹۸، ۱۱۹، ۱۱۵، ۴۵	انعام (۶) / ۷۹
۴۸۵	انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲ و ۶۳	۱۱۶	انعام (۶) / ۸۳
۶۸	انفطار (۸۲)	۱۰۵	انعام (۶) / ۸۴
۵۶	انفطار (۸۲) / ۱	۱۰۴	انعام (۶) / ۸۴ تا ۸۷
۶۸	انفطار (۸۲) / ۵	۱۰۴	انعام (۶) / ۸۷
۲۲۴	انفطار (۸۲) / ۶	۷۴	انعام (۶) / ۹۱
، ۲۵۰، ۲۳۱، ۲۱۵، ۲۱۲، ۵۳، ۳۰	انقلاب	۷۴	انعام (۶) / ۹۵ تا ۱۰۸
، ۳۸۱، ۳۷۸، ۳۵۱، ۳۳۶، ۳۳۲، ۲۷۰، ۲۶۳		۳۷۰، ۳۱۵	انعام (۶) / ۱۰۷
۴۸۲، ۴۶۵، ۴۲۲، ۳۸۸، ۳۸۷		۱۰۲	انعام (۶) / ۱۲۴
۳۴۵	انقلاب اسلامی	۳۲۷	انعام (۶) / ۱۴۱
۳۷۸	انقلاب اسلامی ایران	۱۴۸	انعام (۶) / ۱۴۶
، ۳۴۵	انقلاب مشروطیت	۴۱۵، ۳۵۲، ۳۲۸	انعام (۶) / ۱۵۲
۴۳۱، ۴۲۷، ۴۲۰، ۳۸۵، ۳۸۴		۳۷۲	انعام (۶) / ۱۵۳
۸۸	انکار نبوت	۳۶۶	انعام (۶) / ۱۵۹
۳۹۰، ۲۲۰، ۶۲، ۵۳	انگلستان	۱۱۹	انعام (۶) / ۱۶۱
۴۶۰، ۳۸۴	انگلیس‌ها، انگلیسی‌ها	۳۳۶	انعام (۶) / ۱۶۵
۴۵۴، ۴۳۶، ۳۵۸	انگلیسی	، ۲۳۷، ۹۷، ۵۸	انفاق
۹۸	«انگیزه و انگیزنده»، کتاب، مقاله	، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۲۴، ۳۲۱، ۳۱۸، ۲۴۱، ۲۳۹	
۶۶	اهرام مصر	، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۲، ۳۶۱	
۳۳۱، ۶۱	اهل بیت عصمت، اهل بیت نبوت	، ۴۴۵، ۴۴۰، ۴۳۴، ۴۳۲، ۳۹۲، ۳۷۵، ۳۷۲	
۴۱، ۳۳	اهل جذبہ	، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶	
۴۰۹	اهل حل و عقد	، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۵	
۴۲۸، ۲۷۸، ۲۳۱، ۹۷، ۸۱	اهل کلام	۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۷۷	
، ۴۶، ۴۴، ۴۲	«اهل کتاب»	۴۸۵	انفال (۸)
، ۲۳۲، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۷۹، ۱۴۷، ۸۶		۳۹۳	انفال (۸) / ۱
۳۲۲، ۲۵۶، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۹		۲۸۸	انفال (۸) / ۷
۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۱	اورشلیم	۲۸۸، ۱۹۶	انفال (۸) / ۹
۱۶۵	اوقسٹس قیصر	۲۸۸	انفال (۸) / ۱۱
۴۶۳	اوکران (نظریه پرداز)	۱۹۷	انفال (۸) / ۱۷
۱۰۷	اولوالعزم‌ها	۲۳۲	انفال (۸) / ۲۲
۱۰۷	اولین پیغمبر	۴۴۰	انفال (۸) / ۲۸
۲۹	اولین ترجمه قرآن به زبان لاتین	۲۷۱	انفال (۸) / ۳۹
۱۴۹	اولین جنگ بنی اسرائیل	۳۰۵	انفال (۸) / ۴۴

۱۸۵	بازار عکاظ	۲۵۹	اولین خلفا
۳۸۵	بازار قیطریه	۱۲۱	اولین وحی
،۷۷	بازرگان، مهندس مهدی	۴۴۱	اومانیسیم
۳۸۹، ۳۶۵، ۳۰۹، ۲۷۵		۴۴۱، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۱۴، ۲۱۷	اومانیسیم
۴۷۴، ۴۰۴، ۴۰۳	بازرگان، مهندس عبدالعلی	۳۱۴	«اومانیسیم»، مقاله
،۱۰۰	«بازگشت به قرآن»	۱۴۷	ایتاء کتاب به موسی و هارون
،۴۴۶، ۴۴۴، ۴۰۰، ۳۶۵، ۳۱۸، ۲۳۹، ۱۱۰		۴۳۷، ۴۳۶	ایتالیا، ایتالیایی
۴۹۶، ۴۶۵، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۴۸		،۳۸۸، ۳۸۶	ایدئولوژی
۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۰، ۱۸.آ.م	«بازگشت به قرآن ۱»	،۴۶۳، ۴۶۱، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۴۱، ۴۳۵، ۴۲۱	
۳۶۵	«بازگشت به قرآن ۲»	۴۹۹، ۴۸۶، ۴۸۰، ۴۷۱	
۲۳۱	بازگشت به قرآن، جلد اول	۴۵۶، ۳۸۹	ایدئولوژی اسلامی
۲۳۹	«بازگشت به قرآن»، جلد چهارم	۲۳۵	ایدئولوژی الهی
۴۸۰، ۱۱۱	«بازگشت به قرآن»، جلد دوم	۴۸۰	ایدئولوژی حکومت اسلامی
۱۱۰	بازگشت به قرآن، جلد‌های ۲ و ۳	۳۴۶، ۳۴۵	ایدئولوژی‌های سیاسی - فلسفی
۲۶۲	بازیابی ارزش‌ها، جلد چهارم	،۶۰، ۳۴، ۳۲	ایران
،۱۹۸	«بازیابی ارزش‌ها ۱»	،۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۱۸، ۱۷۴	
۴۰۰، ۳۳۹، ۳۱۸، ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۷۷		،۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۹، ۳۴۵، ۳۳۷	
۸۸	«بازیابی ارزش‌ها ۲»	۴۶۵، ۴۵۸، ۴۲۲، ۴۰۱، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۶	
۳۱۹، ۲۶۲، ۱۹۷، ۱۵۴، ۱۱۴، ۱۰۷		۳۸۴	ایران صفویه، ایران قاجاریه
۱۸۵	باغستان‌های خرم شامات	۲۶۱	ایرانی
۱۸۵	باغ‌های طائف	۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۰، ۷۹	ایرانیان
۲۷۲	باقر علوم النبیین	۳۳۹	«ایران و اسلام»، مقاله
	باقرین (امام محمدباقر و امام جعفر صادق)	۳۶۶	ایل
۲۶۶		۱۴۸	ایلیم (محلای در صحرای سینا)
۴۸۴	بت چوبی	۳۶۱	«ایمان» حاکم بر امت اسلام می‌باشد
۴۸۴، ۵۴	بت (های) سنگی	۳۴۹، ۲۱۰، ۱۱۸	ایوب
۱۱۴	بت پرست، بت پرست بت تراش		
۲۱۶، ۱۲۳، ۱۱۴	بت پرستی		
۱۸۸، ۱۵۴	بتخانه		
،۱۱۵، ۹۸، ۹۲	بت‌ها		
۴۸۴، ۴۲۴، ۳۴۲، ۲۹۹، ۲۳۴، ۱۱۷			
۱۸۵، ۴۶، ۴۵	بُحیرای راهب	۱۷۴	بادیه
۴۹۶، ۴۹۴	بختیارنژاد	۱۲۱	بازار برده‌فروش‌ها

## ب

۳۹۸	باب صلوات، باب طهارت، باب مکاتب
۳۲۳	بابک خرم‌دین که مزدکی بود
۲۸۵	باد صرصر
۱۷۴	بادیه
۱۲۱	بازار برده‌فروش‌ها



۵۳۳		نمایه فارسی
۶۲	«بعثت ۱»، م.آ.۲	۳۳۸، ۲۷۱
۴۲۱، ۳۹۴، ۳۸۹، ۹۸، ۸۳		برادران اهل تسنن
۴۷۲	«بعثت ۲»، م.آ.۱۷	۳۸۹
۳۸۷، ۳۳۳، ۳۰۰، ۸۷، ۵۹	بعثت انبیاء	برازجان
۲۷۵، ۲۱۳، ۱۸۳	بعثت پیغمبر	۱۹۲
۶۶	بعثت حضرت رسول اکرم	۶۱
۳۷۵، ۲۳۶، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۵۴		برگزین
۴۲۱، ۳۸۹، ۳۳۹	«بعثت و ایدئولوژی»، کتاب	۶۲
۴۷۲	«بعثت و دولت»، سخنرانی	برناردشاول
۲۷۷	«بعثت و راه‌های ایمان»، سخنرانی	۱۹۵
۲۷۵	«بعثت و معجزات»، مقاله	۷ تا ۸۵ /
۴۶۱، ۳۶۵	بعد اجتماعی انسان	برسته‌نگار، محمد
۱۹۰، ۱۷۵، ۹۰، ۸۶، ۴۱	بعد از بعثت	۳۳۷، ۳۳۸، ۳۷۹
۲۴۹	بعد از پیامبران، بعد از خاتمیت	۴۹۱، ۴۶۱، ۴۲۷، ۳۹۸، ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۸۰
۳۲۵، ۲۵۷	بعد از رحلت رسول اکرم	بشر
۴۰۰، ۲۰۸، ۱۴۷، ۷۱	بعد از هجرت	۲۷، ۲۳، ۲۲
۴۶۱	بُعد آفرینش انسان، بُعد زمانی انسان	۳۱، ۳۶، ۳۸، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۶۹
۴۶۹، ۴۶۶	بُعد دنیاپردازی انسان	۷۱، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱
۴۶۱	بُعد عاطفی انسان، بُعد عقلی انسان	۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۰
۴۶۱	بُعد گزینش انسان	۱۲۲، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱
۳۲۳، ۲۶۱	بغداد	۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶
۱۱۱، ۱۰۰	بقره (۲)	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
۳۹۳، ۳۴۶، ۳۳۲، ۳۱۵، ۲۸۶، ۲۸۰، ۱۴۷		۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴
۴۵۱، ۴۴۶، ۴۲۸، ۴۱۴، ۴۱۰، ۴۰۳		۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۰، ۳۱۶، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۹
۲۲۴، ۱۶۸	بقره (۲) / ۲۱	۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۳
۱۰۰	بقره (۲) / ۲۳ و ۲۴	۴۰۸، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۵، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۵۳
۴۶۱	بقره (۲) / ۲۸	۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۹۳، ۵۰۰
۴۱۳، ۳۰۷، ۲۸۰، ۲۲۰	بقره (۲) / ۳۰	«بشر دوستی و مذهب جاری»، مقاله
۱۰۸	بقره (۲) / ۳۵	۶۱
۳۷۴	بقره (۲) / ۳۶	بشری دانستن رسالت
۱۱۲	بقره (۲) / ۳۷	بشريت
۴۹۷، ۳۷۲، ۲۸۰، ۲۰۵، ۸۲، ۷۸	بقره (۲) / ۳۸	۳۰، ۳۴، ۴۵
۱۴۸	بقره (۲) / ۴۷ تا ۶۷	۵۳، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵
		۹۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۵
		۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸
		۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵
		۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۹۷، ۳۰۹
		بعثت
		۶۶، ۸۳، ۹۰
		۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰
		۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰
		۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۳
		۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۷، ۴۲۷، ۴۴۶

۴۳۰، ۴۲۶، ۴۱۳، ۴۱۰، ۴۰۷، ۴۰۶		۱۵۳	بقره (۲) / ۶۰
۳۴۷، ۳۴۶، ۳۱۲	بقره (۲) / ۲۴۸	۱۵۳	بقره (۲) / ۶۸
۳۴۸، ۳۴۶، ۳۱۳	بقره (۲) / ۲۴۹	۲۱	بقره (۲) / ۸۷
۳۴۸، ۳۴۶، ۳۱۳	بقره (۲) / ۲۵۰	۱۴۸	بقره (۲) / ۹۲ و ۹۳
۳۴۶، ۳۱۶، ۳۱۳، ۲۹۱	بقره (۲) / ۲۵۱	۴۴	بقره (۲) / ۹۷
۴۷۶، ۴۱۴، ۴۰۸، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۷۴، ۳۴۸		۲۹۱	بقره (۲) / ۱۰۲
۳۹۲، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۱۳، ۲۷۷	بقره (۲) / ۲۵۲	۱۸۳، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۵۳، ۱۰۴	بقره (۲) / ۱۰۴
۲۲	بقره (۲) / ۲۵۳	۲۲۴	۲۵۴، ۲۰۸
۲۴۶	بقره (۲) / ۲۵۶	۳۰۲	بقره (۲) / ۱۱۷
۴۷۴، ۴۲۹، ۴۲۴، ۴۰۳، ۳۶۹، ۲۶۸		۴۲۴، ۱۱۷، ۱۰۵	بقره (۲) / ۱۲۴
۴۴۶، ۳۶۲	بقره (۲) / ۲۶۵	۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۳	بقره (۲) / ۱۲۹
۵۰۰، ۴۶۸، ۴۴۹، ۴۴۷	بقره (۲) / ۲۷۵	۱۱۶	بقره (۲) / ۱۳۱
۴۶۸، ۴۴۸، ۳۶۲	بقره (۲) / ۲۷۶	۲۱۶	بقره (۲) / ۱۳۵
۶۳	بقره (۲) / ۲۸۵	۴۹۷	بقره (۲) / ۱۴۲
۳۲۲، ۲۶۴	بلاد اسلام	۳۷۰، ۲۵۲، ۶۱	بقره (۲) / ۱۴۳
۱۹۳، ۱۳۲، ۴۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳	بلاشر، رژی	۳۷۰	بقره (۲) / ۱۴۸
۱۸۳	بلد (۹۰)	۴۴۰	بقره (۲) / ۱۵۶
۱۸۴	بلد (۹۰) / ۱ تا ۷	۲۷۷	بقره (۲) / ۱۶۴
۱۸۷	بلد (۹۰) / ۳	۳۹۳، ۵۹	بقره (۲) / ۱۸۶
۳۶۹	بلد (۹۰) / ۱۷	۴۸۸، ۳۶۸	بقره (۲) / ۱۸۸
۴۲۰	بلژیکی‌ها	۵۸	بقره (۲) / ۱۸۹ و ۲۱۵ و ۲۱۷ و ۲۱۹
۳۲۳	بلعمی	۲۷۰	بقره (۲) / ۱۹۰
۲۰۸، ۲۰۲، ۱۱۳	بنی آدم	۴۱۱، ۳۵۰	بقره (۲) / ۲۰۵
۴۹۷، ۴۷۲، ۴۶۱، ۳۶۵، ۳۴۱، ۳۱۴، ۲۵۵		۴۲۶، ۴۱۱	بقره (۲) / ۲۰۷
۹۸	بنی اسرائیل	۳۰۵	بقره (۲) / ۲۱۰
۱۴۴، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۰		۱۰۵	بقره (۲) / ۲۱۳
۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵		۳۹۳، ۵۸	بقره (۲) / ۲۲۰
۲۰۷، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۳		۳۹۳، ۵۸	بقره (۲) / ۲۲۲
۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸		۳۹۲	بقره (۲) / ۲۴۴ و ۲۴۵
۲۴۹، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۱		۳۴۶، ۳۱۶، ۳۱۱	بقره (۲) / ۲۴۶
۳۹۲، ۳۱۶، ۳۰۰، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۵۰		۴۰۵، ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۴۷	
۴۷۳، ۴۵۱، ۴۰۷، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۳		۳۱۲	بقره (۲) / ۲۴۷
۴۸۶، ۳۲۳، ۳۲۲، ۲۶۶	بنی امیه	۳۹۵، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۱۶، ۳۱۳	

۳۵۹، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۱۷، ۲۱۰، ۱۹۸	پادشاهان	۴۸۶، ۳۲۲، ۲۷۲، ۲۶۶	بنی عباس
۴۳۶	پادشاهان قرون وسطی	۳۲۲	بنی هاشم
۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱	پادشاهی	۴۵۷، ۲۳	بهداشت
۴۸۶، ۴۷۳، ۴۰۷، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۲، ۳۴۷		۵۵، ۵۰، ۲۵، ۱۹	بهشت
۴۲۲، ۳۸۸، ۳۳	پاریس	۲۴۱، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸	
۲۴۰، ۲۲۲	پایان پیامبری	۴۶۷، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۲۰، ۳۰۷، ۲۸۱، ۲۸۰	
۱۸۶	پاینده، ابوالقاسم	۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۷۲، ۴۷۰	
۳۸۲	پایه گزاران مشروطیت	۵۵، ۵۳	بهشت کمونیسم
۱۱۷، ۱۰۷	پدر انبیاء، پدر پیغمبران	۳۷۳، ۲۴۱، ۱۹۵، ۸۸، ۸۶	بهشت و جهنم
۲۶	پدیده (فنون) بعثت	۴۲۲	بهشتی
۲۲۵، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۲، ۸۷	پدیده نبوت	۱۴۸	بیابان «سین»
۴۰	پدیده‌ی (فنون) وحی	۱۹۵	بیان توحید
۳۰۹، ۲۰۱	پدیده‌ی پیامبری	۱۶۹	بیت عبّره
۲۴۲	پراگماتیسم	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۵	بیت لحم
۳۸۴	پرتقالی‌ها	۲۶۲	بیعت با یزید
۱۸۲، ۱۷۷	«پرتوی از قرآن»، تفسیر	۴۲	بی سواد بودن پیغمبر
۶۵، ۶۲، ۶۱، ۵۲	پروفسور وات	۴۷۷، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۵۰، ۴۴۹، ۳۷۵	بیع
۴۰۰	پرومگام	۳۲۳، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۶۰	بیعت
۱۶۰	پروتستان	۴۲۵، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۷۱	
۱۹۷	پروسوس	۴۶۰، ۴۵۹	بیمارستان فیروزآبادی
۱۵۹، ۷۹	پسر خدا		
۲۵۰، ۲۱۴، ۱۹۷، ۱۷۰، ۱۶۴، ۱۶۱			پ
۱۶۰، ۱۵۶	پسر مریم	۴۳۶، ۳۸۴، ۳۸۱	پاپ
۲۲۰، ۵۵، ۵۳	پطر کبیر	۲۹	پاپ اینوسان سوم
۴۸۹، ۴۴۳، ۴۳۴، ۳۱۸	پلیس	۴۸۶، ۲۵۰، ۲۱۸	پاپ‌ها
۲۵۵	پنج سال خلافت مولای متقین	۲۱۸	پاتریستین‌ها
۳۸۸، ۲۵۹		۱۷۱، ۱۲۴، ۱۲۳، ۹۸	پادشاه
۳۱	پهلوانان، پهلوان پرستی	۳۹۹، ۳۹۴، ۳۱۳، ۲۹۱، ۲۵۰، ۲۲۶، ۲۲۳	
۲۹۰	پوآنکاره (ریاضی‌دان)، هنری	۴۸۶، ۴۷۳، ۴۵۴، ۴۳۹، ۴۱۱، ۴۰۷، ۴۰۲	
۴۴۳، ۴۰۵	پویان، مهندس	۴۳۷	پادشاه مشروطه
۱۲۵	پیام موسی (ع)	۱۷۱، ۱۶۲	پادشاه یهود

پیامبری	۲۲۲، ۲۴۰، ۲۸۳، ۳۹۵
پیامبران گذشته	۳۴۱
پیروان نظریه تقلید یا تعلیم مستقیم	۴۴
پیغمبر(ص)	۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵
	۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲
	۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴
	۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۳
	۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۸، ۱۰۲
	۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۳
	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹
	۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱
	۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷
	۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳
	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵
	۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۹
	۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۸
	۳۶۹، ۳۷۵، ۴۶۳، ۴۷۹، ۴۸۱
پیغمبر آخر الزمان	۹۷، ۱۹۷، ۳۴۸، ۳۹۹
پیغمبر اسلام	۲۸، ۴۴، ۴۷، ۲۷۲، ۳۷۱
پیغمبر اکرم	۴۱، ۶۴، ۹۰
پیغمبر اولوالعزم	۱۲۰، ۲۲۳
پیغمبر خاتم	۱۷۸، ۲۱۴، ۲۲۳
پیغمبر عرب	۳۹
پیغمبران	۳۴، ۴۱، ۴۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵
	۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲
	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۰
	۱۳۸، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵
	۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۱
	۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۷
	۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۱
	۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۱۴
پیغمبران گذشته	۳۹۵، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷
پیغمبران گذشته	۱۵۵
پیغمبری عیسی	۱۹۵، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۴، ۳۴۱
پیغمبری داوود	۲۱۲
پیدایش روحانیت	۳۹۴
پی‌یر پاسکال	۴۹۲، ۳۷۸
پی‌یرلو ونرایل	۲۹
	۲۹
<b>ت</b>	
تثوکراسی	۳۴۹
تابعین	۲۵۴، ۳۳۷
تاج، مهندس عباس	۴۱۲، ۴۲۰
	۴۲۳، ۴۲۵، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵
تارک دنیاها	۴۷، ۲۱۸، ۲۵۰
تاریخ انبیاء	۹۶
تاریخ زندگی پیغمبر	۳۹، ۶۱
تاریخ عرب	۱۹۲
تاریخ ملل قدیم	۵۱
تاریخ اجتماعی ایران	۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
تاریخ بعثت و هجرت	۲۶۱
تاریخ حکومت و سلطنت	۳۱۵
تأسیس نهضت آزادی ایران	۳۱۴
تبریز	۴۸۹
تبعیت سیاست و حکومت از دیانت یا	
روحانیت	۳۳۱، ۳۳۷
تثلیث	۱۵۹
تجارت	۴۶، ۴۹، ۵۴، ۶۰، ۸۸، ۱۷۴
	۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۳۷، ۴۴۹، ۴۵۷
تجدید ساختمان کعبه	۱۸۷
تجربه نبوت	۱۴۷، ۲۱۲
تحریم (۶۶) / ۷	۲۲۴

۲۱۸	تمدن بشری	۲۶۹	تحریم (۶۶) / ۹
۳۸۲	«تنبیه الأُمَّة وَ تَنْزِيهُ الْمِلَّة»، کتاب	۲۶۹	«تحقیقی درباره‌ی جنگ»، کتاب
۳۵۱، ۱۹۵، ۶۸، ۳۸، ۲۷، ۲۳	تنزیل		«تحلیل دین از دیدگاه جامعه‌شناسی»، رساله
۲۶	تنکابنی، میرزا طاهر	۲۴۴	
۸۳، ۶۰	تهران	۲۰۴، ۲۰۲	تحول نبوت
۴۷۵، ۴۶۵، ۴۵۹، ۲۶۸، ۲۱۹، ۱۸۶		۶۶	تخت جمشید
۴۴۷، ۴۰۵	توبه (۹)	۱۲۶	ترازنامه ولادت و نبوت یوسف (ع)
۲۷۱	توبه (۹) / ۲۹	۳۰	«تراژدی محمد»، کتاب
۲۷۱، ۱۸۳	توبه (۹) / ۳۳	۳۰	ترجمه انگلیسی قرآن
۲۴۶	توبه (۹) / ۷۰	۲۲۰	ترومن، رئیس جمهور آمریکا
۳۱۸	توبه (۹) / ۷۱	۴۷، ۲۳۷	تزکیه
۲۶۹	توبه (۹) / ۷۳	۴۴۶، ۳۷۰، ۳۶۷، ۳۶۱، ۳۳۹، ۳۱۸، ۲۳۹	
۴۷۰، ۳۶۷	توبه (۹) / ۸۳	۳۰	تروس
۲۴	توبه (۹) / ۹۵	۳۱۱، ۳۲۴	تشیع
۳۲۷	توبه (۹) / ۱۲۲	۴۹۲، ۴۲۵، ۳۹۷، ۳۸۷، ۳۷۹، ۳۷۸	
۳۸۶	توده‌ای‌ها	۴۲۷	«تشیع و مسیحیت»، کتاب
۸۵، ۵۱، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴	تورات	۴۹۱	«تشیع و مشروطیت ایران»، کتاب
۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰		۴۹۸	تغابن (۶۴) / ۱۵
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱		۳۳۱، ۳۲۴، ۳۱۵	تفکیک دین از سیاست
۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۴		۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۸، ۳۴۵، ۳۳۷، ۳۳۲	
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۸۹، ۳۱۵		۳۱۶	تفکیک سلطنت و حکومت از نبوت
۳۱۷، ۳۴۹، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۹۶		۳۳۶، ۲۶۶، ۲۶۵	تقیه
۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۷، ۶۷	تورآندرائه	۲۳۷، ۵۵	تکاثر (۱۰۲) / ۱
۲۱۸، ۲۴۴، ۳۶۴	توسلی، دکتر غلامعباس	۱۹۴	تکاثر (۱۰۲) / ۱ و ۲
۴۱۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۸۷		۲۳۸	تکاثر (۱۰۲) / ۸
۲۶، ۴۶۴	تیمورتاش، تیمورتاش‌ها	۳۱۴	«تکافل اجتماعی»، مقاله
	ث	۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۵، ۲۰۴، ۱۷۴	تکامل بشریت
		۱۴۹	تکلم با خدا
۲۳، ۳۲، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۶۲، ۴۴۶	ثواب	۱۹۵	تکویر (۸۱)
۱۸۵، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۴۰، ۳۴۲	ثمود	۲۱۲	تکوین عیسی
	ج	۴۵، ۴۴	تلمود
		۶۷	تله‌پاتی
۲۰۶، ۳۷۳	جائیه (۴۵) / ۲۲	۳۸۳	تمدن اروپایی، تمدن غربی

۳۷۱	جانشینی پیغمبران	،۱۴۲ ،۱۴۱	جادوگران
۳۲۲	جانشین رسول	۲۲۷ ،۲۱۳ ،۱۴۵ ،۱۴۳	
۲۷۰ ، ۲۶۰ ، ۲۵۷ ، ۱۷۳ ، ۷۱	جاهلیت	،۳۱۲ ،۲۹۱	جالوت
،۱۵۷ ،۳۲ ،۳۰ ،۲۲ ،۲۱	جبرئیل	۴۰۶ ،۴۰۵ ،۳۹۹ ،۳۴۸ ،۳۱۶ ،۳۱۳	
۴۹۳ ،۴۹۱ ،۳۰۱ ،۲۹۱ ،۲۸۹ ،۱۶۴ ،۱۶۳		،۵۱ ،۵۰ ،۴۹ ،۴۸ ،۲۷	جامعه
۱۴۹	جبل الله	،۱۸۷ ،۱۸۴ ،۹۰ ،۸۹ ،۶۶ ،۶۲ ،۶۰ ،۵۲	
۴۳	جبل الطارق	،۲۴۱ ،۲۳۹ ،۲۳۵ ،۲۲۱ ،۲۱۸ ،۲۰۸ ،۱۹۳	
۲۹۹	جدال احسن	،۳۱۸ ،۳۱۷ ،۳۱۵ ،۲۶۰ ،۲۵۹ ،۲۵۸ ،۲۴۴	
۴۲	جدال با مشرکین	،۳۵۶ ،۳۵۵ ،۳۵۴ ،۳۵۱ ،۳۴۶ ،۳۳۲ ،۳۲۱	
۲۸۲	جراح مادی آلمانی	،۳۶۴ ،۳۶۳ ،۳۶۲ ،۳۶۱ ،۳۶۰ ،۳۵۹ ،۳۵۸	
۲۵۶	جرج جرداق	،۳۸۰ ،۳۷۲ ،۳۷۱ ،۳۶۸ ،۳۶۷ ،۳۶۶ ،۳۶۵	
۳۰	جرج سیل	،۴۰۵ ،۴۰۰ ،۳۹۹ ،۳۹۸ ،۳۸۹ ،۳۸۶ ،۳۸۴	
۲۶۹ ، ۲۶۸	جزیه	،۴۳۹ ،۴۳۸ ،۴۳۶ ،۴۳۵ ،۴۱۴ ،۴۱۰ ،۴۰۶	
۲۷۵	جشن عید مبعث	،۴۴۷ ،۴۴۶ ،۴۴۵ ،۴۴۴ ،۴۴۳ ،۴۴۲ ،۴۴۱	
۸۸ ، ۱۹	جشن مبعث	،۴۵۸ ،۴۵۷ ،۴۵۴ ،۴۵۳ ،۴۵۲ ،۴۵۰ ،۴۴۸	
۴۷۲ ، ۴۲۱ ، ۳۹۴ ، ۳۸۹ ، ۳۱۹ ، ۲۷۵		،۴۷۸ ،۴۷۵ ،۴۷۴ ،۴۷۳ ،۴۷۱ ،۴۶۶ ،۴۶۳	
۷۹	جشن میلاد پیغمبر (ص)	۴۹۵ ،۴۹۰ ،۴۸۹ ،۴۸۸ ،۴۸۳ ،۴۸۲ ،۴۷۹	
۱۰۳	جعل رسالت	۴۳۶	جامعه اسلامی
۳۳۹ ، ۲۰۴ ، ۵۸	جلد اول مجموعه‌ی آثار	۳۵۱	جامعه اشتراکی
،۶۲	جلد دوم مجموعه‌ی آثار	۲۱۸	جامعه باز و منطبق علمی
۴۲۱ ، ۳۹۴ ، ۳۸۹ ، ۹۸ ، ۸۳		۳۵۱	جامعه بی طبقه و توحیدی
۴۸۹	جلد هفتم مجموعه‌ی آثار	۲۵۸	جامعه مدینه، جامعه مسلمانان
۴۷۹ ، ۳۵۷ ، ۶۰	جلد هشتم مجموعه‌ی آثار	۶۰ ، ۵۴ ، ۵۲	جامعه مکه
۷۱	جلد نهم مجموعه‌ی آثار	۲۱۸	«جامعه و دشمنانش»، کتاب
۳۳۹ ، ۲۴۳	جلد دهم مجموعه‌ی آثار	،۲۰۴ ،۱۸۳ ،۱۱۱ ،۸۶ ،۶۲ ،۴۸	جامعه شناسی
۲۴۲	جلد ۱۱ مجموعه‌ی آثار	،۲۸۳ ،۲۷۹ ،۲۶۷ ،۲۴۴ ،۲۳۳ ،۲۲۸ ،۲۲۷	
۱۹۰	جلد ۱۲ مجموعه‌ی آثار	۴۹۹ ،۴۷۲ ،۴۶۸ ،۴۶۲ ،۴۶۱ ،۳۶۵ ،۲۹۷	
۱۹۵ ، ۱۹۰ ، ۱۲۸	جلد ۱۳ مجموعه‌ی آثار	۲۴۳	جامعه‌ی اشتراکی
۴۷۲	جلد ۱۶ مجموعه‌ی آثار	۴۷۳	جامعه‌ی آمریکایی
۴۷۲	جلد ۱۷ مجموعه‌ی آثار	۴۴۵ ،۴۱۳ ،۳۸۹	جامعه‌ی بدون طبقه
۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۱۰۰	جلد ۱۸ مجموعه‌ی آثار	۴۱۳	جامعه‌ی توحیدی
۳۶۵	جلد ۱۹ مجموعه‌ی آثار	۵۱	جامعه‌ی عربی مکه
۳۱۵	جلد ۲۲ مجموعه‌ی آثار	۲۱۸	جانشینان عیسی (ع)

۳۹۵، ۳۹۲، ۳۴۹، ۲۷۱	جنگ دفاعی	۱۹۸،	جلد ۲۵ مجموعه‌ی آثار
۴۰۴، ۴۰۲	جنگ صفین	۴۰۰، ۳۳۹، ۳۱۴	
۱۸۶	جنگ فجار	۸۸	جلد ۲۶ مجموعه‌ی آثار
۲۱۹	جنگ نیشابور	۳۱۹، ۱۹۷، ۱۵۴، ۱۰۷	
۲۵۹، ۲۴۰، ۱۹۰	جنگ و صلح	۸۰	جلد ۲۸ مجموعه‌ی آثار
	«جنگ و صلح در قانون اساسی»، کتاب	۱۷۲، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۲	جلیل (از بلده ناصره)
۲۶۸		۲۷۵، ۸۲	جمعه (۶۲)
۲۷۱	جنگ‌های تهاجمی	۴۹۵، ۲۷۵، ۸۲	جمعه (۶۲) / ۲
۲۴۵	جنگ‌های مذهبی	۲۲۶، ۲۲۲	جمعه (۶۲) / ۳
۳۸۳، ۲۸	جنگ‌های صلیبی	۶۶	جمعه (۶۲) / ۴
۱۸۶	جنگی میان قریش و هوازن	۱۸۶	جمعیت حقوق بشر
۲۶۷، ۲۵۸	جهاد	۲۱۸	جمهوری «شاه - فیلسوف»
۴۷۰، ۳۸۷، ۳۶۷، ۳۲۷، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸	جهاد و جنگ	۴۲۲	جمهوری آخوندی
۲۶۷		۳۸۸	جمهوری اسلامی
۲۳۵، ۲۳۳، ۸۰	جهان‌بینی	۴۸۰، ۴۵۲، ۴۴۳، ۴۲۲	
۴۹۶، ۵۰، ۲۹، ۲۵	جهنم	۴۲۲	جمهوری دمکراتیک اسلامی
۵۱، ۴۷	جوان، جوانی، جوانان	۴۲۲	جمهوری طبقاتی
۵۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۴		۴۵۲	جمهوریت
۲۱۳، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۶، ۱۷۵		۸۲، ۸۱، ۶۳، ۳۳	جن
۳۲۴، ۳۱۶، ۳۱۳، ۲۶۶، ۲۲۱، ۲۹۱، ۲۹۱		۴۷۵، ۳۷۳، ۳۴۰، ۲۴۳، ۲۳۱، ۱۷۹	
۴۱۲، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۸۶		۳۴۰، ۱۷۹، ۹۹	جن و انس
		۳۲۳	جنبش مقفع
	چ	۷۰، ۵۸، ۵۴، ۵۳، ۳۹، ۲۸	جنگ
۴۸۲	چمران، دکتر مصطفی	۱۹۰، ۱۸۶، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۹۳	
۲۲۷، ۱۶۱	چهار انجیل (رسمی)	۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۹۶	
	ح	۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۵۱	
۴۹۱	حائری، حاج شیخ عبدالکریم	۳۴۷، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۲۷۱	
۳۸۲	حائری، دکتر عبدالهادی	۳۹۲، ۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۲، ۳۶۰، ۳۵۱، ۳۴۹	
۴۹۱، ۴۲۷، ۳۸۵		۴۴۳، ۴۱۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۲، ۳۹۷، ۳۹۵	
۳۸۲	حائری، نوه حاج شیخ عبدالکریم	۴۹۶، ۴۹۵، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۶، ۴۵۴، ۴۴۷	
۴۷۳	حاج سید مهدی	۴۰۱	جنگ اُحد
۴۶۴	حاج آقا جمال‌ها	۲۹۸	جنگ با کفار
		۱۹۶	جنگ بدر

مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری		۵۴۰
۲۱	حجر (۱۵) / ۲۹	۲۵۰
۳۰۷	حجر (۱۵) / ۴۰	۲۸۵
۳۰۵، ۳۰۲	حجر (۱۵) / ۶۶	۳۳۳
۱۸۲	حجر (۱۵) / ۹۵	۲۱۹
۳۲۲	حجرات (۴۹) / ۱۰	۳۳۱، ۳۲۷، ۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۳
۴۸۰، ۴۲۴، ۳۲۲	حجرات (۴۹) / ۱۳	۴۳۶، ۴۲۴، ۴۲۰، ۴۱۱، ۴۱۰، ۳۹۰، ۳۸۶
۳۳۱	حدیثین الحسین بن محمد الاشعری	۴۸۸، ۴۸۶، ۴۸۲، ۴۷۹، ۴۷۳، ۴۵۲، ۴۵۱
۱۹۵	حدوث قیامت	۴۳۶
۱۵۲، ۱۴۷، ۱۲۷، ۹۵، ۵۰، ۳۹، ۲۱	حدود	۳۹۹
۳۵۸، ۳۳۲، ۲۶۵، ۲۵۵، ۲۴۵، ۲۲۴، ۲۲۱		۳۳۲
۴۸۰، ۴۷۴، ۴۳۰، ۳۷۲		۳۶۹
۱۵۲	حدود سرقت	۳۵۷، ۳۴۵، ۳۳۹، ۸۹
۳۷۵	حدود و جهاد	۳۵۷، ۳۳۷، ۳۳۶
۴۱۲، ۳۵۱	حدید (۵۷)	۴۸۸
۳۰۴	حدید (۵۷) / ۱۴	۳۳۲
۲۴۱، ۲۳۸	حدید (۵۷) / ۲۰	۳۳۲، ۳۱۷، ۳۱۵
۲۴۱	حدید (۵۷) / ۲۱	۴۳۶، ۲۳۵، ۲۱۷
۳۳۵، ۳۲۸، ۳۱۹، ۲۴۵	حدید (۵۷) / ۲۵	۴۸۲، ۴۱۰، ۳۸۲، ۳۳۸، ۲۰۸
۴۹۴، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۱۲، ۳۷۷، ۳۵۰		۴۲۷
۳۷۵، ۲۱۷، ۱۵۹، ۱۵۸	حدید (۵۷) / ۲۷	۴۲۸، ۳۳۶
۳۸۴	«حریت، مساوات، اخوت»، شعار	۱۷۴
۴۸۵، ۴۸۲	حریری، مهندس حسین	۳۹۲، ۳۲۷
۳۶۰، ۱۹۸	حزب	۳۹۸
۴۸۴، ۴۸۲، ۴۶۱، ۴۴۴، ۴۴۱، ۳۶۵		۳۷۴
۴۸۹	حزب ایران	۴۹۷
۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۶	حسین هیکل، دکتر محمد	۳۱۹
۴۷۲	حسینیه ارشاد	۲۹۲
۲۲۷	حشمت و دولت سلیمان	۲۷۲، ۲۵۹، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۸۵
۱۰۴	حضرت ابراهیم	۴۶۵
۳۲۴، ۳۱۸	حضرت امیر (ع)	۳۵
۴۲۵، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۰۲، ۳۷۱، ۳۵۶، ۳۲۵		۲۹۳
۴۹۰، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۱، ۴۴۴، ۴۲۹، ۴۲۶		۳۰۱، ۲۹۴
۹۸، ۶۲، ۴۷، ۳۵	حضرت ختمی مرتبت (ص)	۲۳۰، ۱۸۲، ۱۶۰
		حافظ شیرازی
		حاقه (۶۹)
		حاکم شرع
		حاکم نیشابور
		حاکمیت
		حاکمیت پاپ
		حاکمیت پیغمبر
		حاکمیت خدا
		حاکمیت دسته جمعی
		حاکمیت دین
		حاکمیت روحانیت
		حاکمیت طاغوت
		حاکمیت کلیسا
		حاکمیت مردم
		حاکمیت مطلقه
		حاکمیت ملی
		حاکمیت و حکومت
		حاکمیت و نقش روحانیت
		حبشه
		حج
		حج (۲۲)
		حج (۲۲) / ۴۰
		حج (۲۲) / ۴۸
		حج (۲۲) / ۵۶
		حج (۲۲) / ۶۵
		حجاز
		حجازی، فخرالدین
		حجة الوداع
		حجر (۱۵) / ۵
		حجر (۱۵) / ۸
		حجر (۱۵) / ۹



۳۴۴	حکومت اسلامی	۳۲۰، ۲۵۴، ۷۸	حضرت رسول (ص)
۴۸۱، ۴۲۱، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۵۵		۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۶	حضرت سجاد (ع)
۳۴۵	حکومت اسلامی چیست؟	۴۲۵، ۲۵۵، ۱۸۷	حضرت فاطمه (س)
۲۶۰	«حکومت اسلامی»، کتاب،	۴۰۰	حضرت نبی اکرم (ص)
۴۶۵، ۴۳۰، ۴۱۳، ۴۰۱، ۳۴۶	حکومت الله	۴۴۲	حق الله، حق الناس
۳۱۳	حکومت الهی	۴۳۹، ۲۲۰، ۱۸۶	حقوق بشر
۳۷۹	حکومت امام زمان	۳۱۷، ۲۳۷	حقوق مردم
۳۶۸	حکومت انبیاء و پیغمبر	۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۱، ۳۳۶، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷	
۴۹۱، ۴۵۳، ۳۷۱		۴۷۸، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۱	
۴۰۸	حکومت بخت النصر	۴۸۸، ۴۸۷، ۳۸۱، ۲۵۸، ۲۴۳	حکام
۲۵۹	حکومت جامعه اسلامی	۴۴	حکایات مذهبی اسلام
۴۲۲	حکومت جمهوری اسلامی	۷۷، ۴۸	حکمت
۲۴۸، ۲۴۳	حکومت جهانی واحد	۱۰۵، ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۷	
۴۳۷	حکومت جهانی یا اروپایی پاپ	۱۶۸، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵	
۳۹۱، ۳۱۳	حکومت در اسلام	۲۲۶، ۲۳۲، ۲۵۵، ۲۷۲، ۳۹۹، ۴۹۵	
۳۱۳	«حکومت در اسلام»، کتاب	۷۹، ۸۰، ۸۹، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۵	حکومت
۳۵۱	حکومت دمکراسی	۲۱۸، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۷	
۴۲۲	حکومت دولت موقت	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۳۱۱	
۴۰۳	حکومت سلطنتی	۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰	
۴۵۰	حکومت سوسیالیستی	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰	
۳۸۸	حکومت سیزده سال پیغمبر	۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۱	
۳۸۸	حکومت عثمانی	۳۶۲، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴	
۴۲۰	حکومت کمونیست‌ها	۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳	
۴۲۰	حکومت مارکس و کمونیستی	۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶	
۳۸۱	حکومت مال خدا است	۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴	
۳۴۴	حکومت مردم بر مردم	۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵	
۴۸۲، ۴۶۳، ۴۳۰، ۴۱۰		۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶	
۴۸۰	حکومت مصر	۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳	
۳۸۸	حکومت معاویه	۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۱	
۳۵۶	حکومت منهای دین	۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱	
۴۲۰	حکومت موسولینی	۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴	
۴۰۱	حکومت ناس	۳۶۹، ۳۵۱	حکومت از آن مردم
۴۲۰	حکومت ناصرالدین شاه	۴۶۴، ۴۷۲	حکومت استبدادی

۳۴۷، ۳۱۲	خاندان موسی	۴۵۳	«حکومت نه، مدیریت»، کتاب
۳۴۷، ۳۱۶، ۳۱۲	خاندان هارون	۴۲۷	حکومت و حاکمیت
۱۶۴	خاندان یعقوب	۳۸۲	حکومت و دموکراسی
۱۸۵، ۱۷۴	خانه کعبه	۴۵۲، ۳۲۱	حکومت و دیانت
۲۵۹، ۲۵۵	خانه‌نشینی	۳۳۳	حکومت و روحانیت
۱۸۸، ۱۸۶	خاورشناسان	۳۹۵	حکومت و سلطنت
۸۸، ۵۹	خدا و آخرت	۴۵۱	حکومت و سلطنت داوود
۲۹۲، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۱، ۹۰		۲۵۷	حکومت و سیاست
۲۳۵، ۲۳۴	خداپرستی	۲۵۸، ۲۰۸	حکومت و مدیریت
۶۲	«خداپرستی و افکار روز»، مقاله	۴۳۷	حکومت واحد
۱۶۵، ۱۵۲، ۱۵۰	خدای اسرائیل	۳۳۷	حکومت یا ولایت
۳۵	خدایا آیا ما موریتیم را درست انجام دادم	۱۷۴	حلیمه
۱۵۰، ۸۲	خدایان	۴۹۷، ۴۴۲، ۳۷۲، ۳۶۱	حمد (۱)
۲۹۰، ۲۴۳، ۲۳۴، ۲۳۳، ۱۵۲		۴۲	حمله‌ی ابرهه
۴۶۵	خدایارخان (از خویشان رضاخان)	۱۶۷	حنا نام دختر فنوئیل
	«خدمات و خیرات در جمهوری اسلامی»	۲۶۳، ۱۱۹، ۱۱۷	حنیف
۴۷۲	کتاب	۱۵۹، ۱۵۷	حواریون
۲۷۰، ۲۶۸	خدوری، دکتر مجید	۲۵۱، ۲۳۵، ۲۲۴، ۲۱۵، ۱۶۰	
۱۸۷، ۱۷۸	خدیجه (س)	۱۴۹	حوریب
۳۲۳، ۲۱۹	خراسان	۸۹	حوزه علمیه قم
۳۲۴، ۳۲۳	خرم‌دینان	۴۵۲	حوزه‌های دینی
۱۴۸، ۱۴۶	خروج از مصر		
۴۳۹	خروشچف		
۴۸۹	خسروشاهی، سید هادی	۸۳، ۷۷، ۳۷	خاتم‌الانبیاء
۴۰۴	خطبه ۳۷ نهج البلاغه	۲۴۲، ۲۳۳، ۲۱۵، ۲۰۸، ۱۷۳، ۱۲۷، ۹۰	
۴۰۴	خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه	۴۸۰، ۴۲۸، ۴۰۰، ۳۸۰، ۲۵۹، ۲۵۴	
۴۰۴	خطبه ۲۰۸ نهج البلاغه	۱۴۷، ۱۰۶، ۸۴	خاتم‌النبین
۴۲۵	خطبه‌ی حضرت فاطمه (ع)	۳۱۵، ۲۷۸، ۲۶۳، ۲۴۷، ۲۲۲، ۱۹۲، ۱۵۸	
۴۲۵	خطبه‌ی شششقیه	۲۲۵	خاتمیت
۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۱۸، ۱۹۱، ۶۱	خلافت	۲۵۶، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶	
۳۳۷، ۳۳۱، ۳۲۵، ۳۱۴، ۲۷۱، ۲۶۶، ۲۶۲		۳۸۶	خالصی‌زاده
۴۹۲، ۴۳۰، ۴۲۶، ۴۲۱، ۴۰۹، ۴۰۲، ۳۹۵		۲۶۳	خاندان ابوسفیان
۲۶۰	خلافت امام علی (ع)	۲۶۶، ۲۶۳	خاندان رسالت، خاندان نبوت

## خ

۲۶۹	دَارُ الْإِسْلَامِ	۲۶۱	خلافت شش ماهه امام حسن (ع)
۲۶۹، ۲۶۸	دارالحرب	۲۶۵	خلافت عباسیان
۴۵۹	دارالعجزه	۸۰	خلافت‌های اموی و عباسی و عثمانی
۱۱۱	داستان (ولادت) عیسی	۲۱۳	خلع سلاح
۳۴۴	داستان آفرینش و گزینش آدمیزاد	۴۶۴	خلع لباس
۱۵۴	داستان خضر	۱۸۶	خلف الفضول
۱۵۳	داستان ذبح بقره	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰	خلفا
۲۰۵	داستان رسالت نوح	۴۴۵، ۴۰۴، ۳۶۱، ۳۲۴، ۲۶۷، ۲۶۵	
۱۹۷	داستان عیسی پسر خدا	۳۲۲	خلفای اولیه و بعدی
۲۱۲	داستان مُغ‌ها	۲۱۸	خلفای راشدین
۱۴۸	داستان مُفَصِّلِ ذبح گاو	۴۴۵، ۳۲۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۵	
۲۸۶، ۱۳۴، ۱۳۱	داستان موسی	۲۱، ۲۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۶	خلقت
۴۲	داستان نوح	۶۸، ۷۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۵۵	
۱۲۶، ۱۰۵	داستان یوسف	۱۵۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۶۱	
۲۱۹	داستان گرگ و بره‌اش	۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۷۴، ۴۱۶	
۲۰۲	داستان‌های انبیاء	۲۱، ۶۸، ۷۲	خلقت انسان
۱۸۹	داستان‌های یهودیان	۱۱۰	«خلقت انسان»، کتاب
۲۹	دانته	۲۱	خلقت عیسی
۱۹۰	دانشجویان پزشکی	۱۱۱	خلقت عیسی و آدم
۳۹۴	دانشکده هنرهای زیبا	۳۲۲	خلیفه‌الله
۳۶، ۳۳	دانشگاه ادیمبورگ	۸۹، ۲۲۰، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۸	خلیفه
۳۲	دانشگاه اوپسالا	۳۲۳، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۷۸	
۴۵۶، ۳۷۸، ۳۳۶	دانشگاه تهران	۲۵۴	خلیفه اول
۳۳	دانشگاه سوربون	۲۰۴	خلیل الله
۸۸، ۶۱، ۵۷، ۳۹	دانشمندان	۳۶۷، ۴۶۵، ۴۸۱	خمس
۲۹۹، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۰، ۲۳۳، ۲۳۰	دانشمندان اروپا	۴۰۱	خندق
۶۱	دانشمندان یونان و هند و ایران	۳۹۴	خوابگاه دانشجویان
۲۷۲	داون پورت	۴۰۴، ۴۰۵	خوارج نهروان
۳۲	داوود	۷۰، ۸۳	خودجوشی
۱۱۸، ۱۰۴		۴۶۴	خویی، حاج آقا جواد، پدر جمال امامی
۲۱۰، ۱۸۷، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۴		۶۰، ۲۳۹، ۲۴۶	خیرات
۳۳۵، ۳۲۹، ۳۲۳، ۳۱۶، ۲۹۱، ۲۳۲، ۲۲۷			
۳۹۹، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۷۱، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۶			

۱۹۸، ۸۹	دموکراسی	۴۲۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۲
۳۳۸، ۳۳۲، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۱۳، ۲۶۱، ۲۰۸		۴۷۶، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۳۰، ۴۲۸
۳۸۴، ۳۸۲، ۳۵۹، ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۴		۴۳ داوید سیدرسکی (مؤلف کتاب)
۴۲۰، ۴۱۹، ۴۰۶، ۴۰۱، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۸۵		۴۵۶ دبیرکل دانشگاه تهران
۴۹۲، ۴۶۴، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۳۷		۲۹ دجال
۱۹۸	دموکراسی ارشادی	۱۹۷ دخالت در شریعت و رسالت
۲۳۹	دنیاپردازی	۳۰۲ دخان (۴۴) / ۵
۴۵۴	دنیاپرستان	۱۴۰ دخان (۴۴) / ۱۶ تا ۳۱
۲۶۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۱۲، ۹۷	دنیاپرستی	۱۴۷ دخان (۴۴) / ۳۰ تا ۳۳
۴۵۲، ۴۴۶، ۴۳۸، ۳۶۲، ۳۶۰، ۳۵۵، ۲۹۸		۱۳۹، ۱۲۳، ۸۴، ۵۳ دربار
۴۰۲، ۲۲۱، ۱۴۹	ده فرمان، ده فرمان موسی	۵۵ دربارهای اروپا
۱۲۳	دو جوان قبطی	۲۹۹، ۲۰۹، ۱۴۵، ۱۴۱
۱۴۹	دوازده چشمه آب برای دوازده سبط	۷۹ درخت نونل
۲۵۰	دوازده حواری	۴۰، ۳۹، ۳۸
۲۵۰، ۲۴۵، ۱۴۹، ۱۴۸	دوازده سبط	۱۹۰، ۶۷، ۶۲، ۶۱، ۴۷، ۴۵، ۴۳، ۴۱
۲۵۰	دوازده نقیب	۱۳۷، ۱۰۲، ۸۰، ۴۲، ۴۰، ۲۳، ۱۹
۳۰	دوبولنویلیه	۴۴۱، ۴۳۷، ۳۴۲، ۲۸۱، ۲۳۰، ۲۰۹، ۱۹۶
۱۳۵	دودمان یعقوب	۱۴۹ دریافت شفاهی احکام شریعت
۳۹۷، ۳۴۷، ۳۴۱، ۳۱۱، ۲۹۰، ۱۵۷		۲۱۶ دریافت کتاب
۳۸۲	دوران «نهضت مقاومت ملی»	۱۷۵، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۳ دریافت وحی
۲۶۷	دوران انتظار و غیبت	۱۶۲ دریای جلیل
۷۹	دوران انقلاب	۴۶۶ دریان‌نو، دریانی زمان شاه
۳۸۰	دوران بنی اسرائیل	۱۵۲ دزدی
۲۳۳	دوران پوزیتیویسم	۴۸۴ «دست بوسیدن»
۲۴۲	دوران پیغمبران سابق	۲۶۴ «دعای توبه»، در صحیفه سجادیه
۲۰۸	دوران پیغمبری	۲۶۴ «دعای روز عرفه»، دعای عید اضحی
۴۵۸	دوران جنگ گذشته	۱۴۸ دعای موسی
۲۵۵، ۲۴۳، ۲۰۱، ۱۵۳	دوران رسالت	۲۵۶ دعای کمیل
۵۳	دوران سرمایه‌داری، دوران کارگری	۲۳۳ دکارت
۵۴	دوران صحراگردی	۷۰ «دل و دماغ»
۱۸۷	دوران قبل از بعثت	۳۱۴ دمکراتیک
۲۶۷، ۲۳۸	دوران مدینه	۴۷۰، ۴۶۳، ۴۲۲، ۴۰۲، ۳۸۶، ۳۵۹
۳۳۸	دوران مشروطیت	۴۶۳ دمکراتیک تکوینی، دمکراتیک واقعی

۵۴۵		نمایه فارسی
۴۲۰، ۳۵۱، ۸۰	دیکتاتور، دیکتاتورها،	۲۳۸ دوران مکه
۱۹۸	دیکتاتوری اقلیت	۴۵۶ دوران میلیسپو
۲۷	دین از وحی آسمانی سرچشمه می‌گیرد	۱۴۸ دوران نجات از مصر
۵۲، ۳۵	دین مسیح	۲۰۲ دوران‌های تکامل بشریت
۸۹	دین مسیحیت تحریف شده	۲۴۴ دورگیم
۳۳۹، ۳۱۴	«دین و آزادی»، مقاله	۲۳۴ دوره جاهلیت
۳۷۸	دین و حکومت	۴۴۱ دوره رنسانس
۳۵۶	دین و سیاست	۲۶۹، ۲۲۹، ۱۸۵ دوزخ
۳۵	دین یهود	۱۲۴، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۴۲، دولت
۱۰۱	دین‌های آسمانی	۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۹۸، ۲۹۹،
۲۴۳	دیوها	۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵،
۴۶۳	دی دموکراتیک	۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹،
۳۲۲	دینوری	۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰،
		۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰،
	<b>ذ</b>	
۳۳۹	ذاریات (۵۱)	۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۷۲،
۱۹۴	ذاریات (۵۱) / ۱ تا ۶	۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰،
۱۹۴	ذاریات (۵۱) / ۶	۴۳۷، ۴۳۸، دولت سوسیالیست
۱۴۰	ذاریات (۵۱) / ۳۸ تا ۴۰	۴۳۷ دولت کاپیتالیست
۴۷۵، ۳۷۳، ۳۴۰	ذاریات (۵۱) / ۵۸ تا ۵۸	۴۳۸، ۴۳۹ دولت کاپیتالیستی
۴۷۱	ذاریات (۵۱) / ۵۸	۴۳۷ دولت کلیسا
۴۸۴	ذخارها	۴۳۸ دولت کمونیست
۳۰۸، ۳۰۱	«ذره‌ی بی‌انتها»، کتاب	۴۳۸، ۴۳۹ دولت لیبرال دموکرات
۴۶۱، ۴۰۱	ذریه	۴۲۲، ۴۷۵، ۴۸۳، دولت موقت
۳۴۹	ذکریا	۳۳۷ دیانت از دیدگاه دین
۴۱	ذوالقرنین	۳۱۱، ۳۳۲، دیانت و حکومت
		۳۳۶، ۳۴۵، ۳۶۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۱،
	<b>ر</b>	
۱۷۱	رؤسای کهنه	۳۷۹ دیانت و روحانیت
۴۸۱، ۴۳۹، ۴۳۷	رئیس جمهور	۴۵۲ دیانت و سیاست
۴۳۹	رئیس جمهور آمریکا	۳۰ دیدرو
۳۸۵	رآکسیون	۲۶۳ دیرنشینان تارک دنیا
۴۹۲	راه انبیاء	۳۷۴ دیرها

۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳،	۳۲۶	راه بهشت، راه جهنم
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۸،	۲۲۳	راه شرک
۲۷۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۶،	۴۷۸	راه شیطان
۳۳۳، ۳۷۲، ۴۰۰، ۴۶۹، ۴۸۰، ۴۹۲،	۲۹۰، ۲۰۴، ۵۸، ۵۷	«راه طی شده»، کتاب
رسالت آدم	۱۱۲	راهب بَحرِرا
۱۳۰، ۱۴۶	۴۵	راهب نصرانی
رسالت انبیاء	۱۹۲	راهب‌های مسیحی
۳۰۱، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۸، ۴۲۷، ۴۲۸،	۲۵۰	راهبه‌ها
«رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها»، مقاله	۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰	راوندی، مرتضی
رسالت انجیل	۲۲۴	راویان حدیث
رسالت پیغمبر	۲۶، ۲۲۴، ۲۳۶، ۳۳۹، ۴۹۴،	ربا ۱۵۲، ۳۱۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۵، ۴۴۷، ۴۴۸،
رسالت پیغمبران	۹۶، ۱۰۱، ۱۰۷،	۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۷، ۵۰۰،
رسالت خاتم الانبیاء	۲۴۰	ریاخوار، ریاخواران
رسالت رسول اکرم (ص)	۱۸۹	ریاخواری
رسالت عیسی (ع)	۲۱۵، ۲۲۲،	رجایی، محمدعلی
رسالت محمدبن عبدالله (ص)	۱۰۰	رچکم (مؤلف روان‌شناسی اجتماعی)
رسالت موسی (ع)	۱۲۷، ۱۳۹،	رحلت رسول اکرم (ص)
۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۲۲،	۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۷، ۳۰۱،	
رسالت نبوی	۲۶۷	رحلت موسی
رسالت و حکومت	۳۱۸	رحلت نبی اکرم
رسالت و نبوت	۳۵۱	رحمان (۵۵)
رسالت یوسف (ع)	۱۲۵، ۲۳۷، ۳۰۰،	رحمن (۵۵) / ۱ تا ۴
رساله نویسان	۸۱	رحمان (۵۵) / ۷
رساله‌های عملیه	۶۰	رحمان (۵۵) / ۸ و ۹
رستاخیز	۵۹، ۹۸،	رحمان (۵۵) / ۳۳
۱۱۶، ۱۳۴، ۱۵۸، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۵،	۶۰	رسائل دینی
۳۰۹، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۷۰، ۴۱۶،	۲۰، ۲۳، ۲۷، ۲۸،	رسالت
رستاخیز قیامت	۲۴۰، ۲۴۳، ۳۷۳،	۳۱، ۳۴، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۶۲، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۸۶،
رسول اکرم (ص)	۳۲، ۳۸،	۸۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۳،
۴۶، ۵۲، ۶۰، ۶۴، ۷۷، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۴۷،	۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴،	
۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷،	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۳،	
۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸،	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸،	
۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲،	۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹،	

۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹،	۲۷۵، ۲۷۶، ۳۳۹، ۴۶۶
۱۷۰، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲،	رسول الله ۳۴
۲۱۴، ۲۲۰، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۹	رسولان ۸۲، ۹۵
۴۸۴ «روح ملت‌ها»، کتاب	۱۰۷، ۲۲۵، ۲۵۰، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۸
۲۲ روح‌الامین	۳۳۵، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۷۷، ۴۱۲، ۴۷۷، ۴۹۴
۱۶۲، ۱۵۵ روح‌القدس	رضاخان ۴۶۴، ۴۶۵
۳۰۱، ۲۵۰، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴	رضاشاه ۴۴۱، ۴۶۴، ۴۸۶
۳۱۴ روحانی، دکتر شهریار	رعد (۱۳) ۲۷۶، ۴۰۸
۳۲۰ روحانیان زرتشتی	رعد (۱۳) / ۱۱ ۳۶۶، ۴۰۸، ۴۴۱، ۴۶۳
۸۰، ۲۱۷ روحانیت	رعد (۱۳) / ۲۶ ۴۰۸
۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۶،	رعد (۱۳) / ۳۱ ۳۰۴
۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱،	رعد (۱۳) / ۳۸ ۲۹۱، ۳۰۱
۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۲۹، ۴۵۲،	رعد (۱۳) / ۴۹ ۳۰۱
۴۵۳، ۴۵۷، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۲	رم ۵۱
۳۷۸، ۳۳۳ روحانیت تشیع	رنان (نویسنده)، ارنست ۲۹، ۳۵
۸۰ روحانیت سوار بر سیاست	رنجبران ۵۵
۳۸۵، ۳۷۹، ۳۴۵ روحانیت شیعه	رنسانس ۲۳۳، ۲۶۶
۳۸۴ روحانیت مسیحی	۳۳۲، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۸۳، ۳۸۴
۴۲۷، ۳۷۸، ۳۱۹ روحانیت و حکومت	رهبانان، رهبان‌ها، رهبانیت ۴۷
۳۵۷، ۲۵۰، ۶۲ روحانیون	۱۵۹، ۲۵۰، ۴۴۰
۶۲ روحانیون قرون وسطی	رهبانی‌ها ۲۵۰
۴۶۵ رودهن	رهبر انقلاب ۴۶۵
۴۶۳، ۴۳۳، ۴۱۶، ۱۱۰ روز قیامت	رهبری امت ۱۳۹
۱۸۵ روزگار پیش‌پيامبری موسی	رهبری بنی‌اسرائیل ۱۳۸
۱۸۹ «روزگار چوپانی» حضرت محمد(ص)	رهبری موسی(ع) ۱۴۸
۴۸۹ روزنامه کیهان	رهبری و ولایت ۳۳۸
۱۶۷، ۸۹، ۴۷ روزه	روابط انسان با انسان ۳۲۷
۴۸۰، ۴۷۴، ۴۲۵، ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۹۱، ۳۲۰	روان‌پزشکی ۳۳، ۶۷
۴۶۲، ۴۶۰، ۴۳۶، ۵۵ روس‌ها	روان‌شناسی ۳۳، ۸۶
۵۴، ۵۳ روسیه	۱۱۱، ۲۸۳، ۴۸۴، ۴۹۵، ۴۹۹
۲۵۹ روش شیخین	روبسپیر ۲۲۰
۲۵۷ روش قضایی	روح ۲۰، ۲۱
۴۸۹ روشنفکر دانشگاهی	۲۲، ۲۷، ۴۵، ۵۱، ۷۴، ۷۵، ۱۱۰، ۱۵۵

۱۲۳	زلیخا	۳۱	روشنفکر غربی
۱۸۴، ۳۸	زمان بعثت	۲۱۳	روشنفکران، روشنفکرها
۴۶۵، ۴۶۴	زمان رضاخان، زمان رضاشاه	۳۸۶، ۳۸۲، ۲۹۹، ۲۸۶، ۲۴۴، ۲۳۳	
۳۹۰	زمان شاه	۲۹	رولان (نویسنده)، رومن
۴۷۳	زمان مشروطه	۲۸	روم شرقی
۱۲۸	زمان موسی تا خاتم انبیاء	۲۷۷	روم (۳۰)
۴۶۱	زُمر	۲۷۷	روم (۳۰) / ۲۰ و ۲۲ تا ۲۵
۲۹۴	زمر (۳۹) / ۵	۲۴۷	روم (۳۰) / ۳۱
۴۹۸، ۲۳۲	زمر (۳۹) / ۹	۳۶۶، ۲۴۷	روم (۳۰) / ۳۲
۱۵۰	زمین مصر	۲۶۱	روم (۳۰) / ۴۱
۱۴۷	زمین مقدس	۳۹۴، ۲۷۲، ۲۶۱، ۲۱۷، ۲۹	رومیّه، روم، رومی
۴۹۹، ۲۹۸	زمین شناسی	۲۹	ریمون لول (نویسنده)
۲۱۱، ۲۱۰، ۱۵۶	زن عمران	۴۶۶، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۳۶۲	ریا
۱۲۹	زن فرعون		
۴۷۴، ۱۵۲	زنا		ز
۱۵۲، ۱۲۳، ۵۸، ۴۹	زنان	۳۲	زبان آلمانی
۴۵۸، ۳۹۳، ۳۸۸، ۳۷۳، ۳۲۰، ۲۹۷، ۱۶۴		۳۵	زبان رومانی
۳۸۹، ۲۶۵، ۲۶۴، ۱۴۱، ۱۲۶، ۱۲۳	زندادان	۴۶	زبان عربی
۴۲۱، ۳۸۹	زندادان قصر	۱۱۸	زبور
۳۸۹	زندانیان نهضتی	۱۴۴	زخرف (۴۳)
۱۸۸	«زندگانی حضرت محمد»، کتاب (۱۸۶، ۱۸۸)	۱۴۰	زخرف (۴۳) / ۴۸ تا ۵۶
۱۷۳، ۳۴، ۳۳، ۳۰	«زندگانی محمد»، کتاب	۱۵۸	زخرف (۴۳) / ۶۳
۳۱۸	زندگی بهشت و آخرت	۳۹۴، ۱۸۵	زرتشتیان، زرتشتی‌گری
۴۹	زندگی صحراگردی	۳۵۶، ۳۳۳، ۲۵۶	زعیم
۵۰	زندگی قبیله‌ای	۹۷، ۸۹	زکات
۲۰۳	زیارت امام حسین (ع)، زیارت وارث	۳۱۸، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۱۶، ۱۵۲، ۱۱۷	
۴۹	زیارتگاه بودن مکه	۳۹۸، ۳۹۲، ۳۷۵، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۱، ۳۲۷	
۱۸۸	زیارتگاه قبائل مشترک عرب	۴۰۰، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۵	
	زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه (دختران پیامبر)	۴۹۵، ۴۹۰، ۴۸۱، ۴۷۴، ۴۶۹، ۴۶۷	
۱۸۷		۱۵۶، ۷۷	زکریا
۴۹۹	زیست‌شناسی	۲۱۱، ۲۱۰، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۸	
	ژ	۶۴	زلزال (۹۹) / ۴ و ۵
۴۹۱	ژان ژاک روسو	۴۶۱، ۲۸۵	زلزله، زلزله‌مدین



۵۴۹			نمایه فارسی
۱۱۹	سرزمین کعبه	۴۸۹	ژاندارمری
۱۳۴	سرزمین مقدس «طوی»	۲۹	ژی بر دونوژان (نویسنده)
۱۹۲، ۸۶	سرگذشت انبیاء		
۴۹۲، ۳۳۶، ۳۳۳	سرگذشت روحانیت		<b>س</b>
	سرگذشت و سرنوشت روحانیت ۳۱۱، ۳۱۹،	۲۸۶، ۱۳۹	ساحر، ساحرها
۴۹۱، ۴۷۸، ۳۹۷، ۳۷۷، ۳۶۸، ۳۳۷، ۳۳۶		۲۹۹	ساحران فرعون
۵۳	«سرمایه»، کتاب	۳۱۴	ساختمان دفتر نهضت آزادی ایران
۳۵۹، ۲۴۳، ۲۳۷	سرمایه‌داران	۳۱۴	سازمان جوانان نهضت آزادی ایران
۴۵۵، ۱۸۷، ۵۳	سرمایه‌داری	۳۵۵	سازمان ملل متحد
۴۹۲، ۳۹۸، ۳۷۸	سرنوشت روحانیت	۳۲۰، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۴	ساسانیان
۴۸	سرهامیلتون گیب	۱۹۴	سال اول بعثت
۲۹	سرودهای معروف رولان	۳۸۳	سال فتح قسطنطنیه
۲۶۸، ۸۱، ۳۲	سعیدی، حاج سید غلامرضا	۳۸۳	سال مبداء رنسانس اروپا
۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۹	سفر خروج	۱۷۴	سال ولادت محمد(ص)
۱۸۵	سفر شام	۳۹۴	سالور، مهندس
۲۱۸	سقراط	۱۵۳	سامری
۲۸۱	سقوط آدمیزاد	۳۱، ۳۰	ساواری (مترجم قرآن)
۴۳۶، ۳۵۹	سقوط حکومت‌های مطلقه	۲۳۱، ۳۷، ۳۶	سبأ (۳۴) / ۶
۲۵۸	سقیفه بنی ساعده	۲۷۱، ۲۲۴، ۱۴۷	سبأ (۳۴) / ۲۸
۴۸۶، ۳۸۱، ۳۵۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۱۷	سلاطین	۱۶۷	سبب آشیر
۳۳۳	سلاطین آل بویه	۳۱۳، ۲۹۱	سپاه
۴۰۸	سلاطین بنی اسرائیل	۴۸۴، ۴۸۲، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۴۸، ۳۱۶	
۲۱۷	سلاطین یونان و روم	۴۸۲	سپاه پاسداران
۸۰	سلسله صفوی	۳۱۳	سپاه طالوت
۱۴۱، ۹۷	سلطان	۱۰۸	سجده (۳۲) / ۷
۳۶۱، ۳۵۵، ۳۳۸، ۳۲۴، ۳۱۸، ۲۹۹، ۲۰۶		۱۰۹	سجده (۳۲) / ۸
۴۹۶، ۴۹۵، ۴۸۶، ۴۷۳، ۳۹۹، ۳۶۹		۲۱	سجده (۳۲) / ۹
۳۸۳	سلطان محمد فاتح	۱۱۰	سحابی، دکتر یدالله
۱۲۷، ۲۴	سلطنت	۴۷۱	سحابی، دکتر فریدون
۲۶۱، ۲۵۸، ۲۱۸، ۲۱۳، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۲۹		۱۵۲، ۱۴۳، ۱۴۱	سحر
۳۴۹، ۳۴۸، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۳، ۲۶۳		۲۸۶، ۱۴۴، ۱۳۹، ۴۴	سحره
۴۰۷، ۴۰۶، ۳۹۹، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۷۸		۴۶۴	سردار سپاه، سردار سپه
۴۸۲، ۴۷۳، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۲، ۴۰۸		۲۲۲	سرزمین «غیر ذی زرع» مکه

۲۷۲، ۲۵۹	سوریه	۴۲۸، ۳۴۶، ۳۱۶	سلطنت داوود
۴۵۵	سوسیاته	۴۲۸، ۳۱۶	سلطنت سلیمان
۳۸۶	سوسیالیست	۳۱۶، ۳۱۵	سلطنت در خاندان یهودا
۴۷۰، ۴۵۵، ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۲۱		۴۳۰، ۴۲۲	سلطنت مشروط، سلطنت مشروطه
۴۵۰	سوسیالیستی	۱۴۱	سلطنت مصر
۳۳۲	سوسیالیسم	۴۰۶، ۳۹۵	سلطنتی
۴۴۱، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۵۹		۴۰۱، ۱۹۲، ۷۱	سلطان فارسی
۶۰، ۵۳، ۳۷	سیاست	۱۵۴، ۱۱۸، ۱۰۴	سلیمان
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۲		۳۷۱، ۳۴۸، ۳۲۳، ۲۹۱، ۲۳۲، ۲۲۷، ۲۱۰	
۲۶۶، ۲۷۸، ۲۹۸، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹		۴۷۳، ۴۲۸، ۴۲۱، ۴۰۹، ۴۰۲، ۳۹۹، ۳۹۴	
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸			سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت
۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵		۳۱۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۷، ۴۱۹	
۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۸۶		۴۲۷، ۴۵۱، ۴۸۷	
۷۹	سیاست سوار بر دیانت	۳۷۸، ۳۳۶	سمینار ولایت فقیه
۸۰	سیاست و دیانت	۲۰۵، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۵۸، ۷۹، ۵۱، ۳۳	سنت
۶۱	سیاه‌پوستان آمریکائی	۲۱۰، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷	
۲۵۶	سیدالشهداء (ع)	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶	
۴۸۱، ۴۲۶، ۴۲۱، ۳۲۲، ۳۱۴		۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۹، ۳۵۷	
۴۵	سیدرسکی (نظریه پرداز)	۴۵۱، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۱، ۴۰۵، ۳۷۱	
۲۹۷، ۲۹۶	سیر تحول آیات	۱۹۲	سنت ابراهیمی
۳۹۸	سیر تحول قرآن	۴۲۸، ۳۹۸، ۸۹	سنت پیامبر (ع)
۱۹۵، ۱۲۸	«سیر تحول قرآن (۲)»، م.آ. ۱۳	۲۶۵	سنت تقیه
۱۲۸	«سیر تحول قرآن»، کتاب	۲۲۷	سنت رسول الله
۲۷۷، ۱۹۵، ۱۳۲		۴۲۱، ۴۰۵، ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۴، ۲۵۳	
۱۲۸	«سیر تحول قرآن»، متمم جلد اول	۲۷۲	سنت سوادآموزی پیغمبر
۴۶۷، ۴۴۸، ۴۴۶، ۳۱۸، ۲۳۹		۴۰۵، ۳۹۸	سنت علی (ع)
۱۹۰	سیر تحول لفظی قرآن	۵۱	سنت مسیحیت
۱۹۵، ۱۹۰	سیر تحول محتوایی قرآن	۲۶۷، ۲۶۶، ۲۵۹، ۲۵۸	سنت نبوی
۱۹۵، ۱۹۰	سیر تحول موضوعی قرآن	۲۶۶	سنت و ملت ابراهیم
۲۰۴	سیر تحول نبوت	۴۹۲، ۲۷۲	سنی، سنی‌ها
۲۹۷، ۲۳۱، ۲۲۵، ۲۲۲		۴۷۳، ۴۳۴، ۴۲۰، ۳۵۸	سوئیس
۱۹۰	«سیر تحول قرآن» ۱ و ۲، م.آ. ۱۲ و ۱۳	۲۹	سواران شارلمانی
		۴۶	سوره‌های مکیه

۲۸۵	شعراء (۲۶) / ۴	۸۹	سیره ائمه اطهار (ع)
۲۸۵	شعراء (۲۶) / ۸	۲۵۴، ۱۸۶	سیره نویسان
۱۳۱	شعراء (۲۶) / ۱۰ تا ۱۷	۴۴۶، ۳۷۴	سیستم اقتصادی
۱۴۰	شعراء (۲۶) / ۱۷ تا ۶۷	۴۱۳، ۳۴۴، ۳۱۴، ۸۰	سیستم حکومت
۱۲۹	شعراء (۲۶) / ۱۸	۴۹۰	سیستم‌های غربی و شرقی اروپا
۱۴۱	شعراء (۲۶) / ۲۳		
۱۳۹	شعراء (۲۶) / ۲۷		
۱۴۱	شعراء (۲۶) / ۲۹	۲۱۸، ۱۸۵، ۶۰، ۴۵، ۴۳	شام، شامات
۱۴۲	شعراء (۲۶) / ۴۶	۴۶۴	شام غریبان
۱۴۳	شعراء (۲۶) / ۵۱ و ۵۰	۴۵۶، ۴۰۹، ۳۵۵، ۳۲۴، ۲۱۸، ۱۴۲	شاه
۲۸۵	شعراء (۲۶) / ۶۷	۳۸۵، ۲۲۰	شاه عباس
۱۱۵	شعراء (۲۶) / ۷۷ تا ۸۴	۲۱۷	شاهنشاهی ساسانیان
۱۱۶	شعراء (۲۶) / ۸۵ تا ۸۷	۴۴۷	شبستری، محمد مجتهد
۴۷۱	شعراء (۲۶) / ۸۹	۲۱۴، ۱۷۴، ۷۱، ۴۵	شبه جزیره عربستان
۴۲۳، ۹۸	شعراء (۲۶) / ۱۰۹	۴۸۳، ۲۳۵، ۲۲۳	شخص پرستی
۳۵۳، ۳۲۹	شعراء (۲۶) / ۱۸۱ و ۱۸۲	۴۹۱، ۴۵۳، ۳۶۸، ۳۳۷	شرع
۴۷۸، ۴۱۱، ۳۵۰، ۲۳۷	شعراء (۲۶) / ۱۸۳	۱۱۷، ۱۱۶، ۹۷	شرک
۳۰۶	شعراء (۲۶) / ۱۹۲	۲۱۷، ۲۱۲، ۱۹۲، ۱۵۹، ۱۴۶، ۱۲۳، ۱۱۹	
۲۲	شعراء (۲۶) / ۱۹۲ تا ۱۹۴	۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۰، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۲۲	
۳۰۷	شعراء (۲۶) / ۲۰۰ تا ۲۰۹	۳۶۲، ۳۵۸، ۳۴۴، ۳۳۹، ۳۲۶، ۲۸۴، ۲۷۵	
۲۹۹، ۲۲۳، ۲۰۷، ۱۳۰، ۹۸	شعراء (۲۶) / ۲۰۹ تا ۲۰۰	۴۹۵، ۴۷۲، ۴۴۶، ۴۴۲، ۴۱۵، ۳۸۱، ۳۶۶	
۴۱۶، ۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۲۸	شعراء (۲۶) / ۲۰۹ تا ۲۰۰	۳۰۱	شرکت انتشارات قلم
۴۲۳	شکب‌نیا، مهندس قاسم	۷۱، ۶۰	شرکت سهامی انتشار
۱۹۵	شمس (۹۱) / ۱ تا ۱۰	۲۴۲، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۲۸، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۰	
۳۵۶	شمس‌الدین، محمد مهدی	۴۸۹، ۴۷۹، ۴۷۲، ۳۶۵، ۳۵۷، ۳۰۸، ۲۴۳	
۳۵۶	شمس‌گیلانی، حسین	۲۶۸	شرکت نسبی اقبال و شرکاء
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲	شمعون	۲۵۸	شریعت اسلامی
	«شناسائی شخصیت محمد از تعالیمش...»	۶۶	شریعتی، استاد محمد تقی
۳۲	کتاب	۴۶۱، ۴۱۲، ۳۶۵، ۱۹۲	شریعتی، دکتر علی
۲۶۱	شهادت امام حسن (ع)	۴۲۸	شریعت اصفهانی
۲۶۲	شهادت امام حسین (ع)	۲۲۲	شعار ضد شرک «لا اله الا الله»
۲۵۸	شهادت علی (ع)	۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۲، ۱۳۱	شعراء (۲۶)
۲۸۳، ۲۶۲	شهداء	۴۷۰، ۴۱۱، ۳۰۶، ۲۹۸، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۶	

۱۲۶، ۱۶۲، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۶	۴۸۳	شهر انبار
۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۷۵	۴۲۹، ۳۷۱	شهر مدینه
۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰	۱۷۴	شهر مکه
۲۴۷، ۱۱۴	۴۸۹، ۴۵۲، ۴۰۰، ۳۲۳	شهربانی
۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۲، ۳۶۵، ۳۹۰، ۴۰۲	۴۶۶، ۴۵۹، ۴۵۴، ۴۰۰، ۳۲۳	شهرداری
۲۴۷، ۴۹۲		شهرستانی (مؤلف فهرست ترتیب زمانی
۲۰۳، ۲۴۷	۱۳۲	سوره‌های قرآن)
۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶	۶۱، ۶۰، ۵۴، ۵۰، ۴۹	شهرنشینی
۲۶۹	۴۵۶، ۴۵۵	شهریور ۱۳۲۰
۴۰۳	۲۹۸	شوع (نام بت)
۳۸۲، ۴۲۸	۳۵۵	شورای امنیت
	۳۹۰	شورای دانشگاه
	۴۲۰، ۳۱۵، ۲۵۹	«شورای شش نفری»
	۳۸۱	شورای کلیسا
	۲۵۸	شورش علیه عثمان
	۳۲۲	شورش‌های ایرانیان علیه اعراب اُموی
	۴۸۴، ۴۵۹	شوروی
	۳۱۸	شوری (۴۲)
	۴۱۹، ۴۱۴، ۳۹۱، ۳۵۵، ۳۴۶، ۳۳۲، ۳۲۴	
	۴۸۶، ۴۵۱، ۴۳۵، ۴۳۱، ۴۲۸	
	۱۰۴، ۱۰۳	شوری (۴۲) / ۱۳
	۴۳۱، ۴۲۷	شوری (۴۲) / ۳۶
	۴۳۱، ۳۹۱، ۳۵۴، ۳۵۳	شوری (۴۲) / ۴۴ تا ۳۶
	۴۹۳، ۴۳۳، ۴۳۱، ۳۱۸	شوری (۴۲) / ۳۷
	۳۱۸، ۲۵۳	شوری (۴۲) / ۳۸
	۴۳۱، ۳۹۱، ۳۷۲، ۳۶۸، ۳۵۵، ۳۴۴، ۳۲۴	
	۴۹۳، ۴۹۰، ۴۸۷، ۴۷۵، ۴۵۱، ۴۳۴، ۴۳۲	
	۴۹۳، ۴۳۴، ۳۱۸	شوری (۴۲) / ۳۹
	۴۳۲	شوری (۴۲) / ۴۰ و ۴۱
	۴۳۳	شوری (۴۲) / ۴۲ تا ۴۴
	۱۸۰	شوری (۴۲) / ۵۱ تا ۵۳
	۳۰۳، ۹۹، ۷۲، ۲۱	شوری (۴۲) / ۵۲
	۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۲، ۲۹	شیطان
		ص
۴۰۹	ص (۳۸)	
۳۲۳، ۳۱۵	ص (۳۸) / ۲۶	
۴۷۶، ۴۳۰، ۴۰۹، ۳۴۹، ۳۳۵، ۳۲۷		
۱۰۸	ص (۳۸) / ۷۱	
۲۶۰	صاحبان رأی و فتوا	
۱۱۷	صافات (۳۷) / ۱۰۴ تا ۱۰۶	
۱۴۰	صافات (۳۷) / ۱۱۴ تا ۱۱۶	
۱۴۷	صافات (۳۷) / ۱۱۷ تا ۱۲۲	
۲۲۳، ۲۰۷	صالح (ع)	
۴۰۲، ۳۶۲، ۳۴۲، ۳۴۰، ۲۹۹، ۲۸۶، ۲۲۷		
۳۶۸	صباغیان، مهندس هاشم	
۴۹۲، ۴۹۱، ۴۸۸، ۴۷۸، ۴۷۱، ۴۵۳		
۲۵۴، ۲۵۰، ۴۰	صحابه، صحابی‌ها	
۶۱، ۶۰، ۴۹	صحرائشینی	
۲۲۸	صحرای حجاز	
۱۷۵، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷	صحرای سینا	
۱۳۰	صحرای طور	
۲۶۴، ۲۶۳	صحیفه سجاده	
۳۹	«صداقت و عظمت محمد»	
۴۹۲، ۴۴۵، ۳۸۴، ۲۷۲	صدر اسلام	

۵۶	طارق (۸۶) / ۹ و ۱۰	۲۶۳	صدر مسیحیت
۱۹۵	طارق (۸۶) / ۱۱ تا ۱۷	۴۵۷، ۳۶۴	صدر، آیت الله سید محمد باقر
۴۸۸، ۲۸۴، ۲۵۰	طاغوت	۴۸۱، ۴۱۹، ۳۹۸، ۳۱۴	صدر، دکتر رضا
، ۱۸۲، ۱۷۷	طالقانی، آیت الله سید محمود	، ۲۳۹، ۴۷	صدقات
۴۸۸، ۴۶۵، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۲۶، ۳۸۹، ۳۸۲	طالوت	۴۷۴، ۴۴۸، ۴۳۴، ۳۷۱، ۲۴۵	
، ۳۱۲، ۲۹۱		۴۶۷، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۳۶۲، ۳۶۱	صدقه
۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۱۶		۳۷۲، ۱۸۰، ۱۲۶	صراط مستقیم
۳۳۵، ۳۱۱	طاهری قزوینی، مهندس علی اکبر	۱۵۸	صف (۶۱) / ۶
۴۶۱، ۳۶۵	طایفه	۲۱۵، ۱۶۰، ۱۵۸	صف (۶۱) / ۱۴
۳۲۱، ۲۷، ۲۶	طباطبائی	۳۳۳	صفوی
	طباطبائی، آیت الله علامه حاجی سید	۴۳۵، ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۳۹، ۲۰۸	صلوات
۴۷۴، ۴۶۰، ۴۵۸، ۳۶۴	محمد حسین	، ۲۴۷، ۲۴۶، ۱۸۸، ۶۲، ۵۵، ۳۰	صلح
۴۵۳	طباطبائی، مصطفی	۴۸۵، ۴۳۲، ۴۰۴، ۳۳۹، ۲۶۸، ۲۶۱، ۲۴۸	
۲۱۸	طبقه اقلیت اشراف (یا پاتریسین ها)	۲۶۱	صلح امام حسن (ع)
۳۲۴	طبقه روحانیان	۲۶۱	صلح با معاویه
۵۳	طبقه کارگر	۱۵۸، ۱۵۷	صلیب
۴۴۵، ۳۸۹	طبقه واحد (جامعه بی طبقه)		
۴۸۹، ۳۸۶	طبقه‌ی روشنفکر		
۳۴۵	طرد روحانیت	۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵	ضحی (۹۳)
۵۱	طریقت انجیلی	۱۷۶	ضحی (۹۳) / ۱۰
۴۹۹، ۳۷۵، ۳۲۰، ۲۴۵	طلاق	۱۷۶	ضحی (۹۳) / ۱۱
۳۰۳	طلاق (۶۵) / ۳	۱۷۶	ضحی (۹۳) / ۳ تا ۵
۳۰۵	طلاق (۶۵) / ۸	۱۷۵	ضحی (۹۳) / ۶ تا ۸
۴۰۵	طلحه و زبیر	۱۷۶	ضحی (۹۳) / ۹
، ۱۱۲	طه (۲۰)	۳۲۶	ضد آزادی
۲۸۶، ۲۸۵، ۱۴۷، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۲		۴۸۴	ضد انقلاب
۱۳۴	طه (۲۰) / ۹ تا ۹	۲۴۳	ضد دنیا پرستی
۴۰۱، ۱۳۷	طه (۲۰) / ۱۲	۳۲۶	ضد قرآنی
۱۳۸	طه (۲۰) / ۱۳	۶۲	ضد مسیح
۱۷۸	طه (۲۰) / ۱۴	۴۵۸	ضربه تمدن غرب
۲۸۷	طه (۲۰) / ۲۲	۴۸۹	ضرب تبادله مادیات و معنویات، مقاله
۴۰۲، ۱۷۸، ۱۳۸	طه (۲۰) / ۲۴		
۱۷۸	طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۷		
		۱۸۵	طائف

## ض

## ط

۲۳۸	عادیات (۱۰۰) / ۶ تا ۸	۱۷۵، ۱۳۱	طه (۲۰) / ۴۱
۲۶۳، ۲۵۶	عاشورا	۲۸۷	طه (۲۰) / ۴۲
۳۳۷	عالم تشیع	۳۱۴، ۲۲۱، ۱۴۶	طه (۲۰) / ۴۴
۲۵۳	عامه و امامیه (سنی و شیعه)	۱۳۸	طه (۲۰) / ۴۶
۲۶۱، ۸۰	عباسی	۱۴۰	طه (۲۰) / ۴۷ تا ۵۵
۲۵۹	عبدالرحمن بن عوف	۱۴۱	طه (۲۰) / ۴۹
۲۶۲	عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر	۱۴۰	طه (۲۰) / ۵۴ تا ۷۹
۳۵	عبدالمجید (سر دبیر مجله اسلامی...)	۱۴۱	طه (۲۰) / ۵۷
۱۷۵	عبدالمطلب (جد محمد بن عبدالله)	۱۴۲	طه (۲۰) / ۵۸ و ۵۹
۲۲۱، ۱۲۹	عبری	۱۴۳	طه (۲۰) / ۷۰
۴۹۲، ۴۷۸، ۴۲۱، ۲۵۹	عثمان	۱۴۳	طه (۲۰) / ۷۲ و ۷۳
۴۸۶، ۳۸۳، ۸۰	عثمانی، عثمانی‌ها	۱۴۵	طه (۲۰) / ۷۷ و ۷۸
۸۸، ۷۱، ۲۵، ۲۳	عدالت	۱۴۷	طه (۲۰) / ۸۰ تا ۹۹
۲۴۵، ۲۱۶، ۲۰۹، ۱۹۰، ۱۴۲، ۱۲۳، ۹۰		۴۲۳	طه (۲۰) / ۹۰
۳۱۶، ۳۱۵، ۲۹۵، ۲۵۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶		۴۹۶	طه (۲۰) / ۱۱۵
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵		۱۱۲	طه (۲۰) / ۱۲۱ تا ۱۲۳
۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۷		۱۰۴	طه (۲۰) / ۱۲۲
۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶		۱۱۲، ۱۰۸	طه (۲۰) / ۱۲۳
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۷۰، ۴۷۳		۲۸۵	طه (۲۰) / ۱۲۸
۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۹۶، ۴۹۴		۲۹۴	طه (۲۰) / ۱۲۹
۲۵، ۲۶، ۷۱، ۸۳، ۲۴۷، ۲۶۷، ۳۱۹	عدل	۴۱۹، ۷۹، ۶۴، ۲۴، ۲۳	طهارت
۳۲۰، ۳۵۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۶		۲۸۲	طور سینا
۳۷۸، ۴۵۲	عدم تفکیک دین از سیاست	۱۹۴	طور (۵۲) / ۷
«عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»		۱۹۴	طور (۵۲) / ۱ تا ۸
۳۲	کتاب	۳۰۴، ۲۹۹، ۲۸۵، ۲۲۷، ۲۱۲	طوفان نوح
۲۵۹	عراق		
۳۲۲، ۲۶۱، ۷۱، ۳۴	عرب		ظ
۳۲۲	عرب را بر عجم فضلی نیست	۳۲۳	ظلم امویان
۶۰، ۴۷، ۳۵، ۳۱، ۲۹	عربستان	۳۸۲	ظلم و جور قاجاریه
۴۸۶، ۳۸۳، ۲۹	عرب‌ها	۳۲۱، ۴۹	ظهور اسلام
۲۸۳، ۲۷۸، ۹۱، ۸۱، ۴۱	عرفا	۲۲۷، ۲۱۲، ۲۱۰	ظهور و رسالت مسیح
۲۷۲	عرفان، عرفانیات هندوستان		ع
۲۲۷	عصای موسی	۴۶۱، ۲۹۹، ۲۹۸، ۹۸	عاد

۷۱	عمار یاسر	۲۱۸	عصر عیسی (ع)
۱۴۹	عمّالیق	۱۹۴	عصر (۱۰۳) / ۱
۱۷۰	عمانوثیل	۲۳۸، ۱۹۴	عصر (۱۰۳) / ۲
۴۹۲، ۴۷۸، ۴۲۱، ۴۲۰، ۳۲۳، ۲۵۹، ۷۱	عمر	۴۷۷، ۳۶۹	عصر (۱۰۳) / ۳
۲۱۱، ۲۱۰، ۱۵۶	عمران (س)	۴۵۶، ۴۵۵	عطایی، رحیم
۳۲۲	عمر بن سعد از کعبی	۱۲۵، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۶۴	عفو
۲۸۶، ۲۸۵، ۱۸۱	عنکبوت (۲۹)	۴۹۴، ۴۹۳، ۴۳۲، ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۷۶، ۲۶۵	
۳۶۶	عنکبوت (۲۹) / ۸	۳۵، ۳۷، ۴۷	عقاید
۱۱۳	عنکبوت (۲۹) / ۱۴	۵۱، ۱۰۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۷۰	
۲۰۶	عنکبوت (۲۹) / ۲۷	۱۹۴، ۱۹۳	علق (۹۶)
۲۹۸	عنکبوت (۲۹) / ۴۰	۱۷۸، ۵۵	علق (۹۶) / ۱
۹۹، ۳۹	عنکبوت (۲۹) / ۴۸	۵۵	علق (۹۶) / ۳ و ۴
۱۸۱	عنکبوت (۲۹) / ۴۸ تا ۵۱	۵۹	علق (۹۶) / ۵
۹۹	عنکبوت (۲۹) / ۴۹	۲۶۱	علمای امامیه
۲۲۹	عنکبوت (۲۹) / ۵۰ تا ۵۴	۴۲۷	علمای تسنن
۳۰۶، ۲۹۳	عنکبوت (۲۹) / ۵۳	۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۲۷	علمای تشیع
۴۴۰، ۲۳۶	عنکبوت (۲۹) / ۶۴	۳۸۲	«علمای تشیع و مشروطیت»، کتاب
۱۶۷	عید فصیح	۴۹۱	علمای صدر مشروطیت
۳۱۴، ۲۰۳	عید فطر	۶۶	علمای مصر
۲۰۳	عید قربان	۳۸۲	علمای نجف
۱۸۵، ۱۵۹، ۴۷	عیسویان	۱۹۲	علمای نصاری
۷۷، ۴۵، ۴۴	عیسی (ع)	۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۳	علمای یهود
۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۲		۳۳۹، ۲۴۳	علمی بودن مارکسیسم»، کتاب
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹		۲۶۵	علویان
۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۴، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸		۳۳۱	علی بن ابراهیم (روایتگر)
۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳		۲۶۶	علی بن موسی الرضا (ع)
۲۴۵، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵		۷۱، ۴۳، ۲۱۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰	علی (ع)
۳۰۰، ۲۹۸، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۵۱، ۲۵۰		۳۸۷، ۳۶۲، ۳۴۹، ۳۲۴، ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۷۲	
۴۷۹، ۴۶۲، ۴۳۶، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۴۹، ۳۴۸		۳۹۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۷	
۲۰۴، ۱۵۵	عیسی روح الله	۴۸۰، ۴۷۹، ۴۴۴، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۱	
۱۵۵	عیسی فرزند مریم	۳۸۸، ۱۸۷	علی بن ابیطالب (ع)
۲۸۹، ۲۱۵، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷		۴۲۶، ۲۶۲	علی بن الحسین (ع)
۱۹۷، ۱۶۱	عیسی مسیح پسر خدا	۲۵۶	«علی صَوْتُ الْعِدَالَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ»، کتاب

۴۹۹، ۴۹۸	فاطر (۳۵) / ۲۸	۳۸۲	عین الدوله
۳۳۰	فاطر (۳۵) / ۳۰		
۴۴	فاطر (۳۵) / ۳۱		غ
۱۰۳	فاطر (۳۵) / ۳۲	۱۸۹، ۱۸۸	غار حرا
۳۱۴، ۲۹۴	فاطر (۳۵) / ۴۵	۱۹۵	غاشیه (۸۸) / ۱ تا ۱۶
۴۲	فتح رومی‌ها	۴۲۹	غاشیه (۸۸) / ۲۲
۳۸۳	فتح قسطنطنیه	۲۱	غافر (۴۰) / ۱۵
۲۱۸	فتح نیشابور	۴۸۳	غافر (۴۰) / ۲۶
۲۸۷	فتح (۴۸) / ۲۰	۶۰	غافر (۴۰) / ۶۰
۱۹۹	فتح (۴۸) / ۲۸	۲۹۵	غافر (۴۰) / ۶۷
۱۷۸	فترت و تعطیل وحی	۲۹۱	غافر (مؤمن) (۴۰) / ۷۸
۴۱۱، ۲۷۶	فجر (۸۹)	۴۲۱، ۴۰۳	غدیر خم
۴۱۱، ۳۵۰	فجر (۸۹) / ۱۱ و ۱۲	۷۱	غرب اروپا
۵۷	فجر (۸۹) / ۲۰	۳۷، ۳۵، ۲۸، ۲۷، ۲۵	غرب زدگی
۲۹۰، ۴۸، ۳۹، ۲۹	فرانسه	۲۷	غربی‌ها
۴۸۴، ۴۵۵، ۲۴۴، ۵۴، ۵۱، ۳۳	فرانسوی (ها)	۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۲، ۴۶۱، ۳۷، ۳۵، ۲۸	
۳۲۱	فردوسی طوسی	۲۸۶، ۱۴۸	غرق شدن فرعون و لشکریان
۳۰۹	فرزندان آدم	۷۴، ۷۱	«غریزه ناطق»
۱۲۵	فرزندان یعقوب	۲۶۸، ۲۶۷	غزوات
۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۸۴، ۲۲، ۲۱	فرشتگان	۲۱۰	غسل تعمید دادن
۲۹۱، ۲۸۳، ۲۸۰، ۲۶۴، ۲۲۹، ۱۶۲، ۱۱۸		۳۸۱، ۳۳۸	غیبت امام زمان
۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۲		۲۲۳، ۴۴	غیر اهل کتاب
۴۱۳، ۳۴۷، ۳۱۲، ۳۰۷، ۳۰۵		۲۴۵	غیر بنی اسرائیل
۱۱۲، ۱۰۱، ۸۲، ۸۱، ۶۴، ۲۲، ۲۱، ۲۰	فرشته ۲۰		ف
۱۹۶، ۱۹۱، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۱			
۳۰۹، ۲۸۸، ۲۱۲		۴۹۰، ۴۳۶، ۴۸۳، ۳۵۹	فثودال، فثودال‌ها
۴۰، ۲۶، ۲۲، ۲۰	فرشته وحی	۴۴۳	فاتحه (۱) / ۳
۱۲۷، ۹۸، ۴۴	فرعون	۳۱۹	فاتحه (۱) / ۴
۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۸		۴۴۳	فاتحه (۱) / ۵
۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷		۴۹۷، ۴۴۳	فاتحه (۱) / ۶
۲۱۰، ۲۰۸، ۱۷۸، ۱۵۴، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴		۴۹۰، ۴۸۴، ۴۲۰	فایشست، فایشسم
۳۴۱، ۳۱۴، ۳۰۰، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۲۱، ۲۱۳		۴۰۸	فاطر (۳۵) / ۸
۴۹۶، ۴۹۵، ۴۸۳، ۴۷۳، ۴۴۲، ۴۱۱، ۴۰۲		۲۹۴	فاطر (۳۵) / ۱۳
		۴۴۲	فاطر (۳۵) / ۱۵



۱۸۵	فلسطین	۲۲۷، ۱۴۴، ۱۲۷	فرعونیان
۹۱، ۸۹، ۶۷، ۶۱، ۵۳، ۵۱	فلسفه	۳۲۵	فرقان (۲۵)
۴۵۶، ۲۸۱، ۲۳۳، ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۹		۱۸۱	فرقان (۲۵) / ۵ و ۶
۳۲	فلسفه اشراقی	۱۰۲	فرقان (۲۵) / ۷
۲۱۳	فلسفه روم	۲۸۳	فرقان (۲۵) / ۳۲
۵۳	فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک	۴۶۱	فرقان (۲۵) / ۳۸
۲۷۲، ۲۶۶، ۲۱۳	فلسفه یونان	۲۵۲	فرقان (۲۵) / ۷۴
۳۴	فلسفه بافی	۱۶۲	فرقه ابیّا
۲۳۵	فلسفه‌ها	۳۷۱، ۲۶۰	فرمان مالک اشتر
۸۰	فلسفه‌های اجتماعی	۳۲۶	فرقان (۲۵) / ۵۵ تا ۵۸
۲۶۴	فلسفه‌های پوچی	۴۶۵	فرماندار نظامی
۲۴۴	فلسفه‌های سیاسی	۴۰۷	فرمانده کل سپاه
۴۵۲، ۳۴۵، ۳۳۲، ۳۲۱، ۳۱۷		۴۵۹	فرماندهی انگلیسی‌ها
۵۱	فلسفه‌ی مادی مارکس	۵۴	فرهنگ اروپای غربی
۳۹۸، ۲۸۲، ۲۷۹، ۶۳، ۲۵	فلسفی	۳۴۵	فرهنگ اسلامی
۱۵۲	فوت هارون	۲۷۹، ۲۵	فروغی، میرزا ابوالحسن خان
۵۱	فوستل دو کولانژ	۱۶۹	فریسیان
۴۳	فون گرونبوم	۴۰۳	فسانی
۴۹۳	فونکسیون امامت یا نبوت	۴۹۹، ۲۳۲	فصلت (۴۱) / ۳
۴۲۸، ۴۰۳	فونکسیون حکومت	۳۰۳، ۶۴	فصلت (۴۱) / ۱۲
۴۲۸، ۴۰۲، ۳۹۲	فونکسیون نبوت	۲۰۲	فصلت (۴۱) / ۴۲
۴۹۳	فونکسیون ولایت	۲۲۵، ۲۰۲	فصلت (۴۱) / ۴۳
۱۷۴	فیل (۱۰۵)	۲۳۲	فصلت (۴۱) / ۵۳
۱۹۳، ۹۱، ۶۲، ۲۹	فیلسوف	۴۹۲، ۲۵۵	فقاها
۲۱۸	فیلسوف یونانی	۳۶۳، ۳۲۶، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۱۹، ۸۱	فقه
۴۶۰	فیروز آبادی، حاج آقا	۲۶۶	فقه جعفری
۴۸۴	فیشرها	۲۷۱	فقه رسمی شیعه
		۸۱، ۶۱	فقها
		۳۸۰، ۳۵۶، ۳۵۱، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۲۶، ۲۶۷	
۷۰	ق (۵۰) / ۱۶	۴۹۲، ۴۹۱، ۴۲۸، ۴۱۸، ۳۹۸، ۳۸۱	
۳۳۳	قاجاری	۴۱۹، ۴۱۸، ۳۷۸، ۳۲۴	فقیه
۵۶	قارعه (۱۰۱) / ۱ و ۲	۲۷۲	فقیه پرور
۲۸۵، ۹۸	قارون	۴۳۷، ۴۱۵، ۲۸۴، ۹۱، ۸۱	فلاسفه

ق

قاسم، عبدالله و ابراهیم (پسران پیامبر)	۱۸۷	قرون وسطی	۲۹، ۳۸۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۸۶
قاموس قرآن	۲۱۷	قریش	۵۴، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۸۸، ۳۲۵
قانون اساسی	۴۹۲، ۴۸۳	قریه	۳۶۵، ۴۶۱، ۴۹۰
قانون جاذبه عمومی	۶۷	قریش	۳۲۵
قانون جنگ (جهاد)	۲۷۰، ۲۶۸	قزاق	۴۶۵
قانون صلح	۲۶۸	قرل ارسلان	۴۶۵
قبطی	۲۲۱، ۱۲۹، ۱۲۳	قسط	۲۴۵، ۲۴۷
قبل از انقلاب	۴۶۵، ۷۹		۲۶۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۵۱
قبل از بعثت رسول اکرم	۴۱، ۴۶، ۱۸۸، ۲۰۱		۳۵۲، ۳۵۳، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶
قبل از نبوت	۱۸۶		۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۷۶، ۴۹۴
قبله مسلمین	۶۱	قسطنطنیه	۳۸۳
قبیله	۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷	قشون انگلیس‌ها	۴۵۸
	۸۲، ۱۲۱، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۲۴، ۳۶۵، ۴۶۱	قشون ترک‌ها، قشون روس‌ها	۴۵۸
قبیله بنی سعد	۱۷۴	قشون کشی	۲۱۸
قبیله قریش	۲۲۲	قصاص	۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۵
قبیله کنان	۱۸۶	قصص	۴۶، ۴۸
قتل عام نیشابور	۲۱۹	قصص قرآن	۴۲، ۴۴، ۴۶
قتل نفس	۲۲۱، ۴۷۴	«قصص قرآن و زندگی پیغمبران»، کتاب	۴۳
قدر (۹۷) / ۴	۲۲، ۲۹۱، ۳۰۱	قصص کتب مذهبی قبل	۴۴
قدیسین کاتولیک	۴۱	قصص (۱۸) / ۱۱۰	۸۱
قرآن، در بیش از ۲۷۰ صفحه از کتاب		قصص (۲۸) / ۱۲۸، ۲۷۶، ۲۸۶	
«قرآن مجید، تکامل و خلقت انسان»، کتاب	۱۱۰	قصص (۲۸) / ۷	۸۷، ۱۲۸
«قرآن معجز بدیهی محمد است»	۴۳	قصص (۲۸) / ۱۴	۱۳۰
قرآن و سنت (یا عترت) محمدی	۱۹۱	قصص (۲۸) / ۱۶	۲۲۱
«قرآن یگانه معجز محمد است»	۴۳	قصص (۲۸) / ۱۹	۲۲۱
قرن	۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۶۱، ۷۱	قصص (۲۸) / ۲۹ تا ۳۵	۱۳۷
	۷۸، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۳	قصص (۲۸) / ۳۰	۱۳۷
	۲۴۰، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۶۳	قصص (۲۸) / ۴۰ تا ۴۹	۱۴۰، ۸۵، ۲۳۰
	۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۸۳، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۱	قصص (۲۸) / ۶۸	۱۰۲
قرون جدید	۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳	قصص (۲۸) / ۷۶ تا ۸۳	۲۳۷
قرون قبل از اسلام	۴۹	قصص (۲۸) / ۸۶	۴۰
قرون وسطای مسیحی	۸۰، ۱۷۴، ۲۶۸	قصه‌ی یوسف قرآن	۴۴

قوم لوط ۱۱۸، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۰۲، ۴۷۸	۲۷، ۲۸	قضاوت
قوم موسی ۱۴۸	۲۹، ۳۰، ۳۴، ۸۹، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱	
قوم نوح ۲۹۹	۲۷۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۷۱، ۴۳۵، ۴۸۸	
قوم هود ۳۰۴، ۲۹۹، ۲۹۸	۴۸۹، ۴۵۶، ۳۸۲	قضایای شهریور ۱۳۲۰
قوم یونانی و رومی ۵۲	۴۲	قضیه عام القیل
قیام مسلحانه ۲۵۸	۳۳	«قضیه محمّد»، کتاب
قیام و انذار ۱۹۴	۷۰	قلم (۶۸) / ۴
قیامت ۵۹، ۵۶، ۵۰، ۲۵، ۲۴، ۲۲	۱۷۷	قلم (۶۸) / ۴۸
۶۸، ۶۹، ۹۶، ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۸۳، ۱۹۴	۱۰۵	قلم (۶۸) / ۵۰
۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۶	۳۱۳	قلمداران، مؤلف «حکومت در اسلام»
قیامت و آخرت ۲۴۲، ۱۹۵	۳۸۹	
قیام‌های آزادی‌بخش ۲۴۳	۴۸۳، ۳۹۴	قم
قیام به قسط ۳۲۰	۳۰۲	قمر (۵۴) / ۱۲
۳۳۰، ۳۵۱، ۳۷۵، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۹۴	۲۵۳	قمر (۵۴) / ۱۷
قیام سُنّاد زرتشتی ۳۲۳	۲۹، ۴۲، ۴۵، ۴۷	قوم
قیام‌های علیه بنی‌عباس ۳۲۳	۴۸، ۵۲، ۷۹، ۸۶، ۹۶، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۴	
	۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۶	
	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۵	
	۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵	
	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷	
	۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷	
	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸	
	۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۰	
	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸	
	۴۴۱، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۸	
	۱۵۲	قوم بت پرست
	۲۱۰	قوم بنی‌اسرائیل
	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم ثمود
	۱۵۳	قوم جبارین
	۲۸۵	قوم شعیب
	۲۹۸، ۲۹۹	قوم صالح
	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم عاد
	۴۲، ۴۷، ۱۸۸	قوم عرب

## ک

ک. ریوپر ۲۱۸		
کاپیتالیست، کاپیتالیست‌ها ۴۵۵، ۴۳۸، ۴۳۷	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷	
کاپیتالیستی، کاپیتالیسم ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۲۰	۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷	
کاتبان ۲۵۴، ۱۷۱	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸	
کاتولیک ۱۶۰	۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۰	
کاتولیک‌تر از پاپ‌ها ۳۶۹	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸	
«کار در اسلام»، کتاب ۶۰	۴۴۱، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۸	
کارگر ۴۴۸، ۴۴۵، ۴۲۰، ۴۱۷، ۳۶۸	۱۵۲	قوم بت پرست
کارل مارکس ۵۵، ۵۴، ۵۳	۲۱۰	قوم بنی‌اسرائیل
کارلایل ۶۷، ۳۹، ۳۲، ۳۱	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم ثمود
کازانوا ۳۹	۱۵۳	قوم جبارین
کاسب ۴۸۱، ۴۵۹، ۴۴۸، ۴۱۳	۲۸۵	قوم شعیب
کافر ۱۶۰، ۱۵۷	۲۹۸، ۲۹۹	قوم صالح
۱۸۰، ۲۳۱، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۷۰	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم عاد
کافران ۳۰۶، ۲۷۱، ۱۹۵	۴۲، ۴۷، ۱۸۸	قوم عرب

مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری		۵۶۰
۲۷۹، ۱۷۱، ۱۷۰، ۸۴	کلامی	۲۳۳
۴۶۵	کلاتتری	۱۶۹، ۳۴
۴۹۲، ۳۷۹	کلامی‌ها	۴۵۵
۱۷۲	کلاوس	۵۷
۱۸۵، ۶۶، ۳۴	کلدانی‌ها، کلداه	۱۱۸
۳۱۷، ۷۹	کلیسا	۲۳۶، ۱۵۰، ۴۵
۴۸۶، ۴۳۷، ۴۳۶، ۳۸۴، ۳۵۹، ۳۴۵		۱۸۶
۲۵۰، ۲۱۷، ۱۶۰	کلیساها	۴۵۹، ۴۵۸
۲۰۴	کلیم الله	۴۸۹
۴۷۰، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۳۶، ۳۸۶	کمونیسیت	۱۸۹
۴۵۶، ۴۰۶، ۳۴۹	کمونیسیتی	۳۱۷
۴۸۳، ۴۵۹، ۴۳۸، ۴۲۱	کمونیسیت‌ها	۱۱۸
۳۸۴، ۳۵۹	کمونیسیم	۱۸۵، ۱۱۸
۴۹۰، ۴۵۰، ۴۴۱، ۳۸۶، ۳۸۵		۴۶، ۴۴
۴۳۳	کمیته «امر به معروف و نهی از منکر»	۱۷۴
۲۰۷، ۱۵۱	کنعان، کنعانیان	۶۰
۶۰	کنگره انجمن‌های اسلامی ایران	۴۵
۴۷۹، ۳۵۷		۳۷۱
۴۹۸، ۱۴۷	کهف (۱۸)	۳۷۷، ۳۷۸، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۳، ۴۷۴
۸۸	کهف (۱۸) / ۷	۴۷۶، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲
۴۹۸، ۸۸	کهف (۱۸) / ۸	۲۲۰
۳۰۶	کهف (۱۸) / ۵۸	۲۶۳
۱۴۷	کهف (۱۸) / ۶۰ تا ۸۲	۷۹
۱۰۲، ۶۳	کهف (۱۸) / ۱۱۰	۲۲۷، ۹۸
۴۳۱	کواکبی	۲۷۱، ۲۶۷، ۲۴۷
۱۹۵	کوثر (۱۰۸) / ۱ تا ۳	۴۳
۳۸۸، ۲۶۲	کوفه	۳۸۴، ۳۱۷، ۲۱۸
۲۶۹	کونسی رایت (مؤلف کتاب)	۹۶
۲۷۹	کوه البرز	۴۲
۱۵۰	کوه سینا	۳۸۱، ۳۶۲، ۳۲۶، ۲۹۸، ۲۶۸، ۲۱۵، ۲۱۳
۴۰۲، ۴۰۱، ۱۴۹، ۱۳۷	کوه طور	۲۶۸
۳۹۴	کوی امیرآباد	۲۱۹
		۳۱
		کانت
		کاهن بت پرست، کاهنان
		کاویانی
		کپرنیک
		کتاب آسمانی موسی
		کتاب عهد، کتب عهدین
		کتاب فروشی علمی
		کتاب ماجرزیال دستجردی
		کتاب فروشی سروش
		کتاب‌های مسیحیان
		کتاب‌های اول و دوم شموئیل
		کتب ابراهیم و موسی، کتب پیشین
		کتب آسمانی
		کتب دینی قدیم، کتب سلف
		کتب سیره
		کتب فقهی
		کتب مقدس تحریف یافته‌ی
		کتیرایی، مهندس مصطفی
		کرامول
		کربلا
		کریسمس
		کشتی نوح
		کشورهای اسلامی
		کشیش لامن
		کشیش‌ها، کشیشان
		کفار اهل کتاب
		کفار قریش
		کفر ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۶۸، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۸۱
		کفرستیزی
		کلام عیسی (ع)
		کلام محمد (ص)



مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری		۵۶۲
«مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، م.آ. ۸	۲۴۵	مائده (۵) / ۶۴
۴۷۹، ۳۵۷، ۳۱۴	۱۸۲	مائده (۵) / ۶۷
«مباحث علمی، اسلامی»، م.آ. ۷	۳۶	مائده (۵) / ۸۲
۴۸۹	۳۲۷	مائده (۵) / ۸۷
مبدأ و معاد	۴۹۴، ۳۷۰	مائده (۵) / ۹۹
۵۹	۲۸۹، ۱۵۷	مائده (۵) / ۱۱۰
مبدأ تاریخ قرون جدید	۲۱۵، ۱۵۷	مائده (۵) / ۱۱۱
۳۸۳	۲۱۱	مادر مریم
مبعث ۶۲، ۸۳، ۹۸، ۲۷۵، ۳۱۹، ۳۹۴	۱۲۹، ۱۲۸	مادر موسی
۴۶۵، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵	۲۱۹	مارسل بریون فرانسوی
متدینین	۴۴۵، ۴۴۴	مارسل بوازار
متکلمین شیعه	۴۴۵، ۴۲۱، ۳۸۷	مارکس، مارکسیست‌ها
۳۳۷	۳۳۲، ۲۴۸، ۲۴۳	مارکسیسم
متولیان ادیان	۵۵	معاون (۱۰۷) / ۱ تا ۳
۲۰۲، ۸۱	۴۵۴، ۴۴۴، ۴۳۶	ماکیاویلی
متولیان معبد و مکتب	۲۳۹، ۲۳۶	مال پرستی
۲۱۴	۴۹۰، ۴۸۰، ۴۲۹، ۳۱۸	مالک اشتر نخعی
۱۸۲	۲۴۴، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۰۷، ۱۴۱، ۱۲۰	مالکیت
مثنوی مولوی	۴۱۸، ۳۱۸	مالیات
مجادله (۵۸) / ۲۲	۴۹۰، ۴۶۶، ۴۵۴، ۴۴۶، ۴۳۴	مأموریت
۲۲	۹۷، ۸۳، ۴۶، ۳۹	۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶
مجامع انکیزیسیون	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰
۲۱۸	۳۷۱، ۳۴۹، ۳۴۶، ۲۹۸، ۲۴۷، ۲۲۳، ۲۲۲	۳۷۱، ۳۴۹، ۳۴۶، ۲۹۸، ۲۴۷، ۲۲۳، ۲۲۲
مجریان دین خدا	۴۰۰	مأموریت پیغمبری
مجرى شرع	۴۰۵	مانیان، حاج محمود
مجلس	۱۸۶	ماه‌های حرام
۳۱۹، ۱۲۳، ۸۶، ۳۵، ۲۵	۲۹	ماهوم (نام بت)
مجلس شورا	۲۴۲	«مباحث اعتقادی و اجتماعی»، م.آ. ۱۱
۴۸۳، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۱۰، ۳۸۱، ۳۵۵، ۳۲۵	۷۱	«مباحث ایدئولوژیک»، م.آ. ۹
۴۶۵، ۴۵۲، ۴۳۰	۳۰۱، ۵۸	«مباحث بنیادین»، م.آ. ۱
مجلس شورای ملی	۱۰، ۷۸	مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»، م.آ. ۱۰
۴۵۲، ۴۳۱	۲۴۳	
مجلسی، «مجلسی»‌ها		
۴۲۱، ۴۲۰، ۳۳۱		
مجله اسلامی «ایسلامیک روی یو»		
۳۵		
مجله «مهرنامه»		
۲۷۵		
مجله‌ی «کیهان فرهنگی»		
۲۱۸، ۸۱		
مجله‌ی «خواندنیها»		
۳۵		
مَجْمَعُ البَيَانِ طبرسی		
۳۱۷		
مجموعه آثار (۱)، مباحث بنیادین		
۳۰۱		
مجموعه آثار ۲، بعثت (۱)		
۲۸۴		
مجوس، مجوسی		
۱۷۱، ۱۵۹		
مجوسیان		
۱۷۲، ۱۷۱		
محدث یا مفتی		
۲۵۴		
محمد (ص)		
۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸		
۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۶۱، ۷۸		
۲۲۶، ۱۸۹، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۵۵		

		نمایه فارسی
۴۵۶	مدیرکل وزارت دارایی	۱۸۸ «محمد امین»
۴۵۲	مدیریت یا حکومت	۳۶ «محمد آیا پیغمبر بود؟»
۳۲۳، ۱۹۲، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۳۵	مذاهب	۱۸۶ محمد جوانمرد
۵۱	مذاهب کهنه	۳۰ محمد رسول الله
۵۰	مذاهب یهودی و مسیحی	۴۱ «محمد قرآن را درست نکرده است.»
۳۵، ۲۹	مذهب	۷۷ محمد مصطفی (ص)
۳۳۲، ۲۵۰، ۲۳۳، ۶۱، ۵۰، ۴۹، ۳۹		۲۲۸، ۲۰۸، ۱۹۱، ۱۷۳
۳۷۹	مذهب تشیع	۶۱، ۳۳ «محمد و سنت اسلامی»، کتاب
۳۸۱	مراجع	۳۳ «محمد، پیغمبر و زمامدار»، کتاب
۴۴۱	مرام اومانیته	۱۸۵ محمد، یتیم از پدر و مادر
۴۲۸، ۴۱۸، ۳۳۳	مرجع تقلید	۳۱ محمد بن عبدالله (ص)
۱۹۵	مردم شناسی	۲۹۸، ۲۲۶، ۱۹۰، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۰۰
۳۴۶	مرز میان دینان و حکومت کجا است؟	۳۳۱ محمد بن عیسی
۶۰	«مرز میان دین و سیاست»، کتاب	۳۲۳ محمد بن علی (امام رضا) (ع)
۴۷۹، ۳۵۷		۳۲۲ محمد بن علی ابن عبدالله ابن عباسی
۲۵۹	مروان	محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن
	«مُروَجُ الذَّهَبِ وَ معادن الجواهر»، کتاب	۳۲۲ عبدالمطلب
۲۶۱، ۲۶۰		۳۳۱ محمد بن یحیی
۱۵۶، ۱۵۵، ۲۱	مریم (س)	۳۶ محمد رسول الله
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۷		۴۸۳، ۴۸۲ محمد رضا شاه
۲۸۹، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۷۱، ۱۷۰		۴۴۱ محمد علی میرزا
۳۴۳، ۲۱۵، ۱۵۸	مریم (۱۹)	۱۷۵ مدثر (۷۴) / ۱ و ۲
۲۱۶	مریم (۱۹) / ۱۴	۱۹۴، ۵۶ مدثر (۷۴) / ۱ تا ۷
۷۷	مریم (۱۹) / ۱۵	۴۶۵، ۴۶۴، ۱۹۰ مدرس، آیت الله سید حسن
۱۵۵، ۲۱	مریم (۱۹) / ۱۷	۲۱۳ مدعیان خدایی و سلطنت زمینی
۲۸۸	مریم (۱۹) / ۲۱	۲۱۳ مدعیان و متولیان دین
۲۱۶	مریم (۱۹) / ۳۰	۲۹ مدعی الوهیت
۲۳۵، ۲۱۶، ۱۵۵، ۸۷	مریم (۱۹) / ۳۱	۱۳۰، ۱۳۵، ۱۸۵ مدین
۲۳۵، ۲۱۵	مریم (۱۹) / ۳۲	۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۲۸، ۲۹۹، ۲۳۷
۱۵۸، ۷۷	مریم (۱۹) / ۳۳	۲۷۲ مَدِينَةُ الْعِلْمِ
۳۰۴	مریم (۱۹) / ۳۹	۲۵۹، ۲۵۵، ۶۰، ۴۶ مدینه
۴۹۷	مریم (۱۹) / ۴۰	۴۷۰، ۴۶۱، ۴۲۵، ۴۰۰، ۳۸۸، ۳۶۵
۳۴۳، ۲۸۷	مریم (۱۹) / ۴۱	۲۶۳، ۲۰۸ مدینه النبی

۲۴۲	مسجد دبیرستان کمال	۳۴۳	مریم (۱۹) / ۴۲
۵۸	مسجد سپه‌سالار (شهید مطهری فعلی)	۳۴۳	مریم (۱۹) / ۴۴
۸۳	مسجد صنیع الدوله (حاج حسن)	۳۰۶	مریم (۱۹) / ۸۴
۳۹۴، ۶۲، ۱۹	مسجد هدایت	۳۲۳	مزدکی
، ۲۶۰	مسعودی (مورخ سده چهارم هجری)	۴۹۱، ۳۷۸، ۳۹۷	مسئله حکومت
۲۶۱		۳۶۲	مسئله دولت
، ۷۸، ۴۳، ۳۵، ۳۲	مسلمانان	۲۲	مسئله دین
، ۲۵۲، ۲۳۹، ۱۸۸، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۸، ۷۹		۳۹۲، ۳۲۵، ۱۹۳، ۱۴۸، ۹۵	مسئله‌ی نبوت
، ۳۵۶، ۳۲۰، ۳۱۸، ۲۹۸، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹		۷۴، ۶۳، ۶۲، ۵۲، ۴۳، ۲۰، ۱۹	مسئله وحی
، ۴۴۸، ۴۴۲، ۴۳۱، ۴۰۹، ۳۸۲، ۳۶۴، ۳۵۷		۳۴	مسئله یا قضیه‌ی محمد
۴۸۵، ۴۷۹، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷		۹۵، ۳۷	مسئله‌ی نبوت و پیغمبری
«مسلمان اجتماعی و جهانی باشیم»، مقاله		۴۷۸	مسئله‌ی «دیانت و حکومت»
۳۹۴		۴۸۵، ۳۸۴	مسئله‌ی آزادی
۸۶	مسلمانان	۴۳۱	مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست
، ۲۵۳، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۹، ۱۵۹، ۱۴۷، ۱۲۷		۴۷۰	مسئله‌ی جنگ و جهاد
، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۵۶، ۲۵۵		، ۳۷۸، ۳۱۹	مسئله‌ی حکومت
۴۱۸، ۳۸۳، ۳۷۴، ۳۶۱، ۳۵۸، ۲۷۵، ۲۷۳		۴۸۸، ۴۵۲، ۴۳۱، ۴۰۶، ۴۰۳، ۳۹۳، ۳۹۲	
، ۳۵۶، ۲۴۷، ۱۴۵، ۱۲۸، ۲۹، ۲۲	مسلمان‌ها	۳۹۳	مسئله‌ی حکومت و پادشاهی
۴۸۰، ۴۶۲، ۴۵۸، ۴۲۲، ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۶۴		۸۹	مسئله‌ی حکومت و سیاست
۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۴۷، ۴۰، ۳۲	مسلمین	۳۲	مسئله‌ی رسالت و وحی
، ۱۵۵، ۸۷	مسیح (ع)	۴۷	مسئله‌ی قیامت
، ۲۱۱، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۵۹		۳۸۴	مسئله‌ی ملیت
۲۸۹، ۲۵۰، ۲۲۷، ۲۲۰، ۲۱۸		۴۷۰	مسئله‌ی منافقین
، ۴۵، ۳۵	مسیحی	۴۲۱	مسئله‌ی وراثت
۳۸۳، ۲۶۱، ۲۵۶، ۱۸۵، ۷۹، ۵۱، ۴۷، ۴۶		۳۸۴	مسئله‌ی وطن
۳۱۷، ۲۷۱، ۲۴۵، ۱۵۶، ۱۴۷	مسیحیان	۳۷۸	مسئله‌ی ولایت فقیه
، ۴۵، ۳۱، ۳۰	مسیحیت	۳۷۱	مسئولیت نبوت
۳۸۵، ۳۸۴، ۱۵۸، ۸۹، ۸۰، ۵۱، ۴۶		۴۷۷، ۳۹۴، ۳۷۴	مساجد
۳۴	مسیحیت شرقی	۶۲، ۵۲، ۵۱، ۴۲، ۳۷، ۳۶	مستشرقین
۲۷۰	مسیحیت غرب	۴۶۹، ۴۶۳، ۲۰۸	مستضعف، مستضعفین
، ۴۵، ۳۱	مسیحی‌ها	۲۸۶، ۲۰۸، ۱۴۶، ۱۴۵	مستکبر
۳۸۱، ۳۸۰، ۲۱۷، ۷۹، ۴۹، ۴۸، ۴۶		۴۸۴، ۴۱۲	مستکبرین
۴۶	مسیحی‌های مکه	۴۷۹، ۳۵۷، ۶۰	مسجد جامع نارمک



۵۶۵	نمایه فارسی
۲۶۷، ۲۴۷، ۶۰	مشایخ اسرائیل
۱۹۳	مشرق زمین
۴۱۹	مشرك
۴۹۱، ۴۸۷، ۴۷۹، ۴۷۴، ۴۷۱	مشركين
۳۲۰، ۱۷۰	مشركين
۳۸۴، ۳۸۳، ۱۸۶، ۲۸	مشركين
۳۵۱، ۱۸۳، ۱۱۴، ۱۰۰	مشركين
۲۶۸	مشركين
۴۷۲	مشركين
۲۹	مشركين
۵۳	مشركين
۳۶۴	مشركين
۳۶۷	مشركين
۳۵۹	مشركين
۴۵۲	مشركين
۳۳۲	مشركين
۳۶۵، ۳۶۰، ۳۳۹	مشركين
۶۷، ۴۵، ۳۸	مشركين
۲۱۱	مشركين
۵۲، ۴۴، ۴۳، ۳۴، ۲۸، ۲۵	مشركين
۳۶۳، ۳۶۰، ۳۴۵، ۳۳۹، ۶۱، ۶۰، ۵۷، ۵۳	مشركين
۲۳۳	مشركين
۵۸	مشركين
۲۷۲	مشركين
۱۹۴	مشركين
۲۲۰	مشركين
۳۴	مشركين
۴۴۵	مشركين
۶۰	مشركين
۳۶۲	مشركين
۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶	مشركين
۱۸۴، ۱۸۳، ۱۱۷، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۵، ۵۴	مشركين
۴۲۴، ۲۵۵، ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵	مشركين
۱۵۰	مشركين
۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳	مشركين
۳۴۱، ۲۱۶، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۴	مشركين
۸۵، ۸۴، ۵۷، ۵۵	مشركين
۲۰۸، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۲۷، ۱۱۹، ۹۶	مشركين
۴۱۷، ۲۸۳، ۲۷۰، ۲۶۷، ۲۴۷، ۲۲۸، ۲۱۳	مشركين
۴۹۲، ۴۰۶، ۳۸۸، ۳۴۹	مشركين
۳۹۴	مشركين
۴۹۲، ۴۹۱، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۵۵	مشركين
۲۶۲، ۸۹	مشركين
۳۹۰	مشركين
۶۷	مشركين
۹۰، ۸۹	مشركين
۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۶۰	مشركين
۱۴۵، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۰۷	مشركين
۴۲۹، ۲۳۷، ۲۱۸، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸	مشركين
۱۲۷	مشركين
۵۷، ۵۲، ۳۴	مشركين
۴۹۶، ۴۳۷، ۳۲۱، ۲۶۰، ۱۰۰، ۸۸، ۸۰	مشركين
۲۳۷	مشركين
۴۸۶، ۳۱۷، ۵۸	مشركين
۳۷۴	مشركين
۲۲	مشركين
۲۳۸	مشركين
۴۶۹، ۴۶۸، ۳۶۷	مشركين
۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۸، ۴۳	مشركين
۴۲۶، ۴۲۴، ۴۱۱، ۴۰۴، ۳۶۲، ۳۲۲، ۲۶۲	مشركين
۱۸۲، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۸۵	مشركين
۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۱۲	مشركين
۲۹۰، ۲۸۷، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۵۷، ۲۵۰، ۲۳۳	مشركين
۳۰۹، ۳۰۳، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۱	مشركين
۲۲۸، ۲۰۶، ۱۸۱، ۱۳۴، ۹۷، ۸۵، ۸۴، ۶۷	مشركين
۲۹۰، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۳۰، ۲۲۹	مشركين

مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری		۵۶۶
منطق قرآن	۳۰۹، ۸۶	۳۲۹
منطق متکلمین	۸۶	ملاء، ملاء بنی اسرائیل ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۷۱، ۴۰۳
منکرین	۳۰۷، ۱۸۱، ۸۵، ۸۴	۱۵۳، ۱۴۷
«منم تیمور جهانگشا»، کتاب	۲۱۹	ملت ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۶۱
مهاجرت با اهل بیت	۱۳۰	۸۰، ۱۱۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۴
مهاجرین	۳۲۵	۲۶۶، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۷۱
موحدین، موحد	۱۵۹، ۱۲۴	۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۸۵
موسولینی	۴۲۰	ملت ابراهیم ۵۱، ۱۹۰، ۲۲۲
موسی (ع)	۷۲، ۴۵، ۴۴	ملت آلمان ۴۵۵
۸۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۹۵، ۴۹۶	ملت ایران ۴۵۵، ۲۷۵	
موسی و هارون	۱۳۹، ۱۰۴	ملت‌های مسلمان ۲۶۴
مولای متقیان	۲۶۱	ملک ۳۵۵، ۳۷۱، ۴۷۳
مولوی رومی	۹۷	ملک ۴۰۷، ۳۹۹
میرخانی، حاج مصطفی	۴۵۹	ملک مصر ۱۲۳
میرزا کوچک خان	۴۵۹	ملک یا حکومت، جدای از دین است ۳۱۹
میزان	۳۱۲، ۲۸۷، ۲۴۵، ۲۱۳، ۶۸، ۳۷	ملک (۶۷) / ۲ ۸۸
میسون‌ها	۲۵۰	ملکه‌ی عزیز مصر ۱۲۲
میقات ۷۰ نفر از مشایخ، میقات موسی	۱۴۷	ملکوت آسمان‌ها و زمین ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۹۸
میلاد پیغمبر	۷۹	ممالک اسلامی ۲۸
میلاد رسول اکرم (ص)	۷۷	ممالک متمدن اروپا ۵۳
«میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا»، مقاله	۲۶۲	ممتحنه (۶۰) / ۴ ۱۱۹
		ممتحنه (۶۰) / ۸ ۲۴۶
		«من» و «سلوی» ۱۴۸، ۱۴۹
		مناسک حج ۶۰، ۳۷۵
		منافق ۲۶۲، ۴۴۷، ۴۷۱
		منافقون (۶۳) / ۱۱ ۲۹۳
		منافقین ۲۰۸، ۲۷۰، ۴۱۱، ۴۴۷، ۴۷۰
		منتسکیو ۴۴۱
		منتگمری وات ۳۳، ۴۸
		منصور (خلیفه عباسی) ۳۲۳
		منصوری، ذبیح‌الله ۳۵، ۲۱۹
		منطق ادیان ۴۴۲
		منطق شعوبیه ۳۲۲

۲۱۰، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲،	۲۶۵	میوه‌های عاشورا
۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۷۸، ۲۸۹،		
۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۸،		ن
۳۴۹، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۹۱	۳۸۱، ۳۸۲	نائینی، علامه
۸۱ نبوت پیغمبران	۳۸۸، ۳۹۴، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۸۲، ۴۹۲	ناپلئون
۹۵ نبوت خاصه	۴۸۶	نارمک تهران
۳۱۵ نبوت در نقش هارون	۲۴۲	نازعات (۷۹)
۱۱۹، ۲۰۸ نبوت و امامت	۱۳۱	نازعات (۷۹) / ۱۵ تا ۱۶
۳۹۲ نبوت و حکومت	۱۳۱	نازعات (۷۹) / ۱۷
۸۱ نبوت و دیانت	۱۳۱، ۱۳۸	نازعات (۷۹) / ۱۸ تا ۲۶
۴۳ نبوت و وحی پیغمبر	۱۴۰	نازیسم
۳۲۵ نبوت و ولایت	۴۸۴	ناس
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۷۳،	۱۴۲، ۲۲۱	ناسیون
۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷ نجات بنی اسرائیل	۳۲۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۹، ۴۱۲، ۴۸۹	ناسیونالیست
۱۹ نجم (۵۳) / ۱ تا ۱۸	۴۳۷، ۴۶۱	ناسیونالیسم
۱۹۱ نجم (۵۳) / ۴ و ۵ و ۹	۴۳۶، ۴۳۷	ناشکری‌ها و نافرمانی‌ها
۱۱۸ نجم (۵۳) / ۳۶ و ۳۷	۳۳۲، ۳۴۵	ناصرالدین شاه
۸۳ نجم (۵۳) / ۳۸	۳۸۵، ۳۸۶، ۴۳۷، ۴۵۵، ۴۶۱	ناصره
۸۳، ۳۳۰، ۳۷۳ نجم (۵۳) / ۳۹	۱۴۸	ناقه صالح
۲۷۷ نحل (۱۶)	۳۸۵، ۴۴۱	«ناگفته‌های بعثت»، مقاله
۳۰۳ نحل (۱۶) / ۱	۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲	نامه به معاویه
۲۱، ۳۰۳ نحل (۱۶) / ۲	۹۸، ۲۲۷، ۲۸۶	نامه‌ی حضرت امیر به مالک اشتر
۱۷۷ نحل (۱۶) / ۲۷	۸۷، ۲۶۰	نباء (۷۸) / ۱
۳۰۲ نحل (۱۶) / ۳۳	۳۱۸، ۴۰۴، ۴۲۴	نبوت ۲۰، ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴
۱۰۶ نحل (۱۶) / ۳۶	۴۸۰	۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲،
۲۹۳ نحل (۱۶) / ۶۱	۵۹	۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷،
۲۷۷ نحل (۱۶) / ۶۷	۸۴، ۸۳، ۷۷، ۷۱، ۳۴، ۳۳، ۳۱	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲،
۶۴ نحل (۱۶) / ۶۸ و ۶۹	۸۴، ۸۳، ۷۷، ۷۱، ۳۴، ۳۳، ۳۱	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴،
۳۰۹، ۳۰۳ نحل (۱۶) / ۷۷	۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
۳۲۱ نحل (۱۶) / ۹۰	۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸،
۴۰۸ نحل (۱۶) / ۹۶	۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴	
۲۲ نحل (۱۶) / ۱۰۲	۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴	
۱۸۱ نحل (۱۶) / ۱۰۳	۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴	

۵۴	نصر (۱۱۰) / ۱ تا ۳	۲۱۶	نحل (۱۶) / ۱۲۰ و ۱۲۳
۴۷۲	نظام حکومت استبدادی	۴۵۵، ۴۰۹	نخست‌وزیر
، ۳۱۴، ۲۶۰	نظام حکومتی	۴۴۶	نذورات
، ۳۷۴، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۱۶		۲۱۷	نرون
۴۷۳، ۴۵۰، ۴۴۵، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۰۶، ۳۸۸		۳۰۳، ۲۴۲، ۱۴۰، ۲۹، ۲۱	نزول قرآن
۲۶۰	نظام حکومتی اسلامی	۲۵۳	نزول وحی
۴۸۶، ۴۶۳، ۲۱۸	نظام دموکراتیک	۳۴	نژاد عرب،
۴۷۲	نظام دموکراسی	۳۹۸	نساء
۴۷۰	نظام دولتی	۴۱۷، ۴۰۹، ۳۹۸، ۳۲۴	نساء (۴)
۳۴۸، ۲۶۱	نظام سلطنتی	۲۲۴، ۱۷۴، ۱۷۰	نساء (۴) / ۱
۴۷۲	نظام سوسیالیستی	۳۷۳	نساء (۴) / ۳۲
۴۷۴	نظام عمومی	۳۰۵	نساء (۴) / ۴۷
۴۷۰	نظام غربی	، ۳۲۶، ۳۱۷	نساء (۴) / ۵۸
۴۸۶	نظام غیردموکراتیک	۴۲۶، ۴۱۸، ۴۱۰، ۳۵۰، ۳۳۵، ۳۳۰	
۴۷۰	نظام کاپیتالیستی	۳۳۸، ۳۲۴، ۳۱۷	نساء (۴) / ۵۹
۴۷۲	نظام کمونیستی	۴۸۸	نساء (۴) / ۶۰
۲۰۸	نظام مردمی	۲۹۱	نساء (۴) / ۶۴
۳۵۹	نظام‌های لیبرال	۳۶۵	نساء (۴) / ۷۵
۴۴۴، ۴۴۱	نظام‌های دنیایی	۱۸۲	نساء (۴) / ۸۱
۳۱	نظریه ایده‌آلیسم رمانتیک	۲۳۰، ۹۹، ۸۵	نساء (۴) / ۸۲
۵۱	نظریه وات	۲۷۰	نساء (۴) / ۹۱
۳۰	نظریه ولتر	۱۱۷	نساء (۴) / ۱۲۵
۱۸۶	نعمان بن منذر	۴۱۷، ۳۵۳، ۳۲۹	نساء (۴) / ۱۳۵
۴۴۰، ۳۷۵، ۳۷۱	نفقه	۱۴۸	نساء (۴) / ۱۵۳ تا ۱۵۴
۴۹۰، ۴۵۴، ۴۴۰، ۳۷۲، ۳۷۱	نفقه زن	۲۱۳، ۱۴۸	نساء (۴) / ۱۵۵
، ۳۷۱	نهی حکومت با تکامل نمی‌خواند	۱۵۷	نساء (۴) / ۱۵۷ و ۱۵۸
۳۷۲		۱۱۸	نساء (۴) / ۱۶۳
۴۹۰، ۴۵۴، ۴۴۵، ۳۲۴	نهی حکومت	۷۲	نساء (۴) / ۱۶۴
۳۲۴	نهی حکومت و سلطنت	۲۸۹، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۵۵، ۷۲، ۲۱، ۱۷۱ / (۴)	نساء (۴) / ۱۷۱ تا ۲۱
۱۹۱	نقش نبوت	۳۰۹، ۹۲	نسبیت اینشتین
، ۲۶۴، ۲۱۶، ۲۰۷، ۱۳۴، ۱۱۷، ۸۹	نماز	۲۹۸	نسر (نام بت)
، ۳۸۶، ۳۶۱، ۳۵۴، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۱، ۳۱۸		۴۲۷، ۳۶	نصارا
، ۴۳۴، ۴۳۲، ۴۲۵، ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۹۲، ۳۹۱		۴۰۲	نصب خدا، نصب رسول

۵۶۹		نمایه فارسی	
۴۶	نوفل بن ورقا (از مسیحیان مکه)	۴۹۳، ۴۸۷، ۴۸۱، ۴۷۱، ۴۵۱، ۴۴۲، ۴۴۰	
۳۲	نولدکه	۳۶۴	نماز جماعت، نماز جمعه
۲۱۹	نیشابور	۲۶۴	نماز عید فطر
۱۹۴	نیپلیسم	۲۳۵	نماز و زکات
۳۰	نیوما		نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت یا
۳۱۸	نیروهای انتظامی	۳۹۰، ۳۲۷	حکومت
۴۰۲	نیل	۱۵۴	نمرود
		۲۷۶، ۱۳۵	نمل (۲۷)
	ه	۳۱۸	نمل (۲۷) / ۳
	هارون برادر موسی ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۰،	۱۳۶	نمل (۲۷) / ۱۲ تا ۷
	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۲۵۰، ۲۸۷، ۳۱۵، ۴۰۷	۱۵۴	نمل (۲۷) / ۱۵
۴۶	هبوط آدم	۴۲۱، ۱۵۴	نمل (۲۷) / ۱۶
۲۸۰، ۱۱۱	هبوط به زمین	۴۳۰	نمل (۲۷) / ۳۲
۵۰، ۴۶	هجرت	۴۸۰، ۴۰۳، ۳۴۹، ۲۶۰، ۲۵۵	نهج البلاغه
۴۰۰، ۲۰۷، ۱۹۸، ۱۴۵، ۱۲۷، ۱۱۶		۴۰۵	نهج البلاغه خطبه ۱۶۹
۴۰۰	هجرت به شهر مدینه	۴۲۶، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۱۴	نهضت آزادی ایران
۲۱۸	هزار سال قرون وسطی	۳۲۳	نهضت استاد سیس (۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری)
۱۵۴	هدایت گمراهان	۶۱	نهضت اسلامی
۱۴۸	هدایت موسی	۳۲۲	نهضت شعوبیه
۱۴۰	هلاک فرعون	۳۲۴	نهضتی ملی و ضد اجنبی
۳۰۱	هلاکت اقوام گذشته	۷۹	نوئل
۴۳۷	هلند، هلندی	۳۸۱	نواب خاص
۴۵۹	همدان	۱۹۲	نوافلاتونی‌ها
	همه‌ی انبیاء به معنای سیاسی امام نبودند	۱۰۴، ۱۰۳	نوح (ع)
۴۲۵، ۴۲۴		۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶	
۷۹	هموطنان ارمنی	۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸	
۲۷۲، ۲۶۱، ۷۱، ۶۱، ۵۲	هند، هندی، هندی‌ها	۴۰۲، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۲۵، ۲۹۹	
۴۲۲	هندی، مهندس	۲۲۷	نوح (۷۱) / ۲۱ تا ۶
۵۲	هندوستان مستعمره انگلستان	۲۹۷	نوح (۷۱) / ۲۶ تا ۲۸
۱۸۶	هوازن، هوازنی	۳۰۸	نور (۲۴) / ۳۵
۴۹۹	هواشناسی	۳۸۱	نوری، آیت‌الله شیخ فضل‌الله
۳۴۲، ۳۴۰، ۲۲۷، ۲۲۳	هود	۴۹۱، ۳۸۸، ۳۸۴، ۳۸۲	
۲۸۶، ۲۸۵، ۱۰۰، ۴۲	هود (۱۱)	۳۱۳	نوری، آیت‌الله یحیی

۴۶	واقعه الفیل حبشی	۴۷۷، ۴۱۵، ۴۱۱، ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۰۱، ۲۹۸	
۳۲۵	واقعه‌ی غدیر	۳۴۲	هود (۱۱) / ۱
۷۵، ۲۴، ۲۰	والنجم (۵۳)	۳۴۲، ۲۲۳	هود (۱۱) / ۲
۲۰، ۱۹	وحی	۱۷۷	هود (۱۱) / ۱۲
۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۲۱		۳۴۲	هود (۱۱) / ۲۵
۵۸، ۴۷، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۵، ۳۴		۳۴۲، ۲۸۴	هود (۱۱) / ۲۶
۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۴، ۶۳، ۵۹		۲۹۳	هود (۱۱) / ۳۲ و ۳۳
۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۰۲، ۹۰، ۸۷، ۷۴، ۷۲		۲۰۵، ۱۱۳	هود (۱۱) / ۳۶
۱۴۹، ۱۴۵، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۱۹		۱۱۳	هود (۱۱) / ۳۷
۱۸۹، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۵۷		۳۰۱	هود (۱۱) / ۴۰
۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۱		۱۱۴	هود (۱۱) / ۴۸
۲۵۷، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۱۵، ۲۱۴		۱۹۶، ۴۲	هود (۱۱) / ۴۹
۳۹۰، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۵۸		۳۴۲، ۲۸۴	هود (۱۱) / ۵۰
۴۹۳، ۴۹۱، ۴۲۹، ۴۰۰، ۳۹۵		۳۴۲	هود (۱۱) / ۶۱
۷۲، ۷۱، ۶۴	وحی انبیاء	۱۱۸	هود (۱۱) / ۷۲
۴۱، ۲۱	وحی بر پیغمبران	۱۱۹	هود (۱۱) / ۷۳
۷۰	وحی پیغمبر	۳۰۵	هود (۱۱) / ۸۱
۵۹	وحی خدا	۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۳، ۳۲۸	هود (۱۱) / ۸۴
۳۳	وحی محمد	۲۳۱	هود (۱۱) / ۸۵
۷۳	وحی محمدی	۴۱۶، ۴۱۱، ۳۵۲، ۳۳۶، ۳۲۸	
۲۶	«وحی یا شعور مرموز»، کتاب	۲۳۷	هود (۱۱) / ۸۶
۲۹۸	وَدّ (نام بت)	۵۷	هیئت بظلمیوس
۴۲۱، ۳۱۳، ۱۰۴، ۵۳	وراثت	۴۱، ۳۳	هینوتیزم
۱۹۲	ورقه بن نوفل	۲۲۰	هیتلر
۴۷۴، ۴۵۲، ۴۳۴، ۴۳۳	وزارت ارشاد	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۲	هیرو دیس
۴۸۹	وزارت بهداری	۲۲۰	هیرو شیما
۴۳۳	وزارت جنگ	۴۹۹	هیئت (علم)
۴۵۶، ۴۵۲، ۳۵۵	وزارت دادگستری	۴۸۴	هیئت وزراء
۴۶۶، ۴۵۶، ۴۵۴، ۴۳۴، ۳۱۸	وزارت دارایی		
۴۳۴، ۳۵۵، ۳۱۸	وزارت دفاع		
۴۸۶	وزارت راه	۳۶	وات، و.مونت گمری
۴۵۷، ۴۵۶	وزارت فرهنگ	۶۶، ۶۰، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۳۹	
۲۶	وزیر دربار شاه سابق	۱۸۵	وادی القری

۳۴۵، ۳۳۸، ۳۳۶	ولایت فقیه	۴۸۱	وزیر ارشاد
۴۹۱، ۴۹۰، ۴۲۲، ۳۹۰، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۷۸		۴۸۱	وزیر دارایی
۳۳۷	ولایت علماء و فقها	۴۶۴	وزیر راه
۲۶۶	ولایت عهدی مأمون الرشید	۳۱۵، ۱۷۱، ۶۹، ۵۷	وطن
۴۰۳	ولایت علی	۴۵۴، ۴۳۷، ۳۹۵، ۳۸۴، ۳۴۹، ۳۳۲، ۳۲۷	
۴۰۵، ۳۹۹	ولایت یا حکومت	۳۷۱	وظیفه رسالت
۳۰، ۲۹	ولتر	۲۵۸	وظیفه نبوت
۳۸۱، ۳۵۶، ۳۳۸	ولی فقیه	۷۹، ۷۸، ۷۷	ولادت
۲۶۲، ۲۶۱	ولیعهد	۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۷	
		۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۹	
		۱۳۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴	
		۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۹	
۴۵۹	یتیم‌خانه	۱۰۸	ولادت آدم
۱۷۶	یتیم شناس	۸۱	ولادت انبیاء
۱۹۴، ۱۹۰، ۱۷۶	یتیمی	۸۷	ولادت پیغمبران
۷۸، ۷۷	یحیی (ع)	۲۶۱	ولادت پیامبر اکرم
۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۸		۱۲۸	ولادت تارحلت
۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰		۷۷	«ولادت تا نبوت»، کتاب
۱۶۱	یحیی تعمیددهنده	۱۷۳	ولادت تا نبوت آخرین پیامبر
۲۲۷	ید بیضا	۱۶۰	ولادت تا نبوت حضرت عیسی (ع)
۴۴۳	یزدی، دکتر ابراهیم	۱۹۰	ولادت تا نبوت خاتم الانبیاء (ص)
۴۸۹، ۴۷۹	یزدی، دکتر کاظم	۱۵۳	ولادت تا نبوت موسی (ع)
۴۲۶، ۳۲۲، ۲۶۲، ۲۴	یزید، یزیدها	۲۱۰	ولادت تا نبوت یحیی (ع)
۲۲۴	یس (۳۶) / ۶۰	۱۱۱	ولادت عیسی (ع)
۱۱۷، ۱۰۴	یعقوب	۲۲۰، ۱۷۰، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	
۱۷۰، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۳۲، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۱۸		۱۲۸، ۱۲۷	ولادت موسی (ع)
۳۴۹، ۲۸۹، ۲۳۷، ۲۲۶، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶		۱۴۰، ۱۳۵، ۱۰۷، ۱۰۱، ۸۷	ولادت و تربیت
۲۰۷، ۱۲۰	یعقوب ملقب به اسرائیل	۱۳۵	ولادت و تربیت موسی (ع)
۲۹۸	یعوق (نام بت)	۱۸۴، ۱۵۶	ولادت و نبوت
۲۹۸	یغوث (نام بت)	۱۲۰	ولادت یوسف (ع)
۴۹۱	«یک قرارداد اجتماعی»	۳۲۷، ۳۲۵، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۴	ولایت
۲۹۶، ۲۶۳، ۲۴۹	یکناپرستی	۴۱۰، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۴۶، ۳۳۲، ۳۳۱	
۱۹۴، ۵۱، ۳۵	یهود	۴۹۳، ۴۹۱، ۴۸۶، ۴۷۸، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۱۱	
۱۷۱	یهودا		

### ی

۱۲۵	یوسف (۱۲) / ۵۸ تا ۱۰۱	،۴۵ ،۳۵	یهودی، یهودی‌ها
۱۲۵	یوسف (۱۲) / ۹۹ و ۹۰	۳۰۰ ،۲۶۱ ،۱۸۵ ،۴۸ ،۴۶	
۱۲۶	یوسف (۱۲) / ۱۰۱ و ۱۰۰	۴۶۲	یهودیان معاصر زمان پیغمبر
۱۲۷	یوسف (۱۲) / ۱۰۷ و ۱۱۱	۲۱۴	یهودی و غیر یهودی
۴۰۷ ،۲۵۰ ،۲۱۰	یوشع	،۱۲۸ ،۱۲۷ ،۴۲ ،۳۱	یهودیان
۲۷۲ ،۱۷۴ ،۹۳ ،۵۱	یونان	۲۴۵ ،۲۱۸ ،۲۰۸ ،۱۶۹ ،۱۵۹ ،۱۴۷ ،۱۴۲	
۲۶۱	یونانی	۱۸۵	یهودیان سوریه
۱۱۸ ،۱۰۵	یونس (ع)	۴۵ ،۳۱ ،۳۰	یهودیت
۴۷۷ ،۴۱۳ ،۲۷۶ ،۱۰۰	یونس (۱۰)	۱۷۲ ،۱۶۵ ،۱۶۴ ،۱۶۱	یهودیه
۳۰۴	یونس (۱۰) / ۳	۱۵۱ ،۱۵۰	یهوه، یهوه خدای اسرائیل
۳۳۰	یونس (۱۰) / ۴	۱۶۰	یوحنا
۴۹۹	یونس (۱۰) / ۵	،۱۱۴ ،۱۰۷ ،۱۰۴ ،۴۴	یوسف (ع)
۳۰۶	یونس (۱۰) / ۱۱	،۱۲۶ ،۱۲۵ ،۱۲۴ ،۱۲۳ ،۱۲۲ ،۱۲۱ ،۱۲۰	
۴۱۳ ،۳۳۶ ،۹۰	یونس (۱۰) / ۱۴	،۱۷۲ ،۱۷۰ ،۱۶۷ ،۱۶۶ ،۱۶۵ ،۱۶۴ ،۱۳۰	
۱۸۱ ،۹۸	یونس (۱۰) / ۱۶	۳۴۹ ،۳۰۵ ،۲۹۸ ،۲۳۷ ،۲۳۴ ،۲۰۹ ،۲۰۷	
۲۹۵	یونس (۱۰) / ۲۰	۱۷۰	یوسف پسر داوود
۲۳۴	یونس (۱۰) / ۳۶	۱۲۳ ،۱۲۲	یوسف راستگو، یوسف صدیق
۱۴۶	یونس (۱۰) / ۴۴	۱۷۰	یوسف شوهر مریم
۳۰۱	یونس (۱۰) / ۴۷	۲۷۶ ،۱۳۰ ،۱۲۵	یوسف (۱۲)
۲۹۵	یونس (۱۰) / ۴۷ تا ۵۰	۲۳۲	یوسف (۱۲) / ۲
۲۹۳	یونس (۱۰) / ۴۹	۱۹۶	یوسف (۱۲) / ۳
۱۴۰	یونس (۱۰) / ۷۵ تا ۹۲	۱۲۰	یوسف (۱۲) / ۴
۱۴۵	یونس (۱۰) / ۹۰	۱۲۱	یوسف (۱۲) / ۱۵ و ۱۹ و ۲۲
۲۸۷	یونس (۱۰) / ۹۲	۱۲۲	یوسف (۱۲) / ۲۱
۱۴۷	یونس (۱۰) / ۹۳	۱۲۳	یوسف (۱۲) / ۲۳ و ۲۴
۳۷۰	یونس (۱۰) / ۹۹	۳۰۵	یوسف (۱۲) / ۴۱
۲۹۲	یونس (۱۰) / ۱۰۰	۲۳۷	یوسف (۱۲) / ۴۳ تا ۵۰ و ۵۵ تا ۸۸
		۱۲۴	یوسف (۱۲) / ۵۳ و ۵۶ و ۵۷



نمایه انگلیسی و فرانسه

<b>A</b>		<b>D</b>	
A phenomen on well known	۴۱	Davenport	۳۲
Abbe de Broglie	۲۹	David Sidersky	۴۳
Abbe Lammens	۴۳	de Boulainvillier	۳۰
Actif	۳۸۶	Dermengham	۲۸
An Apology For Mohammed and the Koran	۳۲	Diderot	۳۰
An apple a day keeps ...	۳۵۸	Die Person Muhammeds	۳۳
Authentibité	۴۲	Dirige	۷۰
<b>B</b>		<b>E</b>	
Bernard Shaw	۶۲	Emile Dermenghem	۳۳
Blachere	۲۸	Ernest Renan	۳۵
bon islamisant	۲۹	Essais sur les moeurs	۳۰
<b>C</b>		Et c'est pour cela	۲۹۰
C.I.A	۴۳۹	<b>F</b>	
Carlyle	۳۱	Fonction	۳۹۹
Chansons de Roland	۲۹	Fostel de Coulange	۵۱
Continuite	۴۳		

<b>G</b>		Les hommes demandent	۲۹۰
G.sale	۳۰	Les informaturs	۴۴
Gagnier	۲۹	Les Origines des Legendes Musulmanes dans	۴۳
Gemeinde	۳۳	Les Plus beaux textes arabes	۳۳
Gibert de Nogent	۲۹	Louis Massignon	۱۹۲، ۴۱
Guillaume postel	۲۹	<b>M</b>	
Gustave le Bon	۳۲	Mahom	۲۹
<b>H</b>		Mahomet et la tradition islamique	۳۳
He himself was one of those	۳۲	Mahomet ne pas fobriqué le Coran	۴۱
Heros and Heroworshi	۳۱	Mahomet Prophet and Staleman	۳۳
Humanisme et religion ouverte	۶۱	Marcel Boisard	۳۶۱
<b>I</b>		Mediums	۴۱، ۳۳
Imagination creative	۳۶	Mohammad Apostol of Allah	۶۲
Inconscien	۷۳	Mohammed et la fin du monde	۳۹
Individu	۳۵۹	<b>N</b>	
Individualisme	۴۹	Nuancé	۲۹
Influence de culture	۴۸	Numa & Thesus	۳۰
Innocenti III	۲۹	<b>O</b>	
Intuition	۶۷، ۳۲	Ordonance	۴۴۴
Islamic Review	۳۵	Overte	۶۱
<b>L</b>		<b>P</b>	
La vie de Mahomet	۳۳	Paris	۴۳، ۳۹
Laicite	۳۸۴، ۳۳۲	Paul Casanova	۳۹
Le probleme de Mahomet	۱۹۳، ۳۳	pierre pascal	۲۹
Lecutte des saints dans lislam maghrebien	۳۳		

pious fraude	۳۱	<b>U</b>	
Premeditation	۵۲	Upsala	۳۲
Processus	۵۴		
		<b>V</b>	
<b>R</b>		Venerable. Pierre	۲۹
Raymond Lulle	۲۹	Vies des saints musulmans	۳۳
Réaction	۳۸۵	Virgile Gheorghieu Constant	۳۵
Réfééré	۳۷۵	Visée	۳۲۱
Reflexe	۷۲	Visionnaire authentique	۳۸
Régis Blachère	۱۹۳ ۵۳۳	Voltaire	۲۹
Renan	۲۹	Von Grunbeaum	۴۳
Roland	۲۹		
		<b>W</b>	
<b>S</b>		W. Montgomery Watt	۳۳
Savary	۳۰		
Sinceite et grandeur du Mahomet	۳۹	<b>M</b>	
Sir Hamilton Gibb	۴۸	Marcel Boisard	۳۴۰
Société	۳۸۶		
Sous- Produit	۳۳۹	<b>N</b>	
Stokholm	۳۳	Nicolo di Bernardo dei Machiavelli	۱۶۰
		<b>R</b>	
<b>T</b>		Ritxel	۷۳
Telepathie	۶۷		
Th. Noldeke	۳۲		
Tor Andrae	۳۲ ۷۲۸		
Tyran	۲۱۷		



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۲۷)

مهندس مهدی بازرگان

## پدیده‌ی پیامبری

مسئله‌ی وحی • ولادت تا نبوت  
بعثت و معجزات • دیانت و حکومت



## شناسنامه

مجموعه آثار (۲۷)

مهندس مهدی بازرگان

پدیده‌ی پیامبری

جمع‌آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه‌آرایی: خدیجه امیدوند

فروردین ۱۳۹۲



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید مطهری)





## فهرست عناوین آثار

۷.....	فهرست تفصیلی مطالب.....
۱۵.....	پیش گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.....
۱۹.....	مسئله‌ی وحی.....
۷۷.....	ولادت تا نبوت.....
۲۷۵.....	بعثت و معجزات.....
۳۱۱.....	دیانت و حکومت.....
۵۰۱.....	نمایه آیات.....
۵۲۱.....	نمایه احادیث و روایات.....
۵۲۳.....	نمایه فارسی.....
۵۷۳.....	نمایه انگلیسی و فرانسه.....



## پدیده‌ی پیامبری فهرست تفصیلی آثار

پیش‌گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان ..... ۱۵

### مسئله‌ی وحی

- ۱۹ ..... ورود به مطالب
- ۲۰ ..... طرح مسئله و اشکالات آن
- ۲۳ ..... اهمیت یا ضرورت مسئله
- ۲۵ ..... از چه راه وارد شویم؟
- ۲۷ ..... راه دشمن به جای دوست
- ۲۸ ..... سیر تکامل افکار غربی‌ها نسبت به پیغمبر اسلام، و رسالت و وحی او
- ۲۸ ..... الف- دوران جاهل و تنفر
- ۲۹ ..... ب- دوران توجه و تردید
- ۳۰ ..... ج- دوران تحقیق و تجلیل
- ۳۲ ..... د- دوران تفهیم و تقریب
- ۳۶ ..... پیش‌بینی آینده
- ۳۷ ..... بحث انتقادی درباره‌ی نظریات مستشرقین
- ۳۸ ..... آنچه مورد قبول کلی قرار گرفته است یا دیگر قابل انکار نیست
- ۴۳ ..... آنچه هنوز به درک و قبول آن نرسیده‌اند
- ۴۳ ..... الف- طرف‌داران تقلید یا تعلیم مستقیم
- ۴۵ ..... ب- طرف‌داران تعلیم غیرمستقیم
- ۴۸ ..... ج- طرف‌داران تأثیر محیط و مقتضیات

۸	مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری
۵۲	نارسایی توجیه پروفیسور وات
۶۲	راه کج
۶۳	راه بشری و طبیعی، ولی الهی
۶۵	تأمین قبلی احتیاجات در عالم حیات
۶۶	راه‌های مختلف تأمین و تعلیم در بشر
۶۹	به جستجوی مهبط وحی
۷۳	خلاصه کنیم
۷۴	معذرت بخواهیم

### ولادت تا نبوت

۷۷	شروع سخن
۷۹	جشن ولادت و رسالت
۷۹	پای سیاست
۸۰	برگشت به ولادت
۸۲	دو پایه بودن پیغمبران
۹۱	ناتوانی ذاتی ما
۹۵	ضرورت عقلی نبوت و چگونگی آن
۹۶	دلایل قرآنی نبوت و رسالت پیغمبران
۱۰۱	خلوص پیغمبران و عدم دخالت غیر خدا در رسالت آنان
۱۰۷	پیدایش و پرورش پیغمبران
۱۰۷	چند نمونه توصیف ولادت و تربیت پیغمبران
۱۰۷	۱- آدم (علیهم السلام)
۱۱۳	۲- نوح نبی الله
۱۱۴	۳- ابراهیم خلیل الله
۱۲۰	۴- یوسف صدیق
۱۲۷	۵- موسی کلیم الله
۱۳۹	(۱) مواجهه با فرعون
۱۴۱	(۲) مصاف موسی با جادوگران
۱۴۳	(۳) نجات بعد از ابتلاء
۱۴۶	(۴) هدایت بنی اسرائیل
۱۵۵	۶- عیسی روح الله
۱۶۰	ولادت و نبوت عیسی (ع) در انجیل‌ها

۹	فهرست مندرجات
۱۶۱	(۱) در انجیل مرقس
۱۶۲	(۲) در انجیل لوقا
۱۶۸	(۳) در انجیل یوحنا
۱۷۰	(۴) در انجیل متی
۱۷۳	<b>ولادت تا نبوت آخرین پیامبر</b>
۱۷۳	ویژگی‌های ولادت
۱۸۳	آنچه رسول اکرم از زادگاهش فرا گرفته است
۱۸۵	سال‌های آموزش و آزمایش
۱۸۸	تار و پود رسالت
۱۹۲	<b>نه قیاس با نواخ، و نه با ابراهیم</b>
۱۹۲	(۱) در قیاس با نواخ
۱۹۷	(۲) در قیاس با حضرت ابراهیم (ع)
۲۰۱	<b>سیر تحول و ترفندهای نبوت</b>
۲۰۵	۱- آدم
۲۰۵	۲- نوح
۲۰۶	۳- ابراهیم
۲۰۷	۴- موسی
۲۱۰	۵- عیسی مسیح
۲۲۲	۶- پایان پیامبری
۲۲۲	مأموریت (۱)
۲۲۳	مأموریت (۲)
۲۲۳	مأموریت (۳)
۲۲۵	<b>خاتمیت نبوت</b>
۲۲۶	خاتمیت محمد بن عبدالله
۲۴۰	اعتقاد به آخرت
۲۴۳	امت واحد و تشکیل حکومت جهانی واحد
۲۴۹	<b>امامت</b>
۲۴۹	دنباله‌ی رسالت‌های گذشته
۲۵۱	دستورهای قرآن به امت آخرالزمان
۲۵۳	وصیت رسول اکرم
۲۵۵	امامت در عینیت تاریخ
۲۵۶	امامت و خاتمیت

۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری

- ۱- حکومت و سیاست در برخورد با سنت ..... ۲۵۸  
(۱) از سقیفه بنی ساعده تا شهادت علی (ع) ..... ۲۵۸  
(۲) خلافت و شهادت امام حسن (ع) ..... ۲۶۱  
(۳) شهادت امام حسین (ع) بر سر حجت ..... ۲۶۲  
(۴) امام زین العابدین (ع) و سنت‌سازی برای امت اسلامی ..... ۲۶۳  
(۵) امامان پنجم و ششم و سنت تقیه ..... ۲۶۵  
(۶) دوران انتظار و غیبت ..... ۲۶۷  
۲- جهاد و جنگ ..... ۲۶۷  
۳- علوم و افکار ..... ۲۷۱

### بعثت و معجزات

- موضوع صحبت ..... ۲۷۵  
انواع آیات در قرآن ..... ۲۷۶  
علت طفره رفتن از مسئله ..... ۲۷۸  
واقعت معجزات ..... ۲۷۸  
راه‌های انتخابی ..... ۲۷۹  
منظور خدا از معجزات و آیات ..... ۲۷۹  
چرا خدا رو در رو و مستقیماً عمل نمی‌نماید؟ ..... ۲۸۱  
آیات معجزه‌آسا ..... ۲۸۵  
خارق‌العادگی و استثنایی بودن یا نبودن آیات ..... ۲۹۰  
سیر تحول آیات ..... ۲۹۶  
اختلاف آیات و معجزات با پدیده‌های طبیعی و جریان‌های عادی ..... ۳۰۰  
مسئله سرعت و زمان و عنصر سوم خلقت در رابطه با آیات ..... ۳۰۸

### دیانت و حکومت

- یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت ..... ۳۱۱  
استفاده از آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) ..... ۳۱۱  
استفاده از مآخذ و منابع مفید ..... ۳۱۷  
استفاده از آیات سوره‌ی شورا (۴۲) ..... ۳۱۸  
روحانیان زرتشتی ..... ۳۲۰  
قرآن و ادیان، شخص را هدف تربیت و توجه خود قرار داده‌اند ..... ۳۲۱  
همه‌ی دولت و حکومت در جمله‌ی کوتاه «أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» خلاصه می‌شود ..... ۳۲۴

۱۱	فهرست مندرجات
۳۲۵	دو مسئله نبوت و ولایت کاملاً از هم جداست
۳۲۷	مسئله‌ی قسط و میزان
۳۳۰	موازن و معیارهای حکومت
۳۳۱	چند ادعا یا اصل که باید گفت
۳۳۲	مسائلی که باید به آن‌ها جواب داد
۳۳۵	<b>دیانت و حکومت (دست‌نوشته)</b>
۳۳۶	موضوع اصلی سمینار و رابطه‌ی آن با دیانت و حکومت
۳۳۹	هدف و وظیفه دین و رسالت پیغمبران
۳۴۴	آیات قرآن راجع به حکومت و اداره‌ی اجتماع
۳۴۴	سوغات غرب به شرق در قلمروی سیاسی و فرهنگ اجتماعی
۳۴۵	مسائل و موضوعاتی که باید مطرح و جواب داده شود
۳۴۶	گروه آیات بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲ و نکاتی که از آن‌ها به دست می‌آید
۳۴۸	نکاتی که از این آیات می‌توانیم به دست آوریم
۳۴۹	مطالب وابسته و حاشیه و استنباط‌های کلی
۳۵۱	قسط و عدل مترادف هم نیستند
۳۵۳	در گروه آیات شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۴، طرف خطاب خودِ مردمند
۳۵۶	مسئله تفکیک یا عدم تفکیک دین از سیاست
۳۵۹	مقایسه میان نظرات مکاتب امروزی دنیای متمدن و اسلام درباره‌ی فرد و جامعه
۳۶۰	ادیان و به خصوص اسلام و قرآن چه می‌گویند؟
۳۶۱	۱- انفاق و ربا و اقتصاد
۳۶۲	۲- حکومت و امر
۳۶۳	مسئله فرد و جمع یا اجتماع و جامعه، و اولویت و فرعیت هر یک
۳۶۶	امر به معروف و نهی از منکر
۳۶۸	پاسخ به سؤال آقای مهندس صباغیان راجع به مجریان شرع
۳۷۱	پاسخ به سؤال و نظرهای آقای مهندس کتیرایی راجع به انفاق
۳۷۲	پیغمبران، بالاخره برای چه آمدند و دین برای چیست؟
۳۷۷	<b>دیانت و حکومت، جلسه اول، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۰</b>
۳۷۸	عنوان این سخنرانی چرا «دیانت و حکومت» شد؟
۳۷۹	روحانیت شیعه در گذشته توجه و اقدامی برای گرفتن حکومت نداشته است
۳۸۱	برخی از نظریاتی که فقها راجع به حکومت دارند
۳۸۳	تفکیک دین از سیاست، سوغات غرب به شرق
۳۸۴	آزادی، ارمغان دوم غرب به شرق

- عکس‌العمل روحانیت و متدینین در برابر «تفکیک دین از سیاست» ..... ۳۸۵
- مسائلی که در «دیانت و حکومت» باید به آن‌ها پاسخ داد ..... ۳۸۷
- هدف ادیان الهی چیست؟ پیامبران برای چه آمده‌اند؟ ..... ۳۹۰
- دو گروه آیات مناسب بحث و بررسی «دیانت و حکومت» ..... ۳۹۱
- ادیان الهی و قرآن چه نوع حکومت را تأیید یا رد می‌کنند؟ ..... ۳۹۳
- قرآن سیستم حکومتی معین نمی‌کند ..... ۳۹۴
- تفکیک اصولی حکومت و پیامبری ..... ۳۹۵
- دیانت و حکومت، جلسه دوم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴** ..... ۳۹۷
- لازم نیست که هر پیغمبری حتماً ولیّ امور امت و جامعه هم باشد ..... ۳۹۹
- رسالت و حکومت دو ریشه و دو شیوه‌ی مختلف دارد ..... ۴۰۰
- ادیان الهی و قرآن هیچ شیوه‌ی حکومتی را تعیین نمی‌کنند ..... ۴۰۶
- در امر حکومت، قرآن یک سلسله شاخص‌هایی را تعیین کرده است ..... ۴۰۸
- حاکمیت از آن مردم است ..... ۴۱۰
- در حکومتی که قرآن و انبیاء می‌گویند، همه باید به قسط قیام کنند ..... ۴۱۲
- طرف خطاب قرآن در امر حکومت خود مردم‌اند، آیت‌الله یا حتی پیغمبر نیست ..... ۴۱۴
- «قسط» و «عدل» مترادف هم نیستند، اختلاف آشکاری دارند ..... ۴۱۴
- پاسخ به سئوالات، در سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴** ..... ۴۱۹
- برای حکومت، قرآن شرایط و اصول را معین کرده ولی شکل را تعیین نکرده است ..... ۴۱۹
- عدل و ظلم، مقابل یکدیگرند ولی قسط همه جا همراه با ترازو و میزان و معیار است ..... ۴۲۳
- همه‌ی انبیاء به معنای سیاسی امام نبودند ولی به معنای ایدئولوژیک امام بودند ..... ۴۲۴
- دیانت و حکومت، جلسه سوم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۲** ..... ۴۲۷
- آیا حکومت جزئی از رسالت انبیاء و دین است؟ یا نه ..... ۴۲۷
- پیغمبر آنجا که پای اداره‌ی امت یا کشور و مردم بود، مأمور به «شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» بود ..... ۴۲۸
- اگر دولت در دیانت دخالت کند، نفی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» کرده است ..... ۴۲۹
- در شیوه‌ی حکومت و نظام حکومتی، باید رضایت مردم باشد ..... ۴۳۰
- بحث حکومت در آیات شورا (۴۲) ۳۶ تا ۴۴ و جایگاه «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در آن‌ها ..... ۴۳۱
- در جامعه‌ی اسلامی، حکومت در حداقل مشورت با هم پایین می‌آید، هدف خداست ..... ۴۳۵
- در قرون وسطی آن که حاکمیت مطلقه داشت، کلیسا و پاپ بود ..... ۴۳۶
- بعد از قرون وسطی، چه شد که ناسیون و ناسیونالیسم و لیبرالیسم و... به وجود آمد؟ ..... ۴۳۷
- تمدن دنیای متمدن، اساسش دنیاپرستی است ..... ۴۳۸
- در دنیای متمدن، جامعه حاکم است و روز به روز از آزادی و حقوق فرد کم شده است ... ۴۳۹
- در نظام مورد نظر ادیان و اسلام، هدف زندگی و فعالیت‌ها دنیا نیست، آخرت است ..... ۴۳۹



- در نظام‌های دنیایی، جامعه و دولت مورد توجه است، اما قرآن به فرد و انسان توجه دارد.. ۴۴۱
- در اسلام، هدف فرد خدا؛ و سعادت او از طریق دنیا، خدمت به اجتماع و جامعه است ..... ۴۴۲
- در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ی فردی است نه دولتی ..... ۴۴۳
- جامعه در نظام‌های دنیایی دولت است ولی در ادیان و اسلام، جامعه ایمان خود فرد است. ۴۴۴
- به نظر بعید می‌آید، اما؛ اسلام و ادیان نفی حکومت می‌کنند ..... ۴۴۵
- قرآن هدف از صدقه دادن و انفاق و زکات را ترکیه‌ی نفس می‌داند نه رفاه جامعه ..... ۴۴۵
- ربا، بیع، انفاق ..... ۴۴۹
- دیانت و حکومت، جلسه چهارم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۶** ..... ۴۵۱
- در گروه آیات سوره‌ی شورا(۴۲)، این مردمند که حاکمیت دارند ..... ۴۵۱
- ادیان الهی برخلاف تمدن‌های بشری، توجه اصلی‌شان به فرد است نه جمع ..... ۴۵۲
- فرد یک‌طرف، و جمع و جامعه طرف دیگر، کدام باید در درجه اول و اهم گرفته شود؟ .... ۴۵۴
- قرآن می‌گوید فرد باید اصلاح شود تا جمع درست بشود ..... ۴۶۲
- انفاق و زکات و... برای تصفیه انسان است ..... ۴۶۵
- انفاق و بیع و ربا سه موضوع است و سه اثر متفاوت روی انسان دارد ..... ۴۶۷
- ادیان الهی می‌گویند فرد باید آدم بشود، هدف خود فرد است ..... ۴۷۱
- قرآن نظام حکومتی معینی را تعیین نکرده است ..... ۴۷۳
- اگر بخواهید دین را جاری بکنید باید از راه ارشاد باشد ..... ۴۷۴
- انفاق و صدقات یک مسئله‌ی عبادی، یعنی رابطه‌ی فرد با خداست ..... ۴۷۴
- حکومت مربوط و متعلق به بشر و وسیله‌ی تربیت و تقرب او به خداست ..... ۴۷۶
- پاسخ به سئوالات** ..... ۴۷۹
- دیانت بر سیاست باید حاکم باشد، اما حاکمیت روحانیت را بر سیاست نمی‌پذیریم ..... ۴۷۹
- امر به معروف و نهی از منکر به همه مربوط است و در جهت امت به دولت است ..... ۴۸۱
- اساس استبداد و اساس مشکل ما همین شیفتگی‌هاست ..... ۴۸۲
- دیانت و حکومت، جلسه پنجم، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۳** ..... ۴۸۷
- قرآن، حکومت یا مدیریت را از حکام ظالم گرفته و به خود مردم برگردانده است ..... ۴۸۷
- وقتی هدف جامعه خدا بود، مردم حکومت غیر را نفی می‌کنند و... ..... ۴۸۹
- اسلام و قرآن می‌گوید خودت انفاق کن و خودت زکات را بده ..... ۴۹۰
- نبوت از خدا و وحی و جبرئیل نشأت می‌گیرد و ولایت یا حکومت از خود مردم ..... ۴۹۱
- در هیچ آیه‌ای از قرآن به پیغمبر اجازه و دستور حکومت و الزام و اجرا نیامده است ..... ۴۹۳
- امر به معروف از راه‌های مسالمت‌آمیز است ..... ۴۹۵
- پیغمبران برای چه چیز آمدند؟ ..... ۴۹۶

### پیوست‌ها

۵۰۱	..... نمایه آیات
۵۲۱	..... نمایه احادیث و روایات
۵۲۳	..... نمایه فارسی
۵۷۳	..... نمایه انگلیسی و فرانسه

بسمه تعالی

### پیش‌گفتار

پروردگارا، تو را سپاس می‌گوئیم که توانستیم بیست‌وهفتمین جلد از مجموعه آثار زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان را با نام «پدیده‌ی پیامبری» آماده و تقدیم نمائیم. مؤلف فقید در مقدمه جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» درباره‌ی کتابی با نام «ولادت تا نبوت» قصد تألیف آن را داشتند، نوشته بودند:

«این مقاله (کتاب «ولادت تا نبوت») ان‌شاءالله همراه مقاله‌ی «بعثت و معجزات» که در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در تاریخ ۶۵/۱/۱۸ سخنرانی شده است، همراه با تجدید چاپ «مسئله‌ی وحی»، در کتاب جداگانه‌ای تحت عنوان «پدیده‌ی پیامبری» منتشر خواهد گردید.»

ما این خواسته‌ی مؤلف فقید را فراهم کرده‌ایم و این سه اثر را با نامی که ایشان بر این مجموعه نهاده‌اند، همراه با اثر دیگری که در همین راستا قرار دارد، آماده‌ی نشر ساخته‌ایم.

«ولادت تا نبوت»، عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۰ مؤلف فقید به مناسبت جشن میلاد رسول اکرم (ص در انجمن اسلامی مهندسين می‌باشد که بعداً توسط ایشان تدوین و تفصیل یافته و در اواخر سال ۱۳۶۶ آماده‌ی انتشار شده است. اثر مذکور در سال ۱۳۸۸ در اختیار بنیاد قرار گرفت و پس از مختصری ویرایش، نسبت به چاپ آن از طریق ناشر اقدام شد لیکن تاکنون امکان انتشار آن به صورت کتابی مستقل فراهم نگردیده است ولی اکنون در این مجموعه تقدیم می‌شود. «بعثت و معجزات»، عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۸ زنده‌یاد مهندس بازرگان

در جشن عید مبعث انجمن اسلامی مهندسين می‌باشد. دست‌نوشته‌ی پیش‌نویس توسعه یافته‌ی این سخنرانی که توسط خود مؤلف تهیه شده ولی تدوین نهایی نیافته است، توسط بنیاد آماده شد و برای اولین بار به مناسبت سال گشت مبعث رسول اکرم در ماه‌نامه‌ی شماره ۲۳ «مهرنامه» مورخ ۳۰ تیر ۱۳۹۱ چاپ و منتشر گردید.

«مسئله‌ی وحی»، تفصیل و تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۹/۳۰ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد هدایت در خیابان اسلامبول تهران است. این اثر اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت ۱» است که بنا به خواست مؤلف فقید، همراه با دو اثر مذکور در بالا، به صورت یکجا و با عنوان «پدیده‌ی پیامبری» در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

ما این سه اثر را با توجه به تاریخ‌هایی که سخنرانی شده‌اند، منظم کرده‌ایم و برای اینکه مجموعه کامل شود، اثر دیگری را که در همین راستا ولی با عنوان و هدف دیگری تهیه و سخنرانی شده است، به این مجموعه افزوده‌ایم. این اثر «دیانت و حکومت» نام دارد و عنوان چهارمین و آخرین اثر مندرج در جلد بیست‌وهفتم مجموعه‌ی آثار است.

انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۶۳ مبادرت به برپایی سمیناری نمود که عنوان آن «سرگذشت و سرنوشت روحانیت» بود. از زنده‌یاد مهندس بازرگان نیز برای ارائه‌ی سخنرانی دعوت به عمل آمد. در رابطه با این سمینار از ایشان دو دست‌نوشته در اختیار است. اولی یادداشت‌هایی است که تاریخ دی‌ماه ۱۳۶۲ را دارد و در بالای آن نوشته شده است: برای سخنرانی «امامت و حکومت» در سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت. در این یادداشت‌ها آیات موردنظر برای بررسی، محورهای بحث و بعضی از عناوین و نیز مآخذ و منابع مفید مورد نیاز ذکر شده است. دست‌نوشته‌ی دوم عنوان «دیانت و حکومت» را دارد و در بالای آن، تاریخ «۱۳۶۳/۸/۱۰ / افتتاح سخنرانی» نوشته شده است. در این دست‌نوشته، بسیاری از آیات و احادیث مورد استفاده و استناد و نیز محورهای اصلی بحث درج شده است و بسیار مفصل‌تر از دست‌نوشته‌ی اول می‌باشد و اختلافات آشکاری هم با آن دارد. ما ترجیح دادیم در عین مشابهت بین این‌ها، هر دو دست‌نوشته را بازنویسی و منتشر سازیم تا از نکات و ویژگی‌های هر دو دست‌نوشته علاقه‌مندان بهره‌مند شوند. زنده‌یاد مهندس بازرگان، در سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، با عنوان «دیانت و

حکومت»، پنج جلسه سخنرانی داشته‌اند که با استفاده از دست‌نوشته‌ی دوم ارائه شده است. ما این سخنرانی‌ها را با برداشت از نوار و ویرایش آن‌ها تقدیم داشته‌ایم. امید آنکه از مجموعه‌ی دست‌نوشته‌های اولیه و سخنرانی‌های بعدی مؤلف فقید، بهره‌ی کافی نصیب محققین و دانش‌پژوهان گرامی بشود.

عنوان‌بندی مطالب دست‌نوشته‌ها از مؤلف فقید است لیکن عناوین مطالب سخنرانی‌های برداشت شده از نوارهای مغناطیسی، تماماً از بنیاد است که با استفاده از متن آنها تعیین گردیده است.

زیرنویس‌های مربوط به این دست‌نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، تماماً از بنیاد است که بنا به ضرورت، توضیحات لازم ارائه شده است. در کل مجموعه نیز، ترجمه‌ی آیات و احادیث و روایاتی که در متن قرار دارند از مؤلف فقید است و آیاتی که در متن فاقد برگردان فارسی هستند، با استفاده از ترجمه و تفسیر «قرآن مبین» اثر ارزنده‌ی قرآن‌پژوه گرامی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی، ترجمه‌ی آیات در زیرنویس همان صفحات ارائه شده است.

بنیاد از اینکه توانسته است با آماده‌سازی و ارائه‌ی «پدیده‌ی پیامبری» خواسته‌ی مؤلف فقید آن را برآورده سازد، خوشحال است و امید آن دارد که در ارائه‌ی این مجموعه خوشنودی خداوند تبارک و تعالی و نیز رضایت علاقه‌مندان به آثار مهندس بازرگان را جلب نموده باشد.

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**



## مسئله‌ی وحی \*

- |   |   |
|---|---|
| ۱۰. فَأُوْحِي إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أُوحِيَ.           | ۱. وَالنَّجْمَ إِذَا هَوَى.               |
| در آن هنگام به بنده اش آنچه وحی کردنی بود وحی کرد     | قسم به ستاره چون فرود آمد                 |
| ۱۱. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى.                  | ۲. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى.     |
| دل (یا عقل) آنچه را دید دروغ ندانست                   | رفیق شما گمراه نشد و به راه باطل نرفت     |
| ۱۲. أَفْتَمَارُونَهُ عَلَيَّ مَا يَرَى.               | ۳. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى.          |
| آیا حالا شما با او بر سر آنچه دیده است مجادله می کنید | و از روی هوای نفس حرف نمیزد               |
| ۱۳. وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى.                | ۴. إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى.       |
| و به تحقیق که مرتبه دیگری آن را دید                   | چیزی نیست جز وحی که به او وحی می شود      |
| ۱۴. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى.                     | ۵. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى.            |
| نزد سدره المنتهی                                      | او را (صاحب) نیروهای سخت تعلیم داده است   |
| ۱۵. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.                     | ۶. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى.                |
| که در آنجا آرامگاه بهشت است                           | صاحب توانایی پس استوار شد                 |
| ۱۶. إِذْ يُعْشَى السُّدْرَةَ مَا يَعْشَى.             | ۷. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى.         |
| هنگامی که سدره را پوشاند آنچه پوشاند                  | و او در افق بالاتر قرار دارد              |
| ۱۷. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى.                  | ۸. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى.                |
| چشم برنگشت و جلوتر نرفت                               | سپس نزدیک آمد و نزدیک شد                  |
| ۱۸. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى.      | ۹. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. |
| حتماً از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید              | تا آنجا که فاصله بقدر دو کمان یا کمتر بود |

\* تفصیل و تدوین سخنرانی جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد هدايت، به تاريخ ۱۳۴۱/۹/۳۰.  
 ۱. نجم (۵۳) / ۱ تا ۱۸.

یک بار دیگر به دقت و پس از توجه و درک ترجمه‌ها تلاوت نمائید. ملاحظه می‌کنید کلامی است دارای حداکثر استحکام و یقین، بسیار عالی، در عین ابهام و اشکالی که برای امثال ما دارد، گیرا و تکان دهنده است. در میان سوره‌ها و آیات قرآن، آنجا که با صراحت و قاطعیت و تفصیل بیشتر، از مسئله‌ی وحی حضرت رسالت (صلی الله علیه وآله) صحبت شده، همین سوره‌ی والنجم (۵۳) است.

\* \* \*

حال به خود وعده می‌دهید که ابهام و اشکال آن رفع شود و بیشتر تحت تأثیر جاذبه آن قرار بگیرید. اگر این آیات را فهمیده و قبول کرده باشیم، مسئله‌ی وحی و حقیقت نبوت و حقایق قرآن برایمان روشن خواهد بود و به مرحله‌ی یقین رسیده‌ایم. بنده هم فوق‌العاده آرزومند بوده و هستم چنین ارمغان ارزنده‌ای در چنین شب عزیزی حضورتان هدیه کرده باشم و خود نیز نصیبی داشته باشم.

### طرح مسئله و اشکالات آن

اما از حالا شما را از یک انتظار خام و امیدواری تمام بیرون می‌آورم و صریح بگویم، چنین وعده‌ای نمی‌دهم.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن  
گاو نر می‌خواهد و مرد کهن  
نه تنها بنده‌ی نادان ناچیز چنین وعده‌ای به شما نمی‌دهم، سایرین نیز مرد کهن و صاحب گاو نر، کوبنده‌ی این خرمن نبوده و نیستند؛ بلکه خدا هم، چنین وعده‌ای به ما نمی‌دهد:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> (اسراء (۱۷) / ۸۵)

۱. آیه بعد چنین است:

«وَكَلِّمْنَا شِيتَانًا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» (اسراء (۱۷) / ۸۶)  
(و اگر بخواهیم حتماً آنچه را به تو وحی کردیم، از بین می‌بریم و بعد از آن نگهبان و مدافعی برای خود از ناحیه ما نخواهی یافت.)

توضیح این آیه کاملاً می‌رساند، که مقصود از «روح» همان فرشته وحی و مسئله وحی است؛ کما اینکه در آیه:



→ «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» (شوری (۴۲) / ۵۲)

(و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ ...)

«وحی» و «روح» به دنبال و مرادف هم آمده‌اند. اصولاً هر جا در قرآن کلمه «روح» به کار برده شده، به معنایی غیر از آن است که ما در زبان و اصطلاح فارسی اراده می‌کنیم و می‌فهمیم. در سراسر قرآن جمعاً در حدود ۲۰ مورد کلمه روح آمده است:

**الف - در مورد خلقت انسان** (ولی نه در ابتدای پیدایش و صاحب حیات شدن، بلکه با قید **ثُمَّ** و مقارن مرحله تکاملی آن):

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر (۱۵) / ۲۹)

(و آنگاه که او را سامان دادم و از روح خود در او دمیدم [تا استعدادهای شگرفی در وجودش به ودیعه گذارم]، در برابرش ابراز فروتنی کنید).

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ» (سجده (۳۲) / ۹)

(آنگاه او را سامان داد و از روح خویش در او دمید...)

**ب - خلقت عیسی** (که از ابتدا کامل و پیغمبر بوده است):

«كَلِمَةً أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ» (نساء (۴) / ۱۷۱)

(... که به مریم القا کرد و رحمتی است از جانب خدا...)

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم (۱۹) / ۱۷)

(... آنگاه جبرئیل [فرشته مقرب خود] را به سوی او فرستادیم و او به صورت بشری کامل اندام، بر وی ظاهر گشت).

«فَتَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُّوحِنَا» (انبیاء (۲۱) / ۹۱)

(... و از روح خود در وجودش دمیدیم...)

«وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (بقره (۲) / ۸۷)

(... و او را توسط جبرئیل نیرومند کردیم...)

**ج - وحی بر پیغمبران** و نزول قرآن (بیشتر از همه‌ی موارد، همین مورد است):

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» (نحل (۱۶) / ۲)

(فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود بر هر که از بندگانش که بخواهد، نازل می‌کند که هشدار دهید معبودی جز من نیست، تنها از من پروا کنید).

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (شوری (۴۲) / ۵۲)

(و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست...)

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر (۴۰) / ۱۵)

(درجات [بندگان شایسته] را رفعت می‌بخشد و صاحب عرش [تدبیر] است؛ به هر یک از بندگانش که بخواهد، به فرمان خویش وحی می‌فرستد تا [مردم را] نسبت به روز لقاء [پروردگارش] هشدار دهد،).

(و از تو راجع به روح (فرشته وحی) پرسش می‌کنند. بگو روح یا وحی کار پروردگار من است، و به‌شما جز دانش کمی (در این باره) نداده‌ایم.)  
و می‌فرماید دسترسی بشر به چگونگی وحی و فرشته و منبع آن بسیار اندک است.  
حالا لابد از خودتان و از بنده می‌پرسید پس برای چه معطلیم؟ چیزی را که عقل ما قد نمی‌دهد و به آن نمی‌رسیم، چرا بیهوده صحبتش را بکنیم! پی کار دیگر و حرف دیگر برویم.

بلی، در آیه‌ی فوق خداوند امیدواری زیاد نمی‌دهد. اما مایوس هم نمی‌کند.  
«قلیل» هم باز یک چیزی است! به از هیچ چیز است.  
آن آیه، وحی را به‌عنوان یک مسئله‌ی غامض و دوری نشان می‌دهد که دانش و اطلاع مختصری از آن به‌روی بشر گشوده شده است.  
اگر در چنین وادی بی‌پایان و در موضوع تاریکی وارد می‌شویم - که نمونه‌های آن برای مشاهده و آزمایش ما «الْأَنَادِرُ كَالْمَعْدُومِ» است و مانند سایر حالات روانی نیست که در وجود خودمان نظیر و قیاسی پیدا کرده، مطالعه نمائیم - از آن جهت است که تمام مسئله دین (و برای ما مسلمان‌ها تمام مسئله دنیا) همین جا است.

→ «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» (نحل/ ۱۶) / ۱۰۲

(بگو: قرآن را جبرئیل از جانب صاحب اختیارت آن گونه که باید، نازل کرده است...)  
«وَأَنَّهُ لَنَزَّلُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ. (شعراء/ ۲۶) / ۱۹۲ تا ۱۹۴

(و این [قرآن] نازل شده صاحب‌اختیار جهانیان است.  
[که] روح‌الامین آن را بر قلب تو نازل کرده است تا هشداردهنده باشی.)

«وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (بقره/ ۲) / ۲۵۳

(... و او را توسط جبرئیل نیرومند کردیم...)

«أَوْلَيْتَكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» (مجادله/ ۵۸) / ۲۲

(... [خدا] ایمان را در دل آنان رقم زده و با القای روح ایمان از جانب خود، آنان را نیرومند کرده است...)

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.» (قدر/ ۹۷) / ۴

(در آن شب، فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به‌خواست صاحب‌اختیارشان، برای [تقدیر] هر امری فرود می‌آیند.)

د- قیامت :

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.» (معارج/ ۷۰) / ۴

(فرشتگان به معیت [فرمانده خود] روح‌الامین، در روزی که مدتش [به حساب دنیا] پنجاه هزار سال است، به سوی او عروج می‌کنند.)

اگر نتوانیم کمّ و کیف وحی را به‌تمامه کامل کنیم و اندازه‌گیری نمائیم، لااقل این قسمت شاید از آن جهت برای ما ممکن و ضروری باشد که بدانیم اصلاً وحی و تنزیل در کار بوده است و قرآن حقیقتاً کلام خدا است؟ یا آنکه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم استنباط و کلام بشری است.

### اهمیت یا ضرورت مسئله

اگر این گره باز نشد و این مطلب حل نشد، دیگر دین و اعتقاد و اطمینان و تمام آثار دنیوی و اخروی مترتبه بر آن حاصل نخواهد شد.

خود قرآن می‌فرماید:

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» (اسراء (۱۷) / ۹۴)

(و مردم را موقعی که راهنمایی خدا برایشان آمد، چیزی مانع ایمان آوردنشان نشد، مگر اینکه گفتند: آیا خداوند بشری را به‌عنوان پیغمبر برانگیخته است؟)

آنچه مانع ایمان در برابر اعلام هدایت الهی می‌شود، این نیست که در اصل هدایت یا صحت و خاصیت آن خیلی حرف داشته باشند، مانع قبول و موجب تردید و مخالفت، آن است که می‌گویند اصلاً می‌شود خدا بشری را به‌پیغمبری مأمور نماید؟ خود رسالت و ارتباط مستقیم و وحی است که اشکال مسئله و سدّ راه می‌شود. ملاحظه می‌کنید امروزه تعلیمات انبیاء اگر در جزئیات آن نباشد، در اصول و روش کلی، مورد قبول دنیا واقع شده است. بشر به‌پای خود و با عقل و بینش خود پس از تجربیات طولانی به همان احکام و اصولی که از ابتدا انبیاء گفته‌اند، رسیده است و (لااقل در زمینه‌ی مقررات زندگی و دنیائی) کم و بیش عمل می‌کند یا می‌خواهد عمل کند؛ دروغ نگوئید، به‌یکدیگر خیانت نکنید، حقوق هم‌نوع را مرعی دارید، از مال خود در راه خیر و حفظ اجتماع به‌مصرف برسانید، نظافت و بهداشت (طهارت) داشته باشید، پابند شرافت و عدالت باشید، به‌دنبال علم بروید، هدف شما شکم و شهوت و قدرت نباشد، دنیاپرستی و مال‌دوستی و رباخواری - یعنی استفاده از سرمایه بدون زحمت و کار - غلط است، و امثال آن...

ولی همه اینها را اگر قبول داشته باشیم و عمل هم بکنیم، دین نمی‌شود. آخرت و ثواب نمی‌شود و حرف سر آن است که صرف تجربه و علم و قبول، دنیا را هم درست

نخواهد کرد و برای عمل و گذشت و فداکاری محرک نیست. تأمین دنیا و بهبود آداب و اعمال زندگی، فقط قسمتی از دین است - و قسمت کوچکی از آن - چیزی که برای خدا و به عشق خدا نباشد، بی پایه و بی نتیجه است، دین نیست، سطحی و زودگذر است و حداکثر بانگ و رنگی می‌باشد، آرامش خاطر و نشاط و پرواز ایجاد نمی‌کند. وقتی عمل برای خدا نبود و برای سود یا رضای خود بود؛ ارتقاء و تربیت و بنابراین تغییر حالت و اکتساب حاصل نمی‌شود. وقتی ارتقاء و اکتساب نبود، کمال و ثوابی هم به دنبال نخواهد داشت. به مصداق:

«جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» (توبه (۹) / ۹۵)

(... به پاداش آنچه کسب کردند و به دست آوردند.)

از اینکه بیائیم زیبایی و بزرگی و حتی درستی دستورهای انبیاء یا اسلام را نشان دهیم، حتی موفق شویم نبوغ و قدرت ذاتی و عظمت و صفای خصائلشان را تشریح و تجلیل کنیم، ولی آن احکام و اخلاق را بالاخره ناشی و دنباله‌ای در مرتبه اعلا از سایر احکام و اخلاقها و استنباطهای بشری بدانیم، این کار ممکن است برای مؤمن ایجاد سکینه و تشفی خاطر و شوق بیشتری فراهم نماید. ولی برای مردّد و منکر ایجاد ایمان و یقین نمی‌کند و شخص را وادار به عمل و حاضر و شایق به زحمات و فداکاری‌های لازم نمی‌نماید.

یک چیز دیگر لازم است. اسلام غیر از ایمان است. ایمان آن است که داخل دل و جزء وجود انسان شده باشد. و ایمان عملاً حاصل نمی‌شود، مگر آنکه قبول کرده و یقین و اطمینان داشته باشیم که آنچه پیغمبر گفته است، از طرف خدا و خالی از اشتباه و خطا است. خصوصاً که دین، همه‌اش اخلاق و احسان و طهارت نیست که به عاطفه نفسانی و آزمایش‌های اجتماعی به آنها رسیده باشیم. خدا و قیامت هم در آن هست که به حس و تجربه ما در نیامده و در نمی‌آید. اتفاقاً چه از جهت نظری و فکری و چه از جهت آثار عملی و داخلی و خارجی اصل و اساس هم آنهاست!

خلاصه آنکه باید دید بالاخره حرف یزید درست است که می‌گفت:

«لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»

(هاشم با ملک و سلطنت بازی کرد و گرنه، نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد)

یا سوره‌ی «والنجم» (۵۳) درست است؟

بنابراین با همه‌ی مشکلات و ابهام‌های موضوع و با همه‌ی بی‌دانشی و لنگی خودمان، باید دل به دریا بزنییم و در این وادی بی‌پایان به راه بیفتیم؛ امید است هر

اشتباه و خطا و نقصی که داشته باشیم و هر راه بهتری که دیگران بنظرشان بیاید، اصلاح و راهنمایی کنند.

### از چه راه وارد شویم؟

آیا راه معین است؟ آیا یک راه وجود دارد؟ مسلماً خیر، زیرا فرموده‌اند به تعداد خلائق راه به سوی خالق است.

چون فکر می‌کنم اکثریت حاضرین در مجلس (یا اکثریت خوانندگان) مثل گوینده به لحاظ طرز تفکر و توجه به مطالب، تربیت شدگان یا لااقل عادت کردگان به مکتب غربی باشند، بهتر است از این راه قدم برداریم و استدلال کنیم. اتخاذ این راه خیلی هم بنا به تقلید اروپائی و از روی «غرب زدگی» به اصطلاح آقای جلال آل احمد نیست. بلکه همان راه و به سبک و سیره قرآن است. چه بسا اشخاصی که سبک و طریق دیگری را بپسندند، این طرز استنباط آنها را قانع نکند.

قدما و اهل کلام از طریق منحنی وارد مباحث دینی و اثبات توحید و نبوت و امامت می‌شدند که می‌توان آن را «سیر صعودی و نزولی» گفت؛ با یک گام بلندی از ورای دنیا و مافی‌ها خود را به خدا می‌رساندند. بعد خود را به جای خدا می‌گذارند و به قول استاد مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی برای خدا آئین‌نامه می‌نوشتند. یعنی پس از آنکه وجود خدا و صفات ثبوتیه و سلبيه او را ثابت می‌کردند، به استناد این صفات و با استدلال‌های فلسفی مطلق استنباط‌هایی می‌کردند. مثلاً می‌گفتند چون خدا حکیم است، لطف هم دارد، پس «به‌قاعده لطف» بر او «واجب» است عمل خلاف حکمت نکرده، بندگانش را در گمراهی و بیچارگی وانگذاشته، پیغمبرانی برای هدایت مردم بفرستد. پیغمبر هم چون باید قول و فعلش متبع باشد و مردم به خطا و گناه نیفتند، پس حتماً باید معصوم باشد. سپس چون پیغمبر بالاخره می‌میرد و دنیا نباید خالی از حجت بماند، پس انتصاب امام لازم و قطعی است.

همین‌طور قیامت: چون خدا عادل است و در این دنیا می‌بینیم ظالم‌ها به کیفر اعمال خود نمی‌رسند، پس بر خدا واجب است در عالم دیگری خوب‌ها و بد‌ها را زنده کند و جزایشان را بدهد. پس آخرت و بهشت و جهنم حتمی است.

مرحوم فروغی این طرز استدلال را آئین‌نامه نویسی برای خدا می‌نامید و می‌فرمود عدل یا حکمت آن نیست که ما می‌فهمیم یا می‌خواهیم. عدالت بنا به تعریف همان

باید باشد که خدا می‌کند و براساس آن دنیا را آفریده و استوار کرده است و اگر ما آن را رعایت بنمائیم، کار صحیحی کرده‌ایم، زیرا عملمان قرین سلامت و توفیق خواهد بود.

خیلی چیزها و خیلی جاها است که اگر بنا بود ما تکلیف برای خدا و برای دستگاه خلقت معین کنیم، درست در جهت عکس آنچه جریان طبیعت و مشیت است می‌کردیم.

عقل ما خیلی مواقع نعوذ بالله دلالت بر عدم عدل و عقل خدا می‌کند.

می‌گویند روزی تیمورتاش - فاسق ظالم، وزیر دربار شاه سابق - به مرحوم میرزا طاهر تنکابنی، حکیم و فاضل معروف برخورد کرد؛ (ظاهراً پیش او درس خوانده بود و ابراز خصوصیت می‌کرد) به او گفت: استاد، من با هزار دلیل ثابت می‌کنم که خدا نیست!

مرحوم میرزا طاهر جواب می‌دهد: من با یک دلیل ثابت می‌کنم خدا نیست! تیمورتاش با تعجب می‌پرسد: کدام دلیل؟ میرزا می‌گوید: وجود تو! اگر خدائی که ما عادل و حکمیش می‌دانیم وجود داشت، موجود خبیثی مثل تو خلق نمی‌شد! پس بهتر است برای درک یا لااقل قبول وحی، به جای آنکه به سراغ منبع اصلی آن رفته، در ذات و صفات خدا و پرتوهای جود و وجود او جست‌وجو و اثبات نمائیم. از سطح نازل بشری خودمانی - که البته خیلی پست است - ولی در عوض محسوس و سهل‌القبول است شروع نمائیم. از مشاهدات و مسلمات و از استدلال‌های امور زندگی استمداد بگیریم. تا ببینیم به کجا می‌رسیم و چه توجیهی می‌توانیم برای پدیده (فنون) بعثت و دعوت انبیاء به‌طور عموم و قرآن و رسالت پیغمبر عظیم‌الشأن خودمان بالاخص پیدا کنیم؛ اگر دیدیم راه حل و راه فراری جز قبول یک امداد یا الهام فوق بشری و وحی خالص اعلا وجود ندارد، دیگر زیاد معطل اینکه فرشته وحی چگونه موجودی است و لوح و قلم چیست، نشویم و به همان «علم قلیل» اکتفا کنیم. علامه بزرگوار و استاد معاصر حضرت آقای سید محمدحسین طباطبائی در کتاب «وحی یا شعور مرموز» استدلال و استنباطی دارند که البته محققانه و مبتکرانه است؛ ولی می‌شود آن را حدّ وسط مابین راه اهل کلام و قدما و راهی که ما می‌خواهیم برویم دانست.

حضرت ایشان می‌فرمایند:

«دین از وحی آسمانی سرچشمه می‌گیرد نه از عقل و خرد.»

برای اثبات این مطلب می‌روند به بحث اینکه در دنیا همیشه در اثر سودجویی و خودخواهی بشری، اختلاف و استثمار پیش آمده است و دائماً رو به شدت می‌رود. بشر چون خودخواه و ستمگر و عامل اختلاف است، نمی‌تواند دافع آن باشد. از سوی دیگر دستگاه آفرینش هر نوع را به سوی کمال حقیقی وی هدایت کرده و سوق می‌دهد (قبلاً اثبات کرده‌اند) پس «ناچار دستگاه آفرینش دین حق و سزاواری را باید برای انسانیت تعیین کرده و به عالم انسان وحی کند» و این همان دین حقیقی است که باید در جامعه انسان وجود داشته باشد. (اتفاقاً یکی از اسباب‌های تکامل، وجود همین اختلاف است).

در هر حال راه آقای طباطبائی و راه اهل کلام و قدما و راه‌های اتخاذی دیگر اهل تحقیق، هر یک به جای خود ارزنده است و مسلماً به ذائقه و به درک خیلی‌ها کافی و شافی می‌آید.

ولی همه‌ی اینها یک عیب اساسی دارد؛ راه دوست است، راه موافق است، راه کسانی است که قبل از حرکت رسیده‌اند و قبول دارند.

### راه دشمن به جای دوست

بیائیم راه دشمن را بگیریم، راه مخالفین را که مدعی و منکر و دشمن بوده‌اند، با بدبینی و ریزبینی تا توانسته‌اند موشکافی کرده و ذره‌بین‌ها گذاشته، عیب‌ها را بزرگ و حسن‌ها را کوچک و حتی موهوم گرفته‌اند، توجیه‌ها و تعبیرها برای رسالت و وحی پیشنهاد کرده‌اند و سعی داشته‌اند جنبه غیر بشری و الهی آن را نفی کنند (مع‌ذالک روح تحقیق و تا اندازه‌ای انصاف داشته‌اند).

اگر از این طریق رفتیم و به‌جائی رسیدیم، به یک‌طرفه نظر داشتن و متعصبانه قضاوت کردن متهم نخواهیم شد. اگر به حقیقت و فضیلتی رسیدیم «الْفُضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ» خواهد بود، و مطمئن‌تر و مسلّم‌تر پذیرفته خواهد شد.

پس از آنکه راه آنها را رفتیم و رفع ایرادها و اشکال‌ها را کردیم، آن وقت راه خودمان را که راه مثبت خواهد بود پیش می‌گیریم؛ ولی نه راه سیر صعودی و نزولی قدما یا راه نزولی یکسره یا تنزیل که بیان خود قرآن است، بلکه راه صعودی تدریجی که راه بشری و راهی است که قرآن تعلیم داده است.

پس اول پایه‌های مخالفین و منکرین راه می‌افتیم (منکرین محقق یعنی غربی‌ها) و

این خود، سیر و سلوکی خواهد بود و می‌بینیم آنها چه سیر و تحولی و تکامل عقیدتی داشته‌اند.

### سیر تکامل افکار غربی‌ها نسبت به پیغمبر اسلام و رسالت و وحی او

غربی‌ها (از روم شرقی گرفته تا اروپای قرون وسطی و جدید و معاصر و آمریکا) در حاشیه روابط جنگی و اقتصادی و سیاسی و استعماری که همیشه با ممالک اسلامی داشته و دارند، یک سلسله روابط فرهنگی نیز داشته و مخصوصاً، نظریاتی نسبت به اسلام و بنیان‌گذار آن اتخاذ کرده‌اند، عقیده و علاقه و نظر آنها از این جهت به‌هیچ‌وجه حالت ثابت یکنواختی نداشته است؛ بلکه در طی قرون متمادی و حوادث متوالی و به‌موازات توسعه اطلاعات و مطالعات انجام یافته، تحول قابل ملاحظه‌ای با زمان و مکان پیدا کرده است.

این تحول البته مانند هر سیری همیشه در جهت واحد و با روال یکسان نبوده؛ تندی و کندی‌ها و پیشرفت و بازگشت‌هایی داشته است. در هر حال شایان توجه بوده و ارزش دارد زحمت بررسی اجمالی آن را تحمل بنمائیم. به‌طور کلی طرز تفکر و قضاوت غربی‌ها را نسبت به پیغمبر اسلام می‌توانیم به چهار دوران تقسیم کنیم.

این دوران‌ها با پس و پیش‌های زمانی که دارد و از کشوری به کشور دیگر که می‌رود، قدری تودرتو می‌شود و اگر نگوئیم چهار دوران، می‌توانیم چهار مکتب بگوئیم، چهار مکتبی که تقریباً به‌دنبال هم رواج یافته است.<sup>۱</sup>

### الف- دوران تجاهل و تنفر

دوران تجاهل و تنفر یا دوران دشمنی شدید توأم با بی‌اطلاعی و اتهام‌های ناشیانه. اولین برخورد مغرب‌زمین با آئین جدید در میدان‌های جنگ است، از ابتدای برخورد با روم شرقی در قرن هفتم میلادی و تا سال‌ها بعد از جنگ‌های صلیبی نظریات عجیب و غریبی درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ابراز می‌شود و کمتر تهمتی است که درباره آن حضرت زده نشود، از دزد شتر گرفته تا جادوگر و سردسته راهزنان.

---

۱. عمده اطلاعات و مدارک این بحث از کتاب‌های: Tor Andrae، Blachere و Dermengham اخذ شده است.



در قرون وسطی، جهالت و افترا را تا آنجا رسانده بودند، که مؤسس اسلام را به‌عنوان یک اسقف رومی می‌شناختند که چون به مقام پاپی نائل نشده، به عربستان فرار کرده است، یا او را مدعی الوهیت معرفی می‌کردند، که عرب‌ها مجسمه‌اش را از طلا می‌ساختند و خود را قربانی او می‌کردند، از نام محمد اسم بتی به‌اسم ماهوم (Mahom) مشتق کرده و در قصص رائج زبان آورده بودند، در سرودهای معروف رولان (Chansons de Roland) اشعاری هست که می‌گویند وقتی سواران شارلمانی بر اعراب پیروز شدند، بت‌های مسلمان‌ها را شکستند و زیر پا ریختند!

پاپ اینوسان سوم (Innocenti III)، پیغمبر ما را دجال می‌نامد و نویسنده نسبتاً جدی، ژیب بر دونوزان (Gibert de Nogent) حکایت می‌کند که فوت محمد (ص) (نعوذبالله) از شدت مستی بود و بعد جسد او را خوک‌ها خوردند و به همین دلیل شراب و گوشت خوک در اسلام حرام شده است!

دائمه معروف، حضرت محمد (ص) را در طبقه بیست و هشتم جهنم کتاب خود، به‌حالت دوشقه و سردسته ارواح دوزخیانی می‌بیند که دعوی مذهب دروغی کرده‌اند و به دست خود، خود را پاره پاره می‌کنند!

خلاصه آنکه در تمام قرون وسطی در نظر اروپائی‌ها حضرت پیغمبر یا شخص شاید کذاب عامل شیطان است یا اگر خیلی جلو بروند، او را مریض مصروع دیوانه و قرآن را بافته‌ای از لاطائلات خلاف عقل، و عرب‌ها را یک قوم احمق می‌دانند.

### ب- دوران توجه و تردید

در قرن ۱۲ میلادی یعنی پنج قرن بعد از طلوع اسلام و نزول قرآن، اولین کتاب نسبتاً جدی راجع به اسلام (البته بر ضد اسلام) توسط پی‌یرلو ونرابل (le Venerable. Pierre) نوشته می‌شود و اولین ترجمه قرآن به زبان لاتین به رشته تحریر درمی‌آید.

در قرن ۱۴ پی‌یر پاسکال (pierre pascal) از اسلام‌شناسان مساعد (bon islamisant) است و به‌دنبال او به‌این اسامی برمی‌خوریم که تماماً قضاوت‌های دوپهلوی (nuancé) در باره اسلام دارند:

ریمون لول (Raymond Lulle) در قرن ۱۴، گیوم پوستل (Guillaume postel) در قرن ۱۶، رولان (Roland) و گانییه (Gagnier) در قرن ۱۸، کشیش آبه دوپروگلی (Abbe de Broglie) و رنان (Renan) در قرن ۱۹.

البته همه این‌طور نبودند؛ ولتر (Voltaire) فیلسوف و نویسنده نقاد معروف فرانسه،

۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
ابتدا در سال ۱۷۴۲م. در «تراژدی محمد» پیغمبر را سخت به باد انتقاد می‌گیرد و  
به‌عنوان اعتراض به طرفداران او می‌گوید:

«اگر محمد امیر یا رئیس‌جمهور منتخبی می‌بود که صلح و دفاع برای  
مملکت خود آورده بود، استحقاق تجلیل می‌داشت. ولی یک (نعوذبالله)  
دلال شتر، انقلاب راه بیندازد و ادعا کند با جبرئیل صحبت کرده است  
و کتاب نامفهومی را دریافت کرده - که در هر صفحه آن طغیان علیه  
منطق بدیهی است - و مردها و زن‌ها را بکشد و مردم را مجبور به ایمان  
به کتابش بکند، چنین رفتاری را فقط آدم باید سبک مغز باشد، تا مدافع  
آن شود و یا آنکه خرافات، دیده‌ی بصیرت او را کور کرده باشد!»

واقعاً چه قدر بی‌اطلاعی و بی‌اطلاعی از بی‌اطلاعی!

اما همین ولتر در رساله دیگری به نام «نظریاتی در زمینه آداب و اخلاق» (Essais  
sur les moeurs) بعداً نسبت به پیغمبر اسلام قضاوت ملایم‌تری کرده، عظمت و  
لیاقت او را تصدیق می‌نماید. ولی به‌زعم خود به ستم‌کاری و خشونت او ایراد داشته،  
همچنین نتیجه می‌گیرد که در آئین او هیچ چیز تازه‌ای جز «محمد رسول الله» وجود  
ندارد.

دیدرو (Diderot) نیز از نظریه ولتر که مُد زمان شده بود، تبعیت می‌کند.

### ج - دوران تحقیق و تجلیل

چند سال قبل از ولتر در سال ۱۷۳۴ جرج سیل (G. Sale) ترجمه انگلیسی قرآن را  
منتشر می‌کند و محمد (ص) را با نیوما و تزوس (Numa & Thesus) مقایسه می‌نماید.  
چند سال جلوتر از جرج سیل نیز دو بولنویلیه (de Boulainvillier) کتاب «زندگانی  
محمد» را می‌نویسد و قصد صریح او، اثبات ارجحیت اسلام نسبت به مسیحیت است؛  
او محمد را یک مرد خردمند و قانون‌گزار روشنفکر نشان می‌دهد که خواسته است یک  
آئین منطقی و عقلانی به جای معتقدات یهودیت و مسیحیت بیاورد.  
پرده جهل و غرض که عقب رود و چشم تحقیق که باز شود، جلوه حقیقت کم‌کم  
ظاهر می‌گردد.

ساواری (Savary) صاحب ترجمه نسبتاً کامل و کلاسیک قرآن، در سال ۱۷۵۲  
حضرت محمد را به‌عنوان یکی از آن شخصیت‌های استثنائی تاریخ معرفی می‌نماید  
که احیاکنندگان و بیدارکنندگان بشریت و هادی او به شاهراه‌های رستگاری و

سعادت‌اند. نظر ساواری این است که محمدبن‌عبدالله با توجه به مشکلات و موانع زمان و مکان خود و پس از مطالعه اختلافات و اشتباهات یهودیان و مسیحی‌ها، درصدد برآمد شریعت نوساز و قابل قبولی برقرار نماید که خدای واحد داشته باشد و آن خدا خوبی‌ها را پاداش و بدی‌ها را مکافات دهد و برای پیشرفت در نیت پاک خود، مجبور بود یک قدرت و اجازه‌ی الهی به خود نسبت دهد؛ در حقیقت دعوی رسالت یک حیل‌ی مشروع و زاهدانه اجباری (pious fraude) بود. بنابراین آن قسمت از مقررات یهودیت و مسیحیت را که درست و مفید بود و با محیط داغ عربستان مناسب بود، حفظ کرد.

خلاصه آنکه ساواری یک محقق روشنفکر غربی بود که فقط نبوت محمد(ص) را انکار می‌کرد، ولی او را بزرگ‌ترین مردی می‌شناخت که به جهان آمده است.

در جمعه ۸ مارس سال ۱۸۴۰، کارلایل (Carlyle) در جلد دوم کتاب خود موسوم به «پهلوانان و پهلوان‌پرستی» (Heros and Heroworshi)، آن‌جائی که به شرح «شخصیت محمد» می‌پردازد، دامنه اعتراض به هموطنان و همکیشان و پرچم تجلیل و تعظیم محمد را خیلی بالا می‌برد، و صریحاً می‌گوید نظریات و اتهام‌هایی که به محمد نسبت داده می‌شود، انعکاس ذنات و معایب خود ماست و با تعجب و طعنه می‌پرسد چه طور ممکن است خداوند حکیم عادل بگذارد صدوهشتاد میلیون نفر افراد بشر، که کلام محمد ستاره راهنمای زندگی آنهاست، در گمراهی باشند؟ یا یک نفر شارلاتان چنین تأثیری روی خلق احراز کرده باشد؟ می‌گوید:

*«محمد یقیناً مرد صادقی بوده است؛ همان‌طوری که هر مرد بزرگ، صادق است. ما می‌توانیم او را شخصیتی بزرگ و فردی مبتکر و پیغمبری بدانیم که خبرهایی از عالم بینهایت و از مجهول آورده است. می‌توانیم او را شاعر یا پیغمبر بخوانیم، چون کلماتش غیر از کلمات مردم عادی بود. منشأ این کلمات حقیقت ذاتی اشیاء است، چون او صمیمانه در تماس با این حقایق بود.»*

بنا به نظریه ایده‌آلیسم رمانتیک کارلایل، شخص نابغه، خود عالی‌ترین مرتبه وحی و مظهر آن قدرتی از پروردگار است که حقیقت مکتوم و ذات وجود اوست. می‌گوید:

*«محمد در آن ظلمات عظیمی که ملازم و متقارب با مرگ بود، نور مشیت الهی وجود را به صورت شعله فروزان با عظمتی، مخلوط از حیات*

و افلاک رؤیت کرد و نام آن را وحی یا جبرئیل گذارد. حال کدام یک از ما می‌تواند نام دیگری انتخاب کند؟»

بنا به فلسفه اشراقی (Intuition) کارلایل، محمد (ص) یکی از آن شخصیت‌های بزرگی است که خود از مظاهر و کلمات حیات خلّاقه خداوند می‌باشد.<sup>۱</sup> خوانندگان محترم شاید کتابی را که یک محقق منصف انگلیسی به نام داون پورت (Davenport) ده پانزده سال بعد از کارلایل نوشته است و آقای حاج سید غلامرضا سعیدی افتخار و ثواب ترجمه آن را داشته‌اند (و بنده آن را در ایران شنیدم و دیدم) خوانده باشند.

عنوان این کتاب « عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن » « An Apology For Mohammed and the Koran. » خود معرف مقصود و محتوای آن است و به خوبی عنایت و انابتی را که در افکار منورین اروپا، در صد سال پیش پدیدار گشته بود، نشان می‌دهد.

#### د- دوران تفهیم و تقریب

در قرن بیستم بیش از قرون گذشته در باره شخص حضرت رسول اکرم و شریعت او تحقیقات به عمل آمده و کتاب‌های فراوان نوشته شده است. در سنوات اخیر توجه دیگری نیز به جنبه‌های سیاسی و اجتماعی جهان مسلمین و اسلام (مخصوصاً از سال ۱۹۳۹ به بعد) به عمل آمده است و می‌آید.

در آنچه قبلاً به عرض رسید، از کسانی که نسبت به تاریخ مسلمانانها و تمدن اسلام توجه و تتبع داشته‌اند (مانند گوستاولوبون : Gustave le Bon) یا در تدوین و ترکیب قرآن مطالعه نموده‌اند (از همه محققانه‌تر نولدکه : Th. Noldeke) صحبت به میان نیامد، زیرا که محور و مقصد ما در این مقال، مسئله‌ی رسالت و وحی است. در اینجا نام چهار نفر را می‌بریم که کتاب‌هایشان جدید و در دست است و نظریات آنها را مطرح می‌کنیم:

۱- تور آندرائه (Tor Andrae) استاد دانشگاه اوپسالا (Upsala) که کتاب او به زبان آلمانی در سال ۱۹۱۸ تحت عنوان «شناسائی شخصیت محمد از تعالیمش و معتقدات امت او»

---

۱. کارلایل می‌گوید: (He himself was one of those great personalitis who are expressions of the creationlife of God.)

(Die Person Muhammeds in Leben und Glauben seiner Gemeinde. Stokholm, ۱۹۱۸.)

در اسلو چاپ شده.

۲- امیل درمنگام (Emile Dermenghem) نویسنده و متبع فرانسوی صاحب کتاب «زندگانی محمد» (La vie de Mahomet) در سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۵۰ و کتاب «محمد و سنت اسلامی» (Mahomet et la tradition islamique) در سال ۱۹۵۵ (همچنین سه کتاب دیگر که در این سخنرانی مورد استفاده قرار نگرفته است:

Vies des saints musulmans, ۱۹۴۲

Les Plus beaux textes arabes, ۱۹۵۱

Lecutte des saints dans l'islam maghreben ۱۹۵۲

۳- بلاشر (Regis Blacher) استاد دانشگاه سوربون پاریس و مؤلف «قضیه محمد»

(Le probleme de Mahomet) (سال ۱۹۵۲) و آخرین مترجم قرآن.

۴- منتگمری وات (W. Montgomery Watt) استاد دانشگاه ادیمبورگ و صاحب

کتاب «محمد، پیغمبر و زمامدار» (Mahomet Prophet and Staleman) در سال ۱۹۶۱.

\* \* \*

۱- برای تورآندرائه<sup>۱</sup> موضوع نبوت و وحی به‌هیچ‌وجه یک امر خیالی موهوم و خلاف طبیعی غیرمعقول نیست. تورآندرائه آن را به‌عنوان یک پدیده و یک آزمایش کاملاً مشهور و مسلم که نظایر زیادی در نزد انبیاء و واسطه‌های هیپنوتیزم (mediums) و اهل جذب داشته و دارد می‌شناسد.

سپس راجع به اینکه داعیه الهام و وحی و روشن‌بینی تا چه حد ممکن است مغشوش و مخلوط با وهم و اشتباه یا مخدوش از تصنع و تدلیس باشد، یک بحث مفصلی به اتکاء مطالعات و نظریات روان‌پزشکی و تجربیاتی که روی انواع افراد جن‌زده خواب‌بین، روشن‌بین، الهام‌گیر و غیره شده است، پیش کشیده و صریحاً اعلام می‌دارد که:

**«وحی محمد از نظر روانشناسی کاملاً خالص و مصون از تزویر و تدلیس**

**باید شناخته شود.**

زیرا به اشکال می‌توان قبول کرد شخصی بتواند بدون آنکه شدیداً تحت

تأثیر سرشار یقین به رسالت خود باشد، به‌چنین درجه‌ای، اعتماد و اطمینان

پیدا کند و چنان تأثیر و تحرکی در اطرافیان ایجاد نماید.»

۲- امیل درمنگام در فصلی از کتاب «زندگانی محمد» که عنوانش «رسول‌الله»

است، چنین می‌گوید:

«تاریخ بشریت از یک سلسله حلقه‌ها یا قطعاتی تشکیل شده است که رسالت، بندها یا مفاصل آن هستند، گاه‌گاه ندائی در تاریکی و سکوت جهان طنین‌انداز می‌شود، مردی برمی‌خیزد و پیش می‌رود. همان‌طوری که ابراهیم از کلبه فرار کرد و سر راه، دیگران را از خواب بیدار کرد، محمد نیز به همین ترتیب به پاخواست تا نژاد عرب را به آئین مشترک توحید دعوت نماید، تا قسمتی از آسیا و آفریقا را بیدار کند؛ برای آنکه ایران چُرت‌رفته را حیات تازه بخشد و کسانی که رسالت واقعی او را درک می‌نمایند، از بندگی عادات پوسیده آزاد سازد! و مسیحیت شرقی را که پاره‌پاره شده و در فلسفه‌باقی فرو رفته است، تحریک نماید...»

پیغمبران برای دنیا همان‌قدر ضروری هستند، که نیروهای سودبخش و وحشت‌آور طبیعت - مثل خورشید، باران، طوفان‌ها و زمستان - که زمین‌های خشک و بی‌حاصل را تکان و شکاف می‌دهند، تا از سبزی و خرمی پوشیده شود! عظمت و حقیقت چنین حوادث را باید از روی نتایج آنها قضاوت کرد: استعدادهایی که مطمئن و محکم شده‌اند، دل‌هایی که آرامش یافته‌اند، اراده‌هایی که قوت گرفته‌اند، اضطراب‌هایی که فرو نشسته‌اند، بیماری‌های اخلاقی که شفا یافته‌اند و بالاخره نیایش‌هایی که به آسمان صفا یافته برخاسته‌اند!»

۳- بلاشر یقیناً با توجه به همه این اختلافات گذشته و مشکلات و مسائل حال است که نام کتاب خود را «مسئله یا قضیه‌ی محمد» می‌گذارد. دیگر برای محقق اروپائی و آمریکائی، محمد، نه کاهن بت‌پرست است، نه پیغمبر شیا، نه شاگرد تعلیم گرفته در مکتب عهدین و نه حتی رادمرد نابغه روشن‌دل و مصلح مبتکر مانند سایر بزرگان و مصلحین تاریخ. به‌جائی رسیده‌اند که دیگر نمی‌توانند زندگانی و دعوت و کتاب و اعمال و آثار او را بر موازین عادی عوامل و مؤثرات معمولی عمومی توجیه کنند.

ضمناً همه‌ی آنها هم هنوز حاضر نشده‌اند صریحاً اقرار به حقیقت نبوت و رسالت و به واقعیت وحی او بنمایند، برای آنها وجود محمد و عمل محمد «مسئله‌ای» است.

بلاشر چون به‌عنوان استاد بی‌طرف و مستقل از عقاید مذهبی می‌خواهد کتاب بنویسد، مانند دو دانشمند محقق قبلی بحث و تصدیقی درباره کیفیت و حقیقت وحی پیغمبر نمی‌نماید. ولی در خاتمه‌ی کتاب خود آنجا که به شرح «حجة‌الوداع» می‌رسد و ندای حضرت را که می‌فرماید «خدایا آیا مأموریتم را درست انجام دادم» یا «آیا رسالت را رساندم؟»<sup>۱</sup> نقل می‌کند و جواب مثبت مشترک یک صدای ده‌ها هزار مسلمان مجتمع در آن صحرا را شرح می‌دهد، چنین اضافه می‌نماید:

«مسلماً در زمان ما نیز کسی پیدا نمی‌شود با هر عقیده و مذهبی که داشته باشد، با جمع حاضرین همصدا نشده و نگوید: آری محمد، مأموریت را به بهترین وجه انجام دادی.»

سپس چنین ادامه می‌دهد:

«کمتر مؤسس مذهبی است که با وجود وسائل و ممکنات ضعیف موفق شده باشد در چنان زمینه‌های ناهموار نامساعد، آن‌طور بدر افشانی کند.»  
خیلی‌ها دلخوش شده‌اند که برای توجیه دعوت پیغمبر اسلام، اطلاعات سطحی و پراکنده‌ای را که او می‌توانست نسبت به مذاهب توحیدی دیگر داشته باشد، پیش بکشند؛ ولی همان‌طور که ارنست رنان (Ernest Renan) می‌نویسد:

«زیاد دانستن مانع سازندگی و ایجاد است، اگر محمد دین یهود و مسیح را از نزدیک مطالعه کرده بود، منتهای مراتب یک فرد یهودی یا مسیحی می‌شد و هرگز نمی‌توانست چیز تازه‌ای بیاورد و از ترکیب آن دو مذهب، آئین مناسبی برای عربستان درست کند.»

۴- سال گذشته که انجمن اسلامی مهندسين به افتخار برادر مسلمان دانشمند، آقای عبدالمجید سر دبیر مجله اسلامی «ایسلامیک روی‌یو» (Islamic Review) مجلس معارفه‌ای ترتیب داده بود؛ مشارالیه کتابی در دست داشت و به ما ارائه داد که ظاهراً آخرین نشریه‌ی تحقیقاتی علمی غربی‌ها راجع به پیغمبر ما می‌باشد.<sup>۲</sup> مؤلف کتاب

۱. هَلْ بَلَغَتْ رِسَالَتِكَ

۲. سلسله ترجمه‌های ارزنده‌ای که در مجله‌ی خواندنیها در سال ۱۳۴۲ به قلم آقای ذبیح‌اله منصوری، تحت عنوان «حضرت ختمی مرتبت و قرآن» منتشر می‌شود، از کتاب «La vie de Mohammad» تألیف: Constant Virgile Gheorghieu می‌باشد، که اصل آن به زبان رومانی و چند سال جلوتر از کتاب مورد بحث ما نوشته شده است؛ اما با همه نفاست و جالب و مفید بودنش، جنبه تحقیقی و انتقادی نداشته و مؤلف از خود اظهار نظر صریح نمی‌نماید؛ بلکه یک نوع وقایع نگاری منظم مأخوذ از کتب و روایات معتبر و آثار دیگران است، بدون آنکه در صحت و سقم آن روایات بحث و حلاجی به عمل آمده باشد.

۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
آقای و. مونت گمری وات استاد دانشگاه ادیمبورگ، کتاب خود را به سؤالی تحت  
این عنوان ختم می‌کند: «محمد آیا پیغمبر بود؟»  
پس از بحث و نظریاتی که در قسمت‌های بعد سخنرانی به آنها اشاره و انتقاد  
خواهد شد، آقای وات چنین ابراز عقیده می‌نماید:

او مردی بود که نیروی تخیل خلاقه‌اش (Imagination creative) در  
سطوح بسیار عمیقی عمل کرده، اصول و افکاری را ایجاد نمود که  
بستگی به مسائل مرکزی حیات و انسان دارد، به طوری که دین او دارای  
جاذبه وسیعی نه تنها در عصر خود، بلکه در قرون بعدی گردید، البته  
تمام افکار و اصولی که او ابراز کرد، حقیقت و درست نیست. ولی به  
فضل خدا توفیق یافت به میلیون‌ها افراد بشر دینی بهتر از آنچه داشتند  
بدهد و آنها را به آنجا برساند که بگویند «لا اله الا الله، محمد رسول الله»

### پیش‌بینی آینده

پیش از آنکه به بحث انتقادی در باره نظریات مستشرقین و توضیحات و استنباط‌های  
خودمان پردازیم، اگر لحظه‌ای توقف کرده و در پایان این مرور اجمالی سریع از  
چهارده قرن سیر طولانی گذشته، نگاهی به پشت سر برگردانیم، آیا این دو آیه از  
آیات قرآن در خاطرمان جلوه گر نمی‌شود؟

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ (۳۴) / ۶)

(و کسانی که دانش به آنها داده شده است، می‌بینند آنچه بر تو نازل شده  
است، حق است و به راه خداوند صاحب عزت سزاوار ستایش رهبری  
می‌نماید.)

«وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ  
مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.» (مائده (۵) / ۸۲)

(... و مسلماً نزدیک‌ترین آنها را به دوستی مؤمنین، کسانی خواهی یافت  
که می‌گویند: ما نصارا هستیم، این از آن جهت است که در میان آنها  
برخی دانشمند و پارسا هستند، و اینکه آنها در پی تکبر و خودستایی  
نیستند.)

در محاسبات و پیش‌بینی‌های علمی و صنعتی یا اقتصادی، معمول است که وقتی



می‌خواهند میزان مصرف یک جنس یا افزایش جمعیت یک شهر یا چیزهای متغیر دیگری را برای آینده برآورد کنند، منحنی تغییرات آن را در گذشته رسم می‌نمایند و بعد که روال و طرز سیر آن معلوم شد، منحنی را با همان فورمول ادامه داده، از آن قرار وضع آینده را پیش‌بینی می‌نمایند.

مثلاً اگر طی بیست سی سال گذشته مصرف برق در مملکت هر ده سال دو برابر شد، می‌گویند پس شش سال دیگر معادل دو برابر چهار سال قبل خواهد بود و روی این حساب قدرت ماشین‌ها و ظرفیت تأسیساتی را که باید از هم اکنون سفارش داده و ساخته شود، تعیین می‌نمایند.

آنچه را هم که در جریان چهارده قرن گذشته راجع به سیر افکار و جریان نظریات غربی‌ها نسبت به اسلام و مسئله نبوت حضرت خاتم‌الانبیاء دیدیم و در خاطر شما رسم شد، در حقیقت یک نوع منحنی بود که مسلماً به همان روال ادامه خواهد داشت. بنابراین چه استبعاد و اشکال دارد که به‌زودی دوران تصدیق و تسلیم یا ایمان و یقین شروع شود و آیه «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (سباء ۳۴ / ۶) بی‌چون و چرا تحقق پیدا کند؟

### بحث انتقادی درباره‌ی نظریات مستشرقین

البته برای ما کافی نیست و مایه تأسف است که اگر در امور اقتصادی و علوم و سیاست و غیره جیره‌خوار و مقلد غربی‌ها شده‌ایم، در کار قرآن و دینمان نیز چشم به دست و دنباله‌روی آنها باشیم، خصوصاً که اگر چه در جمع آنها در قرون اخیر موافق‌ها و متمایل‌های زیاد پیدا شده است، ولی هنوز منکرین و خرده‌گیرانی هم هستند، به‌علاوه مساعد‌ها هم به‌طوری که در بند «د» بحث سابق دیدیم، همگی یک زبان و مصدق تام و تمام نبوده، تردیدها و توجیه‌هایی دارند که بعضی از آنها ممکن است مانع آن سکینه و یقین و تحرک مطلوب باشد.

پس حالا می‌آئیم بعد از آنکه جاپای مطلب را تا آنجا که همه یا لاقلاً اکثریت کسانی که تا دیروز منکر و مدعی بوده‌اند قبول داشته باشند محکم کردیم و آن مراتب را مسجل نمودیم، ایرادها و توجیه‌ها و نقاط ضعف را مطالعه کنیم و جواب بگوئیم، سپس در مبحث بعدی به آنچه عقل خودمان برسد می‌پردازیم.

در مطالعه آراء و عقاید غربی‌ها به همین چند نفر اخیرالذکر اکتفا می‌کنیم؛ چون جواب قبلی‌ها را بعدی‌ها داده و زمینه را تا اندازه‌ای صاف کرده‌اند. ضمناً چون در

۳۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
نظر است حتی المقدور نقطه تاریک و ایرادی باقی نماند، ناچار از بعضی بازگشت‌ها  
و تکرارهایی که پیش می‌آید قبلاً معذرت می‌طلبد.

### آنچه مورد قبول کلی قرار گرفته است، یا دیگر قابل انکار نیست

۱- در سلامت مزاج و قدرت عقل و متانت و اعتدال کامل حضرت رسول اکرم  
دیگر شکی نیست، بلکه او را صاحب شخصیت ممتاز و از نمونه‌های کامل افراد بشر  
و از نوابغی می‌شناسند که موفق به حل بزرگ‌ترین مشکلات شده است.  
در زمینه‌ی سلامتی فکری و در جواب کسانی که نسبت صرع یا امراض روحی و  
عصبی به حضرت داده و خواسته‌اند حالات وحی را یک نوع بحران یا حمله‌های  
روانی و مالیخولیا بدانند «درمنگام» (در صفحات ۲۷۹ و ۲۸۰ کتاب خود) توضیحات  
ذیل را می‌دهد:

«تا زمان بعثت، زندگانی او عادی و کاملاً متعادل بود، کما آنکه بعداً نیز  
صرف نظر از لحظات وحی همین حال ادامه داشت. چنانکه در مورد  
انبیاء بنی اسرائیل دیده می‌شده است.

چنین نیست که چون مریض بوده است، مکاشفه یا الهام‌هایی داشته  
است، بلکه به عکس چون حالت مکاشفه و وحی به او دست می‌داده  
است، ناگزیر آثار ظاهراً غیرعادی ظاهر می‌شده است.

البته میان یک شخص عصبی یا دیوانه و یک روشن‌بین اهل مکاشفه  
واقعی (Visionnaire authentique) پدیده‌های مشترکی دیده می‌شود،  
ولی اولی بکلی منفعل و تأثیرپذیر است، در صورتی که دومی  
فوق‌العاده فعال و خلاق می‌شود. حداکثر آنچه ممکن است بگویند، این  
است که یک مزاج تا اندازه‌ای ضعیف حالات عرفانی و شور را تا  
اندازه‌ای تسهیل نموده و به نوبه‌ی خود سبب تشدید کسالت می‌گردد؛  
ولی در هر حال به هیچ وجه چنین حالت مرضی در محمد دیده نشده  
است.»

۲- در صداقت و حسن نیت شخص پیغمبر نیز تردید نیست و لااقل خود او به  
آنچه می‌گفته، اعتقاد کامل داشته است و برای او مسلم بوده است که: خدائی هست،  
آخرتی هست، وحی و تنزیل هست، آیات قرآن از جانب خداست و نمی‌شود  
خلاف آن عمل کرد، و خلاف آن عمل نمی‌کرده است.  
اگر برای او چنین یقین و حتمی حاصل نشده بود، مسلماً حاضر به قبول چنان زحمات

و مشکلات و محرومیت‌ها و فداکاری‌ها نمی‌شد و نمی‌توانست آن مأموریت سنگین را انجام دهد و محال بود شوق و حرکت فوق‌العاده در خود و در سایرین ایجاد نماید. پس در تقوای او در حدود احکام قرآن شک و تردید ندارند.

در این زمینه «وات» در صفحه ۲۰۴ (ترجمه فرانسه) چنین می‌نویسد:

«یکی از تهمت‌هایی که معمولاً به محمد می‌زنند، این است که او کاذب و حيله‌گر بود... نفی صداقت محمد مسئله‌ی توسعه مذهب اسلام را غیر قابل درک و غیر قابل توجیه می‌سازد، این نکته «صداقت و حسن نیت پیغمبر» برای اولین دفعه شدیداً از طرف کارلایل پشتیبانی شد و پس از آن، روز به روز بیشتر مورد قبول دانشمندان قرار گرفته است.»

کازانوا که کتابی<sup>۱</sup> به منظور اثبات پاره‌ای تحریف‌های قرآن (به زعم خود) در سال‌های قبل از جنگ بین‌المللی گذشته تألیف کرده است، در فصل مقدم آن راجع به «صداقت و عظمت محمد» (Sinceite et grandeur du Mahomet) (صفحات ۳ تا ۷) می‌گوید:

«قبل از ورود به عمق مطلب لازم است صریحاً اعلام نمایم که من بالبداهه هر نظریه‌ای را که صداقت محمد را مورد تردید قرار دهد، طرد می‌کنم... هیچ کارشناس علمی نمی‌تواند بدون مدرک مسلم ادعای دروغ‌گوئی یا جادوگری برای او بنماید؛ تمام تاریخ زندگی پیغمبر عرب نشان می‌دهد که دارای خصال مثبت و جد و وفا بوده است.»

درمنگام (در صفحه ۲۷۷ کتاب خود) در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

«صداقت او امروز دیگر نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد؛ سراسر زندگی او علی‌رغم خطاهایش (که شخصاً انکار نمی‌کرد) شهادت می‌دهد که عمیقاً صاحب ایمان بوده است.»

بنابراین وقتی در عبارت قرآن می‌گوید:

«وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوْنَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّوْنَ بِيَمِينِكُمْ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۴۸)

(و نبودی که قبلاً هیچ کتابی خوانده باشی و به دست نوشته باشی، که در این صورت حتماً باطل‌کنندگان (نادرستان) به شک می‌افتادند.)

۱. Paul Casanova, Mohammed et la fin du monde, Etude critique sur l'islam primitif, Paris ۱۹۱۱.

یا در جای دیگر:

«وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ» (قصص (۲۸) / ۸۶)

(و نبودی که امید داشته باشی که کتاب بر تو القا شود...)

اگر کسی اعم از آنکه قرآن را نازل از طرف خدا بداند، یا بگوید یک نوع تراوش و انعکاس‌هائی از مکنونات درونی و معلومات قلبی شخص محمد می‌باشد، در هر حال باید این اظهارات را عین حقیقت بداند.

برای خود پیغمبر نیز اگر دروغ می‌بود، سلب اعتقاد و ایمانش را می‌کرد؛ بنابراین تردیدی نیست که قبلاً نه کتابی خوانده و نه یادداشتی برداشته است و نه در مقام و انتظار چنین رسالتی بوده است.

۳- در میان صحابه و گروندگان او نیز کسان زیادی بودند که با شهود و یقین و در اثر تماس نزدیک و با بصیرت کامل، به او عشق و ایمان پیدا کرده، واقعاً گرویده و اسلام را پذیرفته بودند، آنها نیز از دروغ و خلاف پرهیز داشتند و سعی می‌کردند گفتار و کردار او را جزء به جزء و درست نقل کنند.

۴- موضوع یا پدیده‌ی (فنون) وحی اگر به عقیده‌ی همگی آنها، ارتباط خالص الهی نباشد، واقعیتی است مسلم، مشخص و متمایز؛ حالتی بوده است غیر از حالات عادی پیغمبر، در عین حال نه تخیل و افسانه‌ی جعل شده به وسیله‌ی صحابه و مسلمین بعدی است، نه ساختگی و اختیاری خود حضرت.

تاریخ ثبت کرده و اروپائی‌ها پس از انتقاد و استدلال قبول کرده‌اند که وضع و حالت خاصی در بعضی مواقع به حضرت دست می‌داده و او را موقتاً از استشعار و تسلط بر نفس بی‌خود می‌نموده است و حالات و اشکال مختلف داشته است.

درمناگام به تفصیل، صور مختلف وحی را (در صفحات ۲۷۹ تا ۲۸۲ کتاب خود)

چنین شرح می‌دهد:

«گاهی اوقات پیغمبر صدائی شیهه به طنین زنگ یا بهم خوردن بال طیور و یا هیاهو، خطابه‌ی درهمی را می‌شنید و موقعی درک کامل مطلب را می‌نمود که صدا خاموش می‌شد؛ این آن نوع مادون و خسته کننده‌ی دریافت وحی بود و تأثیرهای بدنی شدید داشت.

اما گاهی اوقات فرشته‌ی وحی به صورت مرد خوش قیافه‌ای یا به صورت خودش ظاهر می‌شد و به‌طور واضح با حضرت حرف می‌زد و او می‌فهمید؛ این نوع عالی‌تر از قلبی و مع‌ذالک مادون رؤیت یا مکاشفه‌ی

مستقیم و واقعی است که گاهی برای پیغمبر حاصل می‌شده است.»

در منگام می‌گوید:

«تقسیم‌بندی فوق که مأخوذ از روایات و نوشته‌های روات و مورخین معتبر اسلامی است، با تقسیم‌بندی الهیون و قدیسین کاتولیک و با درجاتی که از مکاشفه‌ی حسی تا مکاشفه‌ی تخیلی و فکری و جذب تغییر می‌کرده است، تطبیق می‌نماید؛ چنین حالات و کیفیات در مورد انبیاء گذشته و حتی در اقوام بدوی نظائر زیاد دارد»

سپس اضافه می‌نماید:

«که البته وحی پیغمبران که رسالت عینی یا دریافت احکام تشریحی و دستورهای مثبت است، با الهام و اشراق عرفا که القائی و ناشی از حیات درونی تغییر پذیر است، اختلاف اساسی دارد.»

تورآندرائه نیز نظریه‌ی مشابهی دارد و وحی را پدیده‌ی کاملاً شناخته شده‌ای می‌داند که نزد پیغمبران و واسطه‌های هیپنوتیزم و اهل جذب<sup>۱</sup> سابقه دارد.

این مطلب نیز به طوری که در بند ۲ اشاره شد، مسلم می‌باشد که محمد(ص) بی‌سواد بوده، قبلاً درس و کتابی نخوانده، وحی و آیات قرآن خارج از اختیار پیغمبر بوده است، بسیاری از مسائل و موضوعات را که از او سؤال می‌کرده‌اند یا پیش می‌آمده است و بعداً آیه‌ای نازل می‌شده است، پیغمبر اکرم قبلاً آن را نمی‌دانسته‌اند؛ و بالعکس وقتی در زمینه اخبار و مطالبی مثلاً آیات قیامت توضیح و دلیل می‌خواستند، برای خود حضرت نیز مجهول بوده است. اگر جزئیات زندگی پیغمبر در چهل سال قبل از بعثت خیلی روشن نباشد و بتواند احتمال تعلیم و تعلم را بدهند، ولی بعد از بعثت را چه می‌شود گفت که پیغمبر تحت کنترل دائمی دوست و دشمن بود و اگر پیش کسی می‌رفت و کسب علم و اطلاع می‌نمود، حتماً برملا می‌شد، می‌بینیم وقتی از او مثلاً راجع به ذوالقرنین یا اصحاب کهف و مسائل اعتقادی یا تشریحی سؤال می‌کردند، پیغمبر جواب فوری نداشت و بعداً آیه نازل می‌شد..

لویی ماسینیون<sup>۲</sup> مستشرقی که دوسه سال قبل مرحوم شد، به طور خلاصه می‌گوید:

«محمد قرآن را درست نکرده است.»<sup>۳</sup>

۵- قرآن به عنوان مطمئن‌ترین و قطعی‌ترین مدرک مطالعات راجع به پیغمبر و

۱. A phenomén on well known to us from erpriencxs of prophets, mediums and ecstasics.

۲. Louis Massignon.

۳. Mahomet ne pas fobriqué le Coran.

اسلام شناخته شده است؛ اولاً: نسبت به اصالت و دست نخوردگی<sup>۱</sup> آن حرفی نیست، ثانیاً اطلاعات و اظهارات آن درست است؛ زیرا اگر دروغ می‌گفت فوراً خلاف آن اعلام و گوینده رسوا می‌شد؛ کفار قریش و یهودیان چنان دشمنان هوشیار و مراقبی بودند و آزادی بحث و ایراد طوری در محیط پیغمبر رواج داشت که کوچک‌ترین لغزش و اختلاف را دست‌آویزی بزرگ برای هو کردن و جنجال راه‌انداختن می‌نمودند و دیگر آبرویی برای حضرت در نزد خودی و بیگانه باقی نمی‌ماند؛ مثلاً آنجا که قرآن خبر از فتح رومی‌ها داد و ابوبکر شرط‌بندی کرد، یا حمله‌ی ابرهه و قضیه عام‌الفیل و بی‌سواد بودن پیغمبر که تصریح شده است و مسائل دیگر...

اگر اخبار قرآن دروغ درمی‌آمد، اول مدعی، خود پیغمبر می‌شد؛ آنجا هم که در پایان داستان نوح در سوره‌ی هود (۱۱) می‌فرماید:

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا» (هود (۱۱) / ۴۹)

(این از خبرهای غیب است، آن را به تو وحی می‌کنیم، که بیش از این نه تو و نه قومت آن را نمی‌دانسته‌اید...)

اگر این حکایت را کسی می‌دانست یا در میان قوم عرب معلوم و مشهور بود، شدیداً به انکار و تخطئه‌ی قرآن می‌پرداختند و قرآن به کلی اعتبار و اثر خود را از دست می‌داد، هم چنین است در مورد سایر قصص قرآن که در بعضی از آنها اشاره‌های مشابه آیات فوق وجود دارد.

از خصوصیتی که سبب شده قرآن از نظر تاریخی بیشتر مدرک و مورد اعتماد قرار گیرد، این است که نه تنها آیات و احکام را بیان می‌نماید، بلکه جدال با مشرکین و اهل کتاب و ایرادها و اتهام‌های آنها را هم نقل و ضبط کرده، اوضاع آن زمان را آئینه‌وار منعکس می‌سازد.

تأسفی که مستشرقین و اسلام‌شناسان دارند، این است که چرا قرآن مانند تاریخ‌نویسان نخواستند تمام قضایا و وقایع را به ترتیب زمانی و با تشریح جزئیات حکایت کنند، تا کار محققین آسان شود.

۶- اعجاز قرآن از جهت کلام و مطالب به‌صورت مختلف مورد تصدیق و تجلیل مستشرقین و اسلام‌شناسان قرار گرفته است و به‌طور کلی این مطلب را قبول دارند

---

۱. Authentibité.

که آیات قرآن با کلمات خود پیغمبر نیز اختلاف و تمایز مشخص داشته، میان آن دو پیوستگی (Continuite) وجود نداشته است:

در منگام (صفحه ۲۷۷) به طور خلاصه می‌گوید:

«قرآن یگانه معجز محمد است، از جهت زیبایی مافوق ادبی آن»

فون گرونوم (Von Grunbeaum) استاد آمریکائی معاصر و مؤلف کتاب «اسلام»

(صفحه ۸۶) تفصیل بیشتری می‌دهد:

«قرآن معجز بدیهی محمد است؛ اعجاز و انحصار کتاب از جهات مختلفی جلوه می‌کند: پیش‌بینی آینده، اطلاعات در باره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزطلبی‌های مکرر و بالاخره زیبایی بی‌سابقه و فصاحت مافوق‌اعلای انشاء آن.»

### آنچه هنوز به درک و قبول آن نرسیده‌اند

مستشرقینی که در قرون اخیر درباره‌ی اسلام تحقیق و توجّه کرده‌اند، از همه نوع و مرتبه‌ای هستند؛ از منکر و دشمن سرسخت (مانند کشیش لامن (Abbe Lammens) که گفته است: باید مجسمه طلانی از معاویه ساخته و در شام نصب کنیم. زیرا اگر او نبود اسلام از جبل الطارق و اسپانیا هم تجاوز کرده و تمام اروپا را تسخیر می‌نمود) گرفته تا کسان زیادی که صریحاً مسلمان شده، نام محمد یا علی روی خود گذارده‌اند. در این میان تعداد آنهایی که در همان مرحله یا در مکتب تفهیم و تقریب هستند و از جهات زیادی شخصیت و عظمت و حقانیت مؤسس اسلام را تجلیل می‌نمایند، ولی هنوز ایرادها و اشکال‌هایی دارند و مخصوصاً برای اصل دعوت و نبوت و وحی پیغمبر عقب توجیه‌ها و تأثیرها می‌روند، شاید اکثریت داشته باشند؛ البته در این جمع نیز دور و نزدیک‌هایی هست و به‌رنگ‌های تند و ملایم هستند؛ از کسانی که او را تقلیدکننده‌ی کتب پیشینیان می‌دانند گرفته، تا تعلیم‌گیرنده و آن‌ها که از راه تأثیر محیط در پی توجیه مسئله‌ی وحی می‌روند.

### الف - طرفداران تقلید یا تعلیم مستقیم

داوید سیدرسکی (David Sidersky) مؤلف کتاب «قصص قرآن و زندگی پیغمبران»<sup>۱</sup>

۱. Les Origines des Legendes Musulmanes dans le Coran et dans les Vies des prophetes paris, ۱۹۳۳

که خیلی رنگ تند دارد و قدیمی است و حتی می‌توان او را خارج از مکتب تفهیم و تقریب بدانیم؛ قصص قرآن و حکایات مذهبی اسلام را با نظائر آن‌ها که در تورات یا تلمود و ادبیات مذهبی قبل از اسلام است، مقایسه می‌کند و توافق یا تشابه آنها را دلیل بر مأخوذبودن قرآن از عهدین و غیره گرفته، همه جا از خبردهندگان (Les informateurs) به حضرت صحبت می‌نماید و مقصودش از خبردهندگان، افراد اهل کتاب و غیر اهل کتاب، و به‌طور کلی منابعی است که پیغمبر اسلام به زعم او از آن منابع کسب معلومات یا نظریات کرده است. ما از این آقای دانشمند که متأسفانه زنده نیست تا سؤالمان را بشنود، ولی به زبان حال و از کسانی که هم عقیده او هستند، می‌پرسیم اگر بنا بود قرآن هم مثل تورات و انجیل شما کتاب خدائی بوده و محمد هم مثل موسی و عیسی (علیهم‌السلام) پیغمبر واقعی باشد، آیا توقع داشتید حکایاتی که نقل می‌کند مخالف و مغایر حکایات تورات و انجیل باشد؟ توافق قصص، که بیشتر می‌تواند نشانه‌ی صداقت و اصالت قرآن باشد، تا نشانه‌ی کذب و ساختگی بودن آن.

قرآن مکرر همین تصدیق و تطبیق «کتب سلف» را دلیل بر حقیقت وحی و رسالت می‌گیرد:

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»<sup>۱</sup>

اگر خبردهندگانی برای پیغمبر وجود داشت و این قضایا قبلاً در آن محیط شایع و رایج بود که نمی‌توانست تصدیق و تطبیق با آنها، ارزش و سندیتی در نظر مردم و مدعیان پیدا کند و روی آن تکیه شود.

سؤال دیگر از پیروان نظریه تقلید یا تعلیم مستقیم، این است که اگر قصص قرآن تقلید و کپی‌ای از قصص کتب مذهبی قبل باشد، تا به حال کدام «کیست» در دنیا پیدا شده است که یک پرده نقاشی یا مجسمه یا مضمون شعر و نثری را بهتر از اصل و استاد بسازد و بیاورد؟ شما قصه‌ی یوسف قرآن یا روبه‌رو شدن حضرت موسی با فرعون و سحره و یا هر قصه‌ی دیگر قرآن را با همان قصص که در تورات موجود مندرج است، مقایسه کنید و ببینید اصلاً قابل مقایسه هستند؟

نه تنها به‌لحاظ رموز ادبی و هنری و گیرائی کلام، بلکه به‌لحاظ توصیفی هم که از پیغمبران می‌شود، قرآن چگونه مقام فضیلت و عظمت و عصمت آنها را بالا برده

۱. بقره (۲)/۹۷، آل عمران (۳)/۳، مائده (۵)/۴۶، فاطر (۳۵)/۳۱ و...: که کتب پیش از خود را تصدیق می‌کند...



است و عمق و روح اعلا‌ی این زبدگان بشریت را نشان می‌دهد و تورات و تلمود چگونه آنها را کوچک و گاهی گناه کار معرفی می‌نماید! قصه‌ای در قرآن نیست که توأم با انواع تذکرات روحانی و تعلیم‌های اخلاقی نباشد و هدف و غرضش بر همان محور و مقصد توحید و تربیت استوار نباشد. پاره‌ای از حکایات نیز در قرآن هست که در کتب و روایات عهدین نیست. بیشتر آن مکاشفه‌های حضرت ابراهیم و استدلال‌هایی که با خود و قوم خود می‌نماید و منتهی به «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>۱</sup> می‌شود، نشنیده و ندیده‌ایم که در جای دیگری بوده باشد. وقتی قرآن دست‌نخورده را با کتب مقدس تحریف‌یافته‌ی یهودیت و مسیحیت پهلوی هم بگذارید، می‌بینید که قرآن خیلی بیشتر از تورات و انجیل سنگ حضرت موسی و انبیاء بنی‌اسرائیل و حضرت عیسی را به سینه زده و آنها را به‌عالی‌ترین وجه وصف کرده است. به طوری که اگر قرار بر اصل و بدل باشد، هر آدم بی‌طرف با ادراکی خواهد گفت قرآن اصل است و آنها بدل و کپی!

#### ب - طرفداران تعلیم غیرمستقیم

طرز فکر سیدرسکی البته نظریه‌ی کهنه‌ایست. حالا کمتر محقق قرآن را مأخوذ مستقیم از کتب عهدین یا تقلید و نقل تحریف شده‌ی آنها می‌داند و پیغمبر اسلام را عالماً و عامداً به چنین «قاچاق ادبی» متهم می‌کند، بیشتر می‌گویند بدون آنکه خود آن حضرت توجه و تعهدی داشته باشد، بالاخره در تماس و معاشرت مستقیم یا غیرمستقیم افراد یهودی و مسیحی که در شبه‌جزیره عربستان و شامات به‌صورت غلام، تاجر، طبیب، راهب و روحانی و غیره وجود داشته‌اند و یا اعراب و سایرین از آنها مطالبی ارمغان می‌آورده‌اند «تعلیماتی» در زمینه معتقدات و حکایات و عبادات ادیان توحیدی دریافت داشته است و پس از آنکه این تعلیمات در ذهن و دل او وارد شده و با سایر احساسات و نظریات او ترکیب و تکمیل گردیده، به‌صورت یک سلسله تراوشات ظاهراً شخصی و اصیل بروز کرده است و مثلاً قضیه راهب نصرانی «بحیرا» را خیلی شاهد مثال می‌آورند.

درمگام این نظریه را که پیغمبر اطلاعات و تعلیماتی از مسیحی‌ها و یهودی‌ها گرفته باشد، خیلی تأیید نمی‌نماید و پس از آنکه اسامی تعداد زیادی افراد مسیحی

۱. انعام (۶) / ۷۹: من حق گرایانه وجود خود را متوجه کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است کرده‌ام؛ ...

معاصر یا مجاور پیغمبر را ذکر می‌کند، (در صفحه ۱۱۷ کتاب خود) چنین اعلام می‌دارد:

«در اینکه محمد(ص) تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفته است، شکی نیست...»

مسیحی‌های مکه مانند نوفل بن ورقا، وجدان مذهبی را قبل از بعثت در ضمیر او بیدار کردند، ولی وقتی محمد بعد از دریافت مأموریت برای روشن شدن بیشتر به آنها متوسل شد، نتیجه‌ای نگرفت، زیرا خود آنها آن قدر اطلاع و دانشی از مسیحیت نداشتند.»

بلاش که مؤخرتر است پا را فراتر گذشته، اگر نگوئیم احتمالات و اتفاقات فوق را رد می‌نماید، لاقلاً در آنها تردید می‌کند و می‌گوید:

«در مکه اصلاً یهودی وجود نداشت و تعداد مسیحی‌ها هم انگشت‌شمار بود (صفحه ۲۵) مردم عرب مکه اصولاً و عموماً بی‌سواد بوده‌اند و اطلاعات خیلی کمی در باره قصص انبیاء عهدین داشته‌اند (صفحه ۱۶) مشغولیات آنها منحصر به تجارت و امور جزئی محیط محدود خودشان بوده است (صفحه ۲۷) قبول تأثیر بحیرای راهب هم خیلی اشکال دارد (صفحه ۳۱).»

نکته قابل توجه که بلاش متذکر آن نشده است ولی واقعیت و اهمیت دارد، این است که تمام قصص قرآن در سوره‌های مکیه است، یعنی در سیزده سال دعوت و اقامت پیغمبر در مکه و پیش از آنکه حضرت به مدینه هجرت نموده، با یهودی‌ها تماس پیدا کند، نازل شده است.

واقعاً خودمانیم اگر بنا بود حضرت رسول اکرم از روی مسموعات مختصر مبهم یا اطلاعات متفرقی که دربرخوردهای تصادفی کوتاه با اهل کتاب به دست آورده بود، کتاب و آئین خود را ساخته باشد، آیا می‌توانست از آن راه چنین مجموعه کامل مفصلی بیاورد؟ مسلماً برای بیان تنها قصص قرآن لازم بود حتماً تمام تورات و انجیل و کتب دینی قدیم را که هیچ یک به زبان عربی ترجمه نشده بود، و مدرسه و مؤسسه‌ای هم برای این کار وجود نداشته است، با دقت مطالعه و حلاجی نموده، تبخّر و تسلط کامل پیدا کرده باشد تا بتواند به مقتضای مواقع و مطالب، حکایات مناسبی از گنجینه‌ی محفوظات خود استخراج و استفاده نماید، زیرا که قصص قرآن که میان آنها از هبوط آدم تا اصحاب کهف مسیحی و واقعه الفیل حبشی وجود دارد،

حکایات دست‌چین شده‌ی معدود محدود می‌شود.

مضافاً به این که قرآن علاوه بر قصص شامل عقاید و اخلاقیات و احکام و اجتماعیات و مسئله‌ی قیامت و موضوعات متنوع دقیق فراوان می‌باشد. از طرف دیگر به تصدیق مورّخین و محققین، این قبیل افکار و اخبار در حول و حوش پیغمبر و محیط عربستان رواج و شیوعی نداشته است که به گوش و هوش کسی رسیده باشد و اگر شیوع داشت، در اشعار و افسانه‌ها و آداب آنها آثار زیاد می‌گذاشت. خلاصه اینکه از هر طرف که نظر کنید، می‌بینید حقیقتاً فرضیه‌ی تقلید یا تعلیم در مورد حضرت ختمی مرتبت با هیچ منطق و عقل سلیم جور در نمی‌آید و به هیچ وجه نمی‌تواند جواب گوی مسئله باشد.

درمنگام و تورآندرائه این قضیه را مردود می‌دانند ولی همان طوری که در بالا اشاره شد، درمنگام معتقد است که بیدار شدن حس دینی پیغمبر در دوران جوانی مدیون برخورد با عیسوی‌های مکه و غیره بوده است و تورآندرائه جلوتر رفته، چنین توجیه می‌کند که چون محمد(ص) قبلاً تارک دنیاها و رهبانان مسیحی را دیده بوده است که ذکر و شوری دارند و به رکوع و سجود می‌روند و عباراتی می‌خوانند که خیلی عالی است، ولی برای او نامفهوم و بیگانه می‌باشد و همین قدر می‌داند که از «کتاب» است، در وجود او یک آرزوی عمیق و احساس شدید پیدا شده بود که قوم عرب و خود او نیز به زبان مّلی «کتابی» از جانب خدا دریافت دارند تا بتوانند آنها هم خدا را پرستش کنند و صدقات بدهند و روزه بگیرند! ...  
خدا پدرت را پیامرزد!

خیلی‌ها در دنیا وقتی مرغ‌ها را می‌دیدند که در آسمان با چنان زیبایی و متانت بال می‌گشایند و می‌خرامند، یا با چابکی و سرعت پر می‌زنند و به راه‌های دور می‌روند، هوس می‌کرده‌اند آنها هم صاحب بال و پر و قدرت پرواز باشند، خوابش را هم می‌دیدند؛ اما با آرزو و خواب پرواز، هیچ کس مخترع هواپیما نشد!  
درست است که آرزو و عشق، محرک خیلی اشخاص و مبدأ خیلی چیزها شده و می‌شود، ولی برای تحقق منظور باید به دنبال آرزو، عمل و تعلیم و تمرین توأم با استعداد سرشار بیاید، یا تزکیه و تمرین توأم با وحی الهی، به امداد برسد.  
در مورد پیغمبر اسلام برای شقّ اوّل که زمینه و امکانات وجود داشته است، پس صرف هوس یا آرزو نمی‌تواند کافی برای جواب مسئله باشد. تازه به فرض هم که

۴۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری  
اولین الهام یا مثلاً القای آیات ابتدای سوره‌ی «اقرأ» از این راه به عمل آمده- تسلط و  
تجسم تمنیات شدید درونی باشد- آیات بعدی قرآن و هزاران مطالب و معانی و  
قصص و احکام و حکمت‌ها را چه می‌فرمائید؟ مگر نخ‌قرقره است که سرش وقتی  
درآمد، تا آخر باز بشود؟!

### ج - طرفداران تأثیر محیط و مقتضیات

منتگمری وات که گفتیم برای ما صاحب آخرین کتاب تحقیقی در باره پیغمبر  
است، نظریه مخصوصی اظهار می‌دارد.

وات قبول دارد (صفحه ۳۷ ترجمه فرانسه) که نه نقل و تقلید در کار بوده است،  
نه تعلیم، یعنی حضرت نه از قرائت تورات و انجیل چیزی دریافت کرده است و نه از  
صحبت با یهودیها و مسیحی‌ها. ولی نمی‌تواند منکر تأثیر شود، تأثیر یک سلسله  
اطلاعات اجمالی و کلی که در معاشرت با مردم فهمیده مکه از اناجیل داشته و  
بعضی از آنها به اقتضای شرایط و احتیاجات محیط موجب الهام‌ها و نظریات او شده  
است.

خلاصه آنکه می‌گوید از طریق «نفوذفرهنگ» (Influence de culture) بوده است.  
استاد محقق برای ارائه و اثبات نظریه خود مقدمتاً اشاره و استناد به تئوری جدید  
جامعه‌شناسی «سرهامیلتون گیب» (Sir Hamilton Gibb) می‌کند و سه ماده از قانون او  
را که راجع به تأثیر فرهنگ یک کشور یا ملت روی فرهنگ ملت دیگر است و  
شرایط آنرا تعیین می‌نماید، به شرح ذیل (مندرج در صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۱) نقل  
می‌کند:

«۱- تأثیرهای فرهنگی و اخذ و قبول افکار و آداب یک قوم در قوم  
دیگر، حتماً باید مسبق به یک سلسله فعالیت و تقاضای قبلی در  
محیط گیرنده بوده باشد.

۲- عناصر و اجزاء مأخوذ، فقط تا حدودی ریشه دار و مؤثر می‌شوند  
که برای فعالیت و هدف مورد نظر، مفید باشند.

۳- یک فرهنگ زنده، کلیه عناصر فکری و روانی فرهنگ دهنده را که  
مطابق و مفید با فعالیت و احتیاجش نباشد، دفع می‌کند.»

پس از ذکر این شرایط و برای انطباق و استعمال قانون مزبور در مورد مذاهب،  
چنین می‌گوید:

«اولاً: در قدیم برخلاف وضع متداول امروزی مسیحی‌ها، مذهب و اجتماع با هم توأم بوده است و مذاهب جنبه شخصی و جدانی فردی نداشته است.

ثانیاً: برای هر محیط که در شرایط مادی معینی زندگی می‌کنند، یک روش یا سیستم اجتماعی مناسب لازم است.

ثالثاً: وقتی تغییری در این شرایط مادی (جغرافیائی - وضع همسایه‌ها - ابزار تولید و فنون جدید) پدیدار شد، برای بقای آن جامعه لازم است سیستم اجتماعی و بنابراین مذهب آنها عوض شود و تا افکار و هدف مذهبی و اجتماعی جدیدی نباشد، بقاء و تحرک و ترقی جامعه میسر نخواهد بود.»

سپس مطلب را به موضوع پیدایش اسلام می‌کشاند و به‌طور خلاصه چنین استدلال می‌کند:

«در قرون قبل از اسلام، محیط مکه و زندگی اجتماعی آن جا محیط خانواده و قبیله‌ی متناسب با زندگی صحراگردی بود. ولی وضع خاص و مقدّس زیارتگاه بودن مکه باعث شده بود که آمد و رفت طوائف و امر تجارت رونق بگیرد؛ در حالی که آب و زمین مساعد وجود نداشت و زراعت عملی نبود.

مقارن ظهور اسلام این حالت به حد اعلای خود می‌رسید و شرایط مادی زندگی اهالی مکه از صحرانیشینی و صحراگردی به کلی دگرگون گردیده، به شهرنشینی و تجارت مبدل شده بود، بنابراین خصلت همبستگی و عواطف قبیله‌ای که از لوازم و مقتضیات صحرانیشینی است، تهدید به اضمحلال می‌شد و جای خود را به «خوی انفرادی» یا «اندیویدوالیسم» (Individualisme) و خصلت سودجوئی تجارتی می‌داد که مانع و منافعی اخوت و عصیت قبیله‌ای است. تاجر به سرمایه و به منافعش بیشتر اهمیت می‌دهد تا به کسان دور و نزدیک و محتاج خود؛ در صورتی که در شرایط سخت و ناامنی صحراگردی، بدون همکاری و همبستگی با یکدیگر و دفاع از وحدت و قوت قبیله، نه زندگی مشترک و نه زندگی فردی امکان‌پذیر است، بالتسبیح در محیط مکه افرادی از خانواده‌ها مانند بیوه‌زنان، یتیم‌ها و بی‌سرمایه‌ها، بی‌سرپرست و بیچاره می‌شدند.

این تغییر شرایط و ضروریات تازه زندگی، یک تغییر اخلاق و آداب و سپس یک تغییر مذهب و معتقدات را ایجاد می‌کرد.

مذهب قبلی، مذهب عاطفه‌ای و اخلاقی، متناسب با زندگی قبیله‌ای بود، فرد در اجتماع قبیله منجمد می‌شد، شرافت و ارزش‌ها، شرافت‌های قبیله‌ای بود، بعداً در زندگی تجارتمی و شهرنشینی، میل به ثروت و قدرت شخصی جای آن را گرفت و شرافت در توانگری شد.

این تغییرات روحی و اوضاع و احوال جدید، موجب نارضایتی و ناراحتی گردیده، بقای جامعه را تهدید می‌کرد، در برابر آنها عکس‌العمل و چاره و نجاتی لازم بود، فرهنگ کامل‌تر و عالی‌تر، یعنی مذاهب یهودی و مسیحی صددرصد منطبق و جواب‌گوی این احتیاجات نبود، از آن فرهنگ در این جامعه جدید فقط قسمت‌هایی می‌توانست متناسب درآید و پس از تحولات لازم مفید واقع شود.

این است که می‌بینیم آیات و دستورهای اول قرآن، اعتراض به بی‌عاطفگی‌ها و به بی‌اعتنائی‌های به‌یتیم و مسکین است، علیه تفاخر و تکبر در اموال قیام می‌کند، با مال و قدرت و بزرگ‌منشی و تکبر درافتاده، در برابر آن اعتقاد به قدرت بالاتر و به کبریاء ذوالجلال، یعنی خداپرستی را عرضه می‌کند. به جای مال و مقام، تقوا و شرافت اخلاق را توصیه می‌کند، بخیل‌ها را به بهشت راه نمی‌دهد.

مؤمنین را به صلح‌رحم و دستگیری یتیم و نگاهداری فقراء و کارهائی که به لحاظ حفظ جامعه ضروری است، اکیداً سفارش می‌کند. به این ترتیب عکس‌العمل و داروئی برای علاج اندیویدوالیسم (فردپرستی) می‌آورد و از این رو احتیاج به اعتقاد به قیامت و بهشت و جهنم دارد.

اما در عوض قرآن پافشاری روی سایر احتیاجات ضروری جامعه‌ها از قبیل حق حیات و حفظ جان، مالکیت، ازدواج نمی‌کند، چون مثلاً اولی تا اندازه‌ای روی عادات انتقام‌جوئی دوران قبلی تأمین می‌شد و بلکه از حد لازم تجاوز هم می‌کرد.

قرآن ابتدا متوجه واحد اجتماعی کوچکی به مقیاس قبیله بود، بعداً که عده‌ای گرویدند و عده‌ای نگریدند و هجرت پیش آمد، اساس و ریشه جامعه قرآن از حدود خانواده و قبیله خارج شده، روی مذهب و عقیده رفت.

نظر به اینکه تورات و انجیل و سنت مسیحیت مربوط به جامعه‌هائی می‌شده است که در عقب خود چندین قرن سابقه‌ی حیاتی داشته‌اند، ولی جامعه‌ی عربی مکه جامعه‌ی جوانی بوده است، پاره‌ای از اصول و احکام یهودی و مسیحی در اسلام مسکوت مانده است.»

آقای وات پس از بیان مقدمات فوق که به‌طور خلاصه و فشرده نقل شد، برای آنکه به‌دنبال و تکمیل نظریات مستشرقین قبلی، وضع و پیدایش اسلام را بالنسبه به مذاهب موجود، خصوصاً یهود و مسیحیت مشخص کند، چنین نتیجه می‌گیرد:

«بنابراین جای اسلام در داخل سنت و طریقت انجیلی یا یهود و مسیحی است، یا اگر بهتر بخواهیم بگوئیم در داخل ملت ابراهیم است. ولی به هیچ وجه یک جلوه کم‌رنگ از مذاهب کهنه نمی‌باشد، بلکه از آمیختگی عناصر انجیلی با یک نهضت مستقل روح انسانی که ناشی از شرایط محلی می‌باشد، به‌وجود آمده است.»

\* \* \*

این طرز فکر و طرز توجیه آقای وات از جهات مختلفی قابل توجّه است، ولی قابل ایراد هم هست.

به طوری که ملاحظه کردید و خود او در مقدمه کتاب دیگری می‌نویسد، کمابیش تبعیت از فلسفه‌ی مادی مارکس کرده است، عامل اصلی (بالاقل عامل مؤثر) را افزار تولید و شرایط و احتیاجات مادی شناخته است. در واقع می‌خواهد بگوید چون چنان تغییراتی در محیط مادی و شرایط زندگی پدیدار شد، چنین تغییر و تأثیرهائی در اخلاق و آداب و بالاخره در عقاید مذهبی پیش آمد.

مثل اینکه پیغمبر نشسته و مدتی فکر کرده بود که چه چاره‌ای برای رفع خطاهای مربوط به گذشته و تأمین فضائل مورد احتیاج آینده باید بکند و بالاخره به احکام اسلام و اصول اعتقادی آن رسید.

اتفاقاً فوستل دوکولانژ (Fostel de Coulange) مورخ معروف فرانسوی اوایل قرن اخیر که در تاریخ ملل قدیم صاحب تبحر و تتبع بوده و تحول دهنده و مبتکر سبک جدیدی به‌شمار می‌رود که تاریخ را از صورت خشک وقایع‌نگاری و نقلی جنگ‌ها بیرون آورده، به فلسفه و رابطه عوامل و آثار می‌پردازد، درباره پذیرش آئین مسیحیت از طرف رم و یونان، نظریه‌ی قدری مشابه با نظریه وات دارد؛ ولی نه آنکه بگوید

دین مسیح مولود عوامل و محیط جدید باشد، بلکه می‌گوید قوم یونانی و رومی که مشرک بودند و طبق عقیده موروثی از شرایط زندگی ساده و کهن، کانون خانوادگی را تقدیس و علاقه خاص به آن ابراز می‌داشتند و ارواح اجدادشان را می‌پرستیدند و خداهای آنها مظاهر بسیار محدود خانواده‌ای و قبیله‌ای و حداکثر شهری بود، پس از آنکه زندگی و تمدن آنها فوق‌العاده توسعه یافت و امپراتوری تشکیل دادند، رفته رفته آن معتقدات بر تمدن و افکار تازه آنان تنگی می‌کرد و به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست جواب‌گوی احتیاجات دوران رشد و تکامل باشد؛ یک افق فکری و عقیدتی بازتر و عام‌تر و عالی‌تری لازم بود تا تمدن بتواند پیش برود. بنابراین وقتی مواجه با آئین مسیحیت شدند، با آغوش باز آن را پذیرفتند.

### نارسائی توجیه پروفیسور وات

توجیه آقای پروفیسور وات به دلایل ذیل قابل قبول نیست و به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند جواب‌گوی مسئله وحی باشد:

۱- زندگانی حضرت رسول اکرم و طرز دعوت و تعلیمات اسلام همان طوری که مستشرقین اخیر و حتی خود وات قبول دارد، به‌خوبی می‌رساند که قرآن از طریق توجه و تفکر و استدلال یا صغری و کبری چینی‌های قبلی و حسابگری<sup>۱</sup> درست نشده است که مثلاً پیغمبر مدت‌ها از وضع جامعه مکه و گرفتاری‌های آن متأثر شده، در پی چاره‌جویی و راه نجات برآمده و بالاخره به این نتیجه رسیده باشد که باید با مال‌پرستی و خودبینی مبارزه کرد و به دفاع از یتیم و بیوه و فقیر پرداخت و برای مستقر ساختن چنین اخلاق و آداب، توسل به یک مبنای محکم و مقصد اصلی چون خدا لازم است.

این طرز تفکر کاملاً طبیعی و متداول است و مکتب تمام متفکرین و مصلحین بزرگ جهان به همین ترتیب درست شده است.

گانندی در میان هندی‌ها بود و از فلک‌زدگی و عقب افتادگی‌های آنها رنج می‌برد. جریانات شغلی او را به آفریقا نزد هم‌شهری‌های بدبخت‌ترش کشاند، تحت تأثیر زجرها و مشقات زندگی آنها قرار گرفت، خواهان نجات از این وضع مصیبت‌بار شد، فکر کرد و به‌اینجا رسید مادام که هندوستان مستعمره انگلستان است، فرد هندی

---

۱. به‌طور خلاصه Premeditation



باید نوکری کند و توسری بخورد، پس باید عقب استقلال رفت، اما یک ملت بی‌سواد بی‌اسلحه بینوا، چگونه می‌تواند از امپراتوری نیرومند انگلستان استقلال خود را بگیرد؟ دید چاره‌ای جز اتکای به عدد، یعنی جمعیت و استمداد از صبر و قناعت و استعمال مقاومت منفی نیست.

ضمناً باید ملت را بیدار کرد و تعلیم داد، با چنین منطق و مکتبی و با عزم راسخ به راه افتاد، تبلیغ کرد و هدفش را نجات هموطنان از اسارت و بدبختی قرار داد و برنامه‌اش را برای آنها تشریح کرد، رنج‌ها کشیدند و بالاخره به مقصد رسیدند.

همین‌طور کارل مارکس که در سنوات بحرانی ارتحال بشریت از دوران سرمایه‌داری و استثمار صنعتی به دوران کارگری و لزوم تعادل طبقاتی می‌زیست، تحت تأثیر عوارض و لوازم زمان خود قرار گرفته، پس از مشاهده بیچارگی‌های طبقه کارگر و مطالعه مکتب‌های مختلف و استدلال و استنباط این که یگانه عامل بدبختی بشریت سرمایه‌داری است و جنگ طبقات یک امر طبیعی و ضرورت تاریخی است؛ مرام و مکتب جدید خود را به دنیا عرضه کرد و کتابی به نام «سرمایه» نگاشت و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک را چارچوب نظریات خود قرار داد و جنگ طبقات و انقلاب را به عنوان راه نجات برای رسیدن به بهشت کمونیسم نشان داد. لوتر هم که یک مصلح مذهبی است و داعیه و نشانه‌های پیغمبری نداشت، از همین طریق متوجه شد و ارشاد کرد.

در عالم حکومت و سیاست، پطرکبیر را می‌توان به عنوان نمونه دیگری از نوابغ مبتکر و مصلح مثال زد. پطرکبیر که در منتهی حدّ مظالم و فساد و انحطاط و اختلافات درباری روسیه قدیم به دنیا آمده بود و کشور پهناور روسیه با چنان دربار به هم‌ریخته‌ی کثیف و با یک ملت نادان خرافه‌پرست و نیمه‌وحشی، دچار شدیدترین بحران‌های تاریخ خود و تجاوز همسایگان نیرومند مجهز و متمدّن قرار گرفته بود و نمی‌توانست دوام بیاورد. پطرکبیر که حق وراثت تخت و تاج را داشت، پس از قلع و قمع کردن رقبای داخلی و درباری، مطالعاتی روی علل خرابی و عقب‌افتادگی روسیه و عوامل قدرت و برتری ممالک متمدن اروپا کرد؛ به زودی دریافت که مملکت قبل از هر چیز احتیاج به تربیت و تجهیز ارتش و مخصوصاً نیروی دریائی دارد. سران و بزرگان و مخصوصاً جوانان با استعداد را جمع کرده، نظریات و نقشه‌های خود را با آنها در میان گذاشت.

برای تشکیل ارتش صحیح، از افسرهای فرانسوی و اتریشی استفاده کرد و عده زیادی نیز از خارج استخدام نمود. کشتی‌ساز آورد، کارخانه توپ‌ریزی سفارش داد، و به تقلید از اروپای مرکزی و غربی، در طرز لباس و آداب زندگی مردم تغییرات فاحش داد و به آن جاها مسافرت کرد، هدفش و حرفش رساندن روسیه به درجه تمدن و قدرت و فرهنگ اروپای غربی بود.

او با هوش سرشار و نبوغ و پشتکار فوق‌العاده‌ای که داشت، همه چیز را زود فرامی‌گرفت و اجرا می‌کرد، در جنگ‌ها فاتح می‌شد و بالاخره به مقصود رسید. از این قبیل نمونه‌ها زیاد می‌توان مثال آورد که تماماً کمابیش مطابق طریقه و ترتیب (Processus) مطروحه‌ی آقای وات، اول تحت تأثیر عوامل و احتیاجات محیط قرار گرفته، سپس به نیروی استعداد و ابتکار شخصی و تعلیم و تمرین لازم، مکتبی یا دولتی به وجود آورده و هدفی را تعقیب کرده‌اند.

اما اسلام این طوری درست نشد، هدف پیغمبر اصلاً و ابداً نه اول، نه آخر، نه وسط، نجات مادی و اعتلای قریش و مردم مکه نبود، تاریخ نشان نمی‌دهد که مثل گاندی یا لوتر و کارل مارکس از وضع موجود به لحاظ انحطاط جامعه مکه رنج برده باشد.

در دعوت و بحث‌های خود نیز برخلاف نمونه‌های فوق‌الذکر چنین مطالبی را با مردم در میان نمی‌گذاشت، به چیزی که حساسیت نداشت و توجه نمی‌کرد، مسئله‌ی انتقال از دوران صحراگردی به تجارت و شهرنشینی بود، او گم‌شده دیگر و معشوق و معبود دیگری داشت.

از این رنج می‌برد که چرا مردم احمق مکه، غنی و فقیرشان در برابر بت‌های سنگی و ساختگی خود به خاک می‌افتادند و خالق و ذوالجلال یکتا را پرستش نمی‌کنند! او حرف اولش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود، حرف آخرش هم بعد از فتوحات و قدرت کامل باز خدا و معذرت خواهی و تسبیح و تجلیل خدا بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِظْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا.» (نصر (۱۱۰) / ۱ تا ۳)

(زمانی که یاری خدا و پیروزی رسید.

و دیدی که مردم فوج فوج داخل دین خدا می‌شوند.  
پس به شکر پروردگارت تسبیح نما، و از او بپوش بخواه، همانا که او  
بسیار توبه‌پذیر است.)

او دقیقه‌ای و لحظه‌ای از این هدف چشم برنگردانید.  
هدف هر کس از مطلوبی که وصف آن را می‌کند و ارض موعودی که وعده  
می‌دهد، معلوم می‌شود. پتر کبیر برای روس‌ها شکوه و قدرت دربارهای اروپا و  
زیبائی و ثروت مملکت‌های آنجا را وصف می‌کرد. کارل مارکس بهشت کمونیسم  
و دنیای مادی زیر نفوذ رنجبران را وعده می‌داد، ولی قرآن سراسر تعظیم و تجلیل و  
تسبیح خداست، یا توصیف صلح و صفای رضوان و نعمت و لذت‌های جنان و  
به‌مؤمنین وعده بهشت را می‌دهد.

اگر در قرآن آیات و دستورهائی راجع به یتیم‌نوازی و سرپرستی بیوه‌زن و مسکین  
و درمانده‌ها را می‌بینیم، یا به‌مصادق:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» (تکاثر (۱۰۲) / ۱)

(شما را حرص جمع‌آوری مال واله کرده است.)

یا:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ.

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ.

وَلَا يَحْضُ عَلَي طَعَامِ الْمِسْكِينِ.» (ماعون (۱۰۷) / ۱ تا ۳)

(آیا دیدی آن کسی را که تکذیب روز جزا می‌کرد.

پس این آن کسی است که یتیم را طرد می‌کند.

و رغبتی بر غذای مسکین نشان نمی‌دهد.)

سرزنش‌های تلخ به اشراف مکه به‌عمل می‌آید، اولاً: این‌ها هیچ یک آیات ازلی و  
اصلی قرآن نیست و أم‌الکتاب نیستند. از این قبیل دستورهای اخلاقی و مبارزه با  
عادات ناپسند اعراب در قرآن فراوان است، دعوای مشرکین هم با پیغمبر بر سر این  
حرف‌ها نبوده است، بلکه اولین آیات نازل شده این است:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.» (علق (۹۶) / ۱، ۳ و ۴)

(بخوان به نام پروردگارت که آفرید.  
بخوان و پروردگار بزرگوارتر است.  
آن کسی که بوسیله قلم تعلیم داد.)

پس از آن، این آیات است :

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

قُمْ فَأَنْذِرْ.

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ.

وَتَبَايَكَ فَطَهِّرْ.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.

وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْثِرْ.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.» (مدثر (۷۴) / ۱ تا ۷)

(ای کسی که جامه بر خود پیچیده‌ای.

برخیز و بیم بده.

و پروردگارت را پس به بزرگی یاد کن.

و دامنت را پاک کن.

و از پلیدی پس دوری بنما.

و منت مگذار، که طلب فزونی کرده باشی.

و برای پروردگارت صبر کن.)

و بلافاصله مکرر و متوالی آیات قیامت نازل می‌شود:

«الْقَارِعَةُ. مَا الْقَارِعَةُ.» (قارعه (۱۰۱) / ۱ و ۲)

(درهم کوبنده، چه درهم کوبنده‌ای؟)

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ.» (انفطار (۸۲) / ۱)

(زمانی که آسمان شکاف بخورد!)

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ.» (طارق (۸۶) / ۹ و ۱۰)

(روزی که اسرار آشکار شود، پس برای او نه نیرویی است و نه یاری.)

صحبت «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ.» و امثال آیات:

«وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا.» (فجر (۸۹) / ۲۰)

(و مال را عاشق‌وار دوست دارید.)

وقتی می‌آید که مشرکین واله‌ی مال و مقام، اعتنا به دعوت خدا و رسول نمی‌کردند و حتی عواطف انسانی را هم از دست داده بودند. اصولاً مابین طرز توجه و پیدایش افکار مصلحین از یک طرف و انبیاء از طرف دیگر، نه تنها اختلاف فاحش وجود دارد، بلکه در دو قطب مخالف قرار دارند. برای مصلحین و به‌طور کلی برای بشر هدف و مقصد در مرحله اول خود شخص است و بعد اگر خیلی صاحب رشد و فضائل انسانی باشد، هدف و مقصد توسعه یافته و به نزدیکان خانواده یا قبیله و به هم‌وطن و هم‌نوع می‌رسد و همه چیز دنیا را برای خاطر خودش یا کسان و یا هم‌نوعش می‌خواهد، حیوانات و بلکه انسان‌های دیگر را برای خود یا کشورش استخدام می‌کند؟ زراعت و پرورش گیاه‌ها را برای استفاده خود می‌کند، به کوه و دریا و زمین و آسمان و حتی به علم و اخلاق و کلمات نیز از جهت احتیاج و استفاده‌ای که می‌تواند از آنها بنماید، نظر می‌کند. اگر متدین شده و به او خدا را یاد داده باشند، دین و دعا را برای بهبود حال خود و توفیق در آمال و عواطف دنیائی می‌داند و در حقیقت می‌خواهد خدا را هم در جهت تمنیات خویش استخدام نماید.

اما انبیاء دارای مکتب و مسلک کاملاً معکوس هستند؛ دعوت انبیاء در عالم افکار و آمال بشری خیلی شبیه به انقلابی است که کپرنیک در هیئت بطلمیوس ایجاد کرد و سیستم نظریات دانشمندان را در مورد وضع نسبی زمین و خورشید دگرگون ساخت. تا قبل از کپرنیک همه کس زمین را مرکز عالم می‌دانست و خورشید و تمام دنیا را به دور او می‌چرخاند. کپرنیک گفت: حقیقت درست عکس این است، ما مرکز عالم نیستیم بلکه زمین ما به دور خورشید می‌گردد.

برای غیر از انبیاء، چه عامی و خودخواه، و چه روشنفکر و خیرخواه، مرکز و مقصد و اساس کوشش‌ها و کاوش‌ها نفس انسان یا نوع انسان است. همه چیز باید در استخدام و استفاده او باشد.

اما برای انبیاء، مرکز و مقصد خداست؛ خدای ندیده، انسان هم مثل سایر موجودات باید تسبیح کننده و فرمان‌بردار و خدمت‌گزار خدا باشد: «أَنَّا لِلَّهِ»<sup>۱</sup>.

تمام تعلیمات و مکتب انبیاء و مخصوصاً اسلام، از اینجا سرچشمه می‌گیرد و در سایه خداپرستی و اعتقاد و تدارک آخرت است که دنیا نیز اصلاح و آباد می‌شود.

پیغمبر به شهادت کردار و گفتارش مصداق این آیه بود:

«إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (احقاف (۴۶) / ۹)

(...پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را که به من وحی می‌شود...)

و پیروی از آنچه به او وحی می‌شد می‌کرد، نه پیروی از احتیاجات و مقتضیات. به‌طور وضوح در ذهن و نظر حضرت، قرآن برای جواب‌گویی به مسائل زندگی، اعم از فردی و اجتماعی نیامده بود. ملاحظه کنید کلمه‌ی «يَسْأَلُونَكَ» (از تو می‌پرسند) در قرآن زیاد آمده است:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (بقره (۲) / ۲۱۹)

(از تو راجع به شراب و قمار می‌پرسند...)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِةِ» (بقره (۲) / ۱۸۹)

(از تو درباره‌ی هلال‌های ماه می‌پرسند...)

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» (بقره (۲) / ۲۲۲)

(و از تو راجع به حیض زنان می‌پرسند...)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ» (بقره (۲) / ۲۲۰)

(... از تو راجع به یتیمان می‌پرسند...)

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» (بقره (۲) / ۲۱۵)

(از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند...)

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ» (بقره (۲) / ۲۱۷)

(تو را از جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند...)

---

→ کتاب «راه طی شده» حاصل تدوین و تفصیل ۴ جلسه سخنرانی به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در آذر سال ۱۳۲۶ در مسجد سپه‌سالار (شهید مطهری فعلی) است. این کتاب یکی از آثار مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث بنیادین»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم روانه‌ی بازار کتاب شده است (ب.ف.ب).

اینها سؤال‌هایی است که مردم طرح می‌کردند و از پیغمبر یا از خدا جواب می‌خواستند. تقریباً تمام آنها سؤالات عبادی یا زندگی از جهت تکالیف دنیائی است. هیچ‌جا «يَسْأَلُونَكَ عَنِ اللَّهِ» یا «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآخِرَةِ» نداریم.<sup>۱</sup> مردم از پیش خود علاقه چندانی نسبت به مبدأ و معاد ندارند و احساس احتیاج آن را نمی‌کنند. اتفاقاً بعثت انبیاء و وحی خدا برای همین قبیل مسائل و معلوماتی است که بشر به طبع و تشخیص خود به آن توجه ندارد و خارج از منطقه دید و درک و علم او است؛ یعنی خدا و آخرت یا مبدأ و معاد، که یکی بینهایت دور از جهت خلقت در گذشته و عظمت و احاطه در حال است و دیگری بی‌نهایت دور در آینده است. تصور هر دوی آنها برای بشر از همه بابت محدود و محال است:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.» (علق (۹۶) / ۵)

(به انسان آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد.)

در راه تعلیم و توجه مردم به خدا و قیامت، که عقل خود آنها نمی‌رسد و به طرفش نمی‌روند، قرآن به استقبال آنها می‌رود و پیشاپیش جواب می‌دهد؛ در حقیقت سؤال را در دهان بندگان گذاشته، خدا را پیش ما می‌آورد:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

(بقره (۲) / ۱۸۶)

(و هر گاه بندگان من از تو سراغ مرا بگیرند، پس همانا که من نزدیک هستم و به صدای طلب‌کننده جواب می‌دهم...)

و یا در جای دیگر خداوند با لحن سراسر لطف و خواهش وار توصیه می‌کند که مرا بخوانید و به‌جانب من بیایید:

#### ۱. آیات:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (اعراف (۷) / ۱۸۷)  
(از تو راجع به رستاخیز می‌پرسند که استقرارش چه زمانی است...)

یا:

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ.» (نباء (۷۸) / ۱)  
(در مورد چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟)

و یا:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (اسراء (۱۷) / ۸۵)  
(از تو درباره‌ی وحی می‌پرسند؟...)

نیز من باب انکار و اعجاب از خبری است که پیغمبر داده بوده است.

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»<sup>۱</sup>

حتی قرآن نسبت به احکام فقهی و عبادیات نیز (جز در مورد مناسک حج) که مؤمنین و مقدسین این اندازه طول و تفصیل می‌دهند، خیلی به اختصار و اجمال می‌گذراند. اتفاقاً آنچه هم در رسائل دینی و کتب فقهی ما شرح و بسط داده شده است، بیشتر استفاده از سؤال‌هائی است که مردم از معصومین علیهم‌السلام می‌کرده‌اند و آنها جواب می‌دادند. آنجا که قرآن و رسول و امام به سخن در می‌آیند و ابتکار دعوت و توصیه کلام را به دست می‌گیرند، در مرحله اول تصدیق و حمد و تسبیح و توجه به خدا است و در مرحله دوم تقوا و مکارم اخلاق. در مرحله آخر اعمال صالح از طریق خیرات و خدمات یا قیام‌های علیه ظلم و فساد.<sup>۲</sup> چه خوب است که فقهای عالی‌قدر نیز از سبک قرآن پیروی کنند و در رساله‌های عملیه توجه شایسته به معتقدات و اخلاقیات و خدمات نیز بنمایند.

۳- ما قبول داریم که در جامعه عربی مکه، تحول و احتیاجی که آقای وات تشریح کرده وجود داشته است و بعد از اشاعه اسلام نیز تأمین شده است. اما مگر همیشه تأمین احتیاجات از راه تأثیر یافتن و تحقیق کردن و تدوین نمودن یک طریقت یا سیستم است؟ در جهان خلقت و در حیات بشریت تأمین احتیاجات از راه دیگر نشده و نمی‌شود؟

احتیاج مورد بحث را آیا فقط محیط تحول یافته‌ی مکه داشت؟ مکه‌ای که از پیغمبر و از اسلام استقبال نکرد و او را طرد نمود؛ اما مدینه که تحت شرایط کاملاً متفاوتی بود با آغوش باز پذیرفت. بعداً عربستان و همان اعرابی که هنوز در مرحله‌ی صحرائشینی بودند، اسلام را قبول نموده‌اند، ایران که قرن‌ها بود به تجارت و شهرنشینی پرداخته بود، شام، مصر، آفریقا و سایر جاها...

چه‌طور شد ایران که شرایط طبیعی و اجتماعی کاملاً متمایز و از جهاتی مخالف با مکه را داشت، در مکتب قرآن پیش رفت و آن اندازه مؤمنین علاقه‌مند و وزراء و

۱. غافر (۴۰) / ۶۰: ... مرا [با اخلاص] بخوانید تا اجابتان کنم؛ ...

۲. مراجعه به کتاب‌های «مرز میان دین و سیاست» و «کار در اسلام».

«مرز میان دین و سیاست» تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و «کار در اسلام» تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۴ در انجمن اسلامی دانشجویان تهران می‌باشد که هر دو از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).



علما و قضات و فقها و غیره به اسلام داد، ولی مکه که به قول آقای پروفیسور وات سازنده و پذیرنده اسلام است، نه تنها در ابتدا دشمن سرسخت پیغمبر بود و همیشه با اهل بیت نبوت چهره خصمانه داشت، بلکه هیچ نقش و خدمت دیگری هم در عالم اسلام، غیر از اینکه قبله مسلمین و محل خانه خدا است نداشت. نه مقرر خلافت و پایتخت شد و نه بزرگانی از جهت علم و عمل به اسلام داده است.

بسیار کوچک دیدن قضایا و کوچک کردن اسلام است، اگر کسی بخواهد عوامل پدید آورنده اسلام را در شرایط محدود اجتماع کوچک مکه جستجو نماید. اگر چنین بود و این درخت در محیط مکه و برای مردم مکه روئیده شده بود، می‌بایستی همان‌جا ثمر می‌داد و همان‌جا خشک می‌شد. اما می‌بینیم صرف‌نظر از انتشار و توسعه فوق‌العاده اولیه از هند تا اسپانیا، هنوز هم که مسئله انتقال از دوران صحرانشینی به شهرنشینی دیگر مطرح نیست، در میان سیاه‌پوستان آمریکائی متمدن شده و در میان دانشمندان اروپا در حال قبول و نفوذ است.

درمناگام در کتاب «محمد و سنت اسلامی» پس از اتمام تاریخ زندگی پیغمبر، به سنن اسلامی پرداخته و در پایان آن قسمت در تحت عنوان «بشر دوستی و مذهب جاری» (Humanisme et religion ouverte)<sup>۱</sup> (در صفحه ۸۷) چنین بیان می‌کند:

«امروز افکار تازه اروپائی همان نقش را در نهضت اسلامی بازی می‌کند، که فلسفه در قرن ۱۲ بازی کرد، بر عهده‌ی افکار مذهبی است که تشخیص و تحرک لازم را تأمین نماید. مبانی موجود است و اسلام که خوراک لازم به حیات روحانی انسانیت و به توسعه فرهنگ او داده است، متضمن ارزش‌های ابدی- که همه محتاج به بهره‌گیری از آن هستند- می‌باشد. همان‌طور که قرآن گفته است، امت اسلام «أُمَّةً وَسَطًا»<sup>۲</sup> یا ملت واسطی است که باید نقش خود را میان شرق و غرب ایفاء نماید. اگر اسلام هم مثل سایر ادیان و مکتب‌های اخلاقی دارای وجهه‌های بسته و ساکن (به اصطلاح برگسون) می‌باشد، دارای تمام خصائصی که آن را یک مذهب باز یا جاری بنماید، نیز هست.»

در حدیث از قول محمد (ص) نقل شده است: «برای دنیاتان طوری عمل

۱. کلمه overte را که معنای تخت اللفظی باز یا مفتوح است، بهتر دیدیم با توجه به منظور مؤلف «جاری» ترجمه کنیم.  
 ۲. بقره (۲) / ۱۴۳.

کنید که گوئی زندگی ابدی دارید و برای آخرت خود چنان عمل کنید که گوئی فردا خواهید مرد.»

چه طور ممکن است که آن تحول ساده حاشیه کوچک مکه چنان افکار و معتقداتی را به وجود آورده باشد که به قول درمنگام، هنوز نقش خود را بازی نکرده و باز و جاری باشد و برناردشاو (Bernard Shaw) نویسنده و فیلسوف اخیر انگلستان بگوید:

«من همیشه نسبت به دین محمد به واسطه‌ی خاصیت زنانه بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام.

به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. چنین پیش‌بینی می‌کنم و از هم اکنون آثار آن پدیدار شده است، که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود. روحانیون قرون وسطی در نتیجه‌ی جهالت یا تعصب، شمائل تاریکی از آئین محمد رسم می‌کردند. او به چشم آنها از روی کینه و عصبیت ضد مسیح جلوه کرده بود.

من در باره این مرد - این مرد فوق‌العاده - مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده، بلکه باید منجی بشریت نامیده شود. به عقیده‌ی من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید شود، طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت، که صلح و سعادت آرزویی بشر تأمین خواهد شد.»<sup>۱</sup>

پس به طور خلاصه می‌بینیم با همه تلاش‌ها و تحقیق‌های مستشرقین و آخرین توجیهی که آقای پروفیسور وات از راه تأثیر غیرمستقیم عوامل جامعه‌شناسی می‌نماید، هیچ کدام قابل قبول و قادر به جواب مسئله‌ی وحی و رسالت نیست. قضیه خیلی بالاتر از اینهاست.

## راه کج

علت اینکه اروپائی‌ها دائماً تغییر نظر و رویه داده و معذالک به مقصود و به حل مسئله

۱. نقل و ترجمه از مقدمه کتاب: Mohammad Apostol of Allah (متن انگلیسی در مقاله «خداپرستی و افکار روز»).

مقاله «خداپرستی و افکار روز» تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۳۷/۱۱/۱۷ انجمن اسلامی مهندسین به مناسبت مبعث حضرت ختمی مرتبت (ص) در مسجد هدایت است و اکنون از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

نرسیده‌اند و با ادامه آن باز هم نخواهند رسید، این است که بیراهه می‌روند و راه کج را گرفته‌اند. آنها می‌خواهند مسئله‌ی وحی و دعوت پیغمبر را از همان راهی که مسائل عمومی زندگی و عادی بشری - اعم از ضروریات حیوانی یا اجتماعی و فنی و فلسفی و اخلاقی - شناخته و حل می‌شود، حل کنند.

متعهداً (سیستماتیکمان) خصوصیت الهی بودن و وحی را پس می‌زنند، با آن که می‌بینند افکار و آئین‌های بشری مظهر تنازع و تفرقه و مشمول تأثیر و تحول بر حسب زمان و مکان است، اما انبیاء مظهر وحدت و منادی این هستند که:

«لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ» (بقره ۲) / ۲۸۵

(... میان هیچ یک از فرستادگان او فرق نمی‌گذارم...)

و بنابراین باید آنها را مرتبط و ناشی از مبدأ مشترک واحدی دانست، که مستقل از قید زمان و مکان است، ولی باز در دایره تسلسل و تقلید و تعلیم و تأثیر می‌گردند، یا به راه‌های کج می‌روند.

پس برای تغییر ادیان توحیدی و حل مشکلات وحی، ناچاریم تغییر مسیر داده، از راه دیگری وارد شویم و بسیار ممنون اروپائی‌ها هستیم که راه‌های غلط را یکی پس از دیگری حلاجی و رها کرده، اینک احساس بن‌بست می‌نمایند و خودشان و ما را آماده جست‌وجوی راه صحیح نموده‌اند.

### راه بشری و طبیعی، ولی الهی

راهی که قرآن ارائه فرموده و اینک می‌خواهیم از آنجا وارد شویم، نیز راه غیرطبیعی و غیربشری نیست.

قرآن در عین اینکه داعیه‌ی عظیمی اعلام داشته می‌فرماید:

«قُلْ لِّئِن اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا

يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً.» (اسراء ۱۷) / ۸۸

(بگو اگر انس و جن جمع شوند که شبیه این قرآن را بیاورند، نخواهند آورد، اگر چه به هم دیگر کمک نمایند.)

مع‌ذالک مکرر به پیغمبر سفارش می‌نماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ» (کهف ۱۸) / ۱۱۰

(بگو من بشری مثل شما هستم، وحی به من می‌شود...)



### تأمین قبلی احتیاجات در عالم حیات

در بند ۲ بحث راجع به رد توجیه پروفیسور وات، گفتیم که آیا تأمین احتیاجات بشریت فقط از طریق تأثیر و تحقیق و تدوین انجام می‌گیرد و راه‌های دیگری وجود ندارد؟ در آنجا سؤال کردیم، اینک نمونه‌هایی از راه‌های دیگر را ارائه می‌دهیم:

زنی در اثر وصلت آبستن می‌شود. طفلی که باید به دنیا بیاید احتیاج به غذا دارد و غذاهای معمولی را نمی‌تواند جذب کند. از چند ماه به وضع حمل مانده، بلکه از همان لحظه انعقاد نطفه، مقدمات تهیه و ذخیره غذای سالم کامل مناسب، یعنی شیر شروع می‌شود؛ بدون آنکه مادر یا خود طفل دخالتی در تشکیل و ترکیب آن داشته باشند. چند روز به ورود طفل مانده، پستان‌ها متورم می‌شوند و شیر سرازیر می‌شود! طبیعت یا خدا پیشاپیش احتیاج نوزاد را تأمین نموده است. طفل قدم به جهان تازه می‌نهد. در ابتدا جز مکیدن پستان و به دهان بردن هر چیزی، کار دیگری بلد نیست. اما باید رشد نماید و کارهای زیادی انجام دهد، فعلاً باید بتواند با پنجه‌ی دستش اشیاء را بگیرد و بعداً روی پا بایستد و راه برود.

می‌بینید بچه در روزهای اول وقتی چیزی را چنگ می‌زند نگاه نمی‌دارد، مرتب انگشت‌ها را باز و بسته می‌کند. ظاهراً عمل خلاف مقصد و لغوی انجام می‌دهد. ولی این ورزشی است که باید به انگشت‌ها قوت نگاهداری اشیاء را بدهد و تکان‌ها و ضربات دائمی دست، بازوی او را محکم می‌نماید.

همین‌طور قبل از راه افتادن، چندین ماه در حالت خوابیده یا وقتی که زیر بغلش را گرفته‌اند، پاها را باز و بسته می‌کند تا استخوان‌ها و مفصل‌ها و عضلات شکل و نیروی لازم را احراز نمایند. «وَقِسْ عَلَی ذَلِکَ» تا دوران بلوغ که هر عمل یا میلی مقدمه و تدارک احتیاجی است که بعداً خواهد آمد.

ما عادت کرده‌ایم برای کشت و زرع، زمین را آب بیاندازیم، بعد بذر پاشیده، بیل یا شخم زده، خاک را خوب بشکافیم و خرد کنیم، تا جاذب هوا و حافظ رطوبت و مساعد برای نشو و نمای ریشه‌ها بشود. بنابراین فکر می‌کنیم اگر از این راه و به دست ما بذری پاشیده نشود و زمین شخم نخورد، محصولی داده نخواهد شد.

اما غافل از آنکه طبیعت به مقیاس وسیعی از خیلی قدیم این کار را کرده و می‌کند. سه چهار ماه پیش از فصل بهار و موسم سبزه و صفا، باران می‌بارد و در زمین فرو می‌رود. پشت سر آن سرمای زمستان می‌آید و قشر مرطوب روی زمین یخ می‌بندد،

یخ برخلاف همه‌ی جامدات حجمش از حالت میعان بیشتر است و همین امر سبب می‌شود قشر یخ‌بسته‌ی زمین ترک خورده و شکفته شود. پس یخ‌بندان اول زمستان و نفس‌دزده‌ی بعد از آن، زمین را به‌طور طبیعی شخم‌زده و شرایط لازم برای حرکت ریشه و جذب ازت و حفظ آب تأمین می‌شود.

به آقای وات و هم‌سلیقه‌های ایشان می‌گوئیم چه مانعی دارد که اسلام نیز مانند شیر جان‌بخشی بوده باشد که پیشاپیش برای جامعه و دنیای متحول از پستان وحی جوشیده باشد و همان‌طور که می‌بینیم به تمام جامعه‌های آن زمان و آینده‌ی دنیا، خوراک لازم را برساند؟ یعنی وحی نیز از همان نیرو و ملکوت گرداننده‌ی دستگاه خلقت و ربوبیت باشد که طفل را غذا می‌رساند و حَب و نوا را در دل زمین می‌شکافد و می‌رویاند.

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.»

(جمعه ۶۲ / ۴)

(این (بعثت رسول) فضل و فزونی خدا است که به هر که می‌خواهد، می‌دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.)

### راه‌های مختلف تأمین و تعلیم در بشر

اگر بشر (مخصوصاً بشر مترقی متکامل) از راه توجه و تلاش به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم و آگاهانه، در صدد تدارک مایحتاج و مایصلح برمی‌آید، این قضیه یک استثنا بی‌نهایت کوچک در جهان خلقت است. در تمام قلمرو نبات و حیوان و (قسمت اعظم از فعالیت‌های خود انسان) تدارک لازم و تأمین احتیاجات از طریق غریزه و فطرت، یا به‌عبارت دیگر از طریق وحی صورت می‌گیرد. پس چرا برای قبول وحی ناطق این قدر استعجاب و استیحاخ داشته باشیم؟

آداب و عادات تمدن، ما را تغییر شکل داده و هر چیز را از دریچه‌ی تصنعی و ارادی طلب می‌کنیم، در حالی که حتی در دوران‌های گذشته انسان‌ها کارهایی می‌کردند و اسراری را می‌دانستند و معلوماتی داشتند که مسلماً با وسایل متداول امروزی نبوده است، مانند اهرام مصر و اطلاعات عجیب و غریبی که علمای مصر داشتند و در اندازه‌ها و ابعاد اهرام و در آثار دیگرشان ظاهر ساخته‌اند یا معلومات کشفیات کلدانی‌ها<sup>۱</sup> و حتی فنونی که مثلاً در ساختمان‌های تخت‌جمشید و مشهد

۱. رجوع شود به کتاب «آغاز وحی»، تألیف استاد محمدتقی شریعتی، صفحات ۱۴ و ۱۶.

مرغاب و غیره به کار برده شده است، یا معالجاتی که اطبای قدیم می‌کردند و احساساتی که مثل حیوانات در تشخیص مواد مفید و مضر داشته‌اند، به کلی با رویه تحقیقی و منطقی و مصنوعی طب جدید اختلاف دارد.

کاشفین و مخترعین قدیم هم خیلی به سبک محققین و جستجوگران امروزی عمل نمی‌کردند و آزمایشگاه‌های مجهز و آمار و رویه‌های کلاسیک در اختیار نداشتند. نیوتون کشف بزرگ قانون جاذبه عمومی را در اثر مشاهده‌ی سقوط سیبی از درخت در باغچه‌اش اعلام نمود. بسیاری از علما و کاشفین دارای حس کشف درونی (intuition) بوده‌اند.

علاوه بر خود مکاشفه و وحی که طبق توضیحات نقل شده از قول کارلایل و تورآندرائه و درمنگام از نظر تاریخی و روان‌پزشکی به تجربه و ثبوت رسیده است، بسیاری از خواب‌هایی که منطبق با واقع درمی‌آید و حس‌ها و اثرهایی که استثنائاً در بعضی اشخاص و حالات آنها دیده می‌شود و همچنین قضیه تله‌پاتی (Telepathy) یا ارتباط و اطلاع از دور که امروزه مسلم شده است و رفته رفته بر مبنای آزمایش علمی قرار می‌گیرد، تماماً نشانه‌ای از این هستند که در وجود انسان غیر از حواس پنجگانه و عقل، حس‌ها و دریچه‌های ارتباطی دیگری نیز با دنیای خارج وجود دارد که به‌طور مستقیم و غیر مادی، امواج و احکامی را اخذ و ثبت می‌نماید.

البته برای ما خیلی مشکل است محصولات ذهنی و معلومات و نظریات خود را نتیجه مستقیم مشهودات یا تأثرات و مکتسبات ندانیم، زیرا علوم را از دو منشأ می‌بینیم؛ یا مأخوذات از خارج و مشهودات است (مثل جغرافیا- تاریخ و علوم طبیعی) و یا محصولات درونی و نتیجه تفکر و تدبیر خودمان می‌باشد (مسائل ریاضی، فلسفه، افکار، اخلاقیات و اختراعات)؛ کمتر فکر می‌کنیم که عمل یک موزیسین یا شاعر و نقاش، که نواخ آنها بدون سوابق تعلیمی (یا با تعلیم و تربیت خیلی مختصر) آهنگ‌ها و کلمات و رنگ‌ها را به وجه استادانه و معجزه آسائی با هم جور می‌کنند و یا مضامین و عواطف و مناظری را وصف و خلق می‌کنند، که در جای خود کمتر و آسان‌تر از یک مقاله‌ی علمی یا قضیه ریاضی نیست و به‌طوری که اصطلاحاً نیز متداول است، از راه الهام یا ذوق و استعدادهای خدائی به دست می‌آید. یک مقایسه یا تشبیهی که می‌توانیم پیش خود بکنیم، طُرق مختلف وصول آب به انسان و به کشتزارهای ما است:

باران، رودخانه و قنات، که سرچشمه و مبدأ هر سه یکی است؛ ولی آخری کار سیستماتیک و فنی و مصنوعی بشر است که به سراغ آب درون خاک می‌رود و آن را استخراج می‌نماید. این از نوع تحقیقات علمی و فعالیت‌های صنعتی و تولیدی است. اولی یعنی باران نزول آسمانی است. نخواستن و ندانسته طبیعت آن را برای ما می‌فرستد و به همه جا می‌رساند و در صورت مساعد بودن زمین و وجود بذر مفید ثمر مطلوب می‌دهد. رودخانه و چشمه عبارت از باران یا برف فرستاده قبلی است که جاری شده و مردم در کنار آن مسکن و بهره می‌گیرند.

فکر و عقل و عمل از نوع قنات است؛ وحی از نوع باران است؛ الهامات شعری و هنری و اختراعات ابتکاری از نوع رودخانه و چشمه است که از مایه‌های موجود تقریباً آماده، ولی با اراده و مختصر حرکت و فعالیت شخص و دخالت او بروز و ظهور می‌کند.

همه از یک منشأ است، از خداوند و از خلقت است، ولی طرز دریافت و درجه خلوص آنها فرق دارد. آب باران بدون دست کاری و آلودگی و دخالت ما یکسره تحت شرایط و فرمان طبیعت است. آب رودخانه بالاخره مسیر زمین و آلودگی خاکی و اختلاط با فضولات زندگی را پیدا کرده است و برداشت از آن روی میزان مصرف است. قنات به کلی تابع اراده و احتیاج و نقشه و عمل ما می‌باشد.

قرآن مثل باران نازل شده از بالا است؛ سبک آن کاملاً حالت نزولی یا تنزیل را دارد؛<sup>۱</sup> برخلاف علوم و افکار بشری است که از مشاهده جزئیات و از ابتلای به ضروریات پست زندگی شروع شده، پی به کلیات علمی و معالِم اخلاقی و اصول حیاتی می‌برد و سیر آن کاملاً تکاملی یا صعودی می‌باشد.

۱. به عنوان شاهد مثال شاخص، سوره انفطار (۸۲) را می‌توان ذکر کرد، بحث از آسمان شروع شده، ابتدا شکفتن آسمان و سر از جلد بیرون آوردن عالم جدیدی از عالم قدیم را خبر می‌دهد. سپس به پراکنده شدن گرات و کواکب که نتیجه انفطار است، اشاره فرموده، آنگاه به کره ارض نزول می‌نماید و از به هم ریختن دریاها، که تشکیل دهنده‌ی قسمت اعظم زمین است، صحبت می‌فرماید. مرحله‌ی نازل تر و جزئی تر، یعنی آیه بعدی زیر و زبر شدن قبور و پوشش‌ها است، تا آنکه نوبت مطلب بالاخره به خود انسان می‌رسد:

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (انفطار (۸۲) / ۵)

(هرکس از آنچه انجام داده و آنچه باقی گذاشته است، آگاه خواهد شد.)

تا اینجا خبر از زمان آینده و حادثه عظیم قیامت است. از آن به بعد التفات به این دنیا و خصلت و خلقت انسان می‌شود و لجاج او را در انکار روز جزا ملامت می‌نماید.



قرآن علاوه بر آنکه مانند کلام و منطق ما نیست که صغری و کبری چیده و به‌اتکای آنها حکمی صادر کند، اخطارکننده (نذیر و بشیر) و حکم‌دهنده است و سپس در توضیح و تأکید حکم، گاهی مثال و دلیل هم می‌آورد و اساس قسمت اعظم آن صحبت از خدای ندیده و قیامت نیامده است؛ در صورتی که بشر آنچه می‌گوید و می‌خواهد، روی دیده‌ها و آمده‌ها بنا شده است.

### به جستجوی مهبط وحی

همان‌طور که مایه حیاتی - آب - از سه طریق متفاوت به انسان می‌رسد، تحریک و تأثیر روی انسان نیز از سه طریق یا سه منشأ مختلف صورت می‌گیرد. گاهی تأثیر یا تحریک خالص است و فقط از یکی از سه منشأ سرچشمه می‌گیرد و گاهی مختلط:

۱- تحریک از بیرون: مثل تحمیل‌هائی که شخص از قوی‌تر از خود یا از ارباب و استاد می‌پذیرد و به دستور او عمل می‌نماید، یا تقلیدی که از دیگران می‌کند و تعلیمی که به او می‌دهند.

۲- تحریک درونی از منشأ درونی: مانند کلیه‌ی تحریکات نفسانی و فعالیت‌هائی که شخص برای رفع احتیاجات یا ارضای تمایلات شخصی و حیوانی انجام می‌دهد، اعم از خورد و خوراک و شهوات و جاه‌طلبی و غیره...

۳- تحریک درونی از منشأ بیرونی: مانند فعالیت‌هائی که محرک آن طبع و تمایلات خود انسان است، ولی هدفش خارجی است. به‌سوی دیگری و برای دیگری است؛ مثل محبت فرزند و خدمات خانوادگی، فداکاری در راه وطن، نوع‌دوستی، کمال‌جوئی و بالاخره خداپرستی. اما نه خداپرستی تحمیلی یا تقلیدی و تعلیمی، بلکه عارفانه و عاشقانه و خالصانه.

\* \* \*

تحریک‌ها و تأثیرهای از نوع اول، بی‌لذت است و سطحی و زودگذر بوده، با زوال عامل خارجی محو می‌شود.

دومی جاذبیت و لذت دارد، عمق هم دارد، اما چون هدف خود شخص و متعلقات او می‌باشد، حرکت حاصله مانند اسب عصار به دور خود گشتن و درج‌زدن است.

جلو برنده نیست، خلاقیت زیاد ندارد، مثل معاشقات شهوانی و مشغولیات دنیائی تکرار مکررات است، بعد از هزار سال باز هم «دلبر جانان من، برده دل و جان من، برده دل و جان من، دلبر جانان من» است. خلاقیت آن محدود به دارائی‌های نفسی است، سرعت و شتاب ایجاد می‌کند. اما چون حرکتی است که سمت و میدان خارجی ندارد، ممکن است منفجرکننده و هلاک‌کننده هم بشود.

سومی که سمت (Dirige) دارد اگر ریشه‌دار هم باشد، عمیق است؛ عاشقانه و لذت‌بخش است؛ پیشروی و خلاقیت دارد. این همان عمل حیات و شبیه به رشد درخت یا حیوان است، که عوامل اصلی از خارجند، ولی فعل و انفعال‌ها و ترکیب و توسعه در داخل صورت می‌گیرد. خودجوشی است. اما مبدأ و مقصد آن غیر خود و در مرحله نهائی و عالی، خداست، تا آنجائی که می‌فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق (۵۰) / ۱۶)

(... ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.)

وقتی کاملاً صاف و خالص باشد، باید بگوئیم که ندای درونی به صورت وحی در می‌آید و کاشف اسرار و گویای احکام می‌شود.

وحی پیغمبر از نوع سوم و از مرتبه‌ی اعلا‌ی آن بوده است. زیرا عدم خودپرستی و مال و مقام اندوزی او که مسلم است و احساسات و عواطف درونی هم در کار او دخالت نداشته است. پیغمبر به مصداق:

«وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ.» (قلم (۶۸) / ۴)

(به یقین تو دارای خلق و خوی بزرگی هستی.)

و شهادت تاریخ و نمونه‌های فراوان، به‌هیچ‌وجه نه عصبی مزاج و زودرنج بوده و نه تحت عواطف خویشاوندی و دوستی و غیره، تغییری در اعمال و تصمیم‌های خود می‌داد و یا موجب انحراف او از احکام قرآن می‌شده است، بلکه در سخت‌ترین روزهای شدت و جنگ و در روزهای پیروزی و نعمت، خون‌سردی و تسلط بر نفس را از دست نمی‌داده است. بنابراین فقط نوع سوم می‌ماند.

وقتی می‌بینیم تعلیمات پیغمبر و وحی موقعی که خوب دریافت شده، با طبع و طبیعت انسان مطابقت و مؤانست فوق‌العاده داشته، نه تنها شوق و جذب و فداکاری بی‌نظیر در داخل ایجاد نموده،<sup>۱</sup> بلکه حیات و سلامت با برکت و فضیلت و قدرت

۱. رجوع شود به مقاله دل و دماغ.

فوق‌العاده در صدر اسلام به وجود آورده است، در مقابل چنین آثار عملی مشهود، ناچار می‌شویم به واقعیت و حقیقت منشأ آن سر تسلیم فرود آوریم.

نه تنها وحی و نبوت دارای آثار عملی و مادی محسوس در عالم خارج بوده است، بلکه به قیاس کلیه نهضت‌های مختلف تاریخ بشر و با توجه به مدت فوق‌العاده کوتاهی که این نیرو توانسته است، با شروع تقریباً از صفر، چنان آثار متنوع و وسیع و عظیم را پدید آورد و حداکثر شتابی را، که بشر نظیر آن را در هیچ یک از جنبش‌های فردی و اجتماعی ندیده است تولید نماید، باید اذعان کنیم که در برابر نیروی محرک بینهایت قرار گرفته‌ایم.

این نیروی بینهایت یا وحی نمی‌تواند از منشأ بانهایت و محدود، یعنی از شخص پیغمبر باشد.

فراموش نکنیم که اسلام صددرصد از یک شخص شروع شد و اگر افراد خارق‌العاده‌ای چون علی یا عمار یاسر و سلمان و حتی عمر و ابوبکر را می‌بینیم، تماماً دست پرورده‌ها و تحریک شده‌های او هستند و به لحاظ فضائل و خدمات مخلوق اسلام می‌باشند. جهشی که مخصوصاً در ده سال بعد از هجرت پدیدار شد، شبه جزیره‌ی عربستان را که به عمر خود حکومت و وحدت ندیده بوده است، در زیر لوای واحد مترقی‌ترین حکومت عدل و آزادی درآورد و از عرب جاهلیت، نمونه‌های اکمل فضیلت و قدرت بیرون داد و بعد از کمتر از یک قرن از دروازه‌های هند تا غرب اروپا گسترش یافت و به دنبال خود صرف نظر از عوالم دینی و اعتقادی، عدالت و اخلاق و انسانیت و علم و هنر و آبادی و ثروت و سایر مظاهر تمدن را به وجود آورد. حقیقتاً اگر بخواهیم در ظرف زمان و مکان بینهایت تاریخ بشریت به چیزی تشبیه نمائیم باید آن را نه تنها جنبش، بلکه انفجار بدانیم. اما نه انفجاری که خرابی به بار آورد و بلافاصله خاموش شود، بلکه انفجار زنده و زنده‌کننده‌ای که هنوز مولودهای آن باقی بوده و طنین‌هایی تولید می‌کند و در دل خود نطفه‌های دست نخورده‌ای برای آینده دارد.

پس شاید بتوانیم وحی انبیاء را یک نوع «غریزه ناطق» بدانیم و به قدرت بیان و نطق که در انسان وجود دارد، ولی حیوانات صاحب مرتبه مبهم و پست آن هستند،

---

→ این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی سال ۱۳۲۶ در انجمن اسلامی دانشجویان است و اکنون از آثار مندرج در جلد نهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث ایدئولوژیک» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

تشبیه کنیم.

حیوان مانند انسان احساس دارد و در برابر احساس گرسنگی و تشنگی یا خطر و دشمن، علاوه بر اینکه آثار (Reflexe) و آمادگی‌هایی در اعضاء و در وسائل دفاعی او بروز می‌کند، بعضی تظاهرات حرکتی یا صوتی هم دارد که مفهوم هم‌نوع‌ها می‌شود؛ مرغ برای طلبدن جوجه‌های خود یا اعلام خطر و اعلام درد و غیره، در هر مورد صدای مخصوصی می‌کند. ولی انسان برای ابراز حالات و اظهار احساسات و تأمین ارتباط با هم‌نوع - به مقیاس فوق‌العاده وسیع با صراحت و دقت تمام - زبان را با به‌کاربردن حروف الفبا به نطق درمی‌آورد. نیروی نطق و بیان که در انسان وجود دارد، متضمن احساس و استشعار هر دو است. انسان وقتی مستشعر به آن چیزی می‌شود که دریافت می‌کند، یا می‌خواهد و اراده ابراز آن را می‌نماید، به نطق درمی‌آید.

وحی انبیاء نیز ممکن است احساس و استشعار کامل‌تر و بیان صحیح و صریح غرائز فطری انسانی و ظهوری از نوامیس جهانی باشد؛ روحی از خدا باشد که به کلام درآمده است:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»<sup>۱</sup>

«وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ»<sup>۲</sup>

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا»<sup>۳</sup>

در سوره الرَّحْمَن (۵۵) نیز چنین می‌خوانیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»<sup>۴</sup>

به دنبال رحمانیت خدا، تعلیم قرآن می‌آید. بعد به دنبال خلقت انسان که صنعت و قدرتی از خداست، تعلیم بیان که خاص انسان است ذکر می‌شود؛ گوئی مابین تعلیم

۱. شورا (۴۲) / ۵۲: و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ ...

۲. نساء (۴) / ۱۷۱: ... مخلوق خداست که به مریم القاء کرد و رحمتی از جانب خدا...

۳. نساء (۴) / ۱۶۴: ... [و از میان آنان] خدا با موسی به وضوح سخن گفت.

۴. رحمن (۵۵) / ۱ تا ۴: خدای رحمان. خواندن را آموزش داد. انسان را آفرید. [و] سخن گفتنش آموخت.

قرآن و تعلیم بیان، تناسب و تشابهی باشد. در هر حال هر دو تعلیم از منشأ فطرت و از سرمایه‌های انسانیت است.

### خلاصه کنیم:

- وحی محمدی یا آیات قرآن، تدلیس و تزویر نیست و از راه تقلید و تعلیم هم به دست نیامده است.
- پیغمبر قرآن را به اختیار و به هوش و استدلال خود نساخته است و برای شخص او از خارج و از جانب خدا «القاء» شده است.
- فعل و انفعال‌های درونی و تراوش‌های ضمیر ناخودآگاه (Inconscien) نیز نیست
- چون محصولات وجدان مکتوم یا ضمیر ناخودآگاه، بالاخره همان دریافت‌های قبلی و ساخته‌های خود شخص است و قرآن صرف‌نظر از قسمت‌های اعتقادی و اخلاقی که ممکن است بگویند جنبه ذهنی و نفسانی دارد، متضمن حکایات و اطلاعات فراوانی است که باید از خارج دریافت شود، به‌علاوه با خصوصیات و تمنیات بشری و شخصی سنخیت ندارد.
- تأثیرهای محیط و مقتضیات زمان و مکان نیز، به‌هیچ‌وجه کافی برای توجیه آن نیست.
- صاعقه‌وار با چنان سرعتی وارد شده و با چنان قدرتی در ضمیر دریافت‌کننده جاگیر شده است، که امکان و احتمال هرگونه اصطکاک و اختلاط و انحراف را نفی می‌کند. پاک و دست‌نخورده است.
- واقعیتی است غیر قابل انکار، در عین حال درونی و برونی. یا طبیعی بشری و فوقانی الهی. درونی بودن آن به قدری عمیق و اصیل است که ریشه در فطرت و خلقت محمد و در حیات انسان دارد.
- برونی بودن آن به قدری مسلم است که هم از اطلاع و اختیار گوینده خارج بوده است و هم با سنخ تأثرات و توجهات عمومی بشری مغایرت دارد.
- طبیعی بودنش قطعی است و آن قدر طبیعی است که در غرائز حیوانات و در رشد نباتات و سیر جمادات، جز آن چیز دیگری حکومت نمی‌کند و در خود انسان نیز عادی است.
- فوقانی و الهی بودن آن نیز از این جهت است که می‌بینیم پس از مرور قرون کثیر،

بر عقول و افکار و در پهنای زمان و مکان سیطره دارد. انکار وحی یا عدم قبول رسالت، در حقیقت انکار قدرت خداوند است. خداوند که نظامی در وصفش می‌گوید:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده!  
دلیل وجودش در ظهور آن می‌باشد:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يُبَدُّونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ»<sup>۱</sup> (انعام (۶) / ۹۱)

(آن‌طور که شایسته است، حق خدا را قدر ندانستند، آن وقتی که گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده است! بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورد و روشنایی و راهنمایی است، نازل کرد؟ کتابی که آن را به صورت کاغذ پاره درآورده نشان می‌دهید و بیشترش را پنهان می‌دارید (با آن) چیزهایی را که نه خودتان و نه پدرانتان هرگز نمی‌دانستید، یاد داده شدید؟! ...)»

«غریزه ناطق» خالص است؛ هم چشمه زندگی و روح حیات است؛ کلام خدا است!

### معذرت بخواهیم

خیلی سر خواننده گرامی را درد آوردم. بالا و پایینش بردم؛ بالاخره آنچه می‌خواست دستگیرش نشد. اگر همین قدر فهمیده باشیم که نفهمیدیم، خیلی فهمیده‌ایم! اگر همین قدر قبول کرده باشیم که مسئله‌ی وحی قابل فهم و درک با وسائل و توجیه‌های عادی نیست، عقل و علم ما خیلی کم به آن می‌رسد، وحی کار خدا است،

دست او و فقط دست او در کار است،

خیلی پیش رفته‌ایم. خواننده و نگارنده به پاداش خود رسیده‌اند:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ

---

۱. دنبال مطلب با فصاحت و استغنا و قدرت عجیبی در آیات (انعام (۶) / ۹۵ تا ۱۰۸) تعقیب می‌شود.

قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي  
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء (۱۷) / ۸۵)

(از تو در باره روح می‌پرسند،

بگو: روح از فرمان پروردگار من است،

و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند.)

یک مرتبه دیگر سوره مبارکه والنجم (۵۳) را که در اول کتاب است، تلاوت نمائید.

اگر فرصت و میل داشتید بقیه را هم برای دومین بار بخوانید. امید است بگوئید:

«صَدَقَ اللهُ الْعَلَى الْعَظِيمِ وَصَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمِ

وَوَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ»

و در طریق خدا به راه افتیم...





## ولادت تا نبوت\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.»

(مریم (۱۹) / ۱۵)

(سلام بر او روزی که به دنیا آمد روزی که می میرد و روزی که به صورت زنده برانگیخته می شود.)

این آیه و سلام درباره حضرت یحیی (ع) است که بنا به دعای پدر پیر فوتوش زکریا، از مادری نازا، به دنیا آمده است. در کودکی و صباوت درخواست کتاب و حکمت و رحمت از خدا کرده تزکیه و تقوا یافته خدمت گزار پدر و مادر بوده، و سرکش زورگوی ستمگر نبوده است. شبیه چنین سلام را حضرت عیسی (ع) به خودش می کند و شبیه چنین جریان و غیر عادی تر از آن را، قرآن درباره ی ولادت و نبوتش می کند:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.»<sup>۱</sup>

در چنین روزی که حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) و جانشین حضرت

---

\* «ولادت تا نبوت» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۰ زنده یاد مهندس بازرگان به مناسبت میلاد رسول اکرم (ص) در انجمن اسلامی مهندسين می باشد که بعداً توسط مؤلف فقید تدوین و تفصیل یافته و تا اواخر سال ۱۳۶۶ آماده ی انتشار شده است. این اثر اخیراً در اختیار بنیاد قرار گرفته و اولین چاپ آن در سال ۱۳۹۲ توسط شرکت انتشارات قلم به علاقه مندان تحقیقات دینی و پژوهش های قرآنی تقدیم شده است (ب.ف.ب).

۱. مریم (۱۹) / ۳۳: سلام بر من، روزی که تولد یافتم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد.

یحیی، دنیا را به قدوم خود روشن کرده است به او درود و صلوات فرستاده، می‌گوئیم:

«الْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُحَمَّدًا نَبِيَّ اللَّهِ      اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ  
اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِيْبَ اللَّهِ      وَ اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

\* \* \*

خدمت دوستان و همکاران حاضر و غائب و همه هموطنان و برادران و خواهران  
مسلمان، به زبان و دل تبریک عرض می‌نمایم.

سالگرد یکی از روزهای بشریت است که بار دیگر و برای آخرین بار وعده‌هایی  
که خداوند در آیات قرآن اعلام داشته است، جامه‌ی عمل پوشید:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى  
وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»  
(اعراف (۷) / ۳۵)

(ای فرزندان آدم هرگاه که برای شما فرستادگانی از خودتان بیایند که  
داستان آیات مرا به شما برخوانند (بدانید) کسانی که پروا و پرهیزگاری  
پیشه کرده و شایستگی ابراز دارند نباید بیم و نگرانی داشته و غصه و  
تأسف بخورند.)

«فَأِمَّا يَا تِيبَتُّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
يَحْزَنُونَ.» (بقره (۲) / ۳۸)

(... پس هر آنگاه که از جانب من هدایت و رهبری برای شما آید  
کسانی که پیروی از هدایت و رهبری من بنمایند (بدانند) که هیچ‌گونه  
ترس و نگرانی برایشان نبوده، محزون نخواهند شد.)

اینک که بیش از چهارده قرن از روز ولادت و قدوم با برکت آخرین فرستاده‌ی  
خدا می‌گذرد از درگاه فرستنده و پرورش دهنده‌اش مشتاقانه و ملتمسانه درخواست  
می‌نمائیم که ما را مشمول رحمت و هدایت خود قرار داده موفق به ایمان و تقوا و  
عمل صالح یا خدمت به آستانش، که خدمت به بندگان او است، نموده از بیم و  
نگرانی‌های وحشتناک دنیا و آخرت و از رنج و غصه‌ها نجاتمان دهد.

---

۱. از دعای زیارت حضرت رسول (ص): سلام بر تو ای محمد (ص) پیامبر خدا. سلام بر تو ای فرستاده‌ی  
خدا. سلام بر تو ای دوست خدا. سلام بر تو ای بنده‌ی خالص خدا.

### جشن ولادت و رسالت

حیف است که در چنین زمان و مکان صحبت و سرورمان راجع به چیزی غیر از ولادت گرامی سرورمان باشد. البته نه به منظور یک عمل تشریفاتی و برپا کردن جشن تولد که سی چهل سالی است به تقلید اروپائی‌ها در بعضی خانواده‌ها متداول شده است و نه مراسم کریسمس یا نوئل که مسیحی‌ها برای پیغمبر «پسر خدا» عید گرفته مختصری در کلیسا به ذکر و عبادت می‌پردازند و بیشتر به شب‌نشینی و نشاط‌های دنیایی صرف می‌نمایند،<sup>۱</sup> بلکه می‌خواهیم پیروی از تعلیم و سنت قرآن بنمائیم. همان‌طور که می‌دانید قریب یک‌سوم قرآن اختصاص یا ارتباط به پیغمبران گذشته و امت یا قوم و قبیله‌های آنها داده شده است و در این سوره‌ها یا آیات سهم قابل توجهی نصیب زندگانی و زاد و ولد انبیاء گردیده است. هدف قرآن، که خوب است مقصد و برنامه ما نیز باشد، داستان‌سرایی و سرگرمی نبوده می‌خواهد از طریق سرگذشت‌ها به مردم آشنائی صحیح و ایمان و عرفان متکی به واقعیت‌ها بدهد.

\* \* \*

### پای سیاست

دوستانی علاقه داشتند و بعضی شاید ناراضی می‌شوند که چرا به اقتضای اوضاع حاضر، از جشن میلاد پیغمبرمان استفاده لازم به عمل نیآورده گریزی به صحرای سیاست و حکومت نمی‌زنم. زمانی در کشور ما دین و سیاست از یکدیگر تفکیک بود ولی حالا چنان ترکیب شده‌اند که صحبت از دین و دیانت کردن عین سیاست است. چنان سیاست سوار بر دیانت شده که رشته‌ای برگردنش انداخته و هر جا که خاطرخواه اوست و افزارکار مصلحت و قدرتش می‌تواند باشد، می‌کشاند. دین و حکومت و مبارزه چهره واحد پیدا کرده‌اند. افراد و گروه‌های زیادی که از قدیم مقدس و مقید بودند و یا در دوران انقلاب معتقد و علاقه‌مند شده‌اند با تجربه‌ی

۱. و در سال‌های قبل از انقلاب، در بین ایرانیان بی‌شخصیتی که نه مسیحی بودند و نه مسلمان درست و حسابی، مد شده بود که به‌هوای هموطنان ارمنی و اروپائی‌ها درخت نوئل خریداری کنند و شب میلاد پیغمبر تقوا و طهارت را، در خانه یا در کافه و کاباره‌هایی که اکثریت مشتریان خود آنها بودند، به شکم بارگی و مستی پردازند!

انقلاب دچار اشتباه و انصراف گردیده از اسلام و از امام و پیغمبر، ابراز انزجار می‌نمایند. اینها سیاست را با خشونت و خرابی و خرافاتی که اعمال می‌شود و یا دورویی و دروغ‌هایی که مشاهده می‌گردد عین دیانت گرفته وضع مشهود را به گذشته و به گذشتگان تسری و تعمیم می‌دهند. می‌گویند معلوم شد که همه‌اش دروغ بود. در تاریخ بشریت، غیر از استثنای کوتاه مدت، سیاست و دیانت نتوانسته‌اند در کنار هم تعادل و رابطه صحیحی حفظ نمایند. هر زمان که سیاست و حکومت مستقل از دیانت عمل کرده‌اند - البته منظور دیانت اصیل الهی است نه دیانت استخدام شده و انطباق یافته - و خودسر و خودکامه بوده‌اند، حکومت به گمراهی و به ظلم و فساد افتاده ملت و سیاست زیان برده‌اند. در دوران‌هایی نیز که دیانت در کسوت و به دست روحانیت سوار بر سیاست بوده و عامل یا آمر بر حکومت شده است، استبداد مذهبی و اسارت به وجود آمده حاصل کار جهالت همراه با اختناق و انحطاط گردیده کار به ظلم و فساد بیشتر کشیده شده است. نمونه‌های بارز این جریان را در قرون وسطای مسیحیت می‌بینیم<sup>۱</sup> و در خلافت‌های اموی و عباسی و عثمانی، یا در سلسله صفوی، عکس‌العمل و اولین نتیجه نیز برگشت مردم به بی‌بندوباری و بی‌دینی بوده است. یعنی دوری از خدا و از ادیان الهی. ابتدا لیبرالیسم مطلق به وجود آمده است که بی‌قیدی و بی‌اعتقادی است، همراه با هرج و مرج‌های اخلاقی، فکری، فرهنگی و سیاسی، ضمن آنکه هیچ‌یک از فلسفه‌های اجتماعی سیاسی جدی دنیا آن را تجویز ننموده‌اند، مصلحین و متفکرین ملت‌ها که نمی‌توانسته‌اند خوشنود از بی‌هدفی و از بی‌حساب و بی‌کتابی باشند برای چاره‌ی کار و با دلزدگی که از خدا و ادیان پیدا کرده بودند به دنبال دین‌سازی می‌رفتند. در چهره‌های گوناگون مافوق طبیعی، طبیعی، انسانی و علمی به کسب تکلیف و تعیین هدف برای زندگی می‌پرداختند. لازم می‌دیدند که حقایق روشن باشد و تدوین جهان‌بینی نمایند. به این ترتیب ایدئولوژی‌های خودساخته، موجد و آمر بر سیستم‌های حکومتی و عامل حکومت‌ها گردید و دیکتاتوری‌ها و استبدادهای ایسمی یا مکتبی به وجود آمد.

### برگشت به ولادت

ما که می‌خواهیم دچار هیچ‌یک از سه استبداد بالا نشویم درست در گیرودار همین تلاش و تحول‌ها هستیم. بنابراین بی‌مناسبت نیست که از ولادت شروع کنیم. انگار

۱. رجوع شود به کتاب «گمراهان» ان شاء الله در جلد بیست و هشتم مجموعه‌ی آثار منتشر خواهد شد (ب.ف.ب).

می‌خواهیم از نو پیامبری و مذهبی برایمان زائیده شود. انسانی که همیشه شاهد فرسودگی و فنا بوده به جای کهنه‌های تکراری و رنگ و رو رفته‌های دوران‌های قدیمی، تشنه‌ی تازه‌ها و تجدید حیات‌ها است. اگر در نبوت و دیانت و ضمن تذکار و تکرارها تازگی‌هایی دید و نوسازی و نوزادهایی پدیدار گشت، می‌تواند امیدوار شود که نبوت و دیانت هم‌چنان پایه در فطرت دارد و از سر چشمه ازل و الوهیت می‌جوشد.

اتفاقاً در قرآن و در اسلام با وجود همه ذکر و بحث‌ها، درس و تعبیرها، حدیث و کتاب‌ها، علما و حوزه‌ها، فقه و رساله‌ها، احکام و آداب، تشریفات و تعینات، فروع و اصلاحات، اصول و استدلالات و خیلی افعال و احوال، آن‌قدر زوایای تاریک، نفهمیده و نخوانده و نگفته‌ها، عوضی فهمیده‌ها و به خدا و قرآن بسته‌ها یا تکفیر و تعصب‌ها، وجود دارد که با مختصر تعمق و جرأت می‌بینید نهال‌های تازه و غنچه‌های درخشان در بهار هر دوران از دشت و دامنه‌های آن سر در می‌آورد.<sup>۱</sup>

قرآن، برخلاف برخی از فلاسفه و اهل کلام یا شعراء و عرفا و همچنین بعضی از فقها و رساله‌نویسان و به‌طور کلی متولیان ادیان، که بیشتر روی ذهنیات رفته از احساسات، و همیات، قشریات و یا دستورهای خشک مایه می‌گیرند و معمولاً از طبیعت و حیات فاصله گرفته با خود انسان و با خدای جهان‌چندان کار ندارند، به واقعیت‌ها و به‌مادیات و محسوسات یا به موجودات عینی توجه داشته از تجربه و تاریخ شاهد می‌آورد یا حواله به آنها می‌دهد.

پدیده‌های مربوط به نبوت پیغمبران را نیز که بشر اصرار دارد به صورت خارق‌العاده ببیند و فرستادگان خدا را از جنس جن و فرشته بداند، قرآن آن را در سطح بشری و عادی می‌آورد: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»<sup>۲</sup> می‌گوید. ولادت انبیاء و کودکی و پیغمبر شدنشان را هم حدیث می‌کند تا کم و کیف قضیه، آن‌طور که پیش آمده است و هست، خالی از ابهام و انحراف گردد.

بشریت در سیستم عضوی و در ساختمان روانی، فکری و اجتماعیش همیشه یا با خودی‌های خودی سروکار داشته، مشابه‌ها و ماندهای خویشان را دیده و شناخته

۱. حدیثی اخیراً از حضرت صادق (ع) شنیدم که آقای حاج سیدغلامرضا سعیدی در مجله‌ی کیهان فرهنگی مهرماه ۱۳۶۴ نقل کرده‌اند. حضرت می‌فرمایند:

«قرآن چنان کتابی است که در هر عصر و زمان خودش باید تجلیات خود را به مردم نشان

دهد.»

۲. قصص (۱۸) / ۱۱۰: ... من فقط بشری همچون شما هستم...

است یا از گذشته‌ها و از خواسته‌ها و خیال‌ها بت و خدا ساخته است. عروج ذهنی به عالم ماوراء الطبیعه نموده، به آن سوی احساس و ادراک و اندیشه پرواز نموده از پیامبران و از بزرگان، خدا و بنده‌ی خدا می‌سازد یا پریزاد و دیو و دد که غیرانسان باشند، بیرون می‌آورد. در هر حال، شخص خود یا نوع خود را لایق عوالم بالا ندانسته است، ضمن آنکه هر چه در ذهن خود ساخته و گفته و به خدایان و ادیان نسبت داده است تماماً نشأت گرفته از ضمیر و ذهن خودش بوده است.

قرآن از یک طرف انسان و خدا را بینهایت نزدیک و بهم رسیده می‌داند. و از طرف دیگر آنها را دو موجود کاملاً متمایز و مجزی می‌شناسد. دو موجودی که یکی مخلوق است و دیگری خالق. یکی متعدد و متحول و محتاج است و دیگری یکتای یکسان استوار و بی‌نیاز علی‌الاطلاق است.

نوبت به پیغمبران که می‌رسد قرآن به ایشان حالت دو منشائی مشخص سراغ می‌دهد. ولی بالعکس کلامشان و پیامشان خالص و خالی از خودشان یا از انسان بوده انحصاراً از خدا نازل می‌شده و نشأت می‌گرفته است.

### دو پایه بودن پیغمبران

این دو منشائی یا دو پایگی شخصیت پیغمبران، به‌طور ساده و صریح، در دو آیه‌ی ابتدای عرایضم به عنوان مشیت الهی و مژده یا هشدار به همه‌ی نسل‌های آدم اعلام گردیده است.

در یک آیه کلمه «مَنْكُم» آمده و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ» گفته شده است. یعنی رسولان و فرستادگانی برای شما و از خود شما. در آیه‌ی دیگر کلمه‌ی «مَنِّي» آمده و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى»<sup>۲</sup> گفته شده است، یعنی هدایت و رهبری برای شما ولی از نزد من. شخصیت اول پیامبران بشر بودن و از خود ما بودنشان است که فرشته و جن نبوده آدمیزادند، حتی از خود مردم قبیله و قومی که به‌سوی آنان آمده‌اند، هستند. شخصیت دوم هادی بودن است ولی با اعزام و اصرار از سوی خدا.

در آیه‌ی بعثت سوره‌ی جمعه (۶۲) که مبنای برنامه جشن‌های هرساله‌ی انجمن ما بوده جمله‌ی کامل «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ»<sup>۳</sup> را داشتیم و همچنین در

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ... رسولانی از خود شما به‌سراغتان آیند...

۲. بقره (۲) / ۳۸: ... از جانب من رهنمودی برای شما آمد...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده رسولی از خودشان برانگیخت...

سه آیه مشابه دیگر سوره‌های دیگر، تحویل گیرنده رسالت یا ضمیر غایب «هم» و گاهی با ضمیر مخاطب «کم» است و تصریح به بشر بودن و از خود مردم بودن آخرین فرستاده‌ی خدا شده است. به طوری که در سخنرانی سال ۱۳۴۰ و جزوه منتشره مربوطه بیان شده است، تکیه و توضیح خاص روی مسئله‌ی «خودجوشی»<sup>۱</sup> انسان می‌رود و روی این امتیاز و انتظار می‌رود که همه چیز آدمیزاد باید از خود او درآید، در خود او ساخته شود و به دست او کسب گردد. پیغمبر شدن و پیغمبری کردن نیز مأموریت و امانت و خلعتی است که به حکم آیات:

«أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۳۸ و ۳۹)

(و اینکه هیچ حامل (و عاملی) بار (و کار) دیگری را (غیر از خود او) بر نمی‌دارد (و به منزل نمی‌رساند).

و اینکه برای انسان نصیبی نیست جز آنچه در راهش تلاش کرده باشند). شخص رسول باید با همه مرارت‌ها و خطرات به‌دوش خود بکشد. با این تفاوت که هدایت اولیه یعنی اعلام هدف و مأموریت و ارائه‌ی طریق رسالت و ابلاغ مواد مأموریت، از طرف خدا انجام می‌گردد. و شاید یک عمل دیگر لازم باشد که بررسی ولادت برایمان روشن خواهد کرد.

ضمناً اشارات مکرر به «يَأْتِيَنَّكُمْ» توجه به این نکته بدیهی ولی اساسی را می‌دهد که پیغمبران برای ما انسان‌ها و به خاطر ما از جانب خدا آمده‌اند، نه برای خدا و مخلوق‌ها و موجودات دیگر، نبوت خدمت و رحمتی است از جانب پروردگار برای خارج ساختن آدم‌ها از تاریکی، بی‌تکلیفی و بی‌هدفی و از بیراهه‌های بدبختی و ستمگری این دنیا و سوق دادنشان به سلامت و رشد و به سعادت جاویدان.

متکلمین و متفکرین دینی سنتی اصرار دارند نبوت را از خدا بیرون آورند یا بر خدا تحمیل کنند. می‌گویند چون آدمیزاد نادان بوده و ناتوان از تشخیص خیر و صلاح خود می‌باشد و طبعاً راه ظلم و فساد را اختیار کرده اجتماعشان را به خرابی و بدبختی می‌کشاند و از طرف دیگر خداوند قادر متعال دانا صاحب لطف و عدل

۱. «خودجوشی»، عنوان سخنرانی شب مبعث حضرت خاتم الانبیاء (ص) در جشن انجمن اسلامی مهندسین در مسجد صنیع‌الدوله (حاج حسن) تهران در ۱۴ دی ماه سال ۱۳۴۰ است که تدوین و تفصیل یافته‌ای آن چهارمین اثر مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت (۱)» می‌باشد که در سال ۱۳۸۸ چاپ دوم آن توسط انتشارات قلم منتشر گردید (ب.ف.ب).

است پس بر او واجب می‌باشد که پیغمبرانی برای هدایت مردم و جلوگیری از جدال و گمراهی‌شان بفرستد و اگر نافرمانی کردند در آن دنیا عذابشان بدهد. نتیجه‌ی منطقی و طبیعی چنین تفکر بشری، شخصیت خاص و مأموری می‌تواند باشد کمابیش مشابه خدا و از قرب جوار یا کسان دربار خدا. به همین مناسبت بوده است که همیشه مشرکین و منکرین برای قبول نبوت حضرت خاتم‌النبیین توقع داشتند که کارهای خارق‌العاده با قدرت‌های آسمانی انجام دهد و صاحب دارائی‌های فوق‌العاده از طلا و جواهرات باشد، یا اینکه خدا و ملائکه جلودار او شوند. برای آنها پذیرفتنی نبود که شخصی بتواند هم بشر باشد و هم پیغمبر. در این زمینه آیات ذیل را در سوره‌ی اسراء (۱۷) می‌خوانیم:

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ ...

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ... قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا» (اسراء (۱۷) / ۹۰ تا ۹۴)

(و گفتند هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه از زمین چشمه‌ای بشکافی و جاری سازی.

یا باغی داشته باشی از درختان خرما...

یا آسمان را چنان که دعوی می‌کنی فرود آورده و پاره پاره سازی یا خدا و فرشتگان را (به صف و دسته جمعی) شاهد بیاوری.

یا تو را خانه‌ای از طلا و نقره... بگو منزله است پروردگار من آیا من جز یک فرد بشر فرستاده (از طرف خدا) هستم؟

و چیزی مانع ایمان آوردن مردم به هدایتی که برایشان می‌رسد نشد، جز آنکه می‌گویند آیا (ممکن است) خداوند بشری را رسول بفرستد؟! )

اعتقاد و اتکاء به معجزه نیز که به معنای ارائه و اتیان یک عمل یا شیئی خارج از معمول و قاعده و اندازه می‌باشد و در استدلال‌های کلامی و سنتی اصول دین جای محکم باز کرده است و آن را برهان قاطع نبوت و ضروری اثبات حقانیت می‌دانند،



به احتمال قوی از همین روحیه و اندیشه سرچشمه می‌گیرد و استدلال‌های مستقیم قرآن را نارسا می‌گیرند. چه آنجا که می‌فرماید بروید کتابی راهنماتر و روشن‌تر از این دو (تورات و قرآن) بیاورید تا من پیرو آنها شوم و چه آنجا که اعلام می‌دارد اگر در این کتاب اختلاف و تناقض وجود می‌داشت حتماً از ناحیه‌ی غیر خدا می‌بود:

«قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup>

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۲</sup>

شکی نیست که معجزه وجود داشته است و غالب پیغمبران مجهز به آن بوده‌اند و یا ولادت و رسالتشان همراه با پدیده‌ها و کیفیات معجزه‌آسا به وقوع پیوسته است. ولی نه آنکه معجزات را برای احتجاج با منکرین نبوت بر اثبات حقانیتشان به کار برده باشند. توضیحی که قرآن برای خودداری از اجابت درخواست یا توقع مشرکین می‌نماید و منظوری که در ارسال معجزات و آیات گذشتگان بوده است قابل تعمق می‌باشد:

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»  
(اسراء (۱۷) / ۵۹)

(چیزی مانع ما از اینکه آیات و معجزه بفرستیم نشد مگر اینکه سابقین آن را تکذیب می‌کردند درحالی که به قوم ثمود ناقه‌ی بیناکننده را دادیم ولی نسبت به آن ناروایی کردند و ما آیات و معجزات را فقط برای اخافه و ترساندن می‌فرستیم.)

قرآن در آیات فوق و آیات ابتدای بحث، پیغمبری و پیغمبران را از خود بشر و بشریت در می‌آورد، بدون آنکه تکلیفی بر خدا تحمیل نماید. لازمه‌ی بشریت و زندگی دنیائی او یا اقتضای تربیت و تکامل ایجاب می‌کند که راه و رابطه‌ای با خدا داشته باشد. و این جریان و کیفیت پیش از آنکه بشر به دنیا بیاید در طراحی او و همراه

۱. قصص (۲۸) / ۴۹: بگو: اگر راست می‌گوئید، کتابی هدایت بخش‌تر از این دو از جانب خدا بیاورید تا من هم از آن پیروی کنم.

۲. نساء (۴) / ۸۲: چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر از جانب غیر خدا می‌بود، در آن ناهمگونی فراوان می‌یافتند.

با ساخت و بافت او، بر طبق نقشه و مشیت الهی، بوده است. ملاحظه می‌کنید که تفاوت منطق متکلمین و منطق قرآن ۱۸۰ درجه است. در منطق قرآن نبوت یک وظیفه و تکلیف برای خدا و یک عمل تشریفاتی نیست. پدیده‌ای است در جهان خلقت، پیدایشی است در تولید و تحول آدمیزاد و آزمایشی است برای انسان. بنابراین قرآن باک ندارد که در میان سرگذشت انبیاء و معرفی آنها از ولادت و کودکیشان آغاز نموده اشاره و اطلاعاتی راجع به تربیت و دوران بلوغ و رشدشان بدهد.

رسالت و تعلیمات پیغمبران را نیز غالباً در برخورد آنها با قوم خود و ضمن گش و واکنش‌های امت نشان می‌دهد. همچنین است مواجهه و مجادلات پیغمبر ما با گذشتگان و معاصرین اهل کتاب. علاوه بر اینکه سهم عمده‌ای از اشتغالات و رسالت آن حضرت را همین قسمت تشکیل می‌داده است گفتارها و رفتار او به صورت یک سلسله ابلاغ‌های خشک و دستورهای بکن و نکن یا تذکرات ساده بهشت و جهنم نبوده است، بلکه ارتباط و اختلاط با انسان‌بینی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی داشته، با توصیف و تعلیم‌های درون و برون فردی و اجتماعی اهل کتاب توأم بوده استدلال و استنباط می‌کرده و در صدد نفوذ در عمق دل‌هاشان بوده و قصد تأثیر و تغییر آنها را داشته است. و چون قصد تربیت و هدایت از راه تفهیم و تشویق در کار بوده است، برخلاف تصور رایج ما، در پی طرد و تعزیر آنها یا برانگیختن تنفر و تخاصم مسلمانان نمی‌رفته، تلقین امید و خوش‌بینی واقع‌بینانه نیز می‌کرده است. در همان زمان - البته با بازده خفیف مانند پیغمبران خودشان - مؤثر و مفید واقع می‌شده است و شاید آثار عمده‌اش توجه و تأییدها و بازگشت‌های روزافزون است که ما قرن‌ها بعد از بعثت در میان محققین و صاحبان انصاف مشاهده می‌نمائیم.

اما اینکه قرآن چرا به معرفی پیغمبران و وصف ولادت و تربیت و رسالت آنان می‌پردازد. طبعاً از جهت اهمیت و نقشی است که برای انبیاء در زمینه‌ی دنیا و آخرت ما قائل است.

اینک به روی دیگر سکه پرداخته موقتاً «مِنْكُمْ» را رها می‌نمائیم و به «مِنِّي» می‌پردازیم و قبلاً از خود می‌پرسیم:

**دین برای چیست؟**

**دین چه چیزهایی را تعلیم می‌دهد، و چه چیزهایی را نباید از دین خواست؟**

دوستان حاضر در مجلس و خوانندگان مقاله شاید در ضمن عنایت به عرایضم به

این نتیجه برسند که فرق ولادت پیغمبران با ولادت سایر مردم، با آنکه در بشر بودن مانند ما بوده‌اند، در این است که ولادت آنها از ابتدا برای نبوت و رسول شدن تنظیم گردیده است. به عبارت دیگر خبر «إِنَّمَا يُأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ»<sup>۱</sup> ناظر به روز بعثت انبیاء نیست بلکه به روز ولادتشان برمی‌گردد و از زمان ورودشان به این دنیا قدم در راه رسالت می‌گذارده‌اند. ضرب‌المثل عربی که می‌گوید:

«الدَّيْكَ الْفَصِيحُ مِنَ الْبَيْضَةِ يَصِيحُ»

(خروس خوش صدا از درون تخم آواز می‌دهد.)

می‌تواند رساننده‌ی همین معنی باشد. کما آنکه به گفته‌ی قرآن حضرت مسیح (ع)، به محض تولد به سخن درآمده:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.» (مریم (۱۹) / ۳۱)

(... همانا که من بنده‌ی خدا هستم، کتاب به من عطا کرده و مرا نبی قرار داده است.)

می‌گوید. ارسال وحی برای موسی (ع) نیز از شیرخوارگی و از طریق مادرش آغاز می‌گردد:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ  
وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.»  
(قصص (۲۸) / ۷)

(و ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و هر زمان که ترسناک شدی او را در آب رود نیل بینداز و مطمئن باش که ما او را به تو بر خواهیم گرداند و او را از فرستادگان قرار خواهیم داد.)

حال باید به دنیا آمدن و نشو و نما‌ی پیغمبران طبیعی و عادی بوده مانند سایر پدیده‌های جهان خلقت، همراه با کیفیات و پیش‌آمدهای تصادفی، به روال قانون احتمالات، رخ داده باشد و سپس انتخابشان برای نبوت و جعل رسالت، با توجه به چگونگی و شرایط ولادت و تربیت، از ناحیه‌ی خدا صورت بگیرد و یا آنکه از ابتدای ولادت و انعقاد نطفه تا دوران رشد و تربیات بعدی، دست و دخالت خدا در کار بوده باشد. در هر حال، مهم است که بدانیم پدیده‌ی نبوت و القای دیانت به چه منظوری بوده است.<sup>۲</sup>

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ... چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند...

۲. در این زمینه و از نظر دیگری بحث مجدد در مقاله‌ی «ناگفته‌های بعثت» خواهد آمد. ←

بسیارند کسانی که دین را یک سلسله دستورها و راهنمایی‌هایی می‌دانند که پیغمبران، از طرف خدا یا از طرف خود، به خاطر زندگی، سلامت افراد، برقراری عدالت و ساختن جامعه‌ی پاکیزه‌ی استوار که شکوهمند و شکوفا باشد، وضع کرده‌اند. در نظر آنان پیغمبران انسان‌دوستان مصلح و موفقی بوده‌اند که برای جلب افراد و تشویق و تأثیرگذاری روی عوام‌الناس، در روزگارهایی که سطح بینش و دانش مردم پائین بوده است، از اعتقاد فطری به مبداء خلقت و قدرت و با پیش کشیدن آخرت یا بهشت و جهنم، استفاده کرده‌اند. متدینینی نیز وجود دارند که قائل به اصالت و حقیقت دین هستند و به خدا و آخرت ایمان دارند ولی مانند آن دسته رسالت انبیاء را تعدیل و تأمین یک زندگی مطلوب برای افراد و اجتماعات می‌دانند.

چنین نظریات در حقیقت انکار نبوت است و بشری دانستن رسالت، و ضرورتی برای دخالت و حضور خدا در آن وجود ندارد. مصلحین صاحب‌دل و متفکرین و دانشمندان صاحب نظری همیشه وجود داشته و دارند که به درد مردم رسیده و چاره‌اندیشی و راهنمایی کنند. اگر بنا بود که خدا برای اصلاح امور و نظام اجتماعات و اقوام، آموزگار و رهبر یا امیر بفرستد چرا برای پیراهن دوزی، آشپزی، بنائی، طبابت، زراعت، صنعت، تجارت و سایر مشاغل و مسائل انسان‌ها معلم و مدیر نفرستاده است و نمی‌فرستد؟ می‌دانیم که همه‌ی آن کارها به عهده‌ی خودمان گذارده شده است و بشر توفیق یافته است که به‌شخصه خیلی چیزهایی را که در نزدش مجهول یا معضل بوده است حل کند. اصلاً زندگی چیزی جز ابتلاء و عمل نیست:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنُكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ  
الْعَفُورُ.» (ملک (۶۷) / ۲)

(خداوند مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک در عمل بهترید.)

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.  
وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا.» (کهف (۱۸) / ۷ و ۸)

---

→ این مقاله، تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۴/۱/۲۹ در جشن میث انجمن اسلامی مهندسين است که در جلد چهارم «بازیابی ارزش‌ها» قرار گرفته و اکنون در جلد بیست‌وششم مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب.).

(به‌درستی که ما آنچه بر زمین است آرایشی برای آن قرار دادیم تا بیازمائیم که کدام یک در عمل بهترند.  
و همانا که آن عوارض و آرایش‌ها را به‌صورت زمین خشکِ هموار در خواهیم آورد.)

پیغمبران بنا به ادعای خودشان و بنا به تجربه‌ی ادیان در عمل، همان‌طور که برای تعلیم مُدِ لباس، مهندسی کارخانه، معالجه‌ی مسلولین یا معلمی حساب و فلسفه نیامده‌اند، برای آموزش و پرورش انسان‌ها در امور دنیا نیز نیامده‌اند و همچنین برای ارائه‌ی سیستم‌های مدیریت، حکومت، اقتصاد، سیاست نیز فرستاده نشده‌اند. کار خدا پا تو کفش آدمیزاد کردن نیست.<sup>۱</sup> کار او جانشین آوردن و خلیفه قرار دادن انسان در زمین و نظارت بر اعمال او می‌باشد:

۱. فاشو؛ آیت الله محمد تقی مصباح یزدی از اساتید برجسته حوزه علمیه قم عقیده دارد که :

«دموکراسی جدید در غرب، هنگامی شروع شد که متدینین غربی متوجه شدند آئینی که به نام مسیحیت در دست آنهاست، کارآیی و قابلیت آن را ندارد که در تمام جنبه‌های زندگی انسان به ویژه در زندگی اجتماعی نقش داشته باشد و قانون‌گذاری کند. از این رو مشکل را بدین گونه حل کردند که حوزه کاربرد دین و حکمرانی خدا محدود به زندگی فردی انسان و چگونگی رابطه او با خدا باشد. آنها حاکمیت دین را در مسائل اجتماعی و سیاسی نپذیرفتند. بنابراین قلمروی رسالت دین، منحصر در این شد که بگوید: نماز بخوان؛ دعا بکن، توبه و مناجات داشته باش و اما اینکه حکومت چگونه باید باشد، سیاست چیست، قضاوت کدام است و یا نظام‌های ارزشی جامعه بر چه مبنایی است، ربطی به دین ندارد و به‌صلاح خداست که در این مسائل مهم بشر دخالت نکند! بدین ترتیب دنیای غرب، تکلیف خود را با دین مسیحیت تحریف شده، روشن ساخت و در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، خیال خود را از خدا راحت کرد.  
اسلام همچون مسیحیت نیست و به تمام جنبه‌های زندگی بشر عنایت دارد و متن قرآن و سنت پیامبر (ع) و سیره ائمه اطهار (ع) سرشار از دستورات اجتماعی و حکومتی است. آیا چنین اسلامی به ما اجازه می‌دهد فقط در مسائل فردی، بنده خدا باشیم و در مسائل اجتماعی، بنده مردم؟! آیا اسلام به ما اجازه می‌دهد فقط در مسائل نماز، روزه، زکات و مانند اینها به سراغ خدا برویم، اما در مسئله حکومت و سیاست، معیار مشروعیت قانون را رای این و آن بدانیم؟! ...»

اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند، معتبر و لازم‌الاجراست و باید محترم شناخته شود، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست. زیرا از نظر دین، حق حاکمیت و تشریح مختص به خداست؛ «ان الحکم الا لله». فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد و انسان‌ها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی‌چون و چرا باشند. (فارس ۸۸/۵/۱۶)

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»  
(یونس (۱۰) / ۱۴)

(سپس شما را جانشینان و خلفای بعد از آنها در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید.)

آنچه را که نمی‌باید از دین و از پیغمبران خواست امور زندگی و وظائف دنیائی مربوط به خودمان است.<sup>۱</sup> قرآن را که باز کنید در سراسر آن از این مقوله مطالب چیزی نمی‌بینید، تأیید از علم و تکیه بر آن خیلی شده است، خصوصاً بر علوم طبیعی یا آیات خدا، ولی قرآن نه درس ریاضیات و فیزیک می‌دهد و نه از زیست‌شناسی و الکترونیک در آن خبری هست، سفارش احسان و عدالت یا محبت و خدمت در آنجا زیاد دیده می‌شود و به‌طور کلی آنچه را که اخلاق و معنویات می‌گویند در قرآن بسیار می‌بینیم، اما تماماً به‌خاطر ترکیه‌ی نفس، تقوا و تقرب به خدا است و برای تدارک آخرت، البته دین خدا تأثیرات اساسی در زندگی و در وضع فرد و جامعه نیز دارد و طبعاً روابط سالم و سازنده در میان افراد به‌وجود آورده باعث استواری و شکوفایی و برکات در اجتماع و امت می‌شود اما به‌طور غیر مستقیم و تبعی و ضمنی، نه آنکه اداره جوامع هدف اصلی و برنامه موردنظر دین باشد، کاری که ما می‌توانیم بکنیم و استفاده‌ای که از اصول و تعلیمات ادیان در اداره زندگی ببریم رعایت آن اهداف و احکام در خط‌مشی‌ها، برنامه‌ها و در روابط و رفتارمان با یکدیگر می‌باشد.

منظور از دین آن‌طور که صریحاً و مکرراً در «کتاب» آمده و با عناوین و عبارات مختلف بیان شده است دو چیز بیشتر نیست: خدا و آخرت، یا مبداء و مقصد. دو

۱. ناشر؛ آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید:

«پیغمبر اکرم غیر از ابلاغ وحی و تلاوت آیات قرآن، وظیفه تعلیم و تبیین آیات و بیان تفسیر احکام را هم بر عهده داشتند که در طول دوران ۲۳ سال بعد از بعثت تدریجاً به این کار هم پرداختند... علاوه بر این تبیین بسیاری از احکام در شرایط خاصی باید صورت گیرد؛ لذا خدای متعال همان‌طور که در تقدیر علمی خود وجود انبیاء و بالاخره وجود خاتم الانبیاء را ترسیم فرموده بود، برای ادامه کار آن حضرت هم دوازده پیشوای معصوم را پیش‌بینی کرده بود...»

بخش عمده احکام اسلام مربوط به مسائل اجتماعی است و مسائل اجتماعی نیاز به مجری، مدیر و رهبر دارد. این وظایف عیناً در جانشین او هم پیدا می‌شود. پس اولین وظیفه جانشین پیغمبر بیان احکام و اتمام حجت با مردم دارد...»

(به نقل از پایگاه اطلاع رسانی آیت‌الله مصباح یزدی، سخنرانی مورخ ۱۳۸۹/۶/۹)

چیزی که درک بشر و عقل و احساس ما با اطلاعات و امکاناتی که در اختیارمان گذارده شده است نمی تواند به آنها برسد. مع ذلک ضروری برای حیات و حرکت ما بوده و راهی نیست جز آنکه آنها را از خود مبداء و مقصد پیرسیم و بگیریم. نه خدا را می توانیم بشناسیم و توصیف کنیم، یا بدانیم که چه می خواهد و چه می گوید و نه راه به سوی او را می توانیم تشخیص بدهیم که اگر قرار است هدف و قصد ما باشد، چگونه عمل نمائیم.

### ناتوانی ذاتی ما

بشر با همه ادعای فلاسفه و عرفا و سایرین، در زمان حال زندگی می کند و محیط زندگی او محدود به زمین و جهان مشهود موجود می باشد، به عبارت دیگر آنچه می بیند، می داند، می شناسد، می فهمد، می گوید، می خواهد و می سازد تماماً در ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با چیزهایی است که دیده، حس کرده، چشیده، شنیده، شناخته، آموخته و به نحوی عملاً یا ذهناً تجربه کرده است، و در ارتباط با واقعیات و همیات این دنیا و با وجود و ساختمان خودش می شناسد. نقاشی که تصویری می کشد یا شاعری که محبوبي و موضوعی را وصف می کند، یا تقلید و توصیف طبیعت است که درست یا کامل یا غلط و ناقص روی پرده و قطعه آورده است و یا اگر از راه هنرمندی و خلاقیت و ابتکار اضافاتی وارد آن کرده و مطلوب و مخلوق تازه ای ابداع نموده باشد و حتی فیلسوف و صاحب نظری که به دور از حواس و قیاس حقیقتی یا اصلی را در ذهن و زبان خود عنوان و اثبات می نماید، فرآورده های آنها چیزی جز مأخوذات از اجزاء و عناصر و عوامل موجود یا مؤثر در طبیعت نبوده اگر عین و تکرار نباشد می تواند ترکیب، تحریف یا تغییری باشد. همین طور است برای هر دانشمند کاشف، سازنده ی مخترع یا نابغه ی مبتکر، که تماماً مواد اولیه استنباط یا فکر و عمل خود را رویدادها و جریان ها و از واقعیات و امکانات خارج و داخل وجود خودشان می گیرند. به طور کلی درک و تصور عقل و احساس ما از موضوع و شیئی از طریق سنخیتی که با آن داریم یا ارتباط و حضوری که در ما پیدا می کند، حاصل می شود.

حتی اصل موضوع هایی که در فلسفه به عنوان بدیهیات اولیه و پایه های استدلال مطلق معرفی شده اند و آنها را مستقل از مادیات و محسوسات و تجربیات می شناسند، در نهایت امر متکی بر واقعیات مشهود و مأخوذ از محسوسات و تجربیات می باشد. چون هیچ گاه دیده نشده است که شیئی معین، مثلاً قند یا برف، هم سفید باشد و

هم سیاه، «جمع اضداد» یا «جمع ضدین» را از محالات عقلی و قطعی دانسته‌اند و وقتی می‌خواهند همین «حقیقت» را تفهیم کنند همان مثال سفید و سیاهی، قند را به زبان یا به خاطر می‌آورند. یا چون با سیستم‌های سنجشی که داریم و در عملیات روزمره‌ی زندگیمان برای جا دادن اثاث خانگی و مواد مصرفی و غیره همیشه ظرفی را انتخاب می‌کنیم که جاگیری آن بیش از مجموعه‌ی اثاث و مواد موردنظر باشد، قبول این اصل که «کل بزرگ‌تر از جزء است» برایمان قطعی و بدیهی شده است و خلاف آن را کلام احمقانه تلفی می‌کنیم. عادت برای ما بداهت می‌آورد و قطعیت مطلق پیدا می‌کند، و بالعکس. مثلاً وقتی نظریه‌ی نسبیت اینشتین اعلام شد، و هنوز هم با آنکه مقبولیت علمی پیدا کرده است، هیچ «عقل سلیم» نمی‌توانست و نمی‌تواند بپذیرد که یک ساعت ۶۰ دقیقه‌ای بر حسب سرعت حرکت انسان یا عوامل دیگر معادل ۴۰ دقیقه یا ۲ دقیقه درآید و حتی صفر و فوری شود یا اندازه و ابعاد اشیاء جامد و امکانه‌ی ثابت بر حسب زمان و حرکت و غیره فرق کند.

خلاصه آنکه ما محصور و محبوس در عالم دنیای موجود بوده برای خارج از آن و متفاوت با آن نه ماده‌ی اولیه و مفروضات و داده‌هایی داریم و نه معیار و مبنایی در دسترس یا دید و دلخواهمان قرار دارد.

مبداء خلقت یا خدا- اگر به آن اعتقاد داشته احتمال وجودش را بدهیم یا در جستجو و شناسائیش باشیم- چون بنا به عقیده یا تعریف خالق است و مخلوق نیست و داخل دنیا و مشابه با سایر چیزها نیست برای ما غیرقابل تصور و درک بوده نامحسوس و نادیدنی می‌باشد. ما قادر نیستیم در ذهن یا تجربه و احساس خود او را بیابیم و بشناسیم. مگر آنکه خودِ خدا راساً و شخصاً بخواهد خویشتن را و خواسته‌هایش را به ما بنمایاند و با انسان ارتباطی برقرار سازد.

هر تصور و تصویر که ما در ذهن و ضمیر یا در ظاهر و زبانمان از خالق و خدا یا از مبدأ و موجودمان بنمائیم و بسازیم ناچار چیزی از نوع و از سنخ خود ما و موجودات دیگر جهان طبیعت و خلقت خواهد بود. از مقوله قیاس به نفس و قیاس به طبیعت در می‌آید و مخدوش و غیر اصیل است.

در عمل و به شهادت تاریخ نیز می‌بینیم که ارباب انواع یا خداهایی که اقوام قدیم می‌پرستیده‌اند، بت‌ها و مظاهری که از آنها می‌ساخته و صفات و افعالی که به آنها نسبت می‌داده‌اند، تماماً تجسم‌های عینی یا شباهتی و توصیف‌های واقعی یا وهمی از



موجودات و آثار و پدیده‌هایی بوده است که در حول و حوش محیط آن اقوام و در شرایط زندگی آنها حضور و دخالت داشته است و به نحوی انعکاس دهنده‌ی نیازها، اشتغالات و خواسته‌ها یا معتقدات و معلومات آن روز آنها بوده است. مانند رود نیل، خورشید، زهره، گاو، اجداد خانواده، ماهی با کله و تنه‌ی آدم، عقاب، آلات تناسلی و غیره، همچنین است رب‌النوع‌های یونان برای زیبایی، دریا، عقل، عیاشی، جنگ و امثال آن یا اساطیری که درباره‌ی زندگی، ولادت، ازدواج و صفات و کارهای آنها سروده‌اند.

بشر هر زمان که خدایی را کشف یا اعلام می‌کند در حقیقت خودش و وابستگی‌هایش را می‌سازد و معرفی می‌نماید و دانسته‌ها و خواسته‌های خویش را بیان می‌کند.

خودساختن خودپرستیدن است و خودهدفی درجا زدن است و به دور خود چرخیدن. با چنین شناخت‌ها و هدف و حرکت‌ها نه خروج از خویش و از آنجا که هستیم و از آنچه داریم، امکان‌پذیر می‌شود و نه بهبود و ارتقاء به وضع بهتر و به سمت بالاتر صورت می‌گیرد.

البته انسان با حواس و عقل و تجربه و بر مبنای علت و معلولیت یا صانع و مصنوعیت و ضرورت ناظم و یا نظام، می‌تواند راجع به وجود یا عدم خالق و صانع و ناظم در جهان مشهود، بررسی و داوری نماید ولی جلوتر از آن نمی‌تواند رفته چگونگی او را تشخیص دهد و توصیف کند، و نمی‌توانیم ارتباط خودمان با او را، از نظر احتیاج و استفاده‌ای که می‌توانیم یا باید داشته باشیم، بشناسیم و راه‌های وصول و نزدیکی به او و احکام و اوامرش را بدانیم.



## ضرورت عقلی نبوت و چگونگی آن

این همان مسئله‌ی نبوت و پیغمبری است که ملاحظه می‌کنید. هم از جنبه‌ی آگاهی و نظری و هم از جنبه‌ی نیازمندی و عملی، و با احتمال و فرض اینکه خدایی و حیات دیگری وجود داشته باشد. ضرورت دارد که ابلاغ و الهامش و اعلام و ارشادش از ناحیه‌ی خود او، که سازنده‌ی ما و بالا و بیرون از این دنیا است، صورت گیرد. تنها او است که اگر بخواهد می‌تواند ما را از جهالت و بی‌خبری و از ظلمات و ضلالت خارج ساخته خودش را معرفی نماید و ما را به آن سو بکشاند.

ارتباط گرفتن خدا با ما ممکن است علی‌الاصول به‌طور مستقیم و با تک تک افراد صورت گیرد یا دسته جمعی انجام شده افراد معینی را خدا واسط و وسیله قرار داده فرستاده و رسول او باشند.

خداوند، بنا به آیات ابتدای مقاله و بنا به عملکرد تاریخی و تجربه‌ی مذهبی راه دوم، یعنی نبوت خاصه، را اتخاذ کرده است.

حال که قرار شد اگر خدایی باشد یگانه وسیله‌ی شناسائی و ایمان به او و آگاه شدن از راه‌های وصول و اجرای اوامر و خواسته‌های او دریافت رسولان مخصوص مأمور باشد منطقاً و عملاً چند مسئله پیش می‌آید. یکی اینکه رسول را چگونه تشخیص دهیم و مطمئن شویم که از طرف خدا است. دیگر اینکه رسالتش را چگونه تشخیص دهیم که صرفاً از طرف خدا بوده و دست و تأثیرهای دیگر در آن وارد نشده است. و همچنین اینکه برخورد ما با مواد رسالتش چگونه باید باشد. آیا در حدود تشخیص و تصدیق ما بوده و چگونه باید تشخیص دهیم و یا خارج از آن بوده باید کورکورانه بدون حضور و شعور خودمان بپذیریم. البته سؤالات دیگری هم قابل طرح هست. از

قبیل اینکه آیا پذیرش مواد رسالت اجباری و با خشونت باید باشد یا اختیاری و استدلالی؟

جواب این سئوالات را ما نمی‌توانیم بدهیم. باید از خود خدا یا از انبیاء پرسیم و از آنچه واقع شده است بگیریم. از اینکه همه‌ی مردم و از جمله خود ما ارتباط با خدا پیدا نکرده‌ایم پاسخ سؤال اول را گرفته‌ایم و همین که افراد معدودی در طی تاریخ بشریت ادعای ارتباط با خدا و ابلاغ مشییت او را کرده‌اند، اگر راستگو بوده باشند پاسخ سؤال دوم از ناحیه‌ی خدا همین خواهد بود. پاسخ سؤال سوم را هم از پیام و کتاب انبیاء باید بگیریم.

بنابراین آنچه می‌ماند رسیدگی به صداقت و ایمان نبوت و رسالتی است که اعلام می‌نمایند از طرف خدا دارند...

### دلایل قرآنی نبوت و رسالت پیغمبران

پیغمبران راستین، آن‌طور که در قرآن آمده است، ابتدا به صرف اعلام و ادعا اکتفا کرده و به دعوت مردم برای پرستش خدای یکتا پرداخته‌اند، بدون آنکه طمع به مال و مقامی برای خود داشته باشند و از قبول زحمات و صدمات این دعوت و رسالت فرار نمایند. دعوت به سوی خدای نادیده و اعراض از سایر معبودها، همراه با استغنا از سودجویی و اغراض شخصی، به خودی خود می‌تواند گواهی یا لاقول قرینه بر صدق ادعا و رسالت خدایی آنها باشد. خصوصاً اگر قبلاً در نزد قوم شناخته شده و خوشنام بوده باشند. قلیلی از مردم قبول می‌کردند و کثیری استنکاف و انکار ورزیده حق داشتند برای خاطر جمعی خود مطالبه‌ی نشانه و دلایل قاطع غیرقابل تردید نمایند. یعنی در اصطلاح قرآنی «بینه» بخواهند. در تاریخ انبیاء و در کتب موسوم به آسمانی هیچ گاه نمونه از اجبار و اعلام یا تطمیع و تمنا و تمهید دیده نشده است بلکه برحسب شرایط زمان و رشد استعداد و پذیرش انسان‌ها، پیغمبران در صدد ارائه و اثبات خدای یکتا و اقناع مردم بر آمده بینه که به معنی دلیل آشکار بی‌اشکال و ابهام است، و یا آیه و نشانه‌ای از صدق و دعوی و دعوت خود می‌آورده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. اصطلاح بینه در قرآن و درباره‌ی معرفی پیغمبران و هدایت الهی مکرر و شاید به صورت انحصاری، به کار برده شده است. در «آیة الْکُرْسِی» جمله‌ی «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» آمده است، حضرت موسی (ع) و انبیاء دیگر «جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» (غافر/۴۰) (۵۰/۴۰) بوده‌اند، قرآن «بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ» است، در روز قیامت گفته می‌شود: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلُكُم بِالْبَيِّنَاتِ» برای منفک شدن مشرکین و کفار اهل کتاب جمله‌ی «تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» ذکر می‌شود و نام سوره را «بینه» گذارده‌اند.

بیشتر بینات و آیات یا «سلطان» ها که اهل کلام و علمای کلاسیک به معجزه تعبیر می نمایند یکی از انواع ذیل است:

(۱) پیش گوییِ حوادثِ غالباً نامطلوب و هلاکت بارِ نزدیک، توأم با پیش بینی و ارائه استخلاص آنها از طریق ایمان به خدا و دست برداشتن از لجاجت و عصیان؛

(۲) تجسم یا تذکر نمونه‌هایی از قدرت و دخالت خداوندی؛

(۳) مجادله‌ی استدلالی یا برهان‌های تجربی و عقلی ساده؛

(۴) نفس دعوت و نحواستن مزد و منفعت، همراه با قبول زحمت تا سرحدِّ هلاکت؛

(۵) در زمان قرآن و پیغمبرِ آخرالزمان، استناد به خود کتاب به عنوان شاهد محسوس مسلم بر بشری نبودن و اختلاف نداشتن و هدایت به سوی خدا بودن آن، شده است. یا به قول مولوی رومی.  
«آفتاب آمد دلیل آفتاب.»

→ همان‌طور که گفتیم در آیات این سوره است که فرستاده شدن یک فرد بشر از طرف خدا به جانب انسان‌ها به عنوان یگانه راه حل ارشاد و ارتباط خدا با انسان‌ها اعلام شده و شرط موفقیت او را برخوردن و تلاوت صفحات و لوحه‌هایی پاکیزه و مبری (از اغراض و از دخالت و آلودگی‌های بشری) اعلام می‌نماید، که حاوی و حامل نوشته‌ها و مقررات استوار و برپاکننده‌ی (حیات و حرکت و حقیقت) باشد. به این ترتیب، هرگونه تدابیر و تشبیهات دیگر را نفی کرده غیر مؤثر و غیرمجاز می‌شمارد. مانند تهدید یا الزام و اجبار مردم به ایمان به خدا و به آئین و عمل به حق (که در «آیة الْکُرْسِی» نیز با تعبیر «لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ» آمده است و پشت سر آن «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» گفته شده است)، تطمیع و تمنا و هرگونه تبلیغات ماهرانه که من غیر تبیین و تعقل و تذکر بوده راه‌های انحرافی و غیرمستقیم اتخاذ شود و تحریک از طریق خویشاوندی، قومیت یا علقه‌های نژادی و ملی و سیاسی و غیره که از پایه‌های گرایش‌ها و تعصب‌های بعدی اقوام و امت‌ها نسبت به آئین‌های اجدادی و اتخاذی می‌باشد. در آیه سوم سوره تذکر داده می‌شود که پیشینیان با وجود دریافت کتاب و حصول یبینه (به دلیل ستم‌کاری و خودخواهی‌های بشری که در سوره‌های دیگر قرآن اضافه شده است) راه‌های تفرقه و تخاصم و تجاوز را پیش گرفته‌اند. در آیه چهارم تعریف دین قیم داده می‌شود که همان مأموریت اصلی فرستادگان خدا و برنامه‌ای است که انسان‌ها قادر بدان نمی‌باشند. یعنی معرفت و عبادت خالصانه خدا که خالی از شرک و علاقه‌مندانه باشد و دادن زکات است. زکات در معنای اعم انفاق از مال و متعلقات و وابستگی‌های انسان (به مصداق: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید...) در راه خدا و اعراض از دنیاپرستی برای نیل به سعادت آخروی که در آیات بعدی ۵ تا ۸ سوره تفصیل مختصر داده شده است.

در مورد اول می‌توانیم طوفان و کشتی نوح را نام ببریم یا آیات هفتگانه و بلاهایی که فرعون دچار آن شده و با دعا و درخواست از حضرت موسی (ع) و وعده‌ی آزاد کردن بنی‌اسرائیل، مرتفع می‌گشته است. و همچنین عذاب‌هایی که امثال عاد و لوط و شعیب قوم خود را تهدید و انذار می‌کرده‌اند و تحقق می‌یافته است.

در مورد دوم، ناقه صالح را قرآن اشاره می‌نماید و به زمین فرو رفتن قارون، با گنج‌ها و زینت‌های فوق‌تصوری او.

در مورد سوم نمونه‌ی درخشان احتجاج‌های حضرت ابراهیم (ع) را داریم که با قوم خود درباره‌ی بت‌های بت‌کده به استدلال محسوس تجربی می‌پردازد، از پادشاه مدعی خدائی می‌خواهد که آفتاب را از مغرب طالع نماید و یا درخواستی که از خدا برای مشاهده‌ی عینی پدیده‌ی رستاخیز می‌کند.

در مورد چهارم که آیه‌ی تکراری «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> بیانگر آن می‌باشد، در کتاب «انگیزه و انگیزنده»<sup>۲</sup> نشان داده‌ایم که تمرکز و توجه یک‌سره‌ی قرآن و علاقه و برنامه پیغمبر در جهت سوق دادن به سوی خدا دلیل بارزی بر وجود خدا و رسالت از طرف او می‌باشد.

در مورد قرآن تمسک‌های مستقیم به خود آن زیاد به عمل آمده است که نشان دهد بیان و نزول آن از غیر راه خدا ممکن نیست، از قبیل:

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأَكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (یونس (۱۰) / ۱۶)

(بگو اگر خدا نمی‌خواست من آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و نه اعلام می‌نمودم به این دلیل قطعی که پیش از آمدن قرآن عمری در میان شما به سر بردم.)

یعنی اگر خدا نمی‌خواست که من آورنده‌ی قرآن بشوم همان‌طور که در ظرف چهل سال قادر نبودم باز هم نمی‌توانستم آن را بر شما بخوانم.

« وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

۱. شعراء (۲۶) / ۱۰۹: از شما هیچ پاداشی بر رسالت نمی‌خواهم، پاداش من، تنها بر عهده صاحب اختیار جهانیان است.

۲. کتاب «انگیزه و انگیزنده» تدوین و تفصیل سخنرانی در شب مبعث حضرت ختمی مرتبت (ص) مورخ ۱۳۴۸/۷/۱۸ است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه آثار است که با نام «بعثت ۱»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).

الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری (۴۲) / ۵۲)

(و این چنین روحی از امر و اراده خودمان بر تو وحی کردیم (درحالی که) تو نه می دانستی کتاب چیست و نه خبر از ایمان داشتی و لکن قرآن را به صورت نوری قرار دادیم که بدان وسیله هر یک از بندگانمان را که خواسته باشیم هدایت می نمائیم و یقین بدان که تو به راه مستقیم و سر راست به سوی خدا رهبری می نمایی.)

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ  
الْمُبْطِلُونَ.»

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

(عنکبوت (۲۹) / ۴۸ و ۴۹)

(و چنین نبود که تو قبلاً کتابی از بر خواننده باشی یا به دست نوشته و استنساخ کرده باشی که در این صورت ردکنندگان در اصالت قرآن ایجاد شبهه و شک می کردند.)

بلکه این کتاب آیه های روشن آشکار کننده ای است در سینه و در ذهن کسانی که به آنها علم داده شده است...)

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا.» (نساء (۴) / ۸۲)

(آیا پس در قرآن تدبر و تأمل نمی نمایند (و متوجه نشده اند) که اگر از جانب کسی غیر از خدا بود حتماً اختلاف و تناقض های زیاد در آن می یافتند.)

و تا حدی بارزتر از همه، برای ارائه عدم منشأ بشری داشتن قرآن، آیه ی ۸۸

سوره ی اسراء (۱۷) است که می فرماید:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا

يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.»

(اسراء (۱۷) / ۸۸)

(بگو اگر انس و جن جمع شوند که شبیه این قرآن را بیاورند نخواهند توانست، اگر چه کمک کار همدیگر شده دست به دست هم بدهند.)

یا در سوره‌های هود (۱۱)، بقره (۲) و یونس (۱۰) دعوت می‌کند که اگر درباره‌ی خدایی بودن قرآن و رسالت محمد بن عبدالله (ص) شک دارید ده سوره از پیش خودتان و حتی یک سوره مانند آن بیاورید:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدًا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ  
وَأَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.  
فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ  
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.» (بقره (۲) / ۲۳ و ۲۴)

(اگر نسبت به آنچه بر بنده‌ی خودمان فرو فرستاده‌ایم در شک و انکار هستید اگر راست می‌گوئید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان و همکاران خود را که از غیر ناحیه‌ی خدا (و کتب قبلی آسمانی) باشد دعوت نمایید.

پس اگر نکردید یا نتوانستید بکنید، و هرگز هم نخواهید توانست، از آتشی بر حذر باشید که گیرانه و زمینی آن خود مردم‌اند و سنگ‌هایی که برای کافرها آماده شده است.)

درباره‌ی ناتوانی و عجز بشر از آوردن و ساختن کتابی مانند قرآن، متقدمین ما از متکلمین و مفسرین و مترجمین تماماً (یا غالباً) تکیه بر روی فصاحت و زیبایی ظاهری یا ادبی قرآن نموده‌اند. البته قرآن فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلام در زبان عربی است که کسی مانند آن را تا به حال نسروده و نگفته است ولی همان‌طور که در دروس «بازگشت به قرآن» (جلد اول صفحات ۱۱۳ تا ۱۵۲) درس سوم «مؤلف قرآن کیست»<sup>۱</sup> نشان داده شده است، نوع مطالب قرآن و برخورد و بیان آنها و تعلیمات و توجهات طوری و در سطح و کیفیتی قرار دارد که با برداشت‌ها، قضاوت‌ها، تصورات و خواسته‌های ما اختلاف صریح و مباینت آشکار دارد. ما چه یک فردمان و چه اجتماعان و متفکرین و مصلحین، بالاخره بشری فکر می‌کنیم و بشریم اما قرآن فوق بشری و غیربشری بوده ناچار الهی است.

این مطلب یا حقیقت که نبوت و محتوای نبوت و رسالت، یعنی عقاید و احکام و هدایت‌ها و دلالت‌های دینی، باید حتماً از ناحیه‌ی خدا بوده در غیر آن صورت غیر

---

۱. شماره صفحات مطلب مورد نظر در جلد ۱۸ مجموعه آثار که با نام «بازگشت به قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است از ۱۱۴ تا ۱۴۷ می‌باشد (ب.ف.ب).



قابل اعتماد و باطل است، تعبیر و توضیح عملی آن درباره‌ی کسانی است که معتقدند افرادِ مطلع و برجسته بشری می‌توانند دینی عرضه نمایند یا در دین‌های آسمانی صاحب تشخیص بوده برحسب زمان و مکان و افراد، دست در آن ببرند، و همچنین کسانی که سطح فهم و تشخیص و تجربه‌ی خود یا افرادی از بشر را آن‌قدر بالا می‌دانند که متوقع یا مدعی هستند همه‌ی احکام و علل و عوامل ادیان را می‌فهمند و حق دارند سبک سنگینی کرده تجدیدنظر و تغییراتی در آن وارد سازند، اگر بشر دارای چنین بینش و توانایی می‌بود اصلاً چه احتیاج به وجود پیغمبران و الهام‌های خدا می‌داشت؟ این یک نوع تکبر و جهالت عمومی از ناحیه‌ی انسان‌های دارای این طرز تفکر می‌باشد.

### خلوص پیغمبران و عدم دخالت غیرخدا در رسالت آنان

اما غرض دوم که اطمینان ما را بر اصالت و بر صداقت گفتار و رسالت پیغمبران تضمین نماید از طریق ولادت و تربیت و تولیداتشان تأمین شده است. با مطالعه قرآن و تدبر در آیات و داستان‌های مربوط به پیدایش و پیام پیغمبران، عنایت خاص خداوند آشکار می‌گردد. چه در عمل و اجرا در مورد زندگی و ولادت بعضی از پیغمبران و چه در معرفی آنها و ارائه‌ی قضایا، به ما ضمن اصرار و ارائه‌ی اینکه پیغمبران فرشته و استثناء نبوده از خود مردم هستند و به زبان آنها حرف زده همان لباس را پوشیده و همان اشتغالات را دارند، و به‌طور خلاصه بشری مانند سایرین بوده و در معرض مرگ و مرض هستند؛ از جمله در این آیات:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ<sup>۱</sup>»

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»<sup>۲</sup>

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاعِ الْآخِرَةِ وَأُتِرْنَا لَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا

۱. ابراهیم(۱۴) / ۴ : هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [پیام خدا را] بر آنان به روشنی بیان کند...

۲. انعام(۶) / ۹ : اگر آن [فرشته‌ای] قرار می‌دادیم، قطعاً او را هم به‌صورت بشری درمی‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

تَشْرِبُونَ»<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا مَا لَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا»<sup>۲</sup>

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۳</sup>

به این ترتیب، خداوند دخالت خاص خود را در پیدایش و پرورش آنان و پیغمبر شدنشان نشان می‌دهد. گویی حصاری از اوان کودکی (و قبل از ولادت در مورد حضرت عیسی (ع)) به دور آنها می‌کشد که محفوظ و پاکیزه از تأثیر و تربیت اغیار باشند و تأثیرپذیری نداشته باشند. در هر حال این معنی را می‌رساند که با نبوت و رسالت نمی‌شود بازی کرد. نه نامحرم و نااهل حق ورود در این حریم را دارد و نه غیر پیغمبران مأمور و محفوظ و مُرسَل. کسی، ولو بسیار عالم و مدعی تقوا و ولایت، حق ادعای نبوت یا ادامه‌ی رسالت انبیاء را ندارد. تنها او است که می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ  
اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام (۶) / ۱۲۴)

(و چون بر آنها آیه‌ای می‌رسد- می‌گویند نا به خود ما نیز شبیه آنچه به فرستاده‌های خدا داده شده است نشود هرگز ایمان نخواهیم آورد، خداوند بهتر می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد...)

و در این باره به دیگران اختیار و اجازه داده نشده است:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (قصص (۲۸) / ۶۸)

۱. مؤمنون (۲۳) / ۳۳: سران قومش که انکار می‌ورزیدند و دیدار آخرت را دروغ می‌شمردند و در زندگی دنیا فرصت عیاشی به آنان داده بودیم، گفتند: این [مرد] جز بشری همچون شما نیست، که غذا می‌خورد و می‌آشامد.

۲. فرقان (۲۵) / ۷: گفتند: این چگونه رسولی است که غذا می‌خورد و در بازارها گام می‌زند؟ چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است که همراه او هشدار دهد؟

۳. کهف (۱۸) / ۱۱۰: بگو: من فقط بشری همچون شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می‌شود: معبود شما معبودی است یگانه؛ و هر که امید لقای صاحب اختیار خویش دارد، باید به اعمال شایسته دست زند و در بندگی صاحب اختیارش احدی را کنار او قرار ندهد.

(و پروردگار تو آنچه را که می خواهد- یا آن طور که می خواهد- خلق می کند و گزینش می نماید و آنها را نرسد که اختیار و انتخاب داشته باشند.)

از ولادت تا نبوت- علاوه بر جعل رسالت که در حقیقت انتصاب است و مرحله‌ی آخر می باشد و بیش از خیره و اختیار، که ظاهراً فقط یک بار در قرآن آمده است و اختصاص به خدا دارد، تعبیری که به صورت عام و وفور به کار برده می شود «اصطفا» است. «اصطفا» و «مصطفی» از ماده‌ی صافی و تصفیه است و مفهوم گزینش بهترین توأم با تربیت و عمل آوردن و خالص کردن را دارد:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ.  
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ» (آل عمران (۳) / ۳۳ و ۳۴)

(به درستی که خداوند آدم و نوح و ابراهیم و آل عمران را نسبت به مردم دیگر جهان برگزید که بعضی از آنها فرزندان بعضی دیگر هستند...)

درباره‌ی دریافت کنندگان کتاب نیز عمل «اصطفا» به کار برده شده است:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»  
(فاطر (۳۵) / ۳۲)

(سپس کتاب را به کسانی از بندگانشان که گزیده و پرورانده بودیم به میراث دادیم، حال بعضی از آنها ستمکار به خود هستند، برخی میانه‌روانند و کسان دیگری مسابقه گذارنده در خیرات و خدمات به اذن خدا می باشند که این همان برتری و فزونی بزرگ است.)

این عمل تربیت و تصفیه و گزینش یا انتخاب اصلح را خداوند به خودش نسبت می دهد. او است که از میان افراد مناسب و شایسته برمی گزیند، قبلاً پرورش می دهد یا اصلاً می سازد.

غیر از اصطفای و مصطفی، از تعبیر اجْتَبَاء و صفت یا نام مجتبی نیز در قرآن و در ادبیات دینی ما استفاده‌ی فراوان به عمل آمده و همراه آن اِهْتِدَاء و هدایت آمده است:

«اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»  
(شوری (۴۲) / ۱۳)

(خداوند هر که را بخواهد به سوی خود می گزیند یا بالا می برد و هر که را توبه و انابه کند به طرف خویش رهبری می نماید.)

در سوره‌ی انعام (۶) نیز پس از بیان حجت و براهینی که خداوند به ابراهیم (ع) در برابر قومش داده، درجات او را بالا برده، اسحق و یعقوب را به او عطا کرده و تمامی آنها و نوح و فرزندان‌شان داوود و سلیمان و یوسف و همچنین موسی و هارون را به پاداش نیکو کرداری‌شان هدایت نموده است، پس از ذکر اسامی عده‌ی دیگری از پیغمبران، که همه از صالحین بوده‌اند، به صورت دسته‌جمعی می‌فرماید:

«وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (انعام (۶) / ۸۷)

(و از پدران و فرزندان و برادرانشان، و آنانی که برگزیدیم و به راه راست (یعنی خدا) رهبریشان کردیم.)

سئوالی که مطرح می‌شود این است که اصطفاء و اجتناء از طرف خدا چگونه و از چه راه‌هایی انجام می‌گیرد؟

تا آنجا که از آیات متمرکز یا متفرق در قرآن برمی‌آید شش مرحله یا شش عامل و وسیله جلب توجه می‌کند:

(۱) وراثت یا نسل و نژاد؛ همان‌طور که در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره‌ی آل عمران (۳)

دیدیم:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ.  
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» (آل عمران (۳) / ۳۳ و ۳۴)

همچنین در ردیف آیات ۸۴ تا ۸۷ سوره‌ی انعام (۶) تصریح و تکیه روی این مسئله دارد. به نظر می‌آید که از دیدگاه قرآن و فرستاده‌ی خدا، نژاد و عوامل اکتسابی و انتقالی، بدون آنکه الزامی و قطعی باشد تأثیر به‌سزا در زمینه‌سازی برای اختیار خدا و اجتناء و اصطفاء داشته باشد. قرآن در همان سوره و در سوره‌های دیگر فرزنددهی به حضرت ابراهیم را که به صورت سرمایه‌ی موروثی عظیمی در آمده است در هر مکان و زمان به نحوی ارائه و اثبات وجود در ابراهیم و در نسل و ذریه‌ی او می‌نماید.

(۲) با پشیمانی و توبه و پیمان‌بندی که به درگاه لایزال می‌نماید، تصفیه می‌شود و لیاقت و انتخاب و ارتقاع خدایی را پیدا می‌کند، همان‌طور که در آیه ۱۳ سوره‌ی شوری (۴۲) دیدیم و در سوره‌ی طه (۲۰) آیه ۱۲۲ نیز دیده می‌شود:

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ.» (طه (۲۰) / ۱۲۲)

(پس از آن پروردگارش او را برگزیده توبه‌اش را پذیرفت و هدایت کرد.)

۳) ابتلاء و امتحان به گرفتاری‌ها، همراه با صبر و پایداری تا تقوا و تمرین اراده که سبب استحکام نفس و اتکاء و ارتباط بیشتر با خدا می‌گردد. مثلاً در مورد حضرت ابراهیم (ع) و امامت او گفته می‌شود:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره (۲) / ۱۲۴)

(و هنگامی که ابراهیم را پروردگار او به کلماتی گرفتار و امتحان نمود که (با موفقیت) به اتمام رساند گفت همانا که من تو را در زمین برای مردم پیشوا قرار می‌دهم.)

ولی به هیچ وجه نصیب ذریه‌ای که ظلم به خود و به خلق و خدا می‌کند نمی‌گردد. سراسر داستان یوسف نیز همین شیوه را نمایش می‌دهد.

۴) احسان و نیکوکرداری که آزمایش و ارتقاء مثبت می‌باشد و در جمله‌هایی نظیر:

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» (انعام (۶) / ۸۴)

(... و این چنین ما نیکوکرداران را پاداش می‌دهیم.)

مکرر آمده است.

۵) الگو شدن و صالح شدن یا در زمره‌ی صلحاء قرار گرفتن. مثلاً درباره‌ی یونس (ع) پس از توبه و بازگشتش این آیه را می‌خوانیم:

«فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ.» (قلم (۶۸) / ۵۰)

(پس از آن پروردگارش او را برگزید و از شایستگان قرار داد.)

۶) برانگیختن، مأمور شدن، هدایت یافتن و هدایت کردن که مرحله‌ی نهایی است و همراه با دریافت کتاب و حکمت و نبوت می‌شود:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» (بقره (۲) / ۲۱۳)

(پس خداوند پیغمبران را برانگیخت و مأمور کرد که مژده دهند، و هشدار دهنده‌ی (بلاهای این دنیا و عذاب آخرت) باشند و همراه آنها به حق کتاب نازل کرد تا در میان مردم حکم نمایند.)

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»

(نحل (۱۶) / ۳۶)

(و به تحقیق در هر امت رسولی را برانگیختیم که (بگویند) خدا را بندگی کنید و از طاغوت (یعنی افراد، افکار و عوامل سرکش از حاکمیت خدا) دوری نمائید.)

و همچنین در آیات بعثت حضرت خاتم النبیین که علاوه بر برانگیختن رسول اکرم، به برخاستن او از میان توده‌ی عامی مردم نیز اشاره می‌نماید.

## پیدایش و پرورش پیغمبران

### چند نمونه توصیف ولادت و تربیت پیغمبران

قرآن نه در مورد همه‌ی پیغمبران، بلکه اولوالعزم‌ها و معدودی از شاخص‌ها اشاراتی درباره‌ی ولادت و احیاناً تربیت و ساختن آنها دارد. گاهی از این حد جلوتر رفته می‌بینیم خداوند دست پیغمبر مورد نظر را گرفته در پیمودن راهی که در پیش دارد و کاری که باید انجام دهد، دلالت می‌کند. علاوه بر آن گویی عنایتی هست که غیر از خدا دست و دخالت دیگران در تربیت و تعلیم رسولان وارد نشود و غریبه و نامحرمی مشارکت و مباشرت در امر آنها نداشته باشد.

ضمناً قرآن برای همه‌ی پیغمبران، از جهت ولادت و تربیت یا پیدایش و پرورش آنها، وضع مشابهی را تکرار نمی‌کند بلکه هر کدام کیفیت و جریان خاص خود را داشته تا شاهد تنوع و حالت تصادفی باشیم که در سراسر طبیعت و در عالم حیات حاکمیت دارد و از کشفیات و مشاهدات علوم تجربی امروزی است.

این تنوع داشتن ولادت‌ها و آزادی حالات و تصادفات یا طبیعی بودن جریان‌ها در مورد بعثت و ابلاغ رسالت پیغمبران، در سخنرانی «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز» در مقاله‌ی پنجم جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها»<sup>۱</sup> آمده است. وضع کاملاً استثنایی و برجسته‌ی حضرت ابراهیم (ع) را نیز نشان دادیم. اینک به ذکر فهرست وار پیغمبرانی چون آدم، نوح، ابراهیم، یوسف، موسی و عیسی علیهم‌السلام می‌پردازیم:

### ۱- آدم (علیه‌السلام)

درباره‌ی حضرت آدم (ع) که ابوالبشر نامیده‌اند و اولین پیغمبر و پدر پیغمبران است اشارات متعدد در قرآن داریم که می‌تواند حالت عینی و واقعی فردی داشته باشد یا وصف حال و طراحی آدمیزاد را بیان کند.

---

۱. جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» ان‌شاءالله به صورت جلد بیست و ششم مجموعه‌ی آثار با نام «بازیابی ارزش‌ها» منتشر خواهد شد (ب.ف.ب).

اولین اشاره از دوران بهشت و مقدماتِ اخراج از آنجا برای سقوط و اقامت در زمین است که در واقع پس از ازدواج با زوجه‌اش می‌باشد:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.» (بقره (۲) / ۳۵)

(و گفتیم ای آدم تو و زنت در بهشت سکونت کنید و از (درختان و میوه‌های) آن فراوان و از هر جا که بخواهید بخورید و (لیکن) به این درخت (به خصوص) نزدیک نشوید که در این صورت از ظالم‌ها (ی به خود) خواهید بود.)

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.» (اعراف (۷) / ۱۹)

(و ای آدم تو و زوجه‌ات در باغ بهشت سکنی گزینید و سپس از هر جا (در آن باغ) خوراک (و تغذیه) کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که در این صورت از اهل ستم و ناحق خواهید بود.)

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (طه (۲۰) / ۱۲۳)

(خدا گفت از آن (بهشت) بیرون شوید و همگی (آدم‌ها) سقوط کنید بعضی (از شما) دشمن بعضی دیگر خواهید بود...)

ولی خیلی جلوتر از اینها، از ولادت آدم، نه مانند سایر پیغمبران و مردم بلکه به صورت خاص خود او، صحبت می‌شود که عجیب و جالب است و شرح مراحل تکوین و تکامل آدمیزاد می‌باشد. یک جا گفته می‌شود:

«وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ.» (سجده (۳۲) / ۷)

(و آفرینش انسان را از گل آغاز کرده.)

که خلقت از گل بلا تفاوت درباره‌ی انسان، بشر و آدم در قرآن آمده است و به این ترتیب معلوم می‌شود که مراد از آدم همان بشر و انسان است و لااقل در این آیات نوعیت دارد نه عینیت به یک فرد خاص:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ.»<sup>۱</sup>

۱. ص (۳۸) / ۷۱: [به یاد آر] زمانی را که صاحب اختیار به فرشتگان گفت: من در کار آفرینش بشری از گل هستم.



«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا»<sup>۱</sup>

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ»<sup>۲</sup>

یا گفته می شود:

«مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ»<sup>۳</sup>

پس از آن به تناسل و تولید نسل و تشکیل نطفه اشاره شده دنباله‌ی آیات سرعت مراحل جنینی نوزاد انسان شده راه طی کرده از ولادت او پُل به روی مرگ و به سوی قیامت می زند:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ.» (مؤمنون (۲۳) / ۱۲ تا ۱۶)

(و به تحقیق و یقین (یعنی با آنکه تکامل انسان از چنین مسیر دور و دراز، یعنی از عصاره به گل تصفیه شده که ماده‌ی بی جان معدنی است و تبدیل آن به ماده‌ی آلی تشکیلات دار و سپس مراحل ماند عصاره‌ی مایع که حالت زنده و تک سلولی است، پیش رفته دوران‌های جنینی انسان را طی می کند و به نظر شما بسیار مشکل و غیر قابل قبول می آید، مع ذلك)، انسان را از عصاره‌ی تصفیه شده‌ای از گل آفریدیم.

سپس او را نطفه‌ای کردیم در قرارگاهی استوار.

پس از آن نطفه را به صورت علقه (موجود معلق همبسته به جدار رَحِم) آفریدیم (یا تکامل و تحول دادیم) آن گاه به علقه آفرینش مضغه

۱. اسراء (۱۷) / ۶۱ : و [به یاد آر] زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای [بزرگداشت] آدم ابراز فروتنی کنید، همه ابراز فروتنی کردند، جز ابلیس؛ [که] گفت: چگونه در برابر کسی که از گل آفریده‌ای ابراز فروتنی کنم؟!

۲. مؤمنون (۲۳) / ۱۲ : انسان را از چکیده‌ای از خاک آفریدیم.

۳. سجده (۳۲) / ۸ : ... از عصاره‌ی آبی بی مقدار قرار داد.

(قطعه‌ای به صورت گوشت جویده یا توت دانه‌دار) دادیم و از مضغه استخوان‌هایی آفریدیم و استخوان‌ها را پوشش گوشتی داده همین‌طور آفرینش دیگری به وجود آوردیم، بنابراین خدا را برتر و افزون‌آفرین بدان، خدایی را که نیکوترین آفرینندگان است!

پس از آن و بعد از این مراحل (و ولادت و حیات در دنیا) شما خواهید مرد و بالاخره روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

این آیات که با اختلاف در تفصیل و اختصار، چند بار در قرآن آمده است ولادت انسان را تا مراحل ساده‌تر عناصر مادی خاک و آب به عقب می‌برد.<sup>۱</sup>

پیش‌روی یا تفصیل و تکامل در این مسیر بی‌نهایت که به مصداق:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا.»

(انسان (۷۶) / ۱)

(آیا زمانی بر انسان نگذشت که شیئی قابل ذکر نبود؟)

از عدم آغاز می‌گردد، مانند نباتات و حیوانات بوده گام به گام نظم و کمال می‌یابد تا به شایستگی یا مطابقت با روح الهی و صفاتی از خداوند رسیده انسان مختار استحقاق سجده یا خدمت و اطاعت فرشتگان را احراز می‌نماید.

اما قرآن در ارائه ولادت و تکوین آدم و در معرفی ذات و حیات آدمیزاد، از عدم نیز فراتر رفته از دوران ماقبل ولادت یا «پیش‌زادی» او صحبت می‌کند. از آن زمان که پیدایش و پرورش انسان در مشیت و علم خدا طراحی می‌گشت و به فرشتگان که مظاهر اراده و مجریان امر هستند ابلاغ می‌شد. قرآن این مرحله را که می‌توانیم دوران «ما قبل جهان» یا «زایش انسان» بنامیم، با بیان سهل و ممتنع شگفت‌انگیز موجز که اراده و عینیت را یک‌جا تصویر می‌نماید، به صورت مصاحبه با ملائکه، مجادله با ابلیس و سکونت آزمایشی موقت در بهشت، تا اخراج و اعزام به زمین، برای زندگی پرماجرا و انتظار هدایت انبیاء در طی مجموعه آیات چندی برای ما توصیف و تشریح

۱. بحث تحلیلی و تطبیقی علمی در کتاب «خلقت انسان» آقای دکتر یدالله سبحانی شده است و به صورت تفسیر موضوعی تحت عنوان «آفرینش آدمیزاد» در جلد‌های ۲ و ۳ «بازگشت به قرآن» بیان گردیده که خوانندگان اهل تحقیق می‌توانند مراجعه نمایند.

مجموعه‌ای از سه اثر زنده‌یاد دکتر یدالله سبحانی با نام «قرآن مجید، تکامل و خلقت انسان» در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است.

جلد ۱۸ مجموعه آثار نیز که با نام «بازگشت به قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، در برگیرنده‌ی مباحث «آفرینش آدمیزاد» می‌باشد (ب.ف.ب).

می‌نماید.

در این مجموعه‌های معرف «گزینش آدمیزاد» نه تنها نقاط قوت و ضعف و صفات آدم که اولین پیامبر و پدر پیامبران خواهد بود، ظاهر می‌گردد بلکه توجه و تعمیم به فرزندان آدم، در طول زمان و سراسر جهان داشته، چنانچه با دید بصیرت و مطابقت آنها را مطالعه کنیم فشرده‌ای از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، و جنگی از حوادث و حالات دنیا و انسان را، در آن می‌یابیم.<sup>۱</sup>

پس به‌طور خلاصه قرآن در مورد آدم بجای ولادت، درباره‌ی خلقت او اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد و از خلقت آدم و آدمیزاد توأماً صحبت می‌کند. یعنی هم به معنای اخص و شخص آدم و هم به معنای اعم در مفهوم‌های آدمیزاد، بشر و انسان. ضمن آنکه علاوه بر آفرینش به «گزینش آدمیزاد» یا طرح و برنامه‌ای که خداوند درباره‌ی انسان داشته است و در زندگی زمینی پیاده می‌شود، نیز اشارات اجمالی و سمبلیک به عمل آورده است. جمع‌بندی آیات مربوط به آفرینش و گزینش آدمیزاد در آیه‌ی کوتاهی دیده می‌شود که خلقت عیسی و آدم را با وجود تفاوت‌های ظاهراً عمیق، مشابه یکدیگر بیان کرده به صورت ترکیبی یا محصولی از ماده‌ی خاکی و اراده‌ی الهی معرفی می‌نماید:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (آل عمران (۳) / ۵۹)

(به‌درستی که مثل و داستان (ولادت) عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید و گفت بشود آنگاه (چنان که گفته و خواسته بود تحقق و تکامل یافته) شد.)

ولادت و سکونت و معصیتِ آدم در بهشت آغاز می‌گردد و ظاهراً (با استنباط از سوره‌ی بقره (۲) ) پس از هبوط به زمین است که آدم کلمات یا تعلیمات و تمرین‌هایی دریافت کرده بازگشت به خدا می‌نماید:

۱. رجوع شود به کتاب «بازگشت به قرآن» جلسات ۱۲ تا ۲۳ از صفحه‌ی ۲۸ تا ۱۴۱ جلد دوم و جلسات ۲۴ تا ۳۲ از صفحه‌ی ۳ تا ۱۱۲ جلد سوم.

جلدهای دوم و سوم کتاب «بازگشت به قرآن» در جلد (۱۸) مجموعه‌ی آثار که با نام «بازگشت به قرآن» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، قرار دارد و مطالب موردنظر در صفحات مورد اشاره به ترتیب در صفحات ۱۷۷ تا ۳۰۲ و ۳۰۷ تا ۴۳۳ این مجموعه می‌باشد (ب.ف.ب).

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»  
(بقره (۲) / ۳۷)

(پس - از ابلاغ «فَلْنَا اهْبَطُوا» - آدم از پروردگارش کلمات - یا تعلیمات و تمرین‌هایی - دریافت کرد یا برخوردار نمود و خداوند توبه او را پذیرفت، همانا که او توبه‌پذیر مهربان است.)

و پس از آن به ترتیبی که متفاوت با پیغمبران بعدی است هدایت و نبوت یافته اولین توبه‌کار و اولین پیامبر و رهنما از طرف خدا در روی زمین می‌گردد. ولی بنا به ترتیب آیات سوره طه (۲۰)، «اجْتَبَاهُ»، یعنی پذیرش توبه و هدایت آدم برای نبوت، قبل از دستور «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»<sup>۱</sup> بوده است:

«وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»  
(طه (۲۰) / ۱۲۱ تا ۱۲۳)

(... و آدم نافرمانی پروردگارش را نموده گمراه و بی‌بهره شد. پس از آن پروردگار آدم را برگزیده توبه‌اش را پذیرفت و هدایت کرد. گفت شما دو نفر جمعاً فرود آئید بعضی دشمن برخی دیگر خواهید بود پس اگر هدایتی از جانب من برای شما آمد...)

در هر حال توضیحی که داده می‌شود این است که آدم و زوجه‌اش، علی‌رغم تأکید خدا که نباید به درخت معلومی نزدیک شوند در اثر اغوای شیطان و وعده‌ی فرشته شدن و حیات جاودان داشتن امر خدا را فراموش کرده از میوه‌ی آن درخت تناول می‌نمایند! در نتیجه زشتی‌های آنها بر خودشان ظاهر گردیده ثابت می‌شود که عزم لازم و شایستگی کافی برای برخورداری از زندگی سالم و فراهم و سعادت‌مند بهشتی را ندارند. آدم از کرده‌ی خود پریشان و پشیمان گشته رو به خدا می‌برد. توبه‌اش پذیرفته می‌شود ولی به زمین برمی‌گردد تا فرزندانشان با بهره‌مندی موقت از کالای اندک زمینی و در اثر ابتلاء و آزمایش و درگیری‌های ناشی از فساد و دشمنی، ورزیده و آزموده و گزیده برای حیات واقعی ابدی بهشت آخرت شوند.

از دوران زندگی آدم و زوجه‌اش در زمین و تشکیل خانواده و از دعوت به سوی خدا و انجام رسالت آدم چیزی در قرآن نیامده است. حتی خطاب‌هایی را که قرآن

۱. طه (۲۰) / ۱۲۳: ... [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید، در حالی که دشمن یکدیگرید؛ ...

از قول خدا نقل می‌کند به نام «یا بنی آدم» است. خطاب «یا آدم» فقط در دوران اقامت موقت در بهشت آمده است و ما از طریق آدم خطابی برای آدم‌ها نمی‌بینیم.

\* \* \*

## ۲- نوح نبی الله

عجیب است که درباره‌ی نوح با آنکه ۴۳ بار نامش می‌آید و از اقامت ۹۵۰ ساله و جدال با قوم ناشنوا و نافرمان، نسبتاً به تفصیل صحبت شده و درباره‌ی طوفان و ساختن کشتی که اولین بلای تصفیه‌ی نژاد انسانی است توضیحاتی در قرآن می‌خوانیم مع ذلک راجع به ولادت و دریافت نبوتش کمترین اطلاع نمی‌یابیم.

تورات فاصله مابین آدم تا نوح را با ذکر اسامی اولاد و احفاد آدم و تعیین عمرها و مدت‌ها (که معلوم نیست تا چه اندازه اصالت و دقت داشته باشد) پر کرده است ولی قرآن در این مورد ساکت است. البته راجع به دریافت وحی و مأموریت و اینکه رسالت و کارهایش، از جمله ساختن کشتی و سوار کردن افراد و انواع تا پیاده شدن در خشکی و حتی دعاهایش، تماماً زیر نظر و دستور مستقیم خدا بوده و اجازه‌ی تخطی نداشته است، تصریح به عمل می‌آید. از جمله در سوره‌ها و آیات ذیل:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ.»<sup>۱</sup>

«وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ.»<sup>۲</sup>

و آنجا که برای پسرش طلب نجات می‌کند مورد عتاب قرار می‌گیرد که :

۱. عنکبوت (۲۹) / ۱۴ : نوح را به رسالت بر قومش فرستادیم و نهصد و پنجاه سال میان آنان بود؛ تا بلای طوفان دامنگیرشان شد، در حالی که ستمکار بودند.

۲. هود (۱۱) / ۳۶ و ۳۷ : به نوح وحی شد که جز آنان که [تاکنون] ایمان آورده‌اند، دیگر کسی از قوم تو ایمان نخواهد آورد، پس از آنچه می‌کردند اندوهگین مباش. و کشتی را زیر نظر ما و طبق وحی ما بساز و درباره ستمگران از من درخواستی مکن، که همه غرق خواهند شد.

«إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.» (هود (۱۱) / ۴۸)

(... همانا که عمل او ناشایست است بنابراین از من چیزی را که آگاهی نداری درخواست مکن، من تو را پند می‌دهم که از نادانان نباشی.)

### ۳- ابراهیم خلیل الله

راجع به ولادت ابراهیم که ۶۹ بار از او نام برده می‌شود نیز در قرآن چیزی نداریم ولی مکرر از پدرش آذر که بت پرست بت تراش بوده است اسم برده می‌شود.<sup>۱</sup> از دوران کودکی یا جوانی او صحبت می‌شود:

«قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ.» (انبیاء (۲۱) / ۶۰)  
(گفتند نام جوانی را شنیدیم که به او ابراهیم می‌گویند.)

از دورانی که هنوز معرفتی پیدا نکرده بود ولی صاحب رشد و معرفت و موحد شده است و با پدر و قوم خود به نصیحت و جدال برای اعراض از بت پرستی می‌پرداخته است خیلی صحبت می‌شود:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.  
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ.»  
(انبیاء (۲۱) / ۵۱ و ۵۲)

(و به یقین و تحقیق به ابراهیم قبلاً رشدش را داده و عالم و آگاه به آن بودیم، آن زمان که به پدر و قوم خود گفت این تصاویر یا صورت و مجسمه‌ها چیست که به درگاهشان معتکف و دل بسته می‌شوید؟! یا چه معنی و چه خاصیت دارد؟! ...)

در مقاله‌ی جداگانه «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز» (مقاله‌ی پنجم جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها») به تفصیل راجع به حضرت ابراهیم (ع) صحبت کرده‌ایم. مطالبی در این مقاله تکرار خواهد شد که پوزش می‌خواهیم.

۱. بسیاری از مترجمین و مفسرین شیعه اصرار دارند آذر را که صریحاً همه جا با عنوان أبوه یا أباه در قرآن ذکر می‌شود و ابراهیم به او یا آبت (ای پدرک من یا پدر عزیز) خطاب می‌نماید، به این دلیل که مشرک بت پرست بوده است و انبیاء باید حتماً از ولادت و از پدر و جد موحد نآلوده باشند (در صورتی که حدیث نبوی معتبری که وجود دارد فرموده‌اند پیغمبران هیچ‌گاه مولد ناپاک نداشته‌اند یعنی زنازاده نبوده‌اند) آذر عموی ابراهیم می‌گویند، درحالی همین عنوان یا آبت را که قرآن از قول یوسف به کار می‌برد آن را ای پدر ترجمه می‌نمایند.

کیفیت رسالت و نبوت حضرت ابراهیم (علی نبینا و علیه السلام) و دریافت وحی و هدایتش عجیب است و مخصوص به او می‌باشد: با ارشادِ پیشاپیش خدا و با استدلال حسی و عقلی خویش ملکوت آسمان‌ها و زمین بر او ارائه می‌شود تا اهل یقین گردد:

«وَكَذَلِكَ نُورِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»<sup>۱</sup>

و هدف و سمت حرکت خود را در زندگی و بندگی، تنها و با میل و رضا به جانب کسی که آسمان‌ها و زمین را سرشته است قرار دهد:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup>

همه‌ی بت‌ها و معبودها، به جز «رَبُّ الْعَالَمِينَ» را دشمن خود می‌شناسند و «رَبُّ الْعَالَمِينَ» همان است که او را آفریده و رهبریش را به عهده دارد، نان و آب و شفا می‌دهد، می‌میراند و برمی‌انگیزد، آرزو و امید دارد که روز جزا آمرزیده شود و در این دنیا کتاب یا حکم و نبوت به او داده جزو شایستگان شود و پذیرفته‌ی آیندگان باشد.

«فَأَنبَهُمْ عَدُوًّا لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ .

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ .

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ .

وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ .

وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ .

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ .

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ .

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»<sup>۳</sup>

۱. انعام(۶) / ۷۵ : و این گونه نظام حاکم بر آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم می‌نمودیم تا [یکتایی آفریدگار جهان را درک کند] و به یقین دریابد.

۲. انعام(۶) / ۷۹ : من حقگرایانه وجود خود را متوجه کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است کرده‌ام؛ و در جرگه شرک‌ورزان نیستم.

۳. شعراء(۲۶) / ۷۷ تا ۸۴ : همه دشمن منند؟ مگر صاحب اختیار جهانیان؛

که مرا آفریده و هدایتم کرده است؛

برای خودش از خدا میراث بهشت و برای پدرش که گمراه است آمرزش می‌طلبد که روز رستاخیز خوار نگردد:

«وَجَعَلَنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ.  
وَأَغْفِرُ لَأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ.  
وَلَا تُحْزِنُنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ»<sup>۱</sup>

با چنان هدایت و حجت خدا به احتجاج و هدایت پدر و قوم، بر مبنای استدلال عقلی و تجربی، به منظور ترک شرک و رو آوردن به خدا می‌پردازد:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَي قَوْمِهِ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup>

قوم با آنکه محبوب او و محکوم منطق او هستند کمترین پذیرش نشان نداده به آتشش می‌افکنند. آتش به امر خدا سرد و سالم می‌گردد:

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَي إِبْرَاهِيمَ»<sup>۳</sup>

پروردگارش به زبان حال یا به زبان قال به او تکلیف تسلیم و تبعیت می‌کند. جواب می‌دهد تسلیم ارباب کل جهانیان هستم:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۴</sup>

رانده شده‌ی پدر و قوم از دیار، هجرت به سوی خدا می‌نماید تا هدایت شود. در

→ و طعام و آشامیدنی‌ام از [لطف] اوست؛

و چون بیمار شوم، شفا می‌بخشد؛

و آن که مرا می‌میراند، سپس زندگی [دوباره] می‌بخشد؛

و آن که چشم امید از او دارم که در روز جزا لغزشم را ببخشد.

صاحب اختیار، مرا دانش توأم با بینش بخش و به شایستگان ملحق ساز؛

و در میان آیندگان خوشنام گردان.

۱. شعراء (۲۶) / ۸۵ تا ۸۷: و مرا در زمره وارثان بهشت پر نعمت قرار ده؛

و پدرم را که از گمراهان است بیامرز؛

و در آن روز که [مردم] برانگیخته می‌شوند، مرا رسوا مکن.

۲. انعام (۶) / ۸۳: این منطق ما بود که به ابراهیم در مواجهه با قومش القا کردیم؛ [مقام] هر که را بخواهیم به

درجاتی رفعت می‌بخشیم، که صاحب اختیار تو فرزانه‌ای است دانا.

۳. انبیاء (۲۱) / ۶۹: فرمان دادیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش.

۴. بقره (۲) / ۱۳۱: آنگاه که صاحب اختیار ابراهیم به او گفت: به مقام تسلیم درای! گفت: در برابر صاحب

اختیار جهانیان [با تمام وجود] تسلیم شده‌ام.



سرزمین بی کشت و کاری، همراه با زن و فرزند رحل اقامت می‌اندازد. بنا به خوابی که دیده و احساس تکلیفی که کرده فرزند دل‌بندش اسماعیل را به قربانگاه معبود محبوبش، خدا می‌برد و از این آزمایش بزرگ سرفراز و سزاوار بیرون می‌آید:

«وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ.

قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ.»<sup>۱</sup>

و خلعت پیشوایی بشریت از خدا دریافت می‌دارد:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.»<sup>۲</sup>

در پیری خدا به او اسحق را عطا می‌کند و از اسحق، یعقوب که همگی شایسته‌ی هدایت و صاحب نبوت شده دریافت وحی می‌کنند تا عامل به خیر و خدمت بوده نماز برپا کنند و زکات پرداخته تنها خدا را بندگی نمایند:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ

الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.»<sup>۳</sup>

و خداوند او را به عنوان دوست صمیمی خویش اتخاذ می‌نماید:

«وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(... و خداوند ابراهیم را دوست خود گرفت)

خلاصه آنکه ابراهیم پایه‌گذار توحید و مدعی سرسخت شرک است، یار خدا و پدر انبیاء و اولیاء است و پدر امت‌های موحد است. هم امت است و هم امام. حنیف

۱. صافات (۳۷) / ۱۰۴ تا ۱۰۶: او را ندا دادیم که: ای ابراهیم،

رؤیای [خویش] را تصدیق کردی؛ نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم.

مسلماً این آزمونی روشن [از مقام تسلیم و رضای تو بود.

۲. بقره (۲) / ۱۲۴: [به یاد آر] وقتی که ابراهیم را صاحب اختیارش به اموری چند [مثل شکستن بت‌ها، فتنه

آتش، تجدید بنای کعبه و اسکان خانواده‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه مکلف کرد و] در آزمون

نهاد و او همه [مراحل] را به انجام رساند؛ [آنگاه خدا] فرمود: تو را [سرمشق و] پیشوای مردم قرار

می‌دهم؛ [ابراهیم] گفت: از دودمان من [چطور]؟ گفت: [اگر شایسته باشند، که] پیمان من شامل ستمگران

نخواهد شد.

۳. انبیاء (۲۱) / ۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که [مردم را] به فرمان ما هدایت می‌کردند و نیکوکاری‌ها

و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و [فقط] ما را بندگی می‌کردند.

است، مسلمان است و مشرک نیست.

در تمام این جریان صحبت از رشد ابراهیم، رویت، حجت، هدایت، حکم، امامت و سازندگی خانه‌ی خدا برای مردم شده است و به‌طور کلی قرآن ابراهیم را مانند سایر انبیاء، گیرنده‌ی وحی ذکر می‌کند:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا»<sup>۱</sup>

از صحیفه‌ی او نیز نام می‌برد:

«أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ  
وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى»<sup>۲</sup>

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ  
صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ»<sup>۳</sup>

ولی به صراحت نمی‌گوید چه موقع، چگونه در کدام یک از مراحل فوق یا در چه زمان و مکان اختصاصاً وحی به او رسیده و مشمول «امر» شده است. از نبوت و نبی بودن او نیز ظاهراً با صراحت ذکری نشده است. در عوض اگر از ولادت او یادی نشده و ظاهراً عادی بوده است، ولادت فرزندش اسحق فوق عادی و با دخالت «امر خدا» صورت می‌گیرد. آنجا که با فرشتگان مأمور هلاک قوم لوط به‌منظور جلوگیری از این مصیبت مجادله نموده به‌او مژده‌ی فرزند می‌دهند و زوجه‌اش تعجب کرده می‌گوید:

«يَا وَيْلَتِي أَلِدُّ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ»  
(هود (۱۱) / ۷۲)

۱. نساء (۴) / ۱۶۳: ما به تو وحی فرستادیم، همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او [مثل] ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و [پیامبران] دودمان [ش] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی فرستادیم، و [همان‌گونه که] به داوود زبور را عطا کردیم.

۲. نجم (۵۳) / ۳۶ و ۳۷: یا از مفاد کتاب آسمانی موسی و [تعلیمات] ابراهیم - که حق [بندگی] ما را به تمامی ادا کرد - باخبر نشده است؟

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۸ و ۱۹: این [حقایق] در کتب [آسمانی] پیشین نیز هست.  
کتب ابراهیم و موسی.

(... ای وای بر من! آیا من فرزند آورم در حالی که پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است حقا که چنین چیزی عجیب است!)

جواب می دهند:

«أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.» (هود (۱۱) / ۷۳)

(... آیا از «امر خدا» تعجب می کنی در حالی که رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان است به درستی که او ستوده‌ی بزرگوار است.)

آنچه به طور مسلم و به صراحت دیده می شود این است، در حالی که ابراهیم خلیل و امام تعلق به پدر و به قوم و محیط خود داشته از آنها و در میان آنها زائیده شده است و از آنها هست، از آنها نیست. از آنها در زمینه‌ی عقل و منطق علمی و عملی، دوری از شرک، توحید خالص و عشق به خدا، محبت و فداکاری و صفات و رشد اعلی، چیزی را نگرفته است و شباهتی به آنها ندارد بلکه پدر و قوم، او را از خود می رانند و او نیز از آنان برائت می جوید و می گوید:

«وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (انعام (۶) / ۷۹)

(... و من از مشرکین نیستم.)

«إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ» (ممتحنه (۶۰) / ۴)

(... به درستی که ما از شما و از آنچه عبادت می کنید بیزار و جدا هستیم...)

پس ابراهیم کیست؟ از خودش است. خودش هم از خدا است! خدایی که بینا و دانای بر اوست او را رشد داده، خواسته‌هایش را یکی بعد از دیگری برآورده، حفاظتش کرده و از آتش نجات داده، به عالی ترین مقام و منزلت رسانده، نامش را در دنیا و آخرت بلند کرده، ذریه‌ی عظیم و برومند و شایسته‌ی نبوت و امامت به او عطا کرده (تورات روی قسمت اول خیلی تکیه می کند)، دعایش را دربارهی خانه و سرزمین کعبه اجابت نموده و به آخرین رسول وحی کرده است پیروی از ملت و مکتب او بنماید. زیرا که حنیف است، مسلمان است و مشرک نیست.

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»<sup>۱</sup>

۱. انعام (۶) / ۱۶۱: بگو: صاحب اختیارم مرا به راهی راست هدایت کرده است؛ [به] دینی پایدار، همان آیین ابراهیم حنفری که در جرگه شرک و رزان نبود.

از جمع‌بندی تمام توصیف‌های پراکنده و متنوع قرآن به این نتیجه می‌رسیم که ابراهیم (ع) در بشر بودن کاملاً «انعکاس» «مِنْهُمْ» است. چون که از پدر خدانشناس و از قوم و سرزمین مشخصی بوده با آنها حشر و نشر داشته و بستگی‌اش چنان است که علی‌رغم بد رفتاری‌هایی که می‌بینید علاقه‌مند دلسوز و دعاگوی آنها است. در برابر خدا هم کاملاً «انعکاس دهنده‌ی» «مِنِّی» است، چون که کلام و پیامی جز از خدا ندارد. خواسته و گفته‌اش جز به سوی او برای او نیست. بزرگ‌ترین صفت و لقب خدا دادش «خلیل» است:

«السَّلَامُ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلِ اللّٰهِ»

#### ۴- یوسف صدیق

یوسف (ع) از پیغمبران اولوالعزم نیست ولی یک سوره‌ی کامل ۱۱۱ آیه‌ای به او اختصاص داده شده است. از پرورش و گزینش و از تعلیمات و رسالتش در زیباترین داستان که قرآن احسن القصص نامیده است و بارها آن را خوانده و شنیده‌اید، صحبت می‌شود. داستانی که اگر ما می‌نوشتیم عنوانش را «چگونه پسرکی پیغمبر می‌شود» می‌گذاشتیم.

یوسف، فرزند یعقوب ملقب به اسرائیل، اولین نسل بنی اسرائیل است که ده برادر بزرگ‌تر از خود و یک برادر کوچک‌تر دارد. سخت محبوب پدر است و مورد حسادت برادران.

مانند ابراهیم، از ولادت یوسف سخنی در قرآن به میان نمی‌آید بلکه داستان پر ماجرای پر معنی از دوران صباوت و «اجتبا»ی او آغاز شده به مراحل «اصطفاء»، ابتلاء و ارتقاء می‌رسد. پیش آگهی نبوت او خوابی است که به پدر گزارش داده می‌گوید:

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ.»

(یوسف (۱۲) / ۴)

(... من در خواب یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که به من سجده

می‌کنند.)

پدر آن را نشانه‌ی اجتبا‌ی او از طرف خداوند «علیم حکیم» می‌بیند که به یوسف تعلیم تأویل خواب‌ها و اعطای نعمت‌ها را خواهد داد.

مانند دو پسر آدم که یکی دست به قتل دیگری، نه برای مالکیت و مقام، بلکه حسادت از قبولی قربانی، دراز می‌کند. برادران ارشد و نیرومند یوسف به حسادت از

محبوبیت او نزد پدر، نقشی ناپودیش را می‌کشند که با دخالت یکی از برادرها منجر یا مصالحه به انداختن او در چاه، برای دور شدن ابدی از دید پدر و از دیار آنها، می‌گردد. در قعر چاه که ظاهراً امیدی برای حیات و نجات باقی نمی‌ماند و آغاز «اصطفا» است اولین وحی خدا و امید بقا و موفقیت را دریافت می‌دارد:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (یوسف (۱۲) / ۱۵)  
 (... و ما به او وحی کردیم که مطمئناً آنها را از همین کار در حالی که اشعار و توجه ندارند آگاه خواهی ساخت).

دور افتاده از محبت و حمایت و تربیت چنان پدر و مادر و خانواده و در محیطی ناشناس و ناشناخته که مهجور از محیط قبیله است، پرورش و گزینش یوسف پیش می‌رود، درحالی که سپرده به دست تصادف و تقدیر است. خدا را که می‌داند با او چه می‌کنند ناظر و بالا سر خود دارد.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

کاروانی از آن مسیر رد می‌شود. سقای کاروان که دلو می‌اندازد یوسف را بالا می‌آورد و صیدشان را به چند درهمی در مصر به غلامی می‌فروشند.

از این به بعد دورانی طولانی از غریبی، سختی و خوشی با زیر و زبرهای متوالی و برخورد با آدم‌های ناشناخته و در محیط‌های ندیده، در انتظار یوسف است، یوسف باید، محروم از حمایت و تربیت پدر و تأثیرهای زادگاه، خود را بشناسد و بشناساند، آزمایش شود، تمرین ببیند، تربیت یابد، رشد کند و بزرگ شود، تصفیه گردد، برگزیده شود و به پاداش نیکو کرداری‌ها «حُکْم و عِلْم» از خدای «عَلِيم و حَكِيم» دریافت دارد.

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»

(یوسف (۱۲) / ۲۲)

(و چون به استواری و برومندی خود رسید به او حکم یا شریعت و احکام و قضا و علم یا دانش دین دادیم و این چنین نیکو کرداران را پاداش می‌دهیم).

یوسف از بازار برده‌فروش‌ها، پس از ایام دربه‌دربی، به خانه‌ی جوانمردی از بزرگام مصر برده می‌شود که به امید استفاده و به فرزندگی گرفتن او به زن خود توصیه

۱. یوسف (۱۲) / ۱۹: ... و خدا آگاه بود که چه می‌کردند.

می‌کند قدرش را بداند و با حرمت و محبت منزلش دهد. به این ترتیب خداوندی که مطلع و مسلط بر کار خود می‌باشد یوسف گمگشته را در شهر آباد و امن جایگزین نموده علم تعبیر خواب‌ها و اخبار را به او می‌آموزد:

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ

غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» (یوسف (۱۲) / ۲۱)

(و به این ترتیب برای یوسف در زمین و آبادی استقرار و امکانات دادیم و برای اینکه به او از تأویل احادیث و تعبیر خواب‌ها چیزی بیاموزیم، و خداوند بر امر و کار خود مسلط است درحالی که اکثر مردم نمی‌دانند).<sup>۱</sup>

زندگی با تمدن و تمکن و میزبانی بانوی زبده‌ی زیبا عوارض و آثاری به‌دنبال دارد. برای انسان وقتی ضروریات فراهم می‌گردد نوبت به ذوقیات می‌رسد. شکوفایی‌هایی بروز می‌کند که ممکن است در جهت رشد و کمال باشد یا تحت تأثیر هوای نفس و شیطان کار به فساد و فنا بکشد. غالب مواقع چنین است مگر آنکه رشد فطری و عاملی برتر و لطیف‌تر از عشق بشری، شخص را از سقوط به طرف صعود ببرد. در مورد یوسف که در نهایت نیکویی و برازندگی است می‌بینیم آنچه عشاق جهان در آرزو و تکاپویش هستند به‌مطلوب‌ترین صورت آماده شده، معشوق عاشق می‌گردد! ملکه‌ی عزیز مصر که شیفته‌ی بی‌قرار جوان همه چیز تمام، یعنی یوسف فرشته‌خوی فرشته‌روی است، می‌خواهد با اسیر کردن او در بند زیبایی و دلربایی خود و در چهار دیواری خالی و خلوت خانه خویشتن را تحویل بدهد. اما با اراده و امتناعی روبه‌رو می‌شود که هیچ قهرمان عشق در چنان نبرد جان و جسم قرار نگرفته و چنین سرافراز از آزمایش بیرون نیامده است! دو آیه‌ی قرآن این صحنه‌های داغ و درخشان بیرون و درون دو انسان آشفته‌دل را که به دیدار جلوه‌ی پروردگار منتهی می‌گردد و بنده‌ی ناب‌خدا که نامزد رسالت خدا است، رهبری و نگاهداری می‌شود، خلاصه می‌کند:

«وَرَأَوْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ

لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.»

۱. ضمناً معلوم می‌شود در آن زمان در کشور مصر پدیده و استعدادی در بشر برای ارتباط زمانی با خارج خود و اطلاع از حوادث آینده از طریق رؤیا و دریافت‌های در حال خواب به‌وجود آمده و همراه آن نیاز و مختصر دانش برای درک و بیان، احساس می‌کرده است که مرتبه‌ی روشن و صریح آن را خداوند به‌گونه‌ای به یوسف آموخته و داده بود.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (یوسف (۱۲) / ۲۳ و ۲۴)

(و بانویی که یوسف در خانه‌اش بود و با او ارتباط و ابراز علاقه داشت درهای خانه را بسته آغوش گشود، یوسف (امتناع و رزیده) گفت پناه می‌برم به خدا، ارباب من مرا به نیکویی منزل داده است (و به او خیانت نمی‌کنم) به درستی که ظالم‌ها (عدول‌کننده‌های از عدالت و امانت) رستگار نمی‌گردند.

به یقین اگر یوسف جلوه پروردگارش را ندیده و برهان خدا در نظرش نیامده بود طرفین حتماً متمایل و مجذوب یکدیگر می‌گشتند (ولی چنان شد) تا ما بدکاری و زشتی را از او بگردانیم، زیرا که یقیناً از بندگان مخلص بود).

دوران آسایش و عزت دیری نمی‌پاید و عشق حیوانی نمی‌تواند با عشق الهی همساز و همخوابه گردد. یوسف با عدم تمکین به سوز و گداز زلیخا، رفتن به زندان را برای مدت طولانی نامعلومی بر وسوسه‌های خانه‌ی شیطان ترجیح می‌دهد. در حالی که خدا نمی‌خواست در سیمای درخشان و گیرای برگزیده‌اش که باید برای مردم راهنمای مطمئن باشد، سایه‌ای از شبهه و از ضعف اخلاص وجود داشته باشد. شاهدهی، گویی از غیب، که از خانواده‌ی زلیخا است سر رسیده اثبات بی‌گناهی برای یوسف می‌نماید. بانوی خسته‌دل نیز در مجلس دعوتی از زنان درباری که جمال یوسف حواس و اختیار از دستشان می‌رباید، اعتراف به بدکرداری خود و تهدید به زندان انداختن یوسف کرده بوده اتمام حجت به عمل آمده است.

اولین برخورد یوسف در زندان با دو جوان قبطی وابسته به اشراف و دربار است که آگاه و شیفته‌ی جوانمردی و دانایی او در «تأویل الاحادیث» شده‌اند. یوسف با استفاده از فرصت و قبل از تعبیر خواب‌هایشان به معرفی پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب و به تبلیغ استدلالی توحید برای احتراز از بت پرستی و شرک می‌پردازد. مع‌ذالک هفت هشت سالی در محاق فراموشی زندان صبوری می‌نماید. اتفاقاً مَلِک مصر خواب عجیبی می‌بیند که خوابگران اظهار عجز از تعبیر آن می‌نمایند. یار زندانی روزهای اول ناگهان به یاد «یوسف راستگو» می‌افتد. یوسف در خواب پادشاه، پیش گوئی هفت سال قحطی شدید، به‌دنبال هفت سال کشت عادی را

می‌نماید که منتهی به یک سال فراوانی نعمت خواهد شد و به اعتبار آن توصیه می‌کند که ذخیره‌گیری لازم بنمایند. به این ترتیب به فضل پروردگار و به پاداش پایداری و نیکو کرداری مجدداً یوسف، با منت و عزت، راه به دستگاه و دربار یافته مقرب درگاه و امین خزائن و اموال می‌گردد.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ

بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۵۶)

(و به این ترتیب برای یوسف در زمین - و کشور مصر - چنان امکانات و گشایش فراهم آوردیم که هر جا بخواهد منزل گزیند، ما از رحمت خود هر کس را بخواهیم برخوردار می‌کنیم و پاداش نیکو کرداران را هدر نمی‌دهیم.)

قرآن با تذکر این نعمت و دولت بلافاصله اضافه می‌نماید:

«وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ.» (یوسف (۱۲) / ۵۷)

(حتماً پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده و با تقوا بوده باشند بهتر و برتر است.)

قبلاً دو معترضه را متذکر می‌شود که به لحاظ رسالت و نبوت حائز اهمیت است، یکی آنکه یوسف پس از دعوت و احضار، استنکاف از استخلاص نموده نظر پادشاه را راجع به ماجرای عشقی و برائت خود از خیانت به ولی نعمت پرسش می‌کند و با اعتراف مجدد و اعجاج بانوان درباری پاکی و بزرگواری او محرز می‌گردد. دوم انصاف و اقرار یوسف درباره‌ی نفسِ خطاکارِ بشری و هدایت و صیانت الهی است، یا ترکیب «منکم» و «منی»:

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي

غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (یوسف (۱۲) / ۵۳)

(من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم همانا که نفس امر کننده و وادارنده‌ی شخص به بدی است مگر آنکه پروردگارم لطفی کند به درستی که پروردگارم آمرزنده و مهربان صاحب لطف است.)

یوسف از امکانات اکتسابی خدادادی یعنی از اقتدار و اختیاری که نصیبش شده است، به جای مستی و غرور و ستمکاری، استفاده در خدمت‌گزاری به مردم و نجات قحطی‌زدگان می‌نماید، اعم از مشرک و موحد یا خودی و بیگانه. از کشور مصر و



از اکناف نزدیک و دور، رو به پایتخت آورده جیره‌ی گندم و آذوقه به بهای مختصر دریافت می‌دارند. ضمناً مردم منطقه آشنا و مجذوب رسول خدا و آئین توحید، از طریق محبت و نعمت، می‌گردند.

فایده یا غرض دیگری که عاید می‌شود و شاید جزئی از برنامه‌ی رسالت یوسف و زمینه‌سازی برای پیام موسی (ع) بوده است، راه یافتن فرزندان یعقوب و خود یعقوب و آئین توحید به سرزمین متعم و متمدن مصر و گسترش بنی‌اسرائیل در آنجا است که قسمت عمده‌ای از سوره‌ی یوسف (۱۲) را به خود اختصاص داده است<sup>۱</sup>: مراجعه برادران برای دریافت جیره و شناخته شدنشان از طرف یوسف، طرز برخورد با آنها، کسب اجازه از پدر برای مراجعه‌ی مجدد و بردن برادر کوچک‌تر، اکراه یعقوب و استمرار او در صبر و امید که خود پرتوی دیگر از نبوت بر پرده‌ی بشریت، در این نمایشنامه‌ی واقعیت است، تدبیری که یوسف برای نگاه داشتن برادر بر طبق آئین پادشاهی به کار می‌اندازد، شناخته شدن یوسف از طرف برادران که همراه با شرمساری شدید و توبه‌ی آنها می‌شود و بزرگواری یوسف و تقاضای عفو برایشان از خدا، اعلام این نتیجه و پند که هر کس پروا و پایداری پیشه گیرد خدا پاداش نیکو کرداران را تباه نخواهد کرد:

«إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup>

فرستادن پیراهن برای پدر و دعوت از خانواده برای اقامت و امنیت در مصر:

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيَهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ

اللَّهُ آمِنِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۹۹)

(و چون به خانه‌ی یوسف وارد شدند پدر و مادرش را به نزد خود جا داده

گفت داخل مصر شوید که ان شاء الله در امنیت خواهید بود.)

تا آنجا که وقتی پدر و مادرش را به تخت خود می‌نشانند همگی به او سجده

می‌نمایند. خواب زمان طفولیت و علیم و حکیم بودن خدا در تمام دوران، به خاطر

یوسف آمده می‌گوید:

۱. آیات ۵۸ تا ۱۰۱ یا چهل درصد کل سوره یوسف (۱۲).

۲. یوسف (۱۲) / ۹۰: گفتند: مگر تو به راستی یوسفی؟! گفت: من یوسفم و این برادر من است. خدا بر ما نعمت بزرگی بخشید؛ مسلماً هر که پروا و شکیبایی ورزد، [نیکوکار است و] خدا پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد.

«يَا أَبْتَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»  
(يوسف (۱۲) / ۱۰۰)

(... ای پدر من این تأویل خوابی است که قبلاً دیده بودم! خدا آن را تحقق داد، به یقین آن گاه که خدا مرا از زندان بیرون آورد و شما را پس از جدایی که شیطان میان من و برادرانم افکند از بیابان به اینجا کشاند، در حق من احسان و نیکی نمود، به درستی که خداوند در آنچه خواهد ذره پروری و لطف دارد و او مسلماً دانا و فرزانه است.)

داستان با سپاس از پروردگار علیم و حکیم پایان می‌یابد که به یوسف قدرت داده، علم و حکمت آموخته، پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، در دنیا و آخرت یاور و سرور او می‌باشد و اینک می‌خواهد که او را مسلمان از دنیا ببرد و به شایستگیان ملحقش سازد:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (يوسف (۱۲) / ۱۰۱)

(پروردگارا به تحقیق از قدرت پادشاهی نصیبم کردی و از تأویل رویاها تعلیم دادی، ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین تو سرور و یاور من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگیان ملحقم ساز.)

مجموعه و محصول داستان یا ترازنامه ولادت و نبوت یوسف (ع)، همان‌طور که در آخرین آیه سوره جمع‌بندی شده، عبرت و دلالت است و هدایت و رحمت، برای مردم و اقوامی که ایمان می‌آورند. قرآن داستان یوسف را برای امت آخرالزمان و آیندگان جهان، با تکرار و توضیحات لازم، زنده کرده است. رسولی بنا به وحی خدا رسالت رسول سلفی را استمرار می‌بخشد:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لَأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

۱. همان حکمت یا رفتار و کردارهایی که انسان را در صراط مستقیم خدا می‌اندازد و در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آیه‌ی بعثت آمده است.

(یوسف (۱۲) / ۱۱۱)

(قطعاً در قصه‌های آنها پند و عبرت برای صاحبان عقل و خرد بوده گفتار ساختگی نیست بلکه تصدیق و تأیید اخبار گذشته و بیان هر مطلب است و برای مردمانی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمت است.)

نه چگونه به دنیا آمدن است نه چگونه از دنیا رفتن، بلکه رهنمودی است برای چگونه زیستن، زیستن هم نه به قصد زیستن تنها و پرستش دنیا بلکه استملاک و استفاده از دنیا برای رسیدن به رحمت خدا، از طریق صبر و توکل در برابر محرومیت‌ها و مشکلات، بهره‌مندی از عالی‌ترین داده‌های طبیعت چون حسن اندام و خانه و سرمایه و سلطنت، همراه با شکر و تقوا، بخشش و گذشت در حق بداندیشان و خوبی و خدمت به هموعان، و در سراسر این احوال غافل نبودن از یاد خدا و راه خدا ... چنین است راه و روش پیامبران و پیروان راستین او که از روی بینائی همه را به سوی خدای پاک دعوت می‌نماید و شریک و شبیهی برایش نمی‌سازد:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۱۰۷)

(بگو چنین است راه من، که خودم و هر کس که پیروی از من می‌کند، از روی بصیرت و بینش به سوی خداوند دعوت می‌نمایم در حالی که خدای پروردگار همه‌ی ما منزّه بوده و من از مشرکین نیستم.)

## ۵- موسی کلیم الله

ولادت و نبوت موسی (ع)، با توجه و تفصیلی بیش از سایر انبیاء، در قرآن آمده است. روی هم رفته ۸۶۵ آیه‌ی پراکنده در ۴۹ سوره، درباره‌ی حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل داریم که به حساب کلمات در حدود ۱۵/۵ درصد قرآن می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. از ۸۶۵ آیه، ۱۱ آیه راجع به ولادت حضرت موسی (ع) است، ۱۸ آیه مربوط به مبارزات و آزمایش‌ها و هجرت و ازدواج تا قبل از نبوت می‌شود و ۶۸ آیه یعنی جمعاً ۹۷ آیه از قضایای دریافت رسالت (یا نبوت) و مأموریت نجات بنی اسرائیل بحث می‌کند. از بقیه ۷۶۸ آیه ۳۳۲ آیه بحث و برخوردهای حضرت موسی (ع) با فرعون و فرعونیان و مصریان و با خود بنی اسرائیل و روانه کردنشان به ارض موعود است که متن رسالت حضرت موسی (شامل نبوت و مأموریت) را نشان می‌دهد. قسمت عمده ۴۳۶ آیه که تقریباً نصف مجموعه آیات می‌شود ادامه اعمال و اخلاق و افکار امت موسی بعد از رحلت اوست، و برخورد آنها را با خاتم الانبیاء و با قرآن و مسلمانان، پیش روی ما و پیش روی خود آنها می‌گذارد تا هم عبرت و تنبیه برای پیروان قرآن باشد و هم توجه و تذکر برای اصلاح و ارشاد یهودیان، در جهت اجرای دین و کتاب خودشان.

این توجه و تفصیل مسلماً نه برای داستان‌سرایی و سرگرمی مسلمان‌ها است و نه برای تحقیر یهودیان و تحریک علیه آنان، که هر دو مورد آن دور از شأن و شیوه قرآن و برنامه نبوت می‌باشد. یک شیوه خردمندانه و انسانی تفهیم و تأثیر و تربیت که حد وسط مابین تعلیم نظری مسائل به‌وسیله‌ی معلم و تمرین و تجربه عملی به‌وسیله‌ی خود شخص می‌باشد و در قرآن مکرر به کار برده می‌شود، استفاده از «موارد» و استشهاد به وقایع است که از طریق امثاله و داستان‌ها انجام می‌گیرد. از این راه، هم منظور بهتر دریافت می‌شود و هم مطلب در ذهن‌ها و دل‌ها جای می‌گیرد.

\* \* \*

ولادت موسی (ع) برای اولین بار در سال ۴ بعثت در آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره طه (۲۰) مطرح می‌گردد. شش هفت سال بعد نیز، با تفصیل و توضیح بیشتر، در ۷ آیه از سوره قصص (۲۸) آمده است که چنین آغاز می‌گردد:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ  
وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»  
(قصص (۲۸) / ۷)

(و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و هرگاه درباره‌اش ترسیدی به دریا (یا به آب رودخانه نیل) بینداز و ترس و اندوهی نداشته باش بدان که او را به تو باز خواهیم گرداند و از فرستادگان و رسولان‌ش خواهیم ساخت.)

در هر دو جا به دنیا آمدن موسی همراه با وحی خدا است که برای پیغمبر شدن نامزد گردیده مباشرت و مراقبت خدا بالای سرش می‌باشد. به‌طوری که می‌دانیم و در آیات و سوره‌های دیگر قرآن خوانده‌ایم موسی در زمانی قدم در این دنیا می‌گذارد که بنی‌اسرائیل، با آنکه با دعوت و عزت به‌مصر هجرت کرده بودند، زندگی اسارت‌بار و پر مشقتی را می‌گذراندند. فرعون که شنیده یا در خواب دیده

→ کلیه آیات مربوط به حضرت موسی، از ولادت تا رحلت، آیات مربوط به بنی‌اسرائیل، از زمان موسی تا خاتم انبیاء در جدولی، برحسب زمان نزول، جمع‌آوری شده است. خوانندگان محترم می‌توانند در صفحات ۱۵۵ تا ۱۶۴ متمم جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن» ملاحظه نمایند.

متمم جلد اول کتاب «سیر تحول قرآن» اکنون بخشی از جلد سیزدهم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۸۶ با نام «سیر تحول قرآن (۲)» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و جدول موردنظر در صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۸ آن قرار دارد (ب.ف.ب).

بود که مردی از بنی اسرائیل سلطنت او را سرنگون خواهد کرد، دستور داده بود هر تازه مولود ذکور آنها را بلافاصله سر ببرند. مادر موسی سخت به وحشت می افتد و طبق وحی خدا کودک شیرخوار را در سبد یا در صندوقچه چوبی می اندازد. کشتی یک نفره ی شناور که ناخدایش خدا است وقتی از کنار باغات و قصر لب رود خانه ی فرعون می گذرد جلب توجهشان را می کند. زن فرعون، بی خبر از آنچه هست و آنچه خواهد شد، علاقه مند می شود که کودک آب آورده را به فرزند ی بگیرد. فرعون نیز به این امر صحنه گذارده سایه ی سرپرستیش به سر طفل ناشناس می افتد. از طرف دیگر خواهر فرعون بنا به نگرانی مادر که به پی جویی صندوقچه آمده بود به طور ظاهراً تصادفی تماشاگر صحنه ی صید کودک گریبان از آب و امتناع او از گرفتن پستان دایه ها و زن ها می شود. پیشنهاد می کند که اگر مایل باشند کسی را بیابند که عهده دار نگهداری بچه گردد. به این ترتیب نوزد نامزد نبوت، بنا به وحی خدا بر مادر و بر طبق مکانیسمی که بر ما مجهول است، به طور طبیعی و عادی، بر طبق وعده الهی به آغوش مادر برگشته نه تنها در چنگال مرگ نمی افتد بلکه در خانه دشمنش و دشمن خدا پذیرایی و پرورنده می شود!

از جریان اقامت موسی در قصر فرعون و دوران صباوت و بلوغ و جوانی او، قرآن اطلاعی در اختیار ما نمی گذارد. جز اشاره مختصر در آنجا که حضرت موسی نبی، وقتی ابلاغ مأموریت خود را به فرعون می نماید فرعون با زبان مطالبه ی ولی نعمتی یادآور پرورش کودکی او و سال هایی را که در میانشان گذرانده است می شود.

«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ.»

(شعراء (۲۶) / ۱۸)

(آیا، تو را در کودکی در دامن خودمان پرورش ندادیم و سنواتی از عمر خود را در میان ما نگذراندی؟)

و موسی جواب می دهد این چه منتی است بر سر من می گذاری، در حالی که بنی اسرائیل را بنده ی خود کرده ای؟!

پس از ولادت تنها داستانی را که قرآن از دوران تربیت و تدارک موسی ذکر می نماید، و خود درس نمونه ای برای مبارزات مورد رضای خدا می باشد، درگیری خشونت آمیز جوان نیرومند برومند با یک قبطی مخالف، بنا به استمداد یک عبری موافق است که منجر به کشته شدن قبطی و پشیمانی و توبه خواهی موسی به درگاه

الهی، به سبب پشتیانی از یک معجرم، می‌گردد. موسی که پریشان از این پیش‌آمد است و مخفیانه وارد شهر شده بوده است، روز بعد مواجه با صحنه مجددی از مبارزه جوان وابسته به گروه خودش می‌گردد و متهم به جباریت می‌شود. و چون سر و صدای این اعمال در شهر پیچیده است مردی برای موسی خبر می‌آورد که آن طرف شهر علیه او، بالائی‌ها به مشورت نشسته‌اند و تا دیر نشده است جانش را نجات دهد. موسی یکه و تنها با کوله باری از ترس و تعجیل راه مدین را در پیش می‌گیرد. پس از طی طریق در کنار چاه‌های آب خور شهر به امید پیش‌آمد چیزی از جانب خدا، رحل اقامت می‌اندازد. با وجود خستگی و خوف و گرسنگی، به دو دختر گله‌دار که دیگران مهلت آب برداشتن به آنها نمی‌دادند، کمک کرده گوسفندانشان را سیراب می‌نماید. همین واقعه‌ی ساده و خدمت بی‌شائبه نقطه‌ی عطفی در سرنوشت موسی و وسیله‌ی آشنایی و پناه‌یابی او نزد شعیب می‌گردد. و بالاخره منتهی به یک قرارداد ده ساله شبانی گوسفندان شعیب در برابر ازدواج با یکی از آن دو دختر می‌شود، شبانی گوسفندان که می‌گویند کارآموزی و شغل غالب پیغمبران بوده است.

دو جریان فوق نیز تنها در سوره قصص (۲۸) آمده است. سوره‌ای که برای موسی حالت سوره یوسف (۱۲) را دارد.

به نظر می‌رسد کارآموزی و آمادگی یوسف برای پیغمبر شدن، با پایان قرارداد شبانی و مهاجرت با اهل بیت خود به صحرای طور، به مرحله نهایی می‌رسد. اینک که موسی سنین کودکی و جوانی را پشت سر گذارده، وظیفه کسب معاش و ازدواج را انجام داده و با ابتلاها و با توبه و احسان‌هایی شایستگی لازم برای انجام رسالت الهی را پیدا کرده است، آیه کریمه‌ی:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي

الْمُحْسِنِينَ.» (قصص (۲۸) / ۱۴)

(و چون به کمال قوت و اعتدال خود رسید به او حکم و علم دادیم و

این چنین نیکوکرداران را پاداش می‌دهیم.)

درباره‌اش تحقق پیدا می‌کند. همان اعطای حکم و علم که درباره‌ی یوسف (ع) نیز دیده بودیم. موسی (ع) وارد دنیای جدیدی می‌شود که تنها نخواهد بود ولی مشحون از وظایف طاقت فرسا و مخاطرات و خدمات بی‌انتها است. در ورود موسی (ع) به دوران یا به مرحله جدید، خداوند صریحاً می‌گوید تو را به خاطر خودم، یا برای مأموریت

و کاری که در نظر است، ساخته و پرداخته‌ام:

«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي.» (طه (۲۰) / ۴۱)

(و تو را برای خودم ساخته و گزیده‌ام.)

برخلاف دوران صَبَاوت و تربیت، قرآن از این دوران که ابلاغ رسالت است و محصول و نهایت قلبی‌ها می‌باشد، با تفصیل بیشتر و توضیحات آموزنده‌ای یاد می‌کند. داستان در چهار سوره به ترتیبی که رسم قرآن می‌باشد آمده است. با اعلام و ابهام آغاز می‌گردد، اشاراتی اضافه می‌شود، تدریجاً تفصیل داده می‌شود و با توضیح و اضافاتی تکمیل می‌گردد<sup>۱</sup>:

(۱) نازعات (۷۹)، سال دوم بعثت، آیات ۱۵ تا ۱۷ (۳ آیه = ۱۵ کلمه):

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.

أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ ظَعِينٌ.» (نازعات (۷۹) / ۱۵ تا ۱۷)

(آیا داستان موسی به نظرت رسیده است؟

آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد. به سوی

فرعون برو همانا که سرکش شده است.)

(۲) شعراء (۲۶)، سال چهارم بعثت، آیات ۱۰ تا ۱۷ (۸ آیه = ۵۰ کلمه):

«وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ.

وَأَلْهِمْ عَلَيَّ ذَنْبًا فَاخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ.

مُسْتَمِعُونَ.

فَأَتَيْنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ.»<sup>۱ و ۲</sup>

۱. گاهی اوقات برای تذکر، تکرارهای ادغام شده‌ای نیز پیش می‌آید.

۲. شعراء (۲۶) / ۱۰ تا ۱۷: [به یاد آر] هنگامی که صاحب اختیارت موسی را ندا داد که: به سراغ آن گروه

(۳) طه (۲۰)، سال چهارم بعثت، آیات ۹ تا ۴۷ (۵۲ آیه = ۲۹۵ کلمه):

«وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى .  
 إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا  
 بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَي النَّارَ هُدًى .  
 فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى .  
 إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى .  
 وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى .  
 إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي .  
 إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى .  
 فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى .  
 وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى .  
 قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ  
 أُخْرَى .  
 قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى .  
 فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَبِيبَةٌ تُسْعَى .  
 قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَتُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى .

→ گروه فرعون؛ [و توجه کن که با هشدار تو] آیا [باز هم] پروا نمی‌کنند؟

گفت: صاحب اختیار، از آن ترس دارم که مرا دروغ پرداز بشمارند.

و تحمل [کافی] ندارم و بیانم رسا نیست؛ پس به هارون نیز [پیام] فرست [که دستیار من باشد]؟

و آنان ادعای گناهی بر گردن من دارند؛ می‌ترسم مرا به قتل برسانند.

گفت: هرگز؛ با معجزات ما بروید که [همه جا] در کنار شما هستیم و [گفتگوی شما را] می‌شنویم.

نزد فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار جهانیان هستیم،

[می‌خواهیم] که دودمان یعقوب را در اختیار ما بگذارید.

۱. جدول ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن» این آیات سوره شعراء (۲۶) (به شماره نزول ۸۴) را مختصری بعد از سوره طه (۲۰) (شماره نزول ۸۰) نشان می‌دهد و سال آن را ۵ بعثت تعیین کرده است. اتفاقاً فهرست‌های شهرستانی و بلاشر نیز سوره شعراء (۲۶) را کمی بعد از طه (۲۰) تعیین کرده‌اند ولی بنا به روال عادی ارائه مطالب در قرآن (یا سر تحولی آیات که در متمم جلد اول بررسی شده است) و تقریبی بودن اصولی حساب احتمالات، به نظر می‌آید لازم باشد تصحیحی به عمل آمده آیات ابتدای سوره شعراء (۲۶) را با آیات بعدی یک پارچه بگیریم تا سال نزول و شماره نزول مجموعه قبل از سوره طه (۲۰) قرار بگیرد.



وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَيَّ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيِّضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى .  
 لِثُرَيْكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى .  
 أَذْهَبُ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَعْيِي .  
 قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي .  
 وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي .  
 وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي .  
 يَفْقَهُوا قَوْلِي .  
 وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي .  
 هَارُونَ أَخِي .  
 اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي .  
 وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي .  
 كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيرًا .  
 وَتَذْكُرَكَ كَثِيرًا .  
 إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا .  
 قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى .  
 وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى .  
 إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَمْرًا يَوْحَى .  
 أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَآقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ  
 عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي .  
 إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مِنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ  
 كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَفَتَلْتُمُ نَفْسًا فَجَئِينَاكَ مِنَ الْعَمِّ فَتَنَّاكَ فَتُونَا  
 فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى .  
 وَأَصْطَلَعْتَكَ لِنَفْسِي .  
 أَذْهَبُ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي .

اذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى .  
 فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى .  
 قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى .  
 قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى .  
 فَأَتَيَاهُ فَقَوْلَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ  
 جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى .<sup>۱ و ۱</sup>

۱. طه (۲۰) / ۹ تا ۴۷: آیا داستان موسی به تو رسیده است؟  
 آن دم که [در تاریکی صحرا] آتشی را مشاهده کرد و به خانواده‌اش گفت: اندکی مکث کنید که آتشی  
 دیدم، بسا که افروزه‌ای از آن را برای شما بیاورم، یا در پرتو آن [به جای امنی] راه یابم.  
 چون موسی به آتش نزدیک شد، ندا رسید: ای موسی.  
 من صاحب اختیار توام، پای پوش خود را [به احترام] بیرون آر، که در سرزمین مقدس «طوی» هستی.  
 تو را [به مقام رسالت] برگزیده‌ام، به آنچه وحی می‌شود گوش فرا دار.  
 منم خدا که معبودی جز من نیست، مرا بندگی کن و برای یاد من نماز برپا دار.  
 بی‌گمان رستخیز فرا رسیدنی است، [ولی زمان] آن را پوشیده می‌دارم تا هر کس در برابر تلاش خود جزا  
 بیند.  
 آن کس که رستخیز را باور ندارد، و پیرو هوای نفس خویش شده است، هرگز نباید تو را از [توجه به]  
 رستخیز باز دارد، که به هلاکت [و تباهی] افتی.  
 ای موسی: در دست راست تو چیست؟  
 گفت: چویدست من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌ریزم و نیازهای  
 دیگری نیز به آن دارم.  
 [خدا] گفت: ای موسی، آن را بیفکن.  
 چون آن را به زمین انداخت، ناگهان ماری شد که به سرعت می‌خزید.  
 گفت: آن را بگیر و مترس؛ ما آن را به حالت نخستین بازمی‌گردانیم.  
 دستت را به پهلوی خویش بر، تا سپید و روشن [و] بی‌آسیب خارج شود، [این هم] معجزه‌ای دیگر.  
 [می‌خواهیم] که معجزات بزرگ‌تر خود را به تو بنماییم.  
 به سوی فرعون برو که سر به طغیان برداشته است.  
 گفت: صاحب اختیار، صبر و تحملم را زیاد کن.  
 و کارم را آسان ساز.  
 و لکنت را از زبانم بگشای.  
 تا گفتار مرا دریابند.  
 و برای من دستیاری از کسانم مقرر دار.  
 برادرم هارون را.  
 پشتم را به [کمک] او استوار دار.

(۴) نمل (۲۷)، سال هشتم بعثت، آیات ۷ تا ۱۲ (۶ آیه = ۸۱ کلمه):

«إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ  
بَشَيْهَابٍ قَبَسَ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.  
فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ .  
يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .  
وَأَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا  
مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ.

→ و او را در امر [رسالت]م شریک گردان.

تا تو را فراوان تقدیس کنیم.

و فراوان به یادت باشیم.

که همواره به [حال] ما بینایی.

[خدا] گفت: ای موسی، آنچه خواسته‌ای در اختیار توست.

دیگر بار هم نعمت بزرگی به تو داده بودیم.

آنگاه که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم.

که کودک را در صندوق قرار بده و به رود [نیل] افکن تا امواج، او را به ساحل اندازد و دشمن من و

دشمن او صندوق را بگیرد؛ و محبوبیتی از جانب خود بر تو القاء کردم تا [مورد محبت آنان قرار

گیری]، و [به دست آنان] زیر نظر من پرورش یابی.

آنگاه که خواهرت [با نگرانی در تعقیب صندوق] می‌رفت و گفت: آیا [می‌خواهید] کسی را به شما

معرفی کنم که سرپرستی‌اش کند؟ بدین قرار تو را به [آغوش] مادرت بازگردانیم تا دیده‌اش روشن

گردد و اندوه نخورد؛ و [آنگاه که به غیر عمد] یک نفر را کشتی، تو را از اندوه [و گرفتاری] نجات

دادیم و بارها تو را آزمودیم، تا اینکه سال‌ها در میان مردم مدین به سر بردی، اینک بر اساس تقدیر

[الهی] باز آمده‌ای.

تو را برای [پیامبری] خود پرورش دادم.

به همراه برادرت معجزات مرا [برای آنان] ببرید و در یاد کردن من سستی نکنید.

به سوی فرعون بروید که سر به طغیان برداشته است.

و با نرمش با او سخن بگویید، بسا که پند پذیرد یا [از خدای] بترسد.

گفتند: صاحب اختیارا، می‌ترسیم که بر ما سخت گیرد و گردن فرازی کند.

گفت: مترسید، من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

نزد او بیایید و بگویید: ما دو رسول پروردگار توایم، دودمان یعقوب را در اختیار ما بگذار و آزارشان

مده، نشانه‌ای از صاحب اختیار برای تو آورده‌ایم، و درود بر آن که پیرو راه هدایت باشد.

۱. در داخل این مجموعه ۷ آیه = ۶۸ کلمه مربوط به ولادت و تربیت موسی (از ۳۷ تا ۴۳) می‌باشد.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.  
وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ  
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.<sup>۱</sup>

(۵) قصص (۲۸)، سال دهم و یازدهم بعثت، آیات ۲۹ تا ۳۵ (۷ آیه = ۱۲۷ کلمه):  
«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ  
لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ  
لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.  
فَلَمَّا أَنَاهَا تُوْدِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ  
الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.  
وَأَنْ أَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا  
مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ .  
اسئلكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ  
جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ  
كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.  
قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ.  
وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي  
أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ .

۱. نمل (۲۷) / ۷ تا ۱۲: [به یاد آر] آنگاه که موسی [در تاریکی صحرا] به خانواده‌اش گفت: من آتشی [از دور] دیدم؛ به زودی خبری از آن برای شما می‌آورم یا پاره آتشی که گرم شوید.  
چون به آتش رسید، ندایی برخاست که: مبارک باد آن که در آتش است و آن که پیرامون آن است؛ و منزله است خدای صاحب اختیار جهانیان.  
ای موسی، منم خدای فرا دست و فرزانه.  
چو بدست خود را بیفکن؛ و چون موسی آن را دید که به سان ماری سبکخیز می‌خزد، واپس گریخت و برنگشت؛ [خدا گفت: ای موسی، مترس که پیامبران در آستان من ترسی ندارند.  
مگر کسی که مرتکب ظلمی شده باشد؛ آنگاه [حتی او هم اگر] از پی بدی، به شایستگی تغییر روش دهد، [ایمن است] که من آمرزگاری مهربانم.  
دست را در گریبان فرو بر تا سپید [و] بی‌آسیب خارج شود؛ [این] از جمله‌ی آن معجزه‌های است برای [دعوت] فرعون و قومش که آنان گروهی منحرف بوده‌اند.

قَالَ سَتَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَجَعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا  
بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْعَالَمِينَ.<sup>۱ و ۲</sup>

خلاصه‌ی این قسمت از داستان، این که موسی بی‌خبر از همه جا یک مرتبه این کلام را می‌شنود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.» (قصص (۲۸) / ۳۰)

(... من هستم! من خداوند یکتای ارباب جهان‌ها!)

که نکات برجسته آن به‌لحاظ بحث حاضر چنین است:

در شب سرد تاریکی که موسی با خانواده و چارپایان به مصر برمی‌گشته است آتشی را در طرف کوه طور مشاهده می‌نماید. به طرف آتش می‌رود تا شاید راه را بیابد و قطعه‌ای برای گرم کردن کسانش بیاورد. با ندای:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» (طه (۲۰) / ۱۲)

(به‌درستی که من پروردگار تو هستم!)

مواجه می‌شود و بلافاصله با اطلاعیه و دستور:

۱. قصص (۲۸) / ۲۹ تا ۳۵: چون موسی مدت [خدمت خود] را سپری کرد و خانواده‌اش را [همراه خود] حرکت داد، [در تاریکی صحرا] از جانب کوه طور آتشی دید؛ به خانواده‌اش گفت: کمی صبر کنید که من آتشی [از دور] دیدم، بسا که از آن برای شما خبری یا اخگری بیاورم که گرم شوید. چون به آتش نزدیک شد، در کرانه خجسته آن دره، بر جایگاهی مبارک، از درخت ندایی برخاست که: ای موسی، منم خدا، صاحب اختیار جهانیان.

چو بدست خود را بیفکن؛ و چون موسی آن را دید که به سان ماری سبکخیز می‌خزد، واپس گریخت و برنگشت؛ [خدا گفت]: ای موسی، پیش آی و ترس؛ ایمن هستی.

دستت را در گریانت فرو بر تا سپید [و] بی‌آسیب خارج شود و [برای رهایی] از این ترس، بازوی خود را به سمت خودت جمع کن؛ و اینها دو دلیل از جانب صاحب اختیار برای فرعون و سران [قوم] اوست، که آنان گروهی منحرف بوده‌اند.

گفت: صاحب اختیار، من یک تن از آنان را [به غیر عمد] کشته‌ام، می‌ترسم مرا به قتل برسانند. و برادرم هارون از من زبان آورتر است، او را به کمک من فرست که مرا تصدیق کند، که می‌ترسم مرا دروغ پرداز شمرند.

گفت: تو را با [کمک] برادرت قوی‌دست خواهیم کرد و شما را در موضعی مسلط قرار می‌دهیم که به [برکت] معجزات ما بر شما دست نیابند؛ شما و پیروانتان پیروزید.

۲. برای صرفه‌جویی در وقت و طولانی نشدن مقاله کلیه آیات مربوطه را نیاوردیم ولی به خوانندگان اهل مطالعه و ذوق توصیه می‌شود آیات چهار سوره را به ترتیبی که ارائه شده است از روی قرآن خودشان، با تأمل و دقت لازم بخوانند و به طرز تحول و توسعه تدریجی آیات و مطالب توجه نمایند.

«وَأَنَا أَحْتَرُّكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» (طه / ۱۳)

(من تو را اختیار کرده و برگزیده‌ام پس گوش به آنچه وحی می‌شود فرا دار.)

دریافت قاطع نبوت می‌نماید. در چند جمله کوتاه خداوند به او خبر از وجود و وحدانیت خود و نمازی که راه و یاد اوست داده اعلام قیامت و پاداش در برابر تلاش و تقوا را می‌نماید، یعنی دو علمی که دور از دسترس بشر و یگانه وظیفه پیغمبران است. پرده عوض می‌شود: خدا راجع به چوب عصایی که موسی در دست دارد پرسش می‌کند و پس از آنکه موسی اقرار به خواص ساده و هنر ناچیز آن می‌نماید می‌گوید به زمین بیندازد. عصا در دم ازدها می‌گردد و وسیله الهی موسی برای اثبات نبوت و اجرای مأموریت می‌شود:

«اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (نازعات / ۱۷) و طه / ۲۴)

(برو سوی فرعون به درستی که طغیان کرده است.)

موسی وحشت زده است و اظهار ناتوانی و ترس و میل به نافرمانی نموده کمک برادرش را می‌طلبد. خداوند خاطر جمعی داده ولادت و نجات و پناه دادنش به نزد فرعون و حمایت و تقویتش را به یاد او آورده، می‌گوید:

«لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ» (طه / ۴۶)

(... نترسید، بدانید که من با شما هستم می‌شنوم و می‌بینم.)

و سپس مأموریتش را که رهبری بنی اسرائیل است و یا نجات آنها از اسارت فرعون باید آغاز شود تفهیم او می‌نماید.

نکته تطبیقی ظریفی که از مجموعه آیات ابلاغ رسالت برمی‌آید این است که موسی (ع)، برخلاف ابراهیم (ع)، علاوه بر آنکه تفکر و توجه قبلی به نبوت خود و به دعوت مردم و انجام مأموریت نداشته و تراوشی از او نمی‌بینیم، ترس و بی‌میلی هم نشان می‌دهد. خدا است که او را قدم به قدم پیش آورده و مأموریت و دستور و وسیله می‌دهد. اما ابراهیم با رشدی که قبلاً دریافت داشته و عشق و علاقه ذاتی که به حقیقت و حق دارد شخصاً به کشف و درک ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌رود و به دعوت و ارشاد پدر و قوم خود می‌پردازد. با قربانی و قبول خطرات، امام می‌شود و خود او است که درخواست نبوت و رسالت و دعا برای آیندگان امت می‌نماید.

دوران‌های بعدی ایفای رسالت است، رسالتی که شامل دو قسمت یا دو فصل متمایز می‌شود:

- الف) نجات بنی اسرائیل و رساندنشان به ارض موعود، یا رهبری امت،  
 ب) هدایت و ارشاد بنی اسرائیل در جهت توحید و تقوا، یا نبوت.  
 قسمت اول مشکل‌ترین بخش رسالت موسی و مشتمل بر مشروح‌ترین آیات بوده  
 حالت نمایشنامه کاملی را دارد که در سه مرحله یا در سه صحنه ارائه شده است:  
 (۱) مواجهه با فرعون،  
 (۲) مقابله با سحره،  
 (۳) اتمام حجت و درگیری‌ها و موفقیت.

البته ضمن این سه مرحله یا سه صحنه، هدف اصلی رسالت که ارشاد مردم و دعوت به سوی خدا است نیز انجام می‌گردد.

### (۱) مواجهه با فرعون

رفتن یک چوپان چوپ به دست زنده پوش با برادر عامی‌اش به دربار پُر از سرباز و دربان و به نزد فرعون که مالک اموال و اراضی و افراد امپراتوری بزرگ مصر بوده خود را خدای روی زمین می‌داند و سپس خواستن اینکه خدای نادیده‌ای که او را فرستاده است بنده شده اسیران خدمت‌گزارش را تحویل آنها بدهد، اگر خبر آن را امروزه به راحتی و سادگی در قرآن یا تورات می‌خوانیم و داستانش را به زبان یا قلم می‌آوریم، در آن زمان در شرایط حاکم و در عمل، نه تنها کار بی‌فایده‌ی خطرناک بلکه ناممکن و غیرقابل‌تصوری می‌آمده است! انجام این کار را تنها باید مدیون اراده و اطمینانی بدانیم که خدا در موسی القاء کرده است.

نگهبانان کاخ و خود فرعون در برابر جسارت حضور و ادعا و اظهارات عجیب موسی و هارون، چنان مبهوت و «هاج و واج» مانده بودند که قدرت تشخیص و تصمیم بر افکار و اعمال از آنها سلب شده بوده است تنها توجیهی که فرعون پیدا می‌کند دیوانه شناختن موسی است:

«قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»<sup>۱</sup>

و بعد که کمی به خود می‌آید او را ساحر تشخیص می‌دهد:

۱. شعراء (۲۶) / ۲۷: [فرعون] گفت: رسولی که بر شما فرستاده شده، دیوانه است.

«فَتَوَلَّىٰ بَرَكْنَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»<sup>۱</sup>

برخورد با فرعون و جریان‌های ابلاغ و اثبات و دعوت تا هلاک فرعون، که قسمت مهم و مشکل رسالت موسی (ع) را تشکیل می‌دهد و پیش از ولادت و تربیت و موفقیت‌های بعدی نقش اساسی در تعلیم و تنبه پیغمبر آخرین دارد، زودتر از مطالب دیگر و با تکرار بیشتر در سال‌های اولیه نزول قرآن و در سوره‌های زیر آمده است. ترتیب محتوایی و توالی مضامین آیات نیز به همان روایی است که در بند قبلی مربوط به ابلاغ رسالت دیدیم:

سال دوم بعثت؛ نازعات (۷۹) / ۱۸ تا ۲۶،

فجر (۸۹) / ۱۰ تا ۱۲، جمعاً ۱۴ آیه = ۵۰ کلمه

سال سوم بعثت؛ صافات (۳۷) / ۱۱۴ تا ۱۱۶، جمعاً ۳ آیه = ۱۶ کلمه

سال چهارم بعثت؛ شعراء (۲۶) / ۱۷ تا ۶۷،

ذاریات (۵۱) / ۳۸ تا ۴۰،

دخان (۴۴) / ۱۶ تا ۳۱،

طه (۲۰) / ۴۷ تا ۵۵، جمعاً ۷۹ آیه = ۵۱۰ کلمه

سال پنجم بعثت؛ مؤمنون (۲۳) / ۴۵ تا ۴۸،

زخرف (۴۳) / ۴۸ تا ۵۶، جمعاً ۱۶ آیه = ۱۳۰ کلمه

سال ششم بعثت؛ طه (۲۰) / ۵۴ تا ۷۹، جمعاً ۲۷ آیه = ۳۱۴ کلمه

سال هشتم بعثت؛ اسراء (۱۷) / ۱۰۱ تا ۱۰۳، جمعاً ۳ آیه = ۴۱ کلمه

سال دهم بعثت؛ اعراف (۷) / ۱۰۳ تا ۱۳۶، جمعاً ۳۲ آیه = ۳۴۳ کلمه

سال یازدهم بعثت؛ یونس (۱۰) / ۷۵ تا ۹۲، جمعاً ۱۸ آیه = ۱۳۰ کلمه

سال دوازدهم بعثت؛ قصص (۲۸) / ۳۶ تا ۴۰،

مؤمن (۴۰) / ۲۳ تا ۴۶، جمعاً ۳۱ آیه = ۴۳۴ کلمه

خلاصه و جریان کلی این قسمت از نمایشنامه که در سه پرده اجرا می‌شود چنین

است:

اولین عکس‌العمل فرعون، در برابر مأموریت موسی (ع) از طرف خدا، این است که با شگفتی تمام پیرسد اصلاً خدا یا ارباب شما دو نفر، چه چیزی است و چه کسی

۱. ذاریات (۵۱) / ۳۹: ولی [فرعون] با تکیه بر قدرتش، [از پذیرش حق] سر باز زد و گفت: [موسی] جادوگر است یا دیوانه.



است؟

«قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ.» (شعراء (۲۶) / ۲۳)

(گفت فرعون رب العالمین چیست؟)

عکس العمل بعد از مختصر توضیح و استدلال‌های ارشادی موسی که برای فرعون به کلی نامأنوس و ناخواسته بوده است، دیوانه خواندن پیغمبر است و سپس تهدید به اینکه اگر حرف از خدای غیر از او بزند به زندان خواهد افتاد:

«قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى.» (طه (۲۰) / ۴۹)

(گفت، بگوئید رب شما دو نفر کیست؟)

موسی استدلال عقلی را با دلیل عملی، یعنی اژدها شدن عصا و درخشندگی کف دست که «سلطان مبین» یا حجت مشهود محسوس است، تقویت می‌نماید. فرعون به اعتبار هنر شایع و علم جاری آن زمان عمل موسی (ع) را از مقوله سحر و جادو تلقی می‌نماید و چون چیزی جز مالکیت و سلطنت مصر در نزدش مفهوم و ارزش ندارد. تنها توجیهی که پیدا می‌کند و عکس العمل سومش این است که موسی و هارون را توطئه گرانی بدانند که می‌خواهند از راه سحر املاک و اقتدار او را از چنگش بیرون آورند:

«قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى.» (طه (۲۰) / ۵۷)

(گفت، موسی آیا آمده‌ای که ما را از سرزمین و دولتمان بیرون کنی؟)

## ۲) مصاف موسی با جادوگران

فرعون برای مغلوب ساختن مدعی نوظهور و خنثی کردن حجت و سلطان او، موسی را، پس از مشورت با درباریان، دعوت به یک نوع مصاف و دوئل فنی یا مناظره علمی و عملی با استادان فن سحر کشور خودش می‌نماید. به این ترتیب بنا به مشیت الهی و نقشه یا مکر خدا:

«قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ.» (شعراء (۲۶) / ۲۹)

(گفت، اگر خدایی غیر از من بگیری حتماً تو را از زندانیان خواهم کرد.)

در این برخوردی که فرعون از ابتدا تعادل و تسلط خود را از دست داده بوده است، بزرگ‌ترین موفقیت نصیب موسی و خط خدا می‌گردد. به جای آنکه فرعون با زور و مال و حربه‌ای که دست بالا را دارد با فرستاده خدا روبه‌رو شود و او را مغلوب و معدوم سازد، طبق اصطلاح خود قرآن و خدا که می‌فرماید:

«وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»<sup>۱</sup>

منازعه در خط بینة یا عقل و عمل می‌آفتد که قلمروی حقیقت و عدالت است، علاوه بر آن به جای آنکه مسئله در محدوده حاکمیت فرعون فیصله یافته و خفه شود بنا به پیشنهاد خود فرعون در صحنه‌ی ناس مطرح و موجب آگاهی و ارشاد مردم می‌گردد:

«فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوِيًّا.

قَالَ مَوْعِدِكُمْ يَوْمُ الزَّيْتَةِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحِيًّا»

(طه (۲۰) / ۵۸ و ۵۹)

(پس هر آینه سحری مانند آن برایت خواهیم آورد و برای این کار بین ما و خودت میعادى قرار بده که در میدان همواری بوده هیچ کدام خلف عهد نکنیم.

گفت وعده گاه شما در روز زینت - یا جشن عمومی - باشد و مردم از صبح زود جمع شوند.)

شاه بیت پرده‌ی دوم قسمت دوم نمایشنامه همین مقابله یا مصاف موسی با جادوگران دست چین شده‌ی فرعون است. قرآن جهات مختلف و ریزه کاری‌های حساس قضیه را که تماماً در جهت صحنه گردانی پشت پرده‌ی خدا است و منتهی به پیروزی آشکار و آزاد حق بر باطل می‌گردد، به بهترین وجهی ارائه می‌دهد که از نمونه‌های اعلاى اعجاز قرآن است<sup>۲</sup> و ضمناً سرمشقى برای روشن صحیح تبلیغ و پیاده کردن راه خدا می‌باشد.

خوانندگان گرامی بهتر است برطبق شماره آیاتی که در فهرست اخیر داده‌ایم آیات مربوطه (بیشتر در سوره‌های شعراء (۲۶)، طه (۲۰) و سپس در اعراف (۷)) را پیش خود تلاوت نموده نکات اشاره شده و کارآیی نقشه الهی را دریافت کنند. ترس موسی از وارد شدن در غائله‌ی سرنوشت‌ساز و تحریک خدا را ببینند، توجه و تمرکز نظرها و خواست‌ها را احساس نمایند، در آیه‌ی:

«فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ» (شعراء (۲۶) / ۴۶)

(پس جادوگران به سجده افتادند)

۱. آل عمران (۳) / ۵۴: [یهودیان] دسیسه کردند، خدا هم [با] دسیسه [آنان] مقابله کرد، و خدا از همه دسیسه‌گران قوی‌تر است.

۲. و تورات‌های موجود به صورت بسیار ضعیف از کنار آن رد شده‌اند.

و گویا تراز آن در طه (۲۰) / ۷۰:

«قَالَتِي السَّحْرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى.»

(پس جادوگران برای سجده به رو افتاده گفتند ما به ارباب هارون و موسی ایمان آوردیم.)

اعلام پیروزی موسی یا خدا را بشنوند، شکست قطعی و خشم و تهدید فرعون را بخواند و بالاخره ایمان و ایثار و عرفان همان کسانی را ملاحظه نمایند که حریف برای شکستن رسالت موسی بسیج کرده و وعده بهترین پاداش‌ها را داده بود و به جرم نافرمانی فرمان بریدن دست و پا و به دار زدنشان را دارد:

«قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ.»

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَاَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ.»

(شعراء (۲۶) / ۵۰ و ۵۱)

(گفتند باکی برای ما نیست مابه‌سوی پروردگارمان برمی‌گردیم. همانا که حریص هستیم که نخستین گروندگان بوده و پروردگارمان از خطاهای ما درگذرد.)

و باز زبان‌دارتر و جسورانه‌تر آن در سوره طه (۲۰) آمده است:

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا

أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.»

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَاَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ

وَأُنْبَىٰ.» (طه (۲۰) / ۷۲ و ۷۳)

(گفتند ما هرگز بر آنچه از بینات به ما رسیده است و کسی که ما را سرشته است ترجیح نخواهیم داد، هر حکمی و قضاوتی که می‌خواهی درباره‌ی ما بکنی بکن تو فقط حکمران در زندگی این دنیا هستی. بدان که ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا خطاهایمان و آنچه را که در زمینه سحر ما را مجبور ساخته‌ای، بیامزد و خداوند هم بهتر و برتر است و هم ماندگارتر.)

در این مسابقه یا مناظره غلبه‌ی صد درصد با موسی و شکست قطعی از آن فرعون

شد.

### ۳) نجات بعد از ابتلاء

پرده بعدی از این قسمت، که در سوره‌های شعراء (۲۶) و طه (۲۰) سال چهارم بعثت

نیامده اشاراتی در سوره زخرف (۴۳) سال پنجم و تفصیل بیشتر در سوره اعراف (۷) در سال دهم دارد که دوران فشار و آزمایش و اتمام حجتِ دو طرفه‌ی بعد از پیروزی است. فرعون و فرعونیان شکست خورده در نبرد بینات، که البته حاضر به تسلیم به حق و تحویل دادن بنی اسرائیل نمی‌شوند، سلاح همیشگی مستبدین پیرو باطل و مدعیان دروغین حق و خدمت را به کار برده پای زور و خشونت و کشتار را میان می‌آورند. این بار مصاف میان خدا و فرعون است. با تجدید صحنه‌های آزمایشی قدرت‌نمایی و بلا از طرف خدا و لجاجت و خلفِ عهدهای مکرر فرعون، که اگر موسی فلان مصیبت را از سر آنها بردارد بنی اسرائیل را آزاد خواهد کرد، که در حقیقت و عملاً اعتراف به وجود خدا و قدرت او می‌شود و ایمانی است که به عصیان و فسق آلوده بوده مع‌ذالك پیروزی موسی به‌شمار می‌رود:

«وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لُتَسْحَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ.  
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ  
مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ.  
وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ  
لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.  
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ.»  
(اعراف (۷) / ۱۳۲ تا ۱۳۵)

(و گفتند هر زمان آن فال شوم- و آیه و نشانه‌ای را بیاوری تا ما را مسحور خود سازی ما ایمان آور به تو نخواهیم بود. بنابراین بر آنها طوفان را فرستادیم و ملخ و کنه و قورباغه و خون و بلاهای مفصل را، و مع‌ذالك تکبر و بی‌اعتنایی ورزیده و قوم مجرمی بودند. و چون عذاب و گرفتاری بر آنها واقع می‌شد به موسی می‌گفتند به خاطر ما از اربابت بخواه به عهده‌ی که بر تو دارد عمل کند که اگر بلا را از ما دفع کردی حتماً به تو ایمان آورده و بنی اسرائیل را همراهت خواهیم کرد. اما همین که از آنها در موعد مقرر رفع عذاب می‌کردیم پیمان شکنی مجدد می‌نمودند.)<sup>۱</sup>

۱. ضمناً تورات‌های موجود در این مرحله از کشمکش‌های فرعون و خدا، برخلاف قبلی سحره، بیش از قرآن به توصیف و تفصیل می‌پردازد.

به موازات گرفتاری‌های آزمایشی و خدایی فوق و شاید قبل از آن و در اثبات و ارشاد حاصله از تجربه‌ی جادوگران، یک بحث و جدال استدلالی و اعتقادی پیش می‌آید که در سوره‌ی مؤمن (۴۰) تحت عنوان مؤمن آل فرعون نقل شده است. فرعون که هنوز در کش از موسی و خدا یک شیاد مدعی سلطنت و خدایی از نوع خودش می‌باشد دستور می‌دهد کاخ کوه پیکری بسازند تا از فراز آن به جنگ خدای موسی برود. ولی صحنه‌های قبلی چنان تأثیر و نفوذ در افکار پیدا کرده است که علی‌رغم فرمان فرعون به درباریان که من جز خودم خدایی برای شما نمی‌شناسم فردی از اشراف مصر و اطرافیان فرعون سخنگوی مدافع مکتب با همان شیوه و منطق می‌گردد. پرده‌ی آخر این قسمت که پس از چند بینات و اتمام حجت‌ها رخ می‌دهد، از یک طرف هجرت و نجات بنی اسرائیل از اسارت فرعون است و از طرف دیگر حرکت مستکبر بزرگ تاریخ و مدعی الوهیت، به سوی غرق و هلاکت، به پای خودش و اقرار و ایمان به خدای یکتای قهار:

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَحْشَىٰ.  
فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ.»  
(طه (۲۰) / ۷۷ و ۷۸)

(و به تحقیق به موسی وحی کردیم شب هنگام بندگان ما را کوچ داده برای آنها راه خشکی را در دریا طی کند. پس از آن فرعون با لشکریانش به تعاقب ایشان شتافته چنان که باید غوطه‌ور در دریا شد.)

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.» (یونس (۱۰) / ۹۰)

(و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم و فرعون و لشکریانش از روی ستمگری و تعدی به دنبال آنها روانه شدند تا غرق در دریا او را بلعیده بگوید ایمان آوردم. که خدایی جز آن کس که بنی اسرائیل ایمان آورده‌اند وجود ندارد و من هم از مسلمان‌ها هستم.)<sup>۱</sup>

۱. جریان کوچ بنی اسرائیل از مصر که ارتباط با قومیت بنی اسرائیل دارد نیز با تفصیل بیشتر از قرآن و تفاخر و تذکر در تورات آمده، و به عنوان قدرت و نعمت بزرگ تلقی شده است.

ایمان و تسلیمی که به لحاظ او دیر شده است ولی به لحاظ رسالت موسی پیروزی نهایی محسوب می‌شود. در سراسر این داستان و جنگ با بزرگ‌ترین مستکبر جهان، همان‌طور که خداوند در اولین کلام ارجاع مأموریت به موسی و هارون، توصیه به ملایمت می‌نماید:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.» (طه / ۴۴)

(و با گفتار نرم و ملایم با او صحبت کنید شاید سبب تذکر او و ترسش از خدا شود.)

از توسل به خشونت و خون یا حیله و خلاف تقوا از ناحیه فرستاده خدا، خودداری شده است. به رسم آزادی و آزادگی با استدلال‌های منطقی عمل گردیده است و مسئول و عامل همه‌ی مصائب خود فرعون بوده است. امر مسلم این است که اصلاً در رسالت الهی موسی برنامه اعدام و از بین بردن مستکبر وجود نداشته است بلکه به مصداق آیه شریفه:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

شخصاً عامل و باعث ظلم به خود می‌شوند.

\* \* \*

#### ۴) هدایت بنی اسرائیل

پس از خروج از مصر قسمت دیگر رسالت موسی یا وظیفه نبوت او، که توأم با رهبری نیز بود و همراه با سختی‌های فراوان و ناکامی‌های ناگوار می‌باشد، آغاز می‌گردد. بنی اسرائیل البته قوم اسماً موحد و صاحب کتاب و صاحب استعداد سرشار بودند ولی مثل همه‌ی امت‌ها به راه‌های فطری فساد و شرک رفته احتیاج شدید به تعلیم و تجدید عهد با خدا داشتند، تعلیم و تجدید عهدی که به موسی خاتمه نیافته خداوند بندگانش را هیچ‌گاه محروم از هدایت و امامت نمی‌گذارد.

قرآن در این قسمت نیز از آنچه باید گفته شود فروگذار نمی‌کند. آیات نازل شده همه برای تعلیم و تربیت رسول اکرم و گروندگان به او در زمینه‌های نبوت و ارشاد است و هم برای تذکر و هدایت بنی اسرائیل، در اعاده دادن آنها به ایمان به خدا و اجرای صادقانه کتاب خودشان می‌باشد، که در واقع ادامه رسالت راستین انبیاء گذشته

۱. یونس (۱۰) / ۴۴: خدا هیچ ستمی به مردم نمی‌کند، بلکه مردم خود در حق خویش ستم می‌کنند.

ولادت تا نبوت \_\_\_\_\_ ۱۴۷  
است.<sup>۱</sup>

آنچه قرآن در معرفی این دوران آورده است بیشتر در سوره‌های طه (۲۰)، کهف (۱۸)، اسراء (۱۷) و اعراف (۷)، مابین سال‌های هفتم تا دهم بعثت، دیده می‌شود. در سال‌های بعد از هجرت نیز در سوره‌های مائده (۵) و بقره (۲) به گزارش‌ها و یادآوری‌های چندی برمی‌خوریم که به شرح ذیل قابل فهرست می‌باشد:

- سال سوم بعثت، سوره صافات (۳۷) / ۱۱۷ تا ۱۲۲، اعلام ایتاء کتاب به موسی و هارون و هدایت آنان از طرف خدا.
- سال چهارم بعثت، سوره دخان (۴۴) / ۳۰ تا ۳۳، اشارات کوتاه راجع به نجات بنی اسرائیل و انتخاب و ایتاء کتاب.
- سال هفتم بعثت، سوره طه (۲۰) / ۸۰ تا ۹۹، نجات بنی اسرائیل - صحرای سینا و مَنْ و سَلْوَى - گوساله پرستی.
- سال هفتم بعثت، کهف (۱۸) / ۶۰ تا ۸۲، ملاقات موسی با خضر.
- سال هشتم بعثت، سوره اسراء (۱۷) / ۱۰۴، اسکان بنی اسرائیل در زمین.
- سال دهم بعثت، سوره اعراف (۷) / ۱۳۸ تا ۱۵۵، عبور از دریا میقات موسی - دریافت کتاب - گوساله پرستی - میقات ۷۰ نفر از مشایخ.
- سال یازدهم بعثت، سوره یونس (۱۰) / ۹۳، اسکان و تغذیه پاکیزه بنی اسرائیل و اختلاف کاری آنها.
- سال دوازدهم بعثت، سوره ابراهیم (۱۴) / ۶ تا ۸، نجات و آزمایش بنی اسرائیل از طرف خدا و کفران نعمت آنها.
- سال دوم هجری، مائده (۵) / ۲۱ تا ۲۶، سرپیچی بنی اسرائیل از دخول به زمین

---

۱. برخلاف تعصب بشری و تصور عمومی مسلمانان و علی‌رغم انکار و اعراض یهودیان و مسیحیان که غالباً خیال می‌کنند آنچه در قرآن راجع به اهل کتاب و پیغمبرانشان آمده است به‌منظور توییح و تحقیر آنان بوده و خواسته‌اند مسلمانان را متنبه و متوجه خصال و نیت سوء آنها کرده به شوراندن و انتقام‌گیری و ادارشان نمایند، واقعیت امر چنین نیست، خداوند بر طبق آیات مکرر قرآن وظایف خاصی برای رسول اکرم در قبال اهل کتاب تعیین فرموده است. منظور از آیات و تذکرات فراوانی که در حدود یک سوم قرآن را به خود اختصاص داده است تنها استشهاد و استفاده از تجربه نبوت و سوابق انبیاء و امت‌های گذشته نیست بلکه استمرار رسالت وجود داشته و حضرت خاتم‌النبین، هم «كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سباء (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم فرستاده‌ایم...) است و هم «مُهَيِّمًا عَلَيَّ الْكِتَابِ كُلِّهِ» می‌باشد. بسیاری از آیات تصریحاً یا تلویحاً به اصلاح انحراف‌ها، اختلاف‌ها و مخصوصاً به تذکر و دفع انصراف‌های آنان از کتاب و سنت‌های مربوطه می‌پردازد.

مقدس و چهل سال بیابان گردی آنها.

● سال چهارم هجری، اعراف (۷) / ۱۵۹ تا ۱۶۶، تفکیک قوم موسی به هدایت شدگان و نشدگان - ۱۲ سبط - مَنْ و سَلْوَى - اسکان در زمین و سرپیچی - آزمایش ماهی‌ها - بوزینه شدن نافرمانان.

● سال پنجم هجری، بقره (۲) / ۴۷ تا ۶۷، یادآوری وقایع دوران نجات از مصر، هدایت موسی، گوساله پرستی و جنگ با خود، توقع دیدار خدا و تنبیه آنان، ناشکری‌ها و نافرمانی‌ها.

آیات ۹۲ و ۹۳، پیمان محکم و عصیان داستان مُفَصَّل ذبح گاو و گوساله پرستی.

● سال ششم هجری، نساء (۴) / ۱۵۳ تا ۱۵۵، پیمان محکم و عصیان‌ها.

● سال دهم هجری، انعام (۶) / ۱۴۶، حرمت بعضی خوراکی‌ها.

سرگذشت بنی اسرائیل پس از خروج از مصر و برخوردی که با پیغمبرشان داشته‌اند، طبعاً با تفصیل بیشتر در تورات آمده است. تورات چون جمع‌آوری وقایع امت و احکام شریعت است که به دست اشخاص در طی سنوات بعد از رحلت موسی تدوین گشته و در معرض تغییر و تجدیدهایی قرار گرفته است جنبه‌ی قومی و تاریخ‌نویسی داشته قضایا را به ترتیب زمان وقوع گزارش می‌دهد، در حالی که قرآن چون هدف اصلیش تعلیم و توصیف توحید و نبوت است رعایت ترتیب و تناسب‌های وقایع‌نگاری به سبک بشری را ننموده است. ضمن آنکه به مطالبی اشاره می‌کند که در تورات وجود ندارد<sup>۱</sup> با استفاده از دو منبع فوق، رویدادها و جریان‌های این دوران را، در رابطه با مسئله نبوت و رسالت موسی، بدین شرح می‌توان خلاصه کرد:

بعد از غرق شدن فرعون و بزرگان او، بنی اسرائیل به رهبری موسی (ع) با جشن و سرود و دعا و شادی راه صحرا در پیش گرفته از «ایلیم» پس از یک ماه ونیم راه پیمایی به بیابان «سین» که نیمه‌راه «صحرای سینا» است می‌رسند و از همان ابتدا در اثر خستگی و گرسنگی و تشنگی شکایت و شمتانشان به سر موسی بلند شده ابراز پشیمانی نسبت به خروج از مصر می‌نمایند. خدا دعای موسی را اجابت کرده «مَنْ» و «سَلْوَى» به جای گوشت و نان برایشان از آسمان فرستاده آنان را در معرض اولین آزمایش قرار می‌دهد که اولین نافرمانی را در جمع‌آوری دانه‌های «مَنْ» و عدم

۱. قرآن به‌طور کلی نظر به اشخاص و ازمنه و مسکن‌ها نداشته نام و نشان از آنها نمی‌دهد، بلکه با توجه به تذکر وقایع و اعمال و حالات به نتیجه‌گیری‌های مطلوب و به تفهیم و تذکرات ارشادی می‌پردازد.



رعایت تعطیل روز شنبه مرتکب می‌شوند. در منزل بعدی (رفیدیم) موسی (ع) به دستور خدا با زدن عصا به کوه، دوازده چشمه آب برای دوازده سبط بیرون می‌آورد که بهانه برای اختلاف و نزاع نباشد.

«وَقَطَعْنَا لَهُمْ آيَاتِنَا مِنْ عَشْرَةِ أَسْبَاطٍ أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۶۰)

(و آنها را به صورت امت‌های دوازده گانه جدا کردیم و وقتی قوم موسی از او طلب آب کردند به او وحی نمودیم با عصای خود به سنگ بزند پس دوازده چشمه از آن روان شده و دسته دسته مردم آبشخور خود را شناختند و بر آنها از ابر سایه انداختیم و «مَنَّاء» و «سَلْوَى» برایشان فرو فرستادیم از پاکیزه‌هایی که شما را روزی داده‌ایم بخورید در حالی که ستم بر آنها نمودیم بلکه خود بر خویشان ظلم می‌کردند.)

در «حوریب» برخورد با «عمالیق» و اولین جنگ بنی اسرائیل پیش می‌آید که به گفته‌ی تورات با نظارت و دعای مستمر موسی به پیروزی منتهی گردیده به شکرانه آن اولین مذبح بنا می‌شود.

منزلگاه سوم که پس از سه ماه راه‌پیمایی در آنجا اردو زدند «صحرای سینا» بود. با کوه آن موسوم به «جبل الله»، که موسی اولین ندای خدا را از فراز آن برای هدایت بنی اسرائیل شنید. به گفته تورات بنی اسرائیل نیز کلام خدا را شنیدند و جلال خدا را که به صورت دود غلیظ و رعد و برق شدید از پشت ابر ظاهر می‌شد با وحشت و لرزه دیدند.

آن‌طور که از تورات برمی‌آید<sup>۱</sup> بالا رفتن موسی به کوه طور، تکلم با خدا، دریافت شفاهی احکام شریعت و ابلاغ آنها به قوم خود در این زمان صورت گرفته است. در نوبت دیگری که موسی به بالای کوه احضار می‌شود ۷۰ نفر از مشایخ را تا پای کوه همراه می‌برد. در روز هفتم لوح‌های سنگی یا تورات و ده فرمان را که به

۱. سفر خروج باب‌های ۱۹ تا ۲۴.

دست خدا نوشته شده است دریافت می‌دارد و اقامتش ۴۰ روز طول می‌کشد.<sup>۱</sup>

در اثر تأخیر مراجعت موسی، بنی اسرائیل به هارون می‌گویند:

«برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند»<sup>۲</sup>

هارون با زیور آلات جمع‌آوری شده گوساله طلایی می‌سازد و مذبوحی برای قربانی و جشن و شادی کردن قوم می‌آراید شرح ماجرا در باب (۳۲)، آیات ۷ تا ۳۴ چنین آمده است:

«و خداوند به موسی گفت روانه شده به زیر برو زیرا که این قوم... فاسد شده‌اند... گوساله‌ی ریخته شده برای خود ساخته‌اند... این قوم را دیده‌ام و اینک قوم گردنکش می‌باشند. و اکنون مرا بگذار تا خشم من برایشان مشتعل شده ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»

«موسی نزد یهوه خدای خود تضرع کرده گفت ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده‌ای مشتعل شده است... آن‌گاه موسی برگشته از کوه به زیر آمد و دو لوح سعادت به دست وی بود... و لوح‌ها صنعت خدا بود و نوشته نوشته‌ی خدا بود... و واقع شد که چون نزدیک اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را دید خشم موسی مشتعل شد و لوح‌ها را از دست خود افکنده آنها را زیر کوه شکست. و گوساله را که ساخته بودند گرفته به آتش سوزانید و آن را خورد کرده نرم ساخت و بر روی آن آب پاشیده بنی اسرائیل را نوشانید.»

«و موسی به هارون گفت این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی برایشان آوردی. هارون گفت خشم آقايم افروخته نشود تو این قوم را

۱. باب ۲۴ آیات ۷ تا ۱۸:

«و کتاب عهد را گرفته به سمع قوم خداوند پس گفتند هر آنچه خداوند گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت... و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. و خدای اسرائیل را دیدند و زیر پای‌هایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا... و خداوند به موسی گفت نزد من به کوه بالا نیا و آنجا باش تا لوح‌های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی به تو بدهم... و چون موسی به فراز کوه بر آمد ابر کوه را فرو گرفت. و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و شش روز آن را پوشانید و روز هفتم موسی را از میان ابر ندا در داد و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قله کوه بود. و موسی به میان ابر داخل شده به فراز کوه بر آمد و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

۲. سفر خروج، باب ۳۲.

می‌شناسی که مایل به بدی می‌باشند... بدیشان گفتم هر که را طلا باشد  
آن را بیرون کند پس به من دادند و آن را در آتش انداختم و این  
گوساله بیرون آمد.»

«آن‌گاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت... یهوه خدای اسرائیل چنین  
می‌گوید هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا  
دروازه اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود و دوست خویش و  
همسایه خود را بکشد... و در آن روز قریب به سه هزار نفر افتادند.»  
«و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت شما گناهی عظیم کرده‌اید  
اکنون نزد خداوند بالا می‌روم شاید گناه شما را کفاره کنم. خداوند به  
موسی گفت هر که گناه کرده است او را از دفتر خود محو سازم. و  
اکنون برو و این قوم را بدان جایی که به تو گفته‌ام راهنمایی کن...»

دنباله داستان در باب ۳۳ چنین آمده است:

«... و فرشته پیش روی تو می‌فرستم و کنعانیان و آموریان و حِتیان و  
قُرزیان و حوِریان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد، به زمینی که شیر و  
شهد جاری است... و موسی به خداوند گفت اینک تو به من می‌گویی  
این قوم را ببر... اگر فی‌الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام طریق خود را به من  
بیاموز تا تو را بشناسم... گفت روی من خواهد آمد و تو را آرامی  
خواهم بخشید... عرض کرد مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی  
گفت من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذارم و نام یهوه را  
پیش روی تو ندا می‌کنم و رأفت می‌کنم بر هر که رؤف هستم و  
رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم. و گفت روی مرا نمی‌توانی  
دید زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.»

خدا دستور می‌دهد:

«دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح‌های  
اول بود و شکستی بر این لوح‌ها خواهم نوشت»<sup>۲</sup>

خداوند با وعده‌های مجدد و تأکید بر فرامین گذشته به موسی می‌گوید:

«این سخنان را تو بنویس زیرا که تحت این سخنان عهد با تو و با  
اسرائیل بسته‌ام... و او سخنان عهد یعنی ده کلام را بر لوح‌ها نوشت... و

۱. باب ۳۳ آیات ۲ و ۳ و ۱۲ تا ۲۱.

۲. باب ۲۴ آیه ۱.

موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده بدیشان گفت این است سخنانی که خداوند امر فرموده است.<sup>۱</sup>

احکام خدا بر موسی و بنی اسرائیل که در باب‌های ۲۰ تا ۲۳ سفر خروج با تفصیل و توضیح ذکر شده است و در باب‌های دیگر و در سفرهای لاویان و اعداد و تثیبه به مناسبت‌هایی تکرار می‌شود عمدتاً از این قبیل است:

- شکرگزاری نجات از مصر،
- نپرستیدن خدایان دیگران و غیر از خدای اسرائیل (که همان لاله الا الله است)،
- رعایت سبّت،
- احترام به والدین،
- حرمت قتل و زنا و دزدی و ربا و رشوه و شهادت به دروغ و طمع به همسایه،
- رعایت غریبان و یتیمان و بیوه زنان،
- پرداخت زکات قربانی و عبادت در مذبح و معبد

و پس از آنها یک سلسله احکام و حدود سرقت و زنا و سحر و خلاف‌های دیگر. دنباله باب ۳۵ تا باب ۴۰ که پایان سفر خروج است تماماً به شرح معماری معبد خدا با تزئینات مجلل مفصل و تشریفات خاص قربانی و عبادت و کهنات می‌پردازد. سفر لاویان بیشتر راجع به اولاد هارون است که باید کهنانیت معبد را داشته باشند. در سفر اعداد از انساب و تشکیلات صحبت می‌شود و لابه‌لای آنها و در سفر تثیبه اشاره‌ها و تکرار و تفصیل‌هایی درباره‌ی دریافت تورات و احکام می‌بینیم و همچنین از منازل و جنگ‌های بین راه تا رحلت موسی و فوت هارون و رسیدن به ارض موعود صحبت می‌شود.

قرآن با تشریح و تفصیل خیلی کمتر، با اکتفا به جریان‌های اصلی و مراحل حساس و با پاره‌ای اختلافات اصولی، وقایع مشابهی را مطرح می‌کند. گزارش‌های قرآن بیشتر از دیدگاه نبوت و هدایت امت است. بلافاصله پس از خلاصی از مصر اشاره به برخورد بنی اسرائیل با یک قوم بت پرست و هوس بت پرستی‌شان نموده به موسی می‌گویند:

---

۱. باب ۳۵ آیه ۱.

«اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (اعراف (۷) / ۱۳۸)

(... برای ما خدایی قرار بده (یا درست کن) همان طور که آنها الهه‌ای دارند ...)

که در تورات نیامده است. هارون برادر موسی و پیغمبر خدا را نیز به هیچ وجه سازنده‌ی گوساله طلایی ندانسته به سامری نسبت می‌دهد. داستان ملاقات با خضر و تعلیم و تنبه‌های موسی نیز فقط در قرآن آمده است.

در مطالعه اجمالی اسفار بعد از خروج، تصریحی به اینکه چهل سال در به‌دردی و بیابانگردی بنی اسرائیل در اثر امتناع از داخل شدن در ارض مقدس و درگیری با قوم جبارین بوده است ندیدیم و همچنین داستان ذبح بقره برای کشف قاتل.

نتیجه کلی بررسی ولادت تا نبوت موسی (علی نبینا و علیه السلام) این شد که موسی نه تنها از کودکی تا نیرومندی ساخته و پرورده‌ی خدا، در زیر نظر و نقشه او بود، بلکه در دوران رسالت نیز هر سخن و هر حرکت او به تلقین و به تعلیم خدا انجام گرفته از خود ابتکار و اختیاری نداشت، آیات تورات غالباً با جمله‌ی «و خدا به موسی خطاب کرده گفت به قوم خود بگو» آغاز می‌گردد و در قرآن به جمله‌هایی از قبیل:

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ»<sup>۱</sup>

یا

«فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»<sup>۲</sup>

برمی‌خوریم که حالت نقل قول و نقل حکم دارد یا فاعلیت را مستقیماً به خدا نسبت می‌دهد. مانند:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»<sup>۳</sup>

یا

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ»<sup>۴</sup>

شاعر ایرانی آنجا که می‌خواهد سپاس مادر را به‌جا آورد با عشق و غلوی می‌گوید:

۱. بقره (۲) / ۶۸: ... گفت: او می‌فرماید: همانا گاوی است...

۲. بقره (۲) / ۶۰: به او گفتیم: چوبدست خود را بر آن سنگ بزن...

۳. اعراف (۷) / ۱۳۸: دودمان یعقوب را از دریا گذراندیم...

۴. اعراف (۷) / ۱۴۲: و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب [دیگر] تکمیل کردیم...

دستم بگرفت و پا به پا برد      تا شیوه راه رفتن آموخت  
 یک حرف و دو حرف بر زبانم      الفاظ نهاد و گفتن آموخت  
 پس هستی من زهستی اوست      تا هستم وهست دارمش دوست

در مورد موسی راه بردن خدا و الفاظ نهادن در زبان او تا پایان عمر و رسالت ادامه داشته اکتفا به تکلم و تعلیم تورات و احکام نیز نگردیده و کتاب را هم خدا به دست خود با شعله یا به نحو دیگر به روی الواح حک می نماید.

در مورد ابراهیم در مقاله «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز»<sup>۱</sup> دیدیم که وضع کاملاً متفاوت بوده خداوند به او قبلاً رشد داده و ارائه ملکوت خود را کرده است و سپس ابراهیم با تحقیق و تراوش و تصمیم خود به ملامت و نصیحت پدر و به احتجاج با قوم می پردازد، آزمایش بتخانه را طراحی و اجرا می نماید، نمود مدعی خدایی را با استدلال شخصی مجاب می سازد، از خدا توقع رویت ندارد ولی برای اطمینان به قیامت مطالبه‌ی رؤیت نمونه و کیفیت می کند. طلب رحمت و رسالت برای خود و نعمت و محبت برای ذریه‌اش از درگاه خدا کرده برای آیندگان دور دعای بعثت رسول و هدایت گمراهان را می نماید.

شاید داستان خضر به این منظور در قرآن آمده باشد که خدا به موسی و به ما نشان بدهد که شخصیت توانایی که موفق شده است بر فرعون کبیر غالب گردیده بنی اسرائیل را از اسارت و ذلت به استقلال و عزت برساند و کتاب سراسر نور و هدایت بیاورد، وقتی واگذار به خود می گردد، این چنین ناتوان و نادان می شود.

در مورد داوود و سلیمان نیز می بینیم که خداوند به آنها علم و فضل و حکمت می دهد و امکانات در اختیارشان می گذارد:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَيَّ

كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

وَأُوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup>

ولی بعداً همه جا خودشان هستند که انشاء بیان و حکم و عمل می نمایند.

۱. این مقاله در جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، جلد ۲۶ مجموعه‌ی آثار منتشر خواهد شد (ب.ف.ب.).

۲. نمل (۲۷) / ۱۵ و ۱۶: به داوود و سلیمان دانشی [وسیع] دادیم، و گفتند: ستایش و سپاس خاص خداست که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خویش برتری بخشید.  
 ... از هر نعمتی بهره‌مند شده‌ایم...

پیغمبر خودمان نه مانند ابراهیم (ع) است و نه مانند موسی (ع)، و به عیسی (ع) که می‌رسیم جریان وضع دیگری پیدا می‌کند.

### ۶- عیسی روح الله

اگر پیغمبران گذشته در ولادت «مِنْكُمْ» بوده و بشر کامل می‌شده‌اند و در نبوت از «مِنِّي» و از «خدا» نشأت می‌گرفته به تعبیری نصف بشر و نصف از خدا بوده‌اند، حضرت عیسی (علی نبینا و علیه‌السلام) سه چهارمش «مِنِّي» است. زیرا که در ولادت به جای پدر بشر آراسته‌ای به نزد مادرش می‌رود که روح خدا است:

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم / ۱۹) / ۱۷

(... پس روح خودمان را به سوی او فرستادیم که در نظرش چون بشر آراسته اندامی جلوه نمود.)

اگر موسی و محمد (علیهم‌السلام و الصلوة) مستقیماً یا از روح القدس کلام خدا را دریافت می‌دارند عیسی مسیح خود کلام خدا است و روحی است از خدا:

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» (نساء / ۴) / ۱۷۱

(... محققاً جز این نیست که عیسی مسیح پسر مریم رسول خدا و کلمه او بود که بر مریم القا گردید، و روحی از او...)

اگر سایر انبیاء پس از ولادت و پس از دریافت یا گذراندن دوران تعلیم و تمرین و تربیت یا رشد و رسیدگی لازم، به پاداش احسان و امتحان‌ها، نائل به مقام نبوت و اخذ کتاب و رسالت شده‌اند، این پیغمبر به محض ولادت می‌گوید:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم / ۱۹) / ۳۱

(... به درستی که من بنده خدا هستم به من کتاب داده و مرا پیغمبر نموده است.)

و:

«وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»

و معجزاتش کارهایی است همانند خدا ولی «به‌اذن خدا» یعنی برطبق ناموس و قانون‌مندی خلقت؛ پرنده‌ی گلی را جان می‌دهد، کور مادرزاد را بینا می‌سازد، مرده را زنده می‌کند و از درون خانه‌ها خبردار است و... :

«و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُثَبِّتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ.»<sup>۱</sup>

در وجود عیسی (ع) ولادت و نبوت توأم گردیده است. تنها یک پیغمبر مادرزاد نیست بلکه مادرش در تدارک نبوت با او مشارکت دارد. تغذیه و تربیت او و همچنین حفاظت و اصطفا و طهارتش که نتیجه نذر و نیاز زن عمران است، از حضرت مریم آغاز می‌گردد:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»<sup>۲</sup>

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ.»  
(مؤمنون (۲۳) / ۵۰)

(پسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم و در مکان مرتفعی منزل دادیم که دارای آرامش و استقرار بود و آب جاری داشت.)

تقدیس فوق‌العاده مسیحیان از حضرت مریم و اعتقاد به تثلیث که ترکیب «آب» و «ابن» و روح است. چندان هم بی‌دلیل و بی‌جهت نیست، اگر در حقیقت الهی انحراف و گمراهی محسوب می‌شود ولی در خلقت و هیئت بشری واقعیت داشته بنا به ارشاد و آیات قرآن، ما در ولادت و نبوت عیسی همکاری همبسته‌ی روح خدا و کلمه‌ی خدا را با عیسی فرزند مریم همه جا می‌بینیم. خیلی رشد و معرفت و توحید

۱. آل عمران (۳) / ۴۹ : و [او را] رسولی برای دودمان یعقوب [انتخاب کند، با این دعوی] که برای شما نشانه‌ای از جانب صاحب اختیاران آورده‌ام، از گل برای شما مجسمه پرنده‌ای می‌سازم و در آن می‌دمم و به اذن خدا پرنده‌ای [جاندار] خواهد شد؛ و ناینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه‌های پوستی را بهبود می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه در خانه‌های خود می‌خورید و ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ به راستی در این [امور] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

۲. آل عمران (۳) / ۳۷ : آنگاه صاحب اختیارش مریم را به نیکویی پذیرفت و [نهاد وجودش را] به تربیتی شایسته پرورش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت؛ هرگاه زکریا در محراب [عبادت] بر مریم وارد می‌شد، غذایی [شگفت آور] در کنار او می‌دید؛ [با تعجب] پرسید: مریم، این [روزی] از کجا برای تو رسیده است؟ [مریم] گفت: از جانب خدا؛ البته خدا هر که را بخواهد، بی‌دریغ روزی می‌بخشد.



لازم است تا شخص به تفکیک پی برده، عیسی را مانند آدم از خاک بداند که مخلوق اراده‌ی پروردگار باشد. معذالک خدا است که به او حکمت و تورات و انجیل تعلیم می‌دهد و از شر بنی اسرائیل حفظ نموده به حواریون وحی می‌کند که به خدا و به رسولش ایمان بیاورند.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ  
 أَيَّدْتِكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ  
 وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي  
 فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ  
 تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ  
 فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.  
 وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ  
 بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.»<sup>۱</sup>

فوت عیسی نیز حالت فوق عادی دارد و اختصاصی اوست. در برابر، بنی اسرائیلی‌ها که کافر شده و نسبت ناروا به حضرت مریم (س) می‌دادند و مدعی بودند که عیسی را به دلیل الحاد و ادعاهای باطل به قتل رسانده مصلوبش کرده‌اند، قرآن می‌گوید:

«وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. (نساء/ ۴) / ۱۵۷ و ۱۵۸)

(و او را نکشته و به صلیب نکشیدند و لکن بر آنها اشتباه دست داد...)

۱. مانده (۵) / ۱۱۰ و ۱۱۱: [به یاد آر] آنگاه را که خدا گفت: ای عیسی فرزند مریم، نعمت مرا بر خود و مادرت یاد کن، آن زمان که تو را توسط جبرئیل نیرومند کردم؛ با مردم در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] سخن گفتم؛ و آنگاه که تو را کتاب و دانش توأم با بینش و تورات و انجیل آموختم؛ و زمانی که مجسمه پرنده‌ای از گِل می‌ساختی و در آن می‌دمیدی که به اذن من پرنده‌ای [جاندار] می‌شد، و نابینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه‌های پوستی را به اذن من بهبود می‌بخشیدی؛ و آنگاه که مردگان را [زنده از گور] خارج می‌کردی؛ و آزار دودمان یعقوب را آنگاه که نشانه‌های روشن برای آنان آوردی از تو بازداشتم، و گروهی از آنان که انکار می‌ورزیدند گفتند: این جز جادویی آشکار نیست. و [به یاد آر] آنگاه را که به حواریون الهام کردم: به من و رسولم ایمان آورید؛ گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که تسلیم [تو] هستیم.

بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد، و خداوند توانمند و فرزانه است.)

در حالی صلیب و رنج‌های مصلوب شدن عیسی (ع) شعار مسیحیت و از پایه‌های عقیدتی و تربیتی و سنت آنها شده است، در سوره مریم (۱۹) نیز، پس از ذکر ولادت و چند کلمه از نبوت و شریعت، قرآن داستان را با سلامی که عیسی در سه مرحله ولادت، فوت و رستاخیز به نفس خود می‌فرستد، خاتمه می‌دهد:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.»<sup>۱</sup>

مژده پیدایش یا ظهور حضرت عیسی (ع)، به‌عنوان پیغمبر نجات‌بخش، که بنی‌اسرائیل انتظار او را داشتند کسی به آنها می‌دهد که ولادت و نبوتش و سلامی که قرآن بر او می‌کند اندکی همانند عیسی است. زکریا که کفالت مریم را به عهده داشته شاهد اعتکاف‌های مریم در محراب و دریافت روزی‌های الهی او بوده و خواهان وارثی از درگاه خدا می‌شود، در پایان پیری که سوخته‌سر و سست‌استخوان است زن نازای او به رحمت خدا پسر پاکیزه‌ای می‌آورد که نامش را خدا یحیی گذارده است و مانند عیسی در کودکی کتاب و حکم دریافت نموده اهل تقوا و نیکی به والدین است و جبار نافرمان نیست.

بعد از ولادت و اعلام نبوت و قبل از رحلت یا رفعت عیسی، قرآن مطالب چندانی درباره‌ی عمر و رسالت و تعلیمات او نمی‌دهد. فقط پاره‌ای اشارات مختصر متفرق داریم. از قبیل آنکه خدا به او حکمت و بینات اعطا کرده، کتاب انجیل را داده است که تصدیق‌کننده‌ی تورات و حاوی هدایت و نور می‌باشد، بعضی اختلاف‌کاری‌های بنی‌اسرائیل را دفع می‌کند و تأکید به تقوا و اطاعت نموده مژده رسولی بعد از خود را می‌دهد که نامش احمد است.<sup>۲</sup>

طبیعی است که چنین باشد. خداوند به حضرت خاتم‌النبین قرآن را داده است که تصدیق‌کننده و نگاهدارنده‌ی تورات و انجیل و ادیان پیشین باشد نه نسخ‌کننده و محکوم‌کننده، تا لازم باشد به ابطال و نفی آنها بپردازد. بلکه هر جا لازم باشد به اصلاح انحرافات می‌پردازد. اگر در زمینه ولادت، نبوت و رحلت عیسی فرزند مریم آیات

۱. مریم (۱۹) / ۳۳: سلام بر من، روزی که تولد یافتم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد.

۲. مائده (۵) / ۴۶، زخرف (۴۳) / ۶۳، حدید (۵۷) / ۲۷ و صف (۶۱) / ۶ و ۱۴.

متعدد آمده و قرآن توضیح و تصریحات روشنی داده است، برای نشان دادن چهره‌ی روح‌اللهی ولی بشری حضرت مسیح است که بنده‌ی فرمانبردار و پیغمبر خدا می‌باشد، تا بدین ترتیب از آلودگی آئین پاک ابراهیم و تبدیل توحید خالص الهی به شرک و خرافات شیطانی جلوگیری به عمل آمده پیروان مسیح دست از اعتقاد به تثلیث بردارند، پیغمبرشان را پسر خدا ندانند و رهبران دینی را خدا و اربابان خویش نگیرند. در عالم اعتقاد و عبادت نیز اجابت دعوت نمایند:

«تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۶۴)

(... بیائید کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان و مشترک است (همکار باشیم) اینکه جز خدا کسی را نپرستیم و هیچ چیز را با او شریک نکرده حواریان را به جای خدا ارباب نگیریم...)

و با مسلمانان و یهودیان و مجوس و موحدین امت واحد تشکیل دهند. در عالم اخلاق و زندگی نیز محبت و خدمت‌گزاری را حفظ نموده رهبانیت و ترک دنیا را که خواسته خدا نبوده است کنار بگذارند:

«وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» (حدید (۵۷) / ۲۷)

(... و عیسی بن مریم را از پی آنها آورده انجیل را به او دادیم و در دل‌های کسانی که او را پیروی کردند مهر و خدمت قرار دادیم و رهبانیتی که از پیش خود ساختند ما بر آنها جز طلب رضای خدا مقرر نکرده بودیم و حق آن را به جا نیاوردند...)

اگر قرآن از حواریون یا شاگردان مخلص و کمک‌کار عیسی توصیف می‌نماید به احتمال قوی برای این است که هم به ما مسلمانان سرمشق دهد تا یاران واقعی و انحصاری خدا باشیم و هم به عیسویان بگوید شما که این قدر احترام برای حواریون دارید و ادعای دنباله‌روی از آنها را می‌کنید خود حواریان انصار خدا بودند نه انصار عیسی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ

طَائِفَةٌ» (صف (۶۱) / ۱۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید یاران خدا باشید همان‌طور که عیسی پسر مریم به حواریون گفت چه کسانی یاران و شاگردان من در راه خدا هستند حواریون گفتند ما یاران خدا هستیم، پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند ...)

تا چه رسد به اینکه او را، یا یکدیگر را به جای خدا بگیرید.

### ولادت و نبوت عیسی (ع) در انجیل‌ها

انجیل‌های امروزی که به رسمیت شناخته شده‌های آنها از طرف کلیساهای کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان چهار انجیل: متی، مرقس، لوقا و یوحنا است، علاوه بر قضایای ولادت عیسی و نبوت و رحلت او طبعاً تفصیل‌های زیاد راجع به سرگذشت و تعلیمات حضرت عیسی ارائه می‌دهند که برای بحث ما می‌تواند آموزنده و مفید باشد. البته چون آورده‌های مستقیم محفوظ و گفته‌های ثبت شده‌ی حضرت عیسی با خدا نیستند نه متفقاً یک چیز را می‌گویند و نه آنچه را که مشترکاً می‌گویند طابق النعل بالنعل اند و خالی از اختلاف یا تضاد می‌باشند. می‌دانیم که هر کدام آنها دست به دست رفته‌ی چندین قرن و زبان به زبان گشته‌ی چندین نسل و فرهنگ، از کانال‌های مختلف اند که قهراً تحول و تغییر پیدا کرده‌اند، و تازه انتقال دهندگان اولیه نیز بر حسب خصوصیات شخصی، دریافت و ادای مطلب می‌کرده‌اند. مع‌ذالک چون در دریافت و انتقال شفاهی یا کتبی و در استفاده‌های بعدی، ارادت و اخلاص وجود داشته دقت و مراقبت به کار می‌رفته آنچه به ما رسیده است خالی از اصالت و ارزش نمی‌تواند باشد و از مجموع و مقایسه با مطالعات لازم حقایق و اسراری مسلماً به‌دستمان خواهد آمد.

قبل از آنکه داستان ولادت تا نبوت حضرت عیسی را از زبان انجیل‌ها - که در این مورد صاحب‌خانه‌تر و صاحب سابقه می‌باشند - نقل نمائیم نکته‌ای را مطرح می‌سازیم که می‌تواند آموزنده باشد و قابل مطالعه است: چه سری وجود دارد، با آنکه در مورد قرآن خدا وعده‌ی «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»<sup>۱</sup> را داده و قرآن محفوظ و کامل نگاه داشته شده است؛ تورات نیز که قسمتی از آن، «کتاب» است، روی الواح سنگی به دست خدا حک گردیده و دستور اکید «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ

۱. حجر (۱۵) / ۹: قرآن را ما نازل کردیم و خود ما هم محافظش خواهیم بود.

قَوْمَكَ يَا حُذُوا بِأَحْسَنَهَا<sup>۱</sup> درباره‌ی آن داده شده و لایوان با تجلیل و توجه تمام آن را در صندوق مقدس معبد حفظ می کرده‌اند، ولی گفتار و کتاب حضرت عیسی از ابتدا حالت دیگری داشته و به کتابت و حفاظت سپرده نشده است؟ شاید یک جواب این باشد که حضرت عیسی (ع) به لحاظ شریعت کتاب حک شده و محفوظ مانده‌ی حضرت موسی (ع) یعنی تورات را قبول داشته و تأیید و تثبیت کرده است اما بابت تعلیمات اخلاقی و تصحیحات اعتقادی، در مبارزه با شقاوت و غرور و قشری‌گری‌های ریاکارانه علمای یهود، و تغییر دادن روح دینی حاکم، وجود او کلمه خدا و روحی از خدا بوده با حضور و عملش تأمین منظور را می‌نموده احتیاج به تحریر و تثبیت پیام و نوشته‌ای نداشته است.

\* \* \*

در چهار انجیل، به چهار گونه یا از چهار زاویه، راجع به ولادت عیسی و رسیدن او به پیغمبری (یا پسر خدایی) صحبت شده است که جمع‌بندی آنها با هم و با قرآن می‌تواند آموزنده باشد.

### ۱) در انجیل مرقس

انجیل مرقس اطلاعات چندانی نمی‌دهد و در باب اول بدین شرح از یحیی آغاز مطلب می‌کند:

- ۱- ابتدای انجیل، عیسی مسیح پسر خدا.
- ۲- چنان‌که در اشعیا نبی مکتوب است اینک رسول خدا را پیش روی تو می‌فرستم تا راه ترا پیش تو مهیا سازد.
- ۳- صدای ندا کننده‌ی در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمائید.
- ۴- یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و به جهت آموزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود.
- ۵- تمامی و مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده در رود اردن از او تعمید می‌یافتند.

---

۱. اعراف (۷) / ۱۴۵: ... آنگاه [گفتیم]: آن را جدی بگیر و به قوم خود نیز توصیه کن تا نیکوترین احکام آن را فراگیرند [و به کار بندند] ...

۶- و یحیی را لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل بری.

۷- و موعظه می‌کرد و می‌گفت که بعد از من کسی توانا تر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم.

۸- من شما را به آب تعمید دادم لکن او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد.

۹- و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت.

۱۰- و چون از آب برآمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری با وی نازل می‌شود.

۱۱- و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.

۱۲- پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد.

۱۳- و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش به سر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.

۱۴- و بعد از گرفتاری یحیی به جلیل آمده به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده.

۱۵- می‌گفت وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیکست پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.

۱۶- و چون به کناره‌ی دریای جلیل می‌گشت شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیاد بودند.

۱۷- عیسی ایشان را گفت از عقب من آئید که شما را صیاد مردم گردانم.

## ۲) در انجیل لوقا

انجیل لوقا داستان را از زکریا و زوجه‌اش ایصابات آغاز کرده نام از یحیی می‌برد و صحبت از حامله شدن مریم و ولادت عیسی می‌نماید. گلچینی از آیات باب اول را ذیلاً می‌آوریم:

۵- در ایام هیروودیس پادشاه یهودیه کاهنی زکریا نام از فرقه ایثا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت.

۶- و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند بی‌عیب سالک بودند.

۷- و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

۱۱- ناگاه فرشته‌ی خداوند به طرف راست مذبح به خور ایستاده بر وی ظاهر گشت.

۱۲- چون زکریا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد.

۱۳- فرشته بدو گفت ای زکریا ترسان مباش زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات برای تو پسری خواهد زائید و او را یحیی خواهی نامید.

۱۴- و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.

۱۵- زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود.

۱۶- و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.

۱۷- و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان برگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.

۱۸- زکریا به فرشته گفت این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه سال است.

۱۹- فرشته در جواب وی گفت من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.

۲۰- و الحال تا این امور واقع نگردد گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی.

۲۳- و چون ایام خدمت او به اتمام رسید به خانه خود رفت.

۲۴- و بعد از آن روزها زن او ایصابات حامله شده مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت.

۲۵- به این طور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

- ۲۶- و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد.
- ۲۷- نزد باکره نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود.
- ۲۸- پس فرشته نزد او داخل شده گفت سلام بر تو ای نعمت رسیده خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی.
- ۲۹- چون او را دید از سخن او مضطرب شده متفکر شد که این چه نوع تحیت است.
- ۳۰- فرشته بدو گفت ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.
- ۳۱- و اینک حامله شده پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید.
- ۳۲- او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود.
- ۳۳- و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.
- ۳۴- مریم به فرشته گفت این چگونه می شود و حال آنکه مردی را نشناختم فرشته در جواب وی گفت روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد.
- ۳۵- و اینک ایصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است مرا و را که نازاد می خوانند.
- ۳۶- زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.
- ۳۷- مریم گفت اینک کنیز خداوندم مرا بر حسب سخن تو واقع بود پس فرشته از نزد او رفت.
- ۳۸- در آن روزها مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه به شتاب رفت.
- ۳۹- و به خانه‌ی زکریا درآمده به ایصابات سلام کرد.
- ۴۰- و چون ایصابات سلام مریم را شنید بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شد.
- ۴۱- به آواز بلند صدا زده گفت تو در میان زنان مبارک هستی و مبارکست ثمره رحم تو.



- ۴۷- پس مریم گفت جان من خداوند را تمجید می‌کند.
- ۴۹- زیرا آن قادر به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است.
- ۵۱- به بازوی خود قدرت را ظاهر فرموده و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.
- ۵۳- جباران را از تخت‌ها به زیر افکنده و فروتنان را سرافراز گردانید.
- ۵۴- گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرموده و دولت‌مندان را تهی دست رد نمود.
- ۵۶- و مریم قریب به سه ماه نزد وی مانده پس به خانه‌ی خود مراجعت کرد.
- ۵۷- اما چون ایصابت را وقت وضع حمل رسید پسری بزاد.
- ۶۲- پس به پدرش اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد.
- ۶۳- او تخته‌ای خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند.
- ۶۴- در ساعت دهان و زبان او بازگشته به حمد خدا متکلم شد.
- ۶۷- و پدرش زکریا از روح‌القدس پر شده نبوت نموده گفت.
- ۶۸- خداوند خدای اسرائیل متبارک باد زیرا از قوم خود تفقد نموده برای ایشان فدایی قرار داد.
- ۷۲- تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدس خود را تدکر فرماید.
- ۷۴- که ما را فیض عطا فرماید تا از دست دشمنان خود رهایی یافته او را بی‌خوف عبادت کنیم.
- ۷۶- و تو ای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید تا طرق او را مهیا سازی.
- ۸۰- پس طفل نمو کرده در روح قوی می‌گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل در بیابان به سر می‌برد.

باب دوم انجیل لوقا چنین ادامه می‌دهد:

- ۱- و در آن ایام حکمی از اوقُسطُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند.
- ۳- پس همه‌ی مردم هر یک به شهر خود برای اسم‌نویسی می‌رفتند.
- ۴- و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داوود که بیت لحم نام داشت رفت زیرا که او از خاندان و آل داوود بود.
- ۵- تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زائیدن بود ثبت گردد.
- ۷- پسر نخستین خود را زائید و او را در قن‌داقه پیچیده در آخور خوابانید زیرا

- که برای ایشان در منزل جای نبود.
- ۸- و در آن نواحی شبانان در صحرا به سر می‌بردند و در پاسبانی گله‌های خویش می‌گردند.
- ۹- ناگاه فرشته‌ی خداوند برایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تأیید و به غایت ترسان گشتند.
- ۱۰- فرشته ایشان را گفت مترسید زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.
- ۱۱- که امروزه برای شما در شهر داوود نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.
- ۱۲- و علامت برای شما این است که طفلی در قن‌دقه‌ای پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت...
- ۱۶- پس به شتاب رفته مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.
- ۱۷- چون این را دیدند آن سخنی را که درباره‌ی طفل بدیشان گفته شده بود شهرت دادند...
- ۲۱- و چون روز هشتم وقت ختنه‌ی طفل رسید او را عیسی نام نهادند چنان که فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم او را نامیده بود...
- ۲۵- و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود.
- ۲۶- و از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.
- ۲۷- پس به راهنمایی روح به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را به جهت او به عمل آورند.
- ۲۸- او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده گفت.
- ۲۹- الحال ای خداوند بنده‌ی خود را رخصت می‌دهی به سلامتی بر حسب کلام خود.
- ۳۰- زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است.
- ۳۱- که آن را پیش روی جمیع امت‌ها مهیا ساختی.
- ۳۲- نوری که کشف حجاب برای امت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.

- ۳۳- و یوسف و مادرش از آنچه درباره‌ی او گفته شد تعجب نمودند.
- ۳۴- پس شمعون ایشان را برکت داده به مادرش مریم گفت اینک این طفل قرار داده شده برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که خلاف آن خواهند گفت.
- ۳۵- و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.
- ۳۶- و زنی نبیه بود حنا نام دختر فنوئیل از سبط آشیر بسیار سالخورده که از زمان بکارت هفت سال با شوهر به سر برده بود.
- ۳۷- و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود.
- ۳۸- او در همان ساعت در آمده خدا را شکر نمود و درباره‌ی او به همه‌ی منتظرین نجات در اورشلیم تکلم نمود.
- ۳۹- و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند به شهر خود ناصره‌ی جلیل مراجعت کردند.
- ۴۰- و طفل نمو کرده به روح قوی می گشت و از حکمت پر شده فیض خدا بر وی می بود.
- ۴۱- و والدین او هر ساله به جهت عید فصیح به اورشلیم می رفتند.
- ۴۲- و چون دوازده ساله شد موافق رسم عید به اورشلیم آمدند.
- ۴۳- و چون روزها را تمام کرده مراجعت می نمودند، آن طفل یعنی عیسی در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند.
- ۴۴- بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است سفر یک روزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند.
- ۴۵- و چون او را نیافتند در طلب او به اورشلیم برگشتند.
- ۴۶- و بعد از سه روز او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته سخنان ایشان را می شنود از ایشان سؤال همی کرد.
- ۴۷- و هر که سخن او را می شنید از فهم و جواب های او متحیر می گشت.
- ۴۸- چون ایشان او را دیدند مضطرب شدند پس مادرش به وی گفت ای فرزند چرا با ما چنین کردی اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.
- ۴۹- او به ایشان گفت از بهر چه مرا طلب می کردید مگر ندانسته اید که باید

من در امور پدر خود باشم.

- ۵۰- ولی آن سخنی را که بدیشان گفتی نفهمیدند.
- ۵۱- پس با ایشان روانه شده به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.
- ۵۲- و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد.

### ۳) در انجیل یوحنا

انجیل یوحنا بیان عارفانه‌تر و مرموزتری داشته در باب اول آن چنین می‌خوانیم:

- ۱- در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود...
- ۴- در او حیات بود و حیات نور انسان بود.
- ۵- و نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی آن را در نیافت.
- ۶- شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود.
- ۷- او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله‌ی او ایمان آورند.
- ۸- او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.
- ۹- آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.
- ۱۰- او در جهان بود و جهان به واسطه‌ی او آفریده شد و جهان او را شناخت.
- ۱۱- به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند.
- ۱۲- و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.
- ۱۳- که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.
- ۱۴- و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر.
- ۱۵- و یحیی بر او شهادت داد و نذر کرده می‌گفت این است آنکه درباره‌ی او گفتم آنکه بعد از من می‌آید پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.
- ۱۶- و از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض.
- ۱۷- زیرا شریعت به وسیله‌ی موسی عطا شد اما فیض و راستی به وسیله‌ی عیسی مسیح رسید.

۱۸- خدا را هرگز کسی ندیده است پسر یگانه که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد.

۱۹- و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی.

۲۰- که معترف شد و انکار نمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.

۲۱- آنگاه از او سؤال کردند پس چه؟ آیا تو الیاس هستی گفت نیستم آیا تو آن نبی هستی جواب داد که نی.

۲۲- آنگاه بدو گفتند پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم درباره‌ی خود چه می‌گویی.

۲۳- گفت من صدای نداکننده در بیابانم که راه خداوند را راست کنید چنان که اشعیاء نبی گفت.

۲۴- و فرستادگان از فریسیان بودند.

۲۵- پس از او سؤال کرده گفتند اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی پس برای چه تعمید می‌دهی.

۲۶- یحیی در جواب ایشان گفت من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید.

۲۷- و او آن است که بعد از من می‌آید اما پیش از من شده است که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.

۲۸- و این در بیت عَبْرَه که آن طرف اردن است در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت.

۲۹- و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید پس گفت اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.

۳۰- این است آنکه من درباره‌ی او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.

۳۱- و من او را نشناختم لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد برای همین من آمده به آب تعمید می‌دادم.

۳۲- پس یحیی شهادت داده گفت روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده بر او قرار گرفت.

۳۳- و من او را نشناختم لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده بر او قرار گرفت همان است

او که به روح القدس تعمید می‌دهد.

۳۴- و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.

#### ۴) در انجیل متی

انجیل متی با تفصیلی بیش از سایرین ولادت عیسی (ع) را با نسبت‌نامه از ابراهیم شروع می‌نماید. پس از آنکه اجداد را تا متان ذکر می‌کند و می‌گوید متان یعقوب را آورد می‌گوید:

۱۶- و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.

۱۷- پس تمام طبقات از ابراهیم تا داوود چهارده طبقه است و از داوود تا جلای بابل چهارده طبقه و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.

۱۸- اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه با هم آیند او را از روح القدس حامله یافتند.

۱۹- و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.

۲۰- اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت ای یوسف پسر داوود از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است.

۲۱- و او پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.

۲۲- و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد.

۲۳- که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است خدا با ما.

۲۴- پس چون یوسف از خواب بیدار شد چنان که فرشته خداوند به او امر کرده بود به عمل آورد و زن خویش را گرفت.

۲۵- و تا پسر نخستین خود را بزائید او را بشناخت و او را عیسی نام نهاد.

باب دوم، داستان معروف مغها را نقل می‌کند که در قرآن و در سایر انجیل‌ها ذکری از آن نیست:

- ۱- و چون عیسی در ایام هیروودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند.
- ۲- کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.
- ۳- اما هیروودیس پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی.
- ۴- پس همه‌ی رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود.
- ۵- بدو گفتند در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است.
- ۶- و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچک‌تر نیستی زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.
- ۷- آنگاه هیروودیس مجوسیان را در خلوت خوانده وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.
- ۸- پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده گفت بروید و از احوال آن طفل به تدریج تفحص کنید و چون یافتند مرا خبر دهید تا من نیز آمده او را پرستش نمایم.
- ۹- چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده بایستاد.
- ۱۰- و چون ستاره را دیدند بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند.
- ۱۱- و به خانه درآمده طفل را با مادرش مریم یافتند و بر وی در افتاده او را پرستش کردند و ذخائر خود را گشوده هدایای طلا و کندر و مرّیوی گذارنیدند و چون در خواب وحی به ایشان در رسید که به نزد هیروودیس بازگشت نکنند پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.
- ۱۳- و چون ایشان روانه شدند ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم زیرا که هیروودیس طفل را جست‌وجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.
- ۱۴- پس شبانگاه برخاسته طفل و مادر او را برداشته به سوی مصر روانه شد.
- ۱۵- و تا وفات هیروودیس در آنجا بماند تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که از مصر پسر خود را خواندم.

۱۶- چون هیروودیس دید که مجوسیان او را سخریه نموده‌اند بسیار غضبناک شده فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود به قتل رسانید.

۱۷- آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام شد آوازی در رامه شنیده شد گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.

۱۸- اما چون هیروودیس وفات یافت ناگاه فرشته‌ی خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده گفت.

۱۹- برخیز و طفل و مادرش را برداشته به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.

۲۰- پس برخاسته طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.

۲۱- اما چون شنید که از کلاوس به‌جای پدر خود هیروودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته به نواحی جلیل برگشت.

۲۳- و آمده در بلده‌ای مسمی به ناصره ساکن شد تا آنچه به زبان انبیاء گفته شده بود تمام شود که به ناصره خوانده خواهد شد.

\* \* \*

از چهار انجیل مطالبی استنباط می‌شود که در مجموع تأیید کننده‌ی قرآن است و قرآن با ایجاز و اختصار تصحیح کننده و تکمیل کننده‌ی آنها می‌باشد.



## ولادت تا نبوت آخرین پیامبر

حال می‌رسیم به پیغمبر بزرگوار خودمان حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) که جشن امروزمان به نام اوست و خوشبختانه ولادت و نبوتش تاریخ روشن مضبوط دارد. کتابش نه تنها مدرک مستند زندگی و رسالت اوست بلکه معیار مورد اعتماد برای انبیاء سلف و بیان کننده‌ی نقاط اختلاف و ابهام‌های آنها است.

در اینجا ما قصد تاریخ‌نگاری و بازگو کردن مراحل ولادت و رشد و رسالت رسول اکرم (ص) را نداریم. در سیره‌ها و در کتاب‌ها متعدد «زندگانی محمد» آمده، شنوندگان عزیز (و خوانندگان محترم) می‌دانند، یا می‌توانند مراجعه نمایند. آنچه تصدیق داده می‌شود ولادت و زندگی و رسالت از دیدگاه نبوت است و تشخیص و تفکیک دو جریان «مِنکُم» و «مِنّی» که صفت مشخصه‌ی مشترک مابین همه‌ی فرستاده‌های خداست.

### ویژگی‌های ولادت

قضایای ولادت و طفولیت محمد (ص)، اعم از آنکه استثنایی و تصادف بوده باشد یا توجه خاص و نقشه و تعمد الهی را می‌بایستی عامل آنها بدانیم، آنچه واقعیت داشته و تاریخ‌های از صافی در رفته شهادت می‌دهند این است که در مورد قهرمان عزیز بزرگوار ما محمد بن عبدالله (ص) نکات ذیل غیرقابل انکار است:

۱- زادگاه و مکانش از نامساعدترین محیط‌ها و از عقب‌افتاده‌ترین مناطق روی زمین بوده فرهنگ و تمدن قابل ذکری در آنجا وجود نداشته است. اعراب بدوی و قریش با همه‌ی ثروت و نخوت و ادعای شرافت، زندگی بیابانی و قبیله‌ای نزدیک به توحش داشته در «جاهلیت» کامل بسر می‌برده‌اند. حداکثر فضائلشان غیرت

سنگدلانه‌ی زنده به گور کردن دختران و از خود راندن آنان بوده است یا سفره‌داری جاه طلبانه و مهمان‌نوازی سخاوتمندانه‌ی متناسب زندگی در صحراهای سوزان خالی از آبادی و ارزاق و امنیت، نهایت فوران ذوق و آثار لطیف هنریشان اشعاری بود در وصف شتران و غارتگری و معاشقات خیمه‌نشینان یا تعلیقاتی که وقتی سوره‌های قرآن در آمد از شرمندگی، دست به جمع کردن آنها زدند. از چیزی که خبر نبود، سواد و درس یا مکتب و دانشگاه بود.

خانه‌ی کعبه در شهر مکه که «أمّ القری» نامیده می‌شود و زیارتگاه اعراب و مرکز اشرافیت و تجارت بود، می‌بایستی در سال ۵۷۰ میلادی یا سال ولادت محمد به دست ابرهه پادشاه نیرومند حبشه خراب و تاراج شود که به خواست خدا و به طوری که در سوره فیل (۱۰۵) اشاره شده است انجام نگردیده خانه کعبه و شهر و سکنه‌ی آن باقی ماندند.

۲- زمان ولادت و نشو و نما و نمای این نامزد نبوت مصادف با دوران رکود و انحطاط تمدن و افکار و علوم در جهان آن روز بوده نه تنها در شبه جزیره عربستان بلکه در روم و یونان و ایران نیز نوآوری و پیامی برای تکان و تکامل بشریت دیده نمی‌شد و اروپا نیز پس از حمله‌ی قبائل وحشی و تجزیه و تقسیم امپراتوری روم، در تدارک قرون وسطای تاریک هزار ساله بود.

۳- به لحاظ خانوادگی و سرپرستانی که باید نوزاد را در انتقال از ولادت به بلوغ و زندگی محافظت و تغذیه و تربیت نمایند، می‌بینیم به صورت استثنایی، یکی پس از دیگری پیشاپیش، از بالاسر او برداشته می‌شوند:

- چهار ماه به ولادتش مانده پدر فوت می‌کند در حالی که جوان عزیز و برومندی بوده، با نذر و نیاز به دنیا آمده و نامش را عبدالله گذارده بوده‌اند.
- یتیم شیرخوار که مادرش آمنه توانایی نگاهداری او را ندارد به دایه سپرده شد، از شهر روانه بادیه و بیابان می‌گردد. با بضاعت مالی اندک مادر، طفل شیرخوار تحویل دایه‌ای می‌شود موسوم به حلیمه که ضعیف و کم شیر است ولی در کتب سیره نوشته‌اند که پستان خشک او به فوران در می‌آید و مرکب لنگش پیشاهنگ کاروان می‌گردد. محمد محروم از پدر و برادر و خواهر و دور از خانواده و مادر، سال‌های کودکی را در بیابان در میان قبیله بنی‌سعد می‌گذراند.

- در پنج سالگی موقتاً به آغوش مادر مسترد می‌شود.
- در شش سالگی مادر نیز فوت کرده سایه‌ی رقیقش از سر او برداشته می‌شود. فرزند بی‌پدر و مادر به‌خانه‌ی جدش عبدالمطلب برده می‌شود.
- در هشت سالگی عبدالمطلب هم دار فانی را بدرود گفته ابوطالب عموی قهرمان ولی فقیر حال و ناتوان، سرپرستی نوجوان را به‌عهده می‌گیرد. همین قدر هست که محمد در خانه‌ای جا داده می‌شود و خوراک و پوشاکی به او می‌رسد. ابوطالب با مهربانی محمد را نگاهداری می‌نماید و تا بعد از بعثت برای او باقی می‌ماند.

قرآن بعدها در سوره‌های متعدد و به مناسبت‌های مختلف، این ایام بی‌کسی را به یاد رسول خدا می‌آورد تا درس و دلگرمی برای او در ادامه‌ی رسالت و امیدواری به آینده گردد و دانش و دلالتی برای ما در زمینه‌ی اصالت و نبوت او باشد. در سوره ضحی (۹۳) در سال دوم بعثت چنین آمده است:

«الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.» (ضحی (۹۳) / ۶ تا ۸)

(آیا نبود که تو را یتیم یافت و منزل و مأوی داد و گمراهت یافت و هدایت نمود و تو را نادار و عائله‌مند یافت و بی‌نیازت کرد؟)

همان‌طور که در صحرای سینا خداوند برای روانه کردن موسی به‌مأموریت خطیر به

او می‌گوید:

«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي.»<sup>۱</sup>

و به فرستاده آخرینش پس از یک سال که از قبول مأموریت و فرمان:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ.

قُمْ فَأَنْذِرْ.»<sup>۲</sup>

می‌گذرد و فترت موقتی در دریافت وحی پیش آمده است یادآوری سرپرستی‌های گذشته خود را کرده به او اطمینان می‌دهد که :

۱. طه (۲۰) / ۴۱ : تو را برای [پیامبری] خود پرورش دادم.

۲. مدثر (۷۴) / ۱ و ۲ : ای جامه خواب بر خود بسته.

برخیز و [مردم را] هشدار بده.

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.  
وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۳ تا ۵)

(پروردگارت تو را وانگذاشته و خشم نکرده است و یقیناً آینده و آخرت برای تو بهتر از آغاز و گذشته است و مطمئناً به زدوی پروردگارت به تو عطاها خواهد کرد تا راضی و خشنود شوی.)

تنگ‌دستی‌ها و سختی‌های دوران طفولیت و جوانی نیز خالی از قصد تربیت و تدارک نبوده محمد(ص) چون طعم یتیمی را چشیده و عملاً یتیم شناس شده است حالا فرمان‌خدایی و توصیه‌ی:

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۹)

(بنابراین یتیم را در نظر داشته به او قهر و تلخی مکن)

را به گوش و جان دریافت و اجرا می‌نماید. و چون محرومیت و ناداری به او عملاً معنای نیاز و نیازمندی را فهمانده به بیچارگی و روحیه‌ی سائل‌های به کف آشنا شده است، بی‌تکلف و اشکال دستور:

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۱۰)

(و اما درخواست کننده و سائل را زجر و زحمت نده.)

را اجرا و اعلام می‌کند. و بالاخره چون با توجه به گذشته‌ی محرومیت خود و وضع فعلی نعمت که قرین عافیت و هدایت است، مجاز و بلکه موظف می‌گردد اعلام نماید که آنچه دارد و آنچه می‌گوید از کی و از کجا است:

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.﴾ (ضحیٰ (۹۳) / ۱۱)

(اما نعمت و انعام‌های پروردگارت را بیان کن.)

سوره ضحیٰ (۹۳) با سوگند به صبحگاه آغاز می‌گردد، صبحگاهی که به دنبال تاریکی و آرامش شب آورنده‌ی روشنایی و حرکت است. پس از آن با یادآوری سرپرستی و هدایت و نعمتی که خداوند در طفولیت و جوانی به او ارزانی داشته است دلگرمی و امیدواری برای حال و آینده‌اش می‌دهد. بلافاصله بعد یا قبل از سوره‌ی ضحیٰ (۹۳) سوره انشراح (۹۴) را داریم که خداوند کمک‌ها و رحمت‌های بعدی در حق فرستاده‌اش را متذکر شده وعده‌ی «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»<sup>۱</sup> را می‌دهد و

۱. انشراح (۹۴) / ۵: پس مسلماً از پی دشواری، آسانی است.

از رسول اکرم که درگیر با مشکلات و نگرانی‌های سال‌های ابتدای رسالت می‌باشد می‌خواهد که در طریق اخلاص و تمایل به سوی خدا رنج‌ها را با صبر و تمرکز بیشتر تحمل نماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.  
وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.  
الَّذِي أَقْبَضَ ظَهْرَكَ.  
وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ.  
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.  
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.  
فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ.

وَأَلِي رَبِّكَ فَارْعَبْ.» (انشراح (۹۴) / ۱ تا ۸)

(آیا برای تو سینه‌ات را نگشودیم؟  
و از تو سنگینی‌ات را فرو نهادیم؟  
همان که پشت تو را کوفته بود.

و یاد نامت را برای تو بلند نکردیم؟

پس به راستی با هر سختی آسانی است.

و راستی با هر سختی آسانی است.

پس همین که فراغت یافتی باز خود را به پا دار.

و یک‌سره به سوی پروردگارت روی آور.)

(ترجمه از تفسیر «پرتوی از قرآن» آیت‌الله سید محمود طالقانی)

سوره ضحی (۹۳) بیشتر یادآوری عنایات الهی در سال‌های طفولیت تا آستانه‌ی نبوت بود. سوره انشراح (۹۴) ناظر بر ایام دشوار و کمرشکن ابتدای رسالت است. به سعه صدر اشاره می‌شود که دلتنگی و کم ظرفیتی اشخاص یا عجز و ترس و تردید آنان، در برخورد با مسائل و مشکلات و مخالفت‌ها را چاره‌سازی می‌کند.<sup>۱</sup>

پیغمبران از این جهت بیش از کسان دیگر، در انجام مأموریت سنگین و سهمگین هدایت جوامع بشری احساس نگرانی می‌نمایند. حضرت موسی (ع) که از شنیدن

۱. از جمله در قلم (۶۸) / ۴۸، هود (۱۱) / ۱۲، اعراف (۷) / ۲ و نحل (۱۶) / ۲۷.

ندای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»<sup>۱</sup> و ابلاغ دستور «اذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى.»<sup>۲</sup> به وحشت آمده، مأموریت را بیش از توان و کلام خود می‌دید چنین درخواست می‌نماید:

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي.

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي.» (طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۷)

(پروردگارا سینه‌ام را فراخ و پرتوان ساز.

و کارم را آسان گردان.

و گره از زبانم بگشا.)

ولی پیغمبر خاتم که با پیام :

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.» (علق (۹۶) / ۱)

(بخوان به نام پروردگارت که آفریده است.)

قبول رسالت کرده و عذر و اشکالی و امدادی پیش نکشیده است پس از چند ماه یا سالی به او ابلاغ می‌شود که اگر وسعت نظر و قدرت عمل یافته، بارهای طاقت‌فرسا برایش قابل تحمل گشته، پشتش خم نشده و آوازه‌اش بالا گرفته است، در حقیقت دست خدا گشایش دهنده و نگاهدارنده و بردارنده بوده است، نه استعداد و امکانات او یا حمایت و هدایت دیگران. بعد از این نیز سروری و ربوبیت خداوندی حافظ و هادی او بوده و فقط به سوی خدا باید پیش برود. گویی که گوینده‌ی قرآن عنایت دارد در مرحله اول به فرستاده‌اش - که محمد است - و در مرحله دوم به دعوت شدگان آئین - که جهان بشریت است - بگوید که شخص رسول چیزی از سرمایه‌ها و فرآورده‌های خود و از دریافتی‌های محیط و مردم همراه نیاورده صرفاً پرورده و پیام‌آور خدا است. شاید چند ماه فترت و تعطیل وحی نیز که رسول اکرم و زوجه‌اش خدیجه را سخت پریشان کرده بوده است و می‌گویند برای شکسته شدن حالت اضطراب و انتظار آن حضرت سوره ضحی (۹۳) نازل گردیده است، سِرِّی و منظوری در کار بوده خداوند عزیز حکیم خواسته است مطلب فوق و این حقیقت بر همگان مسجل شود که اگر وحی و الهامی الهی در کار نباشد شخص پیغمبر، با شعور و تلاش و تفکر و تمایل خود، قادر به ساختن و آوردن حتی یک آیه نمی‌باشد

۱. طه (۲۰) / ۱۴ : ... منم خدا که معبودی جز من نیست...

۲. طه (۲۰) / ۲۴ : به سوی فرعون برو که سر به طغیان برداشته است.

و قرآن منشأیی جز خدا از طریق وحی ندارد. کما آنکه در جاهای دیگر به جن و انس می گوید اگر تمامتان هم جمع شوید نخواهید توانست مانند قرآن بیاورید:

«قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.»<sup>۱</sup>

در آیات دیگر و سال‌های بعد نیز صحبت از ضیق صدر و شرح صدر برای رسول اکرم در مواجهه با مشکلات و مصائب رسالت، به منظور پایداری و تقویت روحی و امیدواری او مکرر به میان می آید. خداوند اطمینان می دهد که حییب خود را از کید دشمنان حفظ نماید. نه تنها محافظت در برابر آزارهای شخصی و قصد جان محمد بلکه بیشتر و مهمتر از آن مراقبت و مصونیت در برابر اغوهای مشرکین و اهل کتاب و انحراف پیغمبر از عصمت و از خط اصیل وحی، در ابلاغ کامل و خالص کلام خداوند. در سوره اسراء (۱۷) به سال هشتم بعثت به دور از هرگونه تعارف و تأویل گفته می شود:

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لَتُنْفَرِيَّ عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا.

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا.

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا.  
وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا.» (اسراء (۱۷) / ۷۳ تا ۷۶)

(و به درستی که نزدیک بود تو را از آنچه بر تو وحی کرده ایم در معرض فتنه قرار داده منحرف نمایند تا غیر از آن بر ما افترا بزنی و در این صورت تو را دوست صمیمی بگیرند.

و اگر نبود که تو را ثابت و استوار ساختیم هر آینه نزدیک بود مختصری به سوی آنها میل نمایی.

در این صورت ما هر آینه دو چندان در زندگی و دو چندان در مرگ به تو می چساندیم و پس از آن برای خودت در برابر ما یار و یاور نمی یافتی. و به درستی که نزدیک بود هر آینه تو را از زمین (و دیارت) بلغزانند تا

۱. اسراء (۱۷) / ۸۸ : بگو: اگر انس و جن همداستان شوند تا شبیه این قرآن را ارائه کنند، هرگز موفق نخواهند شد و هر چند که پشتیبان یکدیگر باشند.

از آنجا بیرونت کنند. و در این صورت پس از تو جز مدت کوتاهی باقی نمی‌ماندند.)

قرآن دست رد به سینه هر فرضیه‌ساز و طرح‌کننده اتهام و احتمال می‌زند که خواسته باشد انشاء و تدوین قرآن را به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه از طریق تفکر، تعلیم یا تقلید، به‌شخص پیغمبر یا فرد دیگر نسبت دهد. قاطعانه می‌گوید:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ»

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری (۴۲) / ۵۱ تا ۵۳)

(و هیچ بشری را نرسد (یا نتواند) که خدا جز از راه وحی یا از پس پرده با او سخن گوید. یا آنکه رسولی را اعزام دارد تا به‌اذن او آنچه را که خواهان است وحی نماید همانا که او والا مقام و خردمند فرزانه است. و این چنین بر تو روحی از امر و اراده خودمان وحی کردیم، تو نبودی (یا توان آن را نداشتی) که نه کتاب را بدانی چیست و نه ایمان را و لکن آن را نوری گردانیدیم که بدان وسیله هر که را از بندگانمان می‌خواهیم هدایت می‌نمائیم و به‌درستی که تو مسلماً به راه مستقیم (خدا) هدایت می‌کنی.

راه خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن او است و متوجه باشید که کارها و جریان‌ها در جهت او انجام می‌شوند و می‌گردند.)

دو نکته در این مجموعه آیات که به پیغمبر خطاب شده است جلب توجه می‌کند. یکی اینکه هدایت را تو انجام نمی‌دهی، ما هستیم که به هر کس بخواهیم با نوری که به دست تو داده‌ایم هدایتش می‌نمائیم. دوم اینکه کار تو و مأموریت تو به عنوان پیغمبر هدایت سر راست و صحیح مردم به سوی ما و به‌همانجا است که بازگشت و شدن همه چیز به آن سمت است، نه برای تنظیم و تمشیت کارهای دنیایی مردم.

اگر بنا بود این تذکر و تصریح‌ها خلاف واقع و قابل تردید باشد معاصرین پیغمبر و حاضرین در نزول قرآن، چه مؤمن و چه کافر، آن را با نام و نشان تکذیب می‌کردند



و مسلماً اثرش در تاریخ و در خود قرآن ثبت می‌شد. اصلاً سلب اعتقاد و ایمان از مؤمنین و از خود پیغمبر به عمل می‌آمد. قرآن با توجه به همه‌ی احتمالات و اتهامات و ادعای اینکه قرآن ساخته و بافته یا دیکته شده باشد، محصول فکر پیغمبر بودن قرآن و منشأ بشری داشتن آن را علناً و صریحاً رد کرده می‌گوید تو قرائت و کتابت نمی‌دانستی تا آیات قرآن را در کتابی بخوانی یا املاء کسی را یادداشت کرده باشی، بلکه اینها آیات بیناتی است که به صورت علم درونی در وجود تو وارد شده است. سپس اضافه می‌نماید که خود این امر یا پدیده که چنین کتاب بی‌سابقه بدون تعلیم و تلقین و به گواهی چهل سال عمر گذشته‌ات بر آنها خوانده شود و محتوی رحمت و پند باشد، معجزه است و آیه و نشانه‌ای است بر خدایی بودن و غیربشری بودن آن. به قول شاعر:

«آفتاب آمد دلیل آفتاب».

در سوره عنکبوت (۲۹) چنین می‌خوانیم<sup>۱</sup>:

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَرَأَيْتَ الْمُبْتَطِلُونَ.  
بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ.»

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً  
وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (عنکبوت (۲۹) / ۴۸ تا ۵۱)

(و چنین نبود که قبلاً کتابی خوانده یا به دست نوشته باشی که در این صورت ابطال کنندگان شک و تردید می‌نمودند.

بلکه این (کتاب) آیه‌های روشن و آشکاری است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است و جز ظالم‌ها (و منکرین و مخالفین حق) کسی انکار آیات را نمی‌نماید.

و گفتند چرا بر او آیات و معجزاتی از ناحیه پروردگارش نازل نشده

۱. در همین زمینه اشاراتی در سوره‌های: فرقان (۲۵) / ۵ و ۶، نحل (۱۶) / ۱۰۳، یونس (۱۰) / ۱۶ و جاهای دیگر قرآن آمده است.

است بگو آیات و معجزات تنها در نزد خدا بوده (و از ناحیه خدا صادر می‌شود) و من فقط هشداردهنده و بیم دهنده‌ی آشکار می‌باشم. آیا برای آنها کافی نیست اینکه می‌بینند ما بر تو کتاب را نازل کرده‌ایم که بر آنها خوانده می‌شود به درستی که در این امر به یقین رحمت و پند برای قومی که ایمان می‌آورند وجود دارد.)

قرآن از یک طرف إلقاء و الهام انحصاری کتاب را از ناحیه خدا و خارج از دخالت غیر خدا و خود رسول دانسته اخطار می‌نماید که اجازه داده نمی‌شود اغوا و انحراف و اختلاطی در آن رخنه نماید و صریحاً می‌فرماید که ما قرآن را فرستاده‌ایم و خودمان آن را حفاظت می‌کنیم.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.» (حجر ۱۵ / ۹)

(به درستی که خود ما ذکر را نازل کرده‌ایم و به یقین خود ما حافظ آن هستیم.)

از طرف دیگر در رهگذرهای عدیده به پیغمبر دلداری و خاطر جمع‌ی داده می‌شود که جان و جسم او نیز از شر مشرکین و بدخواهان در امان و حفظ خدا است. مثلاً در:

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده ۵ / ۶۷)

(... و خداوند تو را از دست مردم محافظت می‌نماید...)

«يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضُ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»

(نساء ۴ / ۸۱)

(... از آنها اعراض و صرف نظر کرده توکل بر خدا بنما و کافی است که خدا مراقب و محافظ تو باشد.)

«وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.» (احزاب ۳۳ / ۴۸)

(... آزار آنها را واگذار و بی‌اعتنا بوده بر خدا توکل بنما و کافی است که خدا مراقب و نگهبان تو باشد)

«إِنَّا كَفَيْتَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ.» (حجر ۱۵ / ۹۵)

(ما تو را از دست استهزاکنندگان حفاظت و کفایت می‌نمائیم.)

مرحوم طالقانی در تفسیر «پرتوی از قرآن» در ذیل سوره انشراح (۹۴) اشعار ذیل را، ظاهراً، از مثنوی مولوی آورده است که بیشتر ناظر به بعد از رحلت نبی اکرم و

استمرار رسالت و حفاظت مکتب او به دست خدا بوده می تواند تعبیر و تحقق وعده‌ی قاطع حق تعالی در این آیه شریفه تلقی شود:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ  
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.» (توبه (۹) / ۳۳)

(او است کسی که رسول خود را با هدایت و دین حق اعزام داشت تا اشراف بر کل دین (و آئین‌های جهان) داشته باشد. اگر چه مشرکین را ناخوشایند آید.)

من تو را اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از حدیث دافعم
رونقت را روز افزون می‌کنم	نام تو بر زر و بر نقره زنم
منبر و محراب سازم بهر تو	در محبت قهر من شد قهر تو
من مناره بر کنم آفاق را	کور گردانم دو چشم عاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تا قیامت باقیش داریم ما	تو می‌رس از نسخ دین ای مصطفی
هست قرآن مر تو را همچون عصا	کفرها را در کند چون ازدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای

\* \* \*

اعلام‌ها و تصریحاتی که در این بند آوردیم بیشتر مأخوذ از کتاب و کلام خدا با اقوال مفسرین و مؤمنین بود که البته سند و گواهی دست اول و اصلی است ولی برای آنکه از جهت تاریخی و واقعیت‌های خارجی جامعه‌شناسی نیز استشهاد و استنباط مطلب شده باشد به دنباله بحث تاریخی «ولادت تا نبوت» برمی‌گردیم تا عوامل زنده‌ی سازنده بعثت رسول اکرم را در ظرف زمانی و مکانی مربوطه مطالعه کرده باشیم.

### آنچه رسول اکرم از زادگاهش فرا گرفته است

قرآن به عنوان بازگوکننده ظرف زمانی و مکانی بعثت پیغمبر، عنایت به زادگاه و محیط نشو و نما‌ی او که مکه است نیز داشته در سوره بلد (۹۰) سوگند به آن شهر

می‌خورد. با اشاره به مشهودات و با استفاده از خاطرات او و گروندگان اولیه، هم گوشه‌ای یا خلاصه‌ای از فطرت و سرگذشت انسان‌ها را بیان می‌کند و هم خالی بودن مکان ولادت و نبوت رسول از عوامل تعلیم و تربیت لازم را آشکار ساخته به نیروی جاذبه‌ای که مالدارى و زندگى مصرفى تجملی در جامعه آن روز مکه داشته است اشاره می‌نماید. بخش اول سوره چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ .

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ .

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ .

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ .

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ .

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا .

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ. (بلد (۹۰) / ۱ تا ۷)

(نه چنین است و سوگند به این شهر.

در حالی که تو اقامت و ریشه، یا حلول، در این شهر داری.

و سوگند به هر زاینده و به آنچه بزاید.

به راستی آدمی را در میان رنج آفریدیم.

آیا گمان می‌کنید که هیچ کس بر او توانایی ندارد؟

می‌گوید مال انباشته‌ای به باد داده‌ام.

آیا گمان می‌کنید که او را هرگز کسی نمی‌بیند؟)

قسم‌های قرآن معمولاً استشهاد و استناد به آثار طبیعت و مشهودات زندگی و اجتماع است، غالباً موجودات یا پدیده‌هایی به صورت نمونه آورده می‌شود که در نزد شنونده و خود پیغمبر معلوم و مسلم بوده غیرقابل انکار باشد، یا بتواند وسیله‌ی تمثیل و باعث تنبّه بشود. در اینجا خداوند به زادگاه پیغمبر و مرکز فعالیت و پرورش او تا زمان بعثت قسم خورده خود رسول را شاهد می‌گیرد تا با اطلاع و تجربه‌ای که از زاد و ولدها و تشکیل جامعه دارد و ناظر بر گرفتاری‌های گوناگون همگان و سختی‌های مردم، علی‌رغم تجمع ثروت و بی‌بندوباری‌های در مصرف و خوش‌گذرانی‌ها می‌باشد و از غرور و غفلت آن قوم آگاه است، استفاده تربیت و

هدایت برایشان بنماید، با توجه به گردنه‌های راه پر صعوبت زندگی و روابط انسانی ابتدایی، تعهدات خانوادگی و اجتماعی را گوشزد کرده آنان را در خط امت ایمانی و برادری بیندازد. راست رونندگان خوشبخت و چپ‌روان کج‌اندیش را که مستحق آتش دوزخ هستند معرفی نماید.

### سال‌های آموزش و آزمایش

از هشت سالگی که این نوجوان بی‌کس و بی‌خبر از آینده‌ی عظیم خود زیر سرپرستی ابوطالب عمومی محترم مهربان ولی بی‌نان و نوای فراوان (در مقایسه با سایر برادران و مخصوصاً عباس مال‌اندوز) قرار می‌گیرد، تا سن چهل سالگی که برای پیغمبری برانگیخته می‌شود دوران خودساختن محمد و خود شناساندن او است، دورانی نه چون روزگار پیش‌پیامبری موسی در مصر و مدین، و نه ابراهیم در کلدان و فلسطین و حجاز. **عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ.**

اگر محمد، یتیم از پدر و مادر است ولی محروم از نعمت‌های خدادادی و از محبت و حمایت نبوده قبل از هر کس ابوطالب پی‌به‌نجابت و هوشیاری و پاکی طینتش می‌برد و او را بیش از فرزندان خود دوست می‌دارد.

در دوازده سالگی، محمد همراه عمو از زادگاه خود خارج شده رهسپار شام می‌گردد. در این حرکت، با کاروان و مسافرت و با بازار و تجارت آشنایی پیدا کرده دنیای وسیع‌تر از شهر و بیابان‌های ام‌القری، و مردم گوناگونی را می‌بیند. بر خرابه‌های مدین، وادی‌القری و دیار ثمود، که بعداً توصیف و تذکری راجع به آنها و مردمش باید بشنود، گذر می‌کند. باغستان‌های خرم و پر نعمت شامات، جلوه کوهستان‌های سیه‌چرده‌ی احجار آتشفشانی اطراف مکه و باغ‌های طائف را از نظرش می‌برد. با راهب بَجِیرا برخورد کوتاهی می‌کند که نوشته‌اند نشانه‌های پیغمبری را در او دیده توصیه کرده است از یهودیان سوریه بر حذرش دارند. احتمالاً در شام نام و نشان کتب آسمانی و مبارزه زرتشتیان با عیسویان را از پیشوایان یهودی و مسیحی شنیده است. سفر شام سودی به ابوطالب نمی‌رساند ولی علاوه بر دنیاگردی این درس را به برادرزاده‌اش می‌دهد که لازمه تلاش و تجارت ممکن است زحمت و زیان هم باشد.

در مراجعت به مکه و چند سال آشنایی با خانه کعبه و بازار عکاظ که آمیزه‌ای از عبادت، تجارت و فصاحت بوده فعالیت‌های صلح‌جویانه مدنی و اجتماعی

هموطنانش در آنها خلاصه می‌شده است، محمد پانزده بیست ساله ناظر و حاضر در یک جنگ داخلی قبائل می‌شود که چون در ماه‌های حرام واقع شده است نامش را جنگ فجار گزارده‌اند.

شخصی از قبیله کنان که علاقه‌مند قیادت کاروان نعمان بن منذر بوده است حرمت ماه‌های حرام را بجا نیاورد. رقیب هوازنی خود در این معامله را که توفیق عقد قرارداد قیادت کاروان را پیدا کرده است، به قتل می‌رساند. جنگی میان قریش و هوازن درمی‌گیرد که پنج سال در فصل حج ادامه پیدا می‌کند و آخر الامر قریش خون‌بهای بیست نفر را به هوازن غرامت می‌پردازد. بعدها از قول رسول اکرم نقل کرده‌اند که فرموده است:

«من در آن جنگ با عموهایم حاضر بودم و چند تیر انداختم و از این کار پشیمان نیستم.»<sup>۱</sup>

در شرح حال این دوران، به دنبال جنگ فجار، به جریان مقابل آن و مشارکت جوان کارآموز رسالت، در «خلف الفضول» برمی‌خوریم. پیمانی دسته‌جمعی و غیردولتی، شبیه به صلیب سرخ یا جمعیت حقوق بشر دوازده قرن بعد مغرب زمین، که چند تن از بزرگان فهمیده و مصلحت‌اندیش و مسالمت‌پیشه‌ی قریش برای پشتیبانی از مظلومان بسته بودند و رسول اکرم بعدها از حضور خویش در آن پیمان خوشنودی می‌کرد.<sup>۲</sup>

محمد جوانمرد، اگر در احوال و اجتماع هموطنان خود و در فعالیت‌هایی چون جنگ فجار و پیمان فضول حضور و مشارکت داشته و متعلق به خانواده اشراف بوده است ولی به گفته سیره‌نویسان و تأیید بسیاری از خاورشناسان، نه در آداب عبادی قریش و نه در سرگرمی‌های عیاشی آنان رغبت و مشارکت نداشته است. در حالی که گذران وقت و سرگرمی‌های شراب و قمار از اشتغالات متداول و مجاز محسوب می‌گردیده است.

اشتغال یا سرگرمی متداول و معقول برای پیغمبر گرامی در سال‌های قبل از نبوت شغل شریف شبانی برای گوسفندان کسان خود و مردم مکه بود که هم

۱. کتاب «زندگانی حضرت محمد» تألیف دکتر محمدحسین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده، کتاب فروشی علمی تهران، بدون تاریخ، صفحه ۱۶۸.  
 ۲. همان منبع.

تأمین کننده‌ی نان و زندگی به جبران تنگدستی ابوطالب می‌شد و هم مشابهتی با پیشینیان خود یعنی موسی و داوود محسوب می‌گشت. انسان با چوپانی چارپایان، هم کسب حلال از فرآورده‌های خدادادی می‌نماید، هم ارتباط و آشنایی با زمین و آسمان و حیوانات پیدا می‌کند و هم تبادل خدمت به مردم را تمرین می‌نماید. اما ابوطالب بیش از اینها برای برادرزاده دل‌بند جست‌وجو می‌نماید. در محیطی که دامداری و سرمایه‌داری دو منبع شرافتمند زندگی، در برابر غارتگری و جنگ‌آوری، محسوب می‌شده است، سودآورترین کار به نظر ابوطالب برای کسی که سرمایه و درآمد شخصی ندارد، خدمت در کار تجارت می‌آمد، و چون شنیده بود که خدیجه بانوی بیوه‌ی تجارت پیشه، برای کار و کاروان‌های خود مردان کارکشته‌ای را اجیر می‌کرده است، با کسب نظر و رضایت برادرزاده ۲۵ ساله، مراجعه به زن شرافتمند پاکدامن چهل ساله می‌نماید و پیشنهادش با استقبال و امیدواری مواجه می‌گردد. محمد که اینک جوان برومند خوشنام خوش اندام است با اثبات کاردانی، درستی و شایستگی، هم به فراخی معیشت و رفاه در زندگی می‌رسد و هم صاحب همسری می‌گردد که سراپا صمیمیت و حرمت و خدمت است.

از ۱۵ سال دوران تشکیل خانواده و فعالیت در جامعه، تا بعثت رسول اکرم، قسمت اول آن مصروف تجارت و خدمت و شناخت در شهری می‌شود که در آن «حلول» پیدا می‌کند. به لحاظ تحقیق و تجربه سوگند «وَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ»<sup>۱</sup> نیز ثمره‌ی ازدواج با خدیجه، سه پسر است و چهار دختر. سه پسر به نام‌های قاسم، عبدالله و ابراهیم، قبل از رسیدن به بلوغ فوت کرده مصیبت فراق و داغدار شدن خانواده ابتلاء و آزمایشی است که خود در تجربه و تربیت ابوین و در سازندگی پیغمبر آینده که باید اسوه‌ی صبر و تسلیم باشد نقش مؤثر دارد. چهار دختر پیغمبر به نام‌های زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه همگی از دواج می‌نمایند ولی فقط حضرت فاطمه (س) که به عقد علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع) درمی‌آید یگانه فرزند ماندگار و وارث رسول اکرم می‌گردد.

به لحاظ نقش یا خدمات اجتماعی ثبت شده در این قسمت از دوران قبل از بعثت واقعه‌ی قابل ذکری دخالت و حکمیت آن حضرت در تجدید ساختمان کعبه می‌باشد. داستان از این قرار است که بنای یادگاری ابراهیم و اسمعیل برای پرستش خدای

۱. بلد (۹۰) / ۳: و سوگند به پدری [بزرگ] و فرزندی که به وجود آورد.

یگانه که بتخانه و زیارتگاه قبائل مشترک عرب شده بوده است در اثر جریان سیل رو به ویرانی می‌گذارد. در میان رؤسای قبائل بر سر تعمیر خانه رقابت و ستیزه درمی‌گیرد. قرار می‌گذارند هر یک از چهار قبیله حاضر در مکه یک دیوار را نوسازی بنمایند. برای جاگذاری حجرالاسود که قابل تقسیم به چهار پاره نبوده است جدال و جنجال از سر گرفته می‌شود. ابوامیه مخرومی مرد سالخورده و شریف نظر می‌دهد اولین کسی را که از در صفا درآید به حکمیت قبول کنند.<sup>۱</sup> دست تصادف یا دست مشیت نامزد رسالت را که «محمد امین» است مشکل گشای معرکه می‌نماید. حضرت پس از استماع قضیه سنگ را در میان پارچه‌ای می‌گذارد و از رؤسای چهار قبیله می‌خواهد هر کدام یک طرف آن را گرفته نزدیک بنا بیاورند و او آن را در سر جایش قرار می‌دهد. به این ترتیب، داخل شونده‌ی از در موسوم به صفا کارساز صلح و صفا در میان قوم عرب گردید.

قسمت دوم و کوتاه این دوران کناره‌گیری حضرت از مردم و محیط مکه بود. محمد معروف به امین و شناخته شده محبوب، بنا به عادت معمول بعضی از بزرگان و نیکان، گاه‌گاه و به خصوص در ماه‌های رمضان سال‌های آخر این دوران به غار حرا واقع در ۶ کیلومتری شهر می‌رفت تا فارغ از زن و فرزند و اشتغالات زندگی و به دور از قوم و مردم به اعتکاف پرداخته با خود خلوت نماید. در این گوشه‌گیری گاهی اوقات طولانی، نامزد ناخودآگاه پیامبری به چه می‌اندیشیده، چه می‌کرده و چه می‌خواسته است، از گفته‌های پیغمبر و از آیات قرآن چیز روشنی در دست نداریم. آنچه صاحب‌نظران گفته‌اند و نوشته‌اند به نظر می‌آید از مقوله حدس و حساب بوده قیاس و پیش‌داوری برای توجیه نبوت و تدارک بعثت کرده باشند.

### تار و پود رسالت

خاورشناسان و محققین خارجی، اعم از بدبینان سابق و مساعد نگران قرون اخیر و همچنین بعضی از نویسندگان و متفکرین مسلمان، درباره‌ی رویدادهای چهل سال قبل از بعثت رسول اکرم و به خصوص سی سالی که شامل اقامت، مسافرت، تجارت، مزاجت، فعالیت‌های اجتماعی و غارنشینی نهایی می‌باشد، اظهارات و استدلال‌های مختلف کرده‌اند. بدبینان خواسته‌اند سرنخ‌های نبوت و رسالتی را که به‌زعم آنها

۱. کتاب «زندگانی حضرت محمد»، تألیف دکتر محمد حسنین هیکل، صفحه ۱۸۰.



حضرت محمد به خود بسته و آیات و احکامی را که ساخته و پرداخته است، در ملاقات‌ها، مراودات، مشاهدات، تفکرات، مکاشفات و به‌طور کلی در مکتسبات زندگی و در زرنگی‌ها یا نبوغ او بیایند. خوش‌بینان خارجی و معتقدین توجیه‌گر که احياناً مقلد یا متجدد هستند<sup>۱</sup> در آن وقایع و در برخوردها، در آن وقایع و در برخوردها، برداشت‌ها، بیداری‌ها، محرکات و مقدمات بعثت حضرت را می‌بینند و مقدمات و مبانی وحی و نبوت را سراغ می‌دهند، مانند همه‌ی متفکرین و کاشفین و مخترعین جهان طوری وانمود می‌کنند که گویی رسالت رسول اکرم معلول و محصول شرایط زمان و مکان بعثت و تمایل و تولیدات شخصی او بوده انداز و الهام‌هایی نیز از آستان ربوبیت دریافت کرده است. به این ترتیب و منطقاً مکتب محمدی در حد اعلای اصالت و نبوغ و صحت می‌تواند جوابگوی مسائل و موضوعات محیط و مردم هم‌زمان پیغمبر یا مشابه اعراب و ملت‌هایی باشد که به آنجاها رفت و آمدهای کوتاه داشته است.

در اینکه مرد پاک سرشت سرشار از استعداد و احساسات چون محمد که به‌طور ناخودآگاه نامزد نبوت و بزرگ‌ترین رسالت در تاریخ بشریت می‌باشد، مشاهدات و برخوردها و برداشت‌هایی داشته و مانند حنیف‌های زمان خود خواهان و جویای حق

۱. و از آن جمله دکتر محمد حسنین هیکل، که از کتاب او استفاده کرده‌ایم مثلاً در «روزگار چوپانی» حضرت می‌نویسد:

«چیزی که بیشتر از همه او را به تفکر و تأمل وادار می‌کرد اشتغال وی به گوسفند چرانی بود... چوپان هوشیار هنگام روز در فضای وسیع و آزاد و هنگام شب در ستارگان درخشان زمینه‌ای برای تفکر و تأمل به‌دست می‌آورد. در این جوامع مرموز فرو می‌رود و می‌خواهد ماورای آن را ببیند و در مظاهر مختلف طبیعت راز خلقت گیتی را پیدا کند و اگر هوشیار و خردمند باشد خویش را با جهان متصل می‌بیند...»

درباره‌ی ریاضت و عبادت در غار حرا نیز می‌نویسد:

«محمد این کار را بهترین وسیله اشتغال به تفکر یافته بود... و راهی برای وصول به معرفت که دائماً اشتیاقش بدان بیشتر می‌شد جستجو می‌کرد... دور از هیاهوی مردم و غوغای زندگی حقیقت را می‌جست... زیرا آنچه در اطراف خود و در زندگانی مردم دیده بود حقیقت نبود... در جستجوی حقیقت بود اما آن را در داستان‌های یهودیان و کتاب‌های مسیحیان نمی‌جست بلکه در این جهان وسیع، در آسمان صاف، در ستارگان درخشان... در دریا و امواج مرموز آن، در اینها چیزهایی که با وجود ارتباط داشت و در دایره وسیع وحدت و خود جای می‌گرفت، حقیقت عالی را جست‌وجو می‌کرد و برای ادراک آن در اوقات خلوت، روح خویش را اوج می‌داد تا حجاب ظلمت را بدرزد و با راز خلقت آشنا شود...»

و عدالت و حقیقت بوده است شکی نباید به خود راه داد ولی از بررسی عمیقانه و استنتاج بی طرفانه وقایع و دریافت‌ها چیز دیگری برمی آید. مسلماً آن حرکات و حالات و مبادلات سی و دو ساله تا چهل ساله‌ی ولادت تا نبوت خاتم الانبیاء بسیار آموزنده و در نوع خود به‌طور شگفت‌انگیزی متنوع و حساب شده بوده است. محمد بن عبدالله تقریباً به هر دری از شقوق زندگی و شئون انسانی سرزده و سر در آفاق و انفس کرده است، در زمینه‌های گسترده‌ای چون یتیمی و دربه‌داری، شبانی و بیابان‌گردی، بازرگانی و دنیاگردی، ازدواج و پدری، جنگ و صلح، شهرنشینی و مردم‌داری - منهای مدرسه و شاگردی - وارده شده است ولی وقتی تک تک آنها و مدت برخوردها را می‌نگریم می‌بینیم که حداکثر می‌توانند مانند دوره دیدن‌های عمومی و کارآموزی‌های بیش از تخصص باشد که دانشجویان پزشکی یا داوطلبان مهندسی در سیستم‌های تعلیماتی جدید طی می‌کنند. دانشجوی ناخواسته‌ی رشته‌ی نبوت ما نیز که برنامه‌اش به‌طور ناخودگاه پیروی از ملت ابراهیم بر مبنای مشاهده و تجربه و استدلال خواهد بود و قرار است از میان عامیان چون خود برانگیخته گردیده آیات خدا و آثار امت‌های گذشته را به مردم برخواند، با شناخت روحیات و کیفیات تزکیه‌شان کند، کتاب خدا و مبدأ و مقصد دنیا را تعلیم دهد و روش‌های حکمت و راه راست را نشان دهد و به‌طور خلاصه «نگاری باشد که به مکتب نرفته مسئله آموز صد مدرس» گردد. چنین برگزیده‌ی شایسته و بایسته‌ای می‌بایستی به صفت بشری و «منگم» دوره‌های مقدماتی آزمایشی چهار برنامه بعثت را لازم و کافی پیموده آماده برای مرحله «مئی» گردیده باشد تا به تلاوت و تزکیه و تعلیم انسان‌ها پردازد. این روش تدریج و تمرین و تکامل حتی بعد از بعثت، به‌طوری که «سیر تحول لفظی و موضوعی و محتوایی قرآن»<sup>۱</sup> نشان می‌دهد، ادامه داشته است. از سرمایه‌ها و تمرین‌های بشری استفاده به‌عمل آمده ولی چیزی بیش از زمینه و آمادگی پذیرش نبوده، محمد بن عبدالله به قول درمنگام همچون گراموفون یک دستگاه ثبت کننده و بازگو کننده‌ی صد درصد صادق و با وفا بوده است و در قرآن کمترین کلام و حرف و نظر از خود نیافریده و نیآورده است.

۱. اشاره‌ی مؤلف فقید به سه بخش اصلی تحقیقات قرآنی است که با عناوین «سیر تحول لفظی قرآن» و «سیر تحول موضوعی قرآن» در سال ۱۳۴۴ و «سیر تحول محتوایی قرآن» در سال ۱۳۶۱ به‌انجام رسانیده‌اند. این آثار در جلد‌های ۱۲ و ۱۳ مجموعه‌ی آثار و با عنوان «سیر تحول قرآن ۱ و ۲» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

تمام دیده‌ها، شنیده‌ها، کرده‌ها و اندیشه‌های ولادت تا بعثت، تار و پودهایی بوده است که کیفیت و شخصیت محمد مصطفی، صلی الله علیه و آله، را متناسب و مهیا برای نقش نبوت می‌کرده است. تار و پود قالی یا شمایی که باید خدا و آخرت را، خالی از کمترین خطا و خیال ترسیم و اراده نماید و جنبه‌ی بشری یا «مِنكُمْ» رسالت الهی باشد، چهل سال پرورش و آزمایش و آموزش‌های فطری ولادت تا بعثت است. درحالی که قرآن و سنت (یا عترت) محمدی خطوط صاف و نقوش برجسته‌ای است که به دست یگانه‌ی وحی، روی آن تار و پود، تصویر و تجسم یافته است. کلام:

«إِنَّهُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم ۵۳ / ۴)  
 (آن نیست جز وحیی که وحی می‌شود).

از آستان ربوبیت «منی» تنزل و تنزیل یافته برگزیده‌ی خدا را:

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم ۵۳ / ۵)

(او را) (فرشته) بانبروهایی پُر توان سهمگین آموزش داده است.)

تا مرز:

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (نجم ۵۳ / ۹)

(پس) (فاصله‌اش تا خدا) به اندازه دو کمان یا کمتر بود.)

بالا بُرده، مع‌ذالک نخواسته است که برای امت مؤمنین و مردم از حد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب ۳۳ / ۴۵ و ۴۶)

(ای پیغمبر بدان که ما تو را فرستادیم تا شاهد و نمونه بوده، بشارت دهنده و بیم دهنده باشی.)

و دعوت‌کننده به سوی خدا به‌اذن او و چراغ پرتو افکن (برای راه‌یابی مردم).

جلوتر رفته از انسان‌ها سلب اختیار و آزادی کند و مانع خلافت خدایی آنان بشود. محمد اگر خودانگیخته می‌بود یا مأموریت از ناحیه غیر خدا می‌داشت مسلماً برای رسالت پر مشقتش در این حد توقف نمی‌نمود و به‌دلیل بشر بودن و نزدیک نگر، به نحو مقتضی از مردم یا اجر و پاداش می‌خواست و می‌گرفت یا برای دلسوزی و خدمت‌گزاری کامل، برنامه‌اش را تسلط بر نفوس و به منظور تحرک آنها به سوی

### نه قیاس با نوابغ، و نه با ابراهیم

آنها که گفتند محمد در بیابان‌های سوزان ایام شیرخوارگی و کودکی و جوانی، با نظاره‌گری آسمان درخشان صاف، عظمت خلقت و سبحانیت خالق را می‌یافته است و زندگی بادیه‌نشینی در روح او صفا و تقوا را پرورش می‌داده، اشتباه می‌کنند. به این دلیل ساده که چرا سایر ساکنین صحرا و چراگران گوسفند و چارپا چنین نمی‌شده‌اند. یا وقتی می‌گویند رنج‌های بی‌کسی و بینوایی، مشاهده عادات قریش و آلودگی و مطالعه‌ی خرافات بت‌پرستان، همراه با ملاقات راهب‌های مسیحی، در او عواطف انسانیت را زند کرده، بیزاری از فساد اشراف به‌وجود آورده، آگاهی به‌پوچی و تباهی شرک داده، به توحید و تعهدش کشانده و سرگذشت انبیاء و امت‌ها را وارد در حافظه‌اش کرده است، آنها نیز جز تصورات استحسانی و تمایلات پیش ساخته‌ی خود مدارک مستند و قرینه‌های مستقیم ندارند. از این نظر به‌خطا می‌روند که آن نوع آموزش و آزمایش‌ها به اندازه کافی و شاید بیشتر برای بسیار یا بعضی از هموطنان پیغمبر فراهم بوده است، در میان ملت‌های صاحب فرهنگ و تمدن آن دوران نیز افراد برجسته‌ای از قبیل برزویه طیب و سلمان فارسی و نوافلاطونی‌ها ظهور کرده است مع‌ذالک هیچ کدام چنین راه و رسالتی را در پیش نگرفته‌اند. تاریخ عرب نام بیدار دلان و حقیقت‌جویانی چون ورقه بن نوفل و سه نفر یارانش را ثبت کرده است که به دامن مذاهب توحیدی آن زمان پناهنده شدند یا در سرگردانی مردند. لوئی ماسینیون<sup>۱</sup> اسلام‌شناس معروف معاصر و استاد مورد احترام و ارادت و عشق مرحوم دکتر شریعتی، می‌نویسد اگر بنا بود محمد نزد علمای یهود و نصاری اخذ عقاید و اطلاعات کرده باشد حداکثر این می‌شد که مجتهد منظم و مقدس در کیش آنها از آب درآید، نه آنکه آورنده‌ی مکتب و آئین مستقل جامعی، اگرچه در سنت ابراهیمی باشد.

### (۱) در قیاس با نوابغ

در پرورش و پیدایش حضرت خاتم‌النبین (ص) البته نشانه‌هایی که او را قابل مقایسه با نوابغ جهان در قلمروهای مختلف فکری، اخلاقی، علمی و دینی بنماید وجود

---

۱. Louis Massignon

داشته است ولی هیچ یک از وجوه شباهت نمی تواند توجیه کننده مسئله نبوت او باشد.<sup>۱</sup>

بزرگان اندیشه، اصلاح، اکتشاف یا اداره و رهبری اولاً کمتر اتفاق افتاده است که چون گیاه خودرو و زاینده انحصاری نبوغ و استعدادهاى شخصى باشند. غالباً مولود شرایط مساعد موجود، محیط پرورشی و وجود معلم و امکانات آموزشی بوده مولد یا چاره ساز نیازهای محسوس شده اند. پرورش و پیدایش نوابغ دنیا و فضائل و معلومات و خدمات آنها حالت اکتسابی آشکار داشته که در ارتباط با سرمایه های فطری آنان بوده است. نه یک فیلسوف یا متفکر بزرگ در خارج از محیط مساعد و محتاج ظهور کرده است نه یک مصلح اخلاقی، مرشد معنوی یا رهبر اجتماعی در میان ملت ها و کشورهای معتدل منظم و بی نیاز از دگرگونی و نجات بروز نموده است و نه اکتشاف اسرار و اعلام حقایق جهان بدون طی مراحل مقدماتی و تعلیم روی داده است، ثانیاً نوابغ تاریخی حالت تخصصی داشته نائل و قائل گوشه و قسمتی از ارزش های عالی شده اند. نه آنکه عرضه کننده سیستم یا کالا و مکتب جامعی گشته باشند که همه جهات فکری، انسانی، اجتماعی، علمی و دنیایی یا دینی را در بر بگیرد. دانشمند تیزنگر کاشف مبتکر معمولاً رهبر اجتماع و مرد ارتباط و نفوذ در طبقات مردم نمی شود، و بالعکس، کما آنکه دانشمندی و مرشد و مدیر بودن ملازمه با هم ندارند. در مورد بنیانگذار اسلام وقتی بی طرفانه و دانشمندانه نگاه می کنیم هیچ یک از این شرایط و حالات را منطبق نمی بینیم.

علاوه بر این، مطالعه در زندگی و آثار خدمت گزاران بزرگ نشان می دهد که یافته ها یا رسیده های آنها چیزهایی بوده است که به دنبالش بوده اند. اشتغالات ذهنی، عاطفی یا علمی که قبل از وصول و حصول ثبت می شده است ارتباط و انعکاس در آنچه به دست آورده یا تقدیم جامعه کرده اند داشته است. حال آنکه در پنج آیه ی آغاز وحی سوره ی علق (۹۶) که افتتاح یا اکتساب نبوت است و به زعم مدعیان ساخته و خواسته های نفس محمد می تواند باشد، آنچه بروز و ظهور آشکار و روشن دارد خدا است و انسان، خدای آفریننده و انسان درس گیرنده، دو موضوعی که با تجزیه و تحلیل پژوهشگران و توجیه های تعلیل گران، کمترین طرح و حضور در

۱. به قول رژی بلاشر (Régis Blachère) و عنوانی که روی کتاب خود گذارده است:

Le Probleme de Mahomet یا معمای محمد.

مراحل متوالی یتیمی، سرگردانی، شبانی، شهرنشینی، تجارت و سایر فعالیت‌های اجتماعی و فعل و انفعالات تا سن چهل سالگی شاهد شاخص ما نداشته است، یا بسیار کم مطرح و مورد بیان و نظر بوده است.

به گفته آنها سادگی صحرا، زیبایی‌های طبیعت، بینوایی و سختی‌های معیشت، ستمگری‌های اعراب همراه با فساد و محرومیت، تاریکی‌ها و ضلالت و به‌طور کلی آلودگی‌های زندگی و دلبستگی‌های دنیا، در برابر دیده و دل او رژه می‌رفته است. محمد با چنین تأثیر و تبادل‌ها، علی‌القاعده می‌بایستی یک هنرمند تسخیرکننده‌ی احساسات از آب درآید، شاعر افسرده دل روح پروری بشود، مصلح مبارز یا انقلابی انتقام‌گر گردد، مکتب شکاکیت و نیهیلیسم باز کند یا از ذات او افلاطون و ارسطویی سردرآورند... در هر حال، پرچم وجودش پیرامون این قبیل مصائب و مسائل به اهتزاز درآید. دین یهود و نصرانیت آن زمان نیز در خلال داستان‌های افسانه‌ای و دعا‌های موهوم یا مبهم، که تنها وسیله ارتباطشان با عوام و بیگانگان بود، چه چیزی می‌توانستند به جوان سرگردان سرشار تحویل دهند؟ مگر در کتب و منطقی‌تعارف و منحرف مؤمنین و مبلغین آن ادیان خدای خالق خالص و انسان عالم به میان می‌آمد؟

بعد از پنج آیه سوره علق (۹۶) که برای پیغمبر کاملاً تازه‌گی و به‌عبارتی بیگانگی داشته تردید و ترس در او برانگیخته است، ملاحظه کنید سوره‌ها و آیاتی که در سال اول بعثت بر نوآموز رسالت خوانده می‌شود از چه مقوله است و آیا کوچک‌ترین ارتباط و استنتاج با تجزیه و توجیه‌های تعلیل‌گران نبوت بشری دارد؟

● سوره مدثر (۷۴) آیات ۱ تا ۷، امر به قیام و انذار در تکبیر پروردگار، با پاکدامنی و تقوا و با بی‌نظری و پایداری، به خاطر خدا.

● سوره عصر (۱۰۳) آیات ۱ و ۲، زیانکار بودن انسان در دنیا.

● سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱ تا ۶، اعلام قیامت و پاداش آخرت «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»<sup>۱</sup>

● سوره تکوین (۱۰۲) آیات ۱ و ۲، سرزنش مال‌اندوزی فزون‌طلبانه.

● سوره طور (۵۲) آیات ۱ تا ۸، اعلام قیامت و عذاب آخرت «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»<sup>۲</sup>

۱. ذاریات (۵۱) / ۶: و [روز] جزاً قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

۲. طور (۵۲) / ۷: که عذاب صاحب اختیار واقع شدنی است.

- سوره اخلاص (۱۱۲) تمام آیات سوره، خالص ترین بیان توحید.
- سوره غاشیه (۸۸) آیات ۱ تا ۱۶، توصیف جهنم و بهشت.
- سوره طارق (۸۶) آیات ۱۱ تا ۱۷، وحی و قرآن و مهلت کافران.
- سوره شمس (۹۱) آیات ۱ تا ۱۰، مردم شناسی با مژده به پرهیزکاران و هشدار به گردنکشان.
- سوره کوثر (۱۰۸) تمام آیات سوره، تقویت پیغمبر در عبادت و رسالت.
- سوره اعلیٰ (۸۷) آیات ۱ تا ۹، تسبیح خدا در خلقت و هدایت و آماده ساختن پیغمبر برای قرائت و رسالت.
- سوره بروج (۸۵) آیات ۱ تا ۷، اولین داستان زجر گروندگان و مقابله گردنکشان.
- سوره تکویر (۸۱) تمام آیات سوره، حدوث قیامت، هشدار و بشارت، وحی و سلامت.

اعلام‌ها و دستورها اولاً در زمینه پنج آیه آغاز وحی، یعنی خدا و انسان است که تکمیل و تفصیل پیدا کرده است، ثانیاً تثبیت و تقویت رسالت برای دعوت مردم و ثالثاً خبر از قیامت و آخرت است که غیر معمول و تازه و غیر بشری می‌باشد. باز کمترین عنایت به مصائب و مسائل اجتماعی یا مدیریت دنیایی دیده نمی‌شود. اولین اشاره که در سال سرآغاز نبوت به مدعیان پیروان قدیم و پیغمبران گذشته به عمل می‌آید دنباله‌اش را با توسعه و تفصیل در سال‌های سوم بعثت به بعد می‌بینیم که باز هم در حول و حوش هدف اصلی اعزام پیغمبران و اجرای رسالت آنان می‌باشد. آنچه با زیبایی و رسائی، از ردیف‌بندی آیات نازل شده در سال اول بعثت و سال‌های آینده، جلوه می‌نماید وجود یک نظم حساب شده و از پیش تعیین گشته در برنامه‌ریزی نبوت و مواد رسالت یا دعوت است.<sup>۱</sup> گویی آیات قرآن از بالاسر رسول اکرم (ص) و پیشاپیش رویدادها و نیازها، او را رهبری و همراهی می‌کرده‌است. پیش میرانده، دلگرمی و آگاهی می‌داده، استوار می‌ساخته و در اعتدال نگاهش می‌داشته است.

بنابراین احتمال اینکه مشاهدات، تجربیات و مطالعات، برای پیغمبر کاشف اسرار

۱. برای توضیح بیشتر موضوع و توجه بهتر به برنامه داشتن دعوت، به کتاب «سیر تحول قرآن» مراجعه شود. مخصوصاً «سیر تحول موضوعی قرآن» با منحنی قله‌های تنزیل و «سیر تحول محتوایی آیات». «سیر تحول موضوعی قرآن» در جلد ۱۳ مجموعه آثار، با عنوان «سیر تحول قرآن (۲)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

و گویای احکام بوده باشد و با تقلید و تعلیم یا تفکر و مکاشفات به این مراحل و مقام رسیده و از نوع نوابغ بوده باشد، کاملاً منتفی است. اگر قرآن از قول خدا تصریحاتی در زمینه‌های ذیل تکرار می‌نماید دروغ نمی‌گوید و این یک واقعیت است که خداوند رسول خود را در هر قدم و در هر قول و عمل به مفهوم کامل کلمه «اداره می‌کرده» است. به‌طور نمونه به آیات ذیل توجه نمائید:

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا» (هود (۱۱) / ۴۹)

(این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم نه تو و نه قومت قبلاً آن را نمی‌دانستید...)

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (یوسف (۱۲) / ۳)

(ما در میان مطالب قرآن و آنچه به تو وحی کردیم نیکوترین داستان‌ها را بر تو حکایت می‌کنیم، اگر چه قبلاً از بی‌خبران بوده باشی.)

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(پس در اثر رحمتی از خدا تو با آنها نرمی کردی و اگر تندخوی سخت‌دل می‌بودی حتماً از اطرافت پراکنده می‌شدند...)

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» (آل عمران (۳) / ۱۲۳)

(و به تحقیق خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد در حالی که ذلیل و ناتوان بودید...)

«إِذْ تَسْتَعْيُنُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (انفال (۸) / ۹)

(آن زمان که استغاثه به درگاه پروردگارتان می‌کردید پس شما را اجابت نموده وعده داد با هزار فرشته ردیف شده یا پیاپی شما را امداد خواهیم نمود.)



«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»  
(انفال (۸) / ۱۷)

(پس شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و آنگاه که (تیر) می انداختی، تو نبودی که (تیر) انداختی بلکه خدا انداخت.)

قرآن در عین آنکه اصرار به بشر بودن و مانند سایرین بودن پیغمبر ما و همه‌ی پیغمبران داشته می گوید آنها را به لباس قوم خود و به زبان قوم می فرستیم، و رسول اکرم را در معرض اغوا و اشتباه و انحراف و محتاج به هدایت و محافظت و عصمت از ناحیه خود می داند و با این یادآوری‌ها می خواهد کمترین شائبه‌ی خدایی الوهیت نسبی او را از ناحیه‌ی گروندگان برداشته، نگذارد داستان عیسی پسر خدا تکرار شود، روی اصالت انشائی قرآن و ارتباط خدائی پیغمبر، همان‌طور که تفصیلاً بیان شد، تکیه می نماید. هر گونه تألیف، تدوین یا تأویل و همکاری را که از ناحیه‌ی رسول یا دیگران به عمل آمده باشد شدیداً نفی می کند. حتی برای مؤمنین معاصر و آینده و برای متولیان و مدعیان رهبری دینی، بزرگ‌ترین گناه را افترای بر خدا، تحریف کتاب، جابه‌جایی یا تقلید کلمات، فروش آیات و این قبیل کارها می داند. همان‌طور که ادعا و قبول خدایی برای خود و دیگران تنها گناه نابخشودنی به‌شمار می رود، تقلید، بدعت در دین و دخالت در شریعت و رسالت یا حکم بر غیر «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» را از اعمال دست اول شیطان بر روی انسان‌ها می‌شمارد.

## ۲) در قیاس با حضرت ابراهیم(ع)

اما در مورد حضرت ابراهیم، ابراهیمی که از طریق قرآن می‌شناسیم اتفاقاً حرف تعلیل گران و توجیه‌هایی که بر مبنای مشاهده و تجربه و تفکر شخص رسول به عمل می‌آید، می‌تواند قابل توجه باشد. قرآن نیز شکل افکار و عقاید ابراهیم را در همین جهت توضیح می‌دهد. ولی با دو تفاوت اساسی:

اولاً دیدید که در مورد پیغمبر آخرالزمان، خلاف پروسوس یا جریان حضرت ابراهیم را اعلام می‌دارد. ثانیاً شرایط و امکانات تحلیل گرایانه زمان رسول اکرم(ص) با عهد ابراهیم(ع) کاملاً متفاوت است. با توصیف و تحلیل‌های قرآن، و به‌طوری‌که در دو مقاله‌ی «ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز» و «ابراهیم امام و امت» تشریح شده‌است<sup>۱</sup>

۱. مقاله‌ی «ابراهیم، پیغمبر خودساخته و خودآغاز» در جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» قرار دارد و اکنون در جلد ۲۶ مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «بازیابی ارزش‌ها ۲» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب).

اگر چه ابراهیم از طریق مشاهده، مقایسه، تجربه و تفکر، ملکوت آسمان‌ها و زمین را دیده و به این اعلام رسیده است که:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (انعام) (۶ / ۷۹)

(به‌درستی که من صورت و سمت خود را از روی میل و رغبت به‌سوی کسی سوق داده و متوجه ساختم که آسمان‌ها و زمین را سرشته است و من از شریک‌سازان برای خدا نیستم (یا برای خدا شریکی قائل نیستیم).)

اما پیغمبری بود خودساز یا صد درصد خودساخته، نه مردم ساخته یا محیط ساخته.

مردم و محیط ابراهیم، چه پدر و خانواده‌اش، چه قوم و قبیله‌ی او و چه بزرگان علم و دین زمانه اگر قرار می‌بود چیزی بدهند و تأثیر و تعلیمی روی او بگذارند غیر از بت و ستاره که سازنده و پرستنده‌اش بودند و آداب و فرهنگ قبیله‌ی یا حکومت استبدادی شبه‌خدایی، چه چیزی می‌توانست باشد؟ اگر کمترین زمینه و پیش‌یافته‌ای وجود می‌داشت عکس‌العمل‌ها، آن‌طور که در قرآن و تورات خوانده‌ایم، نمی‌شد. ابراهیم مجبور نمی‌شد دست زن و بچه‌اش را گرفته، به‌صحرای سوزان بی‌آب و دانه‌ی مکه هجرت بنماید و تنها برادرزاده‌اش لوط همگام با او بشود. علاوه بر اکتشاف و اعتقادش به‌خدای یکتا طرز برخورد و دعوت به‌توحید ابراهیم با پدر و مردم و پادشاهان چنان استدلالی منطقی و تجربی و محسوس بود و آزادمنشانه و مهربانانه انجام می‌گرفت که در مقایسه با روش‌ها و ایدئولوژی‌های قرون معاصر نیز غیرقابل تصور و تبعیت می‌باشد. نه با معمول و معقول فرهنگ‌های خشن و نیمه‌وحشی آن زمان که جز اجبار و کشتار چیزی را نمی‌شناختند، شباهت و سنخیت دارد و نه با تمدن‌های مترقی و انقلابی این زمان که دیکتاتوری اقلیت، حزب انحصاری و حداکثر دموکراسی ارشادی را تحمیل یا تجویز می‌نمایند. هم عقیده و بینش او یک جهش فوق‌انقلابی بود و هم کیفیت دعوت و برخورد او.

یک بشر آن‌روزی در حالت عادی و انسانی، هر قدر هم تیزهوش با استعداد و احساسات و اراده می‌بود و در جوار زنده‌ترین و پیشرفته‌ترین مریبان دوران پرورش و

---

→ مقاله‌ی «ابراهیم، امام و امت» نیز دومین اثر مندرج در جلد سوم کتاب «بازیابی رازش‌ها» است که چاپ سوم آن در سال ۱۳۶۴ توسط مؤلف فقید منتشر شده و اکنون در جلد بیست‌وپنجم مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب.).

آموزش می‌یافت، منظر و مسیری جز پرش محسوساتی که مطلوب طایع و مصنوع دست یا وهم باشد، نداشت. تعلیل و توجیهی برای بروز و ظهور اندیشه و رویه‌ای همچون ابراهیم نمی‌توان پیدا کرد، جز آنکه دست خدا را از طریق رشدی که قبلاً به او داده است ببینیم. آیت و اعجاز را در رشد استثنایی و تکامل پیش‌رسی بدانیم که چنان فردی را با چنان استعداد و امکانات از آن پدر و از آن محیط به وجود آورده، پیغمبر و امام و پدر پیغمبرانش ساخته است.

پیغمبر ما فرزند خلف، اجابت دعا و اجراکننده‌ی برنامه ابراهیم، به فضل و امر خدا بوده است.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ  
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.» (فتح (۴۸) / ۲۸)

(او است آن کسی که رسول خدا را همراه با هدایت و آئین حق فرستاد و مأمور ساخت تا بر تمام دین اشراف و تسلط یابد و کافی است که خدا شاهد و گواه باشد.)



## سیر تحول و ترفندهای نبوت

سخنرانی و بحث تفصیلی ما درباره‌ی ولادت تا نبوت، با لنگی و تکرار و با تصدیق و تشکر، به پایان رسید. اگر این حقیقت مورد دریافت و پذیرش خوانندگان محترم قرار گرفته باشد که نبوت پدیده‌ای است تاریخی و واقعی در رابطه اختصاصی انسان و خدا، توفیق عظیمی نصیب نویسنده و خواننده شده است. به اینجا رسیده باشیم که پیغمبری پدیده‌ای است پویا، همپای تحول و نیاز انسان‌ها و صرفاً از جانب خدا.

منظور از رابطه اختصاصی انسان و خدا انتخاب یا اجتناب و اصطفا‌ی افراد شایسته‌ای است که آفریدگار عزیز حکیم آنان را برای ارشاد بندگان خود در جهت ایمان به خدا و آخرت، از ولادت تا نبوت و در سراسر دوران رسالت، سرپرستی و رهبری می‌نماید. این سرپرستی و رهبری در مراحل قبل از بعثت شامل نظارت، حمایت و دخالت نامحسوس و متعارف بود و در دوران رسالت، علاوه بر نظارت و حمایت و دخالت‌های طبیعی، هم شامل وحی یا القای کلام و پیام می‌شود و هم عملیات تعلیم، دلالت، مدیریت و حفاظت از هرگونه اشتراک و دخالت غیر خدا را در بر می‌گیرد.

در اختیار گرفتن انبیاء از طرف خدا، برای درک و تصور ما، در مقایسه با فنون امروزی دنیا، قابل تشبیه به کنترل یا هدایت و مدیریت از راه دوری است که توسط دستگاه‌ها و ایستگاه‌های مجهز روی هواپیماهای با خلبان یا فضاپیماها اعمال می‌گردد. شخص رسول، با وجود بشر مختار ممتاز معصوم بودن و داشتن سرمایه‌ها و خصال و مدیریت بشری، رشدیابنده و گوینده و اجراکننده‌ی برنامه‌های پیش ساخته‌ای می‌گردد که خداوند عزیز حکیم، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم روی او یا به‌وسیله او انجام می‌دهد.

کیفیت سرپرستی و رهبری فوق برحسب برگزیدگان رسالت و امت‌ها و دوران‌ها تغییر کرده است ولی همانند پدیده‌ی حیات که با وجود تنوع بی‌نهایت در اشکال و حالات و آثار، تکیه بر اهداف و ارگان‌های معین مشترک و محدود و ثابت دارد، در چهره‌های مختلف نبوت و رسالت نیز آنچه ثابت و مشترک مانده است یکی هدف ابلاغ توحید و آخرت بر بنی‌آدم است که تمرکز در عبادت و امت واحد را تشکیل می‌دهد و دیگر خلوص مطلق نبوت یا ناشی شدن انحصاری کلام و پیام و اقدام از ناحیه و آستانه ربوبیت «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». قرآن ضمن اصرار بر دومی، عنایت آشکاری نیز به اولی دارد.

در خلال بحث‌ها و بندهای فوق به موضوع دیگری برخورد شد که خود به خود مطرح می‌گردید و آن تحول پدیده‌ی نبوت است که مزید و منطبق بر تنوع آن می‌شود. نبوت از منشأ الهی و ربوبی یا «منی» آن و از جنبه‌ی محتوایی به مصداق آیه شریفه<sup>۱</sup>:

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ» (فصلت (۴۱) / ۴۳)

(برای تو چیزی جز آنچه به رسولان پیش از تو گفته شده است گفته نمی‌شود...)

نمی‌تواند لایتغیر و تکراری نباشد اما از جهت «منگم» مسئله و متنوع و متحول و متکامل بودن بشر می‌تواند و می‌باید جلوه‌های مختلف و متمایز داشته باشد. نه تنها از جهت فردی و آنچه ناظر بر شخص رسول می‌شود بلکه و بیشتر، از جهت امت‌ها و انسان‌هایی که به خاطر هدایت آنها برنامه‌ریزی به عمل آمده است و همین متنوع و متحول و متناسب بودن نبوت برحسب دوران‌های تکامل بشریت، نشانه‌ی اصالت و صحت آن می‌باشد. اگر قرآن داستان‌های انبیاء را یکسان و یکنواخت نقل می‌کرد و مانند متولیان ادیان عمل می‌نمود، که با تحجر و تعصب خاص دیانت و شریعت و عبادت را، به بهانه‌ی احترام به مبانی و حفظ سنت‌های الهی، در قالب‌های خشک قراردادی گذشتگان تثبیت می‌نمایند، بشری بودن آن و موهوم بودن پدیده‌ی نبوت مسلم می‌گردید. ولی می‌بینیم با وجود ثابت بودن اهداف و اصول، افزار کار و شیوه‌ها و شریعت‌ها، به مصداق:

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا» (مائده (۵) / ۴۸)

۱. آیه ماقبل این است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت (۴۱) / ۴۲: که باطل در هیچ زمانی بر آن سلطه نیابد؛ نازل شده‌ای است از جانب [خدای] فرزانه و شایسته ستایش).

(... برای هر کدام از شما امت‌ها شریعت و راه مشخص روشنی قرار دادیم...)

متفاوت در آمده حالت پویایی دارد. همچنین مانند آنها نیست که هر فرقه و فرد هم‌هی ملت‌ها و مردم را محدود و مجبور به تبعیت از مکتب و طریقت خودشان می‌نمایند، واقع بینانه و آزادمنشانه اعلام می‌کند که خدا عمداً شما را امت یکدست و یک قالب قرار نداده خواسته است هر کدامتان را در آئین و مذهبی که نصیبتان ساخته است مورد آزمایش و ارتقاء قرار دهد، بنابراین به جای اختلاف و امتیازطلبی و اصرار بر کشاندن سایرین به زیر بلیط خودتان مسابقه در خوبی‌ها و خدمات بگذارید:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

فَاسْتَبِقُوا الْحَيْرَاتِ»<sup>۱</sup>

سلام‌هایی که ما شیعیان، زیارت‌امامانمان را با آن شروع می‌کنیم فهرست‌وار آئینه‌ی روشن از تنوع و سیر تحول نبوت می‌باشد. هر یک از انبیاء اولوالعزم را با نام و نشان خاص رسالت خودشان، که متناسب با دوران و امتشان و با رشد و نیاز انسان می‌باشد، یاد می‌کنیم:

«السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ.

السَّلَامُ عَلَى نُوحَ نَبِيِّ اللَّهِ.

السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ.

السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ.

السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ.

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ.»<sup>۲</sup>

آنچه متمایزکننده‌ی حضرت آدم است و پایه و اولین گام نبوت را می‌رساند دارا بودن یا دارا شدن و رسیدن به صفات خداوندی است، «آدم» که نخستین پیامبر است و هنوز امتی ندارد «صِفْوَةَ اللَّهِ» می‌شود.

نوح با قومی طرف است که تا حد نیاز به پرستش رشد یافته‌اند ولی عوضی رفته‌اند.

۱. مائده (۵) / ۴۸: ... و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد [و موحد] قرار می‌داد، ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند، از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید...

۲. قسمتی از زیارت امام حسین (ع) در عید فطر و عید قربان، معروف به زیارت وارث.

نوح باید سازنده امت شود و مسیر و مأموریتش خبر آوردن از خدا و آگاه ساختن انسان‌ها است، افتتاح کننده نبوت می‌باشد و «نبی الله» است. ابراهیم ارتباط خدا با انسان را که ارتباط دل و دوستی است ارائه و در خودش تحقق می‌دهد. صفت عمده و اساس رسالتش برای بشریت بیگانه با خدا «خلیل الله» بودن است.

نوبت که به موسی می‌رسد خدا با بنده‌اش به سخن می‌آید. نبوت از حالت مبهم وحی به صورت مسموع و مشخص جلوه کرده موسی را به «کلیم الله» بودن سلام می‌کنیم.

پس از موسی نبوت اوج بیشتر گرفته عیسی مستقیماً مولود و مظهر اراده خدا و کلمه روح او می‌شود: «السَّلَامُ عَلٰی عِيسٰی رُوْحِ اللّٰهِ». بالاخره سلام و درود به پیغمبر خودمان می‌کنیم که اگر چه مهبط وحی و گیرنده و رساننده‌ی عین کلام خدا و رسول مصدق مصطفی است ولی از آن صفات پرج‌تر «حَبِيبِ اللّٰهِ» بودن او است و آوردن آئینی که پایه‌اش و پیامش رحمت است و محبت!

\* \* \*

البته موضوع تحول نبوت و تطبیق آن با تطور و تکامل بشریت برای خود مسئله بس عمیق و کار دقیق می‌باشد که محتاج به عنایت خداوندی و هدایت قرآن، از یک طرف و تحقیقات تاریخی و تتبع در منابع دینی است و به احتمال قوی مطالعه‌ی آموزنده‌ی پُرسود و روشنایی بخش مسائل اعتقادی و علمی دیانت و جامعه‌شناسی خواهد بود، ولی خارج از فرصت این سخنرانی و برنامه‌ی مقاله حاضر می‌باشد. فقط برای آنکه استنباط طریقی به عمل آمده و از آنچه در نمونه سرگذشت‌های انبیاء شاخص و پیغمبر خاتم دیدیم استفاده‌ای بشود ذیلاً به ذکر نکات استخراجی چندی در زمینه سیر تحول نبوت می‌پردازیم<sup>۱</sup>.

بدیهی است که ما از مکانیسم قضیه و جریان نبوت و تحول دورنی آن، به مصداق آیه شریفه:

---

۱. مقدمات و اشاراتی از این بابت در فصل مقدم کتاب «راه طی شده» به عمل آمده بوده است. کتاب «راه طی شده» اولین اثر مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار است. چاپ دوم این مجموعه در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).



«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء (۱۷) / ۸۵)

(و ( راجع به روح و کیفیت وحی ) به شما جز اندکی علم و آگاهی نداده‌ایم).

خبری نمی‌توانیم داشته باشیم، فقط جلوه‌های خارجی و آثار تاریخی و اجتماعی آن با استمداد از قرآن، می‌تواند برایمان قابل بیان و بررسی باشد.

### ۱- آدم

آغازگر حیات بشریت در روی زمین، اولین مقابله‌ی انسان با شیطان و افتتاح کننده‌ی نبوت، از طریق غفلت و توبه و رحمت آدم است، وعده‌ی الهی «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى»<sup>۱</sup> و آثار بعدی آن را خود و زوجه‌اش تجربه می‌نمایند.

### ۲- نوح

داستان رسالت نوح در قرآن حرکت کاروان تازه به‌راه افتاده‌ی بشریت را به‌سوی خدا، که ضرورت بی‌نهایت و با روال تصاعدی بوده سرعت اولیه‌ی آن و بازده نبوت تقریباً صفر باید باشد نشان می‌دهد. دعوت نوح ارائه دهنده‌ی پایداری و استواری طولانی او بوده عدم آمادگی و عدم استعداد یا پذیرش قوم در برابر استدلال‌های محسوس و منطقی توحید را نشان می‌دهد که بعد از ۹۵۰ سال دعوت، با اعلام الهی:

«أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدَّ آمَنَ» (هود (۱۱) / ۳۶)

(به‌درستی که جز (اندک) کسانی که به‌تو ایمان آورده‌اند هرگز کس دیگری ایمان نخواهد آورد).

خاتمه می‌یابد. به این نتیجه می‌رسیم که در نهالستان بشریت برای نتایج‌های منحرف و مردود، پس از اتمام حجت‌های لازم، چاره‌ای جز غرق عمومی و قطع نسل وجود ندارد:

«فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (انعام (۶) / ۴۵)

(پس دنباله و نسل قومی که روش خلاف سنت الهی و حق داشتند قطع گردید...)

که خود یک نوع انتخاب طبیعی اصلح رایج در جهان حیات بوده با سوار کشتی کردن و منزل دادن نوح و گروندگان از ذریه او، در شرایط «روز از نو روزی از نو»

۱. بقره (۲) / ۳۸: ... و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد...

### ۳- ابراهیم

در میان نسل گلچین شده‌ی بعد از طوفان، باید زمینه‌سازی اساسی و انتخاب اصلح مراتب بعدی صورت گیرد. نبوت آن قدر اهمیت و نقش ضروری دارد که خود محتاج تولید و تدارک افراد زبده و نسل تخصص یافته، از طریق توارث و تمرین می‌باشد. پدری لازم است سازنده‌ی خودجوش خودساز و خالص سراپا عشق و اخلاص یا فرد اکمل انسانیت که برای نبوت پایه‌ریزی اساسی و برنامه‌ریزی درازمدت نماید. این ابراهیم است، خداوند او را از خا رج زمین و از موجودات غیر آدمی نمی‌آورد بلکه از نژاد نوح است ولی رشد و تکاملی که باید در طی هزاران سال و صدها تناسل و تحول و تصادف، به حکم:

«وَحَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»

(جاثیه (۴۵) / ۲۲)

(و خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق (و نه بیهوده و باطل یا برای ظلم) آفرید تا هر کس با آنچه خود به دست می‌آورد پاداش داده شود...)  
فراهم شود. با «امر» و اعجاز الهی، که در مورد انبیاء با تسریع پدیده‌ها و جریان‌ها و درنوردیدن زمان و وسیله‌ها تأمین می‌گردد، در فردی چون ابراهیم به وجود آورد. ابراهیم از هر جهت نمونه و معجزه است و منطق و مسلک و خواسته‌هایش دورنمای چند هزار سال بعد از خود می‌باشد. مع ذلک با چنین سرمایه و سلطان، روی نوع و نژاد معاصر خود کار مهمی انجام نمی‌دهد، جز آنکه آثار و افکار و بذرهایی از معرفت و تربیت در عهد تمدن آن زمان بپاشد. ولی در عوض با موهبت و دخالت الهی مشمول آیه شریفه‌ی:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ

أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.»

(عنکبوت (۲۹) / ۲۷)

(و به او اسحاق و یعقوب را موهبت کردیم و در نسل و ذریه‌ی او پیغمبری و کتاب قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و به درستی که در آخرت از شایستگان است.)

گردیده ایجاد دو رشته باریک از نسل و ذریه‌ی خداپرست می‌نماید که تولیدکننده

و تربیت کننده‌ی امثال یوسف، شعیب، صالح و هدایت شده‌های آنها باشند. یک رشته یا یک شاخه اسحق است و اسرائیل یا یعقوب، با دوازده فرزند که بنی اسرائیل از او، به‌عنوان اولین قوم موحد، به وجود می‌آید. این نسل را خداوند از طریق نعمت و مالکیت و فضیلت و وعده‌ی اسکان در سرزمینی که به‌گفته تورات شیر و شهد در آن روان است، و با همه‌ی عصیان و بداندیشی، به‌خاطر پرچمداری توحید قوم برگزیده‌ی خود می‌سازد. شاخه دیگر اسمعیل است - و ذریه از نسل او - که به‌اتفاق ابراهیم خانه خدا را برای مردم می‌سازند و این فرزند برخلاف اولی، از دیار و سکونت در دره‌ی خشک بی‌کشت و زراعت هجرت نموده و مشمول دعای «فَاجْعَلْ أَقْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ» می‌گردد:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَقْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ.» (ابراهیم (۱۴) / ۴۰)

(پروردگار ما همانا که من بخشی از ذریه و فرزندان خود را به دامن کوه بدون کشت در کنار مردم محترم و محفوظ تو اسکان دادم، پروردگارا تا نماز را به پا دارند و بنابراین دل‌هایی از مردم را به‌سوی آنان متمایل بگردان و از ثمرات و محصولات روزی به آنها برسان، امید است که بهره‌بردار و شکرگزار شوند.)

از شاخه اول انبیاء و ملوک کثیر و قوم قوی گسترده می‌روید در حالی که شاخه دوم برای مدتی در بوته‌ی فراموشی می‌رود.

#### ۴- موسی

از یوسف، اولین پیغمبر بعد از یعقوب و زمینه‌ساز موسی، که پدر و مادر و برادرانش را از کنعان به مصر کوچ داده بنی اسرائیل را در متمدن‌ترین کشور آن زمان اسکان می‌دهد تا قوم خدا به زاد و ولد پردازند، صحبت زیاد نمی‌کنیم. یوسف، با صورت و سیرت زیبا و بی‌همتا، در حد اعلای حسن و احسان و با دانش و خدمت عظیمی که در نجات از قحطی عالمگیر نمود، نام و آئین خدا و پیغمبری را در آن سرزمین به‌نیکی وارد ساخت. برنامه‌ی اجرا شده به‌وسیله یوسف که ترکیب موزون کاملی بود از ابلاغ عقلی ایمان، و جمال و کمال انسانی، همراه با دانش و تقوا و بالاخره خدمت به خلق یا عمل صالح، بهترین روش قابل تصور و مؤثری بود که بتواند در جوامع

انسانی رو به توسعه و تکامل آن روزگار بذرپاشی برای خداشناسی و توحید نماید. ضمناً باید آن را گام بلندی در مسیر نبوت محسوب بداریم.

موسی پس از گذشت چهارصد سال<sup>۱</sup>، با مقدمات و زمینه‌سازی‌های فوق، در زمانی ظهور می‌کند که قوم تکثیر یافته‌ی خدا از عزت گذشته به ذلت افتاده و به اسارت فرعون مدعی خدایی درآمده است، برنامه نبوت موسی به تناسب موقعیت شامل دو قسمت می‌شود:

(۱) نجات قوم خدا از بندگی غیر خدا و استضعاف، با ایفای وعده‌های دنیایی و برنامه پیشوایی در جهان، که به ابراهیم و یعقوب داده شده و در تورات و قرآن آمده است.

(۲) زنده کردن نام و آئین خاموش شده‌ی خدا در میان بنی اسرائیل و فراموش شده در مصر، با وضع مقررات مکتوب یا شریعت مورد احتیاج امت و جامعه بشریت. قسمت اول که عنوان آن را مأموریت گذارده‌ایم ناظر بر انسان‌های جهان مستضعف در مبارزه با انسان‌های مستکبر بوده خداوند آن را عملاً<sup>۲</sup> و شاید برای تعلیم و سرمشق همگان- به کیفیتی که در سوره قصص (۲۸) آمده است نشان داده موسی و بنی اسرائیل را رهبری و اداره نمود.

قسمت دوم را رسالت نامیدیم که هدایت و اساس نبوت، در جهت سوق دادن انسان به خدا و آخرت، می‌باشد.<sup>۲</sup>

#### ۱. ظاهراً

۲. البته قسمت اول نیز علی‌رغم ظاهر دنیایی یا حکومت سیاسی و اجتماعی آن، از مقوله نبوت در قلم روی وظیفه هدایت و حمایتی است که خداوند در برابر بنی آدم به عهده گرفته است. از این جهت و با وجوه مشترکی که مابین موسی و محمد مصطفی (علیهم السلام و صلوات) وجود دارد برنامه‌ای را که خاتم الانبیاء در دوران پیغمبری و بعد از هجرت انجام داده و علاوه بر تعلیم و تشریح، یا رهبری خالص دینی، به تشکیل مدینه‌النبی و مدیریت و حکومت امت پرداخته و حتی فرماندهی نظامی به عهده گرفته است، باز از مقوله‌ی نبوت و امامت در جهت خدا و آخرت می‌باشد که در قالب شاهد و الگو بودن جلوه می‌نماید. اُمّت تازه گرویده اگر از طرف خدا هدایت و حمایت نمی‌شد ایمان تازه دمیده، در برابر حمله‌ها و نقشه‌های مشرکین و منافقین و یهودیانی که هدفشان از پا انداختن رسول و خاموش ساختن دین خدا بود، از بین می‌رفت و همه‌ی رشته‌ها پنبه می‌شد. ضمناً ضرورت داشت که شریعت و حکمت که در بعدها سوم و چهارم برنامه بعثت آمده است علاوه بر صورت نظری و زمانی، عملاً نیز تعلیم داده شود. بنابراین مدیریت و مباشرت رسول اکرم در ده سال بعد از هجرت را باید به حساب نبوت آن حضرت در جهت خدا و آخرت بگذاریم، نه به حساب حکومت و مدیریت دنیایی که به حکم «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ» با مشورت و مسئولیت و دخالت خود مردم انجام می‌گردیده است. از این جهت نیز پیغمبر گرامی نقش امامت و اُسوه بودن را داشته افتتاح کننده دموکراسی یا نظام مردمی و حاکمیت ملی بوده است.

از آنجا که عقل مردم، بنا به ضرب المثل عامیانه ولی حکیمانه و واقع بینانه‌ی حال و گذشته، به چشم آنها است و با فلسفه و موعظه یا با تحمیل و تبلیغ نمی‌شود بشر عادی را مؤمن واقعی به خدا و آخرت نمود، در آن شرایط تاریخی لازم بوده است که:

اولاً موسی اگرچه خدا را نمی‌بیند لاقلاً صدای او را به گوش بشنود و با تجلی او (یا به عبارت تورات با جلال خدا) مدهوش شود و در این کار خطیر نیز یار و کمکی خدا به او بدهد.

ثانیاً قوم گرویده به خدا یعنی بنی اسرائیل صحبت خدا با رسول و فرامین او را شنیده و معجزاتی از موسی ببینند تا قبول نبوت او را بکنند، قسمتی از وعده‌های نجات و شوکت آنها که پیغمبران داده‌اند تحقق پیدا کند تا حقیقت و قدرت خدا و وعده‌های آخرت را باور نمایند، قهاریت و انتقام‌جویی خدا را در بیهوش شدن و مردن خودشان در اثر طوفان دهشتناک و صاعقه و به هم برآمدن کوه به دنبال تجلی خدا را، با گوشت و پوست احساس نمایند تا خدا و آئین او را دروغ و بازیچه نگرفته با اعتقاد و بیم حاضر به تعهد اطاعت و خدمت و بستن میثاق با خدا گردند.

ثالثاً کسی که روی جهل و غرور خود را خدا می‌داند و رعایای زیرفرمانش او را چنین می‌نامند، آزادانه و هوشیارانه پی به نادانی و ناچیزی خویش برده او و درباریان و لشکریان و رعایایش مکرر شاهد و ناظر مراتب رحمت، حکمت، قدرت و وحدانیت خدا در جان و مال و معاششان بشوند تا جای تردید و تمرد باقی نمانده عامل و مسئول هلاک خود باشند.

رابعاً خواص و عوام مصر که خاطره مبهمی برایشان از یوسف و خدای او باقی مانده بود آشنایی مجدد روشن‌تر و آمادگی بهتر برای ایمان به خدا و نبوت پیداکنند. با ملاحظه تورات و قرآن می‌بینیم از یک طرف رویدادها، جریان‌ها و صحنه‌های نمایشنامه‌وار تماماً متناسب و مقتضی اجرای چهار ماده فوق بوده است و از طرف دیگر پرورش و آموزش موسی و دلالت و مدیریت افکار و اعمال او را می‌توانیم تحولی در امر نبوت بدانیم که برای اجرای آن مأموریت و رسالت ضروری بوده است. درست که دقت می‌کنیم چنین به نظر می‌آید که راه‌حل کاراتر و مناسب‌تری برای حصول موفقیت‌هایی که به دست آمده و توأم با تقوا و عدالت بوده است وجود نداشته و یک برنامه‌ریزی خوب طراحی و اجرا گردیده است.

پس از خروج بنی اسرائیل از مصر و از اسارت فرعون، خداوند علی‌رغم سرکشی‌ها و سرسختی و سرپیچی و سنگدلی‌های آنها، عدول از مشیت و سنت خود و از وعده نبوت ننموده، به بنی اسرائیل هم نعمت و دولت و حکمت داده، پیغمبران و پادشاهان کثیر و بی‌نظیر نصیبشان کرده است و هم در اثر اعمال و افکار آنها گرفتار ذلت و مسکنتشان ساخته است، پدیده نبوت با تنوع و تحول‌های خود قوم خدا را قدم به قدم تعقیب نموده است، هر یک از جانشینان، پادشاهان و پیغمبران، مانند یوشع، داوود، سلیمان، ایوب، ارمیاء، زکریا و یحیی که آمده‌اند وضع و ویژگی‌هایی داشته نمونه‌های اعلی برای هدایت و تربیت و عبرت، به تناسب شرایط و نیازهای زمان و مکان و امت بوده‌اند. پس از آنکه احوال و اوضاع اسرائیل و دنیا، دگرگونی یافته ایمان و تقوای آنها به بن‌بست می‌کشد حضرت یحیی با آن شکل ولادت خاص و دخالت مستقیم خدا پیدا شده سعی در بازگرداندن به خدا و توبه دادن بنی اسرائیل (یا به قول انجیل‌ها غسل تعمید دادن) کرده مژده آور نجات و ظهور مسیح می‌گردد.

#### ۵- عیسی مسیح

در تحقق وعده‌ی ازلی «یا بنی آدم اِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِّنْکُمْ»<sup>۱</sup> که اختصاص فرد یا قوم خاص نیست، به آخرین پیغمبر از قوم بنی اسرائیل می‌رسیم. در آستانه ظهور مسیح تحول تازه و نقطه عطفی در پدیده یا مکانیسم نبوت رخ داده، دست و دخالت خدا آشکارتر می‌گردد. ضمناً عنصر مؤنث یعنی زن وارد صحنه نبوت گردیده نقش جدیدی از طرف خدا به او داده می‌شود. آیا این از آن جهت است که قوم خدا بعد از موسی و آن همه انبیاء و با وجود دلالت‌ها و پیمان‌ها و اتمام حجت‌ها، در اثر سرسختی و سرکشی‌ها و انحرافی که به خواسته‌های دنیا و به تشریفات و تحجر در دین پیدا کرده فطرت انسانی- الهی را که پایه و قوام دین است از دست داده، مردانشان فاسد گشته و نطفه‌های آنها به کلی ضایع شده بوده است؟

در بخش قبلی دیدیم که ولادت تا نبوت یحیی آخرین پیغمبر بنی اسرائیل متفاوت با موسی (ع) و انبیاء بعد از او بوده و حضرت عیسی (ع) به آن کیفیت خاص از مادر تولد یافته در گهواره آغاز رسالت می‌نماید. این نکته قابل تذکر است که در تکوین مریم نیز مادر یعنی زوجه‌ی عمران، با نذر و دعایی که کرده است:

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند...

«إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَاحٍ وَذَرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

(آل عمران (۳) / ۳۵ تا ۳۷)

(به یاد آور آنگاه که زن عمران گفت پروردگارا من آنچه را که در رحم دارم با آزادگی و آزادوار نذر تو کردم پس تو که شنوا و دانا هستی از من قبول کن.

و چون وضع حمل کرد گفت پروردگارا من محموله خود را که میل داشتم مذکر و مرد باشد- زن زائیده‌ام، درحالی که خدا بهتر می‌دانست چه موجودی وضع حمل کرده است، و مرد چون زن نیست و او را مریم نامیدیم و به درستی که او را و فرزندش را از دست و شر شیطان رجیم به تو می‌سپاریم.

پس خداوند نذر و دعای او را به نیکویی پذیرفت و آن را چون نهال بارور با نیت نیکویی رویش و پرورش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت؛ هرگاه زکریا در محراب (عبادت) بر مریم وارد می‌شد غذائی (شگفت‌آور) در کنار او می‌دید؛ [با تعجب] پرسید: مریم، این (روزی) از کجا برای تو رسیده است؟ گفت از جانب خدا؛ البته خدا هر که را بخواهد بی‌دریغ روزی می‌بخشد.)

نقش ابتدایی مهمی را ایفا می‌کنند که باعث اعجاب و تأسف او می‌شود ولی مقبول درگاه خدا و موجب برانگیختن حسرت و دعای ذکر یا و ولادت یحیی می‌گردد.<sup>۱</sup>

۱. عجیب است که انجیل‌ها با آنکه بیش از قرآن مرتبط و متصل به حضرت مسیح (ع) بوده بیش از قرآن باید معرف او باشند ظاهراً نه از نام و نذر و دعای مادر مریم و از تولد و تغذیه او حرف می‌زنند و نه ملاقات و مکالمه مریم با فرشته‌ی تمثل دهنده روح خدا را که منتهی به باردار شدن و راهنمایی فوری مریم و تکلم و اعلام نبوت عیسی می‌گردد به تفصیل و توصیف قرآن گزارش می‌دهند. با آنکه مژده‌ی

معلوم می‌شود تجربه نبوت به طرح و کیفیتی که بعد از طوفان نوح با موسی به جریان افتاده و قوم خدا به صورت مایوس کننده‌ای درآمده بوده به بن‌بست رسیده است. حرکت باید به نوعی از سر گرفته شود. دست خدا از آستین مشیت بیرون آمده اراده کن فیکونی او مستقیماً کلمه نبوت را در انسان القاء نماید. همان‌طور که یک بار روح خدا، بعد از طی مراحل تکاملی خاکی در کالبد حیوانی تسویه یافته‌ی آدم دمیده شده انسان و سپس نبی به وجود آورد:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (آل عمران (۳) / ۵۹)

(همانا که مثل یا کیفیت تکوین عیسی در نزد خدا (و از نظر خدا) همچون داستان آدم است (که) او را از خاک آفرید و سپس گفت (یا) اراده نمود) بشود و شد (یا می‌شود و استمرار دارد).

این بار هم اراده او، به صورت فرشته نیکو هیئت، نفخه‌ای در رجم مریم باکره بدمد تا بشری از بشر ولی، با روح و کلام خدا، با سرعت معجزه آسا و آیه صفت، پدیدار گردد.

پیدایش و پیغمبری عیسی یک دگرگونی یا تحول خاص در پدیده‌ی نبوت به‌شمار می‌رود که یقیناً ضروری بوده شرایط خاص زمان و مکان و انسان چنین انقلاب را ایجاد می‌کرده است. اگر حضرت عیسی (ع) مانند حضرت موسی (ع) به صورت تمام بشری عرضه می‌شد معلوم نبود موفقیت چندان در برگرداندن قوم طاغی و ضایع شده‌ی بنی اسرائیل می‌توانست به‌دین خدا داشته باشد. قومی که یک‌سره از منظور و معنی به تشریفات و شخصیات و شرک و دنیاپرستی کشانده شده‌اند. چه بسا او را مانند پیغمبران پیشین - و همان‌طوری که در مورد خودش ادعا می‌کنند - به قتل

---

→ یحیی و اعلام ظهور عیسی را بیان می‌کنند عیسی را بیشتر از ولادت به بعد و با داستان مُغها یا شباب‌ها مطرح می‌نمایند. کار زیادی به تکوین و تولید عیسی ندارند. شاید علت این باشد که چون انجیل‌ها را مردم گرویده به عیسی نوشته و جمع‌آوری کرده‌اند داستان را از زمان دیدار و برخورد با او آغاز کرده بلافاصله وارد تعلیمات و معجزات و رسالتش شده‌اند. اما قرآن چون از ناحیه‌ی فرستنده و سازنده‌ی عیسی به پیغمبر و به ما رسیده است داستان را از جلوتر و با عنایت خاص آغاز می‌نماید، تا ما و پیروان عیسی را از کیفیت تکوین او اجمالاً آگاه ساخته مانع از آن شود که او را خدا یا پسر خدا بنامیم. بلکه بنده‌ای و رسولی چون سایر رسولانش بدانیم که دخالت و صنعت خدا در ولادت تا نبوت او به‌دلیل شرایط خاص صورت و سرعت دیگری داشته و در هر حال مخلوق و مأموری از طرف خدا برای انسان‌ها بوده است.



می‌رساندند استعداد بنی اسرائیل در لجاجب و ایرادگیری و سنگ‌دلی و غروری که متولیان دین داشته و نفوذی که روی عقاید و احساسات مردم اعمال می‌کردند چنان بود که تذکرات و دلالت‌های عادی و منطقی یک پیغمبر تازه یا ارائه‌ی بینات و اندازهای از نوع گذشته، مسلماً تأثیری روی خواص و عوام قوم خدا نمی‌نمود. طرف موسی در آن بار فرعون بود و بزرگان مصر که متوسل به جادوگران، یعنی روشنفکران زمان شدند تا موسی را در صحنه‌ی بینات و سلطنت شهود و تجربه‌ی مات و مغلوب سازند و دیدیم که خودشان مات و خلع سلاح گشته اعتراف یا توبه نمودند. همان بینات و ارائه آیات برای امت جوان تا حدودی مؤثر و مفید واقع شده با خدا پیمان اطاعت و اتحاد بستند. هنوز خیلی مرتکب نقض عهدها، سرکشی‌ها، و کفر به خدا و دشمنی با انبیاء تا آن حد نشده بودند که اقرار به بسته بودن دل‌هایشان نمایند و آگاهانه دست به تحریف کلام خدا بزنند، تا آنجا که ناموس خلقت و قانون‌مندی الهی مهر انسداد بر افکار و آمالشان زده از منطق و معیارهای بشری کار زیادی ساخته نشود:

«فَبِمَا نَقُضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرَ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.»  
(نساء (۴) / ۱۵۵)

(پس به جهت پیمان‌شکنی آنها و کفر و ورزیدنشان به آیات خدا و به ناحق کشتن انبیاء و همچنین گفتارشان که دل‌های ما غلاف (یعنی پوشیده و تاریک) شده است در حالی که خداوند در اثر کفرشان (و پوشش از خدا) مهر بر آن زده بود بنابراین جز به میزان اندک ایمان نمی‌آورند.)  
(در آیه بعد آمده است که به دلیل کفرشان و همچنین گفتارشان که تهمت بزرگی بر مریم زده بودند.)

ابراهیم (ع) با مشرکین طرف بود، موسی (ع) با مدعیان خدایی و سلطنت زمینی ولی عیسی (ع) که با مدعیان و متولیان دین طرف شده کارش بسی سخت‌تر و خطرناک‌تر بود زیرا که رقابت و شقاوت را به نام دین و خدا انجام داده امداد از شیطان دارند.

همچنین اگر خواسته باشیم ظهور حضرت عیسی (ع) را با بعثت پیغمبر خودمان مقایسه نماییم، نکته قابل دقت این است که عیسی (ع) در بیت المقدس که چهارراه شرق و غرب است و در مهد تمدن و فرهنگ و گسترش علم و فلسفه یونان و روم، همزمان

با اوج ساسانیان، به دنیا آمد. او در آن شرایط هر چه می‌گفت و هر چه می‌آورد خواه ناخواه مشمول این احتمال یا ابهام و اتهام می‌شد که تعلیم یافته‌ی مستقیم یا غیرمستقیم اساتید معروف و مکاتب موجود است. آئین او به سهولت الهام یافته از فلسفه و فرهنگ زمان و تلاش‌های رایج تلقی می‌گردید. اما وقتی، به قدرت و مشیت خداوندی و با مشاهده و شهادت مردم بیگانه و خودی، از گهواره برنخاسته اعلام بندگی خدا و آوردن کتاب و پیغمبری می‌نماید، به طور روشن و قطعی اثبات اصالت و رفع شبهه و تهمت می‌شود. در مورد پیغمبر خاتم که هفت قرن بعد در شبه جزیره عربستان در آن محیط ناسازگار دور افتاده از انسانیت و بی‌بهره از فرهنگ و فنون، پا به عرصه وجود گذاشت اشکالی نداشت که علم و حکمت و نبوت را پس از ولادت و بلوغ، در سنین پختگی دریافت کرده باشد.

عیسی (ع) که آمدنش و گفتارش غافلگیرانه و غیرعادی است از یک سو به معارضه با شریعت موجود و به محو حرمت مدعیان دین می‌پردازد، و در عین آنکه می‌گوید نیامده‌ام یک کلمه از تورات را پس و پیش کنم معتقدات و سنت‌های حاکم را زیر و زبر می‌سازد و از سوی دیگر، از بالا سر متولیان معبد و مکتب پرده‌ها را پس زده، سدهای بین خدا و خلق را شکسته، با مردم یهودی و غیر یهودی، در شهر و بیابان و دریا، طرف می‌شود. پیام خدا از انحصار و اختصاص و از خشکی و خشونت بیرون آمده با سادگی و مهر و برادری به سوی خدایی دعوت می‌شوند که همه فرزندان او هستند. با کلامش موعظه و دلالت می‌کند، با بیانش تعلیم دین و انسانیت یا محبت می‌دهد، با نگاهش و نوازشش بیماران را شفا می‌بخشد، ناداران و ناامیدان را دارا و امیدوار می‌سازد. در هیکل‌های بی‌جان روح زندگی می‌دهد و مردگان را برمی‌خیزاند... کارهایی می‌کند که خدا می‌کند و خدا را با پندار و گفتار کردار خود در میان مؤمن و منکر می‌آورد. همه را به حیرت و تسلیم و به حسرت و محبت کشانده چنان خود و خدا را به مردم نزدیک می‌سازد که او را پسر خدا، یا یک پا خدا، می‌گیرند. اما پیامش چنان دور از ذهن‌ها است و نیاز خلائق ناتوان نادان و نادار ناامید چنان به مکتب و آئین و مژده‌هایش زیاد است که وقتی از ناحیه‌ی بنی اسرائیل انکار و اعراض و خصومت می‌بیند ۱۲ نفر رسول برای یاری خود در رساندن مردم به خدا، تربیت نموده به بلاد دور و نزدیک عالم می‌فرستد تا به وحی خدا دوستداران انسان و خدا بوده دست شستگان از راحت و لذت دنیا،

ادامه دهندگان رسالت عیسی و رساننده‌ی دعوت او به بنی اسرائیل و به اقطار دنیا باشند<sup>۱</sup>:

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ  
الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ.»  
(آل عمران (۳) / ۵۲)

(و چون عیسی از آنها احساس کفر نمود گفت یاران و کمک کاران من به سوی خدا کیانند حواریون گفتند ما یاران خدا هستیم و ایمان به خدا آورده‌ایم، شاهد باش که همانا ما مسلمانییم یا تسلیم شدگانیم.)

«وَإِذْ أُوحِيَتْ لِي الْحَوَارِيُّونَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ  
بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ.» (مائده (۵) / ۱۱۱)

(و آن زمان که به حواریین وحی کردیم که به من و به فرستاده‌ام ایمان آورید گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم شده و مسلمانییم.)

و همین طور هم شد، در حالی که موسی (ع) و پیغمبران بعد از او تا عیسی (ع) کارهای دنیایی و در توان بشری را به کیفیت و ممتاز و با قدرت و کمیت اعلی انجام داده سرمشق و الگوی بندگی خدا و زندگی دنیا می‌شوند. عبادت را تعلیم می‌دهند و حکومت و قضاوت و حکمت را از هر جهت اتمام حجت به عمل می‌آید و یحیی پیش‌آهنگ و پیش‌گوی انقلاب آینده در پدیده‌ی نبوت می‌گردد.

خصوصیت دیگری که قرآن در رسالت عیسی از ابتدای ولادت او یادآور می‌شود نکته‌ای است که جنبه منفی داشت و بی‌شبهت به توصیف ابراهیم نیست و آن جبار و بدکردار نبودن عیسی علیه‌السلام در سوره‌ی مریم (۱۹) است:  
«وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْهُ جَبَّارًا شَقِيًّا.» (مریم (۱۹) / ۳۲)

۱. قرآن از جانب خدا به گروندگان خاتم الانبیاء نیز سفارش می‌کند مانند حواریون، انصار خدا باشند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (صف (۶۱) / ۱۴)

(ای ایمان آوردگان، یاوران [دین] خدا باشید، همان‌گونه که عیسی فرزند مریم به حواریون گفت: یاوران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟ حواریون گفتند: ما یاوران [دین] خدا هستیم...) ولی صحبت از وحی و رسالت نیست، ضمناً عمل حواریون صرفاً دعوت و نشر ابلاغ دوستانه و مسالمت‌آمیز بوده مظلومانه تحمل شداوند و شکنجه‌ها و شهادت را کرده‌اند.

(و نیکوکاری به مادرم درحالی که مرا ستمگر خودکامه و بدبخت بدکردار قرار نداده است).

آیات قبل که در بحث‌های سابق اشاره کرده بودیم چنین است:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»<sup>۱</sup>

حضرت عیسی خود را به بنده خدا بودن و دریافت کتاب و نبوت و برکت آور بودن معرفی نموده پس از تذکر دو سفارش اصلی مادام‌العمری خدا، که نماز و زکات است، اعلام یک خصلت یا سفارش مثبت و یک خصلت یا سفارش منفی می‌نماید که مکمل یکدیگرند نیکی و خدمت از یک طرف و خودداری از زورگویی و شقاوت، از طرف دیگر.

درباره حضرت یحیی (ع) که معاصر و مژده‌آور عیسی (ع) است باز به نیکی دانستن در حق والدین و جبار سرکش نبودن تصریح شده است:

«وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا»<sup>۲</sup>

از این تأکید و تکرارها ضرورتی معلوم می‌شود که در آن دوران و سامان، عادت بزرگان و انتظار مردمان، یا رسم و معمول زمان، زورگویی و بدخواهی بوده بشریت از محبت (حتی درباره مادر و پدر) و از عدالت فاصله گرفته بوده برای حیات دنیا و تقرب به خدا احتیاج مبرم به چنین اعتقاد و اعراض داشته است.

در عهد ابراهیم بت پرستی عمل عادی و جاری انسان‌های پیشرفته بود، مصنوعات و موهومات بشری یا خود بشر را خدا می‌گرفته‌اند. بنابراین مشرک نبودن، برای بشریت درجه‌ی اول اهمیت و اولیت را داشته است. قرآن مکرر از زبان ابراهیم اعلام منفی «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۳</sup> را بازگو می‌نماید که همه جا به دنبال صفت حالیه‌ی «حَنِيفًا»<sup>۴</sup> می‌آید.

۱. مریم (۱۹) / ۳۰ و ۳۱: [نوزاد زبان گشود و] گفت: من بنده خدا هستم؛ بی‌تردید به من کتاب و مقام پیامبری خواهد داد.

و هر جا که باشم، موجب برکت و رحمتم قرار داده و مرا به نماز و زکات تا زنده هستم توصیه کرده است.

۲. مریم (۱۹) / ۱۴: و با پدر و مادرش نیک رفتار بود و خودکامه و نافرمان نبود.

۳. انعام (۶) / ۷۹: ... و در جرگه شرک‌ورزان نیستم.

۴. بقره (۲) / ۱۳۵، آل عمران (۳) / ۶۷ و ۹۵، انعام (۶) / ۷۹، ۱۶۱، نحل (۱۶) / ۱۲۰ و ۱۲۳.

با ظهور و رسالت عیسی (ع) خصیصه دیگری در بشریت رواج گرفته است (و اوج خواهد گرفت) که هلاکت و بیچارگی عمومی دنیا و آخرت را - یا به عبارت دیگر دوری از خدا - همراه می آورد، یعنی جباریت<sup>۱</sup> گناهی در ردیف یا در ذیل شرک که فرستاده خدا و مظهر صفات خدا، با تبری جستن از جباریت<sup>۲</sup>، بیزاری خدا از آن و خواست خدا نسبت به انسان‌ها را اعلام داشته نمونه می دهد. می بینیم همین اشاره اجمالی و موکد قرآن انعکاس سراسری در انجیل داشته همه جا سفارش گذشت و محبت نسبت به دوست و دشمن می نماید و تا آنجا می رود که اگر به یک طرف صورتت طیانچه (سیلی) زدند طرف دیگر را پیش ببر! قرآن انجام شدن این سفارش را در یک آیه خلاصه کرده می گوید:

«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً.» (حدید (۵۷) / ۲۷)

(و در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و مهربانی قرار دادیم و رحمت و خدمت‌گزاری.)

انعکاس عملی تاریخی قضیه را نیز در دامنه وسیع خدمات خیریه‌ای که معمول کلیساها و مسیحی‌ها شده است و در توجه خاص افکار اروپایی‌ها به انسان‌دوستی و اومانسیم، دیده‌ایم که غیرقابل انکار می باشد.

آنچه کمتر توجه می شود و تصور کرده‌اند که انکار جبار بودن از طرف حضرت عیسی یک تعلیم اخلاقی ساده به منظور تعدیل و تلطیف روابط انسانی است، جنبه‌ی اجتماعی مسئله و جهانی بودن قضیه است. جباریت که از جهت اجتماعی و نظام‌های خدایی پایین تر می باشد نه تنها سکه‌ی رایج و اساس دولت امپراتوری روم و شاهنشاهی ساسانیان بوده است که بر دنیای آن روز فرمان‌روایی داشتند، بلکه امت توحیدی بنی اسرائیل نیز به طوری که از انجیل‌ها برمی آید گرفتار تکبر و تفرعن بیرحمانه و خشک روحانیت خودشان بوده‌اند. در هیچ کجا قدرت استبدادی و مالک‌الرقابی پادشاهان و اربابان حتی تا مرحله‌ی جنون‌آمیز امثال نرون مورد اعجاب و اعتراض نبوده حاکمیت مطلقه و صاحب اختیاری زورمندان و بزرگ‌ترها بر

۱. قاموس قرآن می گوید کلمه «جبار» اگر در انسان به کار رود معنایش ظالم و تحمیل کننده‌ی اراده خود به ناحق بر دیگری است. ولی جبار در خدا به معنی مصلحی است که بر اصلاح توانا است و یا به معنی مقتدری است که مشیت او در عالم جاری است.

۲. در کتاب‌های عربی و فارسی کلمه (Tyran) (تیران) را که عنوان سلاطین سفاک و خودکامه یونان و روم بوده است جبار ترجمه می کرده‌اند.

زیردستان را امر طبیعی تلقی می‌کردند. می‌دانیم که در نظام خیلی دموکراتیک آتن نیز طبقه اقلیت اشراف (یا پاتریسین‌ها) بر اکثریت عوام (یا یلین‌ها) فضیلت و حاکمیت جابرانه داشته‌اند. جباریت نه تنها مسئله اخلاقی فردی بلکه یک فلسفه اجتماعی سیاسی ملازم با تمدن بشری بوده است.<sup>۱</sup> در نظر بشر آن روز حکومت و مدیریت، چه در دولت و جامعه و چه در خانه و مزرعه‌ی بدون قدرت و اعمال زور، یعنی خشونت و جباریت، قابل دوام و معقول به نظر نمی‌آمده لازمه‌ی زندگی، چه در مقیاس فردی و خانواده و چه در مقیاس شهر و قبیله، وجود بنده و برده و اسارت و سرکوبی آنها بوده است.

این کیفیت و جریان نه تنها در عصر عیسی (ع) بلکه قرن‌ها و قرن‌ها بعد از او و حواریونش، علی‌رغم آن همه تعلیمات و تبلیغات، با امپراتوری روم و ساسانیان و یهودیان پایان نیافته بلکه در همه سلطنت‌ها، خلافت‌ها، امارت‌ها، حکومت‌ها و حتی در میان پاپ‌ها و کشیش‌ها و تارک دنیاها، که خود را جانشینان عیسی (ع) و مجریان دین خدا می‌دانستند، ادامه و احاطه داشته است، هزار سال قرون وسطی شاهد استبداد کلیسا و مجامع انکیزیسیون در بیرحم‌ترین و جبارانه‌ترین صورت و سیرت دینی بوده است، در عالم اسلام نیز خلفای راشدین (غیر از علی (ع)) را می‌بینیم که با همه‌ی تقوا و سنت طلبی، «اسلام حنیف» را با قشون کشی به شام و ایران و مصر و جاهای دیگر صادر می‌نمایند. در قرن هشتم هجری یکی از خون‌خوارترین جباران جهان امیر تیمور گورکانی را می‌بینیم که حافظ قرآن است و مفسر و مفتی و فقیه بسیار ورزیده که جهان‌گشایی را «به حکم اسلام» انجام می‌دهد، در زندگینامه خود که ظاهراً در هفتاد سالگی به رشته تحریر درآورده است در وقایع بعد از فتح نیشابور می‌نویسد:

۱. پس از انتشار کتاب «جامعه و دشمنانش» نوشته ک. رپورر معلوم شده است که فیلسوف یونانی افلاطون بزرگ که از پنج قرن قبل از مسیح تا به امروز برای بسیاری از متفکران جهان، حتی معتقدین به ادیان، استاد بی‌چون چرای فلسفه و علم و سیاست و انسانیت به‌شمار می‌رفته است، برخلاف سقراط «کلیددار باشی مغرور خزائن حقیقت است و سالک ورزیده‌ی راه عقل، که اگر خدا نیست ... خداگونه است» جمهوریت افلاطون جمهوری «شاه- فیلسوف» است که «خزائن حقیقت» را در اختیار دارد و مستبد مزاج است و کسانی را برمی‌گزیند که به قدرت و حقوق او معتقد باشند و از او اطاعت کنند و تمام انسان‌ها حتی در کوچک‌ترین مسائل باید تحت رهبری باشند خلاصه آنکه افلاطون، پیامبر پایه‌گذار فلسفه «عقل قوی‌تر بالاتر عقل است و دلیل قوی‌تر اقوی است» یعنی «الْحَقُّ لِمَنْ عَلَبَ». (نقل از مقاله‌ی آقای دکتر غلامعباس توسلی در کیهان فرهنگی بهمن ماه ۱۳۶۴ تحت عنوان «جامعه باز و منطق علمی».)

«من بزرگ‌ترین هنر مرد را جنگیدن می‌دانم و گرچه برای علم و صنعت و ادب قائل به ارزش هستم ولی عقیده دارم که خداوند مرد را برای جنگیدن آفریده و مردی که نتواند بجنگد و از مرگ بیم داشته باشد از بندگان خدا نیست برای اینکه ودیعه خداوند را مهمل گذاشته و استعداد فطری جنگیدن را که در هر مرد وجود دارد در خود تقویت نکرده است.»<sup>۱</sup>

۱. نقل از کتاب «منم تیمور جهانگشا» تألیف مارسل بریون فرانسوی، ترجمه و اقتباس آقای ذبیح‌الله منصوری (چاپ ششم، تهران، آذر ۱۳۶۳، صفحه ۵۷)

برای درک طرز تفکر و توجهات امیر تیمور و پی‌بردن به مفهوم کلام عیسی (ع) بد نیست قسمتی از مکالمه او با حاکم مغلوب شده ولی جوانمرد نیشابور را که به دنبال اعلام موضع فوق آمده است باز نقل کنیم:

«وقتی که بامداد دمید جنگ نیشابور خاتمه یافت و در آن موقع حاکم نیشابور موسوم به امیرحسین را دست بسته نزد من آوردند و او گفت ای امیر تیمور تو فاتح شدی و اینک نیشابور از آن تو است ولی بر بندگان خدا رحم کن و از قتل آنها صرف‌نظر نما. گفتم بندگان خدا وقتی مرتکب گناه شوند در خور مجازات هستند و گناه سکنه این شهر این است که وقتی من به اینجا رسیدم دروازه‌ها را بستند و مرا وادار نمودند که این شهر را محاصره کنم و برای تسخیر اینجا برج بسازم و از راه حصار وارد شهر شوم (یادِ لافوتن و داستان‌گرگ و بره‌اش بخیر) حاکم نیشابور گفت ای امیر جهانگشا سکنه این شهر گناه ندارند و اگر من به آنها دستور نمی‌دادم که دروازه‌ها را به بندند مقابل تو مقاومت نمی‌نمودند و تو می‌توانستی بدون معطلی و زحمت وارد شهر شوی. لذا من گناه کارم و مرا به قتل برسان ولی بر جان سکنه‌ی این شهر بیخوش و زنها و اطفالشان را به اسارت مبر... امیرحسین گفت ای امیر جهانگشا من برای خود از تو ترحم نمی‌خواهم ولی بر جان مردم این شهر بیخوش و هر چه از آنها تاکنون کشته شده کافی است و بگذار که دیگران زنده بمانند، گفتم امیرحسین اگر به جای اینکه من فاتح شوم تو فاتح می‌شد آیا بر جان سربازان من می‌بخشیدی؟ امیرحسین گفت پدران ما گفته‌اند که در جنگ باید خشونت و بی‌رحمی داشت و بعد از پیروزی باید فتوت به خرج داد... گفتم من نمی‌توانم از اصول جنگ منحرف شوم و طبق اصول جنگی سکنه شهری که مقاومت می‌کنند باید قتل عام بشوند (امیر تیمور که عادت داشت به قرآن و فقه استناد نماید در اینجا اقتدا و استناد به اصول جنگ می‌کند که برای او اصل است و بالاتر از قرآن است). اگر من این روش را تغییر بدهم دیگر نمی‌توانم مبادرت به جنگ نمایم. جهانیان باید بدانند که هر کس مقابل من پایداری کند کشته خواهد شد و بعد از قتل عام نیشابور شهرهای دیگر خراسان تکلیف خود را خواهند دانست... بعد از این گفته جلادی را احضار کردم و به او گفتم سر از پیکر امیرحسین جدا کند... قتل عام سکنه شهر تا ظهر ادامه داشت و بعد از آن سربازان من برحسب اجازه‌ای که من خود به آنها دادم شروع به چپاول کردند... در نیشابور طبق معمول از قتل علماء و شعراء و صنعتگران خودداری کردم ولی زن‌های جوان شهر بین سربازان من تقسیم شدند زیرا خداوند گفته است زن‌های بلاد مفتوح ... بر جنگجویان حلال هستند.»

خود کامگی و خونخواری ادامه داشته است و دنیا جبارانی چون کرامول، روبسپیر، پتر کبیر، شاه عباس، آقا محمدخان، هیتلر و ترومن (که دستور داد اولین بمب اتمی را به شهر هیروشیما بیندازند) را دیده است. در مقابل و در این اواخر نویسندگان منشور حقوق بشر و گاندی هم پیدا شده‌اند. گاندی که ۲۰ قرن بعد از مسیح می‌آید با آنکه کشورش و ملتش اسیر جباریت انگلستان است پیرو، و پرورش دهنده‌ی مکتب ضد زور و ضد خشونت است و موفق می‌شود خشونت و جباریت را نه از طریق خشونت و جباریت بلکه با مسالمت و مقاومت مغلوب و رام نماید. مسیح هم که پیغمبر خدا و روح خدا و کلام خدا بود نمی‌گفت من و شما مأموریت داریم جباریت و خشونت را با جباریت و خشونت از بین ببریم بلکه اعلام می‌کرد که من جبار و اهل شقاوت نیستم. در قرون اخیر است که زیدگانی از بشریت روی تجربه و تحلیل‌های تاریخی پی می‌برند که خشونت و جنگ چاره‌ساز بیدادگری‌ها و بی‌سامانی‌ها نیست و کتاب‌هایی به نام خشونت می‌نویسند.

چنین نیست که در دنیا پدیده‌های خود کامگی، خونخواری، خشونت و به‌طور کلی جباریت و شقاوت مقارن ولادت عیسی پیدا شده باشد یا خدا قبل از آن (و بعد از آن) در این زمینه ساکت بوده به اقتضای تحول زمان تغییر رویه داده باشد. مسئله خونریزی و فسادانگیزی چنان سرشته در طبع و تکوین بشریت می‌باشد که در روز طراحی انسان، به گفته قرآن، فرشته‌ها به استعجاب یا استفهام درآمده به خدا می‌گویند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره ۲) / (۳۰)

(آیا در آن (زمین) کسی را قرار می‌دهی (یا مستقر و خلیفه می‌سازی)

که در آنجا فساد و فتنه برپا می‌نماید و خونریزی می‌کند؟)

خدا در آن زمان و مقام به آنها می‌گوید من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و

بعدها پس از اخراج آدم از بهشت به فرزندان او وعده‌ی :

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي»

(اعراف (۷) / (۳۵))

(ای فرزندان آدم آن زمان که رسولانی از خود شما بیایند که آیات مرا

بر شما بخوانند...)

را می‌دهد تا آنان را از فساد و خونریزی برطبق مشیت و تربیتی، که برای ما بشرها به سختی قابل پذیرش است، منعشان نمایند.



زمانی که حضرت موسی (ع) مبعوث می‌شود خونریزی و جباریت به درجه زمان عیسی (ع) نرسیده بوده است. مع ذلک امر خدا خودداری از مقابله خشونت و جباریت با خشونت و جباریت بوده صریحاً به موسی و هارون در برخورد با فرعون دستور «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»<sup>۱</sup> را می‌دهد. وقتی هم که موسی (ع) در نیرومندی و داغی جوانی با مرد قبطی ضارب یک عبری درمی‌آفتد و او را از پا درمی‌آورد قرآن اعتراض عبری دیگر را، که به گونه‌ای امضا شده از طرف خدا است، و جباریت را منافی با اصلاح می‌داند برای ما چنین بیان می‌کند:

«إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ.» (قصص (۲۸) / ۱۹)

(تنها خواسته‌ی تو این است که در زمین (و شهر ما) جبار باشی و نمی‌خواهی از اصلاح‌کنندگان باشی.)

همان‌طور که می‌دانیم موسی از این عمل خود به درگاه خدا توبه می‌نماید:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ»<sup>۲</sup>

و قول می‌دهد که دیگر از خشونت کاران (مجرمین) پشتیبانی ننماید. در ده فرمان موسی تأکید اطاعت و خدمت به والدین و نیکوکاری و خوش‌رویی با مردم آمده است و خداوند امت موسی را از اینکه در قتل و جرح از حدود قصاص یا مقابله به مثل تجاوز نمایند شدیداً منعشان می‌کند. قرآن پس از ذکر غائله‌ی دو پسر آدم می‌گوید بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که غیر از قاتل و کشته‌شده، و غیر از فسادگران در جامعه، مآذون نیستند کسی را بکشند و قتل نفس قتل ناس است:

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده (۵) / ۳۲)

(به‌خاطر این قضیه، یا به‌دلیل این اختلاف‌نظر مابین افراد بشر، بر بنی اسرائیل چنین مقرر داشتیم (یا چنین نوشتیم) که هر کس شخصی را بکشد که مرتکب قتل یا باعث فساد در زمین و شهر نشده باشد چنان است که همه مردم را کشته باشد.)

۱. طه (۲۰) / ۴۴: و با نرمش با او سخن بگویند...

۲. قصص (۲۸) / ۱۶: [آنگاه] گفت: صاحب اختیار، من بر خود ستم کرده‌ام، مرا ببخش، و خدا او را بخشید...

به این ترتیب کشتار و آزار در دنیا می‌تواند و می‌باید به حداقل برسد و با سفارشی که از یک طرف به سود توبه‌کنندگان و عفو و بخشش قصاص شوندگان آمده است و از طرف دیگر امر شده است که جنگ آوران علیه خدا و رسول و فتنه‌انگیزان در زمین و دیار اعدام یا قطع دست و پا و یا نفی بلد شوند (نه دفاع کنندگان از خود و جنگجویان علیه تیمور یا علیه جهانگشایان، و جاه‌طلبان و کینه‌توزان) بشریت خواهد توانست ریشه ظلم و فساد را از دامن جهان برکند.

### ۶- پایان پیامبری

در سیر تحول نبوت، پیغمبر ما (علیه و آله السلام) که قرآن او را خاتم النبیین اعلام می‌نماید، ضمن بازگشت به ملت ابراهیم، بنا به دعای ابراهیم و با شعار ضد شرک «لا اله الا الله»، یک رسالت سه گانه یا سه طرفه انجام می‌دهد، در حالی که در صد پذیرش امت به لحاظ کمیت و کیفیت و سرعت گسترش بیش از رسالت عیسی، و رسالت عیسی بیش از رسالت موسی محقق است:

(۱) با قوم خود و عامیانی طرف می‌شود که تا آن زمان بی‌بهره از دین و از علم و تمدن بوده‌اند ولی فطری و بکر مانده همچون دین داران گذشته فاسد و ضایع نگشته‌اند و در مجموع آمادگی برای دریافت آنها و حمل و تحویل به سایرین یا به دنیا را دارند.

(۲) امت‌های توحیدی یعنی اهل کتاب که خود را از رحمت و هدایت خدا دور کرده‌اند دریابد و «کتاب» را سر جای خود بگرداند.

(۳) دیگران همزمان و آیندگان نزدیک و دور را که به هیچ یک از آن دو گروه ملحق نشده‌اند در کشور خدا وارد سازد.

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (جمعه ۶۲ / ۳)  
 (و آیندگان و دیگرانی از آنها که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند و خداوند مقتدر مسلط است و فرزانه حکیم می‌باشد).

\* \* \*

مأموریت ۱) بیشتر مربوط به خاندان شخصی یا عشیره‌ی نزدیک رسول اکرم و قبیله قریش می‌شود. اعراب حجاز را در بر می‌گیرد که از اولاد اسمعیل بودند. بعد از آنکه ابراهیم یک شاخه از ذریه‌ی خود را در سرزمین «غیر ذی زرع» مکه اسکان داد نه کسی از آنها به مقام نبوت نائل شد و نه پیغمبری برایشان آمد. اینک موقع آن

رسیده بود که مشمول دعای «وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»<sup>۱</sup> شوند و برخوردار از «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ»<sup>۲</sup> گردند.

مأموریت (۲) شباهت به مأموریت عمومی پیغمبران بنی اسرائیل، از موسی تا عیسی و پیغمبرانی مانند لوط، هود، شعیب و صالح داشته است این پیغمبران می آمدند تا خرابی ها و گرایش های انحرافی از توحید به شرک را که در میان امت رخ داده و فسادهای اعتقادی و اخلاقی که بروز کرده است ترمیم و تصحیح نمایند. کلام و شعار «اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»<sup>۳</sup> یا «أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»<sup>۴</sup> را گوشزد کنند. پرچم و کتابی را که پیغمبر اولوالعزم برافراشته و برخوانده است مجدداً برپا می کردند و سعی داشتند که امت را زنده نمایند.

حضرت عیسی گفته بود من نیامده ام یک کلمه از تورات را تغییر دهم. پیغمبر ما هم «مُهَيِّمِنَا عَلَى الْكِتَابِ كُلِّهِ» است و نگهبان و مدافع کتاب می باشد. قرآن آنچه را که علمای یهود در تورات مخفی یا اختلاف کرده اند برایشان روشن می سازد. به اهل کتاب به هیچ وجه گفته نمی شود که «لَا تَتَّبِعُوا كِتَابَكُمْ» یا «أَتُرْكُوا دِينَكُمْ» بلکه گفته می شود «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»<sup>۵</sup>. یعنی در دینتان غلو نکنید و راه شرک و شخص پرستی و برتری جویی را پیش نگیرید. پس از این جهت و همان طور که تقریباً یک سوم قرآن اختصاص به انبیاء سلف و امت های آنان دارد رسول اکرم مأموریت داشته است اقوام موحد را به پرستش خدای یکتا و به شریعت اصیل پیغمبرانشان برگردانده اختلاف و انحصار و امتیاز جویی ها را تبدیل به وحدت یا به تشکیل امت توحیدی واحد بنماید. ضمناً با بازگو کردن بعضی از تعلیمات و تجربیات گذشته کمک ارزنده به مأموریت های (۱) و (۳) به عمل می آمده است.

مأموریت (۳) دامنه اش به لحاظ مکان و زمان وسیع تر بوده هم معاصرین خارج از حجاز و غیر اهل کتاب را، که در سایر نقاط دنیای آن روز پراکنده بودند، در برمی گیرد و هم ناظر به آینده و آیندگان است، پیغمبر خاتم در حیات خود دعوتنامه

۱. بقره (۲) / ۱۲۹: ... در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز ...

۲. ابراهیم (۱۴) / ۳۷: ... دل هایی از مردم را متوجه آنان ساز و از همه ثمرات روزیشان بده ...

۳. اعراف (۷) / ۵۹: ... خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید ...

۴. هود (۱۱) / ۲: [پیامش این است] که جز خدای را بندگی نکنید ...

۵. نساء (۴) / ۱۷۱: ... در دین خویش گزافه نگوئید ...

برای پادشاه و بزرگان می‌فرستاد و با هیئت‌های اعزامی اقوام دور و نزدیک ملاقات و مذاکره می‌کرد. رسالت پیغمبر وجهی کاملاً جهانی داشته و «كَافَّةً لِلنَّاسِ»<sup>۱</sup> است. همان‌طور که می‌دانیم و در بخش قبلی اشاره شد خطاب‌های قرآن از حدود شخصی و قبیله و قوم تجاوز کرده غالباً «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۲</sup>، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا»<sup>۳</sup>، «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ»<sup>۴</sup> است و بالاتر از آنها «يَا بَنِي آدَمَ»<sup>۵</sup>، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»<sup>۶</sup> و «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»<sup>۷</sup> می‌باشد.

رسالت انجیل البته خیلی عام‌تر از تورات و غیر اختصاصی بوده و با اعزام ۱۲ نفر حواریون، گسترش جغرافیایی و انسانی قابل توجه پیدا کرده است ولی به مقیاس خیلی کوچک‌تر از قرآن.

\* \* \*

---

۱. سبأ (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم...  
۲. بقره (۲) / ۱۰۴، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۲، آل عمران (۳) / ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۸ و ...: ای ایمان آورندگان ...  
۳. تحریم (۶۶) / ۷: شما انکارورزان ...  
۴. آل عمران (۳) / ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۸، ۹۹، نساء (۴) / ۱۷۱ و ...: ای اهل کتاب...  
۵. اعراف (۷) / ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۵ و یس (۳۶) / ۶۰: ای فرزندان آدم ...  
۶. بقره (۲) / ۲۱، ۱۶۸، نساء (۴) / ۱، ۱۷۰، ۱۷۴ و ...: ای مردم ...  
۷. انفطار (۸۲) / ۶، انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان ...

## خاتمیت نبوت

از نظر درک بهتر مطلب، در رابطه‌ی مجدد با سیر تحول نبوت، سؤال عمده‌ای که پیش می‌آید مسئله خاتمیت نبوت است و اینکه اگر تحول و تطبیقی در پدیده نبوت، به اقتضای تکامل بشریت وجود دارد چرا باید با رحلت رسول اکرم (ص) پرونده‌ی نبوت الی الابد بسته شود. سؤال دیگری نیز که قابل طرح است و شاید مقدم بر سؤال اول باشد این است که با وجود کتاب‌های پیشینیان و پس از ظهور حضرت عیسی روح‌الله با آن تعلیمات و معجزات، چه ضرورت و نیازی برای بعثت یک پیغمبر دیگر در کار بوده است؟ وقتی قرآن «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآيَاتِنَا الْإِنْجِيلِ»<sup>۱</sup> است و خدا می‌گوید «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ»<sup>۲</sup> آن کتاب و این رسول چه حرف و سخن تازه‌ای برای گفتن و رساندن دارند؟

برای پاسخ‌گویی به دو پرسش فوق شاید بهتر باشد به عوض تفحص و تحلیل‌های ذهنی یا برنامه‌نویسی برای خدا، دلایل خاتمیت و ضرورت را اولاً از خود خدا پرسیده در قرآن جست‌وجو کنیم و ثانیاً به واقعیت‌ها و رویدادها نگاه کرده از طبیعت و تاریخ استمداد نمائیم.

آمدن موسی (ع) در زمان خود لازم بوده است زیرا که از آدم و نوح و ابراهیم جز نام و خاطراتی در بعضی از اذهان باقی نمانده کتاب و شریعتی هم وجود نداشته است. از طرف دیگر بنی اسرائیل انتظار وعده‌هایی را می‌کشیدند که خداوند به

---

۱. مائده (۵) / ۴۶ : ... کتاب پیش از خود را تصدیق می‌کرد و انجیل را به او دادیم که حاوی هدایت و نور بود، در حالی که تصدیق‌کننده تورات، کتاب پیشین بود ...

۲. فصلت (۴۱) / ۴۳ : جز آنچه [از جانب انکارورزان] به رسولان پیشین گفته شده است، به تو گفته نمی‌شود...

اجدادشان ابراهیم و یعقوب داده بود. پیغمبران بعد از موسی نیز هر کدام نقشی در زمینه‌های گوناگون حکومت، قضاوت، حکمت یا عبادت و توحید داشتند. برای بنی اسرائیل نمونه‌های اعلی و پیشوایان نمونه به‌منظور فهمیدن و پیاده کردن آئین خدا محسوب می‌شدند.

درباره‌ی حضرت عیسی (ع) نیز گفتیم که انحراف‌ها و آلودگی‌های بنی اسرائیل و دور شدنشان از محتوی و مقصد آئین موسی ظهور یک مصلح و احیا کننده‌ای را ایجاد می‌نمود. تورات مژده ظهور یک ناجی و پادشاه را داده بود. پیش‌بینی و پیش‌گیری جباریت یا حاکمیت زور و غرور و خشونت نیز برای حال و آینده جهان ضرورت داشت، که عیسی (ع) از ابتدا اعلام و اجرا نمود. به این ترتیب به‌نظر می‌آید که چیزی از بابت معرفی خدای یکتا و الگودادن اخلاق و اخلاص و احسان برای پیغمبر بعد از عیسی (ع) نمانده بود.

### خاتمیت محمد بن عبدالله (ص)

خاتمیت محمد بن عبدالله (ص) را قرآن صریحاً اعلام می‌نماید، در حالی که درباره‌ی انبیاء دیگر در کتاب‌هایشان چنین اظهاریه‌ی نشده بوده است:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»

(احزاب (۳۳) / ۴۰)

(محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده‌ی خدا و پایان دهنده‌ی پیغمبران است...)

در دعای حضرت ابراهیم نیز که علت وجودی و بعثت و برنامه‌های حضرت می‌باشد کلمه‌ی مفرد رسول به کار برده شده «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ»<sup>۱</sup> گفته نشده است که تکرار و استمرار داشته باشد. با چنان صفات و برنامه فقط یک پیغمبر مورد درخواست ابراهیم و احتیاج و انتظار بشر بوده می‌بایستی به تنهایی کفایت معاصرین و آیندگان یا «آخِرِينَ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup> را بنماید. از طرف دیگر قرآن ضمن آنکه می‌گوید تورات از آمدن عیسی و محمد (علیهم‌الصلوات و السلام) خبر داده بوده است و انجیل پیش‌گویی پیغمبری را که نامش احمد خواهد بود کرده است در مورد

۱. این عبارت مشابه آیه ۱۲۹ سوره بقره (۲)، و به معنای: «صاحب اختیار، در میان آنان رسولانی از خودشان برانگیز» می‌باشد

۲. جمعه (۶۲) / ۳: دیگرانی از آنها...

پیغمبری که قرار باشد بعداً و مجدداً بیاید کاملاً ساکت است.

تا اینجا جواب خدا و بیان قرآن درباره‌ی پرسش خاتمیت بود، بدون آنکه دلیل خاصی برای آن ذکر شده باشد. اما از جهت واقعیت‌ها و نیازهای بشریت، باز استنباط‌های روشنی از خود قرآن و از تاریخ و جامعه‌شناسی می‌توانیم بنمائیم.

می‌بینیم پیغمبران گذشته برای اثبات نبوت خود و وجود خدا، به عنوان پشتوانه‌های رسالت و تعلیمات متوسل به پیش‌گویی‌ها و معجزاتی شده آیات و امکاناتی را ارائه می‌دادند که دلالت محسوس مسلم بر دخالت و حضور یک قدرت خلاق فوق بشری داشت، مانند عصای موسی و ید بیضا یا آیات دیگری که جادوگران و فرعونیان را مات و مغلوب کرده ایمان می‌آوردند یا عملاً ناتوان و نابود می‌شدند. از همین مقوله بود طوفان و کشتی نوح، ناقه‌ی صالح، صاعقه و بلاهای بنیان افکن امثال لوط و هود یا قدرت و قضاوت داوود و حشمت و دولت سلیمان. و بالاخره نهان‌دانی، شفابخشی جان‌بخشی حضرت عیسی...

برای بشر آن زمان زبان و منطق و استدلال - آن‌طور که حضرت ابراهیم (ع) به کار می‌برد و جدالی که نوح با قوم خود داشت<sup>۱</sup> - بی‌فایده بود.

آیات و معجزات پیغمبر گذشته اگر چه تأثیرهای کوبنده و قانع‌کننده می‌توانست روی حاضرین یا بینندگان و شنوندگان داشته باشد ولی کارسازی خود را پس از چند دست نقل قول یا چند پشت نسل به نسل از دست می‌داد. به تدریج و بلکه به زودی غبار فراموشی و آلودگی‌های انحرافات روی روایات و اطلاعات را پوشانده از اصل مکتب و از سنت رسول آثار دقیق و مطمئنی باقی نمی‌نماید<sup>۲</sup> تردید و انکار جای یقین و اعتقاد را می‌گرفت و یا تعصب و تحجّر در شرک و فساد شدت می‌یافت. ضمناً بی‌سواد و نبودن وسایل کتابت و حفاظت اجازه نمی‌داد که آیات و معجزات تشکیل‌دهنده مدارک دین زنده و محفوظ مانده قابل تکرار و اثبات باشند. البته اگر پیروان و علمای دین صالح و صادق مانده افکار و اعمالشان حالت سرمشق و معرف صحیح آئین را برای دیگران پیدا می‌کرد دین مورد اعتقاد و اطاعت آنها می‌توانست

۱. سوره‌ی نوح آیات ۶ تا ۲۱.

۲. امروز در اثر آنکه مابین چهار انجیل رسمی اختلافات عدیده و عدم انطباق‌های زیاد وجود دارد و انجیل‌های قدیمی زیادی را محو و ممنوع کرده‌اند، هیچ کس نمی‌تواند به‌طور قطع بداند که حضرت عیسی چه گفته و چه کرده است. حتی دانشمندانی هستند که در وجود خود مسیح شک کرده می‌گویند هیچ‌گونه مدرک تاریخی که از نظر علمی دلالت بر ظهور و رسالت او بنماید در دست نداریم.

استمرار و اشاعه پیدا کند. ولی چون همیشه خلاف این جریان پیش آمده متولیان و پیروان، راه‌های انحطاط و انحراف و اختلاف را پیش می‌گرفتند مجموعه‌ی پندار و گفتار و کردارهای آنان نمونه‌های بدی می‌شد. بنابراین تجدید نبوت ضرورت پیدا می‌کرد. هنوز ششصد و چندسالی از ظهور حضرت عیسی (ع) نگذشته محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) در صحرای حجاز آورنده‌ی پیام خدا می‌گردد. حال اگر تکامل یا رشد بشریت اجازه دهد که نبوت تازه به اصطلاح عامیانه «معجزه سرخود» بوده و کتابی که می‌آورد و می‌گذارد «معجزه باقیه» باشد در این صورت اشکال گذشته و تجدید پدیده منتفی گردیده نبوت می‌توانست خاتمیت پیدا کند.

اتفاقاً در قرآن و در جامعه‌شناسی انسان‌ها ما شاهد چنین تصادف و تحول شده‌ایم. قرآن در عین آنکه تأکید و تکرار روی معجزات پیغمبران گذشته دارد و گاهی به تفصیل از آنها صحبت می‌کند در مورد خود و برای اثبات یا ارائه نبوت رسول اکرم وسیله دیگر و راه دیگری را در پیش گرفته است. در برابر مشرکین که مطالبه کارهای خارق‌العاده و آوردن معجزه از پیغمبر می‌کردند باکی ندارد که استنکاف و رزیده بگوید به آنها بگو من جز یک بشر رسول نیستم آیات و معجزات در نزد خدا است و عذابی و هلاکتی را که در برابر لجاج و سرکشی‌هایتان به طعنه یا مجادله از من مطالبه می‌کنید در اختیار من نبوده و موقع آن نرسیده است. این مطالب به صورت پراکنده در سوره‌های مختلف قرآن با تفصیل یا به اشاره آمده است که از آن جمله چند مورد زیر را ذکر می‌کنیم:

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا.»

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا .  
أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا .  
أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَّ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا .

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا .



وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا  
رَسُولًا.<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا  
أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

أُولَئِكَ يَكْفُهُمْ أَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً  
وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ  
بِعَذَابِنَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.<sup>۲</sup>

۱. اسراء (۱۷) / ۸۹ تا ۹۴: در این قرآن از هر [گونه] مثلی برای مردم به شکل‌های مختلف بیان کرده‌ایم، ولی بیشتر مردم سر باز زدند [و] جز سر انکار نداشتند.

و گفتند: هرگز تو را باور نخواهیم کرد، مگر اینکه برای ما از زمین چشمه‌ای جاری سازی. یا باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که در میان آن نهرهایی به جریان اندازی. یا چنانکه تصور کرده‌ای، آسمان را پاره پاره بر سر ما فرود آری، یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر نمایی.

یا کاخی از طلا [در اختیار] داشته باشی، یا بر آسمان بالا روی؛ و بالارفتنت را [نیز] باور نمی‌کنیم، مگر اینکه نوشته‌ای بر ما فرود آری که آن را بخوانیم؛ بگو: صاحب اختیارم را تقدیس می‌کنم، آیا من جز بشری پیام‌رسان هستم؟

آنگاه که [قرآن، عامل] هدایت بر مردم عرضه شد، چیزی آنان را از ایمان باز نداشت، جز اینکه گفتند: چگونه خدا بشری را به رسالت برانگیخته است؟

۲. عنکبوت (۲۹) / ۵۰ تا ۵۴: [انکارورزان] گفتند: چرا معجزاتی از صاحب اختیارش بر او نازل نشده است؛ بگو: معجزات همه در اختیار خداست، و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم.

آیا [همین معجزه بزرگ] برای آنان کافی نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود، بر تو نازل کرده‌ایم؟ و بی‌گمان در این [کتاب] رحمت و تذکارتی است برای باورداران. بگو: خدا به عنوان گواه بین من و شما کافی است؛ او به هر چه در آسمان‌ها و زمین است آگاه است؛ و کسانی که به باطل گرویده‌اند و خدا را انکار کردند، زیانکارند.

از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ و اگر موعدی مقرر نبود، بر آنان عذاب نازل شده بود؛ و مسلماً در حال غفلتشان ناگهان بر آنان خواهد رسید.

از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ در حالی که دوزخ بر انکارورزان احاطه دارد.

«قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ  
الْحُكْمَ لِلَّهِ»<sup>۱</sup>

این پیغمبر به دستور خدا به جای معجزات و کارهای خارق‌العاده و رسیدن بلاهای آسمانی برای هلاک قوم، دلایل عقلی و برهان و بینات آورده، خود قرآن را به‌عنوان معجزه و دلیل صداقت معرفی می‌نماید که بدون اطلاع و تعلیم قبلی با کمک سایرین بر او خوانده می‌شود و حاوی ذکر و رحمت برای ایمان آورندگان است. هادی و راهنما بودن قرآن، اختلاف و تضاد نداشتن و کلیه مزایا و نشانه‌های غیر بشری بودن به‌عنوان خدایی بودن قرآن و از طرف خدا بودن آورنده‌ی آن ذکر گردیده معجزه باقیه قرآن محسوب می‌شود. از جمله آیاتی که دلالت یا اشاره به نکات فوق دارد می‌توانیم نمونه‌های ذیل را ذکر کنیم:

«قُلْ فَاتَّبِعُوا بِكِتَابِ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ» (قصص (۲۸) / ۴۹)  
(بگو کتابی را همان‌تر از آن دو (تورات و قرآن) که از جانب خدا باشد  
بیاورید تا از آن پیروی نمایم...)

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِن عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا  
كَثِيرًا.» (نساء (۴) / ۸۲)

(مگر در قرآن تدبیر نمی‌نمائید و اگر از نزد غیر خدا بود حتماً در آن  
اختلاف زیاد می‌یافتید.)

ضمن اینکه خداوند حفظ قرآن را برای همیشه و مصونیت آن را از دست خوردن  
و ضایع شدن تضمین می‌نماید.

«إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.» (حجر (۱۵) / ۹)

(همانا که ما ذکر (یا قرآن) را نازل کرده‌ایم و خود ما به یقین حافظ آن  
هستیم.)

منطبق بودن و مصدق بودن کتاب‌های گذشته دلیل دیگری است که قرآن  
می‌آورد و دانش و دانشمندان را نیز گواه می‌گیرد که حق بودن و هادی بودن آن را  
به راه مستقیم خواهند شناخت.

۱. انعام (۶) / ۵۷: بگو: من نشانه روشنی از صاحب اختیار خویش دارم که شما آن را دروغ شمرده‌اید؛  
عذابی که با [تمسخر و] شتاب می‌خواهید، در اختیار من نیست؛ حکم تنها به دست خداست...

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ ۳۴ / ۶)

(و کسانی که دارای دانش شده‌اند خواهند دید که آنچه از پروردگارت  
بر تو نازل شده است همان حق است و به راه خداوند عزیز حمید رهبری  
می‌نماید.)

به نظر می‌آید این گونه گواه‌گری‌ها و دلایل نبوت، با تضمین حفاظت که تماماً  
تناسب با استمرار و خاتمیت دارد در کتاب‌ها و در رسالت‌های گذشته وجود نداشته  
و نیامده باشد. قرآن در حقیقت تشخیص اصالت خویش و قضاوت را به دست خود  
مردم می‌دهد و فرصت قضاوت برای همه اقوام و همه ادوار است.

اهل کلام و علمای گذشته اعجاز قرآن را بیشتر در فصاحت بیان و زیبایی کلام  
دیده و تبلیغ می‌نمایند. اما همان‌طور که در جلد اول «بازگشت به قرآن» توضیح داده  
شده است ضمن آنکه فصاحت و بلاغت قرآن و ناتوانی دیگران از گفتن مانند آن،  
امر آشکار غیرقابل انکار می‌باشد ولی خدایی بودن قرآن و غیر بشری بودن آن بیشتر  
از این جهت است که نه تنها عبارات و کلمات یا ظواهر قرآن حالت غیرعادی و  
فوق بشری دارد بلکه محتوای قرآن و مقاصد و مطالبی که عرضه شده است مابینت  
کامل با درک و دریافت‌های بشری دارد. اگر همه افراد بشر هم جمع شوند چون  
خواسته‌ها و یافته‌های آنها چیز دیگری بوده و بشری یا انسانی و دنیایی فکر می‌کنند  
چیزی غیر از قرآن خواهند ساخت و ساخته‌اند.

«قُلْ لَّيِّنَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا  
يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً.» (اسراء ۱۷ / ۸۸)

(و اگر جن و انس جمع شوند که مانند این قرآن را بیاورند مانند آن را  
نمی‌توانند بیاورند اگر چه بعضی کمک کار بعضی دیگر باشند.)

این مسئله، یعنی استناد و استشهاد قرآن و توسل آن به استدلال و به عقل و  
به طور کلی به علم و ارائه آیات مشهود طبیعت همراه با خودداری از تمسک به  
معجزات و خارق‌عادات، یک تحول و بلکه یک انقلاب بزرگ است و حکایت از  
هماهنگی سیر تحول نبوت با تکامل بشریت می‌نماید.

قرآن خود را نازل شده برای اهل دانش و دانایان دانسته با تذکر و توجه دادن  
می‌خواهد از راه تفکر و تعقل و در منطق علمی با آن برخورد شود. کافر و مؤمن

برای فهم بیشتر و عمل بهتر، خودشان در زمین و زمان سیر و مشاهده نمایند و خدا را در آفاق و انفس بیابند. زیرا که بدترین جنبه‌ها از نظر خدا ندیدن و نشنیدن کسانی است که عقل خود را به کار نمی‌اندازند. چند نمونه از آیاتی که اشاره به نکات فوق دارد و قبلاً بعضی از آنها را یادآور شده بودیم ذیلاً بازگو می‌کنیم:

«كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.»<sup>۱</sup>

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»<sup>۲</sup>

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.»<sup>۳</sup>

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup>

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.»<sup>۵</sup>

«سُنِّرْبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»<sup>۶</sup>

البته نمی‌گوئیم در تورات و انجیل و در ادبیات «اهل کتاب» استدلال یا استمداد از عقل و علم وجود ندارد و توجه به زمین و آسمان و به آثار خلقت نشده است یا از زبان پیغمبرانی چون داوود و سلیمان در تجلیل از دانش و تفکر یا تحویل حکمت خبری نرسیده است بلکه با چنین وسعت و اختصاص و استحکام بی‌سابقه می‌باشد، و روش دعوت و هدایت این چنین اتکا و انحصار به عقل و علم و به مشاهده و تحقیق

۱. فصلت (۴۱) / ۳: کتابی است که آیاتش به وضوح بیان شده است، به صورت قرآنی به زبان تازی برای اهل دانش.

۲. یوسف (۱۲) / ۲: ما آن را قرآنی به زبان تازی [فصیح] نازل کردیم، بسا که خردورزی کنید.

۳. اسراء (۱۷) / ۳۶: پیرو آنچه بدان علم و آگاهی نداری مباش، که چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است.

۴. زمر (۳۹) / ۹: ... بگو: آیا اهل دانش با جاهلان یکسانند؟ ...

۵. انفال (۸) / ۲۲: بدترین موجودات زنده در نظر خدا کسانی هستند که [در مقابل حق] کر و گنگ و بی‌خردند.

۶. فصلت (۴۱) / ۵۳: به‌زودی نشانه‌های [توان و تدبیر] خود را در آفاق [جهان] و در [وجود] خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا بر آنان روشن شود که قرآن حق است...

و تجربه واگذار نشده بوده است.

قبلاً نیز گفته بودیم آن زمان که عقل و علم بشریت حالت ابتدایی و محدود را داشته است که نمی‌توانسته‌اند بر سیل مکاشفه و مکتب ابراهیم برای خداشناسی استدلال عقلی و استنباط از طبیعت و دانایی‌ها بنمایند، چاره‌ای جز توسل به معجزات و آیات از آن قبیل نبوده است ولی مقارن ظهور خاتم‌الانبیاء رشد بشریت در خط جدیدی افتاده بوده است که اجازه دهد هر قدر جلو می‌رود حقایق و احکام را به‌طریق سهل‌تر و سریع‌تر و با هدایت و ارشادی که روی او به‌عمل آمده باشد، از طریق اکتشاف علمی و استدلال‌های عقلی تشخیص دهد و بپذیرد. اتفاقاً همان‌طور که در مباحث قبلی بیان داشتیم و برای آنکه کمترین شبهه در اصالت و خدایی بودن رسالت راه نیابد نقطه‌ای و منطقه‌ای از ربع مسکون و متمدن زمین انتخاب شده است که استعداد پذیرش در مردم آنجا به‌وجود آمده ولی فاقد مدارج علمی و فکری باشند.

آگوست کنت که او را واضع علم جامعه‌شناسی در قرن ۱۹ اروپا می‌شناسند سه دوران متوالی برای تحول جوامع بشری و طرز تفکرهای تسلط یافته قائل شده است: دوران اول را دوران تئوریک یا ربانی نامیده و دوران خدایان گفته است. برداشت‌ها و تعلیل‌های جهان‌بینی و انسان‌بینی مردم آن زمان در جهتی می‌رفته است که توجیه همه امور را به خدایان برگردانده با و هم خود برای هر پدیده و هر چیز خدایی و بتی تصور نمایند و بسازند. پیشرفت تمدن و افکار و رشد قوای ذهنی و عقلی بشر دوران متافیزیک یا اعتقاد به مابعدالطبیعه و استعمال فلسفه پیش می‌آید. روشنفکران و برجستگان زمان تصور می‌نمایند که با عقل و استدلال‌های ذهنی و نسبت دادن امور و اشیاء به عوامل قوی و موجودات مخفی ماورای عالم طبیعت و مشهودات می‌توانند پی به اسرار و علل و اسباب‌ها ببرند. پس از آن و در قرون جدید که بشر موفق شده بوده است با علوم تجربی و فلسفه‌های کانت و دکارت و دانشمندان بعد از رنسانس، بسیاری از حقایق و عوامل را بشناسد و ابهام‌ها را روشن نموده برای حل مشکلات زندگی از فنون و صنایع استفاده نماید، به زعم آگوست کنت دوران پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی، بر جهان متمدن سایه انداخته است. آگوست کنت و متفکران پیرو او معتقداند که بشر قادر است بدون توسل و پرستش خدایان و مستقل از مذهب و فلسفه کلیه اسرار جهان و انسان را کشف کند و مشکلات فردی و اجتماعی زندگی را حل

نموده بشریت کفایت کننده و کارساز مسائل خویش بوده روی پای خود بایستد. اینک صرف نظر از دوران‌های اول و دوم و درستی نظریات و تقسیمات آگوست کنت، آنچه مسلم و مشهود است دایر مدار شدن دانش و فن و هنر در دنیای رو به تکامل بشریت است و همچنین گسترش دائم التزاید آنها در افکار و در معیشت و سیاست. بنابراین بسیار بجا و معجزه‌آسا بوده است نبوتی که می‌خواهد پرونده‌ی رسالت را با آوردن آخرین کلام و رساندن آخرین پیام ببندد و چراغ راه بشریت گردد، توجه و توسل او و تکیه‌ی رسالت روی دانش و خرد و بر جهان و طبیعت باشد.

اینکه قرآن و سنت پیغمبر دوره ماقبل خود را دوره جاهلیت نامیده‌اند و به‌طور ضمنی طلوع دوره علم را اعلام نموده‌اند نکته‌ی قابل دقتی بوده می‌رساند که آئین جدید برای ارتقاء انسان از نادانی و بافته‌های قدیم به دانایی و یافته‌های جدید، آمده است و حق باید روی علم و یقین، به مصداق این آیه شریفه به‌دست آید:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»<sup>۱</sup> (یونس ۱۰ / ۳۶)

(... به‌درستی که گمان و شک چیزی از حق (یا برای رسیدن به حق) را کفایت نمی‌کند و انسان را بی‌نیاز از یقین نمی‌نماید.)

حال باید دید برای خاتمیت در این سیر تحول بشریت چه مسائل و ابتلاها یا درک و دانش‌ها وجود دارد و به‌وجود خواهد آمد که در نبوت‌های گذشته گفته نشده است و اگر آمده است به تناسب ضرورت و نقشی که آن پیش آمده‌ها و پیشرفت‌ها خواهند داشت، تأکید و تفصیل کافی نیافته است.

مسئله پرستش و احتیاج و احساس انسان به اینکه یک موجود یا عامل برتر از او و مؤثر در حیات و آینده او، که حاکمیتی در طبیعت دارد و می‌تواند منشأ شر و خیر برایش گردد، از کهن‌ترین روزگاران در ذهن و زبان‌ها حضور داشته و اعتقاد به بت‌ها و خدایان را به‌وجود آورده است. بنابراین از آدم (ع) تا نوح (ع)، و از ابراهیم (ع) تا عیسی (ع)، سر فصل رسالت‌ها دعوت به سوی خدای یکتا بوده است، یوسف (ع) نمونه تحمل و تقوا شده درس فضیلت و خدمت ناشی از خداپرستی را می‌دهد، که پیدایش و گسترش ذمائم اخلاقی آن را ایجاب می‌نموده و حرکت

۱. جمله اول آیه «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا» (یونس ۱۰ / ۳۶: و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند) است که به دنبال آیات لزوم پیروی از آنچه هدایت به حق می‌کند، آمده است.

به سوی خدا به زمینه‌سازی جامعه سالم و ارزش‌ها نیاز داشته است. موسی (ع) به نجات و اسکان بنی اسرائیل و به تشکل و تحرک امت می‌پردازد. امتی که از نسل ابراهیم (ع) و یگانه محصول رسالت او است. عیسی (ع) می‌گوید:

«أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.

وَبِرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا.»<sup>۱</sup>

تا از طریق ارتباط استمراری با خدا، تزکیه از حب دنیا، تمرین محبت در حق نزدیکان و تبری از جباریت که در ردیف شرک و دور شدن از خدا است، جواب‌گوی ضروریات بزرگ آینده باشد.

برای پیغمبر جدید نیز مبدأ و محور و مقصد باز خدا است، ولی مدعی و مانع پرستش خدا در قلمروی رسالت او کمتر بت‌های چوبی و سنگی چون زمان ابراهیم و بقایای آنها است یا در بتکده‌هایی آرایش و نیایش می‌شوند که بنی اسرائیل را واله و خواستار مشابهش می‌کرده است. بت‌هایی که بشریت آینده را تهدید یا متوقف و منحرف خواهد ساخت بیشتر طاغوت‌های همه نوع هستند که در ضمیرها و ذهن‌ها در برابر حاکمیت مطلقه خدا خیمه و خرگاه زده بشر را از روشنایی و تکلیف بینی به تاریکی و سرگردانی می‌کشاند. یا بزرگان دانش و دین و حتی خود انبیاء و اولیاء خواهند بود که باید با دعوت عمومی «وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> شخص پرستی را از قاموس پرستندگان خدا بزدايد. تصریح و تأکید و توضیحی لازم است که در آئین‌های ماقبل به‌طور دقیق آمده و بعد از حواریون به‌طور شدید گریبان‌گیر امت عیسی شده است.

پس از اینها افکار و آمال یا فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های بشر ساخته می‌آیند که از نظر هدف و رهنمود زندگی، جانشین خداپرستی می‌شوند و بنابراین می‌بایستی به لحاظ جهان‌بینی، در آینده‌نگری و در مصلحت‌اندیشی انسان‌ها در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۳</sup> گنجانده شده و یک ایدئولوژی الهی در برابر آنها عرضه گردد.

۱. مریم (۱۹) / ۳۱ و ۳۲: و مرا به نماز و زکات تا زنده هستم توصیه کرده است.

و مرا نسبت به مادرم نیک رفتار گردانیده، و خود کامه‌ای نگون بخت قرار نداده است.

۲. آل عمران (۳) / ۶۴: ... و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم؛ اگر آنان [از پذیرش این پیشنهاد] روی برتابند ...

۳. بقره (۲) / ۱۲۹: ... به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد...

موانع بعدی راه بشر به سوی خدا درگیری‌هایی است که با شیطان یا با نفس در حال رشد و تسویه خود دارد یا با هموعان تشکیل دهنده جوامع در پیش رو داشته می‌بایستی راهنمایی‌های لازم به او برسد. مشکلات بشریت و موفقیت‌های او در زندگی دنیا مراحل تازه‌ای را پیش خواهد آورد که از آن جمله است احساس ضرورت یا اثبات مالکیت که او را به سوی مال‌پرستی سوق می‌دهد و وقتی در اثر حسن مدیریت و استفاده از علم و فن (یا تکنولوژی) موفق به بهبود و تمتع از زندگی دنیا و تأمین خواسته‌ها می‌شود زیبایی و لذت دنیا و اداره صحیح اجتماع برایش هدف گردیده خویشتن را بی‌نیاز از خدا می‌انگارد. همان‌طور که امروزه قسمت اعظم تفکر و تلاش‌های انسان‌ها و تمدن‌ها در راه تدارک و ترتیب لوازم و شرایط زندگی افراد و اجتماعات بوده وجه مشترک نظام‌ها و ایدئولوژی‌ها دنیاپرستی شده است. منتها هر کدام به نحوی زندگی را می‌خواهند و دنیای ایده‌آل را می‌طلبند. بنابراین می‌بینیم در رسالت پیغمبر و قرآن از همان ابتدا سهم به‌سزا به اقتصاد و به‌دنیاداری در رابطه با پرستش خدا داده می‌شود و به مسئله آخرت توجه به‌عمل می‌آید که باید آن را اساس زندگی و دنباله مرتبط با دنیا بدانند. صریحاً اعلام می‌دارد که:

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> (عنکبوت (۲۹) / ۶۴)

(... به یقین آخرت است که زندگی (کامل و اصلی انسان) محسوب می‌شود. اگر می‌توانستند آن را درک بکنند و بدانند.)

و در حدیث نبوی آمده است که:

«الدنيا مزرعة الآخرة»<sup>۲</sup>

باز هم نمی‌گوئیم که تکامل بشری در زمان بعثت رسول اکرم در جهش ناگهانی به لحاظ ثروت‌اندوزی و دنیاپرستی داشته این جریان و چاره‌جویی آن در امت‌ها و نبوت‌ها گذشته بی‌سابقه بوده است، بلکه بحث ما روی توسعه و تشدید جریان و ضرورت توجه و تعلیم‌های قاطع و نهایی و پیش‌گیری‌های لازم می‌باشد. قرآن دو مورد برجسته را با شرح و تفصیلی که در کتب عهدین چندان به آنها عنایت نشده است

۱. شروع آیه چنین است: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ» (عنکبوت (۲۹) / ۶۴: این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست...)

۲. حدیث نبوی: دنیا کشتزار آخرت است.



بازگو می‌نماید. یکی قبل از موسی (ع) و مربوط به مردم شهرنشین و تجارت پیشه‌ی مدین است که با کم‌فروشی و کلاه‌گذاری در معاملات راه ظلم به یکدیگر و معصیت خدا را در پیش گرفتند<sup>۱</sup> و دیگر داستان گنج‌های قارون است که از قوم موسی بود، قومی که بعدها خزانه‌داران اقتصاد و سرمایه‌داران بزرگ جهان شدند.<sup>۲</sup>

البته رسالت یوسف (ع) نیز برخورد اساسی با مسائل اقتصادی داشته است. یوسف (ع) نقش مهمی در زمینه تولید و ذخیره و توزیع محصولات غذایی ایفا می‌نماید که مسلماً تا آن زمان با چنین وسعت و مدیریت سابقه نداشته است. از جهت ارشاد مردم و الگوی خدمت به خلق به عنوان عبادت خدا درس و نمونه‌ای بوده است.<sup>۳</sup> مع‌ذالک این چهره‌ی اقتصادی جوامع بشری به لحاظ وسعت و شدت با آنچه در قرون جدید و معاصر پیش آمده است قابل مقایسه نمی‌باشد.

قرآن عنایت اساسی و ابتدایی به مسئله برخورد انسان با اقتصاد و با تمتع و توجه به دنیا داشته می‌بینیم سوره‌های سال‌های اول وحی مملو از آیاتی می‌شود که در مذمت ثروت‌اندوزی، فزون‌طلبی، طمع به مال غیر آمده است و عکس آنها که زکات و انفاق و احسان است به عنوان ترکیه انسان برای تقرب به خدا توصیه می‌گردد. از آن جمله است آیات ذیل:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»<sup>۴</sup>

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»<sup>۵</sup>

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»

۱. اعراف (۷) / ۸۵، هود (۱۱) / ۸۵ و ۸۶، شعراء (۲۳) / ۱۸۳.

۲. قصص (۲۸) / ۷۶ تا ۸۳ که منتهی به آیه‌ی:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

(آن سرای آخرت را برای کسانی مقرر داشته‌ایم که به دنبال برتری‌جویی در زمین و

تبهکاری نیستند؛ و سرانجام نیک خاص پروا‌پیشگان است.)

می‌شود که در واقع مرز میان دنیاداری و آخرت‌جویی را نشان می‌دهد.

۳. سراسر سوره‌ی یوسف (۱۲) مخصوصاً آیات ۴۳ تا ۵۰ و ۵۵ تا ۸۸ که مختلط با موضوع شناساندن خود و

کوچ دادن یعقوب و بنی‌اسرائیل به مصر می‌باشد.

۴. تکوین (۱۰۲) / ۱: افزون‌طلبی [و فخر‌فروشی] سرگرم‌تان ساخت.

۵. مطفین (۸۳) / ۱: وای بر کاهش دهندگان [حقوق مردم].

وَإِنَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ.<sup>۱</sup>

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»<sup>۲</sup>

«بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۳</sup>

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي  
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»<sup>۴</sup>

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»<sup>۵</sup>

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۶</sup>

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ.

لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»<sup>۷</sup>

...

در سال‌های بعدی دوران مکه و در طول دوران مدینه هشدارها و تذکرات فوق،  
بسط و تفصیل یافته به صورت برنامه تربیتی-اقتصادی اسلام، تحت عنوان زکات ارائه

۱. عادیات (۱۰۰) / ۶ تا ۸: که انسان نسبت به صاحب اختیارش ناسپاس است.

و خود [نیز] بر این [ناسپاسی] گواه می‌باشد.

و در دوست داشتن ثروت، زیاده رو است.

۲. عصر (۱۰۳) / ۲: که انسان‌ها در [حال] زیانند.

۳. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ و ۱۷: ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید.

در حالی که آخرت بهتر و پاینده‌تر است.

۴. حدید (۵۷) / ۲۰: [اگر از آخرت غافل بمانید،] آگاه باشید که زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور

است و فخر فروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان...

۵. تکوین (۱۰۲) / ۸: آنگاه در آن روز در مورد نعمت‌های دنیا [بازخواست خواهید شد.

۶. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۷. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵: و آنان که در اموالشان حقی معین برای سائل و محروم است.

می شود که شامل انفاق، صدقات و خیرات و به طور کلی احسان در چهره‌ی مالی و خدماتی می گردد. اهمیت مسئله تا آنجا است که صلوات و زکات دو شاخه جدانشدنی فریضه دینی و شناسنامه یک مسلمان، پایه پای یکدیگر در قرآن و حدیث تکرار می گردد و آخرین توصیه و تأکیدی که قرآن به اهل کتاب در ارتباطشان با مسلمانان و با یکدیگر می نماید یکی «الَّا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»<sup>۱</sup> است و دیگر «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا»<sup>۲</sup> است. ضمن آنکه قرآن، از مالکیت و فعالیت‌های اقتصادی برای تزکیه انسان‌ها و تحرک و تقرب آنها به سوی آفریدگار استفاده اساسی می نماید، چاره‌ساز درد بزرگ جهان متمدن انسانی که مصرف‌گر و زنجیر شده سرمایه و ثروت است می گردد. با آوردن شعار قاطع:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران (۳) / ۹۲)

(هرگز نائل به ارزش‌های والا و نیکی نخواهید شد مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق نمائید....)

راه ارتقاء انسان و احراز ارزش‌ها و معنویات را نشان داده از یک طرف فعالیت برای کسب دارایی و خواسته‌های دنیایی را تأیید می کند و از طرف دیگر انفاق را که سرمایه‌گذاری به سود دیگران و خرج کردن در راه خدا است تأکید می نماید به این ترتیب هم استعدادهای خدادادی تولید و تلاش به فعلیت و فزاینده‌گی در می آید و هم نیروی اراده و تسلط بر نفس که همدوش با تقوا است در افراد زنده و ساخته می شود، ضمن آنکه جامعه انسان‌ها حیات و قوام و تعادل یافته تبدیل و تکمیل می گردد.<sup>۳</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۶۴: ... و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم...

۲. مانده (۵) / ۴۸: ... از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید، که بازگشت همه شما به پیشگاه خداست...

۳. در کتاب «بازگشت به قرآن» جلد چهارم، مبحث انسان‌بینی قرآن نشان داده شده است که مهم‌ترین و مفصل‌ترین بعد انسان‌بینی قرآن بعد «دنیاپردازی» و اقتصادی می باشد و چگونه با مطرح کردن واقعیت‌های عینی و روانی بشر برنامه حرکت به سوی خدا را که به طور ضمنی تعدیل‌کننده‌ی زندگی و تأمین‌کننده‌ی سلامت و سعادت است تعقیب می نماید. در کتاب «سیر تحول قرآن»، متمم جلد اول نیز مسئله انفاق و زکات که غرض اصلی آن انجام ماده دوم برنامه بعثت و تزکیه انسان از دنیاپرستی و مال‌پرستی می باشد، با ردیف کردن آیات مربوط بر حسب سال‌های نزول، مورد مطالعه قرار گرفته است. خوانندگان محترم می توانند برای دریافت بهتر مطالب مورد بحث به آن دو کتاب مراجعه نمایند.

### اعتقاد به آخرت

اعتقاد به آخرت یا رستاخیز قیامت و احتساب آن در زندگی و هدف‌گیری‌های این دنیا، یکی دیگر از برجستگی‌های بارز رسالت خاتم الانبیاء را تشکیل می‌دهد. ذیلاً خواهیم دید که در مقایسه با ادیان جلوتر، به‌لحاظ سیر تحول نبوت و در رابطه با تکامل یا تطور جوامع بشری، توجه خاص اسلام به آخرت که به‌دنبال ربوبیت و وحدانیت خدا آمده‌است جواب‌گوی ضرورت چنین نوآوری و پایان پیامبری می‌باشد. این ضرورت موقعی محسوس می‌شود که ببینیم چگونه در دنیای جدید و معاصر دنیاداری و دنیاپرستی یا تأمین زندگی مجهز و مطلوب، مقام اول و کلی را پیدا کرده‌است. دنیاداری و دنیاپرستی، نه به معنای پست و پلید بلکه پاکیزه و پسندیده برای افراد و مخصوصاً اجتماعات، در زمینه‌های مادی، انسانی و معنوی سر فصل همه ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها و همه تلاش‌های بی‌پایان فکری، فنی و علمی جوامع متمدن و پیشرفته شده‌است، شب و روز آدم‌ها، جنگ و صلح دنیا و تولید دست‌ها و مغزها در طلب و تکاپوی آن می‌باشد. از طرف دیگر علی‌رغم فعالیت‌های با حسن نیت یا بدون حسن نیت جهان پهناور و دانش یا دارایی‌ها و توانایی‌ها حالت سرابی را پیدا کرده‌است که هر چه پویندگان آب حیات با مرکب‌های تندتر از صوت و با فضا پیمای‌های شکافنده منظومه‌ی شمسی، می‌دوند و می‌پرند و مزدها می‌دهند به‌جایی نمی‌رسند و ره‌آوردشان تشنگی و فرسودگی و هلاکت است. اگر دردی درجایی دوا می‌شود ده درد از جاهای دیگر سر درمی‌آورد.

دنیا هر قرن و هر دهه و هر سال بیش از گذشته نگران و نالان مصائب و معضلات گشته در مجموع حسرت و حیرتش افزون می‌گردد. عقلاً و عملاً به این نتیجه رسیده‌اند که دنیا را با دنیا نمی‌توان چاره کرد بلکه طلب و تأمین آن خود خلاق اختلافات و اشکالات بوده بیچارگی‌ها می‌آورد. برای بشریت با آرزوها و استعداد‌های بی‌نهایت، دنیای موجود و کهن بسیار کوچک و تنگ است و رنج و جنگ می‌آورد. خوشی و ناخوشی هر دو دردزا و مرگ‌آفرین می‌شوند. دنیای دیگری باید بر انسان متکامل متفکر و مولد عرضه شود که هم بی‌نهایت بوده ابعاد آن به گفته قرآن فراتر از پهنای زمین و آسمان باشد:

« سَابِقُوا إِلَىٰ مَعْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ »

أُعدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ<sup>۱</sup> (حدید (۵۷) / ۲۱)

(برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشت و باغی که پهنای آن همچون آسمان و زمین است و آماده برای ایمان آورندگان به خدا و پیامبران آن شده است، مسابقه بگذارند...)

و هم حرکت انسان‌ها به سوی آن به زندگی ناچیز معنی و هدف اعلی داده سبب تعدیل رقابت‌ها، تفاهم و دوستی‌ها و تشریک در تلاش‌ها گردد. توحید در معبود و مقصد سبب تنظیم خواسته‌ها و برنامه‌ها و تولید و بهره‌برداری حداکثر طبیعت اسراف شده می‌گردد. اعتقاد به آخرت و به حیات جاویدان، با بهشت و جهنم آن یگانه راه حلی است که می‌تواند جواب گوی فطری‌ترین خصلت خدا خواسته‌ی انسان، یعنی سودجویی و لذت‌طلبی و فرار از زیان و سختی باشد.

تا اینجا یک جهت مسئله به لحاظ احتیاج بهبود و نجات دنیای جامعه بشریت از

۱. آیه ماقبل اشاره به زندگی دنیا داشته می‌گوید چیزی جز کالای فریب نیست و سه آیه جلوتر از آن توصیف تشبیهی جامعی از دنیا و پزیردگی و نابودی نهایی آن داده می‌گوید:

«اغْلُمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَرِثَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورِ.» (حدید (۵۷) / ۲۰)

([اگر از آخرت غافل بمانید، آگاه باشید که زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور است و فخرفروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان؛ [زندگی دنیا در مثل همچون بارانی است که رستنی‌اش کشاورزان را به شگفت آورد، سپس پژمرده شود، و می‌بینی که زرد شده است، آنگاه خاشاک می‌گردد؛ و در آخرت [نصیب گروهی] عذاب شدید است و [گروهی دیگر نصیبشان] آمرزش و خشنودی خدا؛ [در حال] زندگی دنیا جز برخورداری فریبا نیست.)

در سوره آل عمران (۳) آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷ که دو سال جلوتر نازل شده است مشابه آن رهنمودها به پاداش تقوا، انفاق در خوشی و ناخوشی، خودداری از تندخویی و گذشت و احسان به مردم، آمده است:

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»  
«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»  
(آل عمران (۳) / ۱۳۳ تا ۱۳۴)

(و برای نیل به آمرزش صاحب اختیار خویش و بهشتی که پهنه آن [همچون پهنه] همه آسمان‌ها و زمین است [و] برای پروا پشنگان آماده شده است، بشتابید. همانان که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند و خشم [خویش] را فرومی‌نشانند و از [خطای] مردم درمی‌گذرند؛ [چنین مردمی نیکو کارند] و خدا نیکو کاران را دوست می‌دارد.)

بلاهای اقتصاد بود که در قرون جدید و معاصر ابعاد وحشتناک پیدا کرده است. از جهت دیگر مسئله ظرفیت و استعداد انسان‌ها برای پذیرش آخرت قابل طرح می‌باشد. به طوری که می‌دانیم (و در کتاب «انسان و زمان»<sup>۱</sup> تشریح شده است) بُعد زمانی یا ظرفیت و حساسیت انسان‌ها در برابر وقایع آینده و گذشته‌های دور (که در حیوانات صفر بوده فقط از طریق غریزه و بعد چهارم حیات موجودات وارد عمل می‌شود) یک تابع صعودی تدریجی می‌باشد. در کودکان نزدیک به صفر بوده با پیشرفت سن بالا می‌رود به طوری که شخص، دوران‌دیش دیگران و خویشان می‌گردد. ظرفیت زمانی و حساسیت اقوام و جوامع نیز نسبت به گذشته و آینده، با پیشرفت تمدن، از روستا به شهر و از آنجا به تشکیل دولت و کشور و ملت ترقی محسوس به موازات علوم و آداب دارد.

در دوران پیغمبران سابق نه تنها قبولاندن آخرت و قیامت کار فوق‌العاده دشوار و دور از عقل و ادراک مردم متعارف بوده بلکه با شنیدن و پذیرفتن قیامت ایجاد هیجان و عنایت چندان نیز نمی‌شده حالت میعاد دور و معامله نسیه را داشته است یا همچون امواج دور شده از محل پرتاب سنگ روی آب به زودی محو و فراموش می‌شده اثر و خاصیت خود را از دست می‌داده است. به این دلیل در ادیان توحیدی قبل از خاتم الانبیاء خبر قیامت و آخرت (که معلوم نبود در چه زمان و مکان رخ خواهد داد) محل و موفقیت قابل توجهی نداشته است. آنچه هم که گفته شده غالباً از کتاب‌ها و کلام‌ها می‌افتاده است. علاوه بر این در دوران‌های قدیم عواطف و احساسات و همچنین اوهام و خرافات، به صورت اخلاقیات یا آداب و عادات، فرمان‌روایی نسی بر فعالیت‌های افراد و فرهنگ جوامع داشته احتیاج چندان به محرک‌های خارجی در عوامل مادی احساس نمی‌شده است. عقل و علم و نفوذ پراگماتیسم سودجویی و حسابگری را در برابر احساسات و اخلاقیات حاکم بر نفوس و عقول می‌گردانده است و روز به روز آنها را پس می‌زند. بنابراین از این جهت نیز دین آخرالزمان باید هدف و محرک قوی‌تری عرضه نماید که چیزی جز آخرت نمی‌تواند باشد. در نزول قرآن و وحی به پیغمبر می‌بینیم که در همان سال‌های اول تا

۱. کتاب «انسان و زمان» حاصل تفصیل و تدوین سه جلسه سخنرانی در مسجد دبیرستان کمال (واقع در نارمک تهران)، در جمع اعضای انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۵۳ است. این کتاب اکنون بخشی از جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در سال ۱۳۸۵ منتشر شده است (ب.ف.ب).

سوم بعثت آیات متوالی متراکم کوبنده با بمبارانی راجع به رستاخیز قیامت و آخرت فرود آمده آیات آخرت در سراسر دوران رسالت یک ربع قرآن را، که کمی بیشتر از آیات راجع به انبیاء و امت‌های گذشته است، تشکیل می‌دهد و در همین دوران است که آیات ضد دنیاپرستی همراه با آیات توحید و نبوت نازل می‌شود در حالی که در تورات و انجیل‌هایی که امروز در دست ما می‌باشد مجموعه آیات و اشارات مربوط به عذاب و ثواب و ملکوت به یک درصد هم نمی‌رسد.

### امت واحد و تشکیل حکومت جهانی واحد

باز هم نکات و نیازهای دیگری برای طلوع آخرین دین می‌توان برشمرد که یکی از آنها انتخاب مابین تضاد و طبقات برای رسیدن به جامعه‌ی اشتراکی از یک طرف و تساهل و وحدت انسان‌ها برای رسیدن به امت واحد و تشکیل حکومت جهانی واحد، از طرف دیگر است.

می‌دانیم که سیر عمومی تمدن<sup>۱</sup> نه تنها در جهت جنگ و خصومت مابین کشورها و دولت‌ها بوده است بلکه اختلاف و تنازع در داخل ملت‌ها نیز شدت و توسعه یافته است. اختلاف و تنازع‌هایی که باعث شورش‌ها و انقلاب‌ها گردیده است. در ابتدا شورش علیه حکام و پادشاهان بوده و در قرون جدید و معاصر بیشتر علیه اشراف و سرمایه‌داران و کارفرمایان صورت گرفته است، قیام‌های آزادی‌بخش و استقلال‌طلبان زیر استعمار نیز از وقایع و جریان‌های مهم محسوب می‌شود که مابین دو کشور یا دو ملت است و از جهتی می‌توان آنها را از نوع اول تلقی نمود، در روزگاران گذشته که مردم اعتقاد یا عادت به سرنوشت و قسمت، به انتقام‌جویی خدایان و به دخالت مرموز جن‌ها و دیوها داشتند بلاهای طبیعی و گرفتاری‌های ادواری فردی یا جمعی را از آنها و نتیجه بداقبالی یا بدکرداری خودشان می‌دانستند و به‌نحوی با پیشرفت علوم و افکار، با کشف علل و با شناخت پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و همچنین نقشی که کار و مدیریت و مسئولیت رفته رفته پیدا کرد، شکایات و اعتراضات به سوی بزرگان

۱. به طوری که در کتاب «علمی بودن مارکسیسم» صفحات ۳۵۸ تا ۳۸۱ تحت عنوان واقعیت مارکسیسم و عناوین فرعی بعدی تشریح شده است.

کتاب «علمی بودن مارکسیسم» اکنون بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و عناوین اصلی و فرعی مورد نظر مؤلف فقید در صفحات ۴۱۶ به بعد این مجموعه قرار دارد (ب.ف.ب).

و پادشاهان متوجه گردیده نظام‌های حکومتی از حالت شخصی و استبداد خارج شده به سود مردم و طبقاتی از ملت که بیشتر متوسطین جامعه بودند، تغییر یافت. راه برای کوشش و کاردانی اصنافی از اجتماع باز گردیده توزیع مشاغل و منافع و امکانات طبقاتی را نسبت به طبقات دیگر برتر و بهره‌مندتر ساخت. با رشد و گسترش آگاهی‌ها و حساسیت‌ها بی‌عدالتی‌های تازه در جوامع به وجود آمده ناراحتی و نارضایی‌هایی از طبقات محروم یا به دفاع از آنها از طرف روشنفکران ابراز گردید. این بار شکوه کنندگان و چاره‌جویان تقصیر سختی‌ها و بدبختی‌ها یا بی‌عدالتی‌ها را نه به گردن مقدرات و فلک غدار می‌انداختند و نه از پادشاهان و اشراف می‌دانستند بلکه افراد مؤثر و گردانندگان و نظام‌تشیلاتی را مسئول می‌شناختند و خواهان تغییر و طرد آنها می‌شدند. بشر از بشر ناراضی می‌شد و طغیانی علیه خودشان بود. در چنین شرایط و با توجه به نقشی که مالکیت و مقام در دنیا پیدا کرده بود فلسفه‌های سیاسی جدید و ایدئولوژی‌هایی به وجود آمد که روی اختلاف و اعتراض انسان‌ها نسبت به یکدیگر یا تضاد و تخاصم مابین طبقات بنا شده بود. هدف آن ایدئولوژی‌ها نیز تصفیه جوامع از چنین طبقات یا افراد و امکاناتشان برای رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه و خالی از مالکیت و قدرت‌های غیر دولتی بود.

اما ادیان به‌طور کلی و ادیان توحیدی به‌ویژه، آن‌طور که تحقیقات جامعه‌شناسی دینی نشان می‌دهد هدف و نقش اساسی در تشکل جوامع و در پیوند انسان‌ها با یکدیگر داشته و دارند. به عقیده دورکیم جامعه‌شناس معروف و برجسته فرانسوی شاگرد اِگوست کُنت «اعتقاد به خدای اعلی و خدای بزرگ معرف آگاهی مبهمی است که نشان می‌دهد افراد از این طریق می‌خواسته‌اند به همدیگر وابستگی پیدا نمایند»<sup>۱</sup>. همچنین «نقش و وظیفه دین نه تنها در همبستگی اجتماعی، و در روابط اجتماعی غیرقابل انکار است بلکه در حل و فصل مشکلات اجتماعی، در ایجاد یگانگی و در معنویتی که در جامعه به وجود می‌آید فوق‌العاده مهم است و موجب ثبات، استمرار و پایداری جامعه می‌شود» و بالاخره «دین یک نقش و وظیفه سازنده‌ای از لحاظ روابط اجتماعی و از نظر پیوستگی و استمرار جوامع»<sup>۲</sup> ایفا می‌نماید. از مشترکات ادیان توحیدی امروز دنیا که از نظر ریشه‌های جامعه‌شناسی

۱. نقل از رساله «تحلیل دین از دیدگاه جامعه‌شناسی» سخنرانی آقای دکتر غلامعباس توسلی صفحه ۱۶.

۲. همان مأخذ صفحات ۱۷ و ۱۸.



قابل توجه می‌باشد انتساب همه‌ی انسان‌ها و بشریت متمدن به آدم و حوا و برادر دانستن آنها است. و رفتار برادری خواستن از آنها. اما می‌دانیم که برخلاف چنین تعلیم و تأکید، پیروان ادیان و به‌خصوص یهودیان، هم نسبت به غیر بنی‌اسرائیل با نظر بیگانه و تحقیر و دشمنی نگاه می‌کرده‌اند و هم میان خودشان نه رعایت اشتراک در پدر و مادر اصلی را می‌کردند و نه هم‌کیشی سبب التیام و اتحادشان می‌شده است: از زمان موسی به ۱۲ سبط منقسم گشته غالباً در ستیزه به سر می‌بردند. حضرت عیسی (ع) که آمد، با آنکه معلم و مبلغ رأفت و رحمت بود، جلوی فرقه‌بندی مسیحیان و جنگ‌های مذهبی که گرفته نشد میان دو قوم موحد نیز شدیدترین عداوت و تهمت‌ها به وجود آمد، پیروان عیسای سراسر آشتی و گذشت و محبت، آتش‌افروزان بزرگ‌جنگ و تفرقه میان خود و تسلط خواهی بر دیگران شدند. قرآن در این باره می‌گوید:

«كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا»

(مائده (۵) / ۶۴)

(... هر زمان که آتشی برای جنگ می‌افروختند خدا آن را خاموش می‌ساخت و در دنیا برای فساد تلاش می‌نمایند ...)

با توجه به مراتب فوق بدیهی است که اگر نیاز انسان‌ها و قرار خدا بر جلوگیری از تفرقه و تسلط و خونریزی باشد و دین ایجاد پیوستگی، تا حد یگانگی و وحدت بخواهد و برقراری قسط و عدالت مورد نظر باشد<sup>۱</sup>، ارسال یک رسول دیگر با

۱. در سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵، خداوند هدف از فرستادن پیغمبران را تعلیم میزان و ضوابط اعلام می‌نماید تا انسان‌ها بتوانند با قسط و عدالت عمل نمایند و از این راه قیام و استقرار داشته باشند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»

(و به یقین و تحقیق ما فرستادگانمان را مجهز به بینات، اعزام داشتیم و همراه آنها کتاب و

میزان نازل کردیم تا مردم به قسط قیام نمایند.)

اصولاً وقتی آیات مربوط به روابط و رفتارها را جمع‌بندی می‌کنیم خدا را به صورت وکیل مدافع انسان‌ها می‌بینیم. انسان‌هایی که ممکن است از دست هم‌نوعانشان یا خودشان مورد تعدی و تجاوز قرار گیرند و مظلوم و محروم باشند. آیات و احکامی از قبیل قصاص، جنگ، حدود، طلاق، ارث، عفو، صدقات، احسان و غیره را وقتی از این دریچه نگاه می‌کنیم انسجام کامل می‌بینیم و منظور آنها برایمان روشن‌تر می‌شود. همه جا خداوند سفارش طرف مغلوب، محروم یا مظلوم را می‌نماید و در غالب اوقات تقوای از خدا خودداری از فشار و آزار به دیگران یا تجاوز و تلافی‌گری است (مخصوصاً در آیات جنگ و طلاق) و عبادت خدا احسان و ایثار به بندگان او است.

تعلیمات و تجهیزات بیشتر یا مؤثرتر ضرورت خواهد داشت. می‌بینیم در برنامه رسول اکرم و در قرآن عنایت و پافشاری زیاد:

اولاً برای رفع نزاع و اختلافات میان «اهل کتاب» و جمع کردن آنها بر محور امت واحد وجود دارد. مکرر گوشزد می‌شود که نباید اصرار بر تبعیت دیگران از مکتب خود و حل اختلافات مسلکی از طریق جدل و اجبار داشته باشند و بهتر است موکول به خدا و به روز قیامت نموده در این دنیا مسابقه در خیرات بگذارند.

ثانیاً هرگونه جدال و جنگ به منظور تبلیغ و تحمیل دین را قلعین کرده «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> می‌گوید. حتی نسبت به مشرکینی که اقدام به اخراج مسلمانان و قیام به جنگ و آزار آنها نکرده‌اند توصیه دوستی و نیکوکاران و عدالت می‌نماید.

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۲</sup>

تنها جنگی را اجازه می‌دهد که در دفاع از نفوس و آب و خاک بوده به صورت مقابله به مثل علیه حمله‌کنندگان و مقدمین به جنگ باشد، بدون آنکه کمترین تعدی و تجاوز از آنچه آنها مرتکب شده‌اند به عمل آید و انتقام‌جویی نکنند. از پیشنهاد صلح و از همکاری در برّ و تقوا باید استقبال کرد و همیاری و همکاری در گناه و دشمنی نشود:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»<sup>۳</sup>

ثالثاً نسبت به کرامت و حقوق آدمیزاد، صرف نظر از اعتقادات و اعمال اشخاص، و نعمت و محبت و مقامی که درباره‌ی انسان قائل است تأکید و تصریح‌های فراوان به عمل آمده و از مؤمنین خواسته شده است به خدا تأسی بنمایند.<sup>۴</sup>

→ آنجا هم که به منکرها و مجرم‌ها در دنیا یا آخرت هلاک و عذابی می‌رسد قرآن می‌گوید خدا به اندازه خردلی به کسی ظلم نمی‌کند بلکه اثر اعمال و مکتسبات خود را دریافت می‌کند و مردم هستند که به خویشتن ستم می‌نمایند:

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (توبه (۹) / ۷۰)

(خدا بر آن نبود که بر آنان ستم کند، بلکه آنان خود در حق خویش ستم می‌کردند.)

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۲. ممتحنه (۶۰) / ۸: خدا شما را از داشتن روابط نیکو و عادلانه با کسانی که در امر دین با شما ننگیده‌اند و شما را از خانه‌های خود بیرون نرانده‌اند، نهی نمی‌کند؛ و خدا عادلان را دوست می‌دارد.

۳. مائده (۵) / ۲: ... در نیکی و تقوا همکاری کنید، نه در گناه و تجاوز، و از خدا پروا کنید...

۴. این حدیث معروف است که خدا می‌گوید «مردم خاندان من هستند هر کس برای آنها مفیدتر باشد نزد من محبوب‌تر است.»

مخفی نباید کرد که در عمل امت خاتم النبیین دست کم از امت‌های پیشین نداشته است، مسلمان‌ها علی‌رغم نص صریح قرآن که فرموده است:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»

(روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲)

(... و از مشرکین نباشید.)

از آنها که دین خود را جدا جدا کرده به صورت شیعه و شیعه‌ها درآمدند در حالی هر دسته به آنچه نزد خود دارد دلخوش است و افتخار می‌کند.)  
به تفرق و به تعصب‌های دینی و به امتیازجویی و انحصارگری پرداختند. حتی در شقاوت نسبت به خاندان بلافضل پیغمبرشان چیزی فروگذار نکردند. برای اشاعه دین و صدور اسلام و اجرای احکام راه‌های لشکرکشی و هجوم و شیوه‌های اکراه و اجبار پیش گرفتند. ضمن آنکه گامی هم در طریق اصلاح و صلح و اتحاد نه در جمع مسلمانان و روابط «اهل کتاب» و نه در مقیاس بین‌المللی و جهانی برداشتند، یا کمتر برداشتند. در عالم مقایسه و در مجموع البته مسلمانان ستیزه‌جویی و کینه‌ورزی و خونریزی کمتر از سایرین داشته در دوران‌های تسلط و تفوق نمونه‌های درخشانی از تساهل و تفاهم و بزرگواری نشان داده‌اند (که از آن جمله است سوابق و آثار مسلمین در آندلس) و علاوه بر آن خدمات پراگماتیستی که در ارتباط فرهنگ‌ها و در تبادل و ترکیب یا در توسعه علم و تمدن انجام دادند، آنچه در بحث حاضر مهم می‌باشد این است که حضرت خاتم‌النبیین در رسالت خود پایه‌گذاری‌های لازم و قوی‌تر از دین‌های گذشته برای صلح و پیوند انسان‌ها و وحدت بشریت انجام داده است که آثار آن در آینده آشکارتر خواهد گشت، مسلمانان (و نه تنها شیعیان) انتظار قیام کننده‌ای از آل محمد را دارند که برنامه‌اش «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»<sup>۱</sup> است.

۱. روایت از معصوم (ع): زمین را (یعنی جهان مسکون و متمدن را) همان‌طور که مملو از ظلم و جور می‌شود پر از قسط و عدل خواهد کرد.

در این حدیث متواتر معروف گفته نشده است زمینی را که مملو از بی‌دینی شده است پر از ایمان و اسلام خواهد کرد. انگشت روی ناحق و بیدادگری (در چهره‌های مختلف آنها) و مأموریت عدالت‌گستری و رسیدن به قسط و مساوات را وعده می‌دهد که بدون توسل به ظلم و جور یا پاکسازی و اعدام‌های گروهی، که سنت و افتخار انقلاب‌ها است، انجام خواهد داد. قلمروی عمل نیز کشورهای اسلامی و شیعی نیستند، ارض است و قاره‌های زمین است.

تمدن عصر جدید همان اندازه که رو به تفرق و توحش می‌رود و نیاز و عطش تفاهم و عدالت را زیاد می‌کند تلاش و تدبیر برای برقراری عدالت و وحدت نیز نموده دریغ نداشته است که انسانیت را سر فصل و عنوان ایدئولوژی‌ها قرار دهد، منشورها برای اعلام و استقرار حقوق بشر صادر نماید و سازمان‌ها برای صلح و حکومت جهانی واحد برپا بدارد. بدیهی است که نه با مرام و مسلک مارکسیسم که پایه و بنای آن بر تضاد و تخریب و تحمیل است و نه با چنین نییات و عملیات انسان دوستانه و سازش‌خواهانه (که به فرض با حسن نیت باشد) به جایی نرسیده‌اند و نخواهند رسید. مگر آنکه چنگ به ریسمان مشترک همه انسان‌ها بزنند که انسانیت و انصاف است و زیر پرچمی و در خطی بروند که دوست انسان‌ها و آفریننده و مافوق همه آنها است، یعنی خدای یکتا. چیزی که واپسین پیامبر، پیام‌رسان آن بود و دعوت و دوران‌ش ادامه دارد.

## امامت

آخرین مسئله‌ای که باید مطرح کنیم و پاسخ آن را بجوئیم جریان بعد از خاتمیت است:  
اگر قرار بوده است دیگر پیغمبر نیاید و تجدید آئین و پیمان بین خدا و خلق لازم نباشد؛  
اولاً چه کسی یا چه کسانی عهده‌دار ارائه و اشاعه‌ی دین خدا خواهند بود و رسالت انبیاء نباید ادامه داشته باشد؟  
ثانیاً چه نشانه و چه ضمانتی وجود دارد که رسالت آخری کافی و باقی مانده به همه کس و همه جا در همه وقت خواهد رسید؟  
ثالثاً علاوه بر آنکه تحریف و تبدیل یا منحنط و منقرض نخواهد گشت آیا خوب هم فهمیده و تعقیب شده، با تحولات و طوفان‌های جهان تطبیق خواهد کرد؟ آیا خواهد توانست رهنما و مشکل‌گشای ابدی همه انسان‌ها و امت‌ها باشد؟

### دنباله‌ی رسالت‌های گذشته

در این رابطه مرور کوتاهی به جریان‌های بعد از پیامبران می‌نمائیم:  
نوح(ع) به وحی خدا زبده‌چینی کرده فاسدها و مفسدهای قوم خود را تحویل سیل عالمگیر داد و محو شدند.  
ابراهیم(ع) که خود‌آغاز و خودساز بود نسل‌ساز یکتاپرستی گردیده ثمره‌ی مکاشفه و مکتب و رسالت را تحویل ذریه داد تا نگهدار و انتقال‌دهنده آن به فرزندان و قومشان شوند. امت‌هایی آمدند و رفتند و قوم بنی‌اسرائیل تشکیل گردید و باقی ماند.

موسی (ع) برادر و وزیرش هارون و غلامش یوشع را برای ادامه‌ی رسالت و اداره امت به جانشینی خود گذاشت و قبلاً ۱۲ نقیب برای ۱۲ سبط تعیین نموده بود. پس از موسی (ع) و جانشینانش پیامبرانی پی در پی آمدند که در میانشان هم نبی بود، هم قاضی، هم حکیم و هم حاکم و پادشاه، تا در عمل همه جوانب و شئون راهنمایی و رهبری خدا را بشناسانند. نوبت به عیسی (ع) رسید. در حیاتش، که گفته‌اند سه سال بیش نبود، به تأیید روح القدس خیلی کارها کرد و راه‌ها گشود ولی معلوم بود که کافی برای گسترش مطلوب و پذیرش لازم نیست. از همان ابتدا، به گفته‌ی انجیل‌ها، ۱۲ حواری از دل‌باخته‌ها و پاک‌باخته‌های بنی اسرائیل را رسولان و جانشینان خود نمود. پدرها، پاپ‌ها، قدیس‌ها، رهبان‌ها، راهبه‌ها، تارک دنیاها، کلیساها و میسیون‌ها به دنبال مسیح و رسولان و روحانیون راه افتادند تا دین خدا (و به قول خودشان پسر خدا) را نگهدارند و معرفی و معرفی باشند. دیدیم که هر قدر پیش آمدند و آنچه پیش آوردند از عیسی و خدا دور شدند... حال از کجا معلوم دین خاتم که مانند آنها دین خدا است دچار همان سرنوشت‌ها نشود، و نشده باشد؟ اگر قرار بوده است که چنان شود چه چاره‌ای اندیشیده شده است؟

یک مقدار از مطلب را بیشتر گفتیم. مذهب و مکتبی که مستقل از معجزات و مدارک موقت و شخصی بوده متکی به خود و مبتنی بر عقل و علم باشد می‌تواند هم محفوظ بماند و هم با مرور زمان و پیشرفت عقول و علم برومندتر و بارورتر گردد. ولی این کافی نیست، مخصوصاً در کوتاه‌مدت و تا زمانی که رشد بشریت و حکومت عقل و علم و دل به اندازه مطلوب نرسیده است. مقام و مرتبت پیغمبر و وحی خدا آن قدر بالا است و تعلیمات او، هر قدر هم که قرآن آسان و روشن بیان شده و خالی از ابهام و اعوجاج باشد، آن قدر با بشریت نادان ناتوان نادرست فاصله دارد که تجربه نشان داد چگونه در حیات و حضور خود رسول بسیاری از سابقه‌داران و صدیقین و پروردگان از صحابه به بیراهه رفتند. نشان دادند که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا. بعد از رحلتش نیز اسلام شاهد انقلاب به جاهلیت و احیای عادت‌ها و عقده‌های شرک و طاغوت گردید. رفته رفته دنیا بر آخرت چیره شد و سیاست، دیانت را زیر چتر خود گرفت، به دانشمندان و زاهدان نیز قیاس به نفس و غرور یا تحجر و جهل غالب گردیده در امت محمدی از خدای واحد و از رسول و کتاب واحد، ده‌ها و صدها خدا و رسول و کتاب سر در آورد. تا آنجا که حافظ شیرازی بگوید:

### جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

وضع چنین شده است که بعضی از آنان که خود را مقرب تر، مطلع تر و صاحب صلاحیت تر می دانند عوضی تر می فهمند و عوضی تر عمل می نمایند.

### دستورهای قرآن به امت آخرالزمان

اینک که هر قدر جلو می رویم و می کاویم بر حسرت و حیرت مان افزوده می شود، بهتر است باز پاسخ سؤال اصلی را از خود خدا یعنی از قرآن و از واقعیت ها بخواهیم: اگر برای دعوت و تعقیب رسالت، حضرت موسی (ع) نقیب معین کرد و حضرت عیسی (ع) حواریون را مأمور ساخت، قرآن که نازل کننده اش تضمین حفاظت و بقای آن را کرده و همین طور هم شده است، این کار را از سه طریق ذیل به خود امت و آیندگان امت واگذار کرده است.

اولاً راه و رسم تبلیغ و توسعه یا دعوت را نه جنگ قرار داده است، نه تلخی و تهدید و نه حرف و ادعا بلکه خدمت کردن و دعوت به خیر نمودن و به دنبال یا همراه آن خواستار خوبی ها شدن و رواج دادن آنچه در فطرت بشری معروف و مطبوع است، توأم با نخواستن و نهی کردن زشتی ها و ناپسندها. یعنی از در خدمت و خوبی ها وارد شدن و پس زدن بدی ها و زشتی ها:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»<sup>۱</sup> (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(و سزاوار است که از میان شما امتی باشند که دعوت به خیر نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و اینها همان رستگارانند.)

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»  
(آل عمران (۳) / ۱۱۰)

۱. آیه بعدی که عنایت به مسئله اختلافات درون امت دارد چنین است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.»

(آل عمران (۳) / ۱۰۵)

(همچون کسانی نباشید که با آنکه نشانه های روشن بر آنان آشکار شد، پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ آنان عذابی بزرگ خواهند داشت.)

(شما بهترین امتی هستید (یا می‌بودید) که خروج بر مردم نموده امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید (یا بنمائید) ...)

ثانیاً نقش واسط و پیونددهنده داشتن در میان مردم و امت‌ها و کشاندن آنها از افراط و تفریط به اعتدال:

«وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره ۲) / (۱۴۳)

(و این چنین شما را امت میانه و واسط قرار دادیم تا بر مردم گواه و نمونه باشید و رسول بر شما گواه و نمونه باشد...)

ثالثاً خود الگوشدن یا شاهد و نمونه شدن برای سایرین از طریق کردار و رفتار، با تأسی به اسوه و الگوی اصلی یعنی رسول خدا:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ» (احزاب ۳۳) / (۲۱)

(و مسلماً برای شما و کسانی که آرزومند خدا و روز جزا هستند، در رسول خدا الگو و اسوه نیکو وجود دارد.)

همان‌طور که حضرت صادق (ع) فرموده‌اند شما نه با زبان بلکه با عملتان دعوات ما باشید و رفتار و کردارتان باید برای مکتب ما زینت باشد نه رسوایی و بدنامی.

به این طریق همه رسول‌اند و راهنما و «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup> و به مصداق «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۲</sup>، همگی چوپان و نگهبان و رهبر دیگران‌اند. مسلمان نیز حق دارد و سزاوار است از خدا بخواهد صاحب و سازنده همسران و فرزندان باشد که روشنی دیدگان شوند و پیشوا و امام حتی برای اهل تقوای امت گردند:

«رَبَّنَاهِبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»  
(فرقان ۲۵) / (۷۴)

(... پروردگارا از همسران و فرزندان به ما آنچه روشنی دیدگان است عطا فرما و ما را برای متقین پیشوا قرار بده.)

۱. احزاب (۳۳) / ۴۶: و نیز دعوت کننده به سوی خدا...

۲. حدیث نبوی: همه شما چوپان یکدیگر (یا صاحب رعیت) هستید و هر کس مسئول رعیت خود می‌باشد.



### وصیت رسول اکرم

تا اینجا بیشتر از جهت کردار و رفتار پیروان آخرین دین بود و خود کفایی و مدیریت امور مربوطه که به حکم «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> به عهده‌ی خودشان واگذار بوده نیازی به آقابالاسر و به حاکم و والی بیگانه و تحمیلی نداشته باشند. اما از جهت درک صحیح یا دریافت حقایق و احکام، مصون ماندن از گمراهی‌ها و سرگردانی‌ها که مصیبت بزرگ همه‌ی ادیان بوده است و همچنین پرسش‌ها و فتواها درباره‌ی مسائل عقیدتی و عملی که قهراً پیش می‌آید و از زمان نزول وحی نیز آغاز شده بوده است، چه می‌بایستی کرده باشند و چه باید بکنند؟

بدیهی است که در مرحله‌ی اول به سراغ خود قرآن باید رفت که فرستنده آن می‌گوید:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر ۵۴ / ۱۷)

(و به تحقیق و یقین قرآن را برای یاد آوردن و توجه دادن آسان نمودیم، پس آیا یادآورنده و توجه کننده‌ای پیدا می‌شود؟)  
(این ترجیع‌بند چهار بار در این سوره تکرار شده است.)

و دریافت کننده و رساننده‌اش در حدیث معتبری که به یادگار گذارده است با پیش‌بینی امکانات و اختلاف‌ها یا فتنه‌ها توصیه می‌نماید که به قرآن رو بیاورند و از قرآن گره‌گشایی بخواهند:

«إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَفَطَعَ اللَّيْلُ الْمُظْلِمُ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۲</sup>

بعد از قرآن و بلکه پا به پای قرآن سنت رسول الله است که انطباق با آسوه و شاهد بودن او دارد. بنا به حدیث متواتر معتبری که عامه و امامیه هر دو روایت کرده‌اند رسول اکرم (ص) در آستانه رحلت خود و به‌عنوان وصیت برای امت و آیندگان فرمود من در میان شما دو میراث گرانقدر باقی می‌گذارم: قرآن و سنت خودم (و در بعضی روایات، عترت خودم):

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي (يَا عِزَّتِي)»<sup>۳</sup>

مسلمانان پس از رحلت اسفبار فرستاده خدا اولاً به جمع آوری و مجلد ساختن قرآن

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. حدیث نبوی: هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاریکی شما را احاطه کرد و پوشاند، رو به قرآن بیاورید، به قرآن بازگشت کنید.

۳. حدیث نبوی: به درستی که من میان شما دو وزنه را به یادگار می‌گذارم؛ کتاب خدا و سنت و روشم را (یا کتاب خدا و خانواده‌ام را).

و به ترتیب خط و تحریر آن پرداختند که برای ما زنده و آماده مانده است ثانیاً تا مدت‌ها که اصحاب زنده بودند محضرشان را گرامی داشته برای اخذ خاطرات و کلمات که همان سنت رسول الله است متوسل به آنها می‌گشتند. به تدریج که صحابی‌ها شهید یا فوت می‌شدند ارجاع و اکتفا به «تابعین» می‌کردند که اصحاب دست دوم و غیرمستقیم بودند. در این قرن احساس احتیاج به کتابت و به روایت نمی‌نمودند یا نمی‌خواستند که حدیث با نقل قول و فعل از پیغمبر در کار باشد<sup>۱</sup> ولی از قرن دوم به بعد که تابعین نیز فوت کرده و حافظه‌ها اعتبار خود را از دست می‌داد روایان حدیث و سیره‌نویسان و کاتبان پیدا شدند و تفسیر قرآن موضوعیت پیدا کرد. برای فرائض و احکام و قوانین، و برای آداب و اخلاق و عقاید، علما و فقهایی ظهور کردند که طرف مراجعه مردم قرار گرفته آنها را محدث یا مفتی و گاهی عالم می‌خواندند و کسانی که صاحب نظر و مکتب یا اعتبار بیشتر بودند امام خوانده می‌شدند. مانند امام ابوحنیفه و امام محمد غزالی و غیره. امامان دیگری نیز همزمان و بلکه پیش از آنها جمعاً به تعداد ۱۲ نفر وجود داشتند یا نام برده می‌شدند که هم نزدیک‌ترین انتساب و ارتباط را با شخص پیغمبر داشته ذریه و پرورش یافته‌های مستقیم و غیرمستقیم او بودند و هم از هر امام و از هر جهت امام تر بودند و امام به معنای پیشوا، معلم، مدل، مفتاح و مرشد که عجز و جهل در امور و مسائل نشان نمی‌دادند، خلافتی در گفتار و پندارشان گزارش نمی‌شود و به دیده‌ی انصاف خطایی در رفتار و کردارشان دیده نمی‌شد. تا آنجا نیز که قابل رؤیت و آگاهی و مقایسه باشد صاحب علم و توان و عصمت هر سه بودند.

درست است که در قرآن آن‌طور که شخص انتظار دارد و اقتضای صراحت و دلالت کتاب است، به نام تعیین و تصریح نشده‌اند و از طرف رسول اکرم و خودشان نیز طبق روایت قابل اعتماد و متون معتبر ادعیه و خطبه‌ها تکلیفی به مردم برای ریاست و حکومتشان دیده نمی‌شود. در حالی که قرآن در مورد پیغمبران گذشته و حضرت خاتم‌الانبیاء تصریح و تکرار با نام و نشان کرده است. شاید به این دلیل بوده باشد که کلیه مراحل گزینش، پرورش، اعزام، معرفی و ارشاد پیغمبران را خدا به عهده گرفته و

---

۱. نوشته‌اند که خلیفه اول ۵۰۰ حدیث از حضرت رسول (ص) نزد خود جمع کرده با احترام و علاقه تمام نگاهداری می‌نمود ولی در اواخر عمر مردد و سخت‌نگران می‌شود که مبادا مرتکب خلاف شده باشد. چندین شب نمی‌تواند بخوابد و بالاخره تصمیم به نابود کردن آنها می‌گیرد.

قبلاً به بنی آدم وعده داده است، بدون آنکه برای بشر کمترین مجال اختیار و انتخاب یا دخالت بعدی وجود داشته باشد. ولی در مورد امامان همان طور که از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نقل شده است مَثَلِ امام مَثَلِ درخت است که سر جای خود بوده مردم به سوی آن می روند و از سایه و میوه اش بهره مند می شوند. خود مردم اند که اقتضا دارد به خاطر احتیاج و ارشاد، به تحقیق و طلب و تمنا برآیند و تعلیم بگیرند. اگر خدا و رسول دخالت یا دلالتی بیش از حدود اشاره و ارائه طریق یا نامزدی نمایند اختیار و مسئولیت انسان، که باید از روی آگاهی و ایمان و با میل و رضا انتخاب کننده و اجراکننده امور خود باشد، نقض خواهد گشت. در هر حال، اصطلاح امام و اشعار به وجود و نیاز به آنچه به معنای پیشوای عقیدتی و ارشادی و چه حکومت و رهبری، از صدر اسلام و ابتدای خلفای راشدین، امر شناخته شده و متداولی بوده است، نه آنکه شیعیان آنها ساخته یا قابل انکار باشد.

### امامت در عینیت تاریخ

در عالم واقع بینی و صرف نظر از دلایل نقلی و عقلی که به اتکای روایات پیغمبر و خود ائمه می آورند یا استدلال های کلامی که به شیوه برنامه نویسی، برای خدا می کنند، وقتی ما نمونه ای از گفتار و رفتار و کردار ائمه را، تا آنجا که تاریخ و اسناد قابل قبول حکایت می کند، پیش روی خود می گذاریم، می بینیم بنا به ضرب المثل معروف «میان ماه من تا ماه گردون - تفاوت از زمین تا آسمان است!»، اگر بنا بر امامت و ارشاد امت در کار باشد اصالت و حقانیت و حقیقت جز در این جهت نمی تواند باشد.

شما نهج البلاغه علی (ع) را بگیرید و با هر گفته، خطبه، نوشته و خواسته که از مدعیان یا مأموران خلافت، امامت، حکمت، فقاقت، زعامت و هر مرشد و مراد به ما رسیده است مقایسه کنید، آیا اصلاً وجه قیاس وجود دارد؟

رفتار علی را بسنجید؛ از زمان کودکی که اولین مرد ایمان آورنده بود و پرورش در دامان پیغمبر یافت تا ۲۳ سال دوران رسالت مکه و مدینه و کفن و دفن رسول خدا، و مشکل تر از هر چیز ۲۵ سال خانه نشینی با بُردباری ها و همکاری ها و بالاخره پنج سال خلافت تا شهادت که به جای خود دنیائی از همه چیز است.

آیا هر حرکت و حرف و عمل علی (ع)، نه تنها برای مسلمانان بلکه برای بشریت سرمشق و نمونه نیست؟

بیست و چند جلد کتابی که نویسنده محقق مسیحی جرج جرداق تحت عنوان «علي صَوْتُ الْعِدَالَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ» نوشته است آیا مشابه آن در شأن هیچ زعیم و حکیم و پیشوا تا به حال نوشته شده است؟

اساس اسلام و همه ادیان توحیدی بر عبادت یا بندگی خدا است و دعوت و دعای به‌درگاه او، حال شما دعای کمیل و دعاها‌ی دیگر منسوب به حضرت سجاد(ع) و امام حسین(ع) را با هر دعایی که در اسلام و در نزد «اهل کتاب» وجود دارد مقایسه کنید. آیا این دعاها به‌لحاظ عبارت و محتوی و مخصوصاً توجه و تقرب به خدا و درجه تسبیح و حمد و تعظیم او، آن‌طور که قرآن راهنمایی کرده است، در سطح فوق‌العاده بالاتر قرار ندارد و تعلیم دهندگان این دعاها پیشوا و امام نیستند؟ از علی(ع)، که از دریای آثارش قطره‌ای اشارت رفت فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام بودند. نوشته‌اند که پیغمبر فرموده بوده است:

«هُمَا إِمَامَانِ قَامُوا أَوْ قَعَدُوا»<sup>۱</sup>

نام حسین بن علی(ع) سرور آزادگان و سالار شهیدان را همه شنیده و تا حدودی - شاید پیش از علی(ع) - شناخته و شیفته شخصیت و شهادتش شده‌اند. چه تابلویی جان‌دارتر، آموزنده‌تر و ارزنده‌تر و سرمشق‌دهنده‌تر از تابلوی عاشورا در سراسر تاریخ دنیا می‌توانید بیابید؟ تابلویی که مجموعه کامل و برجسته‌ای از دو نوع صفات و خصائل در دو قطب مخالف باشد؟ در یک طرف حد اعلای شجاعت و کرامت و حقانیت را ملاحظه می‌کنید که همراه با آزادگی، پایداری، بزرگواری، ایثار، ایمان، وفاداری و تقوا است و در طرف دیگر رذالت است، در نهایت ظلم و شقاوت، همراه با نفاق و نیرنگ که از هر جهت خلاف اسلام و انسانیت است. حال آیا به‌عنوان سرمشق و رهبر آزادگی و کرامت و حقانیت یا صبر و فداکاری می‌توان پیشوا و معلمی شایسته‌تر از حسین بن علی(ع) و یارانش پیدا کرد؟ و اگر سیدالشهداء امام و پیشوای مسلمانان و انسان‌ها نباشد چه کسی امام و پیشوا است؟

### امامت و خاتمیت

شواهد مثال فوق در زمینه‌ی تحقق عینی و برازندگی امامت بود. اما از جهت ضرورت امامت از دیدگاه خاتمیت، و برآورده شدن نیاز امت، با جلوه‌ی جدیدی از قضیه

۱. حدیث نبوی: هر دوی آنها امام‌اند چه قیام کنند و چه قعود.

روبه‌رو می‌شویم. در وصیت قبل از رحلت رسول اکرم دیدیم به دو ارزش گرانقدر اشاره فرموده‌اند که برای امت به یادگار می‌گذارند دومی آنها یعنی سنت، برخلاف اولی که قرآن است، چون برخوردار از تضمین حفاظت خدایی نیست، مانند معجزات پیغمبران و با گذشت زمان، قهراً در معرض فراموشی و مخصوصاً تحریف و تبدیل قرار خواهد گرفت. بنابراین اسلام و امت اسلام احتیاج به حفظ‌کننده و زنده‌کننده‌ی سنت‌های رسول داشته، لازم است مستمراً تفصیل و توضیح و تطبیق‌هایی برسد. در غیر این صورت عادات یا سنت‌های جاهلیت و همچنین رقابت‌ها، جاه‌طلبی‌ها، حسادت‌ها و شئون دیگر بشریت که از ناحیه‌ی جانیشیان پیغمبر و موجهین امت سر خواهد زد، و حالت قداست و مرجعیت، پیدا کرده چیزی شبیه به «روش قضایی» خواهد شد، رفته رفته در ارکان دین رخنه نموده به نام رسول خدا جای‌گزین سنت‌ها خواهد گشت، علاوه بر آن خود فهم قرآن، خصوصاً در آن روزگاران، مگر کار آسان است؟ آیا ممکن نیست آیات و بینات قرآن در پرده‌ی جهل و ابهام قرار بگیرد و هزاران تعبیر و تأویل‌های ساخته و پرداخته اوهام و اغراض مردمان صورت سر راست و اصیل آنها را واژگون نسازد؟ یعنی احتیاج به قرار دهنده‌ی قرآن در خط الهی وحی و توضیح و تفسیر کننده‌ای نباشد؟

امامان شیعه این وظیفه مهم و حساس را انجام می‌داده‌اند. در حالی که هم کردار و رفتار و گفتارشان کامل‌تر و خالص‌تر از هر کس دیگر منطبق با قرآن و متصل به آورنده قرآن بود و هم آنچه را که روایت می‌کردند و تعلیم می‌دادند به سلسله مراتب استناد و اتصال به اصل می‌دادند و معیار درستی روایات منتسب به خودشان را مراجعه و مطابقت با قرآن اعلام داشته‌اند. عترت در واقع امر همان سنت زنده و استمرار آن بود. کما آنکه در حدیثی از رسول اکرم (ص) نقل شده است که:

«عترت و قرآن تا روز قیامت و ملاقات من در کوثر با هم خواهند بود و

از یکدیگر جدا نمی‌شوند.»

به‌عنوان مثال چند موضوع ذیل را در نظر می‌گیریم که بعد از رحلت رسول اکرم تازگی و حالت حادثه‌ای داشته سنت جامع روشنی بر آنها سوار نشده بوده است و یا درست درک نگردیده و اختلاط و ترکیب با سنت‌ها یا برداشت‌های بیگانه پیدا کرده بود است:

۱- حکومت و سیاست،

۲- جهاد و جنگ،

۳- علوم و افکار.

### ۱- حکومت و سیاست در برخورد با سنت

همان‌طور که می‌دانیم حکومت یا مدیریت و امر امت عملی بود که پیغمبر بزرگوارمان همراه با وظیفه نبوت در حیات خود به‌عنوان رسالت الهی انجام داد و روش شورایی به اصطلاح دموکراتیک «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> را به کار برد. از این بابت سنتی افتتاح گردید که می‌بایستی برای همه دولت‌های بعدی دستورالعمل باشد ولی خیلی کمتر به آن توجه شد. اما نکته‌ای که باید اضافه کنیم این است که حکومت و مدیریت کسی که برخوردار از پشتوانه‌ی وحی خدایی و ارادت و اعتقاد مطلقه مردمی است قابل تکرار و قابل قیاس با حکام یا خلفا و امامان و سلاطینی که بعداً خواهند آمد نمی‌تواند باشد. وضع خاص نبوی و شرایط آن روز جامعه مدینه اجازه نمی‌داده سنت یا سنت‌های مورد نیاز یا مورد ابتلاء دوران‌ها و نسل‌های بعدی به یادگار گذارده شود.

(۱) از سقیفه بنی ساعده تا شهادت علی (ع)

با رحلت رسول اکرم (ص) امت اسلامی مواجه با مسئله تازه‌ای گردیده در سقیفه بنی ساعده بذر اولین و شاید بزرگ‌ترین اختلاف و افتراق پاشیده شد. در آن ده سال رسالت نه موردی برای شورش علیه عثمان پیش آمد تا به‌طور روشن مردم فهم بوده و عملاً تعیین تکلیفی شده باشد، نه انتخاب خلیفه‌ای می‌توانست صورت بگیرد و نه معاویه و ابومسلم خراسانی پیدا شده بودند که یکی سلطنت موروثی را در جامعه مسلمانان سنت نماید و دیگری علیه سلسله‌ای به‌سود خاندان بر حق یا سلسله دیگری قیام مسلحانه راه انداخته باشد. اینجا است که نیاز و نقش امامان از دودمان بلافضل رسالت ظاهر می‌گردد:

علی (ع)، که برخلاف هر حساب و منطق، از مشورت در چنین تصمیم‌گیری عظیم برکنار گردیده است. و برای اولین بار مناقشات جاهلی و تعصب‌های قبیله‌ای را می‌بیند که می‌رود تا وارد در شریعت اسلامی و سنت نبوی شود، از امضای آن عمل استنکاف می‌ورزد. برای او عدول از توصیه رسول خدا، اقدام به انتخابات انحصاری

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن...

در جمع خصوصی و اخذ بیعت کم و بیش تحمیلی، در حکم بدعت بوده قابل قبول نمی تواند باشد. ولی چون بالاخره موفق به جلب بیعت و فی الجمله ایجاد وحدت شده‌اند و اولین خلفا قید و تعهد به تقوا دارند و نمی‌خواهند از عدالت و آزادی و از سنت‌های نبوی خارج شوند، همکاری و راهنمایی می‌نماید. با عضویت در شورای شش نفره که از طرف عمر برای نامزدی خلافت وصیت شده بود عملاً انتخاب از طریق شورا و بیعت را امضا می‌کند ولی در جواب عبدالرحمن بن عوف که می‌پرسد آیا حاضر است به کتاب خدا و سنت پیامبر و به روش شیخین عمل نماید دو شرط اول را پذیرفته و شرط سوم را موکول به رأی و روش خود می‌کند. به خانه‌نشینی برمی‌گردد.

با عثمان که علی‌رغم تعهد هر سه شرط، باب تبعیض و ترجیح خویشاوندان قبیله‌ای را باز کرده سبب ظلم و خلاف کاری در جامعه‌ی نوپای اسلامی و ایجاد نارضایتی و اعتراضات شدید مردم شده بود، مکرر از در خیر خواهی و دلالت و ملامت بر آمده سعی می‌کند او را به راه حق بیاورد و مردم را به رضایت و مسالمت بکشانند. در اثر سست پیمانی عثمان و فتنه‌انگیزی‌های مروان و معاویه و دیگران، کار امت به شورش و طغیان و به مصیبت عظمی می‌انجامد.

مردم مدینه و عراق و حجاز و سوریه پس از انحراف‌ها و تجربیات گذشته به در خانه علی رو می‌آورند. علی استنکاف می‌ورزد ولی در برابر حضور و هجوم، یا آراء مستقیم اکثریت مردم، تسلیم می‌گردد. برای اولین بار پس از رحلت نبی اکرم (ص) حکومت جامعه اسلامی بر دو پایه وصایت نبوی و اکثریت مردمی استوار گشته کسوت حکومت بر دوش علی می‌افتد. تا اولاً آسیای خلافت را بر محور عدالت و رحمت، آن‌طور که حکم خدا و سنت رسول است باز گرداند و ثانیاً در این پنج سال خلافت که منتهی به شهادت او در محراب عبادت می‌گردد و در بیست و پنج سال قبلی خلافت دیگران و خانه‌نشینی بتواند، با احوال و اعمال خود و یا گفته‌ها و نوشته‌های نغز و بلیغش درس جامعی به جامعه‌ی اسلامی معاصر و آینده، در زمینه روابط متقابل ملت و حکومت یا امت و امامت بدهد، و به پیروی از تعلیمات و توصیه‌های خاتم الانبیاء سنتی بسازد. درس و سنتی که به شهادت تاریخ از دست و زبان یا از عمل و کلام هیچ‌یک از خلفا و امراء و زعما و فقهای معاصر و ما بعد او، در چنان وسعت و قوت زرائت، و در انطباق با قرآن و سنت، صادر نشده است. هر حرکت و حرف او، هر صبر و سکوت او، هر جنگ و صلح او و هر رفتار که با مخالف و

موافق داشته است، دفتری و درسی و سنتی بشمار می‌رود. غیر از خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه و حکمت‌ها و کلماتش که فقط جزئی از کل باقی مانده است، اگر شما یک قلم فرمان مالک اشتر را در نظر بگیرید آن را یک دستورالعمل همه‌جانبه و ابتکاری مستقل از جاهلیت و عصبیت و یک کتاب «حکومت اسلامی» خواهید یافت. حکومت نامه‌ای که با تعهد و تبحر از طرف یک «امام» تدوین شده است.

در قرون اخیر که پس از تسلط سیاسی و فرهنگی اروپائیان، متفکرین و مصلحین و دلسوختگان دنیای اسلام به خود آمده به جستجوی نظام حکومتی اسلامی و بررسی و انتقادات گذشته پرداختند، معلوم گردید که از صدر تا ذیل، چه بیراهه‌ها و بدبختی‌ها پیموده شده است و چه انحراف‌ها و بدعت‌ها که به وسیله خلفا، سلاطین، امراء و صاحبان رأی و فتوا، گذارده شده است! انحراف‌ها و بدعت‌هایی که غالب آنها عالماً عامداً و ظالماً، روی اغراض نفسانی مقام و منفعت رخ داده، خدا و قرآن و سنت رسول را بازیچه گرفته‌اند و یا ناخودآگاهانه بنا به طبیعت بشری و خصال قومی، اسلام را عوضی دیده صد و هشتاد درجه در جهت خواسته‌ها و ساخته‌های خود چرخانده‌اند، بدون آنکه تعمق و تدبر در قرآن خدا بنمایند یا مراجعه به سنت رسول و امام کنند.<sup>۱</sup> حتی پژوهندگان و نویسندگان امروزی شیعه یا سنی نیز نمی‌خواهند جواب مسائل خود را از فرمان مالک اشتر استخراج نمایند.

علی (ع) در بستر بیماری وقتی اصحاب از او می‌پرسند «أَبَايَ حَسَنَ» (آیا با حسن بیعت کنیم) با گفتن اینکه شما را در این کار نه منع می‌کنم و نه امر و بسته به نظر خودتان می‌باشد<sup>۲</sup>، در حقیقت اصل مهمی را اعلام می‌نماید که حاکمیت جامعه مربوط و متعلق به خود مردم است و در مسئولیت و اختیار و انتخاب آنان می‌باشد.

۱. در مقاله هشتم تحت عنوان «ناگفته‌های بعثت» و در فصل الحاقی توضیح و تفصیل‌های بیشتر در این زمینه داده شده است.

۲. ناشر؛ این روایت از مسعودی مورخ سده‌ی چهارم هجری است. او در جزء دوم از کتاب «مروج الذهب و معادن الجواهر» (گذرگاه‌های زر و معادن گوهر)، در صفحه ۴۱۳ چنین نوشته است:

«من دخل الناس علی (ع) یسألونه، فقالوا یا أمیر المؤمنین أرایت ان فقدناک و لانتقدک انبايع الحسن؟ قال: لا آمرکم و لا أنهاکم و انتم أبصر.»

مردم (در زمان خلافت امام علی (ع) و پس از ضربت خوردن آن حضرت)، بر ایشان وارد شدند و پرسیدند: ای امیرمؤمنان به ما خبر ده که اگر تو را از دست دادیم، و خدا کند از دست ندهیم، آیا با فرزندان حسن بیعت کنیم؟

علی (ع) فرمود: من نه به شما امر می‌کنم که بیعت کنید و نه شما را از این کار نهی می‌نمایم. شما به کار خود بیناترید.



## ۲) خلافت و شهادت امام حسن (ع)

بدیهی است که با شهادت مولای متقیان و امیر واقعی مؤمنان و با انتخاب امام حسن (ع) از طرف اصحاب برای خلافت، مسئله حکومت و امارت در جامعه‌ی نوپا و یتیم شده‌ی اسلامی به مرحله‌ی نهایی نرسید. با وارد شدن معاویه در صحنه، فصل جدیدی گشوده گشته و فصول دیگری را به دنبال آورد که لازم بود در برابر داوطلبان حيله‌گر خلافت و سلطنت‌های غاصب و جابر، پیشاپیش رهنمودهای تازه‌ای بر مبنای قرآن و سنت داده شود.

امام حسن (ع) در خلافت شش ماهه خود قربانی شکیبای این ماجرا و زمینه‌ساز حرکات بعدی می‌گردد. وقتی تلاش‌های پیگیر او و بسیج‌های مکرر نیروها، در اثر دسیسه‌ها و تجاوزات دشمن و خیانت‌های خودی، حاصلی جز خون و خرابی به بار نمی‌آورد و دل‌ها و دست‌های اصحاب، خریداری شده‌ی معاویه است، اصرار بر ادامه خلافت نورزیده با صلح با معاویه حکومت را واگذار به کسی می‌نماید که به حق یا ناحق، آراء اکثریت و تمایل گردانندگان را در اختیار دارد. با قید اینکه معاویه تعیین ولیعهد ننموده انتخاب خلیفه بعدی را به اختیار امت بگذارد و ضمناً نسبت به حقوق و حیثیت مردم آزادمنش بوده مخالفین را مورد آزار و محروم از جیره و خوار بار ننماید. به این ترتیب صلح امام حسن (ع) و حلم و مظلومیت او تأیید و سنت مجددی بر حاکمیت مردم و نظام به اصطلاح امروزی دموکراسی، بود. خون و مال و سلامت مردم را محترم شمرده و نظام سلطنتی یا استبدادی را پیشاپیش محکوم می‌سازد. امام حسن (ع) آیه کریمه‌ی:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» (روم (۳۰) / ۴۱)

→ «مروج الذهب و معادن الجواهر»، آخرین اثر مسعودی (متولد ۲۸۳ هجری قمری / ۸۹۶ میلادی در بغداد و متوفی به سال ۳۴۶ هجری / ۹۵۷ میلادی) که حاصل یک عمر جهانگردی و مطالعه عمیق وی در حوزه اندیشه‌ها و رفتار اقوام مختلف است. این کتاب در سال ۳۳۲ هجری قمری توسط مولف تالیف گردیده و در سال ۳۳۶ هجری قمری مورد تجدید نظر قرار گرفته است (اکنون سال ۱۴۳۳ هجری قمری است). کتاب در ۱۳۲ باب تنظیم شده و شامل دو بخش قبل از اسلام و بعد از اسلام است. مولف در بخش نخست به خلقت جهان و توصیف زمین و ذکر سرزمین‌ها و دریاها و رودها و کوه‌ها پرداخته و نیز از تاریخ انبیا و اخبار ملت‌ها (اعم از یهودی، مسیحی، هندی، ایرانی، یونانی و رومی و عرب) مطالبی عرضه داشته است؛ در بخش دوم کتاب نیز مطالبی از ولادت پیامبر اکرم، تاریخ بعثت و هجرت و خلفای راشدین، اموی و عباسی تا سال ۳۳۶ هجری قمری مطرح شده است. علمای امامیه، مسعودی را از آیین خود می‌دانند. ولی کسانی نیز چنین باوری ندارند.

(فساد در خشکی و دریا در اثر آنچه مردم با اعمال خود به دست می‌آورند ظاهر و حاکم گردید تا ثمرات بعضی از کارهای خود را بچشند و شاید برگردند.)

را مصداق سیاست خود دیده، امت ضایع شده‌ی جدش را به حال خودشان وامی گذارد تا با دیدن و چشیدن نتایج راحت طلبی و دنیاپرستی، بازگشتی به خدا و به حق و صلاح بنمایند.

امام حسن (ع) با مهلت و میدان دادن به معاویه زمینه برای بیداری و برگشت مردم کوفه به سوی برادرش و قیام‌ها و خروج‌هایی را که منجر به سقوط و هلاک امویان گردید، فراهم آورد و این خود سنتی و سیاستی در سیر به سوی خدای دانا و توانا گردید.

### ۳) شهادت امام حسین (ع) بر سر حجت

معاویه که پس از مسموم و شهید کردن امام حسن (ع) یکه‌تاز میدان خلافت در امپراتوری عظیم موروثی خلفای راشدین گردیده بود با غرور و غفلت از هشدار الهی که می‌فرماید:

«وَمَكْرُؤٌ وَّمَكْرَاللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ.» (آل عمران (۳) / ۵۴)

(و مکر کند و خدا هم مکر کرد و نقشه کشید در حالی که خداوند بهترین مکر دانان و طراحان است.)

و با بی‌اعتنایی به پیمان تعهدی، پسر فاسد فاسق نالایق خود یزید را نامزد تحمیلی خلافت و ولیعهد خویش می‌سازد. حسین بن علی (علیه السلام) و دو نفر دیگر از بقایای بزرگان (عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر) از بیعت با یزید امتناع می‌ورزند. در آن جمع قلیل و در برابر این مسئله و مصیبت جدید، امام سوم شیعیان است که نقش قاطع ایفا کرده با حرکت و شهادت خود و هفتاد دو تن از بستگان و یاران، و با اسارت خواهر بزرگوار و خاندان شهداء و فرزندش علی بن الحسین، درس آموزنده و سنت درخشانده‌ای به امت محمدی و به دنیا می‌دهد. درسی که تفصیل و توسعه آن را می‌دانید و محتوا و منظوره‌های سیاسی - اجتماعی آن را در مقاله ششم جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، تحت عنوان «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا» اجمالاً تشریح کرده‌ایم. درسی بود برای مبارزه مکتبی با حکومت‌های غاصب و منافق، نه به صورت جنگ بر سر قدرت بلکه بر سر حجت و سلب مشروعیت از دولت منافق، و تأییدی بود برای قیام و حاکمیت

مردم بر امور خود، آن طور که از قرآن و سنت رسول استنباط می‌شود.

#### ۴) امام زین العابدین (ع) و سنت‌سازی برای امت اسلامی

امام چهارم زین العابدین (ع) تنها مرد نجات‌یافته‌ی معجز آسای کربلا از خاندان رسالت و عصمت بود. در حالی که شجره‌ی طیبه‌ی عاشورا به غنچه نشسته و میوه‌های طغیان علیه خاندان ابوسفیان یکی بعد از دیگری شکفته می‌شد، شجره خبیثه‌ی اموی هر دم سلاح استبداد و اختناق را تیزتر بر گلو و پیکر مخالفین فرو می‌کرد. خاندان نبوت و شیعیان علی با صد عسرت و وحشت در مرز حیات و ممات، زندگی اندوه‌باری را به سر می‌بردند. مصیبت‌بارتر از آن، آئین حنیف اسلام بود که امویان کمر نابودی آن و انقلاب به جاهلیتِ خونین و تاریک را بسته بودند. در چنین شرایطی که کمترین سابقه در تجربه‌ی مدینه‌النبی نداشت، وارث خاتم‌النبین یا امام چهارم شیعیان می‌بایستی اسوه و الگوی مقاومت اقلیتِ حق در برابر حاکمیت مسلط و زورمندِ ناحق گردیده سنت‌سازی برای امت اسلامی بنماید و اولین درس او زنده نگاه داشتن یا نجات مکتب و مکتبیان از راه تعلیم و تمرین یکتاپرستی و تلقین صبر و توسل و توکل به درگاه ذوالجلال بود که به صورت دعا‌هایی به نام صحیفه سجادیه درآمده با اختفا و احتیاط تمام حفاظت می‌گردیده و قسمتی از آن برای ما به یادگار مانده است. صحیفه سجادیه به طور محسوسی شرایط وحشتناک و بسیار سخت آن دوران و تلاشی را که برای حفظ دین و دین‌داران به عمل می‌آمده است منعکس می‌سازد.

معمولاً وقتی پیروان یک مکتب با وابستگان به یک دولت و سلطنت، در معرض دشمنی‌های شدید و خطر نابودی قرار می‌گیرند و در هر حال عرصه زندگی و اعتدال اجتماعی بر آنها تنگ می‌شود، راه‌های متعددی را برای بقا در پیش می‌گیرند. از همه راحت‌تر و پر داوطلب‌تر تسلیم و هم‌رنگی با جریان حاکم است که همراه با استعفای کلی یا جزئی از اصول اعتقادی و ادعاهای قانونی به‌عمل آید. اکثریت مسلمانان، بعد از رحلت پیغمبرشان این راه را اتخاذ کردند.

راه دیگر اختفا و انزوا است و انتظار فروکش کردن سیل بنیان‌فکن، به امید زنده ماندن یا زنده شدن، چیزی شبیه به پناه بردن اصحاب کهف به غار که قرآن برای ما نمونه آورده و حالت خاص داشته آیتی از آیات خدا و سنتی برای اقلیت‌ها بوده است. مشابه اجتماعی آن دیرنشینان تارک دنیا و دیار صدر مسیحیت را می‌توان شاهد آورد. پیدایش نسبتاً فراوان زهادِ معتکف و عباد کناره‌گیر از خلایق و وظایف یا

صوفیان خرقه‌پوش خانقاهی نیز به خاطر می‌آیند که از سده‌های دوم و سوم هجری به بعد در بلاد اسلام ظاهر گردیده جزئی از فرهنگ ملت‌های مسلمان را تشکیل می‌دادند. عکس‌العمل کم و بیش انتحاری که در دوران‌های بعدی و معاصر پدیدار گشته است احساس و اعلام بی‌تفاوتی می‌باشد که می‌تواند با پناه بردن به مواد مخدر یا به افکار و اشتغالات مخدر تقویت شود. همچنین پذیرفتن فلسفه‌های پوچی، هرج و مرج فکری و روانی، تا برسد به انکار نظم و اصول در دنیا و تردید کردن در «وجود» و هستی یا اعراض و استعفای از مکتب و آئین. عکس‌العمل‌های بینابین و متداول دیگر معتقد ماندن است که همراه با بدبینی و اعتراض و دشنام به خدا و دین باشد. یا نذر و نیازهای ملت‌مسانه و دعاخوانی استمراری، نه برای توبه و نزدیکی به خدا، بلکه استدعا و استخدام خدا برای نجات خود از گرفتاری‌ها یا از زندان.

راهی که حضرت سجاد(ع) اتخاذ نموده و سنتی که برای معاصرین خود و آیندگان نزدیک ایجاد نمود، هیچ یک از اینها نبود. فهرست ۵۴ فقره دعا‌های باقی‌مانده از صحیفه‌ی سجادیه را که نگاه کنید ۲۴ تای آنها دعای خالص نیایش به درگاه الهی، ستایش خدا، درود بر محمد و آل محمد یا فرشتگان و پیغمبران و بالاخره توبه و طلب عفو است که حالت عبادی و عشق‌ورزی و بازگشت به خدا دارد<sup>۱</sup> این نوع دعا و دعوت کاملاً منطبق با قرآن برای نزدیکی و بندگی خدا بوده مخالف با رویه‌ی بشری است که متوجه و منصرف در خود می‌شود و حالت طلب کاری از خدا را دارد.

در مرتبه دوم دعا‌های منعکس کننده‌ی زمان و چاره‌جویی بلاها و شدائد، از یک ملت گرفتار را ملاحظه می‌کنیم که در مجموع ۱۹ فقره می‌شود.<sup>۲</sup> در این سری

۱. از این قبیل: ۱- دعای حمد پروردگار ۱۰- التجاء به خداوند تبارک و تعالی ۱۷- پناه بردن به خداوند از شر شیطان ۲۳- طلب عافیت و شکرگزاری خداوند ۲۸- خوف از پروردگار ۳۲- نماز شب ۴۲- دعای ختم قرآن مجید ۴۳- دعای روت هلال ۴۴- دعای دخول رمضان المبارک ۴۶- دعای تعقیب نماز عید فطر و روز جمعه ۴۷- دعای روز عرفه ۴۸- دعای عید اضحی و جمعه ۵۰- در ترس از عقوبت پروردگار ۵۱- در تضرع و زاری ۵۲- در التجاء به خداوند ۲- درود بر محمد و آل محمد ۳- درود بر فرشتگان حامل عرش ۴- درود بر پیروان انبیاء ۹- طلب مغفرت ۱۶- طلب عفو از گناهان ۳۱- دعای توبه ۳۹- در طلب عفو و رحمت.

۲. دعا‌های این دسته عبارتند از: ۵- دعا برای خود و خواص خود ۷- دعای جهت برآمدن مهمات و دفع بلیات ۱۱- برای عاقبت به خیر شدن ۱۳- دعای طلب حاجات ۱۴- شکوه از ظالمان ۱۵- رفع بیماری و بروز بلیات ۱۸- دفع مکر و نیل به مطلوب ۱۹- طلب باران ۲۱- دعا در موقع محزون شدن از پیش آمده‌های ناگوار ۲۲- در مواقع شدت ۲۹- دعای رفع ضیق معیشت ۳۰- دعای قضاء دین ۳۳- دعای استخاره ۳۴- دعای هنگام ابتلا و رویت گنه کاران ۳۵- در رضا از مقدرات خود ۳۶- موقع غرش رعد و برق ۴۰- دعای شنیدن خبر مرگ و یاد کردن آن ۴۹- دفع کید اعداء ۵۴- در دفع هموم.

دعاها، برخلاف اعتقادات عادی و انتظار عمومی که ورد یا ذکر و طلسمی دریافت شود تا مثلاً پولی از آسمان بریزد یا گرفتاری و بلا فوراً رفع شده دشمن بدخواه به مرض لاعلاج مبتلا شود، بیشتر از مقوله‌ی اعتماد به خدا و انتظار فرج آینده است، پذیرش ابتلا به عنوان وسیله برای تربیت و تقرب است، درخواست نیروی تحمل می‌شود، دل‌داری برای صبر و شکیبایی داده می‌شود. یادآوری نعمت‌ها و نصرت الهی به عمل می‌آید و حتی برای طرف طلب عفو و هدایت می‌شود.

دسته‌ی سوم دعا‌های حضرت سجاد(ع) که در حدود ۹ فقره می‌شود درخواست‌هایی از خدا است که تلقین به نفس در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی می‌باشد و یا خیرخواهی و خدمت‌گزاری به خلق و تعلیم یک سلسله خواسته‌های اجتماعی است.<sup>۱</sup> از آن جمله دعا در حق مرزداران و رزمندگان مدافع حدود و ثغور اسلامی است (و نه مهاجمین و انتقام‌جویان متجاوز).

به این ترتیب امت زیر فشار و کشتار نه تنها در حالت پایداری و امیدواری و بقا نگاه داشته می‌شود بلکه به سوی حرکت، تربیت، خدمت و محبت نیز سوق داده می‌شود.

#### ۵) امامان پنجم و ششم و سنت تقیه

با وجود میوه‌های عاشورا که نوبرهای آن به بازار امت اسلام آمده بود قتل و زندان و انواع محدودیت‌ها و آزار مخالفین با شدت و ضعف‌هایی، حتی بعد از سرنگونی امویان و در خلافت عباسیان، ادامه داشت. علویان و شیعیان که خلفا آنها را مدعیان قدرت و حکومت خود می‌دانستند در معرض انتقام و انهدام بی‌نظیری قرار داشتند. در چنین شرایط مرگ‌بار سنت جدیدی به نام تقیه از طرف امامان توصیه گردید که منظورهای مختلفی را تأمین می‌نمود. تأکید بود بر یکپارچگی و وحدت امت و جلوگیری از تفرقه و ابراز اختلافات، اختفا و استتاری بود برای امنیت و بقای مخالفین و مقاومت‌کنندگان و بالاخره وسیله‌ای بود برای حفظ مکتب و مبارزه زیرزمینی و دعوت.

۱. این دعاها از این قبیل است: ۵- دعا برای خود و خواص خود ۶- دعای صبح و شام که یک برنامه‌ریزی روزانه شخصی برای حمد و سپاس خدا و استخدام خود در راه مردم و اجتماع بوده از خدا توفیق برای خیر رساندن و احتراز از آزار و بدعت‌ها خواسته می‌شود و همچنین امر به معروف و نهی از منکر، یاری حق، مبارزه با باطل، ارشاد گمراهان، خدمت به اسلام، کمک به ضعیفان و دادرسی مظلومان ۱۹- دعای طلب باران ۲۰- طلب مکارم اخلاق و اعمال پسندیده ۲۴- دعا برای پدر و مادر ۲۵- دعا برای اولاد ۲۶- دعا برای همسایگان و دوستان ۲۷- دعا برای حافظین حدود و ثغور اسلامی ۴۱- دعای سر عیوب و وقایع آن.

امامان پنجم و ششم یعنی محمد باقر و جعفر صادق علیهم السلام، با استفاده از تقیه برای شیعیان و از فترت و ضعف سال‌های آخر بنی‌امیه و آغاز بنی‌عباس، به شکافتن بذرها و زمینه‌های دانش و پژوهش پرداختند که مسلمانان نسبت به آن اشتیاق فراوان ابراز می‌داشتند. دروازه‌های علوم و افکار را به مصداق حدیث معروف نبوی «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»<sup>۱</sup> به روی خواص و عوام گشوده، شاگردان مبرز و معمولی زیادی را تربیت کردند. سپس تربیت یافتگان با اخلاصی را به عنوان داعیان امر به اقصی نقاط کشور مخصوصاً ایران گسیل می‌داشتند، که هر دو از سنت‌های نبوی به‌شمار می‌رود و وسایل مؤثری برای احقاق حق و اشاعه‌ی مکتب محسوب می‌شدند. در پای درس صادق آل‌محمد هزاران نفر طلاب پیر و جوان شرکت کرده غیر از فقه (که امروزه اختصاص به فروع دین و احکام ابتدایی و تشریفاتی پیدا کرده است) علوم ادبی و اجتماعی و سیاسی تعلیم می‌گرفتند. به این ترتیب فقه جعفری به وجود آمد.

امامان بعدی سیاست استتار و تقیه را که توأم با عبادت و فعالیت و با تربیت و هدایت بود ادامه دادند. در زمان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا و پیش از آن در عهد حضرت صادق علیهم السلام، مسئله‌ی جدیدی پیش آمده بود که می‌توانست فضیلت و حیثیت اسلام را تحت الشعاع علوم و فلسفه و افکار یونان قرار داده محو منقرضش سازد. امامان بعد از باقرین، به‌مقابله با ذهنیات و بدعت‌های مغرورانه و سفسطه انگیز یونان پرداخته مسلمانان را در خط واقعیات و مشاهده و تجربیات، یعنی در سنت و ملت ابراهیم و در روش‌های علمی دنیای مترقی بعد از رنسانس، قرار دادند.

برخورد امام ششم با ابومسلم خراسانی که داعیه انتزاعی خلافت از بنی‌امیه به خاندان رسالت یا به خاندان با صلاحیت دیگری را داشته است و همچنین موضع‌گیری امام هشتم در برابر دعوت مصرانه‌ی ولایت‌عهدی مأمون الرشید، که تحت تأثیر حقانیت و توجه افکار امت به اهل بیت قرار گرفته بوده است، موضوعات خاصی را پیش می‌آورد که بحث و الگوگیری از آنها خارج از فرصت و رخصت مقاله حاضر است و می‌تواند خوراک مایه‌دار برای بررسی آموزنده‌ای باشد. نظر ما در اینجا اشاره و ارائه رویدادهای سیاسی بعد از رحلت، و سنت‌ها و رویه‌هایی است

۱. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است.

که امامان تشیع درگیر و جواب‌گوی آنها بوده‌اند.

### ۶) دوران انتظار و غیبت

بعد از امام هشتم مبارزه حق و باطل یا قیام برای حفاظت دین آخرین، در کسوت حکومتی و سیاسی و در شرایط حاکم قاهر زمانه، به صورتی تعطیل گردید یا تغییر صورت و جهت داد. دوران و سنت جدیدی افتتاح شد که خبر آن را پیغمبر پاک و پیشوایان پرهیزکار ما پیشاپیش داده بودند. یعنی دوران انتظار و غیبت.

انتظار ناجی و اعتقاد به پیروزی نهایی، سابقه در ادیان توحیدی و ریشه در فطرت انسانی دارد. ولی به صورت مشخص قطعی، همراه با غیبت و ظهور امام منتظر که اجرا کننده برنامه‌ی «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا»<sup>۱</sup> باشد، در معتقدات شیعه و در احادیث معتبر متواتر که از پیغمبر و ائمه رسیده و تکیه بر اشارات قرآن داشته باشد، از ویژگی‌های اسلام به‌شمار می‌رود. مطلب در بحث‌های تفصیلی جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و باز هم باید قرار بگیرد. صرف نظر از دلایل نقلی و عقلی دینی، این مسئله از جنبه‌ی جامعه‌شناسی و تحول تمدن و افکار جهانی نیز جالب توجه بوده می‌تواند، هم تأییدی بر اصالت امر باشد و هم مکمل رسالت نبوی و تحقق مقصد نهایی تلقی گردد.

### ۲- جهاد و جنگ

در مورد جهاد و جنگ دو عامل باعث شد که پس از رحلت رسول اکرم احوال و اعمالی از خلفا و از زمامداران کشورهای اسلامی سر بزنند و احکام و روش‌هایی را فقها و علما ابراز یا امضا نمایند که با نصوص قرآن و سنت نبوی تفاوت زیاد و بلکه مخالفت آشکار دارد:

اولاً غزوات ده ساله دوران مدینه شکل تقریباً مشابه داشته غالباً دفاع در برابر مشرکین و دشمنانی بوده است که قصدشان از بین بردن آئین اسلام و انقراض فوری جامعه‌ی نوپای مسلمانان بوده است. فرستاده خدا و گروندگان به او را از خانه و دیارشان بیرون می‌انداختند و همه جا معترضشان می‌شدند. یا تدارک حمله و نابودی آنها را می‌دیدند، در حالی که درگیری‌ها و تهاجمات و تصرفات بعدی دولت‌های اسلامی چهره و برنامه دیگری داشته است.

۱. روایت از معصوم (ع): زمین را (یعنی جهان مسکون و متمدن را) همان‌طور که مملو از ظلم و جور می‌شود، پر از قسط و عدل خواهد کرد.

ثانیاً رسوم غارتگری و تجاوز اعرابی از یک طرف و روحیه‌ی خشونت و خصومت بشری در عشق به پیروزی و قدرت، از طرف دیگر چنان ریشه‌دار و قوی بوده است که به سهولت خود را در دل‌ها و دیده‌های همگان، به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه، بر معتقدات اسلامی و بر اخلاق و تربیت قرآنی تحمیل می‌کرده، جای‌گزین آن می‌شده است. حتی معلوم نیست این طرز تفکر و تحسین فطری که در نهاد و قلم سیره نویسان بعد از یک قرن و نیم، برای تجاوز و تسلط وجود داشته است تا چه اندازه در شرح تاریخی وقایع و تعلیل غزوات رسول اکرم (ص) تأثیر گذارده و از انطباق با قرآن و حقایق منحرفشان نکرده باشد.

در هر حال، به‌طور وضوح و وفور می‌بینیم که لشکرکشی و حمله به کشورهای همسایه و به‌مناطق دور دست برای مسلمان کردن و مطیع دولت اسلامی ساختن آنان، یک حرکت افتخارانگیز پر ثواب تلقی گردیده‌ نامش را جهاد فی سبیل الله می‌گذارند. مبارزه با الحاد و محو کفر و استکبار، یا به اصطلاح امروزه کفرستیزی، همانند رسوم قرون وسطای مسیحی، جزو فرایض اولیه‌ی دینی محسوب می‌شود. بدون آنکه از خود پرسند مسئله‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> که در قرآن آمده است چه می‌شود؟ و توصیه‌های مصرح و مؤکدی را که خدا در قرآن به پیغمبر بزرگوار کرده و تکرار می‌نماید که تو مسئول و محافظ و مأمور کسی نبوده و وظیفه‌ای جز انذار و بشارت دادن یا ارشاد و ابلاغ کردن نداری، چگونه می‌توان تفسیر و توجیه نمود!

مثلاً در کتاب «جنگ و صلح در قانون اساسی»، تألیف دکتر مجید خدوری<sup>۲</sup> که مطالعات تحقیقی ارزنده‌ای در زمینه «تئوری دولت، قانون جنگ - جهاد و قانون صلح» و به‌طور کلی «مقاصد اساسی قانون اسلام» به‌عمل آورده است به اظهارات و نظریاتی از این قبیل می‌رسیم:

«براساس عقیده و اظهار اینکه، هدف نهایی اسلام، جنبه‌ی جهانی دارد، دارالاسلام از لحاظ تئوری، همیشه با دارالحرب در حال جنگ بود. مسلمین می‌بایست اسلام را به‌وسیله‌ی موعظه و ارشاد تبلیغ کنند، ولی خلیفه و امرای وی که در میدان جنگ بودند، اسلام را به یکی از دو وسیله که عبارت از جنگ یا گرفتن جزیه بود، انتشار می‌دادند، و دولت اسلامی قانوناً موظف و متعهد بود که مجری

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۲. ترجمه آقای سیدغلامرضا سعیدی، تهران، ۱۳۳۵، شرکت نسبی اقبال و شرکاء.



قوانین اسلام باشد، و هیچ مقامی غیر از مقام خودش را که قدرت فائقه به شمار می‌رفت حتی در مواردی که فرقه‌های غیراسلامی به میل و رغبت و بدون جنگ به اسلام گرویده بودند، به رسمیت نشناسد و اگر افراد غیرمسلمان از پذیرفتن اسلام، یا پرداخت جزیه امتناع می‌کردند، بر دولت مسلمان واجب بود که علیه افراد، یا فرقه‌های ممتنع، اعلان جهاد دهد. (و جهاد معمولاً به جنگ مقدس تعبیر می‌شود). بدین طریق جهاد عبارت از روابط جنگی معمولی موجود بین مسلمین بود، و این موضوع ابزار و وسیله‌ای بود برای تبدیل «دَارُ الْحَرْبِ» به «دَارُ الْإِسْلَامِ». این عمل محصول فعالیت مردمان سلحشوری بود که در راه نهضت پر دامنه‌ی توسعه و بسط اسلام کمر همت بسته بودند.

اسلام نتوانست خوی جنگجویی اعراب را که تحت تأثیر آن دائماً با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند، زایل سازد<sup>۱</sup>، بلکه در حقیقت مبنای روابط جنگی میان دستجات را بر اساس اینکه «جنگ جزئی از نظم قانونی مسلمین است» دوباره تأیید کرد، و آن را مورد استفاده قرار داد، به این بیان که جنگ مبدل به «جنگ مقدس» گردید و لاینقطع علیه کسانی که از مسلمان شدن احتراز داشتند اعلان می‌شد.

در تئوری یا نظریه‌ی عمومی قانون‌گذاری مسلمین، اسلام و شرک، در این جهان نمی‌توانند با یکدیگر همزیستی کنند. وظیفه‌ی امام و همچنین وظیفه‌ی هر مؤمنی، حکم می‌کند که نه فقط در اعلامی کلمه‌ی حق باید بکوشند، بلکه باید کار به جایی برسد که هیچ کافری نتواند وجود خدا را انکار کند، یا نسبت به نعمت‌های او ناسپاس باشد. این جهان باید بالاخره برای مؤمنین ذخیره شود و اما غیر مؤمنین:

«مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَيُسَّ الْمَصِيرُ»<sup>۲</sup>

جهاد، به عبارت دیگر امری است و اجازه‌ای است علیه شرک، و کلیه‌ی افراد غیر مسلمانی که از پذیرفتن اسلام سر باز زنند، و همچنین ذمی‌هایی که از ادای جزیه امتناع کنند، باید مشقات و صدمات حاصله از جهاد را تحمل کنند. بنابراین باید گفت:

۱. کونسی رایت در کتاب «تحقیقی درباره‌ی جنگ»، کتاب (چاپ شیکاگو به سال ۱۹۴۲) می‌گوید: «اولین قبیله‌ای که در صحرا و جلگه‌ای وسیع به وجود می‌آید و در آن زیست می‌کند ناگزیر است محیط پر مشقتی را تسخیر کند...»

سرزمین وی که فاقد وسایل دفاع طبیعی است و آماده‌ی حمله و یورش دیگران است و ادارش می‌کند که همیشه چه برای تعرض و چه برای دفاع، در حال جنگ باشد.»

۲. توبه (۹) / ۷۳ یا تحریم (۶۶) / ۹: ... و جایگاهشان دوزخ است؛ و بد سرانجامی است.

جهاد عبارت از منازعه و مشاجره‌ای است بین اسلام و شرک، و نیز یک نوع تنبیه و مجازاتی است برای دشمنان اسلام، و برای کسانی که نسبت به دین، خیانت یا تمرد می‌ورزند. بدین طریق جهاد در اسلام عیناً همان‌طور که در مسیحیت غرب معمول است حق مشروع و معقولی شناخته می‌شود.

به‌هرحال، با اینکه در اسلام مسئله جهاد برای تنبیه و مجازات مشرکین در نظر گرفته شده است، مع‌ذالک اهمیت مصلحت دولت و علت وجودی آن کمتر از منظور اول نیست، زیرا اعلامی کلمه‌ی حق در جهان که مستلزم برتری قدرت و حاکمیت الهی است، بر عهده‌ی دولت است و اجرای امر جهاد، عبارت از تأسیس حکومت مسلمین است و جهاد لازمه‌ی موجودیت آنست.

دکتر خدووری بخش دوم کتاب خود تحت عنوان «قانون جنگ (جهاد)» را با این شعر حماسی جاهلیت آغاز می‌نماید که خود بیانگر تداوم فرهنگ اصلی اعراب و نفوذ روحیه‌ی غارتگری در عقاید و عادات مسلمانان می‌باشد.<sup>۱</sup>

«وَعَى وَعَى وَعَى وَعَى وَمَلَيْتَ مِنْهُ الرِّبَا  
حَرَ الْحَرَارِ وَالتَّخْطِي يَا حَبْدَا الْمَخْلُوقُ بِالضُّحَى»  
جنگ جنگ جنگ جنگ که تپه و کوه‌ها را فرا گرفته است  
زبانه کشید و نائره آن برافروخت  
آفرین بر کسانی که در صبح سرها را می‌تراشند  
(نشانه حرکت برای جنگ)

البته در تحریک‌ها و تأیید لشکرکشی‌های خود پای قرآن و سنت را نیز در میان می‌آوردند. از داخل گروه آیاتی که ارتباط و اختصاص به مشرکین محارب و یا منافقین پیمان‌شکن متحد آنها دارد، چند آیه تند و تیز را بیرون آورده جهاد به صورت قتال را به دلخواهشان و بدون توجه به آیه‌ی «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا»<sup>۲</sup> تعمیم به همه جا و به همه کس می‌دادند؛ مانند:

«فَحَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ يَتَّبِعْتُمُوهُمْ»<sup>۳</sup>

۱. و شعرهای امروزی بعد از پیروزی انقلاب را تداعی می‌نماید.

۲. بقره (۲) / ۱۹۰: با آنان که با شما سر جنگ دارند، در راه خدا بجنگید، و [لی] [از حد] تجاوز نکنید...

۳. نساء (۴) / ۹۱: ... آنان را هر جا که یافتید دستگیر و به قتل برسانید ...

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»<sup>۱</sup>

«قَاتِلُوا الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»<sup>۲</sup>

یا «كَافَّةً لِلنَّاسِ»<sup>۳</sup> بودن رسول اکرم و وعده‌ی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»<sup>۴</sup> را تنها از طریق جنگ و اجبار تصور و تبلیغ می‌نمودند. و می‌دانیم که از این راه چه تجاوزها و تهاجم‌ها به عمل آمده اسلام را به عنوان آئین خشونت و وحشت در دنیا معرفی کردند و چه خون‌ریزی‌ها و کشتار و ظلم‌ها که در داخله کشورهای اسلامی به بهانه رافضی بودن و الحاد یا اختلاف‌های سیاسی و دینی به عمل آمده، امت اسلام تجربه‌ی مسیحیان را که قرآن جنگ افروزی آنان را ملامت می‌نماید، تکرار کردند.

در برابر چنین تحریف قرآن یا درک نادرست اسلام سنت امیرالمؤمنین علی (ع) و امام حسن (ع) را می‌بینیم که دست به هیچ جنگ تهاجمی نزدند و در برخورد با مدعیان و یاغیان داخلی اولین تیر و اولین حمله هیچ‌گاه از اردوی آنان آغاز نمی‌گردید و پس از پیروزی و در تمام دوران زمامداری، رفتارشان با مغلوب‌شدگان و مخالفین، بر معیار آزادی و برادری و برابری و بلکه احسان و محبت بوده کمترین تبعیض و تخاصم را روا نمی‌داشتند.

فقه رسمی شیعه برخلاف برادران سنی فقط جنگ‌های دفاعی را واجب می‌داند جنگ‌های تهاجمی (به اصطلاح ابتدایی) را که برای تصرف کشورهای غیرمسلمان یا مسلمان کردن کافران باشد مشروط و موکول به حضور و دستور امام معصوم می‌دانند که دیدیم دو امامی که به خلافت رسیدند مبادرت به چنین حرکات، که در آن شرایط اشکال چندان نداشت بلکه باعث انصراف مشکلات داخلی هم می‌شد، نکردند.

### ۳- علوم و افکار

علم و تطور افکار یا فرهنگ جوامع در دنیا خیلی بیشتر از نظام حکومتی و مقام جنگ و خصومت در حال تحول یا توسعه و تکامل می‌باشد. شرایط زمان و مکان

۱. انفال (۸) / ۳۹: با آنان بجنگید تا فتنه برچیده شود و دین یکسره [و آزادانه] برای خدا باشد...

۲. توبه (۹) / ۲۹: جنگ کنید با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز واپسین باور نمی‌آیند...

۳. سبأ (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم...

۴. توبه (۹) / ۳۳: ... تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند ...

رسالت حضرت پیغمبر (ص) نیز طوری بود که امت شکوفا و نوپای اسلام نمی‌توانست در آن مدت کوتاه و در سرزمین عقب‌افتاده‌ی حجاز تماس و تجربه فرهنگی قابل توجه و تعمیم داشته سنتی از رسول اکرم به یادگار مانده باشد. پیغمبر اسلام «مَدِينَةُ الْعِلْمِ» بود ولی باب آن که اولین امام باشد پس از رحلت رسول اکرم (ص) و مختصر رشد فکری اصحاب، همزمان با ارتباط با مسلمانان تازه‌وارد باز شد. قواعد زمان خودشان تدوین و تصریح نشده علی (ع) با تعلیم اینکه «كُلُّ فَاعِلٍ مَرْفُوعٌ وَ كُلُّ مَفْعُولٍ مَنْصُوبٌ» اولین درس نحو را به قرآن خوانان می‌دهد و در کلمات قصار و خطبه‌ها و در قضاوت و دعاها و است که صدر اسلام با حکمت و حکومت، با علوم و طبیعت و با اصول قضا و رموز عرفان آشنا می‌گردد.

امام پنجم فرزند زین‌العابدین شکافته دانش‌های ادیان می‌گردد<sup>۱</sup> که در اواخر دولت امویان در اثر بسط روابط با سوریّه و رومیّه و با افریقیّه و اندلس و چهره‌های گوناگون وارد سرزمین اسلام شده اشکال‌ها و ابهام‌هایی را مطرح کرده بودند. نوبت به بنی‌عباس که می‌رسد چون ضرورتی برای وضع و وحدت احکام و مقررات، اعم از عبادی، اخلاقی، اداری و حکومتی پیدا گشته و امت اسلام فقیه پرور شده بود، امام ششم جواب‌گوی این نیاز دیرینه، پایه‌گذار مکتب جعفری و آموزگار هزاران دانش‌آموز و دانش‌پژوه مسلمان، اعم از سنی و شیعه، می‌گردد. ضمن آنکه توجه و تحصیل علم که در اثر توصیه‌های موکد قرآن و به پیروی از سنت سوادآموزی پیغمبر و دستورهایی چون «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»<sup>۲</sup> یا «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ كَوُّوا بِالصِّينِ»<sup>۳</sup> رواج وسیع یافته و مسلمانان به تعلیم و به تبادل نظر با دانشمندان یونان و هند و ایران و به ترجمه آثار آنان پرداخته بودند، دروس امام ششم انحصار به علوم ادبی و به فقه به معنای امروزی نداشته شاگردان ممتازی در زمینه‌های علمی، طبیعی، شیمی و شاید ریاضی و پزشکی تربیت می‌کرده است. غیر از ادیان و آداب و علوم، پای فلسفه یونان و فرهنگ و عرفانیات هندوستان نیز در میان مسلمانان باز شده نه تنها اسلام و خدا بلکه همه‌ی ادیان و اساس هستی و حقیقت را گستاخانه و آزادانه زیر سؤال می‌بردند. در برابر آنها و پیشاپیش آنها امام

۱. باقر علوم النبیین .

۲. حدیث نبوی : جستجوی دانش بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان واجب است.

۳. حدیث نبوی : بجوئید علم را اگر چه در چین باشد.

ششم و مناظرات امام هشتم علی بن موسی الرضا را می‌بینیم که مانند سایر امامان مشعل قرآن و پرچم محمدی را فروزان و استوار نگاه می‌داشته‌اند.

غرض و نقشه‌نامه جانشینی دانشمندان و باز کردن مکتب و کلاس برای تعلیم همه‌ی علوم و فنون و رموز آن زمان و جواب‌گویی به آیندگان نبوده است بلکه سنت و الگو می‌داده‌اند و راه و روش می‌گشوده‌اند تا مسلمانان، پیروان و پیوندزنان و آموزگاران و پیشگامان علوم و افکار برای آخرت و دنیای خود و جهان گردند.

\* \* \*



## بعثت و معجزات \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو  
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَنفَىٰ ضَلَالٍ مُّبِينٍ.»<sup>۱</sup>

بعثت پیغمبر بزرگوارمان را به دوستان عضو انجمن اسلامی مهندسين و به میهمانان عزیز تبریک عرض کرده خدای رحمان را شکر می‌گذاریم که به ما عمر و توفیق و افتخار برای انعقاد چنین جشن سالیانه عنایت فرموده، یکبار دیگر در زیر نام و پرچم محمدی دور هم جمع شده، درود به او و خاندان جلیلش می‌فرستیم و برای محمدیان و ملت ایران و مسلمانان جهان دعای هدایت و رحمت و توفیق خدمت می‌نمائیم.

### موضوع صحبت

همان‌طور که می‌دانید، و شاید انتظار دارید، برنامه‌ی عرایض امروز بنده بنا به معمول سنواتی استمداد و استفاده یا بحث و بررسی بر حول محور آیه‌ی کریمه‌ی فوق می‌باشد که در ابتدای سوره‌ی جمعه (۶۲) آمده و مضمون آن با مختصر اختلاف سه بار دیگر

---

\* دست‌نوشته‌ای است از پیش‌نویس توسعه‌یافته‌ی سخن‌رانی مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۸ زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در جشن عید مبعث انجمن اسلامی مهندسين که توسط خود ایشان تهیه شده ولی تدوین نهایی نیافته است. این اثر، به مناسبت سال گشت مبعث رسول مکرم، برای اولین بار جهت انتشار در اختیار مجله مهرنامه قرار گرفت و در شماره‌ی ۲۳ مورخ ۳۰ تیر ۱۳۹۱ این ماهنامه چاپ و منتشر شد (ب.ف.ب).  
۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

در کتاب خدا تکرار شده است.

از سال ۱۳۳۶ تا به حال جمعاً در انجمن یا در جاهای دیگر، ۱۶ جلسه یا ۱۶ سخنرانی در زمینه‌ی بعثت یا برانگیختگی رسول اکرم برای هدایت مردم و دعوت به سوی خدا، داشته آنچه به عقل ناقص و علم نارسایم می‌رسیده است تجزیه و تحلیل در جمله‌ها و حتی کلمات و حروف آیه یا آیات بعثت به عمل آمده است. سال گذشته که چنته‌ام خالی شده بود، صحبت از ناگفته‌های بعثت کردم.

فقط یک استفاده یا استنباط باقی مانده بود که چون احساس عجز و جهل بیشتر می‌کردم، طفره رفته و هر سال به بعد موکول کردم. بنابراین امسال با حمد و طلب رحمت و عفو از خدا، و تشکر و عذر از شما قصد دارم تصفیه حساب و ادای دینی بنمایم. برای سنوات بعد فقط اوست که «عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» است، و او باید به همکاران انجمن [اسلامی مهندسين] و به دوستان دیگر توفیق تعقيب، تکميل يا تغيير اين برنامه را بدهد.

موضوع باقی مانده و تأخیر شده معنی و مفهوم سوم «آیات» است که در جمله‌ی «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» به عنوان بند اول برنامه‌ی بعثت آمده است.

### انواع آیات در قرآن

قبلاً اشاره و توضیح داده شده بود که آیه یا آیات در سه مفهوم یا در سه جلوه و چهره زیر در قرآن آمده است و جمعاً ۳۸۱ بار به این کلمه به صیغه‌ی جمع یا مفرد برمی‌خوریم. ۲۹۵ بار به صورت آیات، آیاته، آیاتی و غیره که جمع است و ۸۶ بار به لفظ آیه که مفرد است.

۱) جمله‌های قرآن که شماره گذاری شده مجموع آنها ۶۲۰۴ تا ۶۶۶۶ عدد است. مانند «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» یا «الْكِتَابِ الْمُبِينِ» که سوره‌های یونس (۱۰)، یوسف (۱۲)، رعد (۱۳)، حجر (۱۵)، شعراء (۲۶)، نمل (۲۷)، قصص (۲۸)، و لقمان (۳۱) با آن آغاز می‌شود. یا در خطاب به پیغمبر گفته شده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ»<sup>۱</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۷: اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد، بخش [اعظم] آن، آیاتی است صریح و روشن که اصل کتاب است و [بخش] دیگر، آیات مشابهه است [که احتمالات مختلفی در معنی و مفهوم آن می‌رود]؛ اما آنها که در دل‌هاشان انحراف است، [اصل کتاب را رها کرده، تنها] آیات مشابهه را برای ←



«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup>

در این زمینه و در این معنی سخنرانی و کتاب «سیر تحول قرآن» به عمل آمده و منتشر شد که از سه نظر تحول لفظی، موضوعی و محتوایی مطالعه و جدول بندی شده است. (۲) آیات به معنای آثار مشهود و پدیده‌های طبیعت که خوراک دهنده‌ی سخنرانی سال ۱۳۶۰ انجمن تحت عنوان «بعثت و راه‌های ایمان» گردید و در جلد دوم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» چاپ شده است.

در این قبیل آیات:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>

سراسر سوره‌ی نحل (۱۶) آیات: ۱۱، ۱۳، ۶۵، ۶۷، و ۶۹ زرع و زیتون و نخل، باران، «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»<sup>۳</sup>، عسل و خوراکی‌ها که به دنبالش «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۴</sup>، «يَسْمَعُونَ»<sup>۵</sup>، «يَتَفَكَّرُونَ» و غیره آمده است. در سوره روم (۳۰) آیات ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۸ در زمینه‌ی آفرینش انسان از خاک، ازدواج یا مودت و رحمت، اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها، خواب شب و تکاپوی روز، رعد و برق آسمان و غیره با ترجیع بند «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ»<sup>۵</sup>، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۶</sup>، «مَنَّاكُمْ بِاللَّيْلِ»<sup>۷</sup>، «يُرِيكُمْ الْبَرْقَ»<sup>۸</sup>، «أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ»<sup>۹</sup>، و غیره.

→ فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] دنبال می‌کنند...

۱. بقره (۲) / ۲۵۲: این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم؛ و تو در زمره پیامبرانی.
۲. بقره (۲) / ۱۶۴: به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش پیاپی شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا روانست و بارانی که خدا از آسمان فرستاد و زمین را پس از خزان و خشکی‌اش بدان حیات بخشید و از هر [گونه] موجود زنده‌ای که در آن پراکند و نیز در گردش بادها و ابرهای آماده به خدمت میان آسمان و زمین [که سراسر نظم و حکمت است]، نشانه‌هایی [از توان و تدبیر او] است برای عاقلان.
۳. نحل (۱۶) / ۶۷: و از میوه درختان خرما و انگور باده‌های مستی بخش...
۴. نحل (۱۶) / ۶۷: ... در این [امر] برای گروهی که خردورزی می‌کنند، نشانه‌ای [از توان و تدبیر خدا] است.
۵. روم (۳۰) / ۲۰: از نشانه‌های [قدرت] اوست که شما را آفرید...
۶. روم (۳۰) / ۲۲: از جمله نشانه‌های [قدرت] او، آفرینش آسمان‌ها و زمین...
۷. روم (۳۰) / ۲۳: ... خواب شماست در شب...
۸. روم (۳۰) / ۲۴: ... برق را به شما می‌نماید...
۹. روم (۳۰) / ۲۵: ... برپاست آسمان...

۳) آیه و آیات به معنای هلاکت‌هایی که امت‌های گذشته دچارش شده‌اند، معجزاتی که پیغمبران نشان داده‌اند یا یاری‌ها و امداد و نجات‌هایی که اختصاصاً خدا فراهم آورده است، که موضوع بحث این سخنرانی خواهد بود و عنوانش را معجزات گذاشته‌ام.

### علت ظفره رفتن از مسئله

استمهال و اشکال بنده از این جهت بوده است که عقب اثبات معجزات یا حداقل بیان امکان و چگونگی وقوع آنها می‌گشتم و نمی‌یافتم. حالا هم چیز دندان‌گیری که از این جهت ما را اقناع کند پیدا نکرده‌ام و در هر حال چون راجع به خارج عادات و رموز و مشکلات است، بحث و دقیق و ظریفی خواهد بود که احتیاج به تمرکز حواس و دقت عمده شده، ممکن است ایجاد خستگی نماید و در هر حال بحث خشکی است که اتفاقاً جای ملاحظات سیاست و مسائل اجتماعی که جلب‌کننده باشد ندارد و جنبه‌های انسان‌شناسی و عملی در زندگی نیز نداشته انتظارمان می‌تواند صرفاً و به یاری خدا قرآن‌شناسی و ان‌شاءالله تقویت ایمان و معرفت‌مان باشد. بنابراین به امید خدا وارد گود می‌شویم.

### واقعیت معجزات

اولاً ببینیم که آیا معجزه و معجزات حقیقت داشته است و آن‌طور که بعضی‌ها مثل شهید احمدیان تعبیر و توجیه‌های طبیعی فراوانی ذکر کرده‌اند از امور عادی نیست؟ معجزه می‌دانیم در منطق کلاسیک و اهل کلام، کارها و کیفیاتی است که پیغمبران برای اثبات پیغمبری خود انجام یا ارائه می‌دهند. به طوری که دیگران از آوردن یا انجام آن عاجزند. به این ترتیب ارتباطشان با خدا و حقانیتشان ثابت می‌شود. که البته غیر از معجزه‌ی انبیاء صحبت یا ادعای کارهایی خارق‌العاده و کشف و کرامت و غیب‌گویی درباره‌ی ائمه و اولیاء و عرفا نیز شده است.

ثانیاً اگر واقعیت معجزه را قبول کنیم چه توجیه علمی و نظیر و مشابهی می‌توانیم پیدا کنیم.

ثالثاً اگر معجزه نشانه و مدرک نبوت است و در مورد انبیاء دیگر در قرآن صراحت دارد چرا حضرت خاتم‌النبین از انجام آن استنکاف ورزیده و در هر حال تخفیف یافته یا تغییر صورت داده است؟

رابعاً آیا معجزات باز وقوع پیدا می کنند و تجدید می شوند یا نه؟

### راه‌های انتخابی

از چند طریق می توانیم برای جواب به این سئوالات، وارد بحث و بررسی شویم:

- ۱- فلسفی و کلامی، روی ذهن و عقل و علم خودمان و برنامه نویسی برای خدا ضرورت و کیفیت معجزات را اثبات و بیان کنیم.
- ۲- علمی، از نظر علمی امکان کیفیت معجزه را بررسی و اثبات نمائیم.
- ۳- مراجعه به تاریخ و طبیعت، به تاریخ و به طبیعت و واقعیت مراجعه نموده آنچه را که طبق مدارک و قرائن موجود و مسلم رخ داده است یا رخ می دهد بپذیریم.
- ۴- مراجعه به قرآن، به خود قرآن مراجعه کنیم و ببینیم قرآن چگونه ارائه‌ی مطلب می نماید.

ما این راه چهارم را می گیریم و لذا با تعلیل‌های فلسفی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علمی مقابله می نمائیم تا بر معرفت و یقینمان افزوده شود.

### منظور خدا از معجزات و آیات

وقتی به قرآن نگاه می کنیم اولاً به کلمه‌ی معجزه برمی خوریم. از آیه و آیات صحبت می شود و از آن‌هم، نه یک بار و ده بار بلکه ۳۸۱ بار. ثانیاً نه به آن معنی و مفهوم استدلال‌های کلامی و کتاب‌های دینی که چیزی در اختیار یا به خاطر انبیاء برای عاجز کردن مردم و مدرک نبوتشان باشد، بلکه نشانه‌ها و وسایلی است در اختیار خدا و فرستاده شده از طرف خدا برای اثبات خدایی خودش و معتقد شدن و متقاعد شدن انسان‌ها به وجود، به وحدانیت و به قدرت او و وقوع آخرت و قیامت.

مرحوم فروغی می گفت اصلاً معجزه و ارائه‌ی کارهای فوق‌العاده و خارق‌العاده کافی است انسان را مات و مبهوت کند و اعتراف به عجز خود نمائیم. ولی به هیچ وجه دلیل بر حقانیت و اثبات ادعا نمی‌شود. مثلاً اگر کسی جلوی من کوه البرز را به لرزه در آورد و پاره پاره کند برای او قدرت و نیروی فوق‌العاده قائل می شویم ولی اگر گفت دو دو تا پنج تا می شود قبول نخواهیم کرد.

حال این سؤال پیش می آید که خدا از این کار چه می خواهد و چرا از طریق

ساده‌تر و سرراست‌تر عمل نمی‌نماید؟

جوابی را که قرآن به ما یعنی به انسان می دهد اگر خواسته باشیم باید به روز اول

آفرینشمان یا منزل دادنمان در زمین برویم.

داستان آفرینش و گزینش آدمیزاد و اخراج آدم از بهشت را بخوانیم که در سوره‌های متعددی به‌طور متفرق آمده است. از آن جمله در سوره‌ی بقره (۲) پیش از اعلام فرشتگان که می‌فرماید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»<sup>۱</sup>

از مراحل ذیل رد می‌شویم؛ تعلیم دادن اسماء به انسان، دستور سجده به فرشتگان، تمرد شیطان، فریب دادن آدم و زوجه‌اش برای اخراج آنها از بهشت و هبوط به زمین برای دشمنی کردن با یکدیگر و استقرار و تمتع موقت و بالاخره به این اعلام و وعده‌ی الهی می‌رسیم:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

و در سوره‌ی اعراف (۷) مطلب با تفصیل و توضیح بیشتری تکرار شده، از آن جمله به این آیات برمی‌خوریم:

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ»<sup>۳</sup>

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... من در زمین جانشینی [برای بشر غیرمسئول و بی‌اختیار] قرار می‌دهم [که مسئول و دارای اختیار محدود خواهد بود]؛ گفتند: آیا کسی را در آنجا می‌گماری که [با سوءاستفاده از اختیار] در آن تبه‌کاری کند و خون‌ها ریزد؟ ...

۲. بقره (۲) / ۳۸: گفتیم: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳. اعراف (۷) / ۲۴ و ۲۵: [خدا] گفت: [از بهشت] فرود آید، در حالی که [با انبوه نسلتان] دشمن یکدیگرید؛ و تا زمانی محدود در زمین استقرار و برخورداری خواهید داشت.

[و] گفت: در زمین زندگی می‌کنید و در همان [جا] خواهید مرد و [به هنگام رستاخیز] از آن بیرون آورده می‌شوید.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ.<sup>۱</sup>

صحبّت از سقوط آدمیزاد به زندگی زمینی با دشمنی‌ها و گرفتاری‌های فراوان و برخورداری‌های موقت آن ولی تنها و سرگردان نماندن انسان و این وعده‌ی خدایی که رسولانی از طرف من نزد شما خواهد آمد، آیاتم را برایتان حکایت می‌کنند اگر می‌خواهید امنیت و نشاط داشته باشید از من پروا و در زندگی اصلاح نمائید. اما اگر آیاتم را تکذیب کنید و خود را بزرگ و بی‌نیاز از من دانستید تا ابد دچار آتش خواهید شد.

آیات، نشانه‌ها و رهنمودهایی است که خداوند همراه و همزمان فرستادگانش ارائه می‌دهد تا انسان‌ها از ترس و رنج ایمن گردند و به بهشت همیشگی دلخواه سراسر نعمت و لذت برگردند.

خدا، به موجب آیات فوق و آیات دیگر قرآن می‌خواهد با شناساندن خودش به انسان مؤمن و عاشق و متقی و مقرب ساختن انسان به خدا، ما را از اندوه و رنج نجات داده، خوشبخت و سعادت‌مند سازد. و این کار را ضمن آزاد گزاردن ما، با فرستادن پیامبران و نشان دادن آیات انجام می‌دهد.

پیغمبران و آیات، با نشانه‌ها، واسطه و وسیله‌ها، برای آگاه شدن و عاشق شدن و حرکت ما به سوی خدا است.

### چرا خدا رو در رو و مستقیماً عمل نمی‌نماید؟

اگر خدا مستقیماً با فرد فرد ما روبه‌رو می‌شد و خودش را می‌شناساند و حرف‌هایش را می‌زد، مسلماً راحت‌تر و با اطمینان بیشتر او را می‌پذیرفتیم و اطاعت می‌کردیم. چه احتیاج به پیغمبرها و چه احتیاج به نشانه‌ها؟

ضرب‌المثلی می‌گوید «مردم عقلشان به چشمشان است» معمولاً این کلام را در مقام تحقیر و ملامت به کار می‌برند. در حالی که عیب و اشتباه شده، فطری بشر است و بشریت از انتخاب راه‌های خلاف آن یعنی به دنبال ذهنیات و خیالات و فلسفه

۱. اعراف (۷) / ۳۵ و ۳۶: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند، [آنان را خیرخواه خود تلقی کنید و] کسانی که پروا داشته باشند و به اصلاح [خود] پردازند، هیچ‌گونه ترس و اندوهی نخواهند داشت. و کسانی که آیات ما را دروغ شمردند، و در برابر آن گردن افراشتند، جاودانه دوزخی‌اند.

رفتن‌ها و پیش خود ساختن‌ها گمراه‌گر دیده و صدمه‌خورده است. طبیعی است که انسان آنچه را که با چشم خود می‌بیند بپذیرد و آنچه را با پوست و گوشتش لمس و تجربه می‌کند باور بدارد. بنابراین می‌خواهد خدا را هم خودش ببیند و حرف آن جراح مادی آلمانی که گفته بود «هر وقت خدا را در زیر چاقوی جراحی‌ام دیدم ایمان خواهم آورد»، خیلی پرت و غیرانسانی نیست.

حضرت موسی هم و قتی در طور سینا با وجود شنیدن صدای خدا، «رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»<sup>۱</sup> می‌گوید، همین خواسته و ادعا را دارد. مسلماً خدا هم از نشان دادن خودش و هدایت و سعادت بندگانش خست و امساک ندارد. اشکال در این است که ما بشر مخلوق خاکی محدود و ناتوان نادان، توانایی دیدن و درک او را نداریم. بنابراین به برگزیده‌اش جواب نفی ابدی داده «لَنْ تَرَانِي» می‌گوید. ضمن اینکه به جواب خشک و سرد اکتفا نکرده عدم امکان و عدم ظرفیت و توان موسی را به جای استدلال فلسفی و ذهنی با یک توضیح و تجربه‌ی شخصی برایش روشن ساخته، می‌فرماید:

«وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»<sup>۲</sup>

موسی مطلب را با بی‌هوش شدن خود دریافت داشته، به درگاه سبحان توبه می‌نماید و آغازکننده‌ی ایمان برای پیروانش و آیت برگزیده و پیامبر صاحب کتاب می‌شود:

«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»<sup>۳</sup>

«فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۴</sup>

۱. اعراف (۷) / ۱۴۳، تمام آیه چنین است:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.»

(و چون موسی به میعادگاه ما آمد و صاحب اختیارش با او سخن گفت، اظهار داشت: صاحب اختیارا، [خود را] به من بنمای تا تو را ببینم؛ [خدا] گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود برقرار باقی ماند، مرا خواهی دید؛ همین که صاحب اختیارش بر آن کوه تجلی کرد، آن را متلاشی و خرد کرد و موسی مدهوش [به زمین] افتاد؛ چون به خود بازآمد، گفت: [بار خدا یا] تو را تقدیس می‌کنم، به درگاهت بازگشته‌ام و نخستین باوردارنده‌ام.)

۲. اعراف (۷) / ۱۴۳.

۳. اعراف (۷) / ۱۴۳.

۴. اعراف (۷) / ۱۴۳.

«قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ»<sup>۱</sup>

بعضی از مشرکین هم خواسته بودند که خدا را ببینند و فرشتگان نازل شوند، قرآن جملتاً واحده باشد.<sup>۲</sup> جواب داده می شود که خیلی خود گنده بینی کرده اند و با عجله و بدون صبر و زحمت و تعقل و تلاش خودشان، نه ایمان به خدا حاصل می شود و نه ثواب آخرت. باید بازگشت، و عمل و صبر در کار باشد باید پیغمبر و آدم ها ساخته شوند، مشیت خدا چنین است.

بنابراین چون ما همسطح با آفرینندهی خود نبوده و نمی توانیم او را مستقیماً درک کنیم و بپذیریم خدا خود را از طریق نشانه ها و ساخته ها و کارهایش، و به وسیلهی فرستاده هایش به ما معرفی می نماید و از ما دعوت به سوی خویش می نماید.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.»

وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.»<sup>۳</sup>

همه ی اشکال مسئله اینها است و انگیزه ی رسالت و پیامبری اینها است و تمام آیات و سوره های قرآن راجع به انبیاء و امت های گذشته نیز حول این محور و برای حل این مشکل دور می زند. یک طرف خدا را داریم که به موجب قرآن می خواهد بندگانش او را بشناسند و پرستند (البته در جهت سود خودشان) و از این بابت اصرار داشته پیغمبران را برای همین منظور مأمور می نماید. از طرف دیگر انسان است که با آنکه می بینیم فرار و انکار و تکذیب دارد ولی در فطرت و عمق و درونش (به شهادت عرفا، شهداء، روان شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی و حس دینی یا بُعد چهارم روح انسانی) خدا را می خواهد و می طلبد و پرستنده است. از قدیمی ترین ادوار ماقبل تاریخ تا امروز، معابد، رقص ها، سرودها، و دانشمندانی که روی کشف

۱. اعراف (۷) / ۱۴۴: [خدا] گفت: ای موسی، تو را با پیام ها و گفتار [بی واسطه]م از میان مردم برگزیده ام، پس آنچه به تو القا، کرده ام فراگیر و سپاس دار.

۲. فرقان (۲۵) / ۳۲: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا.»

(انکارورزان گویند: چرا قرآن یکباره برا او نازل نشده است؟ آن گونه [تدریجاً بر تو

فرستادیم]، تا دلت را بدان استواری [و آرامش] دهیم و به آرامی تمام خواندیم.)

۳. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

حقیقت و رموز خلقت و وصف طبیعت هستند، و فلاسفه که راز هستی را می‌جویند و عرفا ... به جز خدا را نمی‌خواهند قیاس به نفس نمی‌کند، بت می‌سازد خود می‌پرستد، طاغوت می‌پرستد.

پیغمبران می‌گفتند:

«اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»<sup>۱</sup>

«لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»<sup>۲</sup>

چرا چنین است؟ چون مخلوق می‌خواهد خالق را ببیند. بشر نمی‌تواند ندیده و ندانسته و نشناخته یا نساخته دنبال‌روی کند. خدا او را چنین ساخته است. بشر بی‌نهایت کوچک است و او بی‌نهایت بزرگ؛ با هم سنخیت و شباهت ندارند. ذره‌ای و لقمه‌ای آزاد در این هست، کار پیغمبران همان‌طور که در «انسان و خدا» [مندرج در مجموعه آثار ۲] گفته‌ایم پل زدن مابین دو بی‌نهایت است. این کار باید گام به گام و با گام‌های خود انسان طی شود تا انسان ۶ به خدای ∞ برسد؛ سیر تحول و تکامل لازم است. پایه‌پای تکامل بشر، باید آیات و بینات و هدایت‌ها برسد. انسان باید رشد کند.

اگر نمی‌توانیم خدا را ببینیم پیغمبران را می‌توانیم ببینیم. خصوصاً که از خودمان و با زبان و لباس و خصوصیات خودمان باشند. حتی به این دلیل است که ابراهیم از خدا درخواست برانگیختگی به پیغمبری برای مردم خود را می‌نماید که چنان مأموریتی را انجام دهد. و خدا حق دارد بر سر ما منت گزارده، بگوید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.»<sup>۳</sup>

حال که معلوم شد آیات برای چیست، برمی‌گردیم به بحث و بررسی نوع سوم

۱. اعراف (۷) / ۵۹ یا ۶۵ یا ۷۳ یا ۸۵، هود (۱۱) / ۵۰ یا ۶۱ یا ۸۴ و مؤمنون (۲۳) / ۲۳ یا ۳۲: ... ای قوم من،

خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ ...

۲. هود (۱۱) / ۲۶: ... جز خدای را بندگی نکنید، ...

۳. آل عمران (۳) / ۱۶۴: خدا بر اهل ایمان نعمت بزرگی داد که در میان آنان رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد؛ در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.



آیات که به عنوان معجزه معروف شده است.

### آیات معجزه آسا

در این نوع آیات که جمعاً ... فقره می شود به سه گروه برمی خوریم و یک گروه چهارم به آن اضافه می نمایم.

الف) آیاتی که انسان در معرض آن قرار گرفته با حیات و وجود خود آن را لمس کرده به هلاکت رسیده است و بعد همین هلاکت و خاطرات آن در «موزهی خداشناسی» زمین نشانه‌ی وجود و قدرت و کيفر خدا گردیده به نوبه‌ی خود آیه شده است. نتیجه‌ی آن نیز یک نوع گزینش و تصفیة‌ی انسان‌ها در سیر نظری خدا و به دست خدا بوده است. مانند طوفان نوح، باد صرصر هفت شب و هشت روزی که قوم عاد را خشکانید و صیحه‌ی آسمانی که قوم ثمود را بر جا هلاک ساخت، زلزله مدین که قوم شعیب را زیر و زبر کرد، باران سنگ و گلی که بر سر قوم لوط ریخته شد، شکاف خود آن زمین که قارون را با خانه و خزانه‌هایش بلعید، ... و غیر آنها.

سوره‌ی شعراء (۲۶) این بلاهای الهی را با اعلام اینک:

«إِنْ تَشَاءُ نُنزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً» (شعراء (۲۶) / ۴)

(اگر بخواهیم (یا می خواستیم) بر آنها از آسمان آیه‌ای فرو می فرستیم (یا می فرستادیم)...) )

فهرست وار و با ترجیع بند:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأَيِّهَا وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ» (شعراء (۲۶) / ۸ یا ۶۷ یا ...)

(به درستی که در این پدیده و رویداد آیه‌ای است در حالی که اکثر آنها ایمان مدار نبودند.)

بیان می کند. در سوره‌های هود (۱۱) و احقاف (۴۶) و عنکبوت (۲۹) و غیره نیز بعضاً یا کلاً با تفصیل و تعبیرهایی می آید. در سوره‌ی الحاقه (۶۹) اعلام اولیه مفصلی از آنها به عنوان انداز قیامت آمده است. و در سوره‌ی طه (۲۰) آیه‌ی ۱۲۸ به طور کلی گفته می شود:

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي التُّهْيٰ»<sup>۱</sup>

۱. طه (۲۰) / ۱۲۸: چرا [سرگذشت] آن همه نسل‌ها که قبل از آنان هلاک کردیم و اکنون ایشان در مساکن آنان گام می زنند، موجب هدایتشان نشده است؟ مسلماً در این [داستان] برای خردمندان نشانه‌هایی است.

ب) آیات و بیناتی که نشان دهنده‌ی عمل خدا و قدرت او بوده انسان‌ها با چشم و حواس خویش درک می‌کنند و غیرقابل انکار است. در حقیقت دست خدا و دخالت او را می‌بینند بدون این که در معرض هلاکت قرار گیرند.

از این قبیل است ناقه‌ی صالح که به قوم خود می‌گوید:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ  
هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسَوْءٍ  
فِيَا خُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

ولی سردم‌داران خودپسند مستکبر، لجبازی و تکذیب کرده شتر را می‌کشند و به صالح می‌گویند: اگر از فرستادگان خدا هستی عذاب موعود را نشان بده.

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ.» (اعراف (۷) / ۷۸)

(پس آنها را غرّش و آواز مهیبی در گرفت، در خانه‌هایشان مردند.)

مفصل‌تر و رساتر معجزاتی است که به دست موسی و به امر و قدرت خدا در برابر فرعون و قوم او سر زده منتهی به ایمان آوردن و تسلیم داوطلبانه و عارفانه‌ی سحره یا روشنفکران زمان و غرق شدن فرعون و لشکریان به پای خودشان می‌گردد. داستان موسی با فرعون و ساحرها تکرار و تفصیل بیش از سایر انبیاء و امت‌ها داشته در سوره‌های متعدد قرآن (از قبیل: احقاف (۴۶)، طه (۲۰)، شعراء (۲۶)، مؤمنون (۲۳)، اعراف (۷)، هود (۱۱)، عنکبوت (۲۹)، اسراء (۱۷)، قصص (۲۸)، آل عمران (۳)، بقره (۲) آمده است. به‌طور نمونه چند آیه را ذیلاً اشاره می‌نمائیم:

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ  
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ.  
فَقَالُوا أَأَتُونَنَا مِنْ لَمَن مِّثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ.  
فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ.»

۱. اعراف (۷) / ۷۳: ... ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب اختیارتان فرا رسیده است؛ این ماده شتر خداست به‌عنوان نشانه‌ای برای شما، به حال خود رهائش کنید تا در زمین خدا چرا کند و آزاری به او نرسانید که عذابی دردناک شما را فرا خواهد گرفت.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ.<sup>۱</sup>

«وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى.»<sup>۲</sup>

«أَذْهَبُ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي.»<sup>۳</sup>

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا.»<sup>۴</sup>

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»<sup>۵</sup>

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً»<sup>۶</sup>

در این زمینه میزان نصرت‌ها و یاری‌های خدا به مؤمنین و موفقیت‌های آنان را نیز ذکر نمود. از جمله:

«وَعَدْنَاكَ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ

النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.»<sup>۷</sup>

«وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ

۱. مؤمنون (۲۳) / ۴۵ تا ۴۹: پس از آن، موسی و برادرش هارون را با معجزات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و سران [قوم]ش، ولی آنان گردنکشی کردند و گروهی برتری خواه بودند. گفتند: چگونه دو بشر همانند خودمان را که قومشان بندگان ما هستند، باور کنیم؟ آنان را دروغ‌پرداز شمردند و در زمره هلاک‌شدگان قرار گرفتند. به موسی کتاب دادیم، بسا که [قومش] هدایت شوند.

۲. طه (۲۰) / ۲۲: دستت را به پهلوئی خویش بر، تا سپید و روشن [و] بی‌آسیب خارج شود، [این هم] معجزه‌ای دیگر.

۳. طه (۲۰) / ۴۲: به همراه برادرت معجزات مرا [برای آنان] ببرید و در یاد کردن من سستی مکنید.

۴. مریم (۱۹) / ۴۱: در این کتاب از ابراهیم یاد کن که پیامبری راست گفتار بود.

۵. اسراء (۱۷) / ۱۰۱: به موسی نه معجزه روشن عطا کردیم...

۶. یونس (۱۰) / ۹۲: امروز پیکر [بی‌جان]ت را [از کام امواج] نجات می‌دهیم [و بر فراز ساحل می‌افکنیم] تا عبرتی برای آیندگان باشی...

۷. فتح (۴۸) / ۲۰: خدا به شما وعده غنائیم فراوانی داد که به آنها دست می‌یابید؛ پس این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دست [تجاوز] دشمن را [در حدیبیه] از شما بازداشت، تا [صلح‌نامه امضا شود] و برای مؤمنان نشانه‌ای [از لطف خدا] باشد و به راهی راست هدایتان کند.

تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ.  
 إِذْ نَسْتَعِثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ.  
 إِذْ يُعَشِّيكُمُ التُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ  
 وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رَجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»<sup>۱</sup>

(ج) آیات و معجزاتی که ارائه دهنده‌ی مستقیم عمل خدا بوده، مردم آن را خود خدا یا جزئی از خدا می‌گیرند. تعیین حضرت عیسی (ع) و حالات و اعمال او. در مورد حضرت عیسی (ع) کیفیت درجه و یا سطح آیه خیلی بالاتر رفته خود و مادرش آیه می‌شوند و اگر موسی (ع) گیرنده و گوینده و شنونده‌ی کلام خدا در بنی اسرائیل است عیسی (ع) کلمه‌ی خدا و روحی از خدا است که به جهانیان عرضه می‌شود:

«وَالَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً  
 لِلْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>

«قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا  
 وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا»<sup>۳</sup>

۱. انفال (۸) / ۷ و ۹ و ۱۱: [به یاد آرید] هنگامی را که دستیابی به یکی از دو گروه [کاروان تجاری قریش یا لشکر ابوسفیان] را خدا به شما وعده می‌داد و شما دوست می‌داشتید که [کاروان] غیر مسلح نصیب شما شود، و [لی] خدا اراده داشت با تمهیدات خویش، حق را پابرجا کند و انکارورزان را ریشه کن نماید [لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت و یاری داد].

[به یاد آرید] زمانی را [که در لحظه‌های حساس میدان بدر] با فریاد از صاحب اختیاران یاری می‌خواستید و او پذیرفت [و گفت] که: شما را به هزار فرشته که به دنبالشان گروه‌های دیگری است یاری می‌کنم. به یاد آر وقتی که [در شب] پراضطراب درگیری بدر، خدا [شما را در پرده آن خواب سبک که ارامشی از جانب او بود می‌پوشاند و بارانی از آسمان فرستاد] که در گودال‌ها جمع شد [تا شما را بدان پاک کند و اضطراب و سوسه شیطان را [که بی‌آبی موجب شکست خواهد شد] از شما بزدايد و دل‌های شما را گرم و گام‌هایتان را از اثرش استوار سازد.

۲. انبیاء (۲۱) / ۹۱: و [به یاد آر] زنی را که پاکدامن بود و از روح خود در وجودش دمیدیم و او و فرزندش را آیتی برای جهانیان ساختیم.

۳. مریم (۱۹) / ۲۱: گفت: بله، صاحب اختیارت گفت: این کار برای من آسان است، [به انجام می‌رسانیم] تا [قدرت خویش را آشکار کنیم] و آن فرزند را برای مردم آیتی و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم، و کاری است انجام یافته.

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»<sup>۱</sup>

کارهایی که عیسی (ع) در برابر روآوردندگان و پرسش کنندگان و بنی اسرائیل انجام می دهد آیات و معجزاتی است که کار مستقیم خاص خدا است. قرآن اصرار دارد مطرح کند «به اذن خدا» صورت می گیرد. از قبیل ولادت و نبوت او، جان بخشی به جمادات، جان دادن به مردگان، شفای نابینایان و بی درمانان، خبر از پنهان ها دادن که بیشتر در سوره های آل عمران (۳) و مائده (۵) منعکس شده است:

«وَرَسُولًا إِلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»<sup>۳</sup>

۱. نساء (۴) / ۱۷۱ : ... عیسی مسیح فرزند مریم، فقط رسول و مخلوق خداست که به مریم الفاکرد و رحمتی است از جانب خدا ...

۲. آل عمران (۳) / ۴۹ : و [او را] رسولی برای دودمان یعقوب [انتخاب کند، با این دعوی] که برای شما نشانه ای از جانب صاحب اختیاران آورده ام، از گل برای شما مجسمه پرنده ای می سازم و در آن می دمم و به اذن خدا پرنده ای [جاندار] خواهد شد؛ و نابینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه های پوستی را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و از آنچه در خانه های خود می خورید و ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم؛ به راستی در این [امور] نشانه ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

۳. مائده (۵) / ۱۱۰ : [به یاد آر] آنگاه را که خدا گفت: ای عیسی فرزند مریم، نعمت مرا بر خود و مادرت یاد کن، آن زمان که تو را توسط جبرئیل نیرومند کردم؛ با مردم در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] سخن گفتم؛ و آنگاه که تو را کتاب و دانش توأم با بینش و تورات و انجیل آموختم؛ و زمانی که مجسمه پرنده ای از گل می ساختی و در آن می دمیدی که به اذن من پرنده ای [جاندار] می شد، و نابینای مادرزاد و بیمار مبتلا به لکه های پوستی را به اذن من بهبود می بخشیدی؛ و آنگاه که مردگان را ←

۵) گروه چهارم از آیات نوع سوم بعثت انبیاء و پیغمبر شدن انسان‌ها و وحی و کتاب خدا که بعداً بحث خواهیم کرد.  
اینک که انواع آیات اعجازی قرآن را برشمردیم و دیدیم که تماماً مقارن با بعثت انبیاء و مربوط به رسالت آنها می‌شود، به سراغ چگونگی وقوع آنها می‌رویم.

### خارق‌العادگی و استثنایی بودن یا نبودن آیات

با جمع‌بندی آیات و توضیحات فوق و غور در بعضی آیات دیگر چنین استنباط می‌شود که قرآن می‌خواهد آیات و معجزات را پدیده‌های طبیعی برطبق مشیت کلی الهی یا به «اذن خدا» بداند که برطبق برنامه و حساب مشخص یا اصل مقدر و معین برای خود پیش می‌آید و تنوع و سیر تحولی برای خودش داشته در مجموع محصول و تابعی از اراده و امر واحد خدا است که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها برحسب شرایط مربوط جریان دارد.

قرآن از این جهت نظری برخلاف بشر دارد که می‌خواهد حقایق وجود و اسرار و عظمت‌ها را در استثناها و در عجایب و خلاف عادات ببیند.

یادمان هست که در کتاب «راه طی شده» از قول هنری پوانکاره نقل کرده بودم که می‌گوید مردم چنین افکار دارند که خدا و وجود و حضور خودشان را از طریق معجزات و خارق‌عادات استثنایی ثابت کنند درحالی‌که اگر دنیا روی خلاف عادات‌ها و خلاف نظامات و روی استثناها می‌گشت از کجا معلوم همه چیز روی تصادف و خارج از قاعده نبوده باشد درحالی‌که وجود نظم در جهان دلیل بر وجود خداست.<sup>۱</sup>

---

→ [زنده از گور] خارج می‌کردی؛ و آزار دودمان یعقوب را آنگاه که نشانه‌های روشن برای آنان آوردی از تو بازداشتی، و گروهی از آنان که انکار می‌ورزیدند گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

۱. پوانکاره ریاضی‌دان قرن بیستم فرانسه در کتاب خود موسوم به «ارزش علمی» نوشته است:

«Les hommes demandent à leur dieux de prouver leur existence par des miracles, mais la merveille éternelle c'est qu'il n'y ait pas sans cesse des miracles.

Et c'est pour cela que le monde est divin. Puisque c'est pour cela qu'il est harmonieux. S'il était régi par le Caprice qui est ce qui nous prouverait qu'il ne l'est pas par hazard.»

«مردم از خدایان خویش می‌خواهند وجود خود را به وسیله معجزات ثابت نمایند. اتفاقاً اعجاز ازلی در این است که دائماً معجزه در کار نباشد. و به همین دلیل است که دنیا مصنوع خداست؛ زیرا که دارای نظام است و موزون می‌باشد. اگر دنیا روی هوا و هوس می‌گشت، کی می‌توانست ثابت کند که روی اتفاق و تصادف نیست.»

اولاً کلمه‌ی «اذن خدا» که در مورد معجزات عیسی تصریح و تکرار شده است، هم درباره‌ی بعضی از انبیاء و معجزات دیگر آمده است، و هم مخصوصاً درباره‌ی پدیده‌ها و امور عادی دنیا؛ چند نمونه:

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»<sup>۱</sup>

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>

«وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>

«وَمَا هُمْ بِضَّآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۵</sup>

(کارهای عجیبی که دو فرشته‌ی هاروت و ماروت در عهد سلیمان انجام می‌دادند)

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ»<sup>۶</sup>

(پیروز شدن طالوت پادشاه بر دشمنان بنی‌اسرائیل که از طرف پیغمبرشان خبر داده شده بود.)

«وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِيَةِ الْجَمْعَانِ قَبَإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۷</sup>

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»<sup>۸</sup>

۱. رعد(۱۳) / ۳۸: ... هیچ رسولی قادر نبود معجزه‌ای بیاورد، مگر به فرمان خدا؛ برای هر دورانی حکمی مقرر شده است.

۲. غافر(مؤمن)(۴۰) / ۷۸: ... و هیچ رسولی قادر نبود معجزه‌ای ارائه کند، مگر به فرمان خدا؛ و آنگاه که فرمان خدا [برای پاداش و کیفر] فرارسد، به حق داوری می‌شود...

۳. ابراهیم(۱۴) / ۱۱: ... و ما هرگز قادر نیستیم معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاوریم...

۴. نساء(۴) / ۶۴: هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به این منظور که به فرمان خدا مورد اطاعت [مردم] قرار گیرد...

۵. بقره(۲) / ۱۰۲: ... و آنان به وسیله آن [جادو] جز به اذن خدا به کسی زیان نمی‌رسانند ...

۶. بقره(۲) / ۲۵۱: آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند...

۷. آل‌عمران(۳) / ۱۶۶: آنچه روز درگیری دو سپاه [در احد] به شما رسید، بنا به قانونمندی خدا بود ...

۸. قدر(۹۷) / ۴: در آن شب، فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به خواست صاحب‌اختیارشان برای [تقدیر] بر امری فرود می‌آیند.

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً»<sup>۱</sup>  
(امر طبیعی عمومی مرگ)

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبَّتْ لَآيَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»<sup>۲</sup>  
(روئیدن طبیعی و جاری گیاهان)

«تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»<sup>۳</sup>  
(میوه دادن درخت پاک نهاد)

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>  
(ایمان آوردن یک امر عقلی و عاطفی و ارادی اشخاص)

«وَيُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»<sup>۵</sup>  
(نگاه داری آسمان در بالای زمین و سقوط قطعات اضافی بر طبق قوانین جاذبه و غیره)

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»<sup>۶</sup>  
(هدایت و تأثیر قرآن روی اشخاص)

اما اینکه اصل یا اندازه و کتاب و برنامه‌ای وجود دارد که موضوع باید مانند سایر امور خلقت، وضعیت تدارک و ترتیب داده شود، آیات زیادی داریم که وقتی معاصرین پیغمبران که منکر خدا و آخرت بودند از آنها مطالبه‌ی فوری عذاب و کیفر، و اطلاع از آینده یا مشاهده‌ی فرشتگان و آیات را می‌کردند، گفته می‌شده است عجله نکنید، واقعه حساب و سررسیدی داشته به موقع خود خواهد رسید و از

۱. آل عمران (۳) / ۱۴۵ : هیچ کس جز به قانونمندی خدا دستخوش مرگ نخواهد شد که [آن نیز] با قید وقت مقرر شده است؟...

۲. اعراف (۷) / ۵۸ : سرزمین [مناسب و] پاک، گیاهش به قانونمندی صاحب اختیارش می‌روید، و زمین شوره‌زار [گیاهش] جز اندک [و هرزه] سر نزنند...

۳. ابراهیم (۱۴) / ۲۵ : در هر دوره‌ای طبق قانونمندی صاحب اختیارش به بار نشیند...

۴. یونس (۱۰) / ۱۰۰ : چنین نیست که کسی جز بر [اساس] قانونمندی خدا ایمان آورد...

۵. حج (۲۲) / ۶۵ : ... و [اجرام] آسمان را نگاه می‌دارد تا به زمین برخورد نکند، مگر به اذن خودش...

۶. ابراهیم (۱۴) / ۱ : ... [این] کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را طبق قانونمندی صاحب اختیارشان از تاریکی‌ها به روشنایی رهسپار گردانی...



عهدی من خارج است. چند نمونه:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

قَالَ إِيْمَا يَا تَيْبِكُمْ بِهِنَّ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»<sup>۱</sup>

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ أَنَّ أَجَلَ مُسَمِّي لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ»<sup>۲</sup>

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»<sup>۳</sup>

و همچنين:

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»<sup>۴</sup>

«وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۵</sup>

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۶</sup>

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۷</sup>

۱. هود(۱۱) / ۳۲ و ۳۳ : گفتند: ای نوح، با ما به مجادله برخاستی و جدال را از حد گذراندی؛ اگر راست می‌گویی عذابی را که به ما وعده می‌دهی پیش آر.

گفت: فقط خدا اگر اراده کند، آن [عذاب] را پیش می‌آورد، و [او را] به تنگ نخواهد آورد.  
۲. عنکبوت(۲۹) / ۵۳ : از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ و اگر موعدی مقرر نبود، بر آنان عذاب نازل شده بود...

۳. حجر(۱۵) / ۵ : هیچ امتی از سرآمد مقرر خود نه پیشی گیرد و نه به تأخیر افتد.

۴. مؤمنون(۲۳) / ۴۳ : هیچ امتی از سرآمد مقرر خود نه پیشی گیرد و نه به تأخیر افتد.

۵. منافقون(۶۳) / ۱۱ : و خدا به هنگام فرارسیدن اجل، هرگز کسی را مهلت نمی‌دهد؛ و از رفتار شما آگاه است.

۶. یونس(۱۰) / ۴۹ : بگو من اختیار هیچ نفع و ضرری را برای خودم [هم] ندارم، جز آنچه خدا بخواهد؛ هر گروهی دورانی دارد؛ آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، نه لحظه‌ای به تأخیر افتند و نه به پیش.

۷. نحل(۱۶) / ۶۱ : اگر خدا مردم را به سبب ظلمشان مؤاخذه می‌کرد، روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت، ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد؛ و آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، نه لحظه‌ای به تأخیر افتند و نه به پیش.

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَيَّ ظَهْرًا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا»<sup>۱</sup>

«مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ»<sup>۲</sup>

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى»<sup>۳</sup>

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»<sup>۴</sup>

و همچنین:

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ»<sup>۵</sup>

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوِّرُ اللَّيْلَ عَلَيَّ النَّهَارَ وَيَكُوِّرُ النَّهَارَ عَلَيَّ اللَّيْلَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ»<sup>۶</sup>

۱. فاطر (۳۵) / ۴۵ : اگر خدا مردم را به سبب دستاوردشان مؤاخذه می‌کرد، روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت، ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد؛ و آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، خدا [برای محاسبه و کیفر] به حال بندگانش بیناست.

۲. حجر (۱۵) / ۸ : فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و در آن صورت وهم انکارورزان مهلتی نخواهند داشت.

۳. طه (۲۰) / ۱۲۹ : اگر فرمانی از صاحب اختیارت [در مورد مهلت] از قبل مقرر نشده بود و مدتی معین نداشت، [بی‌درنگ] عذاب محقق می‌شد.

۴. لقمان (۳۱) / ۲۹ : ... و خورشید و ماه را در خدمت [شما] گماشته که هر یک تا سرآمد معینی روان است...  
۵. فاطر (۳۵) / ۱۳ : [با تغییر تدریجی فصول،] شب را در روز می‌کشاند و روز را در شب، و خورشید و ماه را در خدمت [شما] گماشت که هر یک تا سرآمد معینی روان است؛ این است خدا، صاحب اختیار شما که فرمانروایی خاص اوست؛ و کسانی که به جای او [آنان را به نیایش] می‌خوانید، کمترین اختیاری [در برابر خدا] ندارند.

۶. زمر (۳۹) / ۵ : آسمان‌ها و زمین را به حق [و با هدف] آفرید؛ شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب، و خورشید و ماه را در خدمت [شما] گماشت، که هر یک تا سرآمد معینی روان است؛ آگاه باشید که اوست فرا دست و آمرزگار.

«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ»<sup>۱</sup>

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ  
تَمْتَرُونَ»<sup>۲</sup>

«وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup>

در جاهای دیگر انبیاء می گویند آنچه عجله و مطالبه می کنید نزد من نیست و من  
غیب نمی دانم. فرشتگان هم که شما اصرار دارید بیایند اگر بیایند دیگر مهلت و مدتی  
در کار نبوده، حکم و قضاوت خدا و هلاکت و عذاب شما فوراً جاری خواهد گشت:  
«وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا  
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»<sup>۴</sup>

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.  
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.  
قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا  
جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ.  
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَادَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ»<sup>۵</sup>

۱. احقاف (۴۶) / ۳: آسمان‌ها و زمین و مابین آنها را به حق [و با هدف] و برای مدتی معین آفریده‌ایم،  
و[لی] انکارورزان از آنچه هشدار داده شدند، رویگردانند.

۲. انعام (۶) / ۲: اوست که شما را از گِل آفرید، آنگاه [برای زیستن شما] سرآمدی مقرر داشت؛ و [آگاهی  
بر این] سرآمد معین در اختیار اوست؛ با این همه باز [در الوهیتش] تردید می‌ورزید!

۳. غافر (۴۰) / ۶۷: ... بعضی از شما دچار مرگِ زودرس خواهند شد و [به گروهی دیگر از شما امکان داد]  
تا به اجل مقرر برسید؛ بسا که خردورزی کنید.

۴. یونس (۱۰) / ۲۰: می‌گویند: چرا [مانند پیامبران پیشین] معجزه‌ای از صاحب اختیارش بر او نازل نشده  
است بگو: امور غیبی فقط اختصاص به خدا دارد، پس شما منتظر باشید، من هم با شما در انتظار خواهم  
ماند.

۵. یونس (۱۰) / ۴۷ تا ۵۰: هر امتی رسولی دارد؛ و چون رسولشان آمد، [مردم در برابر آنان موضع متفاوتی  
داشتند، آنگاه در روز رستاخیز] میان آنان به عدالت داوری شود و مورد ظلم قرار نخواهند گرفت.

می‌گویند: اگر راست می‌گویند، این وعده [ی رستاخیز] کی فرا می‌رسد؟! ←

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ.»<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَيَّ أَنْ يَنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.»<sup>۲</sup>

«قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ.»<sup>۳</sup>

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.»<sup>۴</sup>

### سیر تحول آیات

وقوع و حدوث آیات نوع سوم نیز آن‌طور که از گزارش‌های قرآن برمی‌آید حالت تصادفی و «کیف‌اتفق» نداشته با برنامه‌ریزی خاصی ارتباط نزدیک با تحول و تکامل انسان و سیر کلی جوامع و جهان در ارتباط با یکتاپرستی دارد.

→ بگو: من اختیار هیچ نفع و ضرری را برای خودم [هم] ندارم، جز آنچه خدا بخواهد؛ هر گروهی دورانی دارد؛ آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، نه لحظه‌ای به تأخیر افتند و نه به پیش.

بگو: به نظر شما اگر عذاب او [به ناگاه] شب هنگام یا به روز فرا رسد، [چه راه‌گیزی دارید؟] بزه‌کاران چه چیز از آن عذاب را به شتاب می‌طلبند؟

۱. انعام (۶) / ۸: گفته‌اند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم، کار به پایان می‌رسید و هیچ مهلتی نمی‌یافتند.

۲. انعام (۶) / ۳۷: آنان می‌گفتند: چرا [مانند پیامبران پیشین] معجزه‌ای از صاحب اختیارش بر او نازل نشده است؟ [در حالی که قرآن معجزه‌ای است جاودانه]، بگو: خدا قادر است که [هر] معجزه‌ای نازل کند، ولی بیشترشان نمی‌دانند.

۳. انعام (۶) / ۵۸: بگو: اگر عذابی که با [تمسخر و] شتاب می‌خواهید در اختیار من بود، کار میان من و شما یکسره می‌شد؛ و خدا به [احوال] ستمگران آگاه‌تر است.

۴. اعراف (۷) / ۱۸۸: بگو: من توان هیچ نفع و ضرری را برای خودم ندارم، جز آنچه خدا بخواهد؛ و اگر از آینده مطلع بودم، منافع فراوان خود را فراهم می‌کردم، و هیچ‌گاه گزندی به من نمی‌رسید؛ من فقط برای اهل ایمان هشداردهنده و بشارت‌دهنده‌ام.

سیر تحول آیات جزئی و فصلی از سیر تحول نبوت می‌باشد که از دو دیدگاه علمی و دینی قابل مطالعه است. علم روی واقعیات و رویدادهای تاریخی در انطباق با جامعه‌شناسی و آثاری که معتقدات و سنت‌های دینی در زندگانی انسان‌ها داشته است مطالعه می‌نماید و کاری به منشأ و حقیقت نبوت ندارد. همین جریان و پدیده می‌تواند از نظر دینی، با اعتقاد به مشیت و برنامه‌ی الهی که سوق دادن انسان‌ها به سوی خدا است و در آیات «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»<sup>۱</sup> تعهد شده است مورد بررسی قرار گیرد و سپس از تلاقی دو دیدگاه نتایج استنباط گردد. بدیهی است که در سیر تحول آیات مبنای مطالعه ما آیات و معجزاتی است که قرآن صورت داده و تکیه‌گاه دعوت پیغمبران بوده است.

آنچه باید رسیدگی ارتباط و انطباق آیات با تاریخ امت‌ها و تکامل و نیازهای بشریت می‌باشد.

ترتیب زمانی یا دوران‌بندی آیات الهی همان بوده است که در گروه‌بندی صفحات قبل تحت عنوان آیات معجزات ذکر گردید.

آن زمان که رشد بشریت برای درک خلقت و وحدت در جهان و طرح وجود خالق و آخرت در دین و زندگی خودشان بسیار ضعیف بود و در دوره‌ی نوح می‌خوانیم که اصلاً گوششان بده‌کار به دلالت‌ها و دعوت او نمی‌شد، امیدی به اصلاح و آینده‌ی اکثریت آنها نمی‌رفت. اگر در نظر بگیریم که در مشیت و منطق الهی هدف انسان رسیدن به خدا و حیات جاودانی بهشتی است قهراً باید بوته‌ها ضایع و نهال‌های بی‌حاصل یا بدحاصل، برطبق دعای اجابت شده‌ی نوح که گفته بود:

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.  
إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.  
رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا»<sup>۲</sup>

۱. لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳: البته هدایت بر عهده ماست. و دنیا و آخرت در اختیار ماست.

۲. نوح (۷۱) / ۲۶ تا ۲۸: نوح گفت: صاحب اختیارا، هیچ یک از انکارورزان را روی زمین باقی نگذار. اگر آنان را باقی‌گذاری، بندگان تو را گمراه خواهند کرد و جز نسلی بزهکار و ناسپاس به‌وجود نمی‌آورند. صاحب اختیارا، من و پدر و مادرم را و هر که با ایمان به خانه من وارد شود و همه مردان و زنان باایمان را بیامرز؛ و برستمگران جز نابودی میفرای.

خدایا نسل کافرهایی را که جز گمراهی سایرین عملی انجام نمی‌دهند و جز بدکاره و ناسپاس نمی‌زایند از زمین برانداخته، ایمان آورندگان زاده شده در خانه‌ی او را رحمت کند، اجابت گردیده در یک طوفان سراسری از بین بروند.

به موازات هلاک وسیع مردم کافر ضایع بی‌استعداد بی‌حاصل از جریان زندگی و تولید مثل، نجات آزمایش‌یافته‌های ایمان آورده وجود دارد. این هلاکت و طوفان عظیم عمومی زمین که آیتی از خدا بوده، ممکن است اختصاص و ارتباط با دعوت نوح نداشته یکی از پدیده‌های طبیعی و جهانی بوده باشد که آثار آن از نظر زمین‌شناسی باقی است و نوح نبی خبر آن و دستور ساختن کشتی را قبلاً از خدا دریافت کرده بوده است. امت نوح نیز می‌توانسته‌اند در صورت اعتماد و استماع او گرفتار آن نشوند. در حقیقت انسان‌های آن زمان به این ترتیب غربال شده نخاله‌ها و عقیم‌ها دور انداخته شده و دانه‌های مفید برای تولید و تکامل نگاهداری شده‌اند.<sup>۱</sup>

همچنین سیاست تکوینی و مشیت تصفیه را در امت‌های باستانی عاد و ثمود و اصحاب حجر و قوم لوط و اصحاب ایکه در مقیاس محدودتر مشاهده می‌نمایم. در مورد اقوامی که مراحل مقدماتی تمدن را طی کرده علاوه بر پرستش‌های امثال ودّ و شواع و یغوث و یعوق و نسر و تبلیغ برای آنها رو به آرایش و اشتغالات زندگی آورده، واله و وارد دنیاپرستی شده‌اند. قوم هود به طوری که در سوره‌های شعراء (۲۶) و هود (۱۱) و سوره‌های دیگر آمده است عمارات و آثار هنری می‌ساخته صاحب زراعت و دامداری و قدرت دولتی و جمعیت شده، ستم‌گری می‌کردند و از جباران عنید پیروی می‌نمودند. قوم صالح نیز در باغات و چشمه‌زارهای زیبا زندگی کرده، بهره‌مند از محصولات زراعی و نخلستان‌های شکوفا بوده در دل کوه‌ها، در خانه‌های راحت و زیبا مسکن گزیده بودند و با زندگی مصرفی مرفه، فسادانگیزی می‌نمودند.

۱. ولی در اینجا اشتباه نشود و چنین نتیجه‌گیری و تصور نکنید یا نکنیم که چون خدا اقوام کافر مکذب و عصیانگر را که هلاک و نابود کرده است وظیفه‌ی هر مسلمان و هر دولت اسلامی این است که به جنگ با کفار و مخالفین برخاسته، کفر و فساد را از صحنه‌ی روزگار براندازد. خدا چنین مأموریت را نه تنها به مؤمنین و مردم نداده است، بلکه به دست پیغمبرانش چون نوح و ابراهیم و موسی یا یوسف و عیسی و محمدبن عبدالله (صلوات الله علیهم اجمعین) نیز اجرا نکرده و به بعضی سفارش مخصوص نموده است که جانب مدارا و ملایمت را پیش گرفته فقط انذار و بشارت دهند و ابلاغ‌کننده‌ی پیام خدا باشند. حتی خدا هم دست به عذاب و هلاکت منکران و دشمنانش نشده مکرر می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (عنکبوت (۲۹) / ۴۰)

(... خود آنها به نفس خویش ستم می‌رسانند نه اینکه خدا به کسی ظلم نماید.)

صالح علاوه بر دعوت آنها به اعراض از بت‌ها و رو آوردن به خدای منان، دعوت به تقوا یعنی خودداری از اسراف و فساد می‌نماید. به قوم لوط که می‌رسیم به شیوع فساد جنسی و انحراف از راه خدایی طبیعی برمی‌خوریم و در مدین و اصحاب ایکه مصادف به کم‌فروشی در معاملات و فساد از راه اقتصاد می‌شویم که شعیب آنان را از این کارها منع و دعوت به اصلاح نموده هشدار می‌دهد که مبدا دچار عذاب‌ها و هلاکی گردند که به سر قوم نوح و هود و صالح و لوط آمده است.

آیات هلاکت‌آور این اقوام برخلاف طوفان نوح ضمن اینکه محصول تجسم یافته و معلول تحقق یافته‌ی اعمال و مکتسبات خود آنها است با آن‌که از طرف خدا ایجاد و ارسال شده همراه با انذار یا اخطار نبوده و حالت اختصاصی و عذاب و تنبیه را داشته است و البته همراه با نجات پیغمبر آن و خانواده و مردان اندک آن شده، عمل تصفیه با غربال و الک انجام گرفته است.

حضرت ابراهیم که معاصر با لوط و عموی او است آیات و معجزات از آن نوع نمی‌آورد و صرفاً از طریق استدلال و احتجاج و استناد به آیات طبیعی که از نوع دوم است عمل نموده، دعوت او حالت آزادمشانه پیشرو و خالی از عذاب و هلاکت را دارد. خود او است که از قوم کناره‌گیری می‌نماید و دچار خشم و آتش آنها می‌گردد که خداوند بنا به سنت همیشگی نجاتش می‌دهد.

بعد از حضرت ابراهیم به موسی (ع) می‌رسیم که مستقیم و مواجه با یک قوم بزرگ متمدن متشکل صاحب دولت و ثروت و فرهنگ بوده بیش از قوم ابراهیم استعداد و آمادگی برای بحث و پذیرش بینات و استحقاق آزادی بیشتر را دارند. آیاتی نیز که خداوند در اختیار او می‌گذارد برای هلاکت و عذاب قوم نیست بلکه بیّنه و «سلطان» است و باید به جدال احسن عملی، و در نهایت، امر به مدارا و ملایمت دارد که موفقیت آشکار و درخشانی نیز پیدا کرده ساحران فرعون که دانشمندان و روشنفکران زمان یا مدعیان اصلی مکتب او هستند در یک نمایشنامه‌ی عمومی عظیم تسلیم شده، ایمان می‌آورند. و بعد هم مطالب و براهین او گسترش وسیع در میان درباریان و مردم امپراتوری مصر پیدا کرده تردید و تزلزل در دل‌ها و افکار به وجود می‌آورد و امثال «مؤمن آل فرعون» پیدا می‌شوند که در مقایسه با کارآیی و بازیابی تجربه‌ی نوح و اقوام هلاکت یافته‌ی قبلی چشم‌گیر می‌باشد.<sup>۱</sup> در

۱. مؤمن آل فرعون در احتجاج خود با قوم و ارشاد آنها استناد به خاطره‌ی هلاکت اقوام نوح و عاد و ←

این مورد اگر هلاکت و تصفیه‌ی فیزیکی نیز به عمل می‌آید به دست خدا و با عذاب او نیست بلکه فرعون و لشکریانش پس از اتمام حجت‌ها و تعهدهای مکرر به پای خود به گرداب غرق و هلاکت می‌شتابند. جامعه‌ی ایمان نیز از حالت فردی و خانگی و خانوادگی ترقی کرده به مقیاس فوق رسیده و یک قوم موحد به وجود آمده است.

گروه سوم معجزات که سرآمد آیات نوع سوم است و در اختیار حضرت عیسی گذارده می‌شود حالت استدلال عینی و ارائه را داشته اولاً ناظر به یک قوم نبوده توجه به همه‌ی اقوام و مردم دارد و ثانیاً هلاکت آور که نیست هلاکت‌پذیر بوده با سلاح مظلومیت و مصلوبیت توأم می‌باشد. رشد عقلی و استعداد اجتماعی و لجاج بنی‌اسرائیل و سطح افکار و علوم بشری به جایی رسیده است که آیات و درک از عقل و علم چنان نفوذ و عمومیت نیافته‌اند که بشر بتواند به تشخیص خود هدایت شود ضمن اینکه هنوز خدا باید به گونه‌ای خودش وارد میدان شود و چشم‌ها و دل‌ها را تسخیر نماید. تازه خود یهودی‌ها وقتی چند روزی موسی غایب می‌شود با آن که آن همه آثار و آیات را از خدا دیده‌اند، به سهولت گوساله‌پرست و عصیان‌گر در اعمال و اخلاق و قاتل پیغمبران می‌شوند؛ ایمان وارد مغز و دلشان نشده است.

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِیِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»<sup>۱</sup>

### اختلاف آیات و معجزات با پدیده‌های طبیعی و جریان‌های عادی

در عین آنکه قرآن آیات نوع سوم را به صورت عادی معرفی می‌کند که بر طبق سنن طبیعی جریان یافته است معذالک به لحاظ مقارنات قضیه، آثار مربوطه و مخصوصاً سرعت وقوع حادثه یا نقش زمان، اختلافاتی مشاهده می‌نمائیم که از نظر تحلیل علمی قدری قابل توجه و تأمل است.

اولاً قرآن آیات را همزمان با بعثت انبیاء و مربوط به رسالت آنها معرفی می‌کند و ما معجزات و آیات و امدادهایی خارج از ارتباط یا اختیار پیغمبران و به منظور نشان

→ ثمود و بعدی‌ها نیز می‌نماید و از رسالت یوسف نیز یاد می‌کند. (مؤمن (۴۰) / ۳۱ و ۳۲) که معلوم می‌شود آیات و سوابق گذشته محو نگردیده و مورد استفاده قرار گرفته است.

۱. اعراف (۷) / ۱۴۶ : ... و اگر راه درست را ملاحظه کنند، آن را در پیش نگیرند و هرگاه راه تباہی را ببینند آن را انتخاب کنند؛ ...



دادن وجود خدا و تأیید رسالت انبیاء نمی‌بینیم (یا کمتر می‌بینیم). پس از رحلت رسول مکرم و خاتمه‌ی رسالت پرونده‌ی آیات بسته می‌شود. قرآن صحبت از آیات و معجزاتی غیر از این قبیل نمی‌نماید و آنها را در اختیار کسان دیگر و منظوره‌های دیگر نمی‌گذارد.

ثانیاً هم‌زمان با وقوع آیات نوع سومی صحبت از یک سلسله حوادث و مقارنات دیگر می‌شود. از قبیل اذن، اجل و انتظار، کتاب، قضاوت، قدر یا تقدیر که اشاراتی از آنها را در آیات بنده‌های گذشته آورده بودیم (رعد(۱۳)/ ۳۸ و ۴۹، آل عمران(۳)/ ۱۴۵ و ۱۶۶، اعراف(۷)/ ۵۸، یونس(۱۰)/ ۴۷، انعام(۶)/ ۵۸ و غیره) و مخصوصاً به طوری که در سوره‌ی هود(۱۱) در مورد هلاکت اقوام گذشته تکرار می‌نماید، وقوع آیات به امر خدا و همراه با نزول «امر» است<sup>۱</sup> و می‌دانیم که «امر» با «اراده» و با روح و روح القدس مترادف یا نزدیک است.<sup>۲</sup> هم چنین در حدوث آیات عذاب اعطای معجزات به فرزند وحی کتاب، به نزول یا حضور فرشتگان برمی‌خوریم که روح القدس فرشته‌ی مخصوص وحی و القای کلام است. مثلاً در آیات ذیل:

«تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ»<sup>۳</sup>

«مَا تُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ»<sup>۴</sup>

۱. سوره‌ی هود(۱۱)، آیات ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۸، ۶۶، ۷۳، ۷۶ (بشارت تولد اسحاق به ابراهیم)، ۸۲، ۹۴، ۱۰۱ و ۱۲۳:

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَعَبْدُهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

(اسرار آسمان‌ها و زمین در اختیار خداست و همه امور به پیشگاه او بازگردانده می‌شود، پس [تنها] او را بندگی کن و بر او توکل نما؛ که صاحب اختیار تو از آنچه می‌کنی غافل نیست.)

۲. به کتاب «ذره‌ی بی‌انتهای»، صفحات ۳۲ تا ۴۷ مراجعه شود.

این کتاب هم اکنون در بخش انتهایی مجموعه آثار(۱) است که با نام «مباحث بنیادین» چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم منتشر شده است و مبحث موردنظر در صفحات ۴۷۱ تا ۴۸۲ آن قرار دارد (ب.ف.ب.).

۳. قدر(۹۷)/ ۴: در آن شب فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به خواست صاحب اختیارشان برای [تقدیر] هر امری فرود می‌آیند.

۴. حجر(۱۵)/ ۸: فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و در آن صورت هم انکارورزان مهلتی نخواهند داشت.

«وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ»<sup>۱</sup>

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ»<sup>۲</sup>

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ»<sup>۳</sup>

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»<sup>۴</sup>

«فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»<sup>۵</sup>

«تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاجِدُهُمْ»<sup>۶</sup>  
(هلاک قوم هود و رسیدن ابری که تصور می کردند باران‌زا است)

«وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَيَّ أَمْرٌ قَدْ قُدِرَ»<sup>۷</sup>

«وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۸</sup>

«أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»<sup>۹</sup>

۱. حجر (۱۵) / ۶۶: او از این امر آگاه کردیم که صبح گاهان ریشه این قوم [نابکار] برکنده خواهد شد.
۲. انعام (۶) / ۸: گفته‌اند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم، کار به پایان می‌رسید و هیچ مهلتی نمی‌یافتند.
۳. نحل (۱۶) / ۳۳: آیا [ستم‌گران] جز این انتظار می‌برند که فرشتگان [مرگ] به سراغشان آیند [و مهلتی نداشته باشند]، یا فرمان [عذاب] صاحب‌اختیارت فرا رسد؛ ...
۴. احزاب (۳۳) / ۳۸: ... و فرمان خدا سنجیده و دقیق است.
۵. مؤمن (۴۰) / ۷۸: ... مگر به فرمان خدا؛ و آنگاه که فرمان خدا [برای پاداش و کیفر] فرا رسد، به حق داوری می‌شود و هرزه‌درایان زیانکار خواهند شد.
۶. احقاف (۴۶) / ۲۵: هر چیزی را به فرمان صاحب‌اختیارش در هم می‌کوبد، آنگاه چنان [هلاک] شدند که جز خانه‌های [ویران]شان آثاری به چشم نمی‌خورد...
۷. قمر (۵۴) / ۱۲: و از زمین هم چشمه‌ها جاری ساختیم و آب [ها] برای طوفانی که مقدر شده بود، به هم پیوست.
۸. بقره (۲) / ۱۱۷: ... و چون امری را مقرر دارد، کافی است به آن بگوید: باش، و می‌شود.
۹. دخان (۴۴) / ۵: [قرآن را] با وحی ای از جانب خویش [فرستادیم]؛ بی‌گمان ما فرستنده [آن] بوده‌ایم.

(نزول قرآن در شب قدر)

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»<sup>۱</sup>

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»<sup>۲</sup>

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»<sup>۳</sup>

(منظور وحی قرآن به پیغمبر است)

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ

شَيْءٍ قَدْرًا»<sup>۴</sup>

البته همان طور که اذن و اجل درباره‌ی جریان‌های طبیعی و عادی نیز آمده است امر اختصاص به آیات و وقایع معجزات نداشته، پدیده‌های آسمانی و جریان‌های طبیعی نیز از آنجا نشأت می‌گیرند و قیامت نیز امر خدا است:

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا»<sup>۵</sup>

«أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»<sup>۶</sup>

«يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»<sup>۷</sup>

«وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ»<sup>۸</sup>

۱. انبیاء (۲۱) / ۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که [مردم را] به فرمان ما هدایت می‌کردند و نیکوکاری‌ها را به آنان وحی کردیم، ...

۲. شوری (۴۲) / ۵۲: و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ ...

۳. اسراء (۱۷) / ۸۵: از تو درباره وحی می‌پرسند؛ بگو: وحی، امری مربوط به صاحب اختیار من است ...

۴. طلاق (۶۵) / ۳: ... و هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است؛ خدا فرمان خود را به موقع اجرا می‌گذارد؛ و مسلماً برای هر چیز، اندازه [و نظمی] مقرر داشته است.

۵. فصلت (۴۱) / ۱۲: ... و به هر آسمانی برنامه‌اش را وحی کرد ...

۶. نحل (۱۶) / ۱: فرمان الهی قطعاً فرا می‌رسد، [استهزاء کنان] آن را به شتاب نخواهید؛ ...

۷. نحل (۱۶) / ۲: فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود نازل می‌کند ...

۸. نحل (۱۶) / ۷۷: ... و کار [برپایی] رستاخیز [در نظر خدا] چشم برهم زدنی بیش نیست ...

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»<sup>۲</sup>

«بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»<sup>۳</sup>

«وَعَزَّزْنَاكُمْ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ»<sup>۴</sup>

«وَأَنْذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ»<sup>۵</sup>

کلمه‌ی امر علاوه بر دو مورد اعجازی و طبیعی تکوینی فوق، با معانی و مفهوم‌های دیگری هم در قرآن آمده است. یکی از آنها فرمان و دستور یا خواسته و امر است که در زبان فارسی نیز متداول می‌باشد. و دیگر شغل و کار و مدیریت است که مفرد و جمع آن (امور) هر دو در فارسی به کار برده می‌شود. در اصول کافی حدیثی از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که از این جهات جالب و جامع می‌باشد.

ثالثاً وقوع آیات و معجزات اگرچه به‌طور عادی از مجاری طبیعی و با وسایل مادی انجام می‌گیرد ولی همراه با سرعت و شدت غیر عادی بوده، حالت تصمیم گرفته و انجام یافته‌ی قبلی را دارد تا صدور امر و نزول فرشتگان و خبری که به پیغمبران داده می‌شود. کار از کار گذشته است و برخلاف امور و عمر دنیا، دیگر مهلت و مدت وجود ندارد (یا کم مهلت داده می‌شود):

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ

۱. اعراف (۷) / ۵۴: ... آنگاه باشید که آفرینش و تدبیر [جهان] ویژه اوست؛ منشأ برکات است خدایی که صاحب اختیار جهانیان است.

۲. یونس (۱۰) / ۳: ... آن‌گاه بر عرش [تدبیر] استیلا یافت، کار آفرینش را تدبیر می‌کند؛ ...

۳. رعد (۱۳) / ۳۱: ... بلکه همه امور به دست خداست ...

۴. حدید (۵۷) / ۱۴: ... و آرزوها فریبتان داد تا فرمان [مرگ از جانب] خدا فرا رسید...

۵. مریم (۱۹) / ۳۹: آنان را از روز حسرت و پشیمانی هشدار ده- آنگاه که کار به پایان رسیده است...

۶. مثلاً طوفان نوح در اثر بارندگی‌های شدید طولانی، شکافته شدن و جوشیدن آب از زمین و ایجاد امواج کوه پیکر صورت می‌گیرد، صیحه و صاعقه‌های آسمانی حالت انفجاری دارد. باران سنگ و گل از ابری که حرکت و هجوم آن را مشاهده کرده‌اند بر سر قوم هود می‌ریزد.

«الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۱</sup>

«لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»<sup>۲</sup>

«لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۳</sup>

«وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًَا لَفَضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ»<sup>۴</sup>

«قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»<sup>۵</sup>

(تعبیر خواب هم زندانی های یوسف)

«وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ»<sup>۶</sup>

«إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»<sup>۷</sup>

«وَكَايْنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاَهَا حِسَابًا شَدِيدًا  
وَعَذَّبْنَاَهَا عَذَابًا نُكْرًا»<sup>۸</sup>

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَّقْدُورًا»<sup>۹</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۱۰: [آنان که دچار لغزش شده اند] آیا جز این انتظار می برند که [رستخیز ناگهان به سراغشان آید و فرمان عذاب] خدا به همراه فرشتگان، در سایبان هایی از ابر بر آنان فرا رسد و کار پایان گیرد؟ [آگاه باشید که] همه کارها به خدا بازگردانده می شود.

۲. نساء (۴) / ۴۷: ... یا همچون افراد [داستان شبیه نفرینشان کنیم، و فرمان خدا انجام یافتنی است. ۳. انفال (۸) / ۴۴: ... تا خدا امری را که انجام یافتنی بود، سرانجام دهد؛ و همه ی کارها به خدا بازگردانده می شود.

۴. انعام (۶) / ۸: ... اگر فرشته ای نازل می کردیم، کار به پایان می رسید و هیچ مهلتی نمی یافتند.

۵. یوسف (۱۲) / ۴۱: ... امری که درباره آن [از من] نظر می خواستید، چنین مقدر شده است.

۶. حجر (۱۵) / ۶۶: داستان را به اطلاعش رساندیم که صبحگاهان ریشه این قوم [نابکار] برکنده خواهد شد. ۷. هود (۱۱) / ۸۱: ... آنچه به ایشان رسد به او [نیز] خواهد رسید؛ بی گمان صبحگاهان موعده [هلاکت قطعی] آنهاست؛ مگر صبح نزدیک نیست.

۸. طلاق (۶۵) / ۸: چه بسیار [مردم] شهرها که از فرمان صاحب اختیارشان و رسولان او سر باز زدند و از آنان به سختی حساب کشیدیم، و به عذابی ناهنجار گرفتارشان کردیم.

۹. احزاب (۳۳) / ۳۸: ... و فرمان خدا سنجیده و دقیق است.

« فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا. »<sup>۱</sup>

(مهلت دادن به کافران تا روز قیامت)

« لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا  
مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا. »<sup>۲</sup>

« وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ »<sup>۳</sup>

« وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَأَجَلَ مُسَمِّي لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ »<sup>۴</sup>

در اواخر سوره‌ی شعراء (۲۶) پس از ذکر فهرست وار انذار و عذاب اقوام باستان و اعلام اینکه قرآن «لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۵</sup> است. چگونگی وقوع ناگهانی آیات عذاب آور چنین توضیح داده می‌شود:

«كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

فِيآيَاتِهِمْ بَعَثَ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنِعُونَ.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذَرُونَ.

۱. مریم (۱۹) / ۸۴: در مورد [مجازات] آنان شتاب مکن، که حسابشان را دقیقاً نگاه می‌داریم.  
 ۲. کهف (۱۸) / ۵۸: ... اگر می‌خواست آنان را به [سزای] دست‌آوردشان بازخواست کند، در عذابشان شتاب می‌کرد، ولی موعدی دارند که هرگز در برابر آن پناهی نمی‌یابند.  
 ۳. یونس (۱۰) / ۱۱: اگر با همان شتاب که مردم در طلب خیرند، خدا [به عقوبت اعمالشان] برای آنان شر مقدر می‌کرد، مدت [حیات]شان سپری شده بود؛ ...  
 ۴. عنکبوت (۲۹) / ۵۳: از تو عذاب زودرس می‌خواهند؛ و اگر موعدی مقرر نبود، بر آنان عذاب نازل شده بود؛ ...  
 ۵. شعراء (۲۶) / ۱۹۲: ... نازل شده‌ی صاحب اختیار جهانیان است.

ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ.<sup>۱</sup>

این آفات و عذاب‌ها در حقیقت جلو انداختن عذاب آخرت است که به امر خدا و استثنائاً در این دنیا رخ داده است و تعجیلی می‌باشد که بنا به اصرار منکرین و تکذیب کنندگان یا به اقتضای شرایط و عمل آنها صورت گرفته است و خداوند به پیغمبر اکرم توصیه می‌کرده است صبر نموده و درخواست تعجیل ننماید:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»<sup>۲</sup>

نباید فراموش کرد که اصلاً مسئله‌ای نبوت و ارسال پیغمبران و بعثت آنان در آفرینش جهان و انسان یک امر استثنایی خارج از برنامه‌ی جاری جهان بوده است. خداوند وقتی آدم را در بهشت جای می‌دهد و بیرون می‌اندازد کار انسان‌ها بر طبق پیش‌بینی و پرسش فرشتگان و اغوای شیطان باید «يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»<sup>۳</sup> باشد فقط شیطان استثنا کرده، می‌گوید «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»<sup>۴</sup> و این عباد مخلص بنا به وعده‌ی اضافی خدا و با رسیدن احتمالی رسولان خدا درست می‌شوند که همان دخالت خاص «مِنِّي» است. پیغمبران محصول ترکیب یافته و نتیجه‌ی «منکم» بشری و «مِنِّي» الهی بوده از ولادت تا نبوت و ایفای رسالت یک سره و برخلاف جریان عادی انسان‌های دیگر زیر دخالت، هدایت و نظارت و حفاظت خدا هستند. پس نباید تعجب کرد که چرا در زمینه‌ی رسالت انبیاء و مقارن با آنها حوادث غیر

۱. شعراء (۲۶) / ۲۰۰ تا ۲۰۹: این گونه قرآن را بر دل‌های بزه‌کاران عرضه کردیم [تا با پذیرش یا انکارش، مورد آزمایش قرار گیرند].

[ولی] به آن ایمان نمی‌آورند تا آنکه عذاب دردناک را ببینند.

که در حال غفلتشان ناگهان بر آنان فرارسد.

[در آن حال] گویند: آیا مهلتی خواهیم یافت؟

چرا عذاب ما را به شتاب خواستارند؟

آیا توجه کرده‌ای که اگر سال‌های دیگری هم [آنان را] از زندگی [برخوردار کنیم.

باز هم [به دلیل رفتارشان] عذاب موعود دامنگیرشان شود.

بر خورداری آنان [از دنیا] سودی به حالشان نخواهد داشت.

[مردم] هیچ شهری را هلاک نکردیم، مگر اینکه [برای] یادآوری، هشداردهندگان اشکار داشتند.

[اگر جز این بود، ستمی نسبت به آنان بود] و ما ستمگر نبودیم.

۲. احقاف (۴۶) / ۳۵: پس تو هم همچون رسولانی که ثابت قدم بودند، پایدار باش و در مورد [درخواست عذاب] آنان شتاب مکن...

۳. بقره (۲) / ۳۰: ... که [با سوءاستفاده از اختیار] در آن تبه‌کاری کند و خون‌ها ریزد؟ ...

۴. حجر (۱۵) / ۴۰: مگر بندگانِ اخلاص یافته‌ات را از بین آنان.

تدریجی و ظاهراً طبیعی رخ نمی‌دهد.

### مسئله سرعت و زمان و عنصر سوم خلفت در رابطه با آیات

پس آنچه آیات مرتبط و متقارن با رسالت انبیاء را به لحاظ سرعت وقوع و دخالت خدا یا عوامل خارجی، متمایز و استثنایی ساخته است یکی زمان بود و دیگری امر خدا. امر مقدر و مفعول و انجام یافته «فُضِيَ الْأَمْرُ». وقتی موجودی یا پدیده‌ای در جهان چهار بعدی و سه عنصری ما انسان‌ها می‌خواهد در جهان سه بعدی جغرافیایی زندگی کند، زمان برایمان یا گذشته است و متعلق به تا ریخ و یا آینده و آخرت است که مجهول و مردود یا قابل تردید می‌باشد. آنچه را هم که در دور و بر خود می‌بینیم از دو عنصر مواد و انرژی‌ها تشکیل گرفته مشمول قوانین فیزیک و شیمی یا مکانیک کلاسیک می‌شود. نه ظرفیت زمانی لازم و احساس بُعد چهارم را داریم که مدت برایمان مطرح نبوده سرعت حدوث و حرکت‌ها و تحول‌ها می‌تواند در نظرمان فوق‌العاده کند بوده و به بی‌نهایت هم برسد. نه آثار مستقیم و آنی اراده یا امر را که عنصر سوم تشکیل دهنده‌ی جهان و نشأت یافته از اراده‌ی لایزال خدای منان است را می‌توانیم درک کنیم و بپذیریم.

در کتاب‌های رساله‌مانند «انسان و زمان» (نشریه‌ی خرداد ۱۳۵۷) و «ذره‌ی بی‌انتها» (چاپ ۱۳۴۴ شرکت انتشار) دو نکته‌ی به حق تا حدودی شرح داده و روشن شده است. در اولی نشان داده‌ایم که توان و تکامل انسان تابع حساسیت و ظرفیت او نسبت به زمان بوده با پیشرفت تمدن و توسعه‌ی علوم توجه و تأثر انسان در برابر زمان‌های گذشته و آینده بیشتر می‌شود و خاطرات مرتبط به آن‌ها مؤثر در ذهن و وجدان ما جا باز می‌کند و روی ما اثر می‌گذارد و عمل می‌نماید. رشد علوم و افکار و تمدن نموداری از توجه انسان به زمان می‌باشد. ادیان الهی بیش از هر مکتب و معرفتی به زمان گذشته و آینده توجه داشته ابتکار و اعتقاد به آخرت که در ادیان الهی و مخصوصاً در اسلام آمده است نشانه‌ی رشد بی‌نهایت می‌باشد. خلقت خداوندی و قدرت و دید الهی در جهان چهار بعدی بوده در نظر خدا همان‌طور که در مورد نور گفته‌اند قرآن نیز خدا را «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> می‌داند، گذشته و حال و آینده در حکم واحد حاضر را داشته «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ

۱. نور (۲۴) / ۳۵: خدا روشنی [بخش] آسمان‌ها و زمین است؛ ...



أَقْرَبُ<sup>۱</sup> است. قرآن و اسرار دین را نیز با نسبی گرفتن زمان و نظریه‌ی نسبیت اینشتین بهتر می‌توان فهمید.

اما امر یا اراده که تحقق دهنده و انتقال‌دهنده‌ی آن در منطق قرآن و ادیان، فرشته و ملک نامیده می‌شود موجد و موجب دو عنصر محسوس و نیمه محسوس زندگی یعنی مواد و انرژی‌ها هستند. بنابراین وقتی قرار می‌شود رسولی از میان انسان‌ها مبعوث و مأمور گردیده، پدیده‌ی پیامبری ظهور نماید یعنی به وعده‌ی:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

وفا گردد، پرتویی اضافی و نفخه‌ای تازه از امر الهی و روح خدایی از آسمان ربوبیت از بین بشریت ساطع و نازل می‌کند. به جهان خلقت حالت و کیفیت جدیدی افزوده می‌گردد که آثار و آیات و کلمات آن متدرجاً یا توأمأً با سرعت و صورتی متفاوت با آنچه معمول و معلوم بوده است ظاهر می‌کند. رحمتی از ولی نعمت و منتی است از جانب پروردگار برای انسان‌ها، پدیده‌ای علاوه بر آنچه بوده است به فعلیت و فعالیت در می‌آید. که نامش را می‌توانیم «پدیده‌ی پیامبری» ( ) بگذاریم. در آن هدف خلقت و نهایت انسانیت است و گویی همه‌ی افلاک و ... به خاطر آن آفریده شده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. نحل (۱۶) / ۷۷: ... و کار [برپایی] رستاخیز [در نظر خدا] چشم بر هم زدنی بیش نیست، بلکه ساده‌تر؛ ...  
 ۲. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند، [آنان را خیرخواه خود تلقی کنید و] کسانی که پروا داشته باشند و به اصلاح [خود] پردازند، هیچ‌گونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.  
 ۳. دست‌نوشته‌ی زنده‌یاد مهندس بازرگان در اینجا به پایان می‌رسد در حالی که جای خالی برای پاسخ به عناوین زیر و تکمیل نهایی مقاله گذاشته شده است:

- چرا پیغمبر خاتم چون سایر انبیاء نبوده، و قرآن معجزه‌ی اوست؛
- قرآن جامع کتاب و زنده‌کننده‌ی رسالت همه‌ی انبیاء است؛
- دلایل آیه بودن و معجزه‌ی بودن قرآن از دیدگاه خود قرآن؛
- ارتباط و استنکاف پیغمبر از ارائه‌ی معجزات با خاتمیت.



بسمه تعالی  
دیانت و حکومت

یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت\*

برای سخنرانی در سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت تشیع  
در انجمن اسلامی مهندسين

استفاده از آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) :

«الْم تَرَّ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ  
ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ  
الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا  
مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ  
عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>

\* این یادداشت‌ها دست‌نوشته‌ای است که در دی‌ماه سال ۱۳۶۲ توسط مؤلف فقید تهیه شده تا به عنوان محورهای بحث و بررسی در سخنرانی سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت مورد توجه ایشان قرار گیرد و یا در تدوین نهایی از آن استفاده نمایند. از آنجا که این یادداشت‌ها، علاوه بر دست‌نوشته‌ی اصلی است که در ۱۳۶۳/۸/۱۰ در اولین جلسه‌ی سخنرانی و جلسات هفتگی بعد مورد استفاده‌ی مؤلف واقع شده، و واجد نکات و دقایقی از موضوع «امامت و حکومت» که بعداً به «دیانت و حکومت» اصلاح شده می‌باشد، برای استفاده‌ی بهتر و بیشتر علاقه‌مندان، مبادرت به انتشار آن می‌نمائیم. یادداشت‌های مؤلف، فاقد زیرنویس و ترجمه‌ی آیات است. ما ترجمه‌ی آیات را از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی، و توضیحات لازم را برای آگاهی بیشتر علاقه‌مندان در زیرنویس صفحات مربوط آورده‌ایم (ب.ف.ب).

۱. بقره (۲) / ۲۴۶ : آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن تا [به فرماندهی او] در راه خدا جنگ کنیم؛ [پیامبرشان] گفت: آیا چنین نیست که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از آن سر باز زنی؟ گفتند: چگونه ←

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَهُ كَثِيرَةٌ يَأِذْنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup>

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا

→ ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ و چون جنگ بر آن‌ها مقرر شد، جز معدودی از آنان، همه از جنگ روی برتافتند [و به خود ستم کردند]؛ و خدا به حال ستمگران داناست.

۱. بقره (۲) / ۲۴۷ تا ۲۴۹: پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی شما انتخاب کرده است؛ گفتند: چگونه او که اموالی در اختیارش نیست بر ما فرمانروایی داشته باشد، در حالی که ما خود به فرمانروایی سزاوارتریم؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است؛ و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست. پیامبرشان به آنان گفت: نشانه [صلاحیت] فرمانروایی او این است که صندوق [معهود] برای شما می‌رسد که [موجبات] آرامش خاطر از جانب صاحب‌اختیاران و بازمانده‌ای از میراث خاندان موسی و هارون در آن است، و در حالی [می‌رسد] که فرشتگان آن را حمل می‌کنند؛ مسلماً در این [رویداد] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

هنگامی که طالوت لشگر کشید، [به سربازان خود] گفت: خدا [میزان پایداری] شما را به وسیله یک نهر آب آزمایش خواهد کرد؛ هر که از آب آن بنوشد، از [یاران وفادار] من نیست؛ و هر که از آن نچشد، از [یاران] من به شمار می‌آید، مگر آنکه با دست خود مشتی [از آن] برگیرد؛ [اما] همگی جز عده قلیلی از آن [جویبار] نوشیدند؛ هنگامی که طالوت و مؤمنان همراهش از آن نهر گذشتند، [افراد سست‌عنصری که سیراب شده بودند] گفتند: امروز ما تاب [هماوردی با] جالوت و سپاهیان‌ش را نخواهیم داشت؛ [ولی] کسانی که یقین داشتند به لقای خدا نایل خواهند شد، گفتند: چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانونمندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند؛ و خدا با شکیبایان [و پایداران] است.

وَانصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.  
 فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ  
 وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ  
 وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْعَالَمِينَ.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.<sup>۱</sup>

برای شناساندن اینکه خداوند حتی سلطنت و پادشاهی را هم قبول دارد و به عنوان یک شکل در حکومت درآمده است. ضمن اینکه دلالت بر تفکیک حکومت در نبوت و به طریق اولی از روحانیت می‌نماید. پادشاه خواسته‌ی ملاء است، اجباری و تحمیلی نیست، جنگ دفاعی، ولی به رسمیت نشناختن خون و وراثت و دارایی. توجه به علم و جسم، «يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۲</sup> هم اصل حکومت الهی را اعلام می‌نماید و هم واگذاری به مردم، و از طریق مردم. «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»<sup>۳</sup>، «بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۴</sup> و نکات دیگر که خدا اداره و آبادی دنیا را از طریق خود مردم انجام می‌دهد و حکومت را از آن مردم می‌داند.

«كَيْفَ تَكُونُونَ يُؤْتِي عَلَيْكُمْ»<sup>۵</sup>، اصل حاکمیت بشری را به عنوان امر حتمی طبیعی بیان می‌نماید. دموکراسی، واقعی و طبیعی است، نه تصنعی و امیالی و قراردادی.  
 «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۶</sup> باز حاکمیت ملی است و همه باید شریک شوند.

به کتاب اسلام و حاکمیت آقای یحیی نوری به فصل حکومت مراجعه شود.

به کتاب «حکومت در اسلام» آقای قلمداران مراجعه شود.

۱. بقره (۲) / ۲۵۰ تا ۲۵۲: و چون آنها در برابر جالوت و سپاهیان‌ش موضع گرفتند، گفتند: صاحب اختیار، بر ما شکیبایی و پایداری بیار و گام‌های ما را ثبات بخش و ما را بر انکارورزان پیروز گردان. آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون بخشی دارد.

این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم؛ و تو در زمره پیامبرانی.

۲. بقره (۲) / ۲۴۷: ... فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد ...

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد ...

۴. بقره (۲) / ۲۴۹: ... که به قانونمندی خدا ...

۵. حدیث نبوی: هرطور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می‌شود.

۶. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (و مسئولین و متصدیان امور) یکدیگر و همگی مسئول رعایای خود هستید.

با آنکه قرآن و ادیان الهی قبول دارند که نباید سیستم حکومت و نظام حکومتی را دیکته کرد، بلکه به عهده‌ی خود مردم و بسته به خواست و رشد آنها است، و بنابراین دموکراسی و آزادی خیلی رشد و تمرین لازم دارد. مع ذلک وقتی ولایت خلافت به دست پیغمبر و علی می‌افتد، آزادمنشانه و به صورت دموکراتیک عمل می‌نمایند. («وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> و تبعیت از رأی اکثریت) و بیعت می‌گیرند و به بیعت نکرده‌ها فشار و آزار وارد نمی‌آورند. خود خدا هم با آنکه بنی آدم به درجه رشد نرسیده‌اند، و از ابتدایی‌ترین دوران‌ها، آزادی را به آنان اعطا کرده، مجرم را در دنیا و فوراً عذاب نمی‌دهد و ملکوک نمی‌کند.

«إِنَّمَا نُمَلِّئُهُم لِيُزِدُوا إِثْمًا»<sup>۲</sup>

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَيَّ ظَهْرًا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ

يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

پیغمبر و علی چنان می‌گویند این مردم آزادی و انتخاب نشده‌اند بنابراین ما تکلیفمان را تعیین نکنیم و پدران و ارشادانه ولی به اجبار، و ادارشان به تقوی و صلاح و قبول مدیریت ما بنمایند. از همه بالاتر رفتار موسی و هارون با فرعون (فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا)<sup>۴</sup>.  
به مقالات «دین و آزادی»<sup>۵</sup>، «آزادی خواسته ابدی»<sup>۶</sup>، «اومانیسیم»<sup>۷</sup> مراجعه شود. همچنین به «تکافل اجتماعی».

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن ...

۲. آل عمران (۳) / ۱۷۸: ... به آنان مهلت [و میدان] می‌دهیم تا بر بار گناهان خود بیفزایند؛ ...

۳. فاطر (۳۵) / ۴۵: اگر خدا مردم را به سبب دست‌آوردشان مؤاخذه می‌کرد، روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت، ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد؛ و آنگاه که سرآمدشان فرا رسد، خدا [برای محاسبه و کیفر] به حال بندگانش بیناست.

۴. طه (۲۰) / ۴۴: و با نرمش با او سخن بگوئید...

۵. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی عیدفطر مورخ ۱۳۶۰/۵/۱۱ در سازمان جوانان نهضت آزادی ایران است که اولین چاپ آن در قالب جلد اول کتاب «بازیابی ارزش‌ها» در مهرماه ۱۳۶۰ منتشر شده و بارها تجدید چاپ گردیده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد بیست و پنجم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بازیابی ارزش‌های ۱» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب.).

۶. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۲/۲/۲۵ در شب میلاد سیدالشهداء، امام حسین (ع) و به مناسبت بیست و دومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران در ساختمان دفتر نهضت آزادی ایران است. و یکی از آثار مندرج در جلد بیست و پنجم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بازیابی ارزش‌های ۱» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب.).

۷. این مقاله با همکاری آقایان دکتر رضا صدر و دکتر شهریار روحانی تا آذرماه ۱۳۶۲ تصحیح و ←

معدودی از پیغمبران بودند که توأمأً هدایت و ولایت را به عهده داشته‌اند که شاخص‌ترین آن‌ها پیغمبر خاتم النبیین است و می‌بینیم دو روال و روش مقایر و متمایز دارند. در تعلیم توحید و تشریح احکام و عبادات اصلاً و ابداً نظرخواهی از کسی نمی‌کنند. خدا یگانه الهام‌دهنده و دستوردهنده است. اما در مورد ولایت می‌فرماید:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup>

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ»<sup>۲</sup>

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»<sup>۳</sup>

علی (ع) حتی شورای شش نفری گزینش را قبول می‌کند ولی اگر انتخاب شد، به مردم مراجعه کرد، و ابلاغ خطبه و بیعت.

برای تفکیک دیانت از حکومت یا سیاست، مطلبی که در تورات آمده و مفسرین نیز نقل کرده‌اند، نبوت در نقش هارون و سلطنت در نقش یهودا.

اصل قضیه رسیدن به این مطلب است که خداوند و قرآن و اسلام برای حکومت سیستم و شکل مشخصی وضع نکرده، آن را به عهده‌ی مردم گذراده‌اند که بر حسب شرایط مکان و زمان و رشد خودشان عمل نمایند - در مقالات دیگر هم گفته شده است - ولی احکامی مقرر داشته‌اند: «فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»<sup>۴</sup>، «فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»<sup>۵</sup> یا بالعدل - عدالت - رضایت - خدمت ...

تاریخ حکومت و سلطنت و نظام‌های حکومتی در دنیا و تحوّل آنها از سلطه‌ی شخص، فامیل، طبقه، تا دفاع از وطن و ملت و حاکمیت مردم. در هر حال، دولت و سلطنت و ... مقدس است.

در قرآن و اسلام بالعکس است هدف چیز دیگر است. اگر سلطنت تشکیل می‌شود، برای دفاع است (آیات سوره‌ی بقره (۲) ) و بعد جامعه حاکم می‌شود. خودشان باید

→ تکمیل شده است. و یکی از آثار مندرج در جلد بیست و دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بازیابی ارزش‌های ۱» در دست انتشار قرار دارد (ب.ف.ب).

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن ...

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ و کارگزار آنان نیستی.

۳. اسراء (۱۷) / ۵۴: ... و ما تو را کارساز آنان نفرستادیم.

۴. مائده (۵) / ۴۲: ... به عدالت میانشان داوری کن ...

۵. ص (۳۸) / ۲۶: ... پس میان مردم به حق داوری کن ...

دفاع کنند (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ)<sup>۱</sup>. نشان داده شود که ادیان الهی نه تنها سیستم و شکل حکومت را تعیین نکرده‌اند بلکه اجرا و انجام حکومت را هم در ردیف وظایف و احکام عبادی و تقرب به خدا نیاورده‌اند.

همان‌طور که خیاطی و کاسبی و طبابت را در مسئولیت و مالکیت خود مردم قرار داده‌اند. محیط و شرایط و حدودی را معین کرده‌اند که نباید از آنها تخطی کرد (عدالت، رضایت یا بیعت مردم، خدمت به خلق، عدم تفرقه و تشتت و تسلط یا استعلا). استنباط‌های عدیده‌ای که از آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) (أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ ائْبِثْ لَنَا مَلِكًا ... تا ... تَلِكِ آيَاتِ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ). به عمل می‌آید سلطنت به‌عنوان یک نظام حکومتی - امضای خدا - سلطنت برای جنگ و جنگ برای دفاع از خانه و خانواده. ملک و حکومت از آن خداست ولی خدا (يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ)<sup>۲</sup> به بشر واگذار می‌کند و امانت است.

موروثی بودن و متمول بودن را قرآن امضا نمی‌کند، جسم و زور پهلوانی داشتن و دانایی و دانش کار داشتن را از لوازم آن می‌دانسته است. تفکیک سلطنت و حکومت از نبوت، همان‌طور که بنی اسرائیل نبوت را در خاندان هارون و سلطنت را در خاندان یهودا می‌دانسته‌اند، و خدا این اختصاص را رد می‌کند. مهم‌تر از همه اینکه سلطنت و ملک موروثی در این جا امضا شده است که روی تقاضای ملاء یا مردم شده باشد. یعنی باز هم حکومت از آن مردم است. ارزش و نقش ایمان و اطمینان و صبر و دعا و بالاخره به اذن خدا. بعد از آنکه «قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ»<sup>۳</sup> و اثبات لیاقت و صلاحیت کرد تا: «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»<sup>۴</sup> می‌آید و سلطنت داوود و سلیمان سرچشمه می‌گیرد. همین که پیش نبی رفته، از او ملک خواسته‌اند، معلوم می‌شود دو فونکسیون نبوت

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت...

۲. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، ...

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند ...

۴. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ ...



یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت \_\_\_\_\_ ۳۱۷  
و ولایت توأم نیستند و الا پیغمبر خودش فرمان جنگ را به عهده می‌گرفت. و بعد هم خدا مَلِکی جدای از رسول برای آنها تعیین می‌نماید، بدون آن که خود او نبی شود. در تورات پیش‌بینی و منبع‌گرایش به استبداد و استعباد در کتاب‌های اول و دوم شموئیل.

### استفاده از مآخذ و منابع مفید:

جلدهای ۷ و ۸ المیزان راجع به حاکمیت مردم ظاهراً در تفسیر آیات:  
«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۱</sup>  
و بعدی آن:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»<sup>۲</sup>  
مَجْمَعُ الْبَيَانِ طبرسی که آیه اول را راجع به حقوق مردم و دومی را راجع به حقوق دولت یا حکومت دانسته است.

سخنرانی مطهری که صریحاً دموکراسی و حاکمیت مردم را تأیید کرده است. حرف‌های جای دیگر مطهری راجع به تأثیر شورا، اعمال کلیسا و کشیشان در بی‌دین کردن مسیحیان و اعراضشان از خدا. قرآن علاوه بر اینکه شکل حکومت خاصی را تعیین و تشریح نکرده است و اداره جامعه را در ردیف وظایف پیغمبران و دین یا روحانیت قرار نداده است، به جامعه و ملت و اجتماع نیز آن اهمیت و یقینی را که به فلسفه‌های سیاسی مترقی قائل شده و گفته‌اند فرد باید فدای اجتماع خود و اگر سازمان اجتماعی و جامعه خوب شود، حقوق و نیازهای افراد تأمین و درست خواهد شد.

---

۱. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.  
۲. نساء (۴) / ۵۹: ای ایمان‌آوردگان، از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید و هرگاه در امری دچار اختلاف شدید، اگر به خدا و روز واپسین باور دارید، آن را به [کتاب] خدا و [روش] رسول ارجاع دهید، که این بهتر و خوش‌فرجام‌تر است.

در ادیان الهی اهمیت اصلی روی فرد و سرنوشت و تربیتش رفته، جامعه را مخلوق و متفرع بر افراد دانسته‌اند (از گفته‌های بازگشت به قرآن، متمم جلد اول سیر تحول قرآن، گمراهان، یا بازیابی ارزش‌ها جلد ۲ استفاده شود که در آنجا گفته‌ایم ... انفاق و تحریم ربا نه به خاطر اصلاح و بهبود جامعه، بلکه به خاطر تربیت و تزکیه انسان‌ها دستور داده‌اند).

### استفاده از آیات سوره‌ی شورا (۴۲)

آیات سوره‌ی شوری (۴۲) در وصف جامعه‌ی مؤمنین بسیار جالب و قابل استناد است منتها، آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> جنبه‌ی اجتماعی و حکومتی ندارد. بلکه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۲</sup>، «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۳</sup>، «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»<sup>۴</sup> هم که در ردیف «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»<sup>۵</sup> آمده، مورد نظر بوده است.

مجموعاً نوع حکومت و اداره‌ی ایده‌ال امت را در یک جامعه‌ی مسلمان رشد یافته و تربیت شده نشان می‌دهد که بی‌نیاز و خالی از سلطان و ملک و دولت بوده، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» خوراک ایدئولوژیک شده است. انفاق کار مالیات و وزارت دارایی را انجام می‌دهد. «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» کار پلیس و دادگستری را به عهده دارد و بالاخره «هُمْ يَنْتَصِرُونَ» کار وزارت دفاع یا نیروهای انتظامی را تأمین می‌نماید. یک نشانه‌ی تفکیک دو فونکسیون رسالت و حکومت، دستورها و نامه‌های مثلاً حضرت امیر است که آنچه به مالک‌اشتر فرمان می‌دهد یک سره امور عمرانی، جنگی و اجتماعی است و در نامه به معاویه می‌گوید: هر قوم احتیاج به امیر یا امام دارد، خواه صالح و خواه فاجر. یعنی برای حکومت، فاجر را هم قبول دارد و عدالت را شرط نمی‌بیند.

از این ایده‌آل‌تر زندگی بهشت و آخرت است که علاوه بر تحقق اراده و تجسم خواسته‌ها، با وفور نعمت و رفاه و لذت، عدم غصه و کینه، یک سره برادری، و خارج شدن عقده‌ها بوده، حاکم و آمری ندارند و فقط خدا است که حکومت

۱. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود ...

۲. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

۳. شورا (۴۲) / ۳۷: ... و آنگاه که به خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

۴. شورا (۴۲) / ۳۹: و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی‌خیزند.

۵. مائده (۵) / ۵۵، توبه (۹) / ۷۱، نمل (۲۷) / ۳ و لقمان (۳۱) / ۴: همانا که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند...

می‌کند. یعنی خودشان که دارای صفات الهی شده‌اند. «الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»<sup>۱</sup> و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۲</sup> در برابر دنیا که بشرها- اعم از خوب و بد- سلطنت و حاکمیت دارند. در ابتدا گفته شود که برنامه و محور بحث‌های سمینار، سرگذشت و سرنوشت روحانیت بوده است. مال ما هم می‌بایستی روحانیت و حکومت باشد که در مطالعه و ارائه آن، هم از سرگذشت می‌آید و هم سرنوشت. ولی چون روحانیت اگر به قدرت و حکومت تمایل و اعراضی نشان دهد، به اعتبار مأموریت و رسالتی است که برای خودشان در ارائه، اثبات و اجرای احکام دینی قائل‌اند. پس ترجیح دارد که خود دیانت را در نظر بگیریم که اولاً چه نظری و سیاستی نسبت به مسئله‌ی حکومت دارد، و ثانیاً این وظیفه تا چه اندازه به عهده‌ی روحانیت واگذار شده است. چگونه باید انجام گردد و قدرت، چه تأثیر روی سرنوشت دارد.

«أَسَاسُ الْمُلْكِ الْعَدْلُ»<sup>۳</sup> حدیث یا روایتی که به دیوار مقابل مجلس در خیابان شمالی به خط درشت نوشته‌اند، می‌رساند که مُلک یا حکومت جدای از دین است (همان‌طور که در حدیث «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۴</sup> آمده است) و نگفته‌اند: «أَسَاسُ الْمُلْكِ الْإِسْلَامُ، الْإِيمَانُ، حَتَّى التَّقْوَى».

در یادداشت‌های مربوط به «گمراهی آشکار»<sup>۵</sup> راجع به مبعث هم که اشاره به عدم برنامه «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»<sup>۶</sup> شده است و آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۷</sup> را آورده‌ام، کاملاً

۱. حج (۲۲) / ۵۶: در آن روز فرمانروایی خاص خداست؛ ...

۲. فاتحه (۱) / ۴: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

۳. روایت (یا حدیث): ؟

۴. حدیث نبوی: حکومت با کفر ممکن است قرار گیرد ولی با ستم قرار نخواهد گرفت.

۵. «گمراهی آشکار» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۲/۹ مؤلف فقید در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين است که تدوین و تفصیل یافته و ان‌شاء‌الله در جلد بیست‌وششم مجموعه‌ی آثار، با عنوان «بازیابی ارزش‌ها ۲» به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود (ب.ف.ب.).

۶. روایت: زمین را پر از قسط و عدل می‌کند.

۷. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [امور] استفاده قرار دهید و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرادست.

می‌رساند که پُر کردن زمین از قسط و عدل، و قیام به قسط، جزو برنامه انبیاء نبوده، به عهده‌ی مردم و مربوط به خود آنها است. آنها فقط میزان آورده‌اند.

در زمینه‌ی این که اصلاً برنامه و رسالت انبیاء، اداره و خدمت به اجتماع و مسئله حکومت نبوده است، اشاره به آیه مفصل سوره‌ی احزاب (۳۳): «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup> شود. در این جا چیزی که از مردها و زنها خواسته می‌شود و در مقابل وعده‌ی بهشت داده می‌شود، تماماً مربوط به شخص و روابط و توجیه او به طرف خدا است. همچنین در آیاتی مانند «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup> آیه بعدی سوره‌ی احزاب (۳۳) نیز که وظایف حضرت رسول (ص) را معین می‌کند، ارتباط با اجتماع و حکومت و دولت ندارد.

روحانیان زرتشتی (صفحه ۶۸۸، جلد اول تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی):

«همکاری دین و دولت (به نقل از ایرانشهر ج ۲ صفحه ۹۶۰، آثار

سیاسی (معاصر ساسانیان) در پیرامون این همکاری می‌نویسد:

حالا دیگر همه کس ایشان (یعنی مغان) را تمجید و تجلیل می‌کند و با احترامی زائدالوصف به ایشان می‌نگرند. همه امور مملکتی به مشورت پیش‌بینی ایشان ترتیب داده شده است؛ علی‌الخصوص کفایت مهمات همه کسانی که معامله و محاکمه‌ای دارند، به‌دست ایشان است و هر چه می‌شود در تحت نظارت ایشان و به موجب رأی و قراری است که آنها می‌دهند، هیچ امری به رغم ایرانیان وجهه شرعی ندارد مگر اینکه یک منبع آن را تصدیق و تصویب کند. آری مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقد ازدواج و صحت طلاق، عنوان خانوادگی و صدق تملک و سایر حقوق، در ید قدرت ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود.»

۱. احزاب (۳۳) / ۳۵ : خدا برای [تمامی] مردان و زنان مسلمان و باایمان، فرمانبردار [خدا]، راستگوی، شکیب، فروتن، انفاقگر، روزه دار، پاکدامن و آنان که بسیار یاد خدا می‌کنند، امرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

۲. مؤمنون (۲۳) / ۱ : به راستی مؤمنان رستگار می‌شوند.

از آنچه گذشت به خوبی پیدا است که سران دین و دولت در گمراهی و استثمار اکثریت توافق و هم‌آهنگی کامل داشتند. فردوسی طوسی نیز به این حقیقت اشاره می‌کند:

چنان دین و دولت به یکدیگر اند تو گویی که در زیر یک چادرند  
نه بی تخت شاهی بود دین به جای نه بی دین بود شهر یاری به پای  
طباطبایی در میزان خلاف نظر ما راجع به هدف ادیان نسبت به جوامع و حکومت  
را مطرح می‌کند. ذیل آیه نحل (۱۶) / ۹۰:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ  
وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

از جمله چنین آورده است:

«از نظر اسلام مهم‌ترین هدفی که در تعالیمش دنبال شده، صلاح مجتمع و اصلاح عموم است، چون توجه انسان‌ها فرد فردند، و هر فردی برای خود شخصیتی و خیر و شری دارد، و به کلی از نظر طبیعتی که همه‌ی انسان‌ها دارند، یعنی طبیعت مدنیت، به سعادت هر شخصی مبتنی بر صلاح و اصلاح طرف اجتماعی است، که در آن زندگی می‌کنند... به همین جهت اسلام در اصلاح اجتماع اهتمامی ورزیده که هیچ نظامی غیر اسلامی به پای آن نمی‌رسد، منتها درجه جد و جهد را در جعل دستورات و تعالیم دینی، حتی در عبادات از نماز و حج و اصول مبذول داشته، تا انسان‌ها را هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح سازد.»

### قرآن و ادیان، شخص را هدف تربیت و توجه خود قرار داده‌اند

قرآن و ادیان، شخص را هدف تربیت و توجه خود قرار داده و از او می‌خواهند که جامعه و حکومت را اصلاح و اداره کند (مثلاً امر به معروف و انتصار، انفاق و احسان). در حالی که فلسفه‌های سیاسی و مصلحین، جامعه را visée [نشان] کرده، دولت و نظام را به رغم خودشان، تنظیم و تطبیق، و فرد را فدای اجتماع می‌نمایند تا جامعه و حکومت به فرد خدمت و او را هدایت و اصلاح کند.  
اصولاً حکومت و دیانت به‌طور طبیعی پس از ظهور اسلام، و نفوذ در نفوس با هم

۱. نحل (۱۶) / ۹۰: خدا به عدالت و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از بی‌شرمی و کار ناپسند و حسد و برتری‌خواهی بازمی‌دارد؛ شما را اندرز می‌دهد، بسا که پند پذیرید.

اختلاط پیدا کرده و عجین شدند و سگه‌ی رایجی جز سگه‌ی دین در این جوامع وجود نداشت. بنابراین هر کسی با آن باید معامله شود. چه داعیان حکومت و قدرت، چون خلفای اولیه و بعدی، خود را به عنوان جانشین رسول و جلوگیری از به هم پاشیدگی دین خدا، به مردم تحمیل می‌کردند و عنوان خلیفه‌الله روی خود می‌گذاشتند و حتی معاویه خود را خال المؤمنین می‌خواند و عمر بن سعد ارکعی یا خیل الله می‌گفت و هم در برابرش حضرت سیدالشهداء می‌فرماید برای احیای دین جدم و حفظ اسلام یا امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده‌ام و ایراد مردم به یزید شراب‌خواری و میمون‌بازی و عشق و خموریش بوده است. شورش‌های ایرانیان علیه اعراب اموی که از نخستین زمامدارانش محمد بن علی ابن عبدالله ابن عباسی بوده و بعد نهضت شعوبیه در برابر بلاد اسلام مخصوصاً ایران به وجود آمد که بنی‌عباس از آن استفاده کردند و به اتکاء منطق شعوبیه، قرآن بود. آیات:

«إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ»<sup>۱</sup>

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۲</sup>

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»<sup>۳</sup>

«وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>

و یا این حدیث نبوی بود:

«لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجَمِيٌّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»<sup>۵</sup>

صفحه ۱۲۴ جلد دوم کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»، تألیف مرتضی‌راوندی. در فصل مقدمات، روی کار آمدن بنی‌عباس، ذیل عنوان سازمان‌های قومی می‌نویسد:  
«مخالفین بنی‌امیه برای اجرای نقشه خود به حربیه‌ی دین متوسل می‌شدند و به گفته دینوری: در سال ۱۰۱ هجری نمایندگان خود را نزد امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بنی‌هاشم فرستادند و او

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... ما شما را از [آمیزش] مرد و زنی آفریدیم ...

۲. حجرات (۴۹) / ۱۰: البته مؤمنان برادر [یکدیگر]ند...

۳. آل عمران (۳) / ۶۴: ... ای اهل کتاب، بیاید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] ...

۴. آل عمران (۳) / ۶۴: ... و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم...

۵. حدیث نبوی: عرب را بر عجم فضلی نیست مگر بر اساس تقوا.

را امام و پیشوای خود خواندند و با او بیعت کرده، دست وفاداری دادند و قسم یاد کردند که در پیشرفت مقاصد وی سعی و کوشش کنند تا به وسیله‌ی او بنیان ظلم امویان ریشه کن شود...

دعات و مبلغینی که به خراسان آمده بودند، از عدم رضایت مردم از بنی‌امیه استفاده‌ی فراوان کردند و با اختفاء و آرامش بسیار، مردم را از حقیقت اسلام و روش عادلانه محمدبن علی (امام خود) با خبر کردند. عده زیادی از مردم دعوت آنها را پذیرفتند...»

یکی از اموری که امروز از عناصر حکومت شمرده می‌شود، قضاوت است. قضاء در اسلام و حکومت صرفاً داوری در اجتماعات بوده است («يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup> و همچنین مثال‌هایی که برای داوود و سلیمان زده می‌شود). زمان خلفای راشدین، خودشان شخصاً این کار را می‌کردند و بعد عمر قضاتی برای کشورها مأمور کرد (تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲، صفحه ۱۶۹). بعداً خلیفه قسمت دیگری از کارهای خود را به قضات سپرد. سرپرستی مهجورین، ایتم و مساکین، نظارت بر اوقاف و اجرای وصیت‌ها، ازدواج دختران یتیم و بی‌سرپرست. در زمان منصور، ابوحنیفه همائی از قبول قاضی شدن بغداد استنکاف می‌نماید چون نمی‌خواهد حکم به دستور و سود خلیفه بدهد.

برای امور حسبی هم که از نوع وظایف شهرداری و شهربانی، مانند جلوگیری از شرارت‌ها، زباله‌ریزی، سد معبر، اجحاف بر چارپایان و غیره بود. محتسبانی که انتخاب می‌شدند از بین خوشنام‌ترین اشخاص بودند و محتسب در مجامع شهر مجالست و نمایندگان خود را برای گردش و رسیدگی به اطراف می‌فرستاد.

اتفاقاً قیام‌های علیه بنی‌عباس در ایران نیز رنگ دینی داشت ولی دینی غیر اسلامی؛ قیام سُنّباد زرتشتی در سال ۱۳۷ هجری برای خونخواهی ابومسلم که موفق گردید از بین طبقات و پیروان ادیان و مذاهب مختلف عده‌ی زیادی را دور خود جمع کند...» نهضت استاد سیس (۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری). مهم‌تر از آنها جنبش مقفع است که مزدکی بود (۱۵۴ تا ۱۶۷ هجری) و با ترویج و استفاده از این مرام، طرفداران و جنگ‌جویانی جمع می‌کرد. همین‌طور خرم‌دینان و بابک خرم‌دین که مزدکی بود. ابن‌الندیم در کتاب الفهرست (صفحه ۱۸۵ راوندی) و بلعمی (در همان

۱. ص (۳۸) / ۲۶: ای داود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن...

صفحه) می‌نویسد: «... بر مردمان جوان و دهقانان ...»

نهضت خرم‌دینان، نهضتی ملی و ضد اجنبی بود.

این فرمایش حضرت امیر که فرمود:

«كُنْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَكُنْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»<sup>۱</sup>

از جهتی می‌تواند نشانه‌ی تفکیک دین از سیاست و از دو مقوله بودن امور دنیا و آخرت باشد.

آن‌طور که از کتاب تاریخ اجتماعی ایران (مرتضی راوندی، جلد ۳، صفحات ۴۳۰ تا ۴۳۴) در بحث «طبقه روحانیان» برمی‌آید چنین عنوان در تاریخ گذشته ایران که جامع کلیه صنوف روحانی باشد، وجود نداشته و تازه است. بلکه پیش از اسلام آوردن ایرانیان، به اقتضای فرایض و استعانات و وظایف عبادی و دینی که مردم رو به آنها آورده بودند اسامی و اشتغالات و مشاغل و وظایفی پدید آمده بود، و افرادی متمایز شده بودند از قبیل زهاد، ...، عابد، محدث، فقیه، عالم، متقی، فیلسوف، متکلم، واعظ، ...، که هیچ کدام داعیه حکومت و آمریت نداشته‌اند.

آنچه ظاهراً از «وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> در سوره‌ی شوری (۴۲) و از «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۳</sup> در سوره‌ی نساء (۴) برمی‌آید، نفی حکومت و سلطنت و دولت است و صرف ایمان و اطاعت خدا را در رأس و ریشه‌ی دولت و حکومت کافی می‌داند. و عملاً هم تا حدودی همین‌طور شده است. چه در انتخاب و انتصاب خلفا و چه در تشیع و بعد دوران استبدادی ایران.

#### همه‌ی دولت و حکومت در جمله‌ی کوتاه «أْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» خلاصه می‌شود

«أْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» که بعد از اقامه نماز، انفاق و فرو دادن غضب و غیره می‌آید، و پشت سرش انتصار در برابر نفی است، همه دولت و حکومت در جمله‌ی کوتاه «أْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» خلاصه می‌شود. یعنی اداره کارشان را به جای اینکه به یک سلطان یا شاه و امیر بسپارند، خودشان، بین همدیگر تأمین و تعمیم می‌کنند. مؤید این مطلب صیغه‌ی جمع بودن «أُولَى الْأَمْرِ»، خصال اطاعت از خدا و رسول است. و

۱. از امام علی (ع): برای دنیای خود چنان باش که انگار تا ابد زندگی می‌کنی و برای آخرت چنان باش که انگار فردا می‌میری.

۲. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود ...

۳. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید...



یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت \_\_\_\_\_ ۳۲۵  
نفرموده است «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَوَلَّيْ أَمْرِكُمْ» یعنی تعدد «ولاء امر»  
بر حسب تقسیم وظایف و مناصب.

وقتی بعد از رحلت رسول اکرم اجتماع سقیفه بنی قریظه تشکیل شد، اگر دستور  
صریحی از پیغمبر برای خلافت و حکومت رسیده بود، آن همه بحث در نمی‌گرفت،  
و اگر می‌گرفت مدعیان یا مخالفین به آن استناد می‌کردند. ولی می‌بینیم دلایل  
مجمعل و مصلحتی آورده می‌شود. ولی وقتی به اشکال برمی‌خورند به استناد و  
استفاده از سفارش و نظریات پیغمبر می‌پردازند. مثلاً می‌گویند پیغمبر فرموده است  
امیرانی از قریش یا مهاجرین هستند و وزیرانی از انصار. بحث روی جلوگیری از  
اختلاف و فتنه می‌رود. ابوبکر که به قدرت می‌رسد دلایل انتخاب خود را می‌گوید:  
سن، انتساب به پیغمبر و ... که پیروانش آنها را رد نمی‌کنند.

در آن مجلس ... هم که به نفع حضرت امیر حرف می‌زند. اشاره به واقعه‌ی غدیر  
نمی‌کند و حتی به نظر نمی‌آید که «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ»<sup>۱</sup> و «اللَّهُمَّ وَالِي فِي  
الْبِلَادِ وَعَلِيٌّ مِنْ وِلَايَتِي»<sup>۲</sup> (که هم به انسان نسبت داده شده و هم به خدا) در برابر عداوت  
است و حداکثر، غدیر نامزدی برای خلافت است. اگر قرار باشد که ولایت خود پیغمبر  
هم روی مشورت و تبعیت باشد، جانشین معین کردن و منصوب کردن معنی ندارد.

### دو مسئله‌ی نبوت و ولایت کاملاً از هم جداست

از آیات و نظریات دیگر اینکه اجرای دین و جلوگیری از گناه مردم را خداوند به  
عهده‌ی دولت یا دستگاه و فردی نگذارده است و دو مسئله‌ی نبوت و ولایت کاملاً  
از هم جدا است.

در سوره‌ی اسراء (۱۷)، آیات:

«وَكَفَىٰ رَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

که با

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ»<sup>۴</sup>

شروع می‌شود و مجموع آیات ذیل در سوره‌ی فرقان (۲۵):

۱. حدیث نبوی: هر کس که من مولای او بودم پس این علی مولای او است.

۲. حدیث نبوی: ؟

۳. اسراء (۱۷) / ۱۷: ... و صاحب اختیار در مورد گناهان بندگانش به عنوان آگاه و بینا کافی است.

۴. اسراء (۱۷) / ۱۷: چه بسیار نسل‌ها را که پس از نوح [به همین شیوه] هلاک کردیم؛ ...

«وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَّا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَّا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدْءُ نُوْبٍ

عِبَادِهِ خَيْرًا»<sup>۱</sup>

فقه و فقها از ابتدا مشرب ضد آزادی و ضد قرآنی داشته‌اند. سر و کارشان و کلامشان به مردم بیش از هر چیز با محرّمات یعنی نهی و نکن بوده‌است، و با واجبات، یعنی اجبار و امر و بکن. وظیفه و حالت خود را چون امر مراقب باش و جاسوسی اندرون می‌دیده‌اند که کم‌ترین شبهه کفر و ارتداد و کوچک‌ترین غفلت و معصیت را در نطفه خفه کنند و خلقی بسازند سراسر وحشت از تضارب و اطاعت، با دینی خالی از هر گونه تردید و تفکر و تعقل که مبدا روزنه‌ای بر عالم شک و شرک باز کنند.

در حالی که کلام خدا در قرآن و رسالت و بر خود پیغمبر غیر از این است و آزاد منشانه‌ترین منطق را نشان می‌دهد. در برابر اعمال مردم مأموریت پیغمبر مندر و مبشر بودن است. دستور بکن و نکن، به هیچ وجه نداده، هشدار و خبر از عواقب کارها در آینده‌ی بس دور می‌دهد و طرف را مختار می‌گذارد که راه جهنم را اختیار نماید یا راه بهشت را برگزیند. امر و اجبار در قرآن به ندرت به کار برده می‌شود. یکجا هم که می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ

أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»<sup>۲</sup>

بالافاصله توضیح :

«إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا بِعِظْمِكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

۱. فرقان (۲۵) / ۵۵ تا ۵۸ : [با این وجود] چیزهایی را به جای خدا بندگی می‌کنند که نه سودی به آنان می‌رساند و نه زیانی؛ و کافر بر ضد صاحب اختیارش پشتیبان [شیطان] است.

۲. نساء (۴) / ۵۸ : خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز پس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ ...

۳. نساء (۴) / ۵۸ : ... خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

را آورده، لحن حاکمانه و آمرانه را پاک می‌کند. مضافاً به اینکه تازه در این باره خدا سفارش عبادت شخص خودش را نمی‌نماید، بلکه دفاع از حقوق مردم و روابط انسان با انسان می‌نماید. وقتی هم که می‌خواهد نهی و منع کند، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»<sup>۱</sup> و «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»<sup>۲</sup> می‌گوید و اخم و شلاق نشان نمی‌دهد.

علما دینداری و مسلمانی را یک امر مسلم حتمی دانسته می‌گویند لازمه‌ی مسلمانی شما اعتقاد به فلان اصول و انجام فلان کارها است. آنگاه برای تحقق آن شرایط و ایجاد ایمان، دلایل و توضیحاتی می‌آورند. ولی قرآن از ذکر و تلاوت آیات شروع می‌نماید و جدی بودن جهان و زندگی را به رخ ما کشیده، وارث بودن ما از اعمال و مکتسبات خودمان را توضیح می‌دهد و شک و شبهات مخالفین را بازگو می‌نماید، و نمی‌خواهد با ارائه آیات و علم و استدلال ما را متقاعد و معتقد بسازد. کيفر و ایمان را دو مقوله مربوط به خود شخص می‌شمارد و در آنها از مغفرت و محبت خدا و قبول بازگشت و توبه ما صحبت می‌نماید. ما را مختار و خدا را دوستدار و طرفدار معرفی می‌نماید. و به پیغمبر مکرر می‌گوید اصرار و اجبار نورزد.

حرفه‌ی دین نمی‌تواند منطبق با قرآن و موافق با آزادی و حاکمیت انسان باشد و قرآن فقط اجازه‌ی «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ»<sup>۳</sup> می‌دهد.

راجع به اصالت حدیث: «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>۴</sup> سؤال شود و «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۵</sup> و حدیث «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَالْوَلَايَةِ»<sup>۶</sup>.

#### مسئله قسط و میزان:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»<sup>۷</sup>

۱. مائده (۵) / ۸۷: ... که خدا متجاوزان را دوست ندارد.

۲. انعام (۶) / ۱۴۱ یا اعراف (۷) / ۳۱: ... که خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

۳. توبه (۹) / ۱۲۲: ... قوم خود را هشدار دهند ...

۴. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان شخص است.

۵. حدیث نبوی: حکومت با کفر ممکن است قرار گیرد ولی با ستم قرار نخواهد گرفت.

۶. حدیث نبوی: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت یا حکومت.

۷. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم ←

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ. وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.»<sup>۲</sup>

«فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.»<sup>۳</sup>

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»<sup>۴</sup>

«وَالْيَٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ.»

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»<sup>۵</sup>

→ به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهه‌ات می‌کشد؛ مسلماً آنان که راه خدا را گم کنند، به سزای آنکه روز حساب را از یاد برده‌اند، مجازاتی سخت [در انتظار] دارند.

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۲. رحمن (۵۵) / ۷ تا ۹: و آسمان را برافراشت و میزان [عدالت] را مقرر داشت. که در سنجش تعدی نکنید. و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

۳. اعراف (۷) / ۸۵: ... [سنجش] پیمان‌ه و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

۴. انعام (۶) / ۱۵۲: ... [سنجش] پیمان‌ه و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم ...

۵. هود (۱۱) / ۸۴ و ۸۵: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را ←

«وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>

قسط، میزان و مکیال، همه جا با هم آمده‌اند و توأم با اندازه و کمیت و معادله و برابری می‌باشند. ضمناً همه جا (جز در آیه خطاب به حضرت ابراهیم) خود مردم‌اند که باید مجری آن در روابط فی‌مابین باشند. انبیاء فقط توصیه‌ی آن را می‌کنند و معیار می‌دهند، میزان و معیار را از اصولی که بر آسمان و بر طبیعت حاکم است باید گرفت. تنها در مورد حضرت داوود است که عهده‌دار حکومت و جانشین خدا شده و به او گفته می‌شود حکم به قسط بین مردم بکند. یعنی باز پای روابط مردم و حقوق مردم در میان آمده است. حکومت باید روی حقوق و خواسته‌های ناس باشد و راه خدا رعایت حقوق مردم است.

از همین ماده است قسطاس به معنای ترازو:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»<sup>۲</sup>

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ»

«وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»<sup>۳</sup>

در همین زمینه است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ

أَوْ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»<sup>۴</sup>

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ

شَتَّانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

→ بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمان‌ه و ترازو را مکاهد، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و[لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.

ای قوم من، پیمان‌ه و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهارانه سرکشی نکنید.

۱. انبیاء(۲۱) / ۴۷: میزان‌های عدالت را در روز رستاخیز مستقر خواهیم کرد...

۲. اسراء(۱۷) / ۳۵: وقتی که پیمان‌ه می‌کنید، پیمان‌ه را کامل کنید و با میزان درست بسنجید...

۳. شعراء(۲۶) / ۱۸۱ و ۱۸۲: پیمان‌ه را تمام بدهید و کسر نگذارید.

و با میزان درست بسنجید.

۴. نساء(۴) / ۱۳۵: ای ایمان آوردگان، همواره برای عدالت ایستاده باشید و برای خدا گواهی دهید، هرچند

که به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان[تان] باشد...

خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَيَّ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۲</sup>

پس معلوم می‌شود مردم هم می‌توانند حاکم باشند.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ»<sup>۳</sup>

«لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»<sup>۴</sup>

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۵</sup>

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۶</sup>

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»<sup>۷</sup>

### موازین و معیارهای حکومت

موازین و معیارهایی که برای حکومت معین شده است: حکم به عدل، قیام به قسط،

۱. مانده (۵) / ۸: ای ایمان آوردگان، همواره برای خدا ایستاده باشید و به عدالت گواهی دهید و دشمنی با گروهی [از مردم، به بی‌عدالتی و ادارتان نکنند؛ عدالت ورزید، که به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا کنید، که او به آنچه می‌کنید آگاه است.

۲. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۳. یونس (۱۰) / ۴: ... اوست که افرینش را آغاز می‌کند، سپس تکرار می‌کند تا مؤمنان نیکوکار را عادلانه پاداش دهد؛ و انکارورزان به خاطر انکارشان آشامیدنی‌ای از آب داغ و عذابی دردناک [در انتظار] دارند...

۴. فاطر (۳۵) / ۳۰: تا [خدا] پاداششان را به تمامی بدهد و از افزون‌بخشی خود در حقشان بیفزاید؛ که او آمرزگاری است حقگزار.

۵. احقاف (۴۶) / ۱۹: هر گروه درجاتی متناسب با اعمالشان دارند؛ تا [حق]ی تزییع نگردد] و خدا اعمالشان را به تمامی سزا دهد، بی‌آنکه مورد ظلم قرار گیرند.

۶. نجم (۵۳) / ۳۹: و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۷. مانده (۵) / ۴۲: ... و[لی] اگر داوری کردی، به عدالت میانشان داوری کن...

یادداشت‌های مربوط به امامت و حکومت \_\_\_\_\_ ۳۳۱  
و عمل به قسط، حکم به حق، عدم طغیان در میزان، «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم کردن، قیام کردن و غیره به عهده‌ی مردم است و خدا فقط اندازه و میزان و حدودی را که نباید تجاوز کرد به دست ما می‌دهد.

قسط = رفتار مساوی با مردم بر مبنای قرار و میزان معین مقبول.  
در «اصول کافی» روایات راجع به ولایت کاملاً می‌رساند که منظور، حکومت و خلافت و حاکمیت نیست؛ بلکه ولایت و حُبّ نسبت به اهل بیت عصمت و امامت دینی ائمه دوازده گانه می‌باشد.

جلد ۳ کتاب «الایمان و الکفر»، باب دعائم الاسلام، صفحه ۳۲  
۱- حدیثین الحسین بن محمد الاشعری، عن ابی جعفر (ع). قال بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة، و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية، و لم نیار، بشیی کما بحدی بالولاية  
۴- محمد بن یحیی - یحیی الصادق (ع) اثنای الاسلام ثلاثه الصلوة و الزکوة و الولاية لا تضح واحده منهن الا بصاحبها (در شرح از مجلسی گفته شده است که مقصود از ولایت و نور، محبت و متابعت است که از مشکلات ایمان‌اند ...

صفحه ۳۹- بند ۹: علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی ... قلت لابی عبدالله (ع) حدیثین مما بنیت علیه دعائم الاسلام ... فقال سبحان ان لا اله الا الله. و ان محمداً رسول الله و الا قرار هما جاء به من عند الله و حق فی الاموال فی الزکاة و الولاية التي امر الله عز و جل بها ولاية آل محمد و ان رسول الله قال من مات و لم يعرف امامة مات علیه جاهلیه. قال الله عز و جل اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم فقال علی (ع) ثم صار فی بعده الحسن ثم من بعده الحسين.

\* \* \*

### چند ادعا یا اصل که باید گفت

مسئله، مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست یا تبعیت سیاست و حکومت از دیانت یا روحانیت است که مورد بحث ما می‌باشد.

چند ادعا یا اصل را خواهم گفت:

۱- اصلاً دین نیامده است برای اداره و آبادی دنیا، برنامه و هدف دیگری است. اداره‌ی دنیا به‌عنوان یک ابتلاء و وسیله‌ی تربیت، به عهده‌ی خود مردم و جزئی از مشیت خدا است. و تعیین تکلیف و تشریح سیستم زندگی، مخالف اصل آزادی و اختیار است.

۲- دو فونکسیون نبوت و ولایت ملازم یکدیگر نیستند و هر جا که توأمأ به وسیله پیغمبری انجام شده است به دو گونه بوده است.

۳- ولایتی که در قرآن و حدیث آمده، و همچنین امامت، غیر از حکومت و حاکمیت است.

۴- دین و قرآن و خدا یک رژیم خاص حکومتی را تشریح و وضع نکرده‌اند.

۵- اگر چیزی معین شده است، یک سلسله اصول و حدود و ضوابط و نکن‌هائی است که تعیین کرده‌اند.

۶- حاکمیت خدا همان حاکمیت مردم است و دموکراسی اصالت الهی دارد. آیا ادیان توحیدی یک ایدئولوژی سیاسی است؟ و هدف آن برپاداشتن جامعه و دولت از طریق جمع، فرد را می‌گیرد؟ قرآن؛ وطن، دولت، و نظام حکومتی را به رسمیت شناخته است. برای جامعه و دولت به هیچ وجه مقامی را که فلسفه‌های سیاسی قائل‌اند قائل نشده است.

برخورد غرب با شرق و تماس ما با آنها در زمینه‌ی «دیانت و حکومت» دو اندیشه یا دو اصل و ایده را وارد کرد:

۱- تفکیک دین از سیاست و Laicite که خود محصول رنسانس و عکس‌العمل اقتدار و حاکمیت کلیسا بود. در شرق وارد شد در صورتی که در اینجا تعارض وجود نداشت و با هم ساخته بودند.

۲- مبارزات سیاسی، و ایدئولوژی‌ها و مکاتب سیاسی و فلسفی که به عنوان عکس‌العمل، ایهام و اسلام یا دین را هم در ردیف ناسیونالیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم قرار دادیم و به مذهب به چشم یک ایدئولوژی و انقلاب نگاه کردیم که این هم اشتباه بود، و این‌ها از یک مقوله نیستند.

#### دو اختلاف اساسی:

۱- هدف دنیانیت و جامعه هم نیست.

۲- هدف دولت و جامعه و طبقه نیست، فرد است.

مطالب را ضمن آیات سوره‌ی بقره (۲) و سوره‌ی شوری (۴۲) بگویم.

#### مسائلی که باید به آنها جواب داد

به این مسائل باید جواب داد یا بررسی شود:



آیا ادیان برای اصلاح و آبادی و بهبود و اداره‌ی اجتماع است؟  
و هدف بعثت انبیاء چه بوده است؟  
اگر نیست، آیا قرآن و اسلام، نظام حکومتی خاصی را تعیین نموده است؟ و یک  
نوع رژیم اسلامی وجود دارد؟  
آیا انبیاء و جانشینان آنها، رسالت حکومت و دولت را داشته‌اند و دارند؟  
آیا اصلاً راجع به اجتماع و حکومت، ضوابط و قوانینی وضع نشده؟ یا صد در  
صد به اختیار خود مردم گذارده شده است؟  
حکومت باید به دست خدا یا مأمورین خدا باشد یا خود مردم؟  
روحانیت تشیع و شاید خود تشیع، به تعبیری ریشه‌ی سیاسی و سابقه‌ی حکومتی  
یا ضد حکومتی داشته است و سرگذشت روحانیت ما در حقیقت آلوده و آغشته به  
مسئله‌ی حکومت بوده، به درستی و بدون توجه به مسائل سیاسی قابل درک نمی‌باشد.  
باید ببینیم در گذشته، روحانیت ما در انواع مختلف آن چگونه حضور در امور  
مدیریت و حاکمیت داشته و چگونه آن را اعمال می‌نموده است.  
فرقه‌ها و عناوین مختلف روحانیت در سابق و قبل از وضع، اختصاص به کلمه‌ی:  
زاهد، واعظ، مفتی، مُحدِّث، متکلم، قاضی، فقیه، ذاکر. فقط به اسم حاکم شرع ظاهراً  
چیزی نداشته‌ایم. زعیم و مرجع تقلید هم که جمع‌آوری‌کننده‌ی سهم امام و اداره  
کننده و رئیس حوزه و روحانیت باشد، نداشته‌ایم و از قرن ... زمان سلسله ... پیدا  
شده است. یعنی آخوندها حتی در طبقه‌ی خودشان هم مدیریت و حاکمیت اعمال  
نمی‌کرده‌اند.  
باید رفتار و نقشی را که علما در دستگاه‌های حکومتی و سلاطین آل‌بویه و  
صفوی و قاجاری داشته‌اند، مطالعه‌ی نمائیم. رابطه‌ی حکومت و روحانیت در قرون  
گذشته.



## دیانت و حکومت\*

بسمه تعالی

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ  
اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا  
تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَيْ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ  
أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

\* دست‌نوشته‌ی طرح اولیه و محورهای سخنرانی برای سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت در انجمن اسلامی مهندسين که در جلسه‌ی مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۰ و جلسات بعد مورد استفاده سخنران فقید قرار گرفته است، با ویرایشی مختصر به علاقه‌مندان تقدیم شده است.

زیرنویس‌ها از بنیاد است و ترجمه‌ی آیاتی که در زیرنویس‌ها آمده، تماماً برگرفته از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافع برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهات می‌کشد؛ ...

۳. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۱</sup>

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

### موضوع اصلی سمینار و رابطه‌ی آن با دیانت و حکومت

موضوع اصلی سمینار، سرگذشت و سرنوشت روحانیت است چون یکی از کارها و انفعالات روحانیت در عمل و برطبق وظیفه‌ای که مامور یا مدعی آن هستند حکومت است و حکومت را به نام دیانت اعمال یا اعلام می‌نمایند. روحانیت با حکومت و حاکمیت سرشته شده است. نه سرگذشت روحانیت از حاکمیت و قدرت قابل تفکیک می‌باشد و نه سرنوشت آن. من به جای آنکه عنوان سخنرانی را سرگذشت و سرنوشت روحانیت در رابطه با قدرت و حاکمیت بگذارم، به منظور تقیه و عدم سوءتعبیر، فقط خواستم روحانیت را از دریچه‌ی حکومت نگاه کرده، رابطه‌ی دیانت و حکومت را در گذشته و حال و آینده بررسی نمایم. چه سرگذشت روحانیت و چه سرنوشت و آینده آن، ارتباط مستقیم با حکومت و حاکمیت و قدرت دارد. به علاوه، اگر روحانیت در امر حکومت دخالت کرده، به اعتبار مجری احکام دین و جانشینی پیغمبر بودن آن‌ها بوده است.

بنابراین من فکر کردم با طرح مسئله حکومت و قدرت، از این زاویه سرگذشت و سرنوشت روحانیت را مورد بررسی قرار دهیم خصوصاً که در این ایام (و از جمله «سمینار ولایت فقیه» در دانشگاه تهران)، هر قدر از انقلاب می‌گذرد به صورت حادثه‌تری مسئله حاکمیت و اقتدار روحانیت تحت عنوان «ولایت فقیه» در کشورمان

۱. هود (۱۱) / ۸۵: ای قوم من، پیمانانه و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.

۲. انعام (۶) / ۱۶۵: اوست که شما را در زمین جانشین [پیشینیان] کرد و شما را نسبت به یکدیگر به درجاتی برتری داد تا در مورد آنچه به شما داده است، شما را آزمایش کند؛ بی‌گمان صاحب اختیار تو سریع کیفر و [در عین حال] آمرزگاری است مهربان.

۳. یونس (۱۰) / ۱۴: آنگاه پس از آنان، شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

مطرح است و تحوّل این مطلب از همین منظر، تاریخچه‌ی روحانیت و سرگذشت آن را ترسیم می‌نماید، و به یقین همین مسئله و تجربه است که سرنوشت آن را (لااقل در ایران و در عالم تشیع) تعیین می‌نماید. در هر حال، مسئله و موضوع غامض مهمی است. هم از جهت آنچه اجرا شده و هم از جهت اینکه چگونه باید اجرا شود. البته غرض، به‌طور کلی مطالعه حکومت و سیاست نیست. هدف و برنامه‌ی این سخنرانی، بررسی حاکمیت روحانیت یا دیانت از دیدگاه دین است. یعنی چون ادعای آقایان به اعتبار الهی بودن و دستور شرع بودن ولایت علماء و فقها و حاکمیت آنان بر عوام و بر مردم و حکام می‌باشد، ارزش دارد که ببینیم خود شرع و دین خدا و قرآن چه می‌گویند و چه نظر در مسئله‌ی حکومت و ولایت دارند. به اعتبار دیگر، مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست یا تبعیت سیاست و حکومت از دیانت یا روحانیت است.

موضوع صحبت بنده بنا به تقسیم‌بندی که در خود موضوع سمینار شده، و سرگذشت و سرنوشت را از هم تفکیک کرده‌اند، دو قسمت یا دو دامنه پیدا می‌کند. یکی ناظر به گذشته و مطالعه‌ی نظریاتی است که از ناحیه علمای دینی و اجتماعی ما ابراز و احیاناً در اجرا و در عمل پیاده شده است و قهراً مقایسه و مقابله آن با خود قرآن و دین اسلام می‌باشد. دوم نظر به آتیه است و تجزیه و تحلیلی که وضع حاضر ما کارش به کجا می‌کشد و روحانیت ایران چه سرنوشتی در پیش دارد.

چنین بررسی می‌تواند بسیار ارزنده و آموزنده باشد، چه برای ما غیر روحانی‌ها و مقلدین یا تابعین آقایان، و چه برای خودشان هم از جنبه‌ی صنفی و هم از جنبه‌ی فقهی و عامی. ولی متأسفانه صرف نظر از ضعف صلاحیت خودم، فرصتی نکردم که به‌طور جدی و منظم و متعهدانه بنشینم و از کتاب‌ها و کتابخانه‌ها، خبر و مأخذ در بیاورم. بنابراین آنچه را که خواهم گفت به‌عنوان یک کار تحقیقاتی مستند و مطلوب نگاه نکنید بلکه به‌صورت خاطرات و کلیاتی بنگرید که ضمن آن نکاتی اشاره و استخراج شده باشد.

اما خوشبختانه آقای بسته‌نگار قسمتی - قسمت مهمی - از برنامه‌ی بنده را در طی چهار پنج جلسه بحث انجام داد که هم مستند بود و هم منظم.

در بیانات ایشان دیدید که فقها و متکلمین شیعه از ابتدا مسئله‌ی حکومت یا ولایت را با مسئله‌ی امامت و خلافت و وصایت توأم گرفته و برخلاف برادران

اهل تسنن روی آن تکیه و برای خدا تعیین تکلیف کرده‌اند. گفته‌اند انسان که نام آن از انس می‌آید اصولاً مدنی الطبع و اجتماعی بوده و اجتماع باید اداره شود و چون ابناء بشر جاهل و غافل و عاصی هستند و مصلحت و خسران خود را نمی‌شناسند و محتاج به راهنمایی و پیشوا و حاکم صالح عادل دارند، بر خدا واجب است و اقتضای لطف چنین است که شخص صالح معصومی را برای امامت و اداره‌ی اُمت تعیین و مأمور نماید و بر مردم واجب است از او اطاعت کنند. چنین شخصی در مرحله‌ی اول ائمه معصومین‌اند و بعد از غیبت امام زمان، هر حاکم و سلطان و امامی غاصب است و ناحق. بسیاری از فقها و علماء به‌همین جا متوقف شده، انتظار ظهور امام زمان را می‌کشند. برخی دیگر به‌موجب روایاتی که نقل می‌کنند، امامت و رهبری و ولایت و حکومت را حق فقهای عادل عالم می‌دانند و ولایت فقیه را ادامه‌ی رسالت انبیاء و مصداق: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> دانسته‌اند: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup> را به خودشان تسری داده، برای ولی فقیه حق تصرف در اموال و نفوس قائل‌اند.

به این ترتیب آقای بسته‌نگار زحمت بنده را کم کرده در یک مجموعه‌ی منظمی آراء و عقاید روحانیت شیعه را در قرون گذشته و در دوران مشروطیت، و تا زمان حاضر فهرست کرده نشان داد که نظریات و فتاوی آن‌ها طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد که یک طرفش نفی هرگونه آزادی و برابری و حق رأی و قانون دولتی و حاکمیت اکثریت از ناحیه‌ی ملت بوده، باید صد درصد مقلد و مطیع ولی فقیه باشند، و طرف دیگرش حق حاکمیت ملی به‌صورت دموکراسی و رأی اکثریت می‌باشد. آنچه می‌ماند و شرکت‌کنندگان قبلی در بحث ظاهراً متعرض آن نشده یا فقط اشاره و اظهارهایی کرده‌اند، تعیین تکلیف برای حکومت و سیاست از ناحیه اسلام و دیانت می‌باشد. آیا اولاً خود اسلام حکومت اُمت و اجتماع را برای خدا و پیغمبران و اولیاء خاص خدا مقرر داشته از افراد و ملت‌ها سلب این حق یا مسئولیت را نموده است؟ و ثانیاً آیا سیستم و نظام مشخصی برای حکومت و سیاست و امور دیگر اجتماعی مانند اقتصاد و رفاهیات و غیره تشریح شده است؟ در این زمینه در نوشته‌ها و گفته‌های سابق مطالب و نظریاتی را دیگران و خود بنده

۱. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند اطاعت کنید ...

۲. احزاب (۳۳) / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان نزدیک‌تر است ...

گفته‌ایم<sup>۱</sup> و اینک به صورت جمع و جورتر و حال‌تر بیان می‌کنیم، و البته توجه و نظرمان بیشتر معطوف به اسلام خواهد بود.

### هدف و وظیفه دین و رسالت پیغمبران

بعضی از معتقدین و مدافعین متجدد دین عقیده دارند که پیغمبران آمده‌اند تا عدالت و روابط انسانی و صلح و سلامت در جوامع ایجاد نموده، مردم را به کمال و سعادت برسانند.

این حرف را که خیلی هم زیبا و معقول و مطلوب به نظر می‌آید- و شاید در عمل و نتیجه‌ی نهایی، حاکمیت دین یا یکی از نتایج آن همین باشد- وقتی با منابع اصیل مثلاً قرآن روبه‌رو می‌کنیم درست در نمی‌آید. خود خدا و رسول اکرم این را نمی‌گویند و رسالت پیغمبر در این زمینه نبوده، شاید همه تعجب کنید اگر بگوییم که دین نیامده است که دنیای ما را آباد کند و دستورالعملی برای اداره اجتماع و اقتصاد و سیاست و حکومت و غیره بدهد. البته نیامده است که دنیایمان را خراب کند یا نفی و انکار نماید؛ بلکه بالعکس به دنیای ما چه فردی و چه اجتماعی نظر دارد و آن را بهبود و سلامت و سعادت می‌بخشد ولی به عنوان محصول فرعی (SOUS-PRODUIT). در سنوات اخیر خیلی تمایل پیدا شده است که ادیان توحیدی و از جمله اسلام و قرآن را در ردیف مکتب‌های سیاسی- فلسفی بگذارند و اصول و احکام ادیان را با ایدئولوژی‌های سیاسی مقایسه نمایند.

آن هدف و غرضی که در قرآن به عنوان مأموریت پیغمبران بیش از هر چیز جلوه دارد و تکرار می‌شود برگرداندن انسان‌ها از شرک و پرستش غیرخدا است و سوق دادنشان به سوی خدا و به غرض اصلی از خلقت که در سوره‌ی ذاریات (۵۱) فرموده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.  
مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.»

۱. از جمله در «بعثت و ایدئولوژی»، «علمی بودن مارکسیسم»، مقاله «دین و آزادی» در جلد اول بازیابی ارزش‌ها- مقاله «ایران و اسلام» در جلد دوم بازیابی ارزش‌ها- و در مقاله «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها» در بحث توجه به فرد و تزکیه شخصیت به عوض جمع و دولت بوده است.  
«بعثت و ایدئولوژی» در جلد اول مجموعه‌ی آثار است، «علمی بودن مارکسیسم» در جلد دهم مجموعه‌ی آثار قرار دارد و سه مقاله‌ی «دین و آزادی»، «ایران و اسلام» و «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها» از آثار مندرج در جلد بیست و پنجم مجموعه‌ی آثار می‌باشد (ب.ف.ب).

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.<sup>۱</sup>

در سوره‌های اعراف (۷)، هود (۱۱)، انبیاء (۲۱)، همه جا از زبان انبیاء به این ترجیع‌بند تنها یا ترجیع‌بند اصلی برمی‌خوریم. در سوره‌ی اعراف (۷):

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.»<sup>۲</sup>

«وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ.»<sup>۳</sup>

«وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ.»<sup>۴</sup>

«وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.»<sup>۵</sup>

صحبت پرستش خدا نیست، از فساد و انحراف اجتماعی صحبت می‌کند.

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶ تا ۵۸: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

نه از آنان روزی‌ای می‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

زیرا خداست روزی‌رسان نیرومند و برقرار.

۲. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ من از معجزات روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

۳. اعراف (۷) / ۶۵: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ چرا پروا نمی‌کنید؟

۴. اعراف (۷) / ۷۳: و بر قوم ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب‌اختیارتان فرا رسیده است؛ این ماده شتر خداست به‌عنوان نشانه‌ای برای شما، به حال خود رهاش کنید تا در زمین خدا چرا کند و آزاری به او نرسانید که عذابی دردناک شما را فرا خواهد گرفت.

۵. اعراف (۷) / ۸۰: و لوط را [به یاد آر] آنگاه که به قوم خود گفت: چرا به عمل بی‌شرمانه‌ای دست می‌زنید که هیچ یک از جهانیان پیش از شما مرتکب نشده است؟



قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ<sup>۱</sup>

یک مطلب اخلاقی اجتماعی اقتصادی اضافه شده است که می‌تواند اخلاقی صرف باشد.

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ.

حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَيَّ اللَّهُ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.»<sup>۲</sup>

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ»<sup>۳</sup>

۱. اعراف (۷) / ۸۵ و ۸۶: و بر [اهل] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب‌اختیاران فرا رسیده است؛ [سنجش] پیمان و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

بر سر هر راهی [به کمین] منشینید که با تهدید، افراد باایمان را از راه خدا بازدارید...

۲. اعراف (۷) / ۱۰۳ تا ۱۰۵: پس از پیامبران گذشته، موسی را با آیات خویش بر فرعون و سران [قوم]ش برانگیختیم، اما آنان [با تکذیب خود نسبت به آیات ما ستم] و ناسپاسی [کردند]؛ بین سرانجام تبهکاران چگونه بود!

موسی گفت: ای فرعون، من رسولی از سوی صاحب‌اختیار جهانیانم.

سزاوار است که در مورد خدا جز به راستی و حق سخن نگویم؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب‌اختیاران آورده‌ام، پس دودمان یعقوب را [آزاد کن و] در اختیار من بگذار.

۳. اعراف (۷) / ۱۷۲ و ۱۷۳: [به یاد آر] آنگاه که صاحب‌اختیار تو از پشت بنی‌آدم نسلشان را پدید آورد و [به زبان فطرت] آنان را بر خودشان گواه ساخت که: مگر من صاحب‌اختیار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم؛ [این گواهی را به زبان فطرت گرفتیم]، تا روز رستاخیز نگویند از این [توحید] بی‌خبر بودیم. یا نگویند که پدران ما از قبل مشرک بودند...

و در آخر سوره و جمع بندی:

«وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْعُدُوِّ  
وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْعَافِلِينَ.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ.»<sup>۱</sup>

در سوره‌ی هود (۱۱):

«الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ.»<sup>۲</sup>

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْاَلِيمِ.»<sup>۳</sup>

«وَالَّذِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ.»<sup>۴</sup>

«وَالَّذِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ

رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ.»<sup>۵</sup>

۱. اعراف (۷) / ۲۰۵ و ۲۰۶: صاحب‌اختیارت را در درون خویش به زاری و با ترس [از عقوبتت]، بدون آوای بلند، بامداد و شبانگاه یاد کن و از یاد او غافل مباش. آنان که مقرب صاحب‌اختیار تو هستند، از بندگی‌اش گردنکشی نمی‌کنند و او را تقدیس نموده و [فقط] بر او سجده می‌برند.

۲. هود (۱۱) / ۱ و ۲: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.

[پیامش این است] که جز خدای را بندگی نکنید؛ من از جانب او برای شما هشداردهنده و بشارت دهنده‌ام.

۳. هود (۱۱) / ۲۵ و ۲۶: نوح را [با این پیام] بر قومش فرستادیم که من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم. و اینکه جز خدای را بندگی نکنید، که از عذاب روزی دردناک بر شما بیمناکم.

۴. هود (۱۱) / ۵۰: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ شما [با پرستش بت‌ها] دروغ پردازانی بیش نیستید.

۵. هود (۱۱) / ۶۱: و بر قوم تمود برادرشان صالح را [فرستادیم]، گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ اوست که شما را از زمین پدید آورد و آبادانی آن را به شما وا گذاشت، پس از او آموزش بخواهید و به درگاهش بازایید، که صاحب‌اختیار من [به همه] نزدیک و پاسخ‌دهنده است.

«وَالِي مَدِينٍ أَحَاهُمْ شُعْبِيًّا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْبَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»<sup>۱</sup>

در سوره‌ی ابراهیم (۱۴):

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»<sup>۲</sup>

در سوره‌ی مریم (۱۹):

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»<sup>۳</sup>

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»<sup>۴</sup>

در سوره‌ی انبیاء (۲۱):

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»<sup>۵</sup>

«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»<sup>۶</sup>

۱. هود (۱۱) / ۸۴: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ و پیمانہ و ترازو را مکاهد، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و [لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۳۵: [به یاد آر] هنگامی که ابراهیم گفت: صاحب‌اختیارا، این سرزمین را [محل] امن قرار ده و من و فرزندانم را از بندگی [طاغوت‌ها و] بتان برکنار دار.

۳. مریم (۱۹) / ۴۱ و ۴۲: در این کتاب از ابراهیم یاد کن که پیامبری راست گفتار بود. آنگاه که با پدرش گفت: پدرم، چرا [خدای] را رها کرده چیزی را بندگی می‌کنی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و هیچ اثری برای تو ندارد؟!

۴. مریم (۱۹) / ۴۴: پدرم، شیطان را بندگی مکن، که او در مقابل خدای رحمان نافرمان بود.

۵. انبیاء (۲۱) / ۵۱ و ۵۲: و قبلاً به ابراهیم کمالی که سزوارش بود عطا کردیم و نسبت به او شناخت داشتیم. آنگاه که به پدر و قومش گفت: این مجسمه‌ها [ی بی‌جان] چیست که شما به خدمتش ایستاده‌اید؟

۶. انبیاء (۲۱) / ۵۶: گفت: صاحب‌اختیار شما، [همان] صاحب‌اختیار آسمان‌ها و زمین است، همان کسی که آنها را آفریده است و من بر این [واقعیت] گواهم.

البته همه‌ی انبیاء چنین نبوده‌اند و از مأموریت‌ها و از تعلیمات و برخوردهای دیگر هم صحبت می‌شود ولی اساس و عمده همین مسئله دفع شرک بوده است. در سوره‌ی مؤمنون (۲۳) در خطاب کلی گفته می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

و پشت سرش می‌فرماید:

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»<sup>۲</sup>

در داستان آفرینش و گزینش آدمیزاد، از ارسال پیغمبران چنین خبر داده می‌شود:

«يَا بَنِي آدَمِ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ»<sup>۳</sup>

### آیات قرآن راجع به حکومت و اداره‌ی اجتماع

فقط دو آیه در قرآن وجود دارد که راجع به حکومت و اداره‌ی اجتماع ما صراحت دارد (یعنی امر)، دستور و تذکری می‌دهد یا ارائه تکلیف می‌کند؛ یکی «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۴</sup> است و دیگری «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۵</sup>. و این نکته بر دو مطلب دلالت می‌کند. اولاً دموکراسی و رای سری یا آراء مردم، و ثانیاً مربوط و متعلق بودن حکومت به خود مردم، و عدم دخالت دین یعنی خدا و پیغمبر در این کار. بنابراین اصرار و فشار بعضی‌ها که می‌خواهند از قرآن سیستم حکومتی یا حکومت اسلامی بیرون بیاورند بیهوده است، مگر اینکه همان حکومت مردم بر مردم یا دموکراسی باشد.

### سوغات غرب به شرق در قلمروی سیاسی و فرهنگ اجتماعی

مبداء و مسیر صحبت‌م را پدیده‌ی بزرگ تاریخی قرن خودمان، یعنی تماس و برخورد غرب با شرق، و با تمدن و فرهنگ و تفوق‌های آن از قرن هجدهم به بعد قرار می‌دهم که عامل تحریک عمده و تسلط و تغییرات اساسی و کلی گردیده است.

۱. مؤمنون (۲۳) / ۵۱: ای رسولان، از نعمت‌های پاکیزه استفاده کنید و به شایستگی عمل کنید، که از رفتارتان آگاهم.

۲. مؤمنون (۲۳) / ۵۲: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد، و من صاحب‌اختیار شما هستم، پس از [نافرمانی] من پروا کنید.

۳. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند...

۴. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

۵. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

در قلمروی سیاسی و در فرهنگ اجتماعی، آنها دو سوغات آوردند (یا ما دو سوغات اخذ کردیم):

(۱) تفکیک دین از سیاست یا لائسیته،

(۲) ناسیونالیسم، آزادی و دموکراسی، و ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌های سیاسی.

این دو ارمغان یا اندیشه و ایده، اصولاً زاینده رنسانس خودشان و عکس‌العمل در برابر هزار سال اقتدار کلیسا و حاکمیت دین در اروپا بود و با شرایط و سوابق ما نمی‌خواند. ما ضمن اینکه تحت تأثیرش قرار گرفتیم و گروه‌هایی به آن طرف رفتند، عکس‌العمل‌هایی هم در اردوی مخالف ایجاد شد. عکس‌العمل در برابر طرد روحانیت و تفکیک دین از سیاست، موجب ورود روحانیت شیعه به سیاست و امور اجتماعی شد که سابقه نداشت: انقلاب مشروطیت، انقلاب اسلامی، و ولایت فقیه آن.

عکس‌العمل در برابر ایدئولوژی‌های سیاسی، احیای فکر اسلامی و دینی، و انتساب اهداف و برنامه‌های اجتماعی و انسانی و دنیایی به اسلام تا آنجا که هم گفتند اسلام و ادیان برای این آمده‌اند که روابط مردم را در خط صحیح و سالم و مفید بیندازند و جوامع را اداره کنند. عیناً همان‌طور که ایدئولوژی‌های سیاسی - فلسفی می‌نمایند. در صورتی که هیچ یک از این دو انتساب و استنباط صحیح نبود.

### مسائل و موضوعاتی که باید مطرح و جواب داده شود

از مجموع آن تأثیر و تأثرها یا عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها در این میدان وسیع سیاست و افکار، بلبشوی عجیبی به وجود آمده، ایران را میدان تلاطم، تحیر و تفحص و تلاش کرده است. خوب است که بررسی و سعی کنیم و آنچه را که حقیقت و حق است بیرون بیاوریم. مسئله دیانت و حکومت را مطرح نماییم. حتی نسبت به خیلی باورها و پذیرفته‌ها شک و تجدید نظر نماییم. این مسائل و موضوعات را جا دارد مطرح کنیم و جواب بدهیم:

آیا ادیان الهی و بخصوص اسلام یک ایدئولوژی مکتب اجتماعی است و برای بهبود و اصلاح و اداره‌ی اجتماع آمده است؟

آیا هدف انبیاء دنیا سازی بوده است؟ اگر چنین است، اسلام چه نظام حکومتی را تعیین کرده است، و حکومت اسلامی چیست؟ همچنین اقتصاد اسلامی، فرهنگ اسلامی و غیره؟

اگر نظام حکومتی و سیستم‌های اقتصادی و غیره تعیین نشده است، آیا هیچ گونه

ضابطه و اصول و احکامی هم وجود ندارد؟

در ایدئولوژی‌های سیاسی - فلسفی و در نظام‌های حکومتی آنچه محترم و مقدس و اصل است، دولت، مملکت، جامعه یا طبقه می‌باشد و معمولاً فرد فدای جمع می‌شود و در خدمت جمع قرار می‌گیرد که مفید به جامعه باشد. آیا قرآن هم همین روش و برنامه را دارد؟

اگر ادیان الهی برای اداره اجتماع و تامین و تربیت دنیا نیامده باشند پس هدفشان چه بوده است و برای چه برنامه‌ای آمده‌اند؟  
آیا خداوند پیغمبران را مأمور نبوت و تعلیم و اجرای دیانت کرده است و هم مأمور حکومت و ولایت؟

بر طبق قرآن و سنت رسول و ائمه، حاکمیت و مدیریت جوامع و حکومت الله با چه کسی و چه مقامی باید باشد؟

مقصود از ولایت که در قرآن و حدیث آمده است چیست؟

مرز میان دیانت و حکومت کجا است؟

آیا خدا مأموریت اجرایی در امور دینی مردم را به کسی داده است؟ و دیانت احتیاج و اتکایی به حکومت دارد؟ یا اینکه حکومت صرفاً برای امور دنیایی مردم است؟

روحانیت در این وسط چه نقش و وظیفه‌ای دارد؟ و سرنوشتش در رابطه با حکومت و سیاست چگونه پیش‌بینی می‌شود؟

**گروه آیات بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲ و نکاتی که از آنها به دست می‌آید**

ما به جای اینکه تک تک این سوالات را تیتیر کرده جدا جدا جواب بدهیم از آیات گروهی قرآن استفاده کرده، دو گروه از آیات را مطالعه و سعی می‌نماییم از لابه لای آنها تا آنجا که ممکن است جواب‌هایی برای مسائل فوق به دست آوریم و بعد با استمداد از آیات و احادیث و احکام دیگر، به رفع ابهام‌ها و طرح جوانب مسائل پردازیم.

اولین گروه، گروه آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره‌ی بقره (۲) است که مبتنی به سلطنت داوود می‌شود و دیگری، گروه آیات ۳۴ تا ۴۲ سوره‌ی شوری (۴۲) است که جامعه‌ی نمونه مومنین را توصیف می‌نماید.

گروه آیات سوره‌ی بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲ :

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ  
 ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ  
 الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا  
 مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ  
 عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتِي يَكُونُ لَهُ  
 الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ  
 اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ  
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ  
 وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ  
 لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.<sup>۱</sup>

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ  
 فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا  
 إِلَّا مَنْ بَدَأَ يَتْرُقَ إِلَيْنَا حَامِلًا فَوَاصِلًا»

۱. بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۴۸: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن تا [به فرماندهی او] در راه خدا جنگ کنیم؛ [پیامبرشان] گفت: آیا چنین نیست که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از آن سر باز زنید؟ گفتند: چگونه ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ و چون جنگ بر آنها مقرر شد، جز معدودی از آنان، همه از جنگ روی برتافتند [و به خود ستم کردند]؛ و خدا به حال ستمگران داناست. پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی شما انتخاب کرده است؛ گفتند: چگونه او که اموالی در اختیارش نیست بر ما فرمانروایی داشته باشد، در حالی که ما خود به فرمانروایی سزاوارتریم؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است؛ و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست. پیامبرشان به آنان گفت: نشانه [صلاحیت] فرمانروایی او این است که صندوق [معهود] برای شما می‌رسد که [موجبات] آرامش خاطر از جانب صاحب‌اختیاران و بازمانده‌ای از میراث خاندان موسی و هارون در آن است، و در حالی [می‌رسد] که فرشتگان آن را حمل می‌کنند؛ مسلماً در این [رویداد] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا  
 الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِّنْ فِئَةٍ  
 قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.  
 وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا  
 وَأَنْصُرْنَا عَلَيَّ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.  
 فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ  
 وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ  
 وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.  
 تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.<sup>۱</sup>

#### تکاتی که از این آیات می‌توانیم در بیاوریم:

- ۱- تفکیک اصولی حکومت و سلطنت از نبوت و توأم شدن استثنایی آن (برای: داوود، سلیمان، موسی، و پیغمبر آخر الزمان ولی نه ابراهیم، نه عیسی و نه نوح).
- ۲- امضای خدا در زیر نظام سلطنتی ولی با شرایط و ترتیبات و ضوابط، و در هر حال، رضایت و درخواست و انتخاب خود مردم. جای صحبت و بحث تفکیک دین از سیاست است.

۱. بقره (۲) / ۲۴۹ تا ۲۵۲: هنگامی که طالوت لشکر کشید، [به سربازان خود] گفت: خدا [میزان پایداری] شما را به وسیله یک نهر آب آزمایش خواهد کرد؛ هر که از آب آن بنوشد، از [یاران وفادار] من نیست؛ و هر که از آن نجشد، از [یاران] من به شمار می‌آید، مگر آنکه با دست خود مثنی [از آن] برگیرد؛ [اما] همگی جز عده قلیلی از آن [جویبار] نوشیدند؛ هنگامی که طالوت و مؤمنان همراهش از آن نهر گذشتند، [افراد سست عنصری که سیراب شده بودند] گفتند: امروز ما تاب [هماوردی با] جالوت و سپاهیانش را نخواهیم داشت؛ [ولی] کسانی که یقین داشتند به لقای خدا نایل خواهند شد، گفتند: چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانونمندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند؛ و خدا با شکیبایان [و پاداران] است. و چون آنها در برابر جالوت و سپاهیانش موضع گرفتند، گفتند: صاحب اختیار، بر ما شکیبایی و پایداری ببار و گام‌های ما را ثبات بخش و ما را بر انکارورزان پیروز گردان. آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون‌بخشی دارد. این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم؛ و تو در زمره پیامبرانی.



- ۳- سلطنت برای جنگ، و جنگ برای دفاع از وطن (خانه و خانواده). دفاع مردم هم به عهده خودشان است و این دفاع، دفاع خدایی و سبیل الله است.
- ۴- انتظار خدا از تقاضای مردم برای حکومت و سلطنت و وضع قوانین جنگی یا حکومتی. امضای حق تصمیم‌گیری و مسئولیت ملی.
- ۵- مُلْک و حکومت از آن خدا است ولی خدا به بشر واگذار می‌کند (وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ)¹ و امانت است.
- ۶- موروثی بودن و متمول بودن را قرآن امضا نمی‌کند. جسم و زور پهلوانی داشتن و دانایی و دانش کار داشتن را از لوازم آن می‌داند.

### مطالب وابسته و حاشیه و استنباط‌های کلی:

- ۱- ولایت و نبوت دو فونکسیون جدا است.  
در مورد موسی، اول مأموریت است و بعد نبوت. در تورات پیش‌بینی و منع گرایش به استبداد شده است.  
در مورد پیغمبر خودمان «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» گفته می‌شود، به رأی اکثریت عمل می‌کند. علی (ع) هم همین‌طور. در نهج البلاغه می‌فرماید حاکم مردم‌اند.
- ۲- حکومت و سلطنتی که مورد بحث است برای جنگ است نه برای چیزهای دیگر. همه‌ی انبیاء (از جمله ابراهیم، نوح، یعقوب، اسحق، یوسف، ایوب، ذکریا و خود عیسی چنین بوده‌اند). و کمک جنگ دفاعی است و دفاع هم به عهده‌ی خود مردم است.
- ۳- در عین اینکه در این آیات و در جاهای دیگر هیچ نظام حکومتی خاصی را چه سلطنت، چه مشروطه، و چه دموکراسی یا کمونیستی و تئوکراسی را تعیین نمی‌کند، نسبت به حکومت و اداره‌ی امت و اجتماع بی‌طرف نیست و دستورها و اصول و ضوابطی را تعیین می‌نماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»²

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، ...  
۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهه‌ات می‌کشد؛ ...

أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۱</sup>

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ  
اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۲</sup>

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ  
لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»<sup>۳</sup>

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ»<sup>۴</sup>

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۵</sup>

۴- ملک و حکومت از آن خدا است ولی خدا به هر کس بخواهد واگذار می‌کند  
(والله يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ)<sup>۶</sup> و این ملک و حکومتی که امضای خدا را دارد، باید  
توأم با حکمت و علم و نیرو باشد.

۵- همه جا صحبت و عنایت روی ناس است یعنی تعهد و وظیفه نسبت به ناس، نه  
استبدادی فعال مایشائی و مالک الرقابی، که حکومت برای مردم و حق مردم است.  
حکومت حقی است و امانتی است از جانب مردم که باید به آنها رد کرد. در امور

۱. نساء(۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم  
داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۲. حدید(۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص  
حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن  
سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش  
را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۳. بقره(۲) / ۲۰۵: و چون به حاکمیت برسد، تلاش می‌کند تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود  
کند؛ در حالی که خدا تبهکاری را دوست ندارد.

۴. فجر(۸۹) / ۱۱ و ۱۲: هم آنان که در سرزمین‌ها سر به طغیان برداشتند.  
و بسیار تبهکاری کردند.

۵. شعراء(۲۶) / ۱۸۳: حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.

۶. بقره(۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، ...

رسالت و نبوت، پیغمبران در برابر خدا مسئول‌اند و مأمور از جانب خدا، و اینجا در برابر مردم. حتی در آیه سوره حدید (۵۷) هم، باز ناس است که قیام به قسط می‌نماید. یعنی حکومت دموکراسی و حرکت دسته‌جمعی. پس نوع حکومتِ مرضی خدا، باید مرضی ناس و همکاری با مردم باشد، یعنی دموکراسی («كَيْفَ تَكُونُونَ يَوْمَی وِ الْاِنْسِ عَلٰی دِیْنِ مَلُوْكِهِمْ»<sup>۲</sup>).

۶- موازین و ضوابط و اصولی که تعیین شده است. عدم تبعیت از هوای نفس، حکم به حق، راه خدا را در پیش گرفتن، امانت‌داری، حکم به عدل، قیام به قسط که در آیه سوم آمده است. فساد را خدا دوست ندارد، و ولایت نباید باعث هلاک حرث و نسل شود.

۷- در آیه سوره حدید (۵۷) تصریح به تنزیل موازین و ضوابط در کنار کتاب شده است. ولی کی اجرا کننده است؟ خود مردم؟ رفع آن اشتباه که این دستور انقلاب و مبارزه و سرنگون کردن سلاطین و دیکتاتورها است. وسیله را هم خدا می‌فرستد، هم برای معیشت و معاش، و هم برای جنگ و دفاع و جلوگیری از تجاوز. ما هستیم که باید از آیین هم استفاده‌ی صلح‌جویانه ببریم و ضمناً هم در راه خدا کمک بکنیم و هم از ناس آن استفاده کنیم.

۸- این مخاطب قرار دادن مردم در آیات برای حکومت کردن در میان مردم، فساد نکردن، احسان کردن، رد امانات کردن، وفای به کیل و قسط نمودن، قیام به قسط کردن، می‌رساند که خود مردم هستند که عامل امور و حاکم می‌باشند، نه زمام‌داران خاص. حکومت از آن مردم است و اختصاص به طبقه خاص انبیاء و اولیاء و فقها ندارد. ضمناً انبیاء فقط معیار را می‌گویند و حکم را می‌دهند.

۹- اما قسط که در اینجا آمده است خیلی مبهم و تاریک است. از آن استفاده‌ی مساوات و جامعه اشتراکی بدون طبقه و اختلاف کرده‌اند یا عدالت اجتماعی گفته‌اند و تا جامعه بی‌طبقه و توحیدی هم پیش رفته‌اند.

### قسط و عدل مترادف هم نیستند

مترجمین و مفسرین هم، قسط و عدل را مترادف گرفته‌اند. در حالی که در قسط، اندیشه کمیّت و اندازه به جای کیفیت می‌آید، و موازین و قوانین و حقوق را به‌طور

۱. حدیث نبوی: هر طور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می‌شود.

۲. حدیث نبوی: مردم در دینشان پیرو حاکمانشان هستند.

دقیق رعایت کردن است. رفتار بالسویه و یکنواخت با مردم بر مبنای قرار و میزان معین مقبول. جاهایی که کلمه قسط آمده است، و چیزهایی که همراه آن آمده است را از نظر بگذرانیم:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

«فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»<sup>۲</sup>

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ بِالْقِسْطِ أَمْوَاحَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَنُؤْتِيَهُم مِّنْ ثَمَرَاتِهَا وَلَا يَتَمَنَّوْنَهَا»<sup>۳</sup>

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ بِالْقِسْطِ أَمْوَاحَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَنُؤْتِيَهُم مِّنْ ثَمَرَاتِهَا وَلَا يَتَمَنَّوْنَهَا»<sup>۴</sup>

«وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۵</sup>

«وَإِنَّ حَكْمَتَ فَاحِكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۶</sup>

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»

---

۱. انعام (۶) / ۱۵۲: ... و [سنجش] پیمانه و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ ...  
۲. اعراف (۷) / ۸۵: ... [سنجش] پیمانه و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ ...  
۳. هود (۱۱) / ۸۴ و ۸۵: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمانه و ترازو را مکاهید، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و [لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.  
۴. ای قوم من، پیمانه و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.  
۵. انبیاء (۲۱) / ۴۷: میزان‌های عدالت را در روز رستاخیز مستقر خواهیم کرد...  
۶. مائده (۵) / ۴۲: و [لی] اگر داوری کردی، به عدالت میانشان داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد.

أَلَا تَطْعَمُوا فِي الْمِيزَانِ.

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.<sup>۱</sup>

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ  
أَوْ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»<sup>۲</sup>

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ  
شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ  
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ.

وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْ مِ الْمُسْتَقِيمِ.»<sup>۴</sup>

قسط همه جا با میزان و ترازو آمده است و ترازو کارش درست سنجیدن و تعادل و متعادل کردن است، دریافت و تعهد با تحویل و تعهد، و کم فروشی و برخلاف قوانین معامله عمل نکردن است. رعایت موازین و مقررات و معیارها را کردن است.

### در گروه آیات شورا(۴۲) / ۳۶ تا ۴۴، طرف خطاب خود مردمند

سوره‌ی شورا(۴۲)، آیات ۳۶ تا ۴۴:

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ  
لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.

۱. الرحمن(۵۵) / ۷ تا ۹: و آسمان را برافراشت و میزان [عدالت] را مقرر داشت.

که در سنجش تعدی نکنید.

و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

۲. نساء(۴) / ۱۳۵: ای ایمان آوردگان، همواره برای عدالت ایستاده باشید و برای خدا گواهی دهید، هرچند

که به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان [تان] باشد؛ ...

۳. مائده(۵) / ۸: ای ایمان آوردگان، همواره برای خدا ایستاده باشید و به عدالت گواهی دهید و دشمنی با

گروهی [از مردم، به بی عدالتی و ادارتان نکنند؛ عدالت ورزید، که به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا

کنید، که او به آنچه می کنید آگاه است.

۴. شعراء(۲۶) / ۱۸۱ و ۱۸۲: پیمان را تمام بدهید و کسر نگذارید.

و با میزان درست بسنجید.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ.  
وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا  
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ.  
وَجَزَاءَ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ  
الظَّالِمِينَ.

وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ.  
إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ  
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.  
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ  
يَقُولُونَ هَلْ إِلَيَّ مَرَدٌّ مِّنْ سَبِيلٍ»<sup>۱</sup>

در این آیات، و در تمام آنها، همه جا طرف خطاب خود مردمند، و خطاب  
بیشتر به صورت فرد فرد جامعه است نه خود جامعه. بدون آنکه از یک فرد بالاسر یا

۱. شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۴: آنچه به شما داده شده است، برخورداری [گذرای] زندگی دنیاست؛ و آنچه نزد  
خداست، برای مؤمنانی که بر صاحب اختیارشان توکل می‌کنند، بهتر و پاینده‌تر است.  
و [نیز برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کناره می‌گیرند و آنگاه که به خشم درمی‌آیند،  
گذشت می‌کنند.

و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به  
مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.  
و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی‌خیزند.  
جزای هر بدی مقابله به مثل است؛ و هر که گذشت کند و [کار را] به صلاح آورد، پاداشش با خداست؛  
به راستی او ستمگران را دوست ندارد.

البته آنان که پس از ستمی که دیده‌اند، انتقام گیرند، هیچ راه [ملامت]ی بر آنان نیست.  
راه [ملامت] بر ستمگرانی گشوده است که به ناحق در زمین برتری خواهی می‌کنند؛ آنان عذابی دردناک  
[در انتظار] دارند.

اما هر که شکیبایی و گذشت کند، نشان قدرت اراده [او] است.  
هر که را خدا گمراه کند، بعد از خدا کارسازی نخواهد داشت؛ و ستمگران را می‌بینی آنگاه که عذاب  
را مشاهده کنند، می‌گویند: آیا راه بازگشتی هست؟

نماینده، رابط یا حاکم صحبت شده باشد. چه به نام مَلِک و سلطان و شاه، چه به نام فرد منتخب مردم، و چه به نام یک مجلس یا موسسه عمومی.

احکام و سفارش‌ها کلی و عبادی است که فرد را به اول سرچشمه می‌گذرد و به نظر می‌آید که فقط یکی از آنها جنبه‌ی اجتماعی و اداری جامعه یا حکومت را داشته باشد که بعد از مشروطیت ما، خیلی هم مورد استناد قرار گرفته است: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup>. در حالی که ظاهراً موضع ناچیزی در ضمن سایر احکام و سفارش‌ها دارد. و مع ذلک نام خود را به کُلِّ سوره داده است. اگر دقت کنیم می‌بینیم سایر دستورات نیز در همین عبادی بودن، خالی از تأثیرات اجتماعی و اداری یا حکومتی نیست.

در سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۶ ایدئولوژی و هدف جامعه است، در برابر دنیاپرستی که هدف تمدن امروزی غربی و شرقی است.

آیه ۳۷ قلمروی دادگستری و دوائر انتظامی است.

آیه ۳۸ اولش ایدئولوژی و عبادی است و آخرش اقتصادی است، اقتصاد آزاد غیردولتی، و با سیاست مصرفی و مالیات و عوارض و خدمات سروکار دارد.

آیه ۳۹ مبارزات اجتماعی و سیاسی ملی و وزارت دفاع است.

آیه ۴۰ روابط عمومی و ضوابط و فرهنگ اجتماعی یا تربیت و تفاهم ملی است و باز وزارت دادگستری.

همچنین آیه‌های ۴۱ و ۴۲ که دفاع اجتماعی و تاحدودی سیاست داخلی و خارجی و بین‌المللی (به دلیل فی الارض) و جانشین شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌شود.

آیه ۴۳ باز ارشاد اخلاقی فردی و اجتماعی، و روابط فرهنگ عمومی است.

آیه ۴۴ پرونده را می‌بندد و آب پاک به دست انسان‌ها می‌ریزد که اگر راه خلاف و خارج خدا را بگیرند و خدا هدف و رهبرشان نباشد، ولی و سرپرست و حکومت مطلوب نخواهند داشت و حوالت آنها به آخرت است.

در حکومت اسلامی، جامعه قوانین و اوامر خود را بر افراد دیکته و تحمیل نمی‌کند و جامعه حاکمیت بر فرد ندارد بلکه افراد به تبعیت از خدا، به جامعه خدمت می‌کنند و با مشورت و رایزنی با یکدیگر اداره‌اش می‌کنند:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۲</sup>

۱. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (و مسئولین و متصدیان امور) یکدیگر و همگی مسئول رعایای خود هستید.

یا:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>

اگر در یک جمع و جامعه‌ای این اهداف و اصول و احکام و اخلاق رعایت شود در اداره و حیات آن جامعه مشکل عمده‌ای باقی نخواهد ماند و کارها یا امرشان با همکاری و مشورت یکدیگر حل می‌شود. احتیاج به شاه و دولت و حکومت نخواهند داشت. برای نماز خواندن، انفاق کردن و نیکی و گذشت کردن، هر کس منفرداً تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند ولی در اداره‌ی جامعه و در «أَمْرُهُمْ» چون ارتباط و اتکاء به منافع و اطلاعات و نظریات و خدمات دیگران و به مجموعه دارد، مسئله مشورت در میان می‌آید. در هر حال، «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» به صورت یک عمل جزئی ساده جلوه کرده است که در صورت ایمان و اخلاق و احسان و انضباط، عملی است و آسان انجام خواهد شد. ضمناً - نکته مهم - نه هیچ وظیفه و نقشی به زعیم و رهبر و رئیس و روحانی و فقیه برای اداره‌ی جامعه داده شده، و نه اجرای دین به عنوان وظیفه‌ی دولت و حکومت در میان می‌آید.

خلاصه آنکه در یک قالب ایمانی - عبادی و اخلاقی اجتماعی، همه‌ی مسائل ارتباطی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، یا قضایی و سیاسی است.

سیاست به معنای اداره و مدیریت را جزئی و بابتی از ابواب دیانت و وظایف مؤمنین قرار داده است بدون آنکه حاکم بر دیانت باشد و یا دیانت امر بر آن؛ بلکه خود مردم و شور بین آنها را حاکم قرار داده است.

#### مسئله تفکیک یا عدم تفکیک دین از سیاست

حکومت منهای دین (کتاب محمد مهدی شمس الدین، ترجمه حسین شمس گیلانی - بهار ۱۳۶۲)، نقل از صفحه ۵:

این که می‌گویند دین و سیاست یکی است، صحیح نیست. اگر یکی بود همه پیغمبرها توأم با نبوتشان حکومت می‌کردند.

اینکه می‌گویند حکومت و سیاست و اداره‌ی مملکت اسلامی باید در دست فقها و ولی فقیه باشد و حکومت قلمروی خاص آنهاست، نیز غلط است.

به همان دلیل بالا و به دلیل اینکه ائمه‌ی ما چه حضرت امیر (ع) چنین مطالبه‌ای را

۱. حدیث نبوی: هر کس شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور مسلمانان نکرده باشد، مسلمان نیست.



نکردند و به علاوه، صرفِ روحانی و فقیه بودن ما را بی‌نیاز از سایر شرایط نمی‌کند. البته اگر مردم یک فقیهی و عالم دینی را برای شغل مدیریت یا ریاست و وزارت انتخاب کنند و آزادانه رضایت دارند اشکالی ندارد، خودشان می‌دانند و چه بسا در وجود و سابقه او سرمایه‌های اعلا و کافی وجود داشته است که استحقاق این کار را پیدا کرده است.

به طریق اولی و به فرض که حاکمیت دین بر سیاست و حکومت محرز باشد، حاکمیت روحانیت هیچ مجوزی ندارد و در هیچ آیه و حدیث و سنت نیامده است که زمام امورتان را به روحانیون - به صرفِ روحانی بودن - بدهید. تجربه نشان داده است که روحانیت علاوه بر عدم علم و آشنایی و تجربه و تربیت برای امر مدیریت و سیاست، به‌طور علی‌الاطلاق احراز قدرت و ثروت، او را از فضایل روحانیت و احترام در نزد مردم محروم کرده و قدرت و حاکمیتش بالمال سبب اعراض مردم از خود آنها و از دین و شرعیات و خدا می‌شود.

حال می‌آئیم سر اینکه توام شدن دین و سیاست از نظر قرآن و سنت چگونه است.

هر زمان که متدین خواسته است دیانتش را وارد و حاکم بر سیاست نماید و یا دولتیان و سیاستمداران و مبارزین سیاسی خواسته‌اند دین را وسیله پیشرفت و نفوذ و قدرت بسازند، در هر دو مورد نتایج خراب از آب در آمده و از هر دو جهت زیان برده‌اند (مرز میان دین و سیاست<sup>۱</sup> ۱۳۴۱/۶/۲۱ صفحه ۲۰ ذیل عنوان افراط و تفریط). در این کتاب گفته بودیم: (صفحه ۴۵ و ذیل عنوان این مرز کجا است و چگونه است؟):

«میان دین و سیاست جدایی و بی‌طرفی نیست، هر دو به هم کار دارند...  
وظیفه‌ی دینیِ علنی هر فرد مسلمان، نظر داشتن و فعالیت و دخالت در  
سیاست است و لازم است علم و لوازم این دخالت را تا حدودی که  
جنبه‌ی عمومی دارد فراگیرد.»

۱- دین نه تنها با سیاست بلکه با کلیه‌ی شئون زندگی و با جهان مرز مشترک دارد

۱. «مرز میان دین و سیاست» تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌های آثار می‌باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

ولی مرزی است یک طرفه. دین در زندگی و در اخلاق و عواطف و سیاست دخالت می‌کند هدف و جهت می‌دهد اما آنها نباید دخالت در دین نمایند و راه و رسم دین را تعیین کنند، در این صورت ناخالصی و شرک پیش می‌آید.

۲- دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می‌کند ولی آن طرف‌تر وارد جزئیات نمی‌شود...

۳- همین طور انتخاب متصدیان و طرز اداره‌ی کار، امری نیست که دیانت در آن نظر مستقیم داشته باشد و روحانیت بتواند در انتصاب‌ها و دستورالعمل‌ها به استناد مقام دینی خود دخالت نماید.

۴- ورود در سیاست به معنای اعم کلمه، و برطبق حدود و مرزهای فوق‌الذکر چون ضروری و ظاهراً واجب است، تدارک و توجه به مقدمات و شرایط و لوازم آن نیز واجب می‌شود... همه باید ناظر و ناصح زمامداران و مامورین دولتی باشند.

۵- دین و سیاست نباید با هم مخلوط و مشتبه شوند... در هر دو جا، رعایت اصالت و استقلال و آزادی لازم است.

\* \* \*

... یک جامعه مسلمانان حل شده است<sup>۱</sup> و حکومت - که باید شورایی باشد - مقام و نقش بزرگی ندارد. یعنی مسئله‌ای نمی‌ماند که مورد پیدا کند جز در کارهای عمرانی و اداری ساده (مثال کشور سوئیس که می‌گفتند عدلیه و محاکم قضائی ندارد و شکایت مردم و دخالت عدلیه سالی دو سه بار بیشتر پیش نمی‌آید. یا داستان سوال آن طبیب خارجی و جواب پیغمبر که چون افراد ما تا گرسنه نشوند چیزی نمی‌خورند و قبل از سیر شدن دست از غذا برمیدارند، احتیاج به طبیب ندارند و همچنین ضرب‌المثل انگلیسی:

An apple a day keeps doctor away

با ایمان و اخلاق و عمل افراد حکومت و حاکمیت و دولت از میان می‌رود. پس هدف از اول تا آخر خدا است و آخرت. طرف صحبت هم مردم‌اند و خود افراد. اداره اجتماع و رفاه و سلامت به دست افراد و از طریق عبادیات و اخلاق انجام

---

۱. در دست‌نوشته، بعد از بند ۵ چند سطر سفید گذاشته شده و مبتدای عبارت «یک جامعه مسلمانان حل شده است»، در صفحه‌ی بعد نوشته نشده و مشخص نیست. ترجیح دادیم از روی حدس و گمان آن را تکمیل نکنیم. به خاطر این نقص پوزش می‌طلبیم (ب.ف.ب.).

می‌شود. پس در مرتبه اول و حساسیت و اهمیت، در مقایسه فرد و اجتماع، فرد است که اصالت و اولویت دارد.

### مقایسه میان نظرات مکاتب امروزی دنیای متمدن و اسلام درباره‌ی فرد و جامعه یا مردم و حکومت

در اروپا بعد از سقوط حکومت‌های مطلقه‌ی کلیسا و پادشاهان و امرا که در برابر تمام آنها مردم و فرد محکوم به اطاعت و خدمت و مملوکیت بود، با پیش آمدن رنسانس و رواج افکار ناسیونالیستی، لیبرالیسم، دموکراسی، سوسیالیسم، کمونیسم و غیره، داعیه‌ی همه‌ی آنها دفاع از حقوق و ارزش انسان‌ها و مردم در برابر صاحبان زور و تزویر و زر بوده است و عنایت به مقام انسانیت ولی در عین حال، و به موازات آن یک سیر عمومی صعودی به طرف دولت و قدرت مرکزی و حکومت مشاهده می‌شود. غرضشان و ادعایشان دفاع از توده ناس و جامعه در برابر زورگویان و استعمارگران و استعمارکنندگان اهل سوءاستفاده است.

مکاتب غربی و شرقی اروپا (بیش از غربی‌ها) خواسته‌اند به ملت و به مردم، و به توده‌ی رنجبر اهمیت و اصالت بدهند. برای این کار آن را متشکل و مجتمع و قوی می‌نمایند و از جامعه و اجتماع و دولت که نماینده‌ی اجتماع است می‌خواهند مدافع خود و افراد و تأمین‌کننده‌ی احتیاجات و رفاه و ترتیبات دیگر باشد. خواه ناخواه فرد را به جرم اینکه ممکن است زورمند، ثروتمند، هوشمند و صاحب تمکن و برتری بوده، به دنبال جاه و سود و تسلط برود، محتاج، محدود، محکوم و مستخدم می‌نمایند. فرد فدای جمع می‌شود و زور و تزویر دست‌وبال او را می‌بندد. حتی در نظام‌های لیبرال و دموکراتیک که مدعی ارزش‌گزاری به «*individu*» (فرد) و آزادی و حیثیت و حقوق او هستند، دولت و حکومت است که روز به روز بیشتر متعهد، متشکل و مسلط می‌گردد. ابتدا به دلیل تقویت و مرکزیت در برابر فنودال‌های داخلی و دشمنان خارجی و سپس در برابر اعیان و رجال و سرمایه‌داران. فرد، خدمت‌گزار مزدور و حمایت‌شده‌ی جامعه می‌شود، و جامعه حافظ و حامی و معلم و مراقب فرد، و هدف و موضوع همه‌ی تلاش‌ها و تفکرها و سیستم‌ها می‌گردد. سعادت انسان‌ها از طریق دولت‌ها و جامعه‌ها تأمین می‌گردد. جمع انسان‌ها و جامعه ارزش و امنیت و قدرت و اصالت پیدا می‌کند و فرد حیثیت و استقلال خود را از دست داده، باید مندمج و مطیع و مستخدم جامعه گردد. انسان تبدیل به اسباب و به حیوان می‌گردد. اساس

استدلال هم در این است که چون انسان اصولاً سود طلب و خودپرست است و همین که آزاد گذارده شود سوءاستفاده می‌نماید و کلاه سردیگران و دولت و جامعه می‌گذارد، ضرورت دارد که محدود و مزدور شود و مسلماً دولت و دستگاهی که همه‌ی نیروها اعم از انسانی، اقتصادی، فکری، اداری و انتظامی و دفاعی را در خود جمع کرده است، قدرت و صلاحیت بیشتری برای اداره و برنامه‌ریزی و رهبری دارد. بنابراین تفحصات و مکالمات و مکاتب فلسفی و سیاسی و اقتصادی یکسره به جست‌وجوی بهترین نظام و سیستم حکومت و مدیریت و سازمان اجتماعی می‌رود. هدف هم همه جا، رفاه و سعادت دنیا است، چون غیر از دنیا و جهان موجود محسوس مسلم، چیز دیگری را نمی‌شناسند. همه‌ی این نظام‌ها، باوجود اختلافات مربوطه، نظام‌های دنیاپرستی، دنیاداری و دنیاسازی است. دنیاسازی نه به معنای پست و حیوانی و مادی کلمه، بلکه با محتوای وسیع و کامل و معقول سلامت و رضایت و عدالت و علم و ترقی و معنویات زندگی.

البته در این طریق، موفقیت‌های بزرگی هم به‌دست آورده‌اند ولی از یک طرف فرد انسان را از استقلال و آزادی و ارزش می‌اندازند و از طرف دیگر چون هدف دنیا است و دنیا هم از حیث ظرفیت تنگ است و محدود، و از حیث توقع و تمنا بینهایت می‌باشد، و حکومت جهانی واحد و امت واحد وجود ندارد، رقابت‌ها باعث جنگ و جدال دائم و صرف شدن سرمایه‌ها و نیروها در جهت تراحم و تخاصم و حذف یکدیگر می‌گردد.

#### ادیان و به‌خصوص اسلام و قرآن چه می‌گویند؟

در ادیان (و به‌طور اخص و روشن در اسلام و قرآن) قضایا صورت معکوس دارد:

۱- هدف زندگی و برنامه‌ی فعالیت‌ها، تأمین معقول و مطلوب دنیا نیست، خدا است و آخرت؛ اما آخرت از طریق دنیا (و دنیا ابتلاء و وسیله است) بنابراین جامع آخرت و دنیا، هر دو است.

۲- توجه اصلی به‌عنوان عامل تأمین زندگی و سعادت انسان، جامعه نیست (جامعه یا دولت، حزب، مکتب و غیره) و جامعه، نه فرد را عنداللزوم فدای خود می‌کند و نه تعهدی دارد؛ توجه روی انسان است و افراد، اما حرکت به‌سوی خدا و برنامه‌ی عبادت از طریق خدمت به خلق بوده، فرد در برابر جمع مسؤل و متعهد می‌باشد و سرنوشت قوم تابع سرگذشت نفوس یا افراد قوم است، بنابراین شامل فرد و جمع هر

دو می‌شود.

در سوره‌ی حمد (۱) که رکن نماز و از جهتی خلاصه‌ی قرآن است، هر فرد رابطه‌ی رضایت و سپاس با خدای ارباب این دنیا و مالک سلطان روز جزا برقرار می‌سازد ولی تعهد عبادت و استعانت و درخواست برنامه و هدایت را به‌طور دسته‌جمعی ادا می‌کند و پیمان می‌بندد. هم اشعار به ارتباط و بستگی فرد با جمع است، و هم اشعار به تعهد در برابر جمع.

فریضه‌ی مهم و اساسی «امر به معروف و نهی از منکر» نیز در مقایسه با تعلیمات و اجرائیات و تبلیغات که در دولت‌های امروزی به عهده و در اختیار و انحصار آنها گذارده شده است، جریان معکوس دارد. افراد هستند که به یکدیگر توصیه به حق و به صبر می‌نمایند، و به سایرین و به امراء و مأمورین امر به معروف و نهی از منکر کرده، مانع سلطه اشراک، یعنی فساد و خرابی دولت می‌گردند. حدیث «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» نیز همین معنی را می‌رساند. هر فرد در حکم دولت است و سایرین رعیت او می‌باشند و به‌نوبه، خود رعیت سایرین محسوب می‌شود. ضامن اجرا هم در این حالات و جریانات اوامر و نیروهای انتظامی و جاسوسی دولت نیست، اختیار و ایمان خود مردم است.

به قول MARCEL BOISARD:

«علت اینکه مسلمانان و اسلام با وجود خلفا و حکومت‌های ناهل و استبدادی و فاسد، باقی مانده، حیات و حرکت خود را از دست نداده، شکوفایی و هیجان و سازندگی دارند، به این دلیل است که دولت‌ها و حکومت‌ها کاره‌ای نبوده‌اند اثرچندان روی افراد و روی ایدئولوژی نداشته‌اند بلکه «ایمان» حاکم بر امت اسلام می‌باشد.»

چند نمونه برای اینکه ببینیم چگونه در قرآن، جامعه و اجتماع و اقتصاد و حکومت و عافیت دنیا هدف اول نبوده، همه‌ی اینها وسایل تربیت و تکامل فرد می‌گردد.

#### ۱- انفاق و ربا و اقتصاد

برخلاف تصور و تفسیر و تعبیرهای متداول، تشریح زکات و صدقه و انفاقات یک عمل اقتصادی و به منظور اجتماعی که توزیع صحیح ثروت و تأمین رفاه امت را بنماید، نبوده است بلکه در راه خدا، انجام مهربانی بوده و غرض تزکیه و تثبیت و تعالی خود افراد است.

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup>

«وَتَثْبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>

شرط قبولی، عدم ریا و پاداش است که در غیر این صورت، ثواب ندارد و گناه و شرک هم حساب می‌شود. در حالی که اگر منظور جامعه بود، فرقی نمی‌کرد که اجباری یا ریاکاری باشد.

ریا در برابر صدقه و انفاق آمده:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»<sup>۳</sup>

و اثر معکوس صدقه را روی شخص داشته، اعلان جنگ به خدا حساب می‌شود و تماس شیطانی است و خود شخص را ساقط و منحط می‌نماید؛ ضدترکیه است.

## ۲- حکومت و امر ...

(این حرف که انبیاء و ادیان آمده‌اند که جوامع را اداره کنند و مردم بتوانند در سلامت و امنیت و سعادت زندگی کنند مطرح و رد شود.)

حالا این سوال مطرح می‌شود که پس ادیان و انبیاء که برای جامعه و حکومت

نیستند، پس برای چه هستند؟ حدیث نبوی:

«الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۴</sup>

دلیل بر این است که حکومت خوب، احتیاج به دین ندارد و کلام علی (ع) به معاویه که هرامتی ناگزیر از امام صالح یا فاجر است.

باید دید آیا اجتماع که در منطق دنیاپرستی و مکتب‌های غربی ما می‌خواهد به وسیله‌ی نظام و عوامل و ایادی خود (از آن جمله دولت) فرد را حفظ و خوشبخت و تربیت نماید و دنیا را اصولاً اصلاح و آباد و مطلوب سازند، تا به حال چنین توفیقی یافته است یا خواهد یافت؟ و

اصلاً می‌شود بدون اصلاح مواد اولیه جامعه، یعنی افراد، جامعه را و دولت را به وضع مطلوب در آورد؟ حل «مسئله دولت» یا «مسئله دنیا و نظام‌ها» امکان‌پذیر هست؟

۱. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۲. بقره (۲) / ۲۶۵: ... و تثبیت شخصیت خویش...

۳. بقره (۲) / ۲۷۶: خدا [کارایی] ربا را نابود و [نتیجه] انفاق‌ها را فزونی می‌بخشد؛ ...

۴. حدیث نبوی: حکومت و فرمان‌روایی با کفر پایدار می‌ماند ولی با ظلم و ستم پایدار نمی‌ماند.

آیا جامعه اصولاً می‌تواند هدف و حاکم و صانع فرد باشد؟  
فرد انسان بدون آنکه خودش تصمیم‌گیرنده و اختیارکننده و اصلاح‌کننده باشد و تبعیت از غیر خود کند، اصلاً می‌تواند به کمال و سیادت و به مراحل بالاتر از حیرانیت برسد؟

آنچه تا به حال بشر در طریق کمال و ترقی و تکامل به دست آورده است آیا مختارانه و آزادانه برای خروج از اسارت‌ها و محرومیت‌ها و فسادها و اجبارها نبوده است؟

### مسئله فرد و جمع یا اجتماع و جامعه، و اولویت و فرعیّت هر یک

مسئله این است که کدام باید فدای کدام شود و کدام اصل است و سازنده‌ی دیگری، و توجه اولیه روی کدام برود.

دنیاپرستان و تمدن‌سازان و ترقی‌خواهان توجه عمده‌شان روی جامعه و اجتماع، و مملکت و میهن و دولت و حکومت می‌رود و روی آنچه در برگیرنده‌ی افراد و تشکل‌دهنده و ارتباط‌دهنده‌ی آنان است. تمدن هر قدر جلو رفته، واحدهای اجتماعی و مؤسسات عمومی اهمیّت و نقش بیشتر پیدا کرده است. با تقسیم وظایف و پیدایش مشاغل و تخصص‌ها، مکتب و مدرسه، حکومت و دولت و ارتش‌ها، فرهنگ‌ها، بازار، صنعت، اخلاق و انسانیت و غیره، با همکاری و هماهنگی عمومی است که امنیت فراهم می‌شود و اقتصاد و ابتکارها قوّت می‌گیرد. بنابراین همه مساعی روی تشکیل و تقویت و توسعه و تکامل و تسلط جامعه و مؤسسات متعلقه می‌رود. همه‌ی افراد باید در ساختن بنای جامعه و نیرومندی و فزاینده‌گی و سلامت و سعادت آن کمک نمایند.

همان‌طور که می‌دانیم در دینداری ما و در تعلیمات و فقه و روحانیت ما شاید نیم قرن قبل همه‌ی توجه روی عبادیات و وظایف فردی می‌رفته است، به امور اجتماعی و ارتباطات بین انسان‌ها و حکومت و اداره اجتماع اهمیت داده نمی‌شد، اسلام و دیانت و عبادات جنبه‌ی فردی داشتند و هر کس باید گلیم خودش را از آب در آورد. به همین روال به اخلاق و حسن رفتار و روابط اجتماعی و اتحاد میان فرق اهمیت داده نمی‌شد در حالی که احادیث: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۱</sup> و «مَنْ

۱. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل نمایم.

أَصْبَحَ وَكَمْ يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ<sup>۱</sup>، را داشتیم. نماز جماعت، نماز جمعه، صلّه رحم، عیادت و غیره، و مسئله‌ی دفاع، امر به معروف و نهی از منکر (حرف‌های آیت‌الله صدر درباره دید اجتماعی در استنباط‌های فقهی) را داشتیم.

از نیم قرن پیش به این طرف در اثر برخورد فرهنگ و نظام‌های غربی و به‌خود آمدن‌ها، درصدد اثبات اینکه اسلام به جنبه‌ی اجتماعی اهمیت می‌دهد و دین، اجتماعی و طرفدار تمدن و تجدد است، برآمدیم. گفتند قرآن به جمع و جامعه و امور اجتماعی بیش از فرد اهمیت می‌دهد، و بیش از مکاتب اروپایی جمع را مقدم بر فرد می‌شناسد. دلیل و قرینه‌ای که علامه طباطبایی می‌آورد همان است که آقای دکتر توسلی هم به آن استناد کردند: خطاب‌های قرآن که کمی از آنها فردی است و غالباً به ضمیر جمع «کُم» است یا با حرف خطاب: «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا».

البته توجه و خطاب به جمع در قرآن (و اصولاً دین اجتماعی جهانی بودن) فراوان است ولی دلیل بر اجتماعی بودن و اجتماعی کردن قرآن و دستور اجتماعی و اشتراکی زندگی کردن مسلمان‌ها نیست. در دو مورد و در همه‌ی زمان‌ها، خطاب یا فعل حالت عملی پیدا می‌کند:

(۱) طرف، یک واحد اجتماعی مرتبط تشکیل داده است و مثل اعضای مختلف یک پیکر با یکدیگر همکاری و تقسیم وظایف دارند (مثل هیئت دولت و هیئت مدیره‌ی یک شرکت، یک موسسه با تقسیم وظایف مربوطه، جاشوان یک کشتی).  
(۲) طرف خطاب یک عده کثیری افرادند مستقل از یکدیگر ولی مشترک در یک نیاز یا یک عمل و صلت (مانند صف مشتری‌های یک کالای جیره‌بندی شده، مشتریان یک رستوران یا مسافرین یک اتوبوس یا شاگردان یک کلاس، تماشاچیان یک سینما یا مسابقه فوتبال، جواب گیرندگان نتیجه‌ی مسابقه و بالاخره یک گله حیوان).  
در مورد دوم هم وقتی می‌خواهند مثلاً آنها آرام باشند، یا بروند و فردا مراجعه کنند، آماده حرکت یا توقف باشند، بلیط‌ها را در بیاورند، فعل مخاطب جمع به کار برده می‌شود: ساکت باشید، کارت‌های خود را آماده نمایید، سهمیه امروز تمام شده فردا بیاورید، می‌توانید به تنفس بروید، ده دقیقه‌ی دیگر حاضر باشید.

۱. حدیث نبوی: هر کس شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور مسلمان‌ها نکرده باشد، مسلمان نیست.



یا نصیحت‌هایی که معلمین به محصلین و افراد می‌کنند، در حقیقت کلام و رابطه فردی است ولی فردی مجتمع یا مقارن. این را نمی‌شود گفت کلام یا دستور یا امر به اجتماع و تجمع و تشکل است.

در قرآن به نوع دیگری، به تجمع و اجتماع و تشکل توجه به عمل می‌آید و به آن رسمیت داده شده است: در «بازگشت به قرآن»<sup>۱</sup> دیدیم که «بُعد اجتماعی انسان» مقام و موقعیت مهم دارد و قرآن بیش از هر کتاب جامعه‌شناسی و بیش از هر مکتب فلسفی سیاسی، از واحدهای اجتماعی نام برده و عنایت به وجوه مختلف آن داشته است: اُمّت (ولی نه فقط اُمّت به گفته دکتر شریعتی) قوم، قبیله، طایفه، فرقه، شعب (که همان ملت است) قریه، مدینه، ملت، بلد، شیعه، فوج، آل، بیت، فئه، ذریه، بنی و ابناء، قری، انسان، بنی آدم، عصبیه، بر ذمه، ژمر، حزب، ارض و بالاخره قرن که همجواری و واحد اجتماعی غیر مرتبط و متشکل است و فقط مقارنه و نزدیکی افراد را نشان می‌دهد، مثل گله‌های حیوانات.

ضمناً عنایت به معارفه، رابطه، مشاوره و معامله و وحدت فراوان است: اُمّت واحد بدون آنکه آن را الزامی دانسته اختلافات قومی و زندگی و اعتقادی را فراموش نماید. از جهات دیگر نیز انسان‌ها را جمع‌بندی کرده و دامنه ارتباط و مراتب و مسئولیت را در زمان توسعه می‌دهد: اهل الکتاب، بنی اسرائیل، اِنَّ الَّذِیْنَ هَادُوا وَالنَّصَارَى، یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا، اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا (اجتماعات و واحدهای جمعی از جنبه‌های جغرافیایی، نژادی، اعتقادی، حکومتی، صفتی، دینی).

در قرآن هم تأثیر جمع روی فرد ملحوظ و مذکور است و هم معکوس آن، یا مسئولیت فرد و افراد در برابر واحدهای جمعی: خانواده، قوم، جامعه، امت، حزب («هَذِهِ الْقَرْیَةُ الظَّالِمِ اَهْلُهَا»<sup>۲</sup>).

۱. زنده‌یاد مهندس بازرگان، در «بازگشت به قرآن»، ابعاد مختلف انسان در بیان قرآن را در ۱۴ بُعد مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند و با توجه به دیدگاه قرآن درباره‌ی «زن»، پانزدهمین بعد را نساء نام نهاده‌اند. بعد اجتماعی انسان در فصل نهم بحث و تفسیر شده است. این بحث در جلد پنجم کتاب «بازگشت به قرآن» ارائه شده و توسط انتشارات قلم چاپ و در سال ۱۳۸۹ به بازار نشر روانه شده است. این کتاب اکنون بخشی از جلد نوزدهم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۸۹ با نام «بازگشت به قرآن ۲» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. نساء (۴) / ۷۵: ... از این شهر که مردمش ستمگرند...

امر به معروف و نهی از منکر:

«وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا لَّهِ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ»<sup>۱</sup>

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»<sup>۲</sup>

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۳</sup>

«وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۴</sup>

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا»<sup>۵</sup>

«كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۶</sup>

ولی مسیر یک طرفه است و فرد را در برابر جمع مسئول می‌شناسد. فرد باید به والدین و به ایل و قوم و امت خدمت و احسان و انفاق و انتصار بنماید بدون آنکه اطاعت و ابراز احتیاج نماید و مخصوصاً شرک نوزد. یعنی جامعه در اینجا معشوق و حاکم و معبود می‌باشد.

مهم‌تر آنکه خطاب‌ها و تقصیرها روی فرد می‌رود و دائماً دستورات به فرد فرد بوده، عذرهای جمعی پذیرفته نمی‌شود.

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»<sup>۷</sup>

در آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۸</sup> مقام و اثر اول به فرد داده می‌شود. وظائف از افراد خواسته می‌شود و فرد است که تربیت می‌شود و تحت

۱. اعراف (۷) / ۱۶۴ : و آنگاه که جمعی از ایشان [به دیگران] گفتند: چرا گروهی را که [سرانجام] خدا هلاکشان خواهد کرد یا به عذابی سخت گرفتار خواهد ساخت، [بیهوده] اندرز می‌دهید؟...
۲. عنکبوت (۲۹) / ۸ : انسان را به نیکویی در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم؛ ...
۳. آل عمران (۳) / ۱۰۳ : همگی به [قرآن]، رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید...
۴. انعام (۶) / ۱۴ : ... و [به من هشدار داده شده که:] در جرگه شرک‌ورزان مباش.
۵. انعام (۶) / ۱۵۹ : مسلماً تو با کسانی که دین خویش را دست‌خوش تفرقه کردند و گروه‌گروه شدند...
۶. روم (۳۰) / ۳۲ : ... [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دل‌خوش است.
۷. احزاب (۳۳) / ۶۷ : و می‌گویند: صاحب اختیارا، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه به در بردند.
۸. رعد (۱۳) / ۱۱ : ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...

تعلیم قرار می‌گیرد. حدیث «کیف ملومون قولی علیکم» کاملاً می‌رساند که دولت‌ها به لحاظ کیفیت تابع عوام هستند نه بالعکس.

احکام و خدمات و انفاق‌ها، به‌طور محسوس، از هر نفر خواسته می‌شود. برخلاف آنچه تصور و تبلیغ می‌شود که زکات و انفاق‌ها برای تغییر و تقرب افراد است، زکات جنبه‌ی تزکیه نفوس را دارد. اگر هدف و قصد تأمین هزینه‌های جامعه و تعدیل و عدالت اجتماعی بود (که به عنوان فرع و خود به‌خود خواهد شد)، برای قبولی انفاق شرایط آورده نمی‌شد و انفاق با ریا و آزار و به قصد جزا، بی‌ارزش و گناه محسوب نمی‌شد. پرداخت زکات و خمس اجباری تلقی می‌گردید و توسط جامعه اجباری می‌شد نه آنکه فرد موظف به پرداخت و احتساب آن می‌گشت (مثل مالیات و عوارض). در اسلام اینها عبادت است و در ارتباط خدا و شخص می‌باشد. در مکاتب دنیاپرستی و اجتماعی، وظیفه اجتماعی اجباری می‌باشد و روی احتیاج جامعه وضع می‌شود، در حالی که اینجا روی اعتقاد و احتیاج شخص است:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»<sup>۱</sup>

و اگر با میل و عشق و نیت و اراده‌ی خود شخص نباشد بی‌ارزش تلقی می‌شود. مثل داستان آن عربی که حضرت را قیم دو انبار خرمای خود کرد.

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»<sup>۲</sup>

اینجا می‌گوید ... بیاورید و سود ببرید و عشق بورزید و از آن بردارید و بدهید در آنجا می‌گوید اصلاً سود نبرید. در صورت «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ.» همچنین است مشارکت در دفاع و جهاد که نیت و میل و رغبت خواسته می‌شود و اکراه و کفر وارد نمی‌شود:

«لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»<sup>۳</sup>

خوب کردی که معافشان کردی.

مجموعه آیات گروه شورا، یک امت یا جمعیت ایمانی متشکلی را معرفی می‌نماید

۱. آل عمران (۳) / ۱۳۴: همانا که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند...

۲. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵: و آنان که در اموالشان حقی معین است برای سائل و محروم.

۳. توبه (۹) / ۸۳: ... شما هرگز [برای جنگ] همراه من [از شهر] خارج نخواهید شد و در کنار من با هیچ دشمنی جنگ نخواهید کرد؛ زیرا این شما بودید که از آغاز تن به [کنار] نشستن دادید....

که خود کفالت‌اند و در روابط فیما بین، مسائل و مشکلات و مدیریت خود را حل نموده، جایی برای اختلاف و تفرقه و تخاصم و جایی برای حاکمیت شخص یا اشخاص ثالث و یک دولت جدای از جمع و مردم نمی‌گذارند. با انفاقات تَدُلُوا إِلَى احکام را دفع می‌کند، با گذشت و عفو تخاکموا الی الطاغوت را از بین می‌برند و... این خود یک نوع نفی حکومت و حاکمیت است.

البته نفی حکومتِ حاکمیتِ دیگران و زورمندان، نه نفی حکومت و مدیریت علی‌الاطلاق. در واقع نفی حکومت آن‌طور که مورد نظر آنارشویست‌ها است نمی‌باشد و به طریق اولی نفی مدیریت را که قرن به قرن، دقت و پیچیدگی و وسعتش بیشتر می‌شود، نمی‌نماید.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

همچنین، جمع و امت و جامعه و تک تک مومنین درباره‌ی افراد، وظایف تکاملی دارند و از بیت‌المال و وجوهات جمع‌آوری شده باید به فقرا بدهند. سالم‌سازی بکنند، برای کارگر بیکار و کارگر فعال خرجی بدهند. اختلاف با ایدئولوژی‌های متمدن‌نشین این است که ادیان و اسلام به فرد می‌گویند مسؤل جمع هستی و تا سرحد ایثار احسان و انفاق بنما ولی به جمع هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهند به فرد بگویند تو فدای من بشو.

### پاسخ به سؤال آقای مهندس صباغیان راجع به مجریان شرع

اما سؤال و ایراد آقای مهندس صباغیان راجع به ادعای روحانیت که باید مجری شرع باشیم پس باید قدرت داشته باشیم و مثال از حکومت انبیاء و پیغمبر برای اشاعه اسلام می‌آورند.

کاملاً سوال بجا و مطلب در متن موضوع ما است. این استدلال و طرز فکر کلید سرگذشت و سرنوشت روحانیت، هردو می‌باشد.

در جمله‌ی میان‌آیه‌ای «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> در گروه مورد بحث که در وسط صلوات و زکات یا انفاق‌های متقابل آمده است، دوبار به ضمیر «هُم» برمی‌خوریم که

۱. بقره (۲) / ۱۸۸ : اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید و ان را به رشوت به حکام [ظالم] مدهید تا [با اعمال نفوذ] بخشی از اموال مردم را آگاهانه به ناروا بخورید.  
 ۲. شورا (۴۲) / ۳۸ : ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

در دیگر آیات و کل گروه، دو بار به آن برمی‌خوریم. استنباطی که از آن می‌توانیم بکنیم این است که امر یا حکومت و اداره‌ی جمع مربوط و متعلق به خود آنها می‌باشد. به عبارت آخری، حکومت از آن مردم است که بین خودشان باید به شور و مشورت انجام دهند، نه خدا و نه پیغمبر و نه آیین.

درباره صلوات و صبر، اضلال و عذاب خدا، استجابت دعوت یا عفو و اصلاح و اجری که برعهده خدا است و در آیات دیگر آمده، ضمیر مالکیت «هُم» به کار برده نشده است چون که آنها مربوط به خدا و مال خدا است و در آن موارد، هیچ‌گاه رسول خدا به مشورت و جلب نظر از مردم نفرموده، یک‌سره از خدا دستور گرفته و به مردم ابلاغ می‌نمود. اما غضب کردن و بخشیدن، انفاق متقابل از مایرزق نمودن، انتصار و دریافت ظلم، امور داخلی و دفاعی خود مردم بوده، نمی‌تواند راساً و دسته‌جمعی یا به وسیله آمرین منتخب و حوزه‌های مشورت عمل نمایند.

قبلاً هم گفته بودیم در هیچ آیه‌ای به پیغمبر دستور حکومت و الزام و اجرا یا تحمیل دین و اشاعه دین از طریق تسلط و سیطره داده نشده که احتیاج به مشورت داشته باشد و هر جا تعبیر سلطان می‌آید مترادف با بیانات و سلطه از راه علم و ارزش است. «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» نیز همین معنای حاکمیت دسته‌جمعی و مدیریت متقابل را می‌رساند. کما آنکه «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»<sup>۱</sup> یا «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»<sup>۲</sup> که مشابه آن می‌باشد.

هرگونه اعمال زور و مراقبت، جاسوسی، تمسخر و توهین، اکراه و اخذ حیا و حتی غصه خوردن در کار مخالفین و منکرین بر پیغمبر و به طریق اولی بر پیروان و کاتولیک‌تر از پاپ‌ها، صریحاً و اکیداً منع شده است. در ادیان و بخصوص در اسلام و قرآن مأمور اجرا و حتی مسئول اشاعه و تبلیغ نداریم. البته دعوت‌های مسالمت‌آمیز با انداز و بشارت از بیگانگان و بزرگان‌شان به پیغمبر گرامی کرده است و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی مومنین واجب شده است ولی ضمن اینکه آیات و دستورات مربوطه، به هیچ‌وجه نمی‌تواند نقض محکماتی مکرر چون آیات زیر و آیات مشابه دیگر را بنماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۳</sup>

۱. عصر (۱۰۳) / ۳: ... که یکدیگر را به رعایت حق و شکیبایی توصیه کردند.

۲. بلد (۹۰) / ۱۷: ... یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی [به خلق] توصیه می‌کنند.

۳. بقره (۲) / ۲۵۶: ... در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست.

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»<sup>۱</sup>

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»<sup>۲</sup>

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ»<sup>۳</sup>

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً»

وَدَاعِياً إِلَيَّ اللَّهُ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيرًا»<sup>۴</sup>

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»<sup>۵</sup>

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»<sup>۶</sup>

دستورهایی که در قرآن برای خروج مردم، و تاثیر روی سایرین و تعليم و تزکيه آنها آمده است، محدود و محدود و ممتاز می‌باشد و جنبه‌ی خدمت و دوستی و الگودهی را دارد؛ نه عنف و اجبار که پای قدرت و دولت بیاید، یکی:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»<sup>۷</sup>

دیگر:

«وَلِكُلِّ وُجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَتَبِقُوا الْحَيَّرَاتِ أُيُنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا»<sup>۸</sup>

۱. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ ...

۲. اسراء (۱۷) / ۵۴: ... و ما تو را کارساز آنان نفرستادیم.

۳. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظيفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

۴. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

۵. یونس (۱۰) / ۹۹: ... آیا تو می‌خواهی مردم را وادار کنی که ایمان آورند؟

۶. مائده (۵) / ۴۸: ... ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند ...

۷. بقره (۲) / ۱۴۳: بدین گونه شما را امتی میانه [رو] گردانیدیم تا اسوه و الگو برای مردم باشید و رسول نیز

اسوه و الگو برای شما؛ و قبله‌ای که رو به آن می‌ایستادی، تنها از آن جهت معین کرده بودیم...

۸. بقره (۲) / ۱۴۸: هر گروهی قبله‌ای دارد که بدان روی می‌برد؛ [به جای گفتگوی بیهوده درباره آن] در

نیکی‌های [بر یکدیگر] سبقت گیرید؛ هر جا که باشید [در رستخیز] خدا همگی شما را می‌آورد.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>

راجع به امر به معروف و نهی از منکر جای دیگر بحث شده و رساله‌ای در شرف تدوین است. در هر حال امر به معروف و نهی از منکر، جنبه‌ی داخلی و اجتماعی دارد، و انتقاد و اقدامی است که از ناحیه‌ی ملت روی دولت و دولت‌مردان به عمل می‌آید نه آنکه از وظایف دولت و موارد استعمال زور و قدرت باشد. حکومت انبیاء و پیغمبر هم هیچ‌گاه برای اشاعه اسلام و دین خدا نبوده بلکه موسی قوم خود را از اسارت نجات می‌داده، داوود و سلیمان بیشتر قضاوت و داوری و تمشیت امور جامعه و دفاع از مردم و مملکت می‌کردند، و پیغمبر اسلام هم مسئولیت نبوت و وظیفه رسالت را با اداره‌ی امت و شهر مدینه مخلوط نمی‌فرمود، از مردم مأموریت و بیعت می‌گرفته است. به علاوه، جنبه‌ی مدل دینی و تجربه آوری و خاصیت تربیتی را داشته است. پس به هیچ‌وجه فرد یا گروه و صنفی حق ندارد به خود مأموریت اجرا و اشاعه‌ی دین و جانشینی پیغمبران را بدهد و خود را مسؤل و مأمور حکومت بر خلق بداند و محتاج و مجبور به قدرت باشد.

#### پاسخ به سؤال و نظرهای آقای مهندس کتیرایی راجع به انفاق :

سؤال و نظرهای آقای مهندس کتیرایی این بود که انفاق یک وجه و یک نقش روحی دارد (فایده‌ی امنیتی و اداره اجتماع و بودجه عمومی) که باید گرفت و وظیفه دولت است. انفاق‌ها و از جمله نفقه زن قابل حذف نیست. اعتقاد به نفی حکومت با تکامل نمی‌خوانند.

نقش دوم انفاق کجا در قرآن و سنت آمده است؟

حضرت امیر در نامه و فرمان مالک اشتر می‌نویسد و در نامه والی دیگری هم تاکید می‌کند که برای جمع آوری صدقات فقط اطلاع بده و آزادشان بگذار. در گروه آیات ملاء بنی اسرائیل، احتیاج و اجازه ملک برای جنگ دفاعی از تمام خاک بود نه چیز دیگر.

اگر اخذ به اجبار یا به پیمان باشد، مخارجی است که مردم در قبال یکدیگر و دولت تعهد کرده‌اند یا دولت شورایی خودشان طبق بیعت و اختیارات تعیین و تحمیل

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۴: باید از میان شما گروهی باشند که به نیکویی فرا خوانند و به رفتار شایسته فرمان دهند و از ناپسند بازدارند؛ و اینان رستگارند.

نموده است و مانند نفقه‌ی زن یک حق و دینی است که برگردن اشخاص افتاده است و صاحب‌حق حق دارد مطالبه و مواخذه نماید، مشکلی بر آنها نیست. آنجا که ظلم بر مردم و فساد در شهر و دیار می‌شود انتصار وارد شده است و ایرادی ندارد. «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»<sup>۱</sup> حالت قرارداد اجتماعی را دارد.

در هر حال، انفاقات و مالیات و انتصار و دفاعیات جزو کارهای داوطلبی و ممدوح است که به عهده‌ی خود مؤمنین تشکیل دهنده‌ی امت گذارده شده است و مانند مدیریت و امر، متعلق و ناشی از خودشان بوده، می‌تواند در یک سیستم یا نظام دولتی مردمی ادغام شود و خودشان باید عهده‌دار آن باشند.

درست است که نفی حکومت با تکامل نمی‌خواند ولی تکامل را خدا در حیوانات و نباتات به عهده‌ی خود گرفته، و در آنها گزینه را به ودیعت نهاده است ولی در انسان به عهده‌ی خود ما گذارده است. انسان حیوانی است که تاریخ خود و خود را و بنابراین منازل تکاملش را می‌سازد. پس شهر، جامعه و حکومت را هم خودش باید بسازد.

#### پیغمبران، بالاخره برای چه آمدند و دین برای چیست؟

جواب این سؤال، و تصور و توجیهی را که بعضی داشته می‌گویند: وضع ادیان و پیدایش پیغمبران برای این بوده است که انسان‌ها به حقوق و حدود یکدیگر تجاوز نکرده، روابط پاکیزه و سلامت و عدالت در دنیا برقرار باشد تا افراد و جوامع خوشبخت شوند، قرآن جوابش را در پایان داستان آفرینش انسان و گزینش آدمیزاد و اخراج آدم از بهشت داده، می‌گوید برنامه رسالت آنها هدایت شما است:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

هدایت هم بنا به نفس آیات کثیره و از جمله در سوره حمد (۱) اگر روزی ده بار می‌خواهیم، هدایت به راه راست یا صراط مستقیم بوده، صراط مستقیم نیز به حکم «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا»<sup>۳</sup> هدایتی است که به سوی او و به حیات جاویدان بهشت می‌رود.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کردیم، انفاق می‌کنند.

۲. بقره (۲) / ۳۸: گفتیم: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳. انعام (۶) / ۱۵۳: و اینکه [آنگاه باشید] این راه راست من است...



خلاصه، تعلیمات و هدف انبیاء که تحقق:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۱</sup>

می‌باشد، بندگی خدا است و به عبارت دیگر تقرب و تمثل و تشبه به خدا به مصداق:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.

وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»<sup>۲</sup>

هدایتی که خدا از طریق انبیاء به عهده گرفته است، آخرت و اولی است.

اولی و مبداء، خود او است و آخرت همان سرمنزل ابدی بهشت یا جهنم می‌باشد که دروازه‌اش در رستاخیز قیامت برای عالمیان گشوده می‌شود.

خدا اصولاً با بقیه مطالب، یعنی فاصله مبداء و مقصد، کاری نداشته، به عهده‌ی خود ما گذاشته است که انسان‌ها به حکم:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ»<sup>۳</sup>

یا:

«وَلْتَجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»<sup>۴</sup>

و

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ»<sup>۵</sup>

با تلاش و تدبیر خود به‌دست آورند. در روز طراحی آدم هم که او و زوجه‌اش را به زمین فرستاد، فرمود:

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶ تا ۵۸: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

نه از آنان روزی ای می‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

زیرا خداست روزی رسان نیرومند و برقرار.

۲. لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳: البته هدایت بر عهده‌ی ماست.

و دنیا و آخرت در اختیار ماست.

۳. نجم (۵۳) / ۳۹: و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۴. جائیه (۴۵) / ۲۲: ... و جزای دست‌آوردهای هر کس داده می‌شود...

۵. نساء (۴) / ۳۲: ... مردان بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش دارند و زنان نیز بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش...

«قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَيَّ حِينٍ»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر به صراحت می‌فرماید:

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»<sup>۲</sup>

و

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعُ وَيَعٍ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»<sup>۳</sup>

یعنی خدا دفاع بشر از خویشتن در برابر متجاوزها و ظالم‌ها را به خود او واگذار کرده است. نه تنها از جان و مال و خانه خودش، بلکه حتی خانه‌های خدا و یاری کردن خود خدا را.

در قرآن تجلیل فراوان از تفکر و تعقل و تدبیر یا از سواد و قلم و قرائت و از علم و تحلیل می‌بینیم و خیلی از آیات و تعلیمات قرآن با اشاره و استفاده از علوم می‌باشد ولی هیچ‌گاه به ما هیچ علمی را نمی‌آموزد. می‌گوید سیر در زمین و ملل و نحل کنید، در خلقت زمین و آسمان تفکر نمایید، عبرت بگیرید و خودتان دانش بیاموزید. همچنین در عین آنکه می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسِ التَّقْوَى»<sup>۴</sup>

و از جنات مفروشات یا نحل و ... غیره به عنوان نعمت‌های الهی صحبت می‌کند، هیچ‌جا لباس دوزی و آشپزی و پرورش زنبور عسل یا ماهی به ما یاد نمی‌دهد. سیستم اقتصادی یا نظام حکومتی هم همان‌طور که دیدیم برای ما تعیین نمی‌نماید.

۱. بقره (۲) / ۳۶ : ... گفتیم: [از بهشت] فرود آید، در حالی که [با انبوه نسلتان] دشمن یکدیگرید؛ و تا زمانی محدود در زمین استقرار و برخورداری خواهید داشت.

۲. بقره (۲) / ۲۵۱ : ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت...

۳. حج (۲۲) / ۴۰ : ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، دیرها و معابد نصاری و یهود و مساجد [مسلمانان] که نام خدا فراوان در آنها یاد می‌شود، ویران می‌گردید؛ و خدا کسانی را که [بندگان و آیین] او را یاری کنند، یاری خواهد کرد...

۴. اعراف (۷) / ۲۶ : ای فرزندان آدم، برای شما لباسی پدید آوردیم که اعضای جنسی شما را پوشیده می‌دارد و مایه آراستگی [شما] است؛ اما پوشش تقوا برتر [و اصلی‌تر] است...

همه‌ی اینها کار و وظیفه و راه تمرین و تربیت برای بشر است و خودش باید کسب کند. البته حکمت می‌آموزد و ماده‌ی چهارم بعثت رسول اکرم «يُعَلِّمُهُمُ الْحِكْمَةَ» بوده است. اما عنایت و دخالت قرآن و پیغمبر در امور اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و حیثاً سیاسی، از جهت ارتباطی است که کیفیت ارتزاق و اعاشه و ارتباطات انسانی، با معرفت و عبادت خدا و یا تدارک آخرت پیدا می‌کند. لازمه‌ی عبادت، «اِتِّغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>، و ارتقاء به سوی او تقوا است که تقویت اراده می‌باشد و تمرین رحمت و انفاق و احسان تا ایثار، و تا برسد به خلاقیت. و در مقابل آنها برحذر داشتن انسان از شیطان و اغواهای او.

طبیعی است که پیغمبران و آیین‌های آنها باید این جهات را به آدم نادان ناتوان فریب‌خوار یاد بدهند و چون یگانه مهمل عبادت و تمرین رحمانیت و تدارک آخرت «الدُّنْيَا مَرْزَعَةٌ الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup> می‌باشد و در پیخ و خم‌ها و صحنه‌های زندگی فردی و خانوادگی و ملی و جهانی است که انسان می‌تواند خود را برای خدا بسازد و باید گذارها و پرتگاه‌ها و صخره‌ها و لنگرگاه‌های این دریای پرتلاطم عظیم را بشناسد، آمده‌اند یک سلسله «référé»ها و شاخص‌ها به ما داده، و گفته‌اند از کجاها برویم و از کجاها نرویم، راه خدا کجا است و دام شیطان کدام است. بنابراین علاوه بر ارکان نماز و مناسک حج و حدود و جهاد، مصارف انفاق و زکات را چه در زمان حیات و چه در وضعیت بعد از ممات تعیین نموده‌اند. محارم زن‌ها و مردها را مشخص ساخته‌اند، برای عقد و طلاق و نفقه و سایر روابط و رفتارهای خانوادگی که بسیار ظریف و دقیق و آسیب‌پذیر است سفارش‌های فراوان کرده‌اند، حلال و حرام مکاسب و فرق انفاق و بیع و ربا را گفته‌اند یا کتاب و میزان همراه رُسل کرده است تا مردم قیام به قسط نمایند.

۱. حدید(۵۷) / ۲۷: ... طلب خشنودی خدا بود ...

۲. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.



## دیانت و حکومت\*

(جلسه اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ  
لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ  
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

موضوع سخنرانی بنده به‌طور کلی، و موضوع این سمینار، که شاید پانزدهمین جلسه آن باشد «سرگذشت و سرنوشت روحانیت» است. در جلساتی که قبلاً تشکیل می‌شد اغلب آقای مهندس کتیرایی یا خودمان و یا بعضی‌ها اعتراض می‌کردیم که فرمایشات سخنرانان عزیز به جا و مفید و آموزنده است ولی با این سمینار ارتباط ندارد و در واقع منحرف می‌شد. این ایراد به عرایض امروز بنده وارد نخواهد بود به دلیل اینکه از اول خودم را درست در خط سرگذشت و سرنوشت روحانیت قرار داده‌ام.

---

\* سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۰ در انجمن اسلامی مهندسين، از سلسله گفتارهای مربوط به سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت که از نوار برداشت و ویرایش شده است. عناوین مطالب این سخنرانی توسط بنیاد از متن گرفته شده است.

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [امورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرادست.

**عنوان این سخنرانی چرا «دیانت و حکومت» شد؟**

عنوان اول این سخنرانی یا این صحبت، روحانیت و حکومت بود منتها چون ممکن بود سوء تفاهم و سوء تعبیراتی را برانگیزد، با نظر آقای مهندس کتیرایی آن را عوض کردیم و نوشتیم «دیانت و حکومت». چون بالاخره روحانیت هم اگر نسبت به حکومت نظر مثبت و یا نظر منفی داشته باشد یا هر عملی بکند، در هر حال به اعتبار و به ادعای اینکه من مجری دین هستم و دین این دستور را داده، عمل می‌کند. بنابراین چه بگوییم «روحانیت و حکومت» و چه بگوییم «دیانت و حکومت» از نظر آنها یکی درمی‌آید و بعد هم مسئله حکومت یا قدرت یا سلطنت یا سیاست، همه‌ی اینها وجوه مختلف در حکومت است. و همه‌ی این‌ها هم در گذشته و حتی می‌شود گفت در ریشه و پیدایش روحانیت تشیع، و مخصوصاً بیشتر از هر روحانیتی، روحانیت تشیع، دخالت داشته و نظریاتی که آنها راجع به مسئله‌ی حکومت اتخاذ کرده‌اند، در واقع هم سیر تحولی حیات و فعالیت خودشان بوده، و هم در آینده سرنوشت روحانیت و مخصوصاً روحانیت تشیع ما را معین خواهد کرد. اگر نگوییم صد درصد ولی با یک درصد بیش تر، از پنجاه، همین تجربه و استیلای فعلی و استیلای حکومت و اقتداری است که به عهده گرفته‌اند. مسئله‌ای که وضع آینده‌شان را چه حیاتی و چه مماتی، معین خواهد کرد همین تجربه‌ی حکومتی است که الان داریم، این شد که بنده این عنوان را انتخاب کردم. اخیراً هم - تقریباً سال دوم بعد از پیروزی انقلاب - مسئله‌ی ولایت فقیه مطرح شده و سال به سال هم، اهمیت و قدرت و دخالت و نقش بیشتری به آن داده می‌شود. و هفته قبل و همین هفته هم سمیناری در دانشگاه تهران تحت عنوان «سمینار ولایت فقیه» برقرار شده بود که «ولایت فقیه» همان مسئله‌ی حکومت است که ما می‌خواهیم بگوییم و انقلاب اسلامی ایران آن طوری که پیاده شده - به آن جوری که تصویب شده کاری ندارم - روی دایره‌ی قبضه کردن و در اختیار گرفتن حکومت و قدرت، تحت عنوان «ولایت فقیه» است. بنابراین فکر می‌کنم موضوع انتخابی بنده درست در متن برنامه‌ی سمینار است و مسئله‌ی تفکیک دین و سیاست یا عدم تفکیک دین از سیاست باز همین است، مسئله‌ای که از اول بوده و عنوان پیدا کرده. و همان طور که در آن اطاق هم خدمت آقایان سروران محترم و انصاری راد گفتم، از این بابت روی این بررسی، نظر ایده‌آلی و نظر اصلاحی تأیید و تکمیل داشته باشند، بدهند. فکر می‌کنم که این موضوع رابطه‌ی دین و حکومت و به طور

کلی هر دیانتی با حکومت و بخصوص اسلام و دیانت مذهب تشیع را مشخص می‌کند. دیانت و حکومت موضوعی است که برای خودش خیلی آموزنده است و خود روحانیون و روحانیت باید بیش از کلاهی‌ها نسبت به این مسئله علاقه نشان بدهند، چرا که موضوع و تخصصشان و آنچه را که بر خودشان وظیفه می‌دانند، و نیز به لحاظ سنخ و منافع و آینده خودشان، ارزش دارد که در این قضیه دقت کرده و موضوع را تعقیب کنند. منتها با وجود همه‌ی اهمیتی که این موضوع دارد، و آرزویی که بنده داشتم اینکه بتوانم یک چیز مستند صحیح و منظم و جامع تهیه بکنم، ولی حالا عدم بضاعت سرمایه یا روی نداشتن فرصت و سعادت، نتوانستم که وقتی دو هفته پیش تکلیف کردند که نوبتتان می‌رسد من ناراحت شدم برای اینکه چیزی حاضر نکرده بودم و اکنون می‌خواهم در این جلسه یا شاید یک جلسه بیشتر اگر صحبت‌م وقت بگیرد پیشاپیش عذر ضعف و کمبود و نقصش را بخواهم.

**روحانیت شیعه در گذشته توجه و اقدامی برای گرفتن حکومت نداشته است**  
 اول نظر بنده این بود که در همین بیان، رابطه‌ی دیانت و روحانیت و در سرگذشت، رابطه‌ی دیانت و حکومت را با به پای علمای خودمان، مخصوصاً علمای شیعه، جلو بیایم، اینکه اینها در گذشته نسبت به حکومت چه نظری داشته‌اند. این بود که دست به دامن اشخاص هم شدم، از جمله آقای انصاری راد دو کتاب داده بودند که هنوز هم در امانت بنده هست و ان‌شاءالله خیانت نخواهد شد. خدمتشان رسیدم و این کتاب‌ها را گرفتم. خودش خیلی کار می‌برد، لازم بود رویش عمل بشود. خوشبختانه آقای بسته‌نگار از این بابت زحمت مرا کم کرد و در جلسه‌ای که سخنرانی کرد به نظر این طور می‌آمد و دیگران هم تأیید کردند. به طور خیلی خلاصه ایشان طرز تفکر و آراء و عقاید علما را راجع به حکومت بیان کرد. اگر فراموش نکرده باشم و حافظه و در کم دست باشد، ایشان این جور شروع کرد که در روحانیت شیعه عملاً توجه و اقدامی در زمینه‌ی در دست گرفتن حکومت نبوده و حکومت را نگرفتند؛ چه آنهایی که نسبت به هر حکومتی غیر از حکومت امام زمان اعتراض داشتند و چه آنهایی که به نحوی با حکومت موافقت داشتند. این‌ها عملاً همکاری کردند، هیچ وقت هم شاید به ذهنشان نرسید که مدعی بشوند و به حاکمی بگویند تو برو کنار. می‌گفتند از زمان امام زمان حکومت قطع شده ولی خودشان مدعی نبودند. البته در تمام نظرات قبل که تشیع در ایران بوده، روحانیت از نظر اداری و اجتماعی و سیاسی

برکنار نبوده و بالاخره به طور مستقیم و غیرمستقیم در حکومت مؤثر بوده است ولی رأساً حکومت را در دست نگرفتند و متکلمین، علمای کلام و فقها این جوری استدلال می‌کردند- و تا آنجا که یادم می‌آید آقای بسته‌نگار در آن جلسه هیچ‌جا نقل قول نکردند که فلان آیه قرآن چنین می‌گوید- و یک سره به عقیده‌ی خودشان استدلال می‌کردند که انسان مدنی‌الطبع است و باید در اجتماع زندگی بکند پس باید نظاماتی داشته باشد. و از طرف دیگر بشر جاهل است و غافل و عاصی هم هست، مصلحت خودش را نمی‌داند که چگونه خودش را و جامعه را اداره بکند. از طرف دیگر خدا هم چون لطف دارد، برطبق قاعده‌ی لطف، بر خدا واجب است که بشر را مخصوصاً مسلمان‌ها را سرگردان و حیران و بیچاره نگذارد. بر خدا حتماً تکلیف است که اداره امورشان اصلاح بشود، پس حتماً بایست کسانی را مأمور اداره‌ی جامعه بکند و کسی باید این کار بکند که معصوم باشد. با این استدلال‌ها می‌رفتند تا ثابت کنند حتماً بعد از پیغمبر باید ائمه‌ای باشند که هم معصوم باشند و هم از طرف خدا منصوب، و جامعه را آنها باید اداره بکنند. پس آنها حق دارند و غیر از آنها کسی حق حکومت ندارد.

البته ایشان در این باره یک مقدار بحث و بیان کرد که خودش جای صحبت است. این آقایان اولاً بشر را به کجا رسانده‌اند که برای خدا تکلیف معین می‌کند. اگر ما بخواهیم تکلیف معین کنیم، بر خدا خیلی ایراد داریم. اصلاً بعضی ایراد داریم چرا خدا بشر را خلق کرد؟ ما حق نداریم برای خدا ولو با استدلال که بگوییم خدا رحمت دارد، رحیم است و لطف دارد. اگر بنا بود که عقل ما برسد که به خدا دستور بدهیم اصلاً دیگر پیغمبری نمی‌خواستیم. نه پیغمبری می‌خواستیم نه قرآن می‌خواستیم، هیچی نمی‌خواستیم. اصلاً این استدلال از اینجا پایه‌اش خراب است که بشر بخواهد برای خدا تکلیف معین کند و بگوید بر خدا واجب است که چنین کند و چنان نکند! مگر اینکه خدا خودش گفته باشد، آن وقت بگویند، بله خدا طبق این سوره یا آیه یا حدیث گفته که من این کار را بکنم، آن درست است. اما این دارد اینجا برای خدا تکلیف معین می‌کند ولی جواب این را نمی‌دهد که در فاصله بین زمان حضرت عیسی و حضرت خاتم‌الانبیاء چی شد؟ این فاصله مثل دوران بنی‌اسرائیل نبود که نوید پشت نوید بیاید، یعنی در آن موقع خدا لطف نداشت؟ بشرهای آن موقع، مسیحی‌ها احتیاج به این نداشتند؟ استدلالی که از قول بعضی از علمای ما



کردند، عیناً همین استدلال را مسیحی‌ها می‌کردند و می‌گفتند بعد از حضرت عیسی هر کس که عهده‌دار می‌شود و جانشین همپل، و بعداً عهده‌دار جامعه‌ی روحانیت می‌شود، خدا او را حفظ می‌کند و معصوم خواهد بود. بنابراین آنچه پاپ و یا شورای کلیسا بگوید حتماً حق است. به این ترتیب، آنها سرفصل را پر کردند ولی خوب با این استدلال جور در نمی‌آید. چون در دنباله‌ی این استدلال - که بعضی‌ها به آن هیچ کاری نداشتند - به این جا می‌رسیدند که بر خدا واجب است که خدا چنین کند و خدا این کار را در مورد یازده نفر از ائمه ما انجام داد، بعد امام دوازدهم که غیبت شد، بعد از غیبت هم نواب خاص بودند، به همین جا متوقف می‌شدند و به همین اکتفا می‌کردند که بگویند بعد از امام همه‌ی مراجع و حکام و سلاطین غاصبند.

#### برخی از نظریاتی که فقها راجع به حکومت دارند

ولی بعضی‌ها بعد از انقلاب در دنباله‌اش همین ولایت فقیه را گرفتند. طبیعی است که اینها در آن منطق متوقف نشوند و در غیبت امام بگویند حالا که امام نیست، طبق فلان روایت و حدیث، و با جور کردن و تأمین و تسری دادن و تأیید و تعبیرات، بگویند بله پس فقها جانشین امام هستند، امام هم جانشین پیغمبر، و پیغمبر هم جانشین خدا. پس اینها در واقع جانشین خدا هستند یا اگر جانشین خدا نباشند، آیه: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> درباره‌ی اینها صادق است، پس حکومت باید از آن این‌ها باشد و اختصاص به این‌ها داشته، و مِلْكٍ طَلِقٍ فقها باشد. به این ترتیب و به اصطلاح، این استدلال‌هایی بود که ایشان کردند و نظریات مختلف و تقسیم‌بندی که ایشان کرد، آخرش، در مجموع سه دسته شدند. یک دسته علمایی بودند مثل شیخ فضل‌الله نوری که اینها اصلاً حق حکومت را از بشر و از انسان و از مردم غصب کردند. همین طور که می‌دانید شیخ فضل‌الله با مجلس و با رأی و با قانون و با همه اینها مخالف است و همه اینها را کفر و معصیت و شرک تلقی می‌کند. می‌گوید حکومت مال خدا است، حداقل از آن خداست، و خداوند این حکومت را تفویض کرده به انبیاء و ائمه اطهار یا مثلاً ولی فقیه. این یک وجه یا دسته، دسته‌ی مقابل اینها از جمله مرحوم نائینی، برعکس آنها به اینجا رسیدند که در غیبت امام زمان، هیچ اشکالی ندارد بلکه لازم

۱. احزاب (۳۳) / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان نزدیک‌تر است...

هم هست که این خود مردم هستند که آنها با آرای‌شان با اکثریت‌شان، حاکمیت ملی را قبول کردند. یک دسته هم واسط بین این دو طرز فکر است، هم آن‌ها را قبول دارند و هم اینها را که همان ولایت فقیه است که از این طریق مثلاً می‌توانند اعمال حکومت کنند.

البته این مسایل بیشتر به صورت زنده و حاد و حال، همین اواخر، یعنی بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰، و در این مبارزاتی که پیش آمد پدیدار شد، و الاً سابق مطرح نمی‌شد. طرح کامل و صحیح‌اش توسط مرحوم علامه نائینی در همان کتاب «تنبیه الأمة و تنزیه الملة» که ترجمه و توضیحش را مرحوم طالقانی در دوران «نهضت مقاومت ملی» انجام داده بود، ایشان انجام دادند. نظریات نائینی، و این که چگونه این طرز فکر را پیدا کرده و بعداً هم چه اقتضایی پیدا می‌کند و چه جواب‌هایی می‌دهد، اینها به طور خیلی شافی و کافی توسط آقای عبدالهادی حائری نوه حاج شیخ عبدالکریم حائری در کتاب «علمای تشیع و مشروطیت» بنا کرده که ایشان هم کتاب را دیده و کار کرده، و در هر حال، کتاب خیلی جالب است. بعضی از گفتارهای آن را که هفته گذشته می‌خواندم متذکر شده بود که علمای نجف و علمای بزرگ تشیع، با علم و اطلاع از عمق مسئولیت و حکومت و دموکراسی و مشروطیت نبود که جواب مردم ایران را دادند. مردم مسلمان ایران از ظلم و جور قاجاریه و عین‌الدوله به تنگ آمده بودند، و سال‌ها در پی خلاصی و نجات و راه‌حل می‌گشتند، این بود که به علماء‌شان متوسل شدند. علما برای احقاق حق و امداد و کمک به مردم ضعیف و مظلوم، به میدان آمدند و آن عده‌ای که مثل آخوند خراسانی و آخوند مازندرانی و آیت‌الله شیرازی تشخیص دادند که مشروطیت همان است که مردم مسلمان ایران را از اسارت و ظلم و ستم قاجاریه بیرون می‌آورد، با سنگ تمام به میدان آمدند و با نهایت استقامت این کار را برای خاطر مردم کردند. یعنی جواب تظلم مردم را می‌دادند. در حالی که دسته‌ی دیگر، یعنی شاخه‌ی پیشگامان و پایه‌گزاران مشروطیت و روشنفکران، اینها در جهت دیگر جلو آمده بودند، آنها اصلاً معتقد و طرفدار شده بودند، اما البته اینها تقلید از طرز تفکر غربی داشتند و معتقد به دموکراسی و مشروطیت شده بودند. این‌ها آمدند و ماندند. آن‌ها متوجه قضیه نبودند این بود که بعضی‌هاشان مثلاً مثل شیخ فضل‌الله نوری برگشتند و پشیمان شدند و بعد هم علما، این راه را ادامه ندادند. مردم وقتی متوجه ظلم اینها شدند به میدان آمدند و خوب

آمدند و دست ظلم را کوتاه کردند، اما نمی دانستند آخر این مشروطیت چه می شود، و اینکه از توی مشروطیت چه چیز در می آید، خودشان هم درست نمی دانستند. ولی با حسن نیت فکر نمی کردند که مثلاً چنین چیزی از آب در آید و نتیجه چگونه بشود.

### تفکیک دین از سیاست، سوغات غرب به شرق

این نکته ای که می گویم، دلالت بر تعمق و تحلیل است و من برای اینکه عرایض خودم را شروع بکنم و وارد مطلب بشوم، محور و مطلب بحث را می گذارم روی پدیده بزرگ تاریخی قرن ما که در عالم فحش دادن و بدگفتن خیلی به آن بها داده اند ولی از نظر علمی و تاریخی به آن توجه نکرده اند. در صورتی که اگر مبداء هرگونه تحول در ظرف این سیصد سال در ایران و در مشرق زمین را بخواهیم و نقطه ی عزیمت بحث و هر مطالباتی این باشد که برخورد مشرق زمین به طور کلی، و مسلمانان و به خصوص ایران با تمدن غربی، و با تفوق و تسلط غربی، پایه و مقدمه ای شد برای اینکه تکانی به مشرق زمین و از جمله به همه چیز ما بدهد و از خواب بیدارمان کند. هم بدبختی هایمان از آنجا سرچشمه گرفته است و اگر حرکتی، ترقی، اصلاحی و تکاملی شده باشد، از همین جا بوده است. به طوری که خودهاشان می نویسند، مغرب زمین تمدن جدید و رنسانس خود را مدیون برخورد با مسلمانان در جنگ های صلیبی می دانند. جنگ های صلیبی این ها را متوجه تفوق مسلمان ها کرد. آنها را متوجه این کرد که دیدند مسلمانان چه چیزهایی دارند که خودشان ندارند و همان طور که می دانید اصلاً مبداء تاریخ قرون جدید را سال ۱۴۵۳ میلادی می دانند. این سال، سال فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح است - قسطنطنیه یک طرفش آسیا و یک طرفش اروپاست - یعنی از آن روزی که عثمانی ها یا به قول آنها مسلمان ها و عرب ها پا در اروپا گذاشتند و قسطنطنیه را گرفتند، احیاء شدند و این سال مبداء رنسانس اروپا شد. یعنی تجدید حیات و زندگی از طرف کسانی شد که به عقیده ی آنها بربر یعنی وحشی، و مثلاً بی دین بودند چون مسیحی نبودند. یعنی فتح قسطنطنیه باعث این حرکت شد.

برای ما مردم مشرق زمین، این حادثه و برخورد - حالا اسمش را فاجعه بگذاریم یا واقعه یا حادثه - با تمدن اروپایی و تمدن غربی، مبداء خیلی چیزها بود. خیلی مسائل آورد. در قلمرو سیاسی و فرهنگی، دو تا سوغات یا دو تا ارمغان آورد - حالا یا خودش آورد یا کسانی که رفته بودند آن را آوردند - که این دو تا سوغات، مبداء

همین بحث امروز ما است و عرایض بنده روی یکی از سوغات‌ها، یعنی همین لائسیتته (Laisité) یا تفکیک دین از سیاست است. این را نمی‌گویم که انگلیسی‌ها یا پرتغالی‌ها آوردند یا ایرانی‌هایی که به آن جا رفته بودند این را آوردند. و همان‌طور که می‌دانید یکی از پایه‌های مشروطیت که بعداً مورد اختلاف و دوگانگی با علماء شد و حتی خون شیخ فضل‌الله نوری از آن جا به جوش آمد، اصلاً تفکیک و جدا کردن و کوتاه کردن دست دین از سیاست و حکومت بود، و این ارمانی بود که از اروپا آمد و خوراکِ خیلی از افکار و چیزهای دیگر شد.

### آزادی، ارمان دوم غرب به شرق

ارمان دوم همان مسئله‌ی آزادی بود و الاً قبل از آن در ایران - حالا به‌صدر اسلام کاری نداریم - نه در ایران قاجاریه، و نه در ایران صفویه، نه مسئله‌ی آزادی مطرح بود و نه مسئله‌ی ملیت و نه مسئله‌ی وطن. هیچ یک از این حرف‌ها در کار نبود. آزادی دومین سوغات و ارمانی بود که از مغرب‌زمین به مشرق‌زمین آمد؛ و از جمله ناسیونالیسم، آزادی، دموکراسی، و چه آنها که شعار انقلاب مشروطیت ما بود: «حریت، مساوات، اخوت»، یا «آزادی و برابری و برادری».

خلاصه این که این دو ارمان و این دو اندیشه، خود اینها محصول رنسانس بودند. رنسانس هم محصول هزار سال تسلط و اقتدار مدعی کلیسا و روحانیت مسیحی بود که عکس‌العمل در برابر تسلط آنها و دخالتی بود که این‌ها در امر حکومت و سیاست و در تمام شئون مردم می‌کردند. به عنوان عکس‌العمل، به این عقیده رسیدند که نجاتشان در این است که دست این‌ها را کوتاه کنند، منتها رویشان نمی‌شد که بگویند بحث پاپ و بحث کشیش‌ها مطرح است. برای اینکه پای شخص که به میان می‌آید، قضیه از این محکم‌تر و مهم‌تر می‌شود. این است که نگفتند ما می‌خواهیم بحث شما را بکنیم، گفتند ما می‌خواهیم دست دین را کوتاه کنیم. یعنی دین برای خودش یک قلمرو و عالمی دارد، سیاست و مملکت و اداره جامعه هم، یک قلمرو دیگر دارد. این برای اروپا و علیه مدعیان دینی خودشان بود. آزادی و دموکراسی و ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و امثال آن، تمام خداهایی بودند که در نتیجه‌ی همان سرخوردگی که از مسیحیت و از کلیسا داشتند، خدا را کنار انداختند و خودشان عقب‌خدا‌ی تازه رفتند. اول خدایی که ساختند همین ناسیونالیسم بود، بعد وطن را ساختند، اومانیسیم را ساختند. این مفاهیم آمد اینجا، به وطن ما. خوب، هر

مسئله‌ای که تناسب با محیط داشته باشد، بدون آن که خود ما متوجه باشیم یا نباشیم، جا باز می‌کند. اما هیچ‌کدام از این‌ها با محیط ما نمی‌ساخت، چون نه با محیط اسلام و نه با محیط ایران، سازگاری نداشت. نه آن تفکیک دین از سیاست با محیط ما می‌ساخت، و نه این مسئله‌ی ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و دموکراسی، این‌ها به این صورت نمی‌ساخت. بلافاصله بدون اینکه متوجه‌اش باشیم عکس‌العمل شد، عکس‌العملی که همچون رآکسیون (réaction) که هر موجود زنده در مقابل چیزی که از محیط می‌گیرد وقتی آن را هضم می‌کند، مطابق احتیاجات و درون خودش، این را تحول می‌دهد و عکس‌العمل نشان می‌دهد. اتفاقاً در برابر لائیک‌بودن که آن موقع متوجه آن نبودند، درست عکسش بود. چون در ایران و در مشرق‌زمین، از آخوند و از روحانیت در سیاست دخالت ندیده بودند که مثلاً بگویند این دخالت خوب بود یا بد بود. چون همان‌طور که آقای بسته‌نگار هم شرح می‌داد، روحانیت شیعه در دوران‌هایی اصلاً اجازه‌ی دخالت نمی‌دادند، بعد هم از آن نوع دخالت قرون وسطی که مسیحیت می‌کرد، اینها دخالتی نکرده بودند. و آن اندازه که دخالت داشتند، دخالتی بود که خواسته‌ی مردم بود و چیز نامطلوبی نبود. نمی‌گویم این حق بود یا ناحق، خودشان می‌خواستند. اتفاقاً این سوغات «تفکیک دین از سیاست» باعث شد که روحانیت اصلاً کاری به کار سیاست و حکومت نداشته باشند و شاه عباس قدح قدح شراب بخورد و بازار قیطریه را قرق بکند تا در آن‌جا همه‌اش زن‌ها و رقاصدها باشند و فلان، و یا ناصرالدین شاه هر غلطی دلش می‌خواهد بکند و هیچ‌کاری به کارهای او نداشته باشند.

#### **عکس‌العمل روحانیت و متدینین در برابر «تفکیک دین از سیاست»**

عکس‌العمل روحانیت و متدینین ما درست در جهت خلاف این ارمغانی بود که از اروپا آمده بود و هنوز هم بعضی از ماها خیال می‌کنیم که داریم دنباله‌روی می‌کنیم. نه، این‌ها با استقبال مردم وارد مرحله‌ی سیاست شدند و همان‌طور که آقای حائری هم در کتابش تذکر می‌دهد، مردم گفتند بیایید و دخالت بکنید، روحانیت هم آمد و دخالت کرد. و درست بر خلاف «تفکیک دین از سیاست»، در اینجا اجرا شد. و اینها آمدند و نمی‌گویم صد درصد پایه‌گذار و مؤسس اصلی بودند، ولی روحانیون محرک و بانیان بسیار مؤثر و مهم انقلاب مشروطیت شدند. و بعد هم همین ارمغان «تفکیک دین از سیاست»، دین و روحانیت را وارد سیاست کرد. بعدها هم دیگران

مثل خالصی‌زاده و خود سیدجمال‌الدین اسدآبادی و غیر آن، آن را توسعه دادند. راجع به قسمت دوم یعنی ورود ناسیونالیسم، سوسیالیسم، کمونیست، اومانیسم و همه‌ی مجموعه‌ی اینها یا همان ایدئولوژی که قبل از آن، این ایدئولوژی‌ها شناخته شده نبودند و به این معنا کسی آن‌ها را نمی‌شناخت. ایدئولوژی از آنجا آمد، ایرانی‌ها و مخصوصاً مترقی‌های آنها که در مبارزه بودند، مثل روشنفکرها عکس‌العملی که ما در برابرش کردیم، این بود که نگفتیم ایدئولوژی غلط است. چون می‌دیدیم که توده‌ای‌ها ایدئولوژی دارند، سوسیالیست‌ها ایدئولوژی دارند، دموکراسی هم خودش یک ایدئولوژی است و این خیلی گیرایی و اثر دارد و جوان‌ها را به آن طرف می‌برد و عامل مؤثری است. آن وقت ماها، چه علما و چه متدینین مبارز، به این فکر افتادیم که اسلام چه چیزش کم است؟ و این طرز فکر در ایران به وجود آمد که هنوز هم هست. البته در این طبقه‌ی روشنفکر و مبارز و انقلابی که به اسلام به عنوان ایدئولوژی نگاه کنند، اسلام هم یک چیزی در ردیف لیبرالیسم و ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم است، منتها با آنها یک ذره فرق دارد. یعنی به چشم ایدئولوژی و بدون اینکه به طور «actif» و خودآگاه بفهمیم، نه به طور ناخودآگاه. وقتی گفتیم این هم یک ایدئولوژی، همین صفات و خصوصیات را که آن ایدئولوژی‌ها دارند، در این هم ما جاری کرده‌ایم. چون به طور کلی، همه‌ی آن ایدئولوژی‌ها به جامعه اهمیت درجه یک می‌دهند. مثلاً لیبرالیسم دموکراتیک که به فرد هم اهمیت می‌دهد ولی باز برایش «société» و جامعه خیلی اهمیت و ارزش دارد و حالا سوسیالیست که خیلی بیشتر، و کمونیست هم بیشتر. بنابراین چون ما گفتیم آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری، اسلام هم همه‌ی آنها را دارد، پس اسلام هم باید به جامعه اهمیت بیشتری بدهد و اصلاً از این دریچه وارد شدیم و خواستیم اسلام را این جور بفهمیم و همان‌طور که می‌دانید خیلی‌ها عقیده‌شان این بوده و هست - همان طرفداران - که اصلاً می‌گویند خدا پیغمبران را فرستاد برای اینکه مردم با همدیگر خوب باشند، به هم تعدی نکنند، تجاوز نشود، مرفه باشند، عدالت برقرار باشد. برایشان بدیهی می‌آید که در جوار همدیگر باشند و این برایشان از مسائل بدیهی باشد که تمام ادیان، علی‌الخصوص اسلام، برای سعادت و بهبود و اداره‌ی اجتماع و برای حاکمیت و عدالت و رفاه و اینهاست، پس باید روی این نظر رفت. و خیلی‌ها حتی در خود نهضت آزادی قبل از این اصولاً توجه به دین کردند، نماز می‌خواندند علاقه هم

داشتند. خیلی‌ها از سه سال پیش به این طرف که شاید کاهل الصلاة هم بودند ولی به دلیل اینکه حس کرده بودند و شوق و ذوق به مبارزه‌ی سیاسی پیدا کرده بودند و به سیاست علاقه‌مند بودند و تشخیص داده بودند که بهترین راه سیاست و مبارزه این است که متکی بر معتقدات دینی باشند. اینها به اسلام رو آوردند و از این جهت از اسلام خوششان آمد که در اسلام جهاد هست، در اسلام شهادت است، در اسلام مثلاً کشتن هست. در فرمایشات امیر صالحین است که می‌فرماید:

«كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»<sup>۱</sup>

این فرمایشات را اصل می‌گرفتند و در مخیله و مغزشان این بود. مبارزه با ظلم و ظالم و دفاع از مظلوم برایشان هدف اصلی بود و می‌دیدند در ادبیات اسلام و مخصوصاً در تشیع خیلی جوش و خروش و بروز دارد. عشقشان و علاقه‌شان به این طرف زیاد شد. همین تأثیرهایی که تمدن و فرهنگ غربی و این ایدئولوژی‌ها به وجود آورد و این تلاطمی که در افکار دینی ما پیدا شد و این انقلاب شدیدترش کرد و یک محیط خیلی درهم آمیخته و داغ و ضمناً پر ابهام و آلوده به وجود آورد.

این مسائل ارزش دارد که با دقت و با حقیقت‌جویی بررسی بشود. این موضوع را گذاشتم برای اینکه ببینیم در این، هم دیانت طرفدار دارد و هم حکومت طرفدار دارد. ولی بین متدینین یک نظر واحد راجع به حکومت، و بین طرفداران حکومت هم یک نظر واحد، من باب اینکه دین چگونه باید دخالت بکند و چه نظری دارد و چه دستوری می‌دهد نیست و این محتاج به بررسی است و حالا اگر خداوند بخواهد با هدایت و فضل خدا و همت و همکاری دوستان ان‌شاءالله بتوانیم به یک جایی برسیم.

### مسائلی که در «دیانت و حکومت» باید به آن‌ها پاسخ داد

یک سلسله مسائل هست که باید این‌ها را بررسی کنیم. یعنی این مسائل را باید جلویمان بگذاریم و جوابش را بدهیم. یکی همین که:

آیا ادیان الهی و به خصوص قرآن و اسلام مکتب اجتماعی است؟  
آیا ایدئولوژی یا هدف خدا یا هدف از بعثت انبیاء، اداره‌ی اجتماع و بهبود اجتماع است؟

آیا همان‌طور که گاندی مکتبش را آورد، همان‌طور که مارکس مکتبش را آورد.

۱. از امام علی(ع): برای ظالم، چونان دشمنی باشید و برای مظلوم، یک یاری دهنده.

همان‌طور که دیگران، علما یا رهبران اجتماعی خوبان‌شان - بدهاشان را کار ندارم - آمدند و برای نجات ملت‌شان، مملکت‌شان و بشریت‌شان یک قوانینی را نوشتند، آیا در اسلام هم مقصود همین است؟

آیا این اولین عکس‌العمل که در برابر آن سوغاتِ ایدئولوژی که از غرب آمد، درست است یا نه؟

حالا اگر این‌طور نیست، پس باید بینیم اسلام چه نظامی و چه حکومتی را تعیین کرده است؟

مسئله‌ی که رویش خیلی بحث و صحبت شده و کتاب‌هایی هم مخصوصاً در این سنوات اخیر نوشته شده است. بعضی‌ها مثل مرحوم نائینی دنبال این بوده‌اند که بگویند این مشروطه و این دموکراسی و آزادی چیزی است که اسلام هم قبول دارد. بعضی‌ها مثلاً آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، در آن کتابی که نوشته بود یک جدولی داشت که ایشان انواع سیستم‌های حکومتی را گذاشته بود و نظر اسلام را راجع به همه‌ی اینها با نمره تعیین کرده بود، این یکی صد درصد موافق، این صد درصد مخالف، اینجاش پنجاه درصد و اینجاش شصت درصد. ولی در این اواخر، این به فکر آمد و مورد سؤال بود که خودِ اسلام چه نوع حکومتی را می‌گوید و چه نظام حکومتی را تعیین می‌کند؟

موقعی که امام خمینی در پاریس بودند تقریباً اغلب خبرنگاران از ایشان، چه قبل از سفرشان به ایران و چه اینجا از ما سؤال می‌کردند که اینکه شما می‌گویید حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی، چیست و چگونه است و چه اصولی دارد؟ و چه جواب می‌دهد؟

بنده حالا نمی‌خواهم این حرف را بزنم، توی نوشته‌هایم هم گفته‌ام، خود امام، اصلاً و ابداً یک جواب مثبت نداده بودند. امامی که رهبر انقلاب است، در برابر آن حرف یک جواب مثبت نداد. فقط مثلاً اگر محتاج بود به خبرنگاران می‌گفتیم اسلام از دموکراسی شما بالاتر است، خیال نکنید این اسلام مثل حکومت عثمانی یا حکومت معاویه است. نه، آن جوری نیست، خوب است. حداکثر اینکه مطابق حکومت سیزده سال پیغمبر در مدینه یا پنج سال خلافت مولای متقین علی‌بن ابیطالب در کوفه است. و یا مثلاً چون آنها سؤال‌شان و نگرانی‌شان، هم راجع به اقلیت‌ها و هم راجع به زنان بود، جوابشان این بود که هیچ حقوقی از زن‌ها پایمال



نمی‌شود و وضعیت اقلیت‌ها درست است ولی این حقوق چگونه است؟ رویش هیچ فکر نشده بود.

البته ما در ایران، از خیلی جلوترها دنبال این فکر راه افتاده بودیم و آقای قلمداران یک حکومت اسلامی نوشته بود. آن وقتی هم که در زندان بودیم، این آقای بسته‌نگار بود که در جشن مبعث، که طبق معمول سنواتی، بنا بود بنده صحبت کنم پرسیده بودند چه صحبتی می‌خواهید؟ ایشان گفتند ایدئولوژی اسلامی، که در آنجا با عنوان «بعثت و ایدئولوژی»<sup>۱</sup> صحبت شد و بعد با زندانیان نهضتی‌مان بحث شد که خوب همین را سبک و سنگین کرده و منظمش کنیم که این اصلاً جزو مرام نهضت آزادی بشود. آن موقع تنظیم نشد. بعد ما را به برازجان منتقل کردند و از آقای طالقانی دور شدیم، آنجا هم تمام نشد ولی بعداً بنده آن را به صورت کتاب «بعثت و ایدئولوژی» نوشتم و همان‌طور که در اولش گفته‌ام ما می‌خواهیم بگوییم که از اسلام هم می‌شود به عنوان ایدئولوژی برای جواب‌گویی به مسائل حکومتی استفاده کرد. آن‌طور که باید و شاید در این زمینه کار نشده بود و اگر کسانی اظهارنظرهایی کردند، همان انطباق آنها را گرفته بودند. گفته بودند آنها طرفدار دموکراسی‌اند، اسلام هم این را قبول دارد یا حرف‌هایی که بعدها خیلی رایج شد، طبقه واحد یا جامعه‌ی بی‌طبقه بود، گفتند اسلام هم همین است یا آنجا که از سوسیالیسم صحبت شد، گفتند اسلام هم سوسیالیسم است. ولی این که از خود اسلام مطلبی را در بیاوریم که اصلاً چه حکومت و چه نظامی را معرفی می‌کند، و همچنین در مورد اقتصاد و فرهنگ چه نظری دارد، مطلبی ارائه نکردیم.

واقعاً، اگر ادیان الهی برای این هستند که نسبت به وضع جامعه و وضع دنیا و بشر حکم بکنند، پس راجع به اینها چه جوابی دارند؟ اما اگر این‌طور نیست و ادیان برای این کار نیامده‌اند، پس تکلیف ما چه می‌شود؟ اما اگر اسلام اصلاً وارد این مسئله نشده که حکومت چگونه باشد، نظام اقتصادی چگونه باشد، نظام عدالت اجتماعی چه باشد؟ پس ما چه کار بکنیم؟ آیا ما حق داریم خودمان حکومت تعیین کنیم یا

۱. «بعثت و ایدئولوژی» عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در جشن بعثت سال ۱۳۴۳ در زندان قصر است. متن این سخنرانی بعداً تدوین و تفصیل یافته و در سال ۱۳۴۵ به صورت کتاب منتشر شده است. این اثر هم اکنون در جلد دوم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که در سال ۱۳۷۷ با عنوان «بعثت ۱» توسط انتشارات قلم چاپ و به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).

همان‌طور که در عقاید رایج هست، خدا یا قرآن و اسلام آمده و حاکم معین کرده و همان انبیاء یا همان ائمه که به عقیده شیعه از طرف خدا مأمور بودند و منصوب هم بودند اینها مدیر و اداره کننده و حاکم هستند؟ و آیا این‌طور است که انبیاء این دو فونکسیون را که می‌توانیم اسم یکی را نبوت بگذاریم و یکی را ولایت یا یکی را عقیده و ایمان و یکی دیگر را سیاست؛ آیا این دو فونکسیون الزاماً با هم توأم بوده و باید با هم باشند؛ و خدا این وظیفه را به آنها داده است. بعد هم این‌طور ادعا می‌کنند که نواب آنها و سپس جانشینان نواب امام باید این کار را بکنند.

### هدف ادیان الهی چیست؟

#### پیامبران برای چه آمده‌اند؟

حالا اگر ادیان الهی هدفشان و غرضشان اداره و بهبود اجتماع نیست پس هدف چیست؟ پس برای چه پیغمبران آمده‌اند؟ آن وقت اگر برعکس به اینجا رسیدیم که حاکمیت با الله است، خوب حاکمیت الله چگونه اجرا می‌شود؟ الله که اینجا نیست، به ما هم که وحی نمی‌کند، دخالت مستقیم هم نمی‌کند، پس از طرف خدا کیست؟ ما هم حاکمیت الله را قبول داریم. حاکمیت الله قابل انکار نیست. این حاکمیت چگونه انجام می‌شود؟ خوب این حرف ولایت که اینها می‌زنند و ولایت فقیه را با حکومت و با سیاست توأم می‌کنند، آیا ولایت که در قرآن و حدیث آمده، همین معنا را دارد؟ ولایتی که پیغمبر در عید غدیر می‌فرماید این است:

«مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ»<sup>۱</sup>

یا در آن حدیث خیلی معتبر و معروف که می‌فرماید:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَالْوَلَايَةِ»<sup>۲</sup>

که به ولایت هم خیلی بیشتر اهمیت داده می‌شود. آیا ولایت همین است؟ آقای مشکوة استاد دانشکده معقول و منقول بود که فوت کرد. ایشان در سال‌های اخیر در انگلستان بود. اول دفعه با ایشان در شورای دانشگاه آشنا شدم. ایشان هم در شورای دانشگاه نماینده بود. خیلی سال قبل در زمان شاه، و پس از سال‌های پنجاه و ششم استقلال دانشگاه، ایشان صحبت می‌کرد که یکی از بچه‌ها موضوع رساله‌اش را

۱. حدیث نبوی: هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای او است.

۲. حدیث نبوی: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت یا حکومت

می‌خواهد درباره‌ی حکومت در اسلام تعیین کند. نظرش هست در بعضی احادیث که نسبت به هیچ چیز به اندازه ولایت به من ندا داده نشده. البته به نظر ایشان توصیه‌ای که به آن دانشجوی حقوق کرده بود این بود که این ولایت که در اینجا گفته شده، همان حکومت در اسلام است. و اسلام به حکومت و سیاست حتی بیش از نماز و روزه اهمیت می‌دهد. البته بیان ایشان آن موقع برای بنده هم خیلی جالب و دلچسب و تازه بود. اما خوب باید دید آیا ولایت همین است؟ ولایت یعنی حکومت؟ حالا به فرض که آمدیم و گفتیم دیانت و حکومت با هم تداخل دارند، با این تداخل آیا بین اینها مرزی هست یا مرزی نیست؟ آن وقت، آیا دیانت اصلاً به حکومت احتیاج دارد یا نه؟ برای پا برجا شدن همان نماز و روزه و اخلاق و همه چیز دیگر، آیا این طبق قرآن و دستور خداست که باید ضامن اجرایی دیانت و نگهداشتن حکومت باشد؟ و آیا حکومت به عنوان تکیه‌گاه خودش و وسیله‌ی خودش و اسباب کارش، احتیاج به دیانت دارد یا نه؟ آیا این دو تا به هم احتیاج دارند، و بعد هم روحانیت در این وسط چه نقشی و چه وظیفه‌ای دارد و چگونه پیش‌بینی می‌شود؟

حالا بنده به جای اینکه تک تک اینها را سرفصل قرار بدهم و روی هر کدام بحث بکنیم، این طور به نظر آمد که همه اینها را یک جا ببریم در قرآن و قسمت‌هایی از قرآن که با همه‌ی اینها و یا با بعضی از اینها سر و کار دارد، آن را بخوانیم و هر اندازه که توانستیم از آنجا مطلب در بیاوریم و همچنین آیات دیگری که در این زمینه است. واقعاً این مسائل از هم قابل تفکیک نیستند، اینها با هم هستند، مثل یک سیستم می‌مانند که جدا کردنش مشکل است.

### دو گروه آیات مناسب بحث و بررسی «دیانت و حکومت»

به نظر من، دو گروه از آیات در قرآن برای این بحث و بررسی مناسب آمد. یکی آیات سوره بقره (۲) از ۲۴۶ تا ۲۵۲ که با «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۱</sup> شروع می‌شود و همان آياتی است که به سلطنت و حکومت داوود منتهی می‌شود و یکی هم در سوره‌ی شوری (۴۲) است. که البته نه تنها آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> جزئی از آن است، بلکه یک مجموعه‌ای است با هفت و هشت آیه از ۳۶ تا ۴۴ سوره‌ی شوری (۴۲) که این آیات با هم هستند.

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکرده‌ای...

۲. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

آیات مورد بررسی در گروه اول، یعنی بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۲، این آیات به دنبال تشویق جنگ است:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.  
مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.»<sup>۱</sup>

تا آیه ۲۵۲ سوره بقره (۲). همین‌طور که توجه فرمودید و اگر قبلاً هم توجه فرموده باشید، کلی مطلب در همین سری آیات است. مسائلی که مطرح کرده بودم مقدار قابل توجه‌اش، اگر نگوییم در اینجا جواب داده شده، ولی طرح یا اشاره شده است. در همین آیه آخری می‌فرماید:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.»<sup>۲</sup>

معلوم می‌شود که خدا یا پیغمبران و انبیاء قرآن، در مسئله‌ی حکومت، و شاخه‌ای از حکومت که همان جنگ دفاعی است، وارد شده‌اند. یعنی مسئله‌ی حکومت و مسئله‌ی فرماندهی یا مُلک، که مُلک همان حکومت است، بیگانه و خارج از دیانت نیست. مطلب دیگر تفکیکِ کاملاً بَیِّن و آشکار مابین این دو فونکسیون نبوت و حکومت است، به دلیل اینکه بنی‌اسرائیل می‌آیند و به پیغمبرشان متوسل می‌شوند که از خدا بخواه که یک مَلِک یا پادشاهی برای ما برانگیزد. خوب، قاعدتاً اگر بنا بود مسئله‌ی نبوت و ولایت توأم باشد، آن پیغمبر باید جواب بدهد نه، من خودم هستم. ولی اصلاً و ابداً این کار را نمی‌کند و از خدا می‌خواهد. بعد از آن حرف‌ها می‌گوید مَلِکی خواهد آمد. پس الزاماً مسئله‌ی نبوت و هدایت یا امامت - امامت به معنای همان حکومت - با هم توأم نیستند. از همین اول که «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۳</sup> اینکه مردم می‌آیند، اعیان و رجال و وجوه بنی‌اسرائیل می‌آیند و تقاضا می‌کنند، معلوم می‌شود که مسئله‌ی حکومت و فرماندهی یک چیز است که متعلق به مردم است، غیر از نماز است، غیر از زکات است، غیر از مثلاً حج است که خدا در قرآن

۱. بقره (۲) / ۲۴۴ و ۲۴۵: در راه خدا بجنگید و بدانید که خدا شنوا و داناست.

کیست که [با انفاق خود] به خدا وامی نیکو دهد تا برای او به دفعات چندین برابرش سازد؟ خداست که سختی و گشایش پیش می‌آورد و به پیشگاه او باز گردانده می‌شود.

۲. بقره (۲) / ۲۵۲: این آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم و تو در زمره‌ی پیامبرانی.

۳. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکرده‌ای...

تعیین کرده یا در آنها خودِ خدا تکلیف معین می‌کند، و هیچ از بنی اسرائیل نپرسیده بودند. ولی خدا به موسی می‌گوید به آنها بگو برای من شریک قرار ندهید. اما در این قضیه، خدا صبر می‌کند تا خود اینها بیایند و درخواست‌شان را بگویند. پس معلوم می‌شود که دفاع از خود و نظم و نظام برای اداره‌ی جامعه‌شان جزو وظایف خود مردم است که مردم می‌آیند به نبی می‌گویند تو از خدا بخواه و برای ما درخواست کن. خدا قبلاً و پیشاپیش، تکلیف معین نکرده، مثل غذا خوردن، مثل لباس پوشیدن. همان‌طور که برای لباس، برای غذا، و برای خانه ساختن، هیچ پیغمبری و هیچ آیه‌ای از آیات خدا نیامده؛ اگر سؤال کرده‌اند جواب داده است. خیلی از آیات قرآن آیاتی است که خدا برای ذکر می‌دهد، سئوالاتی است که مردم می‌کنند:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»<sup>۱</sup>، «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى»<sup>۲</sup>

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ»<sup>۳</sup>، «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ»<sup>۴</sup>

آن وقت خداوند یا پیغمبر جواب می‌دهد. ولی این مسئله‌ی دیگری است که یکی دو بار خدمتتان عرض کرده بودم، یکجا هست که خدا پیش قدم می‌شود و آن وقتی است که مردم به عقلشان نمی‌رسد که خودشان بیایند و درخواست کنند، آن هم در همین سوره‌ی بقره (۲) است بعد از آیات صیام (روزه) است که خدا می‌گوید:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّ قَرِيبٌ»<sup>۵</sup>

اگر اینها آمدند و به سرشان زد، به عقلشان رسید و دلشان عاشق شد و سراغ مرا از تو گرفتند، بگو من به آنها نزدیکم. این را خدا خودش می‌خواهد، این آن چیزی است که خدا می‌خواهد انبیاء بگویند، اما بقیه را می‌گوید صبر کنید تا من بگویم. اینجا کاملاً مسئله‌ی حکومت است که از طرف بشر و از طرف مردم مطرح شده. آن وقت شرایط برای اینکه آن ملک چگونه باشد یا چگونه نباشد، آن را قرآن می‌گوید. پس وارد مسئله‌ی حکومت شدیم.

### ادیان الهی و قرآن چه نوع حکومت را تأیید یا رد می‌کنند؟

ادیان و از جمله قرآن خود مانده تنها مسئله‌ی حکومت و پادشاهی را رد نکرده‌اند، تأیید

۱. انفال (۸) / ۱: از تو درباره‌ی انفال سؤال می‌کنند؛ ...

۲. بقره (۲) / ۲۲۰: ... از تو در مورد یتیمان سؤال می‌کنند؛ ...

۳. بقره (۲) / ۲۲۲: و از تو در مورد [آمیزش به هنگام] دوره ماهانه [زنان] می‌پرسند؛ ...

۴. مائده (۵) / ۴: از تو می‌پرسند چه چیزهایی بر آنان حلال شده است؟ ...

۵. بقره (۲) / ۱۸۶: هر گاه بندگان من از تو درباره من سؤال کنند، [بگو]: من [به همه] نزدیک هستم...

هم کرده‌اند. یک نکته دیگر که آن هم خیلی مهم است و از همین آیه اول در می‌آید، این است که قرآن و خدا با سلطنت مخالف نیست. یعنی پای سلطنت امضاء کرده است. ولی البته برایش شرایطی آورده، و در تورات با تفسیر بیشتر. در زمان پیغمبری داوود، چون پیغمبری از پادشاه جدا بوده، گویا به داوود - حالا یادم نیست به داوود یا به سلیمان است یا به مردم - می‌گوید که خیلی مراقب باشید پادشاهی کار را به استبداد می‌کشاند، مبادا مثلاً با استبداد و فاعل مایشایی عمل بکنی. یعنی برایش شرایطی می‌آورد. مشروطه سلطنتی مرحوم نائینی هم آن را تأکید کرده است. البته نگفته حکومت باید این جور باشد. ولی وقتی اینها می‌گویند: «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا»<sup>۱</sup> خدا می‌گوید که حرفی ندارد بعد ان شاء الله در این باره بحث می‌کنیم.

#### قرآن سیستم حکومتی معین نمی‌کند

اصلاً قرآن سیستم حکومتی معین نمی‌کند، وارد سیستم حکومتی نشده، همان‌طور که برای ما لباس معین نشده، آن مطلبی است که در یکی از جشن‌های مبعث در مسجد هدایت گفته شده بود. سخنرانی بود با عنوان «مسلمان اجتماعی و جهانی باشیم»<sup>۲</sup> که گفته شد بابا شأن پیغمبر بالاتر از این است که برای ما مُد تعیین کند، یا برای ما لباس معین کند، بلند باشد یا کوتاه باشد. یا شأن پیغمبر یا دین بالاتر از این است که دانشکده هنرهای زیبا باشد و برای ما سیستم آرشیوتکت معین کند که مسجدتان کاشی داشته باشد. این حرف‌ها و چیزهایی است که بعدها گذاشتند. اصلاً مساجد ما آثار زرتشتی‌گری تویش هست، آثار رومی دارد، هیچ آثار اسلام ندارد. این قدر اصرار نداشته باشید که مسجد حتماً گنبد و کاشی کاری داشته باشد. آقای مهندس سالور را خدا سلامت و عزت و همه چیز بهش بدهد. ایشان خیلی ناراحت شده بود و مخالف بود که مسجد بدون گنبد و بدون گلدسته باشد. خوب این در قم هیاهو راه انداخت و افرادشان آمدند و آنجا تکفیر شده بود که اینها می‌خواهند اصلاً حوزه را به هم بزنند. وقتی می‌گویند روحانیت لباس خواب نمی‌خواهد، این لباس گبری معلوم

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: ... پادشاهی برای ما انتخاب کن...

۲. عنوان «مسلمان اجتماعی و جهانی» حاصل تدوین و تنظیم دو جلسه سخنرانی مورخ ۱۳۳۸/۱۱/۵ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد هدایت و ادامه‌ی آن در جشن مبعث انجمن اسلامی دانشجویان در کوی امیرآباد، خوابگاه دانشجویان، مورخ ۱۳۳۸/۱۱/۶ است. این اثر هم‌اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت ۱» می‌باشد که در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

نیست چه هست. همین طور که پیغمبر معلم خیاطی نیست، معلم معماری هم نیست، معلم سیاست هم نیست، معلم حکومت هم نیست، در آن مسئله‌ی انضباط است که در اینجا اشاره شده. بعد هم مسئله اینکه اصلاً جنگ، و جنگ «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فقط جنگ دفاعی است، آنجایی است که وطن و خانه و زندگی در معرض خطر باشد. برای اینکه وقتی پیغمبر می‌گوید نه، شما اهل این نیستید که در راه خدا جنگ بکنید، آنها می‌گویند چگونه ممکن است ما جنگ نکنیم در حالی که ما را از خانه و زندگی و دیارمان بیرون کرده‌اند، پس ما جنگ می‌کنیم. پیغمبر قبول می‌کند که چون اینها به دلیل اخراج از خانه و زندگی می‌خواهند جنگ بکنند و آماده هستند، آن وقت برایشان مَلِک می‌آید، آن هم کارش همین است. کارش این است که جنگ بکند برای اینکه اینها به سرِ کار و خانه و زندگیشان برسند.

#### تفکیک اصولی حکومت و پیامبری

مطلب دیگری که یادداشت کرده بودم که بشود در آورد، تفکیک اصولی حکومت، و توأم شدن استثنایی آن با پیغمبری بود. امضاء خدا در زیر نظام سلطنتی هست ولی با شرایط. درهرحال، شرط لازم رضایت و درخواست و انتخاب خود مردم است. چون این مردم هستند که آمدند و گفتند برای ما مَلِک بفرست. بعد از درخواست آنها، مَلِک تعیین شد. سلطنت برای جنگ، و جنگ برای دفاع از وطن، انتظار خدا از تقاضای مردم برای حکومت و سلطنت، وضع قوانین حکومتی، امضاء حق فلان، مَلِک و حکومت از آن خداست چون می‌گوید:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

جواب یکی از سئوالات را که عرض کردم اینجا هست که مَلِک و حکومت از آن خداست ولی خداوند به هر کس که بخواهد می‌دهد. خدا حالا اینجا نیست و به ما وحی نمی‌کند. ولی کسانی هستند که از طرف خدا خلافت دارند برای سلطنت و حکومت. موروثی بودن و متعلق بودن را قرآن امضاء نمی‌کند. اینها را به‌طور اشاره عرض کردم. ان شاء الله اینها را یکی یکی مورد بحث قرار خواهیم داد، با استفاده از این آیات و آیات دیگری که مؤید یا مصحح استنباط ما باشد.

صدق الله العلی العظیم





## دیانت و حکومت\*

(جلسه دوم)

بسمه تعالی

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا لَئِنْ لَمْ يَأْتِنَا بَأْتُنَا بِآيَاتٍ مِنْ رَبِّنَا نَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۱</sup>  
قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>

به شکر خدا جلسه دوم در موضوع دیانت و حکومت است. در جلسه اول ارتباط این عنوان و این مطالب را با موضوع اصلی سمینار که سرگذشت و سرنوشت روحانیت بود عرض کردم و نقشی که مسئله حکومت و قدرت در میان روحانیت ادیان و از جمله اسلام و تشیع، و نقش متقابله‌ای که داشته‌اند و تأثیری که در برخورد

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است. عناوین مطالب این سخنرانی توسط بنیاد از متن گرفته شده است.  
۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن تا [به فرماندهی او] در راه خدا جنگ کنیم؛ [پیامبرشان] گفت: آیا چنین نیست که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از آن سر باز زنید؟ گفتند: چگونه ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ و چون جنگ بر آنها مقرر شد، جز معدودی از آنان، همه از جنگ روی برتافتند [و به خود ستم کردند]؛ و خدا به حال ستمگران داناست.

با حکومت و قدرت در گذشته داشته‌اند و آنچه در سرنوشت روحانیت مؤثر بوده است، و نیز تأثیری که مسلماً در آینده به لحاظ سرنوشت روحانیت دارد. قبلاً پایه این بحث سه جلسه سخنرانی بود که آقای بسته‌نگار راجع به نظر علمای تشیع نسبت به حکومت بیان کرده بود. بنده بی‌نیاز شدم که خودم کار بکنم و به شما ارائه بدهم. ولی آن صحبت‌ها اساس و مقدمه است و بنده به مرحله دوم وارد شدم و آن مرحله‌ای است که اسلام، و از جمله مأخذ اصلی ما قرآن، راجع به حکومت نظری دارد یا ندارد. اگر نظری ندارد پس اسلام برای چی آمده؟ پیغمبران برای چه وظیفه‌ای آمده‌اند؟ اگر نه، برعکس نظر دارد؛ پس بینیم این حکومتی که اسلام معین می‌کند چگونه است؟ آن وقت روابط اجتماعی با فقر و با جامعه چگونه باید باشد؟ برای جواب دادن به این سئوالات، این طریقه و این شیوه را اتخاذ می‌کنیم که دو گروه از آیات قرآن را که نسبت به این مسئله نظر خاص دارند در نظر می‌گیریم و آنچه از آخر آیه‌اش می‌توانیم استنباط کنیم در می‌آوریم و بعد از این آیه و آیات دیگر و روایات، هر استنباطی که کردیم، با سنت حضرت پیغمبر و حضرت علی مقابله می‌کنیم آن وقت بینیم نتیجه چه درمی‌آید.

البته بحث یک قدری مشدّد و متفرق است و به صورت کلاسیک نیست که موضوعات اولاً به صورت منطقی دنبال هم بیاید و بعد هم در ذیل هر موضوعی مطلب گفته بشود تا به نتیجه برسد. آقای دکتر صدر هم نیستند که عرض بنده را تأیید یا تکذیب کنند. قرآن مثل کتاب‌های حقوقی و فلسفی و طبیعی و قانون علمی نیست که مثلاً هر سوره‌اش برای یک موضوع خاص باشد گو اینکه بعضی سوره‌ها مثل حج (۲۲) ظاهراً از حج بحث می‌کند ولی در خیلی از سوره‌های دیگر هم راجع به حج صحبت شده است. یا در سوره‌ی نساء (۴) با وجود عنوان نساء که دارد صرفاً مسایل مربوط به زن‌ها نیست و چنین هم نیست که در سایر سُورَ بحثی و مطلبی راجع به نساء نیامده باشد. در قرآن هم روی روال و حساب دیگری که در «سیر تحول قرآن» آمده، سعی شده مطالبی را در بیاوریم که این مطالب به یک ترتیبی گفته شده است. فقها هم کارشان همین است. مثلاً راجع به نماز و روزه و زکات، از آیات متفرق، مطالبی را در می‌آورند. البته متأسفانه، آنها زیاد هم به قرآن اتکاء نمی‌کنند و از احادیث مختلف مطلب در می‌آورند، منتها احادیث را علمای قبلی به اصطلاح مُبَبَّ، یعنی باب باب کرده‌اند. باب صلوات، باب مکاتب، باب طهارت، باب فلان و

فلان. بنابراین اینجا اگر یک قدری قاراش میشوید شنید. قبلاً من عذر می‌خواهم و سعی می‌کنم از موضوع، آخر سر یک جمع‌بندی بکنم. دفعه گذشته در گروه اول، آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره بقره (۲) را یک دور خواندیم و اجمالاً از میان آن‌ها یک چیزهایی عرض کردم و نکاتی را در آوردم. حالا دو مرتبه برمی‌گردیم و مطالب را از درون آن‌ها خلاصه می‌کنیم، تا ببینیم مطالبی که از این مجموعه آیات درمی‌آید، چیست؟

**لازم نیست که هر پیغمبری حتماً ولی امور امت و جامعه هم باشد**  
 مطلب اول اینکه ولایت یا حکومت یا حاکمیت پیغمبر و امام و مثلاً روحانیت و غیره، و نبوت اینها دو فونکسیون<sup>۱</sup> کاملاً مجزاست آن اندازه که از قرآن و از این آیات و آیات دیگر در می‌آوریم تا ببینیم چه می‌گویند؟ این دو تا توأم نیستند. یعنی لازمه این نیست که هر پیغمبری حتماً ولی امور امت و جامعه هم باشد، یعنی حاکم باشد، سلطان باشد، خلیفه باشد، و یا زمامدار باشد. و هر کس هم که پادشاه شد به طور مشروع حتماً نبی هم باشد، نه چنین نیست. یک موردش که دیدیم همین طالوت است و بعد هم پیغمبری که البته قرآن اسم آن پیغمبر را نبرده است. دو شغل کاملاً مختلف، در دو شخصیت مختلف، و برای هر کدام هم مزایایی بوده است ولی وقتی به داوود و سلیمان می‌رسد مشترک می‌شود:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>

خداوند به داوود هم مُلک داد - مُلک همان سلطنت است - و هم حکمت داد که این یک چیز مجزایی از مُلک است و آنچه را که می‌خواست به او یاد داد. آیات دیگری در مورد داوود و بعد سلیمان هم هست - که البته در این ردیف آیات نیست - که این دو فونکسیون در شخص واحدی جمع و متمرکز شده است. در پیغمبر آخرالزمان

۱. فونکسیون (fonction) به معنی: کار، شغل، عمل، وظیفه، تکلیف، مأموریت و ... است.  
 ۲. بقره (۲) / ۲۵۱: آنگاه سپاه دشمن را به قانون‌مندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون‌بخشی دارد.

هم همین‌طور است. پیغمبر ما، هم پیغمبر و خاتم‌الانبیاء بود و به اصطلاح امروزی رهبر ایدئولوژیک و رهبر عقیدتی و اعتقادی جامعه و امت در دنیا و در آخرالزمان بود. هم شغل رسالت و مأموریت پیغمبری داشت و هم تا آنجایی که مربوط به مؤمنین خلق اسلام است، مخصوصاً بعد از هجرت به شهر مدینه، جامعه‌ی آن روز را از جهات جنگی و جهات حکومتی و حتی شهرداری و شهربانی و مطالب دیگر، حضرت نبی اکرم اداره می‌کرد. یعنی شهر مدینه دو تا حاکم نداشت، پیغمبر هر دو فونکسیون را انجام می‌داد. اما این دو فونکسیون قبلاً هم ضمن تفسیرهای «بازگشت به قرآن» عرض شده بود، و در بحث کلی کتاب «بازیابی ارزش‌ها»<sup>۱</sup> نیز آورده‌ام.

#### رسالت و حکومت دو ریشه و دو شیوه‌ی مختلف دارد

رسالت و حکومت کاملاً دو ریشه و دو شیوه‌ی مختلف دارد. نسبت به فونکسیون نبوت هیچ کسی دخالت ندارد حتی خود پیغمبر هم دخالت ندارد. به قول پرمنگام، خود پیغمبر هم یک ثبات گرامافون خیلی وفادار است. هر چه به او وحی می‌شود همان را باید بگوید. روی این آیات یک کلمه از خودش ندارد و یک کلمه هم از آیات بر نمی‌داشته. در آیات هم زیاد است که پیغمبر می‌گویند من از جانب خودم نیستم. وقتی خود پیغمبر کمترین دخالت نداشته باشند، دیگران هم هیچ دخالت نداشته‌اند. دیگران می‌آمدند، سؤال می‌کردند، پیغمبر جواب نمی‌دادند می‌گفتند خیلی خوب باشد تا بعد بگویم. وحی می‌رسید می‌گفتند و اصلاً هم در این امور از کسی سؤال نمی‌کردند که مثلاً بگویند: بگو ببینم نظرت راجع به این سؤال چیست؟ این بهتر است یا نه. خیر، فونکسیون‌ی بود کاملاً مستقل. هیچ وقت پیغمبر راجع به اینکه در سفر نمازتان مثلاً قصر باشد یا جمع باشد یا حالا زکات را به چه کسی بدهیم بهتر است؟ به کورها بدهیم یا به بیوه زنها یا به جنگجویان؟ اصلاً از کسی پرسش نمی‌کردند. تاریخ نشان می‌دهد که پیغمبر در امر اداره جامعه و مملکت پرسش و مشورت می‌کرده است. در نص صریح قرآن داریم: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» که این «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» احتمال دارد بعد از آن خوش اخلاقی و خوش رفتاری پیغمبر، و بی‌ادبی و گستاخی و به اصطلاح نفهمی بیان بعضی از اصحاب بوده، بعد از آن که او می‌گوید:

۱. کتاب‌های «بازیابی ارزش‌ها» که در سه جلد توسط مؤلف فقید منتشر شده است، اکنون در جلد (۲۵) مجموعه‌ی آثار با عنوان «بازیابی ارزش‌ها ۱» به علاقه‌مندان تقدیم شده است (ب.ف.ب).

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

یعنی پست ترین افراد، بی ادب و بی تربیت اند و تحملشان خیلی مشکل است، تو با آنها خوش رفتاری کردی و خوش اخلاقی کردی، از آن‌ها در گذر، از بدی‌شان، از خطاشان، از نفهمی‌شان از جهالت‌شان و از بی ادبی‌شان؛ حتی برای آن‌ها از من طلب بخشش کن. و بعد، «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، یعنی در کارها مشورت کن، از این بیشتر دموکراسی نمی‌شود که مردم باید آراءشان اجرا شود. آیات دیگر هم وجود دارد و تاریخ هم عملاً نشان می‌دهد. فرض کنید، یک سلمان نامی پیدا می‌شود و می‌گوید ما در مملکتمان ایران، برای دفاع از شهرهایمان خندق می‌کنیم، پیغمبر می‌گوید خوب کاری است، شماها هم بیل و کلنگ بیاورید و خندق بکنید. یا مثلاً برای جنگ اُحُد مشورت می‌کند و نظر می‌خواهد، و برخلاف نظر خودش عمل می‌کند. یعنی دو فونکسیون که بر یک فرد جمع شده ولی با دو مُتَد و دو روش کاملاً مختلف عمل می‌کند. یک‌جا خداست که حاکم است، جای دیگر مردم حاکم هستند؛ آنجا حکومت الله است، اینجا حکومت ناس. بار اول ناس است و حتی ارازل ناس هم نظر دارند. در زمان حضرت موسی هم همین‌طور است. آنجا می‌بینیم که موسی از پیغمبرانی هست که دو فونکسیون را انجام داده ولی به طور منفک. فونکسیون قومی، فونکسیون ملی‌گرایی، فونکسیون اداره امت. فونکسیون نجات امت و نجات ذریه، قبل از فونکسیون نبوت است. به حکم آیات قرآن، و حتی در تورات هم حاکی بر این است که وقتی در کوه طور ندا می‌رسد که:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»<sup>۱</sup>

بلافاصله گفته می‌شود که موسی توی دستت چیست؟ می‌گوید این عصای من است، بعد شرح می‌دهد و نشان می‌دهد که کارش این است که با آن از درخت برگ بریزم یا اینکه گوسفندان را هی هی کنم. آن وقت خدا می‌گوید همین را بینداز زمین، می‌اندازد و ازدها می‌شود. بعد می‌گوید:

۱. طه (۲۰) / ۱۲: من صاحب‌اختیار توأم، پای‌پوش خود را [به احترام] بیرون آر، که در سرزمین مقدس «طوی» هستی.

«اذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»<sup>۱</sup>

هیچ نمی‌گوید که به فرعون بگو که به خدا ایمان بیاور. نه، می‌گوید به او بگو: بنی‌اسرائیل را به من پس بده. ببینید، این فونکسیون به اصطلاح اجتماعی و حکومتی است، فونکسیون است که از حیث زمان هم منفک است. بعد این عمل که انجام می‌شود، این مأموریت که به انجام می‌رسد و بنی‌اسرائیل را از نیل رد می‌کند، آن وقت است که به کوه طور می‌رود و ده فرمان به حضرت موسی نازل می‌شود.

داوود و سلیمان را که عرض کردم ولی سایر انبیاء را وقتی در قرآن نگاه می‌کنیم، آنها یک فونکسیون بیشتر نداشتند، همان فونکسیون نبوت بوده. یکی از آنها حضرت ابراهیم است که پایه‌گذار تمام ادیان توحیدی است. در قرآن و در تورات هیچ نشان نمی‌دهد که حضرت ابراهیم مثلاً با آن پادشاه برای مسائل حکومتی و نجات مردم و اداره‌ی امت، در افتاده باشد یا دستوری داده باشد که مثلاً این جوری به جنگ بروید یا به دفاع بروید، نه. حضرت ابراهیم فقط یک فونکسیون داشته، و اینکه چگونه بوده، آن را کار نداریم. فونکسیون او همان توحید و نبوت بوده، نوح هم همین‌طور، آن‌طور که قرآن به ما معرفی می‌کند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»<sup>۲</sup>

همه‌شان این را می‌گویند یعنی اصلش برای دعوت پرستش خدا و توحید است. بعضی از آنها چیزهای دیگر هم می‌گویند. مثلاً به قوم لوط می‌گویند شما دست از این کار خلاف بردارید. یا صالح است که می‌گوید کم‌فروشی نکنید، یعنی وارد موضوعات اجتماعی می‌شود ولی خوب دو شغل در هر حال مختلف است. حضرت امیر را هم می‌بینیم. حکومتی که علی دارد حکومتی کاملاً دموکراتیک است، یعنی مردم هستند. همین‌طور که می‌دانید در جنگ صفین، حضرت امیر از رأی اکثریت و مردم تبعیت کرد، در حالی که خودش می‌دانست که این غلط است. اصلاً به خاطر آنها قبول حکومت کرد، به هیچ‌وجه من‌الوجه آن‌طوری که شیعه اصرار دارد که این خلافت نصب خدا بوده، نصب رسول بوده، و باید او آن را انجام بدهد، و کار او

۱. طه (۲۰) / ۲۴: به سوی فرعون برو که سر به طغیان برداشته است.

۲. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ من از معجزات روز بزرگ بر شما می‌ترسم.

بوده، به هیچ وجه این نیست. حالا غدیر خم و ولایت علی چیست؟ آن یک مطلبی است برای خودش. ولی خلافت را به این دلیل می پذیرد که مردم می آیند و به حضرت علی روی می آورند. خوب، قاعداً اگر خلافت جزو وظایف امامت بود، اگر جزو وظایفی بوده که خدا معین کرده است و توأم بودن این دو فونکسیون؛ فونکسیون ارشاد و امامت و فونکسیون حکومت؛ خوب علی می گفت این فضولی ها به شما نیامده، خدا این دستور را به من داده و من هم انجام می دهم. من به شما کاری ندارم، اصلاً شما چرا از من خواهش می کنید؟ و بعد هم وقتی با او بیعت می کنند، یعنی چه؟ آیا هیچ وقت سر نماز یا روزه، علی با کسی بیعت کرد؟ ولی سر این مسئله ی حکومت و اداره ی مردم، اینجا موافقت آنها را می گیرد که آنها راضی باشند. کما اینکه می بینید در همین آیه سوره بقره (۲) راجع به بنی اسرائیل درست است که اینجا قرآن در واقع یک حکومت سلطنتی را امضاء کرده ولی این امضاء اولاً مربوط است به درخواست خود مردم، حالا مردم نبودند ملاء جلو بودند، آن موقع نمی شده همه ی مردم جلو بیایند، همان ملاء درخواست کردند، خواست آنها بوده و بعد فسانی برایش معلوم می کند و او هم می آید و اینها را می بیند که خدا در واقع آنها را راضی می کند. یعنی رضایت مردم شرط آن بوده، حتی در زمان بنی اسرائیل. آن وقت می بینیم علی هم این کار را می کند. در آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، «لَا إِكْرَاهَ فِي الْحُكُومَةِ» هم هست. حکومت علی هم با اِکراه نبود، با رضایت و نظر مردم بود، آنها باید راضی باشند چه در اول و چه در آخر.

یک تکه هایی از نهج البلاغه را عبدالعلی<sup>۲</sup> در آورده بود:

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ص يَقُولُ لِلنَّاسِ بِالْكُوفَةِ يَا  
أَهْلَ الْكُوفَةِ أَتَرَوْنِي لَا أَعْلَمُ مَا يُصْلِحُكُمْ - بَلِي وَ لَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ  
أُصْلِحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي»<sup>۳</sup>

این از «امالی» شیخ مفید گرفته شده که می گوید:

(من می دانم آنچه مصلحت شماست ولی من نمی خواهم شما را روی  
نظر خودم اصلاح بکنم.)

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در پذیرش دین اِکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۲. منظور مهندس عبدالعلی بازرگان فرزند سخنران فقید است (ب.ف.ب.).

۳. از «امالی» شیخ مفید.

«وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمُ عَلَيَّ مَا تَكْرَهُونَ»<sup>۱</sup>

(همانا شما بقاء (زنده ماندن) را دوست می‌دارید و من نمی‌خواهم شما را به چیزی که نمی‌پسندید وا دارم).

آن وقت خطاب به بعضی از اصحابش که در جریان جنگ صفین از امام سؤال کرد:

«ما را از حکمیت ابتدا نهی کردی پس از آن امر فرمودی، نفهمیدیم کدام یک به هدایت نزدیک‌تر بود.»

امام فرمود:

«هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أُنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَيَّ الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا»<sup>۲</sup>

(این کیفر کسی است که پیمان شکنی کند، هر آینه به خدا سوگند، من هنگامی که شما را به آن فرمان دادم شما را به امری ناخوشایند فرمان دادم که خدای در آن کار خیر و خوبی قرار داده بود).

در رفتار با خوارج نهروان می‌فرماید که با آنها برخورد منطقی کن، با مدارا رفتار کن، اگر راهی برای صلح پیدا کنیم با آنها نمی‌جنگیم. نامه به معاویه (ترجمه‌اش را عبدالعلی نوشته:

(من با پی در پی پاسخ دادن به تو و گوش دادن به نامه‌ات رأی و اندیشه‌ام را سست می‌گردانم...)

یعنی در عین اینکه علی می‌داند همین‌طور مکاتبه کردن با معاویه برای خودش اسباب دردسر و اعصابش را خراب می‌کند، مع ذلک این کار را می‌کند.

(سوگند به خدا اگر نمی‌خواستم باقی بمانی، ضربات کوبنده‌ای که استخوانت را بشکند و گوشتت را آب کند از جانب من به تو می‌رسید).

یعنی من می‌توانستم تو را از بین ببرم که مخالف من هستی ولی چنین نمی‌کنم. یعنی علی کسی است که می‌تواند استخوان مثل معاویه را هم بشکند و گوشتش را آب بکند ولی این عمل را انجام نمی‌دهد. درست عین افراد خودمان که با مخالفین چگونه با مدارا رفتار می‌کنند.

در خطبه ۳۷ نهج البلاغه حضرت علی دلیل بیعت خود را با خلفا بیان می‌کند که چگونه سفارش رسول خدا را اطاعت نموده است. یعنی با آنکه خودش موافق نبوده

۱. خطبه ۲۰۸ نهج البلاغه. ۲. خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه.



دیانت و حکومت، جلسه دوم \_\_\_\_\_ ۴۰۵  
ولی رسول خدا سفارش کرده است.

راجع به خوارج می گوید:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَّوْا عَلَيَّ سَخَطَةَ إِمَارَتِي وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَحْفَ عَلَيَّ  
جَمَاعَتِكُمْ»<sup>۱</sup>

(این گروه به دلیل راضی نبودن به خلافت من گرد آمده، متشکل شده‌اند  
و من مادامی که بر جمعیت شما نترسیده باشم، صبر می‌کنم)

علی (ع) این اندازه تحمل مخالف را می‌کند پس این یکی را به استناد همان آیه  
«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى»<sup>۲</sup> و آیات دیگر و سنت رسول (ص)  
و علی (ع) می‌توانیم بگوییم که این دو فونکسیون به هیچ وجه من الوجوه ملازم با هم  
نیستند، کاملاً مستقل هستند و بعد هم عمل اداره‌ی جامعه، ولایت یا حکومت یا  
اسمش را هر چه بگذارید، آن یک چیزی است که باید با نظر مردم باشد. یعنی، رأی  
اکثریت و رضایت و بیعت مردم باید صورت بگیرد، انتخاب خود مردم باید باشد.

مطلب دیگری که دفعه پیش عرض کردم که از این آیه برمی‌آید و آیات دیگر  
کاملاً آن را تأیید می‌کند- که حالا موقع بحث آن نیست- در تفسیر سوره‌ی  
توبه (۹)، جناب آقای مانیان خواسته بود و داماد ایشان آقای مهندس پویان. آنجا نشان  
داده شد جنگی که خدا اینجا قبول کرده و برای او یک فرمانده معین کرده، طبق  
درخواستی که در قرآن هست، جنگی است صرفاً دفاعی آن هم نه دفاع از اسلام،  
بلکه دفاع از خانه و خانواده و زندگی، و دفاع از مملکت است، و در اینجا آیه  
«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ»، این عمل داوود در فراراندن جالوت، روی اذن و اجازه‌ی هم  
تشریحی و تکمیلی، و هم وسایل و امکانات خدایی بود، همان قانونمندی خدا.

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ  
وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.»<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۶۹: همانا که اینان (طلحه و زبیر) در کینه و دشمنی با من، با یکدیگر یار و همدستان  
شده‌اند و مادام که از گسیختن جماعت شما بیمی نداشته باشم بردباری می‌کنم.

۲. بقره (۲) / ۲۴۶.

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع  
سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از ←

«وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ»، داوود جالوت را کشت، یعنی دفاع به عهده‌ی خود مردم است، مردم خودشان هستند که باید دفاع کنند و اگر این کار را نکنند زمین و ملک و کشور و جهان انسان‌ها فاسد می‌شود. برای اینکه فساد نشود، باید مردم دفاع بکنند، و دفاع، وظیفه‌ی دینی می‌شود. و اینجا هم دفاع، دنبال مطلبی است که می‌گوید چه طور می‌شود ما جنگ نکنیم درحالی که این‌ها ما را از خانه و زندگی مان بیرون کرده‌اند «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ».

### ادیان الهی و قرآن هیچ شیوه‌ی حکومتی را تعیین نمی‌کنند

همین عمل که خداوند دفاع را به عهده‌ی خود مردم گذاشته، فضل خداست. در عین حال، در این آیات و در جاهای دیگر، هیچ نظام حکومتی خاصی را، چه سلطنتی، چه مشروطه، و چه دموکراسی یا کمونیستی را تعیین نمی‌کند. اما نسبت به حکومت و اداره‌ی جامعه بی‌طرف نیست. حالا، در جواب آن سؤال که آیا قرآن یا ادیان الهی نسبت به مسئله‌ی حکومت نظر دارند یا نه؟ بله نظر دارند ولی سیستم حکومتی را معین نمی‌کنند به دلیل اینکه در این باره، هیچ آیه قرآنی نمی‌بینیم. اینجا سلطنت را خود خدا دخالت داشته و امضاء کرده است. یک جاهایی بدون سلطنت بوده، و پیغمبر اداره‌اش، اداره‌ی سلطنتی نبود، جور دیگری بود. قرآن سیستم را معین نمی‌کند اما یک سلسله اصول و ضوابطی را بیان می‌کند که این طوری باشد خوب است، یعنی راهنمایی می‌کند. کما اینکه در همین آیات وقتی آنها ایرادی می‌گیرند چگونه ممکن است برای او حکومت باشد، می‌فرماید:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتِي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

→ آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون بخشی دارد.

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی شما انتخاب کرده است؛ گفتند: چگونه او که اموالی در اختیارش نیست بر ما فرمانروایی داشته باشد، درحالی که ما خود به فرمانروایی سزاوارتریم؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است؛ و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست.

در تورات می‌نویسد آن کسی که معین شده بود طالوت از بچه‌های هارون بود در صورتی که در بین بنی‌اسرائیل قرار این بوده که اولاد هارون باید پیغمبر بشود. اولاد یوشع باید پادشاه بشود این از آن دسته بود و بعد تورات می‌نویسد ایراد گرفتند که او پول ندارد آن وقت جواب می‌دهد «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» حالا که از خدا خواستید پادشاهی برای شما معین بشود، خدا او را برای شما انتخاب کرد «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» که او دارای علم و تخصص است، دارای دانش و دانایی است. یعنی حکومت و اداره امت ولو فرمانده نظامی باشد، بدون علم و دانایی نمی‌شود. یک بابایی که در عمرش مثلاً نخود و لوبیا فروش بوده یا دلال آهن بوده، این صحیح نیست که بیاید و فرمانده کل سپاه بشود، چرا که علم این کار را ندارد. وقتی چنین شد، معلوم است چه نتایجی دارد. فرماندهی قوا به طریق اولی باید علم مربوط به این کار را داشته باشد. علم هم معلوم است چه علمی باید باشد، این علم باید راجع به این کار باشد، راجع به جنگ، نه مثلاً راجع به شرایع و شکایات و فرعیات. و جسم، جسم هم یعنی نیرو، یعنی فرمانده‌ای باشد که هم به لحاظ علم و فکر و دانش و دانایی و تخصص بر آنها برتری داشته باشد، و هم به لحاظ زور و پهلوانی و قدرت که بتواند خوب بجنگد. چون آن وقت‌ها جنگ، جنگ زور و بازو بود:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

و خداوند مُلک و سلطنت خودش را به هر کس که بخواهد می‌دهد. این «يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ» وقتی با آیه :

«وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲</sup>

و آیه :

«تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۳</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۴۷.

۲. آل‌عمران (۳) / ۲۶ : ... هر که را بخواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که بخواهی، بازستانی، و هر که را بخواهی، اقتدار بخشی و هر که را بخواهی، ذلیل می‌کنی؛ خوبی‌ها همه به دست توست، که به راستی بر هر کار توانایی.

۳. آل‌عمران (۳) / ۲۷ : [با تغییر تدریجی فصول] شب را در روز می‌کشانی و روز را در شب و [موجود] زنده را از [ماده] بی‌جان پدید می‌آوری و [ماده] بی‌جان را از [موجود] زنده، [که تبادل دایمی مرگ و حیات به دست توست] و به هر که خواهی، بی‌دریغ روزی می‌بخشی.

مقایسه شود می‌توان گفت آن آیه خیلی عمومیت دارد، اختصاص به آدم خوب ندارد، اختصاص به مُلُوكِ به حق و عادل هم ندارد. در واقع، خداست که این مُلُك را به آن مُلُوكِ ناحق داده. خیلی جاها در قرآن، خداوند هیچ باک ندارد که بگوید:

«يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

و مثلاً

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»<sup>۲</sup>

خداوند بعضی جاها فراخی می‌دهد یعنی در آن حساب کلی خلقت و مشیت بشریت، همه چیز از خداست و این حکومت و سلطنت‌ها، ولو ناحق‌هاشان، آن را هم خدا داده است. منتها، عمل خدا روی اقتضای خود مردم است و همان‌طور که در سوره رعد (۱۳) می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۳</sup>

وقتی اینها خودشان را بد تغییر دادند، خداوند هم با اینها بد عمل می‌کند، یا درباره‌ی یکی از سلاطین بنی اسرائیل هست که به نظرم قرآن می‌گوید ما او را که از مظاهر ظلم و تعدی و قلدری بوده، بر اینها نصب کردیم. باز خدا حکومت بخت‌النصر را به خودش نسبت می‌دهد.

### در امر حکومت، قرآن یک سلسله شاخص‌هایی را تعیین کرده است

پس مُلُكِ یک چیزی است که صورت خاصی ندارد همه جور می‌تواند باشد، منتها آن مُلُكی که خدا زیرش را امضا می‌گذارد و به ما توصیه می‌کند، یک نشانه‌اش را اینجا داده است. و نشانه‌ی دیگرش را «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۴</sup> قرار داده است. بعد هم در آیات کثیری از قرآن، آنجا که خدا با داوود صحبت می‌کند، و آنجا که به کل ابناء بشر ارتباط دارد، قرآن یک سلسله دستورات می‌دهد، که هر کس بنا شد به حکومت و قدرت و مدیریت برسد، چه چیزهایی را باید رعایت کند و مخصوصاً

۱. نحل (۱۶) / ۹۶ یا فاطر (۳۵) / ۸ .. هر که را بخواهد گمراه کند و هر که را بخواهد [و شایسته ببیند] هدایت کند؛ ...

۲. رعد (۱۳) / ۲۶: خداست که روزی را بر هر که بخواهد، فراخی بخشد و یا محدود گرداند؛ ...

۳. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...

۴. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بخشید...

چه کارهایی را نکند. یعنی مثل این می ماند که فرض کنید برای مسیر کشتی ها یک شاخص هایی معین شده که وقتی کشتی ها به اطراف یک جزیره ای می رسند، در جایی که عمق دریا کم است، می بینید یک علاماتی، یک فارهایی با چراغ روشن است، جاهایی که کشتی ها از آنجا نباید بروند. هیچ وقت صاحب بندر و صاحب آن مملکت نمی گوید هر کشتی آمد کجا باید برود نه، می گویند این جاها را نرو، و یا اگر مثلاً به بندر آمدی گذار اینجاست، اگر خواستی می توانی از اینجا بروی. در امر حکومت هم قرآن یک سلسله شاخص ها و یا همین جاهای خطرناک و مهلک را معین می کند. مثلاً در سوره ص (۳۸) آیه ۲۶ می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.»<sup>۱</sup>

داوود را خداوند خلیفه گذاشته است. فرقی هم بین این آقا و مثلاً آن خانم نباشد، و خانمی هم هست که قرآن تقریباً حکومتش را امضاء می کند، خانمی که معاصر سلیمان هم بوده و خدا خواسته که مُلک داشته باشد، اما خدا به داوود این سفارش را می کند که:

«فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»

بین مردم به حق حکومت کن، باید به این شاخص توجه کنی، باید این اصل را رعایت کنی، عمل ناحق نکن. حالا از طریق انتخابات رئیس جمهور معین شده است یا فرض کنید اشراف و اعیان آمده اند یا اهل حل و عقد آمده اند و تو را معرفی کرده اند یا عامه تو را معین کرده اند، قرآن در آن وارد نمی شود ولی می گوید وقتی که تو مثلاً نخست وزیر یا وزیر یا شاه شدی، آن وقت «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». حکومت باید حکومت به حق باشد، نباید به ناحق باشد. «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى» از میل و خواسته های خودت تبعیت مکن. «فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» اگر این کار را کردی، از سبیل او که ممکن است راه خدا باشد یا همان سبیل خلافت باشد، از آن سبیل خارج می شوی و به بی راهه می روی. در سوره نساء (۴) هم آیه ای داریم که آن عام هم

۱. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پشتیبان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهه ات می کشد؛ مسلمان آنان که راه خدا را گم کنند، به سزای آن که روز حساب را از یاد برده اند، مجازاتی سخت [در انتظار] دارند.

هست، می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۱</sup>

آنچه را که خدا از شما می‌خواهد این است که امانت‌دار باشید، امانتی را که مردم به شما داده‌اند، به مردم تعلق دارد، به آنان برگردانید. که این دستور از ائمه هم رسیده است.

### حاکمیت از آن مردم است

در اینجا امانت بیشتر به حکومت و ولایت و حاکمیت تفسیر شده و آن وقت ما می‌توانیم بگوییم که در آن نطق قبل از دستور<sup>۲</sup>، آنجا هم به کار برده شد که حاکمیت از آن مردم است. حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم، چیزی است که قرآن با صراحت ولی نه با این تعبیر و لحن - ولی به طرق مختلف، به کار برده است. حالا باز هم به آن می‌رسیم که حکومت را از آن مردم دانسته و خداوند این را بیان کرده که این امانت متعلق به مردم است و این امانت را باید به خودشان رد کرد. یعنی این قدرتی که در دست یک سلطانی، در دست یک خلیفه‌ای هست این قدرتی است که «وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۳</sup> خداوند مُلک و فرمانروایی خویش را از طریق مردم به این شخص داده یا خدا خودش مستقیم داده، این را باید به آنها برگرداند و:

«وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»

دنباله‌ی آیه هم می‌رساند که تقریباً شبیه به همان عبارت خطاب به حضرت داوود است. اینجا خطابش کلی است، می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ»

قویاً حکم می‌کند که امانات هم همان امانات، و یکی از مصادیق اداره‌ی جامعه و حکومت است، و تازه همه‌ی اینها را خدا با چماق و تبر وادار نمی‌کند، بلکه:

«إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ»

این موعظه بسیار پسندیده و نیکوست که خدا به شما می‌کند. در سوره‌ی بقره (۲)

۱. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز پس دهید؛ و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکوئی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۲. اشاره‌ی ناطق فقیه به نطق قبل از دستور مورخ در مجلس شورای اسلامی است (ب.ف.ب).

۳. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد...

نیز می‌فرماید:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعِي فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.»<sup>۱</sup>

این سری آیات را تطبیق داده‌اند که مصداق کاملش معاویه است، و برای حضرت علی(ع) هم این آیه را مفسرین تطبیق داده‌اند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.»<sup>۲</sup>

در واقع این را امضاء می‌کند، و «وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» و آن یکی را رد می‌کند، به دلیل اینکه آخرش می‌آید «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ». این قبیل اشخاص که همان منافقین هستند، وقتی به حکومت و ولایت رسیدند، تمام کوشش‌شان در این است که فساد برانگیزند و «وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» هستند، محصول را تباه و نسل را به طرق مختلف هلاک می‌کنند. پس یکی از همان شرط‌هایی که قرآن برای حکومت می‌گذارد این است که حکومت نباید ایجاد فساد و از بین بردن تولید و نسل بکند «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ». ایجاد کشتار برخلاف نظر قرآن است، با این حال ببینید، لحن چه قدر دوستانه و آزادمنشانه است که خدا می‌گوید فساد را دوست ندارد. و در سوره‌ی فجر (۸۹) می‌گوید:

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.

فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ.»<sup>۳</sup>

باز صحبت راجع به آنهایی است که (قبلش فرعون است) که طغیان می‌کردند و در بلاد آنجا فساد برقرار می‌کردند. یعنی ایراد این نیست که چرا فرعون پادشاه شد، ایراد این است که چرا فساد ایجاد می‌کردند و فساد را توسعه می‌دادند. در سوره‌ی شعراء (۲۶) و همچنین در سوره‌ی هود (۱۱) (هر دو آیه هم عین یکدیگرند) است که:

«وَلَا تَبْحَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»<sup>۴</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۰۵ : و چون به حاکمیت برسد، تلاش می‌کند تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود کند؛ در حالی که خدا تبه‌کاران را دوست ندارد.

۲. بقره (۲) / ۲۰۷ : بعضی از مردم [هم هستند که] از جان خود در طلب خشنودی خدا می‌گذرند؛ و خدا به [چنین] بندگان رئوف است.

۳. فجر (۸۹) / ۱۱ و ۱۲ : هم آنان که در سرزمین‌ها سر به طغیان برداشتند. و بسیار تبه‌کاری کردند.

۴. شعراء (۲۶) / ۱۸۳ یا هود (۱۱) / ۸۵ : ... و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبه‌کارانه سرکشی نکنید.

اشیاء و اموال مردم را ضایع نکنید، کم فروشی نکنید، در زمین در حال فساد و فسادانگیزی راه نیفتید، پراکنده نشوید. آن وقت آیه‌ای که در صدر این مطالب از سوره‌ی حدید (۵۷) خواندم، مجدداً حالا می‌خوانم:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

این بخش از آیه، بیشتر جواب مطلبی است که تا حالا عرض می‌کردم.  
«وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۲</sup>

رسولانمان، پیغمبرانمان را فرستادیم همراه بیّنات، دلایل، نه همراه اسلحه و کتک و فحش؛ بیّنات همراهشان کردیم. یعنی آن چیز که با عقل و دل سر و کار دارد «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» همراه آنها کتاب نازل کردیم «وَالْمِيزَانَ» که بعد روی میزان صحبت می‌کنم. میزان یعنی ترازو و مقیاس و اندازه که خیلی معمول بود.

#### در حکومتی که قرآن و انبیاء می‌گویند، همه باید به قسط قیام کنند

در دوران احیاء دین و توجه جوان‌ها به اسلام و مسلمانی و مبارزه که این دو را تعبیر می‌کردند به «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» یعنی ما قرآن را فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند. آقای آشوری هم که کتاب‌هایی می‌نوشت روی قسط خیلی تکیه می‌کرد، دکتر شریعتی هم همین نظر را داشت و روی آن تکیه می‌کرد که اصلاً علت ارسال رُسل و انزال کتب این است که مبارزه کنید تا قسط را در دنیا برقرار کنید. قیام بکنید برای اینکه گردن کلفت‌ها و مستکبرین را از بین ببرید. به شما هم وسیله داده‌ایم، حدید، شمشیر و نیزه و «رُث». در صورتی که به‌هیچ‌وجه این طور نیست. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، مردم به قسط قیام بکنند نه اینکه من مثلاً به آقای مهندس تاج بگویم آقا شما در خانه‌تان در اداره‌تان یا در فلان جا بی‌عدالتی بکنید، نه خیر. خدا معیار داده، کتاب فرستاده، بیّنات فرستاده. خداوند میزان داده برای اینکه من یکی از ناس

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص

حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

۲. حدید (۵۷) / ۲۵: ... و آهن [و سایر فلزات] را پدید آوردیم که در آن سختی شدید و منافی برای مردم هست، تا [مورد استفاده قرار دهید] و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی‌تظاهر یاری می‌کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.



هستم تا من قیام به قسط بکنم، ایشان هم توی خانه‌شان یا اداره‌شان یا هر جا هستند، به قسط قیام کنند. آن آقا هم در دربارش، در اداره‌اش به قسط قیام بکند. آن کاسب هم پشت ترازویش، تاجر هم در تجارتخانه‌اش، همه‌ی ما باید به قسط قیام بکنیم. در آن نوع حکومت و اجتماعی که قرآن و انبیاء می‌گویند، همه برای این است که خودشان به قسط قیام بکنند. خداوند به ما معیار داده که بدانیم با قسط چه کار باید بکنیم. روی کلمه‌ی قسط هم خیلی بحث هست که از این هم به نظر بنده سوءاستفاده کرده‌اند و بیشتر روی مساوات می‌روند یعنی قسط مساوی با مساوات، جامعه‌ی بدون طبقات، جامعه‌ی توحیدی. حالا در مراحل بعد به آیاتش می‌رسیم که این‌ها چه معنا دارد؟ اینها در واقع نظری است که اسلام یا ادیان نسبت به شرایط حکومت دارند نه خود حکومت. ادیان، سیستم حکومت را معین نکرده‌اند، آن بستگی به زمان و مکان دارد.

اما آن مطلبی که همین الان عرض کردم و اساسی هم هست، اینکه مُلک و حکومت از آن خداست ولی خدا به هر کس که بخواهد واگذار می‌کند به دلیل اینکه:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

اصلاً این مطلب درست است که:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup>

اصل حکومت، حکومتِ الله است و هیچ‌برو برگرد هم ندارد، ولی خداوند آدم را و انسان را «فِي الْأَرْضِ» جانشین خودش و امین خودش قرار داده، یعنی حکومت خودش است. در آخر سوره‌ی یونس (۱۰) هم هست - و در جاهای دیگر هم هست - که می‌فرماید:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

صحبت اقوام گذشته است که آن‌ها بد عمل کردند چه کار کردند؟ ظلم کردند، فساد کردند، آن وقت به این‌ها خطاب می‌شود که ما حالا شما را خلیفه و جانشینان

۱. بقره (۲) / ۲۴۷ : ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست.

۲. بقره (۲) / ۳۰ : [به یاد آر] زمانی را که صاحب اختیار به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی [برای بشر غیر مسئول و بی اختیار] قرار می‌دهم [که مسئول و دارای اختیار محدود خواهد بود] ؛ ...

۳. یونس (۱۰) / ۱۴ : آنگاه پس از آنان، شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

آنها قرار داده‌ایم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید. یعنی خدا اختیار را به دست ما می‌دهد، به دست انسان، اینهارا خلیفه خودش قرار داده است تا:

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

طرفِ خطابِ قرآن در امر حکومت خود مردم‌اند، آیت‌الله یا حتی پیغمبر نیست خود مردم هستند که باید از حقوقشان دفاع بکنند و طرفِ خطابِ تمام این آیات، چه این گروه آیات از سوره‌ی بقره (۲)، و چه گروه بعد که در سوره‌ی شوری (۴۲) است، مردم‌اند. طرفِ خطابِ هیچ کدام، آیت‌الله یا حتی پیغمبر نیست که مثلاً تو به اینها بگو این جور می‌کنند یا خودت این جور عمل بکن؛ خطابش به زمامدار یا حتی به جامعه نیست، همه‌اش خطاب به خود مردم است. در واقع همان اختیار کلی که خداوند به بشر داده، و در این دنیا حساب و کتاب را نمی‌رسد، هر کس دنیا را خواست به او می‌دهد و هر کس خواهان آخرت است خداوند در جهت هدایت قرارش می‌دهد، اختیار خودشان را دست خودشان داده است. اگر شما وضع خودتان را تغییر دادید که تغییر وضع دادن یکی‌اش هم انتخاب زمامدار است. زمامدار را اگر عوض بکنیم وضع خودمان را تغییر داده‌ایم. هر جور که شما تغییر بدهید، خدا تغییر می‌دهد، بلکه حاکم اصلی خداست، گرداننده و عامل خداست، اما به وسیله‌ی ما. و بعد، حکومت حقی و امانتی است از جانب مردم که باید به آنها رد کرد. در امور، پیغمبران در مقابل خدا مسئولند و مأمور از جانب خدا، و اینجا در برابر مردم، دلیلش هم «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۲</sup> است.

#### «قسط» و «عدل» مترادف هم نیستند، اختلاف آشکاری دارند

اما نکته دیگر، معنی قسط است؛ بهترین راه فهم قرآن و معنی کلمات این است که ببینیم خود قرآن همان‌طور که می‌گویند «يُفَصِّلُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»، خود قرآن این کلمه را کجاها به کار برده و در آنجاها چگونه به کار برده می‌شود که این راه، بهتر است تا اینکه به ریشه لغت برویم که این لغت از فلان معنی می‌آید و آن هم این را می‌گوید و امثال آن، این راه خیلی بهتر است.

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون بخشی دارد.  
 ۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

مترجمین، «قسط» و «عدل» را معمولاً مترادف هم می‌گیرند. خیلی از جاهایی که صحبت از «امر به قسط بکن» است، آن را «امر به عدالت» ترجمه می‌کنند. در صورتی که بین این دو، یک اختلاف آشکاری است. عدالت در برابر ظلم است و عدالت، اعتدال چیزی است که طبق قانون مندی به طبیعت از طرف خدا معین شده تا آن را انجام بدهند یا به قول فلاسفه «وُضِعَ شَيْءٌ فِي مَا بُدِّئَ إِلَيْهِ» هر چیزی و آنچه باید در آن قرار بدهند عدل است، عمل عدل و انطباق.

اما قسط جنبه‌ی کمی دارد، غیر از عدالت است و اصلاً نوعشان یک جور نیست. طرف قسط مردم هستند در صورتی که طرف عدالت مردم نیستند. کسی که مثلاً زمین دارد و از آن استفاده می‌کند و در آن زراعت می‌کند، عمل به عدالت است و اگر نکند می‌گویند ظلم کرده است. یا شرک ظلم است توحید عدل است در حالی که پای کسی هم در حضر نیست و خودش هست. اما آنجاهایی که اعلام قسط می‌کند، مثلاً در سوره‌ی انعام (۶) می‌فرماید:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

مکیل موزون و تمام و کمال باشد، کم فروشی نکنید، به قسط بدهید. و در سوره‌ی اعراف (۷) می‌گوید:

«فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي

الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>

کیل و میزان را تمام و کمال بدهید «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» یعنی به مردم کم ندهید، همان‌طور که گفته بود شرح قسط اینجا در سوره‌ی هود (۱۱) است، می‌گوید:

«وَالِي مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»<sup>۳</sup>

۱. انعام (۶) / ۱۵۲: ... [سنجش] پیمانانه و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ ...

۲. اعراف (۷) / ۸۵: .. [سنجش] پیمانانه و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبه کاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

۳. هود (۱۱) / ۸۴: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمانانه و ترازو را مکاهد، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و [الی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.

آن وقت شعیب به اینها این را می‌گوید:

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۱</sup>

عمل به کیل و ترازو، یعنی جنس را درست مبادله می‌کنند. مثلاً دو لیتر یا پنج لیتر یا وزن را درست عمل کردن و آن را تمام و کمال به انجام رساندن، این را می‌گویند قسط. و در سوره‌ی انبیاء (۲۱) می‌گوید:

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۲</sup>

که راجع به روز قیامت است. می‌فرماید در آنجا، موازین، ترازوها یا معیارها را از روی قسط می‌گذارم یعنی درست، و از روی حساب و کتاب و اندازه. در سوره‌ی مائده (۵) می‌فرماید:

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۳</sup>

چون بین آنها حکم صادر می‌کنی این حکم از روی قسط باشد. در سوره‌ی رحمان (۵۵) است که:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»<sup>۴</sup>

که این خلقت کلی خداوند است که آسمان را خیلی رفیع و گسترده و بزرگ ساخت و در جهان میزان برقرار کرد. یعنی کارها بی‌حساب نیست و هر چیز اندازه و میزانی دارد.

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

«وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»<sup>۵</sup>

ببینید، اینها همه‌اش با هم مترادف است یعنی اگر نسبت به آن میزان و مقرراتی که در خلقت خدا یا در مملکت در روابط اجتماعی معین شده، اگر از آن سرکشی

۱. هود (۱۱) / ۸۵: ای قوم من، پیمان‌ها و ترازو را عادلانه کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید.

۲. انبیاء (۲۱) / ۴۷: و میزان‌های عدالت را در روز رستاخیز مستقر خواهیم کرد...

۳. مائده (۵) / ۴۲: ... و [الی] اگر داوری کردی، به عدالت میانشان داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد.

۴. رحمان (۵۵) / ۷: و آسمان را برافراخت و میزان [عدالت] را مقرر داشت.

۵. رحمان (۵۵) / ۸ و ۹: که در سنجش تعدی نکنید.

و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

کردند آن می‌شود عملِ خلاف. «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» در سنجش خسران و زیان مرسانید، این است که درست کمیت به وجود می‌آید. کمیت و رعایت اندازه و اصولی که معین شده، به هیچ وجه من الوجوه معنی مساوات و تساوی را ندارد که به همه به یک اندازه پول بدهد و به همه یک رتبه بدهد، به همه یک جور خانه بدهد. قسط، رعایت، آن میزانی است که خدا گذاشته است. علی (ع) بیت‌المال را مساوی می‌داد، آنجا میزان خدا تساوی است. اما یکجا هست که میزان تساوی نیست. خدا به کسی که عالم است، «فَضَّلَ اللَّهُ عَالِمٍ» برتری داده. در مزد کارگر، کارگری که بیشتر کار کرده و تولید بیشتر داشته و بیشتر زحمت کشیده و مثلاً هشت ساعت کار کرده، به او باید مزد بیشتر بدهند. آن یکی دو ساعت کار کرده باید کمتر بگیرد. اتفاقاً عمل به قسط یعنی به کسی که هشت ساعت کار کرده است باید چهار برابر آن که دو ساعت کار کرده مزد بدهند. در سوره‌ی نساء (۴) است که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ  
أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup>

یعنی دخالت ندادن منافع و نظریات شخصی یا خانوادگی، و فقط نمونه و الگوی دستور خدا بودن، خدا را الگو قرار دادن، این می‌شود قیام به قسط. عین همین عبارت در سوره‌ی مائده (۵) هم هست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»<sup>۲</sup>

عوض «قسط»، «الله» آمده و آن وقت «شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» این دو تا با هم یکی شده و در ادامه:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی  
وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ»<sup>۳</sup>

اتفاقاً چهار موضوع خیلی مهم یا پنج تا قسط و شهادت به خدا و عدالت و تقوا اینها همه در اینجا جمع شده و این آیه ناظر به همان دشمنان و مشرکین و کسانی

۱. نساء (۴) / ۱۳۵: ای ایمان‌آوردگان، همواره برای عدالت ایستاده باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند که به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان [تان] باشد؛ ...

۲. مائده (۵) / ۸: ای ایمان‌آوردگان، همواره برای خدا ایستاده باشید و به عدالت گواهی دهید ...

۳. مائده (۵) / ۸: ... و دشمنی با گروهی [از مردم]، به بی‌عدالتی و ادارتان نکند؛ عدالت ورزید، که به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا کنید، که او به آنچه می‌کنید آگاه است.

است که با مسلمانان در جنگ بودند. در آنجا می‌گوید به قسط عمل نکنید، راه خدا را بگیرید نه راه نفع خودتان را که خودتان چه چیز می‌خواهید. با این دشمنی و با آن بدی کردن و لج و لج‌بازی باعث نشود دشمنی قوم، شما را از عدالت و رفتار به حق منحرف بکند، عدالت بکنید برای اینکه به تقوا نزدیک‌تر است. باز در سوره‌ی اسراء (۱۷) داریم:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَرَبُّوْا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»<sup>۱</sup>

قسطاس از همان قسط می‌آید. موضوع یکی شده، یعنی آنجا که دو تا وزنه دو تا شیء با هم روبه‌رو هستند باید اینها را مقابله کرد. خلاف قوانین معامله نکردن. این نکته که عرض کردم مخاطب قرار دادن مردم در آیات برای فساد نکردن، برای به عدل حکومت کردن، احسان نمودن، وفای به کیل و قیام به قسط می‌رساند که خود مردم هستند که عامل امور و حاکم می‌باشند نه زمامداران. چون حکومت از آن مردم است و اختصاص به طبقه‌ی واحد خاص انبیاء و اولیاء و فقهاء و امرا ندارد، انبیاء فقط معیار و حکم را می‌دهند و می‌گویند.

این حرفی که ما با این آقایان داریم، فقیه هم هست، مرجع تقلید هم هست، دانشمند هم هست، متخصص هم هست، فقط تا آنجا باید جلو برود که حکم خدا است. فرض کنید در مسئله‌ی مالیات یا جنگ است، بگویند حکم این است ولی بیش از این حق ندارند که یقه آدم‌ها را بچسبند و بگویند تو بیا این کار را بکن، و اگر نکردی مثلاً پدرت را درمی‌آوریم، حالا یا خودشان بکنند یا دیگری. می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ»<sup>۲</sup> خدا عالی‌ترین اندرز را به شما می‌دهد که امر به عدالت است، مع ذلک خدا نمی‌گوید توی سرت می‌زنم، چشمت کور، پدرت را درمی‌آورم باید عدالت کنی. نه، می‌گوید ما به شما موعظه می‌کنیم. پس به طریق اولی، به شرط اینکه، و به فرض که عالم این حق را داشته باشد، همان‌طور که سابق هم می‌گفتند که فقیه و مجتهد یا مُقَلِّد وارد مصادیق نمی‌شود، موضوع را بیان می‌کند، مصداق را هیچ وقت نمی‌گوید. او می‌گوید مثلاً اگر شیء نجسی را ملاقات کرد حکم شرعی اش

۱. اسراء (۱۷) / ۳۵ : وقتی که پیمان‌ه می‌کنید، پیمان‌ه را کامل کنید و با میزان درست بسنجید، که [برای خودتان] بهتر و خوش فرجام‌تر است.

۲. نساء (۴) / ۵۸ : ... خدا اندرز نیکوئی به شما می‌دهد؛ ...

این است و حالا این کاسه را تو چه کار بکن یا رفتی زیر دوش چه بکن و یا حتی زیردوش برو یا نرو، برو خزینه یا نرو. نه، او می گوید برای اینکه بدن تطهیر بشود لازمه‌ی طهارت این است که یک دفعه آب جاری از رویت رد بشود یا آب، گر باشد ولی دیگر اینکه حتماً حمام را این جوری بسازید یا دوش را آن طوری بسازید، این اصلاً به فقیه مربوط نیست به دلیل اینکه تازه خود خدا هم وارد این کارها نمی‌شود. این استنباط از یک گروه آیات بود و استنباط گروه دوم آیات که از سوره‌ی شوری (۴۲) است که آن هم خیلی آموزنده است، ان شاء الله بعد.

صدق الله العلی العظیم

## پاسخ به سئوالات\*

بسم الله الرحمن الرحیم

برای حکومت، قرآن شرایط و اصول را معین کرده ولی شکل را تعیین نکرده است بیشتر بحث‌ها رفت روی همان مسئله‌ای که آقای دکتر صدر تیر را رها کردند و کمان را مخفی کردند و خودشان در رفتند. مثل اینکه یک مقدار روی الفاظ اختلاف داریم و الا قضیه روشن است. بعد هم مثالی زدیم، مثال کشتی که می‌خواهد به بندری نزدیک بشود. هیچ وقت آن مملکت نمی‌گوید تو کجا برو ولی یک جاهایی را با آن علامت‌های بادکنکی نشان می‌دهد که مثلاً به اینجا نزدیک نشو، اینجا صخره است. بعد اگر دلش خواست توی این بندر برود، آن گدار را رعایت کند. آنجا هم که می‌خواهد به اصطلاح در امان «ژ.ث» قرار بگیرد، آنجا را هم خار معین می‌کند. یعنی در بحث ما یک سلسله شرایط را قرآن معین کرده است: عدالت، به هوای نفس عمل نکردن، به قسط عمل کردن، ولی اینکه شکلش چه جور باشد، هم آقای دکتر توسلی خوب توضیح دادند و هم آقای مهندس معین فر. قرآن شکل را معین نکرده است، آن‌طور که آقای مهندس کتیرایی می‌گویند دو تا شکل بیشتر نیست یکی اُتوکرسی یکی هم دموکرسی، و بعد معلوم می‌شود اسلام طرفدار

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۴ با عنوان دیانت و حکومت، پاسخ به سئوالات که از نوار برداشت و ویرایش شده است..

دموکراسی است. هم اُتوکراسی انواع مختلف دارد و هم دموکراسی. خوب، فاشیسم هم هست و نمی‌شود گفت موسولینی صد درصد اُتوکراسی بوده اما حکومت موسولینی با حکومت ناصرالدین شاه فرق داشته است. یا مثلاً حکومت کمونیست‌ها، کمونیست‌های اروپای شرقی می‌گویند ما دموکراسی هستیم ولی آن دموکراسی با دموکراسی سوئیس و آمریکا و آلمان خیلی فرق دارد. آنها می‌گویند فقط باید کارگر حاکم باشد و دیکتاتوری هم بکند و حکومت باید این‌طور باشد. حکومت‌ها یک جور نیست، یک فرم نیست، فرم‌ها مختلف است، هر فرمی هم تمام جزئیات را معین می‌کند. حکومت مارکس و کمونیستی یا کاپیتالیستی آمریکا یا فرض کنید کدی که بلژیکی‌ها داشتند و ما در انقلاب مشروطیت از آنان تقلید کردیم. یک مطلب و دو مطلب نیست، یک سلسله چیزهاست. آقایانی که اکنون بر ما حاکمیت دارند، آن‌ها مدعی هستند که نه آقا در حوزه و در دروس همه چیز را به ما گفته‌اند، ما هم می‌دانیم پست و تلگراف چگونه باید اداره بشود و هم دادگستری چگونه است و هم آموزش و پرورش چگونه باید باشد. تازه همان فرم هم یک جور و دو جور و یک چیز و دو چیز نیست، خیلی انواع دارد. اگر بنا بود اسلام یک نوع حکومت معین می‌کرد باید وارد این بشود که حمل و نقل باید چگونه باشد، آموزش و پرورش باید چگونه باشد، جنگ‌تان چگونه باشد، اسلحه‌تان چه جور باشد. قرآن اصول کلی را گفته:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»<sup>۱</sup>

اما اینکه مثلاً روابط‌تان با همسایگان چه جوری باشد، با ابرقدرت و امثال آن چگونه باشد، اسلام وارد اینها نشده است.

حکومت یک مسئله‌ی ساده نیست یک سلسله شرایط و اصول دارد این اصل‌ها باید رعایت بشود. این را نباید انجام دهید، آن را انجام دهید. از جمله‌ی اصول، رضایت مردم است که این به صورت بیعت درمی‌آید یا به صورت دعوت، یا به صورت قول و قرار و وضع انتخابات در می‌آید. سئوالاتی کردند و استناد به مجلسی شد. اگر ما بخواهیم به حرف مجلسی برویم - همان‌طور که آقای مهندس تاج گفتند - خیلی چیزها را باید بپذیریم که با قرآن اصلاً جور در نمی‌آید. بعد از فوت عمر شورای شش نفری را تشکیل می‌دهند، اگر حضرت امیر عقیده‌شان آن‌طور که

۱. انفال (۸) / ۶۰: و در برابر آنان آنچه توان دارید، نیرو [ی زمینی] و مرکب کارآمد آماده کنید؛ ...



«مجلسی»ها می گویند این بود که **إِلَّا وَ لِلَّهِ خِلاَفَتُ مال من است و لا غیر، اصلاً در آن شورا شرکت نمی کردند.** شرکت در آن شورا یعنی امضاء این سیستم، سیستمی که توسط عمر آورده شده و آنجا هم حضرت امیر می گوید من این شرایط را دارم، اصلاً هیچ نمی گوید که چون من در روز غدیر خم از طرف خدا معین شده‌ام من طبق آن عمل می کنم، به سنت رسول الله عمل می کنم، این را نمی گوید. حضرت امیر آن چیزی را که قبول شده رعایت می کند، منتها خیالش راحت است چون می داند که آخر سر، پای بیعت در میان می آید. هم ابوبکر و هم عمر لا اقل به صورت ظاهر، از مردم بیعت گرفتند. علی هم که می دانید بعد از عثمان بیعت گرفت. چون پیغمبر می گفت این یک پرس و جویی است، یک بابی است که از این راه داخل می شوند. این شش نفر اکثریتشان می گویند علی باید خلیفه بشود. بعد هم علی (ع) می گوید من با مردم بیعت می کنم. پس هیچ اشکالی ندارد و آن وقت می دانیم که خود علی با عثمان همکاری می کند. کسی که ظاهراً مردم با او بیعت کرده بودند و او را قبول کرده بودند. علی (ع) می پذیرد ولی سیدالشهداء مسئله‌ی وراثت را نمی پذیرد. اما این که فرمودند وراثت نیست، چرا وراثت هست:

«وَوَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُودَ»<sup>۱</sup>

ظاهراً همین تضاد یا اختلافی که ما بین روایت‌های حکومتی مندرج در قرآن هست نشان می دهد که قرآن روی هیچ کدام از اینها صحه‌ی کلی نمی گذارد. آنجا هم که صحه گذاشته، چون خود این‌ها می خواستند، آیه خیلی قشنگ آن را نشان می دهد. آنها آمدند پیش یک نبی و گفتند این کار را بکن، آن وقت نبی گفت شما اهلش نیستید، تا به اینجا رسید که قبول کرد، پس شکل را نمی گوید. خود بنده هم این تقصیر را داشتم، دنبال این بودیم که بگوییم حکومت اسلامی. در کتاب «بعثت و ایدئولوژی»<sup>۲</sup> که ایدئولوژی را معین می کند، در آنجا خواستم یک مقدار نوع حکومتی را که می شود از اسلام درآورد نشان بدهم. چون در برابر کمونیست‌ها، در برابر مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها که آنها یک ایدئولوژی دارند و یک سیستم و

۱. نمل (۲۷) / ۱۶: و سلیمان از داوود ارث برد...

۲. کتاب «بعثت و ایدئولوژی» حاصل تفصیل و تدوین سخنرانی جشن مبعث در سال ۱۳۴۳ در زندان قصر است. این اثر هم‌اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

رژیمی را معین می‌کنند. ما مسلمان‌ها هم می‌گوییم این ایدئولوژی ما است. و بعد هم در این انقلاب که نمونه‌ی شدیدتر برای خودش دارد، حکومت جمهوری اسلامی نه چیزی اضافه و نه چیزی کم. مثل اینکه مثلاً جمهوری اسلامی مشخص است، اسلام حتی اعلام جمهوری نکرده و آن موقع که ما می‌گفتیم و خود ایشان هم می‌گفت، مرحوم بهشتی هم می‌گفت، جمهوری دموکراتیک اسلامی. این دموکراتیک حشو قبیحی نبود چون همین‌طور که در آیات می‌بینید، اسلام قبول سلطنت هم می‌کند، البته خودم عرض کردم، سلطنت مشروط. این حکومت را اولاً خود مردم باید درخواست کنند و رضایت باشد و علم باشد. بنابراین می‌تواند جمهوری اسلامی باشد، جمهوری آخوندی یا جمهوری طبقاتی باشد، بنابراین آن حشو زائد نبود به دلیل اینکه نه خود اسلام فرم مشخصی معین کرده و نه خود ایشان؛ وقتی هم در پاریس بودند در برابر سئوالات جواب درستی نمی‌دادند که این حکومت چگونه خواهد بود.

خوب ببینید، هزار مسئله است، مسئله قضا هست، ارتشش چگونه باید اداره شود، جنگش چگونه اداره شود، آموزش و پرورش چگونه باشد، تمام این بازسازی‌ها که می‌شود این خودش یکی از مواد حکومت است. آیا آن‌طوری که اینها می‌خواستند و رجایی می‌گفت حکومت دولت موقت انسجام نداشت؟ البته بعدها فهمیدم منظورش چی هست. در همان موقع خیال می‌کردم، ایشان می‌خواست بگوید که بین وزراء تفاهم نبود، گفتم والله گمان نمی‌کنم در ایران هیچ دولتی مثل دولت موقت بین وزرایش صمیمیت و تفاهم بوده باشد. ایشان حرفی نزد ولی من بعدها فهمیدم که منظورش از انسجام این بوده که همه یک‌دست و یک‌پارچه باشند، همه به قول ایشان ولایت فقیه را قبول داشته باشند. حالا می‌بینید معلم حتماً باید طرفدار ولایت فقیه باشد، حتی شاگرد آمده برای دانشسرا اسم‌نویسی بکند که بعدها معلم بشود یا توی وزارتخانه‌ی استخدام شود، پر کردن یکی از فرم‌ها، از معیارهای حکومتی شده است. قرآن هیچ نگفته که ممکن است ما آن را تعمیم بدهیم. این است که می‌گویم نوع حکومت مشخص نشده، حالا کلمه نوع گفتیم آقایان می‌گویند فرم، شکل؛ درست است ولی یک سلسله شرایطی گذاشته شده است. آقای مهندس کتیرایی هم این صحبت را می‌کردند که «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» این خودش پاداشی است که آقای مهندس هندی جواب دادند و جوابشان هم درست است. خیلی‌ها در دنیا به عنوان بزرگ‌ترین غنیمت و بزرگ‌ترین پاداش همان حکومت را می‌دانند، اما همیشه

دیانت و حکومت، جلسه دوم \_\_\_\_\_ ۴۲۳  
این طور نیست اگر ائمه گفتند:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَيَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

نمی‌شود گفت حتماً منظورشان این بوده که حکومت نمی‌خواهم، در عین اینکه صحبت ایشان تأیید عرایضی است که آقایان می‌کردند ولی به این آیه نمی‌شود استناد کرد چون عکس آن آیه هم در قرآن خیلی هست «وَأَطِيعُوا أَمْرِي»<sup>۲</sup> امر مرا اطاعت کنید.

**عدل و ظلم، مقابل یکدیگرند ولی قسط همه جا همراه با ترازو و میزان و معیار است**  
آن وقت راجع به قسط و عدل آقای مهندس تاج گفتند خوب عدل همان پاداش و جزا است، ولی آن هم به معنی کلی است. یعنی عدل و ظلم، این دو تا مقابل یکدیگرند. تعریف کامل عدل یعنی رفتار به حق، آن چیزی که حق است، یعنی عدل. کما اینکه ظلم یعنی رفتار به ناحق، رفتاری که حق نیست، غلط است. حالا یک وقت هست که مال کسی را از جیبش درآورده‌اند، یا مالش را نداده‌اند، یا کتکش زده‌اند، این‌ها زور گفتن و آزار و ظلم است. اما یک جایی است که آزاری به کسی نمی‌رسد یا اگر باشد، آزار به نفس است آن هم مسئله‌ی ظلم است. ولی قسط همه جا همراه با ترازو و میزان و معیار است. به نظر بنده قسط یعنی عمل برطبق موازین، همین طور که آقای کتیرایی هم گفتند. حتی سابق عملی که آن قاضی یا استاندار و یا فرماندار روی مقررات موضوعه آن مملکت می‌کرده این در آن زمان و مکان، قسط بوده همان طور که خدا می‌گوید:

«وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»<sup>۳</sup>

بعد از آنکه می‌گویید:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»<sup>۴</sup>

و اینها که آقای مهندس شکیب‌نیا گفتند که:

---

۱. شعراء (۲۶) / ۱۰۹ : و از شما هیچ پاداشی بر رسالت نمی‌خواهم؛ پاداش من تنها بر عهده‌ی پروردگار جهانیان است.

۲. طه (۲۰) / ۹۰ : ... و از من اطاعت کنید.

۳. الرحمن (۵۵) / ۹ : و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

۴. الرحمن (۵۵) / ۷ : آسمان را برافراشت و میزان [عدالت] را مقرر داشت.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱</sup>

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۳</sup>

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۴</sup>

اینها همه‌اش اصول است، فرم نیست.

همه‌ی انبیاء به معنای سیاسی امام نبودند ولی به معنای ایدئولوژیک امام بودند این اصولی که به فرموده امام خمینی همه جا باید رعایت بشود در خانه هم «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» باید رعایت شود. مثل اینکه در «عِنْدَ اللَّهِ» حکومت نیست و امامت غیر از حکومت است ولی این کلمه امامت در قرآن معانی مختلف دارد. خود حضرت علی (ع) هم در نامه به معاویه وقتی می‌گوید هر قومی باید امامی داشته باشد آنجا معلوم است که امام یعنی همان فونکسیون که من الان دارم یا فونکسیون که تو می‌خواهی از من بگیری آنجا معنی همین حاکمیت می‌شود، ولی خیلی جاها معنی آن پیشوا و رهبر است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۵</sup>

که درباره‌ی همه پیامبرهاست. بعضی‌ها از همین مسئله‌ای که درباره‌ی ابراهیم (ع) در قرآن آمده و می‌گوید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۶</sup>

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... بزرگوارترین شما نزد خدا پروا پیشه‌ترین شماست...

۲. بقره (۲) / ۱۲۴: ... پیمان من شامل ستمگران نخواهد شد.

۳. آل عمران (۳) / ۱۵۹: و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

۴. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [واجباری] نیست؛ ...

۵. انبیاء (۲۱) / ۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که [مردم را] به فرمان ما هدایت می‌کردند...

۶. بقره (۲) / ۱۲۴: [به یاد آر] وقتی که ابراهیم را صاحب‌اختیارش به‌اموری چند [مثل شکستن بتها، فتنه آتش، تجدید بنای کعبه و اسکان خانواده‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه مکلف کرد و] در آزمون نهاد و او همه [مراحل] را به‌انجام رساند؛ [آنگاه خدا] فرمود: تو را [سرمشق و] پیشوای مردم قرار می‌دهم؛ [ابراهیم] گفت: از دودمان من [چطور]؟ گفت: [اگر شایسته باشند، که] پیمان من شامل ستمگران نخواهد شد.

غُلُوکنندگان درباره تَشْيِيع و امامت می گویند این نشان می دهند که امامت بالاتر از نبوت است برای اینکه اول خدا ابراهیم را نبی کرد و بعد که او را از امتحانات و از این غربالها و گردنهها گذراند، امام کرد؛ یعنی امام، مافوق نبی است. در صورتی که آن آیه که در سورهی انبیاء (۲۱) است ردیف انبیاء را ذکر می کند، بعد می گوید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون.»<sup>۱</sup>

که این آیه بعد از آیه:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»

آمده است، یعنی همه ی این پیغمبران ائمه بودند، شغلشان چه بوده؟ «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا». پس امامتی که قرآن در آنجا می گوید، همان هدایت است، هادی و راهنمای در دین است نه راهنمای حکومت. همین دلیلی که بنده عرض کردم که همه ی انبیاء، به معنای سیاسی امام نبودند ولی همه به معنای ایدئولوژیک امام بودند.

حضرت امیر در خطبه ی شفشقیه اظهار ناراحتی می فرمایند از اینکه این مدت استخوان در گلویم بود، خار در چشمم بود، نه از اینکه چون من خلیفه نشدم پس ناراحت بودم نه، اعمالی که آنها می کردند اعمالشان بد بود، غلط بود؛ امام از آن شکایت داشتند. بعد صحبت در خطبه ی حضرت فاطمه (ع) در مسجد علیه ابوبکر و جاهای دیگر شد. صحبت در این خطبه یا خطبه دیگر این بود که لباسی که اینها به تنشان سزاوار نبود به تن کردند، یعنی اینها صلاحیت آن را نداشتند، از آن بابت ایراد هست. همان طور که آقای مهندس تاج گفتند، اگر مردم آن زمان مدینه، عاقل بودند و اعراب اهل تقوا بودند، و ریگی توی کفششان نبود، و فهم و شعوری داشتند، و طرفدار حق بودند، باید علی را می آوردند. ولی با یک مقداری حقه بازی و یک مقداری روی ساخت و پاخت و میل و امثالهم، به طرف ابوبکر رفتند و با ایشان بیعت کردند، حضرت امیر هم نه فقط آن موقع، و بعد هم بیعت کرد.

از این بابت ایراد است، وظیفه مردم بوده که علی را بیاورند او اصلح و اکمل، و شایسته ترین فرد او بوده، و آن که ایشان خلیفه نشد ظلمی بود که اینها به خودشان کردند. اما وظیفه ی علی نبود که بگوید اِلَّا و بالله من باید بروم و آنجا بنشینم، من باید خلیفه شوم. اگر بنا بود که علی حتماً همان طور که راجع به روزه و نماز قطعی

۱. انبیاء (۲۱) / ۹۲: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد و من صاحب اختیار شما هستم، پس مرا بندگی کنید.

است و برو برگرد ندارد، و مردم حق دخالت ندارند، اگر راجع به خلافت حضرت امیر یعنی امامت را و «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ»<sup>۱</sup>، ولایت را به معنای خلافت بگیریم، چه طور می‌شود علی خودش امتناع بکند، حتی بگوید من برای شما وزیر باشم بهتر است تا اینکه امیر باشم. خود علی از این استنکاف می‌کند. امام حسن چه طور می‌آید و خلافت را واگذار می‌کند، حق نداشته است. آیا امام حسن می‌آمد امامتش را به معاویه واگذار کند؟

همان طور که بنده در انجمن اسلامی مهندسين و در نهضت آزادی عرض کردم، عمل سیدالشهداء خیلی شاخص و معین است و احادیث معتبر است، البته آقایان بحثی در آیه «يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ»<sup>۲</sup> می‌کردند و سئوالاتی داشتند. بنده فکر می‌کنم تشخیص اینکه این مُلک کدام مُلک است، یک قدری مشکل است. مُلکی که متعلق به خدا است و خدا به حق و به اشخاص صاحب حق می‌دهد، این یک قدری محتاج به بحث بیشتر است.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ

أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعْظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»<sup>۳</sup>

به قول مرحوم طالقانی اغلب ایشان می‌گفت که این درست یکی از مصادیق آن است. همان طور درباره‌ی این آیه:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»<sup>۴</sup>

بعضی‌ها می‌گویند این آیه خاص حضرت امیر است. این را طالقانی قبول نداشت می‌گفت این آیه کلی است. کسانی هستند که وجودشان و نفعشان در جهت رضایت خداست. مثلاً فرض کنید سیدالشهداء هم همین کار را کرده آن وقت یکی از مصادیقش شاید بهترین و عالی‌ترین مصداقش علی (ع) است. حالا اینجا یکی از مصادیق رد امانت و عدل همین است که پیشوایی و رهبری را نباید به یزیدها داد، باید به سیدالشهداء یا به علی بن حسین داد. اما آیه همان طور که هست «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» معلوم می‌شود اختصاص به مسئله امام و ولایت ندارد.

با تشکر

۱. حدیث نبوی: هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای او است.

۲. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد...

۳. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید، خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۴. بقره (۲) / ۲۰۷: بعضی از مردم [هم هستند که] از جان خود در طلب خشنودی خدا می‌گذرند؛ و خدا به [چنین] بندگان رؤف است.

## دیانت و حکومت\*

(جلسه سوم)

بسم الله الرحمن الرحيم

«فَمَا أُوتِيْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۱</sup>

موضوع بحث ما «دیانت و حکومت» است به جای «روحانیت و حکومت». این عنوان را نوشته بودیم و منظور این بود که چون روحانیت همیشه، و حالا خیلی بیش از گذشته، مدعی حکومت و حاکمیت یا تمام حاکمیت و حکومت یا جزیی از آن بوده، بنابراین بحث روی این مسئله، هم با سرگذشت روحانیت ارتباط دارد و هم با سرنوشت آن، و شاید همین باشد که سرنوشت را معین می‌کند.

### آیا حکومت جزئی از رسالت انبیاء و دین است؟ یا نه

ابتدای موضوع و بحث، همان حرف‌هایی است که آقای بسته‌نگار انجام داده بود، نظریاتی که علما، و مخصوصاً علمای شیعه، و ضمناً نظریات علمای تسنن و حتی نصارا و سایر علما نسبت به بعثت است که علمای تشیع نسبت به حکومت چه نظری داشتند. کتاب عبدالهادی حائری با عنوان «تشیع و مسیحیت» در این باره خیلی پر معنا و خوب است. منتها عیبش اینکه فقط راجع به همان برهه، و زمان انقلاب مشروطیت

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۲ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۱. شوری (۴۲) / ۳۶ : آنچه به شما داده شده است، برخورداري [گذرای] زندگی دنیاست؛ و آنچه نزد خداست، برای مؤمنانی که بر صاحب اختیارشان توکل می‌کنند، بهتر و پاینده‌تر است.

است و به گذشته کاری ندارد ولی در اعلامیه‌ها و در نامه‌های آنها، مخصوصاً آقای شریعت اصفهانی که بعد از مرحوم آیت‌الله شیرازی هفت هشت ماه مرجع تقلید بوده و بعداً مرحوم شد، و بعد از او علامه نائینی مرجع تقلید شد. ایشان یک اعلامیه‌ی ده ماده‌ای داده که پاسخی خیلی شدید و پر معنا به همین حرف‌هایی است که حالا می‌زنند، و مسئله‌ی حاکمیت و نقش روحانیت را نشان می‌دهد. قبلاً عرض کردم که اگر ما بخواهیم روی این مسئله بحث کنیم باید به یک سلسله سئوال‌ها جواب بدهیم که اصلاً آن‌طور که استدلال اهل کلام و فقهای ما بوده، حاکمیت و امریت حتماً با دین یا برای دین آمده یا نه؟ و آیا حکومت جزئی از رسالت انبیاء و دین است؟ آیا این درست است یا نه؟ اگر خدا این تکلیف را معین نکرده، یعنی اسلام معین نکرده، پس اسلام و ادیان و پیغمبران برای چی آمده‌اند؟ و هدفشان چی بوده؟ اما اگر بالعکس ادیان و پیغمبران برای حکومت تکلیف معین کرده‌اند، چه نظام حکومتی معین کرده‌اند؟ چه نظری نسبت به حکومت و اقتصاد و ... دارند؟

در قرآن دو گروه از آیات هست که با این دو مسئله ارتباط دارد، مسئله‌ی دیانت و حکومت. آنها را می‌گیریم و صحبت می‌کنیم. دسته‌ی اول آیات ۲۴۶ و ۲۴۷ سوره‌ی بقره (۲) تا آیات ۲۵۳ و ۲۵۴ است که دامنه‌اش تا سلطنت داوود و سلیمان هم می‌رود، دسته‌ی دیگر هم آیات سوره‌ی شوری (۴۲) است. اگر این آیات را جلویمان بگذاریم و آن وقت هر نکته‌ای که از آن‌ها درک می‌کنیم آن‌را به وسیله‌ی آیات دیگر یا با سنت پیغمبر و احادیث تحقیق و بررسی کنیم، شاید تا حدودی بتوانیم به آن مسائل جواب دهیم.

#### پیغمبر آنجا که پای اداره‌ی امت یا کشور و مردم بود، مأمور به «شاورهم فی الأمر» بود

روی آیات سوره‌ی بقره (۲) مثل اینکه در دو جلسه صحبت شد و نکاتی از آن درآوردیم. نکته‌ی اول اینکه مابین دو فونکسیون نبوت - یا امامت فرق نمی‌کند - با فونکسیون حکومت الزاماً ادغام نیست، این دو تا می‌توانند جدا باشند و استثناً بعضی از پیغمبران - یکی خاتم‌الانبیاء پیغمبر خودمان است، و یکی هم حضرت موسی و همچنین داوود و سلیمان - هر دو فونکسیون را در آن واحد با هم داشتند. این خودش یک مسئله، اما در عمل همان‌طور که انجام دادند، آیا این دو را از هم جدا کردند یا نه؟ جوابش این است که بلی این دو را از هم جدا کردند. این هم توضیح داده شد که پیغمبر اکرم آنجا که پای دین و معتقدات و همچنین احکام بود، آنجا با هیچ کس



مشورت نمی‌کرد و از هیچ‌کس دستور نمی‌گرفت، حتی خودش هم به‌هیچ وجه در آن دخالت نداشت و صرفاً از وحی تبعیت می‌کرد. اما آنجا که پای اداره‌ی امت یا شهر مدینه یا کشور و مردم بود، آنجا برعکس مأمور به «شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> بود.

### اگر دولت در دیانت دخالت کند، نفی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» کرده است

می‌بینیم وقتی حضرت امیر مالک اشتر را برای حکومت و ولایت به مصر می‌فرستد به او دستوراتی می‌دهد که به طور نمونه حتی یک دستور دینی در آن نیست، تمام دستورات حکومتی و اداره‌ی آن چیزی است که در برنامه‌ی دولت‌ها قرار دارد. یعنی آنجایی هم که این دو فونکسیون به دوش یک نفر گذاشته شده، این عمل در دو نوع مختلف انجام شده، هر دو نوع با هم مساوی نیستند و این ادعا که روحانیت ما داشته و حالا هم بیشتر دارد و اصلاً روحانی این وظیفه را برای خودش قائل شده که من روحانی هستم و نباید تنها به این اکتفا کنم که آیات قرآن را ترجمه و تفسیر بکنم و احکام شرع را بیان بکنم، بلکه باید شرع اسلام را هم در حوزه‌ی عمل خودم پیاده بکنم و باید من صاحب قدرت بشوم برای اینکه اسلام را اجرا بکنم. این عمل به‌هیچ وجه من الوجوه نه سنت است و نه دستور قرآن است و البته روش هیچ یک از انبیاء و ائمه ما هم نبوده است. این ادعا و تصور آنها که خیال می‌کنند وظیفه‌شان روحانی شدن و بر منبر پیغمبر نشستن است و باید حتماً با زور دولت و با امکانات دولت دین را پیش ببرند، کاملاً اشتباه است. چنین چیزی نبوده و نیست و اینکه خود قرآن می‌گوید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup> وقتی که در دین اکراه نبود پس دولت در آنجا دخالتی ندارد، یعنی نباید عامل و بازوی عمل، بازوی اجرایی و قوای انتظامی به کار برود. برای اینکه مکرر به پیغمبر می‌فرماید:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا»<sup>۳</sup>

این آیه همه‌ی این تفکر را نفی می‌کند که دولت در دیانت دخالت بکند. اگر بخواهد دخالت بکند، نفی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و نفی «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»<sup>۴</sup> و همه‌ی

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۳. اسراء (۱۷) / ۶۵: بر بندگان [خاص] من سلطه‌ای نخواهی داشت؛ و صاحب اختیار تو به‌عنوان کارساز کافی است.

۴. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری.

این نوع آیات می‌شود. این یک مطلب بود که از آن درمی‌آوردیم.

**در شیوه‌ی حکومت و نظام حکومتی، باید رضایت مردم باشد**  
مطلب دیگر این است که سلطنت هم هیچ اشکالی ندارد، اصولاً و عَلی‌الاطلاق دین مخالف آن نیست. حکومت می‌تواند سلطنت باشد یا خلافت. آیا قرآن صرفاً سلطنت را تجویز می‌کند؟ یا نه، می‌گوییم نه؛ بلقیس یک نوع سلطنت مشروطه داشته و خودش می‌گوید:

«قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون.»<sup>۱</sup>

این یعنی یک مجلس شورای در واقع انتصابی؛ شورایی که خودشان باید داشته باشند تا با آنها مشورت بکنند. می‌بینید، قرآن سلطنت او را امضا می‌کند، قبول دارد، اما معذالک چنین نیست که قرآن به کلی بی‌طرف باشد. اعمالی را حاکم می‌کند ولی قرآن شیوه‌ی حکومت، نظام حکومتی و سیستم را معین نمی‌کند ولی یک سلسله حدود می‌گذرد:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>

باید رضایت مردم باشد. اینها را معین می‌کند بدون اینکه نه وارد به جزئیات و نه وارد به اصول سیستم بشود. یعنی هر نوع حکومتی که بتواند عدل و ظلم و رضایت مردم را تأمین بکند و مبنای علم و خدا باشد، آن حکومت قابل قبول است؛ و خود خدا می‌گوید مردم خواسته بودند. یعنی حکومت مردم بر مردم تاحدودی اجرا شده است.

بعد از این آیات، مُلک و حکومت و مالکیت از آن خداست ولی خدا مُلک خود را «يُؤْتِي مَلِكَةً مِّنْ يَشَاء»<sup>۳</sup> به هر که بخواهد واگذار می‌کند، حکومت یک امانتی است، و حکومت الله با حکومت مردم منافات ندارد. حکومت موروثی را قرآن به هیچ وجه امضاء نمی‌کند، حکومت دانایی و دانش می‌خواهد.

۱. نمل (۲۷) / ۳۲: [آنگاه] گفت: ای سران [کشور]، در مورد مسئله‌ام نظر بدهید که بدون حضور شما هیچ کار [مهمی] را فیصله نداده‌ام.

۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پشتیبان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن ...

۳. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد...

### بحث حکومت در آیات شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۴ و جایگاه «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در بین آنها

یک بحثی در زمینه‌ی مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست هست که هر وقت موقعش بود وارد می‌شویم. در این آیاتی که من یک مقدار نوشته‌ام اگر بخواهیم وارد این مطلب بشویم به آن نمی‌رسیم بنابراین با اجازه‌تان فعلاً روی گروه دوم، آیات سوره‌ی شوری (۴۲) صحبت می‌کنم. در این آیات بیشتر از نظر حکومت و نوع حکومت بحث می‌شود که هم شعار مجلس شورای ملی ما در انقلاب مشروطیت بود، و هم در این مجلس که تابلوی «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> را در راهرو گذاشته‌اند. مرحوم نائینی هم با اقتباس از کواکبی، خیلی روی آن تکیه می‌کند ولی می‌بینیم در تمام این آیات: یک و دو و سه و ... ، و به اعتباری ۱۰ آیه، فقط یک جزیی از یک آیه راجع به مسئله‌ی حکومت، آن هم در وسط این آیات آمده، و این مجموعه آیات، یک جامعه‌ی مورد قبول قرآن را مورد امضاء قرار می‌دهد و با آن، جامعه‌ی مسلمان را توصیف می‌کند که چگونه است. ولی مع ذلک با آنکه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» یک همچنین مقام کوچکی را در این آیات اشغال کرده، ولی سوره را به نام همین کلمه‌ی «شوری» آورده‌اند. بیشتر آیات این سوره عبادی، یعنی رابطه‌ی انسان با خداوند است و وصف مؤمنین را نشان می‌دهد:

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعٌ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»<sup>۲</sup>

این از متاع دنیا شروع می‌شود و بعد متاع یعنی آنچه ما داریم حالا زن و بچه است، پول و باغ و مقام است، و یا از هر چه هست صحبت می‌شود. ولی بعد گفته می‌شود آنچه نزد خداست بهتر است، نه اینکه این‌ها بد هستند نه، از این‌ها باقی‌تر هم هست، آنها بقا دارند ولی بقاءشان بیشتر است؛ برای کی؟ برای کسانی که ایمان آورده باشند و به خدا توکل بکنند و بقیه توصیف همین، و در «آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» جمع هستند. یعنی همه‌ی اینها شرط باشد، شرط چه؟ شرط کسانی که:

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۳</sup>

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...  
 ۲. شوری (۴۲) / ۳۶ : آنچه به شما داده شده است، برخورداری [گذرای] زندگی دنیاست؛ و آنچه نزد خداست، برای مؤمنانی که بر صاحب‌اختیارشان توکل می‌کنند، بهتر و پابنده‌تر است.  
 ۳. شوری (۴۲) / ۳۷ : [نیز برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کناره می‌گیرند و آنگاه که به ←

کسانی که از گناهان کبیره و فحشا و چیزهای دیگر پرهیز می‌کنند و اگر عصبانی شدند همدیگر را می‌بخشند و در عصبانیت و خشم نمی‌ایستند، در راه گذشت هستند.

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۱</sup>

آنها که جواب دعوت خدا را دادند، نماز می‌خوانند، کارشان، اداره‌شان از راه مشورت با هم است و از آنچه روزی داده شده‌اند انفاق می‌کنند و کسانی که در معرض بغی و ظلم قرار بگیرند، یعنی به آنها بد برسد، همدیگر را انتصار می‌کنند و تلافی سر دشمن درمی‌آورند. و آن وقت چگونه انتصار می‌کنند، یادتان نرود:

«وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

مطابق هر بدی، بدی کنید نه اینکه او را از صفحه روزگار بردارید. با خود نگوئید، کسی که یک بدی کرده پس جنسش خراب است و ممکن است به دیگران هم بدی بکند، پس من باید او را از بین ببرم نه؛ در برابر بدی، فقط مثل آن بدی بدی کنید، مع ذلک اگر عفو بکنید و صلح برقرار کنید و اصلاح بکنید این اجرش با خدا است، خدا ظالمین را دوست ندارد. حالا آنکه یک بدی کرده، و چه آنکه در برابر یک بدی دو بدی کرده، خدا هیچ یک را دوست ندارد.

«وَلَمَنْ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُوْلَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ»<sup>۳</sup>

ایراد به کسانی نیست که وقتی مورد ظلم واقع شدند، انتصار بکنند؛ به آنها ایرادی نیست.

اما اگر مورد ظلم واقع نشدند و انتصار شدند. یعنی بدون اینکه به ما حمله کرده باشند و ما آزار نشده باشیم، آن موقع برویم دسته‌بندی کنیم هورا راه بیندازیم که ائها الناس به کمک من بیایید، نه؛ اینها به آنها تحمیل است، ایراد است.

→ خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : و آنان که [دعوت] صاحب اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

۲. شوری (۴۲) / ۴۰ : جزای هر بدی مقابله به مثل است؛ و هر که گذشت کند و [کار را] به صلاح آورد، پاداشش با خداست؛ به راستی او ستمگران را دوست ندارد.

۳. شوری (۴۲) / ۴۱ : البته آنان که پس از ستمی که دیده‌اند، انتقام گیرند، هیچ راه [ملامت]ی بر آنان نیست.

«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَيَّ الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِعَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

ایراد فقط به کسانی است که ظلم می‌کنند. در زمین به ناحق برتری می‌جویند، برای آنان عذاب مفراط و دردناک است. و مع ذلک:

«وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»<sup>۲</sup>

کسانی که صبر بکنند، مقاومت بکنند و ببخشند، که این دیگر خیلی کار مشکلی است و هر کسی از عهده‌اش بر نمی‌آید.

«وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن وَلِيٍّ مِّن بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَيْنَا مَرَدٌّ مِّن سَبِيلٍ»<sup>۳</sup>

حالا کسی که خلاف اینها کرد و خدا او را راهنمایی نکرد، و غیر خدا را گرفت، او دیگر ولی و سرپرست ندارد. بعد از خدا او به هر چیزی و به هر مقامی می‌خواهد متشبث شود، دیگر فایده ندارد و آن وقت خواهید دید که ظالم‌ها زمانی که عذاب را می‌بینند، روز قیامت مرتباً می‌پرسند آیا راهی هست که از اینجا نجات یابیم یا نه؟ در عین حال تمام اینها عبادی است، تمام اخلاقی است، تمام فقهی به معنی احکام شرع است ولی جانشین هر کدام یک وزارتخانه است، و در عین حال اینها همه‌اش حکومت است.

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۴</sup>

همین وزارت جنگ و وزارت ارشاد و کمیته امر به معروف و نهی از منکر است که در قدیم محتسب بود تا با هم دعوا نکنند. وقتی دعوا کردند، معمولاً در دستگاه دولتی چه کسی به دعوا رسیدگی می‌کند؟ خودشان.

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا

۱. شوری (۴۲) / ۴۲: راه [ملامت] بر ستمگرانی گشوده است که به ناحق در زمین برتری خواهی می‌کنند؛ آنان عذابی دردناک [در انتظار] دارند.

۲. شوری (۴۲) / ۴۳: اما هر که شکیبایی و گذشت کند، نشان قدرت اراده [او] است.

۳. شوری (۴۲) / ۴۴: هر که را خدا گمراه کند، بعد از خدا کارسازی نخواهد داشت؛ و ستمگران را می‌بینی آنگاه که عذاب را مشاهده کنند، می‌گویند: آیا راه بازگشتی هست؟

۴. شوری (۴۲) / ۳۷: و [نیز هر برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کناره می‌گیرند و آنگاه که به خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ<sup>۱</sup>

بعد هم آن‌ها که استجاب خدا را می‌کنند، نماز برپا می‌دارند و کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند و «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». وزارت دارایی، یعنی مالیات و پول‌هایی که از مردم می‌گیرد و مردم باید این پول‌ها را بدهند که دولت بتواند خرج کند. اگر در یک جامعه‌ای «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». بود به وزارت دارایی احتیاجی نیست خصوصاً وقتی که «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» باشد و:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»<sup>۲</sup>

جانشین هم پلیس می‌شود و هم وزارت دفاع جانشین می‌شود، وقتی به آنها بغی رسید به نزاغ با هم می‌آیند. اینجا پای دادگستری و پای وزارت ارشاد به میان می‌آید که در برابر بدی‌ها نباید بدی ایجاد بکنند، نباید تلافی بشود، پلیس جلوگیری بکند، در زمین غیرحق نکنند، ظلم نکنند. باز تاحدودی این وزارتخانه‌ها و دستگاه‌هایی که با تجاوز و امثال آن سرکار دارند، به آنها مربوط است. باز هم وزارت ارشاد و اخلاق است. ببینید اگر یک جامعه‌ای باشد که مردم آن با خدا راه و ارتباط داشته باشند، درد همدیگر را داشته باشند، به درد هم برسند، دعوا راه نیندازند، مثل گشتی‌ها که با همه سرچنگ و دعوا دارند اینها با هم دعوا نداشته باشند، کارهای زشت هم نکنند، گناه هم نکنند، اینها اصلاً دولت نمی‌خواهند. دولت برایشان چه کار بکند؟

بلا تشبیه می‌گفتند در سوئیس که دادگستری و محاکم دارد اما چون مردمش با هم دعوا نمی‌کنند، محاکم تعطیل است. هفته‌ای یک روز رئیس محکمه یا رئیس فلان جا می‌آید سری به آنجا می‌زند و برمی‌گردد. مملکتی که توی آن دزدی نکنند، فحشا نباشد اصلاً یک قلم، عدلیه نمی‌خواهد. وقتی خودشان به درد هم برسند و با هم امر به معروف و نهی از منکر بکنند، قسمت‌های دیگر را هم نمی‌خواهد. آن وقت به این ترتیب، در چنین جامعه‌ای امور اداری و امور حکومتی، کم و مختصر و آسان می‌شود؛ چون که برایشان همان «أَمْرُهُمْ شُورَى» کافی است. آن پول‌هایی هم که از زکات و انفاق و صدقات جمع می‌شود، می‌ماند که این پول‌ها را چه‌طوری خرج کنند؟ با چه قدرش دارالایتام بسازند، چگونه دارالایتامی باشد؟ کجای شهر باشد؟

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.  
 ۲. شوری (۴۲) / ۳۹: و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی‌خیزند.

مدرسه بسازند؟ چه قدرش را خرج تدارک اسلحه و مهمات بکنند؟ می گوید: خودتان دور هم جمع شوید و با هم راجع به آنها تصمیم بگیرید. چون اینها سوءنیت ندارند، با خدا ارتباط دارند، اقامه‌ی صلات می کنند، پس می توانند با هم بسازند و با هم نظر داشته باشند و راجع به انفاق و صدقات و کارهای دیگر با هم به تفاهم برسند که مثلاً محیط شهر چگونه پاکیزه بشود و معلمین چگونه استخدام شوند. این را با یک مشورت فی مابین می توانند انجام دهند.

### در جامعه‌ی اسلامی، حکومت در حداقل مشورت با هم پایین می آید و هدف از اول تا آخر خداست

من حیث المجموع این آیات سوره‌ی شوری (۴۲) نقش حکومت است یعنی حکومت دیگر لازم نیست، حکومت در حداقل مشورت با هم، پایین می آید. اما حالا این مشورت چگونه باشد؟ آیا آن طور که در آتن بوده که اعیان و رجال در یک میدانی جمع می شدند و در آنجا هم قضاوت می شده و هم کارها را اداره می کردند و هم راجع به جنگ تصمیم می گرفتند، آن جوری باشد؟! مثلاً یک دسته خاص افاضل باشند، یا همه بیایند؟ باز اگر همه آمدند همه حرف بزنند یا یک عده را معین بکنند؟ قرآن دیگر وارد این مسئله نمی شود فقط می گوید خودتان باید با مشورت خودتان مسائل و مشکلاتتان را حل و فصل کنید. حالا اگر مشورتتان به اینجا رسید که مثلاً ما ده نفر نماینده معین می کنیم این ده نفر یکی اش قاضی عدلیه باشد یکی حقوقدان باشد یکی اقتصاددان باشد یا فلان باشد، هیچ اشکالی ندارد، به این ترتیب این مسئله اصلاً حل می شود. یعنی حقیقتش را بخواهید همان طور که مثلاً درباره‌ی اخبار آخرالزمان هم می گویند که با یک صلوات معامله می کنند و اصلاً گرگ و میش با هم همخوابه می شوند، حالا البته این استعاره است مسلماً آخرالزمان گرگ و میش با هم نمی خوابند. منظور اینکه زمانه طوری می شود آن کسی را که سابقاً گرگ می دانستند دیگر به میش طمع نمی ندارد؛ و میشی که سابقاً این قدر مظلوم و بی دفاع و بی سلاح بود، حالا چون عدالت حاکم است میش زور دارد و می تواند از پس گرگ برآید.

در سوره‌ی شوری (۴۲)، آیات ۳۴ و ۳۶ همان ایدئولوژی و هدف جامعه است. آیات ۳۵ و ۳۶ قلمرو دادگستری است، آیه ۳۷ هم ایدئولوژی و هم عبادی است و آخرش اقتصادی است. آیات ۳۸ و ۴۰ روابط عمومی و اجتماعی و روابط فرهنگی

است همین طور تا آخر ادامه می‌یابد.

حالا در یک چنین جامعه‌ای اصلاً دیگر حاکم و حکومت از بین می‌رود، چرا؟ برای اینکه ضد حکومت است. آن ضرورت‌هایی که حکومت را ایجاد می‌کنند، آنها بایستی بروند. یاد یک ضرب‌المثل انگلیسی افتادم که می‌گوید اگر روزی یک سیب بخوری اصلاً دیگر به دکتر احتیاج نداری. در جامعه اسلامی، اگر خدا آمد، خدا حاکم بود و مردم به این اصول عمل کردند، گفتارشان، رفتارشان، بخشش و گذشتشان، همکاریشان، دفاع متقابلشان، و تکامل اجتماعی‌شان بود، اینجا دیگر حکومت از بین می‌رود. یعنی هدف از اول تا آخر خداست. اینجا می‌ارزد که بگوییم این سیستمی که قرآن می‌گوید، و اسلام می‌گوید، چیست؟ این حکومت با حکومتی که دنیای متمدن می‌گوید- حالا چه آمریکا، چه اروپا، چه غرب‌اش و چه شرقش روسیه- با هم چه اختلافی دارند و چگونه ما می‌توانیم سیستم حکومتی خودمان را در برابر سیستم حکومتی آنها عرضه بکنیم و چه طور شد که در اروپا این سیستم‌های امروزی، حالا یا کاپیتالیسم یا کمونیست یا سوسیالیست یا ناسیونالیست، همه‌ی این‌ها آن‌طور که خودشان می‌نویسند، پدید آمد.

#### **در قرون وسطی آن که حاکمیت مطلقه داشت، کلیسا و پاپ بود**

بعد از قرون وسطی و بعد از سقوط حکومت‌های مطلقه‌ی پادشاهان قرون وسطی که از یک طرف امور دنیایشان را فئودال‌ها و امراء و اشراف در قبضه‌ی قدرت و حاکمیت داشتند و آن که از بالای سر آنها تاج می‌بخشید و تاج را از این می‌گرفت و به آن یکی می‌داد و حاکمیت مطلقه داشت، کلیسا و پاپ بود. پاپ هم می‌گفت برای اینکه می‌خواهم عیسی حاکم باشد برای اینکه می‌خواهم اوامر اجرا بشود. مردم آمدند این‌ها را بیرون کردند. گفتند ما خدا نمی‌خواهیم، خودمان جامعه را اداره می‌کنیم. آن وقت ماکیاولی پیدا شد و برای رفع هرج و مرجی که در ایتالیا حاکم شده بود به نظرش رسید برای اینکه اینها نجات پیدا بکنند- البته بعد از حاکمیت پاپ- و از آن هرج و مرج بیرون بیایند و امنیت داشته باشند، باید هر کسی به دنبال کار خودش برود، ایده‌آل آنست که باید حکومت مرکزی و دولت داشته باشیم و به جای کلیسا و فئودال‌ها باید دولت تمام اقتدارات را در اختیار خودش بگیرد. و می‌ارزد که دولت تمام اینها را بزند و بیرون بریزد. قدرت دولت آن قدر مقدس و هدف اعلا و درست است که در قبال این کار اگر فئودال‌ها و اشراف را بکشیم یا



دروغ بگوییم، و با دروغ و خدعه اینها را از بین ببریم، اینها همه‌اش مجاز است. اولین عکس‌العمل بعد از این نوع طرز فکر این شد که گفتند چه کار بکنیم؟ برای ما کی مقدس است؟ چی اساس است؟ مملکت و ملت، ناسیون و ناسیونالیست از اینجا به وجود آمد.

### بعد از قرون وسطی،

چه شد که ناسیون و ناسیونالیسم و لیبرالیسم و دموکراسی و ... به وجود آمد؟ در زمان قرون وسطی، در واقع در تمام اروپا یک دولت، آن هم دولت کلیسا بود. اینها با هم اختلاف زیادی نداشتند. دولت کاملاً دست به دست می‌گشت. آلمان یک روز داده می‌شد به یک هلندی، و هلند در یک روز دیگر داده می‌شد به یک ایتالیایی، و همه‌ی اینها زیر سایه‌ی کلیسا بود. وقتی که حکومت واحد، و حکومت جهانی یا اروپایی پاپ از بین رفت، هر کدام گفتند ما می‌خواهیم وطن خودمان را حفظ بکنیم. وطن یعنی ملت، و وطن هم نیاز به دولت قوی دارد. دولت قوی شد، اما دیدند دولت قوی، شد اول دردسر. در برابر این دولت قوی، لیبرالیسم به وجود آمد و بعد از لیبرالیسم، دموکراسی به وجود آمد که مردم باید آزاد باشند، کسی حق ندارد زور بگوید، کسی نباید فشار بیاورد، کسی حق ندارد اموال دیگران را مصادره بکند، خود این مردم هستند که باید رئیس‌جمهورشان و پادشاه مشروطه‌شان یا دولتشان را معین کنند. این وضع یک مدتی جای‌گزین کلیسا شد. بعد از مدتی دیدند این هم اشکالاتی دارد. وقتی آزادی می‌دهند طرف بشر است، بشر از امکاناتش سوءاستفاده می‌کند این پول بیشتر دارد، آن مقام بیشتر دارد، آن خانه‌اش بالاتر از اوست، آن وقت آمدند و گفتند نه، حالا که پول وسیله‌ی زورگویی است ما نباید پول در اختیار اینها بگذاریم، نباید پول دست دولت سوسیالیست یا دولت کاپیتالیست بیفتد، آنجا هم اشکالاتی دارد. همین‌طور پله پله بالا آمدند و از یک خدا پریدند به یک خدای دیگر. ولی یک اصل برایشان مسلّم بود، هنوز هم آن را دارند و نگه می‌دارند و بین همه‌شان هم مشترک است. این اصل هم آمریکایی است، هم اروپای شرقی است و هم اروپای غربی است و آن اصل این است که همه‌ی اینها هم و غمشان، چه متصدیان دولت، چه حکما، چه فلاسفه سیاسی، و چه مصلحین و نویسندگان، همه‌ی اینها گمشده‌شان و مطلوب و معشوقشان دنیاست. دنیا را البته می‌خواهند نه به آن معنای بدی که ما می‌گوییم، مثلاً خورد و خوراک و شهوت. نه، همین دنیا که باید

بچه خوب به دنیا بیاید، سلامت باشد، اگر مریض شد مثلاً جلوگیری و مدارا کنند، مریض نباشد، آب خوب برسد و امثال آن. یعنی هدف این است که یک دنیای پاکیزه، یک دنیای مطلوب، دنیای از همه جهت صحیح برای ما فراهم بشود. از این بابت هیچ فرقی بین کمونیست‌ها و کاپیتالیست‌ها، چه اروپائیش، چه آمریکائیش وجود ندارد.

### تمدن دنیای متمدن، اساسش دنیاپرستی است

تمدن دنیای متمدن، اساسش دنیاپرستی است. یعنی می‌خواهند دنیا را خوب اداره بکنند، دنیا داری. آن وقت وقتی دنیا داری بود، در اداره‌اش اختلاف می‌افتد. یک دولت واحد هم نتوانستند و نمی‌توانند داشته باشند، برای اینکه هدف مشترک ندارند، امت واحد نیستند. به علاوه، بشر هم خودخواهی دارد و اختلافات رقابت می‌آورد. بنابراین در همان کاری که می‌کردند موفق نمی‌شوند. تازه در داخل یک مملکت و یک ملت هم می‌بینید کلاه سر هم می‌گذارند. بنابراین تا به حال اروپای متمدن با همه فکر و فهم و تلاش و با همه‌ی حسن‌نیت - اگر داشته باشد - تاکنون نتوانسته سعادت و امنیت و سلامت را، آن‌طور که خودشان می‌خواهند، فراهم کند و هیچ وقت هم فراهم نخواهد کرد. و حالا می‌بینید دادشان درآمده و حتی به اینجا می‌رسند که سوسیالیست یعنی جامعه‌ی سوسیته در واقع فرد را نادید گرفته است، و فرد باید فدا شود، فرد باید تابع جمع باشد، تمام هنر و ارزش یک فرد این است که باید در خدمت جامعه و در خدمت جمع باشد. و از عوامل لازم برای جمع، انضباط و قانون است. و هر چه جلو رفتند بر قدرت دولت افزودند، حالا چه دولت کاپیتالیستی باشد، چه دولت لیبرال دموکرات، چه دولت سوسیالیست و چه دولت کمونیست. همه‌ی اینها دائماً در این جهت هستند که دولت را گنده و بزرگ، و فرد را کوچک کردند از ترس اینکه چون این فرد معصوم نیست و برعکس پول طلب، مقام طلب، جاه طلب و خودخواه است. پس این فرد عامل فساد است، بنابراین فرد را دولت باید اداره کند، باید در مدرسه تربیت بکند. باید تبلیغات دست دولت باشد که فرد را آن‌طوری که این مجموعه دلش می‌خواهد پروراند، و به او روزی و غذا و زندگی بدهد تا اینکه در اینجا خدمت بکند.

### در دنیای متمدن،

#### جامعه حاکم است و روز به روز از آزادی و حقوق فرد کم شده است

پس هدف و مطلوب، دنیاست. دنیا احتیاج به اداره دارد، و اداره‌ی دنیا به وسیله‌ی مجموعه‌ی مردم و ملت باید باشد، یعنی جامعه. پس جامعه حاکم است، جامعه باید تمام وسایل را در اختیار داشته باشد. همان‌طور که در دنیای اقتصادی فرد از خودش هیچ نداشت و صد درصد امکانات و جانش در اختیار مثلاً پادشاه یا فلان زورمند بود، حالا هم در واقع هر قدر با این رژیم‌های مترقی‌تر جلو می‌رویم فرد فاقد همه چیز است و باید آن جامعه، حالا در رأس استالین است و یا خروشچف فرق نمی‌کند یا دیگری است و یا دولت‌های کاپیتالیستی و لیبرال دمکراسی، در عین اینکه آنجا به فرد اهمیت می‌دهند و حقوق بشر را درست کرده‌اند و می‌گویند فرد و اقلیت باید حقوقشان محفوظ باشد، ولی بالاخره آنها دائماً در جهتی می‌روند که جامعه و دولت بر قدرتش و بر امکاناتش می‌افزاید. مثلاً رئیس‌جمهور آمریکا حق دارد بگوید وارد کردن این جنس غلط و صادر کردنش خوب است. آن یکی را نباید فروخت و این یکی را باید فروخت. و اصلاً می‌تواند قوانین را معطل بکند. آن دولت می‌تواند C.I.A درست بکند و به C.I.A اختیار بدهد و اختیار قانونی‌اش را قبول دارد. مثلاً اختیار بدهد اگر مصالح اجتماع اقتضا کرد توی خانه مردم هم برود و مردم را بکشد و هر کار دلش می‌خواهد بکند.

ببینید، آنجا هم در عین اینکه می‌گویند ما نظاممان و فلسفه‌مان روی حقوق فرد و روی حقوق انسان است، آنجا هم بالمآل تحولاتی پیدا کرده که دائماً از آزادی و از امکانات و درواقع از حقوق فرد در قبال جمع کاسته شده است.

**در نظام موردنظر ادیان و اسلام، هدف زندگی و فعالیت‌ها دنیا نیست، آخرت است**  
حالا می‌آییم روی اسلام، نظامی که در اسلام و ادیان مورد نظر است، کاملاً عکس اینهاست. اولاً هدف زندگی و برنامه و فعالیت‌ها، تأمین معقول و مطلوب دنیایی نیست، آخرتی است:

«الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ»<sup>۱</sup>

در قرآن هم می‌فرماید:

---

۱. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>

یعنی ما از خداییم و به جانب او باز می‌گردیم. اصلاً آینده‌ی انسان و زندگی واقعی جای دیگری است.

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»<sup>۲</sup>

درست است که اینجا زندگی هست ولی زندگی واقعی آن است و همه باید آخرت را تأمین بکنند؛ درست عکس نظام‌های این دنیا.

اما در این آخرت، دو تا مسئله اینجاست. می‌گوید از طریق دنیا «الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةَ» یعنی به وسیله‌ی دنیا و از این دنیا است که آخرت خریداری می‌شود. من با مال دنیا انفاق می‌کنم که انفاق رکن دوم است:

«يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»<sup>۳</sup>

یعنی با زکات دادن و با انفاق کردن و با خیر رساندن، که من باید امکانات خیر را داشته باشم. یعنی دنیا را باید داشت ولی نه به قصد دنیا. دنیا را باید داشت برای اینکه من زنده بمانم و ارتزاق بکنم، امکانات لازم را داشته باشم، بتوانم ازدواج کنم، بتوانم نفقه زن و بچه‌ام را بدهم و بتوانم از این حیاتم دفاع بکنم، خانه‌ای داشته باشم که از سرما و گرما از بین نروم، اما هدفم چی باشد؟ همین را قرآن می‌گوید:

«أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَّةٌ»<sup>۴</sup>

همین چیزی که باید دوستش داشته باشی، همین کسی که باید خرجش را بدهی، همین که تو مسئول او هستی، فتنه است. این وسیله‌ی آزمایش توست. این وسیله‌ای است که از این راه تو آخرت خودت را تأمین کنی. این را آئین ما، یعنی نظامی که قرآن یا ادیان برای ما تعیین کرده‌اند، می‌گویند. این آئین، هم جامع دنیاست و هم جامع آخرت. ترکِ دنیایی و رهبانیت را قرآن منع می‌کند. هدف آخرت است ولی باید دنیا را داشته باشی، در دنیا باید امنیت و سلامت و قدرت باشد:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَنْطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ

اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا

۱. بقره (۲) / ۱۵۶: ... متعلق به خداییم و به پیشگاه او باز می‌گردیم.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... و سرای آخرت زندگی [واقعی] است...

۳. مائده (۵) / ۵۵: ... نماز برپا می‌دارند و انفاق می‌کنند...

۴. انفال (۸) / ۲۸: ... اموال و فرزندانان فقط [وسیله] آزمایشند...

مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.<sup>۱</sup>

**در نظام‌های دنیایی، جامعه و دولت مورد توجه است؛  
اما قرآن به فرد و انسان توجه دارد**

در نظام‌های دنیایی توجه اصلی برای زندگی و سعادت انسان است و به انسان توجه دارند. همین مرام اومانیته که بعد از دوره رنسانس به وجود آمد، در تمام این نظام‌ها هست. به اصطلاح، اومانیسم سرفصل همه‌ی اینها است. یعنی هم کمونیسم اومانیست دارد و هم سوسیالیسم. ولی دروغ می‌گویند. می‌گویند می‌خواهیم حق اینها را حفظ بکنیم؛ هم لیبرالیسم و هم منتسکیو، همه‌شان می‌خواهند سعادت انسان را فراهم بکنند. همان‌طور که عرض کردم می‌گویند جامعه، حالا جامعه دولت است، حزب است، مکتب است، فرق نمی‌کند اما جامعه را عندالزوم با فرد تجهیز می‌کنند در این نظام‌ها، به عنوان اولین چیز، جامعه و دولت مورد توجه است. اما قرآن توجه‌اش روی فرد است، روی انسان است، می‌خواهد فرد را درست کند و آدم کند، چرا که این فرد است که باید جامعه را بسازد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُ مَا بَأْسُهُمْ»<sup>۲</sup>

تغییرات قوم تابع تغییرات نفوس، یعنی تابع افراد است. آنها می‌گویند اگر سازمان خوبی داشته باشیم، نظام خوب داشته باشیم، ایدئولوژی درست داشته باشیم، با این ایدئولوژی درست و با قدرتی که جامعه دارد، مثلاً می‌توانیم افراد را خوشبخت بکنیم، و از بدبختی به خوشبختی بیاوریم.

همچنین اگر فرض کنید استعمارگران بخواهند یک جایی را بگیرند و ملت‌ش را بدبخت بکنند، می‌گویند اگر یک چنین آدمی یا چنان دولتی بالای سرشان بگذاریم که آن دولت دست‌نشانده‌ی ما باشد یا اگر ما ناصرالدین شاه را تقویت کردیم یا محمدعلی میرزا یا رضاشاه را که دولت‌شان در اختیار ما بود، بقیه‌ی مسایل مطابق

---

۱. انفال (۸) / ۶۰: در برابر آنان آنچه توان دارید، نیروی رزمی] و مرکب کارآمد آماده کنید، تا به آن وسیله دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید و نیز دشمنان دیگری را که نمی‌شناسید، و [لی] خدا آنان را خوب می‌شناسد؛ و هر چه در راه خدا هزینه [دفاعی] کنید، [پاداش آن] به تمامی به شما داده می‌شود و مورد ستم قرار نخواهید گرفت.

۲. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند، تغییر دهند؛ ...

میل ما می‌شود. اما منطق ادیان درست عکس آن است. به فرد می‌گوید دستورات این است، این کار را بکن، آن کار را نکن. همه‌اش از فرد می‌گوید، و با تمام قوا می‌گوید باید از حق فرد دفاع بشود. اما این حرکت، حرکت به سوی خدا و هدف خداست، و توجه قرآن و ادیان به سوی فرد است.

### در اسلام، هدف فرد خدا،

#### و سعادت او از طریق دنیا، خدمت به اجتماع و جامعه است

همه‌ی ادیان که آمدند هیچ وقت به جامعه دستور نمی‌دادند که جامعه این کار را بکند یا تو که مثلاً فرعون هستی این کار را بکن و بعد مردم را به انجام این کار وادار بکن. نه، با خود مردم سر و کار دارد. منتها این هدف، که حرکت به سوی خداست، برنامه‌ی عبادت از طریق خدمت به خلق است. خدا می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اللَّهُ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۱</sup>

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلّی نیست

ظلم بزرگ‌ترین گناه است، البته بعد از شرک. حق الناس از حق الله هم تا حدودی بالاتر است. خدا از حق خودش می‌گذرد، اما از حق مردم نمی‌گذرد. بنابراین برای اینکه فرد مسلمان و مؤمن به خدا و سالک در راه خدا، به هدف و سعادتش برسد آن هم از طریق دنیا؛ وسیله‌اش این است که به جامعه خدمت کند، یعنی جامعه به وسط می‌آید. این طور نیست که دین فردی باشد و تمام احکام انفرادی باشد. نظر اول به فرد است ولی فرد را در خدمت اجتماع و جامعه می‌گذارد:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۲</sup>

یعنی کسی که صبح تا غروبش تلاش برای مردم نباشد، مسلمان نیست. لازمه‌ی مسلمانی این است که برای سایرین تلاش، و به آنها خدمت بکند.

به سوره‌ی حمد (۱) که نگاه کنید که مهم‌ترین سوره و بیش از همه نفوذ و دخالت دارد و رکن نماز است. این سوره با حمد و سپاس خدا شروع می‌شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (فاتحه (۱) / ۲)

سپاس خدای را که پروردگار عالم است. یعنی شخص از این خودبینی‌اش بیرون

۱. فاطر (۳۵) / ۱۵: ای مردم، شما همه نیازمند خداید؛ و [تنها] خداست که بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است.  
۲. حدیث نبوی: آن کسی که شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور و اداره کار مسلمین نکند، مسلمان نیست.

می آید و در یک سطح جهانی قرار می گیرد.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.» (فاتحه (۱) / ۳)

یعنی به رحمانیت و رحم خدا توجه می کند. تا اینجا صد درصد فرد است ولی بعد یک پیمان است. پیمان را دسته جمعی می بندد:

«إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.» (فاتحه (۱) / ۵)

در این پیمان او باید با سایرین کار بکند، یعنی اجتماعی است. چرا اگر با سایرین نباشد فایده ندارد؟ آن عبادتی که شخص در دیر و تنها و توی خانه‌ی خودش، گوشه‌ی صندوقخانه‌ی خودش بخواند، به موجب این سوره که همه باید بخوانند و همه باید به آن عمل کنند. در برابر خدا ما تعهد می کنیم من تنها نباید عبادت خدا بکنم، همه باید عبادت بکنیم و من باید سعی بکنم که دیگران هم عبادت خدا را بکنند و وقتی جمع عبادت خدا را کردند، من هم از طرف آنها تعهد می کنم، آنها هم از طرف من تعهد می کنند. پس این یک پیمان متقابل است، یعنی دو جانبه است. من هم این پیمان را با خدا بستم و هم همه با هم دیگر؛ آنکه در خانه‌اش روبه‌روی قبله است، آنکه توی مسجد است، و آنکه ده فرسنگ آن طرف است، همه با هم یک چیز می گوئیم. پس همه با هم عقد اجتماع و جامعه را بستیم و آن وقت همه با هم درخواست می کنیم که باز یک درخواست تکمیلی است:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.» (فاتحه (۱) / ۶)

من باید بخواهم که آقای دکتر یزدی راه راست برود، آقای مهندس پویان هم راه راست برود، همه راه راست بروند، آنها هم باید بخواهند که من هم راه راست بروم. در ادامه، درخواست هر کسی کاملاً جنبه‌ی جمعی دارد. ولی جمع را کی می سازد؟ فرد می سازد. همان‌طور که در این آیات دیدیم همه‌اش بحث افراد است. افراد هستند که وظایف پلیس را تعیین کرده‌اند، افراد هستند که با مشورت همدیگر ستاد جنگ را تشکیل می دهند، جامعه از اینها حاصل می شود و توصیه امر به معروف و نهی از منکر از اینجا است که این درست معکوس نظام‌های حاکم بر دنیاست.

**در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ی فردی است نه دولتی**

در همه جا الان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر که در جمهوری اسلامی ما هنوز دارند این کار را می کنند و غرب و شرق دارند همین کار را می کنند، وظیفه ارشاد و

امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ی تعلیم و تبلیغ، اینها همگی دست دولت افتاده است. تبلیغات یک‌سره دست دولت است، رسانه‌های گروهی و حتی بنیادها. دیگران حق ندارند مثلاً در مسجد صحبت کنند. حالا صدقه‌سری، یک تبلیغ ضعیف که در نظر آنها ارزش چندانی هم ندارد، اجازه داده‌اند که تبلیغی بشود.

در قرآن درست عکس این است. می‌گوید تو باید امر به معروف و نهی از منکر بکنی، تو فرد باید تعلیم بدهی. حضرت امیر علی (ع) می‌گوید من تعهدی نسبت به رعیت دارم و رعیت هم نسبت به من؛ وظیفه‌ی شما و دینی که به گردن دارید این است که مرا نصیحت کنید. این درست عکس این چیزی است که انجام می‌شود. نمی‌گویند شما موظفید که هر چه من به شما امر به معروف و نهی از منکر کردم، تعلیم و تبلیغ کردم، شما اطاعت کنید. نه، آنجا که امر به اجرایی است باید اطاعت کنید اما شما باید تبلیغ هم بکنید. یعنی فرمایش خود پیغمبر است که سه صفت برای مرد قایل می‌شود که سومی «الْأَنْصِيحَةُ لِلْأَمْرِ» است. یعنی این افراد هستند که باید به اُمرا نصیحت بکنند بنابراین اجتماع، جامعه، حزب، دولت، حکومت، هر چه بگوئیم، «ordonance» (نظم، ترتیب و قانون) بین افراد، آن وقت جامعه در این دستگاه چه می‌شود؟ در این دستگاه جامعه در دست قدرت و دولت است، تمام در جهتی است که ماکیاولی گفته.

### جامعه در نظام‌های دنیایی دولت است

#### ولی در ادیان و اسلام، جامعه ایمان خود فرد است

ما نباید دولت را گنده بکنیم و همه‌ی امکانات را به دست دولت بدهیم. جامعه در آنجا (در نظام‌های دنیایی) دولت است و در اینجا (یعنی در ادیان و اسلام) جامعه دولت نیست. جامعه در اینجا ایمان خود فرد است که ایمانش و اعتقادش و انجام دادن این تکالیف، این نظام را و این سیستم را حفظ می‌کند. و این سیستم را در آن جهت که «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است، و باید به سمت خدا برود، درست می‌کند. همان‌طور که فرموده‌اند امر به معروف و نهی از منکر بکنید تا خدا اشرار را بر شما مسلط نکند. یعنی امر به معروف و نهی از منکر ضامن خوبی دولت‌هاست، و خوبی دولت‌ها چگونه برقرار می‌شود، وقتی که شما امر به معروف و نهی از منکر بکنید.

در کتاب مارسل بوازار است - که یک دفعه هم در جلسات «بازگشت به قرآن» عرض کردم، هنوز ترجمه‌ی این کتاب در نیامده است، بگردید هست - این مسئله را



آنجا مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که چه‌طور شده اسلام با گذشت ۱۳۰۰ سال و با وجود اینکه جز در زمان خلفای راشدین در صدر اسلام که حکومت و اداره‌اش درست و مطابق قرآن و مطابق اسلام بود، پس از آن به‌وسیله‌ی اشخاصی که صلاحیت نداشتند و فاسد و فاسق بودند، اداره شده است. مع‌ذالک، اسلام از بین نرفته و مسلمین هستند. او می‌گوید نه تنها هستند بلکه هیچ نظامی و مکتبی مثل آن ظهور نکرده است و تازه می‌بینیم مسلمین غل‌غل و جوش و خروش دارند و زنده هستند علتش چیست؟ مارسل بوازار خودش جواب می‌دهد که بر جامعه‌ی اسلامی «ایمان» حاکم است. می‌گوید خلفا جز حول و حوش کوچک خودشان، شاه‌عملی نداشتند، اصلاً هیچ‌کاره بودند، آنکه بر جوامع اسلامی حکومت داشته و اینها را نگه داشته، و نگذاشته متلاشی بشوند و به کلی از بین بروند، همان ایمانشان بوده است. پس ضامن این نظام حکومتی که اینجا هست، «ایمان» است.

#### به نظر بعید می‌آید، اما اسلام و ادیان نفی حکومت می‌کنند

شاید به نظر بعید بیاید که بنده بگویم دو چیز در بیان و به نظر ممکن است غیر قابل قبول بیاید، یکی اینکه اسلام و ادیان نفی حکومت می‌کنند؛ و از این بابت مارکس هم حالا یک حرفی زده و جامعه‌ی بدون طبقه را مطرح ساخته است - حالا امکان دارد یا ندارد، کار نداریم - در آن جامعه، همه آزاداند، دلش خواست صبح ماهی‌گیری بکند، بعد برود بخوابد، ظهر هم فرض کنید توی کارگاه نجاری چوب را رنده بکند، بعد از ظهر هم کار دیگری بکند، آنجا حکومت ندارد، یعنی مثلاً آنارشسیسم است، آن هم یک مکتبی است، مکتب فلسفی است. آنارشسیست‌ها هم دولت را لازم نمی‌دانند. ولی چگونه باشد که دولت نباشد؟ مارکس این حرف را نمی‌زند. او می‌گوید به دلیل اینکه همه فسادها و همه کثافت‌کاری‌ها از طبقات به‌وجود می‌آید، از طبقات غیر رنجبر و غیر کارگر؛ می‌گوید وقتی طبقه واحد بود دیگر با هم دعوا ندارند، فساد نیست، توی سر هم نمی‌زنند، پس حکومت نیست و همه آزاداند. آنارشسیست‌ها هم از آن طرف می‌گویند چون از دولت‌ها بدی دیده‌اند و دولت‌ها کار خودشان را می‌کنند، می‌گویند اصلاً ما در این تنور دولت نمی‌افتیم.

قرآن هدف از صدقه‌دادن و انفاق و زکات را تزکیه‌ی نفس می‌داند نه رفاه جامعه موضوع دیگری که به نظر بعید می‌آید و بنده عرض می‌کنم، این که اصلاً نظر اسلام و قرآن جامعه و دولت نیست. این حرف و عرض بنده، اختلاف آشکار و تضاد دارد

با تمام توصیه‌ها و تعلیماتی که خود بنده می‌کردم، و یا مرحوم طالقانی و یا سایرین. در اقتصاد اسلامی و در قرآن، اسلام زکات معین کرده، انفاق معین کرده، صدقه معین کرده، نذورات معین کرده یا این‌ها را حکومت معین کرده یا سیستم حکومتی معین کرده است. برای اینکه زندگی اقتصادی خوبی داشته باشیم تا جامعه‌ی ما بتواند خوب بگردد. حالا آقایانی که به جلسات درس «بازگشت به قرآن» تشریف می‌آورند، در آنجا من کاملاً شرح داده‌ام که هیچ این‌طور نیست، قرآن اصلاً و ابداً صدقه دادن، انفاق و زکات را به قصد اینکه جامعه از نظر اقتصادی مرفه باشد، وضع نکرده است و چنین قصدی نیست، صریح می‌گوید:

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup>

زکات و انفاق برای این است که تزکیه و پاک شوی. اگر به متمم جلد اول «سیر تحول قرآن» مراجعه کنید آنجا هم با منحنی و جدول، این مسئله شرح داده شده است. یک روز هم در انجمن اسلامی مهندسین این صحبت بود که تزکیه، ماده‌ی دوم برنامه‌ریزی بعثت است، و تزکیه چرا از راه مادی؟ در قرآن نظیر این آیه زیاد است یا مثلاً آنجا که از انفاق در سوره‌ی بقره (۲) صحبت می‌کند می‌گوید «وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup> انفاق می‌کند برای اینکه نفسش محکم بشود استوار بشود. نمی‌گوید «اَنْفُسِمَا»، خودشان. هیچ جا نمی‌گوید برای اینکه جامعه تزکیه بشود. آن وقت در برابر این صدقه وعده می‌دهد اگر شما صدقه دادید مثل این سنبل می‌شوید که هفت خوشه می‌دهد.

یک حرف هم به دور از اغیار بگویم. وقتی می‌خواهیم طرح بدهیم چنان نباشد که همه‌اش توی اغنیا بگردد، برای همه بگردد. آن وقت آنجا می‌گوید زکات شما، اگر ریا باشد باطل است، اگر این پرداخت به قصد این باشد که دیگران ببینند و از شما تشکر بکنند، باطل است. این انفاق شما نه تنها ثواب ندارد، بلکه گناه هم دارد. برای اینکه شرک است.

در یک سیستم اقتصادی به اصطلاح دنیاپرستی، برایش فرق نمی‌کند که تو با چه نیتی مالیات می‌دهی. می‌گوید مالیات را باید بدهی، درآمد تو در سال زیاد است، نود درصدش را باید به دولت بدهی، حالا چشمت کور می‌خواهد خوشت بیاید می‌خواهد

۱. لیل (۹۲) / ۱۸: همان که مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۲. بقره (۲) / ۲۶۵: ... و تثبیت شخصیت خویش...

خوشت نیاید. روی این پولی که پرداخت کردی می‌خواهی تبلیغات هم بکن، برای من مهم نیست. چون شخص تو برای من مطرح نیست که شخصاً آدم بشوی یا آدم نشوی. برای من دولت، بنیه‌ی مالی دولت مهم است. باید این پول به خزانه بیاید. اما اینجا می‌گوید نه و بعد هم درباره‌ی منافقین می‌گوید اینها بد هستند برای اینکه با اکراه صدقه می‌دهند. خداوند این صدقه و انفاق را که از روی ریا و یا اکراه باشد قبول ندارد. می‌گوید نده. پس مسئله و هدف چیست؟ هدف جامعه نیست، هدف شخص است. در تفسیر سوره‌ی توبه (۹) ملاحظه فرمودید که منافق را در یک دستگاه که دولت و جامعه اساس باشد یا می‌کشند و از بین می‌برند یا توی سرش می‌زنند و مثلاً می‌گویند نه خیر، تو باید بیایی و در نظام وظیفه شرکت کنی، بعد هم موقعی که اعلام جنگ است باید بیایی و به جبهه بروی. قرآن می‌گوید نه، می‌گوید اصلاً تو به جبهه نیا، چون تو ایمان نمی‌آوری و ترس خدایی نداری، ما نمی‌خواهیم تو به جبهه بیایی، خدا خودش یاری می‌کند. ببینید، قرآن به هیچ وجه به آن جنبه‌ای که ما خیال می‌کنیم توجه ندارد. یا راجع به ربا، روی این آیه چه قدر بحث‌ها می‌کنند:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۱</sup>

در آن کتابی که آقای محمد مجتهد شبستری نوشته‌اند و مرحوم طالقانی هم در تفسیرشان این را دارند که از این طریق آدمی که رباخوار است این رباخوار هم اخلاقی خراب می‌شود و هم جامعه‌طوری می‌شود که آن جامعه «يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ» می‌شود مثل اینکه شیطان این جامعه را دستمالی کرده، بیشتر از آن بابت رباخواری بد است برای اینکه وضع اقتصادی مملکت خراب می‌شود، برای اینکه استثمار می‌کند. اینها همه هست و درست است اما اتفاقاً همان‌طور که در درس «بازگشت به

۱. بقره (۲) / ۲۷۵: تلاش رباخواران [در زندگی] به سان تلاش کسی است که شیطان بر اثر تماس بی‌منطقش کرده است؛ زیرا [همچون شیطان، دست به توجیه بی‌منطق زدند و] گفتند: خرید و فروش [هم] مثل ریاست، در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. هر که اندرزی از جانب صاحب اختیارش به او رسید و [از رباخواری] بازایستاد، آنچه گذشته است مال خودش؛ و کارش با خداست؛ اما آنان که [به این عمل] بازگردند، جاودانه دوزخی‌اند.

قرآن» ملاحظه فرمودید، و در متمم «سیر تحول قرآن» هم کاملاً شرح داده‌ام، آیات ربا درست در وسط آیات زکات و انفاق قرار دارند و بعد هم می‌گوید:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ»<sup>۱</sup>

می‌گوید اگر خرج کردن شما برای صدقه باشد، خداوند آن را مضائفاً به شما برمی‌گرداند. یعنی انفاق و صدقات ضد مال نیست، تو بده ده برابرش را بگیر- آیات راجع به آخرت است- اما اگر خواستی این کار را از راه ریا بکنی، «يَمْحَقُ اللَّهُ» خدا آن را در محاق، در خاموشی، و در فنا می‌برد. آن وقت این دو تا را مقابل هم قرار می‌دهد، مقابله‌شان از این بابت است درخواست دهنده- به مصداق آیه ۹۲ سوره‌ی آل‌عمران (۳)- چه کار می‌کند:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup>

باز اینجا شرح داده، می‌گوید تو آدم، تو مسلمان، محال است به برّ و نیکی و آن چیزی که پیش خداوند است بررسی مگر اینکه از آنچه دوست داری انفاق کنی. پس انفاق این است که تو به نیکی بررسی، نه اینکه جامعه متعالی و مرفه بشود، این برای تو است.

البته این را یادم نرود آن نتیجه به عنوان گذشت، توضیح دارد، آن مسلم در دل این انفاق خوابیده است، در این حرفی نیست که حتماً حاصل می‌شود. اما وقتی دستور می‌دهد ناظر بر فرد است، فرد وقتی خوب شد و انفاق کرد، جامعه خوب می‌شود آن وقت زکات‌دهنده یا انفاق‌کننده چه کار می‌کند؟- کسی که زحمت کشیده، تلاش کرده و در بخش خصوصی تولید کرده، و با تلاش خودش این مال را کسب کرده است، کسی که «الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»<sup>۳</sup> است، چیزی را می‌دهد که دوست دارد. از این چیزی که دوست دارد و مال خودش است و «عَلَىٰ حُبِّهِمْ» است، با وجودی که به آن علاقه دارد، این را به دیگران می‌دهد. یک نوایی را با زحمت و تلاش خودش به دست آورده و با به کار بردن چنین اراده‌ای که این کار خیلی مشکل

۱. بقره (۲) / ۲۷۶: خدا [کارایی] ربا را نابود و [نتیجه] انفاق‌ها را فزونی می‌بخشد؛ و خدا هر ناسپاس گناه‌کاری را دوست نمی‌دارد.

۲. آل‌عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید؛ و هر چه انفاق کنید، خدا البته بدان آگاه است.

۳. حدیث نبوی: کاسب (اعم از کارگر و صنعتگر و زارع) دوست خداست.

است و مستلزم این است که در انفاق کننده نیروی اراده و خلاقیت و تسلط بر نفس فوق العاده بالا رفته باشد، این را به دیگری می دهد، برای اینکه زندگیش تأمین شود. برای خاطر دیگری زحمت می کشد که دیگری عیال خودش باشد.

### ربا، بیع، انفاق

ربا درست عکس انفاق است، آقا مِنْ جَمِيعِ الْجَهَاتِ در مانده است، پول ندارد، من به او پول می دهم، خودم زحمتی نمی کشم، او باید تلاش بکند و با تلاشش اصل پول من و درآمدش را به من بدهد این دیگر نهایت پست فطرتی آدم است، آن آدم به طرف خدا رفته. برای تقرب به خدا، خلاقیت، تقوا، تسلط بر نفس، همه چیز و بعد هم تولید را به وجود آوردن. اما این برعکس به طرف شیطان رفته، شیطانی که می خواهد همه را از خدا دور بکند، و می خواهد که صفات خدایی در ما نباشد و ضد خدا باشیم، این رباخوار کارش این است، خدمت که نمی کند هیچ، آن بیچاره‌ی بی‌نوا را در استخدام خودش می آورد و بدون زحمت و تلاش مفت خوری می کند. یعنی مولد نیست. این عمل رباخواری آسان‌ترین کار در دنیا است، نه اراده می خواهد، نه تقوا می خواهد، نه هنر می خواهد، هیچ چیز نمی خواهد. این برای این است که شیطان او را مسخ کرده است. آدمی که این هنر را داشته و توانسته تولید بکند و پول در بیاورد و مالش باشد، این مال بالا رفته این را خدا می خواهد. حالا از آن بالا عوض اینکه مثل خورشید نور پخش بکند و به خلایق و به مردم منفعت برساند، یک دفعه به زمین افتاده و پخش شده و آن وقت هی اینها می آیند و می خورندش و هیچ ارزشی ندارد.

آن وقت وسط این دو تا، حد فاصل بین انفاق و ربا، بیع است که خداوند می گوید اینها اشتباهشان و خطایشان این است که خیال می کنند «يُحِبُّ الرَّبُّوَا» درحالی که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»<sup>۱</sup> خدا نمی گوید بیع چیز خوبی است ولی آن را حلال کرده، چرا حلال کرده است؟ درست وسط این دو تاست. در معامله آقایی که پولی به دست آورده من هم رفتم به تجارت مثلاً آهن دارم ایشان پول می دهد معادلش از من آهن می گیرد. نه ایشان به من خدمتی می کند و نه من به او خدمتی کرده‌ام، یک معامله است. و بعد، عمل او مثل عمل انفاق کننده یا عمل رباخوار هم

۱. بقره (۲) / ۲۷۵: ... در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...

نیست، چون نیامده تلاش و زحمت من را استثمار و سوءاستفاده کند. خدا می‌گوید بیع حلال است و عیب ندارد. البته بیع باید عادلانه باشد درحالی که ربا حرام است. همین‌طور در مورد دولت و حکومت و امر، وقتی نگاه بکنید نباید بگوییم اسلام اقتصاد دارد، نظام حکومتی دارد، باید بگوییم ندارد. یعنی از این بابت شبیه به آنها نیست که بگوییم بله حکومت سوسیالیستی درست کرده پس مال ما هم سوسیالیستی است یا کمونیسم درست کرده. این یک چیزی است که از بنیان عوض می‌شود ضمن اینکه جامع همه‌ی آنها هست. چون هم آزادی را تضمین می‌کند، هم حقوق فرد را و مقام فرد را بالا می‌برد، و هم ضامن اجرا دارد، و هم جامعه و دولت را مرتبط و متشکل و متحد می‌کند.

صدق الله العلی العظیم

## دیانت و حکومت\*

(جلسه چهارم)

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ  
وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.»<sup>۱</sup>

امروز جلسه چهارم دیانت و حکومت است و مطلب را با اتکاء به قرآن و سنت بحث می‌کنیم. بنده زمینه‌ی بحث را دو گروه از آیات قرآن کریم قرار داده‌ام. یکی آیات سوره‌ی بقره (۲) راجع به بنی‌اسرائیل بود که منتهی به حکومت و سلطنت داوود شد. دوم گروه آیات سوره‌ی شوری (۴۲) که با دفعه قبل، این دومین دفعه است که روی آن‌ها بحث می‌کنیم.

### در گروه آیات سوره‌ی شورا، این مردمند که حاکمیت دارند

روی این آیات بحث کلی شد و استنباط اولیه به عمل آمد. روی این سری آیات آقایان یک سلسله سؤال داشتند که سئوالات اساسی و مفصل بود و جوابش به امروز موکول شد. و چون سئوالات اساسی است، جواب آن سؤال‌ها در واقع خودش جزو متن سخنرانی امروز است. دفعه قبل آیات سوره‌ی شوری (۴۲) خوانده شد،

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۶ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

ملاحظه فرمودید که آیات این سوره که ۳۶ آیه است، یک چهارم آن، یعنی ۹ آیه که یک نمونه‌ی خیلی بارزی است، از آن سری بحث شد و هنوز هم مورد بحث است، و عدم تفکیک دین از سیاست است. یعنی اختلاف این دو مکتب، مسئله‌ی دیانت و سیاست و مدیریت یا حکومت، و یا هرچه که می‌خواهیم اسمش را بگذاریم. اینها کاملاً با هم قاطی شده بود. به‌طور مثال وظایف وزارت دادگستری و شهربانی، وزارت ارشاد و دارایی و همچنین مؤسسات حوزه‌های دینی و مجلس شورا، دولت و دادگستری، و همه‌ی اینها آمده بود ضمن اینکه ظاهر عبادی داشت. یعنی از این جهت می‌شود این ۹ آیه یا این گروه آیات را نمونه‌ی کامله‌ی دیانت و سیاست و حکومت گرفت. اما از طرف دیگر نکته‌ی برجسته‌ای که آن را بنده متعرض شدم و بیان کردم، این است که سهم خالص مدیریت یا حکومت را که بیشتر راجع به سیاست است و همین هم شعار مجلس شورای ملی سابق و تا حدودی شعار جمهوری اسلامی هم هست، یک سهم خیلی کوچکی است. یعنی مسئله‌ی حکومت در ضمن این ۹ آیه، از منظر و مظهر خارجی، یک جای خیلی خیلی ضعیف پیدا کرده است. ضمناً اگر این دو با هم قاطی شده‌اند و یک وحدتی پیدا شده، یعنی بین حکومت و دیانت و عبادت تفکیک ندارد، ولی مع‌ذالک این اختلاف هست که حکومت حاکم بر سیاست و جمهوریت حاکم بر دیانت نشده، بلکه دیانت بر آن غالب شده است ضمن اینکه خود مردم هستند که انجام می‌دهند یعنی حاکمیت و حکومت از دست دیانت و البته از دست روحانیت گرفته شده است. یعنی روحانیتی که خود را معرف و سخنگوی دیانت می‌داند، حکومت از دست او گرفته شده و با آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» به مردم داده شده است و این مردمند که حاکمیت دارند.

**ادیان الهی بر خلاف تمدن‌های بشری توجه اصلی‌شان بر فرد است نه جمع**  
 نکته دیگری که سعی کردم این دفعه در بیاورم یک مقدار در رابطه با سئوالات آقایان بود، علاوه بر اینکه مسئله حکومت حداقل به اینجا منجر شده که حکومت جامعه و جمع در برابر فرد است. آن هم عرض کردم اختلافی که مابین اسلام و قرآن و به‌طور کلی ادیان توحیدی با کلیه‌ی مکاتب غیردینی که در واقع دنیاپرستی است در ظاهر وجود دارد این است که تمدن و فلسفه‌های سیاسی که قرن به قرن و دوره به دوره، به جمع و به‌طور کلی به اجتماع و جامعه و نهادهای جمعی توجه داشته‌اند. از جمله سئوالاتی که آقای دکتر توسلی داشتند و من تذکر دادم که هر



قدر مابین حکومت و جامعه از نظر لغوی و علمی درست است ولی بنده وقتی اینها را با هم یک کاسه می‌کردم منظورم کلیه‌ی آن سیستم‌ها و آن نهادهایی است که در برابر فرد جنبه‌ی حکومتی و اداری دارد. آقای صباغیان یک سلسله سئوالاتی داشتند که من یادداشت کرده‌ام. اول می‌خوانم و بعد به طور مفصل پاسخ می‌دهم. بعد آقای صباغیان گفتند درباره آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» بنده مختصر صحبت کرده‌ام درحالی که توسعه جامعه خیلی بیش از این حدودی است که عرض کردم. ضمناً گفتند که روحانیت چون مدعی هستند که اینها مجری شرع هستند و باید قدرت داشته باشند، و حکومت انبیاء و پیغمبر را برای اشاعه اسلام مثل زدند.

از صحبت‌های آقای دکتر توسلی اینکه فرد و اجتماع لازم و ملزوم هستند و متأثر از هم، و مؤثر بر هم می‌باشند. راجع به حکومت هم گفتند که اگر حکومت را با اظهارنظر کتاب مهندس آشتیانی که «حکومت نه، مدیریت»، اگر ما مسئله مدیریت را در نظر بگیریم مدیریت جامعه را مدیریت روی تکامل بشر و سیر و تحولی که دائماً در حال توسعه است، چیزی نیست که ما حق داشته باشیم به اسم تحمیل و تحدید به آن نگاه کنیم. مصلحت هم هست و ظاهر هم هست که مدیریت عام ضرورت دارد و نمی‌شود فقط بر این جمله «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» تکیه کرد و نظر دیگر آقای دکتر توسلی یکی اینکه فرمودند حکومت و جامعه الزاماً یکی نیست، آلترناتیو فرد هم جامعه است، و اسلام یا قرآن به جامعه و به جمع خیلی اهمیت می‌دهد به دلیل اینکه قسمت عمده‌ی کلمات قرآن به صورت جمعی است و با ضمیر «کُمْ» و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است. پس معلوم می‌شود که طرف توجه قرآن روی جمع است نه روی فرد. برخلاف نظری که بنده عرض کردم که ادیان توحیدی درست در مقابل تمدن‌های بشری و تمدن‌هایی که هدف دنیایی دارند، قرار دارند. تمدن‌های بشری رفته رفته توجهشان به جمع رفت ولی امیالشان به دین نیست. ولی ادیان الهی، از جمله اسلام و قرآن، توجه اصلی‌شان به فرد است و فرد را در نظر می‌گیرند. بنا به فرمایش ایشان، در قرآن فرد در مقابل جمع خیلی محدودیت دارد.

چیزی که از آقای مصطفی طباطبایی یادداشت کردم این بود که حکومت به طبع، برای سلامت و سعادت جامعه موجودیت پیدا می‌کند.  
آقای مهندس کتیرایی هم گفتند که انفاق یک نقش دومی دارد، نقش دوم انفاق،

اداره‌ی جامعه است و انفاق چیزی نیست که اشخاص به میل خودشان بیایند و بدهند. اگر آمدند و دادند، دادند؛ و اگر ندادند، ندادند. این قسمت مربوط به دولت است که برود و وصول کند. وزارت دارایی مالیات را، شهرداری عواض را، ولو اجباراً وصول می‌کند ولی انفاق هم یک نقش دومی دارد غیر از نقش اول که تحصیل کرده است. از این جهت باید یک قدری الزام و زور، و احياناً فشار وارد شود. خیلی از انفاق‌ها، و از جمله نفقه‌ی زن که این قابل هضم نیست. نمی‌شود نفقه‌ی زن را مثلاً اختیاری کنیم که اگر دلش خواست بدهد و اگر دلش نخواست، ندهد و بعد این نکته را در آخر تذکر دادند که اعتقاد به نفی حکومت (یعنی روی آن چه که از عرایض بنده استنباط کرده بودند) که می‌خواهم حکومت را نفی بکنم، ایشان گفته بودند که با تکامل نمی‌خواند.

#### **فرد یک طرف، جمع و جامعه طرف دیگر، کدام باید در درجه‌ی اول و اهم گرفته شود؟**

تقریباً همه‌ی این سئوالات و مطالب در نفی موضوع است و امروز ما راجع به فرد و جمع و اجتماع، یعنی فرد یک طرف، و جمع و اجتماع و جامعه و نهادهایی که در واقع معرف جمع و اجتماع هستند، و یا مدافع آن می‌باشند، صحبت می‌کنیم. مسئله اینکه کدام باید فدای کدام شود، و اولویت با کدام است؟ یعنی کدام در درجه‌ی اول و اهم، اصل گرفته می‌شود و کدام فرد، مسئول گرفته می‌شود.

دنیاپرستان، وقتی می‌گویم دنیاپرستان منظور این نیست که طرفدار بخور و بخواب باشند نه، آنها که هدفشان دنیاست، همان‌طور که قرآن می‌گوید. آنها دنیا را می‌خواهند، یعنی آنهایی که هدف و حساب را روی دنیای موجود می‌برند، آنها همان ترقی‌خواهان و سازندگان تمدن فعلی جهان هستند. اینها همین‌طور، رفته رفته و قرن به قرن که تمدن جلو رفته است بیشتر متوجه نقش اساسی جامعه و جنگ و نهادهای وابسته به آن شده‌اند. بنابراین گفتند چه کار بکنیم؟ اول دفعه گفتند دولت باید پذیرفته بشود، دولتی که در رأسش پادشاه و ماکیاولی و امثال آنها باشند، بعد به وطن توجه کردند که اگر وطن و میهن نباشد و از آن دفاع نشود، و اگر میهن حفظ و حراست نشود و میهن منظور نباشد، نه تربیت هست، نه سلامتی هست و نه سعادت هست و نه هیچ چیز دیگر. بنابراین میهن شاخص شد و میهن پرستی از اینجا به وجود آمد و از آن ایده، به دموکراسی و خود جامعه رسیدند و ملت اهمیت پیدا کرد، و آن وقت یک فرد انگلیسی

یا فرانسوی یا آلمانی باید فدای ملتش بشود؛ فدای ملت آلمان یا فرض کنید ملت ایران بشود، و ملت باید حاکم باشد. و اگر ملت حاکم شد یعنی پولداران حاکم نبودند یا خارجی‌ها حاکم نبودند، اینها سعادتشان تأمین می‌شود. بنابراین ناسیونالیسم از اینجا به وجود آمد. بعد کسان دیگری گفتند نه ملت دنباله‌رو است، کافی است یک افرادی به دلیل همان سمت یا نمایندگی که در دستگاه دولت یا در دستگاه ملت دارند اینها با برتری خودشان یا با پول بیشتر، سوءاستفاده می‌کنند و دیگران را استثمار می‌کنند. پس اصلاً ما به هیچ فردی نباید اجازه بدهیم که این فرد ولو به دلیل برتری‌های علمی، فکری، مزاجی، خونی، یا مقاماتی که دولت به دیگران می‌سپارد، او بتواند اعمال نفوذ بکند. بنابراین ناسیونالیسم غلط است، باید جمع و جامعه و سوسیاته حاکم باشد، و سوسیاته تحت عنوان دولت باید اختیار اقتصادی و غیراقتصادی و تبلیغاتی و فکری بگیرد. و به این ترتیب، ایدئولوژی‌های به اصطلاح جدید از اینجا به وجود آمد؛ سوسیالیست و کاپیتالیست و بعد هم کمونیست، و همین‌طور رفته رفته ولو در آنجاهایی هم که کاپیتالیست هست و سرمایه‌داری هست و یا دموکراسی و لیبرالیسم هست، آنجاها عملاً می‌بینیم با آنکه می‌گویند ما طرفدار حق هستیم و می‌خواهیم حقوق فرد را حفظ کنیم و نباید هیچ وقت جامعه حقوق فرد و بشر را از بین ببرد، ولی اینجا می‌بینیم عملاً با نظارت و اختیاراتی که به دولت می‌دهند، و با وظایفی که از دولت می‌خواهند، این حق را نقض کردند. آنها آمدند این اصل را قبول کردند که ما برای خدمت به خلق و خدمت به انسان، از هر جهت از جنبه‌ی معنوی، از جنبه‌ی رفاهی و مادی کاری بکنیم که جامعه و این جمع اصلاح بشود، نظام نظام درستی باشد، ایدئولوژی درست بشود، سازمان سازمان خوبی بشود، انتخابات طوری باشد که از این انتخابات رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر خوبی در بیاید، از اینها اگر دولت یا بخش‌هایی که در واقع چشم و گوش و دست و وسایل جامعه هم هست اگر خوب کار بکند، و سازمان سازمان خوبی باشد، نظام نظام خوبی باشد، بقیه‌اش درست می‌شود. قبل از اینها و بعد از قضیه شهریور ۱۳۲۰، همیشه مابین خودمان یک بحثی داشتیم. خدا رحمت کند رحیم عطایی را، از این جهت با کاویانی طرف بود. کاویانی جمعیتی درست کرده بود و طرفدار این بود که باید سازمان مملکت درست بشود. سازمان مملکت هم در نظر او دولت محسوب می‌شد. می‌گفت اگر دولت خوب باشد دزدی کم می‌شود، قاچاق کم می‌شود، مواد مخدر کم می‌شود، تعلیم و تربیت

خوب می‌شود، و اگر دولت خوب باشد، همه‌ی اینها خوب می‌شود. توجه او روی دولت رفته بود و به دلیل اینکه خودش مدتی مدیرکل وزارت دارایی بود یا به دلیل دیگری، او عقیده داشت که اساس و قلب دولت وزارت دارایی است، پس باید وزارت دارایی درست بشود. در وزارت دارایی هم اساس کارگزینی است. بنابراین ما باید کارگزینی را اصلاح و درست بکنیم. آن زمان مخصوصاً وزارت دارایی با همه‌ی وزارتخانه‌های دیگر فرق داشت. دولت هم به وزارت دارایی نیاز داشت. آن زمان‌ها بعد از دوران ملیسپو و در زمان خود شاه هم در واقع همین‌طور شده بود. در واقع این وزارتخانه همه کاره بود. حتی وزارت فرهنگ و وزارت دادگستری هم کاره‌ای نبودند چون پول دست دارایی بود و او هم ناظری به وزارتخانه‌های دیگر می‌فرستاد و رئیس حسابداری هم در واقع صاحب اختیار واقعی بود. وزیر وزارتخانه هم، بیکاره‌ی بیکاره بود. بایستی آن ناظر مالی و مأمور وزارت دارایی اجازه بدهد که حتی این راه ساخته بشود یا آن راه ساخته نشود، این مدرسه درست بشود یا نه درست نشود، او همه کاره بود. ایشان هم عقیده داشت که ما باید سیستم استخدامی را درست بکنیم. آن وقت عقایدش راجع به فلسفه سقراط و کتاب‌های گوناگون دیگر بماند. خدا رحمتش کند رحیم [عطایی] ما مدیر خیلی خوبی بود.

در دانشگاه هم آقای دکتر آل‌بویه که مدتی هم دبیرکل دانشگاه تهران و استاد خوبی در دانشکده علوم بود و ضمناً آن وقتی که دانشگاه استقلال پیدا کرد، اول رئیس دبیرخانه هم همین آقای دکتر آل‌بویه بود. او هم تقریباً مکتبی راه انداخته بود به عنوان سازمان تا ابد سازمان. می‌گفت باید سازمان مملکت درست بشود. بقیه مثل تعلیم و تربیت، اخلاق، دیانت، این حرف‌های بعدی است که زیاد تأثیر ندارد. ببینید، اینها همه‌اش در جمع، تکرار این حرف است که می‌گویند در آن بالاها، حالا یا دولت یا سازمان یا نظام باید درست بشود. بعدها، یعنی بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ رفتند روی ایدئولوژی‌ها و گفتند باید ایدئولوژی درست بشود. حال آنکه کمونیست می‌گوید ایدئولوژی باید کمونیستی باشد، دیگران می‌گویند خیر، ایدئولوژی آن نباشد، این باشد. ما هم فکر کرده بودیم حالا که ایدئولوژی اساس قضایاست، و ما هم معتقد به اسلام هستیم، ما هم ایدئولوژی اسلامی بگذاریم، یعنی اگر ایدئولوژی اسلامی حاکم باشد این کافی است و بقیه‌ی مطالب درست می‌شود. از این ایدئولوژی اسلامی فلان نوع حکومت و فلان نوع اقتصاد و فلان نوع تعلیم و تربیت

درمی آید. بیرون از مسائل آن، این درست طرز فکر غربی است. یعنی کسانی هستند که دنبال اداره دنیا هستند و کاری به آخرت ندارند، می‌خواهند اینجا خوب اداره شود. وقتی خوب اداره شد و تجارت خوب بود، صنعت خوب بود، بهداشت خوب بود، دنیا هم به تدریج آباد می‌شود. یعنی وقتی هدف دنیا بود قاعدتاً باید به این نظام و آن دستگاهی که آن دستگاه مأمور مردم هست، باید به او توجه شود. آن وقت روی همین اصل خیلی‌ها هنوز هم معتقدند که اصلاً پیغمبران هم هدفی جز این نداشتند. پیغمبران هم که آمده‌اند، آدم‌های مصلح و دلسوز و علاقه‌مند خوبی بودند. ادیان هم برای همین است که مردم به یکدیگر ظلم نکنند، به هم تجاوز نکنند، حقوق رعایت بشود، و یار و خدمت‌گزار هم باشند. این را به زبان نمی‌آوردند اما بیانشان در عین حال این است که پیغمبران و ادیان هم برای اداره‌ی دنیا و برای رفاه و بهبود و سلامت مردم دنیا مبعوث شده‌اند. اگر اینها معتقد به خدا و پیغمبر هستند، مأموریتشان این‌گونه است. به این ترتیب این دسته به جمع، اجتماع، دولت و یا هر چه اسمش را بگذاریم معتقد هستند؛ اینکه اول دولت خوب بشود. دولت، وزارت فرهنگ صحیح و مدارس درست برقرار می‌کند، برنامه‌های معنوی و هنری و هر چه را بگوییم، خوب تنظیم می‌کند. با این برنامه‌ها افراد هم خوب می‌شوند. یا دولت باید طوری باشد که نگذارد مثلاً اختلاف مادی یا طبقاتی برقرار باشد. وقتی آن اختلافات از بین رفت، و اقتصاد که مثل خون در بدن است درست گردش کرد، همان‌طور که در بدن قلب وظیفه‌اش را خوب انجام می‌دهد و هر عضو دیگری وظیفه‌اش را خوب انجام می‌دهد و سالم و کارساز خواهد بود، جامعه هم از بهترین افراد تشکیل می‌شود. در برابر این، توده‌ی مخالف ابتدا در روحانیت و در دیانت ما حاکم می‌شود و همان‌طور که خود ما گفتیم و قبل از ما دیگران گفتند و مرحوم آیت‌الله صدر هم در کتاب‌هایش گفته است و خیلی واقعاً شهادت می‌خواهد که ایشان شهادت بدهد که اجتماع یک اصل را به‌طور کلی کنار گذاشته و فراموش کرده است. ایشان وقتی روی مسایل مستهلک و غیرمستعرضه می‌خواهد جواب بدهد فقط از دریچه‌ی تردید جواب می‌دهد و هر مسئله‌ای که مطرح می‌شود مثل مسئله نجس و پاکی و مسائل دیگر از نظر یک فرد مسلمان که مثلاً چگونه ارث ببرد، چگونه ارث بدهد، چه کسی بخورد و چه کسی نخورد. در صورتی که اگر ما این مسئله را در چارچوب و در کادر اجتماع بخواهیم طرح و حل بکنیم، از خیلی از این جواب‌ها عقب می‌افتیم.

این مسئله در طی قرون متمادی به عنوان مسائل اجتماعی و عمومی مطرح نبوده است. در حالی که در روحانیت ما و در دین ما این مسائل مطرح بوده است. چنان که در این حدیث نبوی می‌فرماید:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>

بلی این مسائل مطرح بوده است. مثلاً باید به همدیگر خدمت کرد و مشکلات را برطرف کرد ولی این که مسائل اجتماعی، از جمله حکومت و اقتصاد را به گونه‌ای مطرح می‌کردند مثل اینکه اسلام اصلاً به فرد و جامعه و اجتماع و به مسائل اجتماعی هیچ کار ندارد و با آنکه پیغمبر فرموده است:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۲</sup>

مسئله‌ی اخلاق که ارتباط بین اشخاص است، در واقع تار و پود اجتماع را تشکیل می‌دهد. روابط عمومی، اصلاً در رساله‌های عملیه نمی‌آمده و مسایل تسلیحات و تحیات یا موعظه، به این گونه توجه اجتماعی نمی‌شده است. این‌ها بعد از ضربه تمدن غرب آمد و همه چیزمان را تکان داد و همه چیزمان را در معرض تهدید و زوال و تقلید از اینها قرار داد. خیلی از مسلمان‌ها می‌گفتند که دفاع بکنند. یکی از اتهامات این بود که دین شما برای پیره زنان و برای داخل صندوقخانه‌ها است و این دین به درد اداره‌ی جامعه و به درد اداره‌ی دنیا نمی‌خورد. در صدد جواب‌گویی برآمدند. از جمله آیت‌الله علامه طباطبایی هم در تفسیر المیزان خودشان این مطلب را کاملاً اصرار دارد که بگوید نه خیر، قرآن و اسلام دین اجتماعی است، به اجتماع اهمیت می‌دهد، اجتماع و جامعه مورد توجه اسلام است. ضمن اینکه عرض کردم ما اصلاً به مسائل اجتماعی اهمیت نمی‌دهیم و این برخورد ما با فرنگی‌ها نشان داد که چه قدر از این حیث باید شرمند باشیم.

نمی‌دانم این کتاب ماجریال دستجردی را آقایان دیده‌اند یا نه، مربوط به دوران جنگ گذشته است که توأم شده بود با قحطی و با ناخوشی. این بلا تمام ایران را فرا گرفته بود. جنگ بود که البته ما در جنگ شرکت نداشتیم ولی آثارش بود، هم قشون ترک‌ها اینجا بودند، هم قشون انگلیس‌ها و هم قشون روس‌ها. آن وقت قحطی

۱. حدیث نبوی: آن کسی که شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور و اداره کار مسلمین نکند، مسلمان نیست.

۲. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم.

پیدا شد و مرض وبا هم آمد. این کتاب ماجریال که ترجمه‌ی فارسی‌اش را من داشتم، این آقا فرمانده‌ی انگلیسی‌ها در جنوب بود، برای اینکه یواش بیاید و برود و با کمونیست‌ها و با شوروی مقابله بکند. مقرر اردو گاهش موقتاً در همدان بود. حالا با آن مطالبی که برخوردش با میرزا کوچک خان بوده کاری ندارم. ولی این مدت که مقرر ستادش در همدان بوده، صحبت از مجاعه و گرسنگی و قحطی می‌کند و اینکه انگار نه انگار که این مردم هموطنشان هستند و گرسنه‌اند. خود بنده خوب یادم هست در تهران صبح که از خانه بیرون می‌رفتم که به مدرسه برسم همین‌طور در کنار خیابان آدمی را می‌دید که مثلاً پنج روز است که توی کثافت مانده است. یکی می‌گوید مرده، یکی می‌گوید نمرده است. فرض کنید عده‌ای زیر گذر می‌مردند، عبرت و وضع عجیبی بود، او همین را توی کتاب آورده و می‌گوید انگار نه انگار که اینها هموطنشان هستند و گرسنه‌اند. و در این وضعیت پیش قدم می‌شود و از مرکز خودشان اجازه می‌خواهد و تنور درست می‌کند و از آرد و گندمی که برای سربازخانه می‌آید، نان پخته و تقسیم کند و اعلام می‌کند اَیُّهَا النَّاسُ بیایید بهتون نان بدهیم. چه قدر مردم هجوم می‌آوردند، و چه دعواها می‌شد. به همین خاطر به هر نفر فقط یک قرص نان می‌دادند. این را در کتابش نشان می‌دهد که نه دولت، نه شهرداری، نه مردمش، نه تاجر و کاسب، اصلاً در فکر این نبودند که گرسنه‌ای را نجات بدهند.

مثلاً نان در تهران از این لحاظ بهتر بود. در تهران اتحادیه تجار یک مؤسسه‌ای درست کرده بودند از جمله توزیع دم‌پخت بود، شعبی گرفته بودند یا مثلاً عده‌ای بودند مثل حاج مصطفی میرخانی، پدر بزرگ میرخانی که معمم و در عین حال ملا بود. او خودش دم پاتیل‌ها می‌نشست و قبایش را عقب می‌زد، کفگیر گنده‌ای به دست می‌گرفت و نفر به نفر، به هر کس دم‌پخت می‌داد. این قدر گرسنگی بود که مردم سر این دم‌پخت‌ها و بچه‌ها از هم می‌گرفتند و چپو می‌کردند و داغ داغ می‌خوردند. از جمله این کارها دارال‌العجزة و یتیم‌خانه درست کرده بودند. منظور اینکه در این موقع اصلاً صحبت از کارهای اجتماعی و جمعی نبود. مردم، صبح که از خانه بیرون می‌آمدند فرض کنید ۱۰ دینار به گدا می‌دادند ولی اینکه این کار را بالا اجتماع بکنند و با گرسنگی، با مرض و با ناخوشی به صورت دسته‌جمعی در بیفتند، این اصلاً نبود. یک بیمارستان درست کردند به نام فیروزآبادی آن کار واقعاً یک افتتاح ارزنده، یک هنر و قدم خیلی بزرگی بود که اول دفعه یک آخوند و یک نفر به صفت مسلمان، یک

بیمارستان درست کرد. قبل از این کار، بیمارستان دولتی بود که آن هم به تقلید آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها و روس‌ها بود. اما اینجا، حاج آقا فیروز آبادی حقوق نمایندگی مجلس‌اش را وقف کرد و این بیمارستان فیروزآبادی را درست کرد. اصلاً کارهای اجتماعی نمی‌شد، این در دوره‌های اخیر بود که به این فکر افتادند آن هم در برابر خفتی که از آنها می‌کشیدیم. کم و بیش دولت هم این‌طور بود. استدلال آقای علامه طباطبایی البته ادعاست. که طرح خواهم کرد. ادعایش درست است ولی همان‌طور که عرض کردم استدلالش درست نیست. چون کتابت‌های قرآن به صیغه دوم خط جمع است و با ضمیر «کُم» می‌آید. این کار را بکن، آن کار را بکنید «وَ خَلَقْنَا لَكُمْ»، این دلیل نمی‌شود. فرض کنید یک عده‌ای آمده‌اند در یک صفی ایستاده‌اند برای اینکه جیره گوشتشان را بگیرند، گوشت تمام می‌شود، آن دکان‌دار بعد از آنکه عده‌ای در صف برای مدتی معطل شدند می‌گوید: آقایان، خانم‌ها، تشریف ببرید و فردا تشریف بیاورید، به‌طور جمع حرف می‌زند اما خطاب به صورت جمع دلیل بر این نیست که در برابر، یک واقعه‌ی اجتماعی وجود دارد. یک دفعه است شما با هیئت مجریه یک شرکت یا با کادر تعلیماتی یک مدرسه صحبت می‌کنید و به صورت جمع می‌گویند: آقایان امسال خوب کار کرده‌اند. اینجا به صورت جمع است و شما با یک واحد اجتماعی طرف هستید و اینجا صیغه خط سوم جمع به کار می‌برید. ولی وقتی که مسافران اتوبوس را طرف خطاب قرار می‌دهید، اینها واحد اجتماعی نیستند، به دلیل اینکه مسیر مشترک دارند توی اتوبوس جمع شده‌اند. آن راننده مثلاً می‌گوید آقایان پیاده بشوند و ماشین را حول بدهند تا روشن شود. آنکه مرحوم طباطبایی به آن استناد می‌کند این است و این را دلیل می‌گیرد که قرآن و اسلام جنبه‌ی جمعی دارد. آقای دکتر توسلی هم به آن اشاره کردند، این دلیل نمی‌شود که قرآن اجتماعی است و اسلام اجتماعی است ولی چیزهای دیگری هست که آنجا کاملاً توجه به این مسئله هست. علاوه بر آن، این احادیث است:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۱</sup>

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۲</sup>

۱. حدیث نبوی: آن کسی که شبانه‌روزی را بگذراند و کوشش در امور و اداره کار مسلمین نکند، مسلمان نیست.

۲. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل نمایم.



یا امر به معروف و نهی از منکر که یک عمل اجتماعی است. علاوه بر آن به طوری که در جلسات «بازگشت به قرآن»، تفسیر موضوعی و انسان‌بینی قرآن که گمان می‌کنم در سه جلسه به بُعد اجتماعی انسان اختصاص داده شد، توضیح داده‌ام که قرآن انسان را از پانزده بُعد نگاه می‌کند. انسان‌بینی قرآن پانزده وجه دارد، بُعد زمانی انسان، بُعد عاطفی انسان، بُعد عقلی انسان، بُعد آفرینش انسان، بعد گزینش انسان، و از آن جمله بُعد اجتماعی انسان. بُعد جمعی همان‌طور که علمایمان اظهار می‌کنند که انسان به‌همین دلیل که از انس می‌آید یا انس و مؤانست ترکیب شده و مدنی الطبع است پس باید حکومت داشته باشد. و آدرس آقای بسته‌نگار هم می‌گفت چون باید حکومت داشته باشد، پس بر خدا واجب است که شخص صالحی باید برای اداره حکومت باشد. خود قرآن هم از این جنبه است و اسامی و الفاظی که برای بیان همین بُعد اجتماعی به کار می‌برد خیلی خیلی بیشتر از این مسئله است. هفت کتاب جامعه‌شناسی است و شاید کلماتی که در این باره به کار برده است، بیشتر از هر مکتبی باشد.

البته دکتر شریعتی روی مسئله‌ی اُمّت تکیه کرده که امت را هم از همان رهبری و هدف می‌گیرد و امت را در برابر ناسیونالیسم و ناسیون می‌گذارد و می‌گوید غربی‌ها اجتماع انسانی را روی کلمه‌ی تولدش و ولادتش بردند در حالی که اسلام این را روی هدف و مکتب و ایدئولوژی برده است، ولی این نیست. اتفاقاً قرآن همان ناسیون را به کار برده، اطلاعات و اسامی قرآن برای بیان یا توجه‌دادن به این بُعد اجتماعی انسان به کار برده شده است که امت، قوم، قبیله و سعد است. سعد همان جای ملت، طایفه، فرقه، قریه و مدینه است، یعنی واحدهای اجتماعی. حتی خود ملت، بَلَد، تیره، فوج، عاد، آل‌فرعون، بیت، ذریّه، صِحّه، بنی. کلمه بنی آدم یعنی آدم‌ها را تحت این اشتراک فرزندان آدم بودن، فرزند یک ارض بودن، خود انسان، عُدّه، زلزله، زُمَر، حزب- این کلمه‌ی حزب اصلاً در کلمات اجتماعی خودمان هم مضر به کار برده شده- ارض. ارض هم که در قرآن می‌آید اغلب یعنی همان مملکت، «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>. این ارض به معنای یک واحد ابتدایی زندگی است و بالاخره قَرْن که «وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا»<sup>۲</sup> این‌طور که در تفسیر قرآن تعریف هم می‌کنند قرن واحد اجتماعی است که قابل مقایسه با گردش زمانی است که افراد بشر

۱. بقره (۲) / ۲۷: ... در زمین تبه‌کاری می‌کنند...

۲. فرقان (۲۵) / ۳۸: ... و نسل‌های بسیار دیگری را که بین آنها بودند.

فقط مقارن هم دیگرند و قرین یکدیگر هستند. همان‌طور که گله گوسفند یا سارها وقتی حرکت می‌کنند سارها قرین هم هستند ولی هر کدام کار خودش را انجام می‌دهد. پروازشان، خوراکشان، و دفاعشان با هم است. در این جا قرن هم اجتماعی است که در یک جا اشتراک زندگی دارند بدون اینکه وظایفشان مشترک باشد. یعنی آن ارتباطاتی که مسئله‌ی اجتماع را تشکیل می‌دهد وجود ندارد. به این مسئله عنایت دارد و حتی به این هم توصیه می‌شود که با هم وحدت داشته باشید و با هم همکاری کنید و به هم خدمت بکنید؛ یعنی از این جنبه‌ها فوق‌العاده جالب است. اسلام و قرآن به هیچ وجه مشمول این خدمت و اهانت که به ما می‌کردند نیست.

ما مسلمان‌ها نفهمیدیم و از اینکه به جنبه‌ی اجتماع ایراد کردیم و به جنبه‌های فردی نگاه کردیم ما مقصریم، آن وقت اسلام روی اُمت واحد چه قدر اصرار دارد. و مع‌ذالك همانجا یک واقع‌بینی جامعه‌شناسی هست که اگر خدا می‌دانست بین شما اُمت‌هایی اجتماعی اختلافاتی هست که هر کدام خصوصیتی دارید، عوض اینکه اصرار بشود که نسبت به هم برتری‌تان را ثابت بکنید، بیاید در خیرات و خدمت با هم مسابقه بگذارید. و آن وقت این اندازه به مسئله‌ی ارتباط جمعی و متأثر و مؤثر بودن - که آقای منفرد گفتند - اهمیت می‌دهد که می‌بینیم در قرآن به یهودی‌های زمان پیغمبر ملامت خبط‌هایی گفته می‌شود که اجدادشان در آن زمان کردند. یعنی در واقع یهودی‌های آن زمان و یهودی‌های این زمان را یک واحد تلقی می‌کند و به اینها می‌گوید که شماها روز شنبه فلان کار را می‌کردید در صورتی که یهودی‌های این زمان، چنین کاری نکرده بودند. شماها پیغمبران را کشتید. تصادفاً حضرت عیسی هم همین تعبیر را به کار می‌برد. یعنی یهودیان معاصر خودش را تنها وارث نمی‌داند بلکه مسئول و مقصر اعمال آنها می‌داند و اینکه گفته می‌شود شما تعهد کردید و پیمان بستید، منظور پیمانی است که آنها بستند ولی از حالایی‌ها بازخواست می‌شود. یعنی کاملاً به این ارتباط و این تأثیرهای متقابل و این مسئولیت‌هایی که اثر دارد توجه شده است.

### قرآن می‌گوید فرد باید اصلاح بشود تا جمع درست بشود

همه‌ی این موارد را در قرآن داریم، از خانواده شروع می‌کند تا پدر و مادر، منتها یک روابطی برقرار است و اساس مسئله اینجاست کدام را قرآن می‌داند آیا مثل غربی‌ها - غربی‌هایی که من می‌گویم، روس‌ها هم جزو آنها هستند، آنها هم غربی هستند - می‌گوید فرد نباید حق داشته باشد جز خدمت به جمع و از جمع بهره‌مند

بشود یا اینکه خیر برای فرد اصالت قایل است و برای فرد حق قایل است. آقای اوکران می گوید اگر جمع را اصلاح بکنیم، جمع خود به خود فرد را اصلاح خواهد کرد یا اینکه می گوید نه، فرد باید اصلاح بشود تا جمع درست بشود. این دومی عرض بنده است و اینجاست که قرآن می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

تا وقتی که نفوس آدم نشوند، عوض نشوند. قوم درست نمی شود. نظیر این آیه در قرآن زیاد است. فرض کنید آنجا که در روز قیامت مستضعفین پیش خدا می آیند و می گویند:

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»<sup>۲</sup>

این عذر را قرآن و خدا نمی پذیرد. می گوید نه خیر، شما حق ندارید بگویید که چون بزرگان ما و محترمین ما این کار را کردند ما اطاعت کردیم نه، تو خودت مسئولی. یا در فرمایشات پیغمبر (ص) است که مثلاً می فرمایند:

«كَيْفَ تَكُونُونَ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّكُمْ»<sup>۳</sup>

این درست عکس تفکر غربی هاست. چه سازمانی داشته باشی، و چه ایدئولوژی داشته باشی، چه حاکمی داشته باشی، چه نخست وزیری داشته باشی و چه ریاست جمهوری داشته باشی و چه دولتی داشته باشی، شما این طور خواهید بود. این «كَيْفَ تَكُونُونَ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّكُمْ» درست عکس این است. یعنی شما هر طور افرادی بودید حکومت شما همان طور خواهد بود و این یک عملی مافوق «دی دموکراتیک» است. «دی دموکراتیک» حکومت مردم بر مردم است، منتها تحت شرایطی، باید نظام طوری باشد که مردم بیایند و رأی بدهند و مجلس برپا کنند و قانون بگذارند تا اینکه مردم بر جامعه و بر مردم حکومت بکنند. این حکومت دموکراتیک است ولی با این فرمایش پیغمبر، حتی اگر نظام دموکراتیک هم نباشد، می خواهد بفرماید افراد و مردم در هر حال آنها حاکم هستند، یعنی دموکراتیک تکوینی و دموکراتیک واقعی حتی در

۱. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آن گاه که آنچه را در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...

۲. احزاب (۳۳) / ۶۷: و می گویند: صاحب اختیار، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه به در بردند.

۳. حدیث نبوی: هر طور که شما باشید، به همان نحو بر شما حکومت می شود.

حکومت‌های استبدادی هم برقرار است. همان‌طور که ما در زمان رضاشاه دیدیم که رضاشاه روز اول یک قزاقی بود که دنبال شامِ غریبانِ دسته‌ی عزاداری سربازخانه راه می‌افتاد و عزاداری می‌کرد ولی همین رضاخان یک جور افرادی داشت، و خود مردم با تملق گفتن‌ها، با راهنمایی کردن‌ها، با تیمورتاش‌ها و حاج آقا جمال‌ها و دیگران، یا حتی مدرس - نمی‌خواهم بگویم او اثر بد داشت - اما در نتیجه‌ی این فعل و انفعال‌ها، جامعه‌ای را که رضاخان در برابر خودش دید، او را آن‌جور کردند.

مرحوم پدرم یک مطلبی را از قول حاج آقا جواد خویی نقل می‌کردند یا شاید هم این مطلب در آن زمان از خود رضاشاه بود. یک موقعی همین حاج آقا جواد خویی و یکی دیگر از آقایان به رضاخان - آن موقع هنوز رضاشاه نشده بود ولی سردار سپاه بود - گله کرده بودند که چرا ساکت می‌باشند. حاج آقا جواد خویی به شمشیری که رضاخان بسته بود و به عمامه‌ی خودش اشاره کرده و گفته بود: این دو تا هستند که باید مملکت را اداره بکنند. همان اندازه عمامه یا عبای ما احتیاج به شمشیر تو دارد که شمشیر تو احتیاج به عمامه‌ی ما دارد. این دو تا باید با هم باشند. حاج آقا جواد خویی به سردار سپه گله کرده بود که چرا آن‌طور که باید و شاید تو احترام نمی‌گذاری و تکریم نمی‌کنی؟ او گفته بود که بله من این احترام را داشتم ولی این مدت احترام ندیدم، دریغ از اینکه یک ملا پیش من بیاید و او وقتی از من درخواست می‌کند مثلاً برای پسرخاله‌اش، برای پسر خودش، و یا درخواست محضر یا حقوق می‌کند و یا تولیت جایی را می‌خواهد، غیر از این‌ها صحبتی نیست. اصلاً رضاشاه تربیت نشده بود، خیلی گری و قزاقی حرف می‌زد و این را به حاج آقا جواد خویی گفته بود که شماها مگر اینکه مخمل مملکت هستید. این را حاج آقا جواد خویی برای مرحوم پدرم بیان کرده بود. حاج آقا خویی پدر جمال امامی، و آن روزها جزو علماء طراز اولی بود که به مجلس آمده بودند. در مجلس اول یکی مدرس بود و یکی هم حاج آقا جواد خویی. حتی رضاخان هم که طرفدار دموکراسی نبود، اعتدالی بود. وقتی آدم خوب کندوکاو می‌کند می‌بیند که در واقع رضاخانه را همین متملقین، همین‌ها که ارزش نداشتند و برای فرد و برای انسان و برای آزادی ارزش قایل نبودند، آنها او را توی این خط انداختند.

سروان انصاری کسی است که خلع لباس شد، و بعدها وزیر راه شد. این شخص پسر احمدعلی خان و یکی از آقاخان‌ها بود. او زمان رضاشاه با آقاخان آمده بود و

خیلی آدم خوبی بود. سروان انصاری از قول پدرش تعریف می کرد و می گفت موقعی که ما در نظام وظیفه بودیم، رضاخان اول که آمده بود یک تکلیفی از مدرس خواست، قزاق بود و برای مردم کار می کرد. خدایارخان هم قوم و خویشش بود، خدایارخان بعد از آنکه شهردار شد می گفت پدر من به آنجا که زمان رضاخان فرماندار نظامی بود می رفت. می گفت خدایارخانه آنجا دید که یک قباله‌ی ده آوردند، گویا آن ده در منطقه‌ی رودهن بود. توی جلد رضاخان رفتند که اینجا را بخرد، بعد که آنها رفتند خدایارخان گفت قربان این کار را نکن، بعد افتاد و چکمه‌ی رضاخان را بوسید و بعد گفت شما نباید به این فکر باشی، همه‌ی ایران مال شماست، ده خریدن یعنی چه؟ رضاخان از این کار منصرف شد. من درست یادم نیست، می گفت روی حرف‌های پدر انصاری اصلاً آن قباله را پاره کرد. ولی بعد که آنها رفتند رضاخان یکسره افتاد توی حکومتِ الله، و این که تمام مسئولیت را تصاحب بکند. در افکار عمومی و ملی و مردم این روحیه هست وقتی شاعری می گوید:

نه کرسی فلک دهد اندیشه زیرپای      تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

قزل ارسلان هر چه باشد بالاخره تحت تأثیر قرار می گیرد، خیال می کند و باورش می شود. این چیزی است که خود آقای خمینی هم این حرف را به حجازی<sup>۱</sup> زد که شما گوینده‌ی خیلی خوبی هستید ولی من را به عذر و ا می دارید. منتها آقای خمینی باید این حرف را در اول سخنان حجازی می گفت ولی آخر گفت. این حرف‌ها مؤثر است.

#### انفاق و زکات و ... برای تصفیه انسان است

در درس «بازگشت به قرآن» راجع به انفاق و خمس و اینها گفته شد، روشنفکران مذهبی و این احیاءکنندگان اسلام که می‌خواهند جنبه‌ی متدینین را بگیرند، می‌گویند این اقتصاد اسلام است، انفاق برای همین است که اختلاف طبقاتی نباشد، توزیع خوب باشد، این‌ها حرف‌ها و دلایلی است که می‌آورند. راجع به ربا هم در آن جلسه عرض کردم، آقای کلانتری قبل از انقلاب کتابی درباره‌ی ربا نوشته بود، او هم یک مقدار همین حرف‌های مرحوم طالقانی را می‌زند. او وقتی می‌خواهد

۱. آقای فخرالدین حجازی، از روزنامه‌نگاران و ناطقان اول انقلاب بود که از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد و از طرف نمایندگان مجلس در حضور رهبر انقلاب نطقی متملقانه ایراد کرد که ایشان پس از نطق آقای حجازی به او تذکر دادند (ب.ف.ب).

راجع به ملامتِ فوق‌العاده‌ی رباخوار و جرمی که قرآن برای رباخوار قایل است بیشتر توضیح دهد، می‌گوید که چگونه رباخوار جامعه را خراب می‌کند، و اختلاف می‌اندازد و این جور مفسد را به‌بار می‌آورد. ولی در درس بازگشت به قرآن، در آن پنج شش جلسه‌ی مربوط به بُعد دنیاپردازی انسان، آنجا کاملاً تجدید نظر شده است و وقتی به خود قرآن و این احکام نگاه می‌کنیم به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. در آن‌جا به چند دلیل نشان آورده بودم یکی اینکه اگر هدف، هدف اقتصادی و طبقاتی باشد یا مثلاً انجام احتیاجات جامعه، برای وزارت دارایی و دولت فرقی نمی‌کند که بندگان مشمول مالیات، این پولی را که می‌دهند با میل و رغبت و از در اعتقاد بدهند یا به زور بدهند. یا اینکه فرض کنید در مملکت مرضی پیدا می‌شود یا احتیاجی در جنگ است و می‌گویند «أیُّهَا النَّاسُ»، مردم بیایید کمک کنید بنده یک چک یک میلیون تومانی کمک کرده‌ام، همان‌طور که دریانی زمان شاه کمک داده بود و خیلی هم سر و صدا کرد، بعد معلوم شد که منظورش از این کمک، چیز دیگری بوده است. آن چک را داده بود که اراضی دریان‌نو را که مورد توجه شهرداری و ده‌ها مقابل یک میلیون تومان ارزش داشت تصاحب کند. ولی برای دولت آن زمان و برای دیگران فرق نمی‌کرد که این پول با چه نیتی داده شده است. چون می‌گوید نیت هر چه هست باشد برای من این یک میلیون تومان مهم است. این یک میلیون تومان را تو بده تا من بتوانم با سل مبارزه بکنم یا با سرطان مبارزه بکنم و یا فرض کنید برای جنگ‌زدگان فلان کار را بکنم. اما می‌بینم که ادیان و از جمله قرآن و اسلام می‌گویند نه، این پول و کمکی که تو می‌دهی اگر ریا باشد اصلاً قبول نیست، من آن ارفاق را نمی‌خواهم و هیچ‌جا هم حساب نمی‌شود.

یا داستانی که به پیغمبر نسبت می‌دهند یک کسی حضرت رسول اکرم (ص) را وصی خودش کرد تا انبار خرمایی را که داشت به‌دست پیغمبر بین فقرا توزیع شود و شد. این بهترین توزیع است. آخر سر، ته انبار دو تا خرمای لاغر مانده بود. پیغمبر این دو خرما را نشان دادند و فرمودند این شخص اگر در عمر و حیات خودش این دو تا خرما را داده بود ثوابش بیشتر از تمام این انبار خرما بود. این حرف از نظر اقتصادی و اجتماعی و حکومت و جامعه، غلط است؛ انبار خرما کجا، و دو تا خرمای پوسیده‌ی لاغر کجا. پس معلوم می‌شود که آن چیزی که پیغمبر دستور داده و حالا در این راستا به‌ما تعلیم می‌دهد، این نیست که فقرا به‌خرما برسند، مسئله این است که

این شخص تصفیه بشود. اصلاً زکات برای تصفیه است:

«يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup>

در این بخش هیچ جنبه‌ی اقتصادی نیست. اسلام و ادیان دیگر، از اقتصاد، از مال و از دارایی استفاده می‌کنند، همان‌طور که می‌گویند:

«الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup>

برخلاف تمام مکاتب غربی، در این جا دنیا را وسیله و بهانه و عامل قرار می‌دهند برای اینکه آخرت درست بشود. بنابراین با فرد کار دارند، برای اینکه می‌خواهند ما فرد فرد به بهشت برویم، می‌خواهد همه به بهشت بروند.

### انفاق و بیع و ربا سه موضوع است و سه اثر متفاوت روی انسان دارد

راجع به ربا، آن دفعه یا در جلسات دیگر مفصل راجع به ایرادهایی که قرآن می‌گیرد گفته بودم. سه موضوع است؛ یکی انفاق، یکی بیع و یکی ربا. آیاتش هم پهلوی هم است. در متمم جلد اول سیر تحول قرآن، آیات زکات را شرح داده‌ام، درست در وسط آنها و در لابه‌لای آنهاست. و این سه عمل، از نظر تأثیر روی انسان، سه اثر متفاوت دارد. زکات یا انفاق یا صدقه فرق نمی‌کند؛ افراد زحمت می‌کشند مالی به دست می‌آورند، یا من با انجام این زحمت مولد شده‌ام، یعنی خودم عرضه و شهادت و قدرت تولید پیدا می‌کنم و مالی به دست می‌آورم، و چون این مال در مالکیت من است، به آن علاقه دارم؛ این مرحله‌ی اول. در مرحله‌ی دوم:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»<sup>۳</sup>

از اینکه من به مال خودم خیلی علاقه دارم و به آن عشق می‌ورزم، یک چیز قوی از مال در من هست، و آن خداست، آن آخرت است، آن ایمان است، آن عشق است، آن ارادتی است قوی که در من به وجود می‌آورد که با این ارادت می‌آیم از آن چه مورد احتیاج خودم هست، مازادش را از دَرِ محبت به دوستان خودم می‌دهم؛ این می‌شود انفاق.

۱. لیل (۹۲) / ۱۸: ... مالش را به منظور پیراسته شدن خویش می‌بخشد.

۲. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

۳. آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید؛ و هر چه انفاق کنید، خدا البته به آن آگاه است.

ربا درست عکس این است بنده زحمت نمی‌کشم و از مالی که محبوب خودم است دیناری به کسی نمی‌دهم، ولی به آن بیچاره‌ای که احتیاج به پول دارد، من به او پول و سرمایه می‌دهم، وام می‌دهم، تا او زحمت بکشد و با زحمت خودش به من نفع پول بدهد. این درست عکس انفاق است و عمل من نهایت پست فطرتی من است. اما در حالت قبل که دیگری محتاج و محروم و بیچاره است و من به او انفاق می‌دهم:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»<sup>۱</sup>

یعنی از مال خودم به سائل و محروم می‌دهم که او از این محرومیت بیرون بیاید، در این حالت یک فردی را نجات می‌دهم، یعنی کار خدا را انجام می‌دهم، کار خدا هم سخاوت و رحمت است. در حالت ربا، آن‌جا درست ضد خداست، او زحمت می‌کشد و من بدون زحمت دست‌رنج او را می‌گیرم. پس نیروهای مولد احتیاج به تفکر، تشخیص، فعالیت، حرکت و هزار چیز دیگر مثل جامعه‌شناسی، روابط انسانی و تدبیر دارد. او زحمت می‌کشد و نتیجه را به من که احتیاج ندارم می‌دهد، هر قدر آن انفاق ممدوح است این ربا خیلی مذموم است، و اینجا خدا می‌گوید:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.»<sup>۲</sup>

خدا ربای شما را در محاق می‌آورد یعنی به شما نخواهد رسید درحالی‌که این انفاق برای شما برکت است. آن وقت قرآن به کسانی که می‌گویند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»<sup>۳</sup> ربا اشکالی ندارد، مثل خرید و فروش است، ایراد می‌گیرد و می‌گوید نه:

«وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»<sup>۴</sup>

بیع درست وسط این دو تا (انفاق و ربا) است. بیع، بده بستان است. یعنی فرض کنید آن بقالی که ماست می‌زند و ماست می‌فروشد، ماست را به کسی می‌دهد که احتیاج به خوردن ماست و رفع گرسنگی دارد اما به او خدمت نمی‌کند چون در عوض، به او پول می‌دهد. نه این به او خدمت می‌کند و نه او به این؛ نه این به خاطر او زحمت می‌کشد و نه او به خاطر این؛ از جنبه‌ی تربیتی چیز خنثی‌ای است. بنابراین

۱. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵: و آنان که در اموالشان حقی معین است؛ برای سائل و محروم.

۲. بقره (۲) / ۲۷۶: خدا [کارایی] ربا را نابود و [نتیجه] انفاق‌ها را افزونی می‌بخشد؛ و خدا هر ناسپاس گناه‌کاری را دوست ندارد.

۳. بقره (۲) / ۲۷۵: ... خرید و فروش [هم] مثل رباست، ...

۴. بقره (۲) / ۲۷۵: ... درحالی‌که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...



بیع نه مثل انفاق و زکات و ایثار است که مثل زده می شود و بزرگ ترین نیکی ها را قرآن برای انفاق می آورد، نه مثل این یکی که شیطان او را مسخ کرده است. آن دارد کار خدا را می کند، بنابراین دارد به طرف خدایی شدن می رود ولی این یکی کار شیطان است که ضد خدا است. این از بالا به پایین افتاده یعنی یک آدمی که دارای چنین امکانات و اقتدارات و هنر است و می تواند مولد باشد، می تواند پول در بیاورد، سرمایه تولید بکند و این قدر بالا رفته است، ولی یک دفعه به پایین پرت می شود و با این عملش که پول و سرمایه را عوض اینکه در راه مردم بدهد، به این صورت معکوس قرار می گیرد. نظیر این موارد یا همین آیه که نزول آن در اوایل رسالت هم هست، توفیق مؤمنینی که ایمان آوردند و خدا در همان آیات آن ها را وصف می کند، بعد دنیاپردازی انسان است:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»<sup>۱</sup>

دیدگاه و ایده ی این آیه روی فرد است. یعنی توجه اصلی به فرد است. این آدم خوب آدمی است که در مال خودش حقی معلوم برای سائل و محروم است. اما اگر روی آن ایده ی جمعی بود، همان طور که احزاب سوسیالیستی یا کمونیستی می گویند، آن وقت این آیه خطاب به ضعفا و مستضعفین این جوری می شد:

«أَيُّهَا الْمُسْتَضْعَفِينَ أَيُّهَا الْمَحْرُومِينَ وَ فِي أَمْوَالِ الْمُتَمَوِّلِينَ حَقٌّ لَّكُمْ»

ای مستضعفین، ای محرومین، برای شما در اموال ثروتمندان حقی است، بروید و بگیرید؛ اموال آنها مال شماست، مال خودشان نیست، آنها از مال شما دزدیده اند. برحسب اینکه این نظر باشد و یا آن نظر، دو نوع مختلف بیان می شود. آیه قرآن می گوید:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.»

معلوم می شود که مال و اقتصاد وسیله است. به عنوان وسیله به آن نگاه می شود، برای خدمت به مردم از راه دنیا و از راه اقتصاد که البته به طور ذمی به همان دلیل که می فرماید:

«الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ

وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.»<sup>۲</sup>

۱. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۲۴: آیا توجه نکردی که خدا چگونه سخن نیکو را به درخت زیبایی تشبیه کرده که ریشه اش [در زمین] استوار و شاخه هایش در فضا [سر کشیده] است.

چون این تعلیمات کلمه‌ی طیبیه است که البته منشاء همه‌اش کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و از توحید سرچشمه می‌گیرد. اصلاً از این:

«تَوْتِي أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

آن نتایج را می‌دهد. اصلاً وقتی می‌گویند شما نباید رباخواری بکنید، هدف این است که تو خراب نشوی و به بهشت سعادت برسی، این کلمه‌ی طیبیه است. این کلمه‌ی طیبیه آن محبت و عدالت، رفاه، و تمام آن منظورها را فراهم می‌کند. همچنین در مسئله‌ی جنگ و جهاد، مسئله‌ی منافقین، آنجا هم وقتی در تفسیر سوره‌ی توبه (۹) صحبت می‌کردیم، توضیح داده شد که مثلاً به منافقین گفته می‌شود شما همراه با ما برای جنگ کردن نیاید چرا؟ برای اینکه:

«فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَيَّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُفَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ»<sup>۲</sup>

چون شما کافر هستید، ما اسلحه به دست گرفتن شما و شرکت شما در جنگ را نمی‌خواهیم، خدا هست و مؤمنین هم هستند. اما در یک نظام غربی، نظام دولتی، حالا چه نظام کاپیتالیستی باشد، چه سوسیالیست، چه کمونیست یا دموکراتیک و لیبرالیسم فرق نمی‌کند؛ آنها می‌گویند چشمت کور اگر با این نظام موافق نیستی نباش، می‌خواهی در بروی در رو، می‌دانی پدرت را هم در می‌آوریم. باید در جبهه جلو بروی و جنگ هم بکنی. آنها چه می‌خواهند؟ اداره‌ی دنیا را می‌خواهند. به لحاظ اداره‌ی دنیا باید همه سلاح بردارند، به دست بگیرند، و بروند و جنگ کنند، و کشته هم بشوند. اما در این جا، هدف اصلی اداره‌ی دنیا نیست، هدف اصلی تربیت خود اینهاست. او می‌خواهد که این به جهاد معتقد باشد، او می‌خواهد پیرو پیغمبر باشد و خدا را اطاعت بکند. سوره‌ی شعراء (۲۶) این مطلب را خیلی خوب شرح داده:

۱. ابراهیم (۱۴) / ۲۵: در هر دوره‌ای طبق قانون‌مندی صاحب‌اختیارش به بار می‌نشیند؛ و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند، بسا که پند پذیرند.

۲. توبه (۹) / ۸۳: اگر خدا تو را [از جنگ تبوک، پیروز] به سوی گروهی از ایشان [به مدینه] بازگردانید و از تو اجازه خروج [برای جنگ دیگری] خواستند، بگو: شما هرگز [برای جنگ] همراه من [از شهر] خارج نخواهید شد، و در کنار من با هیچ دشمنی جنگ نخواهید کرد؛ زیرا این شما بودید که از آغاز، تن به [کنار] نشستن دادید، پس با [سایر] خانه‌نشینان [به جای خود] بنشینید.

«إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۱</sup>

می‌خواهد قلب‌ها درست باشد. آن وقت برای اینکه قلب‌ها درست باشد باید انفاق بکند، جنگ هم بکند، منافق هم نباشد.

بالاخره دیدیم دو هدف مختلف است که روی آن‌ها یک مقدار بحث شد و جواب آن مطالبی است که آقای دکتر توسلی داشتند، یک مقدار هم آقای صباغیان و همین‌طور آقای مهندس معین‌فر عنوان فرمودند. به این ترتیب رابطه‌ی هر دو اجتماع از دید قرآن و ادیان با مسئله مطرح شد.

### ادیان الهی می‌گویند فرد باید آدم بشود، هدف خود فرد است

تاحدودی که لازم بود بنده به آقای مهندس تاج و به آقای دکتر توسلی و هم به آقای دکتر فریدون سبحانی جواب بدهم، توضیح دادم که در این صحبت، مسئله‌ی اولویت مهم است. آن‌طور که غربی‌ها می‌گویند همه‌ی توجه باید برود روی جامعه، و جامعه را درست بکنیم، حالا یکی می‌گوید سازمان، یکی می‌گوید ایدئولوژی، و یکی هم می‌گوید کارگزینی؛ می‌گویند جامعه که درست شد، نوع حکومت که درست شد، اقتصاد که درست شد- به پایه اقتصاد کاری نداریم- آن را که درست کردیم بقیه‌ی مسائل حل است. اما اسلام و ادیان این را در جهت عکس مطرح می‌کنند، نه اینکه جامعه را در نظر نگیرند و ما اصلاً چشمان را روی جامعه ببندیم و بگوییم جامعه وجود ندارد، یا شما وظایفی نسبت به جامعه ندارید نه، خیلی هم وظیفه داریم. من یادم رفت بگویم، توی یادداشت‌هایم بود که آقای مهندس تاج کمک کردند نماز را با جماعت بخوانید.

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۲</sup>

اصلاً عبادت به جز خدمت خلق نیست. خدا می‌گوید من احتیاجی به شما ندارم.

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۳</sup>

اگر شما خدمت به جمع و جامعه و مردم بکنید، به من خدمت کرده‌اید. این طور نیست که جامعه و اجتماع اصلاً نادیده گرفته شده باشد و به آن اهمیت ندهد نه خیر،

۱. شعراء (۲۶) / ۸۹: [همه گرفتارند] مگر آن کسی که دلی پاک و سلیم به پیشگاه خدا آورد.

۲. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (یا نگهبانان و رهبران مردم) هستید و تماماً مسئول رعیت خود می‌باشید.

۳. ذاریات (۵۱) / ۵۸: زیرا خداست روزی رسان نیرومند و برقرار.

بسیار هم اهمیت داده شده است. اما این دو حالت است و سه حالت هم نمی‌تواند باشد. غربی‌ها رفته‌رفته، هر چه بیشتر، توجه‌شان را روی جامعه آورده‌اند. حالا جامعه به صورت نظام یا دولت فرق نمی‌کند، بنده بحث جامعه‌شناسی هم نمی‌خواهم بدهم که دولت کجا و جامعه کجا نه، آنها به جامعه توجه دارند و می‌گویند جامعه را درست بکنید، وقتی جامعه درست شد- حالا نظام، نظام کمونیستی باشد، نظام دموکراسی باشد، نظام سوسیالیستی باشد- همه مسائل و مشکلات شما حل می‌شود. اما ادیان این را نمی‌گویند، می‌گویند فرد باید آدم بشود. به ماده‌ی اولیه، به مصالح نگاه می‌کنند، هدف خود فرد است و اینها بنی‌آدم‌اند و همه مورد علاقه‌ی خدا هستند. بین سیاه و سفیدش هم فرقی نیست، همه‌ی اینها را خدا می‌خواهد مورد رحمت و عطوفت خودش قرار دهد. همه‌ی اینها همان‌طور که در ازل قرار بود باید بهشتی باشند و به بهشت بروند. آن وقت همه‌ی دستورات باید درست باشد، و وقتی فرد درست شد، یکی از راه‌های درست شدن فرد خدمت به جمع است، در جمع قرار گرفتن است، «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup> گنج انزوا رفتن نیست. حکومت، آن‌طور درست می‌شود. اول از کدام شروع می‌شود؟ از فرد، بنده این را می‌خواهم بگویم و الا، اتفاقاً عین مثلث مورد نظر شما توی کتاب «خدمات و خیرات در جمهوری اسلامی»<sup>۲</sup> و «بعثت و دولت»<sup>۳</sup> هست. من این را گفته‌ام منتها بین این ۳ تا دایره روابطی است ولی این مثالی که آقای مهندس تاج زدند، نظایرش زیاد است. خدا می‌خواهد تمام افراد در جهت او باشند و در جهت او بروند. لذا باید جامعه خوب باشد، سالم باشد. در جامعه‌ی ناسالم افراد خراب درمی‌آیند.

چرا تو با استبداد مخالفی؟ در آن کتاب شرح داده بودم. یک سؤال این بود آیا در نظام حکومت استبدادی، بندگی خدا می‌شود؟ آنجا نوشته بودم نه، در حکومت استبدادی، بندگی خدا نمی‌شود، آنجا شرک است یعنی خدا حاکم نیست. آنها به جای

۱. روایت: در اسلام، گوشه‌نشینی [و ترک دنیا و چشم‌پوشی از لذت‌های (حلال)] نیست.

۲. کتاب «خدمات و خیرات در جمهوری اسلامی» حاصل تفصیل یافته‌ی سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۳/۲ در حسینیه ارشاد است و اکنون از آثار مندرج در جلد شانزدهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که در سال ۱۳۸۷ با نام «مقالات اعتقادی و اجتماعی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. «بعثت و دولت» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۱ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسین در حسینیه ارشاد است و اکنون از آثار مندرج در جلد هفدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۲» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).

خود درست، ولی از این طریق راه می‌افتد و توجه‌اش روی فرد است. می‌خواهد این فرد درست باشد و توجه‌اش روی دنیا نیست. آنها که می‌گویند جامعه، برای این است که دنیا را جامعه درست می‌کند. یک مظهر دنیا خودِ جامعه است. وقتی می‌گوییم دنیا، مثلاً می‌گوییم سوئیس این جوری است، آمریکا این جوری، جامعه‌ی آمریکایی، دولت سوئیسی، همه‌ی اینها هست چون دنیا مطرح است. اما این‌ها خدا را می‌خواهند، آخرت را می‌خواهند و آخرت در قلب تک تک افراد است.

### قرآن نظام حکومتی معینی را تعیین نکرده است

آن سؤال دیگر که فرمودید راجع به سلطنت؛ بحث من روی کلمه‌ی سلطنت که از چه ماده‌ای می‌آید، چنین ریشه‌ی لغوی دارد نبود، آنچه در قرآن هست مَلِک است. خدا درباره‌ی داوود می‌گوید ما او را مَلِک قرار دادیم یا می‌گوید ما سلیمان را مَلِک قرار دادیم. مَلِک هم، به معنایی که ما می‌خواهیم بگوییم پادشاه است. بنابراین پادشاهی را قرآن علی‌الاصول رد نکرده است. قرآن یک نظام معینی را تعیین نکرده است که مثلاً بگوید سلطنت. سلطنت هم اگر در شرایطی باشد که آن منظوره‌های اصلی عدالت را برقرار کرده باشد، چه اشکالی دارد؟ مردم صاحب اختیارند. بنی‌اسرائیل جمع شدند و آمدند برای دفاع از خانه و زندگی و هستی‌شان. احتیاج به این پیدا کردند که پادشاهی داشته باشند. می‌روند و دست به دامن نبی می‌شوند، نبی هم اول آن حرف‌ها را می‌زند و از خدا می‌خواهد. خدا هم می‌گوید بسیار خوب برایتان یک مَلِکی تعیین می‌کنم. این را می‌خواستم بگویم که کلمه‌ی سلطان و سلطنت همه جا به معنی بد نیست، موسی وقتی پیش فرعون می‌رود خدا به او سلطان می‌گوید و خیلی بحث‌ها می‌کند. سلطان یعنی آن تسلط و حاکمیت و بیّنه‌ی شما باید باشد. من آن دفعه مثالی زدم که آقای حاج سیدمهدی - که حالا مرحوم شده - می‌گفت در زمان مشروطه یک آقایی که معتبر هم بود مخالف مشروطه و طرفدار استبداد بود در ابتدا همین آیه را می‌آورد «لَا تَقْدُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»<sup>۱</sup>

۲ ...

۱. رحمان (۵۵) / ۳۳ : ... قادر به گذر [از مجازات] نخواهید بود، مگر با سلطه و قدرتی [ناشی از ایمان و عمل صالح].

۲. نوار ضبط صوت در این جا به پایان رسیده و ادامه‌ی سخن ضبط نشده است و با آنچه در نوار بعدی ضبط شده است فاصله دارد. برای این گسستگی کلام عذر می‌خواهیم (ب.ف.ب.).

### اگر بخواهید دین را جاری بکنید باید از راه ارشاد باشد

راجع به قتل نفس یک جایی که به نظام عمومی تجاوز می‌شود آنجا می‌گویند باید حد زده بشود ولی اگر یک کسی توی خانه‌اش روزه بخورد یا شراب بخورد بدون آن شاهدها، و یا مثلاً درباره‌ی همین زنا چه قدر سخت‌گیری شده، باید چهار نفر شاهد شهادت بدهند تا رأی فلان داده شود، یعنی عملاً حتی زنا هم از این حدود خارج شده است. مگر آن که زنا این قدر تجاخر کرده و علنی کرده باشد که چهار تا عادل بیایند و آن را ببینند، و الا آن هم تازه حد ندارد. اینها آمدند برای قدرت خودشان، برای تسلط خودشان، این اختیارات را به خودشان داده‌اند و الا به شما چه مربوط است؟ حالا این مسئله احتیاج به مطالعه دارد و عرض بنده اجمالی و ممکن است اشتباه باشد. این طور نیست؟ مسلم است قرآن نمی‌تواند اختلاف داشته باشد. یک جا به این محکمی می‌گوید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> و پشتوانه‌ی آن «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۲</sup> باشد. یعنی اگر بخواهید دین را جاری بکنید، باید از راه ارشاد باشد - نه ارشاد وزارت ارشاد - از راه ارشاد باید دین را جاری بکنید. این هم بیان خیلی صریح مرحوم علامه طباطبایی، این که اینجا گفته می‌شود هم فروع است و هم اصول، هر دو در آن هست، آن هم از راه ارشاد و هزار جای دیگر که در قرآن آمده است. در کتاب «آزادی در قرآن»<sup>۳</sup>، عبدالعلی این را گفته است آن وقت نمی‌شود این را مثلاً بگوییم پس وصیت خدا دو جور است. دو زبان که ندارد باید آن یکی را تعبیر کرد که اگر یک جایی آن را گفتند برای چی گفتند. رعایت عدالت و حکومت منافات ندارد. حکومتی باید داشته باشیم تا عدالت برقرار گردد ولی آنجایی که عدالت را خداوند به داوود می‌دهد بیشتر در جهت زکات و انفاق است، در جهت سوق دادن به سوی خداست، منتها به طور ضمنی، و نتیجه‌اش این است که وقتی در جامعه یک افرادی راه خدا را داشتند و خدا را یاری کردند و با خدا بودند، برکت هم دارند.

### انفاق و صدقات یک مسئله‌ی عبادی، یعنی رابطه‌ی فرد با خداست

آقای مهندس معین فر صحبت مفصلی راجع به صدقات و زکات داشتند که دنباله‌ی صحبت آقای مهندس کتیرایی است که زکات باید به وسیله دولت وصول شود. این

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: ... در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: ... [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است؛ ...

۳. کتاب «آزادی در قرآن»، اثر مهندس عبدالعلی بازرگان، چاپ سوم، ۱۳۸۸، شرکت انتشارات قلم.

را من قبلاً پیش‌بینی کرده بودم و جوابش را دادم. یک جا هست که انفاق و صدقات به عنوان یک مسئله عبادی است، یعنی رابطه بین فرد و خداست، در این جا خدا گفته است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.  
مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.  
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۱</sup>

خدا که نمی‌خواهد اطعام بشود، این را گفته که به مردم بدهید. یک جا منظور این است که جامعه تأمین بشود، چه بسا با این هم تأمین بشود. چون این قدر دستور حق همسایه، حق ضعیف، حق محروم داده‌اند که اینها تأمین بشوند. یک جا هم هست که مخارجی است که خود همین جامعه وضع کرده است. «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> داشته‌اند. آنها دور هم نشسته‌اند، و به عنوان مشورت به اینجا رسیده‌اند که برای اینکه سیل نیاید و تهران را خراب بکند، باید این خرج‌ها را کرد. این مؤمنون:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»<sup>۳</sup>

این مردم همین قدر که یک عده‌ای را برای شورای شهر انتخاب کردند، و عهد و پیمان کردند که اگر آنها برای جلوگیری از تخریب شهر و برای اینکه شهر را حفظ بکنند گفتند این قدر پول می‌خواهند، باید مردم بدهند، قاعدتاً هم پول را می‌دهند. اما اگر نیامدند، آن وقت راه‌های متعددی دارد که این پول وصول شود، یکی اینکه این شخص را از بعضی امکانات و خدمات شهری محروم بکنند. در دولت موقت هم این صحبت بود، مثلاً به او برق ندهند، آب ندهند، بگویند حالا که تو از لحاظ اجتماعی وظیفه‌ات را انجام نمی‌دهی، پس ما هم در برابرش وظایفمان را انجام نمی‌دهیم. لازم نیست همه جا زور آن طوری باشد، این راه‌ها هم هست ولی یک جایی هم اگر لازم شد، جریمه هم جزو عهد و پیمانشان باشد، اگر جریمه را بگیرند،

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶ تا ۵۸: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

نه از آنان روزی ای می‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

زیرا خداست روزی رسان نیرومند و برقرار.

۲. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۳. مؤمنون (۲۳) / ۸: و نیز کسانی که امانت‌ها و پیمان خویش را رعایت می‌کنند.

درست است. کتاب و میزان را خدا داده تا:

«لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

در این آیه نمی‌گویید که اگر «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» شد، چه بشود؟ ولی در آیات دیگر می‌گوید. این قسط یعنی روابطشان طوری باشد که حق حاکم باشد و به طرف خدا بروند. آن جایی هم که در قرآن خدا به داوود دستور داده است که:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا

تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

حالا ما می‌گوییم دستور حکومت، اما خود قرآن دنبالش می‌گوید «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» اگر حق نبود هوای نفس است «فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» تو به عدالت عمل بکن برای اینکه اگر به عدالت عمل نکنی از راه خدا منحرف می‌شوی، هدف این است و هدف جز این نیست و همان‌طور که در جلسات اول عرض کردم این به طور تبعی حاصل و مسلم است. وقتی راه راه خدا بود و تدارک آخرت بود، مسلماً تأمین و تنظیم است و همه چیز در این دنیا فراهم می‌شود ولی مسئله آن نیست و این نکته‌ای هم که آقای مهندس کتیرایی گفتند که نقش حکومت با تکامل نمی‌خواند درست است، ولی کفیل تکامل در مورد نباتات خدا است، در مورد انسان خود انسان کفیل تکامل خویش است. ما باید خودمان را کامل کنیم و این تکامل همان تقرب است. پس تکامل سر جای خودش است ولی به دست خود ماست.

### حکومت مربوط و متعلق به بشر و وسیله‌ی تربیت و تقرب او به خداست

حکومت هم به دست خود ما و به تشخیص خود ما است و این که در راه آن تلاش و تقلا بکنیم. در این باره آیات فراوان است:

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو

فَضْلٍ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ»<sup>۳</sup>

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: ... تا مردم به عدالت برخیزند؟ ...

۲. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینان] کردیم، پس میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش...

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ی از مردم را به وسیله پاره‌ی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون‌بخشی دارد.



خدا اصلاً درست و واضح می گوید که خودتان باید از خودتان دفاع بکنید، من از شما دفاع نمی کنم. حتی این قدر قرآن جلو می رود که می گوید نه تنها از خودتان، از حق من هم باید دفاع بکنید، مثلاً دفاع از مساجد هم با شماست و آن وقت این آیه هم هست که:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup>

«وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۲</sup>

که همه اینها برای این است که دین خدا را چه کسی یاری می کند. یعنی حتی نَعُوذُ بِاللَّهِ، خدا خودش را این قدر محتاج بشر می داند که می گوید یاری من هم با شماست، تو من را یاری کن تا تو را یاری کنم. حتی می گوید در آن جایی که من را عبادت می کنید و سر به سجده می گذارید، از آن هم باید خودتان دفاع کنید، خودتان آن جا را حفظ کنید. پس خلاصه اش اینکه حکومت یا مدیریت، همه ی اینها متعلق و مربوط به بشر است و وسیله ی تمرین و تربیت و تعالی و تقرب بشر است و خود بشر باید این کارها را بکند. و آنچه خدا معین کرده و در قرآن آمده، یک سلسله دستوراتی است که چون خدا ما را نادان و ضعیف می داند و فشار هوای نفس و شیطان هم هست، یک جاهایی روی نقشه، هشدارهایی برای ما گذاشته است. انفاق هست، بیع هم هست، ربا هم هست، تا می توانید انفاق بکنید اما چگونه انفاق کنید؟ «وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۳</sup> تشخیص عمل صالح، و تصدیق عمل صالح با خود من است؛ منتها طبق موازین و میزان هایی که او معین کرده است، آن وقت انفاق و بیع است و ربا. انفاق بسیار عالی است و نتایج بی نهایت دارد، ربا بد است ولی بیع را حلال کرده آن وقت در این بیع یک چیزهایی آمده مثلاً غصب نباشد. ما در ارتباط با انبیاء گذشته هم - یک ثلث آیات قرآن اختصاص به انبیاء گذشته دارد - آنجا می بینیم حرفی که همه انبیاء زدند طبق آیات سوره ی هود (۱۱)، سوره ی یونس (۱۰) و

۱. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص

حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

۲. حدید (۵۷) / ۲۵: ... و خدا کسانی را که او و رسولانش را بی تظاهر یاری می کنند، مشخص گرداند؛ که خدا نیرومندی است فرا دست.

۳. عصر (۱۰۳) / ۳ و ... و ... و کارهای شایسته کردند...

سوره‌ی اعراف (۷) و سوره‌ی مؤمن (۴۰) و ... چنین است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِيَّيَّيْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup>

حرف اول این است آن وقت بعضی‌ها آمده‌اند و چیزهای دیگری گفته‌اند. قرآن می‌گوید:

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۲</sup>

کم‌فروشی نکنید. یا در سوره‌ی اعراف (۷) می‌گوید: فلان کار را نکنید و اگر این کار را بکنید راه شیطان را در پیش گرفته‌اید، از آن راهی بروید که خدا برای ازدواج معین کرده است. خود لوط به آنها می‌گوید ولی آنها راه دیگری می‌روند. لوط این‌ها را منع می‌کند، چون آن راه خدا نیست. هیچ نمی‌گوید اگر شما آن کار را بکنید جامعه خراب می‌شود، نسل خراب می‌شود. البته این معنی در دل آن هست، اما هدف آن است که آن کار حیب غیر خداست، عمل قوم لوط حیب شیطان است.

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

این موازین گفته شده برای اینکه ما بدانیم بنابراین ما باید بر آن موازین و اصول کارهایی بکنیم، و خودمان هم باید بکنیم، آقا بالاسر نداریم، کسی حق ندارد بگوید من خلیفه هستم. همان‌طور که ما عمر و ابوبکر و عثمان را لعن می‌کنیم برای اینکه ادعای خلافت پیغمبر را می‌کردند، ادعای ولایت پیغمبر را هم کردند. همان‌طور که آنها حق نداشتند، دیگران هم حق ندارند؛ خود مردم حالا علم دارند با کادر بیاید هیچ اشکالی ندارد، با علمش با درایتش با فهمش با تشخیصش بیاید. اما همین که یکی بگوید من برای این مقام هستم و احتیاج به قدرت دارم - همان‌طور که آقای مهندس صباغیان گفتند - نه خیر این کار غلطی است. «وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» خودمان باید اداره بکنیم، تو هم یکی از ما هستی، بفرماید هر اندازه که بلد هستی تو هم بیا تا با هم کارهایمان را اداره کنیم.

من از این فرصت زیاد سوءاستفاده کردم. اصل مطلب چگونگی «سرگذشت و سرنوشت روحانیت» در همین مسئله‌ی «دیانت و حکومت» مستتر است. با همین

۱. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ من از مجازاتِ روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

۲. شعراء (۲۶) / ۱۸۳: حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین تبه‌کارانه سرکشی نکنید.

اشاراتی که ذکر کردم، العاقل به یک اشاره است. خود آقایان مثل اینکه همه چیز را تشخیص داده‌اند. بنده دیگر مزاحم نمی‌شوم مگر اینکه آقایان دیگری که می‌آیند یا همین را تأیید بکنند یا آن را رد بکنند. سرنوشت هم که از همین جا است، همان چیزی است که در «گمراهان» گفتم، همان سرنوشتی که آنها گرفتارش شدند در انتظار هر کسی است که اقتدار به ناحق بخواهد یا ادعای جانشینی عیسی یا موسی یا پیغمبر یا علی را بکند سرنوشتش همان است که بدان گزینش شده است.

صدق الله العلی العظیم

### پاسخ به سؤالات

بیشتر سؤالات و نوع اولش همان است که آقای دکتر توسلی عنوان کردند بعد هم آقای دکتر کاظم یزدی، و آن مسئله‌ی «مرز میان دین و سیاست»<sup>۱</sup> است. صحبت‌های آقای معین فر خیلی بر بنده کمک شد که قابل تقدیر و تشکر است.

**دیانت بر سیاست باید حاکم باشد اما حاکمیت روحانیت را بر سیاست نمی‌پذیریم**  
آن چیزی که در این عرایض اشکال شده بود اینکه ما دین را از سیاست و دیانت را از سیاست تفکیک نمی‌کنیم، این دو تا توأم‌اند و این دیانت است که باید بر سیاست حاکمیت داشته باشد. اما آن چیزی را که رد می‌کنیم و نمی‌پذیریم اختلاط و حاکمیت روحانیت بر سیاست است؛ دعوی ما آن است. دعوی ما با اینها این است که اینها برای خودشان حاکمیت قائل‌اند، ما می‌گوییم نه. و الا سیاست به معنای حکومت و به معنای اداره‌ی جامعه، پیش یک نفر معتقد به خدا، متدین و مسلمان، قهراً بایستی تمام موازین حکومتی نه تنها امضا، بلکه باید به عنوان دستور دینی‌اش پذیرفته شده باشد. کما اینکه ما به عنوان فریضه‌ی اسلامی و فریضه‌ی دینی وارد در امور اجتماعی شده‌ایم. اما در آن کتابی که ذکر کردند، آنجا این مرز خیلی روشن نشان داده شده است که «مرز میان دین و سیاست» کجاست؟ حتی به صراحت گفتیم که دین اصول کلی و خط مشی حکومت را بیان می‌کند و بعد هم به دلیل اینکه

---

۱. این اثر تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده‌است (ب.ف.ب).

کسی لباس مخصوص دین را در تن دارد یا عنوان دینی دارد، این عدم تفکیک، به این معنا نیست که او حق دخالت در امور و عزل و نصب داشته باشد. بنابراین قضیه روشن است، به عنوان ایدئولوژی حکومت، اصول ما عدالت است، اصول ما برادری است، اصول ما عدم فضیلت و برتری فلان شخص بر دیگران است، چون:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱</sup>

این اصول شالوده و ایدئولوژی حکومت اسلامی است از این بابت هیچ تردیدی نیست. اما این که بگوییم آن کسی که اسماً خودش را متولی دین می‌داند او باید بیاید و اداره کند خیر، و بالعکس هم اگر بگوییم که سیاست و حکومت و جمهوری اسلامی برای این است که مجری دین باشیم، این هم غلط است. مجری دین انبیاء بودند که البته آنها مجری نبودند، ابلاغ کننده بودند، دین را آوردند و بعد هم رفتند.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ

الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۲</sup>

رسالت تمام شد، خاتم انبیاء آمد و پرونده انبیاء بسته شد. این خود مردم هستند که باید به دینشان عمل کنند. حالا جناب عالی بنده را ارشاد می‌کنی، ارشاد کن؛ اما حق این را نداری که بگویی من بالاتر از تو هستم که حتماً این جوری نمازت را بخوانی یا این طوری روزه بگیری نه، و حکومت هم برای دین درست نشده است. در جلسات دیگر هم عرض کرده بودم، و در کتاب «بازگشت به قرآن» هم هست. و یکی از سند‌های واقعاً معتبر و پر ارزش ما مسلمان‌ها همین نامه‌ی حضرت امیر به مالک اشتر است. آنجا کاملاً نشان داده می‌شود که حکومت برای چی است؟ می‌فرماید:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي

عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرًا»<sup>۳</sup>

این فرمانی است از علی امیر مؤمنان به مالک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می‌گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می‌گمارد. که چی بکند؟ حدود و ثغور را حفظ کند، عمران بلاد بکند، بعد هم وجوهات را جمع‌آوری کند و به

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... بزرگوارترین شما نزد خدا پروا پیشه‌ترین شماست...

۲. مائده (۵) / ۳: ... امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و تسلیم [در قبال خدا] را به عنوان دین برای شما انتخاب کردم...

۳. نهج البلاغه، از نامه‌ی امام علی (ع) به مالک اشتر نخعی.

مستحقانش برساند. اصلاً و ابداً نه در سرفصل نامه و نه در تمام آن نامه که می‌خواند یک کلمه از این فراتر نمی‌گوید که مثلاً آنجا که رفتی مراقب باش اینها شراب نخورند. آنجا که رفتی مراقب باش حتماً نماز جمعه یادشان نرود، و آنجا که رفتی مراقب باش که زن‌ها چادر سرشان بکنند. حتی نمی‌گوید آنها خمس و زکات بدهند، به هیچ وجه من الوجوه چنین چیزهایی نمی‌گوید. آن یک نمونه‌ی حکومت اسلامی و علوی است. اصلاً از حاکمش که والی است هیچ مسائل دینی نمی‌خواهد. می‌گوید با حاجی‌ها چه جور رفتار کن و با سپاهی چگونه رفتار کن، با کاسب چگونه رفتار کن، تمام مسائل اداری است، حتی یک مورد مسئله‌ی دینی در این نامه نیست.

**امر به معروف و نهی از منکر به همه مربوط است و در جهت امت به دولت است**  
 پس اینکه ما می‌گوییم میان دین و سیاست مرز است، مرزشان اینجاست. دیانت تا آنجا که مربوط به شخص است، در تمام حکومت دخالت می‌کند. دین شما در غذا خوردنتان، در خوابیدنتان، در ازدواجتان، در طلاقتان، درس خواندنتان، در همه چیز شما حاکم است. اما اینکه بگوییم حالا که من حاکم شدم یا رئیس‌جمهور یا وزیر دارایی و یا وزیر ارشاد شدم، باید به مردم ابلاغ دین بکنم؟ نه خیر؛ ابلاغ دین با رسول است. ابلاغ امر به معروف به همه مربوط است و اتفاقاً امر به معروف و نهی از منکر که در این جلسات هم بحث بود- شاید آقای دکتر صدر بود که اظهاراتی کرد، ان‌شاءالله نتیجه‌اش [چاپ شود و] در بیاید- که درست خلاف عمل این‌هاست. امر به معروف و نهی از منکر در جهت امت به دولت است و در واقع اصولی است که مردم باید دولت را امر به معروف و نهی از منکر کنند. این جا عکسش را گرفته‌اند. امر به معروف و نهی از منکر یعنی دولت بیاید مردم را وادار کند که مثلاً دخترها این جور بیرون نیایند آن جور بیرون بیایند و اگر اتفاقاً جورابش نازک بود پایش را توی کیسه‌ای بکنند که توی آن سوسک باشد و مرض روانی بگیرد. این‌ها درست در جهت عکس عمل می‌کنند و این است که می‌گویند بوق را می‌خواهند از سر گشادش بنوازند. اصلاً امر به معروف و نهی از منکر آن‌طور که در فرمایشات پیغمبر و حضرت امیر و سیدالشهداء می‌آید وظیفه‌ای است که مردم، برای جلوگیری از ظلم و تعدی و تجاوز، در برابر دولت دارند.

آیا امر به معروف و نهی از منکر، باید حرکتی در جهت گرفتن حکومت باشد؟  
 منتها، اگر حکومت را بگیریم به کی بدهیم؟ به شورا بدهیم؟ به علما بدهیم؟ یا به

مردم بدهیم؟ حرکت همان‌طور است که «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» می‌خواهد. حالا مثلاً محمدرضاشاه یا دیگری که مرتبط با سلطنت است یا مرتبط دینی آمده، و دارد بر سایرین حکومت می‌کند. اگر ما امت ایده‌آل اسلامی هستیم، بر عامه‌ی مسلمین است که حکومت را از او بگیریم و خودمان این حکومت را تصرف کنیم. البته قیام ما در اول انقلاب همین بود و درست بود، و اولش در همین جهت بود، حاکمیت هم ملی بود. حاکمیت ملی، همان‌که علامه نائینی هم در کتابش شرح می‌دهد، حاکمیت ملی همان‌که به حکم «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ»، حکومت مردم بر مردم است. احزاب اسلامی و اخذ قدرت درست، اما آن‌طوری که من مسلط بشوم و دیگران را پس بزنم درست نیست، من این حق را ندارم. قدرت هم، چه قدرتی باشد؟ به اجبار بخواهم مردم را وادار به امری بکنم؟ نه. اما اگر قدرت در داخل خودم برای اینکه انضباطی باشد. بخواهیم کار را خودمان انجام بدهیم، بله. اگر با حزب بیایم و قدرت را تصرف بکنیم، مگر این حزب، حزب همه باشد و هدف، گرفتن و بیرون آوردن قدرت از دست غاصبینش باشد، آن حکومت درست است. و الا حزب درست بشود، من هم بگویم باید قدرت داشته باشم، سپاه پاسداران درست کنم برای اینکه به قول دکتر چمران بازوان نظامی من باشد. واقعاً این فکر در آنها بود و بازوی نظامی درست کرده بودند که به این ترتیب به قدرت برسند و خودشان را در آن قدرت حفظ بکنند. این البته خلاف اسلام است، قدرت از آن خدا است و قدرت در مرحله‌ی دوم از آن مردم است. یک حزب حق ندارد برای خودش قدرت داشته باشد و خود را بر دیگران تحمیل بکند.

#### اساس استبداد و اساس مشکل ما همین شیفتگی‌هاست

آقای مهندس حریری فرمودند جوامع بشری بر مبنای تعقل عمل نمی‌کنند بلکه خودشیفتگی حاکم است و خودشیفتگی‌ها باعث تشکیل گروه‌هاست - حالا آیا این حرف درست است یا نه فرمایش ایشان است - تا جامعه رشد لازم را پیدا نکرده آیا از این ابزار یعنی از آن خودشیفتگی‌ها که ممکن است ایمانی باشد و خالی از تعقل، و بیشتر متکی بر تعصب، باید استفاده کرد یا نه؟ و آیا اجازه داریم که با آزاد گذاشتن مطبوعات و افکار و انتقاد، این ابزار قوی را که خودشیفتگی است و به صورت ایمان مجسم شده است این را سست بکنیم؟ این فرمایش ایشان است که گمان می‌کنم به استدلالی که محمدرضاشاه می‌کرد و همه‌ی اینها هم می‌گویند

خیلی شباهت دارد. مگر این حرف که «رشد پیدا نکرده‌اند» حرفی نبود که همه‌ی این مستبدان می‌گویند؟

محمد رضا شاه می‌گفت من طرفدار دموکراسی‌ام، من طرفدار آزادی هستم، من طرفدار قانون اساسی هستم، اما در یک جاهایی مثلاً خواسته بود که خودش کشور را مدرنیزه و توتالیته هم بکند. استدلال کمونیست‌ها را می‌گرفت و می‌گفت. در جامعه‌ای که انتخاباتش مثلاً این طوری باشد که مالکین و ارباب‌ها از جهالت و جهل رعیت‌ها سوءاستفاده بکنند و افکار خودشان را در مجلس به کرسی بنشانند یا جامعه‌ای که هنوز برابری و عدالت اجتماعی ندارد و مردم مساوی نیستند. وقتی به این جامعه آزادی بدهی یا ارباب سوء استفاده می‌کند یا فنودال سوء استفاده می‌کند و یا سرمایه‌دار. همه‌ی این‌هایی که مخالف آزادی هستند همین را می‌گویند. خود فرعون هم در قرآن هست که می‌گوید:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»<sup>۱</sup>

من می‌ترسم این کسی که آمده این دینی را که شما دارید دگرگون کند، همین دین که خودشیفته‌اش هستید. یعنی شما عاشق من هستید، مگر نمی‌دانید؟! درحالی که او یک آدم زبان بسته است و دین شما دین نمونه است.

اگر بنا باشد کار روی خودشیفتگی برود و به فرمایش خودتان عقل حاکم نباشد، بلکه احساسات حاکم باشد، به هیچ وجه معلوم نیست دین کجاست؟ همین احساسات است که استبداد و پرستش اشخاص و شخص پرستی را آورده است.

در همان اوایل دولت موقت، دسته جمعی رفته بودیم خدمت ایشان در قم. آقای مهندس تاج یک نگاهی کردند و همین طور که نشسته بودند رفتند بالای منبر، و مثل واعظی که صحبت می‌کند مثل اینکه خودشان را جزو انجمن اسلامی مهندسين نمی‌دانند، گفتند: حضرت امیر وقتی که از شهر انبار عبور می‌فرمودند گدایان آمدند و چه کار کردند و چه کار نکردند. حالا ایشان دارد خودش را می‌خورد خیلی سخت است آدم یک چیز را بهتر از گوینده بداند و مجبور باشد بشنود. چون قبل از اینکه

---

۱. غافر (۴۰) / ۲۶: فرعون گفت: بگذارید موسی را به قتل برسانم و [چون کسی را ندارد،] ناگزیر است صاحب اختیارش را به [یاری] بخواند؛ می‌ترسم دین شما را دگرگون سازد یا در این سرزمین تباهی به بار آورد.

اطاق خالی بشود و هیئت وزراء باشند، یک عده‌ای آمده بودند که بعضی از همین راننده‌های ما و از مستحفظین بودند و دست ایشان را می‌بوسیدند. آقای مهندس تاج گفتند حضرت امیر اجازه این کارها را نداد. این «دست بوسیدن» و این کارها، کار صحیحی نیست، کاری خلاف است. آن وقت ایشان استدلالشان این بود که گفتند بله من همه‌ی اینها را می‌دانم، می‌دانم علی این کار را نمی‌کرد ولی علی موقعی گفت که بر من نیاید و تعظیم نکنید و جلوی من صف نکشید که به قدرت رسیده بود و بر اریکه‌ی قدرت بود، مستکبرین و ضد انقلاب در مقابلش نبودند، ولی حالا ما آن قدرت را نداریم، ما ژاندارمی نداریم، ما که سپاه نداریم، ما عدلیه نداریم، ما ارتش نداریم، ما قدرتمان همین علائق مردم است، همین شیفتگی‌هاست. بنابراین...، بقیه‌اش را نگفتند. العاقل به یک اشاره، ما هم فهمیدیم که ما باید این ارادت و این اخلاص را تقویت بکنیم تا این ارادت و اخلاص منتهی بشود به اطاعت. این موضوع را باید تشریح بکنیم. اساس استبداد و اساس مشکل ما همین است، بشر در طول عمرش این بت‌ها را، چه بت سنگی، چه بت چوبی، چه انسانی، چه شخصی و چه فکری و چه... اگر پرستیده و به این مصیبت‌ها دچار شده، روی همین خصوصیات است.

اگر کتاب رچکم و روان‌شناسی اجتماع‌اش را ببینید خیلی قشنگ نشان می‌دهد که فاشیسم و نازیسم و تمام این ارتدادها یک منشاء روانی و روانی اجتماعی دارد که مربوط به عشق و ذوق است. اشخاص احساس می‌کنند که این احتیاج است که من باید عاشق یک کسی باشم، دلبسته‌ی یک کسی باشم. یعنی آن ضعف و کسری‌هاشان را با ادغام کردن خودشان و منحط کردن خودشان در یک موجودی که او را برتر می‌دانند و برتر می‌سازند، با این ترتیب رفع می‌کنند. تمام فیشرها را همین ساخته و ذخارها از همین راه ساخته شده‌اند یک وقت به عنوان بحث سیاسی و بحث جامع‌شناسی و دولت مطرح می‌شود رویش خیلی حرف است.

از جمله خودشیفتگی‌هایی که در آمریکا هست و عامل قدرتشان هم هست، همان آزادی است. کتاب‌هایی هست از جمله کتاب «روح ملت‌ها»، در آنجا شرح می‌دهد که دو قدرت بزرگ دنیا، دو قدرتی هستند که برخلاف ما فرانسوی‌ها به‌اکیپ اجتماعی اهمیت می‌دهند. برای شوروی از راه حزب است ولی در آمریکا بیشتر از همین راه آزادی است. یعنی آنجا یک فرد نیست که کاری می‌کند همه‌ی مردم هستند که کار می‌کنند و واقعاً اقتصادشان هم این‌طور است علمشان همان است، دولتشان هم همان



است. چون یک نفر و دو نفر و سه نفر نیست که کار می‌کند، همه‌شان به اجتماع کار می‌کنند. و اجتماع نمی‌تواند کار بکند و یک ملت نمی‌تواند اجتماعی باشد و در آن مشارکت باشد مگر اینکه هر فردی حس بکند که من شریکم. آن بداند که من با مهندس حریری یا مهندس تاج با هم در یک حد هستیم و هر فنی ایشان دارد و شما دارید، بنده هم دارم. آن وقت من می‌توانم به آقای مهندس تاج ایراد بگیرم. یکی از عوامل قدرت آمریکا که خودشان می‌گویند و دیگران هم می‌گویند همین مسئله‌ی آزادی است. در آنجا آزادی دارند و این اجازه را داده‌اند که تو هر کاری دلت می‌خواهد بکن، بنابراین حس می‌کند که من توی این مملکت ارزش دارم کسی روی حق من پا نمی‌گذارد، مرا پایمال نمی‌کند، بنابراین به این مملکت، به این دولت و به این سیستم علاقه‌مند می‌شود. اما اگر یک جایی بگویند، نه تو فضولی نکن، تو حق نداری، تو شعور نداری، تو رشد نداری، گور پدر این مملکت، گور پدر این دولت، گور پدر این ملت؛ بنابراین این طور نیست که آزادی یکی از همان عوامل خود شیفتگی نباشد. این حالا یک بحث سیاسی است، اما بحث قرآنی چیست؟ قرآن هم مطابق همین‌ها است و در جاهای متعددی از جمله در سوره‌ی انفال (۸) از این صحبت می‌کند:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آيَدُكَ بِنَصْرِهِ  
وَبِالْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>

اینجا می‌گوید که هیچ وسایل مادی و ظاهری ترا نگران نکند تو همین قدر که راه خدا را می‌روی و توکل می‌کنی و این مردمی که با تو هستند و خداوند «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»<sup>۲</sup> است، الفت گذاشته، همین‌ها برای تو کافی هست. یعنی یک مسلمان نباید غصه‌ی این را بخورد. به علاوه، راجع به آزادی سؤال فرمودید که اینها برای اینکه مبدا مبنای قدرتشان سست شود تا فوری یک کسی حرف بزند و یک کلامی

۱. انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲: اگر [دشمنان] برای صلح تمایل نشان دادند، تو هم به آن تمایل شو و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست.

و اگر بخواهند [با پیشنهاد صلح] تو را فریب دهند، قطعاً [یاری] خدا برای تو کافیست؛ اوست که با یاری خود و [یاری] مؤمنان تو را نیرومند کرده است.

۲. انفال (۸) / ۶۳: و [خدا] دل‌های مؤمنان را [چنان] الفت و مهربانی بخشید...

بگوید، می‌گویند آقا تو می‌خواهی اساس و شالوده‌ی ما را سست بکنی. در صورتی که مرحوم مطهری، هم در جلسات ماهیانه و هم بعد از آن، همه‌اش می‌گفت انتقاد کردن و آزادی بیان و ایراد گرفتن باعث ضعف نمی‌شود. یک مکتب بر حق مسلط مطمئن، از این انتقاد و ایراد و آزادی سست نمی‌شود.

عرب‌ها می‌گویند سلطان و ملوک یا ملک یا پادشاه، اینها در قرآن هست، یعنی پادشاهی علی‌الاصول نفی نشده، ولی شرایطی گذاشته شده که موروثی نباشد، مورد رضایت باشد، با انتخاب مردم باشد که قابل بحث است. همین امروز بحث این بود که این آیات سوره‌ی شوری (۴۲) یک جور عجیبی مسایل حکومتی را در بر دارد. حالا ما می‌گوییم حکومت، توزیع مال هم هست، امنیت هم هست، فرض کنید وزارت راه هم هست، ارتش هم هست. در این سوره مسایل حکومتی و مسایل عبادی و دیانت را با هم قاطی مطرح کرده، یعنی از این نظر درست اختلاف بین دین و سیاست است. اما وقتی به آن جنبه که بیشتر صحبت از ایدئولوژی و نظام است نگاه می‌کنیم که یکیش نظام دموکراتیک و یکیش هم نظام غیردموکراتیک است می‌بینیم که آن یک موضع و جایگاه خیلی کوچکی در مقابل سایر مطالب دارد، مثلاً مطلب مربوط به توزیع ثروت، روابط انتظامی و روابط مردم، اینها ضمن چیزهای دیگر آورده شده است. من می‌خواستم بگویم اینها قاطی‌اند، اینها تفکیک پذیر نیستند. آن که علمای روحانیت ما می‌گویند آقا دین و سیاست از هم تفکیک پذیر نیستند و دین بر سیاست و حکومت اشراف دارد، و چون ما متخصص در دین هستیم و ولایت داریم پس باید حکومت هم زیر نظر ما باشد، این را قرآن نمی‌گوید.

در سابق برعکس، سلاطین در قرون وسطی هم همین دعوا را با پاپ‌ها داشتند. رضاشاه هم همین حرف را می‌زد، ناپلئون هم همین حرف را می‌زد. آنها برعکس می‌گفتند حکومت باید بر کلیسا هم تسلط داشته باشد و تسلط آنها بر روحانیت‌شان، بر محفل‌شان، قانون‌شان، مفتی‌شان و مدرس‌شان بوده و همه را به تمام خطه معرفی می‌کردند. در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس و حتی بعد از عثمانی، به هیچ وجه این دو تا، دیانت و حکومت، از هم تفکیک نبوده، با هم مخلوط بوده ولی حاکمیت و آمریت با کی بوده؟، با سیاست و حکومت بوده است.

## دیانت و حکومت\*

(جلسه پنجم)

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ  
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۱</sup>

هفته گذشته صحبت ما یعنی عرایض بنده بیشتر وقت، گیر توجیه و جواب به سئوالات و ایراداتی شد که گرفته شده بود. سئوالات و ایرادات به جا بود و همین باعث شد که جواب آن سئوالات، خودش متن سخنرانی و صحبت بشود. و چون سئوالات موضوعات مهمی بود. در یک جلسه تمام نشد.

قرآن، حکومت یا مدیریت را از حکام ظالم گرفته و به خود مردم برگردانده است جلسه گذشته راجع به سئوالی که آقای دکتر توسلی کرده بودند، و یک مقداری هم آقای مهندس معین فر ایراد کرده و تصور کرده بودند که بنده خواستم بگویم قرآن یا اسلام به جمع و جامعه اهمیت نداده یا توجه نکرده است و اصلاً مسئله حکومت و مدیریت را عامه نمی‌پسندند بنابر این لازم شد توضیحاتی داده شود. توضیحاتی که به گفته‌ی آقای مهندس معین فر خیلی مفید و لازم و روشن کننده بود. حالا امروز

---

\* سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، سخنرانی مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۶۳ در انجمن اسلامی مهندسين که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

می‌خواهم به سؤال آقای مهندس کتیرایی پردازم، و همچنین سؤال یا تکلیفی که آقای مهندس صباغیان تعیین کردند. منتها قبل از آن، برای تکمیل عرایض گذشته و یک مقدار هم تصحیح، تسامح یا غفلت یا خطا و اشتباهی که کرده باشم باید عرض کنم که نه، این طور نیست که قرآن یا اسلام به حکومت اهمیت نداده باشد یا حکومت را اصلاً نفی کرده باشد، بلکه آنچه عرض کردم و می‌باید عرض بکنم و امروز هم در این زمینه توضیح بیشتر می‌آید، این بود که مسئله‌ی حکومت یا مدیریت و امر را قرآن طبق همین آیات و آیات دیگر، از حکام ظالم گرفته و به خود مردم و به خود امت برگردانده است. در آیات داریم که:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

مرحوم طالقانی هم می‌گفت وقتی که به اموال یکدیگر تجاوز کردند یا اصل به باطل رایج شد، در تفسیر این آیه می‌گفت برای رفع امور لازمه‌اش این است که همین طور کارهایشان و اموالشان را به حکام روانه کنند. یعنی این اصل به باطل وسیله و مقدمه می‌شود برای حاکمیت طاغوت. ولی اگر آمدند و انفاق کردند، عشق به مال و پرستش مال بر ایشان حاکم نبود، در لازمه‌ی این مسئله می‌گوید «تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» یعنی دلو دلو مالتان و اختیاراتان و مالیاتان را به حکام ندهید. به این ترتیب حکام و حکومت به آن معنای متداول از بین می‌رود و همچنین اگر بین هم، عوامل دشمنی و دعوا را از بین می‌بردند، قضاوت لزوم نداشت، یعنی دعوایی نبود و «يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»<sup>۲</sup> هم دیگر پیش نمی‌آید «وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»<sup>۳</sup>. اگر شما عبادت خدا را نکردید، بنابراین عبادت دیگران یا عبادت هوای نفس را کرده‌اید، ناچار طاغوت‌هایی پیدا می‌شوند که آنها قاضی شما هستند.

### وقتی هدف جامعه خدا بود،

### مردم حکومت غیر را نفی می‌کنند و حاجت به زرومندان ندارند

استنباط بنده از این آیات و عرضم این بود که دولت در آن قسمت که سیطره دارد، و

۱. بقره (۲) / ۱۸۸: اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید و آن را به رشوت به حکام [ظالم] مدهید تا

[با اعمال نفوذ] بخشی از اموال مردم را آگاهانه به ناروا بخورید.

۲. نساء (۴) / ۶۰: ... حاکمیت طاغوت [و امرای خودکامه] را هم بپذیرند...

۳. نساء (۴) / ۶۰: ... در حالی که به انکار طاغوت فرمان یافته‌اند؛ ...

بیشتر دیکتاتورها یا دیگران و هر جا اینها هستند، بیشتر از همین راه‌ها جلو می‌آیند و می‌گویند ما آمده‌ایم برای اینکه نظم ایجاد بکنیم، رفاه ایجاد بکنیم، و نگذاریم در جامعه ناامنی و بی‌نظمی باشد. بنابراین ما باید پلیس داشته باشیم، قدرت داشته باشیم، دیکتاتور باشیم، و گاهی اوقات برخلاف قانون باید عمل بکنیم. اینها از چه چیز ناشی می‌شود؟ از ناس.

خیلی سابق، در روزنامه کیهان من یک مقاله‌ای نوشته بودم با عنوان «ضریب تبادل مادیات و معنویات»<sup>۱</sup>. شاید هم بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ بود. آن وقت‌ها اصلاً نمی‌شد از این جور مقالات نوشت برای اینکه جامعه آن روزمان، مخصوصاً طبقه‌ی روشنفکر دانشگاهی و درس خوانده، اصلاً معنویات را خیالی و باطل و ترهات و اباطیل می‌دانستند. مادیات و چیزهای محسوس برایشان مهم بود. این مقاله را به این معنا نوشتم که اگر ما بنا به فرض مادیات را اساس بگیریم، مابین معنویات و مادیات یک ضریب تبدلی هست، همان‌طور که مابین کار و حرارت یک ضریب تبدلی هست. در یک جامعه هم نشانه‌اش این بود که فرض کنید چه قدر از بودجه‌ی ما صرف شهربانی و دادگستری و ژاندارمری و این قسمت‌ها می‌شود و چه قدر بودجه ما صرف وزارت بهداشت می‌شود آمار هم داده بودم. حالا اگر طبق نظر فرنگی‌ها مردم مشروب نخورند - حالا خاطر آقای دکتر کاظم یزدی را هم جلو می‌آوردم - اگر سیگار نکشند، اگر آن عمل خلاف را انجام ندهند، چه قدر در بودجه وزارت بهداشت صرفه‌جویی می‌شود و این همه بیمارستان‌ها که علت عمده‌ی امراضش یا امراض مقاربتی یا امراض پرخوری یا امراض روانی یا امراض دیگر است، منشاء اغلب اینها فسادها و عدول از راه خدا یعنی عدم اجرای معنویات است. پس وقتی می‌بینیم معنویات معادل می‌شود و به صورت یک مبلغی درمی‌آید، یک تبدلی مابین اینها هست. این قدر هم معنویات را کوچک نکنیم. حالا در این آیات هم همین است، وقتی که هدف جامعه خدا بود و بین هم بخشش و عطوفت و محبت و انفاق و احسان رواج داشت، مقدار زیادی از آنچه وظیفه دولت است، از بین

۱. «ضریب تبادل مادیات و معنویات» عنوان سخنرانی مؤلف فقید در سال ۱۳۲۳ در حزب ایران است که پس از تدوین برای اولین بار توسط آقای سید هادی خسروشاهی و به وسیله‌ی کتاب‌فروشی سروش در تبریز انتشار یافته است. از چاپ این اثر در روزنامه‌ی کیهان اطلاعی در دست نداریم. این اثر اکنون در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

می‌رود و بعد هم، عوض اینکه دیگری بر آنها حکومت کند خودشان هستند که بر خودشان حکومت می‌کنند، و حکومت غیر را نفی می‌کنند و حاجت به دیگران و زورمندان ندارند. در نفی حکومت، البته یک مرآمی هست به نام آنارشیست که آنارشیست‌ها به دلایلی که خودشان دارند، می‌گویند اصلاً نباید حکومت باشد. در اینجا، عرض و استنباط بنده هم از این آیات این نبود که باید آنارشیست باشد، اصلاً حکومتی نباشد، قدرتی نباشد، نظامی نباشد، و به طریق اولی مدیریت نباشد؛ برعکس باید مدیریت باشد، اما «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ». عمل خودشان باید باشد، دیگری و غیر نباید بر آنها حکومت کند. حکومت غیر، حالا می‌خواهد فتودال باشد، کمونیسم باشد، فاشیست باشد یا ولایت فقیه باشد، آن وجود نداشته باشد، خودشان بین هم این کار را بکنند. آن وقت خودشان، البته بر حسب پیشرفت امور و توسعه و تفصیل، باید آن دستگاه شورایی شان و دستگاه مدیریت شان وسیع تر هم بشود.

#### اسلام و قرآن می‌گوید خودت انفاق کن و خودت زکات را بده

آقای مهندس کتیرایی حرفشان این بود که انفاق یک وجه و یک نقش است یک وجه و یک نقش دومی هم دارد که قاعدتاً منظوشان مسئله‌ی امنیت و اداره‌ی اجتماع عمومی است. آن دیگر نمی‌تواند نقش دومش آزاد باشد، آزادانه باشد که هر کسی «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۱</sup> آنجا ایجاب می‌کند قدرتی که از طرف جامعه است بیاید و مالیات و عوارض را وصول کند. این وظیفه دولت است. پس دولت از بین نمی‌رود. بنده عرض می‌کنم که انفاق همه‌اش قابل حذف نیست، از جمله نفقه زن قابل حذف نیست، نفقه را باید داد. زکات را هم باید داد.

اما اسلام و قرآن برخلاف سیستم‌های غربی و شرقی اروپا- فرق نمی‌کنند- می‌گوید خود شخص برود و آن را بدهد نه اینکه جامعه و دستگاه به زور از او بگیرد. کما اینکه می‌دانیم مثلاً حضرت امیر در نامه به مالک اشتر مخصوصاً تأکید می‌کند وقتی که به فلان شهر یا فلان قریه می‌روی، چادر و اردو را داخل شهر نزن، بیرون شهر بزن، و بعد آنجا ندا بده «أَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ» من از طرف امیرالمؤمنین اینجا آمده‌ام آیا پیش شما وجوهاتی الهی هست که بدهید؟ خودشان بیاورند بدهند و مبادا کسی توی طویله و آغلشان طوری برود که حتی گوسفندان بترسند یا به روی

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : ... از آنچه روزیشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

گوسفندان را چاق و لاغر بکنی، هر چه خودشان دادند قبول کن. اگر گفتند سال آفت بوده و ما چیزی نداریم تو به همین گفته‌ی آنان اکتفا کن. ببینید، چه قدر فرق است بین دستور حکومتی علی و آنچه جاری و ساری هست. بنابراین یک اصل در این است که چنین نباشد. اهل اجبار نباشد ولی چون گفته شده «أمرهم شورى بينهم» ممکن است وقتی دور هم جمع می‌شوند برای اداره امورشان، برای راه‌سازی‌شان و خانه‌سازی‌شان و جلوگیری از سیل و موضوعاتی که بیشتر مدیریتی است و آقای مهندس معین فر هم گفتند، ایجاب بکند که عوارض نوسازی بگیرند، حق نواقل بگیرند. وقتی خود جامعه خواست، و خودشان آمدند و تصمیم گرفتند، خوب بله، باید پردازند. آن از مقوله شخصی است که باید بدهد و همه در راه خدا است، این در راه اجتماع است و به قول ژان ژاک روسو این «یک قرارداد اجتماعی» است، اجتماع است و تعهد هم شده است، باید بدهند، اینها جزء وظایف آمده است.

#### نبوت از خدا و وحی و جبرئیل نشأت می‌گیرد

#### و ولایت یا حکومت، یک سره از خود مردم است

یک نکته دیگر که آقای مهندس کتیرایی گفتند و البته نکته‌ی حساسی است این که اعتماد به نفس حکومت با تکامل نمی‌خواند. حالا توضیح این را من ضمن توضیح و جواب سؤال آقای مهندس صباغیان که ایشان گفتند ادعای روحانیت این است که ما باید مجری شرع باشیم، پس شرع انور باید قدرت داشته باشد. این منطقی آنهاست، و برای اشاعه اسلام، مثال از حکومت انبیاء و پیغمبر می‌آوردند. بنابراین، به این دلیل است که آنها می‌گویند باید قدرت داشته باشیم چون ما مجری حق هستیم. این سؤال، کاملاً بجاست و اصلاً اساس سرگذشت و سرنوشت روحانیت همین جا است. این استدلال و این طرز تفکر که امروز هم دارند. آقای بسته‌نگار هم از نظر فقها و علمای سابق راجع به مسئله حکومت و از کتاب «تشیع و مشروطیت ایران» تألیف آقای دکتر عبدالهادی حائری که نوهی مرحوم حاج آقا شیخ عبدالکریم حائری است، در اینجا صحبت کرد که کتابی عالی است، یعنی این کتاب، این طرز تفکر را که امروز هم حاکم است، واقعاً خیلی خیلی خوب تجزیه و تحلیل می‌کند. البته مثل اینکه در آن کتاب اسمی از ولایت فقیه نبرده است ولی همین سؤال که آقای مهندس صباغیان کردند و این را درباره‌ی علمای صدر مشروطیت که رهبرشان شیخ فضل‌الله نوری است، این طرز فکر و استدلال‌های شیخ فضل‌الله نوری را خیلی قشنگ می‌بیند.

همه‌اش هم نباید گفت سوءنیت بوده، واقعاً یک طرز فکر و طرز برداشت خاص است و حتی خود نائینی هم که طرفدار آزادی و مشروطیت و پایه‌گذار است این طرز فکر را خیلی قشنگ تجزیه و تحلیل می‌کند، و اصلاً این کتاب به خاطر شناساندن و تجزیه و تحلیل کردن این طرز فکر توسط نائینی نوشته شده است.

نائینی هم همین عقیده را دارد، همین که آقای مهندس صباغیان از قول ایشان می‌گوید این طرز فکر هست که ما اصلاً کاری به او نداریم. کار ما حرفی است که ابوبکر و عمر و عثمان می‌زدند، اینها هم همان را می‌گویند. آن‌ها می‌گفتند ما خلیفه‌ی رسول‌الله هستیم و چون خلیفه‌ی رسول‌الله هستیم باید این کارها را انجام بدهیم. اما این‌ها، چون کلمه‌ی خلافت در تشیع منفور شده، کلمه‌ی خلافت را نمی‌آورند، فقاقت را می‌گویند و در واقع اگر فرصت باشد و آقای مهندس کتیرایی اجازه بدهند در جلسه‌ی بعد توضیح می‌دهم. اصلاً پیدایش روحانیت روی همین است که می‌گویند من وظیفه دارم، موظفم یا رسالت دارم و مأمور ادامه‌ی راه انبیاء هستم. تداوم راه انبیاء از اینجا ناشی شده است. همه‌ی این مشاغل در صدر اسلام نبوده و رفته‌رفته درست شده است. سنی‌ها تحت عنوان خلافت این را درست کردند و شیعه‌ها و در دنیای شیعه‌ی بعد از ائمه، و به استناد بعضی روایات و آیات تحت عناوین دیگر. سرگذشت روحانیت توأم است با همین طرز فکر، یعنی این استدلال حاکم است. حتی نائینی طرفدار مشروطه و دموکراسی و لیبرالیسم هم، باز روی همین طرز فکر می‌آید. نائینی منکر این نیست که مثلاً اداره مملکت نباید به دست فقها باشد آن هم عمقش همین است، و فقها این اجازه را می‌دهند که کلاهی‌ها به نمایندگی از طرف مردم انتخاب شوند و آنها این کارها را بکنند. خود نائینی هم که طرفدار قانون اساسی بوده، برای فقها و علما حق و توقایل می‌شود ولی این نظر را دارند. این خودش جای بحث است، جالب اینکه ما نشان بدهیم که چگونه این طرز فکرها اصلاً روحانیت را با همه‌ی منافع و انحصارات و ادعاها و مقام و موقعیتش به وجود آوردند. بعد از اینکه روحانیت به قدرت رسید و این منظورش را که حالا می‌بینید عملی کرد و به کرسی نشاند، همین سرنوشتش را معین می‌کند و سرنوشت روحانیت از اینکه الان به قدرت رسیدند و به عقیده خودشان دارند مأموریتشان را به تمامه انجام می‌دهند، این است که سرنوشت آنها را معین می‌کند.

حالا بجاست که این مسئله رسیدگی شود که آیا این استدلال صحیح است یا صحیح



نیست. همان طور که عرض کردم به طور استثنایی و عارضی عده‌ای از انبیاء آمده‌اند و این دو فونکسیون را انجام داده‌اند، ولایت که همان حکومت است، فونکسیون ولایت و فونکسیون امامت یا نبوت، این دو را انجام داده‌اند و بین اجرای این دو فونکسیون کاملاً اختلاف است. یکی یکسره نشأت از خدا و از وحی و جبرئیل می‌گیرد و پای بشر هیچ در آن نیست، و دیگری برعکس از خود مردم نشأت می‌گیرد و از طریق مشورت با آنها می‌باشد. تازه در آن سه مورد استثناء هم باید دید که آیا چنین وظیفه‌ای را خود پیغمبر به دیگری واگذار کرده که کسی دیگر انجام بدهد و یا نه؟ این است که یک قدری به آیاتی برمی‌گردم که آن دفعه مطرح شد. ببینید از نظر صرفی نحوی یک نکته‌ای هست. از آن وارد می‌شویم در آیه:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»<sup>۱</sup>

در عبارت «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» دو دفعه ضمیر «هُمْ» می‌آید و جمعاً در این مجموعه آیات ده بار یا دوازده بار ضمیر «هُمْ» هست. «هُمْ» یا «هِمْ»، آنجا که به صورت مضاف‌علیه است «هِمْ» شده و آنجا که فاعل است «هُمْ» شده، و نگاه که بکنیم آنجاهایی که مثلاً خواندن نماز یا صبر یا عفو و بخشش است که طرفش خدا است آنجا «هُمْ» ندارد «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ». اما آنجا که روابط بشری است:

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۲</sup>

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»<sup>۳</sup>

**در هیچ آیه‌ای از قرآن به پیغمبر اجازه و دستور حکومت و الزام و اجرا نیامده است** آنجا که موضوع به جامعه‌ی انسانی برمی‌گردد، آنجا همی ضمیر «هُمْ» می‌آید. یعنی این مربوط به خود انسان‌هاست، اما آن یکی با خدا است. «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»، اتفاق یک عملی است که مربوط به روابط بین انسان‌هاست. مثلاً شما از مال خودتان

۱. شوری (۴۲) / ۳۸ : و آنان که [دعوت] صاحب‌اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و

امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

۲. شوری (۴۲) / ۳۷ : و [نیز برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی‌شرمی‌ها کنار می‌گیرند و آن‌گاه که به خشم درمی‌آیند، گذشت می‌کنند.

۳. شوری (۴۲) / ۳۹ : و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار می‌گیرند، باری می‌جویند [و به دفاع برمی‌خیزند].

به‌بنده می‌دهید یا بخششی که بین هم انجام می‌شود، یعنی عفو و گذشتی که می‌کنیم. در این نکته دو دفعه «هُم» آمده و نشان می‌دهد که این امر جمع حکومت و مدیریت و صدارت است. این مال خودشان است، امر مربوط به آنهاست، مربوط به غیر نیست، مربوط به خدا نیست. یک دفعه «أَمْرُهُمْ» اینجا آمده بعد «شُورَى» شورا باز مشورت مابین انسان‌هاست، باز روابط فی مابین است. «بَيْنَهُمْ» هم که کاملاً معلوم است. از این آیات و آیات دیگر چنین برمی‌آید که حکومت مسئله‌ای است متعلق به مردم، و از آن مردم است، و چیزی نیست که خدا در اینجا دخالت بکند یا امر برای خدا باشد، مربوط به خود آنهاست. بنابراین خود آنها باید تصویب کنند که چه حکومتی می‌خواهند، چه نوع دولتی می‌خواهند، چه مسئله‌ای را می‌خواهند بین خودشان حل بکنند. و همان‌طور که می‌دانید برای این موضوع خیلی بحث شده و در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، به خود پیغمبر اجازه و دستور حکومت و الزام و اجرا نیامده است. اگر بنا بود حکومت جزو دین باشد و رأس دین هم پیغمبر باشد، باید درباره‌ی حکومت هم چیزی گفته می‌شد. اما می‌بینیم بزرگ‌ترین هدف همان رسالت پیغمبر است. می‌بینیم، خدا دائماً پیغمبر را منع می‌کند که تو وکیل آنها نیستی، تو مصیطر نیستی، تو مسئول اینها نیستی، اگر خدا می‌خواست اینها را امت واحد قرار می‌داد، به تو مربوط نیست، حتی غصه‌ی این‌ها هم نخور، چه برسد که اکراه و اجبار باشد. و آنچه که تو باید بکنی - همان‌طور که می‌دانید و خیلی هم بحث شده - از راه مسالمت و از راه انزار است و بشارت دادن و ابلاغ اینکه:

«مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»<sup>۱</sup>

در جلسه گذشته آقای بختیارنژاد باز به این آیه استناد کرد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ  
النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۲</sup>

که در واقع بیان‌شان این‌طور است که رسولان آمدند برای اینکه قسط را بر مردم تحمیل بکنند. چون ایشان این‌جوری تعبیر می‌کردند، در صورتی که واضح است خود مردم باید قیام به قسط بکنند، نه اینکه من بیایم آقایان و سایرین را وادار بکنم

۱. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد ...

۲. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

که شما باید به قسط عمل نکنید. چون ایشان از اینجا می‌خواست استنباط بکند پس جنگ و اجبار وجود دارد تا مردم به قسط عمل نکنند. اگر بنا بود جنگ الزامی باشد خود پیغمبر این کار را می‌کرد. خدا به او نمی‌گفت: «مَا عَلَيَّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» تو فقط ابلاغ بکن.

### امر به معروف از راه‌های مسالمت‌آمیز است

و آن وقت آن جایی هم که موضوع تجاوز به جامعه می‌آید، آنجا که در یک جامعه نباید تجاوز به دیگران باشد، یعنی تجاوز به معنی نحوی و لغوی‌اش، نه تجاوز به معنای سیاسی، یعنی تجاوز از حد خودشان به معنای روان‌شناسی، در آنجا امر به معروف است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>

امر به معروف از تمام راه‌های مسالمت‌آمیز است، و این عجیب که در قرآن اسم «سُلْطَان» می‌آید که همه تسلط با زور و قدرت است. ولی همه‌جا، چه در مورد موسی در برابر فرعون، چه در جاهای دیگر، سلطان به معنای بی‌نه است. یعنی تو به لحاظ فکری و استدلالی و تجربی باید بر او تسلط داشته باشی. یعنی انبیاء و همچنین آمرین به معروف و ناهیان از منکر از این راه باید بیایند و حرفشان را پیش ببرند و نتیجه‌گیری بکنند. بنابراین وقتی پیغمبران چنین مأموریتی نداشتند که مجری الزامی یک امری باشند، بلکه باید ابلاغ‌کننده و تعلیم‌دهنده باشند که در خود آیه بعثت هم همین است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۲</sup>

که این هم با زور نیست و با توجه به اینکه از راه زکات دادن و انفاق «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» است. البته توی مکتب‌خانه‌ها و بعضی مدارس چوب و فلک بود و الاً اصولاً تعلیم کتاب و حکمت بیش نیست. بعضی حکمت را هم به معنای رسوم و

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۴: باید از میان شما گروهی باشند که به نیکویی فرا خوانند و به رفتار شایسته فرمان دهند و از ناپسند بازدارند؛ و اینان رستگارند.

۲. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی اشکاری بودند.

روش اداره و مدیریت دینی گرفته‌اند که باز هم رسول تعلیم می‌دهد. بنابراین وقتی تعلیم داد آن مسئله‌ای که من باید مجری باشم و برای اجرا احتیاج به قدرت دارم حرف غلطی است. این حرف کاملاً برخلاف اصول قرآن است، تو نباید اجبار بکنی که احتیاج به قدرت داشته باشی، قدرت تو همان سلطان قرآن است، سلطان قرآن هم همه جا بیّنات است. موسی تجربه می‌کند و جلوی فرعون نشان می‌دهد، بفرما، این عصای من بین چی می‌شود، یا خبر از چیزهای دیگر می‌دهد. بنابراین جانشین پیغمبر هم به این قدرت احتیاج ندارد.

### پیغمبران برای چه چیز آمدند؟

حالا مطلب دیگری که در اوایل این جلسات عرض کرده بودم و در سئوالات آقایان هم تا حدودی این است که ببینیم پیغمبران برای چه چیز آمدند؟ بالاخره برای چه کاری آمدند؟ آیا آن‌طور که آقای بختیارنژاد می‌گوید آمدند برای اینکه مردم را به جنگ و دارند یا آن‌طور که این‌ها می‌گویند شیطان را از راه زور از بین ببرند. نه، از راه ابلاغ یا آن طوری که آن دفعه هم عرض کردم، چه خیلی از مؤمنین معتقد به دین، و با حسن نیت، و چه کسانی که اعتقاد زیاد به دین و بهشت و جهنم ندارند ولی پیغمبران را یک عده‌ای از مصلحین اهل خیر و خدمت به جامعه‌ی بشریت می‌دانند، و می‌گویند خواسته‌ی پیغمبران از جمله این است که مردم روابطشان روابط عادلانه باشد، عدالت برقرار باشد، تجاوز و تعدی به همدیگر نکنند، وظایف خودشان را بشناسند، بینشان محبت و صمیمیت باشد تا امنیت برقرار باشد، سلامت برقرار باشد، تا راه و آسایش برکت و ترقی باشد. خوب، این یک تزی در برابر این سؤال است. حالا ببینیم قرآن چه جواب می‌دهد. قرآن جوابش خیلی روشن است و جواب را در همان روز طراحی انسان می‌دهد. در جلسات «بازگشت به قرآن» به‌طور مفصل خدمتتان تصدیق داده‌ام. در آنجا وقتی آدم و زوجه‌اش را برای زندگی روانه‌ی بهشت می‌کنند، ثابت می‌شود که این‌ها لیاقت بهشت را ندارند چون:

«وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»<sup>۱</sup>

چون عزم کافی در آن‌ها نیست و آن کار خلاف را می‌کنند. به قول تورات آدم رُو در روی حوا می‌ایستد، ولی قرآن به آدم نسبت می‌دهد نه به زوجه‌اش. آنجا می‌گوید بروید گم شوید، اینجا جایتان نیست، سقوط کنید:

۱. طه (۲۰) / ۱۱۵: ... و پای مردی در او نیافتیم.

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً»<sup>۱</sup>

هر چه قدر می خواهید از اینجا پایین بروید، بعدش چی؟

«فَأَمَّا يَا تِيبَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

که «فَأَمَّا يَا تِيبَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى» اگر از جانب من راه‌نمایی برای شما آمد- یعنی همان پیغمبران- پیروی کنید. آیات دیگری هم در این زمینه هست، ما پیغمبرانی می‌فرستیم که شما را هدایت بکنند. آن وقت کسی که تبعیت بکند، هیچ غم و غصه‌ای هم ندارد، گرفتاری و حزن هم ندارد.

اما هدایت چی است؟ با توجه به توضیحاتی که دادم، هدایت در قرآن یعنی هدایت به سوی خدا. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۳</sup> که در سوره‌ی حمد (۱) می‌گوئیم. این به دلایلی است که در آن بحث بنده آورده بودم.

«يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۴</sup>

و آیات زیاد است که نشان می‌دهد هدایت یعنی رفتن به سوی خدا، و آخرش هم می‌شود آخرت. در سوره لیل (۹۲) می‌فرماید:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»<sup>۵</sup>

خداوند می‌گوید هدایت به عهده‌ی ما است همان که به بنی‌آدم می‌گوید: «فَأَمَّا يَا تِيبَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى». در این جا و در این سوره، به بنی‌آدم می‌گوید «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»، هدایت به عهده‌ی ماست. و ما متعهد به هدایت هستیم «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ». آنکه مال ما است یکی آخر است که آخرت می‌آید: «إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ»<sup>۶</sup>، «وَإِلَى الْمَصِيرِ»<sup>۷</sup> نهایت همین است، پیش ما است. مبداء هم ما هستیم، این وسط خودتان هستید، یعنی

۱. بقره (۲) / ۳۸: گفتیم: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید...

۲. بقره (۲) / ۳۸: و هرگاه از جانب من ره‌نمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۳. فاتحه (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۴. بقره (۲) / ۱۴۲: ... هر که را بخواهد [و شایسته ببیند] به راه راست هدایت می‌کند.

۵. لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳: البته هدایت بر عهده‌ی ماست. و دنیا و آخرت در اختیار ماست.

۶. مریم (۱۹) / ۴۰: ... به پیشگاه ما باز گردانده می‌شوند.

۷. حج (۲۲) / ۴۸: ... و سرانجام در پیشگاه من است.

اینجا همان‌طور که پیغمبر می‌گوید: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»<sup>۱</sup> دنیا یک مزرعه و کشتزاری برای آخرت است که در این مزرعه و در این صحنه:

«وَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup>

یا در اول سوره کهف (۱۸) است:

«وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا»<sup>۳</sup>

که آنچه بر زمین گذاشتیم آرایشی بیش نیست، «صَعِيدًا جُرُزًا»، خشک و بی‌گیاه می‌شود. یعنی همه‌ی این دنیا و این زمین، با ازدواجتان، با دعواها، با معاملاتتان، کسبتان، تمام اینها رفتنی است. و همان‌طور که دیدیم:

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»<sup>۴</sup>

و آنچه نزد ما است بهتر است. یعنی همه‌ی اینها وسایلی هستند برای اینکه شما به طرف ما بیایید، و خوب هم بیایید و به بهشت بروید. این برنامه‌ی انبیاء است. انبیاء برای این آمده‌اند که ما را متوجه خدا و متحرک به سوی خدا و راهی به بهشت و به آن سعادت جاویدان عقبی بکنند. این وسط با ماست. بنابراین برخلاف حیوانات یا نباتات که خدا همه‌ی لوازم را به آنها می‌دهد، انسان عمداً عاجز، ضعیف، نادان و گرفتار خلق شده و آن وقت خدا آمده یک مانعی را، یک مدعی را، و یک دردسری هم برایش فراهم کرده، شیطان؛ که او بیاید اغوا بکند، که چی بشود؟ اما در این گیرودار، و در این وضع، مختارش هم کرده که این وسط اراده‌اش را به کار بیندازد. پس همه چیز به عهده‌ی خود ما است. ببینید، قرآن این اندازه توصیف و تجلیل از علم می‌کند و آنجا می‌گوید:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۵</sup>

کی از من می‌ترسد علما. و باز می‌گوید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۶</sup>

۱. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

۲. انبیاء (۲۱) / ۳۵: ... و شما را برای آزمایش به [حوادث] نیک و بد مبتلا می‌کنیم، و آنگاه به پیشگاه ما باز گردانده می‌شوید.

۳. کهف (۱۸) / ۸: [سرانجام] هر چه روی زمین است به صورت خاکی خشک و بی‌گیاه در می‌آوریم.

۴. تغابن (۶۴) / ۱۵: اموال و فرزندان فقط [وسیله‌ی] آزمایشند؛ ...

۵. فاطر (۳۵) / ۲۸: از میان بندگان خدا، تنها دانشوران از [محاسبه] خدا نگرانند؛ ...

۶. زمر (۳۹) / ۹: ... آیا اهل دانش با جاهلان یکسانند؟ ...

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

همه‌اش صحبت از علم و دانش است. ولی آیا ما آماده‌ی استناد و استفاده از اغلب آیات و قرآن که در زمینه‌های مختلف داریم هستیم؟

«لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»<sup>۲</sup>

در این جا صحبت قرآن از ریاضیات است، صحبت از جغرافیا است. در همین آیه فاطر (۳۵) / ۲۸ که می‌فرماید: «يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۳</sup> علوم طبیعی هست، بیولوژی هست، ایدئولوژی هست و همه‌ی این علوم در آن هست. در بسیاری از آیات قرآن که به فراوانی درباره‌ی هیئت هست، هواشناسی هست، جامعه‌شناسی هست، روان‌شناسی هست، از علوم مختلف هر چه بخواهی هست، علم سیستم هم در آن هست، «كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا»<sup>۴</sup>. قرآن یک سیستمی است که متشابهات دارد، محکومات دارد، ظاهراً با هم اختلاف دارند ولی یک کلیت و یک سیستم است که آن سیستم را آنها که «رَاكِعُونَ فِي الْعِلْمِ» هستند، تازه آنها هستند که می‌فهمند. آیا در قرآن یک کلمه آمده که بخواهد ریاضیات یاد بدهد، یک کلمه آمده زیست‌شناسی یاد بدهد، یک کلمه آمده زمین‌شناسی یاد بدهد؛ هیچ جا یاد نداده، اینها را ما باید خودمان برویم و یاد بگیریم. قرآن می‌گوید:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»<sup>۵</sup>

می‌گوید، در زمین سیر کنید و عبرت بگیرید. این می‌شود علم تاریخ. وقتی قرآن می‌گوید: «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» آیا ریاضیات تدریس می‌کند؟ نه، یک شاخص‌هایی به دست می‌دهد. مثل کشتی که در یک دریایی هست، از این بندر راه افتاده باید به یک بندر دیگری برسد. اما قبلاً روی نقشه به ناخدا یک جاهایی را یاد می‌دهند که اگر می‌خواهی از بندر خارج شوی، شاخص‌هایی روی نقشه هست، گدار اینجاست، بقیه‌اش با خودت است. اگر در اسلام و در ادیان یک سلسله احکام و شاخص‌هایی راجع به زندگی دنیا آمده مثل ارث، طلاق، مصارف انفاق که به‌این سبیل

۱. فصلت (۴۱) / ۳: ... به صورت قرآنی بر زبان تازی برای اهل دانش.

۲. یونس (۱۰) / ۵: ... تا [با تغییر وضع ماه] شمار سنوات و حساب [ایام] را بدانید؛ ...

۳. فاطر (۳۵) / ۲۸: ... از میان بندگان خدا، تنها دانشوران از [محاسبه] خدا نگرانند؛ ...

۴. آل عمران (۳) / ۷: همه‌ی کتاب از جانب صاحب اختیار ماست؛ ...

۵. انعام (۶) / ۱۱: بگو: جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود...

بدهید به یتیم بدهید، به رَحِم یا خویشاوندان بدهید این‌ها برای هدایت است. یا:

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»<sup>۱</sup>

می‌گوید ربا نخورید حرام است، ولی خرید و فروش حلال است. این‌ها در حکم همان گذار و آن صخره‌ها و محل‌های طوفان و گرداب‌هاست. چون هدف این است که بنده آزاد و مختارم و خدا را بندگی می‌کنم تا به سوی خدا بروم. شیطان هم هست، من هم نادان هستم، خدا می‌خواهد مرا هدایت بکند و بعد هم تربیت من و تعالی من و حرکت من به سوی اوست.

«وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup>

باید با همین درگیری‌های مدرسه و درس و کسب و کار و ازدواج و دفاع از خود و دفاع از حریم مسجد و... باید انجام بشود. این دنیا همان مزرعه و آزمایش‌هایی است که من بشر حیران، و من بشر مختار باید در آن آدم بشوم، یعنی به طرف خدا بروم. این‌ها یک سلسله شاخص‌هایی است که به ما گفته اما بقیه را نگفته است. مثلاً به ما گفته شراب نخورید، برای اینکه شیطان می‌خواهد بین شما عداوت کند.

---

۱. بقره (۲) / ۲۷۵: درحالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...  
۲. انبیاء (۲۱) / ۳۵: و شما را برای آزمایش [به حوادث] نیک و بد مبتلا می‌کنیم؛ و آن‌گاه به پیش ما باز گردانده می‌شوید.



## نمايه آیات

		<b>الف</b>	
۳۴۳	إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ، مريم (۱۹)/۴۲		
۱۱۶	إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمٌ، بقره (۲)/۱۳۱	۲۲۶	آخَرِينَ مِنْهُمْ، جمعه (۶۲)/۳
۱۳۵	إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ، نمل (۲۷)/۷	۴۳۱	آمَنُوا وَعَلِيَ رَبِّهِمْ، شوری (۴۲)/۳۶
۲۱۱	إِذْ قَالَتِ امْرَأَةٌ، آل عمران (۳)/۳۵	۳۷۵	ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ، حدید (۵۷)/۲۷
۱۳۱	إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ، نازعات (۷۹)/۱۶	۳۹۴	إِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا، بقره (۲)/۲۴۶
۱۹	إِذْ يَعْشَى السَّدْرَةَ مَا يَعْشَى، نجم (۵۳)/۱۶	۲۲۰	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا، بقره (۲) / ۳۰
۲۸۸	إِذْ يَعْشِيكُمُ النَّعَّاسَ، انفال (۸)/۱۱	۱۱۹	أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ، هود (۱۱)/۷۳
۵۶	إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، انفطار (۸۲)/۱	۳۰۳	أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا، نحل (۱۶)/۱
۵۴	إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ، والفَتْحُ، نصر (۱۱۰)/۱	۱۵۳	اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا، اعراف (۷)/۱۳۸
۱۷۹	إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ، اسراء (۱۷)/۷۶		أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا، بقره (۲)/۲۷۵
	أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَعَنِي، نازعات (۷۹)/۱۷ و	۵۰۰، ۴۴۹	
	طه (۲۰)/۲۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۷۸، ۴۰۲	۶۰	ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، غافر (۴۰)/۶۰
	أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ، طه (۲۰)/۴۲، ۱۳۳، ۲۸۷	۱۳۳	إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيَّ أَمْرًا، طه (۲۰)/۳۸
	أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَعَنِي، طه (۲۰)/۴۳، ۱۳۴	۲۸۸، ۱۹۶	إِذْ تَسْتَعْجِلُونَ رَبَّكُمْ، انفال (۸)/۹
	أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ، ماعون (۱۰۷)/۱، ۵۵	۱۳۳	إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ، طه (۲۰)/۴۰
	اسْأَلْكَ يَدَكُ فِي، قصص (۲۸)/۳۲، ۱۳۶	۱۳۲	إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ، طه (۲۰)/۱۰
	اشْتَدُّ بِهِ أَرْزَى، طه (۲۰)/۳۱، ۱۳۳		إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، مائده (۵)/۱۱۰
	أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، نساء (۴)/۵۹	۲۸۹، ۱۵۷	
	۳۳۸، ۳۲۵، ۳۲۴	۱۰۸	إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، ص (۳۸)/۷۱
	اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ، اعراف (۷) / ۵۹ یا ۶۵	۳۴۳، ۱۱۴	إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ، انبياء (۲۱)/۵۲

٥٥	الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، علق (٩٦)/٤	يا ٧٣ يا ٨٥، هود (١١)/٥٠ يا ٦١ يا ٨٤ و
٢٣٨، ٢٤٤	الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، ليل (٩٢)/١٨	مؤمنون (٢٣) / ٢٣ يا ٣٢ ٢٢٣، ٢٨٤
٣٦٢، ٤٤٦	الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ، فجر (٨٩)/١٢	اعلموا انما الحياة الدنيا لعب، حديد (٥٧)/٢٠
٣٥٠، ٤١١	الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا، بقره (٢)/٢٧٥	٢٣٨، ٢٤١
٤٤٧	الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ، مائده (٥)/٥٥	أفأنت تكفره الناس، يونس (١٠)/٩٩
٣١٨	توبه (٩)/٧١، نمل (٢٧)/٣ و لقمان (٣١)/٤	أفعبادنا يستعجلون، شعراء (٢٦)/٢٠٤
	الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ، آل عمران (٣)/١٣٤	أفتمارونه علي ما يري، نجم (٥٣)/١٢
٢٤١، ٣٦٧		أفرايت إن متعناهم، شعراء (٢٦)/٢٠٥
٣٤٢	الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتَ آيَاتُهُ، هود (١١)/١	أفلا يتدبرون القرآن ولو كان، نساء (٤)/٨٢
٤٤٣	الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فاتحه (١)/٣	٨٥، ٩٩، ٢٣٠
٧٢	الرَّحْمَنُ، رحمن (٥٥)/١	أفلم يهد لهم كم أهلكنا، طه (٢٠)/١٢٨
٥٦	القَارِعَةُ. مَا الْقَارِعَةُ، قارعه (١٠١)/١ و ٢	أقرأ باسم ربك الذي، علق (٩٦)/١
٣٠٨	اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، نور (٢٤)/٣٥	أقرأ وربك الأكرم، علق (٩٦)/٣
٤٠٨	اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ، رعد (١٣)/٢٦	ألا ترز وازرة ووزر أخري، نجم (٥٣)/٣٨
١٠٣	اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ، شورى (٤٢)/١٣	ألا تطعوا في الميزان، رحمن (٥٥)/٨
٣١١	أَلَمْ تَرَ إِلَيَّ الْمَلَا مِنْ، بقره (٢)/٢٤٦	٣٥٣، ٤١٦
٣١٦، ٣٤٧، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٧، ٤٠٥		ألا تعبدوا إلا الله، هود (١١)/٢
٤٦٩	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ، ابراهيم (١٤)/٢٤	إلا عبادك منهم، حجر (١٥)/٤٠
١٧٧	أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، انشراح (٩٤)/١	ألا له الخلق والأمر، اعراف (٧)/٥٤
٩٦	أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، غافر (٤٠)/٥٠	إلا من أتى الله بقلب، شعراء (٢٦)/٨٩
١٧٥	أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، ضحى (٩٣)/٦	إلا من ظلم ثم بدل حسنا، نمل (٢٧)/١١
٣١٩	الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ، حج (٢٢)/٥٦	ألا تعبد إلا الله ولا، آل عمران (٣)/٦٤
	النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ، احزاب (٣٣)/٦	أحمد لله رب العالمين، فاتحه (١)/٢
٣٣٨، ٣٨١		الذي أنقض ظهرك، انشراح (٩٤)/٣
		الذي خلق الموت، ملك (٦٧)/٢
		الذي خلقني فهو، شعراء (٢٦)/٧٨

- ١٤٦ ٤٤/(١٠) يونس، إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ، ٢٣٧ ٥٦، ٥٥ ١/(١٠٢) تكاثر، أَهْلَاكُمْ التَّكَاثُرُ،  
 ٣٢٦ ٥٨/(٤) نساء، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ، ٢٨٦ ٤٦/(٢٣) مؤمنون، إِلَيَّ فِرْعَوْنُ وَمَلَيْتِهِ،  
 ٤١٠، ٤١٨ ٤٠/(١٩) مريم، إِنَّا لَنُرْجِعُونَهُ، ٤٩٧  
 ٥٨/(٥١) ذاريات، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ، ٤٨٠ ٣/(٥) مائده، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ،  
 ٣٦٠، ٣٧٣، ٤٧١، ٤٧٥ ٣٦/(٥٣) نجم، أَمْ لَمْ يَبْنِئَا بِمَا فِي صُحُفٍ، ١١٨  
 ٩٠/(١٦) نحل، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ، ٨٧ ٣٥/(٧) اعراف، إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ، ٨٧  
 ٥٨/(٤) نساء، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا، ٤١ ١٤٣/(٢) بقره، أُمَّةٌ وَسَطًا، ٤١  
 ٣٣٥، ٣٣٥، ٣٣٥، ٣٣٥، ٣٢٦ ٥/(٤٤) دخان، أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، ٣٠٢  
 ٣٢٦، ٣٢٦ ٣٨/(٤٢) شورى، أَمْرُهُمْ شُورِيَّ، ٣٢٤  
 ٣٥٦، ٤٣١، ٤٣٤، ٤٩٠ ٩/(٤٦) احقاف، إِنَّ أَتْبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَى، ٥٨  
 ١٧/(٢٦) شعراء، أَنْ أَرْسِلَ مَعًا بَنِيَّ، ١٣١  
 ٣٩ / (٢٠) طه، أَنْ أَفْزِيقَهُ فِي التَّائِبَاتِ، ١٣٣  
 ١٣/(٤٩) حجرات، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، ١٣٠، ٤٢٤، ٤٨٠  
 ٦/(١٠٠) عاديات، إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، ٢٣٧  
 ٢/(١٠٣) عصر، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، ٢٣٨  
 ان الحكم الا الله، انعام(٦) ٥٧، ٨٩  
 ٢٠٦/(٧) اعراف، إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ، ٣٤٢  
 ١٥٩/(٦) انعام، إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ، ٣٦٦  
 ١٥/(٢٠) طه، إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادٌ، ١٣٢  
 ٣٦/(١٠) يونس، إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي، ٢٣٤  
 آل عمران(٣) ٣٣، ١٠٣، ١٠٤  
 ٨٧/(٥) مائده، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، ٣٢٧  
 ١١/(١٣) رعد، إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بَقِيَ، ٣٦٦  
 ١٠٦/(٣٧) صافات، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ، ٤٠٨، ٤٤١، ٤٦٣

٤٩٨	إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ، فاطر (٣٥)/ ٢٨	٤٢٥	إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً، انبياء (٢١)/ ٩٢
١٧٨	إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا، طه (٢٠)/ ١٤ ١٣٢، ١٧٨	١٩١	إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، نجم (٥٣)/ ٤، ١٩، ١٩١
١١٤	إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا، هود (١١)/ ٤٨	١٤٣	إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ، طه (٢٠)/ ٧٣
	إِنَّهُ لَا يُجِبُّ الْمُسْرِفِينَ، انعام (٦) / ١٤١ يا	٢٣٢	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، يوسف (١٢)/ ٢
٣٢٧	اعراف (٧) / ٣١	١١٨	إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا، نساء (٤)/ ١٦٣
٢٠٥	أَلَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ، هود (١١)/ ٣٦	١١٩	إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمْتًا، ممتحنه (٦٠)/ ٤
٣٠٥	إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابُهُمْ، هود (١١)/ ٨١	٨١	أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، قصص (١٨)/ ١١٠
١٢٥	إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ، يوسف (١٢)/ ٩٠	٣٢٢	إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ، حجرات (٤٩)/ ١٣
١٣٧	إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ، قصص (٢٨)/ ٣٠	١٨٢	إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، حجر (١٥)/ ٩٥
	إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ، طه (٢٠)/ ١٢، ١٣٢،		إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بقره (٢) / ١٥٦
٤٠١، ١٣٧		٤٤٤، ٤٤٠	
٢٨٠	إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/ ٣٠	١٦٠	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ، حجر (١٥)/ ٩
١٢٠	إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ، يوسف (١٢)/ ٤	٢٣٠، ١٨٢	
١٥٥	إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي، مريم (١٩)/ ٣١	١٤٣	إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ، شعراء (٢٦)/ ٥١
	إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ، انعام (٦)/ ٧٩	٨٨	إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ، كهف (١٨)/ ٧
١٩٨، ١١٥، ٤٥		٢٩٧	إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا، نوح (٧١)/ ٢٧
١١٢	أَهْبِطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ، طه (٢٠)/ ١٢٣	١٣٣	إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا، طه (٢٠)/ ٣٥
	أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، فاتحه (١)/ ٦	٤٦٨	إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا، بقره (٢)/ ٢٧٥
٤٩٧، ٤٤٣			إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ، شورى (٤٢)/ ٤٢
٢٢٨	أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ، اسراء (١٧)/ ٩٢	٤٣٣، ٣٥٤	
٣٤١	أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ، اعراف (٧)/ ١٧٣	٣٢٢	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، حجرات (٤٩)/ ١٠
٢٢٨	أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ، اسراء (١٧)/ ٩١		إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، نساء (٤)/ ١٧١
٢٢٨	أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ، اسراء (١٧)/ ٩٣	٢٨٩، ١٥٥	
٢٣٥	أَوْ صَانِي بِالصَّلَاةِ، مريم (١٩)/ ٣١	٤٤٠	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ، انفال (٨)/ ٢٨
	أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا، شعراء (٢٦)/ ١٨١	١٥/ (٦٤)	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ... وَأَنَّ اللَّهَ، تغابن (٦٤)/ ١٥
٣٥٣، ٣٢٩		٤٩٨	
٢٢	أُولَئِكَ كَتَبَ فِي، مجادله (٥٨)/ ٢٢	٣١٤	إِنَّمَا تَمَلَى لَهُمْ، آل عمران (٣)/ ١٧٨

٢٨٨	تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ، انفال(٨)/٧	٥١/(٢٩)	أَوْلَمُ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا، عنكبوت
٢٣٧	تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ، قصص(٢٨)/٨٣	٢٢٩، ١٨١	
	تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، يونس(١٠)/١ و	٣٢٤	أَوْلَى الْأَمْرِ، نساء(٤)/٥٩
٢٧٦	لَقَمَانَ(٣١)/٢	٤٤٣	إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ، فاتحه(١)/٥
	تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، يوسف(١٢)/١،	١٨٤	أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدًا، بلد(٩٠)/٧
٢٧٦	شعراء(٢٦)/٢، قصص(٢٨)/٢	١٨٤	أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ، بلد(٩٠)/٥
	تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا، بقره(٢)/٢٥٢، ٢٧٧،		

٣٩٢، ٣٤٨، ٣١٦، ٣١٣			
١٩٦، ٤٢	تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ، هود(١١)/٤٩	٣١٣	بِإِذْنِ اللَّهِ، بقره(٢)/٢٤٩
٢٢	تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، قدر(٩٧)/٤	٦٤	بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا، زلزال(٩٩)/٥
٣٠١، ٢٩١		٢٣٨	بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ، اعلى(٨٧)/١٦
٣/(١٠٣)	تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، عصر(١٠٣)/٣	١٥٧	بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ، نساء(٤)/١٥٨
٣٦٩		٣٠٤	بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا، رعد(١٣)/٣١
	تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ،		بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي، عنكبوت(٢٩)/٤٩

٣٦٩	بلد(٩٠)/١٧	١٨١، ٩٩	
٤٠٧	تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، آل عمران(٣)/٢٧	٤٤/(٥)	بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، بقره(٢)/٩٠ و ٩١، مائده(٥)/٤٤
		٣٣١	و ٤٥
		٩٦	بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى، بقره(٢)/١٨٥

	ث		
١١٢	ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ، طه(٢٠)/١٢٢، ١٠٤، ١١٢		
٢٨٦	ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى، مؤمنون(٢٣)/٤٥		
٣٠٤	ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَيَّ الْعَرْشِ، يونس(١٠)/٣		
١٠٩	ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ، مؤمنون(٢٣)/١٥		
١٠٩	ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مؤمنون(٢٣)/١٦		
١٠٣	ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ، فاطر(٣٥)/٣٢		
٣٤١	ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ، اعراف(٧)/١٠٣		
٣٠٦	ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا، شعراء(٢٦)/٢٠٦		
٩٠	ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ حَلَائِفَ فِي، يونس(١٠)/١٤		
	ت		
		٢٥/(١٤)	تَوْتِي أَكَلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ، ابراهيم(١٤)/٢٥
٤٧٠، ٢٩٢			
٩٦	تَأْتِيهِمُ الْبَيِّنَةُ، بينه(٩٨)/١		
٤٨٨	تُدَلُّوْا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ، بقره(٢)/١٨٨		
٣٠٢	تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ، احقاف(٤٦)/٢٥		
١٥٩	تُعَالُوا إِلَيَّ كَلِمَةً، آل عمران(٣)/٦٤		
٢٢	تُعْرَجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ، معارج(٧٠)/٤		

ر		٤١٣، ٣٣٦
٢٨٢	رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ، اعراف (٧)/١٤٣	١٠٩
٢٩٧	رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ، نوح (٧١)/٢٨	١٠٩
١٢٦	رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي، يوسف (١٢)/١٠١	١٩
١١٥	رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا، شعراء (٢٦)/٨٣	٢١
٢٠٧	رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ، ابراهيم (١٤)/٤٠	٦٤
٢٥٢	رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ، فرقان (٢٥)/٧٤	٢٣٨
٢١	رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ، غافر (٤٠)/١٥	
س		
٢٤٠	سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً، حدید (٥٧)/٢١	٩٦
٢٣٢	سُتْرِبِهِمْ آيَاتِنَا فِي، فصلت (٤١)/٥٣	٢٤
ش		
٤٢٨	شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران (٣)/١٥٩	٣٤١
٤٢٩		٢١٦
٤١٧	شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ، مائده (٥)/٨	
ص		
١١٨	صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى، اعلیٰ (٨٧)/١٩	٣٤١
١٨٠	صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا، شوری (٤٢)/٥٣	٢١٦
٤٩٨	صَعِيدًا جُرُزًا، كهف (١٨)/٨	
ظ		
٢٦١	ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ، روم (٣٠)/٤١	٣٠٧
ع		
٥٩	عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، علق (٩٦)/٥	١٠٤
		٣٠٧
		٦٦
		١٩
ج		
		٢١٣/(٢)
		٩٥/(٩)
ح		
		١٠٥/(٧)
		١٣٥/(٢)، آل عمران (٣)/٦٧
خ		
		٣/(٥٥)
		٢٢/(٣٠)، روم (٣٠)/٢٢
		٥/(٣٩)، زمر (٣٩)/٥
ذ		
		٣٤/(٣)، آل عمران (٣)/٣٤
		٢٠٩/(٢٦)، شعراء (٢٦)/٢٠٩
		٤/(٦٢)، جمعه (٦٢)/٤
		٦/(٥٣)، نجم (٥٣)/٦

١٣٢	فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ، طه (٢٠/٢٠)	٧٢	عَلَّمَ الْقُرْآنَ، رحمن (٥٥/٤)
١٤٢	فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ، شعراء (٢٦/٤٦)	٦٨	عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ، انفطار (٨٢/٥)
١٤٣	فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا، طه (٢٠/٧٠)	٧٢	عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، رحمن (٥٥/٢)
٢٨٧	فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ، يونس (١٠/٩٢)	١٩١، ١٩	عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى، نجم (٥٣/٥)
١٧٦	فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ، ضحى (٩٣/٩)	٢٧٦	عَلَى الْحَىِّ الَّذِي، فرقان (٢٥/٥٨)
٥٧٨	فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مَتَى هُدَيْ، بقره (٢/٣٨)	٢٢	عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِن، شعراء (٢٦/١٩٤)
٤٩٧، ٢٠٥		٥٩	عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، نباء (٧٨/١)
٤٧٠	فَإِن رَّجَعَكَ اللَّهُ إِلَيَّ، توبه (٩/٨٣)	١٩	عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، نجم (٥٣/١٤)
١٠٠	فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَكِنْ تَفْعَلُوا، بقره (٢/٢٤)	١٩	عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى، نجم (٥٣/١٥)
١٧٦، ١٧٧	فَإِن مَّعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، انشراح (٩٤/٥)		
<b>ف</b>			
١١٥	فَاتَّبِعْهُمْ عِدْوًا لِي إِلَّا، شعراء (٢٦/٧٧)	١٤٥	فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنُ، طه (٢٠/٧٨)
١٩	فَأَوْحَى إِلَيَّ عَبْدِي، نجم (٥٣/١٠)	١٣١	فَأَتَيْنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا، شعراء (٢٦/١٦)
٣٢٨	فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ، اعراف (٧/٨٥)	١٣٤	فَأَتَيْنَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا، طه (٢٠/٤٦)
٣٥٢، ٤١٥		١٠٥	فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ، قلم (٦٨/٥٠)
١٠٥	فَبِعَثَ اللَّهُ الْبَيِّنِينَ، بقره (٢/٢١٣)	٢٢٣	فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ، ابراهيم (١٤/٣٧)
١٥٩/٣	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ، آل عمران (٣/١٥٩)	٤٠٩، ٣١٥	فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ، مائده (٥/٤٢)
١٩٦، ٤٠١		٣١٥	فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ، مائده (٥/٤٢)
٢١٣	فَبِمَا نَقُضُّهُمْ مِيثَاقَهُمْ، نساء (٤/١٥٥)	٢٨٦	فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَةَ، اعراف (٧/٧٨)
٣٧/٣	فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ، آل عمران (٣/٣٧)	٣٠٢	فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ، مؤمن (٤٠/٧٨)
١٥٦، ٢١١		٢١	فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ، مريم (١٩/١٧)
١١٢	فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ، بقره (٢/٣٧)	١٧٧	فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ، انشراح (٩٤/٧)
١٤٠	فَتَوَلَّى بَرَكْنَهُ وَقَالَ، ذاريات (٥١/٣٩)	١٥٥، ٢١	فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا، مريم (١٩/١٧)
١٦١	فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمْرًا، اعراف (٧/١٤٥)	١٤٤	فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ، اعراف (٧/١٣٣)
٢٧٠	فَخَذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ، نساء (٤/٩١)	٢٣٩	فَاسْتَبِقُوا الْحَيْرَاتِ إِلَيَّ، مائده (٥/٤٨)
٥٥	فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ، ماعون (١٠٧/٢)	٣٠٧	فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ، احقاف (٤٦/٣٥)
٥٤	فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ، نصر (١١٠/٣)	٤١١	فَاكْتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ، فجر (٨٩/١٢)

٢١	فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا، انبياء (٢١)/٩١	٢٨٦	فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِكَ، مؤمنون (٢٣)/٤٧
٢٩١	فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، بقره (٢)/٢٥١	٢٠٥	فَقَطَّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ، انعام (٦)/٤٥
٣١٣، ٣٤٨، ٣٩٩، ٤٠٥		١٥٣	فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ، بقره (٢)/٦٠
٣٠٦	فَيَأْتِيهِمْ بَعْتَةٌ وَهُمْ، شعراء (٢٦)/٢٠٢	١٣٤	فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا، طه (٢٠)/٤٤
٤٠٩	فَيُضِلُّكَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، ص (٣٨)/٢٦	٣١٤، ٢٢١، ١٤٦	
٤٧٦		١٩١	فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ، نجم (٥٣)/٩، ١٩
٣٠٦	فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ، شعراء (٢٦)/٢٠٣	٢٨٦	فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا، مؤمنون (٢٣)/٤٨
<b>ق</b>			
٢٧١	قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ، توبه (٩)/٢٩	٣٠٦	فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ، مريم (١٩)/٨٤
١٤١	قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّ، طه (٢٠)/٥٧	١٣٢	فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا، طه (٢٠)/١٦
١٣٢	قَالَ أَلْقِيهَا يَا مُوسَى، طه (٢٠)/١٩	١٩٧	فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ، انفال (٨)/١٧
١٢٩	قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا، شعراء (٢٦)/١٨	٣٠/ (٢٨)	فَلَمَّا آتَاهَا نُودَى مِنْ شَاطِئِئِ، قصص (٢٨)/٣٠
٤٠٧	قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ، بقره (٢)/٢٤٧	١٣٦	
١٣٩	قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ، شعراء (٢٦)/٢٧	١٣٢	فَلَمَّا آتَاهَا نُودَى يَا مُوسَى، طه (٢٠)/١١
٢٩٣	قَالَ إِنَّمَا يَا تَبِّكُمْ بِهِ اللَّهُ، هود (١١)/٣٣	٢١٥	فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى، آل عمران (٣)/٥٢
١٥٣	قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ، بقره (٢)/٦٨	٢٨٢	فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ، اعراف (٧)/١٤٣
٢١٦	قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ، مريم (١٩)/٣٠	٢٨٢	فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ، اعراف (٧)/١٤٣
١٢٣/ (٢٠)	قَالَ أَهْبَطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ، طه (٢٠)/١٢٣	١٣٥	فَلَمَّا جَاءَهَا نُودَى، نمل (٢٧)/٨
١١٢، ١٠٨		١٢٥	فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ، يوسف (١٢)/٩٩
٢٨٠	قَالَ أَهْبَطُوا بَعْضُكُمْ، اعراف (٧)/٢٤	٣٤٧، ٣١٢	فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ، بقره (٢)/٢٤٩
٣٤٣	قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ، انبياء (٢١)/٥٦	١٣٦	فَلَمَّا قَضَى مُوسَى، قصص (٢٨)/٢٩
١٣٢	قَالَ حُذِّهَا وَلَا تَخَفْ، طه (٢٠)/٢١	١٤٤	فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ، اعراف (٧)/١٣٥
٢٥/ (٢٠)	قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، طه (٢٠)/٢٥	٢١١	فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ، آل عمران (٣)/٣٦
١٧٨، ١٣٣		١٤٢	فَلَمَّا تَبَيَّنَكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ، طه (٢٠)/٥٨
١٣١	قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ، شعراء (٢٦)/١٢	٣٦/ (٤٢)	فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعٌ، شوری (٤٢)/٣٦
		٤٣١، ٤٢٧، ٣٥٣	
		٢٤٦	فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ، توبه (٩)/٧٠



٥٠٩	قَضِيَ الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ، يوسف(١٢)/٤١ ٣٠٥	قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ، قصص(٢٨)/١٦ ٢٢١
	قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ، يونس(١٠)/٥٠ ٢٩٥	قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ، قصص(٢٨)/٣٣ ١٣٦
	قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، اسراء(١٧)/٨٥ ٧٥	قَالَ سَتَشِدُّ عَضْدُكَ، قصص(٢٨)/٣٥ ١٣٧
	قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، كهف(١٨)/١١٠ ١٠٢، ٦٣	قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ، شعراء(٢٦)/٢٣ ١٤١
	قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي، انعام(٦)/١٦١ ١١٩	قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى، طه(٢٠)/٤٩ ١٤١
	قُلْ إِنِّي عَلِيٌّ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّي، انعام(٦)/٥٧ ٢٣٠	قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا، اعراف(٧)/٢٥ ٢٨٠
	قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ، انعام(٦)/١١ ٤٩٩	قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ، طه(٢٠)/٣٦ ١٣٣
	قُلْ فَاتُوا بَكْتَابِ، قصص(٢٨)/٤٩ ٢٣٠، ٨٥	قَالَ كَذَلِكَ قَالَ، مريم(١٩)/٢١ ٢٨٨
	قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي، عنكبوت(٢٩)/٥٢ ٢٢٩	قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْهَآءُ، شعراء(٢٦)/٢٩ ١٤١
	قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ، ٦٣، ٩٩، ١٧٩، ٢٣١	قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي، طه(٢٠)/٤٦ ١٣٤
	قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي، يونس(١٠)/٤٩ ٢٩٣، ٢٩٥	قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمٌ، طه(٢٠)/٥٩ ١٤٢
	قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا، اعراف(٧)/١٨٨	قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا، طه(٢٠)/١٨ ١٣٢
	قُلْ لَوْ أَنِّي عَلَّمْتُ، انعام(٦)/٥٨ ٢٩٦	قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي، اعراف(٧)/١٤٤ ٢٨٣
	قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ، يونس(١٠)/١٦ ٩٨	قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ، طه(٢٠)/٤٥ ١٣٤
	قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ، فرمان(٢٥)/٥٧ ٣٢٦	قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، نحل(٢٧)/٣٢ ٤٣٠
	قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ، نحل(١٦)/١٠٢ ٢٢	قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى، انبيا(٢١)/٦٠ ١١٤
	قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي، يوسف(١٢)/١٠٧ ١٢٧	قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَهِي، شعراء(٢٦)/٥٠ ١٤٣
	قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ، زمر(٣٩)/٩ ٢٣٢	قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ، طه(٢٠)/٧٢ ١٤٣
	قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ، بقره(٢)/٣٦ ٣٧٤	قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ، هود(١١)/٣٣ ٢٩٣
	قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا، بقره(٢)/٣٨ ٢٨٠، ٣٧٢، ٤٩٧	قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ، بقره(٢)/٢٥١ ٣١٦
	قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا، انبياء(٢١)/٦٩ ١١٦	قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، مؤمنون(٢٣)/١ ٣٢٠
	قُمْ فَأَنْذِرْ، مدثر(٧٤)/٢ ١٧٥، ٥٦	قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، بقره(٢)/٢٥٦ ٩٦، ٤٧٤، ٩٧
	قَوْمٌ فِرْعَوْنُ الْآلِ يَتَّبِعُونَ، شعراء(٢٦)/١١ ١٣١	قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا، صافات(٣٧)/١٠٥ ١١٧
		قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، فصلت(٤١)/٣ ٤٩٩

## ک

٤٢٩	لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ، غاشیه (٨٨)/٢٢	٢٧١	كَافَّةً لِلنَّاسِ، سبأ (٣٤)/٢٨، ١٤٧، ٢٢٤، ٢٧١
٣٠٥	لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ، نساء (٤)/٤٧	٢٩٢	كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ، ابراهیم (١٤)/١
	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، حدید (٥٧)/٢٥	٢٣٢	كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ، فصلت (٤١)/٣
	٢٤٥، ٣٣٥، ٣٥٠، ٣٧٧، ٤١٢، ٤٧٤، ٤٧٧	٣٠٦	كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ، شعراء (٢٦)/٢٠٠
	لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ، اعراف (٧)/٥٩	٣٦٦	كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ، روم (٣٠)/٣٢
	٤٧٨، ٤٠٢، ٣٤٠	٤٩٩	كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا، آل عمران (٣)/٧
١٨٤	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ، بلد (٩٠)/٤	٢٤٥	كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ، مائده (٥)/٦٤
١٩	لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ نَجْمِ (٥٣)/١٨	٢١	كَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَيَّ مَرِيَمُ، نساء (٤)/١٧١
١٢٦	لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ، يوسف (١٢)/١١١	٢٥١	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، آل عمران (٣)/١١٠
٢٥٢	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ احزاب (٣٣)/٢١	١٣٣	كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا، طه (٢٠)/٣٣
٢٨٤	لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ، آل عمران (٣)/١٦٤		
٢٠٢	لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً، مائده (٥)/٤٨		
٣٧٣	لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا، نساء (٤)/٣٢		
	لِلنَّسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ، معارج (٧٠)/٢٥، ٢٣٨		
٤٦٩	٣٦٧، ٤٦٨		
٣٦٧	لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا، توبه (٩)/٨٣	١٨٤	لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ، بلد (٩٠)/١
٢٨٢	لَنْ تَرَانِي، اعراف (٧)/١٤٣		لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، بقره (٢)/٢٥٦، ٩٧، ٢٤٦
	لَنْ تَتَّالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا، آل عمران (٣)/٩٢	٤٧٤	٢٦٨، ٣٦٩، ٤٠٣، ٤٢٤، ٤٢٩، ٤٧٤
٤٦٧	٢٣٩، ٤٤٨، ٤٦٧	١٣٨	لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا، طه (٢٠)/٤٦
١٣٣	لِئُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى، طه (٢٠)/٢٣	٢٨٤	لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، هود (١١)/٢٦
٣٠٦	لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا، كهف (١٨)/٥٨	٢٢٣	لَا تَقْلُوا فِي دِينِكُمْ، نساء (٤)/١٧١
٣٣٠	لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، يونس (١٠)/٤	٤٧٣	لَا تُفْذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ، رحمان (٥٥)/٣٣
٢٧١	لِيُظْهِرَهُ عَلَيَّ الدِّينَ، توبه (٩)/٣٣	٦٣	لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ، بقره (٢)/٢٨٥
٣٠٥	لِيُقْضَى اللَّهُ أَمْرًا، انفال (٨)/٤٤	٣٠٦	لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى، شعراء (٢٦)/٢٠١
٤١٢	لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، حدید (٥٧)/٢٥	٢٠٢	لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ، فصلت (٤١)/٤٢
٤٧٤		٤٢٤	لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، بقره (٢)/١٢٤
		٢٤٦	لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ، ممتحنه (٦٠)/٨
		٤٩٩	لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ، يونس (١٠)/٥
		٣٠٦	لِتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، شعراء (٢٦)/١٩٢

## ل



وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْرِعِيْنَ اسْرَاءَ (١٧/٦١) ١٠٩  
وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى، شعراء (٢٦/١٠) ١٣١  
وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى، انفال (٨/٧) ٢٨٧  
وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ، بقره (٢/٢٠٥)

٤١١، ٣٥٠

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا، انعام (٦/١٢٤) ١٠٢  
وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ، نساء (٤/٥٨) ٤١٠،  
٤٢٦

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي، بقره (٢/١٨٦) ٥٩، ٣٩٣  
وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا، بقره (٢/١١٧) ٣٠٢  
وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ، شورا (٤٢/٣٧) ٣١٨  
وَإِذَا مَرَضْتُ فَبُهِتَ، شعراء (٢٦/٨٠) ١١٥  
وَإِذْ ذَكَرَ رَبُّكَ فِي، اعراف (٧/٢٠٥) ٣٤٢

وَإِذْ ذَكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ، مريم (١٩/٤١)  
٣٤٣، ٢٨٧

وَأَشْرَكَ فِي أَمْرِي، طه (٢٠/٣٢) ١٣٣  
وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي، طه (٢٠/٤١) ١٣١،  
١٣٣، ١٣٣

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا، هود (١١/٣٧) ١١٣  
وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَيَّ، طه (٢٠/٢٢) ١٣٣، ٢٨٧  
وَأَطِيعُوا أَمْرِي، طه (٢٠/٩٠) ٤٢٣

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، آل عمران (٣/١٠٣) ٣٦٦  
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، انفال (٨/٦٠) ٤٢٠،  
٤٤٠

وَاعْفِرْ لِلْبِئْسِ إِنَّهُ كَانَ، شعراء (٢٦/٨٦) ١١٦  
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ، شوری (٤٢/٣٨) ٤٩٣  
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا، رحمن (٥٥/٩)

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ، جمعه (٦٢/٢) ٨٢  
٤٩٥، ٢٧٥

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، انعام (٦/٢) ٢٩٥

## و

وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ، بقره (٢/٢٥١)

٤٠٨، ٣١٦

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى، نجم (٥٣/٣٧) ١١٨  
وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا، بقره (٢/١٢٩) ٢٢٣  
وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ، نساء (٤/١٢٥) ١١٧

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ، شعراء (٢٦/٨٤) ١١٥  
وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا، طه (٢٠/٢٩) ١٣٣

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ، شعراء (٢٦/٨٥) ١١٦  
وَاحْلِلْ اللَّهُ الْبَيْعَ، بقره (٢/٢٧٥) ٤٦٨

وَاحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، طه (٢٠/٢٧) ١٣٣،  
١٧٨

وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا، جمعه (٦٢/٣) ٢٢٢  
وَإِخَى هَارُونَ هُوَ، قصص (٢٨/٣٤) ١٣٦

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي، نمل (٢٧/١٢) ١٣٦  
وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ، بقره (٢/١٢٤) ١٠٥،  
١١٧، ٤٢٤

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ، اعراف (٧/١٧٢) ٣٤١  
وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَيَّ الْحَوَارِيِّينَ، مائده (٥/١١١)

٢١٥، ١٥٧

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ، ابراهيم (١٤/٣٥) ٣٤٣  
وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، بقره (٢/٣٠) ٤١٣

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ، اعراف (٧/١٦٤) ٣٦٦

٣٤٩، ٣٥٠، ٣٩٥، ٤٠٧، ٤١٠، ٤١٣	٣٢٨، ٣٥٣، ٤١٦، ٤٢٣
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ، مائده (٥)/٦٧ ١٨٢	وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَثْبَى، اعلى (٨٧)/١٧ ٢٣٨
وَالْمِيزَانَ، حديد (٥٧)/٢٥ ٤١٢	وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ، اعراف (٧)/٥٨ ٢٩٢
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى، نجم (٥٣)/١ ١٩	وَالَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا، انبياء (٢١)/٩١ ٢٨٨
وَالَّذِي الْمَصِيرُ، حج (٢٢)/٤٨ ٤٩٧	وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ، شعراء (٢٦)/٨٢ ١١٥
وَالَّذِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ... قَدْ جَاءَ ثُكْمُ،	وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي، شعراء (٢٦)/٧٩ ١١٥
اعراف (٧)/٧٣ ٣٤٠	وَالَّذِي يُمَيِّنُنِي ثُمَّ، شعراء (٢٦)/٨١ ١١٥
وَالَّذِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ... هُوَ أَنشَأَكُمُ،	وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ، شورا (٤٢)/٣٩
هود (١١)/٦١ ٣٤٢	٣١٨، ٣٥٤، ٤٣٤، ٤٩٣
وَالَّذِي رَبَّكَ فَارَعَبُ، انشراح (٩٤)/٨ ١٧٧	وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، شورى (٤٢)/٣٨
وَالَّذِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا ... أَفَلَا تَتَّقُونَ،	٣٥٤، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٥١، ٤٨٧، ٤٩٣
اعراف (٧)/٦٥ ٣٤٠	وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ، معارج (٧٠)/٢٤
وَالَّذِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا ... إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ،	٢٣٨، ٣٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩
هود (١١)/٥٠ ٣٤٢	وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، اعراف (٧)/٣٦ ٢٨١
وَالَّذِي مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ... وَلَا تَنْقُصُوا،	وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ، مؤمنون (٢٣)/٨ ٤٧٥
هود (١١)/٨٤ ٤١٥، ٣٥٢، ٣٤٣، ٣٢٨	وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ، شورى (٤٢)/٣٧
وَالَّذِي مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ... قَدْ جَاءَ ثُكْمُ،	٣٥٤، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٩٣
اعراف (٧)/٨٥ ٣٤٠	وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ، مدثر (٧٤)/٥ ٥٦
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، ضحى (٩٣)/١٠ ١٧٦	وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ، مريم (١٩)/٣٣
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ، ضحى (٩٣)/١١ ١٧٦	١٥٨، ٧٧
وَأْمُرْهُمْ شُورَى يَبِينُهُمْ، شورى (٤٢)/٣٨	وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، رحمن (٥٥)/٧
٢٥٣، ٣١٨، ٣٢٤، ٣٤٤، ٣٥٥، ٣٦٨، ٣٧٢	٣٢٨، ٣٥٢، ٤١٦، ٤٢٣
٣٩١، ٤٣١، ٤٥٢، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٨٢	وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، انفال (٨)/٦٣ ٤٨٥
وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ، عنكبوت (٢٩)/٦٤	وَأَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا، نمل (٢٧)/١٠ ١٣٥
٢٣٦، ٢٤٠	وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ، يوسف (١٢)/١٩ ١٢١
وَأَنْ أَلْقَ عَصَاكَ، قصص (٢٨)/٣١ ١٣٦	وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ، بقره (٢)/٢٠٥ ٤١١
وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ، انفال (٨)/٦١ ٤٨٥	وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ، بقره (٢)/٢٤٧

- وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحًا أَنَّهُ هُوَ (١١)/٣٦ ١١٣  
وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَيَّ، نَحْلَ (١٦)/٦٨ ٦٤  
وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ فَصَلتَ (٤١)/١٢ ٣٠٣، ٦٤  
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أُمَّ مُوسَىٰ أَنْ، قِصصَ (٢٨)/٧ ١٢٨، ٨٧  
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ، يوسِفَ (١٢)/١٥ ١٢١  
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ، اسرَاءَ (١٧)/٣٥ ٤١٨، ٣٢٩  
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ، انعامَ (٦)/١٥٢ ١٥٢، ٣٥٢، ٣٢٨  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، بقره (٢)/ ٨٧ / ٢١  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، بقره (٢)/ ٢٥٣ / ٢٢  
وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ، مريمَ (١٩)/ ٣٢، ٢١٥، ٢٣٥  
وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ، مريمَ (١٩)/ ١٤ / ٢١٦  
وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ، سجده (٣٢)/ ٧ / ١٠٨  
وَمَا كَانَ لَشَيْءٍ أَنْ، شوري (٤٢)/ ٥١ / ١٨٠  
وَوَالِدٍ وَمَا وَكَّدَ، بلد (٩٠)/ ٣ / ١٨٧  
وَتَنبِيئًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ، بقره (٢)/ ٢٦٥ / ٤٤٦، ٣٦٢  
وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا، فجر (٨٩)/ ٢٠ / ٥٧  
وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبُرِّ، مائده (٥)/ ٢ / ٢٤٦  
وَتُعِزُّونَ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّونَ، آل عمران (٣)/ ٢٦ / ٤٠٧  
وَتِلْكَ حُجَّتُنَا، انعام (٦)/ ٨٣ / ١١٦  
وَتَوَكَّلْ عَلَيَّ الْيَوْمَ، فرمان (٢٥)/ ٥٨ / ٣٢٦  
وَتِيَابِكُمْ فَطَهَّرْ، مدثر (٧٤)/ ٤ / ٥٦  
وَجَاوِزْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ الْبَحْرَ فَأَنْبَعَهُمْ،  
يونس (١٠)/ ٩٠ / ١٤٥
- وَأَنَّ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ، مائده (٥)/ ٤٢  
٤١٦، ٣٣٠، ٣٥٢  
وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ، اسرَاءَ (١٧)/ ٧٦  
١٧٩  
وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَن، اسرَاءَ (١٧)/ ٧٣ / ١٧٩  
وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا، بقره (٢)/ ٢٣ / ١٠٠  
وَإِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ، ليل (٩٢)/ ١٣ / ٢٩٧،  
٤٩٧، ٣٧٣  
وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ، نجم (٥٣)/ ٣٩  
٣٧٣، ٣٣٠، ٨٣  
وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ، انعام (٦)/ ١٥٣ / ٣٧٢  
وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً، مؤمنون (٢٣)/ ٥٢ / ٣٤٤  
وَإِنَّ بَرًّا وَسَبِيلَ الرُّشْدِ، اعراف (٧)/ ١٤٦ / ٣٠٠  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ، انفال (٨)/ ٦٢ / ٤٨٥  
وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا، طه (٢٠)/ ١٣  
١٣٨، ١٣٢  
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا، كهف (١٨)/ ٨  
٤٩٨، ٨٨  
وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ، بلد (٩٠)/ ٢ / ١٨٤  
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ، حدید (٥٧)/ ٢٥ / ٤١٢  
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ، حدید (٥٧)/ ٢٥ / ٤١٢  
وَ أَنْذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ، مريم (١٩)/ ٣٩ / ٣٠٤  
وَإِنَّكَ لَعَلِي خَلْقٌ عَظِيمٌ، قلم (٦٨)/ ٤ / ٧٠  
وَإِنَّهُ عَلَيَّ ذَلِكِ، عاديات (١٠٠)/ ٧ / ٢٣٨  
وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ، شعراء (٢٦)/ ١٩٢ / ٢٢  
وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ، عاديات (١٠٠)/ ٨ / ٢٣٨  
وَإِنَّا وَجَدْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ، نمل (٢٧)/ ١٦ / ١٥٤

٤٢٤، ٤١٤، ٤٠١	وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، اعراف(٧)/١٣٨
٢٨٧	١٥٣
١١٢	وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ شُورَى(٤٢) ٤٠/٣٥٤، ٤٣٢
٣٠٤	وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ، مؤمنون(٢٣) ٥٠/١٥٦
٣٠٢	وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ، حديد(٥٧) ٢٧/٢١٧
٢٧٠	وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا، انبياء(٢١) ٧٣/١١٧، ٣٠٣، ٤٢٤، ٤٢٥
٢٤٤/٢	وَجَعَلْنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بقره(٢) ٢٤٤/٢
٣٩٢	وَجَعَلْنَا مِثْقَالَ عَيْنٍ، مريم(١٩) ٣١/٢١٦
٢٧١	وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ، جاثيه(٤٥) ٢٢/٢٠٦
٢٨٣	وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِإِذْنِهِ، احزاب(٣٣) ٤٦/٣٧٠، ٢٨٣، ٢٥٢، ١٩١
١٠١	وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ، مؤمنون(٢٣) ٣٣/١٨٢
٤٨٣	وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرِّيَّتِي، غافر(٤٠) ٢٦/١٢٢
٣١٢	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ، بقره(٢) ٢٤٧/٥٤
٣٤٧، ٤٠٦	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ، بقره(٢) ٢٤٨/٥٦
٣١٢، ٣٤٧	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ، بقره(٢) ٢٤٨/٥٦
٣٤١	وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ، اعراف(٧) ١٠٤/١٠٢
٢٩٧	وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ، نوح(٧١) ٢٦/٤٩، ١٥٥، ١٥٦
٦٧/٣٣	وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا، احزاب(٣٣) ٦٧/١٧٧
٣٦٦، ٤٦٣	وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ، بقره(٢) ٢٤٧/٤٠٧
٨٤	وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ، شعراء(٢٦) ١٨٢/٣٥٣، ٣٢٩
٩٠/١٧	وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَعْزِرَةً، آل عمران(٣) ١٣٣/٢٤١
٢٢٨	وَسَحَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، لقمان(٣١) ٢٩/٢٩٤
٥٠/٢٩	وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ، مريم(١٩) ١٥/٧٧
١٨١، ٢٢٩	وَسَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران(٣) ١٥٩/٢٠٨، ٢٥٨، ٣١٤، ٣١٥، ٣٤٤، ٣٤٩، ٤٠٠
٢٩٦	وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ، مريم(١٩) ١٥/٧٧
٣٠٢	وَسَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران(٣) ١٥٩/٢٠٨، ٢٥٨، ٣١٤، ٣١٥، ٣٤٤، ٣٤٩، ٤٠٠
٢٩٦	وَسَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران(٣) ١٥٩/٢٠٨، ٢٥٨، ٣١٤، ٣١٥، ٣٤٤، ٣٤٩، ٤٠٠

- وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ، فرقان (٢٥)/ ٧/ ١٠٢  
وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا، اعراف (٧)/ ١٣٢ ١٤٤  
وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ، بقره (٢)/ ٢٥١ ٤٠٦  
وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا، نساء (٤)/ ٦٠ ٤٨٨  
وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ، فرقان (٢٥)/ ٣٨ ٤٦١  
وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ، حجر (١٥)/ ٦٦ ٣٠٥، ٣٠٢  
وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْنِ، اعراف (٧)/ ١٦٠ ١٤٩  
وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، حدید (٥٧)/ ٢٧ ١٥٩  
وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ، بقره (٢)/ ٣٥ ١٠٨  
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا، احزاب (٣٣)/ ٣٨  
٣٠٥، ٣٠٢  
وَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ، طلاق (٦٥)/ ٨ ٣٠٥  
وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، شوری (٤٢)/ ٥٢ ٢١،  
٣٠٣، ١٨٠، ٩٨، ٧٢  
وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، بقره (٢)/ ١٤٣  
٣٧٠، ٢٥٢  
وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ،  
یوسف (١٢)/ ٢١ ١٢٢  
وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا،  
یوسف (١٢)/ ٥٦ ١٢٤  
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، انعام (٦)/ ٨٤ ١٠٥  
وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ، انعام (٦)/ ٧٥ ١١٥  
وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبٍ، اسراء (١٧)/ ١٧ ٣٢٥  
وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا، نساء (٤)/ ١٦٤ ٧٢  
وَكَلَّمْتُهُ الْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ، نساء (٤)/ ١٧١ ٧٢  
وَكَمُ أَهْلَكُنَا مِنَ الْقُرُونِ، اسراء (١٧)/ ١٧ ٣٢٥  
وَلَكِنَّ شَيْئًا لَنُذْهِبَنَّ بِالَّذِي، اسراء (١٧)/ ٨٦ ٢٠
- وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم، بقره (٢)/ ١٨٨ ٣٦٨،  
٤٨٨  
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، شعراء (٢٦)/ ١٨٣  
يَا هود (١١)/ ٨٥ ٤٧٨، ٤١١، ٣٥٠  
وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى، ص (٣٨)/ ٢٦ ٤٧٦، ٤٠٩  
وَلَا تُحْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، شعراء (٢٦)/ ٨٧ ١١٦  
وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ، رحمان (٥٥)/ ٩ ٤١٧  
وَلَا تُعْذِرُوا بَٰكُلًّا، اعراف (٧)/ ٨٦ ٣٤١  
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ، اسراء (١٧)/ ٣٦ ٢٣٢  
وَلَا تَكُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، انعام (٦)/ ١٤ ٣٦٦  
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ، آل عمران (٣)/ ١٠٥ ٢٥١  
وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، روم (٣٠)/ ٣١ ٢٤٧  
وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْبِرُوا، مدثر (٧٤)/ ٦ ٥٦  
وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا، آل عمران (٣)/ ٦٤  
٣٢٢، ٢٣٥  
وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنًا، مائده (٥)/ ٨ ٤١٧  
وَلَا يَحْضُرْ عَلَيَّ طَعَامًا، ماعون (١٠٧)/ ٣ ٥٥  
وَلَا جُرْ إِلَّا خَيْرًا، يوسف (١٢)/ ٥٧ ١٢٤  
وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً، مائده (٥)/ ٨٢ ٣٦  
وَلَتَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ، جاثية (٤٥)/ ٢٢ ٣٧٣  
وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ، آل عمران (٣)/ ١٠٤  
٤٩٥، ٣٧١، ٢٥١  
وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ، مدثر (٧٤)/ ٧ ٥٦  
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ، ضحى (٩٣)/ ٥ ١٧٦  
وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ، انبياء (٢١)/ ٥١ ٣٤٣، ١١٤  
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ، نمل (٢٧)/ ١٥ ١٥٤  
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، مؤمنون (٢٣)/ ٤٩ ٢٨٧



- وَلَمَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ شُورَا (٤٢)/٤١ ٣٥٤، ٣٣٢  
وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ شُورَا (٤٢)/٤٣ ٣٥٤، ٣٣٣  
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ مَنَّافِقُونَ (٦٣)/١١ ٢٩٣  
وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ، شعراء (٢٦)/١٤ ١٣١  
وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ، انعام (٦)/٨ ٣٠٥  
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ، مائده (٥)/٤٨ ٢٠٣، ٣٧٠  
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ، نحل (١٦)/٦١ ٢٩٣  
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا، فاطر (٣٥)/٤٥ ٣١٤، ٢٩٤  
وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ، يونس (١٠)/١١ ٣٠٦  
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ، انعام (٦)/٩ ١٠١  
وَلَوْ طَآ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، اعراف (٧)/٨٠ ٣٤٠  
وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ، اسراء (١٧)/٧٤ ١٧٩  
وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ... لَفَسَدَتِ، بقره (٢)/٢٥١ ٣١٣، ٣١٦، ٣٧٤، ٣٤٨، ٤١٤، ٤٧٦  
وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ... لَهُدِّمَتْ، حج (٢٢)/٤٠ ٣٧٤  
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ، طه (٢٠)/١٢٩ ٢٩٤  
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ، حدديد (٥٧)/٢٥ ٤٧٧  
وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي، يوسف (١٢)/٥٣ ١٢٤  
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ،  
ابراهيم (١٤)/٤ ١٠١  
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ، نساء (٤)/٦٤ ٢٩١  
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا، فرقان (٢٥)/٥٦ ٣٢٦  
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا، اسراء (١٧)/٥٤ ٣٧٠، ٣١٥
- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ اسراء (١٧)/١٠١ ٢٨٧  
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ،  
عنكبوت (٢٩)/١٤ ١١٣  
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ،  
هود (١١)/٢٥ ٣٤٢  
وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى، طه (٢٠)/٧٧ ١٤٥  
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ، نحل (١٦)/٣٦ ١٠٦  
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ، مؤمنون (٢٣)/١٢ ١٠٩  
وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ آخِرِي، نجم (٥٣)/١٣ ١٩  
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ، اسراء (١٧)/٨٩ ٢٢٨  
وَلَقَدْ مَنَّنَا عَلَيْكَ، طه (٢٠)/٣٧ ١٣٣  
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ، آل عمران (٣)/١٢٣ ١٩٦  
وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ، يوسف (١٢)/٢٤ ١٢٣  
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، قمر (٥٤)/١٧ ٢٥٣  
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، يونس (١٠)/٤٧ ٢٩٥  
وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا، احقاف (٤٦)/١٩ ٣٣٠  
وَلِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ، بقره (٢)/١٤٨ ٣٧٠  
وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ، بقره (٢)/٢٥١ ٤٠٦  
وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى، اعراف (٧)/١٤٣ ٢٨٢  
وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ، ضحى (٩٣)/٤ ١٧٦  
وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ، هود (١١)/١٢٣ ٣٠١  
وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، طه (٢٠)/١١٥ ٤٩٦  
وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ، بقره (٢)/٢٥٠ ٣٤٨، ٣١٢  
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ، يوسف (١٢)/٢٢ ١٢١  
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَأَسْتَوَى، قصص (٢٨)/١٤ ١٣٠  
وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى، اعراف (٧)/١٤٣ ٢٨٢  
وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمْ، اعراف (٧)/١٣٤ ١٤٤

- وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، شعراء (٢٦)/١٠٩  
 ٢٢٩، ٨٤  
 وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ، اسراء (١٧)/٥٩ ٨٥  
 وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ، عنكبوت (٢٩)/٦٤ ٢٣٦  
 وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ، بقره (٢)/١٠٢ ٢٩١  
 وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ، يونس (١٠)/٣٦ ٢٣٤  
 وَمَا يَنْطِقُ عَنْ الْهَوَى، نجم (٥٣)/٣ ١٩  
 وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ، آل عمران (٣)/٥٤  
 ٢٦٢، ١٤٢  
 وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، شورا (٤٢)/٣٨ ٣١٨،  
 ٤٣٤  
 وَمِنْ آيَاتِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، انعام (٦)/٨٧ ١٠٤  
 وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ، بقره (٢)/٢٠٧  
 ٢٢٦، ٤١١  
 وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ، روم (٣٠)/٢٠ ٢٧٧  
 وَمِنْ شِمَاتِ الْتَّخِيلِ، نحل (١٦)/٦٧ ٢٧٧  
 وَمَنْ يَتَّكِلْ عَلَيَّ، طلاق (٦٥)/٣ ٣٠٣  
 وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ، شوری (٤٢)/٤٤  
 ٤٣٣، ٣٥٤  
 وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى، غافر (٤٠)/٦٧ ٢٩٥  
 وَتَادِيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ، صافات (٣٧)/١٠٤  
 ١١٧  
 وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً، انبياء (٢١)/٣٥  
 ٥٠٠، ٤٩٨  
 وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ، ق (٥٠)/١٦ ٧٠  
 وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا، طه (٢٠)/٣٤ ١٣٣  
 وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ، انبياء (٢١)/٤٧ ٣٢٩،  
 ٤١٦، ٣٥٢  
 وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، طه (٢٠)/٩ ١٣٢  
 وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ، انعام (٦)/١٦٥ ٣٣٦
- وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ، آل عمران (٣)/١٦٦ ٢٩١  
 وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ، نحل (١٦)/٧٧  
 ٣٠٨، ٣٠٣  
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، انعام (٦)/٧٩، ١١٩ ٢١٦  
 وَمَا أَهْلَكُنَا مِنْ قَرْيَةٍ، شعراء (٢٦)/٢٠٨ ٣٠٦  
 وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ، اسراء (١٧)/٨٥، ٧٥ ٢٠٥  
 وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ، طه (٢٠)/١٧ ١٣٢  
 وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، انعام (٦)/١٠٧  
 ٣٧٠، ٣١٥  
 وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ، ذاريات (٥١)/٥٦  
 ٤٧٥، ٣٧٣، ٣٣٩  
 وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ، نساء (٤)/١٥٧ ١٥٧  
 وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ، انعام (٦)/٩١ ٧٤  
 وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ، عنكبوت (٢٩)/٤٠ ٢٩٨  
 وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ ... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ،  
 رعد (١٣)/٣٨ ٢٩١  
 وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ ... فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ  
 بِالْحَقِّ، غافر (مؤمن) (٤٠)/٧٨ ٢٩١  
 وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ، ابراهيم (١٤)/١١ ٢٩١  
 وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ، يونس (١٠)/١٠٠  
 ٢٩٢  
 وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ، آل عمران (٣)/١٤٥ ٢٩٢  
 وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُونَ مِنْ قَبْلِهِ، عنكبوت (٢٩)/٤٨  
 ١٨١، ٩٩، ٣٩  
 وَمَا كُنْتُمْ تَرْجُونَ، قصص (٢٨)/٨٦ ٤٠  
 وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا، اسراء (١٧)/٩٤، ٢٣

٥١٩	وَيَلِّمُ الْمُطْفِئِينَ، مطفئين (٨٣)/١	٢٣٧	وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى، نجم (٥٣)/٧	١٩
	وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ، حج (٢٢)/٦٥	٢٩٢	وَوَاعَدْنَا مُوسَى، اعراف (٧)/١٤٢	١٥٣
	وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ، بقره (٢)/٢٠٥	٤١١	وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ، بلد (٩٠)/٣	١٨٤
			وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، ضحى (٩٣)/٧	١٧٥
			وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، ضحى (٩٣)/٨	١٧٥
			وَوَرثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ، نحل (٢٧)/١٦	٤٢١
			وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ، عنكبوت (٢٩)/٨	٣٦٦
			وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزُرْقًا، انشراح (٩٤)/٢	١٧٧
			وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ، عنكبوت (٢٩)/٢٧	٢٠٦
			وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ، اعراف (٧)/١٩	١٠٨
			وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ، هود (١١)/٨٥	٨٥
			٣٢٨، ٣٣٦، ٣٥٢، ٤١٦	
			وَيَرْيَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ، سبأ (٣٤)/٦	٣٦
			٣٧، ٢٣١	
			وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، اسراء (١٧)/٨٥	٢٠
			٥٩، ٧٤، ٣٠٣	
			وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ، بقره (٢)/٢٢٢	
			٥٨، ٣٩٣	
			وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى، بقره (٢)/٢٢٠	٣٩٣
			وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، عنكبوت (٢٩)/٥٣	
			٢٢٩، ٢٩٣، ٣٠٦	
			وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، طه (٢٠)/٢٦	١٧٨، ١٣٣
			وَيَضِيقُ صَدْرِي، شعراء (٢٦)/١٣	١٣١
			وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، فرقان (٢٥)/٥٥	٣٢٦
			وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، جمعه (٦٢)/٢	
			٤٩٥	
			وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ، يونس (١٠)/٢٠	٢٩٥
			وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا، يونس (١٠)/٤٨	٢٩٥

### ي

٤٦٧	يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، ليل (٩٢)/١٨	
٣١٣،	يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ، بقره (٢)/٢٤٧	
٤٣٠،	٣١٦، ٤٠٧، ٤٢٦	
٣٤٣	يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ، مريم (١٩)/٤٤	
١٢٦	يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ، يوسف (١٢)/١٠٠	
٧٠،	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ، آل عمران (٣) / ٦٤، ٦٥، ٧٠	
٢٢٤	٧١، ٩٨، ٩٩، نساء (٤)/١٧١ و...	
٣٢٢	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا، آل عمران (٣)/٦٤	
	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، انفطار (٨٢)/٦	
٢٢٤	انشقاق (٨٤)/٦	
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، بقره (٢) / ١٠٤، ١٥٣	
	١٧٢، ١٧٨، ١٨٣، ٢٠٨، ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٦٧	
	٢٧٨، ٢٨٢، آل عمران (٣) / ١٠٠، ١٠٢	
	١١٨ و ... ٢٢٤، ٣٦٤	
٣١٧	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا، نساء (٤)/٥٩	
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ، صف (٦١)/١٤	
٢١٥،	١٥٩	
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ،	
٤١٧،	٣٢٩، ٣٥٣، نساء (٤)/١٣٥	
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ،	
٤١٧،	٣٢٩، ٣٥٣، مائده (٥)/٨	
٣٦٤	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا، تحريم (٦٦)/٢٢٤	
٣٤٤	يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا، مؤمنون (٢٣) / ٥١	
١٧٥،	٥٦، ١/٧٤، مدثر (٧٤)/١	

- یَا أَيُّهَا النَّاسُ، بقره (٢)/٢١، ١٦٨، نساء (٤)/  
 ١٧٠، ١٧٤ و ... ٢٢٤، ٣٦٤
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ النَّاسِ أُنْثَىٰ فَاطِر (٣٥)/ ١٥ ٤٤٢  
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، احزاب (٣٣)/ ٤٥
- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ، مائده (٥)/ ٤ ٣٩٣  
 ١٩١، ٢٨٣، ٣٧٠
- يَا بَنِي آدَمَ، اعراف (٧) / ٢٦، ٢٧، ٣١، ٣٥ و  
 يس (٣٦) / ٦٠ ٢٢٤
- يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ، اعراف (٧)/ ٣٥، ٧٨  
 ٢١٠، ٢٢٠، ٢٨٠، ٣٠٩، ٣٤٤
- يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا، اعراف (٧)/ ٢٦ ٣٧٤  
 يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً، ص (٣٨)/ ٢٦
- ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٣٥، ٣٤٩، ٤٠٩، ٤٣٠، ٤٧٦
- يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ، اعراف (٧)/ ٧٣ ٢٨٦  
 يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ، نمل (٢٧)/ ٩ ١٣٥
- يَا وَيْلَتَىٰ أَلِدُّ وَأَنَا، هود (١١)/ ٧٢ ١١٨  
 يَا تَبِيِّنَكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ، اعراف (٧)/ ٣٥ ٨٢
- يَا تَبِيِّنَكُمْ مَنِّي هُدًى، بقره (٢)/ ٣٨ ٨٢  
 يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ، نساء (٤)/ ٨١ ١٨٢
- يَتَحَاكَمُونَ إِلَيَّ الطَّاغُوتِ، نساء (٤)/ ٦٠ ٤٨٨  
 يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ، بقره (٢)/ ٢٧٥ ٤٤٧
- يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، جمعه (٦٢)/ ٢ ٢٧٦  
 يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ، فاطر (٣٥)/ ٢٨ ٤٩٩
- يُرِيكُمْ الْبُرْقِ، روم (٣٠)/ ٢٤ ٢٧٧  
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، انفال (٨)/ ١ ٣٩٣
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ، بقره (٢)/ ١٨٩ ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ، بقره (٢)/ ٢١٩، ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ، اعراف (٧)/ ١٨٧، ٥٩
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ، بقره (٢)/ ٢١٧، ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى، بقره (٢)/ ٢٢٠، ٥٨
- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ، مائده (٥)/ ٤ ٣٩٣
- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، بقره (٢)/ ٢١٥، ٥٨
- يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، عنكبوت (٢٩)/ ٥٤، ٢٢٩
- يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ، نحل (١٦) / ٩٦ يا  
 فاطر (٣٥) / ٨ ٤٠٨
- يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، جمعه (٦٢)/ ٢، ١٢٦،  
 ٢٣٥، ٣٧٥
- يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ، بقره (٢)/ ٣٠، ٣٠٧
- يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/ ٢٧، ٤٦١
- يُقْفَلُونَ قَوْلِي، طه (٢٠)/ ٢٨، ١٣٣
- يَقُولُ أَهْلَكَتُ مَالًا لُبْدًا، بلد (٩٠)/ ٦، ١٨٤
- يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ، مائده (٥)/ ٥٥، ٤٤٠
- يَمْحَقُ اللَّهُ الرُّبَا وَيُرِي، بقره (٢)/ ٢٧٦، ٣٦٢،  
 ٤٤٨، ٤٦٨
- يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ، نحل (١٦) / ٢، ٢١، ٣٠٣
- يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، انبياء (٢١)/ ٧٣ ٤٢٥
- يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَيَّ، بقره (٢)/ ١٤٢، ٤٩٧
- يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، فاطر (٣٥)/ ١٣، ٢٩٤
- يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، طارق (٨٦)/ ٩، ٥٦
- يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، زلزال (٩٩)/ ٤، ٦٤

## نمایه احادیث و روایات

الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَالْوَلَايَةُ،	أَتَرَوْنِي لَأُغْلَمَ مَا يُصْلِحُكُمْ، نهج البلاغه، از
حدیث نبوی ۳۲۷، ۳۹۰	«امالی» شیخ مفید ۴۰۳
الْفَضْلُ مَا شَهِدْتَ بِهِ الْأَعْدَاءَ،	إِذَا التَّبَسَّتَ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ، حدیث نبوی ۲۵۳
۲۷	أَسَاسُ الْمُلْكِ الْعَدْلُ، روایت ۳۱۹
الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ، حدیث نبوی ۴۴۸	أَطِيبُوا الْعِلْمُ وَلَوْ بِالصَّيْنِ، حدیث نبوی ۲۷۲
اللَّهُمَّ وَالِي فِي الْبِلَادِ، حدیث نبوی ۳۲۵	الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ، ضرب المثل عربی ۲۱۸
الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ، حدیث نبوی ۳۱۹،	الدُّنْيَا مَرْعَةُ الْأَجْرَةِ، حدیث نبوی ۲۳۶،
۳۶۲، ۳۲۷	۳۷۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۶۷، ۴۹۸
النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ، حدیث نبوی ۳۵۱	الَّذِيكَ الْفَصِيحِ مِنْ، ضرب المثل عربی ۸۷
النَّصِيحَةُ لَأَمْرًا، از علی (ع) ۴۴۴	السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، زیارتنامه ۱۲۰،
إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَاتُوا، نهج البلاغه ۴۰۵	۲۰۳
أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ، حدیث نبوی ۲۶۶	السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ، حدیث نبوی ۲۵۳	السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
إِنِّي بُعِثْتُ لِأَنْتِمْ مَكَارِمَ، حدیث نبوی ۳۶۳،	السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
۴۶۰، ۴۵۸	السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
بُنَى الْأِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ، حدیث نبوی	السَّلَامُ عَلَى نُوحِ بْنِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۰۳
۳۲۱، ۳۲۷، ۳۹۰	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، دعا ۷۸
حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ، حدیث نبوی ۳۲۷	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، دعا ۷۸
صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، دعا ۷۵	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدًا نَبِيَّ اللَّهِ، دعا ۷۸
صَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ، دعا ۷۵	

- ۲۷۲ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَيَّ، حدیث نبوی  
 ۴۱۷ فَضَّلَ اللَّهُ عَالِمًا، از علی (ع)  
 كُتِّبَ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ، حدیث نبوی  
 ۴۷۱، ۳۶۹، ۳۶۱، ۳۵۵، ۳۱۳، ۲۵۲  
 كُلُّ فَاعِلٍ مَرْفُوعٌ وَكُلُّ مَفْعُولٍ، از علی (ع)  
 ۲۷۲  
 ۳۲۴ كُنْ لِدُنْيَاكَ كَانِكًا، از علی (ع)  
 ۳۸۷ كُونُوا لِلظَّالِمِ حَصْمًا، از علی (ع)  
 ۲۹۶ كَيْفَ اتَّفَقَ، اصطلاح عربی  
 كَيْفَ تَكُونُونَ يُؤَلَّى عَلَيْكُمْ، حدیث نبوی  
 ۴۶۳، ۳۵۱، ۳۱۳  
 ۳۶۷ كيف ملومون قولى عليكم، حدیث  
 ۴۷۲ لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ، روایت  
 ۳۲۲ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِيٌّ، حدیث نبوی  
 ۴۶۰، ۴۵۸، ۴۴۲، ۳۶۴، ۳۵۶  
 مَنْ كُنْتُ مُوَلَاهُ فَهَذَا، حدیث نبوی  
 ۳۲۵، ۳۹۰، ۴۲۶  
 هَذَا جَزَاءٌ مَنْ تَرَكَ، خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه  
 ۴۰۴  
 ۴۸۰ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ، نهج البلاغه  
 ۲۵۶ هُمَا إِمَامَانِ قَامُوا أَوْ قَعَدُوا، حدیث نبوی  
 ۷۸ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ، دعا  
 ۴۱۵ وَضِعَ شَيْءٌ فِي مَا بُدِّئَ إِلَيْهِ، از فلاسفه  
 وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ، خطبه ۲۰۸ نهج البلاغه  
 ۴۰۴  
 ۷۵ وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ، دعا  
 ۲۴۷ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، روایت  
 ۳۱۹، ۲۶۷

## نمایه فارسی

<p>۳۴۴، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۰۸، ۴۱۳،                      ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴،                      ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۹۶، ۵۰۰،                      ۱۰۷، ۲۰۳، ۲۳۴ (ع) آدم                      ۲۴۵ آدم و حوا                      ۱۱۴ آذر، پدر حضرت ابراهیم (ع)                      ۳۳۸ آراء و عقاید روحانیت شیعه                      ۴۲، ۷۱ آزادی                      ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۹۱، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۹۹، ۳۱۴،                      ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۵۹،                      ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۸۸، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۶۴،                      ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۲                      ۳۱۴ «آزادی خواسته ابدی»، مقاله                      ۴۷۴ «آزادی در قرآن»، کتاب                      ۳۸۴ «آزادی و برابری و برادری»                      ۱۱۵ آسمان‌ها و زمین                      ۱۲۶، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۷۷،                      ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۴۳                      ۳۴، ۳۸۳ آسیا                      ۴۵۳ آشتیانی، مهندس جلال‌الدین                      ۶۶ «آغاز وحی»، کتاب                      ۳۴، ۵۲، ۶۰، ۲۷۲ آفریقا                      ۱۱۰ آفرینش آدمیزاد                      ۲۷۷، ۳۷۲ آفرینش انسان</p>	<p>آ                      ۲                      ۲۶۷                      ۱۲۵                      ۱۲۵                      ۶۲                      ۵۲، ۵۱                      ۲۲۶                      ۲۹                      ۴۳۵، ۲۱۸                      ۲۳، ۲۵، ۵۸، ۶۲، ۷۸، ۸۸، ۹۰                      ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۶، ۱۹۱،                      ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸،                      ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۷۳،                      ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۵۵،                      ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۱۴، ۴۳۹، ۴۴۰،                      ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۹۷، ۴۹۸،                      ۱۱۹                      ۳۳۳، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۵۹                      ۳۸۲                      ۳۰، ۴۵، ۷۸، ۸۲، ۹۳                      ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،                      ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۵۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲،                      ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۷</p>	<p>آئین اسلام                      آئین پادشاهی                      آئین توحید                      آئین محمد                      آئین مسیحیت                      آئین موسی                      آبه دوبروگلی (کشیش)                      آتن                      آخرت                      آخرین رسول                      آخوند، آخوندها                      آخوند خراسانی، آخوند مازندرانی                      آدم</p>
--	--	---

۳۰۱، ۲۹۲	آل عمران (۳) / ۱۴۵	۲۸۰، ۱۱۱	آفرینش و گزینش آدمیزاد
۲۵۸، ۱۹۶	آل عمران (۳) / ۱۵۹	۲۲۰	آقا محمدخان
۴۲۹، ۴۲۴، ۴۱۴، ۴۰۱، ۳۴۴، ۳۱۵، ۳۱۴		۴۶۴	آقاخان‌ها (محلالتی)
۲۸۴	آل عمران (۳) / ۱۶۴	۲۴۴، ۲۳۴، ۲۳۳	آگوست کنت
۳۰۱، ۲۹۱	آل عمران (۳) / ۱۶۶	۱۶۷	آل اسرائیل
۳۱۴	آل عمران (۳) / ۱۷۸	۲۵	آل احمد، جلال
۴۶۱	آل فرعون	۴۵۶	آل بویه، دکتر
۴۵۵، ۴۳۷، ۴۲۰	آلمان، آلمانی	۴۴۸، ۲۸۹، ۲۸۶، ۱۰۴	آل عمران (۳)
۴۸۵، ۴۸۴، ۴۷۳، ۴۳۶، ۴۲۰، ۲۸	آمریکا	۴۴	آل عمران (۳) / ۳
۴۶۰، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳، ۳۴	آمریکایی	۴۹۹، ۲۷۶	آل عمران (۳) / ۷
۱۷۴	آمنه	۴۰۷	آل عمران (۳) / ۲۶
۵۱	آمیختگی عناصر انجیلی	۴۰۷	آل عمران (۳) / ۲۷
۴۹۰، ۴۴۵، ۳۶۸	آنارشیست، آنارشیسم	۱۰۴، ۱۰۳	آل عمران (۳) / ۳۳ و ۳۴
۴۴۸	آیات انفاق	۲۱۱	آل عمران (۳) / ۳۵ تا ۳۷
۲۷۶، ۱۰۶	آیات بعثت	۱۵۶	آل عمران (۳) / ۳۷
۲۴۳	آیات توحید و نبوت	۲۸۹، ۱۵۶	آل عمران (۳) / ۴۹
۲۴۵	آیات جنگ و طلاق	۲۱۵	آل عمران (۳) / ۵۲
۴۴۸	آیات ربا	۲۶۲، ۱۴۲	آل عمران (۳) / ۵۴
۴۶۷، ۴۴۸	آیات زکات	۲۱۲، ۱۱۱	آل عمران (۳) / ۵۹
۳۹۳	آیات صیام (روزه)	۳۲۲، ۲۳۹، ۲۳۵، ۱۵۹	آل عمران (۳) / ۶۴
۴۱	آیات قیامت	۹۹، ۹۸، ۷۱، ۷۰، ۶۵، ۶۴	آل عمران (۳) / ۶۴
۹۷، ۹۶	آیة الْکُرْسِی	۲۲۴	
۴۹۵، ۱۲۶، ۸۲	آیه بعثت	۲۱۶	آل عمران (۳) / ۶۷ و ۹۵
		۴۶۷، ۴۴۸، ۲۳۹، ۹۷	آل عمران (۳) / ۹۲
		۲۲۴، ۱۱۸، ۱۰۲	آل عمران (۳) / ۱۰۰
		۳۶۶	آل عمران (۳) / ۱۰۳
۲۵۵، ۸۹، ۶۴	ائمه اطهار (ع)	۴۹۵، ۳۷۱، ۲۵۱	آل عمران (۳) / ۱۰۴
۳۹۰، ۳۸۱، ۳۴۶، ۳۳۸، ۲۷۸، ۲۷۳، ۲۶۷		۲۵۱	آل عمران (۳) / ۱۰۵
۴۹۲، ۴۲۹، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۱۰		۲۵۱	آل عمران (۳) / ۱۱۰
۹۸، ۴۵، ۳۴	ابراهیم (ع)	۱۹۶	آل عمران (۳) / ۱۲۳
۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳		۲۴۱	آل عمران (۳) آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷
۱۵۴، ۱۳۸، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷		۲۴۱	آل عمران (۳) / ۱۳۳
۱۹۷، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۷۰، ۱۵۹، ۱۵۵		۳۶۷، ۲۴۱	آل عمران (۳) / ۱۳۴
۲۱۳، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۹۸			



۲۵۲	احزاب (۳۳) / ۲۱	۲۳۴، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۱۶، ۲۱۵
۳۲۰	احزاب (۳۳) / ۳۵	۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۴۹، ۲۳۵
۳۰۵، ۳۰۲	احزاب (۳۳) / ۳۸	۴۲۴، ۴۰۲، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۳، ۳۲۹
۲۲۶	احزاب (۳۳) / ۴۰	۱۹۸، ۱۹۷
۳۷۰، ۲۸۳، ۱۹۱	احزاب (۳۳) / ۴۵	«ابراهیم امام و امت»، مقاله ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز،
۳۷۰، ۲۸۳، ۲۵۲، ۱۹۱	احزاب (۳۳) / ۴۶	مقاله ۱۹۷، ۱۵۴، ۱۱۴، ۱۰۷
۱۸۲	احزاب (۳۳) / ۴۸	۳۴۳
۴۶۳، ۳۶۶	احزاب (۳۳) / ۶۷	۲۹۲
احسان ۲۴، ۹۰، ۹۰، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۰۷،		۱۰۱
۳۲۱، ۲۷۱، ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۲۶		۱۴۷
۴۸۹، ۴۱۸، ۳۷۵، ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۵۶، ۳۵۱		۲۹۱
۲۸۶، ۲۸۵	احقاف (۴۶)	۴۶۹
۲۹۵	احقاف (۴۶) / ۳	۴۷۰، ۲۹۲
۵۸	احقاف (۴۶) / ۹	۳۴۳
۳۳۰	احقاف (۴۶) / ۱۹	۲۲۳
۳۰۲	احقاف (۴۶) / ۲۵	۲۰۷
۳۰۷	احقاف (۴۶) / ۳۵	۱۷۴
۴۱، ۳۹، ۲۴، ۲۳	احکام	۳۲۳
۳۳۶، ۱۶۱، ۱۰۰، ۹۰، ۷۰، ۴۸، ۴۷، ۴۲		۱۸۸
۳۶۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۴۶، ۳۳۹		۴۹۲، ۴۷۸، ۴۲۵، ۴۲۱، ۳۲۵، ۷۱، ۴۲
احکام اسلام، احکام مسیحی، احکام		۳۲۳
۵۱	یهودی	۱۸۷، ۱۸۵، ۱۷۵
۴۳۳، ۴۲۹	احکام شرع	۳۲۳، ۲۶۶، ۲۵۸
۶۰	احکام فقهی	۵۴
۴۶۴	احمدعلی خان (یکی از آقاخان‌ها)	۴۲۰، ۴۱۹
۲۷۸	احمدیان، شهید	۳۰
۲۶۳، ۸۰	اختناق	۳۲۵
۳۷۲، ۲۸۰، ۲۲۰	اخراج آدم از بهشت	۶۱
۱۹۵	اخلاص (۱۱۲) تمام آیات سوره	۱۸۵
۴۹	اخوت و عصیت قبیله‌ای	۴۸۲
۳۳۸	اداره‌ی امت	۴۶۹
۴۲۹، ۴۲۸، ۴۰۲، ۳۷۱، ۳۴۹		۳۲۰
۱۰۲	ادامه‌ی رسالت انبیاء، ادعای نبوت	۳۸۱، ۳۳۸
		۶ / (۳۳)

۴۳۷، ۵۴	اروپای غربی	۴۴	ادبیات مذهبی قبل از اسلام
۲۸	اروپای قرون وسطی و جدید	۳۸۷	ادبیات اسلام
۴۳۸	اروپای متمدن	۸۰، ۶۳، ۶۱	ادیان
۵۴	اروپای مرکزی	۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۴۰، ۲۴۴	
۱۴۵، ۱۳۸	اسارت فرعون	۲۵۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۶	
۶۱، ۴۳	اسپانیا	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸	
۴۳۹	استالین	۳۷۲، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۲۸	
۳۱۷، ۲۶۳، ۲۴۴، ۲۱۸، ۸۰	استبداد	۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۷	
۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۷۳، ۴۷۲، ۳۹۴، ۳۴۹		۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۹	
۲۱۸	استبداد کلیسا	۸۰، ۳۰۸	ادیان الهی
۸۰	استبداد مذهبی، استبدادهای ایسمی	۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۷، ۳۸۹	
۲۶۱، ۲۱۷، ۱۹۸	استبدادی	۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۶، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۱	
۴۵۵، ۴۵۰، ۴۴۷، ۳۲۱، ۲۷	استثمار	۴۱۵، ۴۲۴، ۴۵	ادیان توحیدی
۲۴۳	استعمار	۲۵۶، ۲۶۷، ۳۳۲، ۳۳۹، ۴۰۲، ۴۵۲، ۴۵۳	
۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۱۵۴، ۵۳	استقلال	۳۶۸، ۳۶۹، ۴۴۴	ادیان و اسلام
۲۴۳	استقلال طلبان	۱۵۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۶	اذن خدا
۳۹۰	استقلال دانشگاه	۱۴۳	اریاب هارون و موسی
۱۴۷	استمرار رسالت	۱۵۹، ۲۱۷	اریابان
۱۱۷، ۱۰۴	اسحاق (اسحق)	۱۶۰	ارتدوکس
۳۴۹، ۳۰۱، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۲۳، ۱۱۸		۵۳، ۵۴، ۳۶۳، ۴۸۴، ۴۸۶	ارتش
۳۸۶	اسدآبادی، سیدجمال‌الدین	۲۴۵، ۴۲۱، ۴۵۷، ۴۹۹	ارث
۸۴، ۹۹	اسراء (۱۷)	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹	اردن
۴۱۸، ۳۲۵، ۲۸۶، ۱۷۹، ۱۴۷		۲۹۰	«ارزش علمی»، کتاب
۳۲۵	اسراء (۱۷) / ۱۷	۱۹۴	ارسطویی
۴۱۸، ۳۲۹	اسراء (۱۷) / ۳۵	۵۵، ۶۸	ارض، ارض موعود
۲۳۲	اسراء (۱۷) / ۳۶	۱۲۷، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۴۷، ۳۶۵، ۴۶۱	
۳۷۰، ۳۱۵	اسراء (۱۷) / ۵۴	۱۷۲، ۲۱۰	ارمیاء (از پیامبران)، ارمیای نبی
۸۵	اسراء (۱۷) / ۵۹	۳۲، ۴۳، ۱۷۴، ۲۳۳	اروپا
۱۰۹	اسراء (۱۷) / ۶۱	۳۴۵، ۳۵۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۳۶، ۴۳۷	
۴۲۹	اسراء (۱۷) / ۶۵	۲۵، ۳۴، ۶۱، ۴۳۸	اروپائی
۱۷۹	اسراء (۱۷) / ۷۳ تا ۷۶	۲۹، ۴۰، ۶۲، ۶۳، ۷۹، ۲۱۷، ۲۶۰	اروپائی‌ها
۳۰۳، ۲۰۵، ۷۵، ۵۹، ۲۰	اسراء (۱۷) / ۸۵	۴۲۰، ۴۳۷	اروپای شرقی

۱۶۹، ۱۶۱	اشعیاء نبی	۲۰	اسراء (۱۷) / ۸۶
۴۱۲	أشوری	۲۳۱، ۱۷۹، ۹۹، ۶۳	اسراء (۱۷) / ۸۸
۴۰۰، ۲۷۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۴	اصحاب	۲۲۹	اسراء (۱۷) / ۸۹
۲۹۹، ۲۹۸	اصحاب ایکه	۲۲۹، ۸۴	اسراء (۱۷) / ۹۰ تا ۹۴
۲۹۸	اصحاب حجر	۲۳	اسراء (۱۷) / ۹۴
۲۶۳، ۴۶، ۴۱	اصحاب کهف	۲۸۷، ۱۴۰	اسراء (۱۷) / ۱۰۱
۳۳۱	«اصول کافی»، کتاب	۱۴۰	اسراء (۱۷) / ۱۰۲ و ۱۰۳
۱۷۴، ۱۷۳، ۵۵، ۴۵، ۲۹	اعراب	۱۴۷	اسراء (۱۷) / ۱۰۴
۴۲۵، ۳۲۲، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۲۲، ۱۹۴، ۱۸۹	اعراب اموی	۲۰۷، ۱۲۰	اسرائیل یا یعقوب
۳۲۲	اعراب (۷)	۱۵۳	اسفار
۱۴۴، ۱۴۲	اعراف (۷)	۲۹	اسقف رومی
۴۷۸، ۴۱۵، ۳۴۰، ۲۸۶، ۲۸۰، ۱۴۷	اعراف (۷) / ۲	۱۴۷	اسکان بنی اسرائیل
۱۷۷	اعراف (۷) / ۱۹	۳۹، ۳۷، ۳۵، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۴	اسلام
۱۰۸	اعراف (۷) / ۲۵ و ۲۴	۵۸، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۴۵، ۴۳، ۴۲، ۴۰	
۲۸۰	اعراف (۷) / ۲۶	۹۰، ۸۹، ۸۱، ۸۰، ۷۱، ۶۶، ۶۲، ۶۱، ۶۰	
۳۷۴، ۲۲۴	اعراف (۷) / ۳۱	۱۹۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶	
۲۲۴	اعراف (۷) / ۳۵	۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷	
۳۲۷، ۲۲۴	اعراف (۷) / ۳۶	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۸، ۳۱۳	
۸۷، ۸۲، ۷۸	اعراف (۷) / ۳۷	۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۲	
۳۴۴، ۳۰۹، ۲۸۱، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۱۰	اعراف (۷) / ۳۸	۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۰	
۲۸۱	اعراف (۷) / ۳۹	۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۹	
۳۰۴	اعراف (۷) / ۴۰	۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴	
۳۰۱، ۲۹۲	اعراف (۷) / ۴۱	۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۹	
۴۷۸، ۴۰۲، ۳۴۰، ۲۸۴، ۲۲۳، ۵۹	اعراف (۷) / ۴۲	۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲	
۳۴۰	اعراف (۷) / ۴۳	۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶	
۳۴۰، ۲۸۶	اعراف (۷) / ۴۴	۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۱	
۲۸۶	اعراف (۷) / ۴۵	۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۹	
۳۴۰	اعراف (۷) / ۴۶	۲۱۸	اسلام حنیف
۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۱، ۳۲۸، ۲۳۷، ۸۵	اعراف (۷) / ۴۷	۴۳	«اسلام»، کتاب
۳۴۱	اعراف (۷) / ۴۸	۴۲	اسلام شناسان
۳۴۱	اعراف (۷) / ۴۹ تا ۱۰۳	۱۱۷،	اسماعیل (اسمعیل) (ع)
۱۴۰	اعراف (۷) / ۱۰۳ تا ۱۳۶	۲۲۲، ۲۰۷، ۱۸۷، ۱۱۸	
۱۴۴	اعراف (۷) / ۱۳۵ تا ۱۳۲	۱۸۶، ۱۸۳، ۱۴۵، ۱۲۳، ۵۵	اشراف
		۴۸۶، ۴۳۶، ۴۰۹، ۲۴۳، ۲۱۸، ۱۹۹، ۱۹۲	

۳۵۳	الرحمن (۵۵) / ۸	۱۵۳	اعراف (۷) / ۱۳۸
۴۲۳، ۳۵۳	الرحمن (۵۵) / ۹	۱۴۷	اعراف (۷) / ۱۳۸ تا ۱۵۵
۳۲۳	الفهرست، کتاب	۱۵۳	اعراف (۷) / ۱۴۲
۴۵۸، ۳۲۱، ۳۱۷	المیزان، تفسیر	۲۸۲	اعراف (۷) / ۱۴۳
۴۱	الهیون	۲۸۳	اعراف (۷) / ۱۴۴
۱۶۹، ۱۶۳	الیاس	۱۶۱	اعراف (۷) / ۱۴۵
۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲	الیصابات	۳۰۰	اعراف (۷) / ۱۴۶
۱۸۵، ۱۷۴	ام القرى	۱۴۸	اعراف (۷) / ۱۵۹ تا ۱۶۶
۴۰۳	امالی (کتابی از شیخ مفید)	۱۴۹	اعراف (۷) / ۱۶۰
، ۱۹۹، ۱۳۸، ۱۱۹، ۱۱۷، ۸۰، ۶۰	امام	۳۶۶	اعراف (۷) / ۱۶۴
، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲		۳۴۱	اعراف (۷) / ۱۷۲ و ۱۷۳
، ۳۶۲، ۳۳۳، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۸، ۲۷۲، ۲۷۱		۵۹	اعراف (۷) / ۱۸۷
۴۲۶، ۴۲۵، ۴۰۴، ۳۹۹، ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۸۱		۲۹۶	اعراف (۷) / ۱۸۸
۲۵۴	امام ابوحنیفه	۳۴۲	اعراف (۷) / ۲۰۵ و ۲۰۶
۲۷۲، ۲۶۶	امام پنجم، محمدباقر (ع)	۲۱۲	اعلام ظهور عیسی
، ۲۶۲	امام چهارم، زین العابدین (ع)	۲۱۱	اعلام نبوت عیسی
۴۲۶، ۲۷۲، ۲۶۳		۱۹۵	اعلی (۸۷) / ۱ تا ۹
۴۲۶، ۲۷۱، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۶ (ع)	امام حسن (ع)	۲۳۸	اعلی (۸۷) / ۱۶ و ۱۷
۳۲۲، ۳۱۴، ۲۶۲، ۲۵۶، ۲۰۳ (ع)	امام حسین (ع)	۱۱۸	اعلی (۸۷) / ۱۸ و ۱۹
۴۶۵، ۴۲۴، ۳۸۸	امام خمینی	۴۳۵، ۴۰۹، ۳۹۲	اعیان
۳۸۱، ۳۷۹، ۳۳۸	امام دوازدهم، امام زمان	۳۵۹	افکار ناسیونالیستی
۸۱	امام ششم، جعفر صادق (ع)	۲۱۸، ۱۹۴	افلاطون
۳۳۱، ۳۰۴، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۵۲		۳۴۵	اقتصاد اسلامی
۲۵۴	امام محمد غزالی	۴۱	اقوام بدوی
۲۶۷	امام منتظر	۴۱۳	اقوام گذشته
۲۶۷، ۲۶۶، ۲۷۳ (ع)	امام هشتم، امام رضا (ع)	۲۲۳	اقوام موحد
، ۲۵۴	امامان	۲۹۹	اقوام نوح و عاد و ثمود
۲۷۳، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۵		۲۱۸	اکثریت عوام (یا یلین‌ها)
۲۶۷، ۲۵۷	امامان تشیع، امامان شیعه	، ۲۴۷، ۱۲۵	اکراه
، ۲۰۸، ۱۴۶، ۱۱۸، ۱۰۵، ۲۵	امامت	۴۹۴، ۴۷۴، ۴۴۷، ۴۲۹، ۴۲۴، ۴۰۳، ۳۶۹	
، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۱۱، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۴۹		۳۳۱	«الایمان و الکفر»، کتاب
۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۰۳، ۳۹۲، ۳۳۷، ۳۳۴		۷۲	الرحمن (۵۵)
۴۲۴	امامت غیر از حکومت است	۴۲۳، ۳۵۳	الرحمن (۵۵) / ۷

		نمایه فارسی	
۱۵۱	أموریان	۳۳۴، ۳۱۱	امامت و حکومت
۸۰	أمویان، أموی	۲۵۶	امامت و خاتمیت
۲۷۲، ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱		۴۶۴	امامی، جمال
۲۱۹، ۲۱۸	امیر تیمور گورکانی	۲۱۸، ۲۱۷، ۱۷۴	امپراتوری روم
۴۹۰، ۲۷۱، ۱۸۷	امیر المؤمنین علی (ع)	۲۹۹، ۱۳۹	امپراتوری مصر
۲۱۹	امیر حسین (حاکم نیشابور)	۵۳	امپراتوری نیرومند انگلستان
۳۴، ۳۳	امیل درمنگام	۹۰، ۸۶، ۷۹، ۶۱، ۳۲	امت
۴۸	اناجیل	۱۸۵، ۱۷۰، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۱۷، ۱۰۶	
۶۳، ۵۷، ۳۳، ۲۶، ۲۴، ۲۳	انبیاء	۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۱	
۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۰، ۹۶، ۹۰، ۸۶، ۷۹، ۶۴		۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۳۵، ۲۲۳	
۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۷۲، ۱۵۵، ۱۴۷، ۱۲۷		۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۶	
۲۶۴، ۲۴۳، ۲۳۵، ۲۲۶، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۷		۳۴۹، ۳۴۴، ۳۳۸، ۳۱۸، ۲۹۸، ۲۷۲، ۲۷۱	
۳۰۷، ۲۹۵، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۶، ۲۷۹، ۲۷۸		۳۷۲، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۱، ۳۶۰	
۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۳۳، ۳۲۰، ۳۰۹		۴۲۵، ۴۲۸، ۴۰۷، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹	
۴۹۸، ۴۱۸، ۳۹۳، ۳۸۱، ۳۷۳، ۳۶۲		۴۸۸، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۶۲، ۴۶۱	
۲۰۳	انبیاء اولوالعزم	۱۲۶	امت آخرالزمان
۴۵، ۳۸	انبیاء بنی اسرائیل	۲۶۵، ۲۶۳، ۲۵۷	امت اسلام، امت اسلامی
۴۶	انبیاء عهدین	۲۷۲	امت اسلام فقیه پرور
۴۷۷، ۲۲۳، ۱۷۳، ۴۱	انبیاء گذشته	۲۱۷	امت توحیدی بنی اسرائیل
۴۲۵، ۴۱۶، ۳۴۳، ۳۴۰	انبیاء (۲۱)	۲۴۷	امت خاتم النبیین
۵۰۰، ۴۹۸	انبیاء (۲۱) / ۳۵	۲۳۵	امت عیسی
۴۱۶، ۳۵۲، ۳۲۹	انبیاء (۲۱) / ۴۷	۲۶۲، ۲۵۰	امت محمدی
۳۴۳، ۱۱۴	انبیاء (۲۱) / ۵۱ و ۵۲	۲۲۱، ۱۲۷	امت موسی
۳۴۳	انبیاء (۲۱) / ۵۶	۲۴۳، ۱۵۹	امت واحد
۱۱۴	انبیاء (۲۱) / ۶۰	۴۹۴، ۴۳۸، ۳۶۵، ۲۴۶	
۱۱۶	انبیاء (۲۱) / ۶۹	۱۶۶، ۱۴۶، ۹۷	امت‌ها
۴۲۴، ۳۰۳، ۱۱۷	انبیاء (۲۱) / ۷۳	۲۹۷، ۲۸۶، ۲۵۲، ۲۴۹، ۲۳۶، ۲۰۳، ۲۰۲	
۲۸۸، ۲۱	انبیاء (۲۱) / ۹۱	۲۷۸، ۲۴۷، ۲۴۳، ۱۹۰، ۱۴۷	امت‌های گذشته ۱۴۷
۴۲۵	انبیاء (۲۱) / ۹۲	۱۴۹	امت‌های ۱۲ گانه
۴۵۵، ۴۰۹	انتخابات رئیس جمهور		امر به معروف و نهی از منکر ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۵،
۸۳، ۷۷، ۶۲، ۵۸	انتشارات قلم	۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۱، ۳۲۲، ۳۲۱	
۴۷۴، ۴۲۱، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۶۵، ۲۰۴، ۹۸		۴۹۵، ۴۸۱، ۴۶۱، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۳۴، ۴۳۳	
		۴۳۶، ۳۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹	امراء

۴۹۸، ۴۹۶، ۴۷۶، ۴۶۷، ۴۶۵		۲۵	انتصاب امام
۲۸۴	«انسان و خدا»، مقاله	۴۳۲، ۳۷۲، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۲۴، ۳۲۱	انتصار
۳۰۸، ۲۴۲	«انسان و زمان»، کتاب	۵۸	انجمن اسلامی دانشجویان
۱۱۰	انسان (۷۶) / ۱	۳۹۴، ۷۱، ۶۰	
۲۳۹، ۲۳۳، ۸۶	انسان بینی	۳۵، ۱۹	انجمن اسلامی مهندسين
۴۶۱، ۲۳۹	انسان بینی قرآن	۳۱۱، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۴۲، ۸۸، ۸۳، ۷۷، ۶۲	
۲۱۷	انسان دوستی	۴۲۷، ۴۲۶، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۷۷، ۳۳۵، ۳۱۹	
۲۸۳، ۲۷۹، ۲۷۸	انسان شناسی	۴۸۷، ۴۸۳، ۴۷۲، ۴۵۱، ۴۴۶	
۸۳، ۶۶	انسان‌ها	۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴	انجیل
۸۸، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۲، ۴۰۶		۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۱	
۱۸۲، ۱۷۷، ۱۷۶	انشراح (۹۴)	۲۸۹، ۲۳۲، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۷، ۱۷۲	انجیل لوقا
۱۷۷	انشراح (۹۴) / ۱ تا ۸	۱۶۵	انجیل متی
۱۷۶	انشراح (۹۴) / ۵	۱۷۰، ۱۶۰	انجیل مرقس
۲۲۴	انشقاق (۸۴) / ۶	۱۶۱، ۱۶۰	انجیل یوحنا
۳۲۵، ۲۱۵، ۱۵۹	انصار	۱۶۸	انجیل‌ها
۴۶۵، ۴۶۴	انصاری، سروان	۱۷۰، ۱۶۰	
۳۷۹، ۳۷۸	انصاری‌راد	۲۵۰، ۲۴۳، ۲۲۷، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰	اندریاس
۴۱۵، ۱۰۴	انعام (۶)	۱۶۲	اندلس
۲۹۵	انعام (۶) / ۲	۲۷۲، ۲۴۷	اندیشه‌های ولادت تا بعثت
۳۰۵، ۳۰۲، ۲۹۶	انعام (۶) / ۸	۱۹۱	اندویدو الیسم (فردپرستی)
۱۰۱	انعام (۶) / ۹	۵۰، ۴۹	انسان
۴۹۹	انعام (۶) / ۱۱	۳۶، ۲۷، ۲۴	
۳۶۶	انعام (۶) / ۱۴	۵۷، ۵۹، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲	
۲۹۶	انعام (۶) / ۳۷	۷۳، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۷	
۲۰۵	انعام (۶) / ۴۵	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۱	
۲۳۰	انعام (۶) / ۵۷	۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳	
۳۰۱، ۲۹۶	انعام (۶) / ۵۸	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰	
۱۱۵	انعام (۶) / ۷۵	۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹	
		۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۱	
		۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۲۷	
		۳۳۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳	
		۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱	
		۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۶۴	

		نمایه فارسی	
۴۴۱، ۴۲۰	انفال (۸) / ۶۰	۲۱۶، ۱۹۸، ۱۱۹، ۱۱۵، ۴۵	انعام (۶) / ۷۹
۴۸۵	انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲ و ۶۳	۱۱۶	انعام (۶) / ۸۳
۶۸	انفطار (۸۲)	۱۰۵	انعام (۶) / ۸۴
۵۶	انفطار (۸۲) / ۱	۱۰۴	انعام (۶) / ۸۴ تا ۸۷
۶۸	انفطار (۸۲) / ۵	۱۰۴	انعام (۶) / ۸۷
۲۲۴	انفطار (۸۲) / ۶	۷۴	انعام (۶) / ۹۱
، ۲۵۰، ۲۳۱، ۲۱۵، ۲۱۲، ۵۳، ۳۰	انقلاب	۷۴	انعام (۶) / ۹۵ تا ۱۰۸
، ۳۸۱، ۳۷۸، ۳۵۱، ۳۳۶، ۳۳۲، ۲۷۰، ۲۶۳		۳۷۰، ۳۱۵	انعام (۶) / ۱۰۷
۴۸۲، ۴۶۵، ۴۲۲، ۳۸۸، ۳۸۷		۱۰۲	انعام (۶) / ۱۲۴
۳۴۵	انقلاب اسلامی	۳۲۷	انعام (۶) / ۱۴۱
۳۷۸	انقلاب اسلامی ایران	۱۴۸	انعام (۶) / ۱۴۶
، ۳۴۵	انقلاب مشروطیت	۴۱۵، ۳۵۲، ۳۲۸	انعام (۶) / ۱۵۲
۴۳۱، ۴۲۷، ۴۲۰، ۳۸۵، ۳۸۴		۳۷۲	انعام (۶) / ۱۵۳
۸۸	انکار نبوت	۳۶۶	انعام (۶) / ۱۵۹
۳۹۰، ۲۲۰، ۶۲، ۵۳	انگلستان	۱۱۹	انعام (۶) / ۱۶۱
۴۶۰، ۳۸۴	انگلیس‌ها، انگلیسی‌ها	۳۳۶	انعام (۶) / ۱۶۵
۴۵۴، ۴۳۶، ۳۵۸	انگلیسی	، ۲۳۷، ۹۷، ۵۸	انفاق
۹۸	«انگیزه و انگیزنده»، کتاب، مقاله	، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۲۴، ۳۲۱، ۳۱۸، ۲۴۱، ۲۳۹	
۶۶	اهرام مصر	، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۲، ۳۶۱	
۳۳۱، ۶۱	اهل بیت عصمت، اهل بیت نبوت	، ۴۴۵، ۴۴۰، ۴۳۴، ۴۳۲، ۳۹۲، ۳۷۵، ۳۷۲	
۴۱، ۳۳	اهل جذبہ	، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶	
۴۰۹	اهل حل و عقد	، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۵	
۴۲۸، ۲۷۸، ۲۳۱، ۹۷، ۸۱	اهل کلام	۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۷۷	
، ۴۶، ۴۴، ۴۲	«اهل کتاب»	۴۸۵	انفال (۸)
، ۲۳۲، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۷۹، ۱۴۷، ۸۶		۳۹۳	انفال (۸) / ۱
۳۲۲، ۲۵۶، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۹		۲۸۸	انفال (۸) / ۷
۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۱	اورشلیم	۲۸۸، ۱۹۶	انفال (۸) / ۹
۱۶۵	اوقُسْطُس قیصر	۲۸۸	انفال (۸) / ۱۱
۴۶۳	اوکران (نظریه پرداز)	۱۹۷	انفال (۸) / ۱۷
۱۰۷	اولوالعزم‌ها	۲۳۲	انفال (۸) / ۲۲
۱۰۷	اولین پیغمبر	۴۴۰	انفال (۸) / ۲۸
۲۹	اولین ترجمه قرآن به زبان لاتین	۲۷۱	انفال (۸) / ۳۹
۱۴۹	اولین جنگ بنی اسرائیل	۳۰۵	انفال (۸) / ۴۴

۱۸۵	بازار عکاظ	۲۵۹	اولین خلفا
۳۸۵	بازار قیطریه	۱۲۱	اولین وحی
،۷۷	بازرگان، مهندس مهدی	۴۴۱	اومانیسیم
۳۸۹، ۳۶۵، ۳۰۹، ۲۷۵		۴۴۱، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۱۴، ۲۱۷	اومانیسیم
۴۷۴، ۴۰۴، ۴۰۳	بازرگان، مهندس عبدالعلی	۳۱۴	«اومانیسیم»، مقاله
،۱۰۰	«بازگشت به قرآن»	۱۴۷	ایتاء کتاب به موسی و هارون
،۴۴۶، ۴۴۴، ۴۰۰، ۳۶۵، ۳۱۸، ۲۳۹، ۱۱۰		۴۳۷، ۴۳۶	ایتالیا، ایتالیایی
۴۹۶، ۴۶۵، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۴۸		،۳۸۸، ۳۸۶	ایدئولوژی
۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۰، ۱۸۰، ۱۸۰، ۱۸۰	«بازگشت به قرآن ۱»، م.آ. ۱۸۰	،۴۶۳، ۴۶۱، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۴۱، ۴۳۵، ۴۲۱	
۳۶۵	«بازگشت به قرآن ۲»، م.آ. ۱۹۰	۴۹۹، ۴۸۶، ۴۸۰، ۴۷۱	
۲۳۱	بازگشت به قرآن، جلد اول	۴۵۶، ۳۸۹	ایدئولوژی اسلامی
۲۳۹	«بازگشت به قرآن»، جلد چهارم	۲۳۵	ایدئولوژی الهی
۴۸۰، ۱۱۱	«بازگشت به قرآن»، جلد دوم	۴۸۰	ایدئولوژی حکومت اسلامی
۱۱۰	بازگشت به قرآن، جلد‌های ۲ و ۳	۳۴۶، ۳۴۵	ایدئولوژی‌های سیاسی - فلسفی
۲۶۲	بازیابی ارزش‌ها، جلد چهارم	،۶۰، ۳۴، ۳۲	ایران
،۱۹۸	«بازیابی ارزش‌ها ۱»، م.آ. ۲۵۰	،۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۱۸، ۱۷۴	
۴۰۰، ۳۳۹، ۳۱۸، ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۷۷		،۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۹، ۳۴۵، ۳۳۷	
۸۸	«بازیابی ارزش‌ها ۲»، م.آ. ۲۶۰	۴۶۵، ۴۵۸، ۴۲۲، ۴۰۱، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۶	
۳۱۹، ۲۶۲، ۱۹۷، ۱۵۴، ۱۱۴، ۱۰۷		۳۸۴	ایران صفویه، ایران قاجاریه
۱۸۵	باغستان‌های خرم شامات	۲۶۱	ایرانی
۱۸۵	باغ‌های طائف	۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۰، ۷۹	ایرانیان
۲۷۲	باقر علوم النبیین	۳۳۹	«ایران و اسلام»، مقاله
	باقرین (امام محمدباقر و امام جعفر صادق)	۳۶۶	ایل
۲۶۶		۱۴۸	ایلیم (محلای در صحرای سینا)
۴۸۴	بت چوبی	۳۶۱	«ایمان» حاکم بر امت اسلام می‌باشد
۴۸۴، ۵۴	بت (های) سنگی	۳۴۹، ۲۱۰، ۱۱۸	ایوب
۱۱۴	بت پرست، بت پرست بت تراش		
۲۱۶، ۱۲۳، ۱۱۴	بت پرستی		
۱۸۸، ۱۵۴	بتخانه		
،۱۱۵، ۹۸، ۹۲	بت‌ها		
۴۸۴، ۴۲۴، ۳۴۲، ۲۹۹، ۲۳۴، ۱۱۷		۲۸۵	باد صرصر
۱۸۵، ۴۶، ۴۵	بُحیرای راهب	۱۷۴	بادیه
۴۹۶، ۴۹۴	بختیارنژاد	۱۲۱	بازار برده‌فروش‌ها

## ب

۳۹۸	باب صلوات، باب طهارت، باب مکاتب
۳۲۳	بابک خرم‌دین که مزدکی بود
۲۸۵	باد صرصر
۱۷۴	بادیه
۱۲۱	بازار برده‌فروش‌ها



۵۳۳		نمایه فارسی
۶۲	«بعثت ۱»، م.آ.۲	۳۳۸، ۲۷۱
۴۲۱، ۳۹۴، ۳۸۹، ۹۸، ۸۳		برادران اهل تسنن
۴۷۲	«بعثت ۲»، م.آ.۱۷	۳۸۹
۳۸۷، ۳۳۳، ۳۰۰، ۸۷، ۵۹	بعثت انبیاء	برازجان
۲۷۵، ۲۱۳، ۱۸۳	بعثت پیغمبر	۱۹۲
۶۶	بعثت حضرت رسول اکرم	۶۱
۳۷۵، ۲۳۶، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۵۴		برگزین
۴۲۱، ۳۸۹، ۳۳۹	«بعثت و ایدئولوژی»، کتاب	۶۲
۴۷۲	«بعثت و دولت»، سخنرانی	۱۹۵
۲۷۷	«بعثت و راه‌های ایمان»، سخنرانی	۳۷۹، ۳۳۸، ۳۳۷
۲۷۵	«بعثت و معجزات»، مقاله	۴۹۱، ۴۶۱، ۴۲۷، ۳۹۸، ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۸۰
۴۶۱، ۳۶۵	بعد اجتماعی انسان	بشر
۱۹۰، ۱۷۵، ۹۰، ۸۶، ۴۱	بعد از بعثت	۲۷، ۲۳، ۲۲
۲۴۹	بعد از پیامبران، بعد از خاتمیت	۳۱، ۳۶، ۳۸، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۶۹
۳۲۵، ۲۵۷	بعد از رحلت رسول اکرم	۷۱، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱
۴۰۰، ۲۰۸، ۱۴۷، ۷۱	بعد از هجرت	۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۰
۴۶۱	بُعد آفرینش انسان، بُعد زمانی انسان	۱۲۲، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱
۴۶۹، ۴۶۶	بُعد دنیاپردازی انسان	۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶
۴۶۱	بُعد عاطفی انسان، بُعد عقلی انسان	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
۴۶۱	بُعد گزینش انسان	۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴
۳۲۳، ۲۶۱	بغداد	۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۹
۱۱۱، ۱۰۰	بقره (۲)	۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۳
۳۹۳، ۳۴۶، ۳۳۲، ۳۱۵، ۲۸۶، ۲۸۰، ۱۴۷		۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۳
۴۵۱، ۴۴۶، ۴۲۸، ۴۱۴، ۴۱۰، ۴۰۳		۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۹۳، ۵۰۰
۲۲۴، ۱۶۸	بقره (۲) / ۲۱	«بشر دوستی و مذهب جاری»، مقاله
۱۰۰	بقره (۲) / ۲۳ و ۲۴	بشری دانستن رسالت
۴۶۱	بقره (۲) / ۲۸	بشريت
۴۱۳، ۳۰۷، ۲۸۰، ۲۲۰	بقره (۲) / ۳۰	۳۰، ۳۴، ۴۵
۱۰۸	بقره (۲) / ۳۵	۵۳، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵
۳۷۴	بقره (۲) / ۳۶	۹۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۵
۱۱۲	بقره (۲) / ۳۷	۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸
۴۹۷، ۳۷۲، ۲۸۰، ۲۰۵، ۸۲، ۷۸	بقره (۲) / ۳۸	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵
۱۴۸	بقره (۲) / ۴۷ تا ۶۷	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۹۷، ۳۰۹
		بعثت
		۸۳، ۹۰، ۹۶
		۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰
		۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰
		۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۳
		۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۷، ۴۲۷، ۴۴۶

۴۳۰، ۴۲۶، ۴۱۳، ۴۱۰، ۴۰۷، ۴۰۶		۱۵۳	بقره (۲) / ۶۰
۳۴۷، ۳۴۶، ۳۱۲	بقره (۲) / ۲۴۸	۱۵۳	بقره (۲) / ۶۸
۳۴۸، ۳۴۶، ۳۱۳	بقره (۲) / ۲۴۹	۲۱	بقره (۲) / ۸۷
۳۴۸، ۳۴۶، ۳۱۳	بقره (۲) / ۲۵۰	۱۴۸	بقره (۲) / ۹۲ و ۹۳
۳۴۶، ۳۱۶، ۳۱۳، ۲۹۱	بقره (۲) / ۲۵۱	۴۴	بقره (۲) / ۹۷
۴۷۶، ۴۱۴، ۴۰۸، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۷۴، ۳۴۸		۲۹۱	بقره (۲) / ۱۰۲
۳۹۲، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۱۳، ۲۷۷	بقره (۲) / ۲۵۲	۱۸۳، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۵۳، ۱۰۴	بقره (۲) / ۱۰۴
۲۲	بقره (۲) / ۲۵۳	۲۲۴	۲۵۴، ۲۰۸
۲۴۶	بقره (۲) / ۲۵۶	۳۰۲	بقره (۲) / ۱۱۷
۴۷۴، ۴۲۹، ۴۲۴، ۴۰۳، ۳۶۹، ۲۶۸		۴۲۴، ۱۱۷، ۱۰۵	بقره (۲) / ۱۲۴
۴۴۶، ۳۶۲	بقره (۲) / ۲۶۵	۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۳	بقره (۲) / ۱۲۹
۵۰۰، ۴۶۸، ۴۴۹، ۴۴۷	بقره (۲) / ۲۷۵	۱۱۶	بقره (۲) / ۱۳۱
۴۶۸، ۴۴۸، ۳۶۲	بقره (۲) / ۲۷۶	۲۱۶	بقره (۲) / ۱۳۵
۶۳	بقره (۲) / ۲۸۵	۴۹۷	بقره (۲) / ۱۴۲
۳۲۲، ۲۶۴	بلاد اسلام	۳۷۰، ۲۵۲، ۶۱	بقره (۲) / ۱۴۳
۱۹۳، ۱۳۲، ۴۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳	بلاشتر، رژی	۳۷۰	بقره (۲) / ۱۴۸
۱۸۳	بلد (۹۰)	۴۴۰	بقره (۲) / ۱۵۶
۱۸۴	بلد (۹۰) / ۱ تا ۷	۲۷۷	بقره (۲) / ۱۶۴
۱۸۷	بلد (۹۰) / ۳	۳۹۳، ۵۹	بقره (۲) / ۱۸۶
۳۶۹	بلد (۹۰) / ۱۷	۴۸۸، ۳۶۸	بقره (۲) / ۱۸۸
۴۲۰	بلژیکی‌ها	۵۸	بقره (۲) / ۱۸۹ و ۲۱۵ و ۲۱۷ و ۲۱۹
۳۲۳	بلعمی	۲۷۰	بقره (۲) / ۱۹۰
۲۰۸، ۲۰۲، ۱۱۳	بنی آدم	۴۱۱، ۳۵۰	بقره (۲) / ۲۰۵
۴۹۷، ۴۷۲، ۴۶۱، ۳۶۵، ۳۴۱، ۳۱۴، ۲۵۵		۴۲۶، ۴۱۱	بقره (۲) / ۲۰۷
۹۸	بنی اسرائیل	۳۰۵	بقره (۲) / ۲۱۰
۱۴۴، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۰		۱۰۵	بقره (۲) / ۲۱۳
۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵		۳۹۳، ۵۸	بقره (۲) / ۲۲۰
۲۰۷، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۳		۳۹۳، ۵۸	بقره (۲) / ۲۲۲
۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸		۳۹۲	بقره (۲) / ۲۴۴ و ۲۴۵
۲۴۹، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۱		۳۴۶، ۳۱۶، ۳۱۱	بقره (۲) / ۲۴۶
۳۹۲، ۳۱۶، ۳۰۰، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۵۰		۴۰۵، ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۴۷	
۴۷۳، ۴۵۱، ۴۰۷، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۳		۳۱۲	بقره (۲) / ۲۴۷
۴۸۶، ۳۲۳، ۳۲۲، ۲۶۶	بنی امیه	۳۹۵، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۱۶، ۳۱۳	

۳۵۹، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۱۷، ۲۱۰، ۱۹۸	پادشاهان	۴۸۶، ۳۲۲، ۲۷۲، ۲۶۶	بنی عباس
۴۳۶	پادشاهان قرون وسطی	۳۲۲	بنی هاشم
۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱	پادشاهی	۴۵۷، ۲۳	بهداشت
۴۸۶، ۴۷۳، ۴۰۷، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۲، ۳۴۷		۵۵، ۵۰، ۲۵، ۱۹	بهشت
۴۲۲، ۳۸۸، ۳۳	پاریس	۲۴۱، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸	
۲۴۰، ۲۲۲	پایان پیامبری	۴۶۷، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۲۰، ۳۰۷، ۲۸۱، ۲۸۰	
۱۸۶	پاینده، ابوالقاسم	۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۷۲، ۴۷۰	
۳۸۲	پایه گزاران مشروطیت	۵۵، ۵۳	بهشت کمونیسم
۱۱۷، ۱۰۷	پدر انبیاء، پدر پیغمبران	۳۷۳، ۲۴۱، ۱۹۵، ۸۸، ۸۶	بهشت و جهنم
۲۶	پدیده (فنون) بعثت	۴۲۲	بهشتی
۲۲۵، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۲، ۸۷	پدیده نبوت	۱۴۸	بیابان «سین»
۴۰	پدیده‌ی (فنون) وحی	۱۹۵	بیان توحید
۳۰۹، ۲۰۱	پدیده‌ی پیامبری	۱۶۹	بیت عبّره
۲۴۲	پراگماتیسم	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۵	بیت لحم
۳۸۴	پرتقالی‌ها	۲۶۲	بیعت با یزید
۱۸۲، ۱۷۷	«پرتوی از قرآن»، تفسیر	۴۲	بی سواد بودن پیغمبر
۶۵، ۶۲، ۶۱، ۵۲	پروفسور وات	۴۷۷، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۵۰، ۴۴۹، ۳۷۵	بیع
۴۰۰	پرمنگام	۳۲۳، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۶۰	بیعت
۱۶۰	پروتستان	۴۲۵، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۷۱	
۱۹۷	پروسوس	۴۶۰، ۴۵۹	بیمارستان فیروزآبادی
۱۵۹، ۷۹	پسر خدا		
۲۵۰، ۲۱۴، ۱۹۷، ۱۷۰، ۱۶۴، ۱۶۱			
۱۶۰، ۱۵۶	پسر مریم	۴۳۶، ۳۸۴، ۳۸۱	پاپ
۲۲۰، ۵۵، ۵۳	پطر کبیر	۲۹	پاپ اینوسان سوم
۴۸۹، ۴۴۳، ۴۳۴، ۳۱۸	پلیس	۴۸۶، ۲۵۰، ۲۱۸	پاپ‌ها
۲۵۵	پنج سال خلافت مولای متقین	۲۱۸	پاتریسین‌ها
۳۸۸، ۲۵۹		۱۷۱، ۱۲۴، ۱۲۳، ۹۸	پادشاه
۳۱	پهلوانان، پهلوان پرستی	۳۹۹، ۳۹۴، ۳۱۳، ۲۹۱، ۲۵۰، ۲۲۶، ۲۲۳	
۲۹۰	پوآنکاره (ریاضی‌دان)، هنری	۴۸۶، ۴۷۳، ۴۵۴، ۴۳۹، ۴۱۱، ۴۰۷، ۴۰۲	
۴۴۳، ۴۰۵	پویان، مهندس	۴۳۷	پادشاه مشروطه
۱۲۵	پیام موسی (ع)	۱۷۱، ۱۶۲	پادشاه یهود

## پ

پیامبری	۲۲۲، ۲۴۰، ۲۸۳، ۳۹۵
پیامبران گذشته	۳۴۱
پیروان نظریه تقلید یا تعلیم مستقیم	۴۴
پیغمبر(ص)	۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵
	۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲
	۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴
	۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۳
	۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۸، ۱۰۲
	۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۳
	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹
	۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱
	۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۷
	۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳
	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵
	۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۹
	۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۸
	۳۶۹، ۳۷۵، ۴۶۳، ۴۷۹، ۴۸۱
پیغمبر آخر الزمان	۹۷، ۱۹۷، ۳۴۸، ۳۹۹
پیغمبر اسلام	۲۸، ۴۴، ۴۷، ۲۷۲، ۳۷۱
پیغمبر اکرم	۴۱، ۶۴، ۹۰
پیغمبر اولوالعزم	۱۲۰، ۲۲۳
پیغمبر خاتم	۱۷۸، ۲۱۴، ۲۲۳
پیغمبر عرب	۳۹
پیغمبران	۳۴، ۴۱، ۴۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵
	۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲
	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۰
	۱۳۸، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵
	۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۱
	۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۷
	۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۱
	۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۱۴
پیغمبران گذشته	۳۹۵، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷
پیغمبران گذشته	۱۵۵
پیغمبری عیسی	۱۹۵، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۴، ۳۴۱
پیغمبری داوود	۲۱۲
پیدایش روحانیت	۳۹۴
پی‌یر پاسکال	۴۹۲، ۳۷۸
پی‌یرلو ونرایل	۲۹
	۲۹
<b>ت</b>	
تثوکراسی	۳۴۹
تابعین	۲۵۴، ۳۳۷
تاج، مهندس عباس	۴۱۲، ۴۲۰
	۴۲۳، ۴۲۵، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵
تارک دنیاها	۴۷، ۲۱۸، ۲۵۰
تاریخ انبیاء	۹۶
تاریخ زندگی پیغمبر	۳۹، ۶۱
تاریخ عرب	۱۹۲
تاریخ ملل قدیم	۵۱
تاریخ اجتماعی ایران	۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
تاریخ بعثت و هجرت	۲۶۱
تاریخ حکومت و سلطنت	۳۱۵
تأسیس نهضت آزادی ایران	۳۱۴
تبریز	۴۸۹
تبعیت سیاست و حکومت از دیانت یا	
روحانیت	۳۳۱، ۳۳۷
تثلیث	۱۵۹
تجارت	۴۶، ۴۹، ۵۴، ۶۰، ۸۸، ۱۷۴
	۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۳۷، ۴۴۹، ۴۵۷
تجدید ساختمان کعبه	۱۸۷
تجربه نبوت	۱۴۷، ۲۱۲
تحریم (۶۶) / ۷	۲۲۴

نمایه فارسی		۵۳۷	
۲۱۸	تمدن بشری	۲۶۹	تحریم (۶۶) / ۹
۳۸۲	«تنبیه الأُمَّة وَ تَنْزِيهُ الْمِلَّة»، کتاب	۲۶۹	«تحقیقی درباره‌ی جنگ»، کتاب
۳۵۱، ۱۹۵، ۶۸، ۳۸، ۲۷، ۲۳	تنزیل		«تحلیل دین از دیدگاه جامعه‌شناسی»، رساله
۲۶	تنکابنی، میرزا طاهر	۲۴۴	
۸۳، ۶۰	تهران	۲۰۴، ۲۰۲	تحول نبوت
۴۷۵، ۴۶۵، ۴۵۹، ۲۶۸، ۲۱۹، ۱۸۶		۶۶	تخت جمشید
۴۴۷، ۴۰۵	توبه (۹)	۱۲۶	ترازنامه ولادت و نبوت یوسف (ع)
۲۷۱	توبه (۹) / ۲۹	۳۰	«تراژدی محمد»، کتاب
۲۷۱، ۱۸۳	توبه (۹) / ۳۳	۳۰	ترجمه انگلیسی قرآن
۲۴۶	توبه (۹) / ۷۰	۲۲۰	ترومن، رئیس جمهور آمریکا
۳۱۸	توبه (۹) / ۷۱	۴۷، ۲۳۷	تزکیه
۲۶۹	توبه (۹) / ۷۳	۴۴۶، ۳۷۰، ۳۶۷، ۳۶۱، ۳۳۹، ۳۱۸، ۲۳۹	
۴۷۰، ۳۶۷	توبه (۹) / ۸۳	۳۰	تروس
۲۴	توبه (۹) / ۹۵	۳۱۱، ۳۲۴	تشیع
۳۲۷	توبه (۹) / ۱۲۲	۴۹۲، ۴۲۵، ۳۹۷، ۳۸۷، ۳۷۹، ۳۷۸	
۳۸۶	توده‌ای‌ها	۴۲۷	«تشیع و مسیحیت»، کتاب
۸۵، ۵۱، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴	تورات	۴۹۱	«تشیع و مشروطیت ایران»، کتاب
۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰		۴۹۸	تغابن (۶۴) / ۱۵
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱		۳۳۱، ۳۲۴، ۳۱۵	تفکیک دین از سیاست
۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۴		۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۸، ۳۴۵، ۳۳۷، ۳۳۲	
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۸۹، ۳۱۵		۳۱۶	تفکیک سلطنت و حکومت از نبوت
۳۱۷، ۳۴۹، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۹۶		۳۳۶، ۲۶۶، ۲۶۵	تقیه
۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۷، ۶۷	تورآندرائه	۲۳۷، ۵۵	تکاثر (۱۰۲) / ۱
۲۱۸، ۲۴۴، ۳۶۴	توسلی، دکتر غلامعباس	۱۹۴	تکاثر (۱۰۲) / ۱ و ۲
۴۱۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۸۷		۲۳۸	تکاثر (۱۰۲) / ۸
۲۶، ۴۶۴	تیمورتاش، تیمورتاش‌ها	۳۱۴	«تکافل اجتماعی»، مقاله
	ث	۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۵، ۲۰۴، ۱۷۴	تکامل بشریت
۲۳، ۳۲، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۶۲، ۴۴۶	ثواب	۱۴۹	تکلم با خدا
۱۸۵، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۴۰، ۳۴۲	ثمود	۱۹۵	تکویر (۸۱)
	ج	۲۱۲	تکوین عیسی
۲۰۶، ۳۷۳	جائیه (۴۵) / ۲۲	۴۵، ۴۴	تلمود
		۶۷	تله‌پاتی
		۳۸۳	تمدن اروپایی، تمدن غربی

۳۷۱	جانشینی پیغمبران	،۱۴۲ ،۱۴۱	جادوگران
۳۲۲	جانشین رسول	۲۲۷ ،۲۱۳ ،۱۴۵ ،۱۴۳	
۲۷۰ ، ۲۶۰ ، ۲۵۷ ، ۱۷۳ ، ۷۱	جاهلیت	،۳۱۲ ،۲۹۱	جالوت
،۱۵۷ ،۳۲ ،۳۰ ،۲۲ ،۲۱	جبرئیل	۴۰۶ ،۴۰۵ ،۳۹۹ ،۳۴۸ ،۳۱۶ ،۳۱۳	
۴۹۳ ،۴۹۱ ،۳۰۱ ،۲۹۱ ،۲۸۹ ،۱۶۴ ،۱۶۳		،۵۱ ،۵۰ ،۴۹ ،۴۸ ،۲۷	جامعه
۱۴۹	جبل الله	،۱۸۷ ،۱۸۴ ،۹۰ ،۸۹ ،۶۶ ،۶۲ ،۶۰ ،۵۲	
۴۳	جبل الطارق	،۲۴۱ ،۲۳۹ ،۲۳۵ ،۲۲۱ ،۲۱۸ ،۲۰۸ ،۱۹۳	
۲۹۹	جدال احسن	،۳۱۸ ،۳۱۷ ،۳۱۵ ،۲۶۰ ،۲۵۹ ،۲۵۸ ،۲۴۴	
۴۲	جدال با مشرکین	،۳۵۶ ،۳۵۵ ،۳۵۴ ،۳۵۱ ،۳۴۶ ،۳۳۲ ،۳۲۱	
۲۸۲	جراح مادی آلمانی	،۳۶۴ ،۳۶۳ ،۳۶۲ ،۳۶۱ ،۳۶۰ ،۳۵۹ ،۳۵۸	
۲۵۶	جرج جرداق	،۳۸۰ ،۳۷۲ ،۳۷۱ ،۳۶۸ ،۳۶۷ ،۳۶۶ ،۳۶۵	
۳۰	جرج سیل	،۴۰۵ ،۴۰۰ ،۳۹۹ ،۳۹۸ ،۳۸۹ ،۳۸۶ ،۳۸۴	
۲۶۹ ، ۲۶۸	جزیه	،۴۳۹ ،۴۳۸ ،۴۳۶ ،۴۳۵ ،۴۱۴ ،۴۱۰ ،۴۰۶	
۲۷۵	جشن عید مبعث	،۴۴۷ ،۴۴۶ ،۴۴۵ ،۴۴۴ ،۴۴۳ ،۴۴۲ ،۴۴۱	
۸۸ ، ۱۹	جشن مبعث	،۴۵۸ ،۴۵۷ ،۴۵۴ ،۴۵۳ ،۴۵۲ ،۴۵۰ ،۴۴۸	
۴۷۲ ، ۴۲۱ ، ۳۹۴ ، ۳۸۹ ، ۳۱۹ ، ۲۷۵		،۴۷۸ ،۴۷۵ ،۴۷۴ ،۴۷۳ ،۴۷۱ ،۴۶۶ ،۴۶۳	
۷۹	جشن میلاد پیغمبر (ص)	۴۹۵ ،۴۹۰ ،۴۸۹ ،۴۸۸ ،۴۸۳ ،۴۸۲ ،۴۷۹	
۱۰۳	جعل رسالت	۴۳۶	جامعه اسلامی
۳۳۹ ، ۲۰۴ ، ۵۸	جلد اول مجموعه‌ی آثار	۳۵۱	جامعه اشتراکی
،۶۲	جلد دوم مجموعه‌ی آثار	۲۱۸	جامعه باز و منطبق علمی
۴۲۱ ، ۳۹۴ ، ۳۸۹ ، ۹۸ ، ۸۳		۳۵۱	جامعه بی‌طبقه و توحیدی
۴۸۹	جلد هفتم مجموعه‌ی آثار	۲۵۸	جامعه مدینه، جامعه مسلمانان
۴۷۹ ، ۳۵۷ ، ۶۰	جلد هشتم مجموعه‌ی آثار	۶۰ ، ۵۴ ، ۵۲	جامعه مکه
۷۱	جلد نهم مجموعه‌ی آثار	۲۱۸	«جامعه و دشمنانش»، کتاب
۳۳۹ ، ۲۴۳	جلد دهم مجموعه‌ی آثار	،۲۰۴ ،۱۸۳ ،۱۱۱ ،۸۶ ،۶۲ ،۴۸	جامعه‌شناسی
۲۴۲	جلد ۱۱ مجموعه‌ی آثار	،۲۸۳ ،۲۷۹ ،۲۶۷ ،۲۴۴ ،۲۳۳ ،۲۲۸ ،۲۲۷	
۱۹۰	جلد ۱۲ مجموعه‌ی آثار	۴۹۹ ،۴۷۲ ،۴۶۸ ،۴۶۲ ،۴۶۱ ،۳۶۵ ،۲۹۷	
۱۹۵ ، ۱۹۰ ، ۱۲۸	جلد ۱۳ مجموعه‌ی آثار	۲۴۳	جامعه‌ی اشتراکی
۴۷۲	جلد ۱۶ مجموعه‌ی آثار	۴۷۳	جامعه‌ی آمریکایی
۴۷۲	جلد ۱۷ مجموعه‌ی آثار	۴۴۵ ،۴۱۳ ،۳۸۹	جامعه‌ی بدون طبقه
۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۱۰۰	جلد ۱۸ مجموعه‌ی آثار	۴۱۳	جامعه‌ی توحیدی
۳۶۵	جلد ۱۹ مجموعه‌ی آثار	۵۱	جامعه‌ی عربی مکه
۳۱۵	جلد ۲۲ مجموعه‌ی آثار	۲۱۸	جانشینان عیسی (ع)

۳۹۵، ۳۹۲، ۳۴۹، ۲۷۱	جنگ دفاعی	۱۹۸،	جلد ۲۵ مجموعه‌ی آثار
۴۰۴، ۴۰۲	جنگ صفین	۴۰۰، ۳۳۹، ۳۱۴	
۱۸۶	جنگ فجار	۸۸	جلد ۲۶ مجموعه‌ی آثار
۲۱۹	جنگ نیشابور	۳۱۹، ۱۹۷، ۱۵۴، ۱۰۷	
۲۵۹، ۲۴۰، ۱۹۰	جنگ و صلح	۸۰	جلد ۲۸ مجموعه‌ی آثار
	«جنگ و صلح در قانون اساسی»، کتاب	۱۷۲، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۲	جلیل (از بلده ناصره)
۲۶۸		۲۷۵، ۸۲	جمعه (۶۲)
۲۷۱	جنگ‌های تهاجمی	۴۹۵، ۲۷۵، ۸۲	جمعه (۶۲) / ۲
۲۴۵	جنگ‌های مذهبی	۲۲۶، ۲۲۲	جمعه (۶۲) / ۳
۳۸۳، ۲۸	جنگ‌های صلیبی	۶۶	جمعه (۶۲) / ۴
۱۸۶	جنگی میان قریش و هوازن	۱۸۶	جمعیت حقوق بشر
۲۶۷، ۲۵۸	جهاد	۲۱۸	جمهوری «شاه - فیلسوف»
۴۷۰، ۳۸۷، ۳۶۷، ۳۲۷، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸	جهاد و جنگ	۴۲۲	جمهوری آخوندی
۲۶۷		۳۸۸	جمهوری اسلامی
۲۳۵، ۲۳۳، ۸۰	جهان‌بینی	۴۸۰، ۴۵۲، ۴۴۳، ۴۲۲	
۴۹۶، ۵۰، ۲۹، ۲۵	جهنم	۴۲۲	جمهوری دمکراتیک اسلامی
۵۱، ۴۷	جوان، جوانی، جوانان	۴۲۲	جمهوری طبقاتی
۵۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۴		۴۵۲	جمهوریت
۲۱۳، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۶، ۱۷۵		۸۲، ۸۱، ۶۳، ۳۳	جن
۳۲۴، ۳۱۶، ۳۱۳، ۲۶۶، ۲۲۱، ۲۹۱، ۲۹۱		۴۷۵، ۳۷۳، ۳۴۰، ۲۴۳، ۲۳۱، ۱۷۹	
۴۱۲، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۸۶		۳۴۰، ۱۷۹، ۹۹	جن و انس
		۳۲۳	جنبش مقفع
	چ	۷۰، ۵۸، ۵۴، ۵۳، ۳۹، ۲۸	جنگ
۴۸۲	چمران، دکتر مصطفی	۱۹۰، ۱۸۶، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۹۳	
۲۲۷، ۱۶۱	چهار انجیل (رسمی)	۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۹۶	
	ح	۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۵۱	
۴۹۱	حائری، حاج شیخ عبدالکریم	۳۴۷، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۲۷۱	
۳۸۲	حائری، دکتر عبدالهادی	۳۹۲، ۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۲، ۳۶۰، ۳۵۱، ۳۴۹	
۴۹۱، ۴۲۷، ۳۸۵		۴۴۳، ۴۱۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۲، ۳۹۷، ۳۹۵	
۳۸۲	حائری، نوه حاج شیخ عبدالکریم	۴۹۶، ۴۹۵، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۶، ۴۵۴، ۴۴۷	
۴۷۳	حاج سید مهدی	۴۰۱	جنگ اُحد
۴۶۴	حاج آقا جمال‌ها	۲۹۸	جنگ با کفار
		۱۹۶	جنگ بدر

۲۱	حجر (۱۵) / ۲۹	۲۵۰	حافظ شیرازی
۳۰۷	حجر (۱۵) / ۴۰	۲۸۵	حاقه (۶۹)
۳۰۵، ۳۰۲	حجر (۱۵) / ۶۶	۳۳۳	حاکم شرع
۱۸۲	حجر (۱۵) / ۹۵	۲۱۹	حاکم نیشابور
۳۲۲	حجرات (۴۹) / ۱۰	۳۳۱، ۳۲۷، ۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۳	حاکمیت
۴۸۰، ۴۲۴، ۳۲۲	حجرات (۴۹) / ۱۳	۴۳۶، ۴۲۴، ۴۲۰، ۴۱۱، ۴۱۰، ۳۹۰، ۳۸۶	
۳۳۱	حدیثین الحسین بن محمد الاشعری	۴۸۸، ۴۸۶، ۴۸۲، ۴۷۹، ۴۷۳، ۴۵۲، ۴۵۱	
۱۹۵	حدوث قیامت	۴۳۶	حاکمیت پاپ
۱۵۲، ۱۴۷، ۱۲۷، ۹۵، ۵۰، ۳۹، ۲۱	حدود	۳۹۹	حاکمیت پیغمبر
۳۵۸، ۳۳۲، ۲۶۵، ۲۵۵، ۲۴۵، ۲۲۴، ۲۲۱		۳۳۲	حاکمیت خدا
۴۸۰، ۴۷۴، ۴۳۰، ۳۷۲		۳۶۹	حاکمیت دسته جمعی
۱۵۲	حدود سرقت	۳۵۷، ۳۴۵، ۳۳۹، ۸۹	حاکمیت دین
۳۷۵	حدود و جهاد	۳۵۷، ۳۳۷، ۳۳۶	حاکمیت روحانیت
۴۱۲، ۳۵۱	حدید (۵۷)	۴۸۸	حاکمیت طاغوت
۳۰۴	حدید (۵۷) / ۱۴	۳۳۲	حاکمیت کلیسا
۲۴۱، ۲۳۸	حدید (۵۷) / ۲۰	۳۳۲، ۳۱۷، ۳۱۵	حاکمیت مردم
۲۴۱	حدید (۵۷) / ۲۱	۴۳۶، ۲۳۵، ۲۱۷	حاکمیت مطلقه
۳۳۵، ۳۲۸، ۳۱۹، ۲۴۵	حدید (۵۷) / ۲۵	۴۸۲، ۴۱۰، ۳۸۲، ۳۳۸، ۲۰۸	حاکمیت ملی
۴۹۴، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۱۲، ۳۷۷، ۳۵۰		۴۲۷	حاکمیت و حکومت
۳۷۵، ۲۱۷، ۱۵۹، ۱۵۸	حدید (۵۷) / ۲۷	۴۲۸، ۳۳۶	حاکمیت و نقش روحانیت
۳۸۴	«حریت، مساوات، اخوت»، شعار	۱۷۴	حبشه
۴۸۵، ۴۸۲	حریری، مهندس حسین	۳۹۲، ۳۲۷	حج
۳۶۰، ۱۹۸	حزب	۳۹۸	حج (۲۲)
۴۸۴، ۴۸۲، ۴۶۱، ۴۴۴، ۴۴۱، ۳۶۵		۳۷۴	حج (۲۲) / ۴۰
۴۸۹	حزب ایران	۴۹۷	حج (۲۲) / ۴۸
۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۶	حسین هیكل، دکتر محمد	۳۱۹	حج (۲۲) / ۵۶
۴۷۲	حسینیه ارشاد	۲۹۲	حج (۲۲) / ۶۵
۲۲۷	حشمت و دولت سلیمان	۲۷۲، ۲۵۹، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۸۵	حجاز
۱۰۴	حضرت ابراهیم	۴۶۵	حجازی، فخرالدین
۳۲۴، ۳۱۸	حضرت امیر (ع)	۳۵	حجة الوداع
۴۲۵، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۰۲، ۳۷۱، ۳۵۶، ۳۲۵		۲۹۳	حجر (۱۵) / ۵
۴۹۰، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۱، ۴۴۴، ۴۲۹، ۴۲۶		۳۰۱، ۲۹۴	حجر (۱۵) / ۸
۹۸، ۶۲، ۴۷، ۳۵	حضرت ختمی مرتبت (ص)	۲۳۰، ۱۸۲، ۱۶۰	حجر (۱۵) / ۹



۳۴۴	حکومت اسلامی	۳۲۰، ۲۵۴، ۷۸	حضرت رسول (ص)
۴۸۱، ۴۲۱، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۵۵		۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۶	حضرت سجاد (ع)
۳۴۵	حکومت اسلامی چیست؟	۴۲۵، ۲۵۵، ۱۸۷	حضرت فاطمه (س)
۲۶۰	«حکومت اسلامی»، کتاب،	۴۰۰	حضرت نبی اکرم (ص)
۴۶۵، ۴۳۰، ۴۱۳، ۴۰۱، ۳۴۶	حکومت الله	۴۴۲	حق الله، حق الناس
۳۱۳	حکومت الهی	۴۳۹، ۲۲۰، ۱۸۶	حقوق بشر
۳۷۹	حکومت امام زمان	۳۱۷، ۲۳۷	حقوق مردم
۳۶۸	حکومت انبیاء و پیغمبر	۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۱، ۳۳۶، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷	
۴۹۱، ۴۵۳، ۳۷۱		۴۷۸، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۱	
۴۰۸	حکومت بخت النصر	۴۸۸، ۴۸۷، ۳۸۱، ۲۵۸، ۲۴۳	حکام
۲۵۹	حکومت جامعه اسلامی	۴۴	حکایات مذهبی اسلام
۴۲۲	حکومت جمهوری اسلامی	۷۷، ۴۸	حکمت
۲۴۸، ۲۴۳	حکومت جهانی واحد	۱۶۷، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۲۶، ۱۰۵	
۴۳۷	حکومت جهانی یا اروپایی پاپ	۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۹۰، ۱۶۸	
۳۹۱، ۳۱۳	حکومت در اسلام	۴۹۵، ۳۹۹، ۲۷۲، ۲۵۵، ۲۳۲، ۲۲۶	
۳۱۳	«حکومت در اسلام»، کتاب	۲۱۵، ۲۰۸، ۱۹۸، ۸۹، ۸۰، ۷۹	حکومت
۳۵۱	حکومت دمکراسی	۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۲۶، ۲۱۸	
۴۲۲	حکومت دولت موقت	۳۱۱، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۸	
۴۰۳	حکومت سلطنتی	۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۳	
۴۵۰	حکومت سوسیالیستی	۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱	
۳۸۸	حکومت سیزده سال پیغمبر	۳۵۱، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۳۸، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۱	
۳۸۸	حکومت عثمانی	۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۶، ۳۶۲	
۴۲۰	حکومت کمونیست‌ها	۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷	
۴۲۰	حکومت مارکس و کمونیستی	۴۰۶، ۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴	
۳۸۱	حکومت مال خدا است	۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷	
۳۴۴	حکومت مردم بر مردم	۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸	
۴۸۲، ۴۶۳، ۴۳۰، ۴۱۰		۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۳، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۷	
۴۸۰	حکومت مصر	۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴	
۳۸۸	حکومت معاویه	۴۷۱، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۳، ۴۶۱، ۴۵۸، ۴۵۶	
۳۵۶	حکومت منهای دین	۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۷۴، ۴۷۲	
۴۲۰	حکومت موسولینی	۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶	
۴۰۱	حکومت ناس	۳۶۹، ۳۵۱	حکومت از آن مردم
۴۲۰	حکومت ناصرالدین شاه	۴۷۲، ۴۶۴	حکومت استبدادی

۳۴۷، ۳۱۲	خاندان موسی	۴۵۳	«حکومت نه، مدیریت»، کتاب
۳۴۷، ۳۱۶، ۳۱۲	خاندان هارون	۴۲۷	حکومت و حاکمیت
۱۶۴	خاندان یعقوب	۳۸۲	حکومت و دموکراسی
۱۸۵، ۱۷۴	خانه کعبه	۴۵۲، ۳۲۱	حکومت و دیانت
۲۵۹، ۲۵۵	خانه‌نشینی	۳۳۳	حکومت و روحانیت
۱۸۸، ۱۸۶	خاورشناسان	۳۹۵	حکومت و سلطنت
۸۸، ۵۹	خدا و آخرت	۴۵۱	حکومت و سلطنت داوود
۲۹۲، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۱، ۹۰		۲۵۷	حکومت و سیاست
۲۳۵، ۲۳۴	خداپرستی	۲۵۸، ۲۰۸	حکومت و مدیریت
۶۲	«خداپرستی و افکار روز»، مقاله	۴۳۷	حکومت واحد
۱۶۵، ۱۵۲، ۱۵۰	خدای اسرائیل	۳۳۷	حکومت یا ولایت
۳۵	خدایا آیا ما موریتیم را درست انجام دادم	۱۷۴	حلیمه
۱۵۰، ۸۲	خدایان	۴۹۷، ۴۴۲، ۳۷۲، ۳۶۱	حمد (۱)
۲۹۰، ۲۴۳، ۲۳۴، ۲۳۳، ۱۵۲		۴۲	حمله‌ی ابرهه
۴۶۵	خدایارخان (از خویشان رضاخان)	۱۶۷	حنا نام دختر فنوئیل
	«خدمات و خیرات در جمهوری اسلامی»	۲۶۳، ۱۱۹، ۱۱۷	حنیف
۴۷۲	کتاب	۱۵۹، ۱۵۷	حواریون
۲۷۰، ۲۶۸	خدّوری، دکتر مجید	۲۵۱، ۲۳۵، ۲۲۴، ۲۱۵، ۱۶۰	
۱۸۷، ۱۷۸	خدیجه (س)	۱۴۹	حوریب
۳۲۳، ۲۱۹	خراسان	۸۹	حوزه علمیه قم
۳۲۴، ۳۲۳	خرم‌دینان	۴۵۲	حوزه‌های دینی
۱۴۸، ۱۴۶	خروج از مصر		
۴۳۹	خروشچف		
۴۸۹	خسروشاهی، سید هادی	۸۳، ۷۷، ۳۷	خاتم‌الانبیاء
۴۰۴	خطبه ۳۷ نهج البلاغه	۲۴۲، ۲۳۳، ۲۱۵، ۲۰۸، ۱۷۳، ۱۲۷، ۹۰	
۴۰۴	خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه	۴۸۰، ۴۲۸، ۴۰۰، ۳۸۰، ۲۵۹، ۲۵۴	
۴۰۴	خطبه ۲۰۸ نهج البلاغه	۱۴۷، ۱۰۶، ۸۴	خاتم‌النبین
۴۲۵	خطبه‌ی حضرت فاطمه (ع)	۳۱۵، ۲۷۸، ۲۶۳، ۲۴۷، ۲۲۲، ۱۹۲، ۱۵۸	
۴۲۵	خطبه‌ی شششقیه	۲۲۵	خاتمیت
۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۱۸، ۱۹۱، ۶۱	خلافت	۲۵۶، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶	
۳۳۷، ۳۳۱، ۳۲۵، ۳۱۴، ۲۷۱، ۲۶۶، ۲۶۲		۳۸۶	خالصی‌زاده
۴۹۲، ۴۳۰، ۴۲۶، ۴۲۱، ۴۰۹، ۴۰۲، ۳۹۵		۲۶۳	خاندان ابوسفیان
۲۶۰	خلافت امام علی (ع)	۲۶۶، ۲۶۳	خاندان رسالت، خاندان نبوت

## خ

۲۶۹	دَارُ الْإِسْلَامِ	۲۶۱	خلافت شش ماهه امام حسن (ع)
۲۶۹، ۲۶۸	دارالحرب	۲۶۵	خلافت عباسیان
۴۵۹	دارالعجزه	۸۰	خلافت‌های اموی و عباسی و عثمانی
۱۱۱	داستان (ولادت) عیسی	۲۱۳	خلع سلاح
۳۴۴	داستان آفرینش و گزینش آدمیزاد	۴۶۴	خلع لباس
۱۵۴	داستان خضر	۱۸۶	خلف الفضول
۱۵۳	داستان ذبح بقره	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰	خلفا
۲۰۵	داستان رسالت نوح	۴۴۵، ۴۰۴، ۳۶۱، ۳۲۴، ۲۶۷، ۲۶۵	
۱۹۷	داستان عیسی پسر خدا	۳۲۲	خلفای اولیه و بعدی
۲۱۲	داستان مُغ‌ها	۲۱۸	خلفای راشدین
۱۴۸	داستان مُفَصِّلِ ذبح گاو	۴۴۵، ۳۲۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۵	
۲۸۶، ۱۳۴، ۱۳۱	داستان موسی	۲۱، ۲۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۶	خلقت
۴۲	داستان نوح	۶۸، ۷۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۵۵	
۱۲۶، ۱۰۵	داستان یوسف	۱۵۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۶۱	
۲۱۹	داستان گرگ و بره‌اش	۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۷۴، ۴۱۶	
۲۰۲	داستان‌های انبیاء	۲۱، ۶۸، ۷۲	خلقت انسان
۱۸۹	داستان‌های یهودیان	۱۱۰	«خلقت انسان»، کتاب
۲۹	دانته	۲۱	خلقت عیسی
۱۹۰	دانشجویان پزشکی	۱۱۱	خلقت عیسی و آدم
۳۹۴	دانشکده هنرهای زیبا	۳۲۲	خلیفه‌الله
۳۶، ۳۳	دانشگاه ادیمبورگ	۸۹، ۲۲۰، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۸	خلیفه
۳۲	دانشگاه اوپسالا	۳۲۳، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۷۸	
۴۵۶، ۳۷۸، ۳۳۶	دانشگاه تهران	۲۵۴	خلیفه اول
۳۳	دانشگاه سوربون	۲۰۴	خلیل الله
۸۸، ۶۱، ۵۷، ۳۹	دانشمندان	۳۶۷، ۴۶۵، ۴۸۱	خمس
۲۹۹، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۰، ۲۳۳، ۲۳۰	دانشمندان اروپا	۴۰۱	خندق
۶۱	دانشمندان یونان و هند و ایران	۳۹۴	خوابگاه دانشجویان
۲۷۲	داون پورت	۴۰۴، ۴۰۵	خوارج نهروان
۳۲	داوود	۷۰، ۸۳	خودجوشی
۱۱۸، ۱۰۴		۴۶۴	خویی، حاج آقا جواد، پدر جمال امامی
۲۱۰، ۱۸۷، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۴		۶۰، ۲۳۹، ۲۴۶	خیرات
۳۳۵، ۳۲۹، ۳۲۳، ۳۱۶، ۲۹۱، ۲۳۲، ۲۲۷			
۳۹۹، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۷۱، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۶			

۱۹۸، ۸۹	دموکراسی	۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۱
۳۳۸، ۳۳۲، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۱۳، ۲۶۱، ۲۰۸		۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶
۳۸۴، ۳۸۲، ۳۵۹، ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۴		۴۳ (داوید سیدرسکی (مؤلف کتاب)
۴۲۰، ۴۱۹، ۴۰۶، ۴۰۱، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۸۵		۴۵۶ (دبیرکل دانشگاه تهران)
۴۹۲، ۴۶۴، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۳۷		۲۹ (دجال)
۱۹۸	دموکراسی ارشادی	۱۹۷ (دخالت در شریعت و رسالت)
۲۳۹	دنیاپردازی	۳۰۲ (دخان (۴۴) / ۵)
۴۵۴	دنیاپرستان	۱۴۰ (دخان (۴۴) / ۱۶ تا ۳۱)
۲۶۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۱۲، ۹۷	دنیاپرستی	۱۴۷ (دخان (۴۴) / ۳۰ تا ۳۳)
۴۵۲، ۴۴۶، ۴۳۸، ۳۶۲، ۳۶۰، ۳۵۵، ۲۹۸		۱۳۹، ۱۲۳، ۸۴، ۵۳ (دربار)
۴۰۲، ۲۲۱، ۱۴۹	ده فرمان، ده فرمان موسی	۵۵ (دربارهای اروپا)
۱۲۳	دو جوان قطبی	۲۹۹، ۲۰۹، ۱۴۵، ۱۴۱ (درباریان)
۱۴۹	دوازده چشمه آب برای دوازده سبط	۷۹ (درخت نونل)
۲۵۰	دوازده حواری	۴۰، ۳۹، ۳۸ (درمناگام)
۲۵۰، ۲۴۵، ۱۴۹، ۱۴۸	دوازده سبط	۱۹۰، ۶۷، ۶۲، ۶۱، ۴۷، ۴۵، ۴۳، ۴۱ (دروغ)
۲۵۰	دوازده نقیب	۱۳۷، ۱۰۲، ۸۰، ۴۲، ۴۰، ۲۳، ۱۹ (دروغ)
۳۰	دوبولنویلیه	۴۴۱، ۴۳۷، ۳۴۲، ۲۸۱، ۲۳۰، ۲۰۹، ۱۹۶ (دروغ)
۱۳۵	دودمان یعقوب	۱۴۹ (دریافت شفاهی احکام شریعت)
۳۹۷، ۳۴۷، ۳۴۱، ۳۱۱، ۲۹۰، ۱۵۷		۲۱۶، ۱۴۷، ۱۰۵، ۹۷ (دریافت کتاب)
۳۸۲	دوران «نهضت مقاومت ملی»	۱۷۵، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۳ (دریافت وحی)
۲۶۷	دوران انتظار و غیبت	۱۶۲ (دریای جلیل)
۷۹	دوران انقلاب	۴۶۶ (دریانو، دریانی زمان شاه)
۳۸۰	دوران بنی اسرائیل	۱۵۲ (دزدی)
۲۳۳	دوران پوزیتیویسم	۴۸۴ («دست بوسیدن»)
۲۴۲	دوران پیغمبران سابق	۲۶۴ («دعای توبه»، در صحیفه سجادیه)
۲۰۸	دوران پیغمبری	۲۶۴ («دعای روز عرفه»، «دعای عید اضحی»)
۴۵۸	دوران جنگ گذشته	۱۴۸ (دعای موسی)
۲۵۵، ۲۴۳، ۲۰۱، ۱۵۳	دوران رسالت	۲۵۶ (دعای کمیل)
۵۳	دوران سرمایه‌داری، دوران کارگری	۲۳۳ (دکارت)
۵۴	دوران صحراگردی	۷۰ («دل و دماغ»)
۱۸۷	دوران قبل از بعثت	۳۱۴ (دمکراتیک)
۲۶۷، ۲۳۸	دوران مدینه	۴۷۰، ۴۶۳، ۴۲۲، ۴۰۲، ۳۸۶، ۳۵۹ (دمکراتیک تکوینی، دمکراتیک واقعی)
۳۳۸	دوران مشروطیت	۴۶۳ (دمکراتیک واقعی)

		نمایه فارسی
۴۲۰، ۳۵۱، ۸۰	دیکتاتور، دیکتاتورها،	۲۳۸ دوران مکه
۱۹۸	دیکتاتوری اقلیت	۴۵۶ دوران میلیسپو
۲۷	دین از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد	۱۴۸ دوران نجات از مصر
۵۲، ۳۵	دین مسیح	۲۰۲ دوران‌های تکامل بشریت
۸۹	دین مسیحیت تحریف شده	۲۴۴ دورگیم
۳۳۹، ۳۱۴	«دین و آزادی»، مقاله	۲۳۴ دوره جاهلیت
۳۷۸	دین و حکومت	۴۴۱ دوره رنسانس
۳۵۶	دین و سیاست	۲۶۹، ۲۲۹، ۱۸۵ دوزخ
۳۵	دین یهود	۱۲۴، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۴۲، دولت
۱۰۱	دین‌های آسمانی	۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۹۸، ۲۹۹،
۲۴۳	دیوها	۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵،
۴۶۳	دی دموکراتیک	۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹،
۳۲۲	دینوری	۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰،
		۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰،
	<b>ذ</b>	
۳۳۹	ذاریات (۵۱)	۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۷۲،
۱۹۴	ذاریات (۵۱) / ۱ تا ۶	۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰،
۱۹۴	ذاریات (۵۱) / ۶	۴۳۷، ۴۳۸، دولت سوسیالیست
۱۴۰	ذاریات (۵۱) / ۳۸ تا ۴۰	۴۳۷ دولت کاپیتالیست
۴۷۵، ۳۷۳، ۳۴۰	ذاریات (۵۱) / ۵۸ تا ۵۸	۴۳۸، ۴۳۹ دولت کاپیتالیستی
۴۷۱	ذاریات (۵۱) / ۵۸	۴۳۷ دولت کلیسا
۴۸۴	ذخارها	۴۳۸ دولت کمونیست
۳۰۸، ۳۰۱	«ذره‌ی بی‌انتها»، کتاب	۴۳۸، ۴۳۹ دولت لیبرال دموکرات
۴۶۱، ۴۰۱	ذریه	۴۲۲، ۴۷۵، ۴۸۳، دولت موقت
۳۴۹	ذکریا	۳۳۷ دیانت از دیدگاه دین
۴۱	ذوالقرنین	۳۱۱، ۳۳۲، دیانت و حکومت
		۳۳۶، ۳۴۵، ۳۶۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۱،
	<b>ر</b>	
۱۷۱	رؤسای کهنه	۳۷۹ دیانت و روحانیت
۴۸۱، ۴۳۹، ۴۳۷	رئیس جمهور	۴۵۲ دیانت و سیاست
۴۳۹	رئیس جمهور آمریکا	۳۰ دیدرو
۳۸۵	رآکسیون	۲۶۳ دیرنشینان تارک دنیا
۴۹۲	راه انبیاء	۳۷۴ دیرها

۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳،	۳۲۶	راه بهشت، راه جهنم
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۸،	۲۲۳	راه شرک
۲۷۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۶،	۴۷۸	راه شیطان
۳۳۳، ۳۷۲، ۴۰۰، ۴۶۹، ۴۸۰، ۴۹۲،	۲۹۰، ۲۰۴، ۵۸، ۵۷	«راه طی شده»، کتاب
رسالت آدم	۱۱۲	راهب بُحیرا
۱۳۰، ۱۴۶	۴۵	راهب نصرانی
رسالت انبیاء	۱۹۲	راهب‌های مسیحی
۳۰۱، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۸، ۴۲۷، ۴۲۸،	۲۵۰	راهبه‌ها
«رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها»، مقاله	۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰	راوندی، مرتضی
رسالت انجیل	۲۲۴	راویان حدیث
رسالت پیغمبر	۲۶، ۲۲۴، ۲۳۶، ۳۳۹، ۴۹۴،	ربا ۱۵۲، ۳۱۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۵، ۴۴۷، ۴۴۸،
رسالت پیغمبران	۹۶، ۱۰۱، ۱۰۷،	۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۷، ۵۰۰،
رسالت خاتم الانبیاء	۲۴۰	ریاخوار، ریاخواران
رسالت رسول اکرم (ص)	۱۸۹	ریاخواری
رسالت عیسی (ع)	۲۱۵، ۲۲۲	رجایی، محمدعلی
رسالت محمدبن عبدالله (ص)	۱۰۰	رچکم (مؤلف روان‌شناسی اجتماعی)
رسالت موسی (ع)	۱۲۷، ۱۳۹،	رحلت رسول اکرم (ص)
۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۲۲،	۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۷، ۳۰۱	
رسالت نبوی	۲۶۷	رحلت موسی
رسالت و حکومت	۳۱۸	رحلت نبی اکرم
رسالت و نبوت	۳۵۱	رحمان (۵۵)
رسالت یوسف (ع)	۱۲۵، ۲۳۷، ۳۰۰،	رحمن (۵۵) / ۱ تا ۴
رساله نویسان	۸۱	رحمان (۵۵) / ۷
رساله‌های عملیه	۶۰	رحمان (۵۵) / ۸ و ۹
رستاخیز	۵۹، ۹۸،	رحمان (۵۵) / ۳۳
۱۱۶، ۱۳۴، ۱۵۸، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۵،	۶۰	رسائل دینی
۳۰۹، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۷۰، ۴۱۶،	۲۰، ۲۳، ۲۷، ۲۸،	رسالت
رستاخیز قیامت	۲۴۰، ۲۴۳، ۳۷۳،	۳۱، ۳۴، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۶۲، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۸۶،
رسول اکرم (ص)	۳۲، ۳۸،	۸۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۳،
۴۶، ۵۲، ۶۰، ۶۴، ۷۷، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۴۷،	۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴،	
۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷،	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۳،	
۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸،	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸،	
۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲،	۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹،	

۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹،	۲۷۵، ۲۷۶، ۳۳۹، ۴۶۶
۱۷۰، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲،	رسول الله ۳۴
۲۱۴، ۲۲۰، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۹	رسولان ۸۲، ۹۵
۴۸۴ «روح ملت‌ها»، کتاب	۱۰۷، ۲۲۵، ۲۵۰، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۸
۲۲ روح‌الامین	۳۳۵، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۷۷، ۴۱۲، ۴۷۷، ۴۹۴
۱۶۲، ۱۵۵ روح‌القدس	رضاخان ۴۶۴، ۴۶۵
۳۰۱، ۲۵۰، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴	رضاشاه ۴۴۱، ۴۶۴، ۴۸۶
۳۱۴ روحانی، دکتر شهریار	رعد (۱۳) ۲۷۶، ۴۰۸
۳۲۰ روحانیان زرتشتی	رعد (۱۳) / ۱۱ ۳۶۶، ۴۰۸، ۴۴۱، ۴۶۳
۸۰، ۲۱۷ روحانیت	رعد (۱۳) / ۲۶ ۴۰۸
۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۶،	رعد (۱۳) / ۳۱ ۳۰۴
۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱،	رعد (۱۳) / ۳۸ ۲۹۱، ۳۰۱
۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۲۹، ۴۵۲،	رعد (۱۳) / ۴۹ ۳۰۱
۴۵۳، ۴۵۷، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۲	رم ۵۱
۳۷۸، ۳۳۳ روحانیت تشیع	رنان (نویسنده)، ارنست ۲۹، ۳۵
۸۰ روحانیت سوار بر سیاست	رنجبران ۵۵
۳۸۵، ۳۷۹، ۳۴۵ روحانیت شیعه	رنسانس ۲۳۳، ۲۶۶
۳۸۴ روحانیت مسیحی	۳۳۲، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۸۳، ۳۸۴
۴۲۷، ۳۷۸، ۳۱۹ روحانیت و حکومت	رهبانان، رهبان‌ها، رهبانیت ۴۷
۳۵۷، ۲۵۰، ۶۲ روحانیون	۱۵۹، ۲۵۰، ۴۴۰
۶۲ روحانیون قرون وسطی	رهبانی‌ها ۲۵۰
۴۶۵ رودهن	رهبر انقلاب ۴۶۵
۴۶۳، ۴۳۳، ۴۱۶، ۱۱۰ روز قیامت	رهبری امت ۱۳۹
۱۸۵ روزگار پیش‌پيامبری موسی	رهبری بنی‌اسرائیل ۱۳۸
۱۸۹ «روزگار چوپانی» حضرت محمد(ص)	رهبری موسی(ع) ۱۴۸
۴۸۹ روزنامه کیهان	رهبری و ولایت ۳۳۸
۱۶۷، ۸۹، ۴۷ روزه	روابط انسان با انسان ۳۲۷
۴۸۰، ۴۷۴، ۴۲۵، ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۹۱، ۳۲۰	روان‌پزشکی ۳۳، ۶۷
۴۶۲، ۴۶۰، ۴۳۶، ۵۵ روس‌ها	روان‌شناسی ۳۳، ۸۶
۵۴، ۵۳ روسیه	۱۱۱، ۲۸۳، ۴۸۴، ۴۹۵، ۴۹۹
۲۵۹ روش شیخین	روبسپیر ۲۲۰
۲۵۷ روش قضایی	روح ۲۰، ۲۱
۴۸۹ روشنفکر دانشگاهی	۲۲، ۲۷، ۴۵، ۵۱، ۷۴، ۷۵، ۱۱۰، ۱۵۵

۱۲۳	زلیخا	۳۱	روشنفکر غربی
۱۸۴، ۳۸	زمان بعثت	۲۱۳	روشنفکران، روشنفکرها
۴۶۵، ۴۶۴	زمان رضاخان، زمان رضاشاه	۳۸۶، ۳۸۲، ۲۹۹، ۲۸۶، ۲۴۴، ۲۳۳	
۳۹۰	زمان شاه	۲۹	رولان (نویسنده)، رومن
۴۷۳	زمان مشروطه	۲۸	روم شرقی
۱۲۸	زمان موسی تا خاتم انبیاء	۲۷۷	روم (۳۰)
۴۶۱	زُمر	۲۷۷	روم (۳۰) / ۲۰ و ۲۲ تا ۲۵
۲۹۴	زمر (۳۹) / ۵	۲۴۷	روم (۳۰) / ۳۱
۴۹۸، ۲۳۲	زمر (۳۹) / ۹	۳۶۶، ۲۴۷	روم (۳۰) / ۳۲
۱۵۰	زمین مصر	۲۶۱	روم (۳۰) / ۴۱
۱۴۷	زمین مقدس	۳۹۴، ۲۷۲، ۲۶۱، ۲۱۷، ۲۹	رومیّه، روم، رومی
۴۹۹، ۲۹۸	زمین شناسی	۲۹	ریمون لول (نویسنده)
۲۱۱، ۲۱۰، ۱۵۶	زن عمران	۴۶۶، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۳۶۲	ریا
۱۲۹	زن فرعون		
۴۷۴، ۱۵۲	زنا		ز
۱۵۲، ۱۲۳، ۵۸، ۴۹	زنان	۳۲	زبان آلمانی
۴۵۸، ۳۹۳، ۳۸۸، ۳۷۳، ۳۲۰، ۲۹۷، ۱۶۴		۳۵	زبان رومانی
۳۸۹، ۲۶۵، ۲۶۴، ۱۴۱، ۱۲۶، ۱۲۳	زندادان	۴۶	زبان عربی
۴۲۱، ۳۸۹	زندادان قصر	۱۱۸	زبور
۳۸۹	زندانیان نهضتی	۱۴۴	زخرف (۴۳)
۱۸۸	«زندگانی حضرت محمد»، کتاب (۱۸۶، ۱۸۸)	۱۴۰	زخرف (۴۳) / ۴۸ تا ۵۶
۱۷۳، ۳۴، ۳۳، ۳۰	«زندگانی محمد»، کتاب	۱۵۸	زخرف (۴۳) / ۶۳
۳۱۸	زندگی بهشت و آخرت	۳۹۴، ۱۸۵	زرتشتیان، زرتشتی‌گری
۴۹	زندگی صحراگردی	۳۵۶، ۳۳۳، ۲۵۶	زعیم
۵۰	زندگی قبیله‌ای	۹۷، ۸۹	زکات
۲۰۳	زیارت امام حسین (ع)، زیارت وارث	۳۱۸، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۱۶، ۱۵۲، ۱۱۷	
۴۹	زیارتگاه بودن مکه	۳۹۸، ۳۹۲، ۳۷۵، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۱، ۳۲۷	
۱۸۸	زیارتگاه قبائل مشترک عرب	۴۰۰، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۵	
	زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه (دختران پیامبر)	۴۹۵، ۴۹۰، ۴۸۱، ۴۷۴، ۴۶۹، ۴۶۷	
۱۸۷		۱۵۶، ۷۷	زکریا
۴۹۹	زیست‌شناسی	۲۱۱، ۲۱۰، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۸	
	ژ	۶۴	زلزال (۹۹) / ۴ و ۵
۴۹۱	ژان ژاک روسو	۴۶۱، ۲۸۵	زلزله، زلزله‌مدین



۵۴۹			نمایه فارسی
۱۱۹	سرزمین کعبه	۴۸۹	ژاندارمری
۱۳۴	سرزمین مقدس «طوی»	۲۹	ژی بر دونوژان (نویسنده)
۱۹۲، ۸۶	سرگذشت انبیاء		
۴۹۲، ۳۳۶، ۳۳۳	سرگذشت روحانیت		<b>س</b>
۳۱۹، ۳۱۱	سرگذشت و سرنوشت روحانیت	۲۸۶، ۱۳۹	ساحر، ساحرها
۴۹۱، ۴۷۸، ۳۹۷، ۳۶۸، ۳۳۷، ۳۳۶		۲۹۹	ساحران فرعون
۵۳	«سرمایه»، کتاب	۳۱۴	ساختمان دفتر نهضت آزادی ایران
۳۵۹، ۲۴۳، ۲۳۷	سرمایه‌داران	۳۱۴	سازمان جوانان نهضت آزادی ایران
۴۵۵، ۱۸۷، ۵۳	سرمایه‌داری	۳۵۵	سازمان ملل متحد
۴۹۲، ۳۹۸، ۳۷۸	سرنوشت روحانیت	۳۲۰، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۴	ساسانیان
۴۸	سرهامیلتون گیب	۱۹۴	سال اول بعثت
۲۹	سرودهای معروف رولان	۳۸۳	سال فتح قسطنطنیه
۲۶۸، ۸۱، ۳۲	سعیدی، حاج سید غلامرضا	۳۸۳	سال مبداء رنسانس اروپا
۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۹	سفر خروج	۱۷۴	سال ولادت محمد(ص)
۱۸۵	سفر شام	۳۹۴	سالور، مهندس
۲۱۸	سقراط	۱۵۳	سامری
۲۸۱	سقوط آدمیزاد	۳۱، ۳۰	ساواری (مترجم قرآن)
۴۳۶، ۳۵۹	سقوط حکومت‌های مطلقه	۲۳۱، ۳۷، ۳۶	سبأ (۳۴) / ۶
۲۵۸	سقیفه بنی ساعده	۲۷۱، ۲۲۴، ۱۴۷	سبأ (۳۴) / ۲۸
۴۸۶، ۳۸۱، ۳۵۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۱۷	سلاطین	۱۶۷	سبب آشیر
۳۳۳	سلاطین آل بویه	۳۱۳، ۲۹۱	سپاه
۴۰۸	سلاطین بنی اسرائیل	۴۸۴، ۴۸۲، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۴۸، ۳۱۶	
۲۱۷	سلاطین یونان و روم	۴۸۲	سپاه پاسداران
۸۰	سلسله صفوی	۳۱۳	سپاه طالوت
۱۴۱، ۹۷	سلطان	۱۰۸	سجده (۳۲) / ۷
۳۶۱، ۳۵۵، ۳۳۸، ۳۲۴، ۳۱۸، ۲۹۹، ۲۰۶		۱۰۹	سجده (۳۲) / ۸
۴۹۶، ۴۹۵، ۴۸۶، ۴۷۳، ۳۹۹، ۳۶۹		۲۱	سجده (۳۲) / ۹
۳۸۳	سلطان محمد فاتح	۱۱۰	سحابی، دکتر یدالله
۱۲۷، ۲۴	سلطنت	۴۷۱	سحابی، دکتر فریدون
۲۶۱، ۲۵۸، ۲۱۸، ۲۱۳، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۲۹		۱۵۲، ۱۴۳، ۱۴۱	سحر
۳۴۹، ۳۴۸، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۳، ۲۶۳		۲۸۶، ۱۴۴، ۱۳۹، ۴۴	سحره
۴۰۷، ۴۰۶، ۳۹۹، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۷۸		۴۶۴	سردار سپاه، سردار سپه
۴۸۲، ۴۷۳، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۲، ۴۰۸		۲۲۲	سرزمین «غیر ذی زرع» مکه

۲۷۲، ۲۵۹	سوریه	۴۲۸، ۳۴۶، ۳۱۶	سلطنت داوود
۴۵۵	سوسیاته	۴۲۸، ۳۱۶	سلطنت سلیمان
۳۸۶	سوسیالیست	۳۱۶، ۳۱۵	سلطنت در خاندان یهودا
۴۷۰، ۴۵۵، ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۲۱		۴۳۰، ۴۲۲	سلطنت مشروط، سلطنت مشروطه
۴۵۰	سوسیالیستی	۱۴۱	سلطنت مصر
۳۳۲	سوسیالیسم	۴۰۶، ۳۹۵	سلطنتی
۴۴۱، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۵۹		۴۰۱، ۱۹۲، ۷۱	سلطان فارسی
۶۰، ۵۳، ۳۷	سیاست	۱۵۴، ۱۱۸، ۱۰۴	سلیمان
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۶۲		۳۷۱، ۳۴۸، ۳۲۳، ۲۹۱، ۲۳۲، ۲۲۷، ۲۱۰	
۲۶۶، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۱۵، ۲۹۸، ۲۷۸		۴۷۳، ۴۲۸، ۴۲۱، ۴۰۹، ۴۰۲، ۳۹۹، ۳۹۴	
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸			سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت
۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵		۳۱۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۷، ۴۱۹	
۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۸۶		۴۲۷، ۴۵۱، ۴۸۷	
۷۹	سیاست سوار بر دیانت	۳۷۸، ۳۳۶	سمینار ولایت فقیه
۸۰	سیاست و دیانت	۲۰۵، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۵۸، ۷۹، ۵۱، ۳۳	سنت
۶۱	سیاه‌پوستان آمریکائی	۲۱۰، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷	
۲۵۶	سیدالشهداء (ع)	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶	
۴۸۱، ۴۲۶، ۴۲۱، ۳۲۲، ۳۱۴		۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۹، ۳۵۷	
۴۵	سیدرسکی (نظریه پرداز)	۴۵۱، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۱، ۴۰۵، ۳۷۱	
۲۹۷، ۲۹۶	سیر تحول آیات	۱۹۲	سنت ابراهیمی
۳۹۸	سیر تحول قرآن	۴۲۸، ۳۹۸، ۸۹	سنت پیامبر (ع)
۱۹۵، ۱۲۸	«سیر تحول قرآن (۲)»، م.آ. ۱۳	۲۶۵	سنت تقیه
۱۲۸	«سیر تحول قرآن»، کتاب	۲۲۷	سنت رسول الله
۲۷۷، ۱۹۵، ۱۳۲		۴۲۱، ۴۰۵، ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۴، ۲۵۳	
۱۲۸	«سیر تحول قرآن»، متمم جلد اول	۲۷۲	سنت سوادآموزی پیغمبر
۴۶۷، ۴۴۸، ۴۴۶، ۳۱۸، ۲۳۹		۴۰۵، ۳۹۸	سنت علی (ع)
۱۹۰	سیر تحول لفظی قرآن	۵۱	سنت مسیحیت
۱۹۵، ۱۹۰	سیر تحول محتوایی قرآن	۲۶۷، ۲۶۶، ۲۵۹، ۲۵۸	سنت نبوی
۱۹۵، ۱۹۰	سیر تحول موضوعی قرآن	۲۶۶	سنت و ملت ابراهیم
۲۰۴	سیر تحول نبوت	۴۹۲، ۲۷۲	سنی، سنی‌ها
۲۹۷، ۲۳۱، ۲۲۵، ۲۲۲		۴۷۳، ۴۳۴، ۴۲۰، ۳۵۸	سوئیس
۱۹۰	«سیر تحول قرآن» ۱ و ۲، م.آ. ۱۲ و ۱۳	۲۹	سواران شارلمانی
		۴۶	سوره‌های مکیه

۲۸۵	شعراء (۲۶) / ۴	۸۹	سیره ائمه اطهار (ع)
۲۸۵	شعراء (۲۶) / ۸	۲۵۴، ۱۸۶	سیره نویسان
۱۳۱	شعراء (۲۶) / ۱۰ تا ۱۷	۴۴۶، ۳۷۴	سیستم اقتصادی
۱۴۰	شعراء (۲۶) / ۱۷ تا ۶۷	۴۱۳، ۳۴۴، ۳۱۴، ۸۰	سیستم حکومت
۱۲۹	شعراء (۲۶) / ۱۸	۴۹۰	سیستم‌های غربی و شرقی اروپا
۱۴۱	شعراء (۲۶) / ۲۳		
۱۳۹	شعراء (۲۶) / ۲۷		
۱۴۱	شعراء (۲۶) / ۲۹	۲۱۸، ۱۸۵، ۶۰، ۴۵، ۴۳	شام، شامات
۱۴۲	شعراء (۲۶) / ۴۶	۴۶۴	شامِ غریبان
۱۴۳	شعراء (۲۶) / ۵۱ و ۵۰	۴۵۶، ۴۰۹، ۳۵۵، ۳۲۴، ۲۱۸، ۱۴۲	شاه
۲۸۵	شعراء (۲۶) / ۶۷	۳۸۵، ۲۲۰	شاه عباس
۱۱۵	شعراء (۲۶) / ۷۷ تا ۸۴	۲۱۷	شاهنشاهی ساسانیان
۱۱۶	شعراء (۲۶) / ۸۵ تا ۸۷	۴۴۷	شبستری، محمد مجتهد
۴۷۱	شعراء (۲۶) / ۸۹	۲۱۴، ۱۷۴، ۷۱، ۴۵	شبه جزیره عربستان
۴۲۳، ۹۸	شعراء (۲۶) / ۱۰۹	۴۸۳، ۲۳۵، ۲۲۳	شخص پرستی
۳۵۳، ۳۲۹	شعراء (۲۶) / ۱۸۱ و ۱۸۲	۴۹۱، ۴۵۳، ۳۶۸، ۳۳۷	شرع
۴۷۸، ۴۱۱، ۳۵۰، ۲۳۷	شعراء (۲۶) / ۱۸۳	۱۱۷، ۱۱۶، ۹۷	شرک
۳۰۶	شعراء (۲۶) / ۱۹۲	۲۱۷، ۲۱۲، ۱۹۲، ۱۵۹، ۱۴۶، ۱۲۳، ۱۱۹	
۲۲	شعراء (۲۶) / ۱۹۲ تا ۱۹۴	۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۰، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۲۲	
۳۰۷	شعراء (۲۶) / ۲۰۰ تا ۲۰۹	۳۶۲، ۳۵۸، ۳۴۴، ۳۳۹، ۳۲۶، ۲۸۴، ۲۷۵	
۲۹۹، ۲۲۳، ۲۰۷، ۱۳۰، ۹۸	شعراء (۲۶) / ۲۰۹ تا ۲۰۰	۴۹۵، ۴۷۲، ۴۴۶، ۴۴۲، ۴۱۵، ۳۸۱، ۳۶۶	
۴۱۶، ۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۲۸	شعراء (۲۶) / ۲۰۹ تا ۲۰۰	۳۰۱	شرکت انتشارات قلم
۴۲۳	شکب‌نیا، مهندس قاسم	۷۱، ۶۰	شرکت سهامی انتشار
۱۹۵	شمس (۹۱) / ۱ تا ۱۰	۲۴۲، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۲۸، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۰	
۳۵۶	شمس‌الدین، محمد مهدی	۴۸۹، ۴۷۹، ۴۷۲، ۳۶۵، ۳۵۷، ۳۰۸، ۲۴۳	
۳۵۶	شمس‌گیلانی، حسین	۲۶۸	شرکت نسبی اقبال و شرکاء
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲	شمعون	۲۵۸	شریعت اسلامی
	«شناسائی شخصیت محمد از تعالیمش...»	۶۶	شریعتی، استاد محمد تقی
۳۲	کتاب	۴۶۱، ۴۱۲، ۳۶۵، ۱۹۲	شریعتی، دکتر علی
۲۶۱	شهادت امام حسن (ع)	۴۲۸	شریعت اصفهانی
۲۶۲	شهادت امام حسین (ع)	۲۲۲	شعار ضد شرک «لا اله الا الله»
۲۵۸	شهادت علی (ع)	۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۲، ۱۳۱	شعراء (۲۶)
۲۸۳، ۲۶۲	شهداء	۴۷۰، ۴۱۱، ۳۰۶، ۲۹۸، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۶	

۱۲۶، ۱۶۲، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۶	۴۸۳	شهر انبار
۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۷۵	۴۲۹، ۳۷۱	شهر مدینه
۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰	۱۷۴	شهر مکه
۲۴۷، ۱۱۴	۴۸۹، ۴۵۲، ۴۰۰، ۳۲۳	شهربانی
۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۲، ۳۶۵، ۳۹۰، ۴۰۲	۴۶۶، ۴۵۹، ۴۵۴، ۴۰۰، ۳۲۳	شهرداری
۲۴۷، ۴۹۲		شهرستانی (مؤلف فهرست ترتیب زمانی
۲۰۳، ۲۴۷	۱۳۲	سوره‌های قرآن)
۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶	۶۱، ۶۰، ۵۴، ۵۰، ۴۹	شهرنشینی
۲۶۹	۴۵۶، ۴۵۵	شهریور ۱۳۲۰
۴۰۳	۲۹۸	شوع (نام بت)
۳۸۲، ۴۲۸	۳۵۵	شورای امنیت
	۳۹۰	شورای دانشگاه
	۴۲۰، ۳۱۵، ۲۵۹	«شورای شش نفری»
	۳۸۱	شورای کلیسا
	۲۵۸	شورش علیه عثمان
	۳۲۲	شورش‌های ایرانیان علیه اعراب اُموی
	۴۸۴، ۴۵۹	شوروی
	۳۱۸	شوری (۴۲)
	۴۱۹، ۴۱۴، ۳۹۱، ۳۵۵، ۳۴۶، ۳۳۲، ۳۲۴	
	۴۸۶، ۴۵۱، ۴۳۵، ۴۳۱، ۴۲۸	
	۱۰۴، ۱۰۳	شوری (۴۲) / ۱۳
	۴۳۱، ۴۲۷	شوری (۴۲) / ۳۶
	۴۳۱، ۳۹۱، ۳۵۴، ۳۵۳	شوری (۴۲) / ۴۴ تا ۳۶
	۴۹۳، ۴۳۳، ۴۳۱، ۳۱۸	شوری (۴۲) / ۳۷
	۳۱۸، ۲۵۳	شوری (۴۲) / ۳۸
	۴۳۱، ۳۹۱، ۳۷۲، ۳۶۸، ۳۵۵، ۳۴۴، ۳۲۴	
	۴۹۳، ۴۹۰، ۴۸۷، ۴۷۵، ۴۵۱، ۴۳۴، ۴۳۲	
	۴۹۳، ۴۳۴، ۳۱۸	شوری (۴۲) / ۳۹
	۴۳۲	شوری (۴۲) / ۴۰ و ۴۱
	۴۳۳	شوری (۴۲) / ۴۲ تا ۴۴
	۱۸۰	شوری (۴۲) / ۵۱ تا ۵۳
	۳۰۳، ۹۹، ۷۲، ۲۱	شوری (۴۲) / ۵۲
	۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۲، ۲۹	شیطان
		ص
۴۰۹	ص (۳۸)	
۳۲۳، ۳۱۵	ص (۳۸) / ۲۶	
۴۷۶، ۴۳۰، ۴۰۹، ۳۴۹، ۳۳۵، ۳۲۷		
۱۰۸	ص (۳۸) / ۷۱	
۲۶۰	صاحبان رأی و فتوا	
۱۱۷	صافات (۳۷) / ۱۰۴ تا ۱۰۶	
۱۴۰	صافات (۳۷) / ۱۱۴ تا ۱۱۶	
۱۴۷	صافات (۳۷) / ۱۱۷ تا ۱۲۲	
۲۲۳، ۲۰۷	صالح (ع)	
۴۰۲، ۳۶۲، ۳۴۲، ۳۴۰، ۲۹۹، ۲۸۶، ۲۲۷		
۳۶۸	صباغیان، مهندس هاشم	
۴۹۲، ۴۹۱، ۴۸۸، ۴۷۸، ۴۷۱، ۴۵۳		
۲۵۴، ۲۵۰، ۴۰	صحابه، صحابی‌ها	
۶۱، ۶۰، ۴۹	صحرائشینی	
۲۲۸	صحرای حجاز	
۱۷۵، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷	صحرای سینا	
۱۳۰	صحرای طور	
۲۶۴، ۲۶۳	صحیفه سجاده	
۳۹	«صداقت و عظمت محمد»	
۴۹۲، ۴۴۵، ۳۸۴، ۲۷۲	صدر اسلام	



۲۳۸	عادیات (۱۰۰) / ۶ تا ۸	۱۷۵، ۱۳۱	طه (۲۰) / ۴۱
۲۶۳، ۲۵۶	عاشورا	۲۸۷	طه (۲۰) / ۴۲
۳۳۷	عالم تشیع	۳۱۴، ۲۲۱، ۱۴۶	طه (۲۰) / ۴۴
۲۵۳	عامه و امامیه (سنی و شیعه)	۱۳۸	طه (۲۰) / ۴۶
۲۶۱، ۸۰	عباسی	۱۴۰	طه (۲۰) / ۴۷ تا ۵۵
۲۵۹	عبدالرحمن بن عوف	۱۴۱	طه (۲۰) / ۴۹
۲۶۲	عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر	۱۴۰	طه (۲۰) / ۵۴ تا ۷۹
۳۵	عبدالمجید (سر دبیر مجله اسلامی...)	۱۴۱	طه (۲۰) / ۵۷
۱۷۵	عبدالمطلب (جد محمد بن عبدالله)	۱۴۲	طه (۲۰) / ۵۸ و ۵۹
۲۲۱، ۱۲۹	عبری	۱۴۳	طه (۲۰) / ۷۰
۴۹۲، ۴۷۸، ۴۲۱، ۲۵۹	عثمان	۱۴۳	طه (۲۰) / ۷۲ و ۷۳
۴۸۶، ۳۸۳، ۸۰	عثمانی، عثمانی‌ها	۱۴۵	طه (۲۰) / ۷۷ و ۷۸
۸۸، ۷۱، ۲۵، ۲۳	عدالت	۱۴۷	طه (۲۰) / ۸۰ تا ۹۹
۲۴۵، ۲۱۶، ۲۰۹، ۱۹۰، ۱۴۲، ۱۲۳، ۹۰		۴۲۳	طه (۲۰) / ۹۰
۳۱۶، ۳۱۵، ۲۹۵، ۲۵۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶		۴۹۶	طه (۲۰) / ۱۱۵
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵		۱۱۲	طه (۲۰) / ۱۲۱ تا ۱۲۳
۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۷		۱۰۴	طه (۲۰) / ۱۲۲
۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶		۱۱۲، ۱۰۸	طه (۲۰) / ۱۲۳
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۷۰، ۴۷۳		۲۸۵	طه (۲۰) / ۱۲۸
۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۹۶، ۴۹۴		۲۹۴	طه (۲۰) / ۱۲۹
۲۵، ۲۶، ۷۱، ۸۳، ۲۴۷، ۲۶۷، ۳۱۹	عدل	۴۱۹، ۷۹، ۶۴، ۲۴، ۲۳	طهارت
۳۲۰، ۳۵۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۶		۲۸۲	طور سینا
۳۷۸، ۴۵۲	عدم تفکیک دین از سیاست	۱۹۴	طور (۵۲) / ۷
«عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»		۱۹۴	طور (۵۲) / ۱ تا ۸
۳۲	کتاب	۳۰۴، ۲۹۹، ۲۸۵، ۲۲۷، ۲۱۲	طوفان نوح
۲۵۹	عراق		
۳۲۲، ۲۶۱، ۷۱، ۳۴	عرب		ظ
۳۲۲	عرب را بر عجم فضلی نیست	۳۲۳	ظلم امویان
۶۰، ۴۷، ۳۵، ۳۱، ۲۹	عربستان	۳۸۲	ظلم و جور قاجاریه
۴۸۶، ۳۸۳، ۲۹	عرب‌ها	۳۲۱، ۴۹	ظهور اسلام
۲۸۳، ۲۷۸، ۹۱، ۸۱، ۴۱	عرفا	۲۲۷، ۲۱۲، ۲۱۰	ظهور و رسالت مسیح
۲۷۲	عرفان، عرفانیات هندوستان		ع
۲۲۷	عصای موسی	۴۶۱، ۲۹۹، ۲۹۸، ۹۸	عاد

۷۱	عمار یاسر	۲۱۸	عصر عیسی (ع)
۱۴۹	عمّالیق	۱۹۴	عصر (۱۰۳) / ۱
۱۷۰	عمانوثیل	۲۳۸، ۱۹۴	عصر (۱۰۳) / ۲
۴۹۲، ۴۷۸، ۴۲۱، ۴۲۰، ۳۲۳، ۲۵۹، ۷۱	عمر	۴۷۷، ۳۶۹	عصر (۱۰۳) / ۳
۲۱۱، ۲۱۰، ۱۵۶	عمران (س)	۴۵۶، ۴۵۵	عطایی، رحیم
۳۲۲	عمر بن سعد از کعبی	۱۲۵، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۶۴	عفو
۲۸۶، ۲۸۵، ۱۸۱	عنکبوت (۲۹)	۴۹۴، ۴۹۳، ۴۳۲، ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۷۶، ۲۶۵	
۳۶۶	عنکبوت (۲۹) / ۸	۳۵، ۳۷، ۴۷	عقاید
۱۱۳	عنکبوت (۲۹) / ۱۴	۵۱، ۱۰۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۷۰	
۲۰۶	عنکبوت (۲۹) / ۲۷	۱۹۴، ۱۹۳	علق (۹۶)
۲۹۸	عنکبوت (۲۹) / ۴۰	۱۷۸، ۵۵	علق (۹۶) / ۱
۹۹، ۳۹	عنکبوت (۲۹) / ۴۸	۵۵	علق (۹۶) / ۳ و ۴
۱۸۱	عنکبوت (۲۹) / ۴۸ تا ۵۱	۵۹	علق (۹۶) / ۵
۹۹	عنکبوت (۲۹) / ۴۹	۲۶۱	علمای امامیه
۲۲۹	عنکبوت (۲۹) / ۵۰ تا ۵۴	۴۲۷	علمای تسنن
۳۰۶، ۲۹۳	عنکبوت (۲۹) / ۵۳	۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۲۷	علمای تشیع
۴۴۰، ۲۳۶	عنکبوت (۲۹) / ۶۴	۳۸۲	«علمای تشیع و مشروطیت»، کتاب
۱۶۷	عید فصیح	۴۹۱	علمای صدر مشروطیت
۳۱۴، ۲۰۳	عید فطر	۶۶	علمای مصر
۲۰۳	عید قربان	۳۸۲	علمای نجف
۱۸۵، ۱۵۹، ۴۷	عیسویان	۱۹۲	علمای نصاری
۷۷، ۴۵، ۴۴	عیسی (ع)	۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۳	علمای یهود
۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۲		۳۳۹، ۲۴۳	علمی بودن مارکسیسم»، کتاب
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹		۲۶۵	علویان
۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۴، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸		۳۳۱	علی بن ابراهیم (روایتگر)
۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳		۲۶۶	علی بن موسی الرضا (ع)
۲۴۵، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵		۷۱، ۴۳، ۲۱۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰	علی (ع)
۳۰۰، ۲۹۸، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۵۱، ۲۵۰		۳۸۷، ۳۶۲، ۳۴۹، ۳۲۴، ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۷۲	
۴۷۹، ۴۶۲، ۴۳۶، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۴۹، ۳۴۸		۳۹۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۷	
۲۰۴، ۱۵۵	عیسی روح الله	۴۸۰، ۴۷۹، ۴۴۴، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۱	
۱۵۵	عیسی فرزند مریم	۳۸۸، ۱۸۷	علی بن ابیطالب (ع)
۲۸۹، ۲۱۵، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷		۴۲۶، ۲۶۲	علی بن الحسین (ع)
۱۹۷، ۱۶۱	عیسی مسیح پسر خدا	۲۵۶	«علی صوتُ العِدَالَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ»، کتاب

۴۹۹، ۴۹۸	فاطر (۳۵) / ۲۸	۳۸۲	عین الدوله
۳۳۰	فاطر (۳۵) / ۳۰		
۴۴	فاطر (۳۵) / ۳۱		غ
۱۰۳	فاطر (۳۵) / ۳۲	۱۸۹، ۱۸۸	غار حرا
۳۱۴، ۲۹۴	فاطر (۳۵) / ۴۵	۱۹۵	غاشیه (۸۸) / ۱ تا ۱۶
۴۲	فتح رومی‌ها	۴۲۹	غاشیه (۸۸) / ۲۲
۳۸۳	فتح قسطنطنیه	۲۱	غافر (۴۰) / ۱۵
۲۱۸	فتح نیشابور	۴۸۳	غافر (۴۰) / ۲۶
۲۸۷	فتح (۴۸) / ۲۰	۶۰	غافر (۴۰) / ۶۰
۱۹۹	فتح (۴۸) / ۲۸	۲۹۵	غافر (۴۰) / ۶۷
۱۷۸	فترت و تعطیل وحی	۲۹۱	غافر (مؤمن) (۴۰) / ۷۸
۴۱۱، ۲۷۶	فجر (۸۹)	۴۲۱، ۴۰۳	غدیر خم
۴۱۱، ۳۵۰	فجر (۸۹) / ۱۱ و ۱۲	۷۱	غرب اروپا
۵۷	فجر (۸۹) / ۲۰	۳۷، ۳۵، ۲۸، ۲۷، ۲۵	غرب زدگی
۲۹۰، ۴۸، ۳۹، ۲۹	فرانسه	۲۷	غربی‌ها
۴۸۴، ۴۵۵، ۲۴۴، ۵۴، ۵۱، ۳۳	فرانسوی (ها)	۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۲، ۴۶۱، ۳۷، ۳۵، ۲۸	
۳۲۱	فردوسی طوسی	۲۸۶، ۱۴۸	غرق شدن فرعون و لشکریان
۳۰۹	فرزندان آدم	۷۴، ۷۱	«غریزه ناطق»
۱۲۵	فرزندان یعقوب	۲۶۸، ۲۶۷	غزوات
۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۸۴، ۲۲، ۲۱	فرشتگان	۲۱۰	غسل تعمید دادن
۲۹۱، ۲۸۳، ۲۸۰، ۲۶۴، ۲۲۹، ۱۶۲، ۱۱۸		۳۸۱، ۳۳۸	غیبت امام زمان
۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۲		۲۲۳، ۴۴	غیر اهل کتاب
۴۱۳، ۳۴۷، ۳۱۲، ۳۰۷، ۳۰۵		۲۴۵	غیر بنی اسرائیل
۱۱۲، ۱۰۱، ۸۲، ۸۱، ۶۴، ۲۲، ۲۱، ۲۰	فرشته ۲۰		ف
۱۹۶، ۱۹۱، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۱			
۳۰۹، ۲۸۸، ۲۱۲		۴۹۰، ۴۳۶، ۴۸۳، ۳۵۹	فثودال، فثودال‌ها
۴۰، ۲۶، ۲۲، ۲۰	فرشته وحی	۴۴۳	فاتحه (۱) / ۳
۱۲۷، ۹۸، ۴۴	فرعون	۳۱۹	فاتحه (۱) / ۴
۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۸		۴۴۳	فاتحه (۱) / ۵
۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷		۴۹۷، ۴۴۳	فاتحه (۱) / ۶
۲۱۰، ۲۰۸، ۱۷۸، ۱۵۴، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴		۴۹۰، ۴۸۴، ۴۲۰	فایشست، فایشسم
۳۴۱، ۳۱۴، ۳۰۰، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۲۱، ۲۱۳		۴۰۸	فاطر (۳۵) / ۸
۴۹۶، ۴۹۵، ۴۸۳، ۴۷۳، ۴۴۲، ۴۱۱، ۴۰۲		۲۹۴	فاطر (۳۵) / ۱۳
		۴۴۲	فاطر (۳۵) / ۱۵



۱۸۵	فلسطین	۲۲۷، ۱۴۴، ۱۲۷	فرعونیان
۹۱، ۸۹، ۶۷، ۶۱، ۵۳، ۵۱	فلسفه	۳۲۵	فرقان (۲۵)
۴۵۶، ۲۸۱، ۲۳۳، ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۹		۱۸۱	فرقان (۲۵) / ۵ و ۶
۳۲	فلسفه اشراقی	۱۰۲	فرقان (۲۵) / ۷
۲۱۳	فلسفه روم	۲۸۳	فرقان (۲۵) / ۳۲
۵۳	فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک	۴۶۱	فرقان (۲۵) / ۳۸
۲۷۲، ۲۶۶، ۲۱۳	فلسفه یونان	۲۵۲	فرقان (۲۵) / ۷۴
۳۴	فلسفه بافی	۱۶۲	فرقه ابیّا
۲۳۵	فلسفه‌ها	۳۷۱، ۲۶۰	فرمان مالک اشتر
۸۰	فلسفه‌های اجتماعی	۳۲۶	فرقان (۲۵) / ۵۵ تا ۵۸
۲۶۴	فلسفه‌های پوچی	۴۶۵	فرماندار نظامی
۲۴۴	فلسفه‌های سیاسی	۴۰۷	فرمانده کل سپاه
۴۵۲، ۳۴۵، ۳۳۲، ۳۲۱، ۳۱۷		۴۵۹	فرماندهی انگلیسی‌ها
۵۱	فلسفه‌ی مادی مارکس	۵۴	فرهنگ اروپای غربی
۳۹۸، ۲۸۲، ۲۷۹، ۶۳، ۲۵	فلسفی	۳۴۵	فرهنگ اسلامی
۱۵۲	فوت هارون	۲۷۹، ۲۵	فروغی، میرزا ابوالحسن خان
۵۱	فوستل دو کولانژ	۱۶۹	فریسیان
۴۳	فون گرونبوم	۴۰۳	فسانی
۴۹۳	فونکسیون امامت یا نبوت	۴۹۹، ۲۳۲	فصلت (۴۱) / ۳
۴۲۸، ۴۰۳	فونکسیون حکومت	۳۰۳، ۶۴	فصلت (۴۱) / ۱۲
۴۲۸، ۴۰۲، ۳۹۲	فونکسیون نبوت	۲۰۲	فصلت (۴۱) / ۴۲
۴۹۳	فونکسیون ولایت	۲۲۵، ۲۰۲	فصلت (۴۱) / ۴۳
۱۷۴	فیل (۱۰۵)	۲۳۲	فصلت (۴۱) / ۵۳
۱۹۳، ۹۱، ۶۲، ۲۹	فیلسوف	۴۹۲، ۲۵۵	فقاها
۲۱۸	فیلسوف یونانی	۳۶۳، ۳۲۶، ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۱۹، ۸۱	فقه
۴۶۰	فیروز آبادی، حاج آقا	۲۶۶	فقه جعفری
۴۸۴	فیشرها	۲۷۱	فقه رسمی شیعه
		۸۱، ۶۱	فقها
		۳۸۰، ۳۵۶، ۳۵۱، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۲۶، ۲۶۷	
۷۰	ق (۵۰) / ۱۶	۴۹۲، ۴۹۱، ۴۲۸، ۴۱۸، ۳۹۸، ۳۸۱	
۳۳۳	قاجاری	۴۱۹، ۴۱۸، ۳۷۸، ۳۲۴	فقیه
۵۶	قارعه (۱۰۱) / ۱ و ۲	۲۷۲	فقیه پرور
۲۸۵، ۹۸	قارون	۴۳۷، ۴۱۵، ۲۸۴، ۹۱، ۸۱	فلاسفه

ق

قاسم، عبدالله و ابراهیم (پسران پیامبر)	۱۸۷	قرون وسطی	۲۹، ۳۸۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۸۶
قاموس قرآن	۲۱۷	قریش	۵۴، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۸۸، ۳۲۵
قانون اساسی	۴۹۲، ۴۸۳	قریه	۳۶۵، ۴۶۱، ۴۹۰
قانون جاذبه عمومی	۶۷	قریش	۳۲۵
قانون جنگ (جهاد)	۲۷۰، ۲۶۸	قزاق	۴۶۵
قانون صلح	۲۶۸	قرل ارسلان	۴۶۵
قبطی	۲۲۱، ۱۲۹، ۱۲۳	قسط	۲۴۵، ۲۴۷
قبل از انقلاب	۴۶۵، ۷۹		۲۶۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۵۱
قبل از بعثت رسول اکرم	۴۱، ۴۶، ۱۸۸، ۲۰۱		۳۵۲، ۳۵۳، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶
قبل از نبوت	۱۸۶		۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۷۶، ۴۹۴
قبله مسلمین	۶۱	قسطنطنیه	۳۸۳
قبیله	۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷	قشون انگلیس‌ها	۴۵۸
	۸۲، ۱۲۱، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۲۴، ۳۶۵، ۴۶۱	قشون ترک‌ها، قشون روس‌ها	۴۵۸
قبیله بنی سعد	۱۷۴	قشون کشی	۲۱۸
قبیله قریش	۲۲۲	قصاص	۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۵
قبیله کنان	۱۸۶	قصص	۴۶، ۴۸
قتل عام نیشابور	۲۱۹	قصص قرآن	۴۲، ۴۴، ۴۶
قتل نفس	۲۲۱، ۴۷۴	«قصص قرآن و زندگی پیغمبران»، کتاب	۴۳
قدر (۹۷) / ۴	۲۲، ۲۹۱، ۳۰۱	قصص کتب مذهبی قبل	۴۴
قدیسین کاتولیک	۴۱	قصص (۱۸) / ۱۱۰	۸۱
قرآن، در بیش از ۲۷۰ صفحه از کتاب		قصص (۲۸) / ۱۲۸، ۲۷۶، ۲۸۶	
«قرآن مجید، تکامل و خلقت انسان»، کتاب	۱۱۰	قصص (۲۸) / ۷	۸۷، ۱۲۸
«قرآن معجز بدیهی محمد است»	۴۳	قصص (۲۸) / ۱۴	۱۳۰
قرآن و سنت (یا عترت) محمدی	۱۹۱	قصص (۲۸) / ۱۶	۲۲۱
«قرآن یگانه معجز محمد است»	۴۳	قصص (۲۸) / ۱۹	۲۲۱
قرن	۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۶۱، ۷۱	قصص (۲۸) / ۲۹ تا ۳۵	۱۳۷
	۷۸، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۳	قصص (۲۸) / ۳۰	۱۳۷
	۲۴۰، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۶۳	قصص (۲۸) / ۴۰ تا ۴۹	۱۴۰، ۸۵، ۲۳۰
	۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۸۳، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۱	قصص (۲۸) / ۶۸	۱۰۲
قرون جدید	۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳	قصص (۲۸) / ۷۶ تا ۸۳	۲۳۷
قرون قبل از اسلام	۴۹	قصص (۲۸) / ۸۶	۴۰
قرون وسطای مسیحی	۸۰، ۱۷۴، ۲۶۸	قصه‌ی یوسف قرآن	۴۴

قوم لوط ۱۱۸، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۰۲، ۴۷۸	۲۷، ۲۸	قضاوت
قوم موسی ۱۴۸	۲۹، ۳۰، ۳۴، ۸۹، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱	
قوم نوح ۲۹۹	۲۷۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۷۱، ۴۳۵، ۴۸۸	
قوم هود ۳۰۴، ۲۹۹، ۲۹۸	۴۸۹، ۴۵۶، ۳۸۲	قضایای شهریور ۱۳۲۰
قوم یونانی و رومی ۵۲	۴۲	قضیه عام القیل
قیام مسلحانه ۲۵۸	۳۳	«قضیه محمّد»، کتاب
قیام و انذار ۱۹۴	۷۰	قلم (۶۸) / ۴
قیامت ۵۹، ۵۶، ۵۰، ۲۵، ۲۴، ۲۲	۱۷۷	قلم (۶۸) / ۴۸
۶۸، ۶۹، ۹۶، ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۸۳، ۱۹۴	۱۰۵	قلم (۶۸) / ۵۰
۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۶	۳۱۳	قلمداران، مؤلف «حکومت در اسلام»
قیامت و آخرت ۲۴۲، ۱۹۵	۳۸۹	
قیام‌های آزادی‌بخش ۲۴۳	۴۸۳، ۳۹۴	قم
قیام به قسط ۳۲۰	۳۰۲	قمر (۵۴) / ۱۲
۳۳۰، ۳۵۱، ۳۷۵، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۹۴	۲۵۳	قمر (۵۴) / ۱۷
قیام سُنّاد زرتشتی ۳۲۳	۲۹، ۴۲، ۴۵، ۴۷	قوم
قیام‌های علیه بنی‌عباس ۳۲۳	۴۸، ۵۲، ۷۹، ۸۶، ۹۶، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۴	
	۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۶	
	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۵	
	۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵	
	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷	
	۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷	
	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸	
	۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۰	
	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸	
	۴۴۱، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۸	
	۱۵۲	قوم بت پرست
	۲۱۰	قوم بنی‌اسرائیل
	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم ثمود
	۱۵۳	قوم جبارین
	۲۸۵	قوم شعیب
	۲۹۸، ۲۹۹	قوم صالح
	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم عاد
	۴۲، ۴۷، ۱۸۸	قوم عرب

## ک

ک. ریوپر ۲۱۸		
کاپیتالیست، کاپیتالیست‌ها ۴۵۵، ۴۳۸، ۴۳۷	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷	
کاپیتالیستی، کاپیتالیسم ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۲۰	۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷	
کاتبان ۲۵۴، ۱۷۱	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸	
کاتولیک ۱۶۰	۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۰	
کاتولیک‌تر از پاپ‌ها ۳۶۹	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸	
«کار در اسلام»، کتاب ۶۰	۴۴۱، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۸	
کارگر ۴۴۸، ۴۴۵، ۴۲۰، ۴۱۷، ۳۶۸	۱۵۲	قوم بت پرست
کارل مارکس ۵۵، ۵۴، ۵۳	۲۱۰	قوم بنی‌اسرائیل
کارلایل ۶۷، ۳۹، ۳۲، ۳۱	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم ثمود
کازانوا ۳۹	۱۵۳	قوم جبارین
کاسب ۴۸۱، ۴۵۹، ۴۴۸، ۴۱۳	۲۸۵	قوم شعیب
کافر ۱۶۰، ۱۵۷	۲۹۸، ۲۹۹	قوم صالح
۱۸۰، ۲۳۱، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۷۰	۲۸۵، ۳۴۰، ۳۴۲	قوم عاد
کافران ۳۰۶، ۲۷۱، ۱۹۵	۴۲، ۴۷، ۱۸۸	قوم عرب

مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری		۵۶۰
۲۷۹، ۱۷۱، ۱۷۰، ۸۴	کلامی	۲۳۳
۴۶۵	کلاتتری	۱۶۹، ۳۴
۴۹۲، ۳۷۹	کلامی‌ها	۴۵۵
۱۷۲	کلاوس	۵۷
۱۸۵، ۶۶، ۳۴	کلدانی‌ها، کلداه	۱۱۸
۳۱۷، ۷۹	کلیسا	۲۳۶، ۱۵۰، ۴۵
۴۸۶، ۴۳۷، ۴۳۶، ۳۸۴، ۳۵۹، ۳۴۵		۱۸۶
۲۵۰، ۲۱۷، ۱۶۰	کلیساها	۴۵۹، ۴۵۸
۲۰۴	کلیم الله	۴۸۹
۴۷۰، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۳۶، ۳۸۶	کمونیس‌ت	۱۸۹
۴۵۶، ۴۰۶، ۳۴۹	کمونیس‌تی	۳۱۷
۴۸۳، ۴۵۹، ۴۳۸، ۴۲۱	کمونیس‌ت‌ها	۱۱۸
۳۸۴، ۳۵۹	کمونیس‌م	۱۸۵، ۱۱۸
۴۹۰، ۴۵۰، ۴۴۱، ۳۸۶، ۳۸۵		۴۶، ۴۴
۴۳۳	کمیته «امر به معروف و نهی از منکر»	۱۷۴
۲۰۷، ۱۵۱	کنعان، کنعانیان	۶۰
۶۰	کنگره انجمن‌های اسلامی ایران	۴۵
۴۷۹، ۳۵۷		۳۷۱
۴۹۸، ۱۴۷	کهف (۱۸)	۳۷۷، ۳۷۸، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۳، ۴۷۴
۸۸	کهف (۱۸) / ۷	۴۷۶، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲
۴۹۸، ۸۸	کهف (۱۸) / ۸	۲۲۰
۳۰۶	کهف (۱۸) / ۵۸	۲۶۳
۱۴۷	کهف (۱۸) / ۶۰ تا ۸۲	۷۹
۱۰۲، ۶۳	کهف (۱۸) / ۱۱۰	۲۲۷، ۹۸
۴۳۱	کواکبی	۲۷۱، ۲۶۷، ۲۴۷
۱۹۵	کوثر (۱۰۸) / ۱ تا ۳	۴۳
۳۸۸، ۲۶۲	کوفه	۳۸۴، ۳۱۷، ۲۱۸
۲۶۹	کونسی رایت (مؤلف کتاب)	۹۶
۲۷۹	کوه البرز	۴۲
۱۵۰	کوه سینا	۳۸۱، ۳۶۲، ۳۲۶، ۲۹۸، ۲۶۸، ۲۱۵، ۲۱۳
۴۰۲، ۴۰۱، ۱۴۹، ۱۳۷	کوه طور	۲۶۸
۳۹۴	کوی امیرآباد	۲۱۹
		۳۱
		کانت
		کاهن بت پرست، کاهنان
		کاویانی
		کپرنیک
		کتاب آسمانی موسی
		کتاب عهد، کتب عهدین
		کتاب فروشی علمی
		کتاب ماجرزیال دستجردی
		کتاب فروشی سروش
		کتاب‌های مسیحیان
		کتاب‌های اول و دوم شموئیل
		کتب ابراهیم و موسی، کتب پیشین
		کتب آسمانی
		کتب دینی قدیم، کتب سلف
		کتب سیره
		کتب فقهی
		کتب مقدس تحریف یافته‌ی
		کتیرایی، مهندس مصطفی
		کرامول
		کربلا
		کریسمس
		کشتی نوح
		کشورهای اسلامی
		کشیش لامن
		کشیش‌ها، کشیشان
		کفار اهل کتاب
		کفار قریش
		کفر ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۶۸، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۸۱
		کفرستیزی
		کلام عیسی (ع)
		کلام محمد (ص)



مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری		۵۶۲
«مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، م.آ. ۸	۲۴۵	مائده (۵) / ۶۴
۴۷۹، ۳۵۷، ۳۱۴	۱۸۲	مائده (۵) / ۶۷
«مباحث علمی، اسلامی»، م.آ. ۷	۳۶	مائده (۵) / ۸۲
۴۸۹	۳۲۷	مائده (۵) / ۸۷
مبدأ و معاد	۴۹۴، ۳۷۰	مائده (۵) / ۹۹
۵۹	۲۸۹، ۱۵۷	مائده (۵) / ۱۱۰
مبدأ تاریخ قرون جدید	۲۱۵، ۱۵۷	مائده (۵) / ۱۱۱
۳۸۳	۲۱۱	مادر مریم
مبعث ۶۲، ۸۳، ۹۸، ۲۷۵، ۳۱۹، ۳۹۴	۱۲۹، ۱۲۸	مادر موسی
متدینین ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۶۵	۲۱۹	مارسل بریون فرانسوی
متکلمین شیعه	۴۴۵، ۴۴۴	مارسل بوازار
۳۳۷	۴۴۵، ۴۲۱، ۳۸۷	مارکس، مارکسیست‌ها
متولیان ادیان	۳۳۲، ۲۴۸، ۲۴۳	مارکسیسم
۲۰۲، ۸۱	۵۵	معاون (۱۰۷) / ۱ تا ۳
متولیان معبد و مکتب	۴۵۴، ۴۴۴، ۴۳۶	ماکیاویلی
۲۱۴	۲۳۹، ۲۳۶	مال پرستی
مثنوی مولوی	۴۹۰، ۴۸۰، ۴۲۹، ۳۱۸	مالک اشتر نخعی
مجادله (۵۸) / ۲۲	۲۴۴، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۰۷، ۱۴۱، ۱۲۰	مالکیت
مجامع انکیزیسیون	۴۱۸، ۳۱۸	مالیات
مجریان دین خدا	۴۹۰، ۴۶۶، ۴۵۴، ۴۴۶، ۴۳۴	مأموریت
مجرى شرع	۹۷، ۸۳، ۴۶، ۳۹	۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶
مجلس ۲۵، ۳۵، ۸۶، ۱۲۳، ۳۱۹	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۹۸، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۷۱
مجلس شورا	۴۰۰	مأموریت پیغمبری
۴۸۳، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۱۰، ۳۸۱، ۳۵۵، ۳۲۵	۴۰۵	مانیان، حاج محمود
مجلس شورای ملی	۱۸۶	ماه‌های حرام
۴۶۵، ۴۵۲، ۴۳۰	۲۹	ماهوم (نام بت)
مجلسی، «مجلسی»‌ها	۲۴۲	«مباحث اعتقادی و اجتماعی»، م.آ. ۱۱
۴۲۱، ۴۲۰، ۳۳۱	۷۱	«مباحث ایدئولوژیک»، م.آ. ۹
مجله اسلامی «ایسلامیک روی یو»	۳۰۱، ۵۸	«مباحث بنیادین»، م.آ. ۱
مجله «مهرنامه»	۱۰، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۶۱، ۷۸	مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»، م.آ. ۱۰
مجله‌ی «کیهان فرهنگی»	۲۴۳	
مجله‌ی «خواندنیها»		
۲۱۸، ۸۱		
مَجْمَعُ البَيَانِ طبرسی		
۳۵		
مجموعه آثار (۱)، مباحث بنیادین		
۳۱۷		
مجموعه آثار ۲، بعثت (۱)		
۳۰۱		
مجموس، مجوسی		
۲۸۴		
۱۷۱، ۱۵۹		
مجوسیان		
۱۷۲، ۱۷۱		
محدث یا مفتی		
۲۵۴		
محمد (ص)		
۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸		
۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۶۱، ۷۸		
۱۵۵، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۲۶		

۵۶۳			نمایه فارسی
۴۵۶	مدیرکل وزارت دارایی	۱۸۸	«محمد امین»
۴۵۲	مدیریت یا حکومت	۳۶	«محمد آیا پیغمبر بود؟»
۳۲۳، ۱۹۲، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۳۵	مذاهب	۱۸۶	محمد جوانمرد
۵۱	مذاهب کهنه	۳۰	محمد رسول الله
۵۰	مذاهب یهودی و مسیحی	۴۱	«محمد قرآن را درست نکرده است.»
۳۵، ۲۹	مذهب	۷۷،	محمد مصطفی(ص)
۳۳۲، ۲۵۰، ۲۳۳، ۶۱، ۵۰، ۴۹، ۳۹		۲۲۸، ۲۰۸، ۱۹۱، ۱۷۳	
۳۷۹	مذهب تشیع	۶۱، ۳۳	«محمد و سنت اسلامی»، کتاب
۳۸۱	مراجع	۳۳	«محمد، پیغمبر و زمامدار»، کتاب
۴۴۱	مرام اومانیته	۱۸۵	محمد، یتیم از پدر و مادر
۴۲۸، ۴۱۸، ۳۳۳	مرجع تقلید	۳۱،	محمد بن عبدالله(ص)
۱۹۵	مردم شناسی	۲۹۸، ۲۲۶، ۱۹۰، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۰۰	
۳۴۶	مرز میان دینان و حکومت کجا است؟	۳۳۱	محمد بن عیسی
۶۰،	«مرز میان دین و سیاست»، کتاب	۳۲۳	محمد بن علی (امام رضا)(ع)
۴۷۹، ۳۵۷		۳۲۲	محمد بن علی ابن عبدالله ابن عباسی
۲۵۹	مروان		محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن
	«مُروَجُ الذَّهَبِ وَ معادن الجواهر»، کتاب	۳۲۲	عبدالمطلب
۲۶۱، ۲۶۰		۳۳۱	محمد بن یحیی
۱۵۶، ۱۵۵، ۲۱	مریم(س)	۳۶	محمد رسول الله
۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۷		۴۸۳، ۴۸۲	محمد رضا شاه
۲۸۹، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۷۱، ۱۷۰		۴۴۱	محمد علی میرزا
۳۴۳، ۲۱۵، ۱۵۸	مریم(۱۹)	۱۷۵	مدثر(۷۴) / ۱ و ۲
۲۱۶	مریم(۱۹) / ۱۴	۱۹۴، ۵۶	مدثر(۷۴) / ۱ تا ۷
۷۷	مریم(۱۹) / ۱۵	۴۶۵، ۴۶۴، ۱۹۰	مدرس، آیت الله سیدحسن
۱۵۵، ۲۱	مریم(۱۹) / ۱۷	۲۱۳	مدعیان خدایی و سلطنت زمینی
۲۸۸	مریم(۱۹) / ۲۱	۲۱۳	مدعیان و متولیان دین
۲۱۶	مریم(۱۹) / ۳۰	۲۹	مدعی الوهیت
۲۳۵، ۲۱۶، ۱۵۵، ۸۷	مریم(۱۹) / ۳۱	۱۳۰، ۱۳۵، ۱۸۵،	مدین
۲۳۵، ۲۱۵	مریم(۱۹) / ۳۲	۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۲۸، ۲۹۹، ۲۳۷	
۱۵۸، ۷۷	مریم(۱۹) / ۳۳	۲۷۲	مَدِينَةُ الْعِلْمِ
۳۰۴	مریم(۱۹) / ۳۹	۲۵۹، ۲۵۵، ۶۰، ۴۶	مدینه
۴۹۷	مریم(۱۹) / ۴۰	۴۷۰، ۴۶۱، ۴۲۵، ۴۰۰، ۳۸۸، ۳۶۵	
۳۴۳، ۲۸۷	مریم(۱۹) / ۴۱	۲۶۳، ۲۰۸	مدینه النبی

۲۴۲	مسجد دبیرستان کمال	۳۴۳	مریم (۱۹) / ۴۲
۵۸	مسجد سپه‌سالار (شهید مطهری فعلی)	۳۴۳	مریم (۱۹) / ۴۴
۸۳	مسجد صنیع الدوله (حاج حسن)	۳۰۶	مریم (۱۹) / ۸۴
۳۹۴، ۶۲، ۱۹	مسجد هدایت	۳۲۳	مزدکی
، ۲۶۰	مسعودی (مورخ سده چهارم هجری)	۴۹۱، ۳۷۸، ۳۹۷	مسئله حکومت
۲۶۱		۳۶۲	مسئله دولت
، ۷۸، ۴۳، ۳۵، ۳۲	مسلمانان	۲۲	مسئله دین
، ۲۵۲، ۲۳۹، ۱۸۸، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۸، ۷۹		۳۹۲، ۳۲۵، ۱۹۳، ۱۴۸، ۹۵	مسئله‌ی نبوت
، ۳۵۶، ۳۲۰، ۳۱۸، ۲۹۸، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹		۷۴، ۶۳، ۶۲، ۵۲، ۴۳، ۲۰، ۱۹	مسئله وحی
، ۴۴۸، ۴۴۲، ۴۳۱، ۴۰۹، ۳۸۲، ۳۶۴، ۳۵۷		۳۴	مسئله یا قضیه‌ی محمد
۴۸۵، ۴۷۹، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷		۹۵، ۳۷	مسئله‌ی نبوت و پیغمبری
«مسلمان اجتماعی و جهانی باشیم»، مقاله		۴۷۸	مسئله‌ی «دیانت و حکومت»
۳۹۴		۴۸۵، ۳۸۴	مسئله‌ی آزادی
۸۶	مسلمانان	۴۳۱	مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست
، ۲۵۳، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۹، ۱۵۹، ۱۴۷، ۱۲۷		۴۷۰	مسئله‌ی جنگ و جهاد
، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۵۶، ۲۵۵		، ۳۷۸، ۳۱۹	مسئله‌ی حکومت
۴۱۸، ۳۸۳، ۳۷۴، ۳۶۱، ۳۵۸، ۲۷۵، ۲۷۳		۴۸۸، ۴۵۲، ۴۳۱، ۴۰۶، ۴۰۳، ۳۹۳، ۳۹۲	
، ۳۵۶، ۲۴۷، ۱۴۵، ۱۲۸، ۲۹، ۲۲	مسلمان‌ها	۳۹۳	مسئله‌ی حکومت و پادشاهی
۴۸۰، ۴۶۲، ۴۵۸، ۴۲۲، ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۶۴		۸۹	مسئله‌ی حکومت و سیاست
۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۴۷، ۴۰، ۳۲	مسلمین	۳۲	مسئله‌ی رسالت و وحی
، ۱۵۵، ۸۷	مسیح (ع)	۴۷	مسئله‌ی قیامت
، ۲۱۱، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۵۹		۳۸۴	مسئله‌ی ملیت
۲۸۹، ۲۵۰، ۲۲۷، ۲۲۰، ۲۱۸		۴۷۰	مسئله‌ی منافقین
، ۴۵، ۳۵	مسیحی	۴۲۱	مسئله‌ی وراثت
۳۸۳، ۲۶۱، ۲۵۶، ۱۸۵، ۷۹، ۵۱، ۴۷، ۴۶		۳۸۴	مسئله‌ی وطن
۳۱۷، ۲۷۱، ۲۴۵، ۱۵۶، ۱۴۷	مسیحیان	۳۷۸	مسئله‌ی ولایت فقیه
، ۴۵، ۳۱، ۳۰	مسیحیت	۳۷۱	مسئولیت نبوت
۳۸۵، ۳۸۴، ۱۵۸، ۸۹، ۸۰، ۵۱، ۴۶		۴۷۷، ۳۹۴، ۳۷۴	مساجد
۳۴	مسیحیت شرقی	۶۲، ۵۲، ۵۱، ۴۲، ۳۷، ۳۶	مستشرقین
۲۷۰	مسیحیت غرب	۴۶۹، ۴۶۳، ۲۰۸	مستضعف، مستضعفین
، ۴۵، ۳۱	مسیحی‌ها	۲۸۶، ۲۰۸، ۱۴۶، ۱۴۵	مستکبر
۳۸۱، ۳۸۰، ۲۱۷، ۷۹، ۴۹، ۴۸، ۴۶		۴۸۴، ۴۱۲	مستکبرین
۴۶	مسیحی‌های مکه	۴۷۹، ۳۵۷، ۶۰	مسجد جامع نارمک



۲۶۷، ۲۴۷، ۶۰	معصوم (ع)، معصومین	۱۵۰	مشایخ اسرائیل
۱۹۳	معمای محمد	۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳	مشرق زمین
۴۱۹	معین فر، مهندس علی اکبر	۳۴۱، ۲۱۶، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۴	مشرك
۴۹۱، ۴۸۷، ۴۷۹، ۴۷۴، ۴۷۱		۸۵، ۸۴، ۵۷، ۵۵	مشركین
۳۲۰، ۱۷۰	مغان، مغانها	۲۰۸، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۲۷، ۱۱۹، ۹۶	
۳۸۴، ۳۸۳، ۱۸۶، ۲۸	مغرب زمین	۴۱۷، ۲۸۳، ۲۷۰، ۲۶۷، ۲۴۷، ۲۲۸، ۲۱۳	
۳۵۱، ۱۸۳، ۱۱۴، ۱۰۰	مفسرین	۴۹۲، ۴۰۶، ۳۸۸، ۳۴۹	مشروطه
۲۶۸	مقاصد اساسی قانون اسلام	۳۹۴	مشروطه سلطنتی
۴۷۲	«مقالات اعتقادی و اجتماعی»، م. آ. آ. م.	۴۹۲، ۴۹۱، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۵۵	مشروطیت
۲۹	مقام پایی	۲۶۲، ۸۹	مشروعیت
۵۳	مقاومت منفی	۳۹۰	مشکوٰة، استاد دانشکده معقول و منقول
۳۶۴	مکاتب اروپایی	۶۷	مشهد مرغاب
۳۶۷	مکاتب دنیاپرستی و اجتماعی	۹۰، ۸۹	مصباح یزدی، آیت الله محمد تقی
۳۵۹	مکاتب غربی و شرقی اروپا	۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۶۰	مصر
۴۵۲	مکاتب غیردینی	۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۰۷	
۳۳۲	مکاتب فلسفی و سیاسی	۴۲۹، ۲۳۷، ۲۱۸، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸	
۳۶۵، ۳۶۰، ۳۳۹		۱۲۷	مصریان
۶۷، ۴۵، ۳۸	مکاشفه، مکاشفه‌ها	۵۷، ۵۲، ۳۴	مصلحین
۲۱۱	مکالمه مریم با فرشته‌ی تمثیل دهنده	۴۹۶، ۴۳۷، ۳۲۱، ۲۶۰، ۱۰۰، ۸۸، ۸۰	
۵۲، ۴۴، ۴۳، ۳۴، ۲۸، ۲۵	مکتب	۲۳۷	مطففین (۸۳) / ۱
۳۶۳، ۳۶۰، ۳۴۵، ۳۳۹، ۶۱، ۶۰، ۵۷، ۵۳		۴۸۶، ۳۱۷، ۵۸	مطهری، آیت الله مرتضی
۲۳۳	مکتب ابراهیم	۳۷۴	معابد نصاری و یهود
۵۸	مکتب انبیاء	۲۲	معارض (۷۰) / ۴
۲۷۲	مکتب جعفری	۲۳۸	معارض (۷۰) / ۲۴ و ۲۵
۱۹۴	مکتب شکاکیت	۴۶۹، ۴۶۸، ۳۶۷	
۲۲۰	مکتب ضد زور و ضد خشونت	۴۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱	معاویه
۳۴	مکتب عهدین	۴۲۶، ۴۲۴، ۴۱۱، ۴۰۴، ۳۶۲، ۳۲۲، ۲۶۲	
۴۴۵	مکتب فلسفی	۸۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۸۲	معجزات
۶۰	مکتب قرآن	۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱	
۳۶۲	مکتب‌های غربی	۲۳۳، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۰	
۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶	مکه	۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۹	
۱۸۴، ۱۸۳، ۱۱۷، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۵، ۵۴		۶۷، ۸۴، ۸۵، ۹۷، ۱۳۴، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۲۸	معجزه
۴۲۴، ۲۵۵، ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵		۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰	

مجموعه آثار (۲۷)، پدیده‌ی پیامبری		۵۶۶
منطق قرآن	۳۲۹	مکیال
منطق متکلمین	۴۰۳، ۳۷۱، ۳۱۶، ۳۱۳	ملاء، ملاء بنی اسرائیل
منکرین	۱۵۳، ۱۴۷	ملاقات با خضر
«منم تیمور جهانگشا»، کتاب	۶۱، ۵۳، ۵۱، ۴۸	ملت
مهاجرت با اهل بیت	۲۱۹	۸۰، ۱۱۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۴
مهاجرین	۱۳۰	۲۶۶، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۷۱
موحدین، موحد	۳۲۵	۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۸۵
موسولینی	۱۵۹، ۱۲۴	ملت ابراهیم
موسی (ع)	۴۲۰	ملت آلمان
۸۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۹۵، ۴۹۶	ملت ایران	
موسی و هارون	۴۵۵	ملت‌های مسلمان
مولای متقیان	۴۵۵، ۲۷۵	ملک
مولوی رومی	۲۶۴	ملک
میرخانی، حاج مصطفی	۴۷۳، ۳۷۱، ۳۵۵	ملک مصر
میرزا کوچک خان	۴۰۷، ۳۹۹	ملک یا حکومت، جدای از دین است
میزان	۱۲۳	ملک (۶۷) / ۲
میسون‌ها	۳۱۹	ملکه‌ی عزیز مصر
میقات ۷۰ نفر از مشایخ، میقات موسی	۸۸	ملکوت آسمان‌ها و زمین
میلاد پیغمبر	۱۲۲	ممالک اسلامی
میلاد رسول اکرم (ص)	۱۹۸، ۱۳۸، ۱۱۵	ممالک متمدن اروپا
«میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا»، مقاله	۲۸	ممتحنه (۶۰) / ۴
	۵۳	ممتحنه (۶۰) / ۸
	۱۱۹	«من» و «سلوی»
	۲۴۶	مناسک حج
	۱۴۹، ۱۴۸	منافق
	۳۷۵، ۶۰	منافقون (۶۳) / ۱۱
	۴۷۱، ۴۴۷، ۲۶۲	منافقین
	۲۹۳	منتسکیو
	۴۷۰، ۴۴۷، ۴۱۱، ۲۷۰، ۲۰۸	منتگمری وات
	۴۴۱	منصور (خلیفه عباسی)
	۴۸، ۳۳	منصوری، ذبیح‌الله
	۳۲۳	منطق ادیان
	۲۱۹، ۳۵	منطق شعوبیه
	۴۴۲	
	۳۲۲	

۲۱۰، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲،	۲۶۵	میوه‌های عاشورا
۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۷۸، ۲۸۹،		
۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۸،		ن
۳۴۹، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۹۱	۳۸۱، ۳۸۲	نائینی، علامه
۸۱ نبوت پیغمبران	۳۸۸، ۳۹۴، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۸۲، ۴۹۲	ناپلئون
۹۵ نبوت خاصه	۴۸۶	نارمک تهران
۳۱۵ نبوت در نقش هارون	۲۴۲	نازعات (۷۹)
۱۱۹، ۲۰۸ نبوت و امامت	۱۳۱	نازعات (۷۹) / ۱۵ تا ۱۶
۳۹۲ نبوت و حکومت	۱۳۱	نازعات (۷۹) / ۱۷
۸۱ نبوت و دیانت	۱۳۱، ۱۳۸	نازعات (۷۹) / ۱۸ تا ۲۶
۴۳ نبوت و وحی پیغمبر	۱۴۰	نازیسم
۳۲۵ نبوت و ولایت	۴۸۴	ناس
نیبی ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۷۳،	۱۴۲، ۲۲۱	
۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷ نجات بنی اسرائیل	۳۲۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۹، ۴۱۲، ۴۸۹	ناسیون
۱۹ نجم (۵۳) / ۱ تا ۱۸	۴۳۷، ۴۶۱	ناسیونالیست
۱۹۱ نجم (۵۳) / ۴ و ۵ و ۹	۴۳۶، ۴۳۷	ناسیونالیسم
۱۱۸ نجم (۵۳) / ۳۶ و ۳۷	۳۳۲، ۳۴۵	
۸۳ نجم (۵۳) / ۳۸	۳۸۵، ۳۸۶، ۴۳۷، ۴۵۵، ۴۶۱	ناشکری‌ها و نافرمانی‌ها
۸۳، ۳۳۰، ۳۷۳ نجم (۵۳) / ۳۹	۱۴۸	ناصرالدین شاه
۲۷۷ نحل (۱۶)	۳۸۵، ۴۴۱	ناصره
۳۰۳ نحل (۱۶) / ۱	۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲	ناقه صالح
۲۱، ۳۰۳ نحل (۱۶) / ۲	۹۸، ۲۲۷، ۲۸۶	«ناگفته‌های بعثت»، مقاله
۱۷۷ نحل (۱۶) / ۲۷	۸۷، ۲۶۰	نامه به معاویه
۳۰۲ نحل (۱۶) / ۳۳	۳۱۸، ۴۰۴، ۴۲۴	نامه‌ی حضرت امیر به مالک اشتر
۱۰۶ نحل (۱۶) / ۳۶	۴۸۰	نباء (۷۸) / ۱
۲۹۳ نحل (۱۶) / ۶۱	۵۹	نبوت ۲۰، ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴
۲۷۷ نحل (۱۶) / ۶۷		۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲،
۶۴ نحل (۱۶) / ۶۸ و ۶۹		۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷،
۳۰۹، ۳۰۳ نحل (۱۶) / ۷۷		۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲،
۳۲۱ نحل (۱۶) / ۹۰		۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴،
۴۰۸ نحل (۱۶) / ۹۶		۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
۲۲ نحل (۱۶) / ۱۰۲		۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸،
۱۸۱ نحل (۱۶) / ۱۰۳		

۵۴	نصر (۱۱۰) / ۱ تا ۳	۲۱۶	نحل (۱۶) / ۱۲۰ و ۱۲۳
۴۷۲	نظام حکومت استبدادی	۴۵۵، ۴۰۹	نخست‌وزیر
، ۳۱۴، ۲۶۰	نظام حکومتی	۴۴۶	نذورات
، ۳۷۴، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۱۶		۲۱۷	نرون
۴۷۳، ۴۵۰، ۴۴۵، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۰۶، ۳۸۸		۳۰۳، ۲۴۲، ۱۴۰، ۲۹، ۲۱	نزول قرآن
۲۶۰	نظام حکومتی اسلامی	۲۵۳	نزول وحی
۴۸۶، ۴۶۳، ۲۱۸	نظام دموکراتیک	۳۴	نژاد عرب،
۴۷۲	نظام دموکراسی	۳۹۸	نساء
۴۷۰	نظام دولتی	۴۱۷، ۴۰۹، ۳۹۸، ۳۲۴	نساء (۴)
۳۴۸، ۲۶۱	نظام سلطنتی	۲۲۴، ۱۷۴، ۱۷۰	نساء (۴) / ۱
۴۷۲	نظام سوسیالیستی	۳۷۳	نساء (۴) / ۳۲
۴۷۴	نظام عمومی	۳۰۵	نساء (۴) / ۴۷
۴۷۰	نظام غربی	، ۳۲۶، ۳۱۷	نساء (۴) / ۵۸
۴۸۶	نظام غیردموکراتیک	۴۲۶، ۴۱۸، ۴۱۰، ۳۵۰، ۳۳۵، ۳۳۰	
۴۷۰	نظام کاپیتالیستی	۳۳۸، ۳۲۴، ۳۱۷	نساء (۴) / ۵۹
۴۷۲	نظام کمونیستی	۴۸۸	نساء (۴) / ۶۰
۲۰۸	نظام مردمی	۲۹۱	نساء (۴) / ۶۴
۳۵۹	نظام‌های لیبرال	۳۶۵	نساء (۴) / ۷۵
۴۴۴، ۴۴۱	نظام‌های دنیایی	۱۸۲	نساء (۴) / ۸۱
۳۱	نظریه ایده‌آلیسم رمانتیک	۲۳۰، ۹۹، ۸۵	نساء (۴) / ۸۲
۵۱	نظریه وات	۲۷۰	نساء (۴) / ۹۱
۳۰	نظریه ولتر	۱۱۷	نساء (۴) / ۱۲۵
۱۸۶	نعمان بن منذر	۴۱۷، ۳۵۳، ۳۲۹	نساء (۴) / ۱۳۵
۴۴۰، ۳۷۵، ۳۷۱	نفقه	۱۴۸	نساء (۴) / ۱۵۳ تا ۱۵۴
۴۹۰، ۴۵۴، ۴۴۰، ۳۷۲، ۳۷۱	نفقه زن	۲۱۳، ۱۴۸	نساء (۴) / ۱۵۵
، ۳۷۱	نهی حکومت با تکامل نمی‌خواند	۱۵۷	نساء (۴) / ۱۵۷ و ۱۵۸
۳۷۲		۱۱۸	نساء (۴) / ۱۶۳
۴۹۰، ۴۵۴، ۴۴۵، ۳۲۴	نهی حکومت	۷۲	نساء (۴) / ۱۶۴
۳۲۴	نهی حکومت و سلطنت	۲۸۹، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۵۵، ۷۲، ۲۱، ۱۷۱ / (۴)	نساء (۴) / ۱۷۱ تا ۲۱
۱۹۱	نقش نبوت	۳۰۹، ۹۲	نسبیت اینشتین
، ۲۶۴، ۲۱۶، ۲۰۷، ۱۳۴، ۱۱۷، ۸۹	نماز	۲۹۸	نسر (نام بت)
، ۳۸۶، ۳۶۱، ۳۵۴، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۱، ۳۱۸		۴۲۷، ۳۶	نصارا
، ۴۳۴، ۴۳۲، ۴۲۵، ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۹۲، ۳۹۱		۴۰۲	نصب خدا، نصب رسول

		نمایه فارسی	
۴۶	نوفل بن ورقا (از مسیحیان مکه)	۴۹۳، ۴۸۷، ۴۸۱، ۴۷۱، ۴۵۱، ۴۴۲، ۴۴۰	
۳۲	نولدکه	۳۶۴	نماز جماعت، نماز جمعه
۲۱۹	نیشابور	۲۶۴	نماز عید فطر
۱۹۴	نیپلیسم	۲۳۵	نماز و زکات
۳۰	نیوما		نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت یا
۳۱۸	نیروهای انتظامی	۳۹۰، ۳۲۷	حکومت
۴۰۲	نیل	۱۵۴	نمرود
		۲۷۶، ۱۳۵	نمل (۲۷)
	ه	۳۱۸	نمل (۲۷) / ۳
	هارون برادر موسی ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۰،	۱۳۶	نمل (۲۷) / ۱۲ تا ۷
	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۲۵۰، ۲۸۷، ۳۱۵، ۴۰۷	۱۵۴	نمل (۲۷) / ۱۵
۴۶	هبوط آدم	۴۲۱، ۱۵۴	نمل (۲۷) / ۱۶
۲۸۰، ۱۱۱	هبوط به زمین	۴۳۰	نمل (۲۷) / ۳۲
۵۰، ۴۶	هجرت	۴۸۰، ۴۰۳، ۳۴۹، ۲۶۰، ۲۵۵	نهج البلاغه
۴۰۰، ۲۰۷، ۱۹۸، ۱۴۵، ۱۲۷، ۱۱۶		۴۰۵	نهج البلاغه خطبه ۱۶۹
۴۰۰	هجرت به شهر مدینه	۴۲۶، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۱۴	نهضت آزادی ایران
۲۱۸	هزار سال قرون وسطی	۳۲۳	نهضت استاد سیس (۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری)
۱۵۴	هدایت گمراهان	۶۱	نهضت اسلامی
۱۴۸	هدایت موسی	۳۲۲	نهضت شعوبیه
۱۴۰	هلاک فرعون	۳۲۴	نهضتی ملی و ضد اجنبی
۳۰۱	هلاکت اقوام گذشته	۷۹	نوئل
۴۳۷	هلند، هلندی	۳۸۱	نواب خاص
۴۵۹	همدان	۱۹۲	نوافلاتونی‌ها
	همه‌ی انبیاء به معنای سیاسی امام نبودند	۱۰۴، ۱۰۳	نوح (ع)
۴۲۵، ۴۲۴		۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶	
۷۹	هموطنان ارمنی	۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸	
۲۷۲، ۲۶۱، ۷۱، ۶۱، ۵۲	هند، هندی، هندی‌ها	۴۰۲، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۲۵، ۲۹۹	
۴۲۲	هندی، مهندس	۲۲۷	نوح (۷۱) / ۲۱ تا ۶
۵۲	هندوستان مستعمره انگلستان	۲۹۷	نوح (۷۱) / ۲۶ تا ۲۸
۱۸۶	هوازن، هوازنی	۳۰۸	نور (۲۴) / ۳۵
۴۹۹	هواشناسی	۳۸۱	نوری، آیت‌الله شیخ فضل‌الله
۳۴۲، ۳۴۰، ۲۲۷، ۲۲۳	هود	۴۹۱، ۳۸۸، ۳۸۴، ۳۸۲	
۲۸۶، ۲۸۵، ۱۰۰، ۴۲	هود (۱۱)	۳۱۳	نوری، آیت‌الله یحیی

۴۶	واقعه الفیل حبشی	۴۷۷، ۴۱۵، ۴۱۱، ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۰۱، ۲۹۸	
۳۲۵	واقعه‌ی غدیر	۳۴۲	هود (۱۱) / ۱
۷۵، ۲۴، ۲۰	والنجم (۵۳)	۳۴۲، ۲۲۳	هود (۱۱) / ۲
۲۰، ۱۹	وحی	۱۷۷	هود (۱۱) / ۱۲
۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۲۱		۳۴۲	هود (۱۱) / ۲۵
۵۸، ۴۷، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۵، ۳۴		۳۴۲، ۲۸۴	هود (۱۱) / ۲۶
۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۴، ۶۳، ۵۹		۲۹۳	هود (۱۱) / ۳۲ و ۳۳
۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۰۲، ۹۰، ۸۷، ۷۴، ۷۲		۲۰۵، ۱۱۳	هود (۱۱) / ۳۶
۱۴۹، ۱۴۵، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۱۹		۱۱۳	هود (۱۱) / ۳۷
۱۸۹، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۵۷		۳۰۱	هود (۱۱) / ۴۰
۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۱		۱۱۴	هود (۱۱) / ۴۸
۲۵۷، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۱۵، ۲۱۴		۱۹۶، ۴۲	هود (۱۱) / ۴۹
۳۹۰، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۵۸		۳۴۲، ۲۸۴	هود (۱۱) / ۵۰
۴۹۳، ۴۹۱، ۴۲۹، ۴۰۰، ۳۹۵		۳۴۲	هود (۱۱) / ۶۱
۷۲، ۷۱، ۶۴	وحی انبیاء	۱۱۸	هود (۱۱) / ۷۲
۴۱، ۲۱	وحی بر پیغمبران	۱۱۹	هود (۱۱) / ۷۳
۷۰	وحی پیغمبر	۳۰۵	هود (۱۱) / ۸۱
۵۹	وحی خدا	۴۱۵، ۳۵۲، ۳۴۳، ۳۲۸	هود (۱۱) / ۸۴
۳۳	وحی محمد	۲۳۱	هود (۱۱) / ۸۵
۷۳	وحی محمدی	۴۱۶، ۴۱۱، ۳۵۲، ۳۳۶، ۳۲۸	
۲۶	«وحی یا شعور مرموز»، کتاب	۲۳۷	هود (۱۱) / ۸۶
۲۹۸	وَدّ (نام بت)	۵۷	هیئت بظلمیوس
۴۲۱، ۳۱۳، ۱۰۴، ۵۳	وراثت	۴۱، ۳۳	هینوتیزم
۱۹۲	ورقه بن نوفل	۲۲۰	هیتلر
۴۷۴، ۴۵۲، ۴۳۴، ۴۳۳	وزارت ارشاد	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۲	هیرو دیس
۴۸۹	وزارت بهداری	۲۲۰	هیرو شیما
۴۳۳	وزارت جنگ	۴۹۹	هیئت (علم)
۴۵۶، ۴۵۲، ۳۵۵	وزارت دادگستری	۴۸۴	هیئت وزراء
۴۶۶، ۴۵۶، ۴۵۴، ۴۳۴، ۳۱۸	وزارت دارایی		
۴۳۴، ۳۵۵، ۳۱۸	وزارت دفاع		
۴۸۶	وزارت راه	۳۶	وات، و.مونت گمری
۴۵۷، ۴۵۶	وزارت فرهنگ	۶۶، ۶۰، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۳۹	
۲۶	وزیر دربار شاه سابق	۱۸۵	وادی القری

۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۵	ولایت فقیه	۴۸۱	وزیر ارشاد
۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۰، ۴۲۲، ۴۹۰، ۴۹۱		۴۸۱	وزیر دارایی
۳۳۷	ولایت علماء و فقها	۴۶۴	وزیر راه
۲۶۶	ولایت عهدی مأمون الرشید	۵۷، ۶۹، ۱۷۱، ۳۱۵	وطن
۴۰۳	ولایت علی	۳۲۷، ۳۳۲، ۳۴۹، ۳۸۴، ۳۹۵، ۴۳۷، ۴۵۴	
۳۹۹، ۴۰۵	ولایت یا حکومت	۳۷۱	وظیفه رسالت
۲۹، ۳۰	ولتر	۲۵۸	وظیفه نبوت
۳۳۸، ۳۵۶، ۳۸۱	ولی فقیه	۷۷، ۷۸، ۷۹	ولادت
۲۶۱، ۲۶۲	ولیعهد	۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۷	
		۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۹	
		۱۳۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴	
		۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۹	
۴۵۹	یتیم‌خانه	۱۰۸	ولادت آدم
۱۷۶	یتیم شناس	۸۱	ولادت انبیاء
۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۴	یتیمی	۸۷	ولادت پیغمبران
۷۷، ۷۸	یحیی (ع)	۲۶۱	ولادت پیامبر اکرم
۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹		۱۲۸	ولادت تارحلت
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶		۷۷	«ولادت تا نبوت»، کتاب
۱۶۱	یحیی تعمیددهنده	۱۷۳	ولادت تا نبوت آخرین پیامبر
۲۲۷	ید بیضا	۱۶۰	ولادت تا نبوت حضرت عیسی (ع)
۴۴۳	یزدی، دکتر ابراهیم	۱۹۰	ولادت تا نبوت خاتم الانبیاء (ص)
۴۷۹، ۴۸۹	یزدی، دکتر کاظم	۱۵۳	ولادت تا نبوت موسی (ع)
۲۴، ۲۶۲، ۳۲۲، ۴۲۶	یزید، یزیدها	۲۱۰	ولادت تا نبوت یحیی (ع)
۲۲۴	یس (۳۶) / ۶۰	۱۱۱	ولادت عیسی (ع)
۱۰۴، ۱۱۷	یعقوب	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۲۰	
۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۰		۱۲۸، ۱۲۷	ولادت موسی (ع)
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۸۹، ۳۴۹		۱۴۰، ۱۳۵، ۱۰۷، ۱۰۱، ۸۷	ولادت و تربیت
۱۲۰، ۲۰۷	یعقوب ملقب به اسرائیل	۱۳۵	ولادت و تربیت موسی (ع)
۲۹۸	یعوق (نام بت)	۱۸۴، ۱۵۶	ولادت و نبوت
۲۹۸	یغوث (نام بت)	۱۲۰	ولادت یوسف (ع)
۴۹۱	«یک قرارداد اجتماعی»	۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۷	ولایت
۲۴۹، ۲۶۳، ۲۹۶	یکتاپرستی	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۰	
۵۱، ۱۹۴	یهود	۴۱۱، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۷۸، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۳	
۱۷۱	یهودا		

### ی

۱۲۵	یوسف (۱۲) / ۵۸ تا ۱۰۱	،۴۵ ،۳۵	یهودی، یهودی‌ها
۱۲۵	یوسف (۱۲) / ۹۹ و ۹۰	۳۰۰ ،۲۶۱ ،۱۸۵ ،۴۸ ،۴۶	
۱۲۶	یوسف (۱۲) / ۱۰۱ و ۱۰۰	۴۶۲	یهودیان معاصر زمان پیغمبر
۱۲۷	یوسف (۱۲) / ۱۰۷ و ۱۱۱	۲۱۴	یهودی و غیر یهودی
۴۰۷ ،۲۵۰ ،۲۱۰	یوشع	،۱۲۸ ،۱۲۷ ،۴۲ ،۳۱	یهودیان
۲۷۲ ،۱۷۴ ،۹۳ ،۵۱	یونان	۲۴۵ ،۲۱۸ ،۲۰۸ ،۱۶۹ ،۱۵۹ ،۱۴۷ ،۱۴۲	
۲۶۱	یونانی	۱۸۵	یهودیان سوریه
۱۱۸ ،۱۰۵	یونس (ع)	۴۵ ،۳۱ ،۳۰	یهودیت
۴۷۷ ،۴۱۳ ،۲۷۶ ،۱۰۰	یونس (۱۰)	۱۷۲ ،۱۶۵ ،۱۶۴ ،۱۶۱	یهودیه
۳۰۴	یونس (۱۰) / ۳	۱۵۱ ،۱۵۰	یهوه، یهوه خدای اسرائیل
۳۳۰	یونس (۱۰) / ۴	۱۶۰	یوحنا
۴۹۹	یونس (۱۰) / ۵	،۱۱۴ ،۱۰۷ ،۱۰۴ ،۴۴	یوسف (ع)
۳۰۶	یونس (۱۰) / ۱۱	،۱۲۶ ،۱۲۵ ،۱۲۴ ،۱۲۳ ،۱۲۲ ،۱۲۱ ،۱۲۰	
۴۱۳ ،۳۳۶ ،۹۰	یونس (۱۰) / ۱۴	،۱۷۲ ،۱۷۰ ،۱۶۷ ،۱۶۶ ،۱۶۵ ،۱۶۴ ،۱۳۰	
۱۸۱ ،۹۸	یونس (۱۰) / ۱۶	۳۴۹ ،۳۰۵ ،۲۹۸ ،۲۳۷ ،۲۳۴ ،۲۰۹ ،۲۰۷	
۲۹۵	یونس (۱۰) / ۲۰	۱۷۰	یوسف پسر داوود
۲۳۴	یونس (۱۰) / ۳۶	۱۲۳ ،۱۲۲	یوسف راستگو، یوسف صدیق
۱۴۶	یونس (۱۰) / ۴۴	۱۷۰	یوسف شوهر مریم
۳۰۱	یونس (۱۰) / ۴۷	۲۷۶ ،۱۳۰ ،۱۲۵	یوسف (۱۲)
۲۹۵	یونس (۱۰) / ۴۷ تا ۵۰	۲۳۲	یوسف (۱۲) / ۲
۲۹۳	یونس (۱۰) / ۴۹	۱۹۶	یوسف (۱۲) / ۳
۱۴۰	یونس (۱۰) / ۷۵ تا ۹۲	۱۲۰	یوسف (۱۲) / ۴
۱۴۵	یونس (۱۰) / ۹۰	۱۲۱	یوسف (۱۲) / ۱۵ و ۱۹ و ۲۲
۲۸۷	یونس (۱۰) / ۹۲	۱۲۲	یوسف (۱۲) / ۲۱
۱۴۷	یونس (۱۰) / ۹۳	۱۲۳	یوسف (۱۲) / ۲۳ و ۲۴
۳۷۰	یونس (۱۰) / ۹۹	۳۰۵	یوسف (۱۲) / ۴۱
۲۹۲	یونس (۱۰) / ۱۰۰	۲۳۷	یوسف (۱۲) / ۴۳ تا ۵۰ و ۵۵ تا ۸۸
		۱۲۴	یوسف (۱۲) / ۵۳ و ۵۶ و ۵۷



نمایه انگلیسی و فرانسه

<b>A</b>		<b>D</b>	
A phenomen on well known	۴۱	Davenport	۳۲
Abbe de Broglie	۲۹	David Sidersky	۴۳
Abbe Lammens	۴۳	de Boulainvillier	۳۰
Actif	۳۸۶	Dermengham	۲۸
An Apology For Mohammed and the Koran	۳۲	Diderot	۳۰
An apple a day keeps ...	۳۵۸	Die Person Muhammeds	۳۳
Authentibité	۴۲	Dirige	۷۰
<b>B</b>		<b>E</b>	
Bernard Shaw	۶۲	Emile Dermenghem	۳۳
Blachere	۲۸	Ernest Renan	۳۵
bon islamisant	۲۹	Essais sur les moeurs	۳۰
		Et c'est pour cela	۲۹۰
<b>C</b>		<b>F</b>	
C.I.A	۴۳۹	Fonction	۳۹۹
Carlyle	۳۱	Fostel de Coulange	۵۱
Chansons de Roland	۲۹		
Continuite	۴۳		

<b>G</b>		Les hommes demandent	۲۹۰
G.sale	۳۰	Les informaturs	۴۴
Gagnier	۲۹	Les Origines des Legendes Musulmanes dans	۴۳
Gemeinde	۳۳	Les Plus beaux textes arabes	۳۳
Gibert de Nogent	۲۹	Louis Massignon	۱۹۲، ۴۱
Guillaume postel	۲۹	<b>M</b>	
Gustave le Bon	۳۲	Mahom	۲۹
<b>H</b>		Mahomet et la tradition islamique	۳۳
He himself was one of those	۳۲	Mahomet ne pas fobriqué le Coran	۴۱
Heros and Heroworshi	۳۱	Mahomet Prophet and Staleman	۳۳
Humanisme et religion ouverte	۶۱	Marcel Boisard	۳۶۱
<b>I</b>		Mediums	۴۱، ۳۳
Imagination creative	۳۶	Mohammad Apostol of Allah	۶۲
Inconscien	۷۳	Mohammed et la fin du monde	۳۹
Individu	۳۵۹	<b>N</b>	
Individualisme	۴۹	Nuancé	۲۹
Influence de culture	۴۸	Numa & Thesus	۳۰
Innocenti III	۲۹	<b>O</b>	
Intuition	۶۷، ۳۲	Ordonance	۴۴۴
Islamic Review	۳۵	Overte	۶۱
<b>L</b>		<b>P</b>	
La vie de Mahomet	۳۳	Paris	۴۳، ۳۹
Laicite	۳۸۴، ۳۳۲	Paul Casanova	۳۹
Le probleme de Mahomet	۱۹۳، ۳۳	pierre pascal	۲۹
Lecutte des saints dans lislam maghrebien	۳۳		

pious fraude	۳۱	<b>U</b>	
Premeditation	۵۲	Upsala	۳۲
Processus	۵۴		
		<b>V</b>	
<b>R</b>		Venerable. Pierre	۲۹
Raymond Lulle	۲۹	Vies des saints musulmans	۳۳
Réaction	۳۸۵	Virgile Gheorghieu Constant	۳۵
Réfééré	۳۷۵	Visée	۳۲۱
Reflexe	۷۲	Visionnaire authentique	۳۸
Régis Blachère	۱۹۳ ۵۳۳	Voltaire	۲۹
Renan	۲۹	Von Grunbeaum	۴۳
Roland	۲۹		
		<b>W</b>	
<b>S</b>		W. Montgomery Watt	۳۳
Savary	۳۰		
Sinceite et grandeur du Mahomet	۳۹	<b>M</b>	
Sir Hamilton Gibb	۴۸	Marcel Boisard	۳۴۰
Société	۳۸۶		
Sous- Produit	۳۳۹	<b>N</b>	
Stokholm	۳۳	Nicolo di Bernardo dei Machiavelli	۱۶۰
		<b>R</b>	
<b>T</b>		Ritxel	۷۳
Telepathie	۶۷		
Th. Noldeke	۳۲		
Tor Andrae	۳۲ ۷۲۸		
Tyran	۲۱۷		

